

تاریخ صد ساله

احزاب و سازمانهای سیاسی ایران

(۱۳۸۴ - ۱۲۸۴)

جلد اول

(از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا انقلاب مهمن ۱۳۵۷)

یونس پارسا بناب

تاریخ صد ساله

احزاب و سازمانهای سیاسی ایران

(۱۲۸۴ - ۱۳۸۴)

جلد اول

(از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷)

یونس پارسا بناب

# انتشارات راوندی

نام کتاب: تاریخ صد ساله احزاب و سازمانهای سیاسی ایران (۱۲۸۴ - ۱۳۸۴)

نام نویسنده: یونس یارسا بناب

چاپ اول: فروردین ۱۳۸۳ خورشیدی (مارس ۲۰۰۴ میلادی)

چاپ دوم: خرداد ۱۳۸۳ خورشیدی (ژوئن ۲۰۰۴ میلادی)

تیراژ: ۱۰۰۰ کپی

نشانی انتشارات راوندی:

P.O. BOX 9401,  
Washington DC, 20016-9401, USA

پیغام و فاکس: 001-815-642-4421

پست الکترونیکی: [km@Ravandi.org](mailto:km@Ravandi.org)

ISBN.0-9748146-090000

شابک: ۰-۹۷۴۸۱۴۶-۰۹۰۰۰۰

کلیه حقوق برای انتشارات راوندی محفوظ است.

## سخنی از ناشر

این کتاب، ثمرهٔ بیش از ۱۵ سال کار و تحقیق و بررسی دکتر یونس پارسا بناب میباشد و بعد از یکسال کوشش و پیگیری شبانه روز آمادهٔ چاپ میگردد. در این میان بسیاری از دوستاران پژوهش و دانش در آماده کردن آن به این انتشارات یاری رساندند. باید اذعان داشت که کار بسیار دشواری بود که ثمرهٔ این ۱۵ سال کار و تحقیق و بررسی دکتر پارسا بناب را بصورت ارگانیک و وارسته به شکل کتابی منسجم در آورده و آنرا در این برههٔ زمانی به بهترین شکل ممکن به شما خوانندگان عزیز تقدیم نمود، زیرا که بطور مداوم و پیوسته حتی در طی این دو سال اخیر، همچنان دستخوش تغییر و تحول بوده و منابع آن مرتباً وسیعتر، دقیقتر و کاملتر میگرددیدند.

این کتاب بخاطر وسعت دورهٔ تاریخی مورد بررسی و انبوه بیشمار منابع و مآخذ استفاده شده و مندرج در آن، احتمالاً میتواند بعنوان یکی از غنی ترین و پر محتوی ترین نوشته های اخیر ایران به شمار آید.

روشن است که در تدوین و آفرینش هر کتاب، بویژه پژوهشی، بینش و دیدگاه نگارنده در تدوین آن و جمع آوری مدارک و مآخذ، نقش تعیین کننده دارد. با این احوال به نظر میرسد که کوشش و زحمات دکتر پارسا بناب به عنوان استاد تاریخ سیاسی و پژوهشگری دیرینه، در حراست از عینی نگری و واقع بینی تاریخ صد ساله احزاب در ایران بی ثمر نبوده و نتایج خود را به خوبی در این اثر نشان میدهد.



در مقدمه این کتاب، دکتر پارسا بناب، تشکرات و تقدیرات خود را از دیگر دوستان و نزدیکان ابراز کرده اند. من در اینجا لازم میدانم بویژه از زحمات بی شائبه "م. م. روشن" که در مقام استادی ورزیده و بزرگ مردی جهان دیده، در ویراس داری و تکوین و تکمیل و نشر این کتاب تجربیات و وقت خود را در اختیار ناشر گذاشتند تشکر کرده و عمیقاً قدردانی نمایم... بی نهایت سپاسگزارم.

در ضمن از خود دکتر پارسا بناب که در رونویسی، کنترل و سازماندهی کتاب با اینجانب در طی این مدت همکاری کردند کمال تشکر را دارم و امیدوارم ثمره کوشش و زحمات ایشان در نگارش این اثر تاریخی بعنوان سندی پر ارزش و گرانبها باقی مانده، و از طرف تمام پژوهشگران و علاقه مندان تاریخ سیاسی در ایران و جهان مورد استقبال و استفاده قرار گیرد.

کامشاد راوندی

انتشارات راوندی

تقدیم به : مادرم سارا (مهین)، همسرم نادیا و تمام زنان آزاده زحمتکش ایران، که با  
وارستگی و بردباری مشعل «امیدواری» عشق به زندگی انسانیت را از گذرگاههای پر تلاطم و  
تعیین کننده تاریخ گذر میدهند و اجاق زندگی را فروزان نگه میدارند.

یونس پارسا بناب

واشنگتن، بهار ۱۳۸۳



## مقدمه

در تاریخ سیاسی ایران معاصر، مشخصاً از زمان آغاز جنبش مشروطیت تا کنون، سازمانها و احزاب سیاسی گوناگونی بعد از پیدایش و شکل گیری بکدریج در طول صد سال گذشته بصورت چهار نیروی اساسی اجتماعی- سیاسی در جامعه ایران بمنصه ظهور رسیده اند. این چهار نیروی اساسی که هر یک دارای ویژگی های فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیکی مشخص به خود هستند، عبارتند از:

۱- نیروی سلطنت طلبان، که بطور عمده تحت تأثیر ارزشهای «غربی» کشورهای صنعتی سرمایه داری مرکز (جهان اول)، خواهان پیوند به مدار نظام جهانی سرمایه بوده است.

۲- نیروی ملی گرایان، که عموماً در جهت استقرار حاکمیت ملی و اجرای سیاست خارجی «غیر متعهد» جهان سومی خواهان یک نوع «گسست» از مدار نظام جهانی سرمایه بوده است.

۳- نیروی مذهبپون سیاسی (اسلامی ها)، که بخشی از آنان (طرفداران «توکراسی» ولایت فقیه) با انحصار ارگانهای نظام دولتی در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷، موفق به استقرار دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی سرمایه در ایران شده است.

۴- نیروی چپ های مارکسیست، که با اینکه در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی موفق شده بود بیش از هفتاد درصد دانشجویان و جوانان ایران را در زیر هژمونی فرهنگی خود بسیج سازد، امروزه با شکست انقلاب ایران و فروپاشی و شکست اردوگاه سوسیالیستی (بلوک شرق) دچار بحران گشته است.

بررسی چند و چون احزاب و سازمانهای درون هر یک از این نیروهای اساسی میتواند پاسخی به این سوال تاریخی باشد که چرا مردم ایران، علیرغم مبارزات پراهمیت صدساله خود، حتی به بخشی از خواسته های تاریخی خود (استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی) دست نیافته اند. تاریخ مبارزات مردم ایران در راه کسب این خواسته های سه گانه- که نگارنده در این کتاب

از آنها به عنوان «سه اصل خلق» نام برده است - در صد سال گذشته از جوانب مختلف مورد بررسی مورخین تاریخ معاصر در داخل و خارج از ایران قرار گرفته است. ولی به غیر از چند تحلیل گر، اکثر این صاحب نظران و ایران شناسان، فراز و نشیب ها، چرخش ها و پیروزیها و شکست های مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا کنون را معلول «توطئه خارجی»، «توطئه انگلیسی ها»، «وجود شخصیت فرهمند»، «قدرت و ماهیت اسلام»، «تحریک آمریکا»، و یا «اتحاد نامقدس روحانیون ارتدکس و مارکسیست های فرصت طلب»، «تحریک و توطئه شوروی» و بالاخره «عقب افتادگی فرهنگی مردم» و «بود یک طبقه متوسط قوی و مدرن» دانسته اند. در صورتیکه تجزیه و تحلیل تاریخی از این مبارزات نشان میدهد که فراز و نشیب ها، چرخش ها و نقاط عطف و پیروزیها و شکست های مردم محصول همکاریها، رودرروئی ها، تداخل و روابط متقابل و چند جانبه و درهم تنیده ای طیف های مختلف درون چهار نیروی اساسی فوق الذکر از یک سو و چگونگی عملکرد، عکس العمل و چالش این نیروها در مقابل سیاست نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) از سوی دیگر بوده است.

به نظر نگارنده فراز و نشیب های تاریخ معاصر هیچ کشوری را نمیتوان جدا از چارچوب نظام جهانی که عموماً در اوضاع بین المللی (بویژه در پنجاه سال گذشته به خاطر تشدید جهانی شدن حرکت سرمایه) جنبه غالب را داشته است، مورد بررسی جامع و مفید قرار داد. بدون تردید، ماهیت و ویژگی های ساختاری اقتصادی - اجتماعی ایران، منجمله عوامل فرهنگی - عادات، آداب، رسوم و سنن مردم - نقش مهمی در روند تکاملی فراز و نشیب های ایران بازی کرده اند، ولی عامل تعیین کننده در سرانجام و عاقبت این فراز و نشیب ها را باید در چگونگی عکس العمل مجموعه چهار نیروی اساسی در مقابل حرکت سرمایه و سیاستهای نظام جهانی سرمایه جستجو کرد. بدون توجه به تأثیرات عکس العمل این چهار نیرو در مقابل سیاستهای نظام جهانی سرمایه هیچیک از رویدادها و وقایع مهم تاریخ معاصر مردم ایران را نمیتوان به طور جامع و شفاف درک کرد. بگمان من، پیروزی ها و شکست های مردم ایران در جنبش تنباکو (۱۲۶۸ - ۱۲۶۹)، انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ - ۱۲۹۰)، جنبش های رهائی بخش شمال (۱۲۹۶ - ۱۳۰۰)، جنبش ملی شدن صنعت نفت (۱۳۲۹ - ۱۳۳۲) و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ فرآیند های متنوع صدسال مبارزه و تلاقی بین سازمانها و احزاب سیاسی و نهادهای نظامی و دولتی و فرهنگی (که از دل این چهار نیروی اساسی بیرون آمده اند) از یک سو و عکس العمل و چالش آنها در مقابل سیاست های نظام جهانی سرمایه از سوی دیگر بوده اند.

هدف از نگارش این کتاب، ارزیابی تاریخی و رشد تشکیلاتی و عقیدتی احزاب و سازمانهای سیاسی متعلق به این چهار نیروی اساسی در دوره های مشخص تاریخ تکامل صد ساله اخیر ایران (از آغاز انقلاب مشروطیت تا کنون) میباشد. در بررسی پروسه تکاملی موقعیت ژئوپولیتیکی ایران به عنوان یک کشور توسعه نیافته پیرامونی و رابطه آن با نظام جهانی سرمایه، اکثر مورخین، منجمله نگارنده، تاریخ سیاسی ایران معاصر را به دوره های مشخص ولی بهم پیوسته، زیرین تقسیم میکنند:

- دوره نفوذ و رقابت قدرتهای استعماری، بویژه روسیه تزاری و امپراطوری بریتانیا و تبدیل تدریجی ایران بیک کشور توسعه نیافته وابسته جهان سوم: ۱۸۲۸ - ۱۸۹۰ میلادی (۱۲۰۷ - ۱۲۶۹ خورشیدی).

- دوره جنبش تحریم تنباکو و آغاز رشد آگاهی های ملی و سیاسی: ۱۸۹۰ - ۱۹۰۵ (۱۲۶۹ - ۱۲۸۴ خورشیدی).

- دوره انقلاب مشروطیت: ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ (۱۲۸۵ - ۱۲۹۰ خورشیدی) و رشد و اعتلای جنبش های رهائی بخش ملی: ۱۹۱۲ - ۱۹۲۱ (۱۲۹۱ - ۱۳۰۰ خورشیدی).

- دوره دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه پهلوی: ۱۹۲۱ - ۱۹۴۱ (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰ خورشیدی).

- دوره آزادیهای دموکراتیک: ۱۹۴۱ - ۱۹۵۱ (۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ خورشیدی).

- عهد کوتاه ملی شدن صنعت نفت و زمامداری دکتر مصدق: ۱۹۵۱ - ۱۹۵۳ (۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ خورشیدی).

- دوره اول دیکتاتوری محمد رضا شاه پهلوی: از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ تا قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ (۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ میلادی)

- دوره دوم دیکتاتوری محمد رضا شاه پهلوی: از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۹۶۳ - ۱۹۷۹ میلادی) و

- دوره بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹): از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تا کنون ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی).

این کتاب، که در دو جلد انتشار مییابد، شامل ده فصل است. فصل های اول تا هفتم، که محتوی جلد اول میباشند، دوره های مختلف تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را در برمیگیرند. هر یک از این فصل ها، بعد از مرور به مشخصات عمده و روند

کلی هر دوره مشخص، کم و کیف پیدایش و تحول احزاب و سازمانهای سیاسی آن دوره را بررسی می کند. فصل های هشتم، نهم و دهم، که محتوی جلد دوم را تشکیل میدهند، چند و چون احزاب و سازمانهای سیاسی دوره بعد از انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون را تشریح می کنند.

امید است که این بررسی تاریخی بتواند نکات و گوشه هایی از مقام و اهمیت احزاب و سازمانهای سیاسی را، که از ارکان اصلی مردم سالاری و از نهادهای اساسی دموکراتگرایی در جوامع امروزی محسوب میشوند، بازگو کرده و قدمی دیگر در شناسائی تاریخ سیاسی این نهاد گردد.

در تهیه و نگارش این کتاب، نگارنده از منابع مختلف، منجمله اسناد و مدارک دولتی، خاطرات سیاستمداران ایران، انتشارات و مطبوعات احزاب و سازمانهای سیاسی و بالاخره تحقیقات متنوع صاحب نظران و تحلیل گران سیاسی در امور تاریخ سیاسی احزاب در دوره های مختلف تاریخ سیاسی ایران، استفاده کرده است. این منابع با یادداشت های توضیحی در پایان هر فصل تحت، «پی نویسی ها» و در آخر کتاب در بخش «منابع و مأخذ» آورده شده اند که مورد استفاده پژوهشگران تاریخ سیاسی احزاب و سازمانهای سیاسی ایران قرار گیرند.

در خاتمه از همکاری بی آلایش دوستان علاقمند، بویژه گرامی یاد رفیق محمد عدیلی (که تا آخرین روزهای زندگی مرا در تنظیم و نگارش این کتاب یاری داد)، آقای کامشاد راوندی (ناشر کتاب)، آقای تقی مختار (سر دبیر نشریه «ایرانیان»، چاپ واشنگتن)، خانم شهین پارسا (تهران)، دکتر غلامحسین شکوهمند (تهران)، آقای مجتبی نظری و خانم فلوریا حقی (ویرجینیا)، که مرا در تهیه و انتشار این کتاب یاری داده اند صمیمانه یاد کرده و تشکر میکنم. درضمن از همه منتقدان و تحلیل گران تاریخ سیاسی احزاب و سازمانهای سیاسی ایران چشم یاری داشته و دست دوستی بسویشان دراز میکنم تا نگارنده را در ادامه این راه یاری دهند و با پیشنهادات ارسالی و راهنمایی های انتقادی خود بر رونق و رشد این کتاب در چاپهای آینده بیافزایند.

## فهرست مندرجات

سخنی از ناشر

الف

یک

مقدمه

### فصل اوّل

۱	از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹
۲	پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره
۵	بخش اوّل: در دوره اوّل انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ - ۱۲۸۷)
۵	- درآمد
۵	- فرقه های قدیم و جدید مذهبی
۱۳	- مطبوعات
۲۷	- سازمان همت
۲۸	- فرقه اجتماعیون - عامیون ایران
۳۵	- شکل گیری اتحادیه های کارگری
۳۹	- انجمن ها و مراکز غیبی
۴۲	- شوراهای زنان
۴۵	- انجمن های ملی
۴۶	- انجمن تبریز و مجلس شورای ملی (دوره اوّل)
۵۲	- مبارزات انجمن تبریز و کودتای محمد علیشاه قاجار
۵۴	بخش دوّم: در دوره دوم انقلاب مشروطیت (۱۲۸۷ - ۱۲۹۰)
۵۴	- درآمد
۵۵	- انجمن ها و جنبش زنان
۵۸	- مطبوعات و مجلس شورای ملی (دوره دوّم)
۶۱	- حزب دموکرات

## فهرست مندرجات

- ۶۶ - حزب اجتماعیون اعتدالیون
- ۷۱ - احزاب و سازمانهای سیاسی کوچک
- ۷۳ - حزب اتفاق و ترقی
- ۷۴ - حزب ترقی خواهان

## بخش سوم: در دوره جنگ جهانی اول و دوره جنبش های رهائی بخش

- ۷۸ (۱۲۹۱ - ۱۳۰۰)
- ۷۸ - درآمد
- ۸۰ - جناح های درون مجلس سوم
- ۸۱ - حزب دموکرات
- ۸۲ - حزب اعتدالیون
- ۸۳ - هیأت علمیه
- ۸۶ - جنگ جهانی اول و نفوذ آلمان قیصری در ایران
- ۸۸ - انقلاب اکتبر و تأثیر آن در ایران
- ۹۷ - صف بندی نیروهای سیاسی ایران در سالهای ۱۲۹۶-۱۳۰۰
- ۹۸ - نیروهای طرفدار انگلیس (انگلو فیل ها)
- ۱۰۲ - طرفداران آلمان
- ۱۰۶ - دموکرات های پارلمانتاریست
- ۱۱۰ - حزب دموکرات آذربایجان در قیام خیابانی و «آزادستان»
- ۱۱۸ - جناح های درون جنبش جنگل در سه دوره جمهوری گیلان  
○ دوره اول جمهوری گیلان: از ۱۵ خرداد تا اواسط مرداد ۱۲۹۹
- ۱۲۲
- ۱۲۵ ○ دوره دوم جمهوری گیلان: از اواخر مرداد تا آبان ۱۲۹۹
- ۱۲۷ ○ دوره سوم جمهوری گیلان: از آبان ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۰
- ۱۳۲ - نیروها و نقش محمد تقی خان پسیان در جنبش خراسان
- ۱۳۸ پی نویس های فصل اول

## فصل دوم

- ۱۵۷ در دوره استبدادی رضا شاه پهلوی (۱۳۰۰ - ۱۳۲۰)

## فهرست مندرجات

- ۱۵۸ پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره
- ۱۶۱ بخش اول: احزاب و سازمانهای سیاسی در مجلس چهارم و مجلس پنجم
- ۱۶۲ - اصلاح طلبان
- ۱۶۳ - سوسیالیست ها
- ۱۶۶ - اقلیت و «وجه المله ها»
- ۱۷۲ بخش دوم: حزب کمونیست ایران
- ۱۷۲ - در آمد
- ۱۷۳ - حزب عدالت
- ۱۷۶ - تشکیل حزب کمونیست ایران
- ۱۷۷ - کنگره اول حزب کمونیست ایران
- ۱۷۸ - شرکت حزب کمونیست در جنبش و حکومت انقلابی گیلان
- ۱۸۰ - فعالیت حزب در راه توسعه سازمانهای حزبی (۱۳۰۰ - ۱۳۰۶)
- ۱۸۱ - حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری
- ۱۸۴ - در عرصه مطبوعات
- ۱۸۵ - در عرصه جمعیت های توده ای
- ۱۸۷ - کنگره دوم حزب کمونیست ایران
- ۱۹۶ - فعالیت های حزب پس از کنگره دوم تا سرکوب آن در ۱۳۱۰
- ۲۰۰ - تقی ارانی و «بنجاه و سه نفر»
- ۲۱۰ پی نویسه های فصل دوم
- ۲۲۲ فصل سوم
- در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰ - ۱۳۲۵)
- ۲۲۳ پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره
- ۲۲۵ بخش اول: مطبوعات
- ۲۲۹ بخش دوم: نیروبندیهای سیاسی در مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم)
- ۲۳۵ بخش سوم: از حزب کبود تا حزب ایران
- ۲۳۵ - حزب کبود
- ۲۳۶ - حزب ملیون ایران

## فهرست مندرجات

- ۲۳۷ - حزب اتحاد ملی و حزب مردم
- ۲۳۸ - حزب عدالت
- ۲۴۰ - حزب وطن
- ۲۴۲ - حزب اراده ملی
- ۲۴۳ - حزب همراهان
- ۲۴۵ - حزب جنگل چالوس
- ۲۴۵ - حزب خیریه
- ۲۴۶ - حزب ایران بیدار
- ۲۴۷ - حزب آزادی
- ۲۴۷ - حزب استقلال
- ۲۴۹ - حزب پیکار
- ۲۵۰ - حزب برادران
- ۲۵۰ - حزب اسلام
- ۲۵۲ - حزب جنگل (اجتماعیون)
- ۲۵۳ - حزب زنان ایران
- ۲۵۵ - حزب مین برستان
- ۲۵۵ - حزب مین
- ۲۵۷ - حزب ایران
- ۲۵۹ - بخش چهارم: حزب توده ایران
- ۲۵۹ - درآمد
- ۲۶۱ - فعالیت های حزب از مهر ۱۳۲۰ تا مهر ۱۳۲۱
- ۲۶۲ - کنفرانس ایالتی تهران در مهر ۱۳۲۱
- ۲۶۵ - فعالیتهای حزب بین کنفرانس تهران و تشکیل کنگره اول درمرداد ۱۳۲۳
- ۲۶۶ ○ مطبوعات
- ۲۶۸ ○ سازمانهای توده ای
- ۲۶۹ ○ حزب توده و روشنفکران
- ۲۷۱ ○ حزب توده و مجلس چهاردهم
- ۲۷۲ ○ برخورد حزب به مسأله ملی در ایران
- ۲۷۵ - بخش پنجم: فرقه دموکرات و جمهوری آذربایجان
- ۲۷۵ - درآمد



## فهرست مندرجات

- ۲۷۷ - پیدایش و توسعه فرقه دموکرات آذربایجان  
۲۸۰ - استقرار حکومت دموکرات ها در آذربایجان  
۲۸۶ - فرقه دموکرات و دولت ائتلافی قوام السلطنه  
۲۹۲ - سرانجام جمهوری خود مختار آذربایجان و سرنوشت رهبران فرقه دموکرات  
۲۹۷  
بخش ششم: حزب دموکرات کردستان  
۲۹۷ - در آمد  
۲۹۸ - کردستان در تاریخ  
۳۰۲ - کومه له و حزب دموکرات کردستان  
۳۰۴ - جمهوری مهاباد و قاضی محمد  
۳۰۶ - جمهوری مهاباد و بارزانی ها  
۳۰۸ - جمهوری مهاباد و جمهوری آذربایجان  
۳۱۱ - اقدامات فرهنگی - اجتماعی جمهوری مهاباد  
۳۱۲ - سقوط جمهوری مهاباد  
۳۱۴ - علل سقوط جمهوری مهاباد  
۳۱۸  
پی نویس های فصل سوّم

۳۳۴

## فصل چهارم

در دوره دوّم آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۵-۱۳۳۰)

- ۳۳۵ پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره  
۳۳۷ بخش اول: جناح های درون مجلس شورای ملی (دوره پانزدهم)  
۳۴۱ بخش دوّم: رقابت بین آمریکا و انگلیس و جناح های درون مجلس پانزدهم  
۳۴۸ بخش سوّم: ظهور و رشد دیکتاتوری محمد رضا شاه پهلوی  
۳۵۳ بخش چهارم: از حزب آریا تا حزب انتقام  
۳۵۳ - در آمد  
۳۵۴ - حزب آریا  
۳۵۴ - حزب وحدت ایران  
۳۵۵ - حزب جمعیت عامیون ایران  
۳۵۷ - حزب اتحاد  
۳۵۷ - حزب انتقام

## فهرست مندرجات

۵۰۶	- فعالیت های جبهه ملی دوم
۵۱۲	- سرانجام جبهه ملی دوم
۵۱۷	بخش چهارم: حزب توده ایران
۵۲۵	بخش پنجم: قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سرنوشت ابوزیسیون ستی
۵۲۸	پی نویس های فصل ششم
۵۳۸	فصل هفتم
	از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
۸۳۹	پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره
۵۳۹	- درآمد
۵۴۰	بخش اول: جبهه ملی سوم و تشکل های درون آن
۵۴۵	- جامعه سوسیالیست های ایران در اروپا
۵۴۷	- نهضت آزادی ایران در خارج
۵۵۰	- سرانجام جبهه ملی سوم
۵۵۳	بخش دوم: حزب توده ایران
۵۶۰	- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان
۵۶۴	- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج
۵۷۲	- حزب توده در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۶
۵۷۵	- اوضاع ایران در دهه ۱۳۵۰ و موقعیت حزب توده
۵۷۹	بخش سوم: شکل گیری و گسترش مبارزات قهر آمیز
۵۸۰	- احزاب سلطنت طلب
۵۸۵	- حادثه کاخ مرمر
۵۸۷	- مبارزات عشایر ایران
۵۹۰	- گروه ارانی
۵۹۰	- حزب ملل اسلامی
۵۹۱	- جنبش اسلامی مردم ایران (جاما)
۵۹۲	- جمعیت هیأت های مؤتلفه اسلامی
۵۹۳	- جنبش کردستان و «کمیته انقلابی حزب دموکرات ایران»
۵۹۶	- عصیانگری و شعر فروغ فرخزاد

## فهرست مندرجات

۵۹۷	- پهرنگی: «ازدهای فرزانه»	
۶۰۲	- حادثه مرگ جهان پهلوان تختی	
۶۰۵	- گروه جزنی	
۶۰۸	- سازمان انقلابی کمونیست ایران (ساکا)	
۶۰۹	- گروه جریان (پروسه مارکسیست - لنینیست ایران)	
۶۱۱	- گروه تربت حیدریه معروف به «گروه دامغانی»	
۶۱۲	- گروه فلسطین	
۶۱۴	- گروه جنگل	
۶۱۴	- گروه احمد زاده - یویان	
۶۱۸	- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران	
۶۲۴	- سازمان مجاهدین خلق ایران	
۶۲۴	- گروه جاوید آرمان خلق	
۶۲۵	- گروه گلسرخی - دانشیان	
۶۲۷	- گروه دکتر اعظمی	
۶۲۷	- گروه ابوذر	
۶۲۸	- گروه پرویز واعظ زاده (سازمان انقلابی)	
۶۴۱	- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له)	
۶۴۳	- سیاست رژیم شاه و حزب رستاخیز در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷	
۶۴۷	پی نویس های فصل هفتم	
۶۷۳	کرونولوژی	
	رویداد های مهم در تاریخ معاصر ایران:	
۶۷۴	از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷	
۶۸۴	منتخبی از منابع و مأخذ	
۶۸۵		کتاب ها
۶۸۵	به فارسی	
۶۹۳	به انگلیسی	
۶۹۵	به فرانسه	
۶۹۵	به ترکی آذربایجانی	
۶۹۶		مقاله ها

## فهرست مندرجات

- ۳۶۰ بخش پنجم: حزب دموکرات ایران
- ۳۶۱ - گروه‌های درون حزب دموکرات
- ۳۶۲ - موقعیت و مقام قوام السلطنه
- ۳۶۳ - نقش و موقعیت مظفر فیروز
- ۳۶۶ - سرانجام دولت قوام و حزب دموکرات
- ۳۶۸ بخش ششم: حزب توده ایران
- ۳۶۹ - نظرات و رشد اختلافات در درون حزب
- ۳۷۱ - ایریم اسحاق و حزب توده
- ۳۷۳ - باقر امامی و کروژک‌ها
- ۳۷۴ - خلیل ملکی و «جمعیت سوسیالیست توده»
- ۳۷۵ - کنگره دوم حزب و چرخش به راست
- ۳۷۸ - حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و حزب توده
- ۳۸۰ - حزب توده و جنبش سندیکای کارگری
- ۳۸۱ - انجمن کمک به دهقانان ایران
- ۳۸۱ - سازمان جوانان حزب توده
- ۳۸۲ - جامعه زنان دموکرات
- ۳۸۳ - مطبوعات حزب توده
- ۳۸۵ - سازمان افسران حزب توده
- ۳۸۹ پی نویس‌های فصل چهارم

۳۹۷

## فصل پنجم

در دوره زمامداری دکتر مصدق (۱۳۳۰-۱۳۳۲)

- ۳۹۸ پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره
- ۳۹۸ - درآمد
- ۳۹۸ - نقش و شخصیت دکتر مصدق
- ۴۰۲ - چگونگی روی کار آمدن دولت دکتر مصدق
- ۴۰۵ بخش اول: دوره اول زمامداری مصدق (از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیرماه ۱۳۳۱)
- ۴۰۸ بخش دوم: دوره دوم زمامداری مصدق (از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)
- ۴۱۰ بخش سوم: احزاب و سازمانهای درون جبهه ملی ایران و سازمانهای همسوی آن

## فهرست مندرجات

- ۴۱۰ - درآمد  
۴۱۱ - حزب ایران  
۴۱۳ - نهضت خدابرستان سوسیالیست  
۴۱۴ - حزب یان ایرانیست  
۴۱۸ - «سومکا»، «حزب آریا» و «جانسیاران مین»  
۴۲۲ - حزب ملت ایران  
۴۲۳ - حزب مجاهدین اسلام  
۴۲۷ - فدائیان اسلام  
۴۳۰ - حزب زحمتکشان ایران  
۴۳۲ - نیروی سوّم  
۴۳۳ - دیگر احزاب و نیروهای درون جبهه ملی  
۴۳۵ - سازمان افسران تاسیونالیست  
۴۳۹ - منفردین شاخص درون جبهه ملی ایران  
۴۴۵  
بخش چهارم: حزب توده ایران  
۴۵۶ جمع بندیها و نتیجه گیری ها  
۴۶۱ پی نویس های فصل پنجم  
۴۷۷

## فصل ششم

از بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ تا پانزده خرداد ۱۳۴۲

- ۴۷۸ پیشگفتار: مشخصات عمده و روند کلی دوره  
۴۸۱ بخش اول: مبارزات دانشجویی در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۴۲  
۴۸۳ بخش دوم: نهضت مقاومت ملی و تشکل های همسوی آن  
۴۹۲ بخش سوّم: جبهه ملی دوم و تشکل های درون آن  
۴۹۴ - حزب ایران  
۴۹۵ - حزب مردم ایران  
۴۹۷ - حزب ملت ایران  
۴۹۸ - حزب سوسیالیست  
۴۹۹ - جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران  
۵۰۵ - نهضت آزادی ایران

## فهرست مندرجات

۶۹۶	به فارسی *
۷۰۰	به انگلیسی
۷۰۱	به فرانس
۷۰۱	به ترکی آذربایجانی
۷۰۲	ترها (پایان نامه ها)ی انتشار نیافته
۷۰۲	به انگلیسی
۷۰۲	به فارسی
۷۰۳	نمایه ها
۷۰۴	اشخاص
۷۱۴	اتحادیه ها
۷۱۴	احزاب
۷۱۶	انجمن ها
۷۱۶	فرقه ها
۷۱۶	کمیته ها
۷۱۶	گروه ها
۷۱۷	سازمان ها، شورا ها، نهضت ها، هیئت ها و جبهه ها
۷۱۸	جمعیت ها و نشریات
I-III	عنوان و مختصری از فهرست مندرجات به زبان انگلیسی



## فصل اوّل

از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا

کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹





## پیشگفتار

### مشخصات عمده و روند کلی دوره

مورخین، تاریخ سیاسی دو دهه اول قرن بیستم تاریخ معاصر ایران را دوره انقلاب مشروطیت مینامند. این دوره، که با آغاز انقلاب مشروطیت در پائیز ۱۲۸۴ (۱۹۰۵ میلادی) شروع و با وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) پایان میرسد، دوره‌ای پر از تلاطمات انقلابی بود که دگرگونی‌ها و تحولات چشم‌گیری در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی ایران به بار آورد.

در این دوره، ایران (که بویژه در نیمه دوم قرن نوزدهم در نتیجه نفوذ و دخول سرمایه‌های بین‌المللی و رقابت‌های بی‌امان قدرتهای بزرگ - عموماً روسیه تزاری و امپراطوری بریتانیا - بتدریج بیک کشور توسعه نیافته پیرامونی وابسته به نظام جهانی سرمایه تبدیل شده بود) هنوز یک جامعه کشاورزی بود. طبق گزارش محمد علی جمالزاده در کتاب «گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران»، بیش از نصف جمعیت ۹ الی ۱۰ میلیونی ایران را ساکنان روستاهای ایران، بویژه دهقانان، تشکیل میدادند.

در حدود یک چهارم آن ایلات چادرنشین ملت‌های متنوع ساکن ایران (کردها، لرها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها، افشارها، شاهسون‌ها و عرب‌ها و غیره) بودند که بطور عمده به دامپروری اشتغال داشتند و در حدود یک پنجم آن نیز در شهرهای ایران ساکن بودند که بخش اعظم آنان نیز بکارهای کشاورزی و مربوط به دامپروری مشغول بودند. بدین ترتیب سه چهارم جمعیت ایران (تزدیک به ۷ میلیون و نیم نفر) در این دوره به کار زراعتی و دام‌پروری مشغول بودند.<sup>۱</sup>

## فصل اول

در نظام و صورتبندی اقتصادی - اجتماعی ایران شیوه تولیدی مالک - رعیتی عقب افتاده همراه با پدرسالاری در مناسبات اجتماعی حکمفرما بود و تقسیمات و ساختار کشوری نیز با آن مناسبات مطابقت داشت. ایران در آن زمان دارای چهار ایالت (استان) بنام های آذربایجان، خراسان و فارس و کرمان بود و هر ایالت نیز به ولایات (نواحی) مختلف تقسیم شده بود. ایالات و ولایات تقریباً دارای حکومت مستقل از مرکز بودند. شاه و درباریان همراه با روحانیون قشر فوقانی و ملاکین در ایالات و ولایات، که عموماً از نظر نظامی به دربار وابسته بودند، مالکین اصلی بر زمین و وسایل آبیاری (نهرها و قنات) بودند و دهقانان از داشتن و مالکیت زمین محروم بودند.<sup>۱</sup> این نوع مناسبات تولیدی و اجتماعی عقب افتاده و «ملوک الطوائفی» استبدادی از یک سو و کشف ذخیره ها و منابع عظیم نفتی از سوی دیگر، ایران را در آغاز قرن بیستم بیک کشور مهم از نظر استراتژیکی در آورده و آنرا مثل اکثر کشور های توسعه نیافته (ولی غنی از نظر منابع) به جولانگاه نفوذ و رقابت های خانمانسوز نیروهای امپریالیستی، بویژه روسیه و انگلستان، تبدیل ساخته بود.

بدون تردید، نفوذ و دخول نیروهای خارجی و گشایش درهای ایران برای ورود و استقرار مؤسسات خارجی و اعطای امتیازات متعدد به کمپانی های روسی و انگلیسی باعث ظهور و شکل گیری طبقات جدیدی، منجمله طبقه کارگر، در شهرهای بزرگ و کوچک ایران گشت. ایجاد کارخانه های کوچک توسط سرمایه داران «ملی» ایران، که هر از گاهی در مقابل سرمایه های کلان خارجی، فرصت شرکت در فعالیت های تولیدی پیدا می کردند، در رشد طبقه کارگر ایران در دو دهه اول قرن بیستم نقش مهم داشتند. با اینکه طبقه کارگر در آغاز بسیار ضعیف، پراکنده و غیر متشکل بود ولی، همانطور که در بخش های مختلف این فصل خواهیم دید، با وقوع انقلاب مشروطیت از یک سو و بازگشت ایرانیان مهاجر از کشورهای همجوار ایران، بویژه روسیه و ترکیه عثمانی، و شیوع اندیشه های سوسیال دموکراسی کارگری از سوی دیگر رشد کمی و کیفی فوق العاده نمود.

اسارت زدگی ایران بوسیله سرمایه های خارجی، تسلط مناسبات «ملوک الطوائفی» و «هزار فامیلی» ویژه نظام ارباب - رعیتی همراه با مالکیت استبداد سلطنتی بویژه در شانزده سال آخر «عهد ناصری» (۱۸۹۶ - ۱۸۸۰)، نارضایتی و خشم توده های مردم - تهیدستان شهری، پیشه وران ورشکست شده، طبقه کارگر درحال پیدایش، بازرگانان غیر وابسته به کمپانی های خارجی و بخشی از روحانیون قشر تحتانی - را در سالهای آغاز قرن بیستم بر انگیخت. زندگی

## فصل اول

فلاکت بار توده های مردم و نا آرامی های ناشی از آن از یکسو و روند وابستگی بیشتر حاکمین مستبد به روسیه و انگلستان از سوی دیگر زمینه را برای وقوع انقلاب مشروطیت آماده ساخت. با آغاز انقلاب مشروطیت، جامعه ایران وارد مرحله ای از تاریخ معاصر خود گشت که 'پراز فراز و نشیب ها و جرخش های متحول بود.

بخشی از مورخین و محققین تاریخ سیاسی ایران، منجمله خود نگارنده، تاریخ مشروطیت را به سه دوره بهم پیوسته، زیرین تقسیم میکنند:<sup>۲</sup>

۱- دوره اول انقلاب مشروطیت - این دوره از تاریخ امضای قانون مشروطیت توسط مظفرالدین شاه و گشایش مجلس اول در مرداد ۱۲۸۵ شروع گشته و با کودتای محمد علیشاه و به توپ بستن مجلس اول و استقرار «استبداد صغیر» در تیر ماه ۱۲۸۷ پایان میرسد.

۲- دوره دوم انقلاب مشروطیت - این دوره از زمان سرنگونی «استبداد صغیر» و خلع و تبعید محمد علیشاه و گشایش مجلس دوم در تیر ماه ۱۲۸۸ شروع شده و تا اولتیماتوم روس ها و انحلال مجلس دوم و اشغال ایران توسط نیروهای نظامی روس و انگلیس در اواخر سال ۱۲۹۰ ادامه مییابد.

۳- دوره «گذار» و جنگ جهانی اول و پی آمد های آن - در این دوره، انقلاب مشروطیت ایران، بعد از شکست در مرحله مبارزات پارلمانی در سال ۱۲۹۰، عبور از جریانات جنگ جهانی اول و «گذار» از مرحله مبارزات رهائی بخش مسلحانه ملی، با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) بالاخره به سر انجام تلخ خود میرسد.

در دامن پر برکت و متحول این سه دوره از تاریخ جنبش مشروطه طلبی است که اولین هسته های اصلی احزاب و سازمانهای سیاسی ایران رشد کرده و سپس در طول تاریخ متلاطم معاصر ایران بتدریج به شکل چهار طیف و یا نیروی اجتماعی - سلطنت طلبان، ملی گرایان، چپ های مارکسیست و مذهبی های سیاسی - در صحنه ایران ظهور میکنند.

در این فصل به چند و چون احزاب و سازمانهای سیاسی ایران که در سه دوره مختلف فوق الذکر در جریان انقلاب مشروطیت ظهور کرده و رشد نموده اند میپردازیم.

## بخش اول

### در دوره اول انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵-۱۲۸۷)

#### درآمد

تا آغاز قرن بیستم و پیدایش و رشد اندیشه های آزادیخواهی و مشروطه طلبی، در ایران نیز مثل اکثر کشور های توسعه نیافته جهان سوم احزاب و سازمانهای سیاسی وجود خارجی نداشتند. بجای احزاب، برای مدتهای مدیدی خواسته ها و مبارزات مردم از طریق سه نهاد اجتماعی بمنصه ظهور میرسیدند. این سه نهاد مهم، که در واقع بجای احزاب و سازمانهای سیاسی عمل میکردند، عبارت بودند از: ۱) فرقه های قدیم و جدید مذهبی، ۲) مطبوعات و ۳) انجمن ها. در این بخش بعد از پرداختن به کم و کیف فرقه های مذهبی، مطبوعات و انجمن ها در دوران قبل از وقوع مشروطیت و در دوره اول مشروطیت به بررسی پیدایش و رشد اولین حزب در تاریخ ایران میپردازیم.

#### فرقه های قدیم و جدید مذهبی

سابقه و تاریخچه شکل گیری گسترش فرق و طریقه های مذهبی در ایران بعد از اسلام به متجاوز از هزار سال قبل میرسد<sup>۱</sup>. ولی آنچه که در اینجا مد نظر نگارنده است بررسی وضعیت و ترکیب بندی فرقه ها و طریقه های مذهبی قرن نوزدهم بویژه از بعد از پایان جنگ های ایران و روس در دهه دوم آن قرن تا آغاز مشروطیت میباشد.

با اینکه مردمان مختلف ساکن ایران از بعد از تسلط سیاسی و نظامی صفویان در اوایل قرن شانزدهم به مذهب تشیع (شیعه دوازده امامی: اثنی عشری) گرویده بودند، ولی در جریان قرن نوزدهم هنوز بخشهایی از سرزمین ایران را ساکنین فرق مختلف تشیع، که ضرورتاً اثنی عشری نبودند، تشکیل میدادند. بطور مثال، در روستاهای پراکنده اطراف یزد، کرمان، محلات، نیشابور، قائن و بیرجند پیروان فرقه اسماعیلیه زندگی می کردند. پیروان این فرقه بر آن بودند که جانشینی امامت بعد از امام ششم (جعفر صادق) به پسر جوانتر او اسماعیل محول شده است. و بدین جهت آنها را هفت امامی نیز میخواندند. یک فرقه دیگر شیعه که در روستاهای غرب ایران (در نزدیکی های مرزهای ایران با ترکیه عثمانی و عراق فعلی) نفوذ داشت فرقه علی اللهی ها یا شیعه علوی (علویان) بود.<sup>۲</sup> پیروان این فرقه مخالف مسجد و تعدد زوجات بوده و مصرف شراب و گوشت

## فصل اول

خوک را نیز حرام نمیدانستند. مهم تر از همه، علی الهی‌ها معتقد بودند که خدا در وجود حضرت علی حلول کرده و بدین جهت آنها را در ایالات آذربایجان به اسم گوران لار (آنهائیکه دیده اند) نیز می‌خواندند.

به غیر از فرقه‌های اسماعیلیه و علی الهی، در اواخر قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم در اکثر شهرهای ایران خود شیعیان اثنی عشری، که اکثریت جمعیت ۱۰ میلیون نفری ایران را تشکیل میدادند، به دو گروه متخاصم و رقیب هم تقسیم میشدند. گروهی خود را نعمتی و گروه دیگر خود را حیدری میخواندند. رهبر نعمتی‌ها امیر نورالدین نعمت‌الله بود. او که یک صوفی بود خود را از اعقاب امام پنجم (حضرت محمد باقر) محسوب میداشت. حیدری‌ها نیز پیروان یک صوفی دیگر به اسم سلطان الدین حیدر بودند که خود را از اعقاب سلسله صفویه میدانست. حیدری‌ها و نعمتی‌ها محلات و مناطق مختلف شهرهای مهم ایران را بین خود تقسیم کرده و در آنها فعالیت‌های مذهبی میکردند. در روزهای سوگواری محرم نعمتی‌ها و حیدری‌ها به رقابت‌های خشونت‌بار و حتی خوتین و مسلحانه علیه همدیگر دست می‌زدند. منابع موثق راجع به نعمتی‌ها و حیدری‌ها خیلی کمیاب و ناقص هستند و مورخین تاریخ آن دوره از ایران معاصر - احمد کسروی، مهدی ملکزاده، یحیی دولت‌آبادی، ادوارد براون، سید حسن تقی‌زاده و فریدون آدمیت - خیلی گذرا و بطور محدود به ذکر آنها پرداخته و هیچ نوع تحلیل و بررسی از شکل‌گیری این دو فرقه و نکات اختلاف آنها بدست نمیدهند.<sup>۱</sup> امر مسلم اینست که نعمتی‌ها و حیدری‌ها از میان تاریک اندیش‌ترین و عقب افتاده‌ترین اقشار جامعه ایران تغذیه میشدند و در انقلاب مشروطیت ایران برخلاف فرقه دیگر مذهبی کوچکترین نقشی در پیش‌برد امر انقلاب نداشتند و در دوره اول انقلاب مشروطیت پایگاه‌های اجتماعی و سیاسی بخش ارتجاع مذهبی را که علیه آزادیخواهی بودند تشکیل میدادند.

در جریان قرن نوزدهم به غیر از فرقه قدیمی، دو فرقه جدید - شیخی‌ها و بابی‌ها - نیز از بدنه شیعه اثنی عشری انشعاب کردند، که حائز اهمیت بودند. شیخی‌ها در دومین دهه قرن نوزدهم در سال ۱۸۱۲ در بحبوحه آغاز جنگ‌های ایران و روسیه توسط شیخ احمد احسانی که بتازگی از تسنن رو بر تافته و به تشیع اثنی عشری گرویده بود، ایجاد گشت. شیخی‌ها نه تنها دوازده امام را پذیرا بودند بلکه در تبعیت از مکتب ملاصدرا (صوفی معروف قرن هفدهم) معتقد بودند که امامان جنبه و خصلت ربّانی دارند و مؤمنین صادق میتوانند بطور مستقیم با امام دوازدهم، که غایب است، رابطه برقرار کنند. احسانی برخلاف جریان‌های اصلی و ارتدکس اسلام معتقد بود که جامعه بطور دائم در حرکت بسوی پیشرفت و تعالی است. او بر آن بود که در هر

## فصل اول

دوره ای خداوند یک شیعه بتمام معصوم موسوم به «باب» را که با امام غایب در تماس است به زمین میفرستد که اُمت شیعه را رهنمون شود.<sup>۷</sup> با اینکه احسانی از طرف علمای اُرتدکس حاکم در ایران بشدت مورد لعن قرار گرفت، اما جانشین او، سید کاظم رشتی، پیروان متعددی را در شهرهای کرمان و یزد و تبریز بسیج کرد. بعد از مرگ رشتی در سال ۱۸۴۳، رهبری شیخیه به سه فرقه تقسیم گشته و به رقابت علیه همدیگر پرداختند. فرقه اول که توسط تجار و پیشه وران تبریز ایجاد گشت خود را شیخی ها خواند. پیروان این فرقه اصل و تئوری ظهور یک عالم «باب» را رد کردند و اما بطور رادیکال اصل حرکت جامعه در جهت پیشرفت و تحوّل را تبلیغ کردند. شیخی ها برای مدتها در تبریز فعالیت داشتند و در انقلاب مشروطیت با تبعیت از ثقة الاسلام، شیخی معروف تبریز، به حمایت از مشروطه طلبان برخاستند. فرقه دوم به رهبری حاکم کرمان (حاجی کریم خان) هم تئوری ظهور باب و هم اصل حرکت جامعه به سوی پیشرفت را رد کرده و تبعیت و فرمانبرداری از حاکمیت و مخالفت با اصلاح طلبی را تبلیغ کرد. پیروان این مکتب به اسم «کریم خانی ها» معروف شده و مدتها بر کرمان تسلط داشتند. گروه ویا فرقه سوم به رهبری ملا حسین بشرویه به اصول اولیه شیخ احسانی وفادار مانده و از پیشرفت و اصلاحات حمایت کردند و هر آن در انتظار ظهور شیعه کامل العیار - «باب» - بودند.<sup>۸</sup>

امام «موعود» و یا «مسیحای غایب» فرقه سوم در سال ۱۸۴۴ ظهور کرد. تاجر جوانی به نام سید علی محمد، که چندین سال در کربلا با علمای شیخی به مطالعه پرداخته بود، اعلام کرد که او «باب» است و بلافاصله تعداد زیادی از پیروان سابق شیخ احسانی را بدور خود جمع کرد. او بلافاصله شروع به تبلیغ اصلاحات اجتماعی، بویژه مبارزه علیه فساد در هیأت حاکمه و تصفیه مُعمین فاسد و حفاظت قانونی از تجار و قانونی ساختن بهره و بهبودی و پیشرفت در امور زنان، نمود. بطور طبیعی پیام سید علی محمد، که بزودی به اسم باب موسوم شد، از یک سو مورد حمایت بازرگانان و پیشه وران و حتی دهقانان قرار گرفت و از سوی دیگر مخالفت و تکفیر هیأت حاکمه (در بار ناصرالدین شاه) و علمای ارتدکس مذهبی را برانگیخت. برای جلوگیری از گسترش آموزش های باب، بویژه در ایالات شمال غربی ایران - آذربایجان و گیلان - رژیم ناصرالدین شاه بعد از قتل عام وسیع بابی ها در شهرهای مختلف ایران باب را دستگیر ساخته و در سال ۱۲۲۹ خورشیدی (۱۸۵۰ میلادی) او را اعدام کرد.<sup>۹</sup> با اینکه ادامه قتل عام ها و پیگرد ها نتوانست بابی گری را از بین ببرد ولی موفق شد که انشعاب بزرگی در درون رهبری آن ایجاد کند. در ربع آخر قرن نوزدهم، بابی ها به دو گروه رقیب هم تقسیم گشتند: بهائی ها و بابی های ازلی.<sup>۱۰</sup> بهائی ها تحت رهبری میرزا حسین علی نوری، معروف به بهاء الله،

## فصل اول

مثل باب و پیروانش اعتقاد شدید به اصلاحات اجتماعی و احقاق حق اقلیت های مذهبی و زنان داشتند. بهاء الله در کتاب معروف خود به اسم «کتاب اقدس» که در سال ۱۸۷۳ تألیف کرد به اصل شورا ها تأکید ورزیده و خواهان ایجاد «بیت العدل» در هر منطقه از ایران شد. او و بعداً پسرش عباس عبدالبهاء موفق شدند که چندین «بیت العدل» بطور مخفی در سالهای ۱۸۷۳-۱۸۸۰ در تهران، خراسان، مازندران، فارس و کاشان ایجاد کنند. بهاء الله معتقد به استقرار سلطنت مشروطه به سبک انگلستان در ایران بوده و با ایده های سوسیالیستی، که در آن زمان بعد از انقلاب کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ در بین روشنفکران به بحث گذاشته میشده، به سختی مخالفت میورزید. بعد از مرگ بهاء الله در سال ۱۸۹۲ پسرش عبدالبهاء رهبری این فرقه را بعهده گرفت و کتاب معروف او تحت نام «رسالة مدنیت» که در سال ۱۸۷۵ در هندوستان چاپ گشته بود، در ایران خوانندگان و طرفداران زیادی کسب کرد. اما رهبری بهائی ها بتدریج از سیاست رو بر تافته و در جریانات بزرگ آن زمان نقشی بازی نکردند. در جنبش تنباکو از فعالیت آنها بر علیه انگلستان و رژیم ناصر الدین شاه اطلاعی در دست نیست و در جریان انقلاب مشروطیت نیز اکثر روشنفکران و علمای بهائی یا سکوت اختیار کردند و یا به پشتیبانی از وضع موجود و دربار برخاستند. تنها استثناء در این مورد، ابوالحسین شیخ الرئیس، نوه فتحعلیشاه قاجار بود.

در آخرین سالهای عهد ناصری، شیخ الرئیس قاجار بعد از پایان تحصیلات مذهبی خود در عتبات در نزد مجتهد معروف میرزا حسن شیرازی به مشهد پر گشته و در آنجا بتدریج به عنوان یک مجتهد دانشمند و مردم دار معروف گشت. بخش ارتجاعی دستگاه مذهبی در مشهد شیخ الرئیس را نمیتوانست تحمل کند در نتیجه او را متهم به بایبگری ساخته و او را مجبور ساخت که ایران را برای مدتی هم که شده ترک گوید. شیخ الرئیس سالها در استانبول به حالت تبعیدی زندگی کرده و در آنجا مشغول مطالعه و تحقیق در مسائل اسلامی گشت.

بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۹۰۴، شیخ الرئیس با اینکه تمایلات بهائیگری پیدا کرده بود ولی به مشروطه طلبان پیوست. " او در جریان انقلاب مشروطیت در رابطه تنگاتنگ با بابی های ازلی از مشروطیت و آزادی دفاع کرد. از این جهت که او برخلاف آموزش های عبدالبهاء (رهبر بهائیان) در صحنه سیاست فعالیت جدی داشت، یک روشنفکر بهائی مستثنی محسوب میشود.

بابی های ازلی به رهبری صبحی ازلی (برادر بهاء الله) بر خلاف بهائی ها به اندیشه های رادیکال باب وفادار مانده و عموماً در مسائل سیاسی شرکت داشتند. بعضی از پیروان فرقه بابی ازلی در جریان جنبش مشروطیت ایران نقش های مهمی ایفاء کرده و در مبارزه علیه تاریک



## فصل اول

اندیشی و رژیم استبدادی محمد علی‌شاه فداکاری کردند. اکثر مورخین تاریخ مشروطیت ایران در مورد هویت و بینش مذهبی این مبارزین انقلابی یا سکوت می‌کنند و یا بطور اجمالی و گذرا به ذکر آنها می‌پردازند. ما در اینجا به نقش این مبارزین و هویت مذهبی آنها می‌پردازیم.

معروفترین و رادیکالترین بانی‌های ازلی در دوران اول انقلاب مشروطیت ایران (از مرداد ۱۲۸۵ تا تیر ۱۲۸۷) عبارت بودند از: شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی، سید جمال الدین واعظ، میرزا نصرالله بهشتی، معروف به ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان شیرازی، معروف به صور اسرافیل.<sup>۱۲</sup>

مجدالاسلام کرمانی در آغاز قرن بیستم با همکاری ملک المتکلمین و جمال الدین واعظ کتاب معروف «رؤیای صادق» را برشته تحریر در آورد. این کتاب ادبی و فکاهی که به زبان محاوره ای فولکلوریک با لهجه اصفهانی نوشته شده یکی از اولین آثار درخشان «ضد آخوندی» در تاریخ ایران محسوب میشود. بعد ها در دوران اول مشروطیت، سبک و سیاق این کتاب، الهام بخش نوشته های فراموش نشدنی علی اکبر دهخدا تحت عنوان «چرند و پرند ها» در نشریه «صور اسرافیل» گشت. خود مجدالاسلام در دوره اول انقلاب مشروطیت چندین نشریه منجمله «آداب»، «ندای وطن» و نشریه مصور «کشکول» را منتشر ساخت.

سید جمال الدین واعظ اصفهانی (پدر نویسنده نامی قرن بیستم ایران، سید محمد جمال زاده) در یک خانواده مذهبی در سال ۱۸۷۱ میلادی در اصفهان بدنیا آمد. عموی او صدر اصفهانی در نجف از مراجع تقلید شیعیان ایران بود. واعظ از اول جوانی نسبت به مستمندان و فروستان شهر و روستا احساس مسئولیت کرده و به زودی به جرگه بانی‌های ازلی به رهبری ملک المتکلمین پیوست. او بعد از سفرهای متعدد و طولانی به اقصی نقاط ایران و هندوستان و مصر به این نتیجه رسید که اختلافات بین اهل تشیع و اهل تسنن (اصولی‌ها و اخباریها) بی ربط و بی جا است و اعلام کرد که: «ایمان یک امر شخصی است و مردم باید در بیان احساسات و عقاید خود آزاد باشند».

میرزا نصرالله بهشتی، که به ملک المتکلمین موسوم بود، نیز در سال ۱۸۶۴ در اصفهان بدنیا آمد و در جوانی به کشور های مختلف مسلمان نشین مثل عربستان، عراق و هندوستان سفر کرده و در بمبئی یک مدرسه دایر کرد و مورد تشویق و حمایت پارسیان زردشتی ساکن هندوستان قرار گرفت. ولی انتقادات شدید او از بعضی از روحانیون شیعیه باعث شد که دولت انگلستان او را از هندوستان اخراج سازد. ملک المتکلمین بعد از اقامت سه ماهه با سید جمال الدین اسدآبادی

## فصل اول

در خارج، به ایران باز گشته و با دیگر بایان ازلی و با همراهی مجدالاسلام کرمانی و سید جمال واعظ دست به ایجاد «انجمن ترقی» در سال ۱۸۹۷ در اصفهان زد.

بعد از انتشار کتاب «رؤیای صادق» که در آن هیأت حاکمه، علمای مذهبی، تجار بزرگ و حاکم اصفهان (ظل السلطان) مورد تمسخر نویسندگانش قرار گرفتند، ملک المتکلمین، مجدالاسلام کرمانی و سید جمال واعظ مورد طعن و لعن حاکم اصفهان، مجتهد آقا نجفی از علمای مذهبی صاحب نفوذ در اصفهان و محمد حسین کازرونی از تجار درجه یک اصفهان و صاحب کمپانی معروف «شرکت اسلامی» قرار گرفتند. در آستانه انقلاب مشروطیت، نویسندگان «رؤیای صادق» اصفهان را به عزم تهران ترک کردند و در آنجا نیز بعد از مدتی از طرف دربار و علمای مذهبی مورد پیگرد قرار گرفتند. این سه بایی ازلی علیرغم ظلم و جور که از طرف هیأت حاکمه و بخشی از علمای مذهبی بر آنها اعمال میشد در دوره اول مشروطیت معروفترین سخنرانان جنبش مشروطیت ایران محسوب میشدند. نیروهای نظامی محمد علیشاه، بعد از کودتای تیرماه ۱۲۸۷ (۲۴ ژوئن ۱۹۰۸) ملک المتکلمین را همراه میرزا جهانگیر خان شیرازی (ناشر روزنامه «صور اسرافیل») بعد از دستگیری در باغشاه بدار آویختند. سید جمال الدین اصفهانی نیز بعد از دستگیری و شکنجه اعدام شد.<sup>۱۳</sup>

بطور کلی، علمای مذهبی و روشنفکران مذهبی در دوره دهسال قبل از وقوع انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ و در دوره اول انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶ - ۱۹۰۸) به سه گروه مشخص تقسیم میشدند:

گروه اول، شامل آنهایی بودند که مستقیم و یا غیر مستقیم با انقلاب مشروطیت و آرمانهای دموکراسی و آزادی و اصلاحات مخالفت کرده، به نفع استبداد محمد علیشاه قاجار در کودتای ژوئن ۱۹۰۸ (تیر ماه ۱۲۸۷) موضع گرفته و در قتل عام آزادیخواهان مشروطه طلب نقش داشتند. این گروه که عمدتاً علمای سنت گرای (ارتدکس) شیعه را در بر میگرفت توسط شیخ فضل الله نوری نمایندگی میشد.

شیخ فضل الله نوری (۱۸۴۳ - ۱۹۰۹) یکی از طلاب درجه یک و پیرو میرزا حسن شیرازی در عتبات بود. او بعد از بازگشت از عتبات به تهران یکی از مجتهدین دانشمند در علوم اسلامی محسوب میشد. با اینکه نوری در جریان جنبش تنباکو به نفع لغو امتیاز موضع گرفت ولی بعد ها در اوان انقلاب مشروطیت به حمایت از اقدامات محمد علیشاه علیه مشروطه پرداخت و علیه انجمن ها و شوراهای زنان فتوا صادر کرد. نوری علاوه بر مخالفت جدی با جنبش و حقوق زنان به پشتیبانی از منافع امپریالیسم روسیه تزاری در ایران برخاست. او

## فصل اول

آشکارا فروش یک قبرستان را (که ملک اوقاف بود) به دو تاجر روسیه تزاری برای گشایش شعبه بانک روسی در نزدیکی بازار تهران مورد تأیید قرار داد. مواضع ارتجاعی نوری در مورد انجمن زنان از یک سو و حمایت او از منافع روسیه تزاری از سوی دیگر باعث شد که مردم نسبت به فضل الله نوری بیشتر از پیش احساس تنفر کنند.

نوری نه تنها از کودتای محمد علیشاه حمایت کرد بلکه در آخر عمر از پشتیبانی خود از منافع روسیه در ایران نیز ابا نکرد. در دوره کوتاه «استبداد صغیر» نوری از قتل عام آزادیخواهان و روزنامه نگاران حمایت کرده و حتی در اعدام بخشی از آنها مستقیماً نقش بازی کرد.<sup>۱۴</sup> روی این اصل بعد از سرنگونی «استبداد صغیر» و فرار محمد علیشاه، «هیأت مدیره موقتی» که از طرف انقلابیون ایجاد گشته بود، شیخ فضل الله را بعد از محاکمه در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ اعدام کرد.

گروه دوم شامل علمائی میشد که در کل با رعایت اعتدال و ملاحظه کاری از مشروطیت و مجلس اول دفاع کردند. نمایندگان این گروه دو سید معروف - سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی - بودند.<sup>۱۵</sup>

این دو سید نیز مثل نوری از شاگردان میرزا حسن شیرازی در عتبات بودند. آنها با اینکه به اندازه نوری به اصول و مسائل اسلامی تسلط نداشتند ولی بر خلاف او از انقلاب مشروطیت اقلأ در دوره اول دفاع کردند. در جریان دوره دوم انقلاب مشروطیت و قتیکه توده های مردم و رهبران مشروطه رادیکالیزه گشته و اوضاع بطور کیفی بسوی انقلاب اجتماعی بحرکت در آمد، در اول بهبهانی و سپس طباطبائی راه خود را از مسیر انقلاب جدا کردند.

گروه سوم از علمای مذهبی آنهائی بودند که از انقلاب مشروطیت و آزادیخواهی تا به آخر دفاع کردند. بخشی از آنها همگام با انقلاب با مردم ماندند و حتی جان خود را در این راه از دست دادند. در صفحات قبلی، از انقلابیون مذهبی که متعلق به بایبای های ازلی بودند صحبت کردیم. در اینجا به بررسی زندگی سیاسی و موضع متعهد و وفادارانه میرزا علی آقا ثقة الاسلام میپردازیم.<sup>۱۶</sup>

میرزا علی آقا، نوه میرزا شفیع، مروج طریقه شیخیه در تبریز، در سال ۱۸۷۴ میلادی در شهر تبریز تولد یافت. او بعد از اتمام تحصیلات مذهبی و زبانهای فارسی و عربی زیر نظر و مراقبت پدرش (میرزا موسی) همراه همسرش به عتبات رفته و در آنجا به تکمیل معارف اسلامی همت گذاشت. میرزا علی پس از هشت سال تحصیل و کسب مقام اجتهاد به تبریز باز گشت. میرزا علی به خاطر اطلاعات وسیعش در باره کشور های همجوار ایران بتدریج به عنوان یک

## فصل اول

مجتهد متجدد و روشنفکر در تبریز معروف گشت. او که بعد از مرگ پدرش تحت نام ثقة الاسلام ریاست فرقه شیخیه را عهده دار گردید، برای رفع اختلاف بین شیخیه و متشرعه در تبریز نقش مؤثری بازی کرد و در آغاز جنبش مشروطه همراه با پیروانش به صف مشروطه طلبان پیوست.

ثقة الاسلام به حکومت مشروطه، یعنی حق حاکمیت ملی و استقلال، صمیمانه اعتقاد داشت و به انجمن ملی و مبارزات مجاهدین و به سران «مرکز غیبی» در تبریز احترام گذاشته و به فعالیت های آنان ارج می نهاد. او در جریان دوره اول انقلاب مشروطیت از علی مسیو و دیگر رهبران «مرکز غیبی» حمایت کرد.

بعد از کودتای محمد علیشاه در ژوئن ۱۹۰۸، ثقة الاسلام انقلاب و مقاومت مردم تبریز را بر علیه محمد علیشاه و روسیه تزاری مورد تأیید قرار داد. بعد از پیروزی مشروطه طلبان و فرار محمد علی شاه در سال ۱۹۰۹ میلادی، ثقة الاسلام به حمایت خود از آرمانهای مشروطیت ادامه داد و با نمایندگان تبریز در مجلس شورای ملی (دوره دوم)، بویژه با شیخ محمد خیابانی، رابطه نزدیکی برقرار ساخت.

بعد از التیماتوم روس ها مبنی بر انحلال مجلس دوم، ثقة الاسلام مقاومت انقلابیون را در تبریز مورد حمایت خود قرار داد و بعد از اشغال تبریز توسط سپاهیان روسیه تزاری به خیلی از مجاهدین پناه داده و رسماً از ستم و اجحافات روس ها شکایت کرد.

بعد از قتل عام مردم تبریز توسط سپاهیان روسی در اواخر دسامبر ۱۹۱۱، کنسول روس در تبریز که از مقام و موقعیت ثقة الاسلام آگاهی داشت او را به کنسولگری دعوت کرد. کنسول پس از این که ثقة الاسلام را به قصد ارباب تهدید کرد و لیستی از تلگراف های او را که در آنها از ستم روس های تزاری سخن رفته بود و به تهران مخابره شده بودند، به او نشان داد و از وی خواست که زیر بیانیه را که در آن مسئولیت آغاز جنگ و مداخله نظامی روسیه در تبریز را بگردن مردم تبریز و مجاهدین میانداخت امضاء کند. ثقة الاسلام با صراحت گفت که بیانیه تجاوز را توجیه میکند و خلاف واقع است و او حاضر نیست که آنرا تأیید کند. روسها که از شهادت ثقة الاسلام عصبانی شده بودند وی را همراه ده مجاهد، منجمله حسن هیجده ساله و قدیر شانزده ساله (فرزندان مجاهد کربلایی علی مسیو) در روز عاشورا (دهم دیماه ۱۲۹۰ خورشیدی) در تبریز بدار آویختند.

ثقة الاسلام مجتهدی مبارز و آزادیخواه میهن دوستی بود. برخلاف شیخ فضل الله نوری که از منافع روسیه تزاری حمایت می کرد و برخلاف دو سید معروف - طباطبائی و بهبهانی - که

## فصل اول

عموماً در انتظار کرامت دولت انگلستان بودند، ثقة الاسلام به روشنی علیه هر دو قدرتهای امپریالیستی روس و انگلیس موضع گرفته و تا آخر به آرمانهای انقلاب مشروطیت وفادار ماند. مواضع سیاسی و مذهبی او بویژه در باره مشروطیت و فجایع و پی آمد های نفوذ قدرتهای خارجی در ایران در اکثر آثار قلمی ثقة الاسلام، بویژه در «رساله اگر ملت و اگر ما آذربایجان»، «رساله سیاست»، «سیاست اسلامی» و «مشروطه یا مشروع» منعکس هستند.

### مطبوعات

تاریخچه و سابقه مطبوعات در ایران نیز مثل انجمن ها و شوراها به دوران اول عهد قاجاریه میرسد. در طول این مدت مطبوعات مرکز تجمع اهل فرهنگ و هنر بوده و در دوره های مختلف نقش های گوناگون بازی کرده اند. درست است که برای مدتهای مدید روزنامه ها عمدتاً دولتی و عموماً سخنگوی اهل قلم و هنر دربار بوده اند، ولی از همان ابتدا هم چون یک نهاد اجتماعی نوین در پیشبرد امر مبارزه علیه بیسوادی و تاریک اندیشی متمرکز قرار میگرفتند. از زمان انتشار «کاغذ اخبار» توسط میرزا صالح شیرازی، پدید آورنده نخستین روزنامه در ایران در سال ۱۲۱۶ خورشیدی (۱۸۳۷) تا کنون که نزدیک به ۱۶۷ سال میگذرد به علت تجاوزات پی در پی و اعمال سانسور از طرف حاکمین مستبد و وابسته، ژورنالیست های ایران به غیر از برهه های کوتاهی از تاریخ معاصر ایران نتوانسته اند با آسودگی خاطر و با امنیت منافع مردم و مصالح کشور را مورد بررسی و نقد قرار دهند. و لیکن علیرغم این موانع، تاریخ جراید و مطبوعات ایران نشان میدهد که ژورنالیست های متعهد و مترقی توانسته اند در دوره های مختلف به گونه شجاعانه مسئولیت حرقه ای و انسانی خود را بطور ستایش انگیزی بجا آورند. چون اساساً مطبوعات و تحویل و تحویل در ژورنالیسم ایران در جریان قرن نوزدهم نقش تعیین کننده در رشد و گسترش روزنامه ها و نشریات در دوره های اول و دوم مشروطیت داشته است. در اینجا به بررسی سیر تحول مطبوعات از تولد روزنامه در ایران تا صدور فرمان مشروطیت پرداخته و سپس به کم و کیف مطبوعات در دوره اول انقلاب مشروطیت از مرداد ۱۲۸۵ تا تیر ۱۲۸۷ (از اوت ۱۹۰۶ تا ژوئن ۱۹۰۸) میپردازیم.<sup>۱۷</sup>

همانطور که اشاره رفت، اولین پدید آورنده روزنامه در ایران، میرزا صالح شیرازی بود که در سال ۱۲۱۶ خورشیدی (۱۸۳۷ میلادی) بعد از بازگشت از انگلستان به انتشار روزنامه «کاغذ اخبار» همت گماشت. به قول اسماعیل رائین، گرد آورنده «سفرنامه میرزا صالح شیرازی» این روزنامه را که عمرش بیشتر از یک سال (تا سال ۱۲۱۷ خورشیدی) طول نکشید،

## فصل اول

«... باید یکی از اساسی‌ترین پایه‌های فرهنگ و تمدن جدید در ایران دانست... بی‌گمان در جنبش ضد استبدادی و آزادیخواهانه مردم و انقلاب مشروطه میرزا صالح شیرازی جایگاه شایسته‌ای دارد.»<sup>۱۸</sup>

بعد از توقیف «کاغذ اخبار» در سال ۱۲۱۷ خورشیدی، دربار محمد شاه و صدر اعظم حاجی میرزا آقاسی نزدیک به پانزده سال از انتشار هر نوع نشریه در ایران جلوگیری کردند. با جلوس ناصر الدین شاه به تخت سلطنتی و روی کار آمدن میرزا تقی خان امیر کبیر به عنوان صدراعظم، انتشار دومین روزنامه به زبان فارسی تحت نام «وقایع اتفاقیه» عملی شد. این روزنامه به دستور مستقیم خود امیر کبیر و تحت نظر خود او بتاريخ فوریه ۱۸۵۱ (۱۸ بهمن ۱۲۲۹) انتشار یافت. این نشریه هفتگی به مدت ده سال بطور مرتب انتشار یافت و در مبارزه علیه جهل و تاریک اندیشی نقش برجسته‌ای ایفاء نمود.<sup>۱۹</sup>

در همین دوره یعنی در دوره صدارت کوتاه امیرکبیر (۱۸۴۸-۱۸۵۱) به موازات انتشار «وقایع اتفاقیه» در تهران، در شهر تبریز نیز سومین نشریه ایرانی به زبان فارسی تحت نام‌های «ملتی»، «اخبار دارالسلطنه آذربایجان»، «آذربایجان» و «تبریز» انتشار یافت که بصورت نسبتاً وسیعی توسط کاروانسراها در اختیار مردم قرار میگرفت. این روزنامه نیز مثل «وقایع اتفاقیه» بعد از عزل و قتل امیر کبیر در آخر سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۳۰ خورشیدی) تعطیل گشت.<sup>۲۰</sup>

بعد از بستن «وقایع اتفاقیه» به دستور ناصر الدین شاه روزنامه «دولت علیه ایران» به مدیریت ابوالحسن خان نقاش کاشانی، ملقب به صنیع الملک، انتشار یافت. صنیع الملک یکی از نقاشان برجسته ایران زمان ناصری و از تحصیل کرده‌های نادر هنرهای زیبا در ایتالیا بود.<sup>۲۱</sup>

در ربع آخر قرن نوزدهم علیرغم استبداد ناصری و فساد دربار و عقب افتادگی هیأت حاکمه، فرهنگیان و ژورنالیستهای ایران با الهام از تحولات اجتماعی، سیاسی که در کشور های همجوار ایران، بویژه در ترکیه عثمانی، روسیه تزاری و هندوستان و مصر اتفاق افتاده بود به انتشار روزنامه‌های مختلف در ایران دست زدند و با اینکه همه این نشریات «دولتی» بودند ولی در لا بلای ترجمه‌ها و گزارشات، بدید آورندگان این روزنامه‌ها مسائل علمی و اهمیت پیشرفت و رفاه را به نظر خوانندگان میرساندند.<sup>۲۲</sup> اهم این روزنامه‌ها عبارت بودند از: «علمیه دولت علیه ایران»، «روزنامه دولتی»، «روزنامه مصور دولتی»، «روزنامه ملتی»، «روزنامه علمی» و «ملت سنیه ایران».

در سالهاییکه این روزنامه‌ها انتشار مییافت، ایران به وسیله یکی از استبدادی‌ترین گروه هیأت حاکمه عصر ناصری اداره میشد. در این دوره بحران‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی جامعه

## فصل اول

ایران را پیش از پیش به سوی عقب ماندگی و تاریک اندیشی سوق داد. مقدمات روی کار آمدن مشیرالدوله در این شرایط تاریخی از درخشان ترین وقایع تاریخ معاصر ایران می‌تواند محسوب گردد. میرزا حسین خان مشیرالدوله، که خدمت دولتی را از زمان امیر کبیر آغاز کرده بود، در ۱۸۷۰ میلادی به وزارت عدلیه و اوقاف و بعداً به وزارت جنگ و سرانجام در تاریخ ۱۸۷۹ میلادی به صدارت رسید.<sup>۲۴</sup>

با روی کار آمدن میرزا حسین خان مشیرالدوله، معروف به سپهسالار، اندیشه های ترقی و رفاه و حکومت قانونی بعد از سالها رکود دوباره محور اصلی فعالیت های دولت قرار گرفت. در دوران دهساله وزارت و صدارت او روزنامه نگاری نیز بطور کیفی تحول یافته و بخشی از جراید اندیشه های اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه را در جامعه ایران رواج داد.<sup>۲۵</sup> اهم این نشریات عبارت بودند از:

- «وقایع عدلیه»، توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله.

- «ایران»، توسط محمد حسن خان صبیح الدوله.

- «تبریز»، دوره دوم، در تبریز.

- «فارس»، در شیراز و

- «وطن»، به زبانهای فارسی و فرانسه، در تهران

در دوران دهساله وزارت و صدارت سپهسالار، ایجاد روزنامه های فوق الذکر منجر به پیدایش زمینه صحیح ژورنالیسم در ایران گشت. در این سالها، مطبوعات در اختیار مردم قرار گرفت و برخورد افکار و انتقاد و مباحثه در نشریات رواج یافت. با اینکه بعد از عزل سپهسالار دوباره خفقان و استبداد ناصری مستولی گشت ولی بیان مردمی و زبان ساده در نشر فارسی از همین زمان رونق یافت و در مطبوعات دوران انقلاب مشروطه شکوفا گشته و به اوج اعتلاء خود رسید.<sup>۲۶</sup>

بعد از عزل سپهسالار از صدارت در سال ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۵۹ خورشیدی) دوره دهساله روشنگری «مدنیت و حقوق انسانیت» پایان رسید و راه برای گسترش اختناق شانزده سال آخر استبداد ناصرالدین شاه هموار گشت. در این دوره شانزده ساله استبداد، سانسور بر تنها وسیله ارتباط همگانی («رسانه گروهی») تسلط یافت و تا بعد از مرگ ناصرالدین شاه و آغاز قرن بیستم روزنامه و یا نشریه مستقل که در خور ذکر باشد انتشار نیافت و مطبوعات فرمایشی که مبلغ دولت های وابسته بودند یکه تاز میدان گشتند.

در این شانزده سال (از پایان «عصر سیهسالار» در ۱۸۸۰ تا ترور ناصر الدین شاه در ۱۸۹۶) گرچه در ظاهر، تنوع و تعدد جراید دولتی چشمگیر بود، ولی کمترین اثری از وجود یک ژورنالیسم روشنگر و متعهد دیده نمیشد. در واقع هرچه بود تملق بود همراه با تحریف وقایع و تبلیغ ستم و وابستگی<sup>۲۷</sup> در این سالهای استبداد ناصری. اهم نشریات دولتی عبارت بودند از:

- «اطلاع»، به مدیریت محمد حسن خان صنیع الدوله.
- «دانش»، به مدیریت علی قلی خان مخبرالدوله.
- «شرف»، به مدیریت محمد حسن خان صنیع الدوله.
- «روزنامه ناصری»، به مدیریت محمد ندیم باشی، در تبریز.

بخشی از اصلاح طلبان و آزادیخواهان نیز که به علت بازگشت سرکوب و سانسور مجبور به ترک وطن و یا مجبور به فرار از ایران گشته بودند، در «بیرون از مرزهای» استبداد زده ایران پدیده نوپای مطبوعات در تبعید را برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران بنا نهادند. در این دوره که از زمان عزل سیهسالار در سال ۱۸۸۰ شروع گشته و تا آغاز جنب و جوشهای مشروطه طلبی در نیمه اول دهه اول قرن بیستم ادامه مییابد، روشنفکران و اصلاح طلبان ایرانی در خارج از ایران با آسودگی خاطر و به دور از دخالت های ناروای «اداره انطباعات مبارکه» و سانسور چنان استبداد ناصری «قلم را در جهت منافع ملی بکار گرفتند»<sup>۲۸</sup> اهم این نشریات عبارت بودند از:

- «اختر»، در استانبول به مدیریت محمد طاهر تبریزی و نویسندگی میرزا نجفعلی خان خوشی، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا مهدی خان تبریزی (ناشر روزنامه «حکمت») و میرزا محمد خان کاشانی (ناشر روزنامه های «ثریا» و «پرورش»)
- «قانون»، در لندن، به مدیریت میرزا ملکم خان و با همکاری سید جمالالدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی.
- «حکمت»، در قاهره، به مدیریت میرزا مهدیخان تبریزی.
- «حبل المتین»، در کلکته، به مدیریت سید جلال الدین کاشانی.
- «ثریا»، در قاهره، به مدیریت میرزا محمد خان کاشانی.
- «پرورش»، در قاهره، به مدیریت میرزا محمد خان کاشانی.
- «ارشاد»، به ترکی آذری در باکو، با همکاری ادیب المعالک (ناشر روزنامه غیر دولتی «ادب»، در ایران).



## فصل اول

- «عروة الوثقی»، به عربی در پاریس، با همکاری سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده و

- «شاهسون»، در استانبول، توسط حاجی عبدالرحیم طالب اف (نویسنده کتاب معروف «سفینه طالبی یا کتاب احمد») و سید محمد شبستری ملقب به ابوالضیاء (بعد ها ناشر روزنامه مترقی «الحدید» و نشریه «مجاهد» در دوره اول انقلاب مشروطیت).

با اوج گیری جنبش تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ علیه استبداد ناصری و نیروهای بیگانه پدیده ای در ژورنالیسم ایران ظهور کرد که در نوع خود تا آن زمان بی نظیر و بیسابقه بود. این پدیده همانا ظهور و رشد انتشار شب نامه ها و «اعلامیه های مخفی» بود که مردم در مبارزه علیه شاه و دولت انگلستان به انتشار آنها دست زدند. خواسته های این جنبش، که در واقع اولین نبرد رویا رومی مردم با رژیم ناصری و علیه اعطای امتیاز انحصار دخانیات به دولت انگلستان بود، بنحو بارز و آشکاری در این شب نامه ها و اعلامیه های مخفی منعکس می گشت.<sup>۲۹</sup> شاهسون، در استانبول «شب نامه» (چاپ ۱۸۹۲) در تبریز به مدیریت علیقلی خان آذربایجانی (معروف به صفر اف) و «تلقین نامه ایران» چاپ تبریز و بالاخره «مقاله ی ملی» در تهران از معروفترین شب نامه های این دوره محسوب میشوند.

نمونه «اعلامیه مخفی» که در این زمان انتشار یافت و سانسورچیان استبداد ناصری را برای کشف و مجازات نویسنده آن به فعالیت بیشتر وا داشت نوشته کوتاهی بود که توسط میرزا رضای کرمانی در اوج جنبش تنباکو در تهران پخش شد. متن روان و ساده این بیانیه چنین است:

«... مسلمانان! امتیاز توتون از دست رفته رود کارون از دست رفته تهیه قند از دست رفته، راه اهواز از دست رفته، بانک آمد، تیراموای آمد، مملکت بدست بیگانگان افتاده شاه در فکر ملت نیست، کار را بدست خود گیریم!»<sup>۳۰</sup>

این «اعلامیه مخفی» تفرّ نویسنده آن را از امتیازاتی که دولت ناصری بطور مرتب در زمینه های تجارت خارجی، کشتی رانی و امور بانکی و مالی به دولت انگلستان در ایران تفویض میکرد، منعکس میکند. میرزا رضای کرمانی همان کسی است که بالاخره بعد از ده سال مبارزه علنی و مخفی علیه استبداد ناصری در سال ۱۸۹۶ در شاه عبدالعظیم ناصر الدین شاه را ترور کرد.

## فصل اول

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد «شب نامه ها» در زمره نخستین انتشاراتی بودند که زبان شیرین و انقلابی «طنز» را در ادبیات سیاسی معاصر ایران رواج ساخته و آن را در روشنگریهای خود در رابطه با استبداد رژیم شاهی و وابستگی آن به قدرتهای خارجی به کار گرفتند تا بدینوسیله روند مبارزه را تشدید و متحول سازند. طنز زهر آلود، نثر آژیوتاسیونی نوینی بود که نویسندگان شب نامه ها برای بسیج و اعتلای سطح آگاهی مردم آن را در دوره جنبش تنباکو رونق دادند و همانطور که بعداً خواهیم دید این نثر تأثیر بسزائی در پیش برد امر انقلاب بجا گذاشت.

بطور کلی، جنبش تنباکو علیه استعمار از یک سو و علیه قدر قدرتی استبداد ناصری از سوی دیگر نه تنها در سیر تحولات آینده ایران تأثیر عمیقی گذاشت و موجب بیداری ایرانیان گردید، بلکه در سالهای آخر عمر استبداد ناصری (۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ میلادی) به مبارزه قلمی و مطبوعاتی هم در داخل و هم در خارج از ایران نیروی تازه ای بخشید. سید جمال الدین اسد آبادی، میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا مهدیخان تبریزی (معروف به زعیم الدوله)، سید جمال الدین حسینی (ملقب به مؤید الاسلام)، عبدالرحیم طالب اف، سید محمد شبستری و دیگران با نگارش مقالات، انتشار روزنامه ها و شب نامه ها توانستند هسته های اعتراض و گروه های مقاومت درون جامعه را تقویت کنند و با کمک روشنفکران و دیگر مبارزین نخستین مراحل رهبری و جنب و جوش های انقلاب مشروطه را ایجاد سازند. همراه با ظهور و گسترش مطبوعات، هسته های اعتراض و شیوع شب نامه ها در تهران و تبریز و دیگر شهرهای ایران اختناق و سانسور دولتی نیز در این دوره شدت پیدا کرد.

در شرایطی که خفقان و سانسور ناصری میرفت تا پنجاه ساله شود، ناصر الدین شاه پس از نیم قرن حاکمیت مستبدانه و وابستگی به قدرتهای بیگانه سر انجام در ۱۲۷۵ خورشیدی (۱۸۹۶ میلادی) چهار روز قبل از برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت خود «به ضرب ششلول مردی آگاه و جسور بنام میرزا رضای کرمانی کشته شد».<sup>۱</sup>

بعد از قتل ناصر الدین شاه پسرش مظفرالدین شاه به عنوان پنجمین پادشاه سلسله قاجار به تخت نشست و نزدیک به ده سال تا اوت ۱۹۰۶ (مرداد ۱۲۸۵) در ایران پادشاهی کرد. او با اینکه در مقایسه با پدر، کمتری رحم و سفاک بود ولی همانند ناصر الدین شاه به معامله با دو امپریالیسم روسیه تزاری و امپریالیسم انگلیس و اعطای امتیازات به آنها و وام گیری از این قدرتهای بیگانه پرداخت. در دوره زمامداری مظفرالدین شاه تحول تازه ای در ژورنالیسم پدیدار گشت. این تحول که استبداد ناصری ابداً تاب تحمل آن را نداشت همانا آغاز انتشار

## فصل اول

نشریات غیر دولتی و مستقل از دربار بود. اهمّ این روزنامه ها که پا به پای مطبوعات آزاد و ملی خارج از کشور توانستند در این دوره به ایجاد زمینه و گسترش شرایط ذهنی برای وقوع انقلاب مشروطیت کمک های اساسی بکنند، عبارت بودند از:<sup>۲۲</sup>

- «تربیت»، بمدریت محمد حسین خان فروغی (ملقب به ذکاءالملک)، در تهران،
- «الحدید»، بمدریت سید حسین خان عدالت و سپس سید محمد شبستری (ابوالضیاء)، در تبریز،
- «احتیاج»، بمدریت میرزا علی قلی صفراء در تبریز،
- «انجمن معارف»، به صاحب امتیازی «انجمن معارف»، در تهران،
- «ادب»، بمدریت میرزا محمد صادق ادیب الممالک فراهانی، در تبریز،
- «طلوع»، بمدریت عبدالحمیدخان متین السلطنه، در بوشهر،
- «مظفری»، بمدریت عبدالحمیدخان متین السلطنه، در بوشهر،
- «معرفت»، بمدریت میرزا عبدالله خان، در تبریز،
- «گنجینه فنون»، بمدریت محمدعلی تربیت، در تبریز،
- «دعوه الحق»، مجله ماهیانه، بمدریت شیخ محمد علی دزفولی (معروف به بهجت)، در تهران،
- «مکتب»، زیر نظر میرزا حسین خان تبریزی (معروف به رشديه)، در تبریز و
- «عدالت»، بمدریت سیدحسین تبریزی، در تبریز.

در دوره ده ساله سلطنت مظفرالدین شاه، شبنامه نویسی نیز مانند روزنامه نویسی رونق فوق العاده ای یافت. اکثر این شبنامه ها توسط کمیته ها و انجمن های مخفی که در شهرهای مختلف ایران در آستانه انقلاب مشروطیت ایجاد گشته بودند، تهیه و انتشار می یافتند.

اهمّ این شبنامه ها در سال های ۱۹۰۰-۱۹۰۵ عبارت بودند از:<sup>۲۳</sup>

- «لسان الغیب»، از طرف کمیته انقلابی - سری تهران،
- «غیرت»، از طرف کمیته انقلابی - سری تهران،
- «روزنامه غیبی»، توسط ملک المتکلمین، عضو انجمن سری اصفهان، در اصفهان،
- «تلقین ایران»، در تهران،
- «حمام جنیان»، و یا «ارشاد نامه»، در تهران و

## فصل اول

- «صبحنامه ملی» بوسیله سید محمدرضا شیرازی (بعدها معروف به محمدزضا مساوات)، در تهران.

با صدور فرمان مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی (اوت ۱۹۰۶ میلادی) دوران ابتدایی اعتراضات، تحصن‌ها، هجرت‌ها و جنگ و گریزهای خیابانی با نیروهای استبداد شاهی موقتاً به پایان رسید و مقدمات آغاز یک دوره باشکوه مبارزاتی و مشروطه طلبی فراهم شد. استقرار مشروطیت و فرارسیدن «اولین بهار آزادی» به نوبه خود تاریخ روزنامه نگاری و موقعیت و مقام آن را نیز وارد مرحله ای تازه ساخت.

در دوره اول مشروطیت (از مرداد ۱۲۸۵ تا تیر ۱۲۸۷) که نزدیک به دو سال طول کشید، نشریات همراه با انجمن‌ها و مراکز غیبی باعث شکوفایی و گسترش بحث‌های سیاسی بین مردم، به ویژه تحصیلکرده‌ها و روشنفکران، گشت. از اواسط سال ۱۲۸۵ خورشیدی تا کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطیت در تابستان ۱۲۸۷ (ژوئن ۱۹۰۸) نزدیک به صد نشریه به چاپ رسید.

وجود این نشریات در شهرهای ایران، نه تنها در حیطه ژورنالیسم، گامی کیفی و تعیین کننده بود، بلکه آنها در اشاعه زبان محاوره ای توده ای و رواج ترانه های فولکلوریک نوین و رونق طنز در ادبیات معاصر ایران جایگاه شایسته ای کسب کردند.<sup>۲۱</sup>

بعضی از نشریات این دوره که از مشروطه طرفداری می کردند و در تهران و شهرهای مختلف ایران بطور مستقل از دولت و دربار انتشار یافتند، عبارت بودند از:

- «جریده ملی»، و یا روزنامه «انجمن ملی» و یا «انجمن تبریز» در تبریز،
- روزنامه «مجلس‌ها»، در تهران،
- «معارف»، توسط «انجمن معارف»، به مدیریت شیخ محمدعلی دزفولی، در تهران،
- «ندای وطن»، به مدیریت مجدالاسلام کرمانی، در تهران،
- «تمدن»، به مدیریت مدیرالممالک هرنندی، در تهران،
- «وطن»، در تهران،
- «عدل مظفر»، و بعداً تحت نام «اکیاتان»، در همدان،
- «انجمن»، به مدیریت سراج الدین جبل عاملی، در اصفهان،
- «دبستان»، به مدیریت رضا تربیت، در تبریز،
- «آذربایجان»، به مدیریت علیقلی صفواف، در تبریز،

## فصل اول

- «نسیم شمال»، به مدیریت سید اشرف الدین گیلانی، در رشت،
- «خیر الکلام»، بمدیریت افصح المتکلمین، در رشت،
- «ابلاغ»، بمدیریت محمد اسکندانی، در تبریز،
- «آمید»، تحت نظر محصلین مدرسه لقمانیه، در تبریز،
- «مصباح»، بمدیریت میرزا ابوالقاسم تبریزی، در تبریز،
- «بشارت»، بمدیریت شیخ محمد علی مدیر مدرسه مظفری، در مشهد و
- «اتحاد»، بمدیریت میرزا محمد علیخان تربیت، در تبریز.

بطور کلی، سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) را میتوان نقطه عطف و چرخش کیفی در تاریخ معاصر ژورنالیسم ایران محسوب داشت. در طول این سال، نزدیک به هشتاد نشریه در تهران و شهرستانها منتشر میشد که ما در بالا به اسامی بخشی از آنها اشاره کردیم. اکثر این نشریات مجدانه طرفدار مشروطیت و آزادی در ایران بودند و عموماً از آرمانهای مشروطه طلبی و آزادیخواهی حمایت کردند. ولی بخشی از این مطبوعات نه تنها بر علیه استبداد و به نفع مشروطه مبارزه کرد بلکه آشکارا از حقوق زحمتکشان و دیگر محرومین جامعه در مقابل هیأت حاکمه و دیگر زورمندان دفاع کرده و مسائل میرم اجتماعی و اقتصادی را نیز در صفحات خود منعکس کرده و به گسترش ایده های سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی در ایران آن زمان کمک های مؤثری کردند<sup>۳۵</sup>. معروفترین و پیشرفته ترین این روزنامه ها عبارت بودند از:

۱- صور اسرافیل، ۲- حبل المتین، ۳- مساوات، ۴- روح القدس و ۵- نسیم شمال

ما در اینجا به خاطر نقش مهمی که این پنج نشریه در تاریخ ژورنالیسم ایران داشته اند به معرفی اجمالی آنها میپردازیم.

بدون تردید «صور اسرافیل»، که با تمایلات سوسیالیستی و مواضع سکولاریستی در ۹ خرداد ۱۲۸۶ خورشیدی (۳۰ ماه مه ۱۹۰۷) شروع به چاپ کرد، رادیکالترین نشریه آن دوره محسوب میشود.<sup>۳۶</sup> این نشریه که به کمک مالی میرزا قاسم تبریزی و بمدیریت میرزا جهانگیر خان شیرازی<sup>۳۷</sup> و با همکاری دهخدا بطور مرتب در دوره اول انقلاب در تهران انتشار مییافت، باعث تحوّل عظیم در زمینه های ادبی نثر و شیوه نگارش در ژورنالیسم ایران گشت. با اینکه شیوه طنز سالها بویژه از بعد از اوجگیری جنبش تنباکو در ایران سابقه داشت ولی طنز پرمایه و آگاهی دهنده صور اسرافیل در چارچوب نثری روان و ساده یک بدعت کیفی در ادبیات دوران مشروطه محسوب میشود.

## فصل اول

طنز نویس اصلی صور اسرافیل، علی اکبر دهخدا بود.<sup>۲۸</sup> دهخدا که بعد ها در دهه ۱۳۳۰ خورشیدی با تنظیم و انتشار لغت نامه و دایره المعارف دهخدا به عنوان یک «علامه» و استاد شهرت پیدا کرد، در سال ۱۲۸۶ (۱۹۰۷ میلادی) به عنوان بزرگترین طنز پرداز ایران بعد از عبید زاکانی معروف گشت. او در سلسله مقالات خود در «صور اسرافیل» تألمات و نابسامانی های روزگار خود را با شهامتی کم نظیر در قالب طنز گزنده و رسوا کننده در ستون «چرند و پرندها» (چری و پری) منعکس ساخت.

در زمینه شیوه نگارش و اسلوب ژورنالیسم هیچیک از روزنامه های فارسی زبان تا آن زمان به مقام و موقعیت «صور اسرافیل» نمیتوانست برسد. «صور اسرافیل» با انتشار نوشته های روشنگرانه و تجزیه و تحلیل های منسجم اوضاع فلاکت بار اقتصادی، خرافات مذهبی و وابستگی در بار و هیأت حاکمه ایران را بر ملا می ساخت و در زبان طنز «لبخند زهر آگین» را بر لب خواننده نیز می آورد.

به نظر نگارنده در آن زمان تنها رقیب مناسب و قابل ملاحظه «صور اسرافیل» همانا نشریه «ملاً نصرالدین» بود که به زبان ترکی آذربایجانی هر هفته در شهر تفلیس گرجستان به سر دبیری یک ایرانی سوسیالیست بنام محمد جلیل قلی زاده منتشر میشد.<sup>۲۹</sup> بزرگترین شاعر طنز نویس آذربایجان علی اکبر ظاهرزاده (صابر) نویسنده اصلی روزنامه «ملاً نصرالدین» بود که مقالاتش تحت نام هوب هوب نامه (هویی) در آن نشریه چاپ میشد و با دهخدا چندین بار به مناظره و بحث پرداخته بود.<sup>۳۰</sup> دهخدا و صابر هر دو سوسیالیست بوده و با اعضای اصلی «فرقه اجتماعیون - عامیون ایران» و «حزب سوسیال دموکرات کار روسیه» (بخش باکو) همکاری های نزدیک داشتند.<sup>۳۱</sup>

میرزا جهانگیر خان شیرازی، سر دبیر «صور اسرافیل» فارغ التحصیل دارالفنون و یکی از اعضای برجسته «انجمن ملی» و «کمیته انقلاب» در تهران بود. او در عنوان جوانی تحت تأثیر اندیشه های انقلابی میرزا آقاخان کرمانی قرار گرفته و بعد ها در جریان سالهای انتشار «صور اسرافیل» به ایده های سوسیالیستی روی آورد. میرزا جهانگیر در حین مبارزه علیه استبداد و وابستگی به نیروهای بیگانه همواره به حمایت از رنجبران و تهیدستان جامعه نیز برخاست. او برخی از اندیشه های سوسیالیستی را در «صور اسرافیل» به چاپ میرسانید و همراه دهخدا از اعضای شعبه فرقه اجتماعیون عامیون ایران در تهران بود.<sup>۳۲</sup>

«صور اسرافیل» در عمر کوتاه خود (از ۳۰ ماه مه ۱۹۰۷ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) پنج بار به خاطر درج مقالات انتقادی تند از هیأت حاکمه و شاه، ضدیت با مداخلات نیروهای بیگانه در

## فصل اول

امور داخلی ایران و در حمایت بیدریغ از حق و حقوق زحمتکشان، بویژه دهقانان، توقیف شد. بعد از کودتای محمد علیشاه و اعدام میرزا جهانگیر خان شیرازی در باغشاه، دهخدا که موفق شده بود جان سالم بدر برده و به سویس پناهنده گردد، سه شماره آخر «صور اسرافیل» را در شهر کوچک ایوردُن yverdon در دوره «استبداد صغیر» انتشار داد و در آنها رژیم سلطنتی استبدادی را بیاد انتقاد گرفت.<sup>۲۳</sup>

«حَبْلُ الْمَتِين» در نهم اردیبهشت ۱۲۸۶ (۲۹ آوریل ۱۹۰۷ میلادی) به سر دبیری سید حسن کاشانی در تهران منتشر شد. حسن کاشانی با پشتوانه حرفه ای و تجارب ژورنالیستی قابل توجهی که در هنگام همکاری با برادرش سید جلال الدین کاشانی (ناشر «حَبْلُ الْمَتِين» در کلکته) کسب کرده بود، حبل المتین چاپ تهران را بزودی به یکی از سودمندترین و خواندنی ترین روزنامه های ایران در دوره اول انقلاب مشروطیت در آورد. در رقابت سالم و مناسب با صوراسرافیل، نویسندگان حبل المتین در حمله به علل استبداد و وابستگی رژیم به نیروهای بیگانه بویژه انتقاد از قرار داد ۱۹۰۷ روس و انگلیس از هیچ کوششی دریغ نکردند. مقالات رسواکننده و کوبنده این نشریه باعث شد که برای نخستین بار در مجلس شورای ملی (دوره اول) «توقیف و توبیخ» مطبوعات مطرح گردد.<sup>۲۴</sup>

یکی از نکات بی نظیر «حَبْلُ الْمَتِين»، که آن را از اکثر نشریات زمان خود مستثنی میساخت، تأکید پیگیرانه آن بر حکومت قانون و عدالت اجتماعی بود. در این راستا بود که هر از چند گاهی در لابلای مطالب آن مفهوم نظام جمهوری و وجوه امتیاز و برتری آن نسبت به نظام پادشاهی مطرح میشد. به نظر نگارنده تا زمان انتشار این نوع مقالات در «حَبْلُ الْمَتِين» هیچ نشریه ای در تاریخ روزنامه نگاری ایران مسأله جمهوری را در مقایسه با نظام سلطنتی مطرح نساخته بود.

«حَبْلُ الْمَتِين» علیرغم چندین بار توقیف، تا زمان کودتای محمد علیشاه علیه مشروطیت همچنان به انتشار خود ادامه داده و در مبارزه علیه استبداد در مقابل دموکراسی و به نفع استقلال ملی در مقابل «خودفروشی» و وابستگی خدمات ارزنده به مبارزات مردم ایران نمود. پس از کودتا، دوباره در شهر رشت و سپس بعد از فتح تهران و پایان «استبداد صغیر» بار دیگر در تهران انتشار یافت و پس از شش شماره به خاطر درج مقاله «مضره به دین مبین اسلام» در سال ۱۹۰۹ برای همیشه توقیف گشت.<sup>۲۵</sup>

نشریه «مساوات» در ۲۱ مهر ماه سال ۱۲۸۶ (اکتبر ۱۹۰۷) انتشار خود را آغاز کرد. محمد رضا شیرازی سر دبیر این نشریه در سالهای قبل از وقوع انقلاب مشروطه، یکی از

## فصل اول

نویسندگان معروف شب نامه به اسم «صبحنامه ملی» بود که در افشاگری و روشنگری زیاتر از خاص و عام بود. موفقیت و اقبال نشریه «مساوات» در دوره نه ماه انتشار آن بقدری چشمگیر بود که موجب شد تا نام مدیر آن به «محمد رضا مساوات» معروف گردد. روزنامه «مساوات» نیز همدیف با روزنامه های ملی و ضد ارتجاعی صور اسرافیل، «حَبْلِ الْمَتِين» و «روح القدس» روزنامه نگاری متعهد و مترقی صدر مشروطیت را پایه گذاری کرده و رونق داد.<sup>۲۶</sup> محمد رضا مساوات، انسانی متهور و بی باک و یک ژورنالیست دموکرات و «خیره سر» بود. او نیز مثل سلطان العلمای خراسانی، مدیر روزنامه «روح القدس»، محمد علیشاه را در زمینه های آزادی و حقوق مدنی و مشروطیت به چالش طلبید. او در یکی از مقالات خود، داستان لونی شانزدهم پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس و سرگذشتش را نوشت و در پایان آن مقاله برای محمد علی شاه هشدار داده و با زبان طنز سرنوشت شومی را برای او پیش بینی کرد. این مقاله، که تحت عنوان «شاه در چه حالت» در شماره ۲۱ نشریه «مساوات» چاپ شد، بیانگر ماهیت ضد استبدادی گردانندگان این روزنامه بوده و برخورد محمد رضا مساوات را با سلطنت استبدادی نشان داد. این نوشته آنچنان کینه ای از محمد رضا مساوات در دل محمد علیشاه ایجاد کرد که بعد از کودتا و به توپ بستن مجلس او سرنوشتی جدا از سر نوشت میرزا جهانگیر صور اسرافیل نمی توانست داشته باشد. ولی محمد رضا مساوات خوشبختانه بعد از توقیف روزنامه و در آستانه کودتا در دوم تیر ماه ۱۲۸۷ خورشیدی توانست به تبریز فرار کرده و در آنجا بعد از پیوستن به مجاهدین و ستارخان به انتشار «مساوات» ادامه دهد. در سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹ میلادی) بعد از فتح تهران توسط مشروطه طلبان و فرار محمد علیشاه به روسیه تزاری، محمد رضا مساوات بنماینده‌گی از طرف آذربایجان به دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب شد.<sup>۲۷</sup>

«روح القدس» چهارمین نشریه انقلابی بود که به عنوان یکی از مظاهر اولین «بهار آزادی» در ایران ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) پا به عرصه بر تلاطم مطبوعات ملی و دموکراتیک گذاشت. شهامت قلمی سلطان العلمای خراسانی، مدیر و صاحب امتیاز این نشریه، از همان شماره های اول کینه نیروهای ضد مشروطه را نسبت به او برانگیخت.<sup>۲۸</sup> «روح القدس» در عرصه روزنامه نگاری صدر مشروطیت به آزادی قلم و پاسداری از آن عشق میورزید و در طی دوران انتشار بسیار کوتاه خود دوبار توقیف گشت. اما بر خلاف همه موانع که نیروهای استبدادی در راه انتشار آن ایجاد کردند، روح القدس از بیمان قلمی خود در امر پیشبرد و ایجاد ایران آزاد و مستقل عدول نکرد. انتقاد کوبنده این نشریه از قرارداد ۱۹۰۷



## فصل اول

روسیه و انگلیس بر سر تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ که طی مقالاتی در شماره های مختلف در پائیز ۱۹۰۷ منتشر گشت، درنوع خود بی نظیر بوده و بدون تردید یکی از بهترین مجموعه مقالات ضد امپریالیستی تاریخ ژورنالیسم ایران محسوب میشود.

«روح القدس» پس از نشر سیزدهمین شماره با دستور خصوصی محمد علیشاه توقیف گشت و مدیر آن سلطان العلماء به میز محاکمه کشیده شد. این اولین بار بود که در تاریخ ایران یک روزنامه نگار به خاطر اندیشه های سیاسی به محاکمه کشیده میشد. سلطان العلماء عملاً دادگاه را به محاکمه خود کامگی شاه و وابستگی هیأت حاکمه ایران به قدرتهای خارجی (روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان) تبدیل ساخت.<sup>۴۹</sup> از همین زمان، سلطان العلماء به دست خود حکم اعدام خویش را امضاء کرد. پس از کودتای محمد علیشاه در تیر ماه ۱۲۸۷ و به توپ بستن مجلس، سلطان العلماء نیز همراه تتی چند از آزادیخواهان و روزنامه نگاران در باغشاه بعد از تحمل شدید ترین شکنجه ها کشته شد. با مرگ سلطان العلماء، حیات «روح القدس» نیز بعد از انتشار ۲۶ شماره به پایان رسید.<sup>۵۰</sup>

«نسیم شمال» هفته نامه ادبی و فکاهی سیاسی در اکتبر سال ۱۹۰۷ (شهریور ۱۲۸۶) با کوشش سید اشرف الدین در رشت منتشر شد.<sup>۵۱</sup> اشرف الدین در سال ۱۸۷۰ میلادی در قزوین به دنیا آمد. در نوجوانی در قزوین، کریملا، نجف و تبریز به تحصیل پرداخت و در عنفوان جوانی به جنبش مردم پیوست و نه ماه پیش از بمباران مجلس اول «نسیم شمال» را در رشت منتشر کرد. او با استفاده از سبک طنز ادبی در کنار زحمتکشان و محرومان جامعه به مبارزه با استبداد و تاریک اندیشی پرداخت. وقتی محمد علیشاه با همکاری شیخ فضل الله نوری و طرفدارانش در آذر ماه ۱۲۸۶ (۱۹۰۷) برای سرکوب مشروطه طلبان «آشوب توپخانه» را در تهران به راه انداخت، اشرف الدین در شماره ۹ «نسیم شمال» در شعر «ای وای وطن وای!» همدستی شاه و ارتجاع مذهبی را در مقابله با آزادیخواهان به باد انتقاد گرفت. او در مقالات بعدی، بویژه در قطعه شعر «درد ایران بی دواست» اتحاد بین «شاه و شیخ» را با طنز گزنده ای مورد نکوهش قرار داد. اشرف الدین با نویسندگان طنز نویس معروف زمان خود بویژه با صابر شاعر معروف روزنامه «ملاً نصرالدین» و با دهخدا نویسنده ستون معروف «چرند و پرند ها» رابطه مکاتباتی داشت. طاهر خانوف یکی از ایران شناسان اتحاد جماهیر شوروی در باره او مینویسد: «سید اشرف مدیر روزنامه نسیم شمال که منادی افکار مجاهدان بود، بی شک با انقلابیون قفقاز بی ارتباط نبوده است.»<sup>۵۲</sup>

## فصل اول

اشرف الدین نیز مثل گرداندگان «صور اسرافیل» و دیگر نشریات انقلابی دوره اول مشروطیت بی باک و متهور بود. پنج روز پیش از کودتای محمد علیشاه (دوم تیر ماه ۱۲۸۷ خورشیدی) اشرف الدین با اشاره به استبداد و وابستگی محمد علیشاه باز مردم را به مبارزه رویارویی با رژیم فراخواند.

پس از بمباران مجلس و استقرار رژیم کودتا، «نسیم شمال» نیز مثل دیگر روزنامه های ملی و دموکراتیک توقیف شد. اشرف الدین نیز مثل مساوات که جان سالم بدر برده بود، به جنبش مجاهدین پیوست و بعد از پیروزی مشروطه طلبان و فرار محمد علیشاه دوره دوم انتشار «نسیم شمال» را در سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۸) در رشت آغاز کرد. اشرف الدین سالها به نبرد رویارویی با نیروهای استبداد ادامه داد تا اینکه در زمان قدر قدرتی استبداد رضاشاهی در اوایل دهه ۱۳۰۰ توسط نیروهای امنیتی دستگیر و به حبس در تیمارستان شهر تهران محکوم شد. اشرف الدین بعد از چند سال در اسارت در سال ۱۳۱۳ خورشیدی بدرود زندگی گفت. با مرگ اشرف الدین انتشار «نسیم شمال» نیز که هر هفته در چهار صفحه کوچک در تهران منتشر میشد متوقف گشت. سعید نفیسی بعد ها پیرامون مقام و موقعیت اشرف الدین چنین نوشت:

«او از میان مردم بیرون آمده با مردم زیست و در میان مردم فرورفت... او نه وزیر شده نه وکیل شد. نه پول به هم زد... هر روز و هر شب شعر میگفت و اشعار هر هفته را چاپ میکرد و به دست مردم میداد... زن و مرده پیرو جوانه با سواد و بی سواد این روزنامه را دست به دست میکردانند... دولتها مکرر از دست او بستوه آمدند، اما با این سید جَلْبَر وارسته بی اعتنا به همه کس و همه چیز چه بکنند! آزادگی و آزاد اندیشی این مرد عجیب بود، همه چیز را میتوانستی به او بگویی، اندک تعصبی در او نبود، خزانه ای از لطف و رأفت بود... او را به تیمارستان شهر نو بردند من تفهیم چه نشانه جنون در این مرد بزرگ بود. چند سالی به حال بیماری و فقر و تنگدستی زنده بود تا در فروردین ۱۳۱۳ درگذشت.»<sup>۵۲</sup>

با مرگ او انتشار «نسیم شمال» نیز متوقف گشت.

\* \* \*

با کودتای تیر ماه ۱۲۸۷ (ژوئن ۱۹۰۸) و با بتوپ بستن مجلس اول و کشتار گروهی از آزادیخواهان و روزنامه نگاران انقلابی و طرفداران مشروطه محمد علیشاه توانست موقتاً بساط

## فصل اول

ارتجاعی و وابستگی خود را تحت نام «استبداد صغیر» بر پا کند. او در این امر از حمایت نیروهای امپریالیستی (روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان) که شدیداً از اشاعه اندیشه های سوسیال دموکراتیک و ملی در ایران بهراس افتاده بودند، برخوردار بود. روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان با اینکه از آغاز عصر استعمار به عنوان دو رقیب خونین در خاور میانه در مقابل هم صف آرائی کرده بودند ولی از شیوع اندیشه های رهائی بخش در ایران مشترکاً هراس داشتند. آنها برای اینکه از نفوذ و گسترش ایده های مشروطه طلبی و سوسیالیستی از ایران به مستعمرات خود (که همجوار ایران بودند) جلوگیری کنند نه تنها کوشیدند که از طریق مداخلات نظامی مستقیماً ایران را بین خود به دو حوزه تحت نفوذ تقسیم نمایند بلکه وقتی که این برنامه را نتوانستند عملی سازند به حمایت از محمد علیشاه برخاستند. محمد علیشاه بعد از استقرار «استبداد صغیر» به تصور اینکه موفق شده است ریشه های جنبش مشروطه طلبی مردم ایران را از بیخ و بن بر کند تا آنجا که توانست به قتل و سرکوب آزاد یخواهان، روزنامه نگاران و رهبران انجمن های ملی و مخفی متوسل شد تا حمایت امپریالیستها را که از اشاعه اندیشه های رهائی بخش توسط انجمن ها و مطبوعات در ایران دل پر خونی داشتند، برای همیشه داشته باشد. اما دیری نپایید که انقلاب در تبریز تحت رهبری ستارخان (سردار ملی) و حمایت انجمن تبریز و مرکز غیبی «هماورد طلبی» و زور آزمائی نا منتظره ای را در برابر شاه «بیگانه پرست» مطرح ساخت.<sup>۵۴</sup>

خیزش و انقلاب در تبریز که بلافاصله بعد از کودتای محمد علیشاه آغاز شد، خیلی زود مردم ایران را بسوی جنب و جوش تازه ای سوق داد. به نظر نگارنده «فرقه اجتماعیون - عامیون ایران» اولین حزب در تاریخ سیاسی ایران نقش برجسته و مهمی در امر پیشبرد انقلاب تبریز و شیوع آن به سراسر ایران، و بالاخره سرنگونی «استبداد صغیر» داشت. در اینجا به کم و کیف و تکامل تاریخی این حزب و شیوع و گسترش انجمن ها و تشکل های کارگری، که عمدتاً تحت تأثیر و نظارت مستقیم و غیر مستقیم این حزب بی نظیر بودند، میپردازیم.

### سازمان همّت

تا آنجا که اطلاع داریم اولین سازمان سیاسی ایرانی بصورت مدرن آن در باکو در سال ۱۲۸۳ خورشیدی (۱۹۰۴ میلادی) توسط برخی از روشنفکران و کارگران و تجار ایرانی، که در جستجوی تحصیل و کار و تجارت به ایالات قفقاز روسیه تزاری مهاجرت کرده بودند، ایجاد گردید. این سازمان که «همّت» نام داشت در بین ایرانیان این منطقه به فعالیت پرداخت و در اندک

## فصل اول

مدتی خیلی از ایرانیان مهاجر، بویژه کارگران، در آن عضویت یافتند.<sup>۵۵</sup> در سالهای آغازین قرن بیستم نزدیک به سی هزار کارگر مهاجر از ایران در شهرهای ایالات قفقاز، بویژه در شهرهای باکو، گنجه، تفلیس زندگی میکردند. در سال ۱۹۰۵، در بحبوحه آغاز انقلاب مشروطیت، تعداد این کارگران به شصت و دو هزار رسید. اینان کارگرانی صاحب گذرنامه بودند و اگر ما به این تعداد شماره کارگران ایرانی را که بدون گذرنامه و به اصطلاح غیر قانونی وارد روسیه شده بودند، بیافزاییم، تعداد ایرانیان کارگر مقیم قفقاز نزدیک به صد هزار نفر میرسید.<sup>۵۶</sup> سازمان همت در ضمن موفق شد که بخش بزرگی از روشنفکران ایرانی را که در این زمان در شهرهای قفقاز مشغول تحصیل و تدریس بودند به عضویت خود در آورد.

سازمان همت با جناح بلشویک «حزب سوسیال دموکرات کار روسیه» رابطه تشکیلاتی داشته و در داخل شورای کارگران شهر باکو نیز نماینده داشت. ولی در بین اعضای فعال سازمان همت بودند افرادی که با اینکه سوسیالیست بودند ولی با جناح بلشویک ها اختلاف داشتند و معروفترین سوسیالیست ایرانی غیر بلشویک که در داخل همت فعالیت داشت محمد امین رسول زاده بود که بعد ها در سال ۱۹۰۹ (آغاز دوره دوم انقلاب مشروطیت) به ایران منتقل شده و در ایجاد «حزب دموکرات ایران» و انتشار ارگان آن حزب به اسم «ایران نو» نقش پر جسته ای ایفاء کرد.

دیگر روشنفکران ترک آذربایجانی که در این دوره در داخل سازمان همت فعالیت داشتند عبارت بودند از: میم، الف عزیز بیگ اف و نریمان نریمان اف. نریمان اف، که رهبر بخش «حزب سوسیال دموکرات کار روسیه» در باکو بود، برنامه سیاسی آن حزب را به دو زبان ترکی آذربایجانی و فارسی ترجمه کرده و در برنامه سیاسی سازمان همت نیز ادغام کرد. او در دوره یکساله «استبداد صغیر» محمد علیشاه با بسیج و گسیل بخشی از کادر های زیده حزب سوسیال دموکرات کار روسیه در باکو به ایران کمک های مؤثری به مشروطه طلبان نمود.<sup>۵۷</sup>

### فرقه اجتماعیون - عامیون ایران

در سال ۱۹۰۵، سازمان همت با کمک سوسیال دموکرات های باکو بعضی از اعضای فعال خود را اعزام ایران ساخت که به مشروطه طلبان در بحبوحه آغاز مبارزاتشان علیه استبداد کمک نماید. این فعالین که به محض ورود به آذربایجان ایران (در شهر تبریز) «فرقه اجتماعیون - عامیون»، («حزب سوسیال دموکرات») را تشکیل دادند، عبارت بودند از: مهدی اسماعیل، مهدی محمد علیخان و حاجی خان. به محض ورود به تبریز این فعالین بعد از تماس با علی

## فصل اول

مسیو بلافاصله به ایجاد «مرکز غیبی» دست زدند که بوسیله آن به «انجمن تبریز» که امور انقلاب مشروطیت را اداره میکرد، کمک رسانند.<sup>۵۸</sup>

کربلایی علی مسیو، یکی از تجار روشنفکر و رادیکال بازار تبریز در آغاز قرن بیستم بود. او در آستانه انقلاب مشروطیت در تبریز کارخانه بشقاب چینی دایر کرده و در طی سفرهای متعدد خود به استانبول و تفلیس و باکو با سوسیالیست های آن شهر ها، منجمله نریمان اف، رابطه نزدیک دوستی بر قرار ساخته بود. علی مسیو به زبان فرانسه آشنائی داشت و چون عموماً در سخنرانی های خود به تاریخ انقلاب فرانسه اشاراتی میکرد، در بین مردم به اسم «علی مسیو» معروف شده بود. به غیر از علی مسیو که رهبر «مرکز غیبی» بود دیگر اعضای شاخص این سازمان عبارت بودند از: رسول صدقیانی، محمد علی تربیت، علی دوا فروش، ابوالحسن حکاک باشی، علیقلی گنجه ای، علی اکبر سراج و یوسف خزدوز. اینان در جریان اوجگیری انقلاب مشروطیت نه تنها از طریق «مرکز غیبی» و «انجمن تبریز» عملاً در تبریز به نفع مشروطیت حاکمیت پیدا کردند بلکه در معرفی و ایجاد مدرسه های مدرن و انتشار نشریات دوره اول مشروطیت، خدمات گرانبهایی به انقلاب مشروطیت ایران نمودند.<sup>۵۹</sup>

در جریان نیمه اول سال ۱۹۰۷ وقتیکه اعضای رهبری «مرکز غیبی»، که در واقع اعضای اصلی فرقه اجتماعیون - عامیون را در تبریز تشکیل میدادند، متوجه شدند که ضد انقلاب به نفع تزار، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را بکلی سرکوب ساخت، ب فکر افتادند که برای حفظ انقلاب مشروطیت در ایران بازوی نظامی خود را در تبریز بوجود آورند که بوسیله آن بتوانند در آینده بر علیه حرکت ضد انقلاب از طرف مستبدین به مقاومت برخیزند. روی این اصل اعضاء رهبری فرقه اجتماعیون - عامیون به ایجاد بازوی نظامی «مرکز غیبی» تحت نام «مجاهدین» دست زدند.<sup>۶۰</sup> ارگان مجاهدین نشریه «مجاهدین» بود که به مدیریت سید محمد شبستری ملقب به ابوالضیاء، در بیست و دو شماره نسبتاً بطور مرتب در جریان سال ۱۲۸۵ در تبریز با همکاری حاجی میرزا آقا بلوری انتشار یافت.<sup>۶۱</sup> شبستری پیش از مشروطیت روزنامه مرقی «الحدید» را در تبریز منتشر میساخت و در کار انتشار روزنامه «عدالت» نیز با سید حسین خان همکاری داشت.<sup>۶۲</sup>

مجاهدین تحت رهبری علی مسیو و با کمک رهبری سوسیال دموکرات ها بعد از پیروزی مشروطیت عملاً حاکمیت را در تبریز بدست گرفتند و فرقه اجتماعیون - عامیون (سوسیال دموکرات ها) تا زمان کودتای محمد علیشاه قاجار در تیر ماه ۱۲۹۷ (۱۹۰۸) با برپائی «انجمن تبریز» عملاً در تبریز حکومت میکرد.

## فصل اول

فرقه اجتماعيون - عاميون در دوره اول مشروطيت (از مرداد ۱۲۸۵ تا تير ماه ۱۲۸۷) يگانه حزب متشکل به معنی امروزی در ايران بود. در اين دوره حزب بعد از استقرار حاکميت خود در تبريز بلافاصله در اکثر شهرهای ايران شعب و کميته های حزبی خود را برای دفاع و حفظ مشروطيت بوجود آورد. در اين دوره مناطق شمالی ايران، (خراسان و مازندران و گيلان)، مثل آذربايجان، به علت موقعيت جغرافيايي خاص خود، بيشتر از ساير استانهای ايران در معرض شيوع اندیشه های سوسيال دموکراسی قرار گرفتند.<sup>۶۲</sup>

در مشهد در آخر سال ۱۲۸۴ (۱۹۰۵) نوشته ای بنام دستور نامه «حزب سوسيال دموکرات ايران» از طرف مشروطه طلبان انقلابی به تصويب رسيد. اين دستور نامه در واقع برای ايجاد جمعيتی در آنجا و همسو کردن مبارزات اقشار مختلف توده های مردم که در انقلاب مشروطيت منافع مشترکی داشتند، نوشته شد. ولی در سال ۱۲۸۶ مرامنامه و اساسنامه جديدی که نسبت به دستور نامه قبلی مترقی تر بود بنام «جمعيت مجاهدین» در مشهد تصويب شد که از بسياری جهات شبيه برنامه جمعيت «سازمان همت» بود. در اين اساسنامه گفته ميشود که جمعيت دارای شعب مختلف در تهران، اصفهان و رشت ميباشد و هدف اصلی مجاهدین پشتيبانی از مجلس اول و قانون اساسی بوده و خود را بخشی از حاکميت محسوب ميدارد.<sup>۶۳</sup> یکی ديگر از معروفترين جمعيت های اين دوره که تحت رهبری فرقه، عمل میکرد «کميته بين الطلوعين» بود که با کمک حيدر خان عمواغلی در تهران بوجود آمد. اعضای اصلی آن عبارت بودند از: اسدالله خان ابوالفتح زاده، داود خان علی آبادی، سيد محمد کمره ای، سيد عبدالرحيم خلخالی، سيد جليل اردبیلی، ميرزا سليمان خان ميکده، حاج ابراهيم تبریزی، مشکوه الممالک، ميرزا قاسم خان صدر، سيد حسن تقی زاده و شيخ محسن نجم آبادی.<sup>۶۴</sup> سازمان مخفی ديگری که در آستانه انقلاب مشروطيت در تهران برای پیشرفت امور انقلاب بوجود آمد و بعضی از اعضای مثل ملک المتکلمين با فرقه اجتماعيون - عاميون تماس نزديک داشتند «کميته انقلاب» بود که اعضای رهبری نه گانه آن عبارت بودند از: ملک المتکلمين، سيد جمال واعظ، محمد رضا مساوات، سليمان خان ميکده، يحيی دولت آبادی، نصرت السلطان، شيخ الرئيس فاجاره، سيد اسدالله خرقانی و ميرزا محسن، برادر صدرالعلماء.<sup>۶۵</sup>

اين کميته در دوره اول انقلاب مشروطيت از طريق رهبری «انجمن ملی» که در صفحات بعدی راجع به آن توصيف خواهد شد، بطور مخفی رهبری جنبش را در تهران در دست داشت. هدف اين کميته حمايت از مشروطيت و حفظ و حراست از مجلس اول بود. بعضی از رهبران اين

## فصل اول

کمیته در رابطه نزدیک با دیگر شعب فرقه در شهرهای مختلف ایران بوده و با اعضای رهبری سوسیال دموکرات های روسیه (بخش باکو) و با سازمان همت در تماس بودند.<sup>۶۷</sup>

در رشت اسم شعبه فرقه بنام «انجمن مجاهدین» و یا «فرقه مجاهدین رشت» بود. در ضمن در شهرهای رشت و بندر انزلی مراکز غیبی به سبک «مرکز غیبی» تبریز بوجود آمدند که در جریان انقلاب نقش مهمی بازی کردند. مهم ترین مرکز غیبی به اسم «کمیته ستار» در رشت بود. این کمیته بعد از کودتای محمد علیشاه علیه مشروطیت در سال ۱۲۸۷ رهبری مقاومت و مبارزه علیه ضد انقلاب را در رشت و دیگر شهر های گیلان در دست داشت.<sup>۶۸</sup>

در بندر انزلی گیلان نیز فرقه اجتماعيون - عاميون سازمان محلی خود را به اسم «فرقه مجاهدین انزلی» در سال ۱۲۸۶ (۱۹۰۷ میلادی) تشکیل داد. شایان توجه است که اعضای رهبری فرقه در رشت و انزلی در بحبوحه دوره دوم انقلاب مشروطیت (۱۹۰۹ - ۱۹۱۱) به کمک یک انقلابی و بلشویک معروف گرجی به اسم گریگوری اورژنیکدزه موفق شدند که برای اولین بار کتاب «مانیفست کمونیست» اثر کارل مارکس - فردریک انگلس را به فارسی ترجمه کنند.<sup>۶۹</sup>

یکی از افرادی که در ایجاد فرقه اجتماعيون عاميون به عنوان یک حزب سرتاسری در ایران نقش فعال در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ داشت، حیدرخان عمواغلی بود. حیدر عمواغلی از اوائل سال ۱۹۰۱ در بین کارگران و روشنفکران مقیم باکو فعالیت میکرد ولی در اثر تعقیب پلیس تزاری آنجا را ترک کرده و در سال ۱۹۰۳ به درخواست مظفرالدین شاه به ایران آمده کارخانه برقی را در مشهد تأسیس کرد. او در سال ۱۹۰۴ به تهران رفته و در آنجا حوزه هفت نفری فرقه اجتماعيون - عاميون را تشکیل داده و بلافاصله با «مرکز غیبی» در تبریز و رهبری فرقه در باکو تماس برقرار ساخت.<sup>۷۰</sup> اعضای شعبه تهران را بیشتر روشنفکران تشکیل میدادند. اکثر آنها بعد ها در تاریخ ایران نقش های شاخص و تعیین کننده در زمینه های مختلف ایفاء کردند. این اعضاء عبارت بودند از: ملک المتکلمین از مبارزین بنام مشروطیت و پدر مهدی ملکزاده (مورخ معروف)، سید جمال واعظ، اصلاح طلب و «پان اسلامیت»، میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل، صادق طاهباز، محمد علی تربیت، سلیمان میرزا اسکندری، علی اکبر دهخدا، سید کمره ای، اسد الله خان کردستانی (نماینده مجلس اول) و میرزا آقا، مدیر روزنامه «عصر انقلاب». سلیمان میرزا اسکندری در بحبوحه دوره دوم انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۹ حزب دموکرات ایران را با کمک حیدر عمواغلی و محمد امین رسول زاده تأسیس کرد.

## فصل اول

حیدر در جریان سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ چندین بار به اروپا سفر کرد و در ضمن همین سفرها بود که وی فن ساختن بمب و استفاده از آن اسلحه را یاد گرفت. در آغاز سال ۱۹۰۷ مجدداً به ایران بازگشت و بطور فعال در انقلاب مشروطیت شرکت نمود.<sup>۷۱</sup>

او در جریان سال ۱۲۸۶ تحت رهبری ستارخان، سردار ملی انقلاب مشروطیت، فرماندهی نیروهای انقلابی را در ناحیه خوی و ماکو بعهده گرفت. یکی از کارهای جالب حیدر عمو اوغلی در این زمان حل مسأله نان در خوی بود. محتکران و انبار داران که طرفدار محمد علیشاه و ضد مشروطیت بودند، مردم را در گرسنگی و شرایط فلاکت باری نگاه میداشتند تا در انقلاب شرکت نکنند. حیدر عمو اوغلی با حمایت و عنایت ستارخان و با کاردانی و جانفشانی در مدت کوتاهی که بیشتر از ده روز طول نکشید مشکل نان را در خوی و حومه به خوبی حل کرده و محتکران را وادار ساخت که گندم را در اختیار مردم قرار دهند.<sup>۷۲</sup> مردم به قدر دانی از حیدر عمو اوغلی به نامش ترانه ساخته و سر زبانها انداختند که:

(به فارسی)

عمو اوغلی به خوی آمد

برای خونی‌ها قرار و مدار گذاشت

تا شکم پتیمان همه سیر شود

زنده باد عمو اوغلی خوب

(به زبانی آذربایجانی)

عمو اوغلی گندی خویا

خویولارا قرار قویا

یتیمترین قارنی دویا

باشاسین گوزل عمو اوغلی

خدمات درخشان حیدر عمو اوغلی به پیشرفت انقلاب مشروطیت در دوره دوم و بعدها نقش او در ایجاد «حزب کمونیست ایران» که در فصل دوم به تفصیل شرح داده خواهد شد، بقدری چشمگیر و تعیین کننده بود که عارف قزوینی شاعر و ترانه ساز معروف، حیدر عمو اوغلی را «چکیده انقلاب» نامید.<sup>۷۳</sup> ستارخان که بازوی نیرومند انقلاب مشروطه محسوب میشود و لنین از او در سال ۱۹۰۸ به عنوان «بوگاچوف ایران» یاد میکنند،<sup>۷۴</sup> همیشه می گفت که «حرف همان است که حیدر عمو اوغلی بگوید».<sup>۷۵</sup>

همانطور که قبلاً ذکر شد فعالیت بخش «فرقه اجتماعیون - عامیون» در آذربایجان بسیار چشمگیر تر و پیشرفته تر از دیگر نقاط ایران بود. به غیر از حیدر عمو اوغلی و علی مسیو، عده زیادی از روشنفکران انقلابی دوره اول انقلاب نیز عضو این فرقه بودند که از شهرهای مختلف آذربایجان ایران میآمدند. بخشی از فعالین این فرقه در آذربایجان عبارت بودند از: میرزا جعفر ناطق حسین زاده در خوی و عظیم عظیم زاده در زنجان (که در پایان دوره دوم انقلاب پدار



## فصل اول

آویخته شدند) و میرزا اسداله غفارزاده که بعد ها از بنیان «حزب کمونیست ایران» گشت.<sup>۷۶</sup> در پرتو جانفشانی ها و خدمات گرانبهای سوسیال دموکرات های آذربایجان سخن معروف احمد کسروی اغراق نیست که «جنبش مشروطه را تهران آغازید و تبریز پاسداری کرد و به انجام رساند.» جانبازها و مبارزات مجاهدین تبریز تحت رهبری ستارخان در دوره «استبداد صغیر» بود که بالاخره محمد علی میرزا را به زانو در آورد و توده های مردم را «برانگیخت» و نشان داد که «شرقیان هم شایسته زندگانی آزاد میباشند.»<sup>۷۷</sup>

رهبران و فعالین شعبه فرقه اجتماعیون عامیون در تبریز در حیطه تئوری و اندیشه های انقلابی و سیاسی نیز مقام شاخصی داشتند. برخی اسناد مهم در باره بحث های سیاسی و تئوریک، که انقلابیون تبریز در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ مطرح میکردند، نمودار درجه و رشد آگاهی اعضای رهبری فرقه در تبریز میباشد. یکی از این اسناد تحت نام «صورت جلسه شماره یک مورخه ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ سی نفر از سوسیال دموکرات های تبریز» است که از آرشیو جورج پلخانوف (مارکسیست بزرگ روسیه در دهه آخر قرن بیستم) بدست آمده است.<sup>۷۸</sup> این سند حاکی است که در آن جلسه دو نظر در باره لزوم ایجاد حزب سوسیال دموکرات «خالص» و «مستقل» در ایران بذاکره گذارده شده اند، که حائز اهمیت تاریخی است. طرفداران نظرگاه اول استدلال میکنند که جامعه ایران وارد مرحله تکامل سرمایه داری شده است و در کشور نطفه هائی از «صنعت» بوجود آمده و در نتیجه امکان کار بین کارگران پیشرو و فعال در جهت ایجاد یک حزب «خالص» پدید آمده است. این نظر گاه بر آن است که در صورت عدم فعالیت از طرف سوسیال دموکرات ها ممکن است «بورژوازی از پرولتاریا به نفع خود استفاده کند، همچنان که در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و سپس در انقلاب های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دیده شد.» «امروز هم در ایران مبارزه فعال را مردم، یعنی در درجه اول عناصر فاقد مالکیت، انجام میدهند.» پشتیبانی مطلق از شعارهای «بورژوازی در حقیقت بمعنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب» خواهد بود. این نظر گاه استدلال میکند که سوسیالیست های ایران نباید و «نمیتوانند با نمایندگان دموکراسی بورژوازی آمیخته شوند.» زیرا «سوسیالیست و دموکرات عادی دارای دوجهان بینی مختلف اند.» و «دموکراتیسم یک نفر سوسیالیست با دموکراتیسم» یک نفر دموکرات عادی، از لحاظ پیگیری متفاوت است. مضافاً «اگر سوسیالیست ها متکی به نقطه نظر پرولتاریا باشند، باکامیابی بیشتری میتوانند در انقلاب بورژوازی شرکت کنند.» لذا طرفداران این نظرگاه پیشنهاد میکردند که «گروه سوسیال دموکرات خالص تشکیل شود، روشنفکران و کارگران آگاه و فعال تر

## فصل اول

در ایران برای اجرای مبارزه طبقاتی از راه تبلیغ و تهییج و تشکیل توده های کارگری بدان جلب شوند.<sup>۷۹</sup>

نظر گاه دوم بر آن بود که در ایران هنوز شرایط عینی و ذهنی برای متشکل و متحد ساختن کارگران آگاه در یک حزب «خالص» و «مستقل» به وجود نیامده است. طرفداران این نظر گاه پیشنهاد میکردند که «فعالاً صلاح در آن است که از فعالیت سوسیال دموکراسی خالص دست بر داشته، بصفوف دموکراسی عام داخل شده، آنرا از عناصر مرتجع پاک کرده به تشکل آن کمک نموده و البته بمشابه رادیکال ترین عناصر در آن فعالیت نمود.» آنها بر آن بودند که پیشنهاد آنها یک مسأله اصولی نیست، بلکه «مصلحت سیاسی و تدبیر تاکتیکی» است.

در این جلسه مطابق رونوشت سند، پیشنهاد نظر گاه اول با اکثریت ۲۸ رأی در مقابل دو رأی پذیرفته میشود ولی مسائل مورد اختلاف حل و فصل نمیشود. بخشی از سوسیال دموکراتهای تبریز به کارل کائوتسکی و جورج پلخانوف مراجعه میکنند. کائوتسکی (از مارکسیستهای معروف آلمان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) در نامه خود به سوسیال دموکراتهای تبریز علیه تشکیل و فعالیت سوسیال دموکراسی خالص و مستقل موضع میگیرد و خاطر نشان میسازد که چون رشد اقتصادی در ایران هنوز پرولتاریای صنعتی جدید بوجود نیاورده است پس سوسیالیستهای ایران فقط باید در مبارزه دموکراتیک عمومی توده ها شرکت جویند.<sup>۸۰</sup>

مطابق این سند، یکی از سوسیال دموکراتهای تبریز تحت نام مستعار «واسو» (خاجاطوریان) در نامه مورخه نوامبر ۱۹۰۸ به پلخانوف (مارکسیست معروف روسی) صحت نظریه کائوتسکی را در باره اوضاع ایران مورد تردید قرار داده و میگوید: «در ایران پرولتاریا یعنی اشخاصی که فاقد ابزار کار بوده نیروی کار و دانش خود را به کار فرمایان می فروشند وجود دارد. در این صورت آیا سوسیال دموکراتها حق دارند از متشکل کردن کارگران و مبارزه در راه ازدیاد دستمزد آنان خود داری کنند؟»

در این نامه «واسو» اطلاعات مهمی درباره فعالیت سوسیال دموکراتهای تبریز به پلخانف میدهد. او تأکید میکند که سوسیال دموکراتهای تبریز «نفوذ عظیمی» در بین کارگران دارند و کارگران به سوسیال دموکراتها احترام میگذارند. «واسو» گزارش میدهد که در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸ در بحبوحه انقلاب مشروطیت در تبریز در سه کارخانه چرم سازی که مجموعاً دارای ۱۵۰ نفر کارگر بودند تحت رهبری سوسیال دموکراتها اعتصاب شد و در تاریخ ۳۱ اکتبر این

## فصل اول

اعتصاب به نفع کارگران پایان یافت، مزد آنها اضافه شد و کارفرما قبول کرد که کارگران اعتصابی را اخراج ننماید.<sup>۸۱</sup>

در همین زمان یکی دیگر از سوسیال دموکراتهای تبریز تحت نام مستعار «آرشاویز» (چلنگریان) در نامه خود به پلخانف مینویسد که: «سوسیال دموکراتهای تبریز گروه کوچکی از روشنفکران هستند که تبلیغ ایده های مارکسیستی را هدف خویش قرار داده اند.»<sup>۸۲</sup>

مطالعه این اسناد، رشد سیاسی، مواضع ایدئولوژیکی و اطلاعات تشکیلاتی سوسیال دموکراتهای تبریز را نشان میدهد. محتوی این اسناد دست آورد های مهمی در جنبش سوسیال دموکراتیک ایران است که شایسته توجه میباشد. رادیکالیزم «انجمن تبریز» و بویژه «مرکز غیبی» از رابطه مستقیم و مرتب آنها با «فرقه اجتماعیون - عامیون» نشأت میگرفت. این نهاد ها تحت تأثیر افکار سوسیال دموکراسی عموماً پلاتفورم مترقی و پیشرفته ای را در آذربایجان و نقاط دیگر ایران بمورد اجراء گذاشته و در جریان دوره اول مشروطیت، که از مرداد ۱۲۸۵ تا تیر ۱۲۸۷ طول کشید، مدارس نوینی را در تبریز و سپس در تهران بر پا ساختند و مشارکت ملیت های مختلف ساکن ایران (ارامنه، آسوری ها، کردها، عرب ها، لزگی ها و گرجی ها) را در انجمن های شهری و روستائی تبلیغ و تقویت کردند. مضافاً اعضای فرقه که در درون انجمن ها و شعب مختلف مجاهدین در شهرهای، شمال ایران فعالیت داشتند نه تنها باعث تقویت این انجمن ها گشتند بلکه با نفوذی که در داخل انجمن ها کسب کرده بودند توانستند از طریق آنها به شکل گیری و توسعه اتحادیه های کارگری، که در این سالها در ایران بوجود آمده بودند، کمک های جدی نمایند. این انجمن ها، که بیشتر اعضای آنها را کارگران و پیشه وران و دیگر زحمتکشان شهر و روستا تشکیل میدادند، عموماً وظایف و خدمات احزاب و سازمانهای سیاسی را که در آن زمان هنوز در ایران رشد نیافته بودند، ایفاء میکردند. بدین خاطر در این جا ضروری است که به چند و چون شکل گیری جنبش کارگری از یک سو و گسترش انجمن ها از سوی دیگر در دوره اول مشروطیت بپردازیم.

### شکل گیری اتحادیه های کارگری

تاریخ آغاز فروپاشی نظام مالک- رعیتی سنتی در ایران، به دهه های اول قرن نوزدهم میرسد که طی آن در نتیجه نفوذ و رقابت های خانمانسوز روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان شرایطی به هیأت حاکمه ضعیف و فاسد ایران تحمیل شد که بر طبق آنها تولید کنندگان و تجار بورژوازی نوپای ایران در وضعیت نا مساعدی نسبت به رقبای خارجی قرار گرفتند. بطور مثال،

## فصل اول

معاقت سرمایه داران و تجار خارجی از پرداخت ۵ درصد مالیات راهداری، علاوه بر ارزانی محصولات خارجی، موجب شد که کالاهای خارجی بتدریج در نیمه دوم قرن نوزدهم کالا های ایرانی را از بازار بیرون رانده و بازرگانان و بورژوازی تجاری ایران را با ورشکستگی روبرو سازد. پروسه نیمه مستعمره شدن ایران نه تنها بورژوازی تجاری و نوپای ایران، بلکه صنعتگران شهر و روستاهای ایران را نیز به فلاکت و دربدری کشید. درحالی که بخش بازرگانان بزرگ بورژوازی تجاری ایران توانائی آن را داشتند که با خرید اراضی خالصه و نزدیکی به سرمایه داران خارجی خود را نجات داده و هسته اصلی «بورژوازی کمپرادور» ایران را بوجود آورند، صنعت کاران و زحمتکشان شهر و روستا یا از دست دادن وسایل مُحقر تولید خود با بیکاری مزمن روبرو گشته و راه مهاجرت در پیش گرفتند.<sup>۸۳</sup>

مهاجرت صنعتگران و کارگران ایرانی به ایالات قفقاز و ایالات آسیای مرکزی روسیه تزاری، بویژه به ترکمنستان و ازبکستان، یک علت دیگری هم داشت و آن گسترش سریع سرمایه داری نو پای روس در مناطق فوق الذکر بود. نیاز روز افزون بورژوازی روس به کار ارزان و تشدید استثمار کارگران، بورژوازی روسیه را با جنبش کارگری نیرومندی تحت رهبری «حزب سوسیال دموکرات کار روسیه» روبرو ساخت. به همین دلیل ورود نیروی کار ارزان قیمت از «ممالک محروسه ایران» میتوانست انحصار نیروهای کارگری مبارز در مناطق قفقاز و آسیای مرکزی را شکسته و سطح دستمزد را به حداقل ممکن تقلیل دهد. بنابراین نفوذ نیروهای امپریالیستی در ایران و رقابت آنان برای استقرار هژمونی سیاسی و اقتصادی در ایران از یک سو و نیاز مبرم بورژوازی روسیه به کار ارزان از سوی دیگر میتوانند دو عامل عمده در مهاجرت و گسیل وسیع ایرانیان در آغاز قرن بیستم به ایالات قفقاز و آسیای مرکزی محسوب گردند. مدارک زیادی در دسترس مورخین اقتصاد سیاسی است که نشان میدهند که دولت روسیه تزاری چنین مهاجرتی را حتی تشویق نیز نمیکرده است.<sup>۸۴</sup> از سال ۱۲۷۰ تا سال ۱۲۹۰ خورشیدی نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر ایرانی جهت یافتن کار، راهی مناطق جنوبی (قفقاز و آسیای مرکزی) روسیه تزاری شدند. تنها از شهر تبریز در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۷۰ خورشیدی) نزدیک به ۲۷ هزار ویزا برای مهاجران ایرانی صادر شده است. همین رقم در سال ۱۹۰۲ (۱۲۸۲ خورشیدی) به ۳۳ هزار رسید و یک سال قبل از آغاز جنبش مشروطیت در تمام ایران بیش از ۷۱ هزار ویزای مهاجرت برای ایرانیان صادر شد.<sup>۸۵</sup> مضافاً در همین سالها، بسیاری از کارگران و صنعت گران ایرانی بدون اجازه رسمی و پاسپورت از روی استیصال به طور غیر قانونی به ایالات مختلف روسیه تزاری و ترکیه عثمانی مهاجرت میکردند.

## فصل اول

شرایط فلاکت بار و زندگی سخت ایرانیان مهاجر که پس از طی صدها کیلومتر با پای پیاده می‌بایست از دسترنج ناچیز خود بهای تکه نانی را هم پس انداز کنند و برای خانواده چشم براه خود در نقاط مختلف ایران بفرستند، طوری وخیم بود که به هر کاری تحت هر وضعی تن میدادند و بدین جهت مورد استثمار و سوء استفاده کارفرمایان قرار میگرفتند. از جمله به هنگام استخدام کارگران ایران از آنان میخواستند که به قرآن قسم یاد کنند که به عضویت هیچ اتحادیه و حزبی در نیایند و در اعتصابات کارگری در آن مناطق شرکت نجویند و در صورت لزوم به عنوان اعتصاب شکن نیز علیه کارگران روسیه وارد عمل شوند. رهبران جنبش کارگری روسیه برای مقابله با چنین ترفندهای بورژوازی روسیه در اوایل قرن بیستم تصمیم گرفتند که با حمایت از روشنفکران ایرانی ساکن آن مناطق به ایجاد اولین نطفه های اتحادیه کارگری ایران و سپس شعبه سوسیال دموکرات های ایران (فرقه اجتماعیون - عامیون) پردازند. بدین طریق با گسیل بعضی از این کارگران همراه با تعدادی از ایرانیان روشنفکر به ایران، سیر تکاملی ایجاد هسته های اولیه اتحادیه های کارگری و پیوند آنها با جنبش سوسیال دموکراسی انقلابی در بحبوحه انقلاب مشروطیت آغاز گشت.<sup>۸۶</sup>

در تابستان ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) کارگران شیلات سواحل بحر خزر در حمایت از انقلاب مشروطیت دست به اعتصاب زدند. در آبان ماه همان سال این اعتراض ها گسترش یافت و اکثر کارگران ایرانی و روسی شیلات در آن شرکت کردند. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد اعتصاب کارگران شیلات اولین اعتصاب کارگری به معنی مدرن آن در تاریخ معاصر ایران است.

هم چنین در سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) کارگران نانوائی های شهر رشت با حمایت مجاهدین رشت برای بهبود وضع خود اعلان اعتصاب کردند. در بهمن ۱۲۸۵ کارگران چرم سازی های تهران نامه ای به مجلس اول نوشته و اعلام کردند که در صورت پذیرفته نشدن خواسته هایشان اعتصاب خواهند کرد. در اسفند ماه همان سال کارگران تلگراف خانه تهران نیز دست به اعتصاب زدند.

در تیر ماه ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) هنگامیکه محمد علیشاه با حمایت شیخ فضل الله نوری و امرای نیروی قزاق روس روزنامه های مترقی «حبل المتین» و «صور اسرافیل» را توقیف ساخت، کارگران چاپخانه های تهران که در «اتحادیه کارگران چاپخانه ها» (اولین تشکل کارگری در ایران) عضویت داشتند همگی اعتصاب چهار روزه اعلام کردند.<sup>۸۷</sup> این اعتصاب، که در راه مبارزه برای آزادی مطبوعات انجام پذیرفت و کاملاً جنبه سیاسی داشت، دارای اهمیت به

## فصل اول

سزایی در تاریخ جنبش کارگران ایران است. این حرکت اعتراضی علیه رژیم از طرف کارگران اولین اعتصاب کارگری در تاریخ ایران است که توسط یک اتحادیه کاملاً متشکل و سازمان یافته هدایت میشد. با اینکه این اتحادیه بیشتر از دو سال دوام نیاورد و بعد از کودتای محمد علیشاه سرکوب گشته و رهبر آن محمد پروانه در دوران «استبداد صغیر» متواری شد ولی بقایای این تشکل سالها بعد تحت رهبری محمد دهگان در سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۷ میلادی) موفق به سازماندهی کارگران چاپخانه ها شده و بعداً در تبرد علیه عروج رضاخان به قله دیکتاتوری نقش بزرگی ایفاء کرد.

اوایل دی ماه ۱۲۸۵ کارگران و کارمندان واگون های تهران دست از کار کشیدند و به دستور اتحادیه خود اعتصاب کردند. این اعتصاب ۱۲ روز به طول انجامید و باعث پیروزی کارگران که خواستار اعلام علت اخراج همکاران خود و بهبود شرایط کار و زندگی بودند، شد. در تاریخ ششم آبان ۱۲۸۷ در بجهوحه انقلاب مشروطیت در سه کارخانه چرم سازی تبریز که مجموعاً دارای ۱۵۰ نفر کارگر بودند، اعتصاب شد. در تاریخ نهم آبان ۱۲۸۷ بعد از سه روز این اعتصاب به نفع کارگران پایان یافت. و مزد آنها اضافه شد و کارفرما قبول کرد که کارگران اعتصابی را از کارخانه اخراج ننماید.<sup>۸۸</sup>

همچنان که پیدا است، اعتصابات در دوره اول مشروطیت در روندی پویا تشکل های کارگران را بطور فراگیر زمینه ساز شد. در عین حال طبقه کارگر با تشکیل اتحادیه های خود سلاح اعتصاب را همه جانبه و به طور مؤثر به کارگرفت. شایان توجه است که در این دوره که دوره اوجگیری مبارزات مردم در راه کسب مشروطیت و آزادی است اتحادیه های کارگری از یک سو در میدان عمل سیاسی به ناچار آبدیده و رادیکالیزه گشتند و از سوی دیگر همین اتحادیه ها و تشکل ها در به ثمر رساندن مبارزات مردم و انقلاب مشروطیت تحت رهبری فرقه اجتماعیون - عامیون مؤثر واقع گشتند.

با اینکه تشکل های کارگری در یک دوره زمانی معین بعد از شکست انقلاب مشروطیت با افول روبروگشتند، ولی این دوره آرامش و سکون با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و اوج گیری جنبش های رهائی بخش در ایالات شمال ایران در دوره ۱۲۹۶ - ۱۳۰۰ خورشیدی پایان رسید و جنبش کارگری دوباره جان تازه یافت و با توانائی و استعداد شروع به رشد کرد. تحولات فراگیر و ژرف در جنبش کارگری که از سال ۱۲۹۶ آغاز گشت در فصل دوم این کتاب به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت. مادراینجا به بررسی تاریخچه شکل گیری و رشد انجمن

## فصل اول

ها و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران بویژه در دوره اول مشروطیت که اکثراً تحت نظارت مستقیم و غیر مستقیم «فرقه اجتماعيون - عاميون» بودند، میپردازیم.

### انجمن ها و مراکز غیبی

سابقه و سنت انجمن سازی در ایران به دویست سال پیش میرسد. دویست سال قبل، گروههای عمدتاً فرهنگی و ادبی و هنری با ایجاد انجمن ها، جوامع و کانون ها میکوشیدند که بطور غیر مستقیم از حقوق صنفی و فرهنگی و بعضی مواضع سیاسی خود حفاظت نمایند. صنفی ترین انجمن ها حتی بعضی مواقع قادر میشدند که در اسانامه های خود ضمن خواست بهبود شرایط کار و زندگی به اهمیت مثلاً «حفظ عفت قلم» نیز اشاره کرده و از آن دفاع کنند. با اینکه این انجمن ها تا آغاز عصر مشروطیت بیشتر به خاطر «شعرخوانی» و «طبع آزمائی» ایجاد میگشتند ولی در عمل تعدادی از آنها موفق میشدند که فراسوی فعالیت های ادبی و هنری قدم گذاشته و به «تنویر افکار»، «مبارزه با تاریک اندیشی» و خرافات نیز بپردازند.<sup>۸۹</sup>

تا آنجا که اطلاع داریم قدیمی ترین انجمنی که نزدیک به صد و بیست سال قبل از وقوع مشروطیت در ایران یا به عرصه وجود گذاشت مجمعی بود به اسم «کانون نهضت» که در شهر اصفهان به همت سید علی مشتاق در سالهای آخر قرن هیجدهم میلادی (در اواخر حکومت زندیه) ایجاد گشت. با آغاز حکومت قاجاریه (۱۷۹۴ میلادی) کار ایجاد انجمن ها رونق تازه ای یافت. بعضی از معروفترین این انجمن ها عبارت بودند از:<sup>۹۰</sup>

- «انجمن نشاط»، به رهبری میرزا عبد الوهاب نشاط، حاکم شهر اصفهان، در زمان آغاز سلطنت محمد خان قاجار (۱۷۹۶ میلادی)، در اصفهان.
- «انجمن خاقان»، به رهبری ملک الشعرای صبا در عصر فتحعلیشاه (دهه های اول، دوم و سوم قرن نوزدهم)، در تهران.
- «انجمن دانشوران»، توسط علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، وزیر علوم در زمان محمد شاه (دهه های چهارم و پنجم قرن نوزدهم)، در تهران.
- «جمعیت بازرگانان»، توسط محمد حسن امین الضرب و پسرش محمد حسین امین الضرب (۱۸۸۳ میلادی)، در تهران و
- «انجمن معاریف»، توسط یحیی دولت آبادی، پسر هادی دولت آبادی (از رهبران بابی های ازلی) و بعد ها یکی از مورخین سر شناس تاریخ معاصر ایران و محمد حسین امین الضرب، یکی از تجار سر شناس ایران در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه (۱۸۹۸ میلادی).

## فصل اول

تعداد زیادی از این انجمن ها و جمعیت ها دارای اعضای گوناگون قومی و فرهنگی از اقلیت های مذهبی و ملی بودند. بطور مثال، جمعیت بازرگانان شامل افراد سرشناس از ارامنه و زرتشتیان ایرانی بود.<sup>۱۱</sup> با اینکه در دوره ای نزدیک به پانزده سال قبل از وقوع انقلاب مشروطیت - از دوره جنبش ضد استعماری تنباکو در سال ۱۲۶۹ خورشیدی (۱۸۹۰ میلادی) تا امضای اعلامیه مشروطیت در سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) - اکثر این انجمن ها و جمعیت ها در شهر های ایالات شمالی ایران (بویژه در تهران، تبریز، مشهد و رشت) توسط افراد متنفذ سیاسی و تحصیل کرده های مذهبی و غیر مذهبی دایر گشتند، ولی در شهر های ایالات جنوبی ایران (بویژه در اصفهان، شیراز و یزد) نیز انجمن های متعددی در این دوره تأسیس گشتند. در دهه ۱۸۹۰، انجمنی در کرمان توسط میرزا آقاخان کرمانی، یکی از فعالین جنبش تنباکو و از اولین سوسیالیست های ایران با همراهی شیخ احمد روحی (هر دو دامادهای صبحی ازلی، رهبر فرقه بابی های ازلی) تشکیل شد. یکی دیگر از اعضای برجسته این انجمن میرزا رضا کرمانی، یکی از پیروان سید جمال الدین اسدآبادی (معروف به افغانی) بود که در سال ۱۸۹۶ میلادی نزدیک به ده سال پیش از آغاز مشروطیت، ناصر الدین شاه را ترور کرد. هم چنین در شهر اصفهان، در همین دوره سد روشنفکر بزرگ که به فرقه بابی ازلی تعلق داشتند، (ملک المتکلمین، سید جمال الدین واعظ و شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی) «انجمن ترقی» را برای مبارزه در راه ترقی و رفورم ایجاد کردند.<sup>۱۲</sup> همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، بزرگترین و رادیکال ترین انجمن ها در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایالات شمال ایران توسط روشنفکران و دانشمندانی که تحت تأثیر جنبش های اصلاح طلبانه کشور های همجوار ایران بویژه روسیه تزاری و ترکیه عثمانی بودند، تشکیل یافتند.

در دوره بین وقوع جنبش تنباکو در ۱۸۹۰ و وقوع انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶، در تبریز روشنفکران جوان که تحت تأثیر فرهنگ لیبرالیسم کشور های اروپای غربی و جنبش اصلاح طلبانه در ترکیه عثمانی از یک سو و فرهنگ سوسیال دموکراسی روسیه تزاری از سوی دیگر بودند، یک انجمن سیاسی تحت عنوان «کتابخانه تربیت» در سال ۱۸۹۸ ایجاد کردند. بعضی از اعضای شاخص این انجمن، که بعد ها در جنبش مشروطیت ایران نقش های برجسته ای ایفاء کردند، عبارت بودند از:

- حسن تقی زاده، که بعد ها نماینده ایالت آذربایجان در مجلس اول شورای ملی در ۱۲۸۶ و یکی از بنیان «حزب دموکرات ایران» در ۱۲۹۸ (۱۹۰۹) گشت.



## فصل اول

- محمد شبستری، معروف به ابوالضیاء که در ۱۲۹۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) ناشر روزنامه «مجاهد»، ارگان مجاهدین تبریز، بازوی نظامی «انجمن تبریز» و «مرکز غیبی» گشت.

- محمد علی تربیت، برادر زن تقی زاده و مؤسس مدارس مدرن در تبریز و تهران و مدیر «کتابخانه تربیت»، که به مرکز فعالیت های سیاسی گروه تبدیل شد و

- حسین عدالت، ناشر «عدالت»، در تبریز که به خاطر حمایت از حقوق زنان مورد لعن مذهبیهون ارتجاعی قرار گرفته و مجبور به ترک تبریز گشت.

تقی زاده و همکارانش بعد ها در سال ۱۹۰۱ مدرسه مدرن تربیت را در تبریز افتتاح کرده و شروع به تدریس زبانهای اروپائی - فرانسه، آلمانی، روسی و انگلیسی - و علوم اجتماعی نمودند. این بار نیز آنان مورد لعن و حمله سنت گرایان مذهبی و قشریون قرار گرفتند و مجبور شدند که مدرسه را ببندند. روشنفکران بعد از یکسال دوباره «کتابخانه تربیت» را باز کرده و به چاپ و فروش کتاب و مجله و روزنامه (که مرتباً از روسیه تزاری، هندوستان و ترکیه عثمانی وارد میکردند) اقدام نمودند. در سال ۱۹۰۲، کتابخانه تربیت شروع به انتشار نشریه دو هفته‌گی «گنجینه فنون» نمود که در تهران مورد استقبال روشنفکران قرار گرفت.<sup>۹۳</sup> با اینکه این نشریه بیشتر از یک سال دوام نیاورد و خود کتابخانه نیز بعد از کودتای محمد علیشاه قاجار و استقرار «استبداد صغیر» توسط مُستبدین به آتش کشیده شد، ولی نویسندگان و گردانندگان آن فرصت پیدا کردند که با روشنفکران ایرانی در خارج بویژه با محمد جلیل قلی زاده، سر دبیر محبوب نشریه «ملاً نصرالدین» و اعضای حزب سوسیال دموکرات کار روسیه (بخش باکو) تماس برقرار کرده و در جریان انقلاب مشروطیت با آنها همکاری کنند.

با آغاز انقلاب مشروطیت، روند شکل گیری و گسترش انجمن های سیاسی و عقیدتی سرعت گرفت. اوجگیری انقلاب مشروطیت به عنوان حرکت مردمی سبب شد که اکثر انجمن های جدید التأسیس و قدیمی، که تا آن زمان عمدتاً به دربار وابسته بودند، از آن فاصله گرفته و بطور مستقل به فعالیت پردازند. مضافاً، انجمن های عصر مشروطیت از تنوع خاصی برخوردار بوده و از نظر صنفی، عقیدتی سیاسی، فرهنگی و اتنیکی به گروه های مختلف تقسیم میشدند و از انجمن های پیش از مشروطیت، سیاسی تر بودند.

بخشی از انجمن ها توسط افرادی که از شهرستانهای مختلف ایران آمده و در تهران سکنی داشتند، اداره میشد.<sup>۹۴</sup> مهم ترین این انجمن ها عبارت بودند از: «انجمن اصفهانی ها»، به ریاست میرزا محمود اصفهانی و «انجمن مجمع انسانیت»، به ریاست مستوفی الممالک (حسن مستوفی)

## فصل اول

که مُتعلّق به گرگانی های ساکن تهران بود و بالاخره «انجمن آذربایجان» که در صفحات بعد اهمیّت این انجمن توصیف خواهد شد.

بخش دیگر از انجمن ها اساساً ارتجاعی یعنی علیه مشروطیّت و طرفداران استبداد بودند. معروفترین آنها عبارت بودند از: «انجمن ورامین»، به رهبری محمد اقبال الدوله، «انجمن همت آباد»، «انجمن بی نام»، به رهبری حسن وثوق الدوله و «انجمن قنوت»، به رهبری ظفر السلطنه که هدف اصلی آن تخریب «انجمن آذربایجان» در تهران بود. یکی دیگر از انجمن های ضد مشروطیّت، «انجمن خدمت» بود که توسط احتشام السلطنه (محمود علامیر) و علاء الدوله تشکیل شد و اکثر اعضای آن را شاهزادگان و ملاکین بزرگ طرفدار دربار تشکیل میدادند. انجمن های ارتجاعی دیگر نیز در دوره اول مشروطیّت فعالیت داشتند که در ظاهر ادعای طرفداری از مجلس اول را میکردند ولی در عمل با شاه و دربار علیه مشروطیّت همکاری میکردند. معروفترین انجمن در بین آنها عبارت بود از: «انجمن مخفی ثانی»، که بعد ها انجمن های «انصار» و «جنوب» را در درون خود ادغام کرد و به نفع کودتای محمد علیشاه موضع گرفت.<sup>۹۵</sup>

انجمن هائیکه در دوره اول انقلاب مشروطیّت هدف خود را حفظ و حراست از مشروطیّت و مجلس کردند در تاریخ معاصر به اسم «انجمن های ملی» معروف گشتند. این انجمن ها بر خلاف انجمن های فوق الذکر در همکاری نزدیک با آزادیخواهان تأثیر بسیار مهمی بر وقایع آن دوره نهاده و در مواقع زیاد باعث پیشرفت امر انقلاب مشروطیّت در سراسر ایران گشتند. این انجمن ها به دو نوع مشخص تقسیم میگشتند: «شورا های زنان» و «انجمن های ملی». هر دو نوع این نهادها برخلاف انجمن های فوق الذکر نه تنها بطور آشکار سیاسی و مستقل از دربار و هیأت حاکمه بودند بلکه اصولاً به خاطر پیشبرد امر انقلاب مشروطیّت و گسترش اندیشه های آزادی و برابری بوجود آمدند.

### شورا های زنان

شورا ها و دیگر سازمانهای زنان که در دوره اول انقلاب مشروطیّت در ایران در دفاع از انقلاب مشروطیّت و احقاق حق برابری و رفع ستم بر زنان بوجود آمدند متنوع و بیشمار بودند ولی به خاطر حاکمیت جو خرافات مذهبی از یک سو و تسلط رژیم استبداد از سوی دیگر، هویت و وجود آنان برای سالهای مدید از نظر مردم ایران پنهان نگاه داشته شدند. نویسندگان بزرگ و مورّخین شاخص مشروطیّت مانند کسروی، ملک زاده، آدمیّت، نظام مافی، محیط مافی،

## فصل اول

ناظم الاسلام کرمانی، صفائی، دولت آبادی، رضوانی و دیگران نیز با اینکه به این انجمن ها و شورا ها در آثار خود اشاراتی کردند ولی یا به خاطر جو حاکم نخواستند و یا به خاطر کمبود دانش خود نتوانستند در معرفی این شوراهای انقلابی و زنان مبارز و پیگیر نقشی در خور شایسته خود انجام دهند. ولی در بیست سال اخیر (۱۳۶۴-۱۳۸۴) مورخین و نویسندگان برجسته ای مثل: سیما بهار، فرح آذری، پری شیخ الاسلامی، فخری قویمی، هما ناطق، عبدالحسین ناهید، بدرالملوک بامداد و منصوره نظام مافی اطلاعات مفید و جامعی درباره اهداف انقلابی و کم و کیف تشکیلاتی شورا های زنان دوره اول مشروطیت در اختیار دانشجویان تاریخ سیاسی ایران قرار داده اند.<sup>۶</sup> در اینجا به مهم ترین این نهادها اشاره میکنیم:

- «انجمن آزادی زنان» در ۱۹۰۷،
- «اتحادیه غیبی نسوان» در ۱۹۰۷،
- «انجمن نسوان ایران» در ۱۹۱۰،
- «انجمن نسوان وطن» در ۱۹۱۰،
- «شرکت خیریه خواتین ایران» در ۱۹۱۰،
- «انجمن خواتین ایران» در ۱۹۱۰،
- «اتحادیه نسوان» در ۱۹۱۱،
- «انجمن همت خواتین» در ۱۹۱۱ و
- «شورای هیأت خواتین مرکزی» در ۱۹۱۱.

با اینکه این انجمن ها عمدتاً در تهران فعالیت داشتند ولی در شهر های دیگر ایران و خارج از ایران نیز زنان در این دوره در راه احقاق حق آزادیهای دموکراتیک و برابری متشکل شده و علیه تاریخ اندیشی، «سنن مضر» بمبارزه روی آوردند. معروفترین آنها عبارت بودند از: «شورای زنان» (نیمه مخفی)، در تبریز در سال ۱۹۰۷، «هیئت زنان اصفهان»، انجمن خیریه های نسوان ایرانیان مقیم استانبول و «انجمن زنان ایران» در عشق آباد، به رهبری شمس کسمانی، شاعره بزرگ در ۱۹۰۹.

«انجمن آزادی زنان» یکی از قدیمی ترین سازمانهای سیاسی زنان در ایران است که در سال ۱۹۰۶ در تهران تأسیس شد و یکی از انسان های ارجمند و انقلابی این انجمن تاج السلطنه قاجار، دختر ناصر الدین شاه بود که بررسی کتاب خاطرات او نشان میدهد که او شاید اولین زن فمینیست - سوسیالیست تاریخ ایران بوده است. از فعالین دیگر این انجمن اینجا باید از افتخار السلطنه، خواهر تاج السلطنه، صدیقه دولت آبادی و شمس الملوک جواهر کلام (که هر دو

## فصل اول

در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) نقش مهمی در تاریخ معاصر مبارزات زنان ایران بازی کردند) نام برد.<sup>۹۷</sup>

«انجمن نسوان ایران» در سال ۱۹۱۰ در تهران توسط شصت نفر از زنان فعال و شاخص تشکیل شد. این انجمن اخذ قرض خارجی و خرید کالاهای خارجی را بایکوت کرد و در ایجاد مدارس دخترانه، مدارس اکابر و یتیم خانه ها قدم های مؤثری برداشت. انجمن ها و شورا های زنان در دوره اول مشروطیت با همدیگر در اکثر تظاهرات و اعتراضات علیه نفوذ دولت های خارجی در امور ایران و حمایت از آزادی های ملی و دموکراتیک همکاری نزدیک داشتند. بعضی از زنان مشهور این دوره که در انجمن ها و شورا ها فعالیت های گسترده و فراگیر داشتند عبارت بودند از:

- صدیقه دولت آبادی، ناشر نشریه «زبان زنان».
- محترم اسکندری، یکی از زنان سوسیالیست در دوره مشروطیت.
- هما محمودی، شاعر و نویسنده فمینیست و یکی از سازماندهان تظاهرات دلاورانه و تاریخی زنان در مقابل ساختمان مجلس در آذر و دی ۱۲۹۰ خورشیدی (دسامبر ۱۹۱۱).
- شمس الملوک جواهر کلام، نویسنده، از فعالین جنبش زنان و معلم تاریخ ایران.
- بی بی وزیر اوف، مؤسس «دبستان ابتدائی دوشیزگان» در تهران، در سال ۱۹۰۷.
- طوبا آزموده، مدیر مدرسه «ناموس» در سال ۱۹۰۷.
- دُرَّت المعالی، از فعالان انقلابی و ضد امپریالیست. در جریان مذاکرات دول روس و انگلیس برای تجزیه ایران، در سال ۱۹۰۷.
- صفیه یزدی، مؤسس «مدرسه دخترانه» در سال ۱۹۱۰ و یکی از فمینیست های شاخص و
- ماهرخ گوهر شناس، مؤسس «مدرسه دخترانه ترقی» در ۱۹۱۱ و مبلغ آزادی و برابری زنان.<sup>۹۸</sup>

دشمن شماره یک زنان و شورا های زنان شیخ فضل الله توری رهبر بلامنازع جناح محافظه کار و سنت گرای علمای مذهبی بود. فتوای توری علیه مدارس دخترانه و حقوق زنان باعث عکس العمل شدید در بین زنان مبارز علیه توری و دیگر علمای محافظه کار مثل سید علی شوشتری گشت.<sup>۹۹</sup> شکایات و اعتراضات و دیگر فعالیتهای زنان آزادیخواه علیه توری بطور چشمگیر و وسیعی در مطبوعات دوره اول انقلاب ۱۹۰۶-۱۹۰۸ بویژه در «مساوات»، «حیل المثین»، «صوراسرافیل» و «ندای وطن» منعکس گشتند و بدون شک در بی اعتبار

## فصل اول

ساختن و افشای هویت زن ستیزی و ماهیت بغایت استبدادی و ضد مشروطه طلبی نوری در ملاء عام نقش بازی کردند.

انتقادات کوبنده زنان فعال در این دوره فقط متوجه علمای محافظه کار سنت گرا نبود. آنها همچنین به بی عملی و عدم وجود یک برنامه برای پیشرفت و رفاه اجتماعی در مجلس شورای ملی دوره اول نیز برخورد کرده و از مجلسیان که اکثرشان مخالف آزادی زنان بودند شدیداً انتقاد کردند. ولی در همین دوره بودند مردانی که هم در مجلس و هم در مطبوعات از آزادی زنان، گشایش مدارس دخترانه و گسترش شوراهای زنان حمایت کردند و یا حد اقل وجود آنها را تحمل کردند. از نمایندگان مجلس اول که از حقوق و خواسته های زنان دفاع کردند در اینجا میتوان از وکیل الرعایا، نماینده همدان و تقی زاده، نماینده تبریز نام برد. ولی زنان فعال و رهبران شوراهای زنان از انتقادات خود دست بر نداشتند و بعد از کودتای محمد علیشاه در تیر ۱۲۸۷ خورشیدی (ژوئن ۱۹۰۸ میلادی) و بمباران مجلس (که مقاومت و مبارزه علیه استبداد و ارتجاع به تبریز منتقل شد)، زنان نیز گروه گروه به تبریز عزیمت کرده و در آنجا به انجمن تبریز، مرکز غیبی، ستارخان و مجاهدین پیوستند.<sup>۱۰۰</sup>

### انجمن های ملی

بعد از شوراهای زنان، رادیکال ترین سازمانهای سیاسی مشروطه طلب در دوره اول انقلاب مشروطیت جمعیت هائی بودند که بنام «انجمن های ملی» موسوم بودند. معروفترین این انجمن ها عبارت بودند از:

«انجمن برادران دروازه قزوین» به ریاست سلیمان میرزا اسکندری، «انجمن شاه آباد» و «انجمن آذربایجان»<sup>۱۰۱</sup> سلیمان میرزا در عین حال عضو «کمیته انقلاب» و از یاران نزدیک ملک المتکلمین بود و در ارتباط با فرقه اجتماعیون - عامیون نیز قرار داشت.

ملک المتکلمین از اعضای «انجمن ملی» در تهران بود که در بحبوحه آغاز انقلاب مشروطیت با ۶۰ نفر عضو تشکیل شد. این انجمن برای ایجاد وحدت و تمرکز فعالیت های جداگانه انجمن های طرفدار مشروطیت و آزادی بوجود آمد. عده ای از اعضای این انجمن که نقش مؤثری در جریان دوره اول انقلاب بازی کردند، به غیر از ملک المتکلمین عبارت بودند از: میرزا جهانگیر خان، مدیر روزنامه «صور اسرافیل» محمد رضا مساوات، مدیر روزنامه «مساوات» و سید جمال واعظ، یکی از ناطقین زیر دست و مبارز. بزرگترین و مهم ترین انجمن ملی در تهران در دوره اول انقلاب مشروطیت «انجمن آذربایجان» بود که در آغاز سال ۱۲۸۷

## فصل اول

خورشیدی (۱۹۰۸ میلادی) نزدیک به سه هزار نفر عضو داشت. اهمیت آیین انجمن را باید در رابطه آن با وکلای دهگانه آذربایجان در دوره اول مجلس شورای ملی از یک سو و به خاطر رابطه سیاسی و تشکیلاتی با انجمن تبریز از سوی دیگر مورد توجه قرارداد.<sup>۱۰۲</sup>

روزنامه های مهم دوره مشروطیت مثل «حبل المتین»، «مساوات» و «صور اسرافیل» فعالتهای این انجمن و رهبران آن را گزارش داده اند. این انجمن ایجاد همبستگی بین اقلیت های مختلف مذهبی و ملی را در ایران تبلیغ کرده و خود را در اختیار رهبران مشروطیت قرار داده و محملی برای پخش اخبار و فعالیت های آن ها بود. رهبران جنبش مشروطیت بدون حمایت و رضایت این انجمن هیچ برنامه ای را بمورد اجرا نمیگذاشتند. در تمام طول دوره اول مشروطیت افراد شاخصی مثل ملک المتکلمین و سید جمال واعظ از نزدیک با رهبران انجمن آذربایجان و وکلای آذربایجان در مجلس اول همکاری داشتند. تقی زاده که مدتها ریاست انجمن آذربایجان را بعهده داشته و در ضمن یکی از وکلای معروف مجلس از تبریز بود، همکاریهای نزدیک خود را تا وقوع کودتای تیر ۱۲۸۷ خورشیدی (ژوئن ۱۹۰۸ میلادی) با ملک المتکلمین و دیگر رهبران مشروطیت که ضرورتاً عضو انجمن آذربایجان نبودند، حفظ کرد. و اما علت اصلی محبوبیت «انجمن آذربایجان» رابطه آن از طریق وکلای آن ایالت با «انجمن تبریز» بود که شاید انقلابی ترین و مؤثر ترین سازمان سیاسی در ایران آن زمان محسوب میشود.

### انجمن تبریز و مجلس شورای ملی (دوره اول)

انجمن تبریز در آستانه اعلام مشروطیت در مرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی توسط ۲۰ نفر از تجار، روشنفکران و علمای طرفدار مشروطیت در تبریز تأسیس یافت. این انجمن بلافاصله بعد از اعلام مشروطیت خود را با دو دشمن قوی در تبریز روبرو دید: محمد علی میرزا (ولیعهد)، و حاجی میرزا کریم (امام جمعه تبریز). با پیدایش و گسترش انجمن، که اکثر اعضایش عضو و یا سمپات «فرقه اجتماعیون - عامیون» بودند، میرزا کریم، که تا آن زمان دوهمین مرد مقتدر در تبریز بعد از ولیعهد بود، ملتفت شد که مردم در مواقع احتیاج دیگر به او مراجعه نمیکنند و مشکلات خورا از طریق انجمن رفع میکنند. میرزا کریم، که متوجه تضعیف موقعیت خویش گشته بود، تلاش کرد که به اعضای انجمن نزدیک گشته و از طریق رشوه آنها را تحت نفوذ خود قرار دهد. در نتیجه انجمن در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۰۶ به دستور «مرکز غیبی» و حمایت نظامی «مجاهدین»، حاجی میرزا و متحدش آخوند میر هاشم دَوّچی را که با ولیعهد علیه مشروطه طلبان فعالیت می کرد، از تبریز اخراج کرد.<sup>۱۰۳</sup>

## فصل اول

محمدعلی میرزا، که شدیداً از دست انجمن خشناک بود تصمیم گرفت که فعلاً اخراج متحدین خود را تحمل کرده و انتقام خود را از انجمن به فرصت مناسبی محوّل سازد. بلافاصله در همان روزها، بعد از اینکه نمایندگان تبریز برای مجلس اول انتخاب گشتند ولیعهد اعلام کرد که وظیفه و کار انجمن پایان رسیده و باید منحل گردد. یکی از علمای مهم شهر، میرزا حسن مجتهد نیز به نفع محمد علی میرزا موضع گرفت. ولی انجمن مقاومت کرد و مجاهدین تحت رهبری مرکز غیبی نیروی نظامی ولیعهد را به چالش طلبیده و از ساختمان انجمن تبریز حفاظت کردند. مجاهدین اعلام کردند که اوضاع عوض شده و وظیفه انجمن دیگر فقط محدود به انتخابات نمی شود و هدف انجمن باید حفظ مشروطیت و قانون اساسی باشد.

ولیعهد دوباره عقب نشینی کرد و انجمن به کار خود ادامه داد و بعد از آن برای دو سال تا کودتای محمد علیشاه علیه مشروطیت در تیر ۱۲۸۷ در تبریز بطور عینی یک دموکراسی ملی تحت رهبری انجمن و حمایت «مرکز غیبی» و «فرقه اجتماعیون - عامیون» بوجود آمد. انجمن در این مدت با نهاد های مشروطیت در دیگر شهرها رابطه برقرار ساخته و با فرستادن نمایندگان به مجلس در تهران در حفظ و حراست مشروطیت کوشید. حضور ده نماینده آذربایجان در مجلس که جناح رادیکال درون آنرا تشکیل میدادند و فعالیتهای «انجمن آذربایجان» در پایتخت، انجمن تبریز را قادر ساخت که در اسرع وقت از اوضاع در تهران با خبر گشته و رابطه مستقیم و نزدیکی با مشروطه طلبان تهران برقرار سازد.

اصلاحات جدی و اساسی انجمن تبریز طبیعتاً منافع عده زیادی از علمای مذهبی، زمین داران و تجار ثروتمند را به خطر انداخت. در جریان سال ۱۲۸۶ در بحبوحه اوجگیری دموکراسی ملی و توده ای بخش بزرگی از علمای تبریز انجمن را مورد انتقاد و حمله قرار داده و ادعا کردند که اعضای آن «لامذهب های پابی» هستند. مشخصاً میرزا حسن مجتهد اعضای انجمن را متهم به کفر ساخته و از مردم خواست که در جلسات آنها شرکت نکنند. ولی مجتهد معروف تبریز شیخ نقیه الاسلام از انجمن دفاع کرده و گفت که موضوعات مورد بحث در درون انجمن شرعی هستند و کثرت گرانی و وجود نظر گاه های مختلف را در داخل مسلمانان منعکس میکنند و باید مورد احترام قرار گیرند.<sup>۱۰۲</sup>

با اینکه بتدریج مخالفت اقشار مختلف که منافع خود را در مقابل اصلاحات اساسی انجمن تبریز در خطر میدیدند افزایش یافت (و حتی چندی از نمایندگان خود تبریز در تهران با سیاست های انجمن به مخالفت برخاستند) ولی انجمن تبریز تحت رهبری مرکز غیبی به اجرای

## فصل اول

اصلاحات خود پرداخته و علیه فعالیت های محمد علی میرزا (که در آخر سال ۱۲۸۶ به تهران منتقل شده بود، تا بعد از فوت پدرش مظفرالدین شاه به سلطنت به نشیند)، بمبارزه پرداخت.

محمد علی میرزا در سن سی و هشت سالگی، بعد از مرگ مظفرالدین شاه در ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ بر آریکه سلطنت نشست. در همان ماه های اول سلطنت، اکثر اعضای مجلس اول، بویژه نمایندگان تبریز که تجربه دست اول را با پادشاه جدید در تبریز داشتند، قانع شدند که محمد علیشاه دشمن مشروطیت و آزادی است. او با انتصاب افراد مستبد و فاسد به مقامات عالی کشوری در ایالات مختلف و مخالفت آشکار با «انجمن تبریز» و نمایندگان مجلس که پیشنهاد دریافت قرض از روسیه و انگلستان را رد کرده بودند، دشمنی خود را با مشروطیت بروز داد.

انجمن تبریز از همان ابتدا به افشاء گری علیه محمد علیشاه پرداخته و از توطئه های او علیه مجلس اول مردم را باخبر ساخت. محمد علیشاه با اینکه تعدادی از مجلسیان را با زدن نقاب کاذب دموکراسی و سوگند وفاداری به قانون مشروطیت نسبت به خود خوشبین ساخت ولی هیچوقت قادر نشد که نظر انجمن تبریز را نسبت به خصلت و ماهیت ارتجاعی و مستبد خود تغییر دهد. همکاریهای نزدیک شاه با مهره های ارتجاعی و مستبد جامعه (افرادى مثل کامران میرزا و امیر بهادر) و وابستگی او به معلم و مشاور روسی خود شاپشال و به رئیس نیروی نظامی قزاق ها (کنل لیاخوف) اعضای اصلی انجمن تبریز را قانع ساخت که شاه در تدارک کودتا علیه مشروطیت است و تبریز باید در تدارک قیام برای دوره دوم انقلاب باشد.

در اواخر بهمن ۱۲۸۵ خورشیدی (اوایل فوریه ۱۹۰۷ میلادی)، انجمن تبریز طی یک نامه مفصل به مجلس اول خواستار انجام یک تقاضای هفت گانه از قوه مقننه گردید. نکات اصلی این تقاضاها عبارت بودند از:

- تهیه و تقدیم یک سند رسمی از طرف شاه به مجلس مبنی بر اینکه او به قانون اساسی ایران وفادار است،

- کابینه دولت باید محدود به هشت وزیر باشد و همگی باید از طریق مجلس انتخاب گردند.

- افسران بلژیکی گمرک ایران، منجمله رئیس گمرک تبریز عزل گردند.

- تشکیل انجمن های (شوراهای) ایالتی و ولایتی در سراسر ایران به مورد اجرا گذاشته شود.

دولت ایران به رهبری نخست وزیر وقت میرزا نصرالله مشیرالدوله تائینی در جواب به انجمن تبریز پیشنهاد کرد که اگر انجمن تبریز تعدادی از واژه ها و اصطلاحات را از تقاضاها



## فصل اول

بردارد، کابینه دولت موفق خواهد شد که این تقاضاها را به امضای شاه برساند. مخبرالسلطنه، معاون نخست وزیر اصرار کرد که واژه «مشروطیت به ملت مسلمان ایران قابل قبول نیست» زیرا آن واژه عمیقاً به «قوانین الهی کشور بی حرمتی میکند و سلطنت در یک کشور مسلمان باید مطابق قوانین شرعیات باشد.» او خاطر نشان ساخت که اگر نمایندگان مجلس واژه «مشروطیت» را حذف کرده و بجای آن واژه «مشروع» را برگزینند، شاه هم مسلماً موافقت خواهد کرد. مخبرالسلطنه توضیح داد که «مشروطیت» حقوق مساوی در قوانین را به تمام اعضای جامعه تأمین می سازد و این آزادی مذهب را نیز شامل میگردد. او پرسید که چگونه چنان آزادی میتواند به یک کشور مسلمان داده شود؟<sup>۱۰۵</sup>

اکثریت ممتاز مجلس مخالف این چنین تجدید نظری بودند و در نتیجه شاه نیز از امضای لایحه خودداری کرد. بحث و مناقشه ادامه یافت ولی آنچه که محمدعلیشاه را مجبور ساخت که لایحه مجلس را با وجود واژه مشروطیت بپذیرد اعتصابات و تظاهرات مردم در تبریز تحت رهبری ستارخان و «مرکز غیبی» بود. عقب نشینی شاه و طبقه حاکمه زمانی اتفاق افتاد که آنها وقوع انقلاب را بطور حتمی در تبریز و تهران پیش بینی کردند. قبول تقاضاهای انجمن تبریز از طرف شاه و دیگر مستبدان نیروی فوق العاده ای به طرفداران جدی مشروطیت در اولین بهار آزادی در ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) به ارمغان آورد. در این بهار آزادی به قول کسروی جنبش ملی به جنبش اجتماعی تبدیل گشت و تقاضاهای متعددی از طرف تهیدستان شهری و روستائیان فقیر مطرح گشتند. این شرایط انقلابی مسلماً نمیتوانست اقشار ثروتمند و علمای مذهبی و زمین دار را که تا آن زمان از مشروطیت طرفداری کرده بودند به هراس نیاندازد. خیلی از علمای مذهبی که تا آن زمان فکر میکردند که مردم مشروطیت را میخواهند تا امور مملکت را بدست آنها بسپارند بتدریج در یافتند که اشتباه میکردند.<sup>۱۰۶</sup>

اوج گیری جنبش های توده ای در میان تهیدستان شهری و روستائیان فلاکت زده بی زمین، زمین داران و تجار ثروتمند را نیز هراسناک ساخت. آنها با اکثر علمای مذهبی همدست گشته و به مخالفت های جدی با اصلاحات مجلس اول پرداختند. تجار ثروتمند و زمین داران در تبریز برای مبارزه علیه انجمن مسلح گشته و به خشونت و قهر متوسل گشتند. در این زمان انجمن تبریز کنترل فروش و توزیع غلات را در آذربایجان بدست گرفته و برای گندم و دیگر غلات قیمت های مناسب تعیین کرده بود. اگر تجار و زمین داران قوانین جدید انجمن را رعایت نمیکردند بلافاصله توسط انجمن مورد مؤاخذه و مجازات قرار میگرفتند. حاکمیت دموکراتیک

## فصل اول

انجمن تبریز و رابطه آن با «مرکز غیبی» و «فرقه اجتماعیون - عامیون» بالاخره به تلاقی طبقاتی منجر گشته و مرحله جدیدی را در انقلاب مشروطیت آغاز کرد.

در اوایل بهار آزادی ۱۲۸۶ خورشیدی (آوریل ۱۹۰۷ میلادی)، میرزا حسن مجتهد، دوباره با اعضای رادیکال انجمن تبریز به مخالفت برخاست. دهقانان بی زمین قره چمن، یک روستای بزرگ و ثروتمند در سرراه تبریز به تهران، علیه مالک قیام کرده و از تحویل گندم های درو شده به او امتناع کردند. مالک ده مسأله را پیش میرزا حسن مجتهد که خود زمین دار بزرگی بود، برد. با حمایت میرزا حسن، فرماندار محل، نیروی نظامی خود را به قره چمن گسیل ساخت که قیام را سرکوب سازد. نیروهای نظامی بعد از ورود به ده تعدادی از دهقانان را قتل عام کرده و اموال آنها را به غارت بردند.

در عرض یک هفته بعد از قتل عام، روستائیان قره چمن شکایت خود را تسلیم انجمن تبریز کردند. مسأله زمین و مالکیت و خیر لغو تیول داری از طرف مجلس اول باعث مناقشات و بحث های طولانی در داخل انجمن گشت. شایان توجه است که این بحث ها برای اولین بار اختلافات و نظر گاه های آشتی ناپذیر طبقاتی را در داخل انجمن نیز دامن زد. تا آن زمان اعضای انجمن در مبارزات علیه محمد علی شاه و به نفع مشروطیت یکدست و همگون عمل میکردند. ولی بعد از واقعه قره چمن، شیخ سلیم و چندین عضو انجمن به طرفداری از دهقانان برخاستند و در مقابل بعضی از اعضای انجمن، که از مالکین و میرزا حسن مجتهد حمایت میکردند، مقاومت کردند. بخشی از اعضای انجمن که مخالف جنبش روستائیان بودند، تحت حمایت میرزا حسن مجتهد متحد گشته و سه نفر از طرفداران جنبش دهقانان قره چمن - شیخ سلیم، میرزا حسن واعظ و میرزا جواد ناطق - را از انجمن اخراج کردند. این امر باعث شد که مجاهدین تحت رهبری ستارخان و با حمایت و عنایت مرکز غیبی در مقابل حیاط انجمن اجتماع کرده و اخراج میرزا حسن مجتهد را خواستار گردند. پشتیبانی اقشار مختلف مردم از مجاهدین و حمایت آنها از شیخ سلیم و همکارانش بقدری فراگیر و چشمگیر بود که انجمن خود میرزا حسن مجتهد و طرفدارانش را از شهر تبریز اخراج کرده و به تبعید فرستاد.<sup>۱۰۷</sup> به جای آنها افراد لیبرال و سکولار به عضویت انجمن انتخاب شدند و این دگر دیسی باعث شد که نشریه «انجمن» ارگان خبری و رسمی انجمن تبریز، نیز بدون سانسور به نشر اخبار در روستاها نیز پردازد. علی اکبر وکیلی، سر دبیر نشریه «انجمن» با چاپ گزارشات مستند و جامع از اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران و توضیح و بررسی مسائل مطروحه در انجمن تبریز به زبان ساده به یکی از محبوب ترین ژورنالیست های دهه اول قرن بیستم و دوره اول مشروطیت (۱۹۰۶ - ۱۹۰۸) تبدیل شد.<sup>۱۰۸</sup> به

## فصل اول

نظر نگارنده، مقالات چاپ شده در شماره های مختلف نشریه انجمن بویژه در باره بحث های درون انجمن تبریز از یک سو و بحثهای اعضای انجمن با اعضای مجلس شورای ملی (دوره اول) از سوی دیگر مهمترین اسناد موثقی هستند که از آن زمان مانده اند.

بهر رو، انجمن تبریز بعد از تبعید علمای محافظه کار بیشتر از پیش مورد اعتماد مردم و مجاهدین قرار گرفت. با اینکه دو سید معروف در تهران (طباطبائی و بهیانی) همراه با دو معمم معروف و محافظه کار تبریز - صادق مجتهد و میرزا حسن آقا - کوشیدند که انجمن تبریز را قانع کنند که میرزا حسن مجتهد را از تبعید به تبریز بر گردانند ولی اعضای انجمن با شهامت خواست آن دو سید را رد کردند و در یک گرد همائی اکثریت اعضاء به ادامه تبعید او بطور دموکراتیک رأی دادند. تا آنجا که میدانیم تنها عالم مذهبی در تبریز که تا آخر از انجمن و برنامه هایش از جان و دل حمایت کرد و در آخر نیز در پایان دوره دوم مشروطیت در سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) توسط نیرو های نظامی روسیه تزاری که تبریز را اشغال کرده بودند همراه و پسران علی مسیو و دیگران بدار آویخته شد، عالم معروف فرقه شیخی ها، نقه الاسلام بود.<sup>۱۰۹</sup>

در جریان سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) انجمن تبریز به مبارزات خود علیه مداخلات علمای مذهبی در امور دولتی و سیاسی کشور ادامه داده و با بسیج توده های مردم برای اعتراض و تظاهرات بر علیه شیخ فضل الله نوری در تهران و به نفع گذراندن قوانین مسممه سکولار ادامه داد. مرور و بررسی بحث های متعدد بین اعضای انجمن تبریز و مجلسیان به روشنی نشان میدهد که در این دوره انجمن تبریز عملاً خواستار جدائی مذهب از امور دولتی و محدود ساختن اختیارات شاه و ازدیاد حقوق مردم بود.

محمد علیشاه که تا آن زمان نیت ارتجاعی خود را کاملاً عیان نساخته بود، این دفعه برای اینکه مقاومت و مبارزات مردم تبریز را در هم کوبد بطور پنهانی متوسل به سران ارتجاعی ایل شاهسون در آذربایجان گشت. پسر رحیم خان چلبیانی (رهبر شاهسون ها) در یک یورش نا گهانی نواحی اطراف تبریز را غارت کرده و چند صد نفر از دهقانان را قتل عام کرد. مجاهدین به رهبری ستارخان از خود تبریز در مقابل یورش راهزنان بدفاع موفقی دست زدند. غارت توابع تبریز و همکاری محمد علیشاه و شیخ فضل الله نوری با رهبر «راهزن» ایل شاهسون، مردم تبریز و دیگر شهرهای ایران را بسوی اعتراضات و تظاهرات کشاند. در تهران که آن زمان جمعیتش بیشتر از صد هزار نفر نبود، پانصد نفر از زنان تهران در مقابل مجلس در میدان بهارستان به تظاهرات دست زده و از دولت و شاه خواستند که به قتل عام در آذربایجان خاتمه داده شود.<sup>۱۱۰</sup>

## مبارزات انجمن تبریز و کودتای محمد علیشاه قاجار

در پائیز ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) تضاد بین محمد علیشاه و مشروطه طلبان بقدری تشدید یافت که تلاقی آشتی ناپذیر بین آنها را اجتناب ناپذیر ساخت. در آغاز سال ۱۲۸۷ نارضایتی مردم و مجاهدین دیگر فقط متوجه شاه و علمای مذهبی طرفدار شاه نبود. آنها از اینکه بعضی از انجمن ها (مثل «انجمن ورامین»، به رهبری اقبال الدوله، «انجمن همت آباد»، «انجمن قوت»، «انجمن آل محمد» و «انجمن اسلامی») از سیاست محمدعلیشاه و علمای طرفدار «مشروعیت» طرفداری میکردند، شدیداً ناراضی بودند. مضافاً در این دوره مجلس اول نیز آن صلابت و رهبری را که در نیمه اول سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) از خود نشان داده بود، بتدریج بخاطر بروز اختلافات بین محافظه کاران و اصلاح طلبان و رادیکالها از یکسو و تحریکات دربار و علمای مذهبی طرفدار مشروعیت (که بی شک از طرف دولت روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان حمایت میگشتند)، ازسوی دیگر از دست داد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ وقتی نیروهای نظامی قزاق ها، تحت ریاست کلنل لیاخوف و بفرمان محمد علیشاه به مجلس حمله کردند، مجلسیان و طرفدارانشان در بیرون از ساختمان مجلس بقدری در پراکندگی و تفرقه غوطه خورده بودند که مقاومتی مناسب و جدی از خود نشان ندادند و کودتای محمد علیشاه علیه مشروطه طلبان و مشروعیت به مورد اجرا گذاشته شد. تنها نیروئی که عملاً به مقاومت مسلحانه دست زد گروه مجاهدین متعلق به «انجمن آذربایجان» در تهران بود که قزاق ها در چند ساعت مقاومت آنها سرکوب ساخته و به قتل عام آزادیخواهان پرداختند. بعد از تسخیر نظامی مجلس، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر شیرازی، ناشر روزنامه معروف «صور اسرافیل» در باغشاه بدار آویخته شدند. سید جمال الدین واعظ و سلطان العلماء، سر دبیر روزنامه مشهور «روح القدس» بعد از دستگیری و شکنجه کشته شدند. یهبهانی و طباطبائی دستگیر شدند. تقی زاده همراه چند نفر دیگر از مجلسیان به کنسولگری انگلستان پناه بردند و دهخدا به اروپا پناه برد و در سویس دو شماره آخر صور اسرافیل را چاپ کرده و در آنها سلطنت در ایران را محکوم ساخت. بخشی دیگر از مجلسیان یا دستگیر شده و بزندان افتادند و یا بعد از فرار مخفی گشتند.<sup>۱۱۱</sup>



بسیاری از نویسندگان تاریخ معاصر ایران وقایع روزهای آخر مجلس و به توپ بستن آن توسط شاه و سرنوشت دردناک بخشی از رهبران آن و علل شکست دوره اول انقلاب

## فصل اول

مشروطیت، (که عمرش از ۵ اوت سال ۱۹۰۶ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ طول کشید) را مورد بررسی و تحقیق قرار داده، و جمع بندی کرده اند که ضرورتاً با هم همخوانی نداشته و بسیاری از مسائل هنوز مبهم مانده اند. بعضی معتقدند که علت شکست، وجود تندروان (رادیکال ها) و عدم ظرفیت آنها در مصالحه و انعطاف پذیری در مجلس و انجمن ها و مجاهدین بود. بر عکس بخشی از مورخین بر آنند که علت شکست، میانه روی و سازش کاری مجلسیان و علمای مذهبی طرفدار مشروطیت در مقابل ارتجاع بسر کردگی شاه بود. بخشی از اسلامیتها نیز که به نام «اصول گراها» و طرفداران اصل «ولایت فقیه» موسومند ادعا میکنند چون مشروطیت علیه موازین اسلامی بود شکست آن اجتناب ناپذیر و حتی ضروری بود. ولی آنچه که مسلم است این است که بخش بزرگی از مشروطه طلبان به خاطر خوش بینی عمومی نسبت به عامل داخلی (محمد علیشاه) و عامل خارجی (انگلستان و روسیه) از انجام اقدامات لازم بمنظور حفظ و نگهداری انقلاب غافل ماندند. بخشی از مشروطه طلبان که شامل افراد شاخص مثل تقی زاده بودند یا متوجه نشدند و یا منافع قشری و طبقاتی آنها این اجازه را نمیداد که قبول کنند که حمایت انگلستان از وقوع جنبش مشروطیت به خاطر مقابله و رقابت با رقیب بین المللی خود در منطقه خاورمیانه یعنی روسیه تزاری است. این غفلت موجب گشت که آنها انگلستان را «متحد طبیعی» مردم ایران و انقلاب مشروطیت تلقی کنند. مضافاً بخشی دیگر از مشروطه طلبان با کم بهاء دادن به قدرت سلطنت طلبان مستبد که از هر لحاظ از حمایت روسیه تزاری در ایران برخوردار بودند، فریب وعده و وعید های مکرر و قسم های محمد علیشاه را خوردند. به عبارت دیگر توهم نسبت به نیت امپراطوری انگلستان از یک سو و اعتماد به «سوگند خوری» شاه از سوی دیگر خیلی از رهبران مشروطیت را در روزهای بحرانی تیر ۱۲۸۷ (ژوئن ۱۹۰۸) بکلی خلع سلاح ساخت. آنها زمانی از این توهم بطرزی ناگهانی و تکان دهنده بیرون آمدند که دیگر دیر بود. در ۲۱ اوت ۱۹۰۷، «معاهده انگلیس و روس» در سن پترزبورگ، پایتخت روسیه تزاری، بین دو دولت قدرتمند برای تجزیه ایران به «مناطق نفوذ» بین آنها به امضاء رسید. بعد از عقد این قرار داد، محمد علیشاه نیز با حمایت روس ها از این موقعیت برای سرنگونی دولت مشروطه برنامه ریخته و برقراری مجدد رژیم سلطنتی را، که به اسم «استبداد صغیر» معروف گشت، بمورد اجراء گذاشت.

به نظر نگارنده توهم بخشی از رهبران مشروطیت نسبت به نیت انگلستان در ایران و اعتماد بخش دیگری از رهبران نسبت به «سوگند خوری» و وعده و وعید های محمد علیشاه میتوانند عوامل مهمی در شکست دوره اول مشروطیت محسوب گردند ولی آنچه که تعیین کننده بود

## فصل اول

فقدان و یا ضعف رهبری جنبش بود. همانطور که در صفحات پیشین شرح داده شد، در دوره اول انقلاب مشروطیت از مرداد ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ تنها سازمانی که بمعنای واقعی یک حزب مدرن در صحنه سیاسی ایران فعالانه شرکت داشت «فرقه اجتماعیون - عامیون ایران» بود. اما این حزب به دلیل ضعف نیرو، قادر به رهبری کامل جنبش مشروطیت نشد. هرچند که بخش قابل ملاحظه ای از فعالان این حزب در تیز تر کردن انقلاب و ضربه زدن به ارتجاع نقش شایسته ای را ایفاء نمودند ولی به خاطر فقدان یک خط مشی یکپارچه و فراخوان سیاسی منسجم نتوانستند کلیه نیروهای ضد امپریالیست و دموکراتیک را در زیر یک پرچم واحد متحد سازند. در نتیجه دوره اول انقلاب مشروطیت به دلیل ضعف در رهبری حزب از یک سو و ناپیگیری و عدم قاطعیت رهبری بورژوازی ملی قادر به براندازی سلطه امپریالیسم و نظام فرتوت ارباب و رعیتی و سرمایه داری تجاری وابسته به روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان نشد. و لذا انقلاب بعد از مدتی از نفس افتاد. با کودتای تیرماه ۱۲۸۷ (ژوئن ۱۹۰۸) محمد علیشاه و استقرار «استبداد صغیر» عمر دوره اول انقلاب مشروطیت از یک سو و عمر «فرقه اجتماعیون - عامیون ایران» از سوی دیگر پایان رسید.

### بخش دوم

## در دوره دوم انقلاب مشروطیت

(۱۲۸۷ - ۱۲۹۰)

### در آمد

همانطور که در پایان بخش اول شرح داده شد، به فرمان محمد علیشاه و حمایت روسیه تزاری، روز ۱۱ تیر ۱۲۸۷ خورشیدی (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) مجلس شورای ملی ایران را فوای قزاق تحت رهبری لیاخوف به توپ بست و با قلع و قمع آزادیخواهان و مجلسیان دوره اول انقلاب مشروطیت پایان رسید و دوره کوتاه «استبداد صغیر» که تا تیر سال ۱۲۸۸ بمدت یکسال طول کشید آغاز گردید. عکس العمل مردم ایران نسبت به قلع و قمع مشروطه طلبان و استقرار استبداد صغیر قیام مسلحانه به رهبری ستارخان در تبریز بود. قیام تبریز که نزدیک به ده ماه طول کشید و در جریان آن شهر تبریز به محاصره نیروهای ضد مشروطه در آمده و بالاخره منجر به مداخله نظامی مستقیم ارتش روسیه تزاری در تبریز گشت یکی از هیجان انگیزترین دوران تاریخ معاصر ایران محسوب میشود. در این دوره انجمن تبریز بجای مجلس شورای ملی زمام

## فصل اول

امور را در دست گرفت و مجاهدین نقش بزرگی در دفاع از تبریز به عنوان دژ انقلاب مشروطیت برای پس گرفتن آزادی و احیای انقلاب بازی کردند. بتدریج در نقاط دیگر ایران، بویژه در گیلان، نیز مجاهدین به حمایت مردم تبریز آمدند و پس از نزدیک به ده ماه در حالی که درگیری و جنگ و محاصره در تبریز ادامه داشت قوای آزادی از گیلان به سوی تهران حرکت کردند و بعد از تصرف قزوین در اواسط تیر ماه ۱۲۸۸ همراه با قوای مشروطه خواهان اصفهان، که از جنوب حرکت کرده و به قم رسیده بودند، بسوی تهران حرکت کردند.

روز ۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ (ژوئیه ۱۹۰۹) به رغم حمایت سفارت خانه های روس و انگلیس از محمد علیشاه در پی سه روز جنگ و درگیری قوای مشروطه خواهان از جنوب و شمال غرب وارد تهران شدند. محمد علیشاه به سفارت روسیه پناه برد و دوران «استبداد صغیر» نیز پایان رسید.

بعد از پیروزی مجدد مشروطه طلبان و تبعید محمد علیشاه به روسیه تزاری، دوره دوم انقلاب مشروطیت شروع شد. در جریان فعالیت برای انتخابات مجلس دوم، مشروطه طلبان دست به ایجاد و احیای انجمن ها، سازمانها و احزاب سیاسی و انتشار نشریات مختلف زدند. در این بخش بعد از بررسی اجمالی انجمن ها و مطبوعات این دوره به کم و کیف سازمانها و احزاب سیاسی آن دوره میپردازیم.

### انجمن ها و جنبش زنان

در دوره اول انقلاب مشروطیت زنان در جنبش ملی با تشکیل انجمن و گشایش مدارس دخترانه به فعالیت های سیاسی و اجتماعی روی آورده و همانطور که قبلاً شرح داده شد علمای محافظه کار را که مخالف آزادی و تحصیل زنان بودند به چالش های جدی طیبیدند. بعد از کودتای محمد علیشاه و بمباران مجلس، تعداد کثیری از زنان از تهران و شهرهای دیگر به سوی تبریز روان گشتند تا در آنجا به انقلاب مجاهدین تبریز تحت رهبری ستارخان پیوندند. در محاصره شهر تبریز توسط قوای محمد علیشاه و روسهای تزاری که ده ماه طول کشید، زنان بگفته شماره های مختلف نشریه «انجمن» ملبس به لباس مردان در محلات مختلف تبریز در مقابل ضد انقلاب به نبرد برخاسته و در روستا های حومه تبریز مسلح گشتند. طبق گزارش «حبل المتین» و پری شیخ الاسلامی در کتاب «زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایرانی» (چاپ ۱۳۶۲، تهران) در یکی از نبردهای خیابانی تبریز بیست زن که به لباس مردان ملبس بودند در

## فصل اول

میان کشته شدگان پیدا شدند. کریم طاهرزاده بهزاد، یکی از شرکت کنندگان در جنگ تبریز بعد ها در کتاب معروف خود، «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت»، نوشت و قتیکه از یک سرباز زخمی خواستند که برای معالجه لباسهایش را از تن خود در آورد سرباز زخمی حاضر نشد و ستارخان مجبور به مداخله گشته و قتیکه متوجه شد که علت عدم همکاری سرباز این است که او زن است، عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت. بالاخره زنان در دوره نبرد تبریز با شهامت و برد باری حماسه ها آفریده و خدمات بی نظیری به جنبش مردم ایران نمودند.<sup>۱۱۲</sup>

بعد از پیروزی مشروطه طلبان و تبعید محمد علیشاه و آغاز دوره دوم مشروطیت در ۱۲۸۸ (۱۹۰۹ میلادی) فعالیت زنان بیشتر از پیش فراگیر و چشمگیر گشت. در دوره دوم مجلس شورای ملی، زنان در «انجمن خواتین وطن» و دیگر انجمن ها و شورا ها شدیداً به مخالفت با برنامه دولت و مجلسیان که میخواستند قروض سنگین از روسیه و انگلستان بگیرند برخاستند و جلسات متعددی برای بحث و مناظره روی مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی بر پا کردند. بی بی وزیر آف مدیر مدرسه ابتدائی دختران در جلسات مختلفی که در خانه خود بر پا میکرد از شرکت کنندگان با صرف چائی و قلیان پذیرائی میکرد.<sup>۱۱۳</sup>

در این دوره زنان با ایجاد کنفرانس ها و حتی نمایشنامه ها، پول جمع کرده و آنرا در خدمت جنبش زنان قرار دادند. در بهار سال ۱۲۸۹ خورشیدی (۱۹۱۰ میلادی) نزدیک به ۵۰۰ نفر زن با حضور و شرکت خود در یک نمایش تئاتری و فروش بلیت های صد تومانی موفق شدند که با جمع آوری پول برای دختران یتیم، یک مدرسه اکابر و یک کلینیک زنانه دایر کنند. این نمایش تئاتری که در باغ اتابک برگزار گردید، توسط انجمن خواتین وطن بمورد اجرا گذاشته شد. در سالهای ۱۲۸۹-۱۲۹۰ برنامه های مختلف فرهنگی در تهران و تبریز توسط زنان اجرا گردید که در نوع خود بی نظیر بودند. یکی از این برنامه های فرهنگی توسط زنان ارمنی ایران، که از هواداران سوسیال دموکراتهای ایران بودند، بمورد اجرا گذاشته شد که نویسنده و کارگردان آن گریگور یکی کیان بود که همسرش استوریک یکی کیان معروفترین هنر پیشه زن این دوره از تاریخ ایران محسوب میگردد.<sup>۱۱۴</sup>

یکی دیگر از زنان فعال و فمینیست ایران در این دوره بیان آف از اعضای اصلی انجمن مجاهدین تبریز بود. او نه تنها در بین زنان تهیدست شهری و دهقانان روستاهای تبریز فعالیت میکرد بلکه از طریق مکاتبه از زنان ثروتمند و اریستوکرات نیز دعوت میکرد که به جنبش زنان دوره مشروطیت بپیوندند.<sup>۱۱۵</sup> شاهزاده تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه تحت تأثیر مکاتبات بیان آف به صحنه مبارزه کشیده شد و در این زمان بیکی از فعالین «انجمن آزادی نسوان» تبدیل



## فصل اول

گشت. به نظر نگارنده، تاج السلطنه اولین زن فمینیست ایران است که در خاطرات خود روی مسائلی که تا آن زمان حتی صحبت و بحث در مورد آنها تابو محسوب میشد، به روشنی موضع گرفته و زنان را بمبارزه علیه ازدواج «مصلحتی» و حجاب، فحشاء، ازدواج های بدون عشق و حق طلاق یک طرفه (برای مردان) دعوت کرده است.<sup>۱۱۶</sup>

عصمت تهرانی، که در دوره دوم انقلاب مشروطیت بطور مرتب تحت نام مستعار «طیره» در نشریه «ایران نو» مقالاتی درباره حقوق زنان می نوشت، نیز از زنان مبارز و فعال این دوره محسوب میگردد. او در این مقالات پیوسته خاطر نشان میسازد که زنان تحصیلکرده و روشنفکر میتوانند نقش کلیدی در پیشرفت مشروطیت و جامعه مدرن داشته باشند. طیره در این مقالات شدیداً علیه تعدد زوجات موضع گرفته و «برتری» و «هوشمندی» مردان را در مقایسه با زنان به چالش طلبید.<sup>۱۱۷</sup>

از دیگر زنان فعال این دوره که در راه مبارزه برای زنان جانفشانی ها کرده و بدینوسیله به کلیت جنبش تجدد طلبی و مشروطه خواهی خدمات شایانی نمود دکتر کمال مدیر نشریه معروف «دانش» مخصوص زنان بود.<sup>۱۱۸</sup>

انجمن های زنان در این دوره فعالیت خود را محدود به حقوق زنان نکرده بلکه آنها در مسائل سیاسی روز نیز بطور جدی درگیر گشتند. در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۱ دولت روسیه تزاری با رضایت و حمایت دولت امپراطوری انگلستان طی یک اولتیماتوم نظامی از مجلس دوم ایران خواست که مورگان شوستر را در عرض چهل و هشت ساعت از ایران اخراج سازد. شوستر مسئول مشاور مالی مدبری بود که از طرف دموکراتها برای اصلاحات مالی و خزانه داری ایران استخدام شده بود. شوستر که در ضمن مسئول اخذ مالیات از تجار ثروتمند و زمین داران بزرگ بود شدیداً با مداخلات دولتین روسیه و انگلستان به نفع این طبقات در امور داخلی ایران مخالفت میکرد.

بعد از علنی شدن اولتیماتوم روسیه، زنان فعال ایران در شهر های اصفهان، قزوین و تبریز بحرکت در آمده و بزودی علیه قدرتهای خارجی بسیج شدند. در تهران زنان عضو انجمن ها و شورا ها موفق شدند که با بسیج ۵۰۰ نفر اعتصاب بزرگی را تدارک ببینند. در این نمایش بزرگ هزاران زن ملبس به کفن خواست و تعهد خود را برای جنگ علیه نیروهای خارجی اعلام کردند. «انجمن خواتین وطن» با تظاهرات چشمگیر خود در اول دسامبر ۱۹۱۱ در مقابل مجلس همراه با سخنرانی های مهیج از مجلسیان خواست که در مقابل اولتیماتوم مقاومت کنند. زینب امین از اعضای بنیان گذار «انجمن خواتین وطن» و معلم مدرسه دخترانه شاه آباد بعضی از اشعار خود

## فصل اول

را که در دفاع از حقوق مردم ایران در مقابل تجاوز نیروهای خارجی سروده بود برای شرکت کنندگان قرائت کرد. تظاهرات وسیع به رهبری انجمن‌های زنان علیه مداخلات روسیه و انگلستان در امور داخلی ایران و اعتصابات منظم و بایکوت‌های متوالی علیه محصولات و کالاهای خارجی در سراسر ماه دسامبر سال ۱۹۱۱ ادامه یافت.

فعالیت‌های اعتراضی زنان فقط به تهران محدود نمیشد، در اواسط دسامبر ۱۹۱۱، «هیأت نسوان قزوین» و «هیأت نسوان اصفهان» از انجمن‌ها و از دولت خواستند که زنان را برای «مبارزه مسلحانه» علیه قوای نظامی روسیه که قزوین را اشغال کرده بودند، مسلح سازند. رهبری «هیأت نسوان اصفهان» در اعلامیه خود خاطر نشان ساخت که زنان نیز میتوانند در جهاد شرکت کنند بویژه زمانی که مردها به خاطر فقدان شجاعت دچار بی‌عملی شده‌اند.<sup>۱۱۱</sup>

با اینکه علیرغم مبارزات وسیع زنان دوره دوم مشروطیت نیز در آخر روزهای دسامبر ۱۹۱۱ در نتیجه اولتیماتوم روس‌ها و مداخله نظامی و مشترک روسیه و انگلستان با شکست روبرو شد، ولی فعالیت زنان در این دوره به خاطر خصلت توده‌ای بودن آن فصل جدیدی را در تاریخ جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران بعد از جنگ جهانی اول و دهه ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) گشود که در فصل دوم به بررسی آن خواهیم پرداخت.

### مطبوعات و مجلس شورای ملی (دوره دوم)

با سقوط «استبداد صغیر» و تبعید محمد علی‌شاه، روزنامه نگاران نیز مثل فعالین انجمن‌ها و شوراها به فعالیتهای علنی و وسیعتری روی آورده و مطبوعات روشنگر دوره دوم مشروطیت را منتشر ساختند. نخستین جراید این دوره ابتدا حوادث مربوط به دستگیری و محاکمه کودتاچیان و عاملین استبداد صغیر - مفاخر الملک (حاکم تهران)، صنیع حضرت (رهبر چماق داران آشوب میدان توپخانه و حمله به مجلس اول و تاراج اموال آن)، شیخ فضل‌الله نوری (رهبر روحانی و حامی اصلی محمد علی‌شاه)، میر هاشم دوچی (رهبر مشروعه طلبان در تبریز و دشمن شماره یک مجاهدین تبریز و ستارخان) و چندین نفر وابستگان دیگر استبداد - را گزارش دادند. این روزنامه نگاران در ضمن کوشیدند که همراه با افشاگری و ارتقاء سطح آگاهی مردم، ایرانیان را برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی (دوره دوم)، ترغیب و آماده سازند.<sup>۱۱۲</sup>

استقرار دوباره مشروطیت علاوه بر رفع توقیف از نشریات پیش از کودتا بقدری زمینه را برای گسترش آزادیهای دموکراتیک پدید آورد که بموازات شکل‌گیری و رشد احزاب و سازمانهای سیاسی، روزنامه‌های گوناگون با محتوای غنی و آگاهی‌دهنده به زیر چاپ رفتند.

## فصل اول

احزاب و سازمانهای سیاسی نیز با انتشار ارگانهای خبری و سیاسی و تئوریک خود جهان بینی و نقطه نظرات سیاسی و اجتماعی خود را با رعایت احترام متقابل و آزادی بیان در دسترس مردم قرار دادند. معروفترین ارگانها و بازوی انتشاراتی احزاب و سازمانهای سیاسی این دوره، عبارت بودند از:<sup>۱۲۱</sup>

- «ایران نو»، ارگان حزب دموکرات ایران،
- «شوری»، ارگان حزب اعتدالیون، بمدریت ناصر الاسلام ندامانی گیلانی،
- «شرق»، نشریه حزب اتفاق و ترقی،
- «استقلال ایران»، ارگان حزب اتفاق و ترقی،
- «وقت»، نشریه حزب اعتدالیون، بمدریت حسین کسمائی،
- نشریه هفتگی «جنوب»، ارگان «حزب ترقی خواهان»،
- «مجلس»، بمدریت سید محمد صادق طباطبائی (طرفدار حزب اعتدالیون)،
- «ندای وطن»، مجد الاسلام کرمانی، طرفدار حزب دموکرات،
- «حبل المتین»، بمدریت سید حسن کاشانی، طرفدار حزب دموکرات،
- «نجات»، بمدریت میرزا محمد خراسانی، متعلق به حزب دموکرات،
- «پلیس ایران»، بمدریت مرتضی قلیخان مؤید الممالک، طرفدار حزب اعتدالیون،
- «چنته پابرهنه»، بمدریت میرزا محمود خان افشار دواساز، طرفدار حزب دموکرات،
- «پهلول»، بمدریت شیخ علی عراقی و اسدالله خان پارسی، طرفدار حزب دموکرات،
- «شیخ چغندر»، وابسته به حزب اتفاق و ترقی،
- «آراواد»، (بامداد) وابسته به حزب داشناک، بزبان ارمنی،
- «زانگ»، (وابسته به حزب هانچاک) و
- «اتفاق کارگران»، ارگان اتحادیه کارگران چاپخانه ها.

در شهرستانها نیز به برکت استقرار دوباره مشروطیت افزون بر برخی نشریات پیشین جراید جدیدی انتشار یافتند که معروفترین آنها، که متعلق به حزب دموکرات بودند، عبارت بودند از:

- «شفق»، در تبریز، بمدریت رضازاده شفق،

## فصل اول

- «اتفاق»، ارگان حزب اتفاق و ترقی در رشت.
- «امید ترقی»، ارگان جمعیت «امید ترقی»، در رشت، مدیریت حسن ناصر،
- «زاینده رود»، در اصفهان.
- «صدای رشت»، در رشت.
- «خیر الکلام»، در رشت، مدیریت افصح المتکلمین.
- «دختران ایران»، در شیراز، طرفدار و ارگان «مجمع انقلاب زنان»، به رهبری زندخت شیرازی، شاعر معروف.
- «حیات»، در شیراز، مدیریت محمد حسین شیرازی (معروف به حیات).
- «یادگار جنوب»، ارگان «ترقیخواهان جنوب»، در شیراز، مدیریت باقر تنگستانی و همکاری یعقوب انوار اردکانی.
- «خراسان»، در مشهد.
- «نوبهار»، در مشهد، مدیریت ملک الشعراء بهار.
- «صدای گیلان»، در رشت.
- «فروردین»، به زبان ترکی آذربایجانی در ارومیه، مدیریت محمد اشرف زاده.
- «الحدید»، در تبریز و
- «ندای اسلام» در شیراز.

ولی آزادی مطبوعات در این دوره نیز دیری نپایید و حاکمیت تازه دوباره تحت فشارها و تهدیدات طرفداران روس و انگلیس، استقلال خود را از دست داد و سانسور و توقیف مطبوعات را پذیرا شد. در بهار سال ۱۲۸۹ (۱۹۹۰ میلادی) ناگهان روزنامه «حبل المتین» تنها روزنامه مشهور که حتی در زمان «استبداد صغیر» در تبعید و اختفا در رشت به انتشار خود ادامه داده بود، توقیف گشت. بعد از توقیف حبل المتین و ناشر آن سید حسن کاشانی، سانسور و خفقان علیه مطبوعات شروع به رشد کرد. بدون تردید سانسور و توقیف مطبوعات با حمایت «میوه چینان» انقلاب مشروطه حمایت میشد که با حمایت و خواست دولتین روس و انگلیس بتدریج روی کار آمدند و اصیل ترین نیروهای مبارز و مشروطه طلب را گوشه نشین ساختند.

نرس و واومه ای که روسهای تزاری و دولت انگلستان از نفوذ و گسترش اندیشه های آزادیخواهی و استقلال طلبی نه تنها در ایران بلکه در مناطق زیر نفوذ خود در خاور میانه و شبه قاره هند داشتند باعث شکل گیری سیاست هائی شد که منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران به مناطق نفوذ، سپس حمایت از کودتای محمد علیشاه در ژوئن ۱۹۰۸

## فصل اول

گردید. با اینکه آن اقدامات در نتیجه مبارزات مردم ایران با شکست روبرو گشت و مشروطیت دوباره در سال ۱۹۰۹ استقرار یافت، ولی دولتین روس و انگلیس همچنان به اجرای سیاست های خود در ایران ادامه دادند.

در جریان سال ۱۹۱۰، اوضاع نابسامان مالی و دشواریهای متعدد اقتصادی همراه با سرکشی ها و حملات محمد علیشاه به ترکمن صحرا، ایران را بسوی هرج و مرج و نابسامانی سوق داد. این نابسامانی ها که عملاً توسط حامیان و طرفداران بومی امپریالیست ها به وجود آمده بودند به دولت روسیه تزاری بهانه داد که طی ارسال دو اولتیماتوم نظامی دولت و مجلس دوم ایران را منحل ساخته و دوره دوم انقلاب مشروطیت را با ناکامی روبرو سازد.<sup>۱۲۲</sup>

با انحلال مجلس در دسامبر ۱۹۱۱ و حملات نظامی روسیه و انگلستان به ایران دوباره توقیف مطبوعات و قتل عام و اسارت روزنامه نگاران شروع گردید. تجاوزات نظامی روسیه و انگلستان در گیلان، آذربایجان و خراسان و برخی مناطق دیگر همراه با کشت و کشتار روزنامه نگاران و اسارت و تبعید اکثر سوسیال دموکرات های قفقاز که در سالهای ۱۹۰۸ - ۱۹۱۱ به ایران آمده بودند که به انقلاب ایران کمک نمایند، به بیرحمانه ترین وجهی تا پیروزی انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ و آغاز حکومت سوسیالیستی در روسیه شوروی ادامه یافت که در بخش سوم به تفصیل در این زمینه سخن خواهیم گفت.

### حزب دموکرات

حزب دموکرات با کمک و همکاری اعضای فعال اجتماعیون - عامیون در سال ۱۲۸۸ تشکیل گردید. فرقه اجتماعیون - عامیون یک سازمان مخفی و دارای بازوی نظامی (مجاهدین) و تمایلات سوسیالیستی بود. ولی حزب دموکرات یک سازمان سیاسی علنی بدون بازوی نظامی و دارای تمایلات دموکراتیک و لیبرال بود. بدین جهت نام خود را حزب عامیون (دموکرات) گذاشت و عنوان اجتماعیون (سوسیال) را حذف کرد. در همین زمان خود فرقه اجتماعیون - عامیون رسماً اعلام انحلال کرد و اکثر اعضای آن به حزب دموکرات پیوستند.<sup>۱۲۳</sup> با این همه به جرأت میتوان گفت که اکثر اعضای حزب دموکرات افرادی پیشرو و اصلاح طلب بودند که در طرز تفکر بیشتر به سوسیال دموکرات های اروپا و نه به بلشویک ها شباهت داشتند. در واقع نگاهی گذرا به طرز تفکر نمایندگان حزب دموکرات در مجلس دوم نشان میدهد که حزب دموکرات یک سازمان ائتلافی با تمایلات مختلف اصلاح طلبانه و دموکراتیک بوده و دارای یک ایدئولوژی منسجم نبود. حسین قلی نواب یکی از روشنفکران و تحصیل کرده ها در اروپا و

## فصل اول

شاهزاده سلیمان اسکندری، نیره فتحعلیشاه قاجار، هر دو از اعضای «کمیته انقلاب ملی» در تهران در دوره اول مشروطیت بودند. وحید الملک شبیانی، یکی از همکاران نزدیک سید حسن تقی زاده، تحصیل کرده دانشگاه کمبریج در رشته ادبیات انگلیسی بود که مقالات افشاگرانه‌ای درباره کودتای محمد علیشاه برای روزنامه «تایمز» لندن نوشته بود. محمد رضا مساوات عضو کمیته انقلابی ملی و سر دبیر نشریه «مساوات» و ابراهیم حکیم الملک، پزشک سابق مظفرالدین شاه، که طرفدار و حامی هنرهای زیبا بود.

با اینکه حزب در برنامه خود دقیقاً روی جدائی مذهب از دولت به عنوان یک اصل تأکید می‌ورزید ولی در داخل حزب دموکرات در ضمن افرادی با تمایلات مذهبی نیز بودند. معروفترین این افراد عبارت بودند از: احمد قزوینی (از علمای نجف)، شیخ ابراهیم زنجانی (یک عالم سرشناس در علوم معقول و منقول) و شیخ محمد خیابانی (از اعضای «انجمن تبریز» و یکی از فعالین دوره دفاع از تبریز در زمان «استبداد صغیر»). همانطور که خواهیم دید، خیابانی ده سال بعد رهبر جنبش رهائی بخش در آذربایجان گشت. دیگر از نمایندگان حزب دموکرات در مجلس دوم که سابقه داشته و سرشناس بودند میتوان از محمد علی تربیت، و سید حسن تقی زاده نام برد.

در تهران و ایالات اعضای رهبری حزب دموکرات که در داخل مجلس نبودند برای ازدیاد عضویت و گسترش پایگاه های اجتماعی حزب کوشا بودند. بین این افراد دو نفر - محمد امین رسول زاده و حیدر عمواوغلی - (از ایالات قفقاز) از طرف «حزب سوسیال دموکرات کار روسیه» (بخش پاکو) به ایران فرستاده شد بودند که به انقلاب ایران کمک کنند.<sup>۱۲۲</sup>

محمد امین رسول زاده سر دبیر روزنامه «ایران نو» ارگان حزب دموکرات بود. این روزنامه که تیراژ آن در سال ۱۲۸۹ خورشیدی (۱۹۱۰ میلادی) به سه هزار رسید، از مهم ترین و مترقی ترین روزنامه های دوره دوم مشروطیت محسوب میگردد. انتشار آن در دوم شهریور ۱۲۸۸ (۲۴ اوت ۱۹۰۹) شروع شد. در اوایل برای مدت کوتاهی به عنوان یک نشریه مستقل چاپ میشد ولی بعد از تابستان ۱۲۸۹ به عنوان ارگان حزب دموکرات شروع به انتشار کرد. بعد از بازگشت ناصر الملک، به ایران و اردیاب نفوذ حزب اعتدالیون، رسول زاده از ایران اخراج شد ولی انتشار «ایران نو» تا دسامبر ۱۹۱۱ زمانیکه روسیه تزاری با دادن اولتیماتوم مجلس دوم را تحت فشار و تهدید قرار داد، ادامه داشت. بعضی از شماره های این نشریه در جریان سال ۱۲۹۰ خورشیدی تحت نام های «رهبران ایران نو» و «رهبر ایران نوین» چاپ شد که در تاریخ ژورنالیسم ایران تا آن زمان بیسابقه بوده است.<sup>۱۲۵</sup>

## فصل اول

«ایران نو» بعد از گذشت نود سال از تاریخ انتشار آن یکی از جدی ترین نشریات سوسیالیستی در ایران محسوب میشود. این نشریه با معرفی روش جدید ژورنالیسم مدرن زمینه های بحث و انتقاد و تفحص را در رابطه با مسائلی چون اختلافات طبقاتی، تعصب و نابرابری نسبت به زنان و اقلیت های ملی و مذهبی را گسترش داده و در معرفی دو شاعر معروف و جوان آن دوره - ملک الشعرای بهار و ابوالقاسم لاهوتی - و ترجمه آثار نویسندگان بزرگ اروپا و روسیه مثل لئون تولستوی به فارسی و انعکاس دقیق مذاکرات مجلس دوم و گزارشات وقایع سیاسی مهم در صحنه بین المللی درباره چین و روسیه تزاری و هندوستان و آفریقای شمالی و جنبش های کارگری این کشور ها از پیش کسوتان و آغاز گران نوع خود بود.

محمد امین رسول زاده (۱۸۸۴-۱۹۵۴) سر دبیر «ایران نو» نقش برجسته و مهمی در ارتقاء کیفی این مجله بازی میکرد. او از اعضای فعال حزب سوسیال دموکرات کارگر روسیه (بخش باکو) بود که در سال ۱۲۸۸ در بجهوه مبارزات مشروطه طلبان علیه «استبداد صغیر» محمد علیشاه از طرف سوسیال دموکراتهای باکو به گیلان آمد و بعد از پیروزی مشروطه طلبان به انتشار «ایران نو» همت گماشت. رسول زاده در سالهای قبل از سفر به ایران سر دبیر نشریه «تکامل» در باکو بود. او در قفقاز به عنوان یک شاعر و ژورنالیست محبوب و معروف بود.<sup>۱۲۶</sup>

مقالات انتقادی رسول زاده تحت نام مستعار «نیش» در «ایران نو» بطور مرتب چاپ میشد. وقتیکه بعد از بازگشت ناصرالملک نقش و موقعیت نیروهای ضد حزب دموکرات در درون دولت ایران تقویت یافت دولت ایران به دستور و یا فشار سفارتخانه روسیه تزاری در تهران رسول زاده را از ایران اخراج کرد.

حامی اصلی نشریه «ایران نو» در زمینه مالی یکی از ارامنه ثروتمند به اسم ژوزف باسیل بود که از نظر مالی نشریه آراواد (بامداد) به زبان ارمنی را که متعلق به دانشناخ های سوسیال دموکرات بود نیز حمایت میکرد. بعضی از اعضای فرقه اجتماعیون عامیون در تبریز مدتها بود که در جریان دوره اول انقلاب مشروطیت و در دوره خفقان «استبداد صغیر» با اعضای حزب سوسیال دموکرات ارامنه روابط و همبستگی عمیقی ایجاد کرده بودند و بدون تردید عناصر مترقی سوسیال دموکرات های ارامنه در شکل گیری و تشکیل حزب دموکرات ایران نقش مهمی بازی کرده بودند. ورام پیلوسیان یکی از معروفترین فعالین حزب سوسیال دموکرات ارامنه در تبریز با مشورت و حمایت محمد رضا مساوات، حیدر عمو اوغلی و محمد علی تربیت و سید حسن تقی زاده در تبریز بخش حزب دموکرات را عملاً ایجاد کرد و سپس با کمک تقی زاده در تهران در رشد حزب بیک سازمان کشوری و سرتاسری نقش داشت. پیلوسیان که تحت نام

## فصل اول

مستعار «بحر» و بعضی مواقع «دهاتی» فعالیت میکرد در انتخاب نام حزب، انتقال مرکزیت آن از تبریز به تهران و سپس انتشار و بخش روزنامه «ایران نو» نیز نقش مهمی داشت.

در پائیز سال ۱۲۸۹ خورشیدی (۱۹۱۰ میلادی)، تیگران هاکوپیان، همکار نزدیک ییلوسیان از تبریز برای کمک به چاپ و بخش «ایران نو» به تهران انتقال یافت. او در زمانیکه تحت نام «درویش» مقالات سودمندی را برای «ایران نو» می نوشت مشاور کمیته مرکزی حزب نیز بود.

هاکوپیان در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ در تشکیل و رشد اتحادیه های کارگری تحت رهبری حزب دموکرات یک شخصیت موفق و محبوبی بود. او در سال ۱۹۱۰ موفق شد که سازمانی به اسم «کمیته نجات ملی» بنانهد که اعضایش به غیر از دموکراتها شامل افراد لیبرال سرشناسی، چون مستوفی الممالک و صنیع الدوله و رؤسای ایلات بودند که در مجموع علیه «حزب اعتدالیون» بنفع حزب دموکرات فعالیت داشتند.<sup>۱۲۷</sup> با اینکه رهبرانی چون تقی زاده، ییلوسیان و هاکوپیان خواهان رشد حزب دموکرات در جهت یک سازمان مترقی مشروطه خواه و لیبرال و ملی بودند ولی متقابلاً افراد شاخصی در رهبری این حزب مثل حیدر عمو اوغلی، رسول زاده، مساوات و تربیت قرار داشتند که خواهان حمایت جدی از زحمتکشان و کارگران ایران بودند. در نتیجه برنامه حزب دموکرات دو گرایش فوق الذکر را بخوبی منعکس میکرد.

برنامه سیاسی (مرامنامه) حزب بر آن بود که وظیفه اصلی حزب تسریع روند رشد ایران از یک نظام عقب افتاده اریاب و رعیتی به یک جامعه پیشرفته سرمایه داری است. این جامعه نوین، برنامه تأکید میکرد که باید با معرفی و پیاده ساختن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی حزب باید وضع کارگران، اصناف و دهقانان و دیگر زحمتکشان را بهبود بخشد.

پلاتفورم حزب ضمن جدائی قوه قضائیه (دادگستری) از قوه اجرائیه، روی جدائی قوه سیاسی (دولت) از قوه روحانی (دین) تأکید میکرد. مرامنامه هم چنین معتقد به ایجاد یک قوه مقننه (مجلس) از طریق اجتماعات آزاد بوده و مسئولیت وزرای دولت را در مقابل مجلس ضروری میدانست.

قسمت اعظم مرامنامه حزب در مورد مسائل اقتصادی نسبت به برنامه سوسیال دموکرات های سابق سنجیده تر، منسجم تر و معتدل تر بود. با اینکه به اصل مالکیت خصوصی تأکید میورزید ولی بطور جدی روی حقوق دهقانان نیز تأکید میکرد. به اعتقاد دموکراتها تحول و رشد اقتصادی و اصلاحات اجتماعی میتواند در آینده ایران را بسوی سوسیالیسم سوق دهد. مطابق با پلاتفورم سیاسی حزب، نظام جدید اقتصادی باید بر اساس سه اصل «مرکزیت، پارلمانتاریسم و



## فصل اول

دموکراسی» استوار گردد تا در ایران قدرت فئودال ها و خان ها برچیده شود. برای حفظ و حراست ایران از نفوذ و تجاوز نیروهای خارجی، حزب دموکرات پروسه صنعتی کردن ایران را مطرح میساخت.<sup>۱۲۸</sup>

منبع مهم دیگر در شناسائی نقطه نظرات این حزب نشریه «ایران نو» به سردبیری رسول زاده بود. رسول زاده تئورسین حزب نیز محسوب میشد و نفوذ بسیاری در تعیین خط مشی و برنامه حزب داشت. رسول زاده با اینکه با بلشویک های حزب سوسیال دموکرات کار روسیه اختلاف داشت ولی چون یک سوسیالیست بود برداشتش از اجتماع، حزب، تاریخ و اصلاحات نیز عمدتاً بر اساس تئوری سوسیالیستی قرار داشت. او ضمناً در داخل حزب دموکرات مبلغ مبارزه علیه نیروهای امپریالیستی انگلیس و روس در ایران بود.



علیرغم مواضع متعهد و پیشرو، برنامه حزب دموکرات هیچوقت بطور چشمگیر و قابل ملاحظه ای در عمل پیاده نگشت. دولت ایران عمدتاً در دست سیاستمداران قدیمی که نفوذ فوق العاده ای در جامعه داشتند باقی ماند. مورخین معروف این دوره از تاریخ ایران به این امر اشاره میکنند که اکثر دموکراتها از اصلاحات و تغییرات اساسی و نظام جدید در اقتصاد و سیاست ایران حرف میزدند ولی در عمل نمی خواستند و یا نمیتوانستند که علیه آریستوکراسی و ملاکین بزرگ موضع گرفته و موقعیت اجتماعی خود را به خطر اندازند. مهدی ملک زاده در کتاب هفت جلدی خود «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» و فریدون آدمیت در کتاب «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» این امر را که اکثر دموکرات ها به اتحادی غیر اصولی و بی اساس دست زده و عموماً با طبقات حاکمه قدیم مصالحه میکردند مورد بررسی داده اند. در ضمن باید تأکید کرد که اکثر دموکرات ها با اینکه از اشتباهات دوره اول مشروطیت یاد گرفته و در مورد تزاریسم روسیه مواضع درست اتخاذ میکردند ولی سیاست های امپریالیستی انگلستان را در ایران افشاء نمیکردند و میتوان گفت که نسبت به سیاستهای انگلستان در ایران برخورد «مدارا جویانه» داشتند. خواهیم دید که بعد از اولتیماتوم روسها، انحلال مجلس و سرکوب جنبش مشروطیت در زمستان ۱۲۹۰ خورشیدی و مداخلات و اشغال نظامی ایران توسط دوتیروی امپریالیستی روس و انگلیس اکثر اعضای حزب دموکرات از اعتماد و اطمینان خاطر نسبت به انگلستان مأیوس گشته و در جریان جنگ جهانی اول مثل اکثر رهبران حزب اعتدالیون به سوی متفقین، بویژه آلمان قیصری، جذب گشتند.

## حزب اجتماعیون اعتدالیون

مهم ترین حزب در دوره دوم انقلاب مشروطیت بعد از حزب دموکرات «حزب اجتماعیون اعتدالیون» بود که عمدتاً در مخالفت با حزب دموکرات تشکیل شد و دارای یک پلاتفورم سیاسی منسجم و متشکلی نبود. اعضای این حزب از نظر گاههای مختلفی برخوردار بوده و با هم در زمینه های سیاسی و اقتصادی اختلافات زیادی داشتند. تنها وجه مشترک آنها مخالفت با برنامه سیاسی حزب دموکرات و مواضع نشریه «ایران نو» بود. آنها دموکرات ها را متهم به همکاری با خارجی ها (انقلابیون قفقاز و سوسیال دموکراتهای ارمنه) کرده و در مواقعی آنها را «انقلابی» و «آنارشیست» و بیدین محسوب میداشتند. اعتدالیون بشدت مخالف اصلاحات ارضی و اجتماعی بوده و بر آن بودند که این اصلاحات باید بعد از اینکه مردم تحصیل کرده و آگاه شوند بمورد اجراء گذاشته شوند.<sup>۱۲۹</sup>

اعتدالیون برای اینکه از فضای عدالت خواهی در ایران استفاده کرده و توده های مردم را بسوی حزب خود جلب کنند اسم رسمی سازمان خود را تحت نام «اجتماعیون اعتدالیون» به ثبت رساندند. ولی در واقعیت اکثر اعضای این حزب خواهان حفظ شرایط موجود بوده و با اکثر مفاد حزب دموکرات، منجمله جدائی دین از دولت، مخالفت میورزیدند. رسول زاده طی مقالاتی در «ایران نو» مرامنامه اعتدالیون را به نقد کشیده و نکات متضاد در آن را به روشنی معرفی کرد و نتیجه گرفت که واژه «اعتدال اجتماعی» یک ترکیب ناهمگون و متضادی است و هدف پایه گذاران حزب «فریب» افکار عمومی پیش نبوده است.

علیرغم تضاد در نام حزب و فقدان انسجام و آشفتگی فکری در مرامنامه اش، حزب اعتدالیون که در مجلس دوم اکثریت را داشت، در خارج از مجلس نیز موفق شد که در جریان سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ پشتیبانی و همکاری بخش بزرگی از زمین داران، خانواده های اشرافی، علمای مذهبی و تجار بزرگ بازار را جلب کند. مضافاً حزب موفق شد که تعداد زیادی از مشروطه طلبان شاخص و محبوب دوره مشروطیت را نیز به عضویت خود در آورد. بعضی از این افراد به خاطر خلق و خوی سید حسن تقی زاده که در مجلس دوم نماینده فراکسیون حزب دموکرات بود، به حزب اعتدالیون پیوسته بودند. تقی زاده به خاطر بد رفتاری ها و بد خلقی خودش خیلی از این شخصیت ها را که افرادی پیشرفته و مترقی بودند از خود و حزب دموکرات بیزار ساخته و آنها را بدامن حزب اعتدالیون انداخته بود.

## فصل اول

سید عبدالله بهبهانی و پسرش احمد، سید محمد طباطبائی، محمد ولیخان نصرالسلطنه (معروف به سپهدار) و ناصر الملک، که بعد از بازگشت از اروپا در سال ۱۹۱۱ نایب السلطنه ایران گشت، از اعضای سرشناس حزب اعتدالیون بودند. اینان به خاطر وابستگی های طبقاتی و سطح آگاهی اجتماعی به حق نمیتوانستند به حزب دموکرات تعلق داشته باشند و طبیعتاً میبایستی در حزب اعتدالیون صاحب موقعیتی باشند. ولی تعدادی از رادیکال های مرفقی که در مجلس اول در صف سوسیال دموکراتها و انقلابی قرار میگرفتند در این دوره به حزب اعتدالیون پیوستند. وکیل الرعایا، معاضدالسلطنه و وکیل التجار سه نفر از معروفترین افراد مرفقی و متعهدی بودند که به خاطر رفتار و کردار تقی زاده و بعضی دیگر از رهبران حزب دموکرات به حزب اعتدالیون پیوستند. آدمیت در «فکر دموکراسی اجتماعی» (چاپ ۱۳۶۳، تهران) میگوید که علی اکبر دهخدا نیز برای مدت کوتاهی به اعتدالیون پیوست ولی بزودی آن را ترک گفت.

رهبران اصلی اعتدالیون عبارت بودند از: مرتضی قلی نائینی، محمد صادق طباطبائی، پسر طباطبائی و علی محمد دولت آبادی، برادر بزرگتر یحیی دولت آبادی. ولی دکتر محمد مصدق که در آن زمان بعد از پایان تحصیلات در اروپا به ایران برگشته و در داخل اعتدالیون فعالیت داشت در کتاب معروف خود «خاطرات و تألمات» (چاپ ۱۳۶۵ در اروپا) میگوید که در آن دوره یک فراکسیون در داخل اعتدالیون وجود داشت که رهبری آن در دست حاج آقا شیرازی و سید حسن مدرس بود.

حزب اعتدالیون در درون بازار و در بین مغازه داران و اصناف هواداران زیادی داشت که عموماً با تبعیت از بهبهانی بر آن بودند که برنامه سیاسی حزب دموکرات اساساً با تعالیم اسلامی در تضاد است. اصل جدائی مذهب از دولت که در مرامنامه حزب دموکرات ذکر شده بود همیشه از طرف بازاریان و علماء به عنوان مدرک بر این امر که دموکراتها «بی دین» هستند مورد استفاده قرار میگرفت.

حتی ستارخان سردار ملی و باقر خان سالار ملی نیز که در دوره اول انقلاب مشروطیت در تبریز در حمایت از نیروهای مرفقی و سوسیال دموکرات بر علیه دستگاه علمای مذهبی مثل «انجمن اسلامی» جداً مبارزه کرده بودند، در این دوره به حمایت از حزب اعتدالیون برخاستند. این دو رهبر آذربایجانی که در دوره دوم انقلاب مشروطیت ساکن تهران بودند با سید حسن تقی زاده که در واقع از آغاز گران و بانیان حزب دموکرات بود، اختلاف داشتند. این دو قهرمان جنبش مشروطیت ایران از همان اوایل بویژه بعد از کودتای محمد علیشاه در تیرماه سال ۱۲۸۷ (۱۹۰۸) علیه مشروطیت و مجلس، نسبت به نیت و رفتار تقی زاده مشکوک بوده و او را

## فصل اول

روشنفکری فرصت طلب و مغرور محسوب می‌داشتند. مضافاً ستارخان و باقرخان که بعد از استقرار مشروطیت و افتتاح مجلس دوم هیچ مقامی در دولت به آنها تفویض نشده بود، از مداخله و نقش سران ایلات ایران در امور دولتی بسیار ناخرسند بودند و چون از وحدت بختیاری‌ها و دموکرات‌ها در دولت ناراضی بودند در نتیجه به حمایت از حزب اعتدالیون پرداختند.<sup>۱۳۰</sup>

حزب اعتدالیون با اینکه در مجلس دوم اکثریت را داشته و در خارج از مجلس نیز از حمایت افراد با نام و متنفذی مثل محمد ولیخان نصرالسلطنه (معروف به سیه‌دار یا سیه‌سالار اعظم) ستارخان و باقرخان و علمای طراز اول مثل سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی برخوردار بودند ولی دارای یک پلاتفورم سیاسی منسجمی نبود و هدفش عمدتاً تکذیب برنامه و سیاست دموکرات‌ها بود. بررسی شماره‌های مختلف نشریات متعلق به اعتدالیون چون روزنامه «وقت» و «مجلس» نشان می‌دهد که این حزب دارای یک ایدئولوژی خاصی نبوده و تنها تکیه گاهش تعریف و توجیه «اعتدالی» به عنوان «سَر بقاء» بود.<sup>۱۳۱</sup> روی این اصل رهبران این حزب شدیداً مخالف اصلاحات ارضی و جدائی دین از دولت بوده و با هر نوع اندیشه انقلابی بشدت مخالفت می‌کردند. این حزب چون از حمایت طبقات حاکمه برخوردار بود در نتیجه بعد از اینکه ناصرالملک نایب السلطنه ایران «هیأت مؤتلفه» را ایجاد کرد این حزب در رهبری «هیأت مؤتلفه» اکثریت را در مجلس دوم تحت اختیار خود در آورد.

ناصرالملک یکی از تحصیل کرده‌های انگلستان در اوایل سال ۱۹۱۱ بخواست دولت‌های روس و انگلیس به ایران برگشت که به استقلال نسبی که دولت‌های ضعیف ولی مستقل ایران در مقابل منویات و منافع انگلستان و روسیه تزاری بروز میدادند خاتمه دهد.<sup>۱۳۲</sup> ابوالقاسم خان ناصرالملک بعد از ورود به ایران و کسب مقام نایب السلطنه ایران قدرت فزاینده سیاسی بدست آورد. او که علاقه داشت هر دو کشور‌های امپریالیستی را از خود راضی نگهدارد بلافاصله به تشکیل یک ائتلاف سیاسی دست زد که با ایجاد اکثریت مجلس دوم را به زیر سلطه خود در آورد. او ظاهراً خود را مستقل اعلام کرد ولی در عمل با کمک افراد شاخص محافظه کار مثل سردار اسعد بختیاری، سیه‌دار، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، عین الدوله و محمد صادق طباطبائی یک ائتلاف دست راستی در داخل مجلس تحت نام «هیأت مؤتلفه» بوجود آورد که مجموعاً ۶۴ نماینده از نمایندگان مجلس دوم را که مجموعاً ۱۲۰ صندلی داشت، در بر گرفت. این ۶۴ نماینده متعلق به «حزب اعتدالیون»، حزب «وحدت و ترقی»، «حزب ترقی» و منفردین و لیبرال‌های

## فصل اول

مستقل در داخل مجلس بودند. با تشکیل هیأت مؤتلفه، حزب دموکرات حمایت احزاب کوچکتر را از دست داد و در مجلس دوّم به یک حزب اقلیت تبدیل گشت.

ناصرالملک با ایجاد فراکسیون اکثریت در مجلس قادر شد که در فوریه ۱۹۱۱ (اسفند ۱۲۸۹) سپهدار را که شدیداً ضد حزب دموکرات بود به عنوان نخست وزیر و محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری) یکی از محافظه کاران شاخص را به ریاست امور خارجه معرفی کرده و رأی کافی را از مجلس برای تشکیل دولت کابینه سپهدار بدست آورد. سپهدار بعد از کسب اختیارات تام از مجلس به منویات دولت تزاری در ایران ترتیب اثر داده و رسول زاده و دیگر سوسیال دموکرات های قفقاز را از ایران اخراج کرد.

ناصرالملک بعنوان نایب السلطنه مقتدر و سپهدار نخست وزیر و طرفدارانشان در مجلس دوّم که اکثریت را دارا بودند علیرغم مخالفت شدید دموکرات ها در مجلس از دولتین روس و انگلیس قرض خارجی در یافت کردند و بدینوسیله دوباره مداخلات سیاسی و نظامی دولت تزاری روسیه و امپراطوری انگلستان را در ایران افزایش دادند.

از آغاز سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) انگلستان و روسیه از مجلس و دولت سپهدار خواستند که دولت ایران اختیارات متعددی را به آنها در مقابل قروض دریافتی تفویض کند. چون مجلس در این دوره تحت سیطره «هیأت مؤتلفه» به رهبری حزب اعتدالیون و ناصر الملک افتاده بود، دولتین روس و انگلیس نه تنها امتیازات متعددی را از دولت ایران گرفتند بلکه ازیشرفت روابط بازرگانی و اقتصادی ایران با دیگر کشور های اروپائی منجمله آلمان قیصری جلوگیری کردند.

در همین دوره از نخست وزیری سپهدار مبارزه بین آنهائیکه مخالف جدائی دین از دولت بودند و دموکرات های طرفدار سکولاریزم تشدید یافت. وقتیکه تقی زاده در مجلس از وزرای دولت خواست که طبق قانون و بر اساس قوانین متممه قانون اساسی یک روحانی شیعه اثنی عشری را به خاطر قتل دو نفر از پیروان طریقه اسماعیلیه تحت پیگرد قرار دهند، سید بهبهانی با کمک علمای نجف و اعضای حزب اعتدالیون در مجلس تقی زاده را متهم به داشتن «تمایلات فاسد سیاسی» ساخته و او را از مجلس اخراج ساخت.

بعد از اخراج رسول زاده، یکی از سرشناس ترین فعالین حزب دموکرات و سر دبیر «ایران نو» از ایران و اخراج تقی زاده، رهبر فراکسیون حزب دموکرات، از مجلس بعضی از سوسیال دموکرات های رادیکال درون حزب دموکرات به سوی عملیات مسلحانه و اقدامات قهرآمیز

## فصل اول

روی آورده و سید عبدالله بهبهانی را در ۱۹ تیر ۱۲۸۹ خورشیدی (پانزده ژوئیه ۱۹۱۰) ترور کردند.

در دوره اول انقلاب مشروطیت و بعداً در دوره کوتاه «استبداد صغیر» بخش مهمی از فرقه اجتماعیون - عامیون گاه به عملیات خشونت آمیز و مسلحانه علیه دشمنان مشروطه دست زده بودند. ولی در دوره دوم انقلاب مشروطیت این اولین بار بود که بخشی از رادیکال های درون حزب دموکرات به چنین عملی متوسل میشدند. در ضمن این دفعه خشونت و قهر علیه کسی به کار برده میشد که سالیان درازی با مشروطیت دشمنی نکرده و در مواقعی همراه با طباطبائی از مشروطیت در مقابل مشروعیت شیخ فضل الله نوری دفاع هم کرده بود. ترور بهبهانی، که منجر به خروج اجباری حیدر عموآوغلی و تقی زاده از ایران گردید، از یک سو تشدید اختلافات بین دموکرات ها و اعتدالیون را دامن زد و از سوی دیگر به بحث بزرگی در درون خود حزب دموکرات در باره مناسب بودن راه قهر آمیز انقلابی دامن زد.

تشدید اختلافات بین دموکراتها و اعتدالیون بعد از واقعه قتل بهبهانی بمرحله ای آشتی ناپذیر رسید. بعد از تشکیل کابینه جدید با نخست وزیری مستوفی الممالک تحت رهبری ائتلاف جدیدی از بختیاری ها و دموکرات ها در ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۰، دو نفر از فعالین سرشناس حزب دموکرات، علی محمد تربیت (یکی از رهبران انقلابی «کمیته ستار» در رشت در دوره دوم «استبداد صغیر» و رهبر مجاهدین در تهران در دوره دوم انقلاب مشروطیت) و یار و همکار نزدیک او سید عبدالرزاق توسط طرفداران حرب اعتدالیون در ۲ اوت همان سال ترور شدند. ترور ها و توسل به خشونت افکار عمومی را بتدریج علیه مشروطه طلبان دموکرات و اعتدالی بد گمان و خشمگین ساخت. با این همه خشونت و توسل به تلاقی نظامی بین طرفین ادامه یافت. در هفتم اوت ۱۹۱۰ (شانزده مرداد ۱۲۹۹) تیراندازی در باغ اتابک بین نیروهای دولت ائتلافی و رزمندگان مجاهدین بالاخره منجر به مجروح شدن ستارخان از ناحیه پا گردیده و او را برای همیشه معلول ساخت.<sup>۱۲۳</sup>

اختلافات و تلاقی های نظامی بین طرفداران دموکرات ها از یک سو و اعتدالیون و علمای مذهبی و بخشی از مجاهدین طرفدار ستارخان و باقر خان از سوی دیگر بقدری فراگیر و تعیین کننده بودند که حتی ایجاد دیکتاتوری موقت توسط «هیأت مؤتلفه» از طرف ناصرالملک نیز نتوانست از سرایشب شدن ایران در جاده بی ثباتی و آشوب جلو گیری کند. آشوب ها و نا بسامانی ها که عملاً از طرف روس ها و انگلیس ها حمایت شده و دامن زده میشد بالاخره به

## فصل اول

روس ها فرصت داد که با کمک و عنایت دولت انگلیس طی دو التیماتوم نظامی مجلس ضعیف ایران را منحل ساخته و همراه قوای انگلیس به اشغال نظامی نقاط مختلف ایران اقدام کنند. در اینجا به بررسی اجمالی احزاب و سازمان های سیاسی دیگر که در دوره دوم انقلاب مشروطیت در داخل و خارج از مجلس فعالیت هائی داشتند میپردازیم. عواقب نظامی و سیاسی اولتیماتوم روس ها و تجاوزات نظامی مشترک روس و انگلیس را در آغاز بخش سوم این فصل مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

### احزاب و سازمان های سیاسی کوچک

دردوره دوم انقلاب مشروطیت تعدادی از احزاب و سازمانهای سیاسی دیگر نیز بودند که علیرغم کوچکی نقش های مهمی در آن دوره و بعد از آن در شکل گیری و رشد جناح های سیاسی مختلف در دوره بعد از شکست مشروطیت در ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) و از آغاز جنگ جهانی اول تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی (۲۱ فوریه ۱۹۲۱ میلادی) بازی کردند. بخشی از این جناح ها و سازمان ها با اینکه در دوره فوق الذکر نقشهای مهمی بازی کردند ولی در دوره دوم انقلاب عمدتاً در خارج از حاکمیت و مجلس فعالیت داشته و از پایگاه های توده ای و اجتماعی بین مردم نیز در آن دوره برخوردار نبودند. بعضی از این سازمانها و گروههای سیاسی عبارت بودند از: اصلاحیون اجتماعیون، اجتماعیون انقلابیون، بقایای اجتماعیون عامیون و مجاهدین همسوی آنها، حزب هانچاک و حزب داشناک.

اصلاحیون اجتماعیون، که بعدها در دوره بعد از پایان جنگ جهانی اول «حزب سوسیالیست ایران» را تشکیل دادند و اجتماعیون انقلابیون، که در دوره جنگ جهانی اول تحت تأثیر بلشویک های روسیه «کمیته عدالت» و سپس در سال ۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) حزب کمونیست ایران را بنا نهادند دو طیف مهم درون «فرقه اجتماعیون عامیون ایران» بودند که بعد از انحلال رسمی فرقه در سال ۱۲۸۸ خورشیدی جدا از هم بصورت گروهی به فعالیت پرداختند و در اکثر موارد به حزب دموکرات ایران یاری رساندند.

بقایای اجتماعیون - عامیون با بقایای مجاهدین همسوی خود بصورت فردی و گروهی در دوره دوم مشروطیت و در دوره ۱۲۹۰ - ۱۲۹۹ خورشیدی بتدریج به سوی همکاری با احزاب مختلف - حزب دموکرات ایران، حزب اعتدالیون، حزب اتفاق و ترقی، حزب دموکرات آذربایجان (به رهبری شیخ محمد خیابانی) و جنبش جنگل (به رهبری میرزا یونس کوچک خان) و کمیته عدالت و سپس حزب کمونیست و حزب سوسیالیست ایران - جذب گشتند.<sup>۱۳۲</sup>

## فصل اول

حزب هانچاک شعبه ارمنی حزب سوسیال دموکرات کار روسیه در قفقاز بود که بعد از کودتای محمد علیشاه علیه مشروطیت در ۱۲۸۷ بخش بزرگی از آن به ایران بویژه آذربایجان و گیلان منتقل شد تا به جنبش مشروطه و مجاهدین تحت رهبری ستارخان و باقرخان در جریان جنگ یاری رساند. در جریان جنگ و محاصره تبریز اعضای حزب هانچاک تحت رهبری رافائل موسسیان به عضویت کمیته انقلابی تبریز تحت رهبری ستارخان در آمده و عملاً در جنگ علیه نیروهای نظامی محمد علیشاه و روسیه تزاری در سال ۱۲۸۸ جنگیدند.

حزب داشناخ (داشناک) یکی از قدیمی ترین احزاب جهان محسوب میشود. این حزب در سال ۱۸۹۰ میلادی بوسیله سه مبارز ارمنی ساکن قفقاز - گریستاپور میکائیلیان، سیمون زاداریان و رستم زوریان - در ارمنستان روسیه تشکیل شد. کلمه داشناک (داشناخ) از نظر لغوی در زبان ارمنی به معنی متحد و متفق است ولی در اصطلاح روزمره سیاسی مفهوم فدائی و انقلابی و مبارز از آن تفهیم میشود. هدف این حزب، که بطور سری تشکیل یافته بود، الحاق مناطق ارمنی نشین ترکیه عثمانی به ارمنستان و استقلال ارمنستان از روسیه تزاری بود. در آغاز مرکز فعالیت این حزب در ارمنستان روسیه و در استانبول بود ولی بعداً بتدریج در اوایل قرن بیستم حزب در کشورهای ایران و ایالات شامات ترکیه عثمانی (سوریه، لبنان و فلسطین) و در آذربایجان روسیه که اقلیت ارمنی داشتند نفوذ کرده و در آن کشورها سازمانهای خود را بوجود آورد.

داشناخها برخلاف اعضای هانچاک که سوسیال دموکرات بودند، ناسیونالیست های تند رومحسوب میشدند. اینان در سال ۱۹۰۲ بعد از ایجاد شعبه خود در استانبول با حزب ناسیونالیست و رادیکال جوانان ترک «اتحاد و ترقی» ائتلاف کرده و در قیام های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ بر علیه دولت عثمانی که منجر به افتتاح پارلمان در آن کشور گردید، نقش حساسی بازی کردند.

در همین دوره و بویژه بعد از استقرار «استبداد صغیر» در ایران در تابستان ۱۹۰۸، رهبری حزب داشناخ تصمیم گرفت که مثل هانچاک بعضی از اعضای فعال خود را عازم ایران ساخته و به مشروطه طلبان آذربایجان و گیلان که به کارزاری دشوار علیه «استبداد صغیر» محمد علیشاه برخاسته بودند، کمک نمایند. در نتیجه در نیمه دوم سال ۱۹۰۸ بخش قابل توجهی از فعالین حزب تحت رهبری استیان ژوریان معروف به (رستم قره خانیان) در بحیوچه استقرار «استبداد صغیر» وارد ایران گشته و در نواحی مختلف آذربایجان و گیلان در خدمت مشروطه طلبان قرار



## فصل اول

گرفتند. بیریم (اسیر بیگیان) از ارمنه گنجه از فعالین این گروه بود که مأموریت یافت در گیلان به مشروطه طلبان ایران کمک نماید.

بعد از استقرار مشروطیت و خلع و تبعید محمد علیشاه به روسیه، فعالین حزب داشنابخ در شکل گیری و فرمول بندی مرامنامه حزب دموکرات ایران نقش مهمی ایفاء کردند. ژوزف باسیل و تیگران ترهاکوییان که از هواداران حزب داشنابخ بودند، در انتشار و نگارش مقالات و انتشار روزنامه «ایران نو» نیز دست داشتند.<sup>۱۳۵</sup>

در دوره دوم مشروطیت به غیر از دو حزب بزرگ دموکرات و اعتدالیون دو حزب کوچک ولی مهم دیگر در صحنه سیاسی ایران فعال بودند که بر خلاف احزاب کوچک فوق الذکر در مجلس سوم نمایندگی داشته و با شرکت در ائتلاف های سیاسی نقش بزرگتری در مقایسه با احزاب کوچک دیگر بازی میکردند. این دو حزب عبارت بودند از: «حزب اتفاق و ترقی» و «حزب ترقیخواهان».

### حزب اتفاق و ترقی

حزب «اتفاق و ترقی» در بحبوحه دوره «استبداد صغیر» با همکاری نزدیک «کمیته ستار» در اوایل سال ۱۹۰۹ تشکیل شد. چون وجود انجمن های متعدد و مختلف در دوره اول مشروطیت باعث تشتت آراء و افکار و پراکندگی در مجلس اول گشته بود، در دوره «استبداد صغیر» اکثر این انجمن ها که مخفی و زیر زمینی گشته بودند بتدریج متحد گشته و تحت نام حزب «اتفاق و ترقی» در تهران بطور مخفی به فعالیت پرداختند. بعد از فتح تهران توسط مشروطه طلبان و خلع محمد علیشاه، حزب در شهر ستانهای مختلف به تأسیس شعبه های خود دست زد. برخی از مورخین مشروطیت، مثل یحیی دولت آبادی، بر آن است که بعضی از رهبران حزب «اتفاق و ترقی» در اوایل «استبداد صغیر» زمانیکه در تبعید در استانبول زندگی میکردند با حزب «اتحاد و ترقی» ترکیه عثمانی رابطه داشته و تحت تاثیر آن حزب بودند.<sup>۱۳۶</sup>

رهبر اتفاق و ترقی در خارج از مجلس مستعان الملک بود. او در دوره «استبداد صغیر» از نزدیک با میرزا محمود اصفهانی از فعالین دوره اول مشروطیت کار کرده و بعد از استقرار دوباره مشروطیت مدیر روزنامه «استقلال ایران» ارگان حزب «اتفاق و ترقی» شد. این نشریه که تا اندازه ای معروف به داشتن مواضع «معتدل» شده بود، عمدتاً صفحات خود را به تشریح نظریات و منی سیاسی حزب اختصاص میداد.<sup>۱۳۷</sup>

## فصل اول

تفسیر وقایع سیاسی یکی از ویژگی های نشریات متعلق به سازمانهای سیاسی در دوره دوم مشروطیت بود. در نشریه «استقلال ایران» از همان اولین شماره پاورقی «تاریخ انقلاب فرانسه» نمایانگر جهت فکری گردانندگان آن نشریه در معرفی و شناخت انقلابات و جنبش های ترقیخواهی و آزادیخواهی بود. این نوع مقالات در نشریه «استقلال ایران» نشان میداد که رهبران این حزب خواهان استقرار و تحکیم دولت ملی و مستقل در ایران بودند. این حزب با توجه به مواضع رادیکال حزب دموکرات و مواضع معتدل و محافظه کار حزب اعتدالیون، موضع میانه در امور اتخاذ میکرد و نشریه «استقلال ایران» نیز بالطبع در میان نشریات موجود آن دوره از نظر دیدگاهی بین «ایران نو» و «شوری» ارگان رسمی حزب اعتدالیون، قرار میگرفت. «استقلال ایران» نیز مثل اکثر نشریات آن دوره بعد از اولتیماتوم روس های تزاری و کودتای خزنده ناصر الملک در دسامبر ۱۹۱۱ توقیف گشت.

یکی از نشریات معتبر این دوره که در دوره اول انتشار خود به حزب «اتفاق و ترقی» تعلق داشت و از سیاستهای آن در مقابل دموکرات ها و اعتدالیون حمایت میکرد نشریه «شرق» بود. نشریه «شرق» را سید ضیاء الدین طباطبائی، که پیش تر در دوره اول انقلاب مشروطیت روزنامه «ندای اسلام» را در شیراز منتشر میساخت، در سال ۱۹۰۷ بنیاد گذارد. «شرق» برای مدتی در اوایل ناشر افکار حزب «اتفاق و ترقی» بود و خود را طرفدار استقلال ایران و «آئینه حقیقت نمای ایرانیان» معرفی میکرد. بعد از مدتی، سید ضیاء الدین داعیه انقلابی نموده و بعد از آن دیگر مدافع و یا ناشر افکار حزب «اتفاق و ترقی» نبود.<sup>۱۲۸</sup>

به غیر از نشریه «استقلال ایران» که ارگان همیشگی حزب «اتفاق و ترقی» بود، یک نشریه فکاهی به اسم «شیخ چغندر» نیز در این دوره بطور هفتگی توسط هواداران حزب منتشر میشد. این نشریه پر از طنز که خود را طرفدار استقلال ایران معرفی میکرد، بمدیریت ابوالمعالی اداره میشد و تا آخر دوره دوم مشروطیت بطور مرتب چاپ شد.<sup>۱۲۹</sup>

حزب «اتفاق و ترقی» در مجلس دوم چهار نماینده داشت که از وکلای متنفذ محسوب نمیشدند ولی در اوایل سال ۱۹۱۱ با وحدت خود با نمایندگان حزب اعتدالیون و حزب «ترقی خواهان» هیأت مؤتلفه را ایجاد کرده و حزب دموکرات را به یک حزب کاملاً اقلیتی در آوردند. این نمایندگان در داخل مجلس دوم عبارت بودند از: اسمعیل خان فرزانه، میرزا علی اصفهانی، فتح الله مشیر حضور و میرزا محمد خان وزیر زاده.

حزب «اتفاق و ترقی» یک پروگرام سیاسی لیبرال داشت و نمایندگانش در مجلس همگی از ایالت گیلان بودند. حزب عمدتاً مشروطه طلبان دوره اول مشروطیت را، که در تسخیر تهران

## فصل اول

و سرنگونی محمد علی‌شاه نقش مهمی بازی کرده بودند، نمایندگی میکرد و روی این اصل دارای تمایلات سوسیالیستی نیز بود. این حزب به خاطر داشتن تمایلات سوسیالیستی در روستاهای متعدد گیلان که شعب خود را دایر کرده بود از حقوق دهقانان بر علیه تجاوزات مالکین زمین دار دفاع میکرد. علیرغم همگونی های عقیدتی و سیاسی با حزب دموکرات، رهبران حزب اتفاق و ترقی حاضر به ایجاد ائتلاف با حزب دموکرات نگشته و بلکه بالعکس در سال ۱۹۱۱ بعد از انتصاب ناصرالملک به عنوان نایب السلطنه همراه با اعتدالیون هیأت مؤتلفه را تشکیل دادند. بعضی از مورخین، علت عدم همکاری حزب اتفاق و ترقی با حزب دموکرات را به منشأ متفاوت قومی و اتنیکی این دو حزب نسبت داده اند که یکی حزب دموکرات بود که اصلش به آذربایجان و سوسیال دموکراسی قفقاز بر میگشت و دیگری حزب اتفاق و ترقی بود که اصلش به گیلان و جنبش ترقی خواهانه ترکیه عثمانی میرسید. بهر رو حزب دموکرات و حزب اتفاق و ترقی با اینکه حاضر به همکاری با همدیگر نبودند ولی هر دو تحت تأثیر سوسیالیسم بودند.

هدف اعلام شده حزب «اتفاق و ترقی» حمایت از مشروطیت و حفظ استقلال ایران و همکاری با ملل آزادیخواه مشرق زمین بود. حزب از نظر تشکیلاتی نیز انسجام داشت و هیأت مرکزی آن سالانه از طرف مجمع عمومی انتخاب میشد. بخشی از مفاد برنامه سیاسی حزب عبارت بود از:

۱- «اتحاد و اتفاق» ملل شرق و آزادی اجتماعات و مطبوعات و کلام.

۲- نظارت بر قوه مجریه و قوه مقننه در زمینه اجرای قانون و

۳- شناسایی حق و حقوق ملیت های مختلف ساکن ایران.

حزب «اتفاق و ترقی» در ضمن یک نظام نامه داخلی نیز داشت که ساختار تشکیلاتی آن حزب را توصیف میکرد. واحد تشکیلاتی این حزب «دسته» بود که از ۱۲ عضو تشکیل میشد. هر ۱۲ دسته توسط یک شعبه ۱۲ نفری اداره میگشت. کمیته مرکزی حزب مرکب از ۹ نفر عضو بود که برای مدت یکسال توسط اعضای دستجات و شعب در مجمع عمومی انتخاب میشدند.

همانطور که قبلاً ذکر گردید این حزب از لحاظ تعداد اعضا حزب مهمی محسوب نمیشد ولی به خاطر ائتلاف با اعتدالیون در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱ میلادی) اهمیت پیدا کرده و نقش مهمی در اوضاع سیاسی ایران در اواخر دوره دوم انقلاب مشروطیت بازی کرد. این حزب نیز بعد از اولتیماتوم روسها، انحلال مجلس دوم و حمله مشترک نظامی روسها و انگلیسها به ایران در زمستان ۱۲۹۰ (دسامبر ۱۹۱۱ - ژانویه ۱۹۱۲) عملاً از هم پاشیده شد. اعضای فعال آن به جناح

## فصل اول

های گوناگون سیاسی که در آستانه آغاز جنگ جهانی اول و مجلس سوم بوجود آمدند، پیوستند.<sup>۱۲۰</sup>

### حزب ترقی خواهان

حزب ترقی خواهان در سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹ میلادی) کمی بعد از فتح تهران و استقرار دوباره مشروطیت توسط شیخ محمد علی بهجت دزفولی تشکیل یافت. این حزب عمدتاً توسط وکلا و فعالین سیاسی ایالات جنوب ایران تشکیل یافته و در جهت حفظ و حراست منافع مردم جنوب قدم بر میداشت. ترقی خواهان در مجلس ایران ۶ نماینده از ایالات جنوب ایران داشتند.<sup>۱۲۱</sup>

ارگان حزب ترقی خواهان هفته نامه «جنوب» بود که به مدیریت تنگستانی و سردبیری سید یعقوب شیرازی در تهران در سالهای ۱۲۹۸-۱۲۹۰ خورشیدی منتشر میشد. این روزنامه با سایر ارگان های حزبی تفاوت داشت. به احزاب دیگر و شخصیت های سیاسی حمله نمیکرد و در مقام دفاع از نمایندگان خاص مجلس دوم بر نمی آمد. عمدتاً توجه نویسندگان آن به مسائل ایالات جنوب ایران معطوف بود. مقالات این روزنامه بر روی فقدان امنیت و ازدیاد فقر و فساد حاکمین ایالات جنوب و گسترش نفوذ انگلیس ها در جنوب تمرکز داشت و بشدت از اوضاع حاکم انتقاد میکردند.<sup>۱۲۲</sup> یکی از خواسته های اساسی این نشریه و رهبران حزب ترقی خواهان، تغییر قانون انتخابات بود که بی نهایت به نفع ایالات شمالی بود. در مجلس دوم از ایالات شمالی ایران بیست نماینده از آذربایجان، ده نماینده از تهران، شش نماینده از خراسان و چهار نماینده از گیلان حضور داشتند، در صورتیکه از کل ایالات جنوب ایران مجموع نمایندگان به بیشتر از ده نماینده میرسید. در مجلس اول نیز تفوق شمال بر جنوب مبرهن بود. مضافاً، نویسندگان این نشریه و رهبران حزب ترقی خواهان برای ایجاد یک دولت قوی و متمرکز تبلیغ کرده و پیشنهاد داشتند که دولت از ایلات جنوب سرباز گیری کند.

در مرامنامه حزب که به اسم «دستور اساسی» بود نگهداری از استقلال مملکت «محافظة اصول اسلامی» پایداری مشروطیت و حکومت ملی و رعایت احتیاجات نوده های مردم تأکید شده است. در ضمن این مرامنامه خواستار انحلال ملوک الطوائفی و قدرت سیاسی ملاکین، ایجاد گمرک خانه و توجه به امور سرحدی و تأسیس مریضخانه در کلیه ایالات ایران بود.

بر خلاف حزب دموکرات و حزب اتفاق و ترقی که خواهان استقرار و رواج اندیشه ها و سیاست های سوسیالیستی از نوع سوسیال دموکراسی پارلمانتاریستی در ایران بودند، حزب ترقی تمایل شدیدی به رواج و اشاعه ایده ها و برنامه های سرمایه داری در ایران داشت و این تمایل

## فصل اول

بوضوح در مقالات نشریه «جنوب» منعکس بود. شاید به خاطر انعکاس این اندیشه ها در نشریه «جنوب» بود که بعضی از مورخین حزب ترقی خواهان را با «حزب لیبرال» یکی می پندارند. در صورتیکه «حزب لیبرال» یک سازمان سیاسی مستقل و کوچکی بود که در دوره دوم مشروطیت همزمان با حزب ترقیخواهان توسط دیگر فعالین جنوب تحت رهبری حاج عزالممالک (نماینده خوزستان در مجلس دوم) تشکیل یافته و برنامه سیاسی آن بر شالوده مرامنامه حزب «لیبرال» انگلستان بود.

حزب ترقی خواهان بر خلاف حزب «لیبرال» دارای تمایلات ضد استعماری بوده و با بسط نفوذ انگلیسی ها در جنوب ایران بشدت مخالفت میکرد. مضافاً، حزب ترقی خواهان بر خلاف حزب «لیبرال» رابطه ای حسنه با «اتحادیه جنوب»، که در این دوره از ائتلاف رؤسای ایلات عرب به رهبری شیخ خزعل و ایل قشقائی به رهبری صولت الدوله و بخشی از ایلات لرستان تشکیل یافته و ضد نفوذ بختیاری ها در تهران فعالیت میکرد، نداشت.

موضع مهم و کیفی سیاسی که حزب ترقی خواهان را بطور کلی از بختیاری ها (که تحت رهبری صمصام السلطنه و برادرش سردار اسعد نقش بزرگی در حاکمیت ایران داشته و پیوسته رعایت حال منافع کشورهای امپریالیستی روسیه تزاری و انگلستان را در ایران در نظر داشتند) و دیگر سازمانهای سیاسی ایالات جنوب متمایز میساخت، مخالفت و مقاومت آن در مقابل مداخلات و گسترش نفوذ انگلیسی ها بود.<sup>۱۳۲</sup> در آستانه ارسال التیماتوم روسیه به دولت ایران و تجاوز نیروهای نظامی روسیه به ایالات شمالی، صمصام السلطنه بختیاری که در اواسط پائیز ۱۲۹۰ نخست وزیر ایران شده بود برای ارضای خواسته های سرکوب گرانه امپراطوری انگلستان در جنوب سانسور مطبوعات ضد انگلیسی را شدت بخشید و روزنامه «جنوب» ارگان حزب ترقی خواهان را، که به حملات خود علیه حضور نیروهای نظامی انگلیس شدت بخشیده بود، توقیف ساخت.

همانطور که در صفحات پیشین همین بخش اشاره رفت، اختلافات بین دموکرات ها و اعتدالیون که بعد از قتل بهبهانی به تلاقی خشونت باری بین آنها منجر شد از یک سو و اختلافات و درگیری های نظامی بین طرفداران دموکرات ها و نیروهای بختیاری از سوی دیگر در ایران شرایط عینی را برای مداخلات مستقیم و نظامی دو نیروی امپریالیستی (انگلیس و روس)، که در پی پهنه میگشتند که برای همیشه جنبش ملی و استقلال طلبانه مردم را سرکوب سازند، آماده ساخت.

بخش سوّم  
در دوره جنگ جهانی اول و دوره جنبش های  
رهائی بخش  
(۱۲۹۱-۱۳۰۰)

در آمد

در جریان سال ۱۲۹۰ خورشیدی بی نظمی در امور دولتی و نا آرامی ها در شهر های متعدد ایران به دولتین روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان، که مشترکاً از نفوذ و گسترش قدرت آلمان قیصری و ترکیه عثمانی در ایران هراسناک بودند، بهانه داد که به مداخلات خود در امور داخلی ایران تشدید بختند. در تابستان همان سال روس ها و انگلیسی ها از محمد علی میرزا خواستند که مخفیانه از روسیه به ایران برگشته و با کمک نیروهای نظامی روس و انگلیس دولت مشروطه را دوباره سرنگون سازد. با اینکه دولت مشروطه علیرغم ضعف و پریشانی موفق شد که بعد از کشمکش های فراوان و با حمایت مورگان شوستر، مستشار آمریکائی در ایران، محمد علی میرزا را مجبور به ترک ایران سازد ولی نیروهای نظامی روس و انگلیس بعد از آن در جریان نیمه دوم سال ۱۲۹۰ به بهانه استقرار و تأمین صلح و آرامش و امنیت بویژه برای اتباع خود به مداخلات و تعرضات نظامی در حوزه های تحت نفوذ افزوده و خود را برای تسخیر کامل ایران آماده ساختند.

در ۱۴ آبان ۱۲۹۰ خورشیدی (۵ نوامبر ۱۹۱۱) روس ها طی یک «التیماتوم» از دولت ایران خواستار شدند که وزیر خزانه داری، چون در موقع اخذ مالیات از ایرانیان ثروتمند مالک (که برای معافیت از پرداخت مالیات خود را اتباع روسیه تزاری اعلام میکردند) به کنسول روسیه توهین کرده است، باید از دولت روسیه عذر بخواهد. با اینکه جواب دولت ایران دال بر پذیرش نکته اصلی اولتیماتوم بود، معیناً در ۲۸ آبان سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۲۹ نوامبر ۱۹۱۱) روس ها اولتیماتوم دوّم خود را به دولت ایران تسلیم کردند. در این اولتیماتوم که از حمایت دولت انگلیس نیز برخوردار بود، روس ها خواستند که دولت ایران مورگان شوستر را که برای سروصورت دادن به وضع مالی و خزانه داری ایران از طرف مجلس دوّم استخدام شده بود، از ایران اخراج کرده و

## فصل اول

تمام انقلابیون قفقاز را که در سال ۱۲۸۸ در تسخیر تهران و خلع و تبعید محمد علیشاه به مشروطه طلبان کمک کرده بودند نیز مجبور به ترک ایران سازند.<sup>۱۴۲</sup>

در آغاز دهه ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) و در آستانه آغاز جنگ جهانی اول با اینکه ممالک متحده آمریکا به عنوان یک قدرت امپریالیستی، هنوز در ایران نفوذ نکرده بود مع الوصف به خاطر دستیابی به منابع نفتی که در آن دوره در ایران کشف و استخراج میشد یا دو قدرت امپریالیستی انگلیس و روسیه تزاری در تضاد افتاده بود. روس ها و انگلیس ها که علاقه داشتند که ایران را بین خود به دو حوره نفوذ تقسیم کرده و برای همیشه جنبش مشروطه خواهی ایران را سرکوب سازند، مایل نبودند که رقیب دیگری در ایران داشته باشند. تصمیم مجلس دوم ایران برای جلب مستشاران مالی و آمدن هیأت ۵ نفری به ریاست مورگان شوستر، که با کمپانی نفت استاندارد اوپل رابطه داشت، در بهار ۱۲۹۰ خورشیدی به ایران این تضاد را تشدید کرده و منجر به اولتیماتوم دولت روسیه به ایران مبنی بر اخراج مورگان شوستر گشت.

با اینکه دولت ایران بعد از چند روز بحث و جدل تحت رهبری دیکتاتور منشانه ناصر الملک مفاد اولتیماتوم را پذیرفته و مورگان شوستر را از ایران اخراج کرد، ولی عکس العمل توده های مردم در مقابل وادادگی هیأت حاکمه و مداخلات نظامی روس و انگلیس قیام در شهرهای مشهد، رشت، قزوین، و تبریز بود. مبارزات مردم در دیماه ۱۲۹۰ (از اوایل دسامبر ۱۹۱۱ تا اوایل ژانویه ۱۹۱۲) بقدری سر تا سر گشت که ناصر الملک با حمایت روس ها و انگلیس ها طی کودتایی مجلس دوم را منحل ساخته و به سرکوب مبارزان پرداخت. قوای نظامی روس ها تبریز را بعد از بمباران اشغال کرده و مشروطه طلبان انقلابی را قتل عام کردند. انگلیس ها نیز استحکامات خود را از نظر نظامی در جنوب ایران گسترش داده و عملاً با رضایت و همکاری روس ها جنوب ایران را اشغال نظامی کردند. با مداخله مشترک نظامی روس و انگلیس و خیانت بخش بزرگی از هیأت حاکمه به رهبری ناصرالملک جنبش مردم در آن سالها علیه تجاوز بیگانگان و برای استقرار مشروطیت سرکوب گشت و بدینوسیله دوره دوم انقلاب مشروطیت نیز پایان عمر خود رسید.

پس از حمله مشترک نظامی روس و انگلیس و سرکوب قیام مردم و اعدام ثقة الاسلام در تبریز و دیگر مشروطه طلبان در شهرهای دیگر، ایران بیش از پیش تحت تسلط نیروهای امپریالیستی روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان در آمد. در جریان سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳، روسیه و انگلستان در عین حال که به ظاهر «استقلال» و «تمامیت ارضی» ایران را در مقاله

## فصل اول

های رسمی خود به «رسمیت» شناخته و «احترام» گذاشتند ولی در عمل هرچه بیشتر برنامه ریختند که مشترکاً ایران را بین خود به دو منطقه تحت نفوذ تقسیم کنند.

بعد از آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، روس های تزاری ایالات شمال ایران را اشغال کرده و تفنگداران انگلیسی نیز تحت رهبری پرسایکز، استانهای جنوبی اصفهان و فارس را تصرف کردند. حرکت مشترک این دو قدرت امپریالیستی این واقعیت را نشان میداد که آنها بجای حفظ مناطق نفوذ میخواستند که آن مناطق را بطور رسمی به تصرفات مستعمراتی خود ملحق سازند. وقوع این امر یعنی تبدیل ایران به مستعمره به دو علت نتوانست عملی گردد. یکم اینکه تشدید رقابت بین روس ها و انگلیس ها از یک سو و آلمانی ها و عثمانی ها از سوی دیگر در خاور میانه تا اندازه زیادی حرکت امپریالیستی روس و انگلیس را خنثی ساخت. دوم اینکه در این موقع نیروهای استقلال طلب در درون احزاب و سازمانهای سیاسی ایران - حزب دموکرات، حزب اعتدالیون، بقایای فرقه اجتماعیون - عامیون، احزاب «اتفاق و ترقی»، «ترقی خواهان» و «منفردین» متنفذ اجتماعی موسوم به «وجیه المله ها» - علیرغم اختلافات فاحش سیاسی و ایدئولوژیکی بسوی وحدت روی مسائل عمده (استقلال ایران و استقرار مشروطه) روی آوردند و بدینوسیله باعث شدند که امپریالیست های روس و انگلیس به هدف خود - تجزیه ایران به دو حوزه نفوذ - نرسند. بدون تردید آغاز جنگ جهانی اول و تشدید رقابت و تلاقی های نظامی بین متفقین (به رهبری روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس) و متحدین (به رهبری آلمان قیصری و ترکیه عثمانی) نیز به نیروهای مشروطه طلب فرصت بیشتر داد که با افتتاح مجلس سوم نفس تازه کشیده و در مقابل قدرتهای خارجی دو باره شروع به مقاومت نمایند.

### جناح های درون مجلس سوم

در اواخر سال ۱۲۹۲ (اوایل ۱۹۱۴ میلادی) ناصر الملک که به عنوان نایب السلطنه و با حمایت روس و انگلیس موفق شده بود که با انحلال مجلس دوم و توقیف و تبعید آزادیخواهان و سانسور دیکتاتوری خود را در ایران نزدیک به دو سال اعمال سازد، در زیر فشار مبارزات مردم از مقام نیابت سلطنت استعفا داده و به اروپا گریخت. فرار ناصرالملک و به سن قانونی رسیدن احمد شاه و تشدید جنگ جهانی بین «متفقین» و «متحدین» شرایط را در ایران دوباره برای احیای مشروطه و امکان گشایش مجلس شورای ملی (دوره سوم) بوجود آورد. در پائیز سال ۱۲۹۳ (۱۹۱۴ میلادی) انتخابات برای مجلس سوم شروع شد و در آخر همان سال قوه مقننه



## فصل اول

ایران (مجلس) بعد از دو سال و نیم تعطیلی و «فترت» با ۹۶ نماینده رسماً توسط احمد شاه در حضور وزرای دولت و نمایندگان دول خارجه گشایش یافت.<sup>۱۲۵</sup>

در مجلس سوم نمایندگان به چهار طیف مختلف تقسیم میشدند که عبارت بودند از: حزب دموکرات، حزب اعتدالیون، فراکسیون هیأت علمیه و منفردین. علیرغم سرکوب و تبعید دموکرات ها در سالهای ۱۲۹۰-۱۲۹۲ دیکتاتوری رژیم ناصرالملک، در مجلس سوم حزب دموکرات با ۳۱ نماینده بزرگترین جناح را تشکیل داد. اعتدالیون نیز با ۲۲ نماینده اقلیت ممتازی را تشکیل دادند. علاوه بر این حزب، فراکسیون «هیأت علمیه» نیز با ۱۴ نماینده نقش مهمی بازی میکرد. بقیه نمایندگان را افراد شاخص تشکیل میدادند که به عنوان «منفردین» به هیچ حزب و سازمان سیاسی تعلق نداشتند. تعداد آنان نیز در مجلس به ۲۰ نفر میرسید.<sup>۱۲۶</sup>

### حزب دموکرات

رهبری حزب دموکرات در مجلس سوم نیز همچنان سلیمان میرزا بود و مرامنامه حزب نیز مثل سابق به اجرای اصلاحات در زمینه های مالی و فرهنگی تأکید ورزیده و چندان با اهداف دموکراتهای مجلس دوم تفاوت اساسی نداشت. بعضی از معروفترین نمایندگان متعلق به حزب دموکرات در مجلس سوم عبارت بودند از: سید حسن تقی زاده (تهران)، محمد رضا مساوات (تهران)، محمد تقی بهار (مشهد) و میرزا عبدالحسین خان وحیدالملک (تهران).

بخشی از این نمایندگان بر خلاف دوره قبل، در مجلس سوم از بیان مواضع «رادیکال» خود پرهیز کردند. علت این امر این بود که بعضی ها به این نتیجه رسیده بودند که تند روی و رادیکالیسم دموکرات ها در مجلس دوم باعث شده بود که روس ها عکس العمل نشان داده و علیه ایران و مجلس دوم به دادن التیماتوم و اشغال نظامی بخشی از ایران اقدام کنند.

بدین جهت در امور داخلی، دموکراتها عمدتاً خواهان رسیدگی به اقدامات دولت در سه سال دوره «فترت» (از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳)، مجازات خائنین، اجرای اصلاحات در زمینه های مالی و فرهنگی، سرباز گیری و رساندن حقوق ژاندارمری بودند.<sup>۱۲۷</sup> در امور سیاست خارجی، نمایندگان حزب دموکرات با اینکه اکثراً علیه دولت روسیه تزاری در ایران موضع میگرفتند ولی با آغاز و تشدید جنگ جهانی اول بتدریج بسوی آلمان قیصری و ترکیه عثمانی جذب گشته و از سیاست های آن دولتین در خاور میانه و ایران حمایت کردند. در واقع دموکراتها در درون مجلس سوم به همراه طرفداران سازمان مذهبی سیاسی «اتحاد اسلامی» (که عمدتاً به فراکسیون «هیئت علمیه»

## فصل اول

تعلق داشتند) و بخشی از نمایندگان حزب اعتدالیون طرفدار متحدین (آلمان قیصری و ترکیه عثمانی) علیه روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان (سران نیروهای متفقین) موضع میگرفتند.

در این دوره، روزنامه های «نوبهار» و «ستاره ایران» ناشر افکار و نظرات رهبران حزب دموکرات بود. روزنامه «نوبهار» به جای «ایران نو» سابق در واقع سخنگوی اصلی حزب دموکرات بود و مدیریت آن در دست محمد ملک الشعرايي بهار بود که در این موقع از فعالين رهبري حزب در داخل و خارج مجلس سوم محسوب ميشود.<sup>۱۲۸</sup> محمد تقی بهار، که بعد ها در ایران به عنوان برجسته ترین شاعر شعر کلاسیک و سنتی معروف گشت، از جوانی در زادگاهش مشهد به انتشار روزنامه «نوبهار» دست زد و در راه آزادی قلم و مبارزه با سانسور و استبداد و ارتجاع به زندان و تبعید افتاد. در عرض نزدیک به ده سال انتشار این نشریه پنج بار توقیف گشت.

«ستاره ایران» نیز در دوره مجلس سوم که دوباره آزادی قلم و بیان بطور نسبی پدیدار گشته بود توسط میرزا حسین خان صبا (کمال السلطان) انتشار یافت که عمدتاً طرفدار حزب دموکرات و طرفدار جدی دموکراسی، مخالف اشرافیت و علیه سیاستمداران انگلوفیل چون وثوق الدوله بود.<sup>۱۲۹</sup> بعد از انحلال مجلس سوم و تشکیل «کمیته دفاع ملی» حزب دموکرات ایران به دو بخش تقسیم گشت که در صفحات بعدی به چگونگی آن انشعاب خواهیم پرداخت.

### حزب اعتدالیون

اعتدالیون، که در مجلس دوم به اسم «اجتماعیون اعتدالیون» نامیده میشد، در مجلس سوم با ۲۲ عضو اقلیت ممتازی را در مقابل نمایندگان حزب دموکرات، که اکثریت را داشتند، تشکیل میدادند. نمایندگان معروف حزب اعتدالیون در مجلس سوم عبارت بودند از: محمد ولی خان سیهدار اعظم (خمسه)، سید ناصرالاسلام (لاهیجان)، میرزا عبدالحسین تیمور تاش (قوچان)، میرزا قاسم خان تبریزی (ساوجبلاغ)، شکرالله قوام الدوله (نجف آباد) و محمد صادق طباطبائی (تهران).<sup>۱۳۰</sup>

ارگان رسمی و سخنگوی مطبوعاتی اعتدالیون روزنامه «شوری» به مدیریت سید یحیی ناصرالاسلام گیلانی بود. گیلانی با استفاده از وجود آزادیهای نسبی و گزینش به مجلس سوم، روزنامه «شوری» را با کمک مالی و همکاری حاجی میرزا محمد علی آبادی در سال ۱۲۹۴ (۱۹۱۵) بنا نهاد. گیلانی نماینده گیلان و عضو فراکسیون «اجتماعیون اعتدالیون» در مجلس دوم بود. بعد از انحلال مجلس در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) او همراه سلیمان میرزا و محمد رضا مساوات و

## فصل اول

حدود پنجاه نفر دیگر از مشروطه طلبان به قم تبعید شد و بعد از آزادی به نمایندگی مجلس سوم برگزیده شد. روزنامه «شوری» نیز مثل روزنامه «نوبهار» در عرض یکسال به صورت یکی از نمونه های خوب مطبوعات خبری - سیاسی آن دوره درآمد و جای ویژه ای برای خود پیدا کرد.<sup>۱۵۱</sup>

«حزب اعتدالیون» نیز بعد از انحلال مجلس سوم و آغاز «فترت» پنجساله مجلس، مثل حزب دموکرات، دچار انشعاب گردید و اعضای آن تحت نامهای مختلفی چون «اجتماعیون، اتحادیون، هیأت عالی»، به رهبری حاج آقا شیرازی، «هیأت مؤتلفه اعتدال»، به رهبری اعتمادالاسلام، فخرالملک و متین السلطنه و «اجتماعیون، اعتدالیون»، به رهبری میرزا علی محمد دولت آبادی، سید محمد طباطبائی و آقا سید احمد به فعالیت سیاسی در دوره جنگ جهانی اول در صحنه سیاسی ایران ادامه دادند.<sup>۱۵۲</sup>

انشعابیون با اینکه اسماً متفق و دارای مرامنامه ای همگون بودند ولی در واقع از چند فرقه «متضادالمسلک و متباین العقیده» تشکیل شده بودند که پیوسته بر ضد یکدیگر اقدام میکردند. علت اصلی این انشعابات نفوذ و فشار و مداخله متفقین (انگلیس و روس) و متحدین (آلمان قیصری و ترکیه عثمانی) در امور ایران بود که نمایندگان مجلس را به دو فرقه و طیف تقسیم میکرد. در باره صف بندی نیروهای سیاسی ایران بر محور متفقین و متحدین در جریان جنگ اول جهانی بعداً به تفصیل شرح داده خواهد شد.

### هیأت علمیه

گروه «هیأت علمیه» سومین فراکسیون بزرگ را در مجلس سوم بعد از دموکراتها و اعتدالیون تشکیل میداد. این گروه با اینکه در اقلیت بود ولی خیلی فعال و پویا بود. اکثر اعضای این گروه را علمای راست و محافظه کار تشکیل میدادند. علمای علمیه در مجلس سوم ۱۴ نفر بودند ولی تعداد کلی نمایندگان روحانی در مجلس سوم به ۳۱٪ کل وکلا میرسید. بنا براین با در نظر گرفتن این امر که وکلای دموکرات و اعتدالیون عموماً روی مسائل مختلف به وحدت نمیرسیدند، روحانیون در این مجلس قدرت بیشتری داشتند.<sup>۱۵۳</sup> شایان توجه است که همه علمای وکیل در مجلس سوم عضو علمیه نبوده و در واقع ۸ نفر از علمای روحانی مجلس به حزب دموکرات، پنج نفر به طیف «منفردین» بیطرف و دو نفر نیز به حزب اعتدالیون تعلق داشتند.<sup>۱۵۴</sup>

ولی این علمای روحانی نیز در اکثر موارد موافق هیأت علمیه موضع گرفته و رأی میدادند.

شرکت روحانیون در مبارزات سیاسی تا آن زمان بصورت فردی و نه سازمانی انجام یافته بود. از نظر تاریخی، مبارزه علمای مذهبی - سیاسی با مجلس و دموکراسی و آزادیخواهی از

## فصل اول

دوره اول مجلس با فعالیت های شیخ فضل الله نوری آغاز شد و به اعدام او منجر گشت. در دوره مجلس سوم آنان متوجه شدند که در مبارزه باید متشکل شد.

ریاست هیأت علمیه در مجلس سوم در دست سید حسن مدرس اصفهانی بود که در دوره مجلس دوم از اعضای حزب اعتدالیون به شمار میرفت. مدرس یک روحانی نسبتاً معتدل و به قول ملک الشعراء بهار «هیچ وقت به حربه دین و سلاح مذهب متوسل نگردید» و با «انفکاک قوه سیاسی از روحانی» مخالفتی نمیکرد.<sup>۱۵۵</sup>

حاجی سید شیخ اسدالله نماینده قزوین از دیگر اعضای فعال هیأت علمیه بود. ولی اسدالله برخلاف مدرس، بشدت محافظه کار محسوب میشد. او معتقد بود که هیچ قانونی نمیتواند رسمیت یابد مگر آنکه علمای طراز اول درمجلس انتخاب شوند و «عدم اختلاف آن قانون را با شرع تصدیق کنند.»<sup>۱۵۶</sup>

دیگر اعضای هیأت علمیه در مجلس سوم عبارت بودند از: حاجی میرزا یحیی خونی (نماینده علمای نجف) سید رضا فیروز آبادی (شاء عبدالعظیم) حاجی آقا علی اصغر سلطان العلماء (بروجرد) و سید محمد رضوی (شیراز).<sup>۱۵۷</sup> اینان عمدتاً طرفداران جمعیت ویا کمیته «اتحاد اسلامی» بودند که یک سازمان بین المللی اسلامی بود که توسط علمای مذهبی - سیاسی ترکیه عثمانی اداره میگشت و هدفش وحدت مسلمانان و ایجاد دولت اسلامی در منطقه خاور میانه بود. در خارج از مجلس، نشریه «بامداد روشن»، ارگان سیاسی مذهبی «اتحاد اسلام»، به مدیریت و سردبیری میرزا محمد علیخان خراسانی، ناشر افکار و نظر گاههای نمایندگان «هیأت علمیه» بود.<sup>۱۵۸</sup>

اهداف «هیأت علمیه» که اساساً بر اساس دیدگاههای اسلامی بنا نهاده شده بودند، عبارت بودند از: حمایت از فقرا و ضعفاء که از اهداف حزب دموکرات نیز محسوب میشد، حفظ شریعت و قوانین اسلام و هماهنگ کردن قانون با مقتضیات مملکت.<sup>۱۵۹</sup>

اعضای «هیأت علمیه» نیز بعد از تعطیل و انحلال مجلس سوم دچار تشتت و انشعاب گشته و در سالهای آخر جنگ به پشتیبانی از ترکیه عثمانی برخاستند. خود مدرس با اینکه به مبارزه سیاسی ادامه داد ولی به هیچیک از احزاب نیوست و همانطور که در فصل دوم مشروحاً شرح داده خواهد شد در آغاز دهه ۱۳۰۰ (۱۹۲۰ میلادی) به یکی از مخالفین سرسخت عروج رضاخان به قدرت در مجلس پنجم تبدیل شد.

## فصل اول

به غیر از نمایندگان متعلق به حزب دموکرات، حزب اعتدالیون و هیأت علمیه، در مجلس سوّم بخشی از نمایندگان دیگر نیز بودند که متعلق به هیچ سازمان و حزب نبودند و بعضاً به اسم «منفردین» معروف بودند. میرزا محمد علی خان فروغی (ذکاءالملک) از تهران، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، از تهران، محمد حسن گروسی (از گروس و بیجار) محمد معین التجار بوشهری (از بوشهر) صدرالممالک از ایل بختیاری و ارباب کیخسرو (نماینده زرتشتیان) از نمایندگان شاخص این طیف در مجلس سوّم بودند.<sup>۱۶۰</sup> اینان با اینکه حزب و سازمانی را رهبری نمی‌کردند ولی در صف آرائی نیروهای سیاسی و در شکل و ترکیب کابینه های مختلف زمان جنگ جهانی هم در مجلس و هم در خارج از مجلس نقش های مهم ایفاء کردند.

بطور کلی، نمایندگان مجلس سوّم در رابطه با اوضاع بین المللی و روند جنگ اول جهانی عمدتاً به دو جناح سیاسی مهم تقسیم میشدند. اکثر نمایندگان متعلق به حزب دموکرات که روزنامه های «نوبهار» و «ستاره ایران» ناشر افکار و مواضع آنها بودند، به همراه بخشی از اعضای هیأت علمیه (که در خارج از مجلس با کمیته «اتحاد اسلام» و نشریه «بامداد روشن» همکاری میکردند) و بخشی از اعتدالیون، که روزنامه «شوری» را منتشر می‌ساختند، طرفدار متحدین (آلمان قیصری و ترکیه عثمانی) بوده و علیه روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان (سران نیرو های متفقین) موضع می‌گرفتند.

جناح مقابل، شامل بخش کوچکی از اعتدالیون و تعدادی از دموکرات ها و اعضای متعلق به طیف منفردین بودند، که همراه با بعضی از رؤسای کابینه دولت و افراد شاخصی چون سید ضیاءالدین طباطبائی و قوام السلطنه و وثوق الدوله طرفدار متفقین بویژه انگلستان بوده و به نام «آنگلوفیل ها» معروف گشتند.

تشدید در گیری ها بین نیروهای متفقین و متحدین در آغاز جنگ جهانی اول و تصمیم دولتین انگلیس و روس به مداخلات بیشتر نظامی و سیاسی در اوضاع ایران در جهت تقویت نیروهای نظامی در مناطق تحت نفوذ خود باعث گردید که مستوفی الممالک نخست وزیر وقت از تعداد زیادی از نمایندگان دو حزب دموکرات و اعتدالیون درخواست کند که از تهران خارج شده و در قم «کمیته دفاع ملی» بوجود آورند. بدین ترتیب در اواخر سال ۱۲۹۴ (۱۹۱۵) هنوز یکسال از عمر مجلس سوّم نگذشته بود که مجلس سوّم عملاً از اکثریت افتاد و «فترت» ۶ ساله همراه با تحولات شدید سیاسی آغاز شد. در این سال دوباره «مجلس ملی» به قول ملک الشعرا ی بهار «تعطیل قهری شد.»<sup>۱۶۱</sup> آزادیخواهان به حال پراکندگی و تبعید در آمدند و مطبوعات آزاد و حزبی منجمله «شوری»، «نوبهار» و «بامداد روشن» توقیف گشتند و تنها نشریات طرفدار

متفقین، مثل روزنامه های «رعد» و «عصر جدید» اجازه انتشار پیدا کردند.<sup>۱۶۲</sup> در تحت این اوضاع، دوباره در ایران امید ها برای استقرار آزادی و مشروطیت از طریق مبارزات پارلمانی تبدیل به یأس و آشفتگی گشت. ولی دیری نپائید که دوباره در نقاط مختلف ایران مبارزه برای آزادی و استقلال در شکل های گوناگون مسالمت آمیز پارلمانتاریستی و مبارزات قهر آمیز انقلابی شروع به رشد کرد.

### جنگ جهانی اول و نفوذ آلمان قیصری در ایران

در سالهای جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و قبل از آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه، ایران شاهد تشکیل و گسترش کارزار های مسلحانه توده ای توسط نیروهای استقلال طلب علیه تسلط خارجی شد. این مبارزات مسلحانه، که ناشی از شکست انقلاب مشروطیت و انحلال مجلس دوم در سال ۱۲۹۰ بود، بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ تغییر کیفی یافته و در سالهای بعد از پایان جنگ جهانی، همانطور که در بخش بعدی به تفصیل شرح داده خواهد شد، به جنبش های رهائی بخش تبدیل گشتند.

ادامه تجاوزات روسیه و انگلستان در ایران در دوره جنگ جهانی دیگر نیروهای استقلال طلب را نیز، که ضرورتاً موافق مبارزات مسلحانه قهر آمیز نبودند، بسوی مبارزه علیه نفوذ نیرو های خارجی کشاند. در این دوره روسیه تزاری آذربایجان را به جولانگاه نبرد علیه ترکان عثمانی قرار داده بود. دولت مرکزی در تهران که اعلام بیطرفی کرده بود بهیچ وجه نمیتوانست قدرت خود را در ایالات شمال و جنوب کشور اعمال کند. روس ها عملاً ایالات شمال را تحت اشغال نظامی خود در آورده بودند و انگلیس ها نیز در جنوب با پشتیبانی و کمک خان ها و رؤسای فئودال ایلات میکوشیدند که سیطره و تسلط خود را در مناطق نفت خیز ایران و سواحل خلیج فارس حفظ کرده و گسترش دهند. امپریالیسم آلمان قیصری، که در صحنه جهانی بر خلاف روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان، یک قدرت نوخاسته ای بود سعی میکرد که ملیون و استقلال طلبان ایران را بسوی خود جلب کرده و آلمان را به عنوان متحد و دوست واقعی ایرانیان معرفی کند. آلمانی ها در این دوره کوشش فراوان میکردند که از طریق تجارت و کمک های فنی و اقتصادی زمینه مساعدی برای نفوذ خود در ایران بوجود آورند و مدارک موجود از آن دوره نشان میدهد که در این راه دولت آلمان موفقیت های نسبتاً بزرگی در ایران بدست آورد.<sup>۱۶۳</sup> مثلاً حجم تجارت آلمان از سال ۱۹۰۲ تا سال ۱۹۱۲ با ایران چهل برابرگشت. بدون تردید، کینه و نفرتی که اکثریت مردم ایران، بویژه روشنفکران و ملی گرایان نسبت به روس های تزاری و

## فصل اول

انگلیس ها داشتند و خواهان استقلال از یوغ این قدرتها بودند آلمان قیصری را طبیعتاً در آن شرایط از برتری تبلیغاتی در بین نیروهای سیاسی بویژه در بین دموکرات ها و بخش مهمی از اعتدالیون و طرفداران «کمیته اتحاد اسلام» بر خوردار میساخت.<sup>۱۶۲</sup>

در سال ۱۹۱۵ در بحبوحه جنگ جهانی، حزب دموکرات رسماً خود را منحل اعلام نموده و اعضای آن با بخش اعظمی از کادر های رهبری حزب اعتدالیون و با حمایت و عنایت مأمورین آلمان قیصری و متحدش ترکیه عثمانی ائتلاف نموده و با ایجاد دولت «دفاع ملی» در مهاجرت علیه تجاوزات نظامی روسیه و انگلستان به مقاومت برخاستند.<sup>۱۶۵</sup> دولت ائتلافی «دفاع ملی» در مهاجرت، توسط چهار نفر متعلق به نیروهای سیاسی که در مجلس سوم نیز نمایندگان زیادی داشتند در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۵ رسماً تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از: میرزا محمد صادق طباطبائی (از حزب اعتدالیون) شاهزاده سلیمان میرزا (از حزب دموکرات) سید حسن مدرس (روحانی معروف طرفدار مشروطیت و از بنیان سازمان سیاسی «هیأت علمیه») و نظام السلطنه مافی که به عنوان فرد مستقل بلافاصله از طرف «کمیته دفاع ملی» به عنوان رئیس قوه مجریه و نیروهای نظامی ایران انتخاب شد.<sup>۱۶۶</sup>

مقر کمیته و دولت دفاع ملی در مهاجرت در عرض شش ماهی که موجودیت داشت به ترتیب از قم به اصفهان و از آنجا به کرمانشاه تغییر یافت تا بدست نیروهای نظامی روسیه تزاری که در تعقیب آن بودند، نیافتد. دولت دفاع ملی از طرف اکثر مردم ایران بویژه روشنفکران و شاعران مشروطه طلب حمایت میشد.

اسامی بعضی از این افراد که در دوره های بعد نقش های مهمی در تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران بازی کردند، عبارت بودند از: سید عبدالمهدی طباطبائی، مورخ السلطنه سپهر، میرزا علی اکبر دهخدا، میرزا محمد علی خان بامداد، حسین کسمانی، مهدی ملکزاده، یحیی دولت آبادی، عارف قزوینی، امیر حشمت نیساری، میرزا قاسم خان صور اسرافیل، حبیب اله خان شیانی، عبدالحسین معین الاسلام (اورنگ)، حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی، کریم خان رشتی، میرزاده عشقی، یاور عزیز الله ضرغامی و فرخی یزدی.<sup>۱۶۷</sup>

همکاری نزدیک و تقریباً موفق آلمانی ها و ترکان عثمانی با جنبش ملی و استقلال طلبانه مردم ایران بهانه بزرگی به دست انگلیس ها و روسهای تزاری داد که با توسل به مداخلات نظامی بیشتر مناطق اشغالی خویش در خاک ایران را بهمديگر متصل سازند. پس از تشکیل دولت ائتلافی «دفاع ملی» در جنوب، دولت های روس و انگلیس در اول دولت مرکزی و احمد شاه را در تهران با تهدید و ترغیب از الحاق به کمیته دفاع ملی در مهاجرت منصرف ساخته و

## فصل اول

بعداً با حملات نظامی کمیته دفاع ملی را سرکوب ساختند. متفقین برای اینکه برای همیشه جنبش های استقلال طلبانه مردم ایران را سرکوب ساخته و در ضمن از نفوذ متحدین (آلمان قیصری و ترکیه عثمانی) در خاور میانه جلوگیری کنند بطور مخفیانه در مارس ۱۹۱۵ موافقت کردند که نیروهای انگلیسی در مقابل دست اندازی به منطقه بیطرف ایران، در عوض منافع روسیه را در سواحل استانبول به رسمیت شناخته و هم چنین دست آنها را در مناطق شمالی ایران در سرکوب انقلابیون باز گذارند. هم چنین آنها موافقت کردند که ایران را از طریق کابینه های دست نشانده تحت نخست وزیرانی چون عبدالحسین فرمانفرما، سپهدار تنکابنی و وثوق الدوله در تهران کنترل نمایند.<sup>۱۶۸</sup> اشغال ایران از طرف دو قدرت امپریالیستی و همکاری متحدین یومی آنها نزدیک به دو سال ادامه داشت، تا اینکه در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب بلشویکی در روسیه اوضاع را بطور قابل ملاحظه ای بِنفع جنبش ملی و آزادیخواهی ایران و به ضرر منافع امپریالیستی انگلیس تغییر داد.<sup>۱۶۹</sup>

## انقلاب اکتبر و تأثیر آن در ایران

انقلاب سوسیالیستی در روسیه به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین که نقطه عطفی در تاریخ معاصر جهان محسوب میشود «در سرنوشت کشور ایران و اوضاع سیاسی و اقتصادی آن تأثیر به سزائی داشت و یکی از عوامل بسیار مهم و مؤثر در آزادی سیاسی داخلی و خارجی و هم چنین بقای استقلال ایران بود».<sup>۱۷۰</sup>

بعد از تسخیر قدرت سیاسی، بلشویک ها سیاست خارجی کاملاً متفاوتی را نسبت به ایران اتخاذ کردند. آنها با توجه به ماهیت انقلاب و اوضاع کشور خود، پیمان استعماری ۱۹۰۷ انگلیس- روس (تقسیم ایران به حوزه های نفوذ) را مردود دانسته و همراه با لغو آن همه قراردادها و معاهدات نابرابر و نا عادلانه را که به گونه ای حقوق سیاسی، حیات ملی و استقلال ایران را محدود میساخت، ملغی اعلام کردند. بلافاصله در هفته های بعد از پیروزی بلشویک ها، قرض های ایران به روسیه تزاری باطل اعلام شد و با انحلال بانک استقراضی، امکانات پستی و بندری و تجهیزات ارتباطی نیز به ایران واگذار گردید. نیروهای قزاق در جریان سال ۱۹۱۸ در ایران متلاشی گشته و بخش مهم آن به روسیه منتقل شده و بعضی از رهبران قزاق ها نیز به خدمت نیروهای نظامی انگلیس در آمدند. مضافاً، حق کاپیتولاسیون اتباع روس در ایران لغو شد و بعد از آن نیروهای انقلابی و استقلال طلب خود را فقط با یک دشمن- انگلستان - رو به رو یافتند. بقول ملک الشعرای بهار که در زمان وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه ناشر روزنامه «نوبهار» در مشهد بود:



## فصل اول

«دو دشمن [روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان] از دوسو ریسمانی به گلوی کسی [ایران] انداختند که او را خفه کنند. هر کدام یک سر ریسمان را گرفته میکشیدند و آن بدبخت در میانه تولا میکرد. آنگاه یکی از آن دو خصم، سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و آن بدبخت نجات یافت...»<sup>۱۷۱</sup>

به نظر نگارنده ملک الشعراي بهار در آن بُرهه از تاریخ ایران و روسیه درک کاملاً درستی از سیاست بلشویک ها به رهبری لنین در ایران داشت.<sup>۱۷۲</sup> بلشویک ها با پیاده ساختن سیاست جدید خود در ایران میخواستند که با کمک به احیای جنبش های آزادیخواهی در ایران در ضمن حضور انگلستان را ضعیف و خنثی سازند: حضوری که پیوسته امنیت جمهوری جوان شوروی را مورد تهدید قرار میداد.<sup>۱۷۳</sup> چون وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و استقرار کشور جوان روسیه شوروی باعث تغییرات بزرگی در اوضاع سیاسی ایران بویژه در ترکیب بندی نیروهای سیاسی و احزاب گردید در اینجا قبل از بررسی این نیروها که در دوره ۱۹۱۷-۱۹۲۵ در صحنه سیاسی ایران فعالیت داشتند، به چند و چون سیاست خارجی بلشویک ها در ایران و موضع انگلستان در مقابل آن میپردازیم.

اشغال جنوب ایران توسط نیروهای نظامی انگلیس در خلال جنگ جهانی تا جایی که مربوط به حفظ قرار داد ۱۹۰۷ انگلیس- روس و جلوگیری از کشیده شدن ایران به «محور دیپلماسی آلمان قیصری» میگردید، برای روسیه تزاری نه تنها اشکال بوجود نمیآورد بلکه مورد حمایت آن دولت نیز قرار داشت. اما بعد از انقلاب بلشویکی و استقرار روسیه شوروی تغییر چشمگیری در روابط بین انگلستان و روسیه پدیدار گشت. بعد از وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دیگر روس ها و انگلیس ها نمی توانستند متحداً بر علیه ایران تباری کنند بلکه آنها به علت حمل دو دیدگاه عقیدتی و سیاسی کاملاً متضاد به تلاشی آشتی ناپذیر برای مرگ یا زندگی در ایران دست زدند. کسب قدرت توسط بلشویک ها باعث تغییر قابل ملاحظه ای در ماهیت و خصلت مبارزات سیاسی و دیپلماسی گردید. سیاست توسعه طلبانه روسیه تزاری که بویژه در دوره انقلاب مشروطیت ایران و جنگ جهانی اول با سیاست انگلستان در ایران هماهنگی داشت، به سرعت بعد از اکتبر ۱۹۱۷ از بین رفت، و بجای آن سیاست انقلابی و رهائی بخش ملی «کمیترن» که در تضاد آشکار با سیاست امپریالیستی انگلستان بود جایگزین گشت.<sup>۱۷۴</sup>

تصمیم بلشویک ها در فرا خواندن نیروهای نظامی روسیه از ایران که بنفع جنبش استقلال خواهی و آزادی ایران بود باعث ایجاد خلأی گردید که انگلیسی ها تصمیم به پر کردن آن گرفتند. تأثیر عظیم و پویای انقلاب بلشویک روسیه در تحول جنبش رهائی بخش مردم ایران

## فصل اول

در دوره ۱۲۹۶-۱۲۹۹ از یک سو و کشف منابع غنی نفتی توسط انگلیس در ایران، از سوی دیگر باعث گشت که دولت انگلیس در جهت وابستگی کامل ایران به مدار امپراطوری انگلستان کوشش نماید.<sup>۱۷۵</sup>

دولت انگلستان در طی سالهای ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰ (۱۹۱۸-۱۹۲۱ میلادی) به افسران طرفدار ژنرال دنیکن و سایر ژنرالهای «روس سفید» که درگیر جنگ داخلی با روسهای سرخ (دولت بلشویک روسیه شوروی) بودند، اجازه داد تا از ایران به عنوان پایگاهی بر علیه دولت جوان شوروی استفاده نماید.<sup>۱۷۶</sup> علاوه بر فراهم آوردن تجهیزات برای روس‌های ضد بلشویک، قوای انگلیس تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل از داخل ایران به سمت شمال حرکت کرده و با کمک «گارد سفید» روسی مناطق نفتی و استراتژی قفقاز (آذربایجان و ارمنستان و بخشی از گرجستان و داغستان) را اشغال کردند.<sup>۱۷۷</sup> این تجاوز و گستاخی نظامی انگلیس به سختی میتوانست از چشم دولت بلشویک‌ها در مسکو بدور بماند.

برای لنین و یارانش، هدف استراتژی اصلی در ایران این بود که انگلیس‌ها نتوانند از ایران به عنوان پایگاهی برای حمله به روسیه شوروی استفاده نمایند. اما علاوه بر این اصل امنیتی مهم، بلشویک‌ها برای موقعیت جغرافیایی-سیاسی (ژئوپولیتیکی) ایران در ظهور و رشد جنبش‌های رهائی بخش ملی در شرق (بویژه در کشورهای چین، هندوستان، افغانستان و ترکیه عثمانی) اهمیت زیادی قائل بودند.<sup>۱۷۸</sup> در واقع نظر بلشویک‌ها نسبت به کشور های در بند «عقب‌نگه داشته شده» خیلی وقت پیش از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه شکل گرفته بود. در سال ۱۹۰۸ در زمان اوجگیری قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان علیه کودتای محمد علیشاه، لنین در ستایش از ستارخان به عنوان «پوگاچف» مردم ایران چنین گفت:

*«نباید شک کرد که سیستم کهنه چپاول انگلیس در هندوستان و تلاش اخیر اروپائی‌های  
«پیشرفته» بر علیه مردم ایران، میلیون‌ها پرولتاریا را در سراسر آسیا علیه زورگویان  
بسج خواهد کرد.»<sup>۱۷۹</sup>*

اثر جنگ جهانی اول بر روی مردم آسیا و ایجاد جنبش‌های استقلال طلبانه ملی.<sup>۱۸۰</sup> موجب گشت که ارائه یک تحلیل همه‌جانبه و مشخص مارکسیستی از اوضاع کشورهای عقب‌نگه داشته شده و رهنمودهای استراتژیک در مورد جنبش‌های رهائی بخش در آن کشورها از طرف بلشویک‌ها به یک امر ضروری تبدیل گردد.<sup>۱۸۱</sup> اثر لنین به اسم «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری» توانست بر روی تئوری مارکسیسم در رابطه با سرنوشت جنبش‌های

## فصل اول

رهائی بخش ملی در شرق تأثیر گذارد.<sup>۱۸۲</sup> لنین در ژوئیه ۱۹۱۶ در شرح تئوری امپریالیسم عقاید خود را چنین جمع بندی کرد:

« جنگ های ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در دوران امپریالیسم نه تنها محتمل بلکه غیر قابل اجتناب است. قریب به ۱۰۰۰ میلیون نفر یا بیش از نصف جمعیت کره زمین در مستعمرات و نیمه مستعمرات زندگی میکنند (چین، هندوستان، ترکیه عثمانی و ایران). در این کشورها جنبش های رهائی بخش ملی پا گرفته و توسعه میابد و یا به حد کافی توسعه یافته اند. هر جنگی ادامه سیاست در مرحله دیگر است. ادامه جنبش های رهائی بخش ملی لاجرم بصورت جنگ های ملی بر علیه امپریالیسم در خواهند آمد.»<sup>۱۸۳</sup>

با تأکید بر اهمیت قطع دست نیروهای سرمایه داری اروپائی از منابع خام و بازارهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و توسعه نیافته، لنین در ۱۹۱۶ بیان داشت:

«سوسیالیستها نه تنها بایستی از رهائی سریع و بی قید و شرط کشورهای مستعمره پشتیبانی کنند... و این در واژه سیاسی چیزی جز شناختن حق خود مختاری نیست. بلکه باید از افسار انقلابی و جنبشهای رهائی بخش ملی طرفداری نموده و آنها را در امر انقلاب کمک کرده و حتی اگر لازم باشد در جنگهای انقلابی آنها بر علیه نیروهای امپریالیستی که آنها را تحت ستم قرار داده اند به آنها یاری رسانند.»<sup>۱۸۴</sup>

بعد از کسب قدرت توسط بلشویک ها، مسئله مستعمره و نیمه مستعمره اهمیت کیفی فوق العاده ای یافت که نمیتوانست از چشم بلشویکی دور بماند. در جستجوی تلفیق تئوری مارکسیسم با دنیای آن زمان، بلشویک ها نه تنها وظیفه یافتند که خط مشی و استراتژی کشورهای سرمایه داری را بشناسند، بلکه ضروری بود که برای کشورهای «شرق» که از نظر تکنولوژی «عقب مانده» بودند نیز رهنمودهای انقلابی تهیه کنند.<sup>۱۸۵</sup> در سطح تئوری، دو مسئله بایستی در رابطه با انقلاب در شرق روشن میگردد: یکم، مسئله ملی در کشورهای «عقب مانده» که در آنها حکومت یا به دست اروپائی ها یا تحت نفوذ شدید آنها بوده و در آن کشورها جنبش های ملی در سطوح مختلف برای بر انداختن تسلط اروپائی، نضج گرفته بود. دوم، مسئله شرایط اجتماعی و اقتصادی در آندسته از کشور های «شرقی» که در آنها فاز سرمایه داری یا شروع نشده و یا به مرحله کمال نرسیده بود.

در رابطه با مسئله ملی، لنین و همکاران آسیائی اش مانند م.ن. ری (از هندوستان) و الف. سلطانزاده (از ایران)، در نظرات خودشان که در دومین کنگره «انترناسیونال کمونیستی» عنوان گردید، تحلیلهای متفاوتی را ارائه دادند.<sup>۱۸۶</sup> لنین به احزاب کمونیست آسیائی پیشنهاد کرد که آنها

## فصل اول

همکاری موقتی را با جنبشهای ملی و ضد استعماری آغاز کنند، به شرطی که:

«... اعضای احزاب کارگری آینده که فقط در اسم کمونیست نخواهند بود، به دور هم گرد آمده و برای وظایف آینده خود که عبارت از مبارزه با افشار بورژوا- دمکراتیک داخل کشور خودشان میباشد، تربیت گردند.»<sup>۱۸۷</sup>

از سوی دیگر رُی، که نماینده مارکسیستهای هندوستان بود، معتقد بود که سوسیالیسم بایستی با ناسیونالیسم بورژوازی مبارزه کرده و هیچ مصالحه ای را بین این دو نیرو در کشورهای عقب مانده جایز نمیدانست.<sup>۱۸۸</sup>

در این میان سلطانزاده، که کمونیست ایرانی بود، با توجه به شرایط کشور خاص خویش چنین عقیده داشت:

«آن قسمت از تن لنین که در مورد پشتیبانی از حرکات بورژوا- دمکراتیک در کشورهای عقب افتاده است، بنظر میرسد که تنها قابل اعمال در کشورهایی است که جنبش آنها در دوران جنبشی خود میباشد. اما در کشورهایی که جنبش برای ده سال یا بیشتر ادامه داشته است و یا در کشورهایی مثل ایران که دمکراسی بورژوازی اساس دولت را تشکیل میدهد، چنین پشتیبانی به مثابه هدایت توده ها بسوی ضد جنبش خواهد بود. در چنین کشورهایی ما بایستی یک جنبش کمونیستی خالص در مقابل بورژوازی بوجود آوریم، هر حرکت دیگری ممکن است نتایج اسفناکی بهمراه داشته باشد.»<sup>۱۸۹</sup>

بالاخره، رهنمود لنین، که با اصلاحات چندی همراه بود،<sup>۱۹۰</sup> به تصویب دومین کنگره انترناسیونال رسید و از آن پس پایه تئوری و عملی روسیه شوروی را در مسائل ملی و استعماری تشکیل داد.

در مورد اینکه آیا دوره سرمایه داری در کشوری ممکن است به وقوع نپیوندد و جهش ایجاد گردد، استالین معتقد بود که یک کشور غیر سرمایه داری میتواند با جهش از دوران سرمایه داری اجتناب کرده و به سوسیالیسم برسد و شرط آن را رهبری حزب کمونیست در انقلاب رهائی بخش ملی آن کشور میدانست. او میگفت که این کار بایستی از یک دوران گذار عبور نماید که نهایت دقت بایستی در آن مبذول گردد. او معتقد بود که روش حزب بایستی انعطاف پذیر بوده و تمام خصوصیات زندگی اقتصادی و حتی تاریخ زندگی اجتماعی و فرهنگ آن ملت را مورد توجه قرار دهد.<sup>۱۹۱</sup>

در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در ۱۹۲۰، لنین پایه تئوریک چنین سیاستی را فرموله کرده و بیان نمود که ملتهای تحت ستم «شرق» میتوانند با کمک «پرولتاریای کشورهای پیشرفته» قدم به جلو گذارده و جمهوری های سوسیالیستی تشکیل دهند.<sup>۱۹۲</sup> پس از طرح ریزی

## فصل اول

رهنمود های سیاسی لازم برای جنبشهای رهائی بخش ملی در «شرق» بلشویک ها از نهضت های رهائی بخش در شرق و در «نیمه مستعمره های» ترکیه، ایران و چین پشتیبانی کردند.

در میان مستعمره ها و نیمه مستعمره های «شرق» ایران بطور قطع مساعد ترین کشور برای پیاده کردن سیاست های فوق بشمار میرفت. در واقع پس از انقلاب بلشویک، اهمیت استراتژیکی ایران در نظر لنین و همکارانش بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. در حالیکه از نظر تزارهای روس، غلبه ارضی بر ایران قدمی بسوی دستیابی به هندوستان بشمار میرفت، برای بلشویک ها، ایران سرزمین مستعدی برای ایجاد یک جنبش ضد امپریالیستی بود که میتواند با پشتیبانی بلشویکها به منزله جرقه ای برای روشن کردن انقلاب سوسیالیستی در آسیا بکار رود. بلشویک ها معتقد بودند که یک انقلاب موفق در ایران، قدم بزرگی در جهت انقلاب در هندوستان بشمار میآید. زیرا ایران دروازه ای برای شبه قاره هند محسوب میشود.

در حقیقت این خط مشی، کار برد خویش را در اعلامیه کتبی (به تمام زحمتکشان روسیه و شرق) که توسط انجمن نمایندگان خلق در ۲۴ نوامبر و ۷ دسامبر ۱۹۱۷ انتشار یافته بود، نشان داد. در این اعلامیه، به مسلمانان روسیه اطمینان داده شد که از عقاید و آداب و رسوم و از «محافل ملی و فرهنگی» آنها از آن پس محافظت خواهد شد. به مردم «شرق» که در میان آنها بخصوص ایرانیان یاد شده بود، پیشنهاد شده بود که امپریالیستهای «غارتگر» را از کشور های خویش بیرون کنند. علاوه بر این، این بیانیه «قرار داد تجزیه ایران را» پوچ و بی اساس دانسته و همچنین اعلام میکند که بلافاصله پس از قطع عملیات نظامی، قوای شوروی از ایران فرا خوانده خواهد شد و تضمین خواهد گردید که ایرانیها در تعیین سرنوشت خویش آزاد باشند.<sup>۱۱۳</sup>

حرکت مهم سیاسی دیگری در آن دوره، دعوت مردم شرق به شرکت در نشست «کمیترن» (انترناسیونال سوم در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۲۰ در باکو)، به منظور همبستگی بود. قسمت مهمی از دعوتنامه که مربوط به مطلب فوق است چنین بیان میکند:

«کارگران و دهقانان ایران! حکومت قاجاریه در تهران و مزدورانش... خانهای قبایل... قریهها شمارا استثمار و غارت کرده اند. زمینها توسط نوکران حکومت تهران غصب گردیده و آنها این زمینها را کنترل میکنند. آن ها هر چند بخواهند از شما مالیات و خراج میگیرند. آنها پس از اینکه حیات مملکت را مضمحل کرده و آن را به ویرانه ای تبدیل نمودند، سال پیش ایران را به مبلغ دو میلیون لیره استرلینگ به سرمایه داران انگلیسی فروختند [اشاره به قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس میباشد] تا آنها بتوانند قوای خویش را... در ایران مستقر نموده و شما را بیش از پیش مورد ستم قرار دهند.»<sup>۱۱۴</sup>

با اعلام لغو قرار داد ۱۹۰۷ روس-انگلیس در مورد تجزیه ایران و با دعوت نمایندگان

## فصل اول

مردم ایران به باکو، بلشویکها کوشیدند تا حمایت مردم ایران را به سیاستهای خویش جلب کنند. عکس العمل مثبت مردم ایران در مقابل اقدام بلشویکها بسیار قابل توجه بود.<sup>۱۱۵</sup> به عنوان مثال، روزنامه «ایران» که یکی از روزنامه های معتبر تهران بود، بلافاصله چنین نوشت:

«اتحاد روسیه و بیانیۀ لنین (بیانیۀ انجمن نمایندگان خلق) خطر روسیه را از میان برداشت و اکنون تنها اختلافات باقیمانده مسئله انگلیس است... پس از دریافت بیانیۀ لنین در مورد فسخ قرارداد ۱۹۰۷ دولت روسیه، با امیدوار بوده و منتظریم که دولت انگلیس نیز ما را مطلع ساخته و قرارداد مزبور را "کان لم یکن" قلمداد نماید.»<sup>۱۱۶</sup>

نشریه «کاو» که مجله سیاسی مشهوری بود، بهمین ترتیب عکس العمل مثبت نشان داده و صداقت بلشویکها را در رابطه با استقلال و پیشرفت ایران ستود. همین مجله انگلیسها را در رابطه با بیانیۀ میهمشان در قبال قرارداد ۱۹۰۷ روس-انگلیس مورد حمله قرار داد.<sup>۱۱۷</sup>

با قدر دانی از اثر مثبت سیاست عدم مداخله خود در افکار عمومی و مطبوعات ایران، بلشویک ها برای دستیابی به هدف اصلی خود در ایران، یعنی جلوگیری از انگلیس در بکار بردن ایران بعنوان پایگاهی برای حمله به روسیه، قدم بجلو گذاشتند. برای پیشبرد چنین استراتژی مهمی، رهبران شوروی تصمیم گرفتند که:

- ۱- حزب کمونیست ایران را از طریق شعبات «کمینترن» تقویت کنند.
  - ۲- قوای روسیه را از ایران بیرون کشیده و تمام قرار دادها و مقاله های تزاری را ممنوع اعلام کنند و
  - ۳- سیاست خود را در قبال تهران بصورت تهاجمی در آورده، و همزمان با آن جنبشهای رهائی بخشی ملی در گیلان و خراسان را تقویت نمایند.<sup>۱۱۸</sup>
- در تلاشهای خویش برای پیشبرد یک سیاست ضد امپریالیستی در ایران، بلشویکها بدون تردید با منافع انگلیس ها در ایران در تضاد افتادند. این تضاد جدید اصولاً با رقابتی که سابقاً بین روس های تزاری و انگلیس ها وجود داشت متفاوت بود. برای دولت های پالمستون (Palmerstone) و کرزن (Curzon)، روسیه تزاری کشوری بود که عادتاً با انگلیس ها حالت مقابله و رقابت داشت، زیرا هر دو امپراطوری جنبه های مشابهی در سیاست خارجی و مایل سیاسی-اجتماعی داشتند. علاوه بر این، روسیه تزاری قدرتی امپریالیستی بود که در صحنه بین المللی موقعیتی شناخته شده داشت. بطور مسلم، روسیه تزارها رقیبی بود که انگلیسها، چه لیرال و چه محافظه کار، میتوانستند با آن ارتباط داشته و روابط متقابل سیاسی برقرار کرده و حتی برای تقسیم ایران به «مناطق نفوذ» با هم به «توافق» برسند. اما از نظر کیفی بلشویکها «دشمنانی» از نوع دیگر بودند. کناره گیری آنها از تمام امتیازات عمده بدست آمده در ایران طی

## فصل اول

قرنها حکومت توسعه طلبانه تزارها، برای سیاستمداران امپراطوری طلب انگلستان کاملاً بیگانه بود. آنها نمیتوانستند طبیعت پشتیبانی بلشویکها از جنبشهای آزادی خواهی در ایران و نقاط دیگر را درک کنند. در نتیجه در چنین وضعیتی انگلیسها نمیتوانستند با بلشویکها در مورد مسائل ایران و خاور میانه کنار بیایند. بنا براین بعد از انقلاب بلشویکی، تضاد روسیه جدید و بریتانیای کبیر بیش از پیش حاد گردید. لنین و همکارانش با حضور امپریالیسم انگلیس در ایران مبارزه نموده و از جنبشهای رهائی بخش ملی در ایران حمایت میکردند.

در مواجهه با موج ضد امپریالیستی در ایران، انگلیسها نقشه قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را پایه گذاری کردند. جاودان ساختن منافع بریتانیا در ایران، که دارای موقعیت استراتژیک عالی بود،<sup>۱۹</sup> هدف اصلی طرح کرزن در رابطه با ایجاد زنجیری از کشورهای طرفدار انگلیس از مدیترانه تا مرزهای هندوستان، قرار گرفت. بنا بر نظر کرزن «ضعیفترین و حیاتی ترین حلقه زنجیر» ایران بود. بر چنین زمینه ای او سیاست تخلیه ایران از انگلیسها را «غیر اخلاقی، ضعیف و فاجعه انگیز» می انگاشت. برای جلوگیری از چنین «فاجعه ای» (یعنی پیروزی جنبش رهائی بخش ملی و بیرون راندن قوای انگلیس از ایران) بریتانیا، تصمیم گرفت که تسلط خود را بر ایران با امضای قرار داد ۱۹۱۹ بیش از پیش توسعه دهد.

موافقت نامه ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، شامل یک مقدمه و شش اصل بود. در اصل اول انگلیس اصل «استقلال و یکپارچگی» ایران را، که پیوسته در گذشته تظاهر به پذیرش آن کرده بود دوباره تکرار میکند. در پنج اصل دیگر موافقت نامه، اعلام می کند که انگلستان:

- ۱- به خرج ایران برای اداره کشور کارشناسانی استخدام خواهد کرد،
- ۲- به خرج ایران، ارتش را باز سازی و مجهز خواهد نمود،
- ۳- بمیزان ۲۰۰ هزار پوند به ایران وام خواهد پرداخت که بایستی بمیزان هفت در صد در سال باز پرداخت گردد،
- ۴- با دولت ایران برای توسعه ارتباطات و مخابرات همکاری خواهد کرد و
- ۵- سرپرستی کمیته‌هایی از متخصصین را برای مطالعه و تجدید نظر در تعرفه های گمرکی بعهده خواهد گرفت.<sup>۲۰</sup>

کرزن، که در این موافقت نامه، بالاترین دستاورد سیاسی عمرش را میدید و آن را یک «شاهکار دیپلماتیک» میدانست، در تأیید آن به کابینه انگلیس چنین تحلیلی را ارائه داد:

«اگر سؤال شود که چرا ما باید چنین وظیفه ای را بعهده بگیریم و چرا نباید ایران را به حال خود رها کرده تا روبرو خرابی رود، جواب این است که موقعیت جغرافیائی ایران، اهمیت منافع

## فصل اول

ما در آنجا و امنیت اروپای شرقی، گسستن ما را از ایران در حال حاضر... همانطور که در ظرف پنجاه سال گذشته هم چنین بوده است... غیر ممکن میسازد. علاوه بر این اکنون که ما میرویم تا قومیت بین النهرین را بعهده بگیریم و این امر ما را با مرزهای غربی آسیا همسایه میسازد نمیتوانیم و نباید اجازه دهیم که بین مرزهای امپراطوری هندوستان ما و بلوچستان با مرزهای کشورهای جدید تحت الحمايهٔ ماء دسیسه‌های دشمن، آشوب اقتصادی، بی قانونی و سرچ و سرچ سیاسی وجود داشته باشد. علاوه بر این، اگر ایران بحال خود رها گردد، دلائل کاملاً زیادی وجود دارد که نهایتاً تحت نفوذ بلشویکیها قرار خواهد گرفت. بالاخره بایستی خاطر نشان ساخت که ما در قسمت جنوب غربی ایران منابع عظیمی از حوزه های نفتی داریم، که برای نیروی دریایی انگلیس اهمیت حیاتی داشته و به ما در آن قسمت دنیا حق حاکمیت مطلق میدهد.<sup>۲۱</sup>

در تقدیم نتایج مقاوله نامه مزبور به عنوان یک قدم حیاتی در حفظ منافع انگلیس در شرق، کرزن چنین توضیح داد:

«اگر آن نتیجه [حفظ منافع انگلیس در خاورمیانه و جلوگیری از گسترش نفوذ بلشویکیها]، نتیجه ای صحیح و مقبول بود، لازم و حیاتی است که انگلیس و ایران برای حفظ آن، متحداً کوشش نمایند. بریتانیای کبیر و ایران متحداً آماده شده اند تا از این موافقتنامه دفاع کرده و امیدوارند که از مفاد حقیقی آن توسط اجرای پیروزندانه اش حمایت کنند.»<sup>۲۲</sup>

در ایران مخالفت با این موافقت نامه «تسلیم طلبانه» سازمان یافته، مسالمت آمیز و حتی قهرآمیز بود. قابل ملاحظه ترین عامل در خصومت روز افزون با این قرارداد، جلوهٔ ناسیونالیسم ایرانی در چهرهٔ جدید ضد امپریالیستی اش بود. این پدیده جدید در مبارزات وسیع و روز افزون مردم علیه بریتانیای کبیر و بخشی از سیاستمداران ایرانی، که حافظ منافع انگلیس در ایران بودند، به نحو بارزی در سالهای ۱۲۹۷-۱۳۰۰ منعکس گردید.

اساساً وقوع انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ و عکس العمل و عملکرد امپریالیستی انگلستان در مقابل بی آمدهای آن انقلاب در ایران، صف آرائی و نیروبندی سازمانها و احزاب سیاسی ایران را در آن دوره پرتلاطم دستخوش تحویل و تحول قرار داد که در اینجا به چند و چون آن میپردازیم.



## صف بندی نیروهای سیاسی ایران در دوره ۱۲۹۶-۱۳۰۰

در یک پرسپکتیو تاریخی، حرکت پویای سیاست ضد امپریالیستی روسیه شوروی جوان از یک سو و برنامه انگلستان برای تسلط بیشتر و حفظ منافع سیاسی و اقتصادی در ایران از سوی دیگر باعث گشت که نیروهای سیاسی نیز دستخوش تحول قرار گرفته و صف بندی های جدیدی در بین آنها بوجود آید، بطور کلی، ائتلاف دموکرات ها و اعتدالیون که در دوره جنگ جهانی اول بتدریج شکل گرفته و رشد نموده بود با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه و پایان جنگ جهانی از بین رفت و نیروهای سیاسی به پنج طیف بزرگ مشخص زیرین تقسیم گشتند:

۱- طیف طرفداران انگلیس (انگلو فیل ها)، که بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر (بلشویکی) ۱۹۱۷ و پایان جنگ جهانی اول به بهانه جلوگیری از «نفوذ بلشویسم» و «خطر کمونیسم» خود را به انگلستان وابسته ساخته و انعقاد قرارداد ضد ملی ۱۹۱۹ ایران - انگلیس را امضاء کردند.

۲- طرفداران آلمان که با استفاده از وجود احساسات ضد تزاری و ضد انگلیسی در بین مردم ایران (بویژه بعد از سرکوب جنبش مشروطیت در ۱۹۱۱ و مداخله نظامی روس و انگلیس) با حمایت دستگاههای تبلیغاتی آلمان قیصری و ترکیه عثمانی به فکر اتحاد ایران با آلمان بودند. عده ای زیادی از اینان بعد از شکست آلمان قیصری در جنگ جهانی به سوی محور انگلستان جذب گشته و از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین طباطبائی و رضاخان حمایت کردند.

۳- دموکرات های پارلمانتاریست که خود به دو طیف مشخص زیرین تقسیم گشتند:

الف: دموکرات های پارلمانتاریست طرفدار احیای حزب دموکرات. نشریات

«ایران»، «توبهار» و «زبان آزاد» ناشر افکار اینان بودند.

ب: دموکرات های پارلمانتاریست ضد احیای حزب. ناشر دیدگاههای اینان

نشریه «ستاره ایران» بود

۴- دموکرات های انقلابی که در نتیجه یورش مشترک روس و انگلیس و انحلال مجلس دوم و

سرکوب مشروطیت در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) از مبارزات پارلمانتاریستی رو بر تافته و به راه

مبارزات قهر آمیز شهری و روستائی روی آوردند. جنبش «جنگل» در روستا های گیلان به

رهبری میرزا یونس کوچک خان و «جنبش خیابانی» در شهر های آذربایجان تحت

رهبری «حزب دموکرات آذربایجان» و جنبش پسیان در خراسان، تحت رهبری کلنل

محمد تقی خان پسیان سه جنبش معروف دوره پر تلاطم ۱۲۹۶-۱۳۰۰ بودند که توسط

## فصل اول

دموکرات های انقلابی بر پا گشتند.

۵- کمونیست های ایران، که عمدتاً از بقایای مجرب و جهان‌نیده فرقه اجتماعیون - عامیون دوره اول انقلاب مشروطیت بودند که در جریان جنگ جهانی اول با بلشویکهای روسیه تحت رهبری لنین همکاری کرده و در سرنگونی رژیم تزارها نقش داشتند. اینان که در سازمانی به اسم «کمیته عدالت» در باکو سازمان یافته و تربیت دیده بودند، بعد از پایان جنگ جهانی به ایران انتقال یافته و در جریان همکاری و وحدت باجنبش جنگل به ایجاد «حزب کمونیست ایران» در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) دست زدند. در اینجا به چند و چون شکل گیری و رشد گروههای درون این پنج طیف، که در دوره ۱۹۱۷-۱۹۲۱ (تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) آرایش و ترکیب نیروهای جامعه ایران را تشکیل می دادند، میپردازیم.

### نیروهای طرفدار انگلیس (انگلو فیل ها)

نیروهای طرفدار انگلیس، که در صدر آنها وثوق الدوله قرار داشت، بعد از وقوع انقلاب اکتبر در روسیه بیشتر از هر زمانی در گذشته بسوی انگلستان کشش پیدا کردند. اکثر زمین داران و مالکین بزرگ که تا وقوع انقلاب بلشویکی به طرفداری از روسیه تزاری معروف بودند، در دوره ۱۹۱۷-۱۹۲۱ بعد از انقلاب و سرنگونی تزاریسم بسوی انگلستان، که ناگهان به عنوان تنها امپریالیست در صحنه سیاسی خاورمیانه ظهور کرده بود، کشیده شدند. اینان استدلال میکردند که «نجات ایران» از تجزیه ارضی و گسستگی ملی وابسته به حمایت همه جانبه انگلستان در مقابل «گسترش بلشویسم» بسوی آبهای جنوب در جهت خلیج فارس است. طبقات حاکمه ایران که عمدتاً به رهبری وثوق الدوله و همکارانش از انقلاب بلشویکی و گسترش جنبش های رهایی بخش در گیلان و آذربایجان سخت هراسناک بودند، موقعیت را برای «اتحاد» با انگلستان مناسب شمرده و قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس را بستند.<sup>۲۰۳</sup>

همانطور که قبلاً ذکر شد، قرارداد ۱۹۱۹ اگر بمورد اجرا گذاشته میشد ایران را بطور رسمی به یک نیمه مستعمره انگلیس در خاور میانه در میآورد. معمار اصلی این قرارداد وثوق الدوله بود.

وثوق الدوله (میرزا حسن خان وثوق) فرزند ابراهیم خان معتمدالسلطنه (از مستوفیان بنام دوره استبداد ناصری) در سال ۱۲۵۴ خورشیدی در تهران تولد یافت. او بعد از کسب تحصیلات مقدماتی و علوم معقول و منقول از طرف ناصرالدین شاه به سمت استیفای آذربایجان برگزیده شد.

## فصل اول

در آغاز انقلاب مشروطیت وثوق الدوله برای مدت کمی با مشروطه طلبان همدستان شد ولی بعد از کودتای محمد علیشاه در تیر ماه ۱۲۸۷ موضع «بیطرفی» انتخاب کرده و بعد از فتح تهران به عنوان یکی از «میوه چینان» انقلاب در کابینه های مختلف به مقامات مهم برگزیده شد. در جریان جنگ جهانی اول، زمانی که اکثر شخصیت های سیاسی ایران در اعتراض به تجاوزات نظامی روس و انگلیس، دست به «مهاجرت» و ایجاد «کمیته دفاع ملی» زدند وثوق الدوله با حمایت و عنایت دول روس و انگلیس به مقام نخست وزیری ایران منصوب گشت. در تمامی این دوره وثوق الدوله در خدمت روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان، وابستگی طبقاتی و سیاسی خود را به مأمورین کشور های فوق الذکر بنحو احسن بنمایش گذاشته و در سرکوب جنبش های آزادیخواهانه مردم و سانسور مطبوعات گوی سبقت را از دیگر شخصیت های وابسته ربود.<sup>۲۰۴</sup>

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و خروج نیروهای نظامی روسیه از خاک ایران، انگلستان به عنوان یکه تاز در صحنه سیاسی ایران به تقویت طرفداران خود پرداخته و در تابستان ۱۲۹۷ (۱۹۱۸ میلادی) برای دومین بار از وثوق الدوله حمایت کرد که به عنوان نخست وزیر زمام امور ایران را بدست گیرد. اعضای کابینه وثوق الدوله، که عموماً به طرفداری از انگلستان معروف بودند، عبارت بودند از: نصرت الدوله فیروز میرزا، وزیر عدلیه، میرزا حسن خان مشارالممالک، وزیر مالیه، مشاور الممالک انصاری، وزیر خارجه دبیر الملک، وزیر فواید عامه و تجارت، نصیرالدوله بدر، وزیر علوم، سردار همایون، کفیل وزارت جنگ و محاسب الممالک، کفیل پست و تلگراف.

نخستین اقدام دولت انگلوفیل وثوق الدوله کشف سازمان مخفی «کمیته مجازات»، قتل عام و سرکوب اعضای رهبری آن کمیته بود. «کمیته مجازات» در سال ۱۲۹۶ خورشیدی (۱۹۱۷ میلادی) با کمک حیدر عمواوغلی در تهران بطور مخفی تشکیل یافت. اعضای رهبری این کمیته عبارت بودند از: میرزا ابراهیم خان منشی زاده، اسداله خان ابوالفتح زاده، احسان الله خان، مشکوةالممالک، عماد الکتاب، میرزا اکبر ارداقی، رشیدالسلطان و حسین خان الله. کمیته مجازات یک سازمان کاملاً سری ضد انگلیسی بود و هدف آن از بین بردن شخصیت های طرفدار انگلستان در ایران بود. در شهریور ۱۲۹۷ (۱۹۱۸ میلادی) دولت موفق شد که مقرر این سازمان مخفی را کشف کرده و اعضای آن را سرکوب سازد. منشی زاده و ابوالفتح زاده سابقاً از افسران قزاق بودند ولی بر خلاف دیگر افسران قزاق مثل رضا خان میرپنج (بعدها رضاشاه پهلوی) که بعد از انقلاب بلشویکی به اردوی طرفداران انگلستان پیوستند، به هواخواهی از اندیشه های ملی

گرایی و استقلال خواهی بر خاسته و بمبارزه علیه انگلستان و متحدین بومی آنها در ایران روی آوردند. این دو افسر مین پرست بعد از دستگیری و محاکمه به پانزده سال تبعید در کلات نادری محکوم شدند. اینان در نزدیکی سمنان به بهانه اینکه میخواستند فرار کنند، توسط ژاندارم ها کشته شدند و رشید السلطان و حسین خان لله نیز به حکم دادگاه در میدان توپخانه به دار آویخته شدند. ولی احسان الله خان موفق شد که بعد از فرار و سفر به قفقاز در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ میلادی) به ایران برگشته و به جنبش جنگل در گیلان پیوندد. مشکوة المملک و عمادالکتاب و میرزا علی اکبر ارداقی نیز، هر یک به پنج سال زندان محکوم گردیدند.<sup>۲۰۵</sup> بعد از سرکوب کامل کمیته مجازات، وثوق الدوله موفق شد که با استقرار و تثبیت دولت مرکزی شرایط را برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ آماده سازد.

بعد از امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و بخش متن آن، اقشار مختلف مردم در سراسر ایران همراه با سازمانها و احزاب سیاسی برای ابراز مخالفت به تظاهرات، اعتراضات و قیام روی آوردند. در گیلان و آذربایجان عکس العمل توده های مردم در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ انقلاب و استقرار دولت های جمهوری خود مختار در گیلان و آذربایجان بود که بعداً به تفصیل شرح داده خواهند شد. تظاهرات عظیم و اعتراضات گسترده در شهر تهران عمدتاً از طرف سه گروه زیرین بر گزار گردیدند:

- ۱- جمعی از روحانیان و بازاریان به رهبری سید حسن مدرس.
- ۲- جمعیت «ودادیون» با حمایت صمصام السلطنه، رهبری محتشم السلطنه و مستشارالدوله و
- ۳- اعضای شاخص «دموکرات های ضد تشکیلی»: فرخی یزدی، میرزاده عشقی، عارف قزوینی و نویسندگان «ستاره ایران».

وثوق الدوله در مقابل اوجگیری مبارزات مردم در نقاط مختلف ایران و اعتراضات ژورنالیست ها و شاعران و نویسندگان با توسل به مقررات حکومت نظامی و با حمایت کامل انگلستان دست به سرکوب اپوزیسیون زده و به اعمال زور و سانسور دست زد. در پائیز ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹) مأمورین دولت، چهار نفر از رهبران «جمعیت ودادیون» (محتشم السلطنه اسفندیاری، میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله، مرتضی خان ممتازالملک و مستشارالدوله) را به تبعید فرستاد. و سه شاعر ملی- عارف قزوینی، فرخی یزدی و میرزاده عشقی - را نیز همراه با ضیاء النواعظین و افراسیاب آزاد بازداشت کردند.<sup>۲۰۶</sup> عارف، فرخی و عشقی در مقالات و شعر های خود بر ضد قرارداد موضع گرفته و وثوق الدوله و بخشی از اعضای کابینه او - نصرت الدوله فیروز، وزیر امور خارجه و مسعود صارم الدوله، وزیر مالیه - را به بیگانه خواهی و «ایران فروشی» متهم

## فصل اول

کردند. عارف در ترانه ای گفت:

بنال ای چنگه آیام خروشن است  
ز شمن پیر مسرای داربوش است  
به بیع قطع ایران در فروش است.

فرخی در قصیده ای گفت:

کیست که از من برد پیام بدستور  
کای ز قسار تو داد و عهد تو فریاد  
چشم بدت دور، و چه خوب نمودی  
خانه مارا خرابه خانه ات آباد

عشقی در مسمطی گفت:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت  
باغبان زحمت مکش، کنز ریشه کنند این درخت  
میهمانان و وثوق الدوله خونخوارند سخت  
ای خدا با خون ما این میهمانی می کند<sup>۲۰۷</sup>

علت اینکه وثوق الدوله و دو نفر از اعضای کابینه اش (نصرت الدوله و صارم الدوله) علناً در مطبوعات و ملاء عام به «ایران فروشی» متهم و یا معروف گشتند یک انگ سیاسی و با برچسب نبود بلکه این بود که هر سه مبلغی «پیشکشی» یا رشوه (وثوق الدوله دو بیست و بیست هزار تومان، نصرت الدوله و صارم الدوله هر کدام یکصد و هفتاد هزار تومان) از انگلیس ها به پاداش خدمات خود در جریان امضای قرارداد ضد ملی ۱۹۱۹ ایران و انگلیس دریافت کرده بودند.<sup>۲۰۸</sup>

بد نامی و بی اعتباری انگلوفیل ها بحدی در جامعه ایران شیوع یافت که وثوق الدوله در بحبوحه اوجگیری جنبش های رهائی بخش در آذربایجان و گیلان از نخست وزیری استعفا داده و عملاً در تیر ماه ۱۲۹۹ به اروپا فرار کرد. بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و عروج رضاخان به قلّه دیکتاتوری شاهی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی (۱۹۲۵ میلادی) وثوق الدوله دوباره با حمایت انگلستان به ایران برگشت و به عنوان یک «کمپرادور» وفادار در خدمت دیکتاتوری رضا شاه قرار گرفت. در زمان دیکتاتوری رضا شاه وثوق الدوله دوباره به وکالت مجلس ایران (که محملی در دست رضاشاه برای قانونی جلوه دادن تبهکاریها و خیانت هایش به مردم ایران بود) انتخاب

## فصل اول

شد و در ضمن در سال ۱۳۱۴ خورشیدی به ریاست فرهنگستان برگزیده شد.

در سال ۱۳۱۶ به دنبال تغییر اوضاع در ایران - چرخش و کشش رضا شاه به سوی آلمان هیتلری - وثوق الدوله دوباره با حمایت و عنایت انگلستان راه تبعید را در اروپا در پیش گرفت. بعد از اشغال ایران توسط متفقین و خلع و تبعید رضاشاه، انگلوفیل های تبعیدی یکی بعد از دیگری دوباره به ایران آمدند. وثوق الدوله نیز مثل سید ضیاء الدین طباطبائی دیگر نتوانست آنطور که شاید و باید به منویات انگلستان در ایران بعد از جنگ جهانی دوم خدمت کند. او در بهمن ماه ۱۳۲۹ در آستانه ملی شدن نفت ایران در انزوا و ذلت و خواری بدرود زندگی گفت.

وثوق الدوله، که به حق سمبل انگلوفیل های ایران قبل از جنگ جهانی دوم محسوب میشود، علاوه بر فعالیت در صحنه سیاسی، یکی از چهره های روشن ادبیات زمان خود بوده و در فن شعر و خطابه مهارت داشت. با اینکه هوشی سرشار و ادراکی قوی داشت، ولی از وجود استقلال طبع محروم بود. وثوق الدوله نیز مثل شخصیت های انگلوفیل دوران خود، مثل سید ضیاء الدین طباطبائی و دیگر «کمپرادور» ها بهترین نمونه انسانی بود که صاحب دانش و تجربه و هوش و ذکاوت بود، ولی از بینش خدمت به خلق محروم بوده و کوچکترین مهر و محبتی در دل خود نسبت به مردم زحمتکش ایران نداشت.

### طرفداران آلمان

در بحبوحه جنگ جهانی اول زمانیکه ایران مورد تهاجم نیروهای نظامی روس و انگلیس قرار گرفته بود گروهی از اعضای جناح راست حزب دموکرات ایران که به خاطر کارشکنی های روس و انگلیس به اروپا کوچ کرده بودند، به دور از سانسور متفقین در برلین به دور هم جمع شده و روزنامه معروف «کاوه» را منتشر ساختند. همانطور که در صفحات پیشین ذکر شد، اینان به سرکردگی سید حسن تقی زاده به روشنی علیه متفقین بوده و برخلاف دیگر دموکرات های معروف ایران - ملک الشعرائی بهار، مستوفی الممالک و مشیرالدوله - اتحاد ایران را با آلمان قیصری، سردمدار متحدین در جنگ، تبلیغ می کردند. به غیر از تقی زاده، معروفترین اعضای این گروه، که به نام طرفداران آلمان معروف گشتند، عبارت بودند از: میرزا محمد خان قزوینی، حسین کاظم زاده ایرانشهر، میرزا محمود غنی زاده، سید محمد علی جمالزاده، حاجی سید ابوالحسن علوی، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، میرزا رضاخان تربیت، عزت الله هدایت، ابراهیم علیزاده و حسین قلی خان نواب (سفیر ایران در آلمان قیصری).<sup>۲۰۹</sup>

سید حسن تقی زاده در سال ۱۲۵۶ خورشیدی در تبریز به دنیا آمد و پس از پایان

## فصل اول

تحصیلات معمول زمان خود، مثل ادبیات فارسی و صرف و نحو به اتفاق میرزا علیخان تربیت (شوهر خواهرش) کتابفروشی کوچکی در تبریز باز کرد که بعد ها به مرکز جلسات مطالعه و بحث های سیاسی تبدیل گشت.

تقی زاده در اوایل قرن بیستم، با مطالعه روزنامه های عربی و فارسی چاپ قاهره و استانبول با تحولات سیاسی جهان، بویژه کشور های اروپایی تا حدی آشنا شد و با همکاری سید حسن شریف زاده و میرزا محمد علی خان تربیت به انتشار مجله «گنجینه فنون» در تبریز دست زد. در همان زمان تقی زاده در جریان مسافرت های خود به ترکیه عثمانی، ایالات قفقاز روسیه تزاری و مصر و خاور میانه عربی با افراد شاخصی چون جرحی زیدان و شیخ محمد عبده ملاقات کرده و پس از بازگشت به تبریز درگیر فعالیت های مشروطه خواهی شد.<sup>۲۱۰</sup>

پس از صدور فرمان مشروطیت در تابستان ۱۲۸۵ (۱۹۰۶ میلادی) از طرف بازرگانان تبریز نماینده مجلس شورای ملی (دوره اول) شد. هنگام تنظیم متمم قانون اساسی با مداخله روحانیون در امور مجلس برای نظارت و انطباق قوانین با موازین شرعی مخالفت کرد و همین امر باعث شد که طرفداران محمد علیشاه و شیخ فضل الله نوری به او تهمت بی دینی بزنند.

تقی زاده علاوه بر فعالیت در مجلس به همکاری با اعضای حزب اجتماعیون - عامیون در خارج از مجلس پرداخته و در شکل گیری و رشد «انجمن آذربایجان» در تهران نقش رهبری ایفاء کرده و جوانان مجاهد این انجمن را در مبارزه علیه محمد علیشاه (که خواست سرنگونی مشروطیت را داشت) تشویق کرد. بدین جهت بعد از کودتای محمد علیشاه در تیر ماه ۱۲۸۷، تقی زاده اول به سفارت انگلستان پناه برده و سپس به اروپا فرار کرد.

بعد از فتح تهران و خلع و تبعید محمد علیشاه در ۱۲۸۸ خورشیدی تقی زاده دوباره به تبریز برگشته و نمایندگی مجلس دوم انتخاب شد. در جریان دوره دوم مشروطیت که از ۱۲۸۸ تا آخر سال ۱۲۹۰ خورشیدی طول کشید، تقی زاده، علاوه بر وکالت در مجلس در ایجاد و رشد «حزب دموکرات ایران» نقش بسیار مهمی بازی کرد و بمبارزات خود علیه روحانیون محافظه کار و رهبری اعتدالیون ادامه داد.

بعد از ترور سید عبدالله بهبهانی رهبر شاخص روحانیون محافظه کار و از اعضای مهم حزب اعتدالیون، تقی زاده دوباره مورد تکفیر روحانیون محافظه کار قرار گرفته و متهم به قتل بهبهانی گردید. او بعد از کمی زندگی در خفا از ایران فرار کرده و پس از آن سالها در کشورهای اروپایی بصورت تبعیدی زندگی کرد و در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) با همکاری شخصیت های معروفی

## فصل اول

چون محمد قزوینی، حسین کاظم زاده ایرانشهر، سید محمد علی جمالزاده، ابراهیم پورداود و اسماعیل امیر خیزی در برلین هیأتی برای مبارزه علیه متفقین (روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان) که نقاط مختلف ایران را اشغال نظامی کرده بودند، تشکیل داد. ارگان تئوریکی این گروه که خواهان اتحاد ایران با آلمان علیه متفقین بودند، نشریه «کاوه» بود. اکثر گردانندگان و نویسندگان «کاوه» را اعضای جناح راست حزب دموکرات ایران که در این موقع در داخل ایران به دو بخش طرفداران ایجاد حزب و «دموکراتهای ضد تشکیلاتی» تقسیم شده بودند، تشکیل میدادند. اینان معتقد بودند که برای آزادی ایران از چنگ متفقین، ایرانیان مقیم خارج باید به «اردوی جهاد ملی» یعنی «کمیته دفاع ملی» که در جنوب ایران توسط دولت مردان ایرانی «در تبعید» بوجود آمده بود کمک کنند. تقی زاده و دیگر شخصیت های طرفدار آلمان که عموماً نظر گاهایشان در «کاوه» منعکس میشد، بر آن بودند که:

«روس و انگلیس به ایران رحم نمی کنند و استقلال آن را محترم نمی شمارند و وظیفه ایرانیان است که انتقام از این دو دشمن گرفته و استقلال ایران را بازگردانند...»<sup>۲۱۱</sup>

نشریه «کاوه» تا زمانی که جنگ جهانی اول ادامه داشت و ایران مورد هجوم نظامی روس و انگلیس قرار گرفته بود، با مطالبی شور انگیز و با تثری استوار ایرانیان را به طرفداری از آلمان و مبارزه علیه متفقین دعوت و ترغیب میکرد. تقی زاده خود در این باره نوشت:

«روزنامه کاوه زاینده جنگ بود و به شکل یک روزنامه سیاسی تأسیس شد که غرض عمده از نشر آن در ابتدا تقویت معنوی بود به آن دسته از وطن پرستان ایرانی که به عقیده آنها در جنگ بین المللی حیات و منافع ایران در آن طرفی بود که روسیه دشمن بی امان ایران می جنگید و هر نوع مآضات و کنار آمدن را با دولت امپراطوری روس محال میدانست.»<sup>۲۱۲</sup>

بعد از پایان جنگ جهانی اول و شکست آلمان قیصری، نشریه «کاوه» نیز دچار تحولات گشته و گردانندگان آن بتدریج به دو بخش عمده تقسیم گشتند. بخشی از آنان از تمایلات تند آلمان پرستی دست برداشته و چون انقلاب بلشویکی منجر به تخلیه ایران از نیروهای نظامی روسیه گشته بود، بسوی طرفداری از انگلستان روی آوردند. تقی زاده بهترین نماینده این بخش از گردانندگان «کاوه» بود که بتدریج به اندیشه های محافظه کارانه روی آورده و بعد از عروج رضا شاه پهلوی به قلعه دیکتاتوری در اواسط دهه ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) به خدمت رژیم پهلوی درآمد.<sup>۲۱۳</sup>

بخشی دیگر از گردانندگان «کاوه» در آلمان مانده و با انتشار دوره دوم نشریه «کاوه» در



## فصل اول

سال ۱۹۲۰ از سیاست کناره گیری کرده و به «ترویج تمدن اروپایی در ایران» «حفظ ملیت و وحدت ملی ایران» و «حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای متولیه بر آن» پرداختند. نماینده این نظر گاه حسین کاظم زاده ایرانشهر بود که در سال ۱۹۲۲ بعد از تعطیلی نشریه «کاه» با انتشار روزنامه «ایرانشهر» در برلین به ترویج نظرات به غایت اروپا مدارانه و اولتراناسیونالیستی خود پرداخت. کاظم زاده و دیگر نویسندگان «ایرانشهر» با اینکه ادعا میکردند که علاقه به امور سیاسی و دنیای سیاست ندارند ولی در عمل در نشریه «ایرانشهر» رواج «تمدن اروپایی» را در ایران تبلیغ کرده و معتقد بودند که باید در ایران یک نهضت معنوی به وجود آید که از طریق آن زبان و فرهنگ فارسی در ایالاتی که ساکنین آن به زبانهای دیگری مثل ترکی و کردی و لری و عربی صحبت می کنند، ترویج و تقویت گردد. کاظم زاده علاوه بر مجلدات چهار ساله ایرانشهر (از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۶ میلادی) تألیفات دیگری نیز در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ منتشر کرد که حاوی اندیشه های اولتراناسیونالیستی و گاه نژاد پرستانه اوست. یکی از این تألیفات که نظر گاه های کاظم زاده را در باره فرهنگ و ملیت و حق تعیین سرنوشت با شفافیت منعکس میکند، کتاب «رهبر نژاد نو» بود که در اواسط دهه ۱۹۳۰ در برلین در چاپخانه «ایرانشهر» چاپ شد.<sup>۲۱۴</sup>

طرفداران آلمان قیصری در جریان جنگ اول جهانی و بعد از آن در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی بویژه در بین روشنفکران و نویسندگان فقط به حزب دموکرات ایران محدود نمیشد. به غیر از کاظم زاده ایرانشهر و حسن تقی زاده و یاران آنها تعداد روشنفکران آلمان دوست بویژه در حیطه شعر و ادبیات ایران، که احساسات آلمان دوستی، در آثار هنری و ادبی آنها بطور شفاف منعکس میشد، به ده ها نفر میرسید. ادیب پیشاوری، وحید دستگردی و محمود غنی زاده بدون تردید در رأس این قشر از روشنفکران قرار داشتند.

ادیب پیشاوری در آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ میلادی با انتشار قطعاتی از منظومه حماسی «قیصر نامه» به عنوان یک شاعر شاخص در ایران مطرح شد. در این منظومه، شاعر از دلیری های قیصر ویلهلم دوم و سرداران او و عزم و اراده ملت آلمان ستایش کرده و نفرت خود را از انگلیسها بیان میکند.<sup>۲۱۵</sup>

وحید دستگردی، که بعد ها در دهه های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ با انتشار مجله «ارمغان» معروفتر گردید، یکی دیگر از شعرای دوره جنگ جهانی اول و بعد از آن بود که مردم را به دشمنی با متفقین (انگلیس ها و روسها) و هوادارای از آلمان قیصری بر می انگیزخت. دستگردی در بحبوحه جنگ جهانی اول اشعاری در تمجید آلمان و امپراطور آن چاپ میکرد و درویشان را در اصفهان

## فصل اول

به خواندن آنها در کوی و برزن تشویق میکرد. یکی از اشعار معروف دستگردی در این زمینه مسط «نارنجک» است که به نام امپراطور ویلهلم دوم قیصر آلمان سروده و در آن با هیجان و بازیان شاعرانه پرشوری سیاست اشغالگران (امپراطوری انگلستان و روسیه تزاری) در مناطق مختلف ایران را محکوم و پیشرفت های آلمانی ها را در خاک لهستان و روسیه و فرانسه میستاید.<sup>۲۱۶</sup>

میرزا محمد غنی زاده نیز با انتشار شعر معروف خود بنام «نالش و نیاز» که در اوج جنگ جهانی اول در باره اشغال ایران توسط نیروهای متفقین سرود، به عنوان یک شاعر معروف گشت و بعد از عزیمت به برلین به همکاری با تقی زاده و مجله «کاو» پرداخت. غنی زاده در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) با انتشار مثنوی «هدیان» معروف تر گشته و خوانندگان زیادی پیدا کرد. در این مثنوی، غنی زاده شهادت و دلیری مردم و دولت آلمان قیصری را در جنگ جهانی اول ستوده و ایرانیان میهن پرست و ملی را به پیروی از آلمان ترغیب و تشویق میکند.<sup>۲۱۷</sup>

### دموکرات های پارلمانتاریست

بعد از شکست و سرکوب «کمیته دفاع ملی» در جنوب و پراکندگی در مهاجرت در سالهای ۱۲۹۶-۱۲۹۹ خورشیدی، نوزده نفر از دموکرات های سابق، که در تهران مانده بودند و یا بعد از سرکوب «کمیته دفاع ملی» از مهاجرت باز آمده بودند، تصمیم گرفتند که «حزب دموکرات ایران» را که عملاً در جریان جنگ جهانی اول منحل گشته بود، دوباره احیاء کنند. پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و تصمیم بلشویکها در رابطه با خروج نیروهای نظامی روسیه از ایران، این دموکرات ها را، که بزودی به نام «دموکرات های طرفدار تشکیل حزب» معروف شدند، بر آن داشت که از اوضاع بنفع این حزب و استقرار یک دولت مستقل و بیطرف در ایران استفاده کنند.

در این میان تعدادی از دموکراتهای با سابقه به رهبری سید محمود کمره ای تحت نام «دموکرات های ضد تشکیلی» با احیای حزب مخالفت کرده و با انتشار «ستاره ایران» به عنوان ارگان گروه خود به مبارزه با اکثریت دموکرات ها، که حزب را دوباره تشکیل داده بودند، برخاستند.<sup>۲۱۸</sup>

«ستاره ایران» که در اوایل سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) توسط میرزا حسین خان صبا (کمال السلطان) شروع به انتشار کرد، ناشر افکار «دموکرات های ضد تشکیلی» در دوره ۱۲۹۶-۱۲۹۹ گردید. نویسندگان این نشریه طرفدار دموکراسی و علاقمند به انقلاب بلشویکی و از مخالفین جدی وثوق الدوله و دیگر انگلوفیلهای درون هیأت حاکمه ایران بودند. «ستاره ایران»

## فصل اول

به خاطر انتقادات کوبنده از وثوق الدوله و اعضای کابینه اش و به خاطر پشتیبانی از جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان توسط دولت وثوق الدوله در اوایل تابستان ۱۲۹۶ توقیف گشت.<sup>۲۱۹</sup>

با توقیف «ستاره ایران» حسین خان صبا از پانته نشست و از امتیاز «کوکب ایران» (به سر دبیری سید خلیل خلخالی ملقب به رکن الاسلام) برای نشر عقاید و نظر گاه های سیاسی و اجتماعی «دموکراتهای ضد تشکیلی» استفاده کرد. «کوکب ایران» از مطبوعات روشن بین سالهای جنگ و پس از آن بود که مجدداً از دموکراسی و مشروطه دفاع کرده و علیه قدرتهای نظامی، بویژه انگلستان، در آن دوره موضع قاطع میگرفت.

پس از توقیف «ستاره ایران» وثوق الدوله از طریق صفحات «نوبهار» و «ایران» به دفاع از سیاست های انگلوفیلی خود پرداخت. در نتیجه برای مدتی در اواخر سال ۱۲۹۶ مبارزه ای قلمی فراگیری بین «کوکب ایران» و «نوبهار» (به سر دبیری ملک الشعرای بهار) در گرفت. شایان توجه است که ملک الشعرای بهار ناشر «نوبهار» و همکار ملکزاده (مدیر روزنامه «ایران») در این زمان، مدتها در مخالفت با نویسندگان نشریات «ستاره ایران» و «کوکب ایران» به پشتیبانی از سیاستهای وثوق الدوله پرداخت و در واقع رهبر دموکرات های طرفدار تشکیلات محسوب میشد. «ستاره ایران» در آخر تابستان ۱۲۹۶ از توقیف بیرون آمد و بلافاصله با انتشار مجدد و مرتب خود به مبارزه علیه حزب دموکرات از یک سو و مخالفت با وثوق الدوله از سوی دیگر ادامه داد. در این راستا «تجدد ایران» «صدای ایران» و «زبان آزاد» نیز مثل «ستاره ایران» به نشر افکار و عقاید «دموکرات های ضد تشکیلی» پرداخته و در مقابل نشریات طرفدار «حزب دموکرات» قرار گرفتند.<sup>۲۲۰</sup>

همانطور که در بخش مربوط به طرفداران انگلستان اشاره رفت، با بالا گرفتن موج مخالفت با عاقدین قرارداد ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) ایران- انگلیس، وثوق الدوله برای فرو نشانیدن موج مخالفت و پیشبرد مقاصد خود حکومت نظامی اعلام کرده و بسیاری از «دموکراتهای ضد تشکیلی» و دیگر مخالفین قرارداد را دستگیر، زندانی و یا به تبعید فرستاد. دولت وثوق الدوله، میرزا حسن خان صبا و نیرالسلطان، مدیر روزنامه «صدای ایران» را نیز به تبعید فرستاد و نشریات ضد قرارداد را توقیف ساخت.

یکی از بی آمد های قرارداد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس تثبیت کامل و نهادینه شدن انشعاب در درون دموکراتها بود. درست است که دموکرات ها از زمان وقوع انقلاب بلشویکی روسیه تا تابستان ۱۲۹۸ عملاً به دو دسته تقسیم شده بودند ولی بعد از امضای قرارداد نه تنها انشعاب بین

دو بخش بطور ساختاری رسمی گشت بلکه اختلافات نیز آشتی ناپذیر گشت. بعد از آن زمان بخشی به رهبری ملک الشعرای بهار، ناشر روزنامه «نوبهار» به دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس و عاقدین آن پرداختند و گروهی دیگر نیز به رهبری سید محمد کمره ای، میرزا محمد حسین صدزایی و سید محمد تدین به مخالفت و ضدیت بر علیه قرارداد و دولت وثوق الدوله برخاستند.

اختلافات بین دموکراتها فقط به مواضع آنها در مورد قرارداد ۱۹۱۹ محدود نماند. «دموکراتهای ضد تشکیلاتی» بر خلاف رهبران حزب دموکرات بطور جدی از جنبشهای رهائی بخش در شمال ایران، که طبیعتاً بعد از امضای قرار داد ۱۹۱۹ گسترش بیشتری یافته بودند، حمایت کردند. در صورتیکه دموکرات های طرفدار تشکیلات از دولت وثوق الدوله، که از وقوع انقلاب بلشویکی و رشد جنبش های رهائی بخش ملی در ایران بهراس افتاده بود، دفاع کرده و «اتحاد» هیأت حاکمه ایران با انگلستان و عقد قرارداد ۱۹۱۹ را مناسب و قابل توجه ارزیابی کردند.

بهر رو عقد قرارداد ۱۹۱۹ منجر به رشد یک حرکت و روند ضد امپریالیستی اصیل در سرتاسر ایران، بویژه در صفحات شمال ایران، در دوره ۱۹۱۲ - ۱۹۲۰ گردید. نتیجه منطقی این امر تا آنجایی که مربوط به موقعیت انگلیس در افکار عمومی در ایران میگردد این بود که انگلستان فقط با عده ای افراد معدود که به عنوان خائنین به مملکت شناخته میشدند، معرفی شد.<sup>۲۱۱</sup> دو عامل مهم اساسی این باور و نتیجه گیری رادر اذهان مردم شکل میداد.

عامل اول ظهور و گسترش پدیده جدید ملی گرایی (ناسیونالیسم) در بین اقشار مختلف مردم، بویژه روشنفکران و تحصیل کرده ها، بود. برای آنها ملی گرایی و ملت پرستی عبارت از وفاداری به سنن آزادی و مشروطیت و نظام جوان پارلمانی ایران، تقسیم اراضی و اتخاذ یک موضع بی طرفی در سیاست خارجی ایران بود. کابینه وثوق الدوله و اعضای شاخص انگلوفیل های درون و بیرون حاکمیت با امضای قرار داد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس به اصل اولی ملی گرایان خیانت کرده با دوامی مخالفت کرده و سوئی را نیز زیر پا گذاشتند.

عامل دوم، که نقش تعیین کننده ای در جدایی و انشعاب طبقات حاکمه ایران از توده های مردم داشت، افکار و نظر مردم نسبت به قدرتهای خارجی بود که مستقیماً به امر حمایت و یا خصومت آنها نسبت به رژیم حاکم ایران بستگی داشت. به عبارت دیگر، هرچقدر که دولت وقت به یک قدرت خارجی وابسته تر میگردد، مردم نسبت به آن قدرت خارجی خصومت بیشتری نشان میدادند.<sup>۲۲۲</sup>

## فصل اول

از نظر عملی، وابستگی نیروهای محافظه کار و عمدتاً انگلوفیل های ایران به انگلستان، به آن کشور اجازه میداد که خاک ایران را به عنوان پایگاه نظامی و سیاسی برای کمک به نیروهای ضد بلشویک که علیه دولت جوان روسیه شوروی می جنگیدند، مورد استفاده قرار دهد. هدف از این تاکتیک، مبارزه با گسترش بلشویسم در آسیا و صیانت منافع امپریالیستی انگلیس در شبه قاره هند و مناطق آسیای مرکزی بود که آن زمان هم مرز ایران بودند.

ملی گرایان مشروطه طلب ایران با تسلیم طلبی رژیم وثوق الدوله و حامیان آن مخالفت کرده و قرارداد ۱۹۱۹ را «وسیله ای شیطانی» برای «دستبند زدن» به دستهای مردم ایران محسوب میداشتند. همانطور که در صفحات پیشین این بخش شرح داده شد، ملی گرایان مشروطه طلب استقلال خواه در دوره ۱۹۱۷-۱۹۲۰ مرکب از طیف های مختلف گروه ها و افراد زیرین بودند:

۱- دموکراتهای پارلمنتاریست که خود به دو بخش «دموکراتهای طرفدار ایجاد حزب» و «دموکرات های ضد تشکیلی» تقسیم می شدند و

۲- دموکرات های انقلابی مخالف مبارزات پالماتاریستی و طرفدار مبارزات قهر آمیز انقلابی که سه جنبش رهایی بخش را به ترتیب در گیلان، آذربایجان و خراسان رهبری میکردند. به غیر از دو طیف بزرگ فوق الذکر جریانات و طیف های دیگری نیز در این دوره به مخالفت شدید علیه وثوق الدوله و دیگر انگلوفیل ها (عاقدین اصلی قرارداد ۱۹۱۱ ایران- انگلیس) برخاستند که عبارت بودند از:

۳- «منفردین» معروف و با سابقه که خود به سه طیف شاخص زیرین تقسیم می گشتند:

الف- علمای روحانی عمدتاً به رهبری سید حسن مدرس و هواداران جمعیتی

به اسم «اتحاد اسلام» در ترکیه عثمانی،

ب- مشروطه طلبان معتدل و «اعتدالی» چون مشیر الدوله و مستوفی الممالک

که عموماً بنام «وجیه الملّه» ها نیز موسوم بودند.

ج- شاعران ملی و رادیکال چون عارف، فرخی و عشقی.

۴- «جمعیت ودادیون»، به رهبری افراد شاخصی چون محتشم السلطنه، ممتازالملک، مستشار الدوله و صمصام السلطنه بختیاری،

۵- جناح «راست» دموکرات ها که تحت رهبری تقی زاده و یارانش اتحاد با آلمان را تبلیغ می کردند.

۶- بقایای فراکسیون «هیأت علمیه» در مجلس شورای ملی (دوره سوم)، که در واقع متحدین

## فصل اول

«اتحاد اسلام» بودند.

۷- سوسیالیست های رادیکال معروف به «سوسیال - رولسیونر» ها، که همراه با اعضای «کمیته عدالت» حزب عدالت و سپس در سال ۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) حزب کمونیست ایران را پایه گذاری کرده و به جنبش «جنگل» و دولت انقلابی گیلان پیوستند.

در صفحات پیشین مواضع دموکرات های مشروطه طلب، علمای روحانی طرفدار مشروطیت و استقلال، شاعران ملی، «جمعیت وادایون» و فراکسیون «هیأت علمیه» کم و بیش مورد بررسی قرار گرفته اند. از این پس در صفحات آینده این فصل به چند و چون نیروهای سیاسی درون سه جنبش و سپس به چگونگی همکاری حزب کمونیست ایران با جنبش جنگل در دوره ۱۲۹۶-۱۳۰۰ خواهیم پرداخت.

\* \* \*

همانطور که در بخش های پیشین این فصل به تفصیل شرح داده شد، امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس، موج نارضایتی و اعتراض را در بین اقشار مختلف ایران برانگیخت. با اینکه در اکثر شهرهای ایران منجمله در تهران این اعتراضات و مبارزات خصلت مسالمت آمیز و آرام داشت ولی در سه ایالت شمالی ایران - آذربایجان، گیلان و خراسان - که به خاطر موقعیت جغرافیایی خود از اهمیت سوق الجیشی بخصوص بر خوردار بودند، جنبش خصلت ضد امپریالیستی و انقلابی بخود گرفت. این جنبش ها نه تنها در ایران بلکه در منطقه خاور میانه و شبه قاره هند، که در این دوره به جولانگاه های رقابت های بی امان بین امپراطوری انگلیس و دولت جوان روسیه شوروی تبدیل گشته بودند، بی نظیر و بی سابقه بودند. بررسی جامع شکل گیری و رشد خود این جنبش ها از حوصله این مقال خارج است. در اینجا فقط به بررسی سازمانها، احزاب و دیگر نیروهای تشکیل دهنده درون این جنبش ها می پردازیم.

### حزب دموکرات آذربایجان در قیام خیابانی و «آزادیستان»

قیام خیابانی علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و عاقدین آن - و توق الدوله و اعضای کابینه اش - در ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ (۷ آوریل ۱۹۲۰) توسط «حزب دموکرات آذربایجان» به رهبری شیخ محمد خیابانی شروع گشت و بلافاصله اقشار مختلف مردم از آن حمایت کردند. در عرض دو ماه بعد از قیام، حزب دموکرات آذربایجان تمام مؤسسات و سازمانهای دولتی را تصرف و استاندار آذربایجان و کارمندان دولت مرکزی را از تبریز اخراج کرد. حکومت شهر تبریز

## فصل اول

عملاً به «کمیسیون اجتماعی» که بوسیله «حزب دموکرات آذربایجان» انتخاب شده بود، سپرده شد و در خرداد ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) کمیسیون به حکومت ملی به رهبری شیخ محمد خیابانی تبدیل گردید.

محمد خیابانی در سال ۱۲۶۴ در قصبه خامنه از توابع شبستر در آذربایجان در خانواده یک بازرگان به دنیا آمد.<sup>۱۲۳</sup> او بعد از تحصیل در دروس معمول آن زمان سفری به روسیه کرد و مدتی در تجارتخانه پدرش در شهر پتروسکی، به آموزش اصول اقتصاد پرداخت. خیابانی بعد از بازگشت به تبریز، به تحصیل علوم دینی پرداخت. شیخ محمد علاوه بر علوم دینی از هیأت و نجوم و حکمت و کلام و تاریخ و ادبیات نیز بهره وافیه داشت و برای مدتها در «مسجد خاله اوغلی» واقع در مدرسه طالبیه تبریز به تدریس هیأت مشغول شد.

شیخ محمد در بحبوحه انقلاب مشروطیت به صف آزادیخواهان پیوست و بزودی از طرف علی مسیو، رهبر «حزب اجتماعیون - عامیون» به عضویت در انجمن تبریز دعوت شد. او در جنگ تبریز علیه «استبداد صغیر» شرکت فعال داشت و بعد از فتح تهران و استقرار دوباره مشروطیت از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس دوم انتخاب شد. شیخ محمد در مجلس دوم به «حزب دموکرات ایران» پیوست و زمانیکه روس ها برای سرکوب جنبش مردم به «التیماتوم» متوسل گشتند، شیخ محمد به مبارزه علیه روس و انگلیس برخاسته و از دولت خواست که در برابر فشار نیروهای خارجی و اولتیماتوم روس مقاومت کند. وقتیکه هیأت دولت تحت دیکتاتوری ناصرالملک (نایب السلطنه) همراه با دیگر «میوه چینان انقلاب» اولتیماتوم را پذیرفته و به انحلال مجلس طبق خواسته روس ها دست زدند، شیخ محمد خیابانی متوجه شد که مبارزات مسالمت آمیز و آرام در آن برهه از تاریخ ایران یک توهم است و باید برای تدارک مبارزات مسلحانه انقلاب دست بکار شد. شیخ محمد خیابانی، که از آن به بعد توسط دولت وثوق الدوله تحت پیگرد قرار گرفته بود، از طریق خراسان به روسیه گریخت و در آنجا در جریان جنگ جهانی اول فعالیت های بلشویک ها را که در تدارک انقلاب اکتبر بودند، از نزدیک تجربه کرد.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، شیخ محمد خیابانی به تبریز برگشته و برای قیام علیه دولت مرکزی که هیچگونه استقلالی در مقابل انگلستان نشان نمیداد به فعالیت پرداخت. خیابانی با کمک یاران نزدیک خود - اسماعیل امیر خیزی، ابوالقاسم فیوضات و تقی رفعت - «حزب دموکرات آذربایجان» را پنج سال بعد از انحلال «حزب دموکرات ایران» در سال ۱۲۹۶ احیاء کرد. در همین سال رهبری حزب موفق شد که نشریه «تجدد» ارگان حزب دموکرات آذربایجان

## فصل اول

را نیز بطور مرتب منتشر سازد.

آغازگران حزب دموکرات آذربایجان، با اینکه سابقه مبارزه علیه متفقین (روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان) را داشتند ولی بر خلاف جناح راست «حزب دموکرات ایران» که طرفدار آلمان و ترکیه عثمانی بود، به هیچ وجه حاضر به همکاری با متحدین (آلمان و ترکیه عثمانی) نبودند. در اوایل سال ۱۹۱۸ (اواخر سال ۱۲۹۶ خورشیدی) عثمانی ها بعد از تسخیر تبریز، از خیابانی و دیگر رهبران حزب دموکرات آذربایجان خواستند که حزب خود را به خاطر وحدت با سازمان «اتحاد اسلام»، که اتحاد ملت های ترک را تبلیغ میکرد، منحل ساخته و به «اتحاد اسلام» بپیوندند. زمانیکه دموکرات ها جواب رد به این پیشنهاد دادند یوسف ضیاء، نماینده دولت عثمانی در تبریز اشغال شده فرمان سرکوب «حزب دموکرات» را صادر کرد. عثمانی ها، شیخ محمد و دو نفر از یاران او را به زندان در قارص روانه ساخته و روزنامه «تجدد» و دیگر نشریات طرفدار حزب دموکرات را توقیف ساختند.<sup>۲۲۲</sup>

بعد از پایان جنگ جهانی اول و تخلیه نیروهای نظامی ترکان عثمانی از آذربایجان، رهبران حزب از تبعید بازگشته و همراه دیگر فعالین حزب، که از زندان آزاد شده بودند، به حزب دموکرات دوباره سرو سامان داده و خود را برای شرکت در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی آماده ساختند.

وثوق الدوله برای اینکه به قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس جنبه قانونی دهد و آن را بر مردم تحمیل سازد اجرای انتخابات را شخصاً بعهده گرفت. ولی حزب دموکرات آذربایجان اعمال نفوذ دولت وثوق الدوله و انگلوفیل ها را در انتخابات آذربایجان نقش بر آب ساخت و موفق شد که شش کرسی از نه کرسی نمایندگی تبریز را در مجلس به دست آورد.

وثوق الدوله، که از شکست انگلوفیل ها در انتخابات تبریز و پیروزی حزب دموکرات آذربایجان به هراس افتاده بود و میدانست که با وجود نمایندگان حزب دموکرات آذربایجان در مجلس چهارم تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس غیر ممکن خواهد شد، با حمایت انگلستان تصمیم گرفت که این بار نیز به زور متوسل گشته و از طریق اعمال خشونت و نظامی گری بنیاد حزب دموکرات آذربایجان را برای همیشه بر انداخته و از ورود نمایندگان حزب دموکرات آذربایجان به مجلس چهارم ممانعت به عمل آورد.

وثوق الدوله برای اجرای برنامه های خود افسران نظمی و کارمندان اداره مالیه آذربایجان را به خاطر اینکه نخواستند در انتخابات تبریز خواسته های انگلوفیلی او را بر آورده سازند از



## فصل اول

کار بر کنار کرده و به جای آنها دو تن از افسران سوئدی را همراه یک دسته کار آگاه به تبریز اعزام داشت و ریاست نظمیۀ تبریز را نیز به «ماژور بیورلینگ» سوئدی محول ساخت. مضافاً در همین زمان، وثوق الدوله توسط طرفداران انگلوفیل خود در مجلس چهارم موفق شد که اعتبار نامه های نمایندگان منتخب مردم تبریز - منجمله اعتبار نامه خود شیخ محمد خیابانی - را رد کند. در پرتو این حوادث، رهبری حزب دموکرات آذربایجان مبارزات پارلمانتاریستی و مسالمت آمیز را جایز نشمرده و در آخر ماه دسامبر ۱۹۱۹، همانطور که اشاره شد، دست به قیام مسلحانه و ایجاد دولت ملی در آذربایجان زد.

در جریان تدارک برای قیام، حزب دموکرات آذربایجان در تبریز یک هیأت یازده نفری به ریاست خیابانی را انتخاب کرد که پروسه قیام را رهبری کند. در آخرین روزهای سال ۱۲۹۸ خورشیدی یک رشته تظاهرات موفقیت آمیز علیه دولت وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس در تبریز بر گزار گردید. در روزهای ۲۸ و ۲۹ فروردین ۱۲۹۹ بازار تبریز عملاً تعطیل شد و تجار همراه با روشنفکران به صف قیام تحت رهبری حزب پیوستند. خیابانی برای پیشبرد امر قیام نهادی تحت نام «هیأت اجتماعی» تشکیل داد که قیام کنندگان تحت رهبری آن کلیه اماکن و ادارات دولتی را تسخیر کردند و مأمورین اعزامی وثوق الدوله را به تهران بر گرداندند.<sup>۲۲۵</sup>

بعد از تسخیر قدرت سیاسی «هیأت اجتماعی» با انتخاب تبریز به عنوان مرکز جنبش رهائی بخش ملی اعلام موجودیت کرد. «حزب دموکرات آذربایجان» اهداف قیام و ایجاد دولت ملی تبریز را به شرح زیر اعلام کرد:

- ۱- قطع نفوذ و حضور نیروهای خارجی در ایران،
- ۲- اخراج مأمورین دولت مرکزی از آذربایجان،
- ۳- اجرای وفادارانه اصول و قوانین مشروطیت،
- ۴- مبارزه برای صلح و دموکراسی و مبارزه علیه نیروهای خارجی و متحدین بومی آنها و
- ۵- استقرار روابط دیپلماتیک و تجارتنی با شوروی.<sup>۲۲۶</sup>

در جریان بهار ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ میلادی) قیام تبریز به سرعت در شهرهای دیگر آذربایجان نیز تکرار و در دوم تیر ۱۲۹۹ (۲۳ ژوئن ۱۹۲۰) حزب دموکرات آذربایجان تصمیم به ایجاد دولت ملی در آذربایجان گرفته و مرکز خود را از عمارت اداره روزنامه «تجدد» به «عالی قاپو» منتقل ساخت. در همین روز حزب با اعلام دولت «آزادستان» بطور رسمی آذربایجان را از مرکز جدا ساخت.<sup>۲۲۷</sup>

## فصل اول

جنبش و حکومت «حزب دموکرات آذربایجان» در دوره آزادیستان (از فروردین تا شهریور ۱۲۹۹) که شش ماه طول کشید، توانست با اجرای یک رشته رفورم‌ها وضع زندگی مردم را نسبتاً بهبود بخشیده و از طریق کنترل قیمت‌ها در بازار، بویزه در زمینه مواد غذایی و تقسیم اراضی «خالصه» در بین دهقانان آذربایجان، پشتیبانی و وفاداری تهیدستان شهری و دهقانان بی‌زمین و فرودست را کسب کند.

تغییر نام آذربایجان ایران به «آزادیستان» بنا به پیشنهاد اسماعیل امیر خیزی، یکی از رهبران مهم و شاخص حزب دموکرات آذربایجان صورت گرفت. ترکان عثمانی در سال آخر جنگ جهانی اول، بعد از نفوذ در نواحی مسلمان نشین قفقاز و کنترل نظامی دولت جدید التاسیس منشویک‌ها در آن نواحی نام «آذربایجان» را بطور رسمی بر آن نواحی گذاشته بودند تا به استراتژی توسعه طلبی ترکیه عثمانی مبنی بر الحاق آذربایجان ایران به دولت جدیدالتاسیس در آذربایجان قفقاز، جامه عمل بپوشانند. چون شیخ محمد خیابانی و اکثر رهبران حزب دموکرات آذربایجان با چنان اتحادی شدیداً مخالفت داشتند و اساساً در گذشته نیز حمایت از هر نوع یان‌ترکیسم را رد کرده بودند، در نتیجه پیشنهاد تعویض نام آذربایجان ایران به «آزادیستان» را پذیرفتند تا به مقاومت و مبارزات ضد امپریالیستی خود نه تنها علیه متفقین، یعنی انگلستان، بلکه علیه متحدین بویزه ترکیه عثمانی نیز ادامه دهند. چون آذربایجان در راه آزادی ایران نقش ممتازی در دو دوره انقلاب مشروطیت بازی کرده بود، در نتیجه این امر وجه تسمیه نام آذربایجان ایران به «آزادیستان» گردید.<sup>۲۲۸</sup>

رهبری حزب دموکرات آذربایجان برای تبلیغ و گسترش اندیشه‌های آزادیخواهی و برابر طلبی خود در آذربایجان و نقاط دیگر ایران پیش از قیام، روزنامه انقلابی «تجدد» و پس از قیام در دوره آزادیستان در جهت نشر فرهنگ انقلابی و مرفقی مجله «آزادیستان» را به صورت نشریه ادبی و فرهنگی به زیر چاپ برد. نشریه «تجدد» در آغاز سال ۱۲۹۹ پس از برگزاری کنگره ایالتی نمایندگان حزب دموکرات در تبریز شروع به چاپ کرد و به مدت پنج ماه تا شهریور ۱۲۹۹ در خدمت دموکراسی و استقلال و رفاه کشور و ملت منتشر میشد.<sup>۲۲۹</sup>

مجله «آزادیستان» بعد از پیروزی قیام در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی به عنوان ارگان فرهنگی کمیته ایالتی حزب دموکرات آذربایجان منتشر شد که شعار آن هواخواهی از توسعه تجدد در زمینه ادبیات و زبان بود. این مجله ارزش بسیاری بر حقوق و آزادی زنان میداد و مقالات و اشعاری را در این باره و در جهت تجدد و نوآوری در شعر به چاپ میرسانید. نویسندگان معروف مجله «آزادیستان» تقی رفعت از یاران نزدیک خیابانی و سردبیر نشریه «تجدد» و خانم شمس

## فصل اول

کسمائی و شعرای جوان آذربایجان بودند، که با مقالات خود که به سبک و شیوه نو می نگاشتند به مجله «آزادستان» در مقایسه با دیگر نشریات یک اعتبار ویژه ای می بخشیدند. آزادستان نتوانست بیش از سه شماره منتشرشود زیرا با سرکوب جنبش و سرنگونی «دولت ملی» مجله «آزادستان» نیز مشمول سانسور دولت مرکزی گشته و در شهریور ۱۲۹۹ توقیف گشت.

حکومت ملی آزادستان شش ماه دوام آورد. در این دوره شش ماهه از فروردین تا شهریور ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) رهبران حزب دموکرات آذربایجان که در تبریز قادر به تسخیر قدرت سیاسی شده بودند، کوشش کردند که آزادیخواهان و دموکرات های انقلابی ایران را بسوی خود جلب کرده و ایران را از «گرداب فلاکت و پرتگاه هلاکت نجات دهند.» در این راه خود خیابانی پیشقدم شده و یکی از یاران نزدیک خود حاجی آخوند را برای مذاکره و ایجاد ارتباط جنبش جنگل به نزد کوچک خان در گیلان فرستاد. اما حاجی آخوند بعد از ملاقات و مذاکره با کوچک خان در بازگشت به تبریز در سر راه در گذشت. در نتیجه تا آنجائی که نگارنده اطلاع دارد خیابانی هیچ وقت موفق نشد که «وفاق ملی» را برای پیشبرد یک جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی که امری ضروری میدانست بوجود آورد و جنبش آزادستان از برکت وجود آن محروم ماند.

مضافاً، در بحبوحه قیام و در اولین ماه های استقرار دولت و جمهوری آزادستان انشعاب شکننده ای در داخل حزب دموکرات بوقوع پیوست که بالاخره در شکست جنبش و حزب دموکرات آذربایجان نقش مهمی بازی کرد. از اوایل وقوع قیام و بعداً در آغاز دولت جمهوری آزادستان، بخشی از جوانان روشنفکر درون حزب تحت عنوان «تنقیدیون» به رهبری احمد کسروی تبریزی (که بعد ها در تاریخ معاصر ایران یکی از محبوبترین روشنفکران و مورخین سیاسی تبدیل گشت) به انتقادهای شدید از سیاست های دولت و حزب دموکرات برخاست. تنقیدیون بر آن بودند که شیوه برخورد خیابانی اساساً «منفی» و فلسفه سیاسی او نیز عمدتاً مبهم و پُر از آشفتگی است. کسروی و یارانش با اینکه شدیداً مخالف دولت و توتوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس بودند، ولی حاضر نبودند که به خاطر حفظ وحدت از مخالفت با اکثریت حزب دموکرات آذربایجان دست بر دارند. بالاخره بعد از کشمکش های متعدد تنقیدیون از حزب بریده و عملاً در ۲۰ اردیبهشت ۱۲۹۹ (۱۰ ماه مه ۱۹۲۰) به تهران عزیمت کردند.<sup>۲۲۰</sup>

در تهران نیز همانطور که قبلاً در بخش های پیشین شرح داده شد، دموکرات ها در مقابل جنبش خیابانی و جمهوری آزادستان به دو جناح کاملاً متمایز از هم تقسیم شدند. دموکراتهای ضد تشکیلاتی به رهبری سید محمد کمره ای از طریق نشریه «ستاره ایران» و دیگر نشریات سمپات، چون «تجدد ایران» و «صدای ایران» به حمایت از خیابانی و جنبش آزادستان بر

## فصل اول

خاستند. در عوض روز نامه های «رعد»، «ایران» و «نوبهار» دولت و ثوق الدوله را مورد عنایت قرار داده و به نکوهش و حملات شدید بر ضد «آزادستان» پرداختند.

خیابانی در پاسخ به مقالات کینه جویانه و «سقیم و سخیف» نشریات «رعد» و «ایران» چنین گفت:

«امشب نظره به موضوع دیگر داشتم... ولی جراید تهران مرا وادار می نماید که امشب مدتی با آنها اشتغال ورزم. "رعد" و... در نظره ما اهمیتی نداشته و بعد از این هم نخواهند داشت و بالاخره نور تبریز چشم این شب پرده ها را خیره خواهد ساخت... ولی روزنامه ایران آن جریده بی وفا... در آخر مقاله خودش... یک حرف خیلی سقیم و سخیفی را به زبان آورده است. باید آن قلم لایبالی که این جسارت را کرده است عذر بخواند. میگوید:

ترسم نرمی به کعبه ای تبریزی      این ره که تومی روی به ترکستان است

بدبخته تبریز قصد هیچ کعبه ای را نکرده است... تبریز این سرکش سر بلند آزادستان خودش کعبه آمال آزادیخواهان است... شما بروید و ریاعیهای قدرت انگیز خونتان را بر خاکپای خاتنیز تقدیم نمائید... بگذارید تبریز این جهاد را بدون قصیده های شما انجام دهد.»<sup>۲۳۱</sup>

قیام خیابانی و استقرار دولت ملی آزادستان با اینکه در نیمه راه شکست خورد ولی در رشد جنبش رهائی بخش ملی ایران دارای اهمیت عظیمی بود و تأثیر فراوانی در اوضاع سیاسی ایران در رابطه با حاکمیت سیاسی در تهران گذاشت. در نتیجه مبارزات مردم آذربایجان تحت رهبری حزب دموکرات آذربایجان دولت انگلوفیل و ثوق الدوله (عاقده قرارداد ایران- انگلیس) در شهریور ۱۲۹۹ استعفاء داد و دولت مشیر الدوله جانشین آن گردید. این دولت با اینکه با اجرای قرار داد ایران- انگلیس مخالفت کرده و در جهت عادی شدن روابط و برقراری مناسبات حسن همجواری با روسیه شوروی قدم های مؤثری برداشت ولی در برخورد با جنبش دموکراتها در آذربایجان به اعمال زور و نیرنگ دست زده و در جهت سرکوب آن وارد عمل شد.

مشیرالدوله، که اساساً با اهداف انقلابی حزب دموکرات آذربایجان مخالف بود، در اوایل شهریور ۱۲۹۹ مخیر السلطنه هدایت را از سوی دولت خود به استانداری آذربایجان فرستاد. مخیر السلطنه، که یکی از انگلوفیل های شاخص در درون کابینه مشیر الدوله بود، با زدن نقاب دموکراسی و با نیرنگ و ظاهر سازی توانست با فریب خیابانی، رهبری حزب دموکرات آذربایجان را وادار به پذیرش او و حاضر به مذاکره با او نماید. رهبران جنبش ملی آذربایجان وقتی چهره واقعی این سیاستمدار پر از نیرنگ و سرکوبگر را شناختند که دیگر دیر شده بود و

## فصل اول

مخبر السلطنه با کمک مستبدین و قزاقان طی یک یورش خونین مراکز حزبی و خانه های رهبران حزب را محاصره کرده و در ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ خود خیابانی را بوضع فجیعی بقتل رسانید.<sup>۱۲۲</sup> با مرگ خیابانی و سرکوب کامل حزب دموکرات آذربایجان استبداد و سانسور دوباره به تبریز و شهر های آذربایجان برگشت و مخبر السلطنه به پاس این سرکوب از مشیر الدوله «نشان قدس با حمایل ویژه» دریافت کرد.<sup>۱۲۳</sup>

قیام آزادیستان که قدرت و نیروی محرکه آن را خرده بورژوازی تجاری، روشنفکران و پیشه وران، تهیدستان شهری و دهقانان و طبقه کارگر در حال رشد تشکیل میداد، توانست برای اولین بار، امر تربیت سیاسی و نوسازی فرهنگی را در میان اقشار مختلف مردم بویژه تهیدستان شهری رواج داده و با پولیتیزه ساختن توده ها از طریق انتشارات و خطابه های شبانه در عمل و تئوری اصل «منطقه آزاد شده» را در کلیت جنبش رهائی بخش ملی بصورت فعال مطرح سازد. ولی این جنبش که در نهایت به علل تاریخی و سیاسی و شرایط جهانی آن روز نتوانست به هدف استراتژیکی خود یعنی سرنگونی رژیم انگلوفیل در تهران و استقرار یک دولت ملی و مستقل موفق گردد، دارای نقاط ضعف بود که اشاره به آنها ضروری به نظر می رسد.

خیابانی و اکثر رهبران حزب دموکرات آذربایجان به امر نظامی و نقش ارتش کم بهاء داده و در طول قیام از تجهیز و بسیج یک ارتش توده ای غفلت ورزیدند. آنها با اینکه سالها زیر ضربات قزاق ها ظلم کشیده و بر علیه آنها مبارزه کرده بودند بعد از تسخیر قدرت سیاسی قزاق ها را به حال خود رها کردند. دموکراتها در مقابل نیرنگ ها و ظاهر سازیهای افرادی مثل مخبر السلطنه دچار دودلی گشته و نتوانستند و یا نخواستند که قزاق ها را که تنها نیروی متشکل نظامی در تبریز بودند و بعد از پیروزی انقلاب اکثر شوروی به بازوی نظامی انگلستان تبدیل شده بودند، بسوی خود جلب کرده و بنفع جنبش پولیتیزه کرده و یا در صورت لزوم خلع سلاح سازند. رهبری حزب و دولت آزادیستان در ششماه حکومت ملی توجه عمده خود را یک جانبه به جنبش توده ای و نوسازی و تجدد فرهنگی معطوف ساخته و در نتیجه کم بهاء دادن به نقش مهم قدرت نظامی پولیتیزه شده نتوانست به مسأله استراتژی نظامی و عملکرد آن بپردازد. در موقع تلاقی نهائی نیز جنبش توده ای، چون بدون ارتش بود، به تنهائی کاری از پیش نبرد و یک جا خوابید.

## جناح های درون جنبش جنگل در سه دوره جمهوری گیلان

جنبش جنگل نیز، مثل جنبش خیابانی، بعد از شکست انقلاب مشروطیت در ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) و اشغال نواحی شمال ایران توسط نیروهای نظامی روسیه تزاری در دوره ۱۲۹۱-۱۲۹۴ شکل گرفت. این جنبش، در جریان جنگ جهانی اول رشد یافته و بعد از پیروزی بلشویک ها در روسیه و پایان جنگ دچار تحویل و تحول گشته و بعد از عقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس موفق به استقرار جمهوری دموکراتیک در ایالت گیلان در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ میلادی) گشت.

جنبش جنگل بتدریج بعد از تسخیر نظامی صفحات شمال ایران توسط نیروهای نظامی روسیه تزاری بوسیله مشروطه طلبان انقلابی، که به خاطر حوادث خونین سالهای ۱۲۸۹-۱۲۹۱ خورشیدی (۱۹۱۰-۱۹۱۲) و شکست انقلاب مشروطیت از مبارزات پارلمانتاریستی و مسالمت‌آمیز رو بر تافته و به راه مبارزه مسلحانه چریکی روی آورده بودند، ایجاد گردید.

میرزا کوچک خان که بعد از پایان جنگ جهانی اول رهبری جنبش را بدست گرفت از آغاز گران انقلاب مشروطیت در گیلان بوده و در مبارزه علیه «استبداد صغیر» محمد علیشاه، در فتح تهران توسط مشروطه طلبان در ۱۲۸۸ نقش و شرکت فعال داشت. کوچک خان بعد از شکست انقلاب مشروطیت در سال ۱۸۹۰ و قتل عام مشروطه طلبان در شهرهای تبریز، رشت و مشهد به مبارزات قهر آمیز انقلابی گرایش پیدا کرد. او در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲) با کمک پان اسلامیست های ترکیه عثمانی به یکی از بنیان گذاران کمیته اتحاد اسلام در ایران تبدیل شد. دیگر شخصیت های این دوره، که با همکاری کوچک خان به عضویت این کمیته در آمدند، عبارت بودند از: سید محمد رضا مساوات (سر دبیر روزنامه انقلابی «مساوات» در دوره اول مشروطیت و نماینده مردم تبریز در مجلس دوم در دوره دوم انقلاب مشروطیت)، سلیمان میرزا اسکندری (ناشر روزنامه «حقوق» در دوره اول مشروطیت و از رهبران «حزب دموکرات ایران» در دوره دوم مشروطیت) و سید حسن مدرس (نماینده مجلس سوم و از علمای برجسته متعلق به «هیأت علمی»<sup>۲۲۲</sup>).

بعد از آغاز جنگ جهانی اول اعضای دموکرات و ملی گرای درون «اتحاد اسلام» - مساوات و سلیمان میرزا - کمیته را ترک کرده و به نیروهای «کمیته دفاع ملی» و دولت در مهاجرت پیوستند ولی کوچک خان با همکاری اعضای جدید کمیته به گسترش پایه های توده ای «اتحاد اسلام» ادامه داد. اعضای شاخص و جدید کمیته «اتحاد اسلام» در جریان جنگ جهانی

## فصل اول

اول عبارت بودند از: احسان الله خان (از مشروطه طلبان رادیکال)، دکتر حشمت طالقانی (طیب معروف و محبوب گیلان)، حسین کسمانی (مشروطه طلب انقلابی و ناشر روزنامه معروف «وقت») و خالو قربان (یکی از رهبران کُرد در گیلان و مازندران).<sup>۲۳۵</sup>

در جریان سالهای جنگ جهانی اول، کمیته «اتحاد اسلام» با انتشار «بامداد روشن» به سر دبیری میرزا محمد علی خراسانی نظر گاه‌های ضد انگلیسی و ضد روسی اعضای کمیته را منعکس میکرد. میرزا محمد علی خراسانی در دوره اول مشروطیت ناشر روزنامه «ترقی» بود و محمد علیشاه بعد از کودتا علیه مشروطیت ماه‌ها او را همراه دیگر روزنامه نگاران طرفدار مشروطه در باغشاه زندانی ساخته بود. خراسانی نیز بعد از شکست انقلاب مشروطیت و اشغال گیلان و دیگر نواحی شمال ایران به صف دموکرات‌های انقلابی پیوست.<sup>۲۳۶</sup>

در آستانه انقلاب بلشویکی در روسیه و خروج روسیه تزاری از خاک ایران، کوچک خان و یارانش عملاً به ایالت گیلان و جنگلهای فومن انتقال یافته و با کسب رهبری جنگلی‌ها به مبارزات چریکی علیه دولت مرکزی دست زدند. جنگلی‌ها برای رشد و گسترش اندیشه‌ها و نظرگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی خود به انتشار روزنامه «جنگل» پرداختند. شماره یکم «جنگل» در آغاز بهار ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) منتشر گردید. مدیر و سردبیر آن که هفتگی بود، حسین کسمایی بود. جنگلی‌ها که عقاید و مواضع رهبری آنها در شماره‌های مختلف روزنامه «جنگل» منعکس است، خواهان اخراج نیروهای خارجی از خاک ایران، برقراری حکومت قانون تحت یک دولت ملی و مستقل از نیروهای خارجی بودند.

پس از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و خروج سپاهیان روسیه از خاک ایران، جنگلی‌ها که در جریان تابستان ۱۲۹۶ شهر رشت را محاصره کرده بودند، در ماههای تابستان همان سال قدرت سیاسی را در رشت تسخیر کرده و نیروهای چریکی خود را عازم نواحی مازندران ساختند. بدون تردید پیروزی بلشویک‌ها در باکو از یک سو و عقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس توسط دولت و توق الدوله از سوی دیگر محرک غیر مستقیمی در سرعت عمل انقلابی جنگلی‌ها میتواند به حساب آید. بهر رو در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ (پنج ژوئن ۱۹۲۰) جنگلی‌ها در گیلان با تشکیل دولت موقت انقلابی و شورای جنگی استقرار جمهوری گیلان را تحت رهبری کوچک خان اعلام کردند.

جنگلی‌ها و اعضای دولت موقت انقلابی در واقع جبهه واحدی از استقلال طلبان و مشروطه طلبان انقلابی بودند که خواهان برقراری نظام جمهوری در سراسر ایران، لغو کلیه قرارداد‌های نا برابر با قدرتهای خارجی بویژه با امپراطوری انگلستان، تساوی حقوق برای کلیه

## فصل اول

اقلیت های ملی - اتنیکی و مذهبی، توسعه روابط دوستانه با روسیه شوروی، احترام به آزادیهای فردی و اجتماعی برای همه مردم و «حفظ اسلام» بودند. نیروی نظامی جمهوری عمدتاً پارتیزانهای جنگلی بودند که از دهقانان، تهیدستان شهر و روستا و کارگران و پیشه وران تشکیل یافته بودند.<sup>۲۳۷</sup>

جبهه واحد دولت موقت جمهوری گیلان و رهبری جنگلی ها از نیروهای سیاسی متنوع تشکیل می یافت که عمده ترین آنها عبارت بودند از:

✽ گروه میرزا کوچک خان و بقایای «کمیته اتحاد اسلام»، نماینده و مدافع پیشه وران گیلان و مازندران و بخشی از مالکین ملی گرای گیلکی. این جناح بخش مذهبی - سیاسی جبهه را تشکیل میداد و در مرحله اول عمر جمهوری از موقعیت متفوقی برخوردار بود. رهبر ایدئولوژیکی و سیاسی این جناح در دست خود کوچک خان بود. همانطور که در صفحات پیش ذکر شد، یونس میرزا کوچک خان، از مردم رشت یکی از فعالین جنبش مشروطیت بود. او بعد از بیماریان مجلس و استقرار «استبداد صغیر» به ایالات قفقاز رفته و در آنجا با انقلابیون ایرانی در تبعید و روشنفکران ضد تزار آشنا شد و پس از پیروزی مشروطه طلبان در رشت به مجاهدین رشت پیوست و در فتح قزوین و تهران و خلع و تبعید محمد علیشاه با آزادیخواهان گیلان همکاری فعال داشت. کوچک خان در سال ۱۲۹۰، بعد از آغاز دیکتاتوری ناصرالملک نایب السلطنه و انحلال مجلس دوم و شکست انقلاب مشروطیت متواری شد و چندین بار در غیاب محکوم به تبعید از رشت گشت و در آستانه جنگ جهانی اول به «کمیته اتحاد اسلام» پیوست و بعد از آغاز جنگ به جنگل فومن رفته و در آنجا رهبری شورشیان جنگلی را بعهده گرفت.

✽ گروه روشنفکران خرده بورژوازی انقلابی، به رهبری احسان الله خان. احسان الله خان از دوران جوانی به اندیشه های رادیکال چپ روی آورده و در جریان جنگ جهانی اول با فعالیت های بلشویک ها در قفقاز آشنا شد. او بعد از جنگ به «کمیته مجازات»، که در تهران با حمایت حیدر عمواوغلی بر پا گشته بود، پیوست. در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) و ثوق الدوله نخست وزیر انگلوفیل ایران با کمک مأمورین انگلیسی در ایران موفق شد که «کمیته مجازات» را که بر علیه شخصیت های انگلوفیل ایرانی فعالیت میکرد، سرکوب سازد. احسان الله خان بعد از قلع و قمع «کمیته مجازات» به گیلان برگشته و به جنگلی ها در فومن پیوست. بعد از پیروزی جنگلی ها و استقرار دولت جمهوری گیلان، احسان الله نقش



## فصل اول

مهمی در تحول اوضاع و سرنوشت جمهوری گیلان در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۰ خورشیدی بازی کرد.

\* گروه کارگران مزد بگیر کشاورزی در گیلان به رهبری خالو قربان، از رهبران چپ گردان ساکن ایالات گیلان و مازندران. خالو قربان نیز نقش بزرگی در تحول جمهوری گیلان و سرانجام جنبش جنگلی ها بازی کرد. او همراه با احسان الله خان و جناح چپ «حزب کمونیست ایران» از موقعیت متفوقی در دوره دوم عمر جمهوری گیلان بر خوردار بود.

\* حزب کمونیست ایران، بلافاصله در تابستان ۱۲۹۹ بعد از استقرار جمهوری گیلان در بندر انزلی بر اساس «حزب عدالت» تشکیل یافت و در دولت جمهوری گیلان نقش اساسی بازی کرد. چون حزب کمونیست ایران یکی از بزرگترین احزاب ایران در دوره ۱۲۹۹-۱۳۱۱ و زمان عروج رضاخان به قلّه دیکتاتوری در ایران محسوب میشود، در فصل دوم، چند و چون پیدایش و رشد آن به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. جناح اکثریت در درون این حزب همراه با کوچک خان نقش غالب و برتری را در دوره سوم عمر جمهوری گیلان بازی کردند.

جمهوری گیلان که در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ (۵ ژوئن ۱۹۲۰) تشکیل یافت و تا اوایل آبان ۱۳۰۰ (اواخر اکتبر ۱۹۲۱) دوام آورد، نزدیک به هفده ماه عمر کرد. عمر کوتاه این جمهوری را در رابطه با نیروبندیهای سیاسی و جابجایی جناح های مختلف درون آن میتوان به سه دوره مشخص و کوچک زیرین تقسیم کرد:

- دوره اول، که دو ماه اول عمر جمهوری است، به اسم دوره «حکومت موقت و انقلابی گیلان» معروف است. این دوره از ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ (۵ ژوئن ۱۹۲۰) تا اواسط مرداد ۱۲۹۹ (اوایل اوت ۱۹۲۰) طول کشید.

- دوره دوم، که از مرداد ۱۲۹۹ (۳۱ اوت ۱۹۲۰) تا آبان ۱۲۹۹ (اواخر اکتبر ۱۹۲۰) طول کشید به اسم دولت «کمیته ملی آزادی ایران» معروف است. این دولت که به ریاست احسان الله خان بود از طرف جناح اقلیت و چپ کمیته مرکزی «حزب کمونیست ایران» پشتیبانی می شد.

- دوره سوم، که از آبان ۱۲۹۹ (اکتبر ۱۹۲۰) تا اوایل آبان ۱۳۰۰ (نوامبر ۱۹۲۱) را در برمیگیرد به اسم «دولت جبهه متحد ملی» خوانده شده و ریاست آن دوباره به دست میرزا کوچک خان سپرده شد. این دولت از طرف جناح اکثریت حزب کمونیست ایران حمایت می شد.<sup>۲۳۸</sup>

## فصل اول

### دوره اول جمهوری گیلان: از ۱۵ خرداد تا اواسط مرداد ۱۲۹۹

در این مرحله از عمر جمهوری، کوچک خان طی تلگرافی به لتین برقراری جمهوری گیلان و اقدام به تشکیل ارتش سرخ را اطلاع داده و خواهان ایجاد دوستی پایدار بین جمهوری گیلان با جمهوری روسیه شوروی شد. شورای انقلابی حکومت موقت مرکب از افراد زیر بودند:

میرزا کوچک خان، گائوک آلمانی (هوشنگ)، حسن آلیانی (معین الرعایا)، میر صالح مظفر زاده، کار کار تیلی (شاپور)، احسان الله خان و کامران آقاییف (حزب عدالت - حزب کمونیست ایران).<sup>۲۳۹</sup>

اعضای کابینه دولت موقت عبارت بودند از: میرزا کوچک خان (سرکمیسر و کمیسر جنگ)، میر شمس الدین وقاری، معروف به وقارالسلطنه (کمیسر داخله)، سید جعفر جوادزاده، معروف به پیشه وری (کمیسر خارجه)، محمد علی پیر بازاری (کمیسر مالیه)، محمود آقا (کمیسر قضایی)، آقا نصرالله (کمیسر پست و تلگراف و تلفن)، محمد علی خمایی (کمیسر فوائد عامه)، حاجی محمد جعفر (کمیسر معارف و اوقاف) و ابوالقاسم فخرایی (کمیسر تجارت).

شورای جنگی دولت موقت نیز مرکب از سه نفر - میرزا کوچک خان (صدر) احسان الله خان و جوادزاده - تشکیل شد.

بررسی سوابق سیاسی و نظر گاه های عقیدتی اعضای شورای جنگی، کابینه حکومت موقت و همچنین شورای انقلابی نشان میدهد که در این مرحله، اکثریت در دست طرفداران کوچک خان و کمیته «اتحاد اسلام» بوده است که عمدتاً دارای خصلت های بورژوازی ملی و پان اسلامیستی بودند.

در اعلامیه ای که تحت عنوان «فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل» در ۷ ژوئن ۱۹۲۰ دو روز بعد از استقرار دولت موقت جمهوری گیلان در رشت منتشر شد، هدف جمهوری موقت چنین بیان شد:

«قوه ملی جنگل باستظهار و کمک و مساعدت عموم نوع پروران دنیا و به استعانت از اصول حقه سوسیالیسم... خود را بنام "جمعیت انقلاب سرخ ایران" معرفی می نماید و آماده است که در سایه فداکاری و از خود گذشتگی همه قوایی را که در ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیت بکار افتاده اند در هم بشکند و اصول عدالت و برابری را نه تنها در ایران بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد. مطابق این بیانیه [قوه ملی جنگل] عموم زنجیران و زحمتکشان ایرانی را متوجه میسازد که "جمعیت انقلاب سرخ ایران" نظر باتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن به وجه ملزومی وفادار خواهد بود بااطلاع عموم می رساند:

## فصل اول

- ۱- "جمعیت انقلاب سرخ ایران" اصول سلطنت را منفی کرده، جمهوری را رسماً اعلان مینماید.
- ۲- حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را بعهده میگیرد.
- ۳- حکومت موقت جمهوری هر نوع معاهده و قرارداد را که به ضرر ایران قدیم و جدیداً با هر دولتی بسته شده لغو و باطل می‌شمارد.
- ۴- حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته، تساوی حقوق در باره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرائض میدانند...»

بررسی این بیانیه و مفاد آن نشان میدهد که جنبش گیلان تا این مرحله از رشد خود مسأله مبارزه علیه استعمار انگلیس را از یک سو و استقرار دوستی نزدیک با جمهوری روسیه شوروی را از سوی دیگر هم در تئوری و هم در عمل بمورد اجرا گذاشت. این جنبش، که در این مرحله تحت رهبری کوچک خان و دیگر مذهبی سیاسی های طرفدار «اتحاد اسلامی» بود، مقدمه پی ریزی جبهه واحد طبقات ضد امپریالیستی مردم ایران - بویژه کارگران و بورژوازی ملی و دهقانان - را مطرح ساخته و تا اندازه ای به آن جامه عمل پوشاند. در ضمن این جنبش با اینکه در این مرحله تحت سیطره نیروهای اسلامی درون دولت موقت جمهوری بود با این همه حقوق اقلیت های مذهبی و حق تعیین سرنوشت را در ایران به رسمیت شناخت. این ها از نکات مثبت جنبش جنگلی ها در این مرحله از تکامل خود بحساب میآیند. ولی عدم توجه به انقلاب و یا حتی رفورم ارضی و در چارچوب آن تقسیم اراضی متعلق به اوقاف و مالکین بزرگ بین دهقانان بی زمین نکات منفی این جنبش را تشکیل میداد که در نهایت باعث شد که عمر جبهه واحد و ترکیب حکومت موقتی خیلی کوتاه باشد.

سیاستهای نادرست نیروهای تشکیل دهنده در جبهه متحد دولت موقت آنچنان تزلزلی در اساس آن بوجود آورد که جبهه بیشتر از دو ماه دوام نیاورد و در اواسط مرداد ۱۲۹۹ (اوایل اوت ۱۹۲۰) سقوط کرد. چون بر قراری جمهوری گیلان واقعه ای بود که صدای آن در سراسر ایران طنین افکنده و توجه و حمایت آزادیخواهان و مردم انقلابی را بسوی خود جلب کرده بود در نتیجه از هم پاشیدگی جبهه واحد دلسردی و یأس فراگیری را در سراسر ایران بوجود آورد. به نظر نگارنده، پیروی بخشی کوچک ولی بغایت فعال اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران از سیاست های چپ روانه و رادیکال احمد سلطانزاده دبیر اول حزب، بویژه در مسائل مربوط به مصادره اموال مالکین و برخورد به مذهب از یک سو و عملیات بشدت ماجرا جوینانه احسان الله خان و پیروانش از سوی دیگر باعث گردیدند که توده های زیادی از مردم به خاطر توسعه هرج و مرج و بی قانونی، نسبت به رژیم جدید دلسرد گردند. بدون تردید تزلزل و عدم قاطعیت میرزا

## فصل اول

کوچک خان و بطور کلی نمایندگان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و هراس آنان از تعمیق جنبش نیز از جمله علل بهم خوردن جبهه واحد جنبش گیلان در مرحله اول عمر آن بود.

با اینکه اکثر نیروهای داخل جنبش جنگل و جبهه واحد دولت موقت از مخالفین سرسخت دولت مرکزی و کابینه وثوق الدوله بوده و سابقه مبارزاتی علیه استعمار انگلیس داشتند ولی زیاد تمایلی به بهبود واقعی وضع زحمتکشان، بویژه دهقانان بی زمین، نشان ندادند، با این که کلیه زمین های مالکین فراری مصادره شد ولی عملاً دهقانان نصیبی از آن نبردند، زیرا بار سنگین مالیات ها که حکومت انقلابی به مالکین باقی مانده بست غیر مستقیم بدوش دهقانان افتاد، و این امر خود باعث دلسردی تدریجی آنها از انقلاب گردید.<sup>۲۲۱</sup>

به عقیده نگارنده به غیر از اختلاف بر سر مسأله مصادره و تقسیم زمین و املاک که بین کوچک خان و دیگر سران انقلاب گیلان وجود داشت و اساسی تر نیز به نظر میرسد و در تصمیم کوچک خان مبنی بر استعفا و انتقال به جنگل نقش تعیین کننده بازی کرد، اختلاف بر سر روش برخورد بخشی از کمونیست ها و طرفداران احسان الله خان نسبت به مذهب نیز نقش مهمی را در انشعاب بازی میکرد.

در هفته های اول عمر خود، دولت موقت جمهوری ۲۱ مسجد را بست و اجرای مراسم مذهبی را قدغن اعلام کرد و فرمان کشف حجاب اجباری زنان را صادر نمود. روحانیون که با این روش مخالف بودند در ملاء عام مسخره شدند، بطوریکه از یکی از نامه های کوچک خان که پس از استعفای او از حکومت و عزیمت به جنگل به احسان الله خان بر می آید، این مسأله یکی از اختلافات اساسی بود که منجر به انشعاب و سقوط جبهه متحد دولت موقت در مرحله اول عمر جنبش گیلان گردید. کوچک خان چنین می نویسد:

«من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که افکار عامه هر نهضت ملی را پیشرفت میدهد نه آهن و آتش - تبلیغات صادقانه و نجیب مردم و احترام به عقاید و عادات ملی و سلکته مؤثرتر از صد ها هزار قشون و آلات فایده است. عقاید و عادات ملی اهالی مشرق زمین و خاصه ایرانی ها که همیشه منتهی اند زیر بار هیچگونه سرام افسراطی و خشن و قند نمیروند. کلیه نهضت ها یا برای دفع دشمن است یا برای رسوخ عقیده - دفع دشمن جنگجویی لازم دارد و رسوخ عقیده ملاطفته آن هم بمرور زمان - بعد از بررسی وقایع گذشته و مطالعه آنچه را که دیوانی نوشته شده آیا باز هم تردید دارید که روش متخذه از طرف اینجانب موافق مصالح انقلاب بود؟»<sup>۲۲۲</sup>

## فصل اول

بر خلاف کوچک خان و یارانش، بخشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در اقلیت بود، معتقد بود که انقلاب گیلان یک انقلاب پرولتری است و حکومت انقلابی را تشویق به یک سلسله اقدامات رادیکال علیه خرده مالکان و بورژوازی ملی می‌کرد و با سیاست چپ روانه خود این طبقات را، که متفقین جمهوری گیلان بودند و با دولت مرکزی دشمنی داشتند، از آن دور می‌ساخت. با وجود اینکه این تحلیل و سیاست در کنگره اول حزب از طرف اکثریت اعضای کمیته مرکزی رد شده بود، ولی این گروه که به سرکردگی سلطانزاده و آقایی در رهبری حزب قرار گرفته بود، عملاً خلاف مصوبات کنگره عمل کرده و مانع کوشش حزب برای همکاری و بهبود مناسبات با کوچک خان و بقایای «کمیته اتحاد اسلام» گردید.

نفوذ و گسترش عقاید و برنامه های چپ روانه، رادیکال و تند در میان کادر های حکومت انقلابی و عملاً متمرکز شدن تمام قدرت در دست احسان الله خان و سلطانزاده و یارانشان باعث تقویت تمایلات در کوچک خان گردید که به انشعاب متوسل گردد. کوچک خان بعد از ملاقات با سردار فاخر حکمت، که حامل پیامی از جانب مشیر الدوله (نخست وزیر وقت) بود، در اواخر ماه مرداد ۱۲۹۹ از صدر حکومت گیلان استعفا داد و همراه یارانش به جنگل بازگشت و بدین ترتیب مرحله اول جبهه متحد انقلابی و جمهوری گیلان پایان رسید.

### دوره دوم جمهوری گیلان: از اواخر مرداد تا آبان ۱۲۹۹

با استعفای کوچک خان، جبهه واحد کمونیست ها و جنگلی ها از هم پاشید. در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ حکومت جدید گیلان توسط «کمیته نجات ملی ایران» به رهبری احسان الله خان تشکیل شد. اعضای کمیته را عمدتاً طرفداران سلطانزاده، دبیر حزب کمونیست ایران - جعفر جوادزاده (پیشه وری) و کامران آقایی - تشکیل میدادند، ولی صدر کمیته احسان الله خان بود که عضو حزب نبود ولی شدیداً از سیاست های تند و رادیکال سلطانزاده حمایت میکرد. هیأت حکومت جدید گیلان را افراد زیرین تشکیل میدادند: احسان الله خان (سرکمیسر و کمیسر خارجی)، خالو قربان (کمیسر جنگ)، سید جعفر، از اعضای حزب کمونیست ایران (کمیسر پست و تلگراف)، جعفر جوادزاده (کمیسر کشور)، کامران آقایی (کمیسر دادگستری)، بهرام آقایی (کمیسر فوائد عامه) و حاجی محمد جعفر کنکاوری (کمیسر فرهنگ).<sup>۲۲۳</sup>

رادیکالیسم، بینش چپ روانه و سیاستهای ماجرا جویانه دولت جمهوری تحت رهبری «کمیته نجات ملی ایران» در برنامه دولت جدید نیز بنحو شفاف منعکس بود. اهم نکات مهم برنامه دولت جدید گیلان عبارت بودند از:

## فصل اول

- ۱- لغو اختیارات مالکین و الغاء اصول ملوک الطوائفی،
  - ۲- سازماندهی ارتش ایران به سبک تشکیلات ارتش سرخ روسیه و حمله به تهران،
  - ۳- رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و ده.
- این نکات مرتباً در دو نشریه دولت جدید - «کامونیست» و «انقلاب سرخ» - تبلیغ و ترویج میشد. در دوره اول جمهوری، ارگان اصلی دولت گیلان نشریه پر تیراژ «جنگل» بود که قبلاً شرح آن گذشت. در دوره دوم، ارگان های رسمی دولت، نشریات «انقلاب سرخ» و «کامونیست» بود.<sup>۲۲۲</sup>

«انقلاب سرخ» یا «ایران سرخ» ارگان اداری و سیاسی «ارتش سرخ ایران» بود که چند شماره ای پیشتر در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ منتشر نشد. بر طبق مقالات مندرج در این دو نشریه، دو کمیته، قدرت دولتی گیلان را در دوره دوم بدست داشتند. یکی «کمیته انقلاب» بود که مسئول اجرای امور ایدئولوژیکی دولت گیلان بود. دیگری «کمیته شعبه مخصوص» بود که نظارت ارگان ها و سازمانهای دیگر مانند «سازمان جوانان کمونیست» و واحدهای ارتش را بعهده داشت و آنها را از نظر ایدئولوژیکی و نظامی برای دفاع و گسترش حکومت انقلابی آماده میساخت.

پس از تعطیل «انقلاب سرخ» نشریه «کامونیست» جای آن را گرفت. این روزنامه با شعار «رنجبران تمام ممالک، اتفاق کنید!» منتشر میشد و مدیریت آن را جعفر جوادزاده (که بعدها در دهه ۱۳۲۰ تحت نام پیشه وری نقش بزرگی در جریانات بعد از جنگ جهانی دوم در ایران در رابطه با جنبش دموکراتیک آذربایجان بازی کرد) بعهده داشت.

در مرحله دوم انقلاب و حکومت گیلان «کامونیست» عمدتاً ناشر افکار و سیاست های احسان الله خان و جناح چپ کمیته مرکزی حزب کمونیست به رهبری سلطانزاده بود. احسان الله خان، صدر دولت انقلابی گیلان، اعتقاد عمیق به قهر انقلابی و اجرای برنامه های رادیکال داشت. سابقه مبارزات قهر آمیز و حتی، ماجرا جویانه احسان الله خان به سالهای جنگ جهانی اول برمیگشت. او در آن سالها از اعضای فعال سازمان مخفی و ضد امپریالیستی «کمیته مجازات» بود و بعد از سرکوب آن سازمان در سال ۱۲۹۷ خورشیدی (۱۹۱۸) به نواحی قفقاز پناهنده گشته و در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) بطور پنهانی به ایران برگشته و به جنبش جنگل پیوست.<sup>۲۲۵</sup>

احسان الله خان، با حمایت جناح سلطانزاده در رهبری کمیته و دولت به چپروی خود ادامه داده و در ۱۰ مرداد ۱۲۹۹ (اوت ۱۹۲۰) با نیروهای نظامی دولت ایران که بوسیله نیروهای نظامی انگلیس حمایت میشدند، تلافی نظامی پیدا کرد. در این نبرد که در ناحیه منجیل گیلان اتفاق افتاد،

## فصل اول

پیروزی بزرگی نصیب ارتش سرخ جمهوری گیلان گردید ولی چپ روی جناح اقلیت رهبری حزب کمونیست و پیروی از تز «کمونیسم جنگی» که از طرف گروه احسان الله خان، تبلیغ میشد بالاخره منجر به شکست نیروهای انقلابی گشت. گروه احسان الله خان، و حامیان کمونیست آن که در صدد بر آمدند بدون تحکیم مواضع بدست آمده در نبرد منجیل به پیشروی بطرف تهران ادامه دهند نه تنها نتایج حاصله از این پیروزی را خنثی کرد بلکه منجر به شکست نیرو های انقلابی و از دست دادن کلیه مواضع نیروهای انقلابی در شهر رشت گردید. در نتیجه مرحله دوم انقلاب گیلان و کمیته انقلابی آن در اثر ادامه چپ روی رهبری حزب کمونیست ایران از یک سو و ماجرا جویی های احسان الله خان، از سوی دیگر با شکست روبرو گشته و بیایان عمر خود رسید.

### دوره سوم جمهوری گیلان: از آبان ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۰

اعتراضات کادرهای حزب کمونیست نسبت به چپ روی های حزب و سیاست های خشن و ماجراجویانه احسان الله خان و نارضایتی توده های مردم باعث شد که بخشی از اعضای کمیته مرکزی حزب که اخیراً بعد از شرکت در «کنگره خلق های خاور زمین» از باکو برگشته بودند در ۲۰ آبان ۱۲۹۹ (۱۱ نوامبر ۱۹۲۰) پلنوم (نشست ویژه) کمیته مرکزی حزب را برای رسیدگی به اوضاع تشکیل دهند. در این پلنوم بعد از انتقاد از سیاست های چپ روانه رهبری سلطانزاده و یارانش در ترکیب رهبری حزب کمونیست ایران تغییرات اساسی داده شد و حیدر عمو اوغلی به سمت دبیر کل و صدر کمیته مرکزی انتخاب گردید. در رهبری جدید حزب علاوه بر حیدر عمو اوغلی، اشخاص جدیدی مانند، حسن نیک بین و محمود آخوند زاده شیرازی و محمد رسول نیز قرار داشتند که بعد ها در جنبش کمونیستی ایران نقش های مهمی بازی کردند. از کمیته مرکزی سابق که منتخب کنگره اول بودند جعفر جوادزاده و چند نفر دیگر همچنان عضویت خود را در درون کمیته مرکزی حزب حفظ کردند. خود سلطانزاده و چندین نفر از یارانش، مثل بهرام آقایی و کامران آقایی از کمیته مرکزی حزب اخراج گشتند.<sup>۲۱۴</sup>

حیدر عمو اوغلی برای پیشبرد امر انقلاب گیلان برنامه ای را که بعدها به اسم «تزه های حیدر عمو اوغلی» در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی در جنبش کمونیستی ایران معروف گشت، به عنوان خط مشی حزب در آن برهه تاریخی به کمیته مرکزی حزب ارائه داد که بلا فاصله به تصویب رسیده و بمورد اجرا گذاشته شد. این تزه ها در واقع دو ماه قبل توسط حیدر عمو اوغلی بصورت یک پیشنهاد از طرف حزب کمونیست ایران به کنگره خلق های خاوردر باکو تقدیم شده و مورد تصویب شرکت کنندگان، منجمله نمایندگان کمیسیون و حزب کمونیست (بلشویک) روسیه شوروی قرار

## فصل اول

گرفته بود. حیدر عمو اوغلی در این ترها تصریح میکند که سیاست حزب در ایران باید بر محور اتحاد کمونیستهای ایران با تمام نیروهای سیاسی که منافع دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط (ملی) را نمایندگی میکنند بوده و در جهت تقویت جنبش‌های بخش ملی علیه رژیم حاکم و امپریالیسم انگلیس، که حامی آن است، استوار گردد. در ضمن در ترهای حیدر عمو اوغلی ضرورت رفورم در کشاورزی ایران مبنی بر تقسیم املاک مالکان بزرگ بین دهقانان بی زمین مقدم بشمار رفته و مورد تأکید قرار گرفته است.

بعد از تشکیل پلنوم کمیته مرکزی و تغییر رهبری و تصویب ترهای حیدر عمو اوغلی، کوشش جدی از طرف رهبری حزب برای احیای مجدد جبهه واحد منجر به نتیجه شد. در اواخر سال ۱۲۹۹ (اوایل ۱۹۲۱) موافقت نامه ای بین سران انقلابی به امضاء رسید. بخشی از آن موافقت نامه را در زیر می‌آوریم:

«انشعاب و اختلاف بین قوای ایران موجب اندوه عمیق تمام فعالین انقلاب ایران و نیز باعث صدمه سخت به مردم ستم دیده ایران باستان است. اوضاع سیاسی و اقتصادی زمان بما حکم میکند که مجدداً قوای خود را متحد کنیم، برای مبارزه با دشمنان بشریت و جنگ علیه حکومت اشتراک‌ساعی نمائیم تا پرچم انقلاب را در پایتخت ایران به اهتزاز در آوریم. بدین جهت در ۱۸ فور مطابق ۶ مه ۱۹۲۱ با در نظر گرفتن منافع انقلاب جهانی موافقت نامه برادرانه و صمیمانه را تحت مواد زیر منعقد نمودیم:

یک- ایجاد کمیته ای بنام «کمیته انقلاب ایران» مرکب از ۵ نفر: ۱- میرزا کوچک خان، ۲- حیدر عمو اوغلی، ۳- احسان‌الله خان، ۴- خالوقریان و ۵- محمدی.

دو- اولین وظیفه تمام انقلابیون عبارت است از تشکیل قوای مسلح تقویت موضع انقلاب و اتحاد اقداماتی که باعث خواهد شد گیلان به دست ارتش حکومت شاه نیافتد و گیلان پایگاهی برای مبارزات تعرضی گردد.

سه- استقرار و توسعه مناسبات دوستانه با حکومت های شوروی روسیه و آذربایجان و گرجستان.

چهار- انقلاب ایران برای آزادی ملل شرق از ظلم و ستم امپریالیست به کمک مادی حکومت های روسیه و آذربایجان و گرجستان نیازمند است.

پنج- بهیچ وجه بهیچ دولت خارجی حق دخالت در امور داخلی سیاسی و انقلاب ایران داده نخواهد شد.<sup>۲۲۷</sup>

بر اساس این موافقت نامه بار دیگر جبهه متحد انقلابی تشکیل گردید و در تاریخ چهار اوت ۱۹۲۱ انقلابیون موفق شدند که در گیلان استقرار جمهوری شورائی را اعلام کنند. حکومت جدید که تا اوایل آبان ۱۳۰۰ (اواخر اکتبر ۱۹۲۱) دوام آورد، هم چنین اقداماتی



## فصل اول

جهت بهبود وضع بهداشتی و فرهنگ مردم در گیلان بعمل آورد. مدارس جدیدی افتتاح شد که کودکان بدون پرداخت پول شهریه به تحصیل پردازند. در دهات، شوراهای آموزشی برای مبارزه با بیسوادی تشکیل شد. اقداماتی به منظور احداث خانه های کودکان بعمل آمد تا فرزندان جنگجویان جنگل و جمهوری جدیدالتأسیس در آنها نگهداری شوند. اتحادیه های کارگری باربران، قایق رانان، کارگران شیلات و غیره بوجود آمد. اتحادیه جوانان تأسیس شد و روزنامه هایی نیز منتشر گردید. جمهوری گیلان با افتتاح مراکز آموزشی و فرهنگی در شهر های گیلان موفق شد که سطح آگاهی توده های مردم را در مورد اوضاع سیاسی اقتصادی ایران و نقش امپریالیسم بصورت قابل ملاحظه ای ارتقاء دهد.

ولی طولی نکشید که جبهه متحد دوباره در سرایش انشعاب و تفرقه افتاد. خود کوچک خان که نسبت به نیت کمونیست ها و احسان الله خان مظنون و در همکاری با آنان دودلی نشان میداد هیچوقت حتی پس از استقرار دوباره جمهوری گیلان به رشت بازنگشت و همچنان با بخشی از جنگلی ها در جنگل فومنات ماند. احسان الله خان نیز بدلیل آنکه از ریاست دولت جمهوری محروم شده بود و از این بابت ناراضی بود، به اقدامات ماجراجویانه خود ادامه داده و بدون اطلاع و آمادگی نظامی و سیاسی لازم و بدون مشورت و صلاح دید حیدر عمواغلی در ژوئن سال ۱۹۲۱ خود سرانه به تهران لشگرکشی کرد و این حرکت آناارشیستی او به تارومار شدن و فرار پارتیزانهای طرفدار او انجامید. در روز ۸ مرداد ۱۳۰۰ (۳۰ ژوئیه ۱۹۲۱) کمیته انقلابی طی نشستی در لاهیجان احسان الله خان را از کمیته و دولت برکنار ساخت.

از این پس حزب کمونیست ایران همراه با بخشی از جنگلی ها، نیروی فعال و اصلی انقلاب شد و به اقدامات وسیعی در زمینه تشکیل اتحادیه های مختلف صنفی و کارگری در شهر ها و دخالت دادن این اتحادیه ها در تنظیم امور مربوط به کارگران دست زد. در نتیجه تبلیغات وسیع در دهات (به منظور روشن ساختن سیاستهای کمیته انقلابی و حزب کمونیست ایران) تعداد زیادی از مردم داوطلبانه وارد واحدهای کمونیستی شدند که ارتش انقلابی را تقویت کنند. چنانچه در یائیز سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۱) هنگامی که نیروهای دولتی قوام السلطنه و رضاخان واحدهای جنگلی خالو قربان را در نواحی لاهیجان و لنگرود در معرض حمله قرار دادند، این واحدهای کمونیستی زیر فرماندهی حیدر عمواغلی به کمک گروه خالو قربان شتافتند و آن را از دست نیروهای دولتی نجات دادند.

## فصل اول

کامیابی های کمیته انقلابی و واحد های نظامی حزب کمونیست ایران که بدون شرکت کوچک خان و یارانش نصیب دولت انقلابی گیلان گشته بود، موجب نگرانی کوچک خان گردید. در این میان، قوام السلطنه، نخست وزیر وقت و رضاخان که با کمک سرویس های اطلاعاتی و جاسوسی دولت انگلیس موقعیت خود را در ایران بعد از کودتا نسبتاً تثبیت ساخته بودند، موفق شدند که با اعزام مأمورین خود بداخل جنبش و رسوخ در درون کادرهای پارتیزان جنگلی های طرفدار کوچک خان بعضی از مشاورین او را فریب داده و به آنها این استنباط را تجویز کنند که کمونیست ها به رهبری حیدر عمو اوغلی قصد نابودی جنگلی ها و کوچک خان را دارند. تزلزل و دوگانگی که در جهان بینی بورژوازی ملی در جریان انقلاب رهایی بخش یکی از ویژگی های آن طبقه است، این بار نیز در رفتار و کردار کوچک خان به ظهور رسید.

در تاریخ ۷ مهر ۱۳۰۰ (۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱) اعضای کمیته انقلابی برای برگزاری جلسه نویسی، (که قبلاً توسط رهبری تصویب شده بود)، از طرف کوچک خان به پسیخان در نزدیکی رشت دعوت شدند. کمی بعد از ورود حیدر عمو اوغلی، خالو قربان، و دیگر اعضای کمیته انقلابی، محل برگزاری جلسه، عمارت «ملا سرا» به آتش کشیده شد و در یک درگیری نظامی ناگهانی حیدر عمو اوغلی به قتل رسید ولی بقیه توانستند از محل گریخته و جان سالم به در برند. در عرض هشتاد و اند سالیکه از وقوع این حادثه میگذرد مورخین متعددی از منظرهای گوناگون ابعاد این حادثه تراژیک را که در آن یکی از چهره های درخشان انقلاب مشروطیت و جنبش کمونیستی ایران بقتل رسید مورد بررسی قرار داده اند. تا وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷، جپ ها و کمونیست ها، منجمله نویسندگان شوروی بر آن بودند که کوچک خان از ترس گسترش و رشد انقلاب گیلان و بدلیل آنکه مأموران و جاسوسان انگلیسی و دولت قوام السلطنه او را از کمونیست ها ترسانده بودند عملاً و علناً تغییر ماهیت داده و خیانت به انقلاب را هنگامی که احتمال کامیابی برای کمونیست ها میرفت بر مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم ترجیح داد. از سوی دیگر اکثر مورخین سلطنت طلب و عده ای زیادی از نویسندگان پان ایرانیست و اولتراناسیونالیست، ادعا داشتند که کمونیست ها تحت رهبری حیدر عمو اوغلی برنامه ریخته بودند که کوچک خان را به بهانه گردهمایی و نشست در جهت صلح و آشتی به عمارت ملا سرا در پسیخان کشیده و در آنجا به قتل برسانند ولی کوچک خان توسط مأموران خود از این توطئه آگاه گشته و بلافاصله به پارتیزان های خود فرمان داده که ملا سرا را به آتش کشیده و حیدر عمو اوغلی را ترور کنند. از زمان وقوع انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون، کتابها و مدارک زیادی در باره حادثه ملا سرا در پسیخان

## فصل اول

انتشار یافته و نظرات گوناگونی دو باره مطرح گشته اند که هر دو نظر گاه های فوق الذکر را یا رد میکنند و یا مورد تأیید قرار نمیدهند.

به نظر نگارنده در پرتو ادبیات جدید و مدارک تاریخی سالهای اخیر دو نظر گاه اخیر در باره قتل حیدر عمو اوغلی و نقش کوچک خان در آن حادثه غرض آلود به نظر میرسد و به گمان نگارنده آنهاستیکه بعد از به آتش کشیدن ملاسرا حیدر عمو اوغلی را به قتل رساندند، در ظاهر اعضای فعال و وفادار جنگلی ها بوده و حتی بعضی از آنها از خویشاوندان نزدیک کوچک خان بودند ولی در باطن امر و در واقعیت افراد نفوذی و تربیت یافته دولت قوام السلطنه و سازمانهای اطلاعاتی دولت انگلیس بودند که اقلأ ماهها قبل برای اجرای چنین برنامه ای دوره دیده بودند.

بهر رو، بعد از قتل حیدر عمو اوغلی و قتل هواداران او در نواحی مختلف گیلان نیروهای دولتی با استفاده از آشفنگی و نفاق که با موفقیت در صف انقلاب گیلان بوجود آورده بودند، تعرض نظامی خود را تحت رهبری رضا خان آغاز کردند. تعرض وحشیانه رژیم علیه مردم گیلان در عرض دو ماه به سرکوب جنبش جنگلی ها و دولت انقلابی گیلان منجر گشت. احسان الله خان به روسیه شوروی پناهنده گشت و خالو قربان سر تسلیم فرود آورده و مورد ملاحظت رضاخان قرار گرفت. خالو قربان به دستور رضا خان با درجه سرهنگی به ارتش ایران پذیرفته شد و در دهه بعد برای سرکوب قیام اسماعیل سیمیتکو به آذربایجان فرستاده شد و در آنجا به قتل رسید.

کوچک خان که حاضر به تسلیم نگشت به کوه های طالش عقب نشینی کرد و در آنجا از سرما جان سپرد. نیروهای نظامی رضاخان بعد از کشف جسد کوچک خان در آخرین روزهای نوامبر ۱۹۲۱، سر بریده اش را به تهران فرستادند. با مرگ کوچک خان عمر بزرگترین جنبش رهایی بخش ملی ایران پایان رسید.

جنبش گیلان و استقرار جمهوری سرخ با اینکه در ابتدا توانست بخش های مهمی از جامعه ایران را تکان دهد و امید برای رهایی را در دل زحمتکشانش و هم چنین روشنفکران متعهد و آزادیخواه نگهدارد ولی در نهایت به علل محدودیت های تاریخی و سیاسی و شرایط جهان آن روز نتوانست به هدف خود یعنی سرنگونی هیأت حاکمه وابسته و استقرار حاکمیت ملی موفق گردد. چپ روی حاکم در رهبری حزب کمونیست ایران در دو مرحله مختلف جمهوری گیلان همراه با اقدامات ماجراجویانه و آنارشستی گروه احسان الله خان بالاخره به ارکان جبهه متحد ملی لطمه وارد ساخته و باعث از هم پاشیدگی وحدت انقلابی در مقابل

## فصل اول

نیروهای مرکز، که بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) از حمایت بی قید و شرط نظامی سیاسی دولت انگلیس برخوردار بودند، گشت. با اینکه قیام جنگلی ها در گیلان اولین جنبش رهایی بخش توده ای مسلح در تاریخ معاصر ایران و حتی آسیا محسوب می شود که دارای استراتژی نظامی و ارتش توده ای بوده است، ولی به خاطر سه علت اصلی زیرین نتوانست به پیروزی نهایی دست یابد.

- ۱- عدم موفقیت در ایجاد جبهه متحد ملی سرتاسری و اتحاد عمل با نیروهای استقلال طلب و آزادیخواه در مناطق دیگر ایران، بویژه آذربایجان و خراسان.
- ۲- وجود تمایلات آنارشستی و خط مشی چپروانه و آوانتوریستی در داخل جبهه متحد ملی، بویژه در درون رهبری حزب کمونیست ایران و
- ۳- عدم موفقیت کوچک خان در جذب توده های عظیم روستایی و مماشات و دودلی های او در مقابل ظاهر سازها و فریب کاری های نیروهای دولت مرکزی.

### نیروها و نقش محمد تقی خان پسیان در جنبش خراسان

در ایالت خراسان بقایای زندگی قرون وسطایی بعد از مشروطیت همچنان به موجودیت خود ادامه داده و بعد از جریانات اولتیماتوم روسها و بستن مجلس دوم عقب ماندگی و فلاکت در آنجا نسبت به سایر نواحی شمال ایران بوضوح افزایش یافت. بعد از پایان جنگ جهانی اول اقشار مختلف مردم خراسان نیز در تبعیت از آذربایجان و گیلان دست به مبارزه علیه انگلیس ها، که بعد از وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه عملاً خطه خراسان را تحت اشغال نظامی خود در آورده بودند، زدند.

در تیر ماه ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) در نواحی شیروان و قوچان تهیدستان شهری و روستایی به رهبری «خدو» چوپان سابق یکی از خانهای بزرگ کرد از ایل زعفرانلو دست به قیام زدند. حملات و تعرض قیام کنندگان متوجه خان های محلی، که توسط نیروهای نظامی و اشغالگر مورد محافظت قرار داشتند، بود. این قیام نزدیک به سه ماه دوام آورد و در مهر ماه همان سال توسط نیروهای مرکزی و نیروهای مسلح خان های قوچان و شیروان سرکوب گشت. با اینکه این قیام تقریباً در نطفه خفه شد ولی نارضایتی ها و خواسته های تهیدستان کارد به استخوان رسیده و قیام کننده به درون دسته های نظامی آن روز خراسان بویژه ژاندارمری خراسان نیز نفوذ کرد. در این زمان رهبر ژاندارمری خراسان کلنل محمد تقی خان پسیان بود.<sup>۲۲۸</sup>

## فصل اول

محمد تقی، در سال ۱۲۶۷ خورشیدی در تبریز در یک خانواده معروف قدیمی بدنیا آمد. از سن شش سالگی به بعد، ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند ماه در مدرسه لُقمانیه تبریز به تحصیلات فارسی، عربی، منطق و مقداری از علوم جدید و زبان های خارجه پرداخت. او در سال ۱۲۸۶ در بحبوحه انقلاب مشروطیت برای تکمیل تحصیلات به تهران رفت و بعد از مدت پنج سال تحصیل در مدرسه نظامی به رتبه «نایب دومی» و سپس به «درجه سلطانی» رسید. پس از دو دوره دوم انقلاب مشروطیت از اعضای فعال «حزب دموکرات ایران» محسوب میشد.

در آغاز جنگ جهانی اول، پس از آنکه با درجه یاور مشغول خدمت در همدان بود، در جبهه جنگ شرکت کرد و در نبرد علیه قشون روسیه تزاری در جنگ معروف به «مُصلی» دلاوریهای زیاد از خود نشان داد ولی به جهت عدم اتحاد بین دولت مرکزی در تهران و «کمیته ملی در تبعید» نیروهای نظامی ایران در مقابل قوای نظامی روسیه تزاری با شکست روبرو گردید و مجبور به عقب نشینی شد. علیرغم شکست نیروهای کمیته ملی در تبعید و سرکوب دولت تبعید در مهاجرت، محمد تقی پس از شهرت فوق العاده ای کسب کرد.

پس از سال ۱۲۹۵ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی) پس از اینکه کرمانشاه و همدان بوسیله سربازان روسیه تزاری اشغال شد و دولت کمیته ملی در تبعید سرکوب گشت برای معالجه ورم کبد به آلمان رفت و در آنجا بعد از معالجه بمدت چهارسال در رشته های هوانوردی و پیاده نظام مشغول تحصیل شد و در ضمن اطلاعاتی نیز در زمینه موسیقی نظامی کسب کرد. در همین دوره پس از سرودهای ژاندارمری و اشعار ملی ایران را به نام «سه سرود ملی و هفت آواز محلی ایرانی» را به زبانهای آلمانی و فارسی به چاپ رسانید که مورد توجه موسیقیدانان آلمانی قرار گرفت.

پس از سال ۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۰) به ایران برگشته و با انتشار «تاریخچه تصنیف لامارتین» معروف گشت و در همان سال در جنبش مردم ایران علیه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران نیز شرکت کرد. او در سال ۱۲۹۹ توسط دولت مشیرالدوله به فرماندهی واحد نظامی و ژاندارمری خراسان منصوب گشت و به خاطر داشتن افکار ضد امپریالیستی و ابراز محبت نسبت به سربازان و رسیدگی به احتیاجات آنان از نفوذ و اعتبار بزرگی در میان مردم برخوردار شد.

بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱)، پس از در مشهد قوام السلطنه استاندار وقت خراسان را که مردم بشدت از او بیزار بودند، و با حمایت انگلیس ها نزدیک به سه سال بر

## فصل اول

خراسان حکومت کرده بود، دستگیر ساخته و تحت الحفظ به تهران فرستاد. پسیان نیز مثل بخشی بزرگی از آزادیخواهان و روشنفکران تصور واهی از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ داشت و فکر میکرد که کودتاچیان به قصد رفورم و ترقی و رفاه اقدام به کودتا کرده اند. ولی بیشتر از سه ماه طول نکشید که پسیان بزودی از توهم بیرون آمده و متوجه شد که کودتا توسط انگلیس ها به خاطر پیشبرد سیاست انگلستان توسط انگلوفیل ها بمورد اجرا گذاشته شده است.

در اوایل خرداد سال ۱۳۰۰ خورشیدی (آوریل ۱۹۲۱)، انگلیس ها برای فریب بیشتر افکار عمومی سید ضیاءالدین طباطبایی عامل کودتا را با کمک رضاخان میرپنج وزیر جنگ، که بعد ها پادشاه ایران گشت، از نخست وزیری برکنار ساخته و به عوض او قوام السلطنه را که آنگلو فیل مستبد تر و با اعتبارتری بود، به نخست وزیری ایران برگزیدند.

پسیان و مردم خراسان وقتی که متوجه شدند که قوام السلطنه به جای محاکمه و حبس به حکومت رسید از مرکز بریده و اعلام خود مختاری در ایالت خراسان کردند. تحت رهبری پسیان، در مشهد «کمیته ملی» که حامی منافع اقشار مختلف منجمله بورژوازی ملی، روشنفکران و خرده بورژوازی شهری بود، تشکیل و خود را برای دفاع از آزادی آماده ساخت. پسیان و همکارانش در کمیته ملی از تصمیم رضاخان وزیر جنگ، که با حمایت انگلیس ها میخواست ژاندارمری را در درون قزاق ها ادغام کرده و ارتش متحد الشکلی بوجود آورد، سرباز زده و با آن مخالفت کردند. عمده ترین و اساسی ترین خواسته های سیاسی «کمیته ملی» تحت رهبری پسیان عبارت بودند از:

- ۱- رهایی ایران از بوغ انگلستان و «اشراف ایرانی»
- ۲- اجرای قوانین مشروطه ایران و تشکیل دولت ملی و دموکراتیک در تهران و
- ۳- انجام اصلاحات در زمینه های توسعه فرهنگ و پیشرفت وضع بهداشت و رفاه مردم.

در مدت سه ماهی که دولت خود مختار «کمیته ملی» از خرداد تا آخر شهریور ۱۳۰۰ (اوت ۱۹۲۱) در خراسان بر سرکار بود، فعالین جنبش طرفداران و مأموران دولت مرکزی را که از موقعیت و منافع انگلیس در ایران حمایت میکردند، دستگیر ساخته و بخشی از آنها را به تهران فرستادند. خود پسیان در این فعالیت ها شخصاً شرکت کرده و فعالیت های کنسول انگلیس را در مشهد که کوشش میکرد پسیان را با ترغیب و پرداخت مبلغ هنگفتی پول به ترک مخاصمه و ادار سازد تحت کنترل قرارداد.<sup>۱۲۹</sup>

با اینکه کمیته ملی و پسیان مواضع روشن و قاطعی در باره مسأله ارضی نداشتند ولی در بعضی موارد زمین داران بزرگ را که مخالف دولت خود مختار بودند دستگیر کرده و جرائم

## فصل اول

سنگینی از آنها به نفع دهقانان بی زمین و روستائیان فرو دست دریافت میکردند. مضافاً دولت کمیته ملی دهقانان خراسان را که از «تعهدات» خود نسبت به مالکان سر باز میزدند و از پرداخت بهره مالکانه امتناع میکردند، تحت تعقیب قرار نמידاد. روی این اصل تا آنجا که از کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» بقلم ملک الشعرای بهار و از کتاب «قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان» استنباط می شود در طول سه ماه حکومت ملی و دموکراتیک «کمیته ملی» در خراسان جنبش ضد فئودالی دهقانان در خراسان علیه مالکان بزرگ نضج یافته و اوج گرفت.

در اوایل پائیز ۱۳۰۰ خورشیدی، خان های بزرگ خراسان در اتحاد با مالکان بزرگ و با حمایت قوام السلطنه و انگلستان علیه کمیته ملی و پسیان وارد کارزار گشتند. مهم ترین و معروفترین این خانها و مأموران دولتی و مالکان بزرگ که در سرکوب جنبش دموکراتیک مردم خراسان در پائیز ۱۳۰۰ خورشیدی نقش بازی کردند، عبارت بودند از:

- شجاع الملک محمد رضا خان رئیس ایل هزاره،
- سالارخان بلوچ صاحب قلعه علیک،
- شوکت السلطنه تیموری،
- سید حیدر رئیس طائفه بربری،
- امیر شوکت الملک (علم) والی قاینات و سیستان،
- سردار معزز حاکم بجنورد و سردسته شورشیان کرد قوچان،
- محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه)،
- فرج الله خان حاکم شیروان و ازخان های قوچان.
- عزیز الله خان ازخان های قوچان.

با اینکه نزدیک به یکماه نیروهای نظامی تحت رهبری خود پسیان در مقابل تعرض نظامی و قتل عام های خان ها و مأمورین دولتی مقاومت کردند، ولی بالاخره در اواخر ماه شهریور و اوایل مهرماه ۱۳۰۰ قوای «کمیته ملی» پسیان پس از مقاومت های دلیرانه در یک رشته نبرد های نابرابر به تحلیل رفته و توسط نیروهای دولت مرکزی که از حمایت نظامی و سیاسی انگلستان برخوردار بودند شکست خوردند. خود پسیان در نبردی که در جعفر آباد دو فرسنگی قوچان با دسته های کردان قوچانی به وقوع پیوست کشته شد و سر او را نیز مثل سر کوچک خان از تن جدا کرده و به قوچان بردند.

بعد از قتل محمد تقی پسیان نیروهای نظامی مرکز یاران و طرفداران جنبش خراسان را مورد تعرض قرار داده و عده ای از آنها را به قتل رسانده و بقیه را روانه زندانها ساختند.

## فصل اول

معروفترین و فعال ترین افراد طرفدار و پیرو پسیان در جریان جنبش خراسان در سال ۱۳۰۰ خورشیدی عبارت بودند از: اسماعیل خان بهادر، علیرضا خان شمشیر، حاج فاضل مجتهد، میرزا مرتضی قلیخان، حاج شیخ محمد کاظم تاجر، سردار نصرت (امیر تیمور)، حاج حسین آقای ملک، شیخ حسن پائین خیابانی و محمودخان نوذری و تعدادی از روشنفکران و مبارزین قدیمی و شاعران معروف چون عارف قزوینی و ایرج میرزا. پس از سرکوب جنبش خراسان و قتل پسیان و رسیدن رضاشاه به قله دیکتاتوری، یاران و همکاران پسیان رساله ای در شرح حال او از سوی انتشارات «ایران شهر» در آلمان منتشر کردند و بعد ها در آغاز دهه ۱۳۲۰ بعد از خلع و تبعید رضاشاه، نویسندگان و شاعران و مورخین در مدح مقام و اهمیت پسیان و جنبش خراسان آثار زیادی را انتشار دادند که در خور مطالعه هستند.<sup>۲۵۰</sup>

قیام خراسان و نقش پسیان در رهبری آن با اینکه با شکست و سرکوب روبرو گشت ولی در ادبیات ایران آن زمان باز تابی گسترده یافت. تا آنجا که اطلاع داریم سه شاعر بزرگ آن عصر - عارف قزوینی، ایرج میرزا و ملک الشعرای بهار - که در آن سالها در مشهد زندگی میکردند نه تنها از مبارزات و اقدامات پسیان حمایت کردند بلکه اشعار متنوعی در مدح جنبش و شخص پسیان از خود به جای گذاشتند. عارف پیوسته از مقارمت و مبارزات پسیان دفاع کرده و پس از مرگ پسیان اشعار متعددی را در سوگ کلنل پسیان سرود که نشان میدهند که عارف از قتل کلنل، سالها مغموم و دچار افسردگی بود.<sup>۲۵۱</sup>

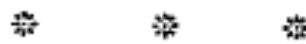
ایرج میرزا نیز که در زمان رهبری پسیان در خراسان کار و زندگی میکرد، از هواداران جنبش خراسان بود. میرزا اگر چه خود از نوادگان فتحعلیشاه قاجار بود، ولی قلباً از نظام پادشاهی و از اقتدارگریها و بیعدالتی های قوام السلطنه متنفر بود. روی این اصل این شاعر نیز از کلنل و اقداماتش حمایت کرده و علیه قوام السلطنه موضع گرفت.<sup>۲۵۲</sup> حتی ملک الشعرای بهار، با همه تعلق خاطر به قوام السلطنه و خدمت در کابینه او، در حق پسیان، که قوام السلطنه عامل اصلی قتل او بود، در کتاب معروف «تاریخ احزاب سیاسی ایران» چنین مینویسد:

«مثل این است که در ایران کرمی باشد که او را "آدم خورک" باید نامید. بعضی جوانها که بوی غیرت و شجاعت و لیاقت وطن پرستی از آنها استشمام میشود این کرم آنها را زیر نظر میگیرد. همه آنها را پی می کند. گاهی در آنها نفوذ میکند و زهر میریزد و هرگاه می اثر ماند، در ظرف آنها رئیس آنها همکاران آنها رفقای آنها زهر می باشد. آنها را علیه این جوان مسموم میکند. خلاصه این جوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال میکند تا او را به گور کند یا از کار بیندازد.»<sup>۲۵۳</sup>



## فصل اول

بهر روز، سالها بعد از قتل پسیان مردم، بویژه روشنفکران ایالت خراسان، پسیان و مین پرستی او را از یاد نبردند. در نیمه اول دهه ۱۳۰۰ در بحبوحه عروج رضاخان به قلّه دیکتاتوری با اینکه نیروهای دولت مرکزی طرفداران و ادامه دهندگان راه پسیان منجمله سرگرد اسماعیل خان بهادر را با کمک مستقیم کنسول انگلیس در مشهد سرکوب کردند و در اول نوامبر ۱۹۲۱ مشهد را تسخیر کردند، ولی قیام های ضد مالکان و ضد انگلستان توسط دهقانان و طرفداران پسیان تا مدت زیادی در ایالت خراسان ادامه داشت.



با وجود سرکوب مراکز اصلی جنبش رهایی بخش ملی در گیلان، آذربایجان و خراسان، هیأت حاکمه ایران تحت رهبری رضاخان میرنچ، که بعد ها در سال ۱۳۰۴ خورشیدی با تسخیر قدرت سیاسی و با حمایت انگلیس ها به پادشاهی ایران منصوب گشت، موفق نشد که جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک را بطور کامل سرکوب نماید. ولی شکست این سه جنبش استقلال طلب که لاجرم پراکندگی و تفرقه و یاس را بین مردم و نیروهای سیاسی متعهد بوجود آورد زمینه را برای تصرف کامل حاکمیت توسط رضاخان و همراهانش که حافظ منافع غرب، بویژه دولت انگلستان، در ایران بودند، فراهم ساخت. با شکست سه جنبش و قلع و قمع نیروهای دموکراتیک و انقلابی، دیکتاتوری ضد خلقی رضا شاه که ایران را بمدت بیست سال بمدار نظام سرمایه داری جهانی پیوند داد، آغاز گشت.

## پی‌نویس‌های فصل اول

- ۱- محمد علی جمالزاده، «کنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران»، تهران، ۱۳۳۵، صفحه ۹ و V.Martin، «اسلام و مدرنیسم: انقلاب ۱۹۰۶ ایران»، لندن، ۱۹۸۹.
- ۲- م. س. ایوانف «تاریخ نوین ایران»، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، استکهلم، ۱۳۵۶، صفحات ۸-۱۷.
- ۳- برای مثال، رجوع کنید به: J. Afary، «انقلاب مشروطیت ایران، ۱۹۰۶-۱۹۱۱»، نیویورک، ۱۹۹۶، صفحات xvii-xxi.
- ۴- درباره پیدایش و تحول قرق مذهبی در ایران رجوع کنید به: S.A. Arjomand، «سایه خدا و امام غایب: مذهب، نظم سیاسی و تغییرات اجتماعی در ایران شیعه از اول تا ۱۸۹۰»، شیکاگو، ۱۹۸۲، صفحات ۱۴۹-۱۴۲ و N. Keddie، «ریشه‌های انقلاب»، نیوهیون، ۱۹۸۱، صفحات ۲۰-۲۲.
- ۵- محمد حسین محیط طباطبایی، «تطور حکومت در ایران بعد از اسلام»، تهران، ۱۳۶۷، A. Abrahamian، «ایران بین دو انقلاب»، پرینستون، ۱۹۸۲، صفحات ۱۵-۱۶، M. Bayat، «اندیشه‌های سیاسی-مذهبی در ایران دوره قاجاریه»، سیراکیوس، ۱۹۸۲ و نصرت‌الله فتحی «شهید شیخ الاسلام تبریزی»، تهران، ۱۳۵۳.
- ۶- برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به: J. Schill، «نظری گذرا به زندگی و آداب در ایران»، لندن، ۱۸۵۶ و H. Mirjafary، «جنگ‌های حیدری-نعمتی در ایران»، در مجله، «مطالعات ایرانی»، (تایپستان-پانیز ۱۹۷۹)، صفحات ۶۲-۱۳۵.
- ۷- A. Amanat، «رستاخیز و احیاء»، آتیکا، ۱۹۸۹، صفحات ۴۸-۵۶ و M. Bayat، «عرفان و عصیان»، سیراکیوس، ۱۹۸۲، صفحات ۵۰-۵۸.
- ۸- Abrahamian، همانجا، صفحه ۱۶.
- ۹- Amanat، همانجا، صفحه ۴۰۷ و Bayat، همانجا، صفحات ۱۰۲-۱۱۰.
- ۱۰- J. Cole، «هزاره ایران و اندیشه دموکراسی»، در مجله «ژورنال بین‌المللی مطالعات خاور میانه»، شماره ۲۴ (۱۹۹۲)، صفحات ۱-۲۶ و Afary، همانجا، صفحه ۲۵.
- ۱۱- مهدی ملکزاده، «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، در هفت جلد، تهران، ۱۳۶۳، جلد اول، صفحات ۱۶۸-۱۷۰ و ابراهیم صفایی، «رهبران مشروطه»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۳، جلد اول، صفحات ۵۸۰-۵۸۱ برای کسب اطلاعات بیشتر در باره اختلافات اساسی بین بایی‌ها و بهایی‌ها، بویژه در باره مسائل سیاسی، رجوع کنید به: P. Smith، «مذاهب بایی و بهائی»، کمبریج، ۱۹۸۷، صفحات ۹۷-۹۹.
- ۱۲- درباره زندگی و محیط سیاسی بایی‌های ازلی دوره مشروطیت رجوع کنید به: یحیی دولت‌آبادی، «حیات یحیی»، در سه جلد، تهران، ۱۳۳۱، جلد اول، صفحات ۲۴۶-۲۴۷ مهدی پامداد، «شرح حال رجال ایران در قرون دوازده، سیزده و چهارده هجری»، در دو جلد، تهران، ۱۳۲۷، جلد اول، صفحه ۳۴۷.

- و جلد دوم، صفحات ۲۴۶-۲۴۸. M. Bayat. «اولین انقلاب ایران»، نیویورک، ۱۹۹۱، صفحه ۶۲ و ملکزاده، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۵۶-۱۶۰.
- ۱۳- Bayat. همانجا، صفحه ۶۴، ملکزاده، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۵۸ و ۲۶۷ و سید جمال و دیگران، «روایای صادقانه»، به کوشش بهرام چوبینه، پاریس ۱۳۶۵.
- ۱۴- برای اطلاعات بیشتر در باره شیخ فضل الله نوری، رجوع کنید به: V. Martin. «شیخ فضل الله نوری، انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۹»، در مجله، «مطالعات خاورمیانه»، سال ۲۳، شماره یک (ژانویه ۱۹۸۷) صفحات ۳۹-۵۳ و بامداد، همانجا، جلد دوم، صفحات ۹۶-۱۰۶.
- ۱۵- درباره نقش و موقعیت سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی در انقلاب مشروطیت، رجوع کنید به: بامداد، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۰۸-۴۱۰، صفائی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۷۶ و ۲۱۸ و احمد کسروی، «تاریخ مشروطه ایران»، تهران، ۱۳۴۰، صفحات ۲، ۳، ۳۱، ۸۱، ۹۰، ۲۷۷، ۲۹۷-۲۷۸، ۳۹۰-۴۰۱ و ۴۵۶.
- ۱۶- در باره زندگی ثقة الاسلام و خدمات او به جنبش مشروطه رجوع کنید به: مهدی اکبری حامد، «آذربایجان آذربایجان»، تهران ۱۳۵۵، کسروی، «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، تهران، در دو جلد، ۱۳۵۷ و محمد علی صفوت، «داستان دوستان»، تبریز، ۱۳۴۲.
- ۱۷- در تهیه بخش مطبوعات در فصل اول نگارنده عمدتاً از منابع زیرین استفاده کرده است:  
- محمد صدر هاشمی «تاریخ جراید و مجلات ایران»، در چهار جلد، اصفهان، ۱۳۶۴.  
- ناظم الاسلام کرمانی «تاریخ بیداری ایرانیان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۲.  
- یحیی آرنی «از صبا تا نیما»، در دو جلد، تهران، ۱۳۵۱ و  
- کوئل کهن «تاریخ سانسور در مطبوعات ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۸- اسماعیل رانین (گرد آورنده)، «سفرنامه میرزا صالح شیرازی»، تهران، ۱۳۴۷، صفحات ۱۶-۱۹.
- ۱۹- کهن، همانجا، جلد اول، صفحات ۳۰-۳۶.
- ۲۰- همانجا، صفحات ۳۹-۴۳.
- ۲۱- همانجا، صفحات ۴۴-۴۵.
- ۲۲- رجوع کنید به:  
- فریدون آدمیت «اندیشه ترقی و حکومت قانون»، تهران، ۱۳۵۱، صفحه ۱۶ و  
- کوئل کهن، «مردم داری و روابط عمومی در ایران»، تهران، ۳۵۸، بخش اول.
- ۲۳- کهن، «تاریخ سانسور در مطبوعات ایران»، همانجا جلد اول، صفحات ۵۱-۵۳.
- ۲۴- همانجا، صفحه ۶۳.
- ۲۵- آدمیت، همانجا، صفحات ۱۲۹-۱۳۰.
- ۲۶- در باره ترویج و رونق مطبوعات در دوره وزارت سهیلار که فقط یکسال طول کشید، رجوع کنید به:

## فصل اول

- آرين پور، همانجا، جلد اول.  
- صدر هاشمی، همانجا، جلد اول و  
- مجله «یادگار»، سال یکم شماره ۷ (دیماه ۱۳۲۳).
- ۲۷- برای اطلاعات بیشتر در باره مطبوعات فرمایشی و دولتی در دوره شانزده سال آخر «استبداد ناصری»، رجوع کنید به: کهن، همانجا، صفحات ۹۷-۱۰۰ و آرين پور، همانجا، صفحه ۲۵۰.
- ۲۸- در باره مطبوعات خارج از کشور در دوره آخر «استبداد ناصری» (۱۸۸۰-۱۸۹۶ میلادی)، رجوع کنید به:  
- کهن، همانجا، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱-۱۳۸.
- ادوارد براون، «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران»، ترجمه محمد عباسی، در دو جلد، تهران، ۱۳۳۳، جلد دوم، صفحه ۴۶.
- آرين پور، همانجا، صفحه ۲۵۰ و  
- کرمائی، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۷۱.
- ۲۹- در باره ظهور و گسترش شب نامه ها در این دوره، بویژه در دوره جنبش ضد امتیاز تنباکو، رجوع کنید به:  
- حمید سیاح (گرد آورنده) «خاطرات حاج سیاح»، تهران، ۱۳۵۶، صفحه ۳۲۹.  
- ابراهیم تیموری، «تحریم تنباکو»، تهران، ۱۳۲۸، صفحه ۲۹ و  
- کسروی، «تاریخ مشروطه ایران»، صفحه ۱۵.
- ۳۰- کهن، همانجا، صفحه ۱۴۹.
- ۳۱- آرين پور، همانجا، صفحه ۲۲۵.
- ۳۲- در باره روزنامه های غیر دولتی در این دوره، رجوع کنید به: کهن، همانجا، صفحات ۱۷۱-۱۹۷ و کسروی، همانجا، صفحه ۳۱.
- ۳۳- کهن، همانجا، صفحات ۱۹۸-۲۱۰.
- ۳۴- در باره اهمیت روزنامه ها در دوره اول مشروطیت، رجوع کنید به:  
- J. Rypka، «تاریخ ادبیات ایران»، شهر دوردخت لهستان، ۱۹۶۸، صفحات ۳۶۲-۳۶۵.  
- H. Kamshad، «ادبیات نوین ایران»، کسریج، ۱۹۶۸، صفحات ۲۷-۲۹.  
- Afary، همانجا، صفحات ۱۱۶-۱۱۷.
- ۳۵- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۸۵-۱۰۰.
- ۳۶- در باره روزنامه «صور اسرافیل»، رجوع کنید به: Afary، همانجا، صفحه ۱۱۷ و کهن، همانجا، صفحات ۱۲۱-۱۲۵.
- ۳۷- در باره میرزا جهانگیر شیرازی، مدیر «صور اسرافیل»، رجوع کنید به:  
- فریدون آدمیت، «اندیشه های میرزا آقا خان شیرازی»، تهران ۱۳۴۶، صفحات ۲۲۲-۲۲۳.  
- N. Keddie، «ایران: مذهب، سیاست و جامعه»، لندن، ۱۹۸۰، صفحه ۶۹.

- S. Soroudi. «صور اسرافیل، ۱۹۰۷-۱۹۰۸، ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی»، در مجله «مطالعات خاور میانه»، (آوریل ۱۹۸۸)، صفحه ۲۳۱ و
- هدایت متین دفتری، روزنامه «صور اسرافیل و گفتگو...» در مجله «آزادی»، دوره دوم، شماره ۱۳ (۱۳۷۷)، صفحات ۹-۱۳.
- ۳۸- در باره دهخدا، رجوع کنید به: Afary همانجا صفحات ۱۱۶-۱۱۷، رضا براهنی «قصه نویسی»، تهران، ۱۳۴۸، صفحات ۵۰۸-۵۲۲، Kamshad، همانجا، صفحات ۳۷-۳۹، آرین پور، همانجا جلد دوم، صفحه ۹۲، شماره مخصوص مجله «آینده»، سال پنجم (۱۳۵۸)، صفحات ۷-۹، محمد سیاقی «مقالات دهخدا»، تهران، ۱۳۵۸، ایرج افشار «نامه های سیاسی دهخدا»، تهران، ۱۳۵۸ و کامیار عابدی، «صور اسرافیل و علی اکبر دهخدا»، تهران، ۱۳۷۹.
- ۳۹- G. Wheeler، «روزنامه ملا نصرالدین و تأثیر آن در طنز سیاسی ایران انقلابی»، در مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال هشتم، شماره یک، (۱۹۵۹)، صفحه ۱۶.
- ۴۰- ناظم آخونداف، «روزنامه های طنز آذربایجان: ۱۹۲۰-۱۹۰۶»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۲۴-۸۹ و آرین پور، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵۲ و ۵۳-۶۰.
- ۴۱- Afary همانجا، صفحه ۱۱۹ و آرین پور، همانجا، جلد دوم، صفحه ۴۲.
- ۴۲- Afary همانجا، صفحه ۱۱۷ و Bayat همانجا، صفحه ۲۰۵.
- ۴۳- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحه ۱۳۵.
- ۴۴- در باره «حبل المتین» و ناشر آن، میرسید حسن کاشانی، رجوع کنید به: براون، همانجا، جلد دوم، صفحه ۳۳۸ و کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۱۱۲-۱۱۸.
- ۴۵- کهن، همانجا، صفحات ۱۱۸-۱۲۱.
- ۴۶- در باره نشریه «مساوات» و ناشر آن محمد رضا شیرازی، رجوع کنید به: کسروی، همانجا، صفحه ۵۷۱ و براون، همانجا، جلد دوم، صفحه ۷۸.
- ۴۷- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۵۷-۲۶۰، ۲۶۴-۲۶۷ و ۳۶۹-۳۷۳.
- ۴۸- در باره اهمیت «روح القدس» و ناشر آن، سلطان العلماء خراسانی، رجوع کنید به: کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۱۳۶-۱۵۲.
- ۴۹- «مذاکرات مجلس شورای ملی»، شوال ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۱۸ آبان ۱۲۸۶ خورشیدی (۹ نوامبر ۱۹۰۷ میلادی).
- ۵۰- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحه ۱۵۲.
- ۵۱- در باره اهمیت «نسیم شمال» و زندگی ناشر آن، سید اشرف الدین گیلانی، رجوع کنید به: کهن، همانجا، صفحات ۳۱۷ تا ۳۲۱، ۴۲۴ و ۴۲۵ و اسماعیل وفا یغمائی «نسیم شمال»، در مجله «شورا»، شماره ۴۷ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸)، صفحات ۷۲-۷۵.
- ۵۲- آرین پور، همانجا، جلد دوم، صفحه ۶۲.
- ۵۳- مجله «سید و سیاه»، شهریور ۱۳۲۴ خورشیدی.

## فصل اول

- ۵۴- در باره «استبداد صغیر» یکساله محمد علی‌شاه قاجار و خیزش تبریز تحت رهبری ستارخان و یارانش، رجوع کنید به:
- اسماعیل امیر خیزی، «قیام آذربایجان و ستارخان»، تهران، ۱۳۳۹.
  - کریم طاهرزاده - بهزاد «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران»، تهران، بدون تاریخ انتشار.
  - محمد باقر ویجویه «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز»، تهران، ۱۳۴۰.
  - نصرت الله فتحی «سخن گویان سی گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت»، تهران ۱۳۵۷.
  - مهدی ملکزاده «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، در هفت جلد، ۱۳۶۲، جلد پنجم.
  - ایوان ژنیوف «انقلاب مشروطیت ایران: نظارت یک دیپلمات روس، حوادث ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱»، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، تهران ۱۳۶۲.
  - روزنامه «تایمز»، چاپ لندن، شماره های ۱۷ و ۲۰ ژوئیه، ۳ و ۱۹ اوت، ۲۳ سپتامبر، ۸ و ۱۹ اکتبر سال ۱۹۰۸ و ۲۲ و ۲۹ ژانویه، ۶ و ۱۳ فوریه و ۲۶ مارس و ۱۴ و ۲۷ آوریل و ۲۰ می سال ۱۹۰۹ و - حسن تقی زاده «خطابه های آقای سید حسن تقی زاده»، تهران، ۱۳۳۹.
- ۵۵- در باره سازمان «همت»، رجوع کنید به:
- «جنبش کمونیستی ایران»، مجله «توده»، شماره ۱۵ (شهریور ۱۳۲۸)، صفحات ۱۲-۱۴.
  - T. Swietochowski، «حزب همت: سوسیالیسم و مسأله ملی در آذربایجان روسیه، ۱۹۰۴-۱۹۲۰» در مجله «ژورنال روسیه و شوروی»، سال ۱۹ (ژانویه-ژوئن ۱۹۷۸)، صفحات ۱۱۹-۱۴۲.
  - A. Alstadt mirhadi، «جامعه ترکان آذربایجانی باکو قبل از جنگ جهانی اول»، تز دکتر، در دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۳، صفحات ۲۴۵-۲۵۴ و ۲۶۴-۲۶۸.
  - R.G.Suny، «کمون باکو: طبقه و مسأله ملی در انقلاب روسیه»، پرینستون، ۱۹۷۲، صفحه ۱۷.
  - روزنامه «آزیر»، ۵ مرداد ۱۳۲۲ و
  - م. ناصحی «تشکیلات کارگری در ایران»، در روزنامه «رهبر»، ۲۰ فروردین ۱۳۲۲.
- ۵۶- خسرو شاکری «تکوین و گسترش جنبش کارگری ایران»، در مجله «کتاب جمعه»، سال اول، شماره ۲۳ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)، صفحات ۲۶-۲۹ و I. Spector «انقلاب اول روسیه: تأثیر آن در آسیا»، نیوجرسی، ۱۹۶۲، صفحات ۲۸-۵۰.
- ۵۷- فریدون آدمیت «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران»، تهران ۱۳۵۴، صفحات ۲-۳۳.
- ۵۸- محمد روشن «مشروطه گیلان: از یاد داشت های رابینو»، رشت، ۱۳۵۲، صفحات ۲-۳-۱۰.
- آدمیت، همانجا، صفحه ۱۴، کسروی، همانجا، صفحات ۱۹۴ و ۱۶۷.
- ۵۹- سلام الله جاوید «فداکاران قراموش شده آزادی»، تهران، ۱۳۵۸، صفحه ۱۹ و ملکزاده، همانجا، جلد دوم صفحه ۳۹۶.
- ۶۰- Afary، همانجا، صفحه ۸۲.
- ۶۱- صدر هاشمی، همانجا، جلد چهارم، صفحه ۱۸۳ و خسرو شاکری، «اسناد تاریخی جنبش

- کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، «در بیست جلد، تهران، ۱۳۶۴، جلد پنجم.
- ۶۲- کهن، همانجا، صفحات ۳۲۷-۳۲۹، ۵۲۷ و ۵۲۹.
- ۶۳- کسروی، همانجا، صفحه ۱۹۴ و Afary همانجا، صفحه ۸۴.
- ۶۴- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۱۳.
- ۶۵- اسماعیل رائین، «حیدر عمو اوغلی»، تهران، ۱۳۵۲، صفحات ۲۸-۵۵.
- ۶۶- ملک زاده، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۱۶ و ۲۱۱ و جلد دوم صفحات ۲۳۶-۲۴۳.
- ۶۷- منصوره اتحادیه (نظام مانی) «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت»، تهران، ۱۳۶۱، صفحات ۶۰-۶۴.
- ۶۸- آدمیت، همانجا، صفحات ۳-۳۳.
- ۶۹- سلام الله جاوید «نهضت مشروطیت و نقش آزادیخواهان جهان»، تهران، ۱۳۴۹، صفحات ۳۶-۳۷ و کریم کشاورز، «گیلان»، تهران ۱۳۴۷، صفحات ۵۴-۶۰.
- ۷۰- رائین، همانجا، و مجله «توده»، همانجا، صفحه ۱۴.
- ۷۱- در باره زندگی پرماجرا و محیط سیاسی حیدر عمو اوغلی در سالهای ۱۲۸۴-۱۳۰۰ خورشیدی، رجوع کنید به:
- D. Wilson و R. Sheikholislami «خاطرات حیدر عمو اوغلو»، در مجله «مطالعات ایرانی»، شماره زمستان ۱۹۷۳.
- آدمیت، همانجا، صفحه ۱۹.
- «تقی زاده، درباره اتابک سخن میگوید»، در مجله ماهانه «سخن»، شماره یک (بهمن ۱۳۴۴) صفحه ۶ و عباس اقبال «ورقی از تاریخ مشروطه ایران، حیدرخان عمو اوغلی»، در مجله «یادگار»، شماره ۵، سال سوم (۱۳۲۶)، صفحات ۶۱-۸۰.
- ۷۲- صد بهرنگی، «مجموعه مقاله ها»، مقاله، «آذربایجان در جنبش مشروطه»، برکلی، ۱۳۵۷، صفحات ۹-۳۳.
- ۷۳- همانجا، صفحه ۲۷.
- ۷۴- Spector، همانجا، صفحه ۵۰.
- ۷۵- بهرنگی، همانجا، صفحه ۲۷.
- ۷۶- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۱۴.
- ۷۷- کسروی، همانجا، صفحه ۷۱ و بهرنگی، همانجا، صفحه ۹.
- ۷۸- شاکری، همانجا، جلد ششم، صفحه ۴۳ و Afary همانجا، صفحات ۲۴۴-۲۴۸.
- ۷۹- مجله «توده»، همانجا، صفحات ۱۵-۱۶.
- ۸۰- شاکری، همانجا، صفحات ۴۳-۴۶ و مجله «توده»، همانجا، صفحات ۱۶-۱۷.
- ۸۱- مجله «توده»، همانجا.
- ۸۲- Afary همانجا، صفحات ۲۴۵-۲۴۶.

## فصل اول

- ۸۳- شاکری، «تکوین و گسترش جنبش کارگری در ایران»، صفحات ۲۶-۲۸ و م.م. مزدک، «نگاهی به جنبش کارگری و سندیکائی ایران از آغاز تا انقلاب بهمن ۵۷»، در مجله «دنیا»، دوره ششم، سال دوم شماره ۳، اسفند ۱۳۷۲، صفحات ۱۷-۲۲.
- ۸۴- شاکری، همانجا، صفحه ۲۷.
- ۸۵- اتحادیه، همانجا، صفحات ۶۵-۶۶، کسروی، همانجا، صفحه ۱۹۴ و حسن جوادی، «نامه هائی از تبریز»، تهران ۱۳۵۱، صفحه ۲۰۴.
- ۸۶- در باره زندگی و مبارزات کارگران ایران در سالهای دهه اول قرن بیستم رجوع کنید به: A. Ashraf، «ایران: امپریالیسم، طبقه و مدرنیزاسیون از بالا»، تز دکترای چاپ نشده، نیویورک، ۱۹۷۱، صفحات ۱۸۶-۱۸۷، ح. وزیري، «تحصیل و شغل در بین کارگران صنایع خصوصی در تهران»، در مجله، «علوم اجتماعی»، سال اول، شماره ۲ (زمستان ۱۳۴۸) صفحات ۱۹۲-۱۹۶، J. Bill، «سیاست ایران: گروه، طبقات و مدرنیزاسیون»، کلیوس ۱۹۷۴، صفحات ۱۳-۱۴.
- ۸۷- مزدک، همانجا، صفحه ۲۱.
- ۸۸- علی آگاهی، «پیدایش و رشد جنبش کارگری و کمونیستی ایران»، از انتشارات حزب توده ایران، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۶، صفحات ۸-۲۸.
- ۸۹- محمود نقره کار، «از انجمن میر سید علی مشتاق تا نویسندگان ایران»، در نشریه، «اطلس»، شماره ۷۹، (۷ خرداد ۱۳۷۸)، صفحه ۶.
- ۹۰- همانجا.
- ۹۱- یامداد، همانجا، صفحات ۳۶۲-۳۴۸.
- ۹۲- ملکزاده، همانجا، جلد اول، صفحات ۲۰۲-۲۰۴.
- ۹۳- ایرج افشار، «زندگانی توفانی: خاطرات سید حسن تقی زاده»، تهران ۱۳۶۸، صفحات ۲۴-۲۷ و ۳۲.
- ۹۴- اتحادیه، همانجا، صفحات ۱۴۹-۱۶۷.
- ۹۵- درباره انجمن های طرفدار سلطنت استبدادی رجوع کنید به: کرمانی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۱۵۸ و دولت آبادی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۱۴۹.
- ۹۶- درباره انجمن ها و شورا های زنان در دوره مشروطیت، رجوع کنید به:
- بدرالملوک یامداد، «زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید»، تهران، ۱۳۴۷.
  - بری شیخ الاسلامی، «زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران»، تهران، ۱۳۵۱
  - فخری قومی، «کارنامه زنان مشهور ایران»، تهران، ۱۳۵۲ و
  - N. Yeganeh و A. Tabari، «در سایه اسلام: جنبش زنان در ایران»، لندن، ۱۹۶۱.
- ۹۷- درباره انجمن های فعال در شهرستانهای ایران، منجمه «انجمن برای آزادی زنان»، که یک انجمن سرتاسری بود، رجوع کنید به:
- ملکزاده، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۱-۶۳.
  - عبدالحسین ناهید، «زنان ایران در جنبش مشروطه»، تهران، ۱۳۶۰، صفحات ۵۵-۶۵.



- اسماعیل رائین، «انجمن های سری»، تهران، ۱۳۴۵، صفحات ۹۸-۹۹.
- شیخ الاسلامی، همانجا، صفحات ۷۱-۷۲ و
- کرمانی، جلد اول، همانجا، صفحات ۶۱۰-۶۱۱.
- ۹۸- A. Najmabadi «زندهای ملت: زنان یا همسران ملت؟» در مجله، «مطالعات ایرانی»، شماره یک و دو، سال ۲۶ (زمستان و بهار ۱۹۹۲) صفحات ۵۱-۷۲ و قویمی، همانجا، صفحات ۱۲۸-۱۳۱ و شیخ الاسلامی، همانجا، صفحات ۸۸-۹۹.
- ۹۹- در مورد عکس العمل زنان در مقابل ارتجاع و علمای ضد زن رجوع کنید به: ملکزاده، همانجا، جلد سوم، صفحه ۱۸۲ و Afary همانجا، صفحات ۱۹۰-۱۹۵.
- ۱۰۰- در باره انتقادات جدی و بیگیر زنان از مجلسیان، رجوع کنید به: منصوره رفیعی، «انجمن»، تهران، ۱۳۶۲، صفحه ۱۱۷ و Afary، همانجا، صفحات ۱۹۲-۱۹۴.
- ۱۰۱- در باره فعالیت ها و ترکیب این انجمن ها، رجوع کنید به:
- اتحادیه، همانجا، صفحات ۱۵۴-۱۵۸.
- کرمانی، همانجا، صفحات ۴۷-۴۹ و ۵۳-۵۶.
- دولت آبادی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۱۷۶ و
- حسن تقی زاده، «آخرین دفاع»، در مجله، «راهنمای کتاب»، سال سیزده، شماره ۳ و ۴ (خرداد ۱۳۴۹).
- ۱۰۲- کسروی، همانجا صفحات ۶۵-۱۷۵، Afary، همانجا، صفحه ۷۵ و ملکزاده، همانجا، جلد دوم، صفحات ۴۵۰-۴۵۵.
- ۱۰۳- در باره انجمن تبریز، رجوع کنید به: کسروی، همانجا، صفحه ۱۵۸، رفیعی، همانجا، صفحات ۳۹، ۴۲ و ۶۳، Bayat، همانجا، صفحات ۱۷۲-۱۷۴ و نصرت الله فتحی، «مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی»، تهران، ۱۳۵۵، صفحه ۲۴ و اتحادیه، همانجا، صفحات ۱۵۶-۱۵۷.
- ۱۰۴- Afary، همانجا، صفحات ۸۹-۸۱ اتحادیه همانجا، صفحات ۱۶۸-۱۶۹، رفیعی همانجا، صفحه ۴۱ و فتحی همانجا، صفحات ۲۱۸-۲۴۵، در باره چگونگی مبارزات مردم علیه محمد علیشاه، رجوع کنید به: ایرج افشار، «مبارزات با محمد علیشاه»، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۴۲۵-۴۲۶.
- ۱۰۵- صفائی، همانجا، جلد اول، صفحات ۳۴۱-۳۸۳ و مهدی قلی مخبرالسلطنه (هدایت)، «خاطرات و خطرات»، تهران، ۱۳۴۴، صفحات ۱۴۵-۱۷۱.
- ۱۰۶- کسروی، همانجا، صفحات ۲۲۲-۲۲۴ و ۲۳۹.
- ۱۰۷- برای تشریح کامل این وقایع، رجوع کنید به: فتحی، همانجا، صفحات ۴۶-۴۹ و کسروی، همانجا، صفحات ۲۳۹-۲۴۱ و رفیعی همانجا، صفحات ۴۶-۴۹.
- ۱۰۸- Afary، همانجا، صفحه ۹۷.
- ۱۰۹- در باره ثقة الاسلام، رجوع کنید به: فتحی، همانجا و اکبری حامد، همانجا، صفحات ۱۱۳-۱۲۶.
- ۱۱۰- کسروی، همانجا، صفحات ۲۹۴-۳۱۲ و اتحادیه، همانجا، صفحه ۱۵۹.
- ۱۱۱- در باره وقایع مهم در آستانه کودتای محمد علیشاه و آغاز، «استبداد صغیر»، رجوع کنید به:

## فصل اول

- دولت آبادی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۸۰، کسروی، همانجا، صفحات ۵۵۰-۵۹۲، ملکزاده، همانجا جلد سوم، صفحات ۶۷۹-۶۸۵ و جلد چهارم، صفحات ۷۷۱-۷۸۵، درباره مبارزات ایرانیان خارج از کشور در دوره ی، «استبداد صغیر»، در جریان سالهای ۱۲۸۷-۱۲۸۸ خورشیدی (۱۹۰۸-۱۹۰۹ میلادی)، رجوع کنید به: محمد رضا اعلم، «مبارزات مشروطه خواهان مجلس اول در عثمانی»، در مجله «مهرگان»، سال ششم، شماره ۳ (پائیز ۱۳۷۶)، صفحات ۱۵۱-۱۶۲.
- ۱۱۲- رجوع کنید به: رفیعی، همانجا، صفحه ۱۱۷، شیخ الاسلامی، همانجا، صفحه ۸۵، طاهرزاده- بهزاد، همانجا، صفحه ۳۲۷ و ناهید، همانجا، صفحه ۹۷.
- ۱۱۳- Afary همانجا، صفحات ۱۹۵-۱۹۶.
- ۱۱۴- جمشید ملک پور، «ادبیات نمایشی در ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۲، جلد دوم صفحه ۴۸.
- ۱۱۵- Afary، همانجا، صفحه ۱۹۶.
- ۱۱۶- همانجا.
- ۱۱۷- همانجا، صفحات ۱۹۷ و ۳۷۵.
- ۱۱۸- محمد محیط طباطبائی، «تاریخ تحلیل مطبوعات ایران»، تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۱۷۲-۱۷۳.
- ۱۱۹- در باره مبارزات سیاسی و ضد امپریالیستی زنان ایران در آستانه شکست انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۲۸۹-۱۲۹۰، رجوع کنید به:
- بامداد، همانجا، صفحات ۳۵-۳۶.
  - ملکزاده، همانجا، جلد هفتم، صفحه ۱۴۴۳ و
  - روزنامه «تابیز»، ۵ دسامبر ۱۹۱۱، صفحه ۵.
- ۱۲۰- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵۱۳-۵۱۵.
- ۱۲۱- کهن، همانجا، صفحات ۵۱۶-۵۲۴ و اتحادیه، همانجا، صفحه ۲۱۸.
- ۱۲۲- همانجا، صفحات ۵۲۵-۵۲۷.
- ۱۲۳- در باره «حزب دموکرات»، رجوع کنید به: ملک زاده، همانجا، جلد ششم، صفحات ۱۳۲۸-۱۳۵۷، محمد غروی توری، «حزب دموکرات ایران»، تهران، ۱۳۵۲، صفحات ۱۰۷-۱۱۰ و اتحادیه، «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت»، صفحات ۲۰۰-۲۲۵.
- ۱۲۴- ملکزاده، همانجا، جلد ششم، صفحه ۱۳۳۵ و دولت آبادی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۱۱۵-۱۱۶.
- ۱۲۵- در باره روزنامه «ایران نو»، رجوع کنید به:
- اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۱۸-۲۲۰.
  - ایرج افشار، «اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده»، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۹-۲۲۸.
  - کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵۳۷-۵۴۲.
- ۱۲۶- در باره محمد امین رسول زاده، سر دبیر «ایران نو»، رجوع کنید به: عبدالحسین نوائی، «عبیدر عمو اوغلی و محمد رسول زاده»، در مجله «بادگار»، ۱۳۲۶ و کهن، همانجا، صفحات ۵۲۷-۵۲۹.
- ۱۲۷- در باره همکاری نزدیک طیف های مختلف سیاسی آرامنه با اعضای رهبری «حزب دموکرات ایران» در

- این دوره، رجوع کنید به: افشار، همانجا، صفحات ۲۶۰-۳۱۱ و C. Chaqueri «نقش و یا تأثیر روشنفکران ارمنی در سیاست ایران»، در مجله «بررسی ارمنی»، شماره ۴۱ (تابستان ۱۹۸۸)، صفحات ۵۱-۱.
- ۱۲۸- اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۲۰-۲۲۸، افشار، همانجا، صفحات ۳۵۲-۳۵۸، آدمیت، همانجا، صفحه ۱۳۷، ملکزاده، همانجا، جلد ششم، صفحه ۱۳۳.
- ۱۲۹- اطلاعات در باره «حزب اجتماعیون اعتدالیون»، از منابع زیرین گرفته شده است:
- شیخ رضا دهخوارقانی، «وقایع ناصری و توضیح مرام»، تبریز، ۱۳۵۶، صفحات ۳۰-۳۲.
  - اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۲۵-۲۳۵.
  - محمد تقی بهار، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۹۵-۱۰۵.
  - آدمیت، همانجا، صفحات ۱۲۵-۱۳۹.
  - محمد مصدق، «خاطرات و تألمات»، اروپا، ۱۳۶۵، صفحات ۸۵-۸۶ و
  - ملک زاده، همانجا، جلد ششم، صفحات ۱۳۳۰-۱۳۳۳.
- ۱۳۰- Afary، همانجا، صفحه ۲۷۲.
- ۱۳۱- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۴۹-۵۵، ۵۸۱ و ۵۹۵-۵۹۷.
- ۱۳۲- در باره عقاید و فعالیت های ناصر الملک، رجوع کنید به: صفائی، همانجا، صفحات ۱۵۱-۳۷۵، اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۵-۲۶، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۸۶-۱۸۷، ۲۵۷-۲۵۸ و ۲۷۷-۲۹۸، کسروی، همانجا، صفحات ۲۷۹-۵۰۸ و مخیرالسلطنه، همانجا، صفحات ۱۲۷-۳۸۴ و عبدالحسین علوی، «رجال عصر مشروطیت»، تهران، ۱۳۶۳، صفحات ۹۲-۹۳.
- ۱۳۳- در باره وقایع مهم این دوره از انقلاب مشروطیت ایران (۱۲۸۸-۱۲۹۰) بویژه در باره ترورها و تبعید ها و فشارهای امیربالیستی روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان، رجوع کنید به: F. Kazemzadeh «روسیه و انگلیس در ایران (۱۸۶۴-۱۹۱۴)»، نیویورک، ۱۹۶۸، صفحات ۵۶۳-۵۷۰، دولت آبادی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۱۲۴-۱۳۵، ملک زاده، همانجا، جلد ششم، صفحات ۱۲۹۰-۱۲۹۵، افشار، همانجا، صفحات ۲۳۰-۲۳۱ و ۲۰۷-۲۰۸، اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۸۵-۳۳۸، آدمیت، همانجا، صفحه ۱۴۹ و براون، همانجا، جلد اول، صفحات ۳۰۰-۳۲۸.
- ۱۳۴- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: غروی نوری، همانجا، صفحات ۵۰-۵۱، مجله «توده»، صفحات ۱۸-۱۹ و اتحادیه، همانجا، صفحه ۲۳۸.
- ۱۳۵- در باره نقش و تأثیر احزاب متعلق به ارامنه در دوره انقلاب مشروطیت، مراجعه کنید به: افشار، همانجا، صفحات ۲۳۹-۲۴۰ و صفائی، همانجا، صفحات ۵۳۱-۵۳۳.
- ۱۳۶- برای اطلاعات بیشتر در باره حزب «اتفاق و ترقی»، رجوع کنید به: دولت آبادی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۶۵-۶۸، کرمانی، همانجا، صفحه ۲۲۴، ایرج افشار (گرد آورنده)، «مقالات تقی زاده»، در ده جلد، تهران، ۱۳۴۹-۱۳۵۴، جلد پنجم، صفحه ۵۹.
- ۱۳۷- در باره نقش روزنامه «استقلال ایران»، رجوع کنید به: کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات

## فصل اول

۵۱۴، ۵۶۴، ۵۶۹-۵۷۰ و ۵۸۱ و اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۲۵-۲۲۸.

۱۲۸- در باره روز نامه «شرق» رجوع کنید به: کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵۱۴، ۵۴۵، ۵۶۰-۵۶۲ و ۵۶۴.

۱۲۹- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵۸۱ و ۶۱۹.

۱۴۰- اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۲۵-۲۳۸.

۱۴۱- اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۲۷-۲۳۹.

۱۴۲- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحه ۶۲۸.

۱۴۳- P. Oberling، «ایلات قشقایی فارس» لاهه، ۱۹۷۴، صفحات ۹۵-۱۰۴ و ایرج افشار، «اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده»، همانجا، صفحه ۲۳۲.

۱۴۴- در باره وقایع این دوره مهم از انقلاب مشروطیت ایران، پروژه مداخله کشورهای امپریالیستی و ارتعباتوم روسیه و قتل عام آزادیخواهان، رجوع کنید به: Kazemzadeh، همانجا، صفحات ۵۶۳-۵۷۰ و منابع موجود در پی نویس شماره ۱۳۳ همین فصل.

۱۴۵- درباره ترکیب طبقاتی و دیگر مشخصات مجلس سوم، رجوع کنید به: زهرا شجعی، «نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری»، تهران، ۱۳۴۴، صفحات ۱۷۴-۲۲۳، حسن اعظام قدسی، «خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله»، در دو جلد، تهران، ۱۳۴۲، جلد اول، صفحات ۶۸-۲۶۷ و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، «احزاب سیاسی در مجلس سوم»، تهران، ۱۳۷۱، صفحات ۸۱-۹۱.

۱۴۶- بهار، همانجا، صفحات ۱۳-۲۷ و اتحادیه، همانجا، صفحات ۹۸-۱۰۳.

۱۴۷- اتحادیه، همانجا، صفحه ۱۰۴.

۱۴۸- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۴۰ و ۶۹۰-۶۹۳.

۱۴۹- همانجا، صفحات ۶۴۱-۶۴۳ و ۶۷۰-۶۷۵.

۱۵۰- مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۱۰۲-۱۰۴ و اتحادیه، «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت»، همانجا، صفحات ۲۵-۲۷.

۱۵۱- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵۱۴، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۱، ۶۲۴، ۶۲۵ و ۶۹۴.

۱۵۲- بهار، همانجا، صفحات ۱۴-۱۵ و اتحادیه، «احزاب سیاسی در مجلس سوم»، همانجا، صفحات ۱۰۵-۱۰۶.

۱۵۳- دولت آبادی، همانجا، جلد چهارم، صفحات ۳۱۱-۳۱۲، شجعی، همانجا، صفحه ۱۹۴.

۱۵۴- اتحادیه، همانجا، صفحات ۱۰۷-۱۰۹.

- ۱۵۵- بهار، همانجا، صفحه ۱۲۳.
- ۱۵۶- اتحادیه، همانجا، صفحه ۱۰۹.
- ۱۵۷- مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۱۰۲-۱۰۴.
- ۱۵۸- آرن پور، همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۲۳ و ابراهیم فخرایی، «رهبر جنگل»، تهران، ۱۳۴۴، صفحات ۴۹-۵۹.
- ۱۵۹- منصوره اتحادیه (نظام مافی)، «برنامه ها و نظام نامه های احزاب سیاسی ایران در دوّمین دوره مجلس شورای ملی»، تهران، ۱۳۶۱، صفحات ۳-۸.
- ۱۶۰- مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۱۰۲-۱۰۴.
- ۱۶۱- بهار، همانجا، صفحات ۱۳۳-۱۳۵.
- ۱۶۲- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۲۱-۶۳۱ و ۶۵۲-۶۵۷ و آرن پور، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۲۳-۲۲۵.
- ۱۶۳- برای اطلاعات بیشتر در باره موفقیت های آلمان قیصری در دوره جنگ جهانی اول، رجوع کنید به: بهار، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۴، مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۲۷-۴۸.
- ۱۶۴- برای اطلاعات در باره فعالیت های آلمان قیصری در میان ایرانیان، رجوع کنید به: M.J. Lustig، «مهاجرت و دولت موقت در کرمانشاه»، تز دکتر، در دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۷، صفحات ۲۰-۱۱۹.
- ۱۶۵- همانجا.
- ۱۶۶- همانجا، صفحات ۲۳۷-۲۷۵.
- ۱۶۷- مورخ الدوله، همانجا، صفحه ۲۴۴.
- ۱۶۸- یونس پارسا بناب، «استقلال و وابستگی»، ۱۳۶۱، نیویورک، صفحات ۶۹-۷۱.
- ۱۶۹- G. Balfour، «وقایع اخیر ایران»، لندن، ۱۹۲۰، صفحه ۱۰۷ و X. Eudin و R. North، «اتحاد جماهیر شوروی و شرق: ۱۹۱۷-۱۹۲۷»، استنفورد، ۱۹۵۷، صفحات ۹۲-۹۳.
- ۱۷۰- آرن پور، همانجا جلد دوم، صفحه ۲۰۵.
- ۱۷۱- بهار، همانجا، صفحه ۷۰.
- ۱۷۲- پارسا بناب، همانجا، صفحه ۷۰.
- ۱۷۳- مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۷۰-۸۸.
- ۱۷۴- E.H. Carr، «انقلاب بلشویکی»، در سه جلد، نیویورک ۱۹۵۲، جلد سوم، صفحات ۲۴۰-۲۴۱.
- ۱۷۵- پارسا بناب، همانجا و Carr، همانجا، صفحات ۲۴۲-۲۴۵.
- ۱۷۶- W.G. Rosenberg، «ای. دنیکین و جنبش ضد بلشویکی در جنوب روسیه»، امهرست، ۱۹۶۱.
- ۱۷۷- L.C. Dunesterville، «مأموریت نظامی در شمال غربی ایران»، در مجله، «ژورنال انجمن سلطنتی آسیای مرکزی»، سال چهارم، شماره ۲ (۱۹۲۲)، صفحات ۸۰-۸۵.
- ۱۷۸- G. Lenczowski، «روسیه و غرب در ایران، ۱۹۱۸-۱۹۱۴»، دانشگاه کُرِنل، ۱۹۴۹، صفحه ۱۰.

## فصل اول

- ۱۷۹- V.I. Lenin «مواد محترقه در سیاست جهانی» در کتاب «جنبش های رهایی بخش ملی» مکو، ۱۹۶۸، صفحه ۱۵.
- ۱۸۰- برای مثال رجوع کنید به: H. Kohn «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» نیویورک، ۱۹۲۹، صفحات ۱۲۸ به بعد.
- ۱۸۱- R. Luxemburg «انباشت سرمایه» دانشگاه ییل، ۱۹۵۱، و N. Bukharin «امپریالیسم و اقتصاد جهانی» نیویورک، ۱۹۶۶.
- ۱۸۲- وی. لنین «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» در «آثار منتخب» رم، ۱۳۵۲، صفحات ۲۳۸-۳۹۲.
- ۱۸۳- V.I. Lenin «جزوه زونیوس» در «جنبش های رهایی بخش ملی» همانجا، صفحه ۱۶۷.
- ۱۸۴- V.I. Lenin «سه نوع کشور در رابطه با حق تعیین سرنوشت ملی» در «مجموعه آثار» در سی جلد، لندن، ۱۹۳۶-۱۹۳۹، جلد پنجم، صفحه ۲۷۶.
- ۱۸۵- S. Zabih «جنبش کمونیستی در ایران» برکلی، ۱۹۶۶، صفحات ۲-۶.
- ۱۸۶- «دومین کنگره بین المللی کمونیست» ادامه جلد ۱۷ ژوئیه پتروگراد و جلسات ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۲۰ مکو، چاپ آمریکا، ۱۹۲۱.
- ۱۸۷- V. I. Lenin «طرح مقدماتی تر مسائل ملی و مستعمراتی» در «در باره سیاست و انقلاب» نیویورک، ۱۹۶۸، صفحه ۳۱۹.
- ۱۸۸- M.N. Roy «مخالفت با لنین در باره مساله مستعمرات» در مجله «رادیکال هیومانیست» ۱۹۵۴، صفحه ۴۳.
- ۱۸۹- برای متن کامل سخنرانی سلطانزاده به فارسی، رجوع کنید به: خسرو شاکری، «اسناد تاریخی جنبش طبقه کارگر، سوسیال دموکراسی و کمونیستی در ایران» برلین، ۱۹۷۰، صفحات ۷۰-۷۱.
- ۱۹۰- W. Laquer «اتحاد جماهیر شوروی و خاور میانه» نیویورک، ۱۹۵۹، صفحه ۱۸.
- ۱۹۱- J. Stalin «مارکسیسم و مساله ملی» در کتاب «استقلال استالین» گرد آورنده: B. Franklin گاردن سیتی، ۱۹۷۲، صفحات ۶۵-۷۲.
- ۱۹۲- V.I. Lenin «گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی» در «مجموعه آثار» همانجا، جلد سوم، صفحه ۵۰۰.
- ۱۹۳- H. Fischer و J. Bunyan «انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۱۹۱۸، اسناد و مدارک» استانفورد، ۱۹۳۲، صفحات ۲۶۷-۲۶۹.
- ۱۹۴- Spector، همانجا، صفحات ۲۱-۲۳.
- ۱۹۵- R. Ramazani «سیاست خارجی ایران» شارلوتزویل، ۱۹۶۸، صفحه ۱۴۰.
- ۱۹۶- روزنامه «ایران» ۹ دی ۱۲۹۶.
- ۱۹۷- مجله «کاوه» سال سوم، شماره ۲۴ (۱۵ فوریه ۱۹۱۸)، صفحات ۱ و ۴.
- ۱۹۸- رجوع کنید به: J. Degras «بین الملل کمونیست ۱۹۱۹-۱۹۴۳» در چهار جلد، لندن، ۱۹۵۶، جلد

- اول، صفحه ۱۰۶، مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۲۴۷-۲۴۸، H. Kapur، «اتحاد جماهیر شوروی و آسیا»، نیویورک ۱۹۶۸، صفحه ۱۵۲.
- ۱۹۹- J.C. Nicolson «کرزن: فاز آخر، ۱۹۱۹-۱۹۲۵»، لندن، ۱۹۴۳، صفحه ۱۳۲.
- ۲۰۰- J.C. Hurowitz «دیپلماسی در خاور میانه و نزدیک»، در دو جلد، نیویورک و لندن، ۱۹۵۶، جلد دوم، صفحات ۶۴-۶۶.
- ۲۰۱- Nicolson، همانجا، صفحات ۱۲۸-۱۳۸.
- ۲۰۲- R. Butler «اسناد سیاست خارجی انگلیس، ۱۹۱۹-۱۹۳۹»، سری اول، لندن، ۱۹۵۲، جلد چهارم، صفحات ۱۲۰-۱۲۱.
- ۲۰۳- در باره اهمیت و ترکیب انگلوفیل ها در ایران در دوره ۱۲۹۶-۱۲۹۹ خورشیدی، رجوع کنید به: بهار، همانجا، صفحات ۳۹-۴۵، N. S. Fatemi، «تاریخ دیپلماسی ایران»، نیویورک، ۱۹۵۲، صفحات ۲۲-۲۷، R. Cottam، «ناسیونالیسم در ایران»، پیتسبورگ، ۱۹۶۴، صفحات ۸۰-۱۵۸ و P. Avery، «ایران مدرن»، لندن، ۱۹۶۵، صفحات ۳۰۵-۳۰۶.
- ۲۰۴- در باره زندگی و محیط سیاسی وثوق الدوله، رجوع کنید به: صفائی، همانجا، صفحات ۴۱۵-۴۵۸، مخیر السلطنه، همانجا، صفحات ۱۴۲، ۲۴۱، ۲۷۲، ۳۰۹ و ۳۸۳، حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران»، در سه جلد، تهران، ۱۳۲۵، جلد سوم، صفحات ۴۸۷-۴۹۱ و کهن، همانجا، جلد دوم صفحات ۵۶۷، ۶۱۷-۶۹۰ و ۷۰۷-۷۵۹.
- ۲۰۵- در باره «کمیتة مجازات»، رجوع کنید به: صفائی، همانجا، صفحه ۴۳۳ و مخیر السلطنه، همانجا، صفحه ۳۰۹.
- ۲۰۶- صفائی، همانجا، صفحات ۴۴۳-۴۴۴.
- ۲۰۷- ادبیات متعلق به عارف، فرخی و عشقی، به ترتیب از دیوان عارف، دیوان عشقی و دیوان فرخی توسط صفائی، همانجا، صفحات ۴۴۵-۴۴۶ نقل قول شده اند.
- ۲۰۸- همانجا، صفحات ۴۴۷-۴۴۸.
- ۲۰۹- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۶۱-۶۶۲.
- ۲۱۰- در باره زندگی و فعالیت های تقی زاده از اوان مشروطیت تا زمان مرگش در سال ۱۳۴۸، رجوع کنید به: اکبری حامد، همانجا، صفحات ۲۰-۲۹، بامداد، همانجا، جلد پنجم، مهدی مجتهدی، «تاریخ زندگانی تقی زاده»، تهران، ۱۳۳۸، محمد علی تربیت، «دانشمندان آذربایجان»، تهران، ۱۳۳۳ و افشار، «مقالات تقی زاده»، همانجا، جلد دوم.
- ۲۱۱- مجله «کاو»، شماره اول (۲۴ ژانویه ۱۹۱۶)، صفحه ۱.
- ۲۱۲- مجله «کاو»، دوره جدید، شماره اول (۲۲ ژانویه ۱۹۲۰).
- ۲۱۳- رجوع کنید به: اسماعیل راثین «حقوق بگیران انگلیس در ایران»، تهران ۱۳۴۸.
- ۲۱۴- آرن پور، همانجا، جلد دوم صفحات ۲۳۳.
- ۲۱۵- رشید یاسمی، «ادبیات معاصر»، تهران، ۱۳۱۶، آرن پور، همانجا، صفحات ۳۱۷-۳۲۲، محمد فروزینی

## فصل اول

- «وفیات معاصرین» در مجله «یادگار» سال ۳، شماره ۳ (۱۳۲۶) و سید احمد ادیب پیشاوری (دیوان شعر) گرد آورنده با مقدمه و تعلیقات: علی عبدالرسولی، تهران، ۱۳۱۲.
- ۲۱۶- ابراهیم برهان آزاد، «وحد دستگردی»، در مجله «پیام نوین»، سال چهارم، شماره ۷ (فروردین ۱۳۴۱) و مجدالملی، «شرح حال وحید دستگردی»، در مجله «ارمغان»، سال بیست و سوم، شماره یک (فروردین ۱۳۲۷).
- ۲۱۷- فضل الله غنی زاده، «آثار منظوم محمد غنی زاده»، تهران، ۱۳۲۲.
- ۲۱۸- درباره انشعاب در بین دمکرات ها در دوره ۱۲۹۶-۱۲۹۹، رجوع کنید به:
- بهار، همانجا، صفحات ۲۱-۵۴.
  - صفائی، همانجا، صفحات ۲۳۵-۴۴۳.
  - مکی، همانجا، صفحات ۱۳-۲۰ و
  - منصوره اتحادیه، «مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه»، تهران، ۱۳۷۵، صفحات ۱۷۷-۲۲۰.
- ۲۱۹- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۷۰-۶۷۵ و ۶۷۸-۵۸۱.
- ۲۲۰- همانجا، صفحات ۶۷۰-۶۷۲ و ۶۷۴-۶۷۵.
- ۲۲۱- پارسا بناب، همانجا، صفحه ۸۰.
- ۲۲۲- J. Binder، «توسعه سیاسی در جامعه متحول»، برکلی، ۱۹۶۲، صفحه ۲۲۸.
- ۲۲۳- درباره زندگی و فعالیت های سیاسی خیابانی، رجوع کنید به: تربیت، همانجا، رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید، «دو مبارز»، تهران، ۱۳۵۷، روزنامه «شجاعت»، شماره مخصوص سالروز مشروطیت، ۱۳۳۲، علی آذری، «قیام خیابانی در تبریز»، تهران، ۱۳۲۹، صفحات ۱۱۶-۱۳۱، احمد کسروی، «سرمقاله»، در مجله «پیمان»، سال پنجم، شماره ۶ (۱۳۱۸) صفحات ۲۴۶-۲۴۷ و محمد علی همایون کاتوزیان، «قیام شیخ محمد خیابانی»، ترجمه علیرضا طیب در مجله، «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال پانزدهم، شماره سوم و چهارم (آذر و دی ۱۳۷۹)، صفحات ۳۴-۵۱.
- ۲۲۴- رجوع کنید به: Y. P. Benab، «شوروی و بریتانیا در ایران، ۱۹۱۷-۱۹۲۷»، واشنگتن، دانشگاه کاتولیک، دکترای انتشار نیافته، ۱۹۷۴، صفحات ۱۸۷-۲۰۴، بهار، همانجا، صفحات ۱۲۵-۱۵۰ و عبدالله مستوفی، «تاریخ اجتماعی و اداری ایران»، در سه جلد، تهران، ۱۳۲۴-۱۳۲۶، جلد سوم، صفحات ۱۷۱-۱۷۲.
- ۲۲۵- آذری، همانجا، صفحه ۳۴۲.
- ۲۲۶- کسروی، «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، همانجا، صفحه ۸۷۲ و صمد کامبخش، «انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و جنبش رهائی بخش مردم ایران»، در مجله، «دنیا»، سال هشتم، شماره ۲ (تابستان ۱۹۶۷)، صفحات ۴۷-۴۹.
- ۲۲۷- کسروی، همانجا، صفحه ۸۹۱.
- ۲۲۸- همانجا، صفحه ۸۷۷.



- ۲۲۹-کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۷۶ و ۷۵۲-۷۵۴ و آرن پور، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۲۶-۴۵۵.
- ۲۳۰-کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۶۷۶-۷۵۷ و آرن پور همانجا، صفحات ۴۵۶-۴۶۶.
- ۲۳۱-کسروی، همانجا، صفحات ۸۷۲-۸۸۲
- ۲۳۲-همانجا، صفحه ۸۸۲
- ۲۳۳-مخیر السلطنه، همانجا، صفحات ۳۱۱-۳۲۲، کهن همانجا، جلد دوم، صفحات ۷۵۸-۷۶۰ و ابراهیم باستانی پاریزی، «تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیر الدوله»، تهران، ۱۳۴۶ و A. Tagiyeve، «جنبش‌رهای بخش ملی آذربایجان ایران»، باکو، ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) خلاصه ای از دو فصل این کتاب از روسی به انگلیسی ترجمه شده و در مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال ششم، شماره سوم (۱۹۵۸) چاپ شده است.
- ۲۳۴-فخرایی، همانجا، صفحات ۱۸-۵۰، Carr، همانجا، صفحه ۲۲۲، Lenczwaki، همانجا، صفحه ۵۴، احمد تمیمی طالقانی، «جنگل ایران چه بود؟»، تهران، ۱۳۲۴، حسن تهرانی افشاری، «میرزا کوچک خان»، تهران، ۱۳۲۰ و M. H. Donohoe، «با هیأت نظامی ایران»، لندن، ۱۹۱۹.
- ۲۳۵-فخرایی، صفحات ۲۰-۲۲، روزنامه «بسیوی آینده»، ۱۴ مرداد ۱۳۳۱ و صدره‌اشمی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۵-۶.
- ۲۳۶-احمد احرار، «مردی از جنگل»، تهران، ۱۳۴۶، P. Sykes، «تاریخ ایران»، در دو جلد، لندن ۱۹۵۱، جلد دوم، صفحات ۴۹۰-۴۹۳، در مجله «نامه پارسی»، سال هفتم، شماره دو (اکتبر ۱۹۶۸)، صفحات ۱۰-۱۱، Cottam، همانجا، صفحات ۱۰۳-۱۰۴، G. Ducroq، «سیاست دولت شوروی در ایران»، در مجله «بررسی جهان اسلام»، سال چهل و دو (۱۹۲۲)، صفحات ۸۵-۸۶، جهانگیر قائم مقامی، «تاریخ تحولات سیاسی-نظامی ایران»، تهران، ۱۳۲۶، صفحات ۱۶۸-۱۶۹ و محمد علی منشور قره خانی، «سیاست دولت شوروی در ایران»، تهران، ۱۳۲۷، صفحه ۷۱ و Fatemi، همانجا، صفحه ۲۲.
- ۲۳۷-M. N. Ivanova، «جنبش‌رهای بخش ملی در گیلان ۱۹۲۰-۱۹۲۱»، در مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶)، صفحه ۲۰۸، مجله «توده»، صفحات ۲۳-۲۴، شاکری، «تاریخ اسناد»، همانجا، صفحات ۵۵-۵۶، امیر پرویز پویان و میم مانی، «ایران، سه مقاله در باره امیرالیسم، چپ انقلابی و جنبش چریکی»، برلین، ۱۹۷۱، صفحه ۵۴ و منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۸۷-۸۸.
- ۲۳۸-مجله «توده»، همانجا، صفحات ۲۲-۲۶، Irandust، «جنبه‌های انقلاب گیلان»، در مجله «بررسی آسیای مرکزی»، همانجا، صفحه ۲۳۱، North و Eudin، همانجا، صفحه ۹۹ و فخرایی، همانجا، صفحات ۲۳۸-۲۴۳.
- ۲۳۹-مجله «توده»، همانجا، صفحه ۱۰، Zabih، همانجا، صفحات ۱۹-۲۶، منشور قره خانی، همانجا، صفحه ۷۸ و North و Eudin، همانجا، صفحه ۹۷.

## فصل اول

- ۲۴۰- Ducroq. همانجا، صفحه ۱۲۶. روزنامه «ستاره ایران»، ۲۶ ژوئن ۱۹۲۶.
- Lenczowski. همانجا، صفحه ۵۸، منشور قره خانی، همانجا، صفحه ۷۲، Carr.
- همانجا، صفحات ۱۲۳-۲۴۴ و مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۳.
- ۲۴۱- منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۷۲-۷۳ و مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۳.
- ۲۴۲- Zabih همانجا، صفحات ۱۹-۲۶ و مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۳.
- ۲۴۳- درباره جزئیات مرحله دوم جمهوری گیلان که تا اوایل پاییز ۱۲۹۹ دوام آورد، رجوع کنید به: Zabih، همانجا صفحات ۲۹-۳۵، منشور قره خانی، همانجا صفحات ۸۷-۸۸، بهار، همانجا، صفحات ۲۲-۳۳، مجله «توده»، صفحه ۲۴، Fatemi، همانجا، صفحه ۱۶۸، Carr، همانجا، صفحات ۲۶۴-۲۶۵ و North و Eudin همانجا، صفحات ۱۷۰-۱۷۲.
- ۲۴۴- درباره نشریات جمهوری گیلان در دوره دوم عمر آن رجوع کنید به: کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۷۲۴-۷۴۶ و Zabih، همانجا، صفحه ۳۰.
- ۲۴۵- درباره زندگی احسان الله خان، رجوع کنید به: فخرایی، همانجا، صفحات ۴۲۳-۴۶۸، مورخ الدوله، همانجا، صفحات ۲۹-۴۰ و منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۹۵-۹۶.
- ۲۴۶- درباره حوادث مرحله سوم جمهوری گیلان، رجوع کنید به: Zabih، همانجا، صفحات ۲۵-۴۵، مجله «توده»، همانجا، صفحات ۲۴-۲۶، مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال چهارم شماره ۳ (۱۹۵۶) صفحه ۳۱۰، منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۱۲۳-۱۴۵.
- Ducroq، همانجا، صفحات ۱۲۴-۱۴۵، I. Spector، «شوروی و جهان اسلام ۱۹۱۷-۱۹۵۷»، سیاتل، ۱۹۵۹، صفحات ۹۶-۱۰۱ و L. Fischer، «شوروی در وقایع جهان»، پرینستون ۱۹۵۱ در دو جلد ۱۹۵۱، جلد اول، صفحه ۲۸۸.
- ۲۴۷- «اسناد کنگره سوم کمونیست انترناسیونالیست»، لندن، ۱۹۲۱، صفحات ۱۵۹-۱۶۰.
- ۲۴۸- درباره خراسان در دومین دهه قرن بیستم و زندگی سیاسی و نظامی کلنل محمدخان بستان و جنبش خراسان در آغاز سال ۱۳۰۰ خورشیدی و توسعه و شکست آن، رجوع کنید به:
- کاوه بیات، «انقلاب خراسان: مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۰۰ خورشیدی»، تهران ۱۳۷۰
  - پرویز افسر، «تاریخ زاندارمری»، تهران ۱۳۳۲
  - علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان بستان در خراسان»، تهران ۱۳۶۸ و
  - حسن مرسلوند، «زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹-۱۳۲۰)»، تهران، ۱۳۷۵، جلد پنجم.
- ۲۴۹- درباره جزئیات پروگرام سیاسی «کمیته ملی خراسان»، تحت رهبری بستان، رجوع کنید به: حسن امین، «انقلاب خراسان در ۱۳۰۰: یکی از نخستین جنبش های جمهوریخواهان

- در ایران، در مجله «مهرگان»، سال نهم، شماره ۳ و ۴ (باییز و زمستان ۱۳۷۹)، صفحات ۱۷۰-۱۷۹.
- ۲۵۰- درباره مقام و اهمیت پسیان و ستایش از اقدامات و سیاست های ترقی خواهانه او رجوع کنید به:
- کریم ستجایی: «امیدها و ناامیدی ها»، لندن، ۱۳۶۸، صفحه ۳۵
  - محمد تقی بهار، «تاریخ احزاب سیاسی»، تهران، ۱۳۵۷، جلد اول، صفحه ۱۶۱
  - عارف قزوینی، «نامه به دکتر رعدی آذرخش»، مجله «آینده»، سال پانزدهم، شماره ۳-۵
  - احمد کسروی، «زندگی من»، تهران، ۱۳۲۵، صفحه ۲۶۰
  - نصرالله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت»، لندن، ۱۳۶۸، صفحه ۲۰۰
- ۲۵۱- رجوع کنید به:
- عارف قزوینی، «شرح حال عارف به قلم خودش»، در «کلیات عارف»، تهران، ۱۳۳۵، صفحه ۷۰ و
  - جواد اسحاقیان، «عارف قزوینی و قیام کتل پسیان»، در فصلنامه «کتاب پاژ»، شماره ۹ تابستان ۱۳۷۲.
- ۲۵۲- حسن امین، «انقلاب خراسان در ۱۳۰۰: یکی از نخستین جنبش های جمهوری خواهان خراسان در ایران»، قسمت دوم، در مجله «مهرگان»، سال دهم، شماره یک (بهار ۱۳۸۰)، صفحات ۱۶۹-۱۷۱.
- ۲۵۳- بهار، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۶۱.

فصل دوّم

## فصل دوّم

در دورهٔ استبدادی رضا شاه

(۱۲۹۹ - ۱۳۲۰)



## پیشگفتار

### مشخصات عمده و روند کلی دوره

دوره حکومت رضاشاه که بعدها به نام دوره دیکتاتوری بیست ساله معروف گشت، از زمان کودتای سید ضیاء - رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱ فوریه ۱۹۲۱) شروع و با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۱) به پایان رسید. در این دوره بیست ساله، که در عین حال وقایع دوره بین دو جنگ جهانی را نیز در بر میگیرد، انتقال قطعی قدرت سیاسی از اشرافیت بزرگ مالکی به یک حکومت «بورژوا-مالک» تسهیل یافت و ایران تحت حاکمیت رژیم رضاشاه پهلوی در مدار نظام جهانی سرمایه قرار گرفته و زمینه برای وابستگی کامل آن به امپریالیسم در دوره‌های بعد بیش از پیش آماده گشت.

همانطور که در بخش سوم فصل اول به تفصیل شرح داده شد، عواقب جنگ جهانی اول در ایران، اشغال نظامی ایران توسط نیروهای نظامی روس و انگلیس و پیروزی پلشویک‌ها در انقلاب اکتبر و تخلیه ایران از نیروهای نظامی روسیه<sup>۱</sup> به گسترش شعله‌های مبارزاتی در ایران علیه نیروهای طرفدار انگلیس، بویژه بعد از امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس، شدت بخشید. این وضع در ایران و هم چنین استقرار حکومت دولت‌های شورائی در ایالات قفقاز (آذربایجان، ارمنستان، و گرجستان) و اوج گیری مبارزات در آسیای مرکزی (ترکمنستان- تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان) برای استقرار حکومت شوراهای و پیوند با روسیه شوروی تحت رهبری لنین، دولت انگلیس را شدیداً متوحش ساخت. انگلستان که برای خود در منابع زرخیز نفت ایران و در هندوستان آنروز (مجموعه ای از هندوستان امروز، پاکستان و بنگلادش) و در ارثیه استعماری که از متصرفات عثمانی (عراق، عربستان سعودی، اردن فلسطین، امیرنشین‌های سواحل خلیج فارس) به دست آورده بود، منافعی قائل بود، سخت به تکاپو افتاد که در ایران حکومتی متمرکز و وابسته به خود ایجاد کند.<sup>۲</sup> گسترش جنبش‌های رهایی بخش در نقاط مختلف ایران (جنبش خیابانی در آذربایجان، جنبش جنگل در گیلان، قیام تنگستانی‌ها در فارس، شورش امیر مؤید سوادکوهی در مازندران، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و بالاخره، قیام ابوالقاسم لاهوتی در تبریز)<sup>۳</sup> انگلستان را بر آن داشت که با پیاده ساختن هدف استراتژیکی جدیدی نگذارد که ایران نیز مثل ایالات قفقاز و آسیای مرکزی از مدار نظام جهانی سرمایه به سرکردگی انگلستان خارج گردد.

## فصل دوم

برنامه نوین استراتژیکی انگلستان در این دوره ایجاد «کمر بند بهداشتی» در جهت محاصره سیاسی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و جلوگیری از شیوع و بسط اندیشه‌های انقلابی بلشویک‌ها از طریق ایران به هندوستان و دیگر کشورهای همجوار ایران بود. هدف «کمر بند بهداشتی» ایجاد دیکتاتورهای متمرکز و منسجم نظامی با ظاهر «اصلاح طلب» و «مترقی» در اطراف و مرزهای شوروی بود تا با اجراء بعضی «رפורم» ها و حرکات مترقی از جنب و جوش انقلابی مردمان این کشورها جلوگیری بعمل آورده و در عین حال زیر ساز نظامی تهاجم به شوروی جوان را آماده سازد.

بررسی چگونگی روی کار آمدن مانرهایم در فنلاند (اروپای شمالی) پیلوسودسکی در لهستان (اروپای شرقی) ریدر سمیگلی در رومانی (منطقه بالکان) آتاتورک در ترکیه (آسیای صغیر) نادرشاه در افغانستان (آسیای جنوبی) چیان کایسک در چین و هیرو هیتو در ژاپن (آسیای شرقی) و بالاخره رضاشاه در ایران (خاورمیانه) میتواند روشنگر سیاست انگلیس در ایران باشد. هدف استراتژیکی امپراطوری انگلستان، که در این دوره هنوز سرکردگی نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) را بعهدده داشت، این بود که طبقات حاکمه کشورهای فوق الذکر را، که عموماً کشورهای همجوار روسیه شوروی بودند، در تحت نفوذ خود و در داخل مدار نظام جهانی به سود حرکت سرمایه نگهدارد و در صورت امکان و لزوم از این کشورها به عنوان «سکوی پرش» و پایگاه‌های مطمئن جهت حمله نظامی علیه روسیه شوروی نیز استفاده کند.<sup>۴</sup> لذا به نظر نگارنده، ادعای سلطنت طلبان که «سوء ظن و ترس از روسیه» و هراس از رشد و توسعه بلشویسم، موجب شد که طبقات حاکمه ایران بعد از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه اول تحت رهبری وثوق الدوله (عاقده قرارداد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس) و سپس تحت رهبری رضاشاه دست به دامان انگلستان شده و به آن کشور امپریالیستی تکیه زنند نادرست بوده و خالی از حقیقت تاریخی است. رضاشاه چنانکه مقامات دولتی انگلستان در یکی از اعلامیه‌های خود در بحبوحه استعفای اجباری وی از سلطنت در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ میلادی) تأیید کردند، با حمایت آنها بتدریج در جریان سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۴ (۱۹۲۱-۱۹۲۵) به قدرت رسید. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بعد از کسب مقام ریاست وزارت جنگ (در فروردین ۱۳۰۰) در کابینه سید ضیاء، رضا خان در جاده قدرت افتاده و مرحله به مرحله، با حمایت و عنایت مقامات انگلیسی، به قله دیکتاتوری در حاکمیت رسید.<sup>۵</sup> در مهر ۱۳۰۲، پس از آنکه رضاخان در سه کابینه قوام السلطنه و دوکابینه مشیرالدوله و یک کابینه مستوفی الممالک، همچنان وزیر جنگ بود، از طرف احمد شاه قاجار به نخست وزیری ایران منصوب شد و در سال ۱۳۰۳ «ریاست عالیہ کل قوای دفاعیہ

## فصل دوم

و تأمین مملکتی با اختیارات تامه» را از طرف مجلس چهارم کسب کرد. در آبان ماه ۱۳۰۴ (اکتبر ۱۹۲۵) مجلس پنجم انقراض سلسله قاجاریه را اعلام کرد و سپس مجلس مؤسسان رضاخان را به سلطنت برگزید. لذا رضاشاه که تا استعفای خود در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ کمی بیش از بیست سال عملاً در ایران اعمال قدرت کرد، با حمایت مقامات انگلیسی به قدرت رسید تا ایران را بعنوان یک پایگاه قوی در درون محور نظام جهانی سرمایه نگهدارد. در این پروسه رژیم رضاشاه طبیعتاً سیمای سیاسی و صورت بندی اقتصادی - اجتماعی ایران را نیز دگرگون ساخت.

بدون تردید دیکتاتوری «بورژوا - مالک» رضاشاه در طول بیست سال جامعه ایران را با گسترش مناسبات سرمایه داری، بویژه در شهرهای ایران، «ارویائی مآب» کردن ظاهری (کشف حجاب، رواج لباس و کلاه متحد الشکل اروپایی)، ایجاد بخش دولتی در اقتصاد و رشد برخی رشته‌های صنایع سبک (بویژه نساجی، سیمان و قند)، ایجاد دانشگاه تهران و کشیدن خط سرتاسری راه آهن ایران دچار تحول ساخت. <sup>۴</sup> ولی رژیم رضاشاه، با تمدید امتیاز قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس در اوایل دهه ۱۳۱۰ و انعقاد قرارداد سعد آباد در اواسط دهه ۱۳۱۰ و سپس با باز کردن درهای ایران به سوی فعالیت‌های جاسوسی آلمان نازی و گسترش اندیشه‌های فاشیستی در اواخر دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰) بالاخره «نقض صریح بیطرفی» در آغاز جنگ جهانی دوم نقش تأمین منافع نیروهای خارجی را بازی کرده و شرایط را برای اشغال ایران از طرف متفقین آماده ساخت. از طرف دیگر، رژیم رضاشاه با حذف قیزیکی و قتل شاعران و نویسندگان و دیگر روشنفکران مخالف، اشاعه آنتی کمونیسم و تنظیم «قانون سیاه» ۱۳۱۰، تبدیل مجلس شورای ملی و قوه قضائیه به آلت دست رژیم، نظامی کردن جامعه ایران، ایجاد پلیس مخفی مختاری، حفظ و تحکیم مقررات قرون وسطائی ارباب و رعیتی، ایجاد سازمان فاشیستی «پرورش افکار»، اعمال سیاست‌های شوونیستی، گسترش اندیشه‌های پان ایرانیستی علیه ملیت‌های متنوع ساکن ایران و بالاخره تبدیل خود شاه و خانواده او به بزرگترین زمین داران و سرمایه داران نقش ترمز تکامل طبیعی جامعه ایران را نیز بازی کرد. <sup>۵</sup>

این نقش در ظاهر متناقض (رفورمیسم و دیکتاتوری) که اکثر مواقع دو روی یک سکه را تصویر می کنند جا برای بحث‌های فریبنده از طرف روشنفکران سلطنت طلب در هفتاد سال گذشته باز میکند. آنها جهات رفورمیستی و مثبت را مطلق کرده و جهات منفی را عمدتاً سکوت گذاشته و یا بعضاً استدلال میکنند که فشار زور و خشونت شرط لازم و ضرور اجراء آن اقدامات مثبت بودند. <sup>۶</sup> بعضی از روشنفکران دیگر، که ضرورتاً سلطنت طلب هم نیستند، بر آن



## فصل دوم

هستند که رضاشاه مردی «بسیار توانا» و مظهر ناسیونالیسم جدید ایرانی بوده و هرگز عامل هیچ قدرت خارجی منجمله انگلیس در ایران نبوده است.<sup>۱</sup>

این درست است که جامعه ایران در دوران رضاشاه، بویژه در ده سال آخر حکومت وی، شاهد پیشرفت‌های نسبی شد. در این سالها برخی مؤسسات مالی و واحدهای صنعتی در بخش دولتی احداث گشت، ساختمان راه آهن سرتاسری ایران پایان یافت و راههای شوسه بوجود آمدند و نیز در همین سالها بود که در بخش خصوصی فعالیت‌های صنعتی عمرانی در جهت ایجاد واحدهای تولید ماشینی، احداث مدارس، دانشگاه و سینماها و تئاترها دنبال گردید. ولی آنچه که ماهیت حکومت استبدادی رضاشاه را در دوره بیست ساله تشکیل داد، عبارت بود از: سیر و حرکت ایران در جاده پیوند به مدار نظام جهانی سرمایه از یک سو و استقرار استبداد بی امان و خفقان کامل از سوی دیگر. اعمال خشونت از طرف رژیم رضاشاه علیه ترقی و رفاه عمومی و بسود نظام جهانی سرمایه بقدری درد ناک و فراگیر بود که هنوز بعد از گذشت ۶۰ سال از پایان آن مردم ایران از پیآمدهای سیاسی و تاریخی آن رهایی نیافته‌اند.

در این فصل مجال بررسی و تحلیل در باره صدماتی که رژیم رضاشاه بر کلیه نهادهای مختلف جامعه ایران وارد ساخت، نیست. لذا در بخش اول این فصل به چند و چون شکل‌گیری و تحوّل جناح‌های مختلف درون سازمانها و احزاب سیاسی و سرکوب و انهدام آنها در دوره بیست ساله رژیم رضاشاه میپردازیم.

## بخش اول

### احزاب و سازمانهای سیاسی در مجلس چهارم و مجلس

#### پنجم

بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و در دوره عروج رضاخان به قله دیکتاتوری (۱۲۹۹-۱۳۰۴) آرایش نیروهای سیاسی ایران طبیعتاً دستخوش تحوّل قرار گرفته و نیروبندیهای نسبتاً جدیدی از جناح‌ها و گروه‌های مختلف بوجود آمدند. نیروهای سیاسی این دوره را میتوان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول را جناح‌ها و شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی ای تشکیل میدادند که عمدتاً به سازمانهاییکه دارای تشکیلات منسجم و متشکل و پلاتفورم مدرن نبودند، تعلق داشتند.

## فصل دوم

این جناح‌ها و شخصیت‌ها عموماً بصورت گروهی و محفلی و انفرادی در داخل فراکسیون‌های مختلف در درون مجلس چهارم و مجلس پنجم فعالیت می‌کردند و در فاز اول یورش استبداد سرکوب شده و از بین رفتند و یا در نتیجه تهدید و ترغیب در نهادهای دولتی «استحاله» گشتند. عمده‌ترین اجزاء این بخش را «اصلاح طلبان»، «سوسیالیست‌ها»، «جناح اقلیت» و «وجیه المله‌ها» تشکیل میدادند.<sup>۱۰</sup>

بخش دوم را «حزب کمونیست ایران» و سازمانهای زنان و دهقانان و کارگران وابسته به آن تشکیل میدادند. «حزب کمونیست ایران» که بر خلاف دیگر سازمانهای سیاسی دارای سازمان متشکل و تشکیلات منسجم و پلاتفورم مدرن بود، توانست سالها در مقابل یورش استبداد رژیم به بقای خود ادامه دهد. حتی بعد از حذف فیزیکی آن، بخشی از بقایا و هواداران آن که بعدها در تاریخ ایران به اسم گروه «پنجاه و سه نفر» معروف گشت، توانست به گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی در جامعه ایران پرداخته و شرایط را برای اوج‌گیری جنبش‌های ترقی خواهانه سوسیالیستی در ایران بعد از جنگ جهانی دوم آماده سازد.

ما در این بخش به چند و چون اجزاء مهم نیروهای «غیر منسجم» (اصلاح طلبان، سوسیالیست‌ها، اقلیت و وجیه المله‌ها) خواهیم پرداخت. بخش دوم این فصل به بررسی پیدایش و شکل‌گیری و تکامل و سرانجام «حزب کمونیست ایران» تنها سازمان منسجم و متشکل در آن دوره، اختصاص خواهد یافت.

## اصلاح طلبان

اصلاح طلبان، مثل دیگر جناح‌های غیر منسجم در داخل مجلس چهارم و مجلس پنجم فعالیت داشتند و در بیرون از مجلس چندان از پایگاه اجتماعی و تشکیلاتی برخوردار نبودند.

مجلس چهارم، که انتخابات آن در زمان نخست‌وزیری کوتاه‌علاء السلطنه به اتمام رسید و در تیر ماه ۱۲۹۹ بعد از فترت شش ساله گشایش یافت،<sup>۱۱</sup> دارای ۱۰۶ نماینده بود. این نمایندگان که اکثراً متعلق به بقایای حزب دموکرات، حزب اعتدالیون، هیأت علمیه و منفردین مجلس‌های دوم و سوم بودند، بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در درون مجلس چهارم، به دو جناح مهم «اکثریت» و «اقلیت» تقسیم گشته و در مقابل هم صف‌آرایی کردند. نمایندگان این دو جناح هم در مجلس و هم در خارج از آن عمدتاً بر اساس دو موضوع مهم - چگونگی عروج رضاخان به قدرت و سمت و سوی سیاست خارجی ایران، بویژه در رابطه با اتحاد جماهیر شوروی - در مقابل هم قرار می‌گرفتند.<sup>۱۲</sup>

## فصل دوم

«اکثریت» از ائتلاف دو جناح تشکیل میشد: اصلاح طلبان و سوسیالیست‌ها. اصلاح طلبان در اوایل عمر مجلس چهارم در سال ۱۳۰۰ مواضع استقلال طلبانه گرفته و با برنامه‌های رضاخان، که از حمایت دولت انگلیس برخوردار بود، مخالفت میکردند. در آغاز فعالیت، اصلاح طلبان تحت رهبری سید محمد تدین و سید حسن مدرس بودند. ولی با استحکام دیکتاتوری رضاخان، اکثر اصلاح طلبان تحت رهبری سید محمد تدین به طرفداران دولت رضاخان پیوستند و در آخر عمر مجلس با سوسیالیست‌ها ائتلاف کرده و «اکثریت» را در مجلس در حمایت از رضاخان تشکیل دادند. تعداد کمی از اصلاح طلبان تحت رهبری مدرس به مخالفت‌های خود از رضاخان ادامه داده و در ائتلاف با افراد ملی‌گرا و مستقل، مثل دکتر محمد مصدق و یحیی دولت‌آبادی «اقلیت» را در مجلس چهارم و سپس در مجلس پنجم تشکیل دادند.<sup>۱۳</sup>

اصلاح طلبان در خارج از مجلس، تشکیلات و پایگاه‌های توده‌ای نداشتند و در تهران در داخل سازمانها و گروههای متعلق به سوسیالیست‌ها فعالیت می‌نمودند. در سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۰۲ اصلاح طلبان و سوسیالیست‌ها با هم اختلافات زیادی پیدا کردند. بطور مثال، اصلاح طلبان در مجلس چهارم خواهان نخست‌وزیری قوام السلطنه و سوسیالیست‌ها خواهان نخست‌وزیری مشیرالدوله (حسن پیرنیا) بودند. ولی با تغییر اوضاع در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۲ و عروج رضاخان به قله حاکمیت، این دو جناح از اختلافات خود صرف‌نظر کرده و در سال ۱۳۰۲ به نفع نخست‌وزیری رضاخان باهم ائتلاف کردند.

### سوسیالیست‌ها

سوسیالیست‌ها در مجلس و خارج از مجلس تحت رهبری سلیمان میرزا (اسکندری) نظیر اکثر اصلاح طلبان از اعضای سابق احزاب دموکرات و اعتدالی بودند که در سال ۱۳۰۰ به ایجاد حزب سوسیال دموکرات (سوسیالیست ایران) دست زدند.

دیگر رهبران حزب سوسیالیست‌ها در این دوره عبارت بودند از: محمدعلی مساوات (از کادرهای رهبری حزب دموکرات در مجلس دوم) و قاسم خان صوراسرافیل، سردبیر روزنامه رادیکال «صوراسرافیل» و برادرزاده میرزا جهانگیرخان شیرازی معروف به صوراسرافیل (که در بحبوحه کودتای محمدعلیشاه در ۱۲۸۷ در باغشاه اعدام گشته بود). سوسیالیست‌ها در جهت ایجاد و گسترش حزب خود به یک حزب سرتاسری در شهرهای ایران - رشت، قزوین، انزلی، تبریز، مشهد، کرمان و کرمانشاه - حوره‌های مختلف ایجاد کردند. گروهی از روشنفکران رشت، که به حزب سوسیالیست پیوسته بود، تحت رهبری حسین جودت یک انجمن فرهنگی در آن

## فصل دوم

شهر دایر کرد و اعضای فعال سوسیالیست‌ها در شهر قزوین نیز تحت رهبری یک معلم دیگر موفق به ایجاد «انجمن آموزش» گشتند. ولی بخش عمده فعالیت‌های سوسیالیست‌ها در شهر تهران تمرکز داشت. سوسیالیست‌ها در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۳ در تهران چهار نشریه منتشر میکردند که مهم‌ترین آنها نشریه معروف «توفان» به سردبیری شاعر محبوب آن زمان، محمد فرخی یزدی بود. فرخی شاعری توانا و منتقد سیاست‌های استعماری و مستبدانه رژیم قاجاریه بود و در گذشته به خاطر مبارزه علیه استبداد، سران ضد مشروطه قشقایی‌ها در جنوب دهان این شاعر را دوخته بودند.<sup>۱۴</sup>

به غیر از فعالیت مطبوعاتی، سوسیالیست‌ها در حیطه سازماندهی زنان نیز فعال بودند. تحت رهبری حزب سوسیالیست، محترم اسکندری، همسر سلیمان میرزا و یکی از مدیران معروف مدرسه دخترانه در تهران، موفق شد که «انجمن زنان میهن پرست» را در سال ۱۳۰۱ دایر سازد. این انجمن در جهت ایجاد قوانین به نفع زنان مبارزه روی آورد و با انتشار روزنامه و برگزاری برنامه هنری توانست زنان زیادی را بسیج سازد.<sup>۱۵</sup>

سوسیالیست‌ها متمایل به ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با شوروی بوده و مخالف سرسخت انگلستان بودند و در این مورد با اصلاح طلبان، که در رابطه با شوروی بنظر احتیاط نگاه میکردند، تفاوت آشکار داشتند و روی این اصل علیه سیاست داخلی و خارجی قوام السلطنه در مجلس و خارج از آن مبارزه میکردند.

در اوایل سال ۱۳۰۱، سوسیالیست‌ها در جریان مبارزه علیه نخست وزیر قوام موفق شدند که با وحدت و ائتلاف با روشنفکران و بخشی از ملی گرایان جبهه ای بنام «اتحاد ملی» بوجود آورند. «اتحاد ملی» در بر گیرنده سازمانها و شخصیت‌ها می بود که با هم روی دو موضوع اساسی به وحدت رسیده بودند: ایجاد و توسعه دوستی نزدیک با شوروی و مخالفت با قوام السلطنه که به عنوان یک رجل انگلوفیل در ایران معروف بود. «حزب سوسیال دموکرات ایران»، به رهبری سلیمان میرزا اسکندری، بزرگترین واحد تشکیل دهنده «اتحاد ملی» بود. سلیمان میرزا و دیگر رهبران این حزب سالها در دوره مجلس دوم و سپس در جریان جنگ جهانی اول «جناح چپ درون حزب دموکرات ایران» را تشکیل میدادند. «حزب سوسیال دموکرات ایران» (سوسیالیست‌ها) در واقع یک حزب سوسیالیست کارگری (لنینیستی) نبود بلکه از منافع «بورژوازی ملی» و روشنفکران ملی گرای ایران در مقابل سیاست‌های امپریالیستی انگلستان دفاع میکرد. هم رهبری حزب سوسیال دموکرات و هم رهبران سازمانهای سوسیالیست دیگر (که در این برهه از تاریخ در صحنه سیاسی ایران بویژه در مجلس چهارم و سپس در

## فصل دوم

مجلس پنجم و در داخل «اتحاد ملی» فعالیت میکردند) معتقد بودند که رضا خان نماینده قشر «بورژوازی ملی» بوده و حتی دوره سلطنتی او را دوره انتقالی و «گذار» از فئودالیسم ارزیابی میکردند. براساس این تحلیل و ارزیابی از پدیده رضاخان و عروج او بقدرت، سلیمان میرزا و دیگر سوسیالیست‌های درون «اتحاد ملی» با نخست وزیر رضا خان در سال ۱۳۰۲ و بعدها با جلوس او به سلطنت موافقت کرده و در ائتلاف با اصلاح طلبان موجب انقراض سلسله قاجاریه و آغاز یکی از دیکتاتورهای ضد خلقی در تاریخ معاصر ایران گشتند.<sup>۱۶</sup>

دیگر سازمانهای سوسیالیستی در درون «اتحاد ملی»، عبارت بودند از: «حزب سوسیالیست‌های مستقل» به رهبری ضیاء الواعظین و «حزب سوسیالیست‌های متحد» به رهبری سید محمد صادق طباطبائی. این احزاب، که همگی در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۰ تأسیس شده بودند، فقط اسماً سوسیالیست بودند و رهبرانشان عموماً از شخصیت‌ها و اعضای سابق حزب دموکرات ایران بودند که دارای گرایشات ملی و ناسیونالیست بوده و از نظر طبقاتی نیز به قشر «بورژوازی ملی» ایران تعلق داشتند.

به غیر از سوسیالیست‌ها دیگر اعضاء شاخص درون «اتحاد ملی» را مدیران روزنامه‌های مترقی، مثل محمد دهگان، مدیر روزنامه «حقیقت» و بعضی از مدیران اتحادیه‌های کارگری، تشکیل میدادند. «اتحاد ملی» در شهرهای تهران، رشت، مشهد، تبریز، اصفهان و کرمانشاه دارای سازمان بود. سازمانهای «اتحاد ملی» پیشه وران، کارگران و نمایندگان دهقانان را برای فعالیت در صفوف خود در سازمانهای محلی می پذیرفت. حزب کمونیست ایران، که خود شدیداً تحت تعقیب خرد کننده دولت قوام السلطنه قرار داشت، به تشکیل و انسجام «اتحاد ملی» کمک و مساعدت فراوان می نمود و در عوض از طریق آن به گسترش پایه‌های خود در بین مردم می افزود.

مبارزات «اتحاد ملی» در مجلس چهارم علیه قوام السلطنه از یک سو و مبارزه بین قوام السلطنه و رضاخان بر سر قدرت از سوی دیگر، توجه قوام را بسوی آمریکا که در این موقع به خاطر منابع نوظهور نفت در ایران خواهان توسعه روابط سیاسی با ایران بود، جلب کرد. قوام در زمستان ۱۳۰۰ با ایالات متحده آمریکا برای دریافت قرضه وارد مذاکره شده و از هیأت مالی آن کشور برای مسافرت به ایران دعوت به عمل آورد. این امر با مخالفت انگلستان و طرفداران آن در دستگاه حاکمه ایران مواجه گردید. مبارزات سوسیالیست‌ها در مجلس با همکاری بخشی از «وجیه المله‌ها» باعث سقوط کابینه قوام و روی کار آمدن کابینه مشیر الدوله پیرنیا گردید.

## فصل دوم

پس از سقوط دولت قوام در آخر سال ۱۳۰۰، رضاخان موفق شد که پست وزارت جنگ را همچنان در کابینه مشیرالدوله نیز برای خود محفوظ نگهدارد. در جریان سال ۱۳۰۱ رضاخان با اعلام حکومت نظامی در بعضی از نواحی ایران و تجدید سازماندهی بیشتر نیروهای نظامی و تکیه به آنها موفق شد حکومت سراسری ایران را در دست خود متمرکز سازد. رضاخان در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۱ بعد از سرکوب جنبش‌های ملی و دموکراتیک آذربایجان و خراسان و گیلان برای مدتی توانست در زیر نقاب «تجدد طلبی»، «جمهوری خواهی»، «اصلاح طلبی» و «نوگرایی» ماهیت استبدادی و وابسته خود را از نظرها مخفی نگهداشته و درست بهمین علت نیز هم نیروهای مترقی درون «اتحاد ملی» و هم اصلاح طلبان را فریب داده و با خود هم آواز سازد.<sup>۱۷</sup> رضاخان که در سال ۱۳۰۲ توانست به پست نخست وزیری برسد طی مانورهای مختلفی احمد شاه را مجبور ساخت که به بهانهٔ معالجه به اروپا سفر کند. در جریان سال ۱۳۰۳، رضاخان از طریق ارباب و تطمیع و فریب توانست اکثر نمایندگان مجلس پنجم را وادار و راضی سازد که به انقراض سلسله قاجار رأی دهند. تنها نیروئی که در مجلس پنجم به طور جدی در مقابل خواست رضاخان و طرفدارانش قد علم کرده و موضع گرفت جناح «اقلیت» به رهبری سید حسن مدرس بود.

### اقلیت و «وجیه المله‌ها»

مدرس از لحاظ امتیازات و مشخصات سیاسی با اکثر فعالین سیاسی تفاوت‌های اساسی داشت. اودارای نفوذ سیاسی و مذهبی در بین اقشار مختلف مردم بوده و از لحاظ فهم سیاسی و «فطانت»، «حاضر جوابی» و «صراحت لهجه» بی نظیر بود. مدرس و تعدادی دیگر از اعضای اقلیت در مجلس، بویژه دکتر مصدق، در سیاست خارجی معتقد به سیاست «موازنه منفی» و در امور داخلی معتقد به اجرای قوانین مشروطه و مخالف سرسخت رضاخان بودند. آنها معتقد بودند که هیچ نوع امتیازی نباید به نیروهای خارجی داده شود. این موضع در امور سیاست خارجی ایران مدرس و مصدق و «اقلیت» را در تضاد آشکار با رضاخان و اعضای جناح اکثریت قرار میداد.<sup>۱۸</sup>

در مبارزه علیه اقلیت در مجلس، رضاخان ناگزیر بود که با اصلاح طلبان و سوسیالیست‌ها بطور تاکتیکی و موقتی هم که شده همکاری کند. رضاخان که از حمایت مقامات دولت انگلیس برخوردار بود، کوشش میکرد با تظاهر به «تجدد طلبی»، «جمهوری خواهی» و تمایل برای برقراری روابط نزدیک میان ایران و شوروی، همکاری و پشتیبانی «اتحاد ملی» را در خارج از

## فصل دوم

مجلس و اکثریت را در داخل مجلس کسب کند. انگلیس‌ها با توجه به این امر که رضاخان به خاطر تمایلات ضدکمونستی و ضددموکراتیک همیشه به نیروی انگلیس‌ها تکیه خواهد زد از سیاست‌های او در این دوره حمایت میکردند. در پرتو این اوضاع، مجلس چهارم که عمرش در آبان سال ۱۳۰۲ پایان رسید اکثر لوایحی را، که به عروج تدریجی رضاخان به قله دیکتاتوری کمک میکرد، مورد تصویب قرار داد. با این همه مبارزات اعضای «اقلیت» به پایان نرسیده و در مجلس پنجم نیز ادامه یافت.

در اواخر سال ۱۳۰۲ رضاخان و طرفدارانش جهت سرکوب اقلیت و راه ندادن اعضای آن به مجلس پنجم از طریق مانورهای سیاسی گوناگون و تقلب توانستند در انتخابات مجلس پنجم تعداد اکثریت (عمدتاً «اصلاح طلبان» و «سوسیالیست‌ها») را، که طرفدار «اصلاحات» و «تجددخواهی» رضاخان بودند، بیشتر نمایند. جو سیاسی مجلس پنجم که با وحدت کامل اصلاح طلبان و سوسیالیست‌ها و نیز با مرعوب کردن «منفردین» همراه بود، حرکت رضاخان را در جهت انقراض قاجاریه تسریع نمود.

در مجلس پنجم به غیر از اصلاح طلبان (طرفداران رضاخان) و سوسیالیست‌ها، به رهبری سلیمان میرزا (متحدین رضاخان) یک فراکسیون دیگری نیز از «منفردین» بودند که در جریان مجلس چهارم شکل گرفته و در دوره مجلس پنجم به اسم «وجیه المله» ها به صورت یک جناح کوچک ولی با اعتبار فعال بودند. منفردین (که غالباً از شخصیت‌های برجسته و متنفذ ایران بودند) در صحنه سیاسی ایران به خاطر داشتن مواضع مستقل و تمایلات دموکراتیک و ضد نیروهای خارجی در بین اقشار مختلف مردم محبوب و معروف بودند. از اهم این شخصیت‌ها که بعدها نیز در تاریخ معاصر ایران از آنها همیشه به نیکی یاد شد، عبارت بودند از: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، دکتر مصدق و یحیی دولت‌آبادی. منفردین در جریان‌های سیاسی گاهی به لوایح دولت، که با قوانین مشروطه و یا با استقلال ایران تناقض نداشتند، رأی مثبت میدادند ولی روی هم رفته در اکثر مواقع به «منویات» اقلیت کمک میکردند.<sup>۱۹</sup>

اگر در مجلس چهارم اکثریت موفق شد که رضاخان را به پست نخست وزیری ارتقاء دهد، در مجلس پنجم اکثریت موفق شد که با سرکوب طرفداران اقلیت در خارج از مجلس موفق به خلع احمد شاه از سلطنت گشته و شرایط را برای ایجاد سلطنت استبدادی رضاشاه آماده سازد. در جریان سالهای ۱۳۰۲-۱۳۰۴ رضاخان و طرفدارانش به یورش علیه جراید طرفدار اقلیت دست زده و با قتل میرزاده عشقی، مدیر روزنامه «قرن بیستم» در تیر ماه ۱۳۰۳ و سپس آزار و

## فصل دوم

اذیت مدیران روزنامه‌های «نسیم شمال»، «توبهار» و «قانون» مبارزه را برای اقلیت مشکل ساخته و اعضای آن را دائماً مورد تهدید قرار دهند.

شایان توجه است که در این دوره که رضاخان با قلع و قمع اقلیت داشت پایه‌های رژیم «مونارکو- فاشیستی» خود را میریخت، مطبوعات چاپ مسکو نیز که «مسحور» «تجدد خواهی» ها و «جمهوری خواهی» ها و دیگر مانورهای فریبنده رضاخان شده بودند، جراید اقلیت را مورد حمله قرار داده و آنان را طرفدار «ارتجاع» معرفی میکردند. بطور مثال، بعد از قتل عشقی توسط مأموران دولت رضاخان، مدرّس از روزنامه نگاران خواست در مجلس تحصن اختیار نموده و برای کسب امنیت و مصونیت مداخله مجلس را تقاضا نمایند. در آغاز تحصن، روزنامه نگارانی که بنام مشروطه خواهی و رعایت قانون و به هواداری از اقلیت مجلس پنجم در عمارت بهارستان تجمع کردند، عبارت بودند از: ملکزاده، مدیر روزنامه «تازه بهار» تقوی، مدیر نشریه «گل سرخ»، در شیراز، وفا، مدیر «شهاب»، میرزا عیسی خان، مدیر نشریه «ناصرالملّه»، عباس میرزا اسکندری، مدیر روزنامه «سیاست»، رحیم زاده صفری، مدیر نشریه «آسیای وسطی»، کوهی کرمانی، مدیر «نسیم صبا» و قدیری، مدیر جدید نشریه «قرن بیستم» تحصن که سه ماه طول کشید، بالاخره رضاخان را وادار ساخت که عقب نشینی کرده و با حضور خود در مجلس به روزنامه نگاران اطمینان دهد که تقاضاهای آنان مبنی بر امنیت جانی و حقوقی و مصونیت قانونی و اجرای عدالت از طرف دولت او رعایت خواهد شد. مهذا از همان ابتدا توقیف روزنامه نگاران بدون مجوز قانونی و تهدید و ارعاب علیه ارباب جراید طرفدار اقلیت، مثل سابق، ادامه یافت و جراید چاپ مسکو و نشریات سوسیالیست‌ها در ایران نیز «اقلیت» را ارتجاعی و رضاخان را «مترقی» اعلام کردند.<sup>۲۰</sup>

بدیهی است که در این دوره فشارها و تهدیدهای «فوق الطاقه» کمر اقلیت را در خارج و داخل مجلس خم کرد ولی مدرّس «حادثه طلب، شجاع» آرام ننشسته و با همیاری بعضی از اعضای اقلیت و با حمایت بخشی از «منفردین»، مثل دکتر مصدق، که در سال ۱۳۰۳ بطور روشن به صف «اقلیت» پیوسته بودند، به مبارزه علیه اقدامات رضاخان، که قصد انقراض سلسله قاجاریه و استقرار سلطنت استبدادی پهلوی را داشت، ادامه داد. ادامه فشار بر مطبوعات طرفدار اقلیت و اقدامات دولت رضاخان بر علیه قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی از سوی مطبوعات طرفدار دولت و تصرف اموال افرادی که با سیاست‌های دولت مخالفت میکردند، اقلیت را مجبور ساخت که رسماً دولت رضاخان را در مجلس استیضاح نماید.<sup>۲۱</sup>



## فصل دوم

بعد از استیضاح دولت رضاخان و بعداً نطق تاریخی مدرس علیه دیکتاتوری رضاخان جراید طرفدار اکثریت و دولت به حملات شدیدی علیه اقلیت دست زده و اعضای آن بویژه مدرس را به حمایت از رهبران شورشیان در خوزستان، بویژه شیخ خزعل متهم ساختند.

حمایت بیدریغ و پشت پرده انگلستان از رضاخان و فریب اکثر سوسیالیست‌ها و اصلاح طلبان و ازدیاد قدرت نظامی رضاخان بویژه بعد از سرکوب قیام‌های جنوب ایران شرایط و جو سیاسی را کاملاً آماده ساخت که در سال ۱۳۰۴ رضاخان چندین لایحه به نفع خود و بر علیه احمد شاه از مجلس پنجم بگذراند. بالاخره در شهریور ۱۳۰۴ طرفداران رضاخان لایحه ای را به مجلس پنجم معرفی کرده و در آن انقراض سلسله قاجاریه را به رأی گذاشتند. اقلیت با این لایحه مخالفت کرد و دکتر مصدق از طرف اقلیت بر علیه لایحه صحبت کرد و آن را مخالف قانون و حکومت مشروطه اعلام کرد. در آبان ماه ۱۳۰۴، از ۸۵ نماینده حاضر در مجلس اکثریت عظیمی به نفع لایحه و برای ایجاد مجلس مؤسسان و تشکیل دولت موقت تحت رهبری رضاخان رأی دادند. فقط چهار تن از نمایندگان رأی خود را بر علیه این لایحه ارائه دادند که عبارت بودند از: سید حسن مدرس، دکتر مصدق، یحیی دولت آبادی و حسین علاء. بعد از تصویب این لایحه، رضاخان در انتخابات فرمایشی برای مجلس مؤسسان موفق شد که از انتخاب مدرس و مصدق و دولت آبادی جلوگیری بعمل آورد. در ۱۳۰۴ (۵ دسامبر ۱۹۲۵) مجلس مؤسسان تشکیل شد. و پس از چند روز این مجلس یک ماده ضمیمه به قانون اساسی اضافه کرد که بر طبق آن حاکمیت قانونی ایران به «اعلیحضرت رضاشاه پهلوی» تفویض شد.<sup>۲۲</sup>

بعد از به سلطنت رسیدن رضاخان و ازدیاد روز افزون خفقان و سانسور و حبس، ماهیت ضد خلقی و ضد دموکراتیک رژیم رضاشاه بیش از پیش بر ملاء گشت و بنای مخالفت‌ها از طرف بخشی از «اصلاح طلبان»، «سوسیالیست‌ها»، و «وجیه المله‌ها» شروع شد. ولی رضاشاه، که عملاً با تمرکز ارتش و پلیس و سرکوب جنبش‌های ملی در ایالات اقلیت نشین به قله دیکتاتوری رسیده بود، با ازدیاد سانسور و خفقان سیاسی، مخالفین خود (متجمله افراد و گروههاییکه در رسیدن او به دیکتاتوری غالباً از او حمایت کرده بودند) را یا بطور فیزیکی حذف کرد و یا از طریق حبس و تبعید از صحنه سیاسی ایران خارج ساخت.

با فرا رسیدن سال ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) دیکتاتوری موناکو- فاشیستی رضاشاه بر تمام ایران سایه افکنده و تمام شخصیت‌های مخالف و تمام سازمانها و اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و گروههای صنفی کارگری و دانشجویی مورد سرکوب قرار گرفتند. تنها سازمان سیاسی که در این زمان هنوز علیرغم خفقان حاکم توانست به فعالیت سیاسی خود، البته بطور زیر زمینی، ادامه دهد

## فصل دوم

«حزب کمونیست ایران» بود. پیش از اینکه در بخش دوم این فصل به چند و چون پیدایش و توسعه و سرانجام حزب کمونیست ایران در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۱۰ خورشیدی بپردازیم در اینجا نظری اجمالی به اقدامات رضاشاه در جهت ایجاد احزاب فرمایشی سلطنتی - شاهنشاهی در آن دوره می‌اندازیم.



رضاخان و طرفدارانش در دوره گذار به استقرار رژیم استبدادی در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۴ و بعداً در دوره استبدادی رضاشاه پهلوی (۱۳۰۵-۱۳۱۹) در عین سرکوب نیروهای اپوزیسیون گامهایی در جهت ایجاد احزاب و سازمانهای سلطنت طلب - شاهنشاهی برداشتند. در آخر تابستان ۱۳۰۲، زمانی که هنوز رضاخان به نخست وزیری منصوب نشده بود، عده ای از طرفداران وفادار رضاخان یک سازمانی بنام سازمان «دموکراتهای مستقل ایران» تأسیس کردند که هدفش اساساً «رئیس الوزرائی» رضاخان بود. افراد سرشناس این سازمان عبارت بودند از: سید محمد تدّین، عدل الملک (حسین دادگر) و زین العابدین رهنما مدیر روزنامه نیمه رسمی «ایران». این سازمان با حمایت رضاخان موفق شد که افراد سرشناس دیگری مثل علی اکبر داور (که بعدها وزیر عدلیه حکومت رضاشاه شد) را نیز به عضویت این سازمان در آورد. خود داور در اوایل سال ۱۳۰۲ به توصیه رضاخان تعدادی از جوانان «تندرو» را که خواهان اعمال سیاست‌های مترقی بودند در داخل سازمانی به اسم «حزب جوانان ایران» متشکل ساخت. این حزب همراه با کلوب ایران جوان برای رئیس الوزرائی رضاخان به تبلیغ پرداخته و جنبه‌های اصلی اندیشه‌های شوونیستی و اولتراناسیونالیستی را در بین جوانان رواج داد.<sup>۲۳</sup>

در دوره قدر قدرتی رضاشاه بین ۱۳۱۰-۱۳۱۹ حکومت رضاشاه بعد از سرکوب و اضمحلال کامل احزاب و سازمان‌های مخالف، درصدد برآمد که در جهت ایجاد یک حزب مونارکیستی تحت نام «ایران نو» در نیمه اول ۱۳۱۰ گام بردارد. سازمان دهندگان این حزب عبارت بودند از: عبدالحسین تیمور تاش، نصرت الدوله فیروز و علی اکبر داور.<sup>۲۴</sup> این افراد همراه با تعدادی دیگر، مقرر بودند که در جلوس رضاخان به تخت سلطنت و بعداً در عروج او به قلعه دیکتاتوری نقش مهمی بازی کنند.<sup>۲۵</sup> هدف تیمور تاش و همکارانش از تأسیس این حزب باز کردن نه فضای آزاد سیاسی و نه ایجاد شرایط برای جلوگیری از تندرویه‌های رضاشاه در راه دستیابی به قدرت نامحدود مونارکوفاشیستی بود. هدف آنها از ایجاد این حزب خلق الساعه، حفظ موقعیت و مقام خود در حاکمیت استبدادی رژیم و توسعه منافع تنگ نظرانه طبقاتی خود

## فصل دوم

بود. با اینکه آغازگران این حزب در ابتدا از حمایت رضاشاه برخوردار بودند ولی رضاشاه که مثل اکثر مستبدین در تاریخ معاصر حاضر به سهم شدن قدرت با هیچ نیرو و گروهی نبود، به سرعت دریافت که تیمور تاش و یارانش میخواهند از این حزب به عنوان یک ابزار سیاسی در جهت تامین منافع خود استفاده کنند به این دلیل بود که رضاشاه بعد از چندی دستور انحلال این حزب را صادر کرد. جای تعجب نیست که بعضی از دست اندر کاران و طرفداران رضاشاه، که خود دقیقاً از جاه طلبی‌ها و تمایلات انحصار طلبانه شاه اطلاع داشتند، حاضر به عضویت در حزب نشدند. بطوریکه وقتی سازمان دهندگان حزب «ایران نو» از مصطفی فاتح، بلند پایه ترین کارمند ایرانی در شرکت نفت ایران و انگلیس، دعوت کردند که به عضویت حزب در آید وی گفت:

«این حزب به نوسداری بعد از مرگ سهراب میماند، شما در ابتدای کار، مردم را به حساب نیاوردید و اکنون از این بابت متأسفید و میخواهید از این حزب بعنوان چتر حمایتی... استفاده کنید. ولی دوباره اشتباه میکنید، زیرا نه شاه اجازه میدهد این حزب رونق بگیرد و نه مردم نادیده گرفته شده و فراموش شده از آن استقبال خواهند کرد.»<sup>۲۶</sup>

رضاشاه نه تنها دستور انحلال حزب را صادر کرد بلکه بلافاصله بعد از انحلال حزب سردمداران اصلی آن فیروز میرزا، تیمور تاش و داور را (که تا به آخر به تاج و تخت دیکتاتوری او وفادار، مانده بودند) سریعاً از کار برکنار ساخته و آنها را بدلائلی مبهم کشت. رضاشاه در جریان هفت سال از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۵ کلیه حامیان و ستونهای اصلی رژیم استبدادی خود را یا به قتل رسانید یا به زندانها و تبعید فرستاد. اعم این افراد عبارت بودند از: نصرت الدوله فیروز، تیمور تاش، علی اکبر داور، عبدالحسین دیبا، فرج الله بهرامی، حسین دادگر، حبیب الله شیبانی، امان الله جهانبانی و قاسم صوراسرافیل و دهها تن دیگر که در وفاداری به شاه گوی سبقت را از همه ربوده بودند. بنابراین هیچ جای تعجب نیست که وقتی که در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) نیروهای متفقین به ایران حمله کردند رضاشاه خود را تنها و بشدت میهوت یافت. کسی از نظامی و غیر نظامی در کنارش نمانده بود که به او و حکومتش کوچکترین تعهدی احساس کند.<sup>۲۷</sup>

## بخش دوم حزب کمونیست ایران

### در آمد

مدارک موجود در تحقیقات تاریخی که اکثر آنها در پی نویس‌های فصل اول آورده شده اند، نشان می‌دهند که جنبش سوسیال دموکراسی و سوسیالیستی در ایران از ابتدا (در دوره انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴-۱۲۹۰ خورشیدی) و همچنین در دوره جنگ جهانی اول و بعد از آن شدیداً تحت تأثیر جنبش سوسیالیستی و بلشویکی روسیه قرار داشت. ولی توسعه نیافتگی اقتصادی و اجتماعی ایران، ضعف کمی و کیفی جنبش کارگری و عدم تشکل و انسجام سیاسی و سازمانی باعث شدند که این جنبش در درون سازمانها و احزاب صرفاً دموکراتیک ظهور کند.

جنبش سوسیال دموکراسی بطور عمده توسط روشنفکران و کارگران، که در مناطق صنعتی قفقاز مشغول تحصیل و کار بودند با حمایت سوسیال دموکرات‌های انقلابی بوجود آمده و بلافاصله به ایران انتقال یافت. این جنبش، که در جریان دوره اول انقلاب مشروطیت شکل گرفت و با شرکت فعال در آن انقلاب رشد تشکیلاتی یافته و مواضع نسبتاً مشخص سیاسی و عقیدتی کسب کرد نتوانست در چار چوب یک حزب متشکل و منسجم رشد و تکامل یابد. در اکثر مواقع «حزب اجتماعیون عامیون ایران»، که رهبری جنبش را بعهده داشت دارای مرامنامه و اساسنامه واحد و سرتاسری نبود. وظیفه اصلی و در واقع دستاورد این حزب پیشبرد امر انقلاب مشروطیت تحت شعارهای دموکراتیک و توده‌ای بود. در نتیجه بعد از شکست انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) و اشغال نظامی بخش‌های بزرگی از ایران توسط نیروهای نظامی روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان، بقایای «حزب اجتماعیون عامیون» به سه گروه مشخص تقسیم گشته و در سه جهت مختلف رشد کردند:

۱- گروه اول را افرادی تشکیل میدادند که از نظر تعلقات طبقاتی به «بورژوازی ملی و خرده بورژوازی» ایران تعلق داشتند. فعالین این گروه، که قبلاً در جمعیت‌های مجاهدین و مراکز غیبی و انجمن‌های ملی فعالیت داشتند، بعد از سقوط «استبداد صغیر» و استقرار دوره دوم مشروطیت «حزب دموکرات ایران» را بنا نهادند و تا سالهای بعد از پایان جنگ جهانی اول در درون فراکسیون‌های مختلف آن حزب فعالیت داشتند.

## فصل دوم

۲- گروه دوم را افرادی در بر میگرفت که عمدتاً به شاخه «حزب اجتماعیون عامیون» در تبریز تعلق داشتند. اینان خود را مارکسیست میدانستند و در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ (۱۲۸۷ و ۱۲۸۸) در تبریز فعالیت داشته و نظرات خود را با پلخانف (مارکسیست روسی) و کائوتسکی (مارکسیست آلمانی) در میان میگذاشتند. اعضای این گروه در دوره دوم مشروطیت (۱۲۸۸-۱۲۹۰) در روزنامه «ایران نو» ارگان حزب دموکرات ایران مقالاتی در باره مارکسیسم و جنبش کمونیستی جهان، بویژه اروپا، مینوشتند. در جریان جنگ جهانی اول و بعد از آن از فعالیت این گروه خبری در دست نیست و احتمالاً به پیروی از پلخانف و کائوتسکی از دنیای سیاست کناره گیری کردند.<sup>۲۸</sup>

۳- گروه سوم اعضای از حزب اجتماعیون عامیون بودند که مرکز فعالیت آنها بطور عمده در ایالات قفقاز بین روشنفکران و کارگران ایرانی بود. این گروه با بخش بلشویک سوسیال-دموکرات‌های روسیه رابطه ای مرتب و مستقیم خود را در سالهای بعد از شکست انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول حفظ کردند. حیدر عمو اوغلی و اسدالله غفارزاده از اعضای سرشناس این گروه بودند که بعدها در بحبوحه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه «حزب عدالت» را تشکیل دادند و بدین طریق پایه «حزب کمونیست ایران» را ریختند.<sup>۲۹</sup>

## حزب عدالت

همانطور که در بخش سوم فصل اول به تفصیل شرح داده شد، نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در بین روشنفکران ایران و ایجاد تشکلهای سیاسی از آغاز جنبش مشروطیت شروع شد و در جریان مبارزات مردم رشد و توسعه یافت. اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس در جریان جنگ جهانی اول، رشد جنبش‌های ملی در آذربایجان و دیگر ایالات شمال ایران و بالاخره آغاز انقلاب در روسیه و تکاپوی انگلستان در جهت تبدیل ایران به یک کشور وابسته به خود در سالهای بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی شرایطی بودند که تشکیل یک حزب سیاسی انقلابی و سرتاسری را، که پای در عمل گذاشته و توده‌های مردم ایران را جهت رهائی و آزادی رهبری نماید، ضروری می ساخت.

در جریان سال ۱۲۹۵ خورشیدی (۱۹۱۶)، بخشی از اعضای انقلابی و پیشرو «حزب اجتماعیون عامیون» سابق که در باکو در بین ایرانیان ساکن قفقاز فعالیت میکرد دست به ایجاد سازمانی به اسم «کمیته عدالت» زد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد «کمیته عدالت» اولین سازمان سیاسی در تاریخ ایران است که کمونیست‌های ایران را بر اساس آموزش‌های کمونیستی تربیت

## فصل دوم

کرد. در آغاز انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه بنا به گزارش پالمی یری در جلد اول کتاب خود تحت عنوان «سیاست آسیائی بلشویک‌ها» کمیته عدالت نزدیک به ۶۰۰۰ عضو داشت که عمدتاً از آذربایجان ایران، ایالات قفقاز و ایالات آسیای مرکزی (ترکمنستان و تاجیکستان) عضو گیری شده بودند.<sup>۲۰</sup> اعضای سرشناس «کمیته عدالت» در این زمان عبارت بودند از: میرزا اسدالله غفارزاده، میرجعفر پیشه‌وری، احمد سلطانزاده، سلام‌الله جاوید، حسن نیک‌بین، چهار برادران آقاییف و حیدر عمو اوغلی.<sup>۲۱</sup>

کمیته عدالت، که در آغاز سال ۱۹۱۸ میلادی (اواخر سال ۱۲۹۶) یعنی چند ماه بعد از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه اسم خود را به «حزب عدالت» تغییر داد، در شهرهای مختلف ایران منجمله تهران، تبریز، رشت، مشهد، انزلی، آستارا، گرگان، اردبیل و زنجان در سطح حوزه‌های کوچک حزبی که کاملاً مخفی بودند فعالیت میکرد. ولی این سازمان از بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی و تغییر نام خود به حزب تا بهار سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) و استقرار دولت بلشویکی در آذربایجان شوروی بطور عمده در بین کارگران و روشنفکران ایرانی در باکو، تفلیس، عشق‌آباد و تاشکند فعالیت‌های علنی داشت.

در بهار سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸)، رهبری حزب تصمیم به اشغال کنسولگری ایران در باکو گرفت و به آن حمله کرد. دو ماه بعد مجدداً جوانان حزب به کنسولگری حمله کرده و بعد از اشغال کنسول ایران (محمد ساعد) را مجبور به ترک آن کردند. چند روز بعد از اشغال کنسولگری، حزب هیأتی به رهبری غفارزاده برای ملاقات و مذاکره با کوچک خان، که در این زمان در جنگلهای قومناات گیلان پایگاه مطمئن و امنی برای پارتیزانهای جنبش جنگل ایجاد کرده بود، فرستاد. ولی غفارزاده، رهبر هیئت اعزامی در سر راه خود به انزلی در آستارا مورد سوء قصد قرار گرفت و کشته شد.<sup>۲۲</sup>

بعد از درگذشت غفارزاده، میرجعفر جوادزاده، که بعدها در تاریخ به اسم پیشه‌وری معروف گشت، به عنوان دبیر اول حزب انتخاب شد. پیشه‌وری، سردبیر نشریه «حریت» به زبان‌های فارسی و روسی و ترکی آذری تسلط کامل داشت. در زمان رهبری او حزب عدالت در دوره ۱۲۹۷-۱۲۹۹ (۱۹۱۸-۱۹۲۰) به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمد. بخشی از موفقیت «عدالت» در این زمان به خاطر محبوبیتی بود که دو نشریه حزب در بین ایرانیان ساکن ایالات قفقاز کسب کرده بودند. این دو نشریه «بیرق عدالت» و روزنامه «حریت» بودند که به دو زبان ترکی آذربایجان و فارسی چاپ میشدند. «بیرق عدالت» عمدتاً روی مسائل جنبش کمونیستی و انقلاب بلشویکی روسیه تمرکز داده و کوشش میکرد که بقایای مشروطه طلبان انقلابی را بسوی

## فصل دوم

پذیرش اندیشه‌های کمونیستی و بلشویکی جلب کند. روزنامه «حریت» که ارگان حزب بود، عموماً نظر گاه‌های رهبران حزب و مواضع حزب را منعکس میکرد.<sup>۲۳</sup>

در سالهای ۱۲۹۷-۱۲۹۹ حزب عدالت موفق شد که از یک سو تعداد عضویت خود را بطور فزاینده ای افزایش داده و از سوی دیگر جهت انتقال به ایران و الحاق به جنبش رهایی بخش گیلان موفقیت‌های چشم‌گیری کسب کند. در ۱۵ فوریه سال ۱۹۲۰ در تاشکند (که بعد از چند سالی پایتخت جدید جمهوری جدیدالتأسیس ازبکستان گشت) در مسجد ایرانیان جلسه بزرگی از کارگران بر پا گردید. در این جلسه که توسط علی خان زاده نماینده حزب افتتاح شد، دوست کارگر ایرانی ساکن شهر تاشکند، همراه با چندین عضو فعال حزب عدالت - مصطفی صبحی، احمد سلطانزاده و فتح الله زاده - در این جلسه شرکت جستند. پس از توضیحات مصطفی صبحی در باره سیاست «استیلاگرانه» دولت انگلستان در ایران و نطق‌های سلطانزاده و فتح الله زاده در باره اوضاع فلاکت بار اقتصادی ایران، جلسه تصمیم گرفت که برای انتقال به ایران، یک «اردوی سرخ نظامی» از ایرانیان مقیم خارج تشکیل دهد. طبق گزارش مجله هفتگی «شعله انقلاب» در همان مجلس ۲۰۰ نفر در «اردوی سرخ» اسم نویسی کردند.<sup>۲۴</sup> در اردیبهشت سال ۱۲۹۹، دومین کنفرانس سازمانهای حزب عدالت که در ایالات قفقاز (آذربایجان، گرجستان و ارمنستان) و ایران (عمدتاً در شهرهای ایالات شمال ایران) و آسیای مرکزی (تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان) فعالیت داشتند، در شهر عشق آباد، برگزار گردید. در این کنفرانس، که به همت حیدر عمواوغلی و حسن نیک بین برپا گردید، گروههای مختلف درون حزب عدالت با هم متحداً تصمیم گرفتند که حزب را به ایران انتقال دهند. در ضمن کنفرانس گزارش مبسوط حیدر عمواوغلی درباره اوضاع ایران، سیاست کشورهای امپریالیستی در خاور میانه را، که بعداً به اسم «ترهای حیدر عمواوغلی» معروف گشت، مورد تأیید قرار داد.<sup>۲۵</sup> چون بسیاری از مسائل سازمانی در این کنفرانس حل نشده باقی ماندند و حزب عدالت هنوز هم فاقد یک برنامه مدون سیاسی و اساسنامه حزبی بود شرکت کنندگان در کنفرانس تصمیم گرفتند که برای حل مسائل مختلف کنگره اول حزب را فراخوانند. کنفرانس قبل از اختتام، دستور کار کنگره آینده را بشکل زیر تعیین کرد:<sup>۲۶</sup>

- ۱- تعیین خط مشی تاکتیکی حزب در جنبش رهایی بخش ملی ایران،
- ۲- روش حزب نسبت به کوچک خان (رهبر جنبش جنگل در گیلان)،
- ۳- تصویب برنامه و اساسنامه حزب و

۴- انتخاب کمیته مرکزی حزب.

در جریان ماه خرداد ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) اکثر اعضاء و کادرها و رهبری حزب عدالت از کشورهای همجوار ایران از طریق راههای زمینی و دریایی شمال به ایالت گیلان و مشخصاً به بندر انزلی وارد گشته و در آنجا، که به دست نیروهای انقلابی جنگل افتاده بود، اولین کنگره حزب را در اول تیرماه ۱۲۹۹ برگزار کردند.<sup>۳۷</sup> در این کنگره، که با موفقیت در بندر انزلی برگزار گردید، حزب نام خود را به «حزب کمونیست ایران» تغییر داد و بجای ارگانهای سابق خود به انتشار ارگان جدیدی به اسم «کامونیست» (کمونیست) دست زد و بدینوسیله دوره جدیدی از تاریخ جنبش کمونیستی در ایران آغاز گردید.

پیش از انتشار نشریه «کمونیست» هواداران حزب در گیلان، که تحت نام «ارتش سرخ ایران» در میان جنگلیها فعالیت داشتند، نشریه ای به اسم «ایران سرخ» همراه با روزنامه دیوار کوب «روستا» چاپ میکردند که بعد از انتقال حزب و برگزاری کنگره اول حزب انتشار آنها بعد از چند شماره قطع گردید و نشریه «کمونیست» جای آنها را گرفت.<sup>۳۸</sup>

### تشکیل حزب کمونیست ایران

تجربه مبارزات مردم ایران در دوره انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴-۱۲۹۰ خورشیدی)، در دوره چهار ساله جنگ جهانی اول (۱۲۹۲-۱۲۹۷) و در دوره سه ساله بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی اول (معروف به دوره جنبشهای رهایی بخش در صفحات شمال ایران: ۱۲۹۸-۱۳۰۰) بخوبی نشان داده بود که نیروهای سیاسی هیچیک از طبقات زحمتکش و ستمدیده ایران (کارگران، دهقانان، خرده بورژواهای شهری و قشر بورژوازی ملی و غیر وابسته) به تنهایی قادر نیستند که مردم زحمتکش ایران را از یوغ نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) و رژیم وابسته (کمیرادور) بورژوا- مالک نجات دهند. شکستهای مکرر رهبران مختلف بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری و روستایی، که تحت شعارهای مختلف دموکراتیک و ملی در کشمکشها و قیامها و شورشها در جریان سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۹ در انقلاب و جنبشهای رهایی بخش شرکت کرده و بحق فداکاریها و از خود گذشتگیهای فراوان نشان داده بودند، حاکی بر آن بود که از آن تاریخ به بعد این دیگر تنها حزب زبده و «طراز نوین» انقلابی و سرتاسری است که با ایجاد دو سلاح ضروری دیگر (جبهه متحد ملی و ارتش رهایی بخش ملی) خواهد توانست که بالاخره مبارزات توده‌های وسیع خلق را بسوی پیروزی علیه نیروهای خارجی و کمیرادورهای بومی رهنمون گردد.<sup>۳۹</sup>



## فصل دوم

از طرف دیگر در یک پرسپکتیو و منظر تاریخی، جنبش انقلابی توده‌های خلق در دوره مشروطیت دایه ای بود که علیرغم دشواریهای طاقت فرسا و پیچیده انسان‌های وارسته و متینی را طی زمانی نسبتاً طولانی، که نزدیک به پانزده سال طول کشید، در دامان خود پرورش داد و از آنها انسانهایی تربیت کرد که با پیشرفت جنبش و طی فراز و نشیب‌های آن آب دیده شده و بتدریج با دستیابی به اندیشه‌های رهائی بخش و تئورهای انقلابی تجربیات خود را جمع بندی نموده و به رموز مبارزاتی گوناگون توده ای واقف گشتند. این درست است که بعضی از آنها، مثل علی مسیو، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان شیرازی در این راه جان باختند ولی سرانجام بخشی از فداکارترین و آبدیده ترین این مبارزان، که به سلاح آموزش‌های لنین در باره ایجاد حزب طراز نوین، از یک سو و از حمایت حزب بلشویک و دولت جوان روسیه شوروی از سوی دیگر، برخوردار بودند «حزب کمونیست ایران» را بنیاد نهادند. ولی همانطور که در آخر این بخش به تفصیل شرح داده خواهد شد. «حزب کمونیست ایران» نیز علیرغم تمام فداکارها و از خود گذشتگی‌های اعضایش و علیرغم مسلح بودن به آخرین و زبده ترین اندیشه‌های رهائی بخش و رموز و فنون تشکیلاتی نتوانست در مقابل یورش ارتجاع و امپریالیسم، تاب مقاومت بیاورد و در اوایل دهه ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱ میلادی) شکست خورد و سرکوب گشت. بررسی رشد و توسعه تاریخی حزب از کنگره اول حزب در خرداد ۱۲۹۹ تا تصویب «قانون سیاه» ضد اشتراکی خرداد ۱۳۱۰ بدون تردید روشنگر این مطلب خواهد شد.

### کنگره اول حزب کمونیست ایران

همانطور که در صفحات پیشین اشاره رفت، کنگره اول در بحبوحه جنبش جنگل در بندر انزلی، که عملاً از دست نیروهای دولت مرکزی خارج گشته و در اختیار نیروهای جنگلی بود با شرکت چهل و هشت نماینده، که نزدیک به ۳۰۰۰ نفر عضو و هوادار را نمایندگی میکردند، بریاست کامران آقایی برگزار گردید.<sup>۲۰</sup>

در کنگره، بحث و مناظره مفصلی درباره خط مشی تاکتیکی حزب در گرفت. اقلیتی از نمایندگان به رهبری سلطانزاده بر آن بود که وظیفه اصلی و فوری حزب در ایران تدارک برای انقلاب سوسیالیستی کارگری است.<sup>۲۱</sup> حال آنکه اکثریت جنبش گیلان و قیام خیابانی در آذربایجان را بخشی از جنبش رهائی بخش مردم سراسر ایران در راه بدست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی ارزیابی کرده و لذا تأکید میکرد که خط مشی حزب باید در جهت تشکیل جبهه واحدی از کلیه نیروهائی باشد که علیه امپریالیسم انگلیس، (که مدام خواهان جذب ایران

## فصل دوم

به محور و حوزه نفوذ خود بود)، پیگیرانه مبارزه میکنند. بعد از بحث و جدل‌های فراوان، اکثریت موفق شد که برای جلب مبارزه عمومی خلق در تحت رهبری حزب کمونیست، سیاست‌های زیرین را تحت عنوان برنامه سیاسی حزب به تصویب نمایندگان کنگره برساند:<sup>۲۲</sup>

- ۱- سرنگونی تسلط امپریالیسم در ایران،
- ۲- مصادره تمام مؤسسات خارجی در ایران،
- ۳- پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت ملی در چهارچوب وحدت تمام ملیت‌ها در درون جمهوری ایران،
- ۴- ضبط تمام املاک مالکان بزرگ و تقسیم آنها بین دهقانان و سربازان «ارتش انقلابی ایران» و
- ۵- اتحاد و دوستی با شوروی و جنبش بین‌المللی کارگران.<sup>۲۳</sup>

در آخر کنگره، شرکت‌کنندگان کمیته مرکزی حزب را که مرکب از پانزده نفر به رهبری سلطانزاده و دبیری کامران آقایی و میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) بود، انتخاب نموده و با ارسال یک پیام به لنین و نریمان نریمان‌اف آنها را به عضویت افتخاری کمیته مرکزی برگزیدند.<sup>۲۴</sup>

عمر «حزب کمونیست ایران» را بعد از انعقاد موفقیت آمیز کنگره اول در اول تیر ماه ۱۲۹۹ تا سرکوب و انهدام آن در سال ۱۳۱۰ میتوان به سه دوره زیرین تقسیم کرد:

۱- دوره شرکت حزب در حکومت انقلابی گیلان از زمان کنگره اول در تیر ماه ۱۲۹۹ تا شکست جنبش جنگل در گیلان در آبان ۱۳۰۰ و پایان دوره فعالیت‌های علنی حزب در گیلان،

۲- از شکست جنبش گیلان در آبان ۱۳۰۰ و شروع سازماندهی حزبی در شهرهای ایران بطور نیمه مخفی، تا برگزاری کنگره دوم حزب در ۱۳۰۶ و

۳- از کنگره دوم حزب در ۱۳۰۶ تا تصویب «قانون سپاه» ضد اشتراکی ۱۳۱۰ و سرکوب و اضمحلال حزب.

### شرکت حزب کمونیست در جنبش و حکومت انقلابی گیلان

توسعه و سرانجام جنبش جنگل و انقلاب گیلان رابطه مستقیم با شرکت «حزب کمونیست ایران» در آن جنبش و مناسبات میان کمونیست‌ها و نیروهای طرفدار کوچک خان داشت. در بررسی تاریخ حزب در این زمان، سه مرحله متمایز را به روشنی میتوان تشخیص داد:

## فصل دوم

در مرحله اول که از اواسط خرداد ۱۲۹۹ تا اواسط مرداد همان سال طول کشید، جناح چپ کمیته مرکزی حزب به رهبری سلطانزاده با همکاری گروه احسان الله خان و گروه خالو قربان با انتشار نشریات بغایت رادیکال کمونیستی و فعالیت‌های ضد مذهبی، مصادره املاک مالکین باعث شد که کوچک خان و طرفدارانش «جبهه متحد» را که توسط حزب کمونیست بوجود آمده بود، ترک کرده و به جنگل قومناز برگردند. همانطور که در فصل اول (بخش سوم) به تفصیل شرح داده شد، سیاست رهبری حزب عملاً خلاف مصوبات حزب عمل کرده و مانع کوشش حزب برای همکاری و بهبود مناسبات با کوچک خان در این دوره شد.<sup>۲۵</sup>

در مرحله دوم که از مرداد ۱۲۹۹ تا آبان ۱۲۹۹ طول کشید، کمونیست‌ها با همکاری نزدیک احسان الله خان و خالو قربان و طرفدارانشان از طریق ایجاد «کمیته انقلاب» یک حکومت انقلابی در گیلان بر پا کردند که بیشتر از دو ماه دوام نیاورد. چپ رویهای اقلیت کمیته مرکزی حزب به رهبری سلطانزاده از یک سو و ماجراجوئی‌های احسان الله خان و خالو قربان از سوی دیگر، چنان شکست‌هایی در تقابل با نیروهای دولت مرکزی بوجود آورد که اکثر کادرهای حزب، خواستار برگزاری پلنوم کمیته حزب برای رسیدگی به اوضاع حزب و وضعیت وخیم جنبش شدند.<sup>۲۶</sup>

همان طور که قبلاً در فصل اول (بخش سوم) شرح داده شد، رهبران حزب بعد از تشکیل پلنوم و اخراج سلطانزاده و طرفدارانش از کمیته مرکزی حزب در آبان ۱۲۹۹، موفق شدند که دوباره «جبهه متحد ملی» را با کوچک خان و طرفدارانش در جنبش جنگل ایجاد کنند.

در مرحله سوم که از آبان ۱۲۹۹ شروع و تا آبان ۱۳۰۰ طول کشید، حزب کمونیست ایران موفق به ایجاد «کمیته انقلاب ایران» به رهبری میرزا کوچک خان، حیدر عمواوغلی گشت، ولی پایه این وحدت نیز دیری نپائید و چنانکه در فصل اول (بخش سوم) به تفصیل شرح داده شد تزلزل و عدم اعتماد از سوی کوچک خان نسبت به حسن نیت کمونیست‌ها از یک سو و ادامه چپ رویها و ماجراجوئی‌ها از سوی طرفداران احسان الله خان و خالو قربان از سوی دیگر همراه با نیرنگها و فریبکاریهای دولت مرکزی که از حمایت مقامات انگلیسی برخوردار بود، باعث ترور حیدر عمواوغلی در ۷ مهر ۱۳۰۰ و سپس مرگ کوچک خان از سرما در کوه‌های طالش در آبان ۱۳۰۰ گردید. با مرگ کوچک خان عمر جنبش جنگل و انقلاب گیلان به پایان رسید و از آن پس حزب کمونیست نیز وارد دوره جدیدی از فعالیت‌های خود گشت.<sup>۲۷</sup>

## فعالیت حزب در راه توسعه و تحکیم سازمانهای حزبی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶)

این دوره بلافاصله بعد از شکست انقلاب گیلان در پاییز ۱۳۰۰ شروع شده و تا برگزاری کنگره دوم در ۱۳۰۶ ادامه یافت. در این دوره حزب در زمینه کار و فعالیت در شهرهای مختلف ایران و در رابطه با سازماندهی تشکیلاتی در بین کارگران، روستائیان و زنان و روشنفکران به موفقیت‌های چشمگیری نایل گشت. با اینکه حزب کمونیست ایران در جریان شرکت در جنبش جنگل و انقلاب گیلان بیشترین فعالیت‌های خود را در جهت پیشبرد امر انقلاب قهر آمیز در منطقه گیلان تمرکز داده بود ولی از همان اوان تشکیلش، رهبری در جهت رشد و توسعه در ایالات مختلف ایران و در زمینه‌های سازماندهی اقشار مختلف مردم نیز اقداماتی کرده بود.

پس از کنگره اول حزب کمونیست در تیرماه ۱۲۹۹، حزب موفق شد که بر اساس تصمیم کنگره با اعزام عده ای از کادرهای خود به ایالات مختلف ایران فعالیت‌های تشکیلاتی خود را توسعه دهد. پس از پلنوم تاریخی حزب در تاریخ ۲۰ آبان ۱۲۹۹، که رهبری حزب به دست حیدر عمو اوغلی افتاد و ترکیب کمیته مرکزی حزب تغییر یافت، توجه حزب بیش از پیش به توسعه سازمانهای حزبی در خارج از گیلان معطوف گردید.<sup>۴۸</sup> در آغاز سال ۱۳۰۰، کمیته مرکزی قطع نامه ای خطاب به کمیته‌های خود در سرتاسر کشور مبنی بر اهمیت کار توده ای و تشکیل فوری حوزه‌های حزبی و گسترش فعالیت‌های حزب صادر نمود. در این قطعنامه وظیفه حوزه‌های حزبی تربیت سیاسی افراد با دیدی طولانی برای سرنگونی حکومت و آمادگی برای قیام مسلحانه تعیین شد. بدنبال این قطعنامه کمیته‌های حزبی در تبریز، که هنوز در دست دولت آزادستان خیابانی بود و در دیگر شهرهای آذربایجان، منجمله در ارومیه و مراغه، بوجود آمد. هم چنین در دوران انقلاب گیلان، بخصوص در مرحله سوم آن، حزب به تشکیل اتحادیه‌های کارگری و ارتش مسلح در گیلان دست زده و در تیر ماه ۱۳۰۰ موفق شد «شورای دهقانان جنگل» را به رهبری خود حیدر عمو اوغلی به عنوان «اتحادیه دهقانان دولت انقلابی گیلان» تشکیل دهد.<sup>۴۹</sup>

بعد از شکست انقلاب گیلان در پاییز ۱۳۰۰، حزب کمونیست ایران شروع به سازمان دهی مخفی ولی گسترده و سرتاسری در نقاط مختلف ایران نموده و کمیته مرکزی حزب را نیز به تهران انتقال داد. در این دوره، که نزدیک به پنج سال از پاییز ۱۳۰۰ تا پاییز ۱۳۰۶ طول کشید، حزب موفق شد که در میان کارگران، زنان، دهقان و روشنفکران اتحادیه‌های مختلف صنفی و فرهنگی را تشکیل داده و به بسط و گسترش حوزه‌های حزبی دامن زند.<sup>۵۰</sup>

## حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری

تشدید مبارزات توده‌ای حزب کمونیست ایران تأثیر شگرف و همه‌جانبه‌ای در زندگی سیاسی-اجتماعی و فرهنگی جامعه آن روز ایران گذاشت. فعل و انفعال‌های اجتماعی ناشی از اوضاع متحول ایران - بسط مناسبات سرمایه‌داری، گسترش صنایع، ازدیاد تبادلات تجاری و تقسیم و تنظیم کار - همراه با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه در کمیت و کیفیت طبقه کارگر ایران در دوره دهساله ۱۲۹۶-۱۳۰۶ خورشیدی تأثیر شدیدی گذاشته و باعث تحرک بیشتر آن شد. در این دوره اتحادیه‌های کارگری شکل و مضمون اصولی خود را کسب کرده و در پیوند ارگانیک با حزب کمونیست ایران قرار گرفتند. در این دوره نیز اعتصاب، مثل سالهای دوره دوم انقلاب مشروطیت، به عنوان شیوه اصلی در جنبش کارگری منتهی با پایگاه‌های توده‌ای وسیع تر و مضمون و شکل پیشرفته تر از طرف کمونیست‌ها بکار گرفته شد.<sup>۵۱</sup>

از جمله این اعتصاب‌ها، اعتصاب متشکل و برنامه‌ریزی شده اتحادیه کارگران چاپخانه‌های تهران بود، که در جنبش سندیکایی مقام ماندگار دارد و یکی از نقاط عطف در تاریخ مبارزات کارگری ایران است. در آن زمان، اتحادیه کارگری چاپخانه‌ها «مطابع» ایران از با سابقه‌ترین و یک پارچه‌ترین اتحادیه‌ها بوده و موقعیت برجسته‌ای در جنبش کارگری احراز کرده بود. در سال ۱۲۹۷ در بجهت رشد و اوج‌گیری جنبش‌های رهائی بخش ملی در آذربایجان و گیلان و خراسان، این اتحادیه برای بهبود وضع کارگران و قرار ۸ ساعت کار در روز و حق انعقاد قرارداد جمعی مناسب با مالک و غیره، یک اعتصاب ۱۴ روزه اعلام کرد. در نتیجه این اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها حق ۸ ساعت کار در روز را به دست آوردند و هم‌چنین کارگران قرار شد که برای کار اضافی خود یک برابر و نیم حقوق روزانه دریافت نمایند. علاوه بر کار فرمایان موظف شدند که کمک‌های طبی به کارگران بیمار برسانند. مضافاً، روزهای تعطیلی جمعه با اضافه اعیاد عمومی (که در آن روزگاران رویهم رفته به ۲۵ روز میرسید) برای کارگران به روزهای آزاد از کار تبدیل شد. در ضمن کارگران در سال ده روز حق مرخصی به دست آوردند.<sup>۵۲</sup>

بدون تردید این اعتصاب، که به فتح شایان و پیروزی شاخص نایل آمد، از رشد آگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی اتحادیه‌های آن روز حکایت دارد. باید خاطر نشان ساخت که با اینکه این یک پیروزی و فتح استثنایی بود و تعیین ۸ ساعت کار در روز به دیگر رشته‌های کار و صنایع گسترش نیافت ولی بعد از این پیروزی، ما شاهد رشد بی‌وقفه اتحادیه‌های کارگری در

## فصل دوم

ایران می‌شویم. در طی سه سال (از ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰) بعد از این اعتصاب حدود ۹ اتحادیه دیگر (کفاشان، قنادان، خیاطان، خیازها، مستخدمین، معلمین، کارمندان پست، تلگرافچی‌ها، نساجان) سازمان یافته و به فعالیت روی آوردند.

در سال ۱۲۹۹، مجموعه اتحادیه‌های کارگری تهران، به جز خبازان، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تهران را دایر کردند. این یک واقعه مهم در تاریخ جنبش سندیکایی ایران محسوب می‌شود. این شورا بعد از بسط و توسعه در شهرهای مختلف ایران به عنوان یک سازمان سرتاسری کارگری ایران با حمایت حزب کمونیست ایران به عضویت انترناسیونال اتحادیه‌های کارگری (پروفیترن) درآمد.<sup>۵۳</sup> در همان سال تأسیس تعداد اعضای این شورا طبق گزارش احمد سلطانزاده (که در این دوره یعنی بعد از شکست انقلاب گیلان به روسیه عزیمت کرده و در آنجا در بخش امور خاور نزدیک به عنوان کمیسار امور خارجی شوروی مشغول کار بود) به ۱۰ هزار نفر بالغ می‌شد.<sup>۵۴</sup>

این اتحادیه‌ها، با اینکه تازه تشکیل شده بودند ولی در طی تابستان و پاییز ۱۳۰۰ دست به چند اعتصاب موفقیت آمیز زدند، نظیر اعتصاب کارگران نانوايي‌های تهران، کارگران چاپخانه‌ها، سقط فروش‌ها و کارمندان و کارگران پست تهران و انزلی و غیره. اکثر این اعتصابات جنبه صرفاً اقتصادی داشت ولی بتدریج، که اتحادیه‌های کارگری در شهرهای دیگر ایران نیز توسعه یافتند، اعتصابات کارگری نقش چشمگیری در صحنه سیاسی ایران بازی کردند.

در زمستان سال ۱۳۰۰، در شهر تهران، که نزدیک به ۲۵۰ هزار نفر جمعیت داشت، ۱۰ اتحادیه با حدود ۱۰ هزار عضو فعالیت داشتند. در تبریز، با جمعیت حدود ۲۰۰ هزار نفر، اتحادیه‌های کارگری و صنفی در حدود ۳ هزار نفر عضو داشتند. در رشت، با جمعیت ۴۵ هزار نفر، اتحادیه‌های کارگری در حدود ۳ هزار نفر عضو داشتند. در بندر انزلی و حومه‌های آن، با جمعیت نزدیک به ۹ هزار نفر، اتحادیه‌ها دارای سه هزار عضو بودند (۳۰٪ آن‌ها را کارگران روسی تشکیل می‌دادند).

بطور کلی، در این دوره (۱۳۰۰ - ۱۳۰۴)، که هنوز رضا خان تسلط کامل دیکتاتوری خود را در ایران مستقر نساخته بود، جنبش کارگری تحت رهبری غیر مستقیم حزب کمونیست ایران سیر صعودی پیمود و آگاهی کارگران با تبلیغ و ترویج مبانی مبارزات طبقاتی و آموزش‌های نوین سیاسی عقیدتی ارتقاء یافت. برای اولین بار کارگران ایران در سال ۱۳۰۱، روز اول ماه مه را با تظاهرات با شکوهی برگزار کردند.<sup>۵۵</sup>

## فصل دوم

این رشد بی وقفه ادامه یافت و در سال ۱۳۰۲ تعداد اتحادیه‌های کارگری در تهران از ده به پانزده رسید و کارگران دخانیات، نساجی و شهرداری نیز اتحادیه‌های خود را بوجود آوردند. یکسال بعد در ۱۳۰۳، اتحادیه‌های ماهیگیران، کارگران چیت سازی، کارگران ساختمان و بالاخره کارگران بنادر به ترتیب با ۹۰۰، ۲۰۰۰، ۵۰۰ و ۲۰۰ عضو تأسیس شدند. بدین طریق، در پایان سال ۱۳۰۳، یعنی یکسال قبل از اینکه رضاخان از پست نخست وزیری به سلطنت ایران رسیده و دیکتاتوری «مونارکو فاشیستی» خود را رسماً و عملاً آغاز کند، فقط در شهر تهران سی هزار کارگر اتحادیه‌های صنفی متشکل و بمبارزه سیاسی و اقتصادی مشغول بودند. در این دوره، که زمان رشد و توسعه جنبش کارگری است، تغییرات دامنه داری در جامعه ایران در حال شکل گیری بود. مناسبات سرمایه داری با اینکه هنوز به خاطر حرکت کند سرمایه در ایران رواج کامل نیافته بود، ولی پیوسته در ساختار جامعه نفوذ کرده و دگرگونی‌های مهمی را باعث میگشت. رشد صنایع و تحول در اقتصاد طبیعتاً در روابط اقشار مختلف طبقات در ایران تأثیر گذاشته و نتیجتاً رشد طبقه کارگر ایران را نیز از نظر کمی و کیفی به همراه داشت.

طبق آمار مطبوعات ایران کارگران سراسر ایران اعم از کارگران کارخانه‌ها، راه آهن، شیلات، کمپانی نفت جنوب، کارگران بازار و کارگاه‌های قالی بافی و سایر کارخانه‌ها و هم چنین کارگران کشاورزی در سال ۱۳۰۴ در آغاز سلطنت رضا شاه به ۱۰۰ هزار نیز میرسید که ۵۰ هزار نفر آن کارگران نفت جنوب بودند.<sup>۵۶</sup>

فعالیت‌های روز افزون سندیکاها در ایران طبیعتاً هراس و خشم هیأت حاکمه را برانگیخت. تسلط هرچه بیشتر رژیم ضد خلقی رضاشاه با سرکوب مداوم اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمانهای اجتماعی مترقی هم زمان و هماهنگ بود. رضاشاه برای تأمین سلطه بلامنازع خود مجبور بود با تکیه بر ارتش ضد خلقی خود سخت ترین فشارها را بر مترقی ترین نیروهای سیاسی آن زمان، یعنی حزب کمونیست ایران و سندیکاها در کارگری وارد آورد. با آغاز ترور پلیسی رضاشاه حزب کمونیست ایران بالاخره در سال ۱۳۰۶ در کنگره دوم حزب تصمیم گرفت که از فعالیت علنی در بین کارگران صرفنظر کرده و بکار مخفی در بین آنها بپردازد. ما در بخش بعدی همین فصل به فعالیت‌های مخفی حزب در میان کارگران خواهیم پرداخت. در اینجا به بررسی فعالیت‌های حزب در دیگر زمینه‌های اجتماعی در دوره دوم حزب (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶) ادامه میدهیم.

## فصل دوم

بطور عمده در این دوره حزب کمونیست ایران، به غیر از فعالیت در جنبش کارگری و سندیکائی ایران در دو زمینه بزرگ اجتماعی دیگر نیز به توسعه و گسترش حزب و سوسیالیسم پرداخت، این دو زمینه عبارت بودند از: ۱- عرصه مطبوعات و ۲- عرصه جمعیت‌های توده‌ای.

### در عرصه مطبوعات

در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران روزنامه «حقیقت» به مدیریت سید محمد دهگان انتشار خود را آغاز کرد. این نشریه که به مثابه ارگان اتحادیه‌های کارگری حزب عمل میکرد، زبان زد خاص و عام و از پر شمارترین روزنامه‌های آن دوره بود. جعفر پیشه‌وری، که سردبیر نشریه بود همراه با عده‌ای از فعالین حزب در هیأت تحریریه این نشریه شرکت داشتند. نشریه «حقیقت» از نظر افشای محافل ارتجاعی و سازماندهی جنبش کارگری و مبارزات سراسری آن دوره از زمره نشریات به یاد ماندنی و معتبر تاریخی است. این روزنامه به جهت تحلیل مارکسیستی از حوادث و طرح مبرم‌ترین مسائل عمومی مردم و سبک ویژه ژورنالیستی که تا آن دوره کمتر در مطبوعات ایران بکار رفته بود، بزودی یکی از کثیرالا انتشارترین نشریات یومیه‌ای شده و سبک و خصلت مبارزاتی آن بعدها در ایران توسط ژورنالیست‌های مترقی بکار گرفته شد.<sup>۵۷</sup>

هراس رژیم و بویزه خود رضاخان از افشاگریهای «حقیقت» منجر به توقیف آن در سال ۱۳۰۲ گشت. پس از مدت کوتاهی حزب به انتشار روزنامه «کار» به جای «حقیقت» پرداخت. در سال ۱۳۰۳ روزنامه «بیکان» نیز صفحات خود را در اختیار نویسندگان حزب گذاشت. در همان سال حزب دست به انتشار هفتگی نشریه «خلق» زد که در پاورقی آن «الفبای کمونیسم» بقلم خود جعفر پیشه‌وری چاپ میشد. انتشار این هفته‌نامه، که داشت شکل ارگان شوریک حزب را بخود میگرفت، بعللی که برای نگارنده نا معلوم است، پس از اندک مدتی تعطیل شد و حزب در آخر سال ۱۳۰۳ به انتشار مجله «جرقه» دست زد. در این مجله، که ارگان شوریک حزب بود، مسایل اقتصادی، سیاسی و شوریک مطرح میگرددیدند. ولی از این نشریه هم پیش از در شماره انتشار نیافت.<sup>۵۸</sup> علاوه بر نشریات فوق‌الذکر که در تهران انتشار مییافت، حزب در ایالات دیگر ایران نیز موفق شد که نشریات گوناگون انتشار دهد. مهم‌ترین این نشریات عبارت بودند از: روزنامه «بیک»، در رشت، روزنامه «نصیحت»، به مدیریت میرزا یحیی واعظی کیوانی در قزوین، «بیکار»، در رشت «صدای شرق»، در مشهد «فریاد کارگران آذربایجان»، در تبریز و «بان وُر»، (کارگران) بزبان ارمنی در تهران.<sup>۵۹</sup>



## در عرصه جمعیت‌های توده‌ای

برای گسترش اندیشه‌های مارکسیستی در بین مردم، بویژه در میان کارگران و دیگر زحمتکشان، نشر مطبوعات برای حزب کافی نبود و در نتیجه رهبری حزب تصمیم گرفت که به ایجاد جمعیت‌های توده‌ای و گروههای فرهنگی و سازمانهای زنان دست بزند. مهم‌ترین این تشکیلات در دوره ۱۳۰۱-۱۳۰۵ عبارت بودند از:

- «جمعیت فرهنگ رشت»، «انجمن پرورش قزوین»، «جمعیت بندر پهلوی»،
- «جمعیت پیک سعادت نسوان»، در تهران، «جمعیت بیداری زنان»، در تهران و
- «جمعیت پیک نسوان»، در رشت.

این جمعیت‌ها خواهان تأمین حقوق فرهنگی مردم بطور اعم و حقوق زنان بطور اخص بودند. جمعیت‌های زنان در تهران و شهرهای مهم ایران زنان و دخترانی را که طالب فعالیت در زمینه‌های تولید و امور فرهنگی بودند در خود متشکل کرده و با تأسیس کلاس‌های اکابر، خیاطی و گلدوزی توانستند کادرهای فعال حزب کمونیست ایران را در پیوند گسترده‌ای با اقشار مختلف زنان قرار دهند. «جمعیت پیک نسوان» در رشت توانست برای نخستین بار روز هشتم مارس در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۷ اسفند ۱۳۰۰) را به عنوان روز بین‌المللی زنان برگزار کند. حزب کمونیست ایران در دومین کنگره خود در ۱۳۰۶ خورشیدی برخی از خواسته‌های اقتصادی زنان را، که مربوط به «منع کارشبیانه برای نسوان و اطفال» و «مرخصی با مواجب برای زنان آبدن در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع حمل» بود را در برنامه مبارزاتی خود قرار داد.<sup>۶۰</sup>

علاوه بر کار طولانی و جدی در بین کارگران و زنان و فرهنگیان، فعالیت دیگر حزب در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۵ همکاری با احزاب و سازمانهای سیاسی موجود در ایران بود. برای نمونه حزب کمونیست در این دوره علاوه بر کار و همکاری با شخصیت‌های سوسیالیست، کادرهایی از فعالان حزب را به درون «اتحاد ملی» فرستاد که در این دوره از طرف فراکسیون‌های مختلف سوسیالیست‌ها و بقایای حزب دموکرات ایران تحت رهبری سلیمان میرزا اسکندری بوجود آمده بود. از این طریق حزب توانست سازمانهای حزبی و شعبات خود را در شهرهای گیلان، آذربایجان، خراسان و اصفهان بوجود آورده و اتحادیه‌های کارگری و «سازمان جوانان» متعلق به حزب را ایجاد کند.<sup>۶۱</sup>

## فصل دوم

پیشرفت روز افزون حزب کمونیست رضاخان را، که در بحبوحهٔ جلوس به تخت سلطنتی و استقرار دیکتاتوری نظامی بود، به وحشت انداخت. رضاخان بعد از جلوس به تخت سلطنت در آذر ماه ۱۳۰۴ تصمیم گرفت که تنها سازمان منسجم سیاسی و توده ای را که در آن زمان در صحنه سیاسی ایران مستقل از منویات رضاشاه عمل میکرد، سرکوب و مضمحل سازد. از آذر ماه ۱۳۰۴ یورش به حزب شروع گشت و کمونیست‌ها تحت تعقیب پلیس قرار گرفتند.

از همان تاریخ آغاز ظهور رضاخان در صحنه سیاسی ایران مسأله پدیدهٔ رضاخان و ارزیابی از موقعیت و نیت او در داخل حزب کمونیست ایران مورد بحث قرار گرفته بود. بخش بزرگی از رهبری حزب، که اکثریت را تشکیل میداد، رضاخان را نمایندهٔ «بورژوازی ملی» دانسته و او را «مترقی» ارزیابی میکرد. از نظر گاه اکثریت رهبری حزب، رضاخان کسی بود که دست سید ضیاء الدین طباطبائی - عامل انگلیس - را از حکومت کوتاه ساخته و اقداماتی در جهت ایران «مترکز» و «مدرن» انجام داده بود. به عقیده اکثریت، رضاخان در دورهٔ ۱۳۰۰-۱۳۰۴؛ فعالیت‌های نیروهای مترقی و سوسیالیست را در جامعه مسدود نساخته و حتی به حزب کمونیست امکان فعالیت‌های آزاد داده بود. بررسی شماره‌های مختلف روزنامهٔ «حقیقت» و مقاله‌های مندرج در آن توسط م. پرویز (که در واقع نام مستعار و ژورنالیستی جعفر جوادزاده - پیشه وری بود) به خوبی نشان میدهد که در این نشریه، که پرتیراژترین و محبوب‌ترین نشریات آن زمان محسوب میشد، رضاخان از حمایت بیدریغ حزب کمونیست ایران برخوردار بوده است. در کشمکش‌ها و مبارزات سیاسی بین «اقلیت» در درون مجلس به رهبری سید حسن مدرس و «اکثریت» به رهبری نمایندگان طرفدار رضاخان حزب طرف رضاخان را گرفته و از «اصلاحات» او دفاع میکرد. بر این اساس اکثر اتحادیه‌های کارگری مثل اکثر سوسیالیست‌ها از رضاخان و سیاست‌های او در مقابل «اقلیت» مجلس حمایت میکردند. رضاخان نیز که در سرکوب «اقلیت» مجلس و مخالفین جدی دیکتاتوری نظامی خود به این حمایت‌ها احتیاج داشت، به انواع حیل خود را «آزادیخواه» و «متجدد» وانمود ساخته و نزدیک به سه سال بازدن نقاب کاذب دموکراسی به صورت خود موفق شد که با مهارت خود و کمک‌های مقامات انگلیس عدهٔ کثیری از نیروهای مترقی و متعهد، منجمله اکثریت اعضای درون کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران را فریب دهد.

در جریان سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۴ رضا خان با استفاده از نقاب کاذب دموکراسی و فریب اکثریت نیروهای مترقی و سوسیالیست موفق شد که کلیه نیروهای ضد دیکتاتوری را در مجلس

## فصل دوم

و در درون نیروهای نظامی و بازار و نهادهای مذهبی نابود ساخته و بعد از جلوس به سلطنت یورش خود را علیه آخرین سنگر ضد دیکتاتوری، یعنی حزب کمونیست ایران، شروع کند.

یورش بی امان رضاشاه علیه کمونیست‌ها طوری تنظیم شده و جامع و پی در پی بود که کوچکترین راهی برای نجات حزب کمونیست ایران نگذاشت. ضربات رژیم علیه کمونیست‌ها باعث تشتت آراء در درون حزب کمونیست ایران گشت. در سال ۱۳۰۵، فقدان یک نظر واحد در خط مشی عمومی حزب موجب آشفتگی فکری در بین رهبری شد که طبیعتاً به آشفتگی سازمانی منجر گشت. در پایان سال ۱۳۰۵، رشد دوگانگی در رهبری و عدم قبول رهبری هیأت سه نفری حزب در اداره امور سازمانی رهبری را وادار ساخت که برای ادامه بقای خود به عنوان تنها سازمان متشکل و منسجم سیاسی در ایران به ایجاد کنگره دوم حزب دست بزنند. با تشکیل کنگره دوم حزب در ارومیه در آذر ماه ۱۳۰۶ (دسامبر ۱۹۲۷ میلادی) دوره دوم تاریخ حزب، که بلافاصله بعد از شکست جنبش گیلان در ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) شروع شده بود، پایان عمر خود رسید.

بررسی فعالیتها و برنامه‌های حزب در دوره دوم آن (که از زمان شکست جنبش جنگل در گیلان در پائیز ۱۳۰۰ آغاز و تا شروع سرکوب حزب در آذر ۱۳۰۴ ادامه داشت) نشان میدهد که حزب تحت تأثیر سیاست‌های کمیترون و حزب کمونیست شوروی سمت مبارزه را عمدتاً متوجه شهرها ساخته و فعالیت انقلابی را (که میبایستی بسیج دهقانان و انجام انقلاب ارضی در روستاها باشد) متوقف ساخت. حزب کمونیست ایران علیرغم گامهای عملی که در راه حل مسأله ارضی در دهات گیلان برداشته و صاحب تجربه گشته بود، تحت تأثیر سیاستهای کمیترون به کار توده ای در خفا و در بین روستائیان کم بهاء داده و عمده فعالیت‌های خود را در این دوره متوجه شهرها و فعالیت‌های علنی و مبارزات مسالمت آمیز ساخت. در تحت این شرایط، در اولین لحظه تغییر اوضاع و نامساعد شدن وضع، حزب کمونیست در مقابل ضد انقلاب مسلح بی سلاح مانده و ابتکار عمل را به نیروهای موناکو فاشیستی، که در شهرها قوی تر از روستاها بودند، باخت.

### کنگره دوم حزب کمونیست ایران

با تشکیل کنگره دوم حزب در ارومیه دوره سوم عمر حزب آغاز گردید. مسأله اساسی کنگره تعیین موضع حزب نسبت به پدیده رضاشاه بود که در این زمان با سرکوب مخالفین و قتل عام آزادیخواهان و انقراض سلسله قاجاریه به قله دیکتاتوری عروج کرده بود. در طول سالهای

## فصل دوم

۱۳۰۰-۱۳۰۶ تغییرات عظیمی در اوضاع بین‌المللی به علت ظهور و استقرار اتحاد جماهیر شوروی پدید آمده بود که کمونیست‌های ایران را بطور طبیعی وادار میساخت که آن تغییرات را شناسائی کرده و سیاست‌ها و خط مشی حزب خود را براساس یک تحلیل جدید از آنها بنا سازند.

پیروزی‌های قطعی و چشمگیر انقلاب اکتبر به رهبری لنین و یارانش سیمای جهان را در دهه ی ۱۹۲۰ دگرگون ساخته و موازنه قوا را بهم زد. انگلستان، که تا پایان جنگ جهانی اول هنوز به عنوان قدرتمندترین کشور صنعتی سرمایه‌داری نظام جهانی سرمایه‌بود، نیز به تغییرات اساسی در سیاست‌های استراتژیکی در مستعمرات و نیمه مستعمرات خود دست زد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، بخش بزرگی از رهبری حزب کمونیست ایران در این دوره نتوانست یک ارزیابی جدیدی از تغییراتی که در سیاست خارجی دولت انگلیس نسبت به اوضاع جهانی (بویژه در خاورمیانه و ایران) در شرف تکوین بود ارائه دهد. در نتیجه حزب در مورد ارزیابی از موقعیت طبقاتی و سمت‌گیری‌های رضاخان و طرفدارانش دچار اشتباه شده و به انحراف کشیده شد.

تا زمان وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه و پایان جنگ جهانی اول سیاست سنتی و استراتژیکی انگلستان در اغلب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره منجمله ایران، جلوگیری از تمرکز نیرو و قدرت سیاسی و نظامی در دست دولت مرکزی در این کشورها بود. ایجاد تفرقه و رواج ملوک‌الطوایفی نظامی در این کشورها و تهدید دولت‌های مرکزی آنها از طریق مسلح ساختن ایلات و رؤسای عشایر و شوراندن آنها در مواقع ضروری و ایجاد نفاق و دشمنی بین ایلات و عشایر سیاستی بود که انگلستان تحت شعار «تفرقه بیانداز و حکومت کن» کنترل خود را به دولت‌های مرکزی در ایران و دیگر کشورهای نیمه مستعمره (مثل اتیوپی، تایلند، افغانستان، چین و یمن) تحمیل میکرد.<sup>۶۲</sup>

این سیاست، تا زمانیکه انگلستان سرکردگی نظام جهانی سرمایه را بعهده داشت بطور مؤثر عمل کرده و هژمونی انگلستان را در کشورهای درون حوزه نفوذ خود تأمین میکرد. ولی وقوع انقلاب اکتبر و پایان جنگ جهانی اول موجب تغییرات بنیادی در این سیاست سنتی گشت. امید هیأت حاکمه انگلستان به پیروزی ضد انقلاب در داخل روسیه با آغاز سال ۱۹۲۱ با شکست مواجه گردید و بلشویک‌ها بعد از سه سال جنگ داخلی (معروف به «کمونیسم جنگی» ۱۹۱۸-۱۹۲۱) موفق شدند که حاکمیت خود را در اکثر نقاط روسیه مستقر سازند. بعد از به نتیجه نرسیدن لشکر کشی‌ها و حملات پراکنده و بی برنامه چهارده دولت سرمایه‌داری علیه جمهوری

## فصل دوم

جوان شوروی در همین دوره، نیروهای امپریالیستی بدین نتیجه رسیدند که برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی جهان به نقشه ای طولانی و همه جانبه جدیدی احتیاج دارند. نقشه محاصره اقتصادی و سیاسی دولت نو بنیاد از یک سو و محاصره نظامی آن از سوی دیگر در دستور کار انگلستان در دهه ۱۹۲۰ قرار گرفت.

محاصره کشور شوراها از طریق ایجاد «کمر بند بهداشتی» تحکیم و استقرار حکومت‌های متمرکز یک پارچه همراه با ارتش‌های متحد الشکل را (که دور تا دور شوروی را بگیرند) ایجاب میکرد. ایران نفت خیز در خاورمیانه به خاطر داشتن مرزهای طولانی با شوروی حلقه مهم آن کمر بند محسوب میگشت. ادامه سیاست سنتی سابق و باقی ماندن ایران به شکل یک کشور از هم پاشیده و پراکنده با یک دولت مرکزی ضعیف، که همواره دچار کشمکش‌های داخلی بود، نمیتوانست آن چنان حلقه محکمی باشد که بتواند در این زنجیر محاصره امپریالیست‌ها نقش خود را به عنوان یک سد محکم در مقابل نفوذ اندیشه‌های سوسیالیستی انقلابی در خاور میانه و اقیانوس هند بخوبی ایفاء کند و منظور استراتژیکی انگلستان را در آن منطقه بر آورد سازد. لذا انگلستان در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۱-۱۹۲۶) خواهان ایجاد و تحکیم یک حکومت مرکزی قوی در ایران تحت رهبری یک فرد با دیسپلین نظامی (که از یک طرف «متحد» وفادار انگلستان و از طرف دیگر آنتی کمونیست و ضد شوروی باشد) بود.

تمام حوادث سیاسی در ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) تا انقراض رسمی سلسله قاجاریه و جلوس رضاخان به تخت سلطنتی یعنی عروج تدریجی او به قلعه دیکتاتوری در آبان ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) میبایستی از زاویه و دید این اوضاع نوین و تغییر اساسی در سیاست انگلستان در ایران مورد ارزیابی رهبری حزب قرار می‌گرفت. حال آنکه بنای تحلیل تعداد زیادی از نیروهای مترقی و ملی و از جمله رهبری حزب کمونیست بر اساس همان سیاست سنتی سابق انگلستان قرار داشت.<sup>۶۳</sup> رضاخان را که در این دوره بر تلاطم در جهت ایجاد ایران متمرکز و یکپارچه با ارتش منظم و متحد الشکل چهار نعل به سوی هدف استراتژیکی انگلستان میتاخت، خیلی از نیروهای ملی و سوسیالیست منجمله اکثریت رهبری حزب کمونیست یک سرباز «ملی»، «میهن پرست» و «ضد امپریالیست» ارزیابی میکردند و کوشش‌های او را در جهت ایجاد ایران یکپارچه و متحد به حساب مواضع ضد امپریالیستی و «بورژوا ملی» او می‌گذاشتند.

بلافاصله بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سید ضیاء الدین طباطبائی به سرعت با اخذ سیاست‌های رادیکال کاذب منجمله نزدیکی با شوروی و دستگیری عده ای از اشراف و اعیان

## فصل دوم

وابسته به انگلستان کوشید که با فریب توده‌های مردم و روشنفکران خود را طرفدار «ملت محروم» و موافق ایجاد روابط دوستانه با دولت لندن (که بی نهایت مورد احترام و ستایش شاعران و نویسندگان و دیگر روشنفکران ایران بود) جا بزند. ولی سید ضیاء شناخته تر از آن بود که بتواند چنین نقشی را به عنوان عامل اجرای نامرئی سیاست نوین انگلستان در ایران بعهده گرفته و ایفاء کند. همان طور که در بخش سوم فصل اول به تفصیل شرح داده شد، سید ضیاء الدین طباطبائی سالها با انتشار روزنامه «رعد» در زمان جنگ جهانی اول به عنوان یک آنگلو فیل زبان زد خاص و عام بود. ولی برخلاف سید ضیاء، رضاخان همه گونه امکان را داشت که با عزل و تبعید سید ضیاء نسبت به خود در بین مردم و روشنفکران جلب اعتماد نماید و با زدن نقاب دموکراسی به صورت و فریب مردم عامل مطمئن و وفادار «اجرای نامرئی» سیاست جدید انگلستان در ایران گردد. تمام عوام فریبی‌ها و صحنه سازی‌هایی که رضاخان و طرفدارانش با حمایت و عنایت مقامات انگلیسی از زمان عزل و تبعید سید ضیاء الدین از نخست وزیری در خرداد ۱۳۰۰ تا تاجگذاری رضاخان در آبان ماه ۱۳۰۴ بمرحله اجراء گذاشتند فقط و فقط در جهت فریب مردم و نیروهای مترقی و جلوگیری از رشد جنبش‌های انقلابی در ایران به نفع سیاست جدید انگلستان بود.

یکی از این صحنه سازیها لشکر کشی رضاخان به خوزستان و نابودی شیخ خزعل رهبر اعراب بود که خیلی از نیروهای مترقی و سوسیالیست را به طرفداران پر و پا قرص رضاخان تبدیل ساخت. بطور مثال، روزنامه «حقیقت» ارگان اتحادیه‌های کارگری متعلق به حزب در هنگام بازگشت رضاخان از خوزستان به تهران با قصیده ای «من رضا و تو رضا و ملت ایران رضا» از او استقبال کرد.<sup>۶۴</sup> بدین طریق سیاست نادرست حزب نسبت به مقام و اقدامات رضاخان بر اساس تحلیل نادرست حزب از موضع طبقاتی و موقعیت او در بدنه حزب نیز ریشه دواند و با رسیدن رضاخان به قله دیکتاتوری و «پس رفتن پرده‌ها» حزب دچار تشتت فکری و تفرقه سازمانی گشت.

همانطور که قبلاً در این بخش شرح داده شد مجموعه این حوادث منجر به تشکیل کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۶ گردید. هدف حزب از برگزاری این کنگره پایان دادن به تفرقه و تشتت فکری از طریق ارائه یک برنامه سیاسی جدید بود. مجله «ستاره سرخ» در مورد هدف کنگره دوم چنین نوشت:

«عده ای از رفقا چه در ایران و چه در خارجه دچار اشتباهات شده و عقیده داشتند رضاخان بر علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه کرده است. ولی حقایق مسلمه ای که در عرض چند سال جمع

## فصل دوم

شده بود علناً مخالف این تصورات بود که موضوع مهم کنگره دوم مسأله راجع به چگونگی رسیدن رضاخان به حکومت و عملیات سیاسی او بود.<sup>۶۵</sup>

در کنگره دوم، رهبری حزب موفق به ارائه یک تحلیل جامع و نوینی از اوضاع متحول جهان در نیمه اول دهه ۱۹۲۰ شده و خطوط اصلی سیاست انگلستان را در ایران ترسیم ساخت و خط مشی اساسی حزب را نیز تعیین نمود. مهمترین اسناد مصوبه این کنگره تزه‌های کنگره تحت عنوان «مطالعات راجع به اوضاع بین‌المللی ایران» و «پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران» بودند، که در اینجا نکات مهم آنها را مورد بررسی قرار میدهیم. در مورد موقعیت ایران و سیاست انگلیس، تزه‌های کنگره چنین ارزیابی کرد:

«ایران یکی از ممالک نیمه کلنی است که هنوز رسماً و ظاهراً استقلال خود را حفظ کرده و در تحت تصرف دول مغلظه سرمایه دار در نیامده است. علت محفوظ ماندن این استقلال ظاهری نینست که مخالفت شدید مابین روسیه تزاری و انگلیس امپریالیست مانع از آن گردید که ایران کاملاً به صورت مستعمره در آید. پس از سقوط حکومت استبدادی روس و خارج شدن سربازان تزاری از ایران، انگلیس به زودی تمام خاک ایران را به امید تصرف و مستملکه نمودن قطعی آن اشغال نمود. قرارداد انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۹ قاعدتاً میبایستی به تصرف انگلیس در ایران صورت رسمی بدهد. ولی قوت و استحکام شوروی از یک طرف و توسعه روز افزون نهضت ملی انقلابی در خود ایران از طرف دیگر بریتانیا را مجبور کرد که موقتاً از نیت خود (تصرف فوری و علنی ایران) چشم پوشیده و برای رسیدن باین مقصود راه‌های تازه دیگری جستجو کند... دولت بریتانیا وقتی که به عدم امکان تصرف ایران بوسیله خشونت صرف... یقین کرد، تصمیم [گرفت] که در ایران مانند بین‌النهرین و مصر دست‌نشاندهای خود را نصب کرده و بتوسط آنها بتدریج ولی بطور اساسی تسلط خود را محکم نماید. کودتای سید ضیاءالدین (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) میبایستی برای امپریالیسم انگلستان این خدمت را انجام میداد. ولی سید ضیاءالدین خیلی زود به انگلوفیلی علنی معروف شده و وظیفه‌ای را که بر عهده او واگذار شده بود نتوانست اجرا کند. باین علت انگلیس مصمم گردید که بجای او همکار و نوچه او رضاخان را که آنوقت بکلی هویتش نامعلوم و غیر معروف بود برقرار کند.»<sup>۶۶</sup>

بر اساس تحلیل فوق‌الذکر، تزه‌های کنگره، بعد از بررسی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی حکومت پهلوی و تعلق و جایگاه طبقاتی خود رضاشاه، جمع‌بندی کرد که بر خلاف نظر گاه اکثر اعضای رهبری حزب، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) «یک مبدأ جدید در تاریخ ایران معاصر» نبوده و «کودتا» سقوط حکومت فئودال‌ها و استقرار حکومت بورژوازی نبوده است. چون کودتاچیان از همان اول کوشش میکردند که تا در درون اجتماع ایران تکیه‌گاهی پیدا نمایند در نتیجه تظاهر «به عدم تعلق به طبقات حاکمه» و به آزادیخواهی و میهن پرستی کرده و بدینوسیله قشرهای نسبتاً وسیعی از جامعه را بسوی خود متمایل میساختند. تزه‌های کنگره خاطر

## فصل دوم

نشان ساخت که خود رضاخان با «مواعیدی که به بورژوازی ملی» داد توانست آن قشر از جامعه را (که همواره پس از ناکامی در انقلاب مشروطیت دنبال موقعیت برای تثبیت قدرتش میگشت) برای مدتها به طرف خود جلب نماید.<sup>۶۷</sup> در تزه‌های کنگره در مورد سیاست‌های رضاخان در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۴ چنین آمده است:

«رضاخان در هنگامی که برای تصرف کردن حکومت مبارزه میکرد، حقیقتاً کوشش نمود که به بورژوازی ملی اتکاء نماید و حتی با عناصر جمهوری طلب و تشکیلات طبقه پروتاریات نیز منازله و عشو و فریفتن می نمود، اما عملیات او هیچوقت از دایره مبارزه برای تصرف حکومت در قالب رژیم فنودال و ملاکی خارج نشد.»<sup>۶۸</sup>

بعد از تحکیم قدرت خود، رضاخان بلافاصله بعد از تاج گذاری با غضب مقدار زیادی از املاک وسیع به بزرگترین مالک ایران تبدیل گشت و «باین طریق مظهر اراده این مرتجع ترین طبقات گردید، طبقه مذکور بنوبه خود تکیه گاه امید بخش سلسله جدید» گردید. تزه‌های کنگره تحولات سالهای بلافاصله بعد از استقرار دیکتاتوری رضاشاه در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۶ را چنین ارزیابی میکند:

«بورژوازی ملی که امیدواری‌هایش بر آورد نشده بود از رضاشاه جدا شد ولی جدا شدن بورژوازی ملی به معنی جدا شدن تمام بورژوازی نبود. بورژوازی کمپرادور، که همواره چه هنگام کشمکش برای رسیدن به قدرت و چه بعد از قدرت رسیدن رضاخان از او حمایت میکرد، به مثابه یکی از تکیه گاههای او باقی ماند. علت چنین امری رشد ویژه بورژوازی کمپرادور در اقتصاد ایران بود. با جلب ایران به بازار بین‌المللی سرمایه که در قرون ۱۶-۱۷ کم کم در حال تشکیل و رشد بود و بخصوص ایجاد راه آهن در شمال ایران و اتصال آن به روسیه تزاری، که در پیرویه رشد سرمایه داری بود، شرایطی بوجود آمد که مواد خام صنعتی و محصولات زراعتی ایران بی‌بازار وسیع روسیه صدور یافت. معاملات تجاری بسرعت زیاد ترقی کرد و بورژوازی کمپرادور، که دلال سرمایه خارجی بوده در اثر معامله با سرمایه داران روسیه و انگلستان، از صدور مواد خام صنعتی و محصولات کشاورزی باین کشورها و فروش امتعه آنها در بازار ایران منافع هنگفتی عایدش شد. سرمایه اضافی، که از این راه در دست بورژوازی کمپرادور انباشته میشد، راه استفاده نداشت. وجود شدید رقابت صنایع خارجی از یک طرف، وجود مناسبات عقب مانده فنودالی از طرف دیگر شرایط مساعدی برای سرمایه گذاری داخلی نبود. در نتیجه عناصر زیادی از قشر بورژوازی کمپرادور سرمایه خود را متوجه خرید املاک کردند. بدین ترتیب این قشر هم از سود حاصله از استثمار فنودالی و هم از سود حاصله از دلالی سرمایه‌های خارجی بهره مند میشد. لذا این قشر از بورژوازی در حفظ اصول فنودالی نیز ذینفع بود.»<sup>۶۹</sup>



## فصل دوم

بر اساس این تحلیل از تاریخ اقتصاد ایران در طول ربع اول قرن بیستم، تزه‌های کنگره چنین نتیجه گرفت:

«رضاخان توانست با مهارت اساس رژیم ملاکی و فتودالی را با کمک و مساعدت طبقه فوقانی بورژوازی محکم نماید. برای رضاخان این مسأله از آن جهت به آسانی صورت گرفت که در مدت ده، بیست سال اخیر در ایران بورژوازی فوقانی تجارتمندی با شدت تمام سرمایه خود را در خریدن املاک صرف نموده و بکار انداخته، چرا که آنها نیز از امتیازات و حقوق فتودالی استفاده کرده و بیشتر از معاملات تجارتمندی و صنعتی، مداخل می‌یابند. بدین ترتیب طبقه اعلای بورژوازی ایران خود به حفظ مالکیت و رژیم... علاقمند می‌باشد.»<sup>۷۱</sup>

بدین طریق و بر اساس ارزیابی فوق‌الذکر کنگره دوم ماهیت و وابستگی رژیم رضاشاه را به طبقات فتودال (اعیان و اشراف و روحانیون) و بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم انگلیس اعلام کرده و نظر گاهی را که رضاخان را نماینده بورژوازی ملی و مترقی ارزیابی میکرد محکوم نمود. در آن دوره به غیر از نظر گاهی که رضاخان را در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۴ به عنوان نماینده «بورژوازی ملی» ارزیابی میکرد، نظر گاه دیگری نیز در درون حزب کمونیست ایران در باره ماهیت کودتا و عروج رضاخان بر اریکه قدرت وجود داشت. این نظر گاه بر آن بود که کودتای رضاخان صرفاً یک «کودتای درباری» بوده است. و هیچگونه محتوی و سمت طبقاتی نداشته است. کنگره بر اساس تحلیل جدید خود این نظر گاه را نیز رد کرد. در تزه‌های کنگره چنین گفته شده است:

«... نیز اشتباه محض است اگر کودتای رضاخان را مانند یک کودتای درباری تصور نمود. این کودتا دنباله و نتیجه مبارزه بزرگ در داخل طبقه فتودال و بعد مبارزه طبقه حاکمه ملاکین بر ضد کوشش بورژوازی برای داخل شدن در حکومت و بالاخره مبارزه فتودالها و طبقات فوقانی بورژوازی بر ضد نهضت‌های انقلابی و تشکیلات انقلابی میباشد.»<sup>۷۱</sup>

علاوه بر طرح و تصویب تزه‌های کنگره، شرکت کنندگان در کنگره دوم موفق شدند که در مورد بخشی از مسائل مهم در باره ایران بموضع گیریهای ایدئولوژیکی و سیاسی برسند که اهم آنها عبارت بودند از:

- ۱- مرحله انقلاب ایران: انقلاب «زراعتی»، محور فتودالیسم و روحانیون در حکومت.
- ۲- نیروی عمده انقلاب: طبقه «دهاقین»،
- ۳- نیروهای «محرکه» انقلاب: کارگران، دهاقین، صنعتگران، کسبه و «بورژوازی متوسط...».

## فصل دوم

- ۴- نیروهای ضد انقلاب: مالکین و بخش «فوقانی بورژوازی ملی».
- ۵- راه انقلاب ایران: راه قهر آمیز انقلابی.
- ۶- تأکید به لزوم اتحاد بین کارگران و دهقانان و رهبری حزب پرولتاریا در انقلاب.
- ۷- توجه به بسط و تحکیم حزب از طریق مبارزه با «اپورتونیسیم» «دفرمیسیم» و «پیوند فشرده» حزب با توده‌ها.
- ۸- برخورد به مسأله ملی و تأکید روی حزب «واحد» کمونیستی: توجه حزب کمونیست به این واقعیت که در ایران یک «سلسله ملل مختلف» (عرب، ترک، ترکمن، کرد، بلوچ و...) زندگی می‌کنند که زحمتکشان آنها «در حقیقت از دو طرف زیر فشار استثمار و ظلم» واقع شده‌اند. حزب کمونیست ایران باید به «این ملل بفهماند» که حزب کمونیست یگانه طرفدار آزادی کامل ایشان از تحت فشار ظلم سلطنت رضاشاه و انگلیس که مسبب اصلی اسارت و مظلومیت زحمتکشان ملل کوچک و بزرگ ایران هستند، می‌باشد. «فقط از راه توحید تمام قوا و جدیت کارگران، دهاقین و مظلومین همه ملل که در سر زمین ایران زندگی می‌کنند ما میتوانیم باین ارتجاع تیره و اسارت جانفرسا خاتمه بدهیم».<sup>۷۲</sup>
- ۹- برخورد به مسأله انترناسیونالیسم: در این مورد مصوبه کنگره دوم چنین اعلام کرد:

«کلیه عملیات حزب کمونیست ایران باید کاملاً با وضعیت بین‌المللی ملکت مربوط باشد. در وضعیت بین‌المللی رُ مهم را مناسبات بین مالک سرمایه داری و اتحاد جماهیر شوروی بازی میکنند. دولت سرمایه دار، که در رأس آنها دولت انگلیس قرار گرفته، پیوسته خود را برای جنگ بر علیه اتحاد شوروی حاضر کرده و همه مساعی خود را در این راه بکار خواهد برد که ملکت را بر ضد اتحاد جماهیر شوروی داخل جنگ کند. بدیهی است که وظیفه حزب کمونیست ایران آن است که بر ضد اقدامات امپریالیسم انگلیس در جلب ایران به یک ماجرای خونین مبارزه کند. هیچ گروهی در ایران برای رهبری نهضت انقلابی قابل نیستند. بر عکس حزب کمونیست ایران با اتکاء و مساعدت بین‌المللی کمونیستی قادر است که موقعیت و کیفیت زد و خوردهای انقلابی را پیش بینی کرده و مطابق آن شعارهای لازمه سیاسی انتخاب نماید و برای تأمین فتح تشکیلات خود را تهیه نماید».

- ۱۰- طرح مسأله جبهه واحد بشکل همکاری کارگران، دهقانان و بورژوازی کوچک در حزبی بنام «حزب انقلابی ملی ایران»: کنگره امر ایجاد این نوع «جبهه واحد را» وظیفه مبرم ندانسته و چنین جمع بندی کرد:

## فصل دوم

«... در ایران مقدمات عمومی تأسیس حزب انقلابی ملی موجود است اما نه این که این موضوع را از مسائل یومیه شمرده و در اجرای آن فوری داخل اقدامات شده باشیم. حزب کمونیست ایران حالا هنوز بسیار ضعیف بوده و فکر ایجاد حزب انقلابی ملی ممکن است آلت استفاده عناصر مخالف واقع شود.»

روی این اصل کنگره اعلام کرد که حزب کمونیست تشکیل یک چنین حزبی را باید در صورت موجود بودن شرایط ذیل جزو مقاصد خود قرار دهد:

یک- حزب انقلابی ملی باید حزب «اتحاد انقلابی کارگران و دهاقین و بورژوازی کوچک باشد.»

دو- اساس آن باید تشکیلاتی باشد «که حزب کمونیست ایران در آن رُل رهبریت را بازی کند.»

سه - این حزب باید بر «ضد استقلال سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست ایران دست اندازی و اقدامات نموده و برای تنقیدات او از اشتباهاتی که در مبارزه انقلابی میشود وی را به مضیقه نیاندازد.»

۱۱- در ارزیابی از چند و چون قیام‌های شهری در دوره ۱۲۹۹-۱۳۰۴: حزب بعد از توصیف و تحلیل از نا آرامی‌ها و قیام‌های شهری چنین نتیجه گیری کرد:

«از همه این شورش‌ها یک تجربه و درس به دست آمده و آن این است که این شورش‌ها بدون تهیه زمینه، بدون تشکیلات منظم و بدون رهبریت و ارتباط با فرقه انقلابی بظهور آمده اند. حزب کمونیست ایران بایستی با تدابیر قطعی از ظهور همچو اقدامات انفرادی جلوگیری نموده و همه قوای انقلابی زحمتکشان را که در نقاط مختلف انفراداً مبارزه میکنند بیک سیل عمومی انشوری انقلابی متحد نموده ارتجاع شاه و انگلیس را محو کرده حکومت زحمتکشان را مستقر نماید.»

بطور کلی و در یک منظر تاریخی، برگزاری موفقیت آمیز کنگره دوم حزب کمونیست ایران در شرایط خفقان شدید سیاسی در تحت قدر قدرتی رضاشاه یکی از حوادث درخشان تاریخ احزاب سیاسی بطور اعم و تاریخ جنبش چپ- مارکسیستی ایران است. این کنگره علیرغم سانسور و خفقان سیاسی توانست به طور جامع و جدی به فعالیت‌های حزب در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۵ برخورد نقادانه کرده و در بسیاری از زمینه‌ها اشتباهات رهبری را باز شمرده و بر اساس ارزیابی جدید مشی صحیح و جامعی را در پیش پای خود قرار دهد. بررسی کلیه مصوبات و تره‌های کنگره نشان میدهد که شرکت کنندگان بعد از ایجاد وحدت ایدئولوژیکی و سیاسی و تشکیلاتی موفق شدند که مرحله انقلاب، نیروی عمده انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب، راه قهر

## فصل دوم

آمیز انقلاب تحت رهبری حزب برای کسب قدرت حاکمه، اهمیت اتحاد کارگران و دهقانان، حل مسأله ملی و وظیفه انترناسیونالیستی حزب را باز شناخته و فورموله کنند. دست آورد بزرگ این کنگره بدون تردید تعیین، تهیه و رهبری انقلاب «زراعتی» (ارضی) بمثابة مهم ترین وظیفه حزب بود. اما در پرتو رویدادهای مهم در جهان از آن زمان تا کنون میشود گفت که حزب کمونیست ایران در کنگره دوم علیرغم دست یابی به این دست آوردهای مهم نتوانست بطور دقیق به مسأله «رشد ناموزون انقلاب» در ایران پی برده و به ایجاد پایگاههای روستائی اقدام کند. در نتیجه در تزه‌های کنگره، حزب در جهت احیاء سازمان‌های حزبی در روستاها قادر نشد که به مسأله ایجاد پایگاههای روستائی و پیشرفت موج وار انقلاب از روستاها بسوی شهرها برخورد کند و بدین علت در تزه‌های کنگره سمت فعالیت‌ها بدرستی معین نگردید. در عمل بعد از پایان کنگره، رهبری حزب عوض اینکه سمت فعالیت‌های حزب را «انتقال ثقل خود به روستا» بگذارد، توجه خود را بکار و فعالیت در میان کارگران در شهرها گذاشت. همانطور که در آخر این بخش خواهیم دید، تمرکز روی فعالیت‌های شهری و عدم توجه به کار در روستاها باعث گشت که در اولین موج یورش ارتجاع حزب بی سلاح مانده و ابتکار عمل را به نیروهای امنیتی رژیم، که در شهرها قوی بودند، بیازد.

### فعالیت‌های حزب پس از کنگره دوم تا سرکوب آن در ۱۳۱۰

پس از پایان موفقیت آمیز کنگره دوم، حزب به فعالیت‌های گسترده‌ای در میان جوانان، ارتش و کارگران و زنان و دهقانان دست زد. سازمان جوانان حزب دایر گردید و از طریق ایجاد اتحادیه‌های محصلین و فعالیت‌های فرهنگی حزب موفق شد که جوانان زیادی را دور شعارها و سیاست‌های حزب بسیج سازد. در تهران اتحادیه محصلین نفوذ زیادی در مدرسه دارالفنون و طب به دست آورد و توانست اعتصاب مهم سیزده روزه شاگردان دارالفنون را در سال ۱۳۰۶ رهبری نماید. در اواخر دهه ۱۳۰۰ حزب موفق شد که در تهران از طریق اتحادیه‌های محصلین کلاس اکابر برای رفع بیسوادی در بین زحمتکشان شهر دایر سازد. عمده ترین فعالیت حزب در دوره ۱۳۰۶ - ۱۳۱۰ در بین کارگران، بویژه در بین کارگران نفت جنوب و در بین کارگران نساجی اصفهان بود.

اتحادیه کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۴ با کمک برخی از فعالین حزب منجمله پیشه وری بوجود آمده بود ولی فعالیتی از خود نشان نداده بود. از سال ۱۳۰۶، حزب تصمیم گرفت تشکل مخفی در میان نفت گران ایجاد کند و در این کار موفق هم شد. این تشکل اقداماتی در

## فصل دوم

جهت برگزاری کنفرانس اتحادیه‌های کارگری انجام داد. در اواخر سال ۱۹۰۶، کنفرانس با حضور ۲۰۰ نماینده تشکیل شد. از جمله مصوبات با اهمیت کنفرانس مبارزه با نفاق افکنی و دو دستگی ملی - قومی بود که از جانب مقامات نفتی انگلیس در بین کارگران فارس و عرب رواج داده میشد.<sup>۷۲</sup>

در ادامه فعالیتهای تشکیلاتی و گسترش اتحادیه‌های کارگری در میان کارگران نفت جنوب در اواخر سال ۱۳۰۷، کمیته ایالتی حزب کمونیست ایران در خوزستان موفق شد که کنفرانس دوم اتحادیه‌های کارگری نفت جنوب را تشکیل دهد. مطابق اسناد آن زمان، از جمله نشریه «ستاره سرخ»، یکی از نشریات حزب در آن دوره، شماره اعضای اتحادیه کارگران نفت در سالهای ۱۳۰۷-۱۳۱۰ حدود ۳ هزار تن بود. این نشریه در باره کنفرانس دوم می نویسد که کنفرانس یک رشته تصمیم‌های مهم در عرصه‌های تشکیلاتی و سیاسی گرفت. تصمیم‌های کنفرانس و اقدامات حزب پس از آن بی شک از نقاط عطف جنبش کارگری و سندیکایی ایران محسوب میشوند. بخشی از این تصمیمات که جنبه سیاسی نیرومندی داشت، عبارت بودند از: تجدید نظر در امتیاز نفت جنوب و آمادگی برای اعتصاب در اول ماه مه.<sup>۷۵</sup>

نخستین اعتصاب بزرگ و فراگیر کارگران نفت جنوب، مربوط به ۴ اردیبهشت ۱۳۰۸ میشود. در این روز بنا به دعوت اتحادیه، کارگران اعلام اعتصاب کرده و راه پیمایی نمودند. اکثریت قریب به اتفاق کارگران عضو اتحادیه در اعتصاب شرکت جستند و در زد و خورد با پلیس و مأمورین امنیتی که عمدتاً تحت سرپرستی مقامات شرکت نفت ایران - انگلیس بودند ۲۰ کارگر زخمی گشتند. استخراج نفت و به طور کلی کلیه عملیات معادن تعطیل شد. کارگران بیکار به صفوف اعتصاب پیوستند. جمعیتی قریب به ۲۰ هزار کارگر و کسبه در برابر نیروهای پلیس صف آرائی کردند. برخی از مطالبات اعتصاب کنندگان عبارت بودند از: بالابردن دستمزدها، به رسمیت شناختن اتحادیه‌ها و رسمیت شناختن اول ماه مه. اعتصاب و مبارزه سه روز ادامه داشت و حدود ۳۰۰ کارگر بازداشت و روانه زندان شدند. این اعتصاب اگر چه پیروز نشد، اما نیروی کارگران را به نمایش گذاشت.

این اعتصاب در تاریخ جنبش کارگری ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است. کارگران در این مبارزه به اهمیت تشکیلات و سازماندهی بیش از پیش پی بردند. مجله «ستاره سرخ» در شماره بهار سال ۱۳۰۸ خود چنین نوشت:

## فصل دوم

« این اولین نمایشی است که از حیث عظمت و تجمع افراد صورت یک اعتصاب کارگری را به خود گرفته است. پیشنهادهای کارگران به خوبی مدلل می‌دارد که کارگران جنوب تا چه حد به حق خود آگاه شده اند.»<sup>۷۶</sup>

سرکوب و برخورد خشن حکومت رضاشاه مانع تداوم جنبش کارگری نگردید. تحت رهبری حزب کمونیست فعالیت‌های سندیکائی در اصفهان، خراسان، گیلان و دیگر نقاط ایران تا استقرار قانون ضد اشتراکی ۱۳۱۰، که تقی ارانی بعدها آن را «قانون سیاه» نامید ادامه یافت.

در دوره ۱۳۰۶ - ۱۳۱۰، حزب توانست تشکیلات مخفی خود را در میان کارگران نساجی اصفهان نیز گسترش دهد. در جریان ماه مه ۱۹۳۱ (اردیبهشت ۱۳۱۰) کارگران کارخانه «وطن» که یکی از کارخانه‌های معروف نساجی ایران در اصفهان بود، دست به اعتصاب زدند. نیروی محرک و رهبری این اعتصاب با سازمان مخفی حزب کمونیست ایران به رهبری عضدالله اصلانی - کامران بود<sup>۷۷</sup> در این اعتصاب که ۴۰۰ نفر از کارگران کارخانه «وطن» شرکت داشتند، کارگران مطالبات ۱۳ گانه خود منجمه اضافه دستمزد و تقلیل ساعت کار روزانه از ۱۲ ساعت به ۸ ساعت را مطرح ساختند. کار فرمایان در خواست‌های کارگران را رد کردند ولی ادامه اعتصاب و نا آرامی در شهر اصفهان منجر به عقب نشینی کارفرمایان و پیروزی کارگران گشت.

در اواخر سال ۱۳۰۷، حزب در ایالت خراسان بویژه در مشهد، نیز موفق شد که کارگران را در اتحادیه‌ها بسیج سازد. در جریان سالهای ۱۳۰۷ - ۱۳۱۰ عمده فعالیت حزب در خراسان در میان کارگران قالیباف بود. در این دوره حزب موفق شد که در شهر مشهد مجله ای به اسم «کمونیست» چاپ کرده و از طریق بخش سازمان جوانان حزب در بین مردم بخش کند. فعالیت‌های حزب بقدری در خراسان از طرف قشرهای مختلف مردم مورد استقبال قرار گرفت که حزب در پاییز ۱۳۰۹ موفق شد که دو کاندید - عبدالحسین دهباز (حسابی) و علی اکبر فرهودی (کارگر قالیباف) - را برای انتخاب مجلس هشتم کاندید کند. علیرغم مشکلات کار مخفی و ازدیاد خفقان رضاشاهی، این دو کاندید در انتخابات مجلس صدها رأی آوردند. بعد از این جریان رژیم رضاشاه که متوجه فعالیت‌های مخفی کمونیست‌ها در خراسان گشته بود دست به دستگیری رهبران کارگری و جوانان در مشهد زد.<sup>۷۸</sup>

به غیر از خوزستان، اصفهان و خراسان در سالهای ۱۳۰۶ - ۱۳۱۰ فعالین حزب کمونیست ایران در گیلان نیز موفق به سازماندهی چشم گیری گشتند. در این سالها حزب توانست اتحادیه‌های مختلفی در بین کارگران حلبی ساز، انبار نفت و کلاه دوزها در رشت تشکیل دهد. در ضمن در این دوره در شهرهای رشت و بندر پهلوی (انزلی) سازمان جوانان حزب نیز ایجاد

## فصل دوم

گشت. با کمک فعالین جوان، حزب موفق شد که در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ بین دهقانان اطراف شهرهای رشت و قومن دوباره به فعالیت پردازد.<sup>۷۹</sup>

به موازات کار در داخل کشور، حزب در خارج از ایران تحت رهبری سلطانه تانزاده توانست مرکزیتی بوجود آورده و به فعالیت در بین دانشجویان ایرانی در شهرهای اروپا پردازد. تحت نظر این مرکز، روزنامه «بیکار» در برلین و مجله «ستاره سرخ» در وین در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۱۰ انتشار یافتند.<sup>۸۰</sup>

با استقرار و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، پیگرد و سرکوب حزب کمونیست ایران، که در این دوره تنها نیروی متشکل اپوزیسیون در ایران بود، تشدید یافت. رضاشاه برای انهدام کامل حزب و اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۱۰ متوسل به گذراندن قانون ضد اشتراکی «مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور» گردید.<sup>۸۱</sup> بعد از تصویب این «قانون سیاه» ترور و تضییق علیه شخصیت‌های مترقی و کمونیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری دامنه گسترده ای یافت. در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۱ به خاطر اعمال این قانون صدها نفر از کمونیست‌ها و رهبران کارگری، مثل پیشه‌وری، بعد از شناسایی بازداشت و زندانی شدند و تعدادی از آنها نیز به شوروی پناه بردند.<sup>۸۲</sup>



چرا حزب کمونیست ایران با تمام فداکاری‌های اعضای و هواخواهانش موفق نشد که نیروی خود را حفظ کند و آن را بسط و توسعه دهد؟ چرا در مقابل یورش رژیم رضاشاه تشکیلاتش در هم شکسته شد و امکان هیچگونه مانوری را در مقابل دشمن پیدا نکرد؟ بررسی یافته‌ها و تحقیقات در این مورد نشان می‌دهد که عوامل مختلفی در این شکست نقش داشتند. بدون تردید، مأمورین انتظامی و پلیس امنیتی رژیم رضاشاه در سرکوب و انهدام حزب کمونیست ایران از کمک‌های دولت انگلیس تا سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۳ و آلمان هیتلری در سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۶ برخوردار بودند. نبود مطبوعات آزاد و فقدان احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون در این سالها، که دوره اوج دیکتاتوری بود عامل مهم دیگری در بررسی علل این شکست میتوانند محسوب گردند. اما عامل اصلی و تعیین کننده در این شکست را باید در خصلت استراتژی مشخص حزب کمونیست ایران در آن دوره جستجو کرد. در بررسی ترهای کنگره دوم یاد آور شدیم که حزب با تمام موفقیت‌های بزرگ در کنگره دوم قادر نشد که راه مشخص انقلاب در کشورهای توسعه نیافته و نیمه مستعمره ای مثل ایران را تعیین کرده و به آن عمل کند. این حزب

## فصل دوم

تحت تأثیر رهنمودها و سیاست‌های کمیت‌ترین توانست با بسیج دهقانان و روستائیان، که ۸۵ در صد جمعیت ۱۵ میلیونی ایران را در دوره ۱۳۰۶-۱۳۱۴ تشکیل میدادند و کشاندن مبارزه به مناطق روستایی و برقراری پایگاه‌های انقلابی در آنجا به بدیلی مطمئن در مقابل رژیم در مرکز تبدیل گردد. مع الوصف حزب کمونیست ایران با تمرکز قوا و فعالیت در شهرها، بویژه تهران، که مرکز ثقل فعالیت‌های جاسوسی و امنیتی رژیم شاه بود، نتوانست خود را از انهدام فیزیکی و تشکیلاتی در مقابل یورش ارتجاع حفظ کند.

با اینکه در جریان سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۴ حزب کمونیست ایران بطور کامل از نظر تشکیلاتی و سازمانی متلاشی گشت و فعالین آن یا به زندانهای رژیم افتادند و یا راهی خارج گشته و عمدتاً به شوروی پناهنده شدند، ولی جنبش برابری طلبی و شیوع اندیشه‌های مارکسیستی در ایران هرگز از بین نرفت و تداوم خود را به شکل دیگر به منصف ظهور رساند. در سال ۱۳۱۱، یکسال بعد از گذراندن قانون ضد اشتراکی ۱۳۱۰، تقی ارانی و چندین نفر از یارانش، که بتازگی از آلمان به ایران برگشته بودند، علیرغم وجود سانسور و خفقان برای ایجاد محفل‌های مخفی کمونیستی در تهران دست به فعالیت زدند.

### تقی ارانی و «پنجاه و سه نفر»

تقی ارانی در سال ۱۲۷۹ (۱۹۰۰ میلادی) در تبریز در یک خانواده متعلق به طبقه متوسط دولتی دنیا آمد و عنفوان جوانی را در تهران گذراند. در سال ۱۳۰۱ ارانی بعد از اینکه به عنوان شاگرد اول از دارالفنون و دانشکده طب فارغ التحصیل گردید با هزینه دولتی برای کسب درجه دکترا در رشته شیمی از دانشگاه برلین عازم آلمان گشت. در سالهای ۱۳۰۲-۱۳۰۳، ارانی در ضمن تحصیل به تدریس زبان عربی نیز در دانشگاه برلین مشغول گشت. در این دوره ارانی با انتشار سه جزوه در باره «عمر خیّام»، «سعدی» و «ناصر خسرو» به تبلیغ فرهنگ و ادب فارسی روی آورده و توجه گرداندگان و نویسندگان نشریات اولتراناسیونالیستی و شوونیستی «ایران‌شهر» و «فرنگستان» را که در این دوره در آلمان منتشر میشدند جلب کرد.<sup>۴۲</sup> در این زمان، ارانی که دارای تمایلات ناسیونالیستی افراطی بوده و هنوز با اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیسم آشنا نشده بود، نخستین نوشته خود را تحت عنوان «سؤالات علمی» که بازتاب حرکت فکری او در آن مقطع از مضامینی چون تجلیل از «نژاد آریائی» نظام شاهنشاهی، دین زردشت و عظمت دوران ساسانیان بود، در مجله «ایران‌شهر» (شماره یک، سال دوم، دسامبر ۱۹۲۳) انتشار داد.<sup>۴۳</sup> او نزدیک به سه سال با این جریان اولتراناسیونالیستی و شوونیستی



## فصل دوم

همکاری کرد و طی این دوره با انتشار مقالاتی تحت نام «قهرمانان بزرگ ایران» در مجله «ایران‌شهر»<sup>۸۵</sup> و «آذربایجان» در مجله «فرنگستان» به تبلیغ «برتری نژاد آریائی» زبان واحد، ملت واحد و حذف و انهدام زبانهای غیر آریایی - مثل ترکی و عربی و غیره - پرداخت.<sup>۸۶</sup>

ارانی در سالهای بعد، زمانیکه از نظر طرز تفکر و برخورد بیک مارکسیست انترناسیونالیست تبدیل شده بود، به این دوره از زندگی عقیدتی خود طی مقالاتی در نشریه «دنیا» (دوره اول، چاپ تهران، شماره‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲ خرداد ۱۳۱۴) چنین اشاره میکند:

«بر حسب تقاضای سن و محدود بودن معلومات بر محیط چنانکه از مقالات مجله "ایران‌شهر" و مجله "فرنگستان" بر میآید تابع این نهضت بودم و با دوستان خود به فارسی ویژه مکاتبه میکردم که بیادگار افکار ایام جوانی خود نگاهداشته‌ام.»<sup>۸۷</sup>

نخستین علائم شکل‌گیری بینش ماتریالیستی و برخورد دیالکتیکی در طرز تفکر و برخورد ارانی در کتاب «فیزیک» که او آنرا در برلین در دسامبر ۱۹۲۵ (بهمن ۱۳۰۴ خورشیدی) چاپ کرد، بچشم میخورد. او در مقدمه این کتاب گفت:

«سلسله علوم دقیقه رشته متوالی است از کلیات و اصول علوم بشر که از مادی‌ترین و بنا بر این دقیق‌ترین علوم یعنی علوم طبیعی دقیقه (فیزیک و شیمی) شروع شده. نوع مخصوص از تغییرات طبیعت را در حالت مادی و روحی موجود زنده مورد دقت قرار داده (بیولوژی و پسیکولوژی) بالاخره در دائره همین معلومات خود بنی نوع بشر و کلیات علم و حد ارزش علوم وی را با اصول ماتریالیسم دیالکتیک مورد بحث قرار میدهد.»<sup>۸۸</sup>

ارانی بعد از انتشار این کتاب بتدریج رابطه خود را از جریان اولتراناسیونالیستی و شوونیستی «ایران‌شهر» و «فرنگستان» قطع کرد و در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶) در یک نوشته‌ای تحت نام «پسیکولوژی فردی» (چاپ مطبوعه کاویانی، برلین، دسامبر ۱۹۲۷) در تحلیل تاریخی و ماتریالیستی در باره تحول فکری خود، چنین گفت:

«هیچ قضیه را نمیتوان عاری از شرایط زمان و مکان و شخص متفکر تحقیق نمود. از طرف دیگر حالت شعور، هوشیاری و دانستن از خود دائماً تغییر میکند. خود اجتماعی من در چند سال پیش با اکنون فرق دارد اما از طرف دیگر من همان هستم، همان اسم را دارم، مشغول تمام امضاهای همان خودهای گذشته میباشم. از تمام کارهایی که خود گذشته کرده است برای خود کنونی و خود آینده متوقع جزا و نتیجه هستم. این تضاد را نیز با فکر دیالکتیک میتوان برطرف کرد.»<sup>۸۹</sup>

## فصل دوم

تحوّل ارانی از یک ناسیونالیست افراطی بیک مارکسیست متعهد و انترناسیونالیست در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۶ بوقوع پیوست. در این سالها ارانی در جریان تماس و مصاحبت با سوسیالیست‌های آلمان و دانشجویان ایرانی متمایل به اندیشه‌های سوسیالیستی بتدریج بسوی مارکسیسم جذب شد. بعد از مطالعه متون آثار مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین و تاریخچه شکل‌گیری و رشد جنبش‌های چپ در اروپا، ارانی به همکاری با نویسندگان نشریه «پیکار» که در این زمان از طرف «حزب کمونیست ایران» در برلین چاپ میشد، روی آورد.<sup>۹۰</sup>

ارانی در زمانی که به مطالعه آموزش‌های مارکسیستی روی آورده بود، با یکی از دانشجویان فعال سیاسی بنام اسدی (اسدأف) که در رشته اقتصاد و تجارت در دانشگاه برلین تحصیل میکرد آشنا شد.<sup>۹۱</sup> اسدی بعد از مدتی ارانی را با مرتضی علوی (برادر بزرگتر بزرگ علوی)، که در این دوره در دانشگاه برلین مشغول تحصیل در رشته اقتصاد بوده و فعالیت سیاسی داشت، آشنا ساخت. اسدی و علوی با هزینه شخصی در آلمان تحصیل میکردند و حدود دو سال قبل از ارانی از ایران به آلمان آمده بودند.<sup>۹۲</sup> مناسبات دوستی و عقیدتی این سه دانشجو در برلین به فعالیت سیاسی در زمینه مارکسیستی منجر گردید که پایه‌های اصلی و ریشه‌ای گروه و یاران ارانی را در سالهای بعد تشکیل داد.<sup>۹۳</sup>

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی) با آمدن سلیمان میرزا اسکندری (رهبر حزب سوسیالیست ایران) به آلمان، ارانی و یارانش موفق شدند که با دانشجوی دیگر ایرانی بنام ابرج اسکندری، که برادر زاده سلیمان میرزا بود، آشنا شده و زمینه را برای فعالیت بیشتر آماده سازند.<sup>۹۴</sup> بعد از آن، فعالیت ارانی و یارانش در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۸ در جهت اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی بین دانشجویان ایرانی در آلمان تشدید یافت و ارانی به یکی از مبرزترین فعالین این گروه تبدیل گشت.

با اینکه ارانی و یارانش در این زمان عضو «حزب کمونیست ایران» نبودند،<sup>۹۵</sup> ولی با طرفداران حزب و گردانندگان مجله «پیکار» در خارج همکاری داشتند.<sup>۹۶</sup>

نشریه «پیکار» پس از استقرار دیکتاتوری رضاشاه و تصویب لایحه «مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت» («قانون ضد کمونیستی سیاه») در خرداد ۱۳۱۰ و پدنیال آن سرکوب سرتاسری حزب کمونیست ایران به عنوان ارگان حزب کمونیست ایران در برلین و سپس در وین (پایتخت اطریش) انتشار یافت و پرچم مبارزه را علیه دیکتاتوری افراشته نگاهداشت. در انتشار «پیکار» کمونیست‌های ایرانی ساکن شوروی چون ابوالقاسم لاهوتی شاعر و مبارز معروف<sup>۹۷</sup> و کمونیست‌های ایرانی ساکن اروپا، بویژه در آلمان و اطریش نقش بزرگی

## فصل دوم

ایفاء میکردند.<sup>۹۸</sup> ناشر «پیکار» و صاحب امتیاز آن در برلین کارل وئر wehner مسئول و سردبیر آن مرتضی علوی (برادر ارشد بزرگ علوی) بود.<sup>۹۹</sup>

نویسندگان «پیکار» با فعالیت انقلابی و افشاگرانه از یک سو مورد توجه و علاقه نیروهای انقلابی در اروپا قرار گرفتند و از سوی دیگر نگرانی و خشم محافل حاکمه ایران و شخص رضاشاه را برانگیختند. در اردیبهشت ۱۳۱۰، محمدعلی فرزین سفیر ایران در برلین یادداشتی به وزارت امور خارجه آلمان فرستاد و طی آن متذکر شد که مندرجات «پیکار» «اهانت به اعلیحضرت» است و خواستار شد که «حیثیت اعلیحضرت» را نجات دهد.<sup>۱۰۰</sup> تقاضای سفیر ایران مورد قبول وزارت خارجه آلمان قرار گرفت و «پیکار» توقیف گشت و دفتر مجله از طرف پلیس آلمان اشغال شد و خانه کارل وئر مورد بازجوئی قرار گرفت و مرتضی علوی نیز از برلین و ایالت پروس اخراج گردید.<sup>۱۰۱</sup>

خبر حمله به مسئولین «پیکار» و توقیف آن باعث عکس العمل اعتراض آمیز وسیع در بین نیروهای دموکراتیک و چپ آلمان، که هنوز حزب نازی در آنجا به حاکمیت نرسیده بود گردید. جراید مترقی و چپ آلمان طی انتشار مقالاتی، توقیف «پیکار» و اخراج مرتضی علوی را «خوش خدمتی به مستبد شرقی» و نقض قانون در آلمان دانسته و آن را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند.<sup>۱۰۲</sup> در نتیجه اعتراضات وسیع نیروهای دموکراتیک، به ویژه کمونیست های آلمان، رژیم جمهوری وایمار عقب نشینی کرد و «پیکار» دوباره شروع به انتشار نمود.<sup>۱۰۳</sup>

به هنگام توقیف نشریه «پیکار»، روزنامه «نهضت» از طرف ایرانیان مترقی ساکن آلمان تحت مدیریت و مسئولیت اریش رینکا Rinka و به سردبیری محمد فرخی انتشار یافت. ولی این نشریه بلافاصله بعد از انتشار شماره اول آن، تحت تعقیب پلیس آلمان قرار گرفته و به عنوان اینکه جریده «نهضت» دنباله روزنامه «پیکار» است، توقیف گشت.<sup>۱۰۴</sup> تا آنجا که اطلاع در دست است، نشریه «نهضت» نشریه ای ملی و دموکراتیک و ضدسلطنت بوده و رابطه ای با کمونیست های ایران و فعالین نشریه «پیکار» نداشته است.<sup>۱۰۵</sup> پس از توقیف روزنامه «نهضت» در آخر سال ۱۳۱۰، روزنامه «پیکار» که به خاطر اعتراضات و مبارزات وسیع، از آن رفع توقیف شده بود، در وین، پایتخت اتریش دوباره طبع و نشر یافت، ولی بعد از انتشار چند شماره، در سال ۱۳۱۲، تعطیل گردید.

به نظر نگارنده، توقیف و آزار ایرانیان مترقی و کمونیست از طرف هیات حاکمه آلمان در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۳ (۱۹۳۱-۱۹۳۳) یک امر تصادفی نبود. بخش های مهمی از هیات حاکمه آلمان، که در آن سال ها در تدارک مسلط ساختن حزب نازی به رهبری آدلف هیتلر بودند، در

## فصل دوم

وجود رضاشاه و سیاست های شوونیستی و پان ایستی او، مناسبترین مهره و شرایط را برای تحقق سیاست های توسعه طلبانه و نژادپرستانه خود در ایران و خاورمیانه می دیدند. همچنانکه تاریخ نیز به زودی در سالهای ۱۳۱۶-۱۳۲۰ این امر را تایید کرد. به هر رو، نویسندگان «پیکار» در دوران انتشار آن در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۲، وظیفه خود را در افشاگری دیکتاتوری ضدخلقی رضاشاه، تحلیل مارکسیستی از مسائل روز ایران و جهان و نشر اندیشه های مرفقی به نحو احسن انجام داده و همکاری مارکسیست های جوان ایرانی چون تقی ارانی و ایرج اسکندری را به سوی خود جلب کردند.

در دی ۱۳۰۷ (ژانویه ۱۹۲۹)، ارانی تحصیلات دکتری خود را در دانشگاه برلین به اتمام رساند و پس از گذراندن یک دوره چند ماهه در شیمی تسلیحاتی در بهار سال ۱۳۰۹ از آلمان به ایران برگشت.<sup>۱۰۶</sup> به جرأت میتوان اذعان کرد که ارانی در زمان ورود به ایران به یک مارکسیست متعهد و پای در عمل تبدیل شده بود. همزمان با بازگشت ارانی به ایران تعدادی از یاران او چون ایرج اسکندری نیز عازم ایران گشتند. شایان توجه است که ارانی و یارانش همراه با دیگر مارکسیست های ایرانی، که در آستانه آغاز دهه ۱۳۱۰ به ایران برگشتند، با کمونیستها و مارکسیستهای «حزب کمونیست ایران»، که در آستانه آغاز دهه ۱۳۰۰ به ایران برگشته بودند، تفاوت های قابل ذکر و مهمی داشتند که در اینجا به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

یکم اینکه ارانی و یارانش که از نظر تعداد بسیار محدود بودند، برخلاف رهبران «حزب کمونیست ایران» در کشورهای غربی، به ویژه آلمان تحصیل کرده و در آنجا با اندیشه های مارکسیستی آشنا شده بودند. در صورتیکه اکثر رهبران «حزب کمونیست ایران» - از اسدالله غفارزاده، حیدر عموآوغلی و جعفر پیشه وری گرفته تا آرداشیس (اردشیر) آوانسیان، سلام الله جاوید و محمد آخوندزاده (سیروس بهرام) و غیره - همگی از تحصیلکرده ها و تربیت یافتگان باکو، تفلیس، عشق آباد و تاشکند و دیگر شهرهای روسیه تزاری بودند.<sup>۱۰۷</sup>

دوم اینکه ارانی و یارانش روشنفکرانی بودند که در کشورهای غربی با تاریخ جنبش مارکسیستی آشنا شده بودند. در حالیکه رهبران حزب کمونیست ایران اکثراً نه تنها در انقلاب صفحات شمال ایران در دوره ۱۲۹۶-۱۳۰۰ (در جنبش های آذربایجان و گیلان و خراسان) به نحوی درگیر شده بودند، بلکه در جریان تسخیر قدرت توسط بلشویک ها در روسیه تزاری به ویژه در آذربایجان نیز شرکت فعال داشته و تجارب گرانبهایی کسب کرده بودند.<sup>۱۰۸</sup>

سوم اینکه، اکثریت بزرگی از یاران ارانی که با ارانی و فعالیت های او در نیمه دوم دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰) درگیر بودند، متعلق به خانواده های فارسی زبان بودند. در صورتیکه اکثریت

## فصل دوم

قاطع کمونیست های ایران که اعضای رهبری حزب کمونیست ایران را در دهه ۱۳۰۰ (۱۹۲۰) تشکیل می دادند، با اینکه ایرانی بودند ولی از نظر زبانی و قومی به ملیت های غیرفارس، به ویژه به ترکان آذربایجان و آرامنه تعلق داشتند. از چهارده عضو رهبری حزب کمونیست ایران، نه نفر از آنان (اسدالله غفارزاده، جعفر پیشه وری، کریم نیک بین، آقابابا یوسف زاده، محمد آخوند زاده، سلام الله جاوید، علی سرتیپ زاده، و ابراهیم علیزاده) از ترکان آذربایجان ایران، دو نفر (احمد سلطانزاده و اردشیر اوانسیان) از آرامنه آذربایجان ایران، یک نفر (حسین شرقی) از عشق آباد ترکمنستان بودند و فقط دو نفر (محمد دهگان و محمد حجازی) که به ترتیب از کاشان و تهران بودند، به ملیت فارس تعلق داشتند.<sup>۱۰۹</sup>

بدون تردید این تفاوت های تاریخی و جغرافیایی در شکل گیری و رشد مارکسیسم در ایران در دوره اوج گیری خفقان رژیم رضاشاه (۱۳۱۰-۱۳۲۰) و بعد از آن در دوره «آزادی های دموکراتیک» (۱۳۲۰-۱۳۳۰) نقش چشمگیر و کیفی داشتند. این تفاوت ها بلافاصله بعد از ورود ارانی و یارانش به ایران در جهت اشاعه اندیشه های کمونیستی بوضوح بچشم میخورد.

نوشته های فلسفی و اجتماعی دکتر ارانی که در شماره های مختلف نشریه «دنیا» دوره اول سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۶ منتشر شده اند، نشان میدهند که ارانی به عنوان یک پژوهشگر مارکسیست به ایران بازگشت تا بعد از مطالعه دقیق از اوضاع در بین روشنفکران به اشاعه اندیشه های مارکسیستی دست بزند.<sup>۱۱۰</sup> در صورتیکه کمونیست های «حزب عدالت» («حزب کمونیست ایران») با انتقال به ایران قصد شرکت در انقلاب رهایی بخش ایران را، که در آن دوره سراسر صفحات شمال ایران را در نور دیده بود، داشتند.

کمونیست های دهه ۱۳۰۰ زمانی به ایران برگشتند که انقلابیون جنگل موفق شده بودند، منطقه جنگل را از کنترل دولت ضعیف مرکزی آزاد ساخته و شرایط نسبتاً امنی برای انتقال و تثبیت تشکیلات و رهبری حزب به ایران بوجود آورند. ولی بازگشت ارانی در سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) مصادف با استقرار کامل دیکتاتوری و تصویب قانون ضدانتراکمی ۱۳۱۰ و انهدام فیزیکی حزب کمونیست ایران و سرکوب آزادیخواهان و روشنفکران در سراسر ایران بود. با این همه، ارانی از اوان ورود به ایران علیرغم وجود جو خفقان پلیسی، دست به تدارک در جهت تشکیل محفل های کوچک مارکسیستی بین روشنفکران زد.<sup>۱۱۱</sup>

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، ارانی در دو سال اول بعد از بازگشت به ایران (۱۳۰۹-۱۳۱۱) موفق به آشنایی و مصاحبت با روشنفکرانی چون نیما یوشیج،<sup>۱۱۲</sup> احمد کسروی تبریزی<sup>۱۱۳</sup>، میرزا طاهر تنکابنی<sup>۱۱۴</sup> عبدالحسین حسینی دهزاد<sup>۱۱۵</sup> و هم چنین تجدید مناسبات با

## فصل دوم

ایرج اسکندری و بزرگ علوی گشت. این تماس‌ها و آشنایی‌ها بدون شک در تدارک و انتشار مجله «دنیا» که شماره اول آن در اول ماه بهمن ۱۳۱۲ (در نهمین سالگرد در گذشت لنین) منتشر شد. بی تأثیر نبوده است،<sup>۱۱۶</sup> اینجا باید تأکید کرد که انتشار مجله «دنیا» زمانی آغاز شد که ارانی موفق شد که نظر دو نفر از یاران همفکر و هم مرام خود - بزرگ علوی و ایرج اسکندری - را نیز برای این کار جلب کند.

تجدید دیدار ارانی با ایرج اسکندری بعد از بازگشت آنها به ایران در تابستان ۱۳۱۱ اتفاق افتاد.<sup>۱۱۷</sup> از آن زمان به بعد این دیدارها تکرار گشته و به مناسبات نزدیک تر و همکاری‌های اجتماعی بین آنها منجر گردید. آشنایی اسکندری با علوی، که در آن زمان دبیر دبیرستان صنعتی ایران - آلمان بود، از طریق ارانی فراهم شد.<sup>۱۱۸</sup> بعد از تماس‌ها و نشست‌های متعدد با علوی و اسکندری، ارانی تصمیم به انتشار مجله «دنیا» گرفت.<sup>۱۱۹</sup>

مجله «دنیا» اولین مجله تئوریک مارکسیستی در تاریخ جنبش چپ ایران است. این مجله که در ۱۲ شماره از بهمن ۱۳۱۲ (۱۹۳۴) تا خرداد ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) در تهران منتشر شد، چون بطور علنی پخش می شد، در نتیجه مرام و اندیشه های کمونیستی را تبلیغ نمی کرد، ولی مسائل علمی و فلسفی را که با جهان بینی مارکسیسم رابطه داشتند مطرح می ساخت. در شماره اول این نشریه در لابلای توضیح اهداف مجله، خواننده می تواند به روشنی گرایش گردانندگان آن مجله را به «ماتریالیسم دیالکتیک» و رد «ایدالیسم» تشخیص دهد. بطور کلی مقالات این نشریه به چهار بخش و زمینه های تحقیقی (علمی، صنعتی، فلسفی و اجتماعی) اختصاص داشتند. مضافاً، سرمقاله هر شماره تحت عنوان «منظره دنیا» به بررسی مسائل سیاسی و اقتصادی در امور بین المللی می پرداخت.<sup>۱۲۰</sup>

نویسندگان اصلی «دنیا» عبارت بودند از: خود ارانی (تحت نام مستعار احمد قاضی)، ایرج اسکندری (تحت نام مستعار الف. جمشید) و بزرگ علوی (تحت نام مستعار فریدون ناخدا). هر شماره «دنیا» در ۳۲ صفحه دستونی در ۲۰۰ نسخه در «چاپخانه اطلاعات» چاپ می شد. آبونمان سالانه ۲۵ ریال و هر تک شماره دو ریال قیمت داشت. به جرات می توان گفت که مقالات علمی و فلسفی ارانی نقش مهمی در انتشار مجله و محبوبیت روزافزون آن در بین روشنفکران آن دوره داشت.<sup>۱۲۱</sup>

از معروفترین آثار ارانی که در این دوره از او در مجله «دنیا» چاپ شد، می توان از سری مقالات «ماتریالیسم تاریخی»، «دانش و عناصر ماده»، «بشر از نظر مادی» و «زنان و ماتریالیسم» نام برد. در اثر معروفش «بشر از نظر مادی» ارانی به شیوه رسا و سلیس کتاب

## فصل دوم

معروف فردریک انگلس به اسم «اصل خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» را خلاصه کرده و نتیجه گیری کرد که صورت بندی اقتصادی-اجتماعی جامعه (شیوه تولید)، شئون سیاسی، فرهنگی، حقوقی، اجتماعی و ایدئولوژیکی روبنای جامعه را تشکیل داده و تکامل می بخشد.<sup>۱۲۲</sup> با اینکه انتشار دنیا علنی بود، ولی فعالیت های گروهی و سیاسی ارانی و یارانش کاملاً مخفی بود. فعالیت های علمی و سیاسی ارانی و یارانش بطور مخفی ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶ خورشیدی)، زمانیکه تبلیغات فاشیستی در ایران تشدید پیدا کرده و رضا شاه نیز تمایلات خود را به آلمان نازی و ایدئولوژی فاشیستی برملا ساخته بود، پلیس مخفی رژیم، که از فاشیستهای آلمان تعلیم گرفته بود، به مخفیگاه این گروه دست یافت و اعضای آنرا که بعدها بنام «پنجاه و سه نفر» معروف شدند، ظرف یک هفته در اردیبهشت ۱۳۱۶ دستگیر ساخت.

بعد از دستگیری «پنجاه و سه نفر» پلیس گروه را به انتشار «اعلامیه روز اول ماه مه»، تخلف از قانون ضداشتراکی ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱) و سازماندهی اعتصاب در دانشکده پلی تکنیک (مدرسه دارالفنون) و ترجمه «آثار ملحد» منجمله کتاب «سرمایه» اثر فردریک انگلس و کارل مارکس و انتشار مجله «دنیا» متهم ساخت<sup>۱۲۳</sup>

از «پنجاه و سه نفر» پنج نفر (اناقلیچ خضرابا، خلیل انقلاب آذر، رضا ابراهیم زاده، فریدون منو و حبیب الله منصور) بعد از تحقیقات و بازجویی آزاد گشتند. از ۴۸ نفر که به پای میز محاکمه کشیده شدند، دو نفر (سید حسن حبیبی و مهدی دانشورا) بعد از محاکمه که در پاییز ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) شروع شده و شانزده ماه طول کشید تبرئه گشته و حکم محکومیت دریافت نکردند. از ۴۶ نفر بقیه که روانه زندان گشتند، یازده نفر (دکتر تقی ارانی، عبدالصمد کامبخش، محمد باقر فرجامی، محمد شورشیان، دکتر محمد بهرامی، محمود بقراطی، علی صادقی پور، ضیاء الموتی، ایرج اسکندری، نورالدین الموتی و محمود پژوه) به ده سال، یک نفر (بزرگ علوی) به هفت سال، سه نفر (انورخامه ای، نصرت الله اعزازی و مهدی رسایی) به شش سال، ۲۱ نفر به پنج سال و ۱۰ نفر به حبس های سه تا چهار سال زندان محکوم گشتند.<sup>۱۲۴</sup>

به هررو، بااینکه از ۵۳ نفر، پنج نفر بعد از بازجویی آزاد گشتند و دو نفر نیز در جریان محاکمه تبرئه شدند، ولی گروه به نام «پنجاه و سه نفر» در تاریخ سیاسی ایران معروف گشت. بعدها درباره جریان محاکمات و چگونگی زندگی زندگی ارانی و یارانش در اسارت، بزرگ علوی نویسنده معروف، کتابی تحت عنوان «پنجاه و سه نفر» به رشته تحریر در آورد که خوانندگان بسیاری در ایران و خارج پیدا کرد.

در جریان دادگاه، اعضای گروه با شهادت و متانت از مواضع و دیدگاه های خود دفاع کردند. خود ارانی در دادگاه به صراحت از یاران و از مبارزات خود دفاع کرده و خفقان رژیم رضا شاه را محکوم کرد.<sup>۱۲۵</sup> رژیم در زندان کوشید به انواع مختلف، با ایجاد شرایط به غایت غیر بهداشتی و فضای مرطوب و دادن شکنجه های سخت بدنی و روانی، یاران ارانی را وادار به تسلیم کند. ولی آنها اکثراً مقاومت کرده و در عوض، در زندان با اعضای قدیم «حزب کمونیست ایران» از جمله سید جعفر جوادزاده (معروف به پیشه وری) آشنا شده و از مواضع و نقطه نظرات همدیگر اطلاع یافتند. دکتر تقی ارانی با اینکه بخاطر شکنجه های زیاد مریض شده بود، ولی به قول بزرگ علوی، تسلیم رژیم نگشت و به علت مقاومت در اسارت و حبس، تحسین دموکراتها و کمونیست های قدیمی، مانند پیشه وری را برانگیخت.<sup>۱۲۶</sup>

در اواخر سال ۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۳۹ میلادی)، ماموران امنیتی، که در مقابل مقاومت ارانی خود را ناتوان یافته بودند، توسط احمد احمدی (معروف به یزشک احمدی)، پزشک زندان به ارانی آمپول هوا (به قولی میکرب تیغوس) تزریق کرده و بدینوسیله به زندگی پر از مبارزه این مارکسیست بزرگ خاتمه دادند.<sup>۱۲۷</sup>

با دستگیری و مرگ ارانی، فعالیت آخرین هسته ای که برای ایجاد تشکیلات کمونیستی در ایران میکوشید، متوقف شد. این فعالیت که بطور عمده در بین روشنفکران متمرکز بود، خصلت تعلیماتی و نظری داشت. این روشنفکران ایدئولوژی واحدی نداشته و از نظر مبارزات طبقاتی عمدتاً تجربه عملی نداشتند. هدف ارانی در واقع تربیت عده ای کادر انقلابی بود که بتواند به تدریج به سازماندهی بپردازد. ولی عدم امکان کار متمرکز در میان کارگران و دیگر زحمتکشان، تمرکز کار فقط در میان روشنفکران و نبودن مبارزات وسیع توده ای و جنبش هایی که این روشنفکران از طریق شرکت در آن آبدیده شوند باعث شد که این گروه تلاشهای آوری

این نکته مهم است که گروه ارانی با اینکه دارای کمبودهای ایدئولوژیکی و سیاسی بود ولی از آنجا که در شرایط سختی قد علم کرده و در مقابل دیکتاتوری ضدحلقی رضاشاه دست به مبارزه زده بود، فعالیتش دارای اهمیت بزرگ تاریخی است و همانطور که در فصل های بعدی این کتاب شاهد آن خواهیم بود، هنوز هم که شصت و پنج سال از مرگ ارانی می گذرد، جنبش چپ ایران شدیداً تحت تاثیر موقعیت و خدمات او به جنبش نوین کمونیستی ایران می باشد.

به هررو، با مرگ ارانی و حبس یارانش آخرین فروغ مقاومت علیه استبداد خاموش گشت. ولی دیری نگذشت که شیوع جنگ جهانی دوم و چرخش رژیم رضاشاه به سوی آلمان نازی و عواقب ناشی از این تغییرات در اوضاع جهان و ایران، شرایط را به سود آغاز و رشد یک دوره



## فصل دوم

جدیدی از آزادی های دموکراتیک نسبی در ایران آماده ساخت. با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) و خلع و تبعید رضاشاه، دیکتاتوری بیست ساله به پایان رسید و ایران وارد دوره جدیدی از تاریخ معاصر خود شد.

## پی‌نویس‌های فصل دوم

- ۱- درباره تأثیرات مثبت و عظیم انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بر روی حوادث در ایران در دوره ۱۲۹۶-۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۱۷-۱۹۲۱ میلادی)، رجوع کنید به: بخش سوم فصل اول این کتاب و جواد شیخ‌الاسلامی، «انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی، در مجله «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال چهاردهم، شماره هفتم و هشتم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۹) صفحات ۸۰-۹۱.
- ۲- درباره تغییر سیاست انگلیس در ایران، به ویژه در دوره بعد از وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، رجوع کنید به:
  - سیروس غنی، «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجاریه»، ترجمه کامشاد، ۱۳۶۸، صفحات ۹۶-۹۷ و
  - ضیاءالدین رجائی، «رضاشاه از صعود تا سقوط»، در مجله «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال یازدهم، شماره اول و دوم (مهر و آبان ۱۳۷۰) صفحات ۱۵۲-۱۶۳ و شماره سوم و چهارم (آذر و دی ۱۳۷۹) صفحات ۵۲-۶۳.
- ۳- درباره جزئیات این جنبش‌ها در سالهای ۱۲۹۳-۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۱۴-۱۹۲۱)، رجوع کنید به:
  - بخش سوم، فصل اول، همین کتاب.
  - گزارش سالانه کنسولگری بریتانیا در بوشهر ۱۹۱۴-۱۹۲۱، «جنگ جهانی در جنوب ایران»، ترجمه کاوه بیات، بوشهر، ۱۳۷۳ و
  - رئیس‌علی دلداری، «مجموعه مقالات: قیام جنوب در جنگ جهانی اول»، بوشهر، ۱۳۷۳.
- ۴- برای اطلاعات بیشتر در مورد سیاست انگلستان در ایران و کشورهای همجوار در دوره ۱۹۱۷-۱۹۲۱، رجوع کنید به: Balfour، همانجا، Nicolson، همانجا و دولت بریتانیای کبیر «مدارک درباره سیاست خارجی بریتانیا»، سری اول، جلد هشتم به اهتمام R. Butler و E.L. Woodward، لندن، ۱۹۵۲.
- ۵- در این مورد که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) توسط انگلیس‌ها در ایران بمورد اجرا گذاشته شد، منابع زیادی وجود دارد. بهترین مآخذی که نگارنده به آنها دسترسی داشته، عبارتند از: مکی، همانجا، جلد اول، بهار، همانجا، Balfour، همانجا، دولت آبادی، همانجا، جلد دوم، Lenczowski، همانجا، صفحه ۱۰۵، «یک ارزیابی عمومی درباره تاریخ پهلوی»، در مجله «دنیاء»، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۵۴)، صفحه ۶، J. Gunther، «در داخل آسیا»، نیویورک، ۱۹۳۹، مستوفی، همانجا، جلد سوم و رجائی، همانجا، صفحات ۱۵۲-۱۶۳.
- ۶- درباره این تحولات در دوره حکومت رضاشاه، رجوع کنید به: محمدعلی همایون کاتوزیان: «اقتصاد سیاسی ایران»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران ۱۳۷۷، D.N. Wilber، «رستاخیز و نوسازی در ایران»، نیویورک، ۱۹۷۵ و نجفقلی پسیان و خسرو معتصد، «از سوادکوه تا زوهانسبورگ»، تهران، ۱۹۷۷.

## فصل دوم

- ۷- درباره جزئیات صدمات همه جانبه دوره سلطنت رضاشاه رجوع کنید به احسان طبری: «جامعه ایران در دوران رضاشاه». استکهلم، ۱۳۵۶. J.P. Elwell-Sutton «ملی گرایی و بیطرفی در ایران». در مجله «ژورنال خاورمیانه». جلد دوازدهم، شماره یک (۱۹۵۸). A.Millsbaugh «آمریکایی ها در ایران». واشنگتن ۱۹۳۶ و H. Masse «اعتقادات و رسوم ایرانیان». نیویورک، ۱۹۵۴.
- ۸- در مورد ستایشگران رضا شاه که استبداد او را توجیه میکنند، برای نمونه رجوع کنید به: علی دشتی، «پدیده آل ملی»، تهران ۱۳۰۲، ابراهیم خواجه نوری، «بازپسگردان عصر طلایی»، تهران، ۱۳۲۰ و مخبرالسلطنه، همانجا.
- ۹- در مورد اینکه رضا شاه «مردی توانا» و «مظهر» ناسیونالیسم جدید ایرانی بود، برای نمونه، رجوع کنید به: M.A.H. Katozian «جریانهای ناسیونالیستی در ایران: ۱۹۲۱-۱۹۲۶». در مجله «ژورنال بین المللی»، ۱۹۷۹.
- کاتوزیان، «اقتصاد سیاسی ایران»، همانجا، فصلهای پنجم و ششم و
- محمدعلی همایون کاتوزیان، «دولت و جامعه در ایران»، ترجمه حسن افشار، تهران ۱۳۸۰، صفحه ۲۴۸.
- ۱۰- در بررسی جناحها و احزاب فعال در دوره عروج رضا شاه، نگارنده از منابع زیرین یاری جسته است:
- مخبرالسلطنه، همانجا.
- مکی، «تاریخ بیست ساله ایران»، جلد پنجم، همانجا.
- ابراهیم خواجه نوری، «سید حسن مدرس»، تهران، ۱۳۵۸.
- جلال عیده، «چهل سال در صحنه»، گرد آورنده مجید تفرشی، تهران، ۱۳۶۸ و
- ایرج افشار، «زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده»، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۱- در طول مدت ۱۷ سال یعنی از زمان پیروزی مشروطیت و افتتاح مجلس اول در سال ۱۲۸۵ تا افتتاح مجلس پنجم در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲، مجلس شورای ملی فقط ۷ سال برقرار بود. مجلس اول قبل از پایان عمرش در تیر ۱۲۸۷ توسط محمد علیشاه بمباران شد. پس از بمباران مجلس اول تا انتخابات مجلس دوم در سال ۱۲۸۸ مجلس به مدت ۱۸ ماه بسته بود. مجلس دوم که در سال ۱۲۸۸ بعد از سرنگونی «استبداد صغیر» و خلع و تبعید محمد علیشاه افتتاح شد در سال ۱۲۸۹ با اولتیماتوم روس ها، که از حمایت انگلستان نیز برخوردار بود، منحل اعلام گردید و به مدت دو سال و یازده ماه بسته بود. مجلس سوم که در بحبوحه جنگ جهانی اول، در سال ۱۲۹۳ گشایش یافت. بعد از یازده ماه به خاطر تهدیدات نظامی روس ها و کارشکنی های انگلستان در سال ۱۲۹۴ دوباره تعطیل شد و دوره فترت شش ساله مجلس آغاز گشت. مجلس چهارم بعد از پایان جنگ جهانی اول، خروج نیروهای نظامی روسیه از ایران و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در سال ۱۳۰۰ افتتاح شد و برخلاف سه دوره قبلی توانست بی پایان عمر خود در سال ۱۳۰۲ برسد. برای اطلاعات بیشتر درباره چگونگی انتخابات و افتتاح و مسائل مهم مطروحه در پنج دوره مجلس رجوع کنید به: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، «مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه»، تهران، ۱۳۷۵، صفحات ۱۷۸-۲۲۰.

## فصل دوم

- ۱۲- رجوع کنید به: مکی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۲۰-۷۴، بهار، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۳۰-۳۴ و ۱۳۹-۱۴۰.
- ۱۳- درباره شخصیت مدرس و مبارزات سیاسی و اندیشه هایش، رجوع کنید به: ابوالحسن بنی صدر «موقعیت ایران و نقش مدرس»، جلد اول، پاریس، ۱۳۵۶، صفحات ۱۲۳-۱۶۰، خواجه نوری، همانجا، صفحات ۲۸۲-۲۸۳ و ۳۱۲-۳۱۳ و رجانی، همانجا صفحات ۵۲-۶۰.
- ۱۴- ح. جوان، «محمد فرخی»، در نشریه «ستاره سرخ»، شماره یک (شهریور ۱۳۰۹).
- ۱۵- مریم فیروز، «تاریخ کوتاه جنبش زنان در ایران»، در نشریه «رزم ماهانه»، شماره یک (مرداد ۱۳۲۷) صفحات ۴۵-۴۶.
- ۱۶- حیدر راستگفتار، «سوسیالیست ها در به قدرت رسیدن رضاخان»، در مجله «مهرگان»، سال ششم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۷۶)، صفحات ۱۳۷-۱۴۷، اتحادیه، همانجا، صفحات ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۸۳-۱۹۹ و ۲۰۰، برای اطلاعات بیشتر درباره سوسیالیست های درون مجلس چهارم، رجوع کنید به: مستوفی، همانجا، صفحه ۴۶۶، فخرانی، همانجا، صفحه ۲۵۷، مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، «گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت»، گردآورنده محمد علی صوتی، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۲۸۶ و مهدی فرخ (معتصم السلطنه)، «معتصم السلطنه و خاطرات سیاسی فرخ»، گردآورنده پرویز لوشانی، تهران ۱۳۷۴، صفحات ۱۸۵-۲۰۰.
- ۱۷- ایوانف، همانجا، صفحات ۵۵-۵۷ و ۶۰-۶۶.
- ۱۸- درباره «اقلیت» و مبارزات سیاسی اعضای آن، رجوع کنید به: رجانی، همانجا، صفحات ۵۲ و ۶۰ و غنی، همانجا، صفحات ۹۶-۹۷.
- ۱۹- مکی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۱۳-۲۰، ۷۱-۷۵، ۱۲۵-۱۴۴ و ۱۴۷-۱۵۲ و اتحادیه، همانجا، صفحات ۱۸۳، ۲۲۴، ۲۲۸ و ۲۲۹.
- ۲۰- درباره نگرش و ارزیابی مثبت بلشویک های روسیه شوروی نسبت به ظهور رضاخان و خروج او به قدرت در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۳، رجوع کنید به Cast، همانجا، جلد سوم، بخش دوم، صفحات ۶۴۷-۶۴۸، Cottam، همانجا، صفحات ۱۸۸-۱۹۰، ابوالقاسم لاهوتی، «شرح زندگانی من»، تهران بدون ذکر تاریخ چاپ، صفحات ۲۱-۲۲ و Kapur، همانجا، صفحات ۲۰۱-۲۰۲.
- ۲۱- درباره مجلس پنجم و چگونگی به سلطنت رسیدن رضاخان، رجوع کنید به: ایوانف، همانجا، صفحات ۶۲-۶۷، اتحادیه، همانجا، صفحات ۲۲۶-۲۳۲، بهار، همانجا، جلد اول، صفحات ۳۰۱-۳۰۶، مکی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۱۲۵-۱۷۵، فیروز نصرت الدوله، «مکاتبات و اسناد»، جلد اول، تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۸۰-۸۶ و احمد عباسی، «نقش مجلس پنجم در اوضاع سیاسی اجتماعی ایران»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بی تاریخ.
- ۲۲- نصرت الدوله، همانجا، صفحات ۸۲-۸۵.
- ۲۳- درباره سازمانها و احزاب «خلق الساعه» طرفدار رضاخان در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۴، رجوع کنید به: علی اکبر سیاسی، «گزارش یک زندگی»، لندن، ۱۹۸۸، کاتوزیان، همانجا، صفحات ۳۷۸-۳۷۹ و وزارت

## فصل دوم

- فرهنگ و ارشاد اسلامی، «استادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه»، تهران ۱۳۸۰، صفحات ۲۹۳-۲۹۷.
- ۲۴- محمدعلی همایون کاتوزیان، «رژیم های سلطانی: مورد رژیم پهلوی در ایران»، در مجله «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال چهاردهم، شماره نهم و دهم (خرداد و تیر ۱۳۷۹)، صفحه ۱۹.
- ۲۵- درباره نقش فیروز میرزا نصرت الدوله، عبدالحسین تیمورتاش و علی اکبر داور در رسیدن رضاخان به شاهی و دیکتاتوری رجوع کنید به: خواجه نوری، همانجا، باقر عاقلی، «تیمورتاش در صحنه سیاست ایران»، تهران، ۱۳۷۱، سعید نفیسی، «تاریخ معاصر ایران: از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریورماه ۱۳۲۰»، تهران، ۱۳۴۰ و منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان: «مکاتبات فیروز میرزا»، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۶- مصطفی فاتح، «پنجاه سال نفت ایران»، تهران، ۱۳۷۹، صفحه ۲۹۹.
- ۲۷- درباره زندگی و فعالیت های سیاسی حامیان وفادار به رضاشاه که مورد غضب شاه قرار گرفتند و به مرگ، حبس و تبعید و شکنجه محکوم گشتند، رجوع کنید به: افشار(گردآورنده)، «زندگی طوقانی: خاطرات سیدحسن تقی زاده»، تهران، ۱۳۷۲، نصرت الله سیف پور فاطمی، «آئینه عبرت»، جلد دوم، لندن، ۱۳۶۹، ابوالحسن ابتهاج، «خاطرات ابوالحسن ابتهاج»، لندن، ۱۳۷۰ و باقر عاقلی، «ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰»، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۸- درباره هویت و سابقه ایرانیان طرفدار کائوتسکی و بلخانف در ایران بویژه در دوره دوم انقلاب مشروطیت و بعد از آن در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ و سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۳ میلادی، رجوع کنید به: بخش اول، فصل اول.
- ۲۹- رجوع کنید به: «جنبش کمونیستی در ایران» در مجله «توده»، همانجا، صفحات ۱۲-۱۸.
- ۳۰- رجوع کنید به: A. Palmieri، «سیاست بلشویکها در آسیا»، چاپ بلونیا، ۱۹۲۴، جلد اول (چین، ژاپن، هندوستان و ایران)، صفحه ۲۳۸.
- ۳۱- مجله «توده»، همانجا، صفحات ۱۲-۱۸.
- ۳۲- Palmieri، همانجا، صفحه ۲۳۸ و منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۴۱-۴۲.
- ۳۳- منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۴۲.
- ۳۴- مجله هفتگی «شعله انقلاب»، سال دوم، شماره ۳۵ (۲۱ مارس ۱۹۲۰) ویژه نوزدهم، ۱۲۹۹، چاپ سمرقند.
- ۳۵- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۱۹، برای اطلاعات بیشتر درباره «حزب عدالت» در بهار سال ۱۲۹۹ و تدارک انتقال آن به ایران، رجوع کنید به: فاتح، همانجا، صفحه ۳۸۱، الف، شمیده، «حیدرخان»، در مجله «دنیا»، سال چهاردهم، (بهار ۱۳۴۹)، صفحات ۱۱۳-۱۲۴ و «ترهای حیدرخان»، در مجله «دنیا»، شماره ۱۲ (تابستان ۱۳۵۰)، صفحات ۱۰۱-۱۱۰.
- ۳۶- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۰.

## فصل دوم

- ۳۷- «گزارش کنگره اول حزب کمونیست ایران» در مجله «دنیا» شماره ۹ (تابستان ۱۳۴۷). صفحات ۹۹-۱۰۴، الف. سلطانزاده، «ایران معاصر» مسکو، ۱۹۲۲ و صمد کامبخش، «پنجاه سال تاریخ حزب کارگری ایران» در مجله «دنیا»، شماره ۱۱ (تابستان ۱۳۴۹)، صفحات ۲-۱۵.
- ۳۸- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۳۳۱-۳۳۲.
- ۳۹- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۰.
- ۴۰- مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶)، صفحه ۴۰۳ و Zabih همانجا، صفحه ۲۷.
- ۴۱- Degras، «انترناسیونال کمونیسم»، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۱۰.
- ۴۲- Zabih همانجا، صفحات ۲۷-۲۸.
- ۴۳- «مقررات حزب کمونیست ایران» در «اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی کمونیستی ایران»، گردآورنده خسرو شاکری، فلورانس، ۱۹۷۲، صفحات ۲۶-۲۴ و Zabih همانجا، صفحات ۲۶-۲۹.
- ۴۴- North و Eudin همانجا، صفحه ۹۹.
- ۴۵- درباره مرحله اول فعالیت های حزب کمونیست ایران در جنبش و جمهوری گیلان، رجوع کنید به: Ivanova، همانجا، صفحه ۳۰۸، منشور قره خانی، همانجا، صفحه ۷۸، North و Eudin، همانجا، صفحه ۹۷، Ducroq، همانجا، صفحه ۱۴۶ و Zabih، همانجا، صفحات ۱۹-۲۶.
- ۴۶- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۴، منشور قره خانی، همانجا، صفحات ۸۷-۸۸ و مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶)، صفحه ۳۲۸.
- ۴۷- Ivanova، همانجا، صفحه ۳۱۰، منشور قره خانی، همانجا، صفحه ۱۴۳، Ducroq، همانجا، صفحات ۱۴۴-۱۴۵، Irandust، همانجا، صفحه ۳۱۱، Carr، همانجا، صفحات ۲۹۲-۲۹۴، J. Spector، «شوروی و جهان اسلام، ۱۹۱۷-۱۹۵۸»، سیاتل، ۱۹۵۹، صفحات ۹۵-۹۶، Fisher، همانجا، جلد اول، صفحه ۲۸۸ و Zabih، همانجا، صفحات ۲۵-۴۵.
- ۴۸- درباره جزئیات کنگره اول حزب کمونیست ایران، رجوع کنید به مجله «بررسی آسیای مرکزی»، همانجا، صفحه ۴۰۳، Degras، همانجا، صفحه ۱۱۰، North و Eudin، همانجا، صفحه ۹۹ و Zabih همانجا، صفحات ۲۶-۲۹.
- ۴۹- مجله «توده»، همانجا، صفحات ۲۶-۲۷.
- ۵۰- همانجا، صفحه ۲۷.
- ۵۱- مزدک، همانجا، صفحات ۲۲-۲۷ و اردشیر اوانسیان «خاطرات حزب کمونیست ایران» در مجله «دنیا»، شماره ۳ (بهار ۱۳۴۱)، صفحات ۲۳-۲۹.
- ۵۲- اردشیر اوانسیان، «صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران سلطنت رضا شاه»، تهران، ۱۳۵۸، صفحه ۷.
- ۵۳- مزدک، همانجا، صفحه ۲۳.

## فصل دوم

- ۵۴- برای اطلاعات بیشتر درباره فعالیت های کارگری در تهران و شهرهای رشت، انزلی، تبریز و ارومیه و اعتصابات کارگران نفت در جنوب ایران، رجوع کنید به: خسرو شاکری، «تکوین و گسترش جنبش کارگری در ایران»، در «کتاب جمعه»، سال اول، شماره ۱۱ (اردیبهشت ۱۳۵۹)، صفحات ۲۶-۳۲.
- ۵۵- آگاهی، همانجا، صفحات ۲۸-۳۰.
- ۵۶- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به ایوانف، همانجا، صفحه ۸۰.
- ۵۷- درباره روزنامه «حقیقت»، رجوع کنید به: مزدک، همانجا، صفحه ۲۴، مجله «توده»، همانجا، صفحات ۲۷-۲۸ و Palmieri، همانجا، جلد اول، صفحه ۲۴۰.
- ۵۸- مجله «توده»، همانجا، صفحات ۲۷-۲۸.
- ۵۹- درباره فعالیت های حزب کمونیست ایران در عرصه مطبوعات در دوره ۱۳۰۰-۱۳۰۱، رجوع کنید به: میم ناصحی «تشکیلات کارگری در ایران»، در روزنامه «رهبر»، ۲۰ فروردین ۱۳۲۲، شین مانی، «تاریخچه نهضت کارگری در ایران»، تهران، ۱۳۴۶ و رضا روستا، «شورای متحده کارگران»، در روزنامه «رزم ماهانه»، خرداد ۱۳۲۷، صفحات ۶۲-۶۴.
- ۶۰- برای مآخذ، رجوع کنید به: بدرالملوک بامداد، «زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید»، تهران، ۱۳۵۴.
- ۶۱- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۸.
- ۶۲- حزب کمونیست بریتانیا، «بین الملل کمونیست بین کنگره های جهانی پنجم و ششم»، لندن، ۱۹۲۸، صفحات ۴۰۶-۴۱۰ و Spector، «شوروی و جهان اسلام»، همانجا، صفحات ۱۵-۱۷.
- ۶۳- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۲۹.
- ۶۴- همانجا، صفحه ۲۰.
- ۶۵- مجله «ستاره سرخ»، شماره های ۳ و ۴ (خرداد- تیر ۱۳۰۸).
- ۶۶- «تزه های کنگره دوم حزب کمونیست ایران»، در مجله «دنیا»، سال سوم، شماره یک (زمستان ۱۳۳۹)، صفحات ۱۱۵-۱۴۶.
- ۶۷- مجله «دنیا»، سال دوم، شماره ۴ (بهار ۱۳۳۸) و Spector، همانجا، صفحه ۱۱۰.
- ۶۸- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۳۱ و Zabih، همانجا، صفحات ۵۶-۵۹.
- ۶۹- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۳۱ و Spector، همانجا، صفحات ۱۵-۱۷.
- ۷۰- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۳۱.
- ۷۱- همانجا.
- ۷۲- همانجا، صفحات ۳۲-۳۳.
- ۷۳- همانجا، صفحه ۳۳.
- ۷۴- برای اطلاعات بیشتر درباره فعالیت های حزب در بین کارگران نفت جنوب، رجوع کنید به: شاکری، همانجا، صفحات ۳۲-۳۶ و مجله «توده»، همانجا، صفحات ۳۴-۳۵.

## فصل دوم

- ۷۵- شاکری، همانجا، صفحات ۲۷-۲۸، مجله «ستاره سرخ»، شماره های یک و دو (۱۳۰۹) و فاتح، همانجا، صفحه ۴۸۷.
- ۷۶- عبدالصند کامبخش، «شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران»، تهران، ۱۳۵۸، صفحه ۳۶.
- ۷۷- مزدک، همانجا، صفحه ۲۶.
- ۷۸- اردشیر آوانسیان، «تشکیلات حزب کمونیست ایران در خراسان»، در مجله «دنیای»، شماره ۶ (پائیز ۱۳۴۴)، صفحات ۸۰-۸۱.
- ۷۹- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۳۵.
- ۸۰- Abrahamian، همانجا، صفحات ۱۵۴، ۱۵۷، ۴۵۷ و ۴۸۱.
- ۸۱- درباره «قانون سیاه»، رجوع کنید به: مرتضی راوندی، «تفسیر قانون اساسی ایران»، تهران ۱۳۲۲، صفحه ۵۶.
- ۸۲- احمد سلطانزاده که در زمان تصویب «قانون سیاه»، در شوروی زندگی و فعالیت میکرد، هیچوقت به ایران برنگشت، محمد دهقان و محمد آخوندزاده از سیاست کناره گیری کردند. محمد حجازی در زندان در سال ۱۳۰۹ کشته شد و بقیه به شوروی پناهنده گشتند. برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به: Abrahamian، همانجا، صفحات ۱۳۲-۱۳۳.
- ۸۳- برای شرح مبسوط زندگی تقی ارانی، رجوع کنید به: رضا رادمنش، «دکتر تقی ارانی»، «ماهنامه مردم»، شماره ۲ (ژانویه ۱۹۴۹)، صفحات ۱-۸، نورالدین کیانوری، «دکتر تقی ارانی»، در مجله «دنیای»، شماره ۴ (پائیز ۱۳۴۲)، صفحات ۲۹-۴۶ و اتف. مسعود، «ارانی: شعله جاویدان»، در ماهنامه «مردم»، شماره ۶ (ژانویه-فوریه ۱۹۷۰).
- ۸۴- مجله «ایرانشهر»، شماره یک، سال دوم (دسامبر ۱۹۲۳) به نقل از حمید احمدی، «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی»، برلین، ۱۳۷۱، صفحات ۶-۷.
- ۸۵- در این مقاله اولتراناسیونالیستی، ارانی با یک لحن بسیار شوونیستی کورش و داریوش و فردوسی و خیام را مورد ستایش قرار داده و از مزدک و بابک و دیگر رفورمیست های تاریخ ایران اسمی نمبرد. رجوع کنید به: تقی ارانی، «قهرمانان بزرگ ایران»، در مجله «ایرانشهر»، شماره ۲، سال دوم (سپتامبر ۱۹۲۳)، صفحات ۶۳-۶۴.
- ۸۶- در این مقاله ارانی به تبلیغ و ترویج و گسترش زبان فارسی در ایالات اقلیت نشین ایرانی، بویژه در آذربایجان پرداخته و طرد و پاکسازی زبان ترکی آذری را، که به عقیده او توسط مغولان بر مردم «آریایی تواد» آذربایجان تحمیل شده بود، نائید میکند. رجوع کنید به: تقی ارانی، «آذربایجان»، در مجله «فرنگستان»، شماره یک (سپتامبر ۱۹۲۴)، صفحات ۲۴۷-۲۵۴.
- ۸۷- تقی ارانی، «تغییر زبان فارسی»، در مجله «دنیای»، دوره اول، شماره ۱۰-۱۱ و ۱۲ (خرداد ۱۳۱۴)، صفحه ۳۷۳.
- ۸۸- تقی ارانی، «سلسله علوم دقیقه، فیزیک»، برلین، ۱۹۲۵ به نقل از حمیدی، همانجا، صفحات ۳۱-۳۲.
- ۸۹- تقی ارانی، «پسیکولوژی فردی»، برلین، ۱۹۲۷، صفحه ۱۷۲.



## فصل دوم

- ۹۰- تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، ارانی پس از اینکه بیک مارکسیست متعهد تبدیل گشت به همکاری با مجله «بیکار»، یکی از دو نشریه مهم حزب در خارج از ایران، که در آن زمان منتشر میشد، پرداخت ولی عضو حزب کمونیست ایران نبود. برای مآخذ رجوع کنید به: Abrahamian همانجا، صفحه ۱۵۷ و حمیدی، همانجا، صفحات ۱۵-۲۰.
- ۹۱- ایرج اسکندری، «خاطرات سیاسی»، پاریس، ۱۳۶۶، بخش نخست، صفحه ۳۱ و محمد گلین و یوسف شریفی، «محاكمة محاکمه گران»، تهران، ۱۳۶۳، صفحه ۲۰۱.
- ۹۲- اسکندری، همانجا، صفحات ۳۱-۳۲.
- ۹۳- احمدی، همانجا، صفحه ۷.
- ۹۴- درباره مقام و موقعیت سیاسی سلیمان میرزا اسکندری در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۶ به عنوان رهبر حزب سوسیالیست ایران و عضو دوره های چهارم و پنجم مجلس شورای ملی، رجوع کنید به: بخش دوم در فصل دوم همین کتاب و سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک)، «سیر کمونیسم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیستها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳»، تهران، ۱۳۴۳، فصل ششم، صفحه ۱۵۱.
- ۹۵- حمیدی، همانجا، صفحه ۷.
- ۹۶- Abrahamian همانجا، صفحه ۱۵۷.
- ۹۷- رجوع کنید به: سند شماره ۱۰۲ در کتاب «اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضا شاه»، گردآورنده: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰، صفحات ۲۳۹-۴۳۰.
- ۹۸- سند شماره ۱۲۳: «انتشار روزنامه بیکار به صورت شبنامه، تحت مدیریت محمود پایدار در اتریش»، همانجا، صفحات ۲۹۰-۲۹۱.
- ۹۹- «نگاهی به زندگی گذشته بیکار»، در «بیکار»، نشریه حزب توده ایران، دوره دوم، سال اول، شماره یک (خرداد و تیر ۱۳۵۰)، صفحات ۷-۱۰.
- ۱۰۰- رجوع کنید به: سند شماره ۸۹ در «اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضا شاه»، همانجا، صفحات ۱۹۸-۲۰۲.
- ۱۰۱- سند شماره ۹۴: «ورود غافلگیرانه پلیس مخفی آلمان به منزل و چاپخانه دکتر وینر و ضبط بقایای شماره ششم روزنامه بیکار»، همانجا، صفحات ۲۱۵-۲۲۲.
- ۱۰۲- سند شماره ۹۶: «مقاله روزنامه برلینر تریبون در اعتراض به اقدام غیرقانونی وزارتخانه های خارجه و پلیس آلمان در توقیف روزنامه بیکار»، و سند شماره ۹۷: «ترجمه سه فقره خیر از روزنامه های آلمان راجع به توقیف و محاکمه متصدیان روزنامه بیکار»، همانجا، صفحات ۲۲۳-۲۲۸.
- ۱۰۳- سند شماره ۹۳: «عدم توقیف رسمی انتشار روزنامه بیکار توسط دولت آلمان به دلیل موانع قانونی ناشی از عمل متقابل ماده ۱۰۳ قانون جزایی آلمان»، همانجا، صفحات ۱۲۱-۲۱۴.
- ۱۰۴- سند شماره ۱۱۳: «تعقیب و بازداشت متصدیان روزنامه نهضت توسط عدلیه آلمان به عنوان دنباله روزنامه بیکار»، همانجا، صفحه ۲۵۶.

## فصل دوم

- ۱۰۵- سند شماره ۱۱۳: همانجا، صفحه ۲۵۹.
- ۱۰۶- برای مآخذ رجوع کنید به: اردشیر آوانسیان، «صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران اول سلطنت رضا شاه (۱۹۲۲-۱۹۳۳)»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱۲۵-۱۳۸ و انورخامه ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، تهران، ۱۳۶۳، صفحه ۷۰.
- ۱۰۷- Zabih همانجا، صفحه ۶۴.
- ۱۰۸- عزت الله نوذری، «تاریخ احزاب سیاسی در ایران»، شیراز، ۱۳۸۰، صفحات ۲۷-۲۸.
- ۱۰۹- Zabih همانجا، صفحات ۱۳۰-۱۳۲.
- ۱۱۰- ع. بصیر، «برخی مشخصات سبک ارانی در ترویج افکار مارکسیستی در ایران»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، شماره ۴ (۱۳۳۷)، صفحات ۹۴-۱۰۰. برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به: بعضی از نوشته های ارانی مانند «بشر از نظر مادی»، «ماتریالیسم تاریخی» و «دانش و عناصر ماده» در مجله «دنیا»، دوره اول، شماره ۱-۱۰ و ۱۲ (خرداد ۱۳۱۴) و «فیزیک در دوازده جزء»، «اصول شیمی» و «پسیکولوژی» در مجله «دنیا»، دوره دوم، شماره چهارم (۱۳۴۸).
- ۱۱۱- احسان طبری، «جامعه ایران در دوران رضاشاه»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۶، صفحات ۱۰۰-۱۰۳ و نصرت الله جهانشاهلو، «ما و بیگانگان- سرنوشت»، برلین ۱۹۸۲، صفحات ۱۳-۱۵.
- ۱۱۲- ارانی بعد از بازگشت به ایران بلافاصله کوشید با روشنفکران ادبی و فلسفی ایران رابطه برقرار سازد. او به محض آشنائی با اشعار نیما، کتاب «پسیکولوژی»، خود را، که جدیداً نگاشته بوده، برای نیما یوشیج فرستاد. نیما یوشیج بعد از دریافت کتاب و مطالعه آن طی نامه ای ارانی را مورد تحسین قرار داده و اظهار امیدواری کرد که بزودی به ملاقات یا ارانی دست یابد. رجوع کنید به: سیروس طاهباز (گردآورنده)، «نامه های نیما یوشیج»، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۱۳- احمد کسروی، مورخ و محقق نامدار ایران، پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاشاه، در نوشته هایش چندین بار به مناظرات و بحث هائیکه با تقی ارانی در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۲ داشته، اشاره میکند. کسروی با اینکه در اثر معروف خود «آئین» به مقوله «ماتریالیسم تاریخی»، به عنوان یک بینش «غربی» برخورد نقادانه میکند ولی احساس علاقه و احترام خود را نسبت به ارانی در آثار خود به روشنی بیان داشته و از او به عنوان یک دانشمند جوان یاد میکند. رجوع کنید به: احمد کسروی، «آئین»، تهران، ۱۳۲۲. «دین و جهان»، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۶، صفحه ۴۰ و «ورجاوند بنیاد»، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۰، صفحه ۱۶.
- ۱۱۴- میرزا طاهر تنکابنی، یکی از معروفترین فیلسوفان دهه ۱۳۱۰، در زمینه سیر حکمت و فلسفه کلاسیک صاحب نظر بود. ارانی بعد از مراجعت به ایران با تنکابنی آشنا شد و با حمایت و همکاری او موفق به انتشار نسخه خطی رساله عمر خیام نیشابوری تحت نام «تقد کتاب هندسه اقلیدس» در سال ۱۳۱۳ گشت. رجوع کنید به: فریدون آدمیت، «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، تهران، ۱۳۵۵، صفحه ۲۶۹. ایرج اسکندری، «خاطرات سیاسی»، بخش نخست، صفحات ۲۰ و ۲۷ و مجله «دنیا»، دوره اول، شماره ۸ (آذر ۱۳۱۳)، صفحه اول.

## فصل دوم

- ۱۱۵- عبدالحسین حسایی (دهزاد) از سنین جوانی به جنبش انقلابی جنگل پیوست و مقالات و اشعار خود را در مجله «گل زرد» (چاپ تهران) با نام مستعار «لخت» منتشر ساخت. در دوران شکوفائی جنبش جنگل، از فعالین حزب کمونیست ایران و از ناشرین روزنامه های «انقلاب سرخ» و «ایران سرخ» محسوب میشد. او بعد از شکست جنبش گیلان به شوروی پناهنده شد و در آنجا به تحصیل پرداخت. دهزاد بعد از اتمام تحصیلات به ایران برگشت و در سال ۱۳۰۴ در تهران به شغل معلمی اشتغال یافت. او در سال ۱۳۰۶ به عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست ارتقاء یافت و در این دوره با ارانی و یارانش در برلین رابطه برقرار کرد. بعد از سرکوب حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۹، دهزاد مخفی شده و سپس از مخفیگاه خارج شده و دوباره به شوروی پناهنده گشت. بعد از بازگشت ارانی به ایران، دهزاد از طریق همسر خود، صغری دهزاد، تماس خود را با ارانی حفظ کرده و در تهیه و انتشار مجله «دنیا» به ارانی کمک میکرد. رجوع کنید به: احمدی، همانجا، صفحات ۴۴-۴۹، یوسف افتخاری، «خاطرات دوران سبری شده»، به اهتمام کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران ۱۳۷۰، محمد آخوندزاده «خاطرات»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، سال چهاردهم، شماره دوم (۱۳۵۲) و اسکندری، «خاطرات سیاسی»، همانجا، بخش نخست، صفحه ۷۵.
- ۱۱۶- درباره تدارک انتشار مجله «دنیا» توسط ارانی و یارانش در تهران در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۲، رجوع کنید به: مقاله «رستاخیز دنیا»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، سال اول، شماره یک (اردیبهشت ۱۳۳۹)، صفحه ۱۳، انور خامه ای، همانجا، صفحات ۷۵ و ۸۴، احسان طبری، «مقدمه»، بر کتاب کامبخش، همانجا، صفحات ۷ و ۲۷، جهانشاهلو، همانجا، صفحه ۱۴ و روزنامه «اطلاعات»، ۱۱ آبان ۱۳۱۷.
- ۱۱۷- اسکندری، همانجا، صفحات ۱۷-۱۸ و ۲۳.
- ۱۱۸- خامه ای، همانجا، صفحه ۷۲ و احمدی، همانجا، صفحات ۵۱-۵۲.
- ۱۱۹- اسکندری، همانجا، صفحه ۲۶، خامه ای، همانجا، صفحه ۷۶ و جهانشاهلو، همانجا، صفحه ۱۰.
- ۱۲۰- درباره کیفیت توریکی و هدف مجله «دنیا» و نقش ارانی در انتشار این نشریه بی نظیر در تاریخ مطبوعات ایران، رجوع کنید به:
- «متن دفاعیات دکتر ارانی»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، شماره اول و دوم (بهار و تابستان ۱۳۴۲)، صفحات ۱۰۷-۱۲۰.
- تقی ارانی، «انتشار دنیا»، در مجله «دنیا»، دوره اول، شماره اول (بهمن ۱۳۱۲)، صفحات ۱-۲.
- تقی ارانی، «شش ماه مجله دنیا و انعکاس آن»، در مجله «دنیا»، دوره اول، شماره ششم (تیرماه ۱۳۱۳)، صفحات ۱۶۵-۱۶۸ و
- خامه ای، همانجا، صفحه ۷۷.
- ۱۲۱- معروفیت و شهرت ارانی و نوشته هایش در مجله «دنیا»، در اواسط دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۵) فقط به محفلها و گروه ها و افراد چپ و لائیک محدود نمیشد. افراد مذهبی نیز توجه خاصی به فعالیت های ارانی معطوف داشته و در بعضی مواقع نوشته ها و تحلیل های او را نکان دهنده و موثر در بین روشنفکران محسوب میداشتند. بطور مثال رجوع کنید به: علی اکبر رفسنجانی، «ریشه قدرت انقلاب و...» روزنامه

## فصل دوم

- «اطلاعات»، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۲ و مرتضی مطهری «علل گرایش به مادی‌گری». تهران، ۱۳۶۸. صفحات ۱۱-۱۲ و محمد حسین طباطبائی تبریزی «اصول فلسفه و روش رئالیسم». تهران، ۱۳۲۲. مقدمه.
- ۱۲۲- Abrahamian همانجا، صفحه ۱۵۷.
- ۱۲۳- اطلاعات درباره «۵۳ نفر» و محاکمه آنها در تهران از منابع زیرین اتخاذ گشته است:
- روزنامه «اطلاعات»، از ۱۱ تا ۲۶ آبان ۱۳۱۷.
  - بزرگ علوی، «پنجاه و سه نفر»، تهران، ۱۳۲۳.
  - گزارش کنسول انگلیس به وزارت امور خارجه انگلستان: «محاکمه پنجاه و سه نفر» در «اسناد وزارت خارجه»، بخش ایران، ۱۹۳۸، شماره ۳۷۱.
  - مجله «دنیا»، شماره ۴ (پائیز ۱۳۲۲) صفحات ۲۹-۴۶.
  - «نامه مردم»، شماره ۶ (بهمن و اسفند ۱۳۲۸).
  - «ماهنامه مردم»، شماره ۵ (خرداد ۱۳۳۹).
  - تقی ارانی، «متن دفاع»، تهران، ۱۳۲۴.
  - نورالدین کیانوری، «دکتر تقی ارانی - شعله ای که برافروخت و خاموش شد، ولی برای همیشه آتشی فروزان باقی ماند»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، سال سوم، شماره ۳ (۱۳۲۲).
  - Lenczowski، همانجا، صفحه ۱۰۷.
  - روزنامه «ظفر»، شماره مخصوص، ۱۴ بهمن ۱۳۲۴.
  - روزنامه «مردم»، شماره مخصوص، ۱۴ بهمن ۱۳۲۷.
  - روزنامه «رهبر»، شماره مخصوص، ۱۰ مهر ۱۳۲۵.
  - خامه ای، همانجا، صفحات ۲۶-۲۸، ۸۱ و ۱۰۰.
  - جهانشاهلو، همانجا، صفحه ۱۰ و
  - آخوندزاده، همانجا، صفحه ۹۵.
- ۱۲۴- برای دسترسی به لیست کامل پنجاه و سه نفر و اطلاعات درباره ترکیب اتیکی - ملی و موقعیت سیاسی و سوابق شغلی و طبقاتی آنها، رجوع کنید به Abrahamian همانجا، صفحات ۱۵۷-۱۶۳ و احمدی، همانجا، صفحات ۱۴۳-۱۴۸.
- ۱۲۵- تقی ارانی، «دفاع در محاکمه پنجاه و سه نفر»، در مجله «دنیا»، شماره ۴ (بهار و تابستان ۱۳۴۲)، صفحات ۱۰۷-۲۰.
- ۱۲۶- جعفر پیشه وری، «سرگذشت من»، در نشریه «آزیر»، شماره های خرداد و تیر ۱۳۲۳ و «ارانی پیشه وری» (ارانی از نظر پیشه وری)، در کتاب پیشه وری، «سنجیلمیش از لری»، (منتخبی از آثار پیشه وری)، صفحه ۵۴۷ به نقل از مجله «ارک»، شماره ۳ (آذر ۱۳۵۶)، صفحه ۸.
- ۱۲۷- علوی، همانجا، صفحه ۵۳ و گلچین و شریفی، همانجا، صفحات ۳۳۸-۳۳۹.



فصل سوّم

فصل سوّم

در دورهٔ اوّل آزادیهای دموکراتیک

(۱۳۲۵-۱۳۲۰)



## پیشگفتار

### مشخصات عمده و روند کلی دوره

دوره آزادیهای دموکراتیک از زمان اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متفقین (شوروی و آمریکا و انگلیس) خلع و تبعید رضا شاه پهلوی به جزیره موریس در شرق آفریقا (۱۹۴۱) شروع شده و با آغاز زمامداری دکتر مصدق در ۱۹۵۱ پایان میرسد. این دوره پرتلاطم از نظر سیاسی و روند اوضاع در سطح جهانی خود به دو دوره مشخص زیرین تقسیم میشود:

- دوره اول: از زمان اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) تا پایان جنگ جهانی دوم و آغاز «جنگ سرد» و شکست جمهوریهای خود مختار آذربایجان و کردستان در ۱۳۲۵ (۱۹۴۶).

- دوره دوم: از زمان شکست جمهوریهای آذربایجان و کردستان در ۱۳۲۵ تا آغاز زمامداری دکتر محمد مصدق در ۱۳۳۰ (۱۹۵۱).

در این فصل، بعد از تشریح روند کلی و مشخصات عمده دوره اول آزادیهای دموکراتیک، به بررسی سازمانها و احزاب سیاسی آن دوره خواهیم پرداخت. چند چون احزاب و سازمانهای سیاسی مربوط به دوره دوم در فصل چهارم این کتاب مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

بعد از آغاز جنگ جهانی دوم ایران در تحت دیکتاتوری رضا شاه با اینکه تمایلات شدید به طرف آلمان هیتلری داشت ولی اعلام به اصطلاح بیطرفی کرد، این موضع گیری کاملاً یک امر ظاهری بود.<sup>۱</sup> در واقعیت رژیم رضاشاه به طرفداری از فاشیسم آلمان روی آورده و بر علیه نیروهای ضد فاشیستی در داخل و خارج از ایران دست به کار شد. رضا شاه و طرفداران سلطنت استبدادی معتقد بودند که بالاخره آلمان نازی پیروز از جنگ بیرون خواهد آمد و نتیجتاً ایران نیز در خاورمیانه بعنوان متحد آلمان به نیروی بزرگ «نژاد برتر آریایی» تبدیل خواهد شد. بدین جهت رضاشاه و رژیم او برای گسترش تمایلات نژاد پرستانه ایدئولوژی فاشیستی در ایران در جریان سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ به تکاپو افتادند. هدف آنها این بود که ایران را تبدیل به پایگاهی مطمئن در خاورمیانه برای عملیات جاسوسی آلمانیها ساخته و شرایط را برای نابودی شوروی آماده سازند.<sup>۲</sup>



## فصل سوم

بعد از حمله هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی در ژوئن سال ۱۹۴۱ ارتش سرخ طبق ماده شش قرار داد ۱۹۲۱ ایران و شوروی (که به شوروری حق میداد که در صورتیکه خطری از جانب ایران تهدیدش کند وارد ایران گردد) با مشاهده خطر آلمان که هر روز به دامنه تبلیغاتی، سیاسی و نظامی خود در ایران و خاورمیانه میافزود، همراه دیگر متفقین ایران را اشغال کرد. با اشغال ایران عمر دیکتاتوری رضا شاه نیز به پایان رسید. در شهریور ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۱) رضا شاه بعد از خلع از سلطنت به کمک انگلیس‌ها به جزیره موریس (شرق آفریقا) تبعید شد پسر او محمدرضا پهلوی با رضایت و موافقت متفقین به سلطنت رسید.

با اینکه خلع و تبعید رضا شاه به حکومت بیست ساله ترور و خفقان خاتمه داد ولی نظام شاهنشاهی سرنگون نگشت. با خلع رضاشاه و برکناری داردودسته اش بدون شک ارتجاع از نظر سیاسی ضعیف تر گشت و توده های مردم به بعضی از آزادیهای سیاسی و دموکراتیک خود البته بطور نسبی نایل آمدند. بلافاصله زندانیان سیاسی آزاد گشتند و با فرارسیدن سال ۱۳۲۱ اکثر تبعیدها به خانه های خود برگشتند و آزادی مطبوعات، تشکیل و فعالیت سازمانها و احزاب سیاسی رواج پیدا کرده و مراکز ملی و دموکراتیک شروع به رشد کردند.<sup>۲</sup>

در این دوره بعضی از جنایات دوره رضا شاهی افشاء شد و قاتلین و شکنجه گران زندانیهای رضاشاه مثل احمد احمدی، که با تزریق آمپول تیفوس مبارزین معروفی چون تقی ارانی را بهلاکت رسانده بود، به دادگاه کشیده شدند. مجلس شورای ملی در دوره سیزدهم به جهت فشار مردم و اعتراضات وسیع توده‌ای مجبور شد که املاک اختصاصی را به صاحبانش برگرداند و خواستار محاکمه مسئولین شهربانی علیرغم مخالفت دربار گردد.<sup>۱</sup>

در این دوره تاریخی که نزدیک به ده سال طول کشید، قدرتهای بزرگ بویژه آمریکا و انگلیس برای تسلط بر منابع طبیعی مخصوصاً مخازن نفتی ایران به رقابت برخاسته و حوزه نفوذ خود را در زمینه های سیاسی و نظامی و اقتصادی در ایران گسترش دادند. اتحاد جماهیر شوروی نیز که از جنگ جهانی دوم پیروز ولی ضعیف بیرون آمده بود، هدف استراتژیکی خود را در ایران براساس اینکه نگذارد آمریکا و انگلیس ایران را به پایگاهی علیه شوروی تبدیل سازند قرار داد.

در تحت این شرایط کشور ایران در این دوره پر تلاطم به صحنه نبرد بین نیروهای استقلال طلب که در اول ضعیف بودند و رفته رفته قویتر شدند از یک طرف و نیروهای وابسته به انگلیس و آمریکا از طرف دیگر تبدیل شد این مبارزه (که ده سال طول کشید و بالاخره منجر به پیروزی استقلال طلبان نهضت ملی ایران تحت رهبری دکتر مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ گشت) در تمام

## فصل سوم

شئون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بویژه در مطبوعات و صف بندیهای سیاسی درون مجلس تبلور یافت.

در کشورهای توسعه نیافته، بویژه در کشورهاییکه ارتجاع حاکم است، مطبوعات نقش بسیار مهمی را در شکل گیری و رشد احزاب و سازمانهای سیاسی در آن کشورها ایفا میکنند در ایران، در دوره اول آزادیهای دموکراتیک مطبوعات وهم چنین صف بندیهای سیاسی در مجلس شورای ملی رابطه ای تنگاتنگ و تعیین کننده با شکل گیری و تحول احزاب و سازمانهای سیاسی داشتند. روی این اصل، در اینجا اول به بررسی کم و کیف مطبوعات و آرایش نیروها در مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) پرداخته و سپس احزاب و سازمانهای سیاسی را معرفی میکنیم.

### بخش اول مطبوعات

در دوره آزادیهای دموکراتیک روزنامه نگاری و انتشار مجلات مختلف هفتگی و ماهانه رونق یافت. به جرات میتوان گفت که تا آن زمان در هیچ دوره ای در تاریخ معاصر ایران انتشار مطبوعات به آن حد اعتبار و اهمیت کسب نکرده بود. بدون تردید سی و شش سال قبل از فرا رسیدن دوره آزادیهای دموکراتیک انتشار روزنامه های معتبری چون «صور اسرافیل» حبل المتین، نسیم شمال، «آذربایجان» و «مجلس» در اولین بهار آزادی در ایران در سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ خورشیدی) نقش بی نظیری در تحرک و سازماندهی توده های مردم در دوره اول انقلاب مشروطیت بازی کرده بودند. ولی در دوره آزادیهای دموکراتیک انتشار مطبوعات نه تنها از نظر کمی افزایش فوق العاده یافت بلکه از نظر کیفی، بویژه نحوه رپورتاژ رشته ژورنالیسم را دچار تحول ساخت.

تا زمانیکه جنگ جهانی دوم ادامه داشت و ایران در اشغال متفقین بود خطر عمده در جهان و ایران فاشیسم ارزیابی میشد در نتیجه در ایران نیز مثل اکثر کشورها چه نیروهای ملت گرا و استقلال طلب و چه نیروهاییکه به قدرت های خارجی به ویژه آمریکا و انگلیس متکی بودند با نشر روزنامه و مجله به مبارزه و تبلیغات علیه آلمان نازی روی آوردند. ولی بعد از پایان جنگ جهانی، ارباب مطبوعات نیز مثل رهبران احزاب و نخست وزیران دولت، نمایندگان مجلس و اسرای ارتش به طرفداران انگلیس و آمریکا از یک سو و به طرفداران شورروی از سوی دیگر تقسیم گشته و با تشدید روند «جنگ سرد» در عین تبانی و رقابت علیه همدیگر در مقابل استقلال طلبان و ملت گرایان صف آرائی کردند.<sup>۵</sup>

## فصل سوم

معروفترین روزنامه ملی این دوره «بهار» بود که در مشهد توسط محمد تقی بهار چاپ شد. در این روزنامه ملک الشعراء ایران با قلمی شیوا مقالاتی تحت عنوان «کارنامه زندان» مینوشت که در نوع خود کم نظیر و به جهت افشای وضع زندانهای رژیم رضا شاه خوانندگان زیادی در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۴ پیدا کرد.

در این دوره مجلات علمی، فرهنگی و تاریخی ادبی هنری نیز انتشار یافتند که بنوبه خود در رشد افکار و اعتلای سطح آگاهی مردم بویژه روشنفکران و دانشجویان نقش بزرگی ایفا کردند. معروفترین این نوع مطبوعات عبارت بودند از:

- مجله «انجمن فرهنگی ایران و شوروی»، توسط سعید نفیسی،

- مجله یادگار توسط عباس اقبال آشتیانی،

- مجله «یغما» توسط ع-یغمائی،

- مجله «سخن» توسط ذبیح الله صفا با همکاری صادق هدایت و پرویز نائل خانلری و

- مجله موسیقی توسط شهید نورانی.<sup>۶</sup>

در این دوره احزاب و سازمانهای سیاسی نیز که بتدریج شکل گرفته و رشد میافتند، دست به انتشار روزنامه های متعددی زدند. معروفترین این نشریات عبارت بودند از: گروه مطبوعاتی حزب پیکار («بهار»، «نبرد» و «ایران ما»). حسن ارسنجانلی در روزنامه «ایران ما» مقالاتی تحت عنوان «گرسنه» مینوشت که خیلی معروفیت داشت.<sup>۷</sup>

حزب توده ایران نیز که در پاییز سال ۱۳۲۰ تشکیل یافته بود، روزنامه های «مردم» به سردبیری صفر نوعی و «سیاست» به سردبیری عباس اسکندری را منتشر میساخت که عموماً از سیاست شوروی در مبارزه علیه فاشیسم آلمان طرفداری میکردند. در جریان سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۵ این حزب با رشد روز افزون پایه های توده ای خود به انتشار روزنامه های متعددی منجمله «رهبر»، «مردم» (دوره دوم)، «ظفر» و «شهباز» اقدام کرد.<sup>۸</sup>

دیگر نشریاتی که در این زمان از طرف احزاب و سازمانهای مختلف چاپ شدند، عبارت بودند از:

- «مهر ایران»، ارگان «حزب مردم»، به مدیریت د. نوروزی،

- «میهن» و «اقدام» ارگانهای «حزب عدالت»، به مدیریت عباس خلیلی،

- «رعد امروز»، ارگان «حزب اراده ملی»، به مدیریت مظفر فیروز و

- «جبهه»، ارگان «حزب ایران».

## فصل سوم

مضافاً در این دوره خود متفکین نیز به زبان فارسی مطبوعات خود را منتشر کرده و در آنها از مواضع و سیاست های خود دفاع کرده و علیه آلمان نازی تبلیغ میکردند. مثلاً انگلیس ها در لندن نشریه ای به اسم «روزگار نو» و در دهلی مجله ای به اسم «شیور» نشر میدادند که در آنها از «دموکراسی» نوع انگلستان حمایت میکردند. شوروی نیز نشریه «دوست ایران» را در تهران و «اخبار روز» را در مشهد و تبریز پخش کرده و علیه فاشیسم آلمان و به نفع سوسیالیسم تبلیغ میکرد. نیروهای نظامی شوروی با اهمیتی که به نقش تبلیغات و کارسیاسی در بین توده های مردم میدادند در شهرهای مختلف بویژه در شهرهای شمال ایران بطور مرتب اعلامیه ای تحت نام «افکار خلق» از هواپیما پخش کرده و در آن اعلامیه ها اشعاری چون «پیام به ایران» شعر معروف ابوالقاسم لاهوتی را پخش میکردند.

در این دوره شخصیت های فعال سیاسی نیز که ضرورتاً به سازمانها و احزاب سیاسی تعلق نداشتند، نشریات خود را که ناشر افکار و مواضع متنوع آنها بودند چاپ میکردند. مهمترین این روزنامه ها عبارت بودند از:

- «آزیر»، به سردبیری جعفر پیشه وری،
- «مرد امروز»، به سردبیری محمد مسعود،
- «داریا»، به سردبیری حسن ارسنجاتی،
- «ستاره ایران»، به مدیریت میرزا حسن خان صبا،
- «فرمان»، به مدیریت شاهنده،
- «قیام ایران»، به مدیریت حسن صدر،
- «وظیفه»، به مدیریت رحیم زهتاب فرد،
- «مهر ایران»، به مدیریت مجید موقر،
- «خبر»، به مدیریت محمود نیک پور نائینی،
- «ستاره»، به مدیریت احمد ملکی،
- «فردا»، به مدیریت باقر نیک انجام،
- «ادیب»، به مدیریت اسماعیل بمینی،
- «کشور»، به مدیریت محمد رضا جلالی نائینی،
- «آزاد»، به مدیریت عبدالقدیر آزاد و
- «اصناف»، به مدیریت ابراهیم کریم آبادی.

در مرداد ۱۳۲۲ سردبیر «آزیر» همراه با سردبیران و مدیران مسئول چندین نشریه مختلف

## فصل سوم

طی نشستی یک ائتلاف مطبوعاتی به اسم «جبهه آزادی» را برپا ساختند که تا آن زمان در تاریخ سیاسی مطبوعات ایران بی نظیر بود. این ائتلاف ضد فاشیستی تحت همان اسم یک روزنامه یومیه نیز منتشر کرد که تا دو سال یعنی تا پایان جنگ جهانی دوم به انتشار خود ادامه داد. نشریات درون ائتلاف «جبهه آزادی» عبارت بودند از:

- «آزادگان»، مدیریت عزت پور.
- «آزیر»، مدیریت و سردبیری جعفر پیشه وری.
- «باختر»، مدیریت حسین فاطمی.
- «تجدد»، ایران مدیریت محمد طباطبائی.
- «خورشید ایران»، مدیریت پازادگاد.
- «داد»، مدیریت ابوالحسن عمیدی نوری.
- «دماوند»، مدیریت فتاحی.
- «رهبر»، مدیریت ایرج اسکندری.
- «ستاره»، مدیریت احمد ملکی.
- «صدای ایران»، مدیریت صادق سرمد.
- «مردم»، مدیریت رضا رادمنش.
- «نجات ایران»، مدیریت زین العابدین فروزش.
- مجله «محیط»، مدیریت محیط طباطبائی و
- «فرمان»، مدیریت شاهنده.

«جبهه آزادی» در عرض یک سال بعد از تشکیلش به یکی از بزرگترین مراکز ائتلافی در ایران تبدیل شد و در آغاز سال ۱۳۲۵ نزدیک به پنجاه روزنامه و مجله که عمدتاً ضد انگلیس بودند، در این ائتلاف عضویت داشتند.

در صف مقابل روزنامه های ضد فاشیستی و مترقی متعلق به ائتلاف «جبهه آزادی» صف روزنامه های متعلق به دربار و یا متمایل به نیروهای آمریکا و انگلیس بودند که در ظاهر به هیچ گروه و حزبی تعلق نداشتند ولی عمدتاً طرفدار دربار بوده و در مواقع ضروری به طرفداری از سیاست های آمریکا و یا انگلیس در ایران برمیخواستند. بعضی از این نشریات عبارت بودند از: روزنامه های «اطلاعات»، «کیهان»، و مجلات هفتگی «اطلاعات»، «تهران مصور»، «صبا»، «امید» و «ترقی».

شایان ذکر است که وقتی که شرایط سیاسی دستخوش تحول گشت، جنگ جهانی دوم به نفع

متفقین به پایان رسید و اختلافات بین آمریکا و انگلیس و شوروی بروز و تشدید یافت و در ایران طرح امتیاز نفت در مجلس چهاردهم مطرح گردید، تمام نشریات و روزنامه های سیاسی چه در داخل «جبهه آزادی» و چه در خارج از آن از صف بندیهای دوران جنگ جهانی دست برداشته به نیرو بندیهای جدید تقسیم گشتند. یخشی از این ارباب جراید به اردوی سید ضیاء الدین طباطبایی پیوسته و به تفع منافع انگلیس در ایران موضع گرفتند. بخش دیگر بویژه مطبوعات «حزب توده ایران» شعار «امتیاز نفت به شمال» را تبلیغ کردند. بخش دیگر نیز در انتظار شکست انگلیس و پیروزی و تسلط آمریکای نوخاسته بر منابع نفت ایران سکوت کردند. تنها یک بخش از جراید به آرمانهای ملی و استقلال طلبانه مردم ایران وفادار مانده و تا به آخر در کنار دکتر محمد مصدق در مجلس چهاردهم به تفع «قانون منع اعطای امتیاز به کشورهای خارجی» موضع گرفتند.

بطور کلی در فاز دوم این دوره بعد از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا و انگلیس با اینکه در وحدت با هم و با اشاعه تئوریهها و عملکرد سیاستهای «جنگ سرد» تهاجم خانمانسوز و همه جانبه ای را علیه متفق سابق خود- شوروی- در سرتاسر جهان شروع کردند، ولی در اکثر کشورهای آسیا و آفریقا به رقابت علیه همدیگر برخاستند بدین جهت در سالهای بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۵۰) ایران به جولانگاه رقابتهای انترامپریالیستی بین آمریکا و انگلیس تبدیل گشت.<sup>۱</sup> با بررسی ترکیب نیرو بندیهای درون مجلس چهاردهم و سپس کم و کیف احزاب سیاسی تبانی و رقابت آمریکا و انگلیس از یک سو و مبارزه نیروهای استقلال طلب از سوی دیگر بیشتر روشن میشود.

## بخش دوم

### نیرو بندیهای سیاسی در مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم)

بعد از خلع و تبعید رضاشاه، مردم ایران در تحت آزادیهای نسبی که در ایران بوجود آمده بود برای اولین بار توانستند که بعد از بیست سال استبداد تنی چند از نمایندگان خود را به مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) روانه سازند. ولیکن اکثر نمایندگان این دوره مجلس که در بهمن ۱۳۲۲ (فوریه ۱۹۴۴) گشایش یافت، غالباً طرفداران نیروهای خارجی بویژه آمریکا و انگلیس بودند. بدین جهت در بررسی صف بندیهای درون مجلس چهاردهم که متعلق به احزاب

## فصل سوم

و سازمانهای سیاسی این دوره در صحنه سیاسی ایران بودند، باید به مبارزه بین دو خط - خط استقلال و خط وابستگی - توجه کرده و رابطه این خط مشی را با سیاست بین المللی قدرت های بزرگ در ایران تعیین و تعریف کرد.

در جریان سالهای آخر جنگ جهانی دوم که بتدریج آلمان هیتلری میرفت تا واقعیت شکست از طرف متفقین را پذیرا باشد روابط بین المللی اکثر کشورها دستخوش تحولات اساسی قرار گرفت. و این امر بعلت ظهور و تکامل نیروبندهای جدید در صحنه جهانی بود در حالیکه آلمان و ایتالیا شکست خورده و بعضی از قدرتهای بزرگ مثل فرانسه و انگلستان از نظر نظامی و اقتصادی بطور قابل ملاحظه ای ضعیف شده بودند تمرکز و گسترش پولی و مالی و نظامی ایالات متحده و هم چنین حجم سرمایه گذاری آن کشور ابعاد بسیار وسیعی در سطح جهانی یافت. بویژه بعد از جنگ با در اختیار داشتن مخرب ترین سلاحهای نظامی، با تثبیت دلار بعنوان یک ارز بین المللی معتبر و با ایجاد بلوک های نظامی در سراسر دنیا، ایالات متحده آمریکا در اکثر کشورهای سرمایه داری موضع غالب پیدا نمود و بتدریج سرگردگی جهان سرمایه داری را قبضه کرده و به مناطق نفوذ کشورهای امپریالیستی تضعیف شده قدم نهاد.

در ایران نیز مانند سایر کشورهای خاورمیانه، جنگ جهانی دوم و عواقب اقتصادی و ژئوپلیتیکی آن باعث گردید تا موازنه قوا و جو سیاسی به نفع آمریکا و به ضرر انگلیس به گونه ای شتابنده تغییر یابد. تبلور تغییر موازنه قوا در ایران این دوره را میتوان در تشکیل و ایجاد احزاب و سازمانهای سیاسی و انتشار ارگانهای مربوطه و جراید متنوع دیگر یافت که همگی در رقابت شدید با طرفداران انگلیس به دفاع از آمریکا می پرداختند. شایان ذکر است که حلقه اصلی این رقابت را تسلط بر منابع نفتی ایران تشکیل میداد. رقابت دو قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس در این دوران در کلیه سطوح از مطبوعات و کابینه های دولتی گرفته تا ارتش و دربار بچشم میخورد. بالطبع دامنه رقابت به درون مجلس چهاردهم هم کشیده شد.<sup>۱۰</sup>

در پائیز سال ۱۳۲۲ در انتخابات نمایندگان برای مجلس چهاردهم، طرفداران آمریکا و انگلیس به رقابت شدیدی برخاستند تا هر یک تعداد بیشتری از طرفداران خود را روانه مجلس کرده و از این طریق در انتخاب نخست وزیران ایران نیز نقش بیشتری داشته باشند.

مجلس چهاردهم که در سال ۱۹۴۴ (بهمن ماه ۱۳۲۲) افتتاح گردید از ۱۲۶ نماینده تشکیل شده بود. اکثر نمایندگان این مجلس از زمینداران بزرگ، تجار ثروتمند و بوروکراتهای عالی مقام دولتی تشکیل یافته بودند که از نظر سیاسی در درون فراکسیونهای مختلف تمرکز داشتند.<sup>۱۱</sup> اهم این جناح های مختلف سیاسی عبارت بودند از:

## فصل سوم

- ۱- فراکسیون اتحاد ملی - این فراکسیون که مجموعاً از سی نفر تشکیل میشد در برگیرنده نمایندگان طرفدار دربار و عموماً از اشراف و اعیان بودند که در مجلس فرمایشی زمان رضا شاه نیز نمایندگی داشتند. عزت الله بیات، ناصر قلی اردلان و قرچ آصف (که هر سه از زمینداران بزرگ بودند) در شمار سخنگویان این فراکسیون محسوب میشدند. در خارج از مجلس اینان حزبی بنام «حزب اتحاد ملی» بوجود آوردند که ارگان آن روزنامه «صدای ملت» بود. بعدها این حزب تغییر نام داده و به «حزب مردم» معروف شد و اسم روزنامه هم به «صدای مردم» تغییر یافت. اعضای آن عمدتاً سلطنت طلب بوده و در امور داخلی و خارجی از دربار پیروی میکردند. زمانیکه در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ دربار بسوی آمریکا گرایش یافت اینان نیز به طرفداری از آمریکا برخاستند.
- ۲- فراکسیون آزادی - اکثر نمایندگان این فراکسیون نیز از فنودالهای شمال ایران تشکیل میشدند که به مجلسین رضاشاه راه داده شده بودند. اکثر آنان زمینداران بزرگ دوران قاجاریه بودند که در سیاست خارجی از انگلستان پیروی میکردند. معروفترین آنان محمد والی فرمانفرمایان و امیر نصرت اسکندانی از آذربایجان و ابوالقاسم امینی بودند. تعداد اعضای این فراکسیون در مجموع بیست نفر و کاندیدای آنان برای نخست وزیری احمد قوام السلطنه بود.<sup>۱۲</sup>
- ۳- فراکسیون میهن - این فراکسیون از ۲۶ نماینده تشکیل میشد که اکثراً از فنودالها و تجار بزرگ جنوب بودند. اعضای این فراکسیون نیز طرفدار انگلیس و از منطقه نفوذ انگلیس نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند. سخنگویان این فراکسیون عبارت بودند از: نورالدین امامی (تاجر معروف اصفهان)، شکرالله صفوی (از بوشهر مدیر روزنامه «کوشش»،) ملک مدنی (زمین دار کرمانشاه)، هادی طاهری (میلیونر و تاجر ابریشم از یزد) و سید ضیاءالدین طباطبایی (معروف به سید ضیاء، که در سال ۱۲۹۹ به کمک انگلیسها به همراه رضا خان کودتای سوم اسفند را سازمان داده بود). در خارج از مجلس سید ضیاء حزبی بنام «حزب وطن» ایجاد کرده و روزنامه اش را به نام «رعده امروز» منتشر می ساخت.<sup>۱۳</sup>
- ۴- فراکسیون دموکرات - این جناح توسط ضمصام بختیاری (طرفدار انگلیس از اصفهان)، اسد بختیار (از دزفول) و عباس قبادیان (رئیس ایل کلهر در جنوب غربی ایران) نظریات خود را به مجلس عرضه میکرد. تعداد افراد این جناح ۱۱ تن بودند که اکثراً در برگیرنده نمایندگان مناطق جنوب بود. اینان نیز به طرفداری از انگلستان خواهان حفظ مقام خود در ریاست ایلات بودند.



۵- فراکسیون مستقل - نمایندگان این جناح که ۱۵ نفر بودند عموماً از رؤسای دولتی در تهران و طرفدار علی سهیلی و نخست وزیری او بودند و در ارتباط با سیاست خارجی نیز از ایالات متحده امریکا طرفداری میکردند. شخص سهیلی نیز زمانیکه برای دومین بار در بهمن ۱۳۲۱ (۱۹۴۳) به نخست وزیری ایران رسید بلافاصله ۲۸۰۰۰ سرباز انگلیسی را برداشته و در عوض سربازان آمریکائی را جایگزین آنان ساخت.<sup>۱۴</sup> در زمان نخست وزیری او بود که آرتور میلیسپو بعنوان مشاور مالی آمریکا به ایران دعوت شد تا به مسائل مالی ایران رسیدگی کند. بهر حال سخنگوی «فراکسیون مستقل» علی دشتی نویسنده معروف بود که در زمان رضاشاه حزبی بنام «حزب ایران نو» ایجاد کرد و به همراه سهیلی از سیاست امریکا دفاع می‌کرد. بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم سهیلی و دشتی به طرفداری از امریکای تازه بقدرت رسیده برخاستند. در بیرون از مجلس دشتی حزب عدالت را پایه گذاری کرد و روزنامه های مختلفی به اسم «بهرام»، «ندای عدالت»، «مهر ایران»، را منتشر میکرد که تماماً به طرفداری از آمریکا فعالیت و تبلیغ میکردند.

این پنج جناح - اتحاد ملی، آزادی، میهن، دموکراتیک و مستقل - با اینکه با هم اختلافات مهمی داشتند ولیکن در دو نکته اساسی یکی بودند. نخست: نمایندگان بطور کلی اشراف اعیان و زمین دار بودند. دوم: درسیاست خارجی عمدتاً یا طرفدار انگلیس و یا طرفدار آمریکا بودند. و در مقابل این پنج جناح وابسته به امپریالیست‌ها و دربار جناح دیگری در مجلس چهاردهم بنام «فراکسیون حزب توده»، وجود داشت که دارای هشت نماینده بود. نمایندگان حزب توده در مجلس که عمدتاً از خانواده‌های مهم و در ضمن روشنفکر بودند، عبارت بودند از: دکتر فریدون کشاورز، شهاب فردوس، دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، محمد پروین گنابادی، ارداشیر اوانسیان (معروف به اردشیر) و تقی فداکار.

این روشنفکران با اینکه علیه آمریکا و انگلیس موضع میگرفتند و بخاطر پشتیبانی از شوروی در نبرد استالینگراد بین مردم بویژه روشنفکران و دانشگاهیان محبوبیت ویژه‌ای داشتند اما با سیاست مرفقی و استقلال طلبانه دکتر مصدق که به موزانه منفی و بیطرفی در امور بین المللی معتقد بود مخالفت کرده و با شعار ملی کردن صنایع نفت مخالفت میورزیدند. در بیرون مجلس روزنامه های «رهبر»، «رزم» و «مردم» توسط اعضای این فراکسیون بین روشنفکران محبوبیت داشتند.<sup>۱۵</sup>

از ۱۲۶ نماینده مجلس چهاردهم ۱۱۰ نماینده عضو فراکسیونهای فوق الذکر بودند. از ۱۶ نماینده باقیمانده اعتبارنامه پنج تن رد شده بود و دو تن نیز چند ماه قبل از گشایش مجلس فوت

## فصل سوم

کرده و دو تن نیز استعفا داده بودند. بغير از افراد فوق نمايندگان باقيمانده به «منفردين» معروف بودند که رهبريشان با دکتر محمد مصدق بود. منفردين، که بعدها هسته اصلي «جبهه ملی ايران» را بوجود آورده و در سالهاي بعد در کابينه دکتر مصدق نقش بزرگي در ملی شدن صنعت نفت ايفا کردند از فعالترين و مردمی ترين نمايندگان مجلس چهاردهم بودند. دکتر مصدق که عليه ديکتاتوری رضاخان در کنار مُدّرس معروف مبارزه کرده و سالها در تبعيد به سر برده بود پس از سرنگونی رضا شاه از طرف مردم تهران به نمايندگي مجلس چهاردهم انتخاب شد. در اين مجلس بود که مصدق سياست معروف به «موازنه منفي» - امتناع از دادن امتياز به خارجي ها - را بصورت لايحه در اختيار مجلس گذاشت.<sup>۱۴</sup> از اعضاي ديگر اين فراکسيون، پنج تن عضو «حزب ايران» - متشکل از روشنفکران مهندس و دکتر - بودند. روزنامه هاي اين فراکسيون (منفردين) در ابتدا «شفق» و سپس «جبهه» در بين نيروهاي ملی و استقلال طلب شهرت خاصی داشتند.<sup>۱۵</sup> مصدق و يارانش در مجلس چهاردهم در سياست خارجي معتقد به اصل بيطرفي و اجرائی «سياست موازنه منفي» و در سياست داخلي معتقد به اجرائی اصول مشروطيت و مبارزه شديد با اختلاس و ارتشاء بودند.

اگر به دقت وابستگي ها و مواضع نمايندگان و فراکسيونهاي مختلف مجلس چهاردهم را مورد تحليل قرار دهيم متوجه ميشويم که با وجود اختلاف نظرات مختلف و متنوع روي مسائل گوناگون، بطور کلی نمايندگان مجلس چهاردهم به دو بخش تقسيم ميشدند: نمايندگاني که خواهان اعطاي امتياز به نيروهاي خارجي بودند و نمايندگاني که «اصل عدم قبول و امتناع از دادن امتياز» را تبليغ ميکردند. انتخابات مجلس چهاردهم در زماني انجام يافت و به اتمام رسيد (ژوئن ۱۹۴۳ - فوریه ۱۹۴۴) که ايران هنوز در اشغال نيروهاي متفقين (آمریکا و انگليس و شوروی) بود. هريک از اشغالگران بويژه آمریکا و انگليس درحوزه نفوذ خود طرفداران خویش را پرورش داده و تحت نام نماينده روانه مجلس کردند. در اين مجلس تنها مصدق و يارانش از اصل استقلال طلبی و اتکا بخود (سياست موازنه منفي) پيروي ميکردند و بقيه نمايندگان طرفدار سياست (موازنه مثبت) يعني موافق با دادن امتيازات به کشورهاي قدرتمند خارجي بودند و در مقابل مصدق و يارانش موضع مخالف ميگرفتند.<sup>۱۸</sup>

در مجلس چهاردهم، مصدق و يارانش اقليت بسيار کوچکی را تشکيل ميدادند، آنها با مهارت عليه مقاصد آشکار و پنهان امپرياليستهای امريکا و انگليس مبارزه نموده و با استفاده خلاق از تضاد بين طرفداران نيروهاي خارجي توانستند در نکات زير به موفقيتهای زيادی دست يابند. مصدق با مبارزات افشاگرانه خود سيد ضياءالدين طباطبائي را - که انگليس ها دوباره به

## فصل سوم

ایران برگردانده بودند تا زمام امور را در خدمت بدانها بدست گیرد- منفرد کرده و از صحنه سیاسی ایران بیرون انداخت<sup>۱۹</sup>. مصدق، همچنین امریکائی‌ها را- که مترصد بودند با تحمیل آرتور میلیسپو از طریق نخست وزیری سهیلی بعنوان رئیس مالیه، ایران را تماماً تحت نفوذ خود در آورده و سرکردگی امپریالیسم انگلیس را نیز بعهدہ بگیرند- شکست داد و میلیسپو را با سرافکنندگی از ایران اخراج کرد.<sup>۲۰</sup> همچنین در دورۀ مجلس چهاردهم (که طرفداران امریکا خواهان اخذ امتیاز استخراج نفت در صفحات شمال ایران بوده و حزب توده و نمایندگان آنها نیز در مجلس خواهان اعطای امتیاز نفت به شوروی گردیده و طرفداران امپریالیسم انگلیس خواهان حفظ و حراست از منافع آن کشور بر نفت جنوب بودند)، دکتر مصدق با تقدیم «لایحه قانون منع اعطای امتیاز به خارجی‌ها» و با استفاده از تضادهای موجود در درون مجلس بین این نیروهای وابسته توانست خط استقلال طلبانه خود را پیاده کرده و به کمک توده‌های مردم این لایحه را از تصویب مجلس بگذراند. با تصویب این لایحه راه برای تقدیم لایحه ملی شدن صنعت نفت در آینده نیز هموار گردید.

در این میان قوای متفقین مترصد بودند تا با تشکیل کمیسیون سه جانبه استقلال ایران را از بین برده و این کشور را به مناطق نفوذ بین خود تقسیم نمایند. مبارزات پیگیر مصدق در افشای این امر تأثیر زیادی بر افکار عمومی مردم ایران نهاد. بعقیده برخی از مورخین، مخالفت افکار عمومی در ایران در ارتباط با ایجاد این کمیسیون باعث گردید که اتحاد جماهیر شوروی نیز از تشکیل هر نوع کمیسیون با آمریکا و انگلیس منصرف گردد. این امر تشکیل کمیسیون را با شکست روبرو ساخت.<sup>۲۱</sup>

همانطور که قبلاً نیز اشاره شد ترکیب طبقاتی و سیاسی مجلس چهاردهم را اکثراً زمینداران و بورژوازی وابسته به دول خارجی تشکیل میدادند. در نتیجه هنگامی که مبارزات مردم ایران در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ (۱۹۴۵-۱۹۴۶) اوج گرفت و در آذربایجان و کردستان دموکراسیهای جمهوری روی کار آمدند، امریکا و انگلیس به تکاپو افتاده و با تباری، طرفداران خود را در مجلس چهاردهم متحد ساخته و از این طریق توانستند قوام السلطنه را روی کار آورند. در اینجا، قبل از اینکه به اقدامات قوام در سرکوب جنبشهای آذربایجان و کردستان بپردازیم به بررسی ایجاد و ماهیت احزاب متعددی که در این دوره در صحنه سیاسی ایران فعالیت میکردند میپردازیم.

## بخش سوّم

### از حزب کبود تا حزب ایران

همانطور که در بخش های پیشین این فصل اشاره شد، در این دوره احزاب متعدد و متنوعی که تا اندازه‌ای منافع طبقات و اقشار مختلفی از مردم را نمایندگی میکردند، در صحنه سیاسی ایران ظاهر گشته و شروع به رشد نمودند. با اینکه تعداد محدودی از این احزاب، مثل «حزب ایران» به خاطر وجود آزادیهای نسبی ملی و دمکراتیک از یک سو و ضعف نسبی دربار و هیئت حاکمه از سوی دیگر مستقل و ملی بوده و از طرف قدرتهای امپریالیستی حمایت نمیشدند، ولی مدارک و اسناد موجود نشان میدهند که اغلب این احزاب مثل اکثر جناح های مختلف درون ارتش و مجلس شورای ملی به نیروهای امپریالیستی وابسته بوده و عمدتاً از منافع سیاسی و استراتژیکی آنها در ایران حمایت میکردند. بخش بزرگی از این احزاب، مثل «حزب وطن» و «اراده ملی» به انگلستان، تعدادی دیگر مثل «حزب عدالت» و «حزب آزادی» به آمریکا، و بعضی نیز مثل «حزب پیکار» به فرانسه و بعضی دیگر مثل «حزب ملیون» ایران به آلمان نازی وابسته بوده و یا به آنها تعلق خاطر داشتند. در این بخش در ضمن بررسی چند و چون این احزاب، به چگونگی وابستگی و عدم استقلال این احزاب نیز میپردازیم.



اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ میلادی) توسط متفقین و خلع و تبعید رضا شاه فصل جدیدی را در تاریخ فعالیت‌های احزاب در ایران گشود. در اوایل دوره اشغال، مردم تصور میکردند که اشغال ایران فقط جنبه نظامی و بر علیه موقعیت آلمان نازی است. ولی نیروهای متفقین، همانطور که خواهیم دید تنها به حضور نظامی اکتفا نکرده و از بدو ورود به دخالت در امور داخلی ایران دست زدند. در زمینه سیاسی آنها با حمایت از طرفداران بومی خود به تأسیس و یا نفوذ در احزاب و سازمانهای سیاسی دست زدند. به جز انگلیس، آمریکا، شوروی و فرانسه، دولت آلمان نازی هم در این زمینه دست به تأسیس احزاب طرفدار خود زد. مهم ترین احزاب طرفدار آلمان در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۳ عبارت بودند از: «حزب کبود» و «حزب ملیون ایران».

### حزب کبود

«حزب کبود» در سال ۱۳۱۹ بوسیله حبیب الله نوبخت نماینده دوره های ششم تا سیزدهم

## فصل سوم

مجلس شورای ملی و با حمایت مقامات آلمان نازی تأسیس گردید.<sup>۲۲</sup> نوبخت توانست در اندک مدتی جمع زیادی از سران ارتش، مثل سرلشکر فضل الله زاهدی و بخشی از علمای مذهبی، مثل آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و تعدادی از روزنامه نگاران و نویسندگان را دور برنامه سیاسی «حزب کبود» بسیج سازد.

### حزب ملیون ایران

بعد از اشغال ایران توسط متفقین «حزب کبود» عملاً از بین رفت، ولی جاسوسان آلمانی که هنوز در ایران مانده بودند به اقدامات خود ادامه داده و دوباره در آخر سال ۱۳۲۰ با رهبری نوبخت، زاهدی و کاشانی «حزب ملیون ایران» را بنا نهادند.<sup>۲۳</sup> در غیبت نمایندگی سیاسی آلمان در تهران، تأسیس این حزب نتیجه تلاش های یک جاسوس آلمانی به نام فرانتس مایر بود. در این حزب سه نماینده مجلس سیزدهم، تعدادی از افسران ارشد ارتش و حتی بعضی از علمای مذهبی عضویت داشتند. تبلیغات آلمان نازی علیه موقعیت و منافع انگلستان برای بعضی از علمای اسلامی مثل آیت الله کاشانی خیلی جذاب بود. پدر کاشانی از روحانیون مذهبی ضد انگلیسی بود که بر سر مبارزه علیه انگلستان نیز به قتل رسیده بود. مرگ پدر، کاشانی را که در ضمن از طرفداران رشید علی گیلانی (یکی از طرفداران آلمان نازی در عراق) بود، دشمن آشتی ناپذیر انگلستان ساخته و او را به عضویت در حزب ملیون ایران راغب ساخت.

هدف حزب ملیون ایران این بود که ارتشیان عالیرتبه در جنوب ایران تحت فرماندهی زاهدی و با کمک عشایر جنوب به رهبری قشقائی‌ها دولت مرکزی را در تهران تضعیف ساخته و طی کودتای نظامی و اعلام جمهوری علیه متفقین و به نفع متحدین وارد جنگ گردند.<sup>۲۴</sup>

اشغال ایران توسط متفقین و شکست ارتش آلمان نازی در استالین گراد نقشه رهبران حزب ملیون ایران را عقیم گذاشت. بعد از اینکه متفقین فرانتس مایر رئیس عملیات جاسوسی آلمان در ایران را دستگیر ساختند، هویت اکثر رهبران حزب ملیون ایران، که بعدها به عنوان اعضای «ستون پنجم» آلمان نازی در ایران معروف گشتند، بر ملا گشت. متفقین از طریق مقامات دولت علی سهیلی تعداد زیادی از رهبران و فعالین این حزب منجمله نوبخت، کاشانی، زاهدی، سرهنگ منوچهری، جعفر شریف امامی، جهانگیر تفضلی، خسرو اقبال، سرتیپ کوپال، سرهنگ باتمانقلیچ، محمود کیانوش و دهها نفر دیگر را روانه زندانها و تبعیدگاه های مختلف ساختند.<sup>۲۵</sup>

پس از شکست متحدین و تسلیم آلمان نازی و پایان جنگ جهانی دوم در ۱۳۲۴ (۱۹۴۵)، کاشانی، زاهدی و منوچهری، (که بعدها به اسم ارتشبد بهرام آریانا معروف گشت) از تبعیدگاهها

## فصل سوم

برگشته و دوباره در صحنه سیاسی ایران دست به فعالیتهای سیاسی زدند. کاشانی در ۱۳۲۴ با همکاری سید حسن امامی، امام جمعه تهران، به ایجاد «حزب فرزندان اسلام» اقدام کرد و بعد از چندی در سال ۱۳۲۵ با رهبران «حزب مردم» وحدت کرده و حزب «اتحاد» را تأسیس کرد.

### حزب اتحاد ملی و حزب مردم

حزب اتحاد ملی پس از شهریور ۱۳۲۰ توسط سید محمد صادق طباطبائی از فعالین دوره مشروطیت و نماینده مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) تأسیس یافت. در داخل مجلس چهاردهم طباطبائی همراه با دیگر رهبران حزب - عزت الله بیات، فرج آصف و سید احمد طباطبائی - تحت نام «فراکسیون اتحاد ملی» فعالیت داشتند. این حزب خواهان استقرار و تثبیت سیستم سلطنتی قوی (شاهنشاهی) در ایران بود و بیشتر از احزاب دیگر آریستوکراسی ارضی و منافع مالکین بزرگ را در ایران نمایندگی میکرد.<sup>۲۶</sup> مواضع سیاسی اعضای رهبری این حزب در نشریات «صدای ملت» و «صدای ملت» منعکس می شد.

در اواسط سال ۱۳۲۳ رهبران حزب «اتحاد ملی» بعد از مذاکره با رهبران «حزب ملت» (که در دیماه ۱۳۲۰ قبل از تشکیل حزب «اتحاد ملی» توسط خود سید محمد صادق طباطبائی و با همکاری و حمایت خان ملک ساسانی تأسیس یافته بود)<sup>۲۷</sup> به وحدت رسیده و مشترکاً «حزب مردم» را تأسیس کردند.<sup>۲۸</sup> در اعلامیه تأسیس حزب مردم، از جمله افراد شاخصی که از آنها به عنوان رهبران حزب مردم نام برده شده، عبارت بودند از: امان الله اردلان، عباسقلی اردلان، ذبیح الله صفا، ابراهیم زند، مظفر بقائی، مهدی ملکزاده و عزت الله بیات.

در دوره دوم نخست وزیری قوام (۱۳۲۴-۱۳۲۶)، حزب مردم یکی از مخالفین سرسخت قوام و شدیداً طرفدار دربار و شاه بود. «صدای مردم»، ارگان حزب مردم که صاحب امتیاز آن محمد حسن فری پور بود، در دیماه ۱۳۲۵ بدلیل چاپ مقالات تند علیه دولت قوام، توسط دولت قوام توقیف شد. پس از رفع توقیف، روزنامه «صدای مردم» همچنان به مخالفت خود با قوام در طول نیمه اول سال ۱۳۲۶ ادامه داد.<sup>۲۹</sup>

مرامنامه، مواضع و تفکر حاکم بر «حزب مردم» که در روزنامه «صدای مردم» منعکس میشد، مشخصاً نشان میدهد که این حزب نیز با اینکه با سیاست های قوام السلطنه شدیداً مخالفت میکرد، ولی دقیقاً یک حزب دست راستی و طرفدار دربار و منافع بلوک غرب در ایران بود. عملکرد رهبران این حزب بازتاب مشی و سابقه محافظه کار این حزب در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بود.

## فصل سوم

حزب مردم با اینکه به غیر از تهران، در اصفهان، کرمان، کرمانشاهان، لرستان و همدان نیز فعالیت داشت ولی مثل اکثر احزاب دست راستی و سلطنت طلب آن دوره، که عموماً به غرب تمایل داشتند، فاقد پایگاه توده‌ای بود.

سرانجام، «حزب مردم» نیز در اواسط سال ۱۳۲۵ با حزب جدید التأسیس «فرزندان اسلام» وحدت کرده و «حزب اتحاد» را بنیاد نهادند. «حزب فرزندان اسلام» بعد از پایان جنگ جهانی دوم در ۱۳۲۴ توسط ابولقاسم کاشانی و همیاری سید حسن امامی، امام جمعه تهران، تأسیس یافته بود. اکثر اعضای این حزب ضد انگلیسی، ضد کمونیست و ضد شوروی بوده و تمایل به آمریکا داشتند، که در آن زمان نفوذش در ایران گسترش میافت. بعد از نزدیک به یکسال فعالیت سیاسی، «فرزندان اسلام» با «حزب مردم» وحدت کرده و تحت نام «حزب اتحاد» به فعالیت پرداختند.<sup>۲۰</sup> در فصل چهارم به کم و کیف «حزب اتحاد» و سرانجام آن در بعد از اعلام حکومت نظامی بهمن ۱۳۲۷ (فوریه ۱۹۴۹) خواهیم پرداخت.

### حزب عدالت

حزب عدالت به رهبری جمال امامی، علی دشتی، ابراهیم خواجه نوری و محمد علی سهیلی در آذر ماه سال ۱۳۲۰، سه ماه بعد از خلع و تبعید رضا شاه تشکیل شد.<sup>۲۱</sup> هدف مؤسین حزب از ایجاد آن، فقط مبارزه علیه اشاعه سوسیالیسم و فعالیت‌های حزب توده ایران بود.<sup>۲۲</sup>

سابقه وابستگی دشتی به دربار به سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۴، زمانی که رضا شاه میرفت که دیکتاتوری بیست ساله اش را در ایران بنا سازد، برمیگردد. دشتی قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و در دوره اوج گیری مبارزات رهائی بخش مردم در گیلان و آذربایجان و خراسان به تبلیغ اندیشه های سوسیالیستی پرداخته و در نشریه اش تحت نام «شرق سرخ» از انقلاب بلشویکی روسیه و رهبری لنین دفاع میکرد. ولی او تحت تأثیر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قدر قدرتی رضا خان از اندیشه های سوسیالیستی رو بر تافته و بعد از جلوس رضا شاه به تخت سلطنتی استبدادی همراه محمد علی سهیلی حزبی درباری به نام «ایران نو» تشکیل داد. در جریان تشدید نفوذ و اوج گیری فعالیت‌های تبلیغاتی آلمان نازی در ایران، حزب «ایران نو» مورد غضب رضاشاه قرار گرفته و در سال ۱۳۱۷ منحل گشت. پس از خلع و تبعید رضا شاه، دشتی و سهیلی دوباره به پشتیبانی از حضور و نفوذ انگلستان در ایران برخاسته و با کمک جمال امامی «حزب عدالت» را بنا نهادند.

دیگر اعضای هیات موسسین حزب عدالت، به غیر از دشتی، سهیلی، امامی و خواجه نوری، عبارت بودند از: امیراحمد مهبُد، ابوالحسن حائری زاده، دکتر امین الملک مرزبان و دکتر احمد هومن. از این میان دشتی، که نویسنده و رُمان نویس معروفی بود و جمال امامی انگوفیل بوده و در وابستگی به انگلستان شهرت داشتند. امیر احمد مهبُد نیز به گفته حسن ارسنجانی (که از پیروان جدی قوام السطنه بوده است) در زمان صدارت سوم قوام السطنه در روزهای پر تلاطم ۲۵ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ رابط سفارت آمریکا با قوام بود.<sup>۲۳</sup>

حزب عدالت نیز مانند اکثر احزاب این وقت این زمان خواستار ازدیاد نفوذ نظامی آمریکا در ایران بوده و ضد کمونیست محسوب میشد. برای این حزب در میان همه خواسته‌ها و برنامه‌ها، استخدام مستشار آمریکائی، مبارزه علیه حزب توده ایران و «خطر کمونیسم» از همه خواسته‌های دیگر مهم‌تر و لازم‌الاجرا تر بود. این خواسته‌ها بویژه مواضع ضد کمونیستی و ضد اصلاحاتی حزب در ارگان‌های متعدد حزب در آن سالها به خوبی منعکس هستند.<sup>۲۴</sup>

ارگان حزب عدالت در ابتدا روزنامه «مهر ایران» به صاحب امتیازی مجید موقر و سردبیری علی هاشمی حائری بود. پس از مدتی در سال ۱۳۲۴ نشریه «ندای عدالت» جایگزین «مهر ایران» شد که امتیاز آن متعلق به ابراهیم خواجه نوری (نویسنده معروف کتاب «بازیگران عصر طلائی») بود. پس از آن نیز در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ به ترتیب روزنامه‌های «بهرام»، «مهر ایران» و «قیام ایران» ناشر اندیشه‌ها و مواضع سیاسی رهبران حزب عدالت بودند.<sup>۲۵</sup>

نمایندگان حزب عدالت (دشتی و سهیلی) در مجلس چهاردهم فراکسیونی به اسم «مستقل» بوجود آورده و بطور مرتب از سیاست‌های نظامی آمریکا در ایران دفاع کرده و خواهان بازگشت آرتور میلیسبو، مشاور اقتصادی و نظامی آمریکا، به ایران بودند زمانی که میلیسبو در سال ۱۳۲۳ به ایران آمد، دشتی و سهیلی بظرفداری از آمریکا و در مخالفت با دکتر مصدق، خواهان ادامه اقامت میلیسبو به عنوان مشاور اقتصادی در ایران گشتند.<sup>۲۶</sup> حزب عدالت هم چنین برای رسیدن سهیلی به نخست‌وزیری ایران هم در مجلس و هم در خارج از مجلس از طریق ارگانهای سیاسی اش فعالیت داشت.

در دوره نخست وزیری سهیلی، که از بهمن ۱۳۲۱ تا فروردین ۱۳۲۳ طول کشید، یای آمریکا بیش از پیش، بویژه از نظر نظامی و مالی در ایران باز شد. حزب عدالت و رهبران آن، بویژه آنهاییکه بیشتر به آمریکا تمایل داشتند، تا اواخر دهه ۱۳۲۰ به فعالیتهای ضد کمونیستی و ضد نهضت ملی ادامه دادند.<sup>۲۷</sup> بعد از سرنگونی دولت ملی مصدق، دشتی، به خاطر حسن احترامیکه بین درباریان و محافظ آمریکایی کسب کرده بود به مقامات بالائی دست یافت. او در



## فصل سوم

دهه ۱۳۴۰ سناتور انتصابی شاه در سنا شد و بعدها کتابی نیز در مدح نظام شاهنشاهی بمناسبت جشن های دو هزار پانصد ساله شاهنشاهی به اسم ۵۵ انتشار داد.



بر خلاف احزاب طرفدار آلمان، که عمرشان کوتاه بود و احزاب جدیدی که به سوی آمریکا کشش داشتند و تاثیر چندانی بر اوضاع سیاسی ایران در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ نداشتند، موقعیت احزاب و سازمان هائیکه در تهران و شهرستانهای دیگر ایران با حمایت و خواست مقامات انگلیسی تشکیل و یا تقویت میشدند، تاثیر بسزائی بر روند حوادث ایران داشتند. تا زمانیکه انگلستان به عنوان یک قدرت سیاسی بین المللی غالب در ایران عمل میکرد احزاب طرفدار آنها نیز حاکمیت را در ایران تحت سلطه خود قرار داده بودند. خواهیم دید که در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ و بویژه بعد از سرکوب جنبش های خود مختاری در آذربایجان و کردستان، موقعیت بلا منازع انگلستان در مقابل ظهور و رشد نفوذ ابرقدرت آمریکا بتدریج کاهش یافت و بعد از آن احزاب طرفدار آمریکا شروع به رشد کرده و نفوذ فوق العاده پیدا کردند.

بهر رو، در ماههای بلافاصله بعد از اشغال ایران و خلع و تبعید رضاشاه، بازگشت سید ضیاء الدین طباطبائی از تبعید در فلسطین (مستعمره انگلستان) به ایران سرآغاز ایجاد و تأسیس و تقویت احزابی گردید که تنها هدفشان پشتیبانی از سیاست های انگلیس در ایران و مبارزه علیه حزب توده ایران بود. مهمترین این احزاب عبارت بودند از: «حزب وطن»، «حزب اراده ملی» و «حزب همراهان».

### حزب وطن

حزب وطن با حمایت و صلاح دید مقامات انگلیسی در شهریور ۱۳۲۲ تشکیل شد و سید ضیاء الدین طباطبائی پس از بازگشت از فلسطین، مستعمره انگلستان، به ایران بلافاصله رهبری آن را در دست گرفت.<sup>۲۸</sup> سید ضیاء، عامل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، یکی از مطمئن ترین و با تجربه ترین طرفداران سیاست انگلستان در ایران و خاورمیانه بود و مقامات انگلیسی خیلی کوشیدند که سید ضیاء در این دوره حکومت را نیز در ایران در دست گیرد.

مشى و مرام «حزب وطن» و هدفش مقابله با حزب توده ایران بود و به همین لحاظ از همان ابتدای کار، درگیری میان اعضاء و هواداران حزب وطن با هواداران حزب توده یک امر همه روزه در تهران بود.

## فصل سوم

البته «... رهبری این یورش ددمنشانه را سید ضیاء و دارودسته اش به عهده داشتند و از پشتیبانی مادی و معنوی دولت انگلیس نیز برخوردار بودند. در همین دوره، سید ضیاء با کمک سرلشکر حسن ارفع یکی از ارتشیان ارشد طرفدار انگلیس در ایران در شهرهای مختلف ایران نیز با ایجاد احزاب این الوقت و پوشالی و مسلح ساختن اعضای آن احزاب به سازمانها و مراکز سیاسی و فرهنگی حزب توده هجوم میبردند و فعالین آنها را مضروب میساختند».<sup>۱۹</sup>

نمایندگان حزب وطن در مجلس چهاردهم، تحت فراکسیون «میهن» در جریان مبارزه برای قبول و یا رد اعتبار نامه نمایندگی سید ضیاء الدین فعالیت میکردند. معروفترین فعالین حزب وطن در داخل مجلس عبارت بودند از: نور الدین امامی، از اصفهان، شکرالله صفوی (مدیر نشریه «کوشش») از بوشهر، ملک مدنی ارکمانشاه، هادی تهرانی از یزد و مظفر فیروز، شخص اخیر، مرموزترین شخصیت انگلوفیل ایران بود که بعدها به عنوان معاون نخست وزیر در کابینه ائتلافی قوام السلطنه، نقش بزرگی در سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان و جنبش اعتراضی کارگران نفت در جنوب در سال پر از تلاطم ۱۳۲۵ بازی کرد.

نظرات رهبری این حزب و مواضع سیاسی سید ضیاء بطور مرتب در نشریات حزب بطور کافی منعکس میافت. ارگان حزب وطن در ابتدا نشریه «کاروان» و بعدها «رعد امروز» به سردبیری مظفر فیروز بود که در آن رهبران حزب بر علیه سیاست های ملی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم موضع میگرفتند.<sup>۲۰</sup> خود سید ضیاء در رساله ای تحت نام «شعائر ملی» ماهیت وابستگی خود را به انگلستان بطور کافی بیان کرده است.<sup>۲۱</sup> درست به دلیل وابستگی سید ضیاء به انگلستان، دکتر مصدق و بعضی از طرفداران او در مجلس چهاردهم خواهان رد اعتبارنامه سید ضیاء بودند.<sup>۲۲</sup>

حزب وطن تا اواسط سال ۱۳۲۴ به فعالیت خود ادامه داد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم در همان سال سید ضیاء به خواست مقامات انگلیسی در تهران به ایجاد «حزب اراده ملی» دست زد. بعد از تشکیل و بست فعالیتهای حزب اراده ملی، عملاً فعالیتهای حزب وطن نیز بتدریج متوقف شد.

## حزب اراده ملی

حزب اراده ملی در بهمن ۱۳۲۳ توسط ضیاء الدین طباطبائی ایجاد و آغاز به فعالیت نمود. تشکیل این حزب در زمانی به وقوع پیوست که «حزب وطن» نیز به رهبری سید ضیاء در صحنه سیاسی فعالیت میکرد. از این جهت نظر بخشی از محققین، که گفته‌اند حزب وطن به حزب اراده ملی تغییر نام داد نادرست است.<sup>۲۳</sup> «حزب وطن» و «حزب اراده ملی» علیرغم بر خورداری از یک رهبری واحد و داشتن یک هدف و راه مشترک، تا آنجاکه نگارنده مطلع است تا اواسط سال ۱۳۲۴ و پایان جنگ جهانی دوم و در کنار هم به فعالیت ادامه دادند و سید ضیاء در یک زمان رهبر هر دو حزب محسوب میشد.<sup>۲۴</sup>

بعد از پایان جنگ جهانی دوم «حزب وطن» عملاً منحل شد و بعد از آن سید ضیاء الدین و همکارانش بر شدت فعالیت‌های خود داخل «حزب اراده ملی» افزودند. این حزب که یکی از احزاب ضد کمونیست و ضد شوروی مهم ایران محسوب میشد، خواهان حفظ رابطه نزدیکتر با انگلستان بوده و با ملی کردن صنایع نفت مخالفت میکرد. احمد دهقان (مدیر مجله هفتگی «تهران مصور»)، ابوالحسن ابتهاج (بعدها شهردار معروف تهران)، یوسف افتخاری (از بنیان‌گذاران اتحادیه کارگری در اواخر دهه ۱۳۱۰)، سید محمد باقر حجازی (مدیر نشریه «وظیفه»)، مظفر فیروز (مدیر نشریه «رعد امروز»)، ارگان اصلی «حزب اراده ملی»، حکیم الهی (نویسنده معروف و سردبیر «رعد امروز») و علی جواهر کلام، از رهبران و فعالین دیگر این حزب بودند.<sup>۲۵</sup>

حزب اراده ملی از جمله احزابی بود که از انسجام تشکیلاتی محکمی برخوردار بود و احتمالاً بعد از حزب توده یکی از منظم‌ترین و سازمانی‌ترین احزاب سیاسی ایران در آن دوره محسوب میشد. تشکیلات حزب مرکب از «جرگه» هائی بود که هر جرگه از ۹ عضو و یک رابط تشکیل میشد. جرگه‌ها توسط رابطه‌ها به بخش‌های بالای حزب متصل بودند. رهبری بلامنازع حزب به سید ضیاء‌الدین تعلق داشت که دبیر کل حزب محسوب میشد.<sup>۲۶</sup>

با اینکه این حزب در مرامنامه اش از «آرمانهای مترقی» سیاست خارجی بیطرف واز «میان بردن فقر» درسیاست داخلی صحبت میکرد،<sup>۲۷</sup> ولی سید ضیاء‌الدین طباطبائی، عامل اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) از سوی بخش بزرگی از هیئت حاکمه انگلستان حمایت میشد. او و همکارانش به قدرت خارجی (انگلستان) وابسته بودند.<sup>۲۸</sup>

حزب اراده ملی از زمان تأسیس تا متوقف شدن فعالیت هایش در اواخر سال ۱۳۲۷ همواره با حزب توده ایران در همه زمینه‌ها برخورد داشت که دراکثر مواقع به درگیریهای خیابانی

## فصل سوم

نیز منجر می‌گشت. به غیر از مبارزه علیه حزب توده و جلوگیری از نفوذ و گسترش محبوبیت شوروی در ایران، حزب اراده ملی همیشه کوشش میکرد که مواضع و موقعیت ممتاز انگلستان را در ایران حفظ کند. بر این اساس بود که در اوایل سال ۱۳۲۷ سید محمد باقر حجازی، مدیر نشریه «وظیفه» و همکار نزدیک سید ضیاء تحت حمایت سید ضیاء با عده‌ای از مدیران جراید طرفدار انگلستان طی نشست‌های شالوده جبهه مطبوعات به اصطلاح ضد دیکتاتوری را ریخت. هدف این جبهه مبارزه علیه دیکتاتوری نبود. بلکه هدف آن گذاشتن فشار روی شاه بود که در آن زمان بویژه بعد از استبضاح و سقوط دولت قوام السلطنه در آذرماه ۱۳۲۶، به سوی قدرت برتر آمریکا (که در آن دوره نفوذش در ایران در حال گسترش بود) گرایش پیدا کرده بود و این امر موجبات عدم رضایت دولت انگلیس را فراهم ساخته بود.

ارگان اصلی حزب اراده ملی روزنامه «رعد امروز» به مدیریت مظفر فیروز و به سر دبیری حکیم اللهی بود. پس از انشعاب مظفر فیروز از حزب اراده ملی و الحاقی به «حزب دموکرات ایران»<sup>۴۹</sup> تحت رهبری قوام السلطنه روزنامه «هور» جای «رعد امروز» را گرفت. صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «هور» علی جواهرکلام، نویسنده و ستون نویس معروف بود. به جز «رعد امروز» و «هور» نشریات دیگری مثل «وظیفه»، «کاروان»، «نسیم صبا»، «کشور» و «سرگذشت» هم هریک برای مدتی ناشر افکار و مواضع حزب اراده ملی به شمار می‌رفتند.<sup>۵۰</sup>

### حزب همراهان

حزب همراهان در پائیز ۱۳۲۱، توسط جمعی از روشنفکران، که ادعای داشتن اندیشه های سوسیالیستی میکردند، به سرکردگی مصطفی فاتح، نویسنده معروف و کارمند عالی‌رتبه کمپانی نفت ایران - انگلیس تأسیس یافت. فاتح اقتصاد دانی تحصیل کرده در انگلستان بود و مثل مظفر فیروز با اینکه برای مقامات انگلستان کار و فعالیت میکرد ولی در ظاهر خود را «سوسیالیست» معرفی میکرد و حتی مدتها برای نشریه «مردم ضد فاشیست» مقاله نوشته و با سران حزب توده ایران همکاری میکرد. عباس نراقی، یکی دیگر از رهبران اصلی حزب همراهان از جمله «۵۳ نفر» معروف دوران رضا شاه به شمار میرفت و برای مدت کوتاهی نیز با تظاهر به داشتن افکار سوسیالیستی سردبیر نشریه «مردم ضد فاشیست» بود.<sup>۵۱</sup>

رهبری حزب همراهان علیرغم تظاهر به داشتن اندیشه های سوسیالیستی از همان ابتدای تشکیل حزب با مقامات انگلیسی در ایران همکاری میکرد. هدف انگلستان در ایران مقابله با شهرت خوب شوروی و حزب توده ایران در میان روشنفکران ایران بود. دولت انگلستان برای

## فصل سوم

توجه منویات خود در ایران به جلب نیروهای آزادیخواه و دموکراتیک دست زد و یکی از نخستین اقدامات مقامات انگلیس در این راه ایجاد حزب «همراهان» سوسیالیست بود که از طریق رهبران آن بتواند در حزب توده ایران نفوذ کند.<sup>۵۱</sup>

ارگان حزب همراهان نشریه «امروز و فردا» بود که صاحب امتیاز آن علی شهید زاده گودرزی بود. از آغاز سال ۱۳۲۳ «ارگان شمع» به مدیریت محمود فرهاد معتمد و به سردبیری دکتر حسن وزیری جایگزین «امروز و فردا» گشت.

رهبران حزب همراهان نیز مثل اکثر احزاب آن دوره به خاطر اوضاع پر تلاطم و متحول ایران در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ دستخوش تحول گشته و حزب را در اواسط سال ۱۳۲۵ به انشعاب کشاندند. در جریان کشمکش بر سر اعتبار نامه سید ضیاء الدین، فاتح بر له اعتبار نامه موضع گرفت.<sup>۵۲</sup> ولی نمایندگان حزب در مجلس چهاردهم (ابوالقاسم نراقی از کاشان، خواجه نصیری ساسانی از کرمانشاه) بر سر اعتبار نامه مواضع ناهمگون اتخاذ کرده و بدینوسیله باعث انشعاب حزب به دو بخش گشتند.

بخشی تحت رهبری علی شهید زاده از حزب همراهان جدا گشته و بهمراهی بنی صدر، معاون رادیو تهران، «حزب سوسیالیست» را تشکیل داد. این حزب برای مدت کوتاهی نیز به «جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه» که در سال ۱۳۲۴ در بحبوحه اوجگیری جنبش های خود مختاری در آذربایجان و کردستان از ائتلاف احزایی مثل حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل یافته بود، پیوست. ارگان حزب سوسیالیست برای مدتی همان نشریه «امروز و فردا» بود. این حزب نیز در جریان سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بتدریج منحل گشته و اکثر اعضای آن به حزب توده ایران پیوستند. اعضای بخش دیگر تحت رهبری فاتح بعد از انحلال حزب همراهان براه خود رفته و بعد از پایان جنگ جهانی دوم و سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان به سایر احزاب دست راستی و طرفدار انگلیس، که در آن دوره تعدادشان زیاد بود، پیوستند. خود فاتح در ماه های اول زمامداری مصدق در سال ۱۳۳۰ کوشید که با تشکیل حزبی به نام «انجمن ما» به صورت محرمانه و غیر مستقیم اقداماتی به نفع انگلستان در آبادان انجام دهد، که به شکرانه افشاء گریه های نیروهای طرفدار مصدق نتوانست کاری از پیش ببرد.<sup>۵۳</sup>

به جز احزاب «وطن»، «اراده ملی» و «همراهان» که به طور مستقیم از طرف انگلستان حمایت میشدند، در این دوره چند حزب و سازمان نیز بودند که توسط سید ضیاء و یارانش مثل سرلشگر حسن ارفع تغذیه شده و مسلح میشدند. مهمترین این احزاب عبارت بودند از: «حزب جنگل چالوس»، «حزب خیره» و «حزب بیدار ایران».

## حزب جنگل چالوس

حزب جنگل چالوس که عموماً به اسم حزب «جنگل کلارستاق» معروف بود، در سال ۱۳۲۴ برای مقابله با نفوذ و محبوبیت شوروی و گسترش پایه های توده‌ای «فرقه دموکرات آذربایجان» توسط محمد کاظم زال زر، تأسیس گشت. زال زر از فتودالهای معروف و از عناصر ضد کمونیست شهر چالوس بود و این حزب را فقط محض خاطر مبارزه علیه حزب توده و فرقه دموکرات بوجود آورد. زال زر ضد شوروی و از طرفداران سید ضیاء الدین طباطبائی و سرلشکر ارفع بود. طباطبائی و ارفع تعدادی اسلحه در اختیار زال زر گذاشتند که با استفاده از آنها به مقابله با اعضاء و هواداران حزب توده ایران در چالوس برخیزد.<sup>۵۵</sup>

زال زر و دیگر رهبران حزب جنگل (عزیزالله میار، صفرعلی نادری، علی اکبر زال زر، عطا الله فقیه، محمد علی زندی و نصرت الله اسدی) بعد از مسلح ساختن اعضای حزب متوسل به درگیریهای قیزیکی با فعالین حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان در منطقه گشته و تعداد قابل توجهی کشته و زخمی بر جای گذاشتند.

رهبری حزب جنگل چالوس نیز بعد از سرکوب جنبش آذربایجان اعلام پایان مبارزه داده و اسلحه‌های حزب را تحویل دولت قوام السلطنه داد. زال زر پس از تسلیم اسلحه به نیروهای دولتی از سوی محمد رضا شاه «مدال شجاعت» دریافت کرد.<sup>۵۶</sup>

## حزب خیریه

حزب خیریه نیز مثل احزاب ضد کمونیست و ضد شوروی آن دوره توسط خوانین و مالکین بزرگ در شهر میانه در سال ۱۳۲۳ تأسیس یافت. هدف موسسین این حزب نیز مقابله و مبارزه علیه فعالیت های حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بود. مؤسسین اصلی این حزب عبارت بودند از: میرزا علی علوی، سید داود ارشدالممالک و اسدالله سالار ظفر. این مالکین، «دفاع از دین و مذهب در مقابل کمونیست های کافر» را به عنوان اهداف حزب خود مطرح میکردند. ولی به قول رحیم زهتاب فرد که خود از فعالین این حزب بود، در نزد این خوانین مراد از وطن بیشتر زمین و ملک آنان بود «والا» وطنی درین نبود.<sup>۵۷</sup>

در جریان اوجگیری جنبش خود مختاری در آذربایجان، سید ضیاءالدین طباطبائی و سرلشکر حسن ارفع اعضای حزب خیریه را در میانه از طریق رحیم زهتاب فرد مسلح کردند که علیه دموکراتها به عملیات نظامی دست بزنند.<sup>۵۸</sup> کشت و کشتار اعضای فرقه دموکرات در میانه

## فصل سوم

توسط اعضای این حزب هنوز هم در میانه و دیگر نقاط آذربایجان زیانزد خاص و عام است. بعد از سقوط و سرکوب جنبش آذربایجان حزب خیریه مثل احزاب طرفدار دربار و انگلستان داوطلبانه اعلام انحلال کرد و اعضای رهبری آن مورد لطف و عنایت شاه قرار گرفتند.

### حزب ایران بیدار

«حزب ایران بیدار» در آبانماه ۱۳۲۰ دو ماه بعد از خلع و تبعید رضا شاه توسط حسین علی کاتبی از اهالی آذربایجان تأسیس گردید.<sup>۵۱</sup> ارگان این حزب هفته نامه سیاسی و اجتماعی «فریاد» بود که امتیاز آن به خود کاتبی تعلق داشت. نشریه «فریاد» در دوران اول انتشار خود مرام و مشی چپ داشت و گاه از حزب توده ایران حمایت میکرد.<sup>۵۲</sup> ولی این حزب و رهبری آن بعد از اوجگیری جنبش های خودمختاری و دموکراتیک در آذربایجان و کردستان به راست گرویده و به پشتیبانی از دولت مرکزی قوام السلطنه روی آوردند.<sup>۵۳</sup> این حزب نیز بعد از سرکوب جنبش های خود مختاری آذربایجان و کردستان با حمایت و عنایت دولت مرکزی قوام السلطنه منحل شد.



به غیر از احزاب فوق الذکر که عمدتاً توسط طرفداران با سابقه دولت انگلستان تأسیس یافته و یا مورد حمایت قرار میگرفتند، گروهی از سازمانهای سیاسی در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) وجود داشتند. که یا بطور مستقیم مورد حمایت انگلستان قرار نداشتند و یا حداقل سندی در این زمینه به دست نگارنده نیافتاده است ولی عملکرد و برخورد آنها و یا وجود افرادی که امروز ارتباط آنها با قدرت های امپریالیستی انگلستان و آمریکا روشن شده است در کادر رهبری آن احزاب نشان از همسوئی آنها با منویات دولت انگلستان داشت.

حزب عدالت و بخشی از رهبری آن و احزاب «اتحاد ملی»، «مردم» و «فرزندان اسلام» نمونه های خوبی از این نوع احزاب بودند که قبلاً آنها را مورد بررسی قرار دادیم. در صفحات بعد به بررسی احزابی چون «آزادی»، «استقلال» و «پیکار» خواهیم پرداخت. این احزاب با اینکه رابطه مستقیم تشکیلاتی با دولت انگلستان و متحدین بومی آن نداشتند ولی عملاً همانطوری که شرح داده خواهد شد، با منویات آن دولت در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵ در ایران همسوئی داشتند.

## حزب آزادی

حزب آزادی به رهبری حسن ارسنجانی در سال ۱۳۲۴ با حمایت دولت قوام السلطنه بوجود آمد. ارسنجانی صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «داریا» قبل از ایجاد حزب آزادی با «حزب پیکار» همکاری می‌نمود. دیگر رهبران تشکیل دهنده این حزب عبارت بودند از: مورخ الدوله سپهر، ابولقاسم امینی، ملک الشعرا بهار، سرلشکر ناصر الدوله فیروز، رضا آذرخشی، زین العابدین کاشانی و علی اصغر وزیری.<sup>۶۲</sup>

این حزب که اکثر اعضا رهبری آن را «رادیکال» های شمال شرق ایران، مشخصاً خراسان، تشکیل میدادند، طرفدار اصل اصلاحات ارضی بود که در آن دوره به غیر از حزب توده ایران، هیچ حزب دیگری در برنامه سیاسی خود مطرح نساخته بود. در شماره های ۲۸ و ۲۹ اسفند ۱۳۲۴، روزنامه «داریا» که پس از روزنامه «اصفهان» ناشر افکار و ارگان حزب آزادی به شمار میرفت، نقطه نظرات حزب آزادی را در خصوص تحولات جاری کشور در رابطه با اوضاع آذربایجان و کردستان و تشکیل دولت قوام السلطنه، چنین جمع بندی میکند:

*«حزب آزادی نظیر به وقایع و حوادث جدیدی که در کشور به وقوع پیوسته است و با توجه به نارضایتی و نظریات متفاوت و متناقض مردم در باب اداره امور مملکت به صورت حفظ سرکشی [راه حل] را... در تشکیل مجلس موسسان تشخیص داده و به همین جهت ماده سوم مرامنامه حزب ما لزوم تشکیل موسسان ملی را برای تفسیر قانون اساسی و تطبیق با مقتضیات زمان و مکان و مشور ملل متفق اعلام کرده است.»*

حزب آزادی در اواسط سال ۱۳۲۵ و در بحبوحه اقدامات قوام السلطنه علیه جمهوری های خود مختار آذربایجان و کردستان به نفع ادغام با حزب دموکرات ایران، که قوام السلطنه تشکیل داده بود، اعلام انحلال کرد. تمامی اعضای موثر رهبری آن چون ارسنجانی، بهار، امینی و فیروز به عضویت حزب دموکرات درآمدند. ولی اکثر جوانان این حزب تصمیم گرفتند که به حزب توده ایران بپیوندند.

## حزب استقلال

حزب استقلال در اوایل سال ۱۳۲۱ توسط عبدالقدیر آزاد ایجاد گشت. عبد القدیر آزاد در عنفوان جوانی در مشهد تحت تأثیر قیام کلنل محمد تقی خان پسیان قرار گرفته و بعد از شکست آن قیام در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ میلادی) به حزب کمونیست ترکمنستان پیوست. آزاد در بحبوحه



## فصل سوم

عروج رضاخان به قله دیکتاتوری به ایران برگشته و در شهر مشهد نشریه «آزاد» را منتشر ساخت. در سال ۱۳۱۰، آزاد به جرم ارتباط با مقامات جاسوسی شوروی در ایران دستگیر شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان ماند و در آنجا با اعضای ۵۳ نفر آشنا شد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، آزاد در زندان از تمایلات و افکار سوسیالیستی رو بر تافته و بعد از شهریور ۱۳۲۰ با تشکیل «حزب استقلال» و انتشار «نشریه آزاد» به مخالفت با حزب توده ایران برخاست.<sup>۶۴</sup>

حزب استقلال و رهبری آن در ابتدا برای مدتی هوادار متحدین بویژه آلمان بودند.<sup>۶۵</sup> ولی بعد از شکست آلمان و پایان جنگ جهانی، آزاد به تدریج خط مشی خود را عوض کرد و در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۴ به سوی انگلوفیل های ایران، مثل محمد ساعد مراغه ای، گرایش پیدا کرد.<sup>۶۶</sup>

در جریان سال ۱۳۲۳ حزب استقلال به همراه احزاب «بیکار»، «آزادخواهان» و «میهن پرستان»، «حزب میهن» را تشکیل دادند ولی پس از چندی آزاد از حزب میهن انشعاب کرد و به حمایت از دولت قوام السلطنه پرداخت، او در جریان انتخابات مجلس پانزدهم از سبزواری کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی شد و به مجلس راه یافت. پس از سقوط دولت قوام، آزاد بار دیگر به صف مخالفین دولت پیوست و در سال ۱۳۲۷ روزنامه «بهن» را که صاحب امتیاز آن حسین علی بهرامی بود به عنوان ارگان «حزب استقلال» منتشر ساخت.<sup>۶۷</sup>

رهبران حزب استقلال در اواخر سال ۱۳۲۷ برای ائتلاف حزب خود با «سازمان مقاومت ملی» و «فدائیان اسلام» به آیت الله ابولقاسم کاشانی متوسل شد.<sup>۶۸</sup> در این دوره رهبران حزب استقلال عبارت بودند از: سلیمان یونسی، وکیل دعاوی و مدیر نشریات «ستاره غرب» و «خواندنیهای مصور»، محمود والانزاد، از ثروتمندان و صاحبان معادن مختلف نمک در خراسان، سیف ناصری، از فتودالهای بزرگ آذربایجان و حسین رفیع پور شاعر معروف در سبزواری که بنام «حیران سبزواری» تخلص میکرد.<sup>۶۹</sup>

در همین دوره (۱۳۲۷-۱۳۳۰) بغیر از نشریه «بهن» و روزنامه «آزاد» دیگر نشریاتی که مواضع و اندیشه های رهبران حزب استقلال را منعکس میکردند عبارت بودند از: نشریه هفتگی «پهلوان» و «ستاره غرب»، بمدیریت سلیمان یونسی.

عبدالقدیر آزاد در دوره شانزدهم هم به مجلس شورای ملی راه یافت و در آن جا به صف موسسین «جبهه ملی ایران» پیوست. او در آغاز زمامداری دکتر مصدق برای مدتی از دولت ملی پشتیبانی کرد. ولی بزودی از جبهه ملی، انشعاب کرده و به صف مخالفین اصلی دولت پیوست.<sup>۷۰</sup>

## فصل سوم

او بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ پاداش خود را از رژیم کودتا دریافت کرده و به ریاست شرکت فرش ایران منصوب شد.<sup>۷۱</sup>

### حزب پیکار

«حزب پیکار» در سال ۱۳۲۱ توسط خسرو اقبال، برادر دکتر منوچهر اقبال تأسیس شد. این حزب نیز مثل اکثر احزاب آن زمان برای خاطر مبارزه علیه اندیشه های مترقی سوسیالیستی و جنبش های ملی که در آن زمان در ایران در حال نشو و نما بودند بوجود آمد.

کمیته مرکزی «حزب پیکار» مرکب از خود خسرو اقبال، جلال شادمان، جهانگیر تفضلی و رضا آذرخشی بود. به گفته خود تفضلی، اقبال و او نماینده جناح راست و حسین مهری و رضا آذرخشی جناح چپ این حزب را تشکیل میدادند.<sup>۷۲</sup> این حزب و ارگانهای آن با اینکه به داشتن نمایلات رادیکال در جامعه معروف بودند ولی عمدتاً جزو احزاب و گروههای طرفدار قدرتهای بزرگ محسوب میشدند.

ارگان حزب پیکار در ابتدا روزنامه «بهار» به مدیریت شیخ احمد بهار بود. در دوره اول نخست وزیری قوام السلطنه (مرداد-بهمن ۱۳۲۱) اقبال توانست امتیاز روزنامه های «نبرد»، «داریا» و «ایران ما» را به ترتیب برای خودش، حسن ارسنجانی و جهانگیر تفضلی کسب کند. این سه نشریه تا چندین سال نظرگاهها و مواضع گردآندگان حزب پیکار را منعکس میکردند. این سه نشریه برای مدتی توانستند همکاری نویسندگان و شاعران معروفی را به خود جلب کنند که اهم آنان عبارت بودند از: اسماعیل پور والی، جواد فاضل (رمان نویس و مترجم "نهج البلاغه")، داود نوروزی، فریدون توللی، اخوان ثالث، نصرالله شیفته و رسول پرویزی.<sup>۷۳</sup> ولی بعد از مدتی بویژه در جریان سالهای متحول و پر تلاطم ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بخش بزرگی از این شخصیتها مثل توللی و پرویزی از حزب پیکار و رهبرانش بریده و بسوی همکاری با حزب توده ایران کشیده شدند.

حزب پیکار در سال ۱۳۲۳ با وحدت با سه حزب دیگر («استقلال»، «آزادخواهان» و «میهن پرستان») «حزب میهن» را پایه گذاری کرد. ولی پس از یکسال، حزب پیکار از حزب میهن انشعاب کرد و برای یکسال با حزب توده همکاری کرد. در جریان سال ۱۳۲۵ و اوج گیری جنبش های ملی و خودمختار آذربایجان و کردستان اکثر جوانان حزب پیکار از رهبران حزب (اقبال و تفضلی) جدا گشته و عمدتاً به حزب توده پیوستند. خود اقبال و تفضلی نیز به همکاری با کابینه قوام السلطنه روی آورده و به حزب دموکرات ایران پیوستند.<sup>۷۴</sup>

## حزب برادران

تدارک تشکیل غیر رسمی حزب برادران به رهبری سید نورالدین حسینی شیرازی چندی قبل از حوادث شهریور ۱۳۲۰ در شیراز ریخته شد.<sup>۷۵</sup> بعد از شهریور ۱۳۲۰ شیرازی، که از جمله علمای شیراز بود، حزب برادران را در شیراز فعال کرد. مخالفت با منکرات و مفاسد اجتماعی و هم چنین مقابله با فعالیت‌ها و تبلیغات حزب توده ایران در شیراز اهداف اصلی حزب برادران در شیراز بود. مثل اکثر احزاب مذهبی آن زمان عمده فعالیت‌های حزب برادران متوجه حزب توده و نفوذ و گسترش آزادیهای دموکراتیک و اندیشه های سوسیالیستی در ایران بود.<sup>۷۶</sup> این حزب نیز عموماً با استفاده از تمایلات و احساسات دینی قشرهای مختلف مردم کوشش میکرد که مردم را نسبت به مواضع و اهداف شوروی در مبارزه علیه فاشیسم و آلمان نازی از یک سو و نسبت به فعالیت‌ها و اقدامات حزب توده در ایران از سوی دیگر دل‌سرد ساخته و آنها را ضد کمونیست و مخالف هر نوع اندیشه های برابر طلبی بار آورد.

بغیر از نورالدین شیرازی، دیگر اعضای مهم این حزب عبارت بودند از: ناصر واعظ، احمد نصیر آبادی و محمد باقر خدام محمدی (مدیر روزنامه «آیین برادری» ارگان حزب برادران).

در زمان حکومت ملی مصدق «حزب برادران» طبیعتاً بر علیه نهضت ملی و دولت دکتر مصدق نیز به مخالفت برخاسته و تا وقوع کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ علیه «جمعیت نهضت ملی» به رهبری حسام الدین فال اسیری در شیراز، کارشکنی کرده و درگیریهای خیابانی راه می‌انداخت.<sup>۷۷</sup> بعد از پیروزی کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت ملی فعالیت‌های حزب برادران نیز مثل اکثر احزاب ابن الوقت، که فقط برای مخالفت با جنبش ملی و دولت مصدق بوجود آمده بودند، متوقف شد.

## حزب اسلام

حزب اسلام در شهر شاهرود توسط سید ابوالحسن انصاری در پائیز ۱۳۲۰ تشکیل شد. انصاری این حزب را به منظور مقابله با شرایط پدید آمده در اثر اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و هم چنین تبلیغات موثر حزب توده ایران به وجود آورد. در جریان تشکیل این حزب افراد معروفی از شاهرود چون داودی، خبرنگار روزنامه «شاهرود مبارز»، کتی روضه خوان، شیخ بهائی، صادقیان، رضا اخگری، غلامحسین یغمایی، مهندس اعتماد و دکتر اخوین با موسس حزب همکاری و همگامی داشتند. این حزب عمدتاً ضد حزب توده و ضد شوروی بوده و برای

## فصل سوم

مقابله یا فعالیت و تبلیغات حزب توده در شاهرود بوجود آمده بود. در سالهای آخر دهه ۱۳۲۰ با اوجگیری و بسط و گسترش پایه های حزب توده در شاهرود حزب اسلام فعالیتهای خود را متوقف ساخت و چون مواضع حزب و نظرات رهبری حزب اسلام در اذهان مردم با منویات دولت انگلیس در ایران همخوانی داشت، انحلال حزب اعلام شده و کلیه فعالیتهای آن متوقف گشت. ناشر اندیشه‌ها و نظرات حزب اسلام هفته نامه «حقایق» و نشریه «دقایق» بودند.<sup>۷۸</sup> تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، انصاری در زمان زمامداری دکتر مصدق برای مدتی سخنگوی «جبهه ملی» در شاهرود بود ولی پس از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، از کلیه فعالیتهای سیاسی کناره گرفت.



به غیر از احزاب فوق الذکر که عمدتاً طرفدار دولت های غربی به ویژه انگلستان بوده و یا با اهداف آن دولت ها در ایران همسویی داشتند، در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۵، احزاب ریز و کوچک متعدد بوسیله طرفداران انگلیس و آمریکا در اکناف مختلف ایران پدید آمدند که اهداف آنها فقط مبارزه علیه حزب توده و دیگر احزاب و سازمانهای مترقی و دموکراتیک در نقاط مختلف ایران بودند. این احزاب خلق الساعه، عموماً بیشتر از چند ماه و یا حداکثر یک سال یا برجا نمانده و با اوجگیری مبارزات ملی و ضدامپریالیستی مردم ایران یکی پس از دیگری فعالیت های خود را متوقف ساختند.<sup>۷۹</sup> اهم این احزاب خلق الساعه و کم عمر که عمدتاً توسط ملاکین بزرگ رهبری میشدند، عبارت بودند از:

- حزب تعاون، ۱۳۲۱، به رهبری علی جلالی، در تهران.
- حزب توده جوانان، ۱۳۲۱، به رهبری علی اکبر برازنده، در تهران.
- حزب رستاخیز ملی، ۱۳۲۱، در تهران.
- حزب رستاخیز، ۱۳۲۲، به رهبری محمد باقر کاشانی، در نجف آباد.
- حزب رستاخیز ایران، ۱۳۲۲، به رهبری ولی الله علایی، در آمل.
- حزب آزادی کردستان، ۱۳۲۲، به رهبری عزیزالله زندی، در مهاباد.
- حزب کنگره ملیون ایران، ۱۳۲۳، در تهران.
- حزب نوین، ۱۳۲۳، در اصفهان.
- حزب دموکرات فارس، (۱۳۲۲-۱۳۲۴)، به رهبری شیخ محمد کریم مختار، در ایالت فارس.

## فصل سوم

- حزب گمنام، ۱۳۲۲، به رهبری علی آذری، در تهران.
- حزب کارگران، ۱۳۲۳، در اصفهان.
- حزب کارگر، ۱۳۲۳، به رهبری مجید موسوی، در تهران.
- حزب فنائناپذیر، ۱۳۲۴، به رهبری ر. ی. یاسینی در مازندران.
- حزب خورشید، ۱۳۲۴، به رهبری احمد شارق، در تهران.
- حزب اُخوت، ۱۳۲۴، به رهبری فتح الله امیدوار، در ابرقو.
- حزب جبهه ملی، ۱۳۲۴، در تهران.
- حزب کشاورزان و کارگران، ۱۳۲۴، در رامسر.
- حزب سعادت خراسان، در مشهد.
- حزب عشایر، ۱۳۲۵، به رهبری شیخ همدان کاظم (شیخ عذرا)، در سوسنگرد.
- حزب رادیکال سوسیالیست ایران، ۱۳۲۵، در آمل.
- حزب روشنفکران، ۱۳۲۵، در تهران و
- حزب جوانان مهاباد، ۱۳۲۵، به رهبری حسن جعفری، در مهاباد.



بر خلاف احزابی که تا کنون چند و چون پیدایش و رشد و سرانجام آنها را مورد بررسی قرار دادیم، در دوره آزادیهای دموکراتیک احزابی هم بودند که به قصد اصلاح اوضاع کشور قدم علم کردند که ضرورتاً به هیچ نیروی خارجی بویژه به کشورهای امپریالیستی انگلستان و آمریکا وابستگی نداشته و با اتکاء به مردم پا به عرصه سیاسی جامعه گذاشته و خواهان اصلاحات و استقلال کامل ایران بودند. در صفحات بعدی به کم و کیف بخشی از این احزاب و سازمانها خواهیم پرداخت.

### حزب جنگل (اجتماعیون)

«حزب جنگل» به پیروی از جنبش جنگل و میرزا کوچک خان در سال ۱۳۲۴ تشکیل شد و بخاطر اینکه در اذهان مردم با حزب «جنگل کلارستاق»، اشتباه نشود عنوان «اجتماعیون» نیز به دنبال حزب جنگل اضافه گشت. میرزا صالح مظفرزاده نماینده مجلس شورای ملی در دوره چهاردهم رهبر و مؤسس این حزب بود. دیگر سران شاخص این حزب عبارت بودند از: اسماعیل خان جنگلی (خواهر زاده میرزا کوچک خان)، ابراهیم فخرائی (صاحب امتیاز نشریه

## فصل سوم

«فروغ»، شکرالله کیهان (صاحب امتیاز نشریه «البرز»)، میراحمد مدنی (صاحب امتیاز روزنامه «پرورش»)، حسین اقبال و حسین رازانی (سردبیران روزنامه «پرورش»). نشریات «فروغ»، «البرز» و «پرورش» به ترتیب ارگانهای حزب جنگل در سالهای ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶ بودند.<sup>۸۱</sup>

حزب جنگل که عمده فعالیت هایش در رشت و نقاط دیگر گیلان متمرکز بود، در سال ۱۳۲۵ به «جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه» (فرقه دموکرات آذربایجان، حزب ایران، حزب توده ایران، حزب دموکرات کردستان و حزب میهن) پیوست. ولی رهبران حزب جنگل بزودی به مخالفت با «فرقه دموکرات آذربایجان» که در گیلان فعالیت گسترده‌ای داشت، پرداختند.<sup>۸۱</sup>

حزب جنگل نیز مثل اکثر احزاب مترقی آن زمان بعد از سرکوب جنبش های ملی برای خود مختاری در آذربایجان و کردستان تضعیف گشت و طرفداران آن مورد یورش دولت قوام السطنه قرار گرفته و عملاً سرکوب گشتند.

### حزب زنان ایران

یکی از وقایع بی نظیر دوره آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۳۰) تشکیل «حزب زنان ایران» در سال ۱۳۲۲ بود. تاریخ مبارزات زنان ایران در زمینه های اجتماعی و سیاسی، بویژه در بخش فعالیت های مطبوعاتی و ادبی، به سالهای دوران انقلاب مشروطیت و حتی پیش از آن میرسد و نگارنده در فصل اول این کتاب بطور جامع به بررسی کم و کیف نقش و اهمیت مبارزات زنان در جنبش رهائی بخش مردم ایران پرداخته است. ولی به عقیده نگارنده «حزب زنان ایران» اولین حزب سیاسی زنان در تاریخ ایران بود که دارای برنامه اجتماعی و سیاسی و همچنین چارچوب تشکیلاتی بود.<sup>۸۲</sup>

رهبران و فعالین «حزب زنان ایران» عبارت بودند از: هاجر تربیت (ادیب و روزنامه نگار)، فخری قویمی (نویسنده و محقق که سالها بعد کتابی تحت عنوان «کارنامه زنان مشهور ایران» را برشته تحریر در آورد)، فاطمه سیاح (استاد دانشگاه و صاحب کرسی «سنجش ادبیات زبانهای خارجه»)، فروغ حکمت (یکی از فعالین جنبش زنان در ایران و نویسنده پرکار مجله «حزب زنان ایران») پری شیخ الاسلامی (بعدها نویسنده معروف کتاب «زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران»)، زهرا خانلری (نویسنده و محقق و بعدها از کارکنان و نویسندگان پرکار مجله «سخن») و سیمین دانشور (مترجم و نویسنده معروف).<sup>۸۳</sup>

در سال ۱۳۲۳ رهبری حزب زنان موفق شد که با استفاده از توسعه جو آزادیهای نسبی از وزارت دادگستری اجازه رسیدگی به امور زندان زنان را کسب کند. بعد از اخذ این اجازه، حزب

## فصل سوم

موفق شد که بوسیله فاطمه سیاح (که عضو دبیرخانه و منشی اصلی حزب بود) و همکاری فعالانه نزهت جهانگیر به چگونگی وضع زنان زندانی رسیدگی کند. در عرض یک سال این حزب توانست برای زنان زندانی کلاس های درس و کارگاه کارهای دستی دایر سازد. فروغ حکمت طی مقاله‌ای در شماره دیماه ۱۳۲۴ مجله «حزب زنان ایران» فعالیت‌های حزب را در زمینه کمک به زنان بطور مفصل مورد بررسی قرار داده و خاطر نشان ساخت که حزب تحت رهبری افرادی مثل نزهت جهانگیر «خدماتی بسیار مهم و سودمند به این ستمزدگان بینوا» انجام داد.<sup>۸۴</sup>

«حزب زنان ایران» در دو سال بعد از تأسیس خود روابط بسیار نزدیکی با انجمن‌ها و سازمانهای مترقی فرهنگی و علمی در داخل و خارج ایران برقرار ساخته و بدینوسیله توانست اعضای خود را با فرهنگ و عقاید و دست آورده های زنان دیگر کشورها آشنا سازد. در سال ۱۳۲۲ وقتی که «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» در تهران تشکیل یافت حزب زنان اعضای خود را به همکاری و حتی عضویت در آن انجمن تشویق کرد. در نتیجه دکتر فاطمه سیاح به عضویت هیئت مدیره آن انجمن انتخاب شد. یک سال بعد در ۱۳۲۳ و قتیکه مجله «پیام نو» تحت تأثیر افکار آن انجمن شروع به انتشار کرد. دکتر سیاح از طرف حزب مورد حمایت قرار گرفت که عضویت هیئت تحریریه «پیام نو» را بپذیرد.

در سال ۱۳۲۳ «حزب زنان» بعضی از رهبران خود منجمله هاجر تربیت را به ترکیه فرستاد که در آنجا در کنفرانس حقوق زنان شرکت کنند. چندی بعد در اوایل سال ۱۳۲۴ حزب صفیه فیروز را بنمایندگی شورای زنان حزب به پاریس فرستاد تا در آنجا در کنگره «زن و صلح» شرکت جوید. در این سفر عضو دیگر حزب، دکتر فاطمه سیاح (که به زبان فرانسه تسلط کامل داشت) صفیه فیروز را همراهی کرد.<sup>۸۵</sup>

یکی دیگر از گردهمائی های مهم این دوره که توسط حزب برگزار گشت «نخستین کنگره نویسندگان ایران» در سال ۱۳۲۵ بود. نماینده حزب در این کنگره فاطمه سیاح بود که خطابه اش تحت عنوان «وظیفه انتقاد در ادبیات» مورد تشویق و ستایش اکثر شرکت کنندگان قرار گرفت.

«حزب زنان ایران» تا اواخر سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) به فعالیت‌های اجتماعی و علمی و سیاسی خود ادامه داد و در زمینه های کمک و پیشبرد امر تحصیلی و اخذ حقوق زنان، خدمات مهمی را انجام داد. ارگان حزب زنان مجله «زنان ایران» بود که توسط هاجر تربیت با همکاری جدی و نزدیک زهرا خانلری، فروغ حکمت، سیمین دانشور و ژاله شاعره بطور نسبتاً مرتب تا اوایل سال ۱۳۲۶ در تهران (به قطع ۱۴×۲۰) منتشر شد.

## فصل سوّم

این حزب بعد از پایان جنگ جهانی دوّم و آغاز دوره «جنگ سرد» و مرگ ناپهنگام فاطمه سیاح در سرانسیب نزول و ریزش قرار گرفت.<sup>۸۶</sup> بعد از حادثه معروف سوء قصد به جان محمد رضا شاه در صحن دانشگاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ این حزب نیز عملاً مثل اکثر انجمن‌ها و سازمانهای مترقی تلاشی کشته و اعضای آن به راه خود رفتند.

### حزب میهن پرستان

حزب میهن پرستان در دیماه ۱۳۲۰ با پخش مرامنامه خود اعلام موجودیت کرد. مؤسّسین این حزب عبارت بودند از: علی جلالی، (خبرنگار روزنامه «اطلاعات») و کاظم عمادی (نویسنده و مترجم)، مجید یکتائی (نویسنده)، شجاع الدین شفاء (محقق و نویسنده) و محمد پور سرتیپ.<sup>۸۷</sup>

در مرامنامه حزب، رئیس و رهبر مشخصی برای حزب معرفی نشده و طی هشت ماده، اصول و هدف حزب بیان گردیده است. مبارزه با حزب توده ایران یکی از اهداف مشخص حزب میهن پرستان بود. در این مورد، ناصر نجمی که یکی از اعضای جوان این حزب به شمار میرفت می‌نویسد:

«برای مبارزه با این حزب وابسته به شوروی اعضای حزب میهن پرستان شمیره را از روزه کمر استوار گردانیده بودند جوانان حزب که من هم یکی از آنها بودم غالباً در برابر حزب توده، با اعضای آن حزب مشاجرات شدیدی میکردیم.»<sup>۸۸</sup>

حزب میهن پرستان در شهرستانهای ملایر، دامغان، زنجان و در شهرستانهای استان لرستان اعضا و هوادارانی داشت.<sup>۸۹</sup> درباره علت وجودی و فعالیت این حزب در استان لرستان، طبق گفته کریم سنجایی، که محمد پورسرتیپ، یکی از اعضای رهبری حزب بود که به ایل سگوند لرستان تعلق داشت.<sup>۹۰</sup> ارگان حزب میهن پرستان نشریه «میهن پرستان» بود که در آغاز فرودین ۱۳۲۲ شروع به انتشار کرد و تحت صاحب امتیازی علی جلالی تا زمستان ۱۳۲۴ به طور نامنظم منتشر میگشت. حزب میهن پرستان در خرداد ۱۳۲۳ بدنبال ائتلاف با سه حزب دیگر، «حزب میهن» را تشکیل داد.

### حزب میهن

«حزب میهن» از ائتلاف چهار حزب «آزادیخواهان»، «استقلال»، «بیکار» و «میهن



## فصل سوم

پرستان» در روز ۳۰ خرداد ۱۳۲۳ تشکیل یافت.<sup>۱۱</sup> دربارهٔ احزاب «استقلال» (به رهبری عبد القدیر آزاد)، حزب پیکار (به رهبری خسرو اقبال) و حزب میهن پرستان (به رهبری شجاع الدین شفاء و مجید یکتائی) بطور مجمل در صفحات پیشین همین بخش بحث شده است. دربارهٔ «حزب آزادیخواهان» اطلاعی در دست نیست. همین قدر میدانیم که گردانندگان «حزب آزادیخواهان» تعدادی از روشنفکران عضو «انجمن مهندسين» بودند که دکتر کریم سنجایی نیز جزو آنها بود.

هدف از تأسیس حزب میهن مقابله با احزابی بود که به نیروهای خارجی وابستگی داشتند.<sup>۱۲</sup> و در همین رابطه بود که میان این حزب و حزب توده نیز در اوایل بر خوردهایی پدید آمد. باید خاطر نشان ساخت که برخورد حزب توده و حزب میهن از نوع برخوردهای حزب توده با احزابی همچون «اراده ملی»، «عدالت» و «دموکرات ایران» نبود و غالباً جنبهٔ ایدئولوژیکی و سیاسی داشت تا درگیریهای فیزیکی.<sup>۱۳</sup>

شورای مرکزی حزب میهن مرکب از ۱۶ عضو بود که از هر حزب ۴ نفر در آن شرکت داشتند. از جمعیت و گروه سنجایی، خود ایشان، دکتر مهدی آذر، دکتر مسعود ملکی و دکتر محمد حسین علی آبادی عضو شورای مرکزی حزب بودند. دیگر اعضای شاخص شورای مرکزی عبارت بودند از عبدالقدیر آزاد و دکتر عبدالحمید زنگنه.

حزب میهن در طول مدت کوتاهی توانست سازمان و تشکیلات حزبی خود را در بیشتر نقاط ایران (گرگان، گیلان و خراسان) نیز به وجود آورد. مسئولین سازمان ایالتی حزب میهن در گیلان، ناصرالدین موسوی، در گرگان احمد قاسمی و در دره گز خراسان، ابولفضل قاسمی بودند.

برخلاف اکثر احزاب، هزینه های حزب میهن از وجوه پرداختی توسط اعضا و هم چنین کمک های بازاریان تامین میشد. این حزب طبق گفته های سنجایی از دربار و نیروهای خارجی کمک مالی دریافت نمیکرد. حزب میهن پس از نزدیک به یک سال و نیم فعالیت دچار مشکلات تشکیلاتی شد. همانطوریکه درپیش اشاره شد خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی رهبران حزب پیکار کمی بیش از یکسال در حزب میهن نماندند و در اواسط سال ۱۳۲۴ از حزب میهن جدا شدند. عبدالقدیر آزاد رهبر حزب «استقلال» نیز از حزب میهن انشعاب کرد و کمیته ایالتی حزب در گرگان به رهبری احمد قاسمی نیز از حزب میهن انشعاب کرده و به حزب توده ایران پیوست.

علاوه بر مشکلات تشکیلاتی و سیاسی که عمدتاً ناشی از وجود نظریات متفاوت در بین رهبران حزب در رابطه با اوضاع کشور، و مسائلی حاد چون رد یا قبول اعتبار نامهٔ سید ضیاء الدین طباطبائی و بعداً در جریان سال ۱۳۲۴ اوجگیری جنبش های خود مختاری در آذربایجان

## فصل سوم

و کردستان بودند مشکلات مالی نیز در اواخر ۱۳۲۴ حزب مین را با بحران روبرو ساخت. مشکلات مالی و انشعاب رهبران «استقلال»، «بیکار» و «کمیته ایالتی» حزب درگراگان از یک سو و نزدیکی مواضع بقایای رهبری حزب مین با مواضع «حزب ایران» از سوی دیگر موجب شد که پس از مذاکرات مفصل رهبران حزب مین (سنجایی و مجید یکتایی) با رهبران حزب ایران پیوند زده و در ۷ فروردین سال ۱۳۲۵ به «حزب ایران» پیوندند.

### حزب ایران

بلافاصله بعد از خلع و تبعید رضاشاه، عده‌ای از مهندسين فعال با همکاری بعضی از حقوقدانان در پائیز ۱۳۲۱ «انجمن مهندسين» را بوجود آوردند. مهندس مهدی بازرگان، مهندس احمد زیرک زاده، دکتر اللهیار صالح و دکتر کریم سنجایی از اعضای سرشناس این انجمن بودند. در اوایل، فعالیتهای این انجمن عمدتاً دور محور مسائل حرفه‌ای و اجتماعی میگشت ولی باگسترش آزادیهای نسبی این انجمن نیز سیاسی تر گشت. در جریان سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲، بخشی از اعضای رادیکال این انجمن دست به ایجاد «سندیکای مهندسين» زد که بعداً در سال ۱۳۲۳ به شورای مرکزی اتحادیه های کارگری پیوست.<sup>۹۴</sup>

بخش دیگری از انجمن نیز در جریان انتخابات برای مجلس چهاردهم به پای ایجاد حزب رفت و در اسفند ۱۳۲۳ «حزب ایران» را تأسیس کرد. اعضای کمیته مرکزی این حزب عبارت بودند از: مهندس غلامعلی فریور، مهندس کاظم حسینی، مهندس ناصر معتمد، مهندس جهانگیر حق شناس، مهندس علی قلی بیاتی، مهندس احمد زیرک زاده، مرتضی مصور رحمانی و عبدالحمید زنگنه.<sup>۹۵</sup>

در جریان نیمه دوم سال ۱۳۲۴، همانطور که قبلاً نیز اشاره شد «حزب مین» دچار انشعاب گشته و بخشی از اعضای آن در آغاز سال ۱۳۲۵ به حزب ایران پیوست. دکتر کریم سنجایی، مجید یکتایی و دکتر مسعود ملکی رهبری این گروه را بعهده داشتند.<sup>۹۶</sup> بعد از ادغام این بخش از «حزب مین» به «حزب ایران» افراد سرشناس دیگری نیز به سوی «حزب ایران» جلب گشتند که معروفترین آنها عبارت بودند از: اللهیار صالح، شمس الدین امیر علائی، دکتر شمس الدین جزایری، ارسلان خلعتبری، مهندس احمد مصدق (پسر ارشد دکتر مصدق) رضا زاده شفق.<sup>۹۷</sup> عبدالله معظمی، اصغر پارسا و دکتر حسین معاون.

در آغاز سال ۱۳۲۴، حزب ایران پایگاههای نسبتاً چشمگیری را در دانشگاه تهران و مدارس وحتى در بخشی از بازار بدست آورد. در این دوره ارگان حزب روزنامه «جبهه»

## فصل سوم

بمدیریت احمد زیرک زاده بود که خوانندگان زیادی بین جوانان داشت. این نشریه در حین انتقاد از بعضی از رهبران مذهبی برای اسلام احترام خاصی قائل بود. اکثر افراد و عضو این حزب ملی‌گرائی را تبلیغ کرده و تحت شعار «برای ایرانی، با فکر ایرانی و بدست ایرانی» توانستند که از میان خود غلامعلی فریور، عبدالحمید زنگنه، عبدالله معظمی، الهیار صالح، رضا زاده شفق و حسین معاون را به عنوان نمایندگان «حزب ایران» روانه مجلس چهاردهم سازند.<sup>۹۸</sup>

در اواسط سال ۱۳۲۴ و بعد از پیروزی فرقه دموکرات در آذربایجان، بخشی از رهبری حزب به این نتیجه رسید که برای پیشبرد امر مبارزه برای آزادی و علیه استبداد باید با نیروهای مترقی و آزادیخواه دیگر بصورت ائتلافی کار کرد. باید اینجا اضافه کرد که بعضی از رهبران سرشناس حزب در این زمان نه تنها حقوق اقلیت‌های ملی و قومی و مذهبی را پذیرا بودند بلکه فرقه دموکرات آذربایجان را نیز بخشی از جنبش آزادیخواهانه مردم ایران محسوب می‌داشتند. در هر حال نمره این بینش و اشتیاق به کار ائتلافی منجر به ائتلاف حزب ایران با «حزب توده ایران» و «فرقه دموکرات آذربایجان» در سال ۱۳۲۵ گشت.<sup>۹۹</sup>

در جریان ائتلاف و اعلام همبستگی بخشی از رهبران حزب ایران به مخالفت با سیاست ائتلاف و همبستگی برخاسته و بعد از مذاکرات تند و پرتشنج از «حزب ایران» جدا شدند. این افراد عبارت بودند از: جزایری، ملکی، فرج‌الله ناصری، دکتر میمنندی نژاد و دکتر رضا زاده شفق.

مخالفین ائتلاف و همبستگی پس از جدائی از حزب به ایجاد سازمان دیگری به اسم «حزب وحدت» اقدام کردند و در سال ۱۳۲۵ موفق شدند که با «حزب مردم» به رهبری سید محمود صادق طباطبائی به همکاریهای نزدیک بپردازند. این همکاری باعث شد که افراد سرشناسی چون سید حسن زعیم و ذکاءالدوله غفاری نیز به عضویت حزب وحدت درآمده و به اعتبار این حزب جدید الولاده بیافزایند. حزب وحدت در این سال موفق به انتشار ارگان خود به اسم «شفق» گشت که امتیاز مدیریت آن متعلق به شمس‌الدین جزایری بود.<sup>۱۰۰</sup>

علیرغم جدایی این افراد سرشناس، حزب ایران تحت رهبری الهیار صالح، سنجایی و فریور به رشد خود در دوره ۱۳۲۵-۱۳۲۸ ادامه داده و بتدریج به یکی از احزاب بزرگ ایران تبدیل گشت.

در این دوره با اینکه حزب ایران برای خود اسم و رسمی کسب کرده و از حمایت شخصیتی مانند دکتر محمد مصدق نیز بهره مند بود، ولی هیچیک از مبانی تشکیلاتی و سازمانی یک حزب واقعی را دارا نبود. می توان گفت که حزب ایران کانون و یا جبهه ای بود از

## فصل سوم

روشنفکران دکتر و مهندس، که ضداستبداد و ضدفاشیست بوده و عمدتاً نیز متعلق به خانواده های مرفه بودند.<sup>۱۰۱</sup>

با پایان جنگ جهانی دوم و سرکوب جنبش آذربایجان، اعضای متنفذ و سرشناس این حزب نیز دستخوش تحول قرار گرفته و بتدریج که مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک مردم در دوره ۱۳۲۶-۱۳۲۹ پیگیرتر و عمیق تر گشت، یا از حزب جدا گشتند (مثل حق شناس، مسعود زنگنه، مهدی شریف امامی، میمندی نژاد و حسن خواجه نوری) و یا در حزب باقی مانده و پا به پای مبارزات مردم به رشد سیاسی خود ادامه دادند. افراد شاخص این گروه اخیر عبارت بودند از: سنجایی، صالح، حسینی و زیرک زاده. حزب ایران تحت رهبری این افراد بود که در مخالفت با لایحه «قرارداد الحاقی گس-گلشایان»، در روزهای آخر مجلس یازدهم نقش موثری ایفا کرد. در جریان کمپین انتخاباتی برای مجلس شانزدهم، اعضای رهبری حزب ایران در تحصن مهرماه ۱۳۲۸ به رهبری دکتر مصدق به نشانه اعتراض به آزاد نبودن انتخابات و لغو حکومت نظامی شرکت کرده و چندی بعد در آبان ماه همان سال در تشکیل و سازماندهی «جبهه ملی ایران» شرکت فعال داشت.<sup>۱۰۲</sup>

در دوره ملی شدن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق، همانطور که در فصل پنجم به تفصیل شرح داده خواهد شد، حزب ایران یکی از چهار حزب درون جبهه ملی ایران را تشکیل داده و در صحنه سیاسی ایران به رقیب اصلی حزب توده ایران که در آن دوره بزرگترین حزب سیاسی در ایران محسوب می شد، تبدیل گشت.

## بخش چهارم حزب توده ایران

### درآمد

در بررسی تاریخ جنبش کمونیستی ایران در دوره دیکتاتوری رضا شاه دیدیم که در شرایطی که استبداد سلطنتی حاکمیت داشت، تقی ارانی پس از هشت سال تحصیل و تحقیق در آلمان به ایران باز گشت و در سال ۱۳۱۱ فعالیت خود را در سمت اشاعه اندیشه های مارکسیستی با انتشار مجله «دنیا» آغاز نمود. ولی در سال ۱۳۱۴ مجله «دنیا» از طرف پلیس توقیف شد و بعداً در اردیبهشت ۱۳۱۶ ارانی و تمام یارانش که با او در ارتباط بودند، و بعدها معروف به «گروه ۵۳ نفر» شدند، توسط مأمورین رژیم توقیف گشتند. ارانی در زندان درمقابل

## فصل سوم

ناملايمات وشکنجه مقاومت کرده و در دفاعیه تاريخی خود در دادگاه به اندیشه‌ها و نظرگاه های خود تاکيد کرد. اعضای «گروه ۵۳ نفر» به حبس هائی از ۴ تا ۱۰ سال محکوم گردیدند و خود ارانی در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان درگذشت. تا آنجا که ما اطلاع داریم از زمان تلاشی کامل گروه ارانی تا سرنگونی رژیم رضا شاه در ایران فعالیت متشکل دیگری از طرف کمونیست‌ها بوجود نیامد. با ورود قوای متفقین به ایران و سقوط رژیم رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، تمرکز و وحدتی که سلطنت استبدادی تدریجاً در طی بیست سال دیکتاتوری (۱۳۰۰-۱۳۲۰) بوجود آورده بود، همانند دیواری شکسته فرو ریخت و بدین ترتیب دوره نوینی در تاریخ مبارزات مردم زحمتکش ایران شروع گردید.

ورود نیروهای نظامی متفقین به ایران با اینکه ضربه محکمی به هیئت حاکمه ایران وارد ساخت و باعث تسریع رشد مبارزات متشکل دموکراتیک و ملی از یک سو و تشدید تضادهای درونی نیروهای درون حاکمیت از سوی دیگر گشت، ولی پایه مادی و سلطه اقتصادی و سیاسی آنان را متزلزل نساخت.

در دوره بعد از اشغال ایران و پایان جنگ جهانی دوم (۱۳۲۰-۱۳۲۴)، تضاد بین آمریکا و انگلیس بر سر غارت منابع ایران، بویژه نفت، و رقابت آنان برای گسترش نفوذ خود در جهت استثمار باز هم بیشتر خلق های ایران، تشدید یافت.

امپراطوری انگلستان که در موقعیت برتری نسبت به امپریالسم آمریکا در ایران قرار داشت، با رقیب تازه خود، آمریکا، که دارای قدرت اقتصادی سیاسی بزرگی بود روبه رو گشت. همچنین با پیشروی جنگ جهانی دوم و اشغال ایران و خلع و تبعید رضا شاه، نقش و موقعیت شوروی در ایران دستخوش تحول قرار گرفت.

در این دوره نوین، مبارزه مردم جهان برای سرنگونی «متحدین» و فاشیسم هیتلری در جهت اخذ آزادیهای ملی و دموکراتیک اوج بیسابقه ای یافت. اعتبار و موقعیت احزاب مارکسیستی و بویژه حزب کمونیست شوروی در جریان نبرد استالینگراد (که پیشقراول آغاز و رشد پیروزی های بعدی نیروهای ضدفاشیستی علیه «متحدین» بود) بیش از پیش در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴ افزایش یافت.

در چنین شرایطی که چه از لحاظ داخلی و چه از نظر بین المللی تشکیل مجدد یک سازمان مارکسیستی بصورت ضرورتی برای رشد مبارزات دموکراتیک و انقلابی برای مردم ایران در آمده بود، تعدادی از گروه ۵۳ نفر ارانی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ از زندان رژیم آزاد شده

## فصل سوم

بودند، در ۷ مهر ۱۳۲۰ دست به تشکیل «حزب توده ایران» زدند. همانطور که خواهیم دید تأسیس این حزب سرمنشأ یک دوره نوین در جنبش کارگری و توده ای ایران گشته و عواقب مثبت و گاه منفی را باخود به همراه آورد.

در این بخش از فصل سوم، تاریخچه مختصر حزب توده ایران را در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) در سه مقطع زیر مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد:

۱- فعالیت های حزب توده ایران از تأسیس در ۷ مهر ۱۳۲۰ تا برگزاری کنفرانس ایالتی تهران.

۲- کنفرانس ایالتی تهران در مهر ۱۳۲۱ و

۳- فعالیت های حزب در فاصله بین کنفرانس ایالتی تهران و تشکیل کنگره اول حزب در مرداد ۱۳۲۵.

### فعالیت های حزب توده از مهر ۱۳۲۰ تا مهر ۱۳۲۱

همانطور که در فصل دوم شرح داده شد، بعد از ورود متفقین به ایران و آزادی زندانیان سیاسی، بیست و هفت نفر از گروه معروف «۵۳ نفر»، تأسیس حزب توده ایران را اعلام کردند. در جلسه موسسان حزب که در هفتم مهرماه ۱۳۲۰ (درست سیزده روز بعد از خلع رضاشاه از سلطنت) تشکیل گردید، شرکت کنندگان یک هیات ۱۵ نفری به نام کمیته موقت انتخاب نمودند و سلیمان میرزامحسن اسکندری را که سالها پیش رهبر حزب دموکرات ایران بود به ریاست کمیته انتخاب نمودند.<sup>۱۰۳</sup>

کمیته موقت پانزده نفری بلافاصله دست بکار گشته و اصول اساسی مرام حزب را تدوین نمود. مهمترین مفاد این مرامنامه عبارت بودند از: حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، برقراری رژیم دموکراسی و مبارزه علیه هر نوع دیکتاتوری، اصلاحات ارضی و اصلاحات اساسی در زمینه های فرهنگی، بهداشتی و بهداشت، تعدیل مالیاتها به نفع توده های مردم و ضبط اموال پادشاه سابق به نفع مردم ایران.<sup>۱۰۴</sup> کمیته موقت پنج ماه پس از تأسیس حزب، روزنامه «سیاست» را به عنوان ارگان مرکزی حزب که صاحب امتیاز آن عباس اسکندری بود، انتشار داد. در شماره اول این روزنامه، حزب چنین معرفی شد:

«مقصود از توده ایران که گفته میشود توجه به یک قسمت معینی از مردم این مملکت نیست هرکس که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده و به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد برای تخفیف رنج به بختان قدم بردارد و برای زیر دستان در اجتماع همان حقوقی

## فصل سوم

را که قانون به آنها اعطا کرده است بشناسد خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و  
جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و بدست عدالت بسپارد ما از خود  
میدانیم.<sup>۱۰۵</sup>

شایان توجه است که با اینکه مرامنامه و سیاست حزب ضرورتاً مورد قبول خیلی از اعضای  
قدیمی حزب کمونیست، مثل جعفر پیشه وری قرار نگرفت،<sup>۱۰۶</sup> ولی از طرف خیلی از روشنفکران  
و بویژه طرفداران «گروه پنجاه و سه نفر» معروف با استقبال وسیع روبرو گشت.

فعالتهای حزب در عرض یکسال بعد از تأسیس در بین کارگران و پیشه روان نیز سریعاً  
گسترش یافت و تعداد اعضای آن در آستانه برگزاری «کنفرانس ایالتی» تهران به گفته رضا  
رادمنش<sup>۱۰۷</sup> به ۶ هزار نفر و طبق گفته صمد کامبخش<sup>۱۰۸</sup> به بیش از ۱۰ هزار نفر بالغ گردید. این  
رشد بیسابقه تشکیلاتی در عین اینکه نمودار سیاست معتدل و برخورد های محتاطانه رهبران  
حزب جدید التأسیس بود حاکی از آمادگی و اشتیاق طبقات زحمتکش و روشنفکران ایران برای  
رهائی از استبداد از یک سو و مبارزه علیه فاشیسم که بعد از خلع و تبعید رضاشاه شدت یافته  
بود از سوی دیگر بود. مبارز علیه فاشیسم در این دوره بقدری شدت یافت که مؤسسين و  
اعضای «کمیته موقت» به ایجاد «کمیته ضد فاشیستی» در مناطق شمال ایران دست زدند. در  
نتیجه فعالیت های سریع سرتاسری و انتشار مرتب روزنامه ضد فاشیستی «مردم» حزب توده  
توانست در جریان یک سال بعد از تأسیس با عرضه داشتن شعارهای متناسب با خواسته های  
صنفي و سیاسی مردم و آموزش روش مبارزه به روشنفکران و کارگران و دهقانان، اکثر  
آزادخواهان را به دور خود جمع کند. به جرات می توان گفت که حزب توده در آستانه افتتاح  
کنفرانس ایالتی تهران در مهر ۱۳۲۱، به یکی از بزرگترین احزاب سیاسی ایران تبدیل شده بود.  
<sup>۱۰۹</sup>

### کنفرانس ایالتی تهران در مهر ۱۳۲۱

در کنفرانس ایالتی حزب در تهران که در مهرماه ۱۳۲۱ (یکسال بعد از تشکیل حزب)  
برگزار گردید، شرکت کنندگان، سلیمان میرزا محسن اسکندری را به ریاست کنفرانس انتخاب  
کردند.<sup>۱۱۰</sup> سلیمان میرزا اسکندری، از شاهزادگان قاجار، در جوانی به اندیشه های سوسیالیستی  
روی آورده و در انقلاب مشروطیت شرکت فعال داشته است. او بعد از فتح تهران و افتتاح  
مجلس دوم در ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) از بنیان «حزب دموکرات ایران» بوده و بعد از حمله مشترک  
نظامی روس و انگلیس در ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) متواری گشته و بعداً در جریان جنگ جهانی اول،

## فصل سوم

رهبری «کمیته نجات ملی» را برعهده داشت. سلیمان میرزا پس از کودتای رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱)، رهبری فراکسیون سوسیالیست ها را در مجلس چهارم و مجلس پنجم بعهده داشت. در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) بعد از جلوس رضاخان به تخت سلطنتی و تشدید استبداد، سلیمان میرزا تمام امتیازات اجتماعی و سیاسی خود را از دست داده و تا بعد از تبعید رضا شاه، به عنوان یک تاجر خرده پا در تهران امرار معاش می کرد.<sup>۱۱</sup> بدون تردید همکاری سلیمان میرزا و نقش او در جریان کنفرانس به اعتبار و اهمیت حزب توده در این دوره، دوچندان افزود.

در این کنفرانس جمعاً ۱۲۰ نماینده شرکت کردند که هر یک نمایندگی ده نفر از اعضای حزب را بعهده داشتند. در ضمن در این کنفرانس به خاطر سمپاتی به کادرهای رهبری، ۳۳ نفر از ایالات مختلف ایران و ۸۷ نفر از خود تهران بعنوان ناظر شرکت داشتند. در این گردهمایی که یک هفته طول کشید، حزب موفق شد که برنامه خود را بصورت جامع تدوین کرده و آن را تحت نام «سانترالیسم دموکراتیک» اعلام کند. اعضای کمیته مرکزی حزب که برای اولین بار در این کنفرانس انتخاب شدند پانزده نفر از بنیان حزب توده ایران بودند.

بغیر از سلیمان میرزا اسکندری، که به مقام دبیر اول حزب انتخاب شد، دیگر اعضاء عبارت بودند از: دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، نورالدین الموتی، عبدالحسین نوشین، علی کوباری، نصرت الله اعزازی، ابراهیم مه آذری، رضا روستا، دکتر فریدون کشاورز، اردشیر اوانسیان، دکتر رضا رادمنش، علی امیر خیزی، ضیاء الموتی. چون اکثر این افراد در جریان دهه پراشوب ولی نسبتاً آزاد ۱۳۲۰ نقشهای مهمی در تاریخ سیاسی ایران بازی کردند، در اینجا به معرفی کوتاه آنها می پردازیم:

- دکتر محمد بهرامی (متولد تفرش در ۱۲۷۷)، تحصیل کرده دانشگاه برلین در علم پزشکی و جزو «۵۲ نفر».

- دکتر مرتضی یزدی (متولد یزد در ۱۲۸۶)، استاد دانشگاه تهران و از جراحان معروف تهران و جزو «۵۲ نفر».

- ایرج اسکندری، (متولد تهران در ۱۲۸۷)، برادر زاده سلیمان میرزا اسکندری، تحصیل کرده دارالفنون و دانشگاه پاریس در رشته حقوق، یکی از گردانندگان مجله «دنیا» در سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۴، سر دبیر روزنامه «رهبر» ارگان حزب در ۱۳۲۱، و جزو «۵۲ نفر».

- نور الدین الموتی (متولد الموت در ۱۲۷۵)، قاضی دادگستری از الموت، از اعضای



## فصل سوم

«حزب دموکرات» در دهه ۱۲۹۰.

- عبدالحسین نوشین (متولد مشهد در ۱۲۸۰)، از دوستان نزدیک گروه ارانی و معرفت‌ترین کارگردان تئاتر بود. در جوانی بطور فعال در قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان شرکت کرد و بعدها بعنوان بهترین محصل از طرف دولت به فرانسه فرستاده شد که در امور تئاتر به تحصیل ادامه دهد. نوشین در اروپا به افکار مارکسیستی روی آورده و در جریان دستگیری «۵۳ نفر» با اینکه با گروه پنجاه و سه نفر، رابطه نزدیک داشت ولی چون در همان زمان بعنوان نماینده کارگردانان تئاتر ایران برای شرکت در یک کنگره جهانی به اروپا رفته بود به زندان نیافتاد.

- علی کوباری (متولد رشت در ۱۲۷۹)، از بقایای جنبش کارگری دهه ۱۳۰۰، از اهالی رشت و از کارمندان اداره مخابرات بود. او قبلاً در جنبش جنگل بطور فعال شرکت کرده و از کادرهای فعال «حزب کمونیست ایران» در بسیج دهقانان گیلان در دهه ۱۳۰۰ بود.

- نصرت الله اعزازی (متولد تهران در ۱۲۸۰)، قبلاً در درون اتحادیه‌های کارگری اوایل دهه ۱۳۰۰ شرکت کرده و جزء «۵۳ نفر» بود.

- ابراهیم مه آذری (متولد تبریز در ۱۲۹۱)، از خانواده مشروطه طلب آذربایجان، بعدها در اتحادیه‌های کارگری فعالیت کرده و در دهه ۱۳۱۰ به زندان افتاده بود. او قبل از دستگیری کارگر کارخانه فشنگ سازی در نزدیکی تهران بود.

- رضا روستا (متولد رشت در ۱۲۸۵)، از مهمترین شخصیت‌های تاریخ جنبش اتحادیه‌های کارگری ایران، پسر یک دهقان از اهالی گیلان بود. روستا از اعضای «حزب سوسیالیست» اوایل دهه ۱۳۰۰ بود. او بعد از عروج رضا شاه بعنوان کادر فعال «سازمان جوانان حزب کمونیست ایران» به مسکو رفته و در آنجا به تحصیل مشغول شد. در ۱۳۰۸، از طرف کمیترن برای کار بین کارگران به ایران فرستاده شد. روستا در جریان فعالیت در سال ۱۳۱۰ بعد از تصویب «قانون سیاه» ضد اشتراکی دستگیر شده و به ده سال زندان محکوم گشت. او در زندان با اعضای محبوس «۵۳ نفر» آشنا شد.

- دکتر فریدون کشاورز (متولد رشت در ۱۲۹۰)، دکتر طب در تهران، فرزند یک تاجر گیلانی بود. کشاورز تحصیلات خود را در پاریس به اتمام رسانید. بعد از خلع و تبعید رضاشاه، کشاورز توسط سلیمان میرزا به حزب توده معرفی شد و جزو «۵۳ نفر» نبود.

- اردشیر اوانسیان (متولد ارومیه در ۱۲۹۳)، از ارامنه ایران، قبلاً در اوایل دهه ۱۳۱۰ رهبر سازمان جوانان حزب کمونیست ایران بود. اردشیر قبلاً از کادرهای سازماندهی اتحادیه‌های کارگری بود. بعد از دو سال تحصیل در مسکو و بازگشت به ایران، دستگیر گشته و

## فصل سوم

به یازده سال حبس محکوم گشت. او نیز مثل روستا در زندان با «۵۳ نفر» آشنا شد. اوانسیان کتابهایی درباره مارکسیسم نوشته و بعد از تشکیل حزب توده، یکی از برجسته ترین تئوریسین های حزب در دهه ۱۳۲۰ محسوب میشد.

- رضا رادمنش (متولد لاهیجان در ۱۲۸۵)، از تحصیلکرده های فرانسه در علم فیزیک بود. با اینکه از خانواده فئودال بود، ولی در ایام جوانی به جنگلی ها در گیلان کمک کرده و سپس به حزب سوسیالیست پیوسته بود. زمانی که در اروپا مشغول به تحصیل بود، ارانی را ملاقات کرده و تحت تأثیر او به تعالیم مارکسیستی روی آورده و بعدها جزو «۵۳ نفر» به پنج سال حبس محکوم گشت. بعد از تشکیل حزب توده، رادمنش بخاطر انتشار روزنامه «مردم» بین جوانان شهرت یافت.

- علی امیر خیزی (متولد تبریز در ۱۲۷۴)، از من ترین اعضای کمیته مرکزی، از فعالین سیاسی قدیم ایران بود. برادر امیر خیزی از سردبیران روزنامه «تجدد» در دوره حکومت شیخ محمد خیابانی در تبریز (۱۲۹۹) بود. خود امیر خیزی در آن زمان یکی از اعضای فعال جنبش جنگل نیز بوده و بعد از شکست جنبشهای جنگل در گیلان و خیابانی در تبریز به حزب سوسیالیست پیوسته بود. در آغاز دهه ۱۳۱۰ او به عضویت حزب کمونیست ایران درآمد و در جریان فعالیت در جهت تشکیل اتحادیه معلمان موقتاً به زندان افتاده بود. امیرخیزی در آغاز دوره آزادیهای دموکراتیک، زمانی که در یک کارخانه قوطی سازی مشغول کار بود، به عضویت حزب توده در آمد.

- ضیاء الموتی (متولد الموت در ۱۲۹۲)، برادر نور الدین الموتی، از کارمندان رتبه دوم وزارت راه در مازندران بود. او نیز قبلاً در حزب سوسیالیست در اوایل دهه ۱۳۱۰ عضویت داشته و جزو «۵۳ نفر» بود.<sup>۱۱۲</sup>

### فعالیت های حزب بین کنفرانس تهران و

#### تشکیل کنگره اول در مرداد ۱۳۲۳

بعد از اختتام کنفرانس، حزب توده به برکت نیروی انسانی (کادرهای با تجربه و تحصیل کرده) خود از یکسو و وجود جو آزادیهای نسبی از سوی دیگر به فعالیتهای گسترده ای سیاسی دست زده و به تدریج یکی از قویترین احزاب ایران در این دوره تبدیل گشت. بدون تردید شیوه های تبلیغاتی حزب، بویژه در زمینه مطبوعات، نقش بزرگی در این دوره در محبوبیت و موفقیت

## فصل سوم

حزب بازی کرد. ما در اینجا به عمده ترین جهات این فعالیتها میپردازیم.

### مطبوعات

بعد از ایجاد حزب، کادر رهبری، ارگان اول حزب را به اسم «سیاست» در پائیز ۱۳۲۰ انتشار داد. در نخستین شماره این روزنامه، که در تاریخ سوم اسفند ۱۳۲۰ انتشار یافت، مرامنامه حزب نیز به چاپ رسید. مطالعه این مرامنامه بروشنی نشان میدهد که حزب توده ایران از نظر اصول سیاسی و مرامی، یک سازمان ضد فاشیستی و دموکراتیک بود که در مسائل و امور بین المللی، از شوروی جانبداری میکرد. سردبیر «سیاست» عباس اسکندری بود.

در این زمان به غیر از روزنامه «سیاست» حزب توده روزنامه دیگری را نیز به اسم «مردم» منتشر نمود که عمدتاً مواضع و فعالیتهای ضد فاشیستی حزب را منعکس میساخت. این روزنامه بخاطر اخذ مواضع ضد آلمان هیتلری و گزارشات جامع راجع به نبرد استالینگراد خوانندگان زیادی پیدا کرد. صاحب امتیاز «مردم» صفر نوعی و سردبیر آن عباس نراقی بودند. این روزنامه تا آذر ۱۳۲۱ بطور مرتب منتشر گشت و در آن سال از طرف فرمانداری نظامی توقیف شد.<sup>۱۱۳</sup> قریب چهار ماه بعد از توقیف «مردم» حزب دوباره موفق شد که دوره دوم آن نشریه را این دفعه تحت نام «نامه مردم» منتشر سازد صاحب امتیاز و مدیر مسئول این دوره نشریه دکتر رضا رامنش بود. انتشار «نامه مردم» بطور مرتب تا دیماه ۱۳۲۵ و سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان ادامه یافت.

در مهر ۱۳۲۱ بعد از برگزاری نخستین کنفرانس ایالتی حزب در تهران روزنامه «رهبر» بمدریت ایرج اسکندری و به سردبیری احسان طبری منتشر شد. این روزنامه به خاطر همکاری دیگر رهبران حزب، مثل محمد پروین گنابادی، احمد قاسمی و انور خامه‌ای بتدریج بیک نشریه نیرومند تبدیل شد و در سال ۱۳۲۵ به تیراژ یکصد و بیست هزار شماره انتشار یافت که حتی با معیارهای امروزی نیز تیراژ آن حیرت انگیز و باور نکردنی به نظر میرسد. «رهبر» به خاطر مواضع ضد ارتجاعی و ضد فاشیستی که اتخاذ میکرد و ارتشاء درون هیت حاکمه ایران را فاش میساخت، در این دوره هفت بار از طرف مقامات دولتی توقیف گشت. هر دفعه که توقیف میگشت دیگر نشریات که در داخل ائتلاف مطبوعاتی «جبهه آزادی» عضو بودند نقش و وظیفه «رهبر» را بعهده میگرفتند.<sup>۱۱۴</sup>

در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳، هر بار که «رهبر» توقیف میگشت، روزنامه «رزم» ارگان مرکزی سازمان جوانان حزب (بمدیریت دکتر فریدون کشاورز) به جای آن ایفای نقش میکرد.

## فصل سوم

ولی در جریان سال ۱۳۲۴، وقتی که «رهبر» برای پنجمین بار از طرف فرماندار نظامی توقیف گشت، نشریات متعددی وظیفه «رهبر» را بعهده گرفته و هر یک پس از یک یا چند شماره انتشار به سرفروشت «رهبر» دچار گشتند. مهمترین این نشریات عبارت بودند از: «افق آسیا» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول دکتر اسدالله زهری) «ندای حقیقت» (صاحب امتیاز و مدیرمسئول دکتر وزیری) «منشور» (صاحب امتیاز بنی صدر) «شعله ور» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول شعله ور) و «شمسیر امروز» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول موسی خلیلی).<sup>۱۱۵</sup>

آخرین بار «رهبر» برای هفتمین بار در آذر ۱۳۲۵ و در آستانه سرکوب جنبش آذربایجان توسط فرمانداری نظامی توقیف گشت و عمر این نشریه بعد از انتشار ۸۹۰ شماره پایان خود رسید. از دیگر نشریات حزب توده که طی این سالها (۱۳۲۱-۱۳۲۵) انتشار یافتند و از محبوبیت و اعتبار بسیار در نزد مردم برخوردار بودند، میتوان از «ظفر»، «رزوم»، «بشر» و «شهباز» نام برد. نشریه «ظفر» به عنوان ارگان شورای مرکزی «اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران» هم زمان با تأسیس «شورای متحده کارگران» آغاز به کار کرد و نخستین شماره آن در تیرماه ۱۳۲۳ منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر این نشریه رضا روستا، از سران سرشناس حزب توده و در ضمن دبیر «شورای متحده مرکزی» بود. او تحت نام «ره سا» سرمقاله های «ظفر» را مینوشت. نشریه «ظفر» نیز چندین بار مثل «رهبر» توقیف شد و هر بار دیگر نشریات توده‌ای بجای آن انتشار می‌افتند. از جمله نشریاتی که این نقش را بازی کردند میتوان از «بشر»، «شهباز» و «آتشبار» (صاحب امتیاز و مدیر ایرج زند پور) نام برد. انتشار «ظفر» تا بهمن ۱۳۲۷ ادامه داشت.

روزنامه «بشر» که نقش مکمل «ظفر» را ایفاء میکرد در آبان ۱۳۲۳ شروع به انتشار کرد و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن دکتر نورالدین کینانوری بود. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد این نشریه تا بهمن ۱۳۲۷ بطور مرتب انتشار می‌افت.

نشریه «شهباز» و روزنامه های «شجاعت»، «سوگند»، «بیک صبح»، و «زمان نو» نیز از زمره نشریاتی بودند که در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۵ از طرف حزب انتشار یافته و برای خود خوانندگان متنوعی را پیدا کردند.<sup>۱۱۶</sup>

در دوره ۱۳۲۱-۱۳۲۵، که دوره گسترش و بسط حزب محسوب میشود،<sup>۱۱۷</sup> حزب توده در شهرهای بزرگ ایران شاخه های خود را ایجاد کرده و موفق به انتشار دوازده روزنامه مهم در آن شهرها گردید، که عبارت بودند از:

«رهبر یزد» در یزد، «راه راست» در قزوین، «راستی» در قزوین، «راهتما» در همدان، «آذربایجان» در تبریز، «صوت» در رشت، «جودت» در اردبیل، «صفا» در ساری، «ترکمن سسی» (صدای ترکمن) در ترکمن صحرا، «گرگان» در گرگان، «بیستون» در کرمانشاه و «آهنگر» در اصفهان.

### سازمان های توده ای

در جریان سال ۱۳۲۲، زمانی که حزب توده پایه های وسیع خود را در شهرهای ایران بسط می داد، گروهی از فعالین با تجربه اتحادیه های کارگری دهه ۱۳۰۰، با پشتیبانی حزب توده موفق به ایجاد «شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران» شدند. این شورا بزودی توانست نزدیک به شصت اتحادیه کوچک کارگری از شهرهای مختلف ایران را به عضویت خود در آورد. در پایان سال ۱۳۲۳، طبق منابع دولتی انگلیس، شماره کارگرانی که به عضویت اتحادیه های عضو شورا درآمده بودند نزدیک به صد هزار نفر می رسید.

رضا روستا، از رهبران حزب توده، که برای تامین وحدت این اتحادیه ها کوشش فراوان کرده بود، به سمت دبیر اول شورای متحده انتخاب شد و روزنامه «ظفر» به عنوان ارگان شورا تعیین گردید. در بهار ۱۳۲۵، در آستانه جشن اول ماه مه، کارگران نفت خوزستان (به ویژه در آبادان) تشکیل اتحادیه ای خود را اعلام کرده و به شورای متحده پیوستند. بدینسان، پس از پنج سال مبارزه علنی و دادن قربانی های فراوان، اتحادیه های کارگری در سراسر کشور سازمان یافتند.<sup>۱۱۸</sup>

پس از آنکه در جریان دو سال اول تشکیلات، حزب سریعاً رشد یافت، در کنگره اول حزب در مرداد ۱۳۲۳، اعضای شرکت کننده تصمیم گرفتند که فعالیتهای حزب را بکار در روستاها و سازماندهی در بین دهقانان نیز معطوف سازند. در اجرای این تصمیم، در پائیز ۱۳۲۳، حزب عملاً به تشکیل «اتحادیه دهقانان» اقدام کرد. در عرض یکسال و نیم بعد از ایجاد اتحادیه، حزب توده موفق شد که در روستاهای گیلان، مازندران، خراسان، کرمان، کرمانشاه، اصفهان و فارس تشکیلات دهقانی دایر کند.

به نظر نگارنده نقطه اوج مبارزات دهقانی در دوره ۱۳۲۱-۱۳۲۵ دستاوردهای جنبش آذربایجان در سال ۱۳۲۵ بود که در واقع به اصلاحات ارضی توسط حکومت دموکراتها در آذربایجان منجر گشت. این اصلاحات ضربه خرد کننده‌ای بر شالوده نظام ارباب-رعیتی وارد ساخته و موجب تحولات متنوعی در آذربایجان و نقاط دیگر ایران گشت. درست است که یورش

## فصل سوم

خونین ارتش شاه به آذربایجان بسیاری از دستاوردهای مبارزات دهقانی و اصلاحات ارضی را تابود ساخته و پدنبال غیر قانونی اعلام کردن حزب توده ایران در اواخر سال ۱۳۲۷، اتحادیه دهقانان نیز منحل گردید ولی جنبش دهقانان در این دوره سرآغاز یک دوره طولانی در تاریخ جنبش دهقانان ایران در دهه های بعد گشت.<sup>۱۱۹</sup>

به غیر از کار و فعالیت در بین کارگران و دهقانان، در این دوره هیئت رهبری حزب (نورالدین الموتی، ایرج اسکندری و دکتر محمد بهرامی) بعد از استحکام پایه های تشکیلاتی حزب در تهران، بتدریج در شهرستانهای ایران نیز شعبه باز کرده و همکاری بخشی از اعضای سرشناس و روشنفکر احزاب مختلف سوسیال دموکرات و سوسیالیست را بسوی حزب توده جلب کرد. معروفترین این افراد عبارت بودند از: فریدون توللی و یارانش از شیراز، محمد پروین گنابادی از مشهد و تقی فداکار از اصفهان. مضافاً، به خاطر محبوبیتی که در این دوره حزب توده بطور روز افزونی در بین روشنفکران و جوانان بدست آورده بود، بخش های مهمی از پایه های حزب سوسیالیست (شهیدزاده)، حزب آزادی (حسن ارسنجانی) و شعبه تهران حزب سوسیالیست (ابوالفضل لواسانی) در سال ۱۳۲۵ به حزب توده پیوستند. در همان سال انشعاب بزرگی در درون حزب میهن (عبدالقادر آزاد) نیز بوقوع پیوست و شعبات این حزب در رشت، گرگان و خراسان به حزب توده ایران پیوستند.<sup>۱۲۰</sup>

### حزب توده و روشنفکران

ولی چشمگیرترین و با اعتبارترین پایگاه اجتماعی حزب توده ایران در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) همانا در بین روشنفکران، به ویژه نویسندگان و شاعران ایران قرار داشت. در این دوره بودند محققین و نویسندگانی که نه تنها مخالف حزب، بلکه بدون شک ضد آن نیز بودند؛ مانند شجاع الدین شفا، سیدحسن تقی زاده، محمد حجازی نویسنده رمان های معروف «زیبا» و «هما» و علی دشتی، رمان نویس و روزنامه نگار و نماینده مجلس. ولی تعداد این روشنفکران به سختی ده درصد کل آنان را در بر می گرفت. به جرات می توان گفت که در اواسط سال پرتلاطم ۱۳۲۵، سی درصد روشنفکران (نویسنده، شاعر و نماینده نویس) و دیگر افسار روشنفکر ایران، یا عضویت حزب را پذیرفته و یا به طور فعال برای حزب کار می کردند. اکثریت قریب به اتفاق بقیه روشنفکران (نزدیک به ۵۰ درصد)، یا سمپات و طرفدار حزب بودند و یا شدیداً تحت تاثیر مواضع سیاسی حزب در امور داخلی و مسائل بین المللی قرار داشتند.<sup>۱۲۱</sup> به غیر از بزرگ علوی (نویسنده «چمدان» و «چشمهایش»)، عبدالحسین نوشین (کارگردان و

## فصل سوم

نمایشنامه نویس تاتر توین ایران، فریدون توللی (شاعر)، رسول پرویزی (نویسنده رمان «شلوارهای وصله دار»)، جلال آل احمد (مقاله نویس که بعدها با انتشار کتاب «روز از تو، روزی از تو» معروف شد)، احمد آرام (مترجم و شاعر) و ابراهیم گلستان (نویسنده یادوق که بعدها در دهه ۱۳۴۰ به عنوان کارگردان سینما شهرت یافت) که جزو اعضای بسیار معمولی و حتی کادرهای رهبری حزب بودند، تعداد زیادی از نویسندگان و شاعران بسیار معروف نیز با اینکه عضو رسمی حزب نبودند ولی سمپات و طرفدار جدی سیاست های حزب بودند.

معروف ترین این روشنفکران عبارت بودند از: علی اسفندیاری (نیما یوشیج، پرچمدار شعر نو)، محمد ملک الشعرای بهار (مظهر زنده شعر کلاسیک ایران در دهه ۱۳۲۰) و صادق هدایت (نویسنده نامدار ادبیات معاصر ایران). تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، نیما (متولد ۱۲۴۷ خورشیدی در یوش) تا آخر عمر خود در ۱۳۲۷ از حزب توده حمایت کرد.

بهار با اینکه در سال ۱۳۲۵ به عضویت حزب جدید التأسیس دموکرات ایران تحت رهبری قوام السلطنه درآمد ولی تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا آخر عمر همکاری خود را با حزب توده ادامه داد. او یکسال قبل از مرگش در بهار ۱۳۳۰ ریاست انجمن هواداران صلح را که از طرف حزب توده سازماندهی شده بود، بعهده گرفت.

هدایت، بر خلاف نیما و بهار، بعد از سقوط و شکست جنبش آذربایجان در ۱۳۲۵ از فعالیتهای سیاسی بکلی دست برداشت و دوباره عازم خارج شد. چهار سال بعد در اواخر ۱۳۲۹ (سه ماه قبل از آغاز زمامداری دکتر مصدق) در پاریس خود کشی کرد.

علاوه بر روشنفکران فوق الذکر که در آن دوره هر یکی بنوبه خود «غول های» بی همتا و منحصر بفرد بودند، حزب توده موفق شد که همکاری و حمایت خیل عظیمی از روشنفکران میان سال آن دوره را که در جامعه اسم و رسمی برای خود کسب کرده بودند و بعدها نیز در دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ معروفتر گشتند، بسوی خود جلب نماید. بعضی از این روشنفکران هنرمند عبارت بودند از:

- صادق چوبک، نویسنده «خیمه شب بازی» (مجموعه داستانهای کوتاه)،
- محمود اعتماد زاده (به آذین)، مترجم نمایشنامه «اوتللو» و نویسنده مجموعه داستانهای کوتاه «بسوی مردم» و داستان «دختر رعیت»،
- محمد افراشته، سردبیر روزنامه فکاهی «چلنگر»،
- سعید نفیسی، محقق و نویسنده معروف،
- احمد شاملو، شاعر و پیرو نیما یوشیج در زمینه شعر نو.

## فصل سوم

- محمد معین، استاد ادبیات فارسی در تاریخ ایران.

هم چنین در این دوره، حزب در میان روشنفکران نسل جوان نیز محبوبیت قابل ملاحظه‌ای بدست آورده و از پشتیبانی آنان نیز بهره مند گشت. بعضی از شاعران معروف نسل جوان این دوره عبارت بودند از: فخر الدین گرکانی، نادر نادر پور، تقی میلانی، مهدی اعتماد، محمد جواهری و محمد تفضلی.<sup>۱۲۲</sup>

به نظر نگارنده در کشور توسعه نیافته‌ای مثل ایران که مردمش به ادبیات، بویژه شعر، ارجح و ارزش والائی قائلند شرکت فعال این روشنفکران، با سلیق و زمینه‌های متنوع، در فعالیت‌های حزب توده و حمایت آنان از سیاست‌های حزب موهبت بی نظیری بود که در این دوره فقط حزب توده از آن بطور وسیعی در جامعه ایران بهره مند بود. یکی از پی آمدهای مثبت و بلافاصله حمایت روشنفکران شاعر و نویسنده از حزب، گسیل سیل آسای جوانان مدارس متوسطه و دانشگاه بسوی حزب بود.

مبالغه نیست اگر تذکر داده شود که از همان ابتدای تشکیل حزب توده هجوم جوانان به صفوف حزب چشمگیر بود. بر این مبنا رهبری حزب یک سال و نیم پس از تشکیل حزب، سازمان «جوانان حزب توده ایران» را در فروردین ۱۳۲۲ بنیاد نهاد.

این سازمان که دارای یک اساسنامه مدرن و جامعی بود، بزودی به عضویت «فدراسیون جوانان دمکرات» درآمد و بدینوسیله برای اولین بار این امکان را برای جوانان ایران بوجود آورد که با مبارزه، زندگی، آموزش و فرهنگ جوانان کشورهای مختلف جهان در دوره‌ای ۱۳۲۱-۱۳۲۵ آشنا شوند.<sup>۱۲۳</sup>

### حزب توده و مجلس چهاردهم

به غیر از فعالیت و کار در بین کارگران، دهقانان، جوانان و زنان، حزب توده در این دوره با گسترش پایه‌های اجتماعی خود در بین اقشار مختلف مردم به فعالیتهای مختلف در زمینه مبارزات علنی و قانونی نیز روی آورده و در سال ۱۳۲۲ با شرکت در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی موفق شد که هشت نفر از کادرهای خود را به درون مجلس بعنوان نماینده روانه سازد.<sup>۱۲۴</sup> نمایندگان حزب توده که در داخل دوره چهاردهم مجلس، «فراکسیون حزب توده» را بوجود آوردند، عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش و دکتر فریدون کشاورز (از گیلان)، ایرج اسکندری و رحمان قلی خلعتیری (از مازندران)، شهاب فردوس، محمد پروین گنابادی (از خراسان)، عبدالصمد کامبخش (از قزوین)، اردشیر اوانسیان (بعنوان نماینده ارامنه از شمال) و تقی



## فصل سوم

فداکار (از اصفهان). شایان تذکر است که خلتعبیری بعد از انتخابات، از عضویت در حزب توده استعفاء داده و از فراکسیون حزب توده نیز اخراج گردید.

رهبری حزب توده قانون اساسی ایران را قبول داشته و خواهان اجرای مفاد آن بر مبنای اصول یک برنامه دموکراتیک و ضد فاشیستی بود. این حزب عموماً از طرح برنامه های سوسیالیستی امتناع میکرد. اگر جراید و ارگانهای حزب را در آزمون از (بدو تشکیل تا چند ماه بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۴) مورد مطالعه قرار دهیم متوجه می شویم که حزب توده اساساً جامعه ایران را یک جامعه «عقب مانده» ارزیابی کرده و معتقد بود که توده ها در عمل «آمادگی» برای پذیرفتن یک برنامه «سوسیالیستی» را ندارد و بخاطر همین شناخت و تحلیل، اکثر رهبران حزب توده از طرح مقولات مُبرّم کمونیستی در انتشارات حزبی خودداری میکردند.<sup>۱۲۵</sup>

حزب توده در سیاست خارجی «متکی بخود» نبود. پیروی از حزب کمونیست شوروی در این دوره از خصوصیات مهم این حزب بود. در این امر بعضی مواقع مبالغه هم میکرد. مثلاً در جریان ۱۳۲۳، وقتی که در مجلس چهاردهم مسئله نفت به یک مسئله حاد تبدیل گشته بود، حزب توده خواهان اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی بود. با اتخاذ این موضع، طبیعتاً نمایندگان حزب توده در موضع مخالفت با دکتر مصدق در مجلس چهاردهم قرار گرفتند.<sup>۱۲۶</sup> در حالیکه در این زمان دکتر مصدق لایحه منع دادن اعتبار امتیازات به کشورهای خارجی را در مجلس چهاردهم مطرح ساخته و موفق شد این لایحه را به نفع مردم از مجلس بگذراند. شایان توجه است که بعد از اینکه این لایحه از مجلس گذشت، شوروی نیز خیالش راحت شد و «سرگی کافتارادزه»، نماینده شوروی که در اوائل پائیز ۱۳۲۲ به ایران آمده بود تا از دادن امتیاز استخراج نفت در ایالات شمالی بوسیله دولت ایران به نیروهای خارجی مخصوصاً آمریکا جلوگیری کند، رهسپار شوروی گشت.<sup>۱۲۷</sup>

### برخورد حزب توده به مساله ملی در ایران

بر خلاف نظر بعضی از مورخین تاریخ سیاسی ایران، حزب توده در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) به خواسته های اقلیتهای ملی و اصل «حق تعیین سرنوشت ملی» برخورد تاکتیکی کرده و بطور استراتژیکی از حقوق ملیتها پشتیبانی نمیکرد. بدین جهت، زمانیکه جریان مبارزاتی در آذربایجان و کردستان در پاییز ۱۳۲۴ به مراحل حساسی رسید، حزب توده نه تنها دچار بی برنامهگی گشت بلکه با اتخاذ مواضع التقاطی و سیاست های ناروشن

## فصل سوم

باعث سردرگمی در بین نیروهای ملی و دموکراتیک نسبت به وقایع آذربایجان و کردستان گردید.<sup>۱۲۸</sup> ترکیب رهبری حزب و سطح دانش آن از مسائل ملی حتماً نقش بزرگی در اتخاذ مواضع حزب نسبت به جریان‌ات آذربایجان و کردستان در این دوره بازی کرد.

با اینکه بیشتر مؤسسين حزب پیروان تقي اراني بودند ولي حزب توده در حقيقت يك حزب مارکسيست لينينيستي نمي توانست محسوب گردد. پلاتفورم حزب در اين زمان فقط خواسته هاي دموکراتيک و ضد فاشيستي حزب را مطرح ميساخت. از طرف ديگر رهبري حزب کيفيت يك حزب سرتاسري و کشوري را نداشت و بدین جهت حزب توده قادر نبود مارکسيست هاي قديمي را که عمدتاً از درون مليت هاي غير فارس بويژه ترکان آذري، برخاسته بودند، به خود جلب کند. اکثر اعضاي قديمي حزب کمونست ايران که بعد از خلع و تبعيد رضا شاه از زندان آزاد شده و در اين دوره (۱۳۲۰-۱۳۲۵) در صحنه سياسي ايران حضور فعال داشتند نه تنها با حزب همکاري نکردند بلکه اختلافات اصولي و کشمکش هائي نيز با رهبري حزب داشتند. يکي از اعضاي قديمي حزب کمونست ايران که در اين زمان در جنبش کمونيستي ايران نقش مهمي بازی ميکرد، سيد جعفر پيشه وري (جوادزاده) بود که از اول نه تنها به حزب توده نپوست بلکه در واقعي نيز به مخالفت جدي با آن برخاسته و رهبري حزب را در روزنامه «آزير» به باد انتقاد گرفت.<sup>۱۲۹</sup>

وقتيکه بزرگ علوي يکي از پيروان تقي اراني کتاب معروف خود «پنجاه وسه نفر» را انتشار داد، روزنامه «آزير» (به سردبيري پيشه وري) در انتقاد شديد از اين کتاب خاطر نشان ساخت که اين کتاب فقط تجربيات يک فرد را منعکس ميکند. به عقیده وري، تقي اراني يک «مارکسيست روشنفکر» بود ولي طرفداران او که به اسم «۵۳ نفر» معروف شده واکثراً از بانيان حزب توده بودند، چنان مقامي را دارا نبودند. از نظر او آنها روشنفکراني بودند که به خاطر يک اعتصاب به زندان افتاده بودند. پيشه وري در مقالات خود نتيجه گيري ميکند که نويسنده (بزرگ علوي) در تعريف و تمجيد از اين روشنفکران، مقام آنان را به عرش اعلا ميبرد. اين جوانان شايد آدمهاي با حُسن نيتي بودند وليکن قادر نبودند که يک «جنبش سياسي» را رهبري کنند.<sup>۱۳۰</sup>

اساس اختلافات پيشه وري با حزب توده را اصل «حق تعيين سرنوشت ملي» تشكيل ميداد. به نظر پيشه وري رهبري حزب درک نازل از مسئله مليت‌ها در ايران داشته و به اين مسئله که ايران کشوري کثيرالمله است ناکتيني برخورد ميکرد. او تاکيد داشت که رهبران حزب به ناملايمات و تبعيضاتي که اقليت هاي ملي با آنها روبرو ميشدند، بي توجهي کرده و برنامه

## فصل سوم

حزب که از طرف اولین کنفرانس موقتی در ۱۳۲۳ منتشر گشت، مسئله ملیت‌ها و مشکلات اقلیت های زبانی را ندیده گرفته و روزنامه های حزب عوض توجه به مسائل ملی، ایالتی و محلی بیشتر به مسائل طبقاتی و اختلافات مربوط به آن می پرداختند. بررسی نوشته های بعضی از رهبران این حزب بخوبی نظرات پیشه وری را تأیید میکند. رهبران حزب، حتی زبان ترکی آذری را یک لهجه محلی تصور کرده و بهیچ وجه وجود اقوام مختلف را در چهار چوب ایران قبول نداشتند.<sup>۱۳۱</sup> پیشه وری، که در این دوره با انتشار روزنامه «آزیر» به عنوان یک مارکسیست، دوباره معروف شده بود در مقالات متعدد خود خاطر نشان میساخت که اکثر رهبران حزب توده فاقد صلاحیت رهبری یک «حزب طراز نوین» بوده و به جهت ضعف تئوریک و کم دانشی، ایران را فقط از بُعد طبقاتی دیده و تمام ایرانی‌ها را متکلمین یک زبان (فارسی) با لهجه های مختلف قلمداد می کردند. فقط روزنامه «ظفر»، ارگان شورای متحده کارگری تحت سردبیری رضا روستا به مسئله ملی توجه نسبی نشان میداد. بقیه رهبری مسئله ملیت‌ها را با یک بینش تاریخی و مرحله‌ای (استراتژیکی) مورد ارزیابی قرار نمیدادند.

مبارزات پیشه وری در اواخر سال ۱۳۲۳ علیه مواضع رهبری حزب توده تشدید یافت. او با درج یک سری مقالات در روزنامه «آزیر» درباره امکان وجود یک حزب سرتاسری در ایران، به انتقادات خود از حزب ابعاد جدیدی بخشید. در این مقالات پیشه وری بعد از تشریح شرایط سیاسی و فرهنگی ایران و اوضاع بین المللی خاطر نشان ساخت که حزب توده شرایط یک حزب تمام عیار و سرتاسری را ندارد و او گفت که چنانچه در آینده یک حزب بخواند سرتاسری گشته و به یک حزب طراز نوین تبدیل گردد، باید مسئله ملیت‌ها را در سرلوحه پلتفرم سیاسی و دراز مدت خود قرار داده و از مبارزات ملی پشتیبانی کند. پیشه وری تأکید کرد که تا زمانیکه حزب توده علیه فاشیسم، توده‌ها را بسیج کرده و هدفش جلوگیری از بازگشت فاشیسم بود یک حزب واقعی محسوب میگشت. ولی بعد از پایان جنگ جهانی و شکست فاشیسم، حزب توده میبایست تأکید را نه بر اصل مبارزات طبقاتی، بلکه براساس پشتیبانی استراتژیکی از «حق تعیین سرنوشت ملی» قرار میداد. به نظر پیشه وری حزب توده فاقد این نوع کیفیت در رهبری بوده و از مسئله ملیتها پشتیبانی تاکتیکی میکرده است.<sup>۱۳۲</sup> این امر که رهبری حزب توده برخورد تاکتیکی به مساله ملیت‌ها داشته و بدین جهت پی آمدهای مهمی را در سرانجام جنبش های خودمختاری در آذربایجان و کردستان بیار آورد در بخش پنجم همین فصل بطور جامع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## بخش پنجم

# فرقه دموکرات و جمهوری آذربایجان

## درآمد

با فرارسیدن آذر ماه ۱۳۸۴ نزدیک به شست سال از پیدایش «فرقه دموکرات آذربایجان» و استقرار حکومت خودمختار در آذربایجان گذشت. در این مدت مورخین بیشماری در کشورهای سرمایه داری غرب و همچنین محققین ایرانی بی آنکه به شرایط عینی و عوامل ذهنی پیدایش فرقه و اوضاع اجتماعی و اقتصادی که توده های وسیعی از مردم آذربایجان را به همکاری با فرقه و حکومت ملی جلب کرد توجه کنند، کوشیده اند ثابت کنند که فرقه دموکرات بخشی و یا شعبه محلی حزب توده ایران در آذربایجان بوده و دولت خودمختار آذربایجان نیز ساخته و پرداخته شوروی و متکی به ارتش سرخ و برای اعمال فشار بر دولت مرکزی ایران برای کسب امتیاز نفت شمال و تهدیدی علیه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بوده است.

تردیدی نیست که پیدایش و توسعه فرقه دموکرات و استقرار حکومت خودمختار آذربایجان در سال ۱۳۲۴ از حمایت شوروی برخوردار بود. ولی آیا این امر میتواند عامل اصلی پیدایش و توسعه فرقه دموکرات و تبدیل آن به یکی از عظیم ترین سازمانهای سیاسی ایران در دوره بعد از جنگ جهانی دوم گردد؟

آیا اساسی ترین عاملی که اکثریت عظیم دهقانان و دیگر زحمتکشان آذربایجان را (که هشتاد و پنج درصد جمعیت آن را تشکیل میدادند) شیفته فرقه و حکومت دموکراتها کرد، حمایت شوروی و حزب توده از فرقه بود؟ یا برخورد جدی و عملی فرقه به حل مسائل مهم اقتصادی و اجتماعی، بویژه حل مساله ارضی و لغو مالکیت کلان ارضی به نفع دهقانان؟ آیا مهم ترین علت خصومت خشن و قهرآمیز زمین داران بزرگ و کلان سرمایه داری آذربایجان با فرقه دموکرات حمایت شوروی و حزب توده از آن فرقه بود یا مصادره املاک آنان و تقسیم آنها در میان دهقانان بی زمین؟ آیا قیام مردم آذربایجان به خاطر اعمال فشار بر دولت مرکزی برای کسب امتیاز نفت شمال به شوروی بود یا به خاطر استقرار حکومتی متکی به آرای عمومی و اراده آزاد ملی؟ آیا سلطنت پهلویها متکی به آراء عمومی و اراده ملی بود تا سلب قدرت از آنان به نقض حاکمیت ملی تعبیر گردد؟ آیا درخواست اجرای قانون انجمن های ایالتی و ولایتی نقض تمامیت ارضی بود یا ادامه رژیم پهلویها که در جریان حاکمیت پنجاه و هفت ساله اش

## فصل سوم

ایران را کاملاً به مدار نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) وابسته ساخت؟ و بالاخره مردم آذربایجان، که توسط نمایندگان وابسته به آمریکا و انگلیس (که اکثریت صندلی های دوره چهاردهم مجلس شورای ملی را اشغال کرده بودند) و به بهانه حضور ارتش شوروی در نواحی اشغالی از حق تعیین وکلای خود محروم شده بودند، مخالف تمامیت ارضی ایران بودند یا آنهاییکه نهضت قلابی جنوب را بوجود آوردند تا در صورت پیروزی فرقه دموکرات، جنوب ایران را این دفعه بطور کامل به حوزه نفوذ انگلستان در منطقه خلیج فارس - اقیانوس هند متصل سازند؟

در این بخش، در ضمن بررسی زمینه های پیدایش، رشد و توسعه «فرقه دموکرات آذربایجان» و سرانجام تلخ و دردناک آن کوشش خواهیم کرد که به سئوالات فوق الذکر جواب داده و همچنین چند نکته ای مهم تاریخی زیرین را نیز مورد ارزیابی قرار دهیم:

- برخلاف اکثر مورخین کشورهای سرمایه داری در دوره «جنگ سرد» نگارنده بر این نکته اذعان کرده و تاکید میورزد که «فرقه دموکرات آذربایجان» نه تنها از هر نظر با حزب توده ایران تفاوت داشته بلکه رهبران فرقه به طور مستقل از حزب توده عمل میکرده و در اکثر موارد رهبران آن، بویژه پیشه وری، با رهبری حزب توده اختلافات اساسی سیاسی و ایدئولوژیکی داشته اند.<sup>۱۳۳</sup>

- برخلاف خیلی از مورخین ایرانی، نگارنده بر آنست که نه تنها پایگاه اصلی و مردمی فرقه دموکرات را دهقانان و تهیدستان شهری تشکیل میدادند، بلکه بسیاری از حقوق بگیران، کارمندان و کارگران ادارات و همچنین جمع کثیری از روشنفکران و تحصیل کرده های آذربایجان و دیگر نقاط ایران و حتی بخش کوچک ولی پویا و دموکراتیک از ارتش ایران هم به فرقه پیوسته و از حکومت ملی دفاع کردند.

- برخلاف عده ای زیادی از ایدئولوگ های هم رژیم پهلوی و هم جمهوری اسلامی من بر این باورم که کسانی که قتل عام و خونریزیهای هولناک بعد از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ را در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان (بویژه در خمسه و زنجان) ترتیب داده و برپا ساختند نه تنها «میهن دوست» نبودند بلکه از میان مردم عادی نیز نبودند، آنها عمدتاً از خود هیئت حاکمه ایران (قوام السلطنه و شاه، رؤسای ارتش و زمین داران بزرگ و طرفدارانشان) بودند که از حمایت آمریکا و انگلیس برخوردار بوده و کوچکترین مهر و محبتی در دل خود نسبت ب مردم آذربایجان نداشتند. حقیقت اینست که این مردم نبودند که به جان دموکرات ها افتاده بودند. بلکه این مردم بودند که مورد یورش ارتشیان شاه - قوام قرار

## فصل سوم

گرفته و در شهرها و روستاهای ایران مورد تجاوز قرار گرفتند. - بالاخره تحلیل نگارنده از اوضاع بین‌المللی آن دوره (آغاز دوره خانمانسوز «جنگ سرد» بین به اصطلاح بلوک‌های شرق و غرب که چهل و پنجسال - از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ میلادی - طول کشید از یک سو و آرایش نیروهای سیاسی - اجتماعی ایران (سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان، مذهب‌یون سیاسی و جبهای مارکسیست) از سوی دیگر، نشان می‌دهد که اغلب دشمنان فرقه و حکومت ملی همانانی بودند که با اعمال زور و خشونت انقلاب مشروطیت را در دو نوبت (۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ خورشیدی) و نهضت‌های جنگل و خیابانی و پس‌از آن در طی سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۰ خورشیدی سرکوب ساختند. اینان که از اقدامات رضاخان در رسیدن به قله دیکتاتوری ضدخلفی حمایت کرده بودند همانانی بودند که با جنبش ملی شدن صنعت نفت هم دشمنی کرده و سرانجام دولت ضدامپریالیستی و دموکراتیک دکتر مصدق را در بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ سرنگون و ایران را دوباره به مدار فلاکت بار نظام جهانی سرمایه وابسته ساختند. با هم نگاهی به حوادث و چرخش‌های دوره‌ای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ خورشیدی بیاندازیم.

### پیدایش و توسعه فرقه دموکرات آذربایجان

حزب توده ایران در آغاز سال ۱۳۲۴، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، یکی از بزرگترین احزاب سیاسی نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه بود. در طول چهار سالی که از تشکیل آن حزب می‌گذشت حزب توده موفق شده بود که در بین اقشار مختلف مردم پایه گرفته و به ایجاد اتحادیه‌های مختلفی در بین زحمتکش‌ان، دانش‌جویان، روشنفکران و کارمندان دولتی در اکثر نقاط ایران موفق گردد.<sup>۱۳۴</sup> ولی بررسی مدارک زیادی نشان می‌دهد که رهبری حزب توده، بنا به عللی که شرح داده خواهد شد، نتوانسته بود آن‌طور که شاید و باید در بین روشنفکران اقلیت‌های ملی - زبانی جایی باز کند و بهمین علت نیز از همکاری اکثر اعضای قدیمی حزب کمونیست ایران، که متعلق به ترکان ایران بودند، در آن زمان محروم گشت. یکی از اعضای معروف و با تجربه حزب کمونیست ایران که از اوّل به حزب توده ایران نپیوست و بعداً حزبی مستقل بنام «فرقه دموکرات آذربایجان» را ایجاد کرد، سیدجعفر جوادزاده (پیشه وری) بود که در آن دوره (۱۳۲۰-۱۳۲۵) نقش بزرگی در جنبش آزادیخواهی آذربایجان ایفاء کرد.

پیشه وری در سال ۱۲۷۲ (۱۸۹۳ میلادی) در دهکده معروف خلخال (که اکنون شهری است در استان اردبیل) بدنیا آمد. در اوان جوانی، مثل اکثر جوانان آن منطقه در طلب تحصیل و

## فصل سوّم

کسب معاش راهی آذربایجان روسیه تزاری شد. بعد از کسب تحصیل، در شهر باکو به معلمی استخدام شد. در جریان تدریس پیشه وری به فعالیت های سیاسی پرداخته و در نتیجه معاشرت با بلشویک های طرفدار لنین به اندیشه های مارکسیستی روی آورد. در سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶ میلادی) پیشه وری به «کمیته عدالت» در باکو پیوست و در سازماندهی سوسیال دموکرات های ایرانی مقیم باکو، که به مارکسیسم گرویده و به بلشویک ها در ایالات قفقاز، بویژه آذربایجان، کمک می کردند، نقش مهمی بازی کرد.

بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و سرنگونی رژیم تزارها، پیشه وری و یارانش به انتشار «بیرق عدالت» در باکودست زده و بعد از پیروزی بلشویک ها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، آنها نام سازمان خود را به «حزب عدالت» تغییر داده و با انتشار روزنامه «خُریت» به دو زبان فارسی و ترکی آذری به تبلیغ سوسیالیسم و انقلاب ملی در ایران پرداختند، در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ میلادی)، پیشه وری بعد از مرگ نابهنگام اسدالله غفار زاده، دبیر اول «حزب عدالت» به دبیری این حزب انتخاب شده و بلافاصله در جهت انتقال حزب عدالت به ایران به همکاری با جنگلیها به رهبری میرزا کوچک خان در گیلان پرداخت.

در ۱۹۲۰ زمانیکه جنگلیها موفق شدند که اولین جمهوری را در گیلان تحت ریاست میرزا کوچک خان مستقر سازند، پیشه وری نیز بعنوان وزیر کشور وارد کابینه (کمیته اجرائی) نه نفره جمهوری گیلان شد.<sup>۱۳۵</sup> در عین حال پیشه وری مدیریت روزنامه «کامونست» را که در سال ۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۰) از طرف کمونیست های ایران به عنوان «ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کمونیست (بلشویک) ایران» منتشر میشد، بعهده داشت.<sup>۱۳۶</sup>

پس از شکست جنبش و سقوط جمهوری در گیلان، پیشه وری به تهران رفته و در تشکل و سازماندهی تعدادی از اتحادیه های کارگری نقش رهبری را اجرا کرد. در جریان سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۱ خورشیدی)، این اتحادیه های کارگری مشخصاً در جنوب (در بخش مناطق نفت خیز) تظاهرات و اعتصابات موفقیت آمیز بیشماری را انجام دادند و پیشه وری نقش مهمی در این مبارزات بعهده داشت.<sup>۱۳۷</sup> مضافاً، در این سالها پیشه وری تحت نام مستعار «پرویز» سرمقاله های روزنامه «حقیقت» را که در تهران منتشر میشد، مینوشت.<sup>۱۳۸</sup>

بعد از اینکه رضاخان، مخصوصاً بعد از اعلام شاهی، به کشت و کشتار و سرکوب مخالفین خود و نیروهای دموکراتیک، ملی و مارکسیستی پرداخته و قانون «ضد اشتراکی» ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) را از مجلس گذراند، پیشه وری نیز همراه دیگر کمونیستها دستگیر و بمدت نزدیک به ده سال در اسارت زیست. پس از آزادی از زندان در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) پیشه وری به حزب توده

## فصل سوم

ایران ملحق نشد و در عوض با انتشار روزنامه «آزیر» در تهران به مبارزه علیه فاشیسم پرداخت. او در روزنامه «آزیر» با انتشار سلسله مقالاتی تحت عنوان «سرگذشت من» به تبلیغ سنن تاریخی جنبش مارکسیستی در ایران دست زد. در این مقالات پیشه وری جنایات و وضع زندانهای رژیم رضا شاه را افشاء ساخت. پیشه وری در ضمن به مبارزه سیاسی علیه حزب توده ایران روی آورده و در سال ۱۳۲۳ با درج یک سری مقالات تحت عنوان «آیا در ایران یک حزب واقعی وجود دارد» به تحلیل از سیاستهای رهبری حزب توده ایران پرداخت.

در این مقالات پیشه وری مطرح ساخت که اکثر سازمانهای سیاسی در ایران آنزمان شرایط یک «حزب واقعی مردمی» را دارا نیستند. پیشه وری بعد از تشریح شرایط «ایجاد یک حزب واقعی مردمی» خاطر نشان ساخت که در آینده اگر یک حزب واقعی بخواهد پایه اجتماعی کسب کند باید از حق ملیتها و از مبارزات آنها علیه ستم ملی پشتیبانی کند. تا زمانیکه حزب توده علیه فاشیسم توده‌ها را بسیج میکرد و هدفش جلوگیری از بازگشت فاشیسم بود، به عقیده پیشه وری آن حزب میتواند یک «حزب مردمی» محسوب گردد. ولی بعد از پایان جنگ و شکست فاشیسم، مردم از یک حزب ایده‌ال انتظار داشتند که از حقوق ملیتها تحت ستم، بطور استراتژیکی و همه جانبه، دفاع کند. بنظر پیشه وری، حزب توده فاقد این کیفیت بوده و از مسئله ملیتها و اصل حق تعیین سرنوشت ملی پشتیبانی نیم بند و تاکتیکی میکرد.<sup>۱۳۹</sup>

مدارک موجود و نوشته‌های متنوع اعضای رهبری حزب نشان میدهند که رهبری حزب توده درک بسیار نازل و سطحی از مسئله ملیتها در ایران داشته و به این مسئله که ایران کشوری کثیرالمله است بغایت تاکتیکی برخورد میکرد. رهبران این حزب به ناملایمات و تبعیضاتی که اقلیتهای ملی روبرو میشدند، بی توجهی کرده و برنامه حزب که از طرف اولین کنفرانس موقتی منتشر گشت مسئله ملیتها و مشکلات اقلیت‌های زبانی را ندیده گرفت. روزنامه‌های حزب توده بعوض توجه به مسائل ملی، ایالتی و محلی بیشتر به مسائل طبقاتی و اختلافات مربوط به آن پرداخت. مطالعه نوشته‌های بعضی از رهبران این حزب بخوبی نشان میدهد که اینان حتی زبان ترکی آذری را یک «لهجه محلی» تصور کرده و بهیچ وجه وجود ملیتهای مختلف را در چهارچوب ایران قبول نداشتند.<sup>۱۴۰</sup> آنها بجهت ضعف ثوریک و عدم دانش کامل از تکامل مارکسیسم ایران را که کشور کثیرالمله است فقط از بعد طبقاتی دیده و تمام ایرانیها را متکلمین یک زبان (فارسی) قلمداد میکردند. فقط «روزنامه ظفر» ارگان شورای متحده کارگری تحت سردبیری رضا روستا به مسئله ملی توجه نسبی نشان میداد.<sup>۱۴۱</sup> بقیه رهبری به مسئله ملیتها برخورد تاکتیکی داشتند.<sup>۱۴۲</sup>



## فصل سوم

شایان توجه است که در این دوره یعنی زمانیکه دموکرات‌ها در آذربایجان برای خود مختاری مبارزه میکردند و اکثر رهبران حزب توده نیز با جنبش آذربایجان یا مخالفت کرده و یا اساساً به مسئله ملیتها و اصل «حق تعیین سرنوشت ملی» به عنوان یک امر تاکتیکی و غیرعمده برخورد میکردند. روشنفکران و دانشمندان سرشناس غیرحزبی که در خارج از حزب توده بعنوان عناصر «رادیکال» و «مترقی» معروف شده بودند نیز به مخالفت با جنبش آذربایجان پرداخته و از حقوق ملی و دموکراتیک مردم آذربایجان دفاع نمیکردند و یا مواضع میانه اخذ کرده و ادعا میکردند که پیشرفت های اجتماعی بویژه در زمینه تعلیم و تربیت و صنعتی کردن کشور لازمه اش «وحدت ملی» (داشتن یک فرهنگ مشترک و زبان مشترک) است. پرویز خانلری، سردبیر مجله معروف «سخن» ملک الشعرای بهار و عباس اقبال، مورخ مشهور و احمد کسروی همگی با جنبش خودمختاری آذربایجان مخالفت کرده و حتی ادعا می‌کردند که زبان ترکی آذری در واقع یک زبان مستقل از زبان فارسی نیست، بلکه «لهجه» است و اگر هم زبان محسوب شود یک زبان عقب افتاده و بیگانه بوده و توسط مغول‌ها بر مردم آذربایجان تحمیل گشته است.<sup>۱۴۳</sup>

بهر رو در تیر ماه ۱۳۲۴ (ژوئیه ۱۹۴۵)، پس از آنکه اعتبارنامه نمایندگی پیشه وری بعنوان نماینده تبریز از طرف مجلس چهاردهم (که اکثر اعضای آنرا طرفداران آمریکا و انگلیس تشکیل میدادند) رد شد،<sup>۱۴۴</sup> پیشه وری به یاران نزدیک خود در تهران اطلاع داد که وقت آن رسیده که سازمان سیاسی جدیدی بوجود آورد زیرا به نظر او حزب توده نمیتوانست آینده روشنی را داشته باشد. در همان ماه پیشه وری تهران را به عزم تبریز ترک کرد.

### استقرار حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان

در تبریز پیشه وری بلافاصله با کمک یاران قدیمی خود دست به تدارک ایجاد «فرقه دموکرات آذربایجان» زد. در این تدارک بویژه دو نفر از یاران پیشه وری دکتر سلام الله جاوید و جعفرکاویدان بطور فعال شرکت داشتند. دکتر جاوید نیز مثل پیشه وری در آذربایجان ایران بدنیا آمده، در باکو تحصیل کرده و در آنجا به «کمیته عدالت» و سپس به «حزب عدالت» پیوسته بود. دکتر جاوید از فعالین «حزب کمونیست ایران» در سالهای (۱۳۰۰-۱۳۰۱ خورشیدی) بوده و عملاً در قیام ابوالقاسم لاهوتی علیه استبداد رضاخان در ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) شرکت فعال داشته است. دکتر جاوید بعد از شکست قیام به باکو رفته و در آنجا به تحصیل طب پرداخته بود. او نیز مثل اعضای قدیمی «حزب کمونیست ایران» در اواسط دهه ۱۳۱۰ بعد از بازگشت به ایران به عنوان کمونیست دستگیر گشته و بزندان افتاده بود. دکتر جاوید، که درباره تاریخ فرهنگ

## فصل سوم

آذربایجان و زبان ترکی آذری نیز مطالعات قابل توجهی داشت، بعد از ایجاد حزب توده ایران مثل اکثر کمونیست‌های ترک آذری به آن حزب ملحق نشد.

جعفر کاویان نیز مثل جاوید در قیام لاهوتی بعنوان عضو حزب کمونیست ایران شرکت کرده و بعد از شکست آن قیام، نزدیک به پنج سال از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ در باکو زندگی و تحصیل کرده بود. وی در اواخر دهه ۱۳۱۰، بعد از ورود به ایران، دستگیر و زندانی شده بود. دکتر جاوید و کاویان، مثل پیشه‌وری بعد از خلع رضاشاه، از زندان آزاد گشتند و مثل پیشه‌وری هرگز به حزب توده نپیوسته و عموماً نیز با مواضع انتقادی به سیاستهای حزب توده برخورد میکردند.

شاخه حزب توده ایران در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۱ از وحدت سه گروه تشکیل یافته و بلافاصله گسترش یافت. این سه گروه عبارت بودند از: روشنفکران ترک آذری، بعضی از روشنفکران ارمنی که افکار سوسیالیستی داشتند و مهاجرین (افراد زیادی که اصلاً آذربایجانی بودند و بعد از سالها اقامت و کار و تحصیل در شوروی، بویژه در آذربایجان و گرجستان شوروی، بعد از سرنگونی رضاشاه به ایران برگشته بودند). با پایان سال ۱۳۲۱، اعضای حزب توده در آذربایجان نزدیک به ۱۲۰۰۰ نفر رسید. روزنامه محلی حزب بنام «آذربایجان»، که بعدها به ارگان رسمی دولت خودمختار آذربایجان تبدیل شد، توانست در شهرهای مختلف آذربایجان، منجمله اردبیل، مراغه، آستارا، سراب، میانه و زنجان نیز مراکز خود را دایر کند.<sup>۱۴۵</sup>

در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۴ جو سیاسی در تبریز و بعضی از شهرهای آذربایجان شدیداً تحول یافته و شرایط «گریز از مرکز» و احساسات ضد دولت مرکزی جنبه غالب در افکار عمومی مردم پیدا کرده بود. رد اعتبارنامه پیشه‌وری (نماینده اول شهر تبریز) از طرف مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) در تیر ماه ۱۳۲۴ دو چندان به تشدید این جو کمک میکرد. رهبری حزب توده در تبریز نه تنها نتوانست از جوی که بوجود آمده بود استفاده کند بلکه با گرفتن مواضع متضاد به سرعت پایه‌های توده مردمی خود را از دست داد. در جریان مرداد ۱۳۲۴ (اوت ۱۹۴۵) وقتی که مبارزات ضد استبدادی در تبریز تشدید پیدا کرد، «شورای اتحادیه اصناف تبریز» با اینکه از نظر تشکیلاتی و سازمانی به حزب توده ایران تعلق داشت و در ضمن یکی از اتحادیه‌های کارگری با اهمیت در خارج از تهران بحساب می‌آمد، تحت رهبری محمد بی‌ریا به پیشه‌وری و یارانش که در تدارک ایجاد «فرقه دموکرات آذربایجان» بودند پیوست. طبیعتاً، حزب توده بخاطر تزلزلی که تا آن زمان در رابطه با مساله ملیت‌ها نشان داده بود نمی‌توانست عملاً توده‌های سیاسی و ناراضی شهرهای آذربایجان را بخود جلب کند.<sup>۱۴۶</sup>

## فصل سوم

دوازدهم شهریور ۱۳۲۴، پیشه وری و یارانش تأسیس «فرقه دموکرات آذربایجان» را اعلام کردند. بلافاصله فرقه برنامه سیاسی خود را که شامل ۱۲ ماده درباره اهداف خود بود، انتشار داد. این برنامه سیاسی خواستار خودمختاری فرهنگی و سیاسی برای مردم آذربایجان در چهارچوب حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال ایران بود. مفاد دیگر این برنامه سیاسی شامل اصلاحات دموکراتیک و مترقی و تغییر اساسی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردم آذربایجان، «که در طول سلطنت رضاشاه مورد تبعیض و ستم ملی قرارگرفته بودند» میشد. این برنامه سیاسی خیلی چشمگیر بود و بزودی توده های تهیدست و دهقانان بی زمین را بسوی خود جلب کرد. بی تردید میتوان بجرأت گفت که در این زمان شاخه حزب توده ایران در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان نیز به خاطر محبوبیتی که فرقه دموکرات و برنامه سیاسی آن در بین اقشار مختلف مردم کسب کرده بود، لاجرم بطور عادی از «حزب توده ایران» جدا شده و به فرقه دموکرات پیوست.<sup>۱۳۷</sup> مسلماً در این امر محمد بی ریا که خود از رهبران حزب توده در تبریز بوده و یکماه قبل از تشکیل فرقه دموکرات «اتحادیه اصناف تبریز» را در اختیار پیشه وری و یارانش گذاشته بود، نقش مهمی بازی کرد.

محمد بی ریا، متولد شهر تبریز در سال ۱۲۹۷ خورشیدی، در جوانی بخاطر فعالیتهای کمونیستی تحت تعقیب پلیس قرار گرفته و در اواسط دهه ۱۳۱۰ به شوروی پناهنده شد. او در موقع اقامت چند ساله خود در باکو به تحصیل در رشته ادبیات ترکی آذری پرداخته و بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ایران برگشت. بی ریا، که شاعری با قریحه بود، در تبریز رهبری اتحادیه کارگری را در سال ۱۳۲۴ بعهده گرفت. او با اینکه از فعالین حزب توده ایران در سطح محلی بود ولی بخاطر اختلافاتی که با رهبری حزب توده، بویژه در مورد اصل «حق تعیین سرنوشت ملی» پیدا کرده بود در پائیز ۱۳۲۴ (موقعیکه پیشه وری و یارانش «فرقه دموکرات آذربایجان» را بیک سازمان سرتاسری در آذربایجان تبدیل کرده بودند) از حزب توده جدا شده و بطور رسمی به فرقه دموکرات پیوست. بی تردید، ادغام شاخه حزب توده به فرقه دموکرات دو چندان تشکیلات حزبی و سازمانی فرقه دموکرات را رونق داده و پایگاه های کارگری و روشنفکری آن را گسترده تر ساخت.

در موقع ادغام شاخه آذربایجان حزب توده به فرقه دموکرات، رهبران حزب توده در آذربایجان علاوه بر محمد بی ریا، عبارت بودند از: صادق یادگان، غلام یحیی دانشیان، علی شبستری و میررحیم والائی. یادگان که رئیس بخش حزب توده در آذربایجان بود، از اعضای قدیمی «حزب دموکرات» شیخ محمد خیابانی بود، که بعداً به عضویت حزب کمونیست ایران در

## فصل سوم

آمده بود. پادگان اکثر عمر خود را در آذربایجان گذرانده و در سال ۱۳۱۷ بخاطر فعالیتهای سیاسی دستگیر و در زندان با اعضای «۵۳ نفر» معروف آشنا شد. پادگان، با اینکه زبان فارسی را بزحمت تکلم میکرد، ولی مطالعاتی در زمینه زبانهای قدیمی ایرانی داشت. دانشیان که بعدها در ایران معروفیت پیدا کرد، سازمانده اصلی حزب توده در سراب، میانه و زنجان بود. مطابق اسناد رسمی دولت انگلیس، که در کتابخانه های دولتی در لندن موجودند، دانشیان «صاحب شهامت و اراده استثنائی بود». او فرزند یک دهقان آذربایجانی اهل زنجان بوده و در باکو مطالعاتی در زمینه فنون نظامی انجام داده و در سال ۱۳۰۶ بعد از بازگشت به ایران دستگیر و زندانی شده بود.

شبستری سردبیر روزنامه «آذربایجان» ارگان حزب توده در آذربایجان، از فعالین معروف دوره قیام خیابانی بود. شبستری که از اهالی تبریز بود، بعد از شکست قیام خیابانی و سرکوب قیام لاهوتی به شوروی پناهنده شده و بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ایران برگشت و سپس به عضویت حزب توده در آمد. در دیماه ۱۳۲۴ حزب توده در کنگره ایالتی خود در تبریز، شبستری را بخاطر اینکه از اصل «حق تعیین سرنوشت ملی» دفاع کرده و زبان ترکی آذری را برخلاف رهبری حزب توده بعنوان یک «لهجه محلی» قبول نداشت، از حزب اخراج کرده و اسم روزنامه حزب را نیز از «آذربایجان» به «خاور نو» تغییر داد. شبستری بعد از ترک حزب توده «انجمن آذربایجان» را بوجود آورده و با انتشار روزنامه «آذربایجان» به تبلیغ و حفظ زبان و فرهنگ ترکی آذری ادامه داد. او بعداً به پیشه وری در تشکیل «فرقه دموکرات آذربایجان» کمک کرد.

والاتی، معاون سردبیر روزنامه «آذربایجان»، در سال ۱۳۱۶ بخاطر فعالیتهای کمونیستی دستگیر شد. او از یک خانواده متوسط تبریزی بود که اکثر اوقات زندگی خود را در تبریز گذرانده و در دوران اسارت با اعضای «۵۳ نفر» معروف آشنا شد.

با اینکه کادر رهبری حزب توده در تبریز موفقیت های شایانی در زمینه های کار بین توده های مردم، بویژه روشنفکران و کارگران، کسب کرده بود ولی این امر بهیچ وجه کمکی به استقرار روابط حسنه بین حزب توده و فرقه دموکرات نمود. اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی بین این دو سازمان (برخلاف تصور خیلی از مورخین سیاسی) بویژه در زمینه مساله ملی بقدری گسترده و مهم بود که بعد از تشکیل دولت دموکراتها در آذربایجان نیز ادامه یافته و در بعضی مواقع نیز تشدید پیدا کرد. شایان توجه است که از بین تمام اعضای رهبری حزب توده فقط بیریا در کابینه پیشه وری صاحب سمت شد. این امر نشان میدهد که حزب توده در جریان ماههای مهر و آبان

## فصل سوم

و آذر سال ۱۳۲۴ بسرعت پایه های مردمی خود را در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان از دست داد. درست بهمین خاطر نیز رهبران فرقه دموکرات چندان رغبتی به همکاری با حزب توده نشان نمیدادند. اساساً رهبری حزب توده در تهران نیز از رشد جریانات سیاسی در آذربایجان و ایجاد فرقه دموکرات و رهبری پیشه وری چندان دل خوشی نداشت. شایان ذکر است که در اولین کنگره فرقه دموکرات که در آخر سپتامبر ۱۹۴۵ (اوایل آبان ۱۳۲۴) در تبریز برگزار گردید شرکت نمایندگان حزب توده ایران اصلاً چشم گیر نبود. در صورتیکه نمایندگان بیشماری از سازمانها و اقلیتهای ملی که در آذربایجان زندگی میکنند، در این کنگره شرکت کردند.<sup>۱۲۸</sup> این امر از یک طرف جنبه دموکراتیک فرقه و از طرف دیگر وسعت پایه های مردمی آنرا منعکس میکرد. در این کنگره تصمیم مهمی مبنی بر ایجاد یک ارتش مردمی به اسم فدائیلر (فدائیان) گرفته شد که استخوانبندی آنرا دهقانان آذربایجان، بویژه دهقانان بی زمین، تشکیل میدادند. بعلاوه در این کنگره پس از بحث و گفتگو، تسخیر قدرت سیاسی در آذربایجان، به تصویب شرکت کنندگان رسید.<sup>۱۲۹</sup>

در اواخر ماه آبان ۱۳۲۴، قیام مسلحانه آغاز گشت. «فدائیلر» تحت رهبری فرقه دموکرات و رهنمود کنگره، در شهرهای کوچک با محاصره پادگانهای نظامی و بسیج توده های مردم علیه دولت و ارتش مرکزی توانستند اکثر پادگانها را مجبور به تسلیم سازند. در این قیام فدائیان نقش مهمی را در تسخیر پادگانهای شهرهای کوچک و سپس شهرهای بزرگ مانند ارومیه، تبریز، مراغه و اردبیل بازی کردند. در عرض یک هفته پادگان تبریز سقوط کرده و فرماندهی آن تسلیم فرقه دموکرات گشت و فدائیان قدرت نظامی را تحت رهبری فرقه بدست گرفتند.<sup>۱۳۰</sup>

مقارن پیروزی های نظامی در شهرهای آذربایجان (آبانماه ۱۳۲۴) دومین کنگره بنام «کنگره تمام خلق های» آذربایجان در تبریز گشایش یافت. در این کنگره ۷۴۴ نماینده شرکت جستند. این کنگره به اسم مجلس موسسان دولت خودمختار آذربایجان نامیده شد. این کنگره به اتفاق آراء مفاد زیر را تصویب کرده و برای اطلاع به دولت مرکزی تهران ارائه داد:

۱- حق تعیین سرنوشت ملی توسط مردم آذربایجان که دارای ملیت، زبان و خصوصیات آدایی مخصوص بخود هستند.

۲- حق اعمال ملی، بدون به خطر انداختن تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی ایران.

۳- حق پشتیبانی و دفاع از دموکراسی و استقلال ایران، از طریق شرکت نمایندگان مردم آذربایجان در مجلس شورای ملی ایران و پرداخت مالیات به دولت مرکزی.

۴- حق سازماندهی و اداره امور داخلی در آذربایجان، بدون مداخله دولت مرکزی با استفاده

## فصل سوم

- از برنامه های دموکراتیک و خودمختاری در چهارچوب استقلال و تمامیت ارضی ایران.
- ۵- حق انتخاب و ایجاد یک مجلس ایالتی و ایجاد یک دولت ایالتی خودمختار توسط اعضای آن مجلس.
- ۶- حق استفاده از زبان ترکی آذری، بعنوان زبان رسمی آذربایجان بمنظور توسعه فرهنگ و آموزش در بین مردم آذربایجان.
- ۷- حق انتخاب و ایجاد کمیته اجراییه ملی ۳۹ نفره جهت اجرای مصوبات کنگره تمام خلق ها.<sup>۱۵۱</sup>

طبق رهنمود این کنگره، فرقه دموکرات آذربایجان انتخابات عمومی برای ایجاد مجلس ملی را تدارک دید. در هفته دوم آذر ماه ۱۳۲۴، انتخابات انجام یافت و اکثریت در مجلس ملی بدست اعضای فرقه دموکرات آذربایجان افتاد. در ۲۱ آذر همانسال (۱۲ دسامبر ۱۹۴۵)، وقتیکه جمهوری خودمختاری آذربایجان اعلام شد، مجلس ملی بریاست نظام الدوله رفیعی در همان روز کابینه دولت را به ترتیب زیر مورد تصویب قرار داد: سید جعفر پیشه وری؛ نخست وزیر، سلام اله جاوید؛ وزیر کشور، جواد کاویان؛ وزیر قشون ملی، دکتر جاوید مهتاش؛ وزیر کشاورزی، محمد بیریا؛ وزیر فرهنگ، دکتر اورنگی؛ وزیر بهداشت، غلامرضا الهامی؛ وزیر دارائی، یوسف عظیما؛ رئیس دادگستری، کبیری؛ وزیر راه و راهنمائی، رضا رسولی؛ وزیر بازرگانی و اقتصاد ملی، زین العابدین قیامی؛ رئیس دیوان عالی دادگستری، فریدون ابراهیمی؛ بازرس دادستان کل و غلام دانشیان (معروف به غلام یحیی)، کمیسار سیاسی.<sup>۱۵۲</sup>

بلافاصله بعد از کنگره، وزارت جنگ، تحت رهبری دانشیان و با کمک و همکاری کاویان و کبیری، اقدام به ایجاد «قشون ملی» کرد. قدرت نظامی جمهوری آذربایجان را میلینیا، که اکثر اعضایش داوطلبان حزب دموکرات آذربایجان بودند، و فدائیان (که اکثراً از دهقانان بودند) تشکیل میدادند. قشون ملی، که در بهمن ۱۳۲۴ بوجود آمد، بقدری محبوبیت پیدا کرد که حتی بعضی از افسران غیرآذری از ارتش شاه در تهران بریده و عملاً وارد قشون ملی آذربایجان شدند.<sup>۱۵۳</sup>

در جریان یکسال حکومت دموکراتها، آذربایجان در زمینه های اجتماعی و اقتصادی دستخوش تحولات شگرفی شد. دولت پیشه وری بعد از معرفی برنامه اصلاحاتی به مجلس و تصویب آن بلافاصله اقدام به اجرای آنها نمود. زبان ترکی آذربایجانی بعنوان زبان رسمی اعلام شد. بانکها ملی گشته و دولت پیشه وری شروع به تقسیم اراضی دولتی بین دهقانان نمود. اصلاحات مهم دیگر عبارت بود از آموزش اجباری برای تمام کودکان، افتتاح دانشگاه تبریز و

## فصل سوم

تأسیس ایستگاه مجهز رادیو تبریز، برقراری قانون کار، لغو روابط ارباب-رعیتی، حمایت از حقوق اقلیتهای ملی و مذهبی غیرآذری، که ساکن آذربایجان بودند و بالاخره شناسائی حقوق اجتماعی و سیاسی زنان و تشکیل «سازمان زنان فرقه دموکرات» در آذربایجان.<sup>۱۵۴</sup>

اصلاحات دولت خودمختار آذربایجان محبوبیت قابل ملاحظه‌ای برای دولت خودمختار و فرقه دموکرات آذربایجان بدست آورد. حتی عناصری که طرفدار دولت جمهوری خودمختار نبوده و گاهی نیز دشمنی خود را بروز میدادند تصدیق میکردند که در طول یکسال حکومت دموکراتها آهنگ و حجم اصلاحات عمومی در آذربایجان چندین برابر بیشتر از کل اصلاحاتی بود که در طول بیست سال رژیم رضاشاه بعمل آمده بود. رشد شهرت و اعتبار دموکراتها و روابط آن با مبارزات دیگر ملیتها در سرتاسر ایران، بویژه با جمهوری کردستان در مهاباد که در دیماه ۱۳۲۵ (ژانویه ۱۹۴۶) بوجود آمده بود، زنگ خطری برای ارتجاع داخلی و نیروهای خارجی، بویژه برای انگلیس و آمریکا، بود که مبادا خواسته‌ها و خصوصیات جنبش و فرقه دموکرات به دیگر نقاط ایران نیز سرایت کند.

### فرقه دموکرات و دولت ائتلافی قوام السلطنه

در سال آخر جنگ جهانی دوم، با شکست آلمان و دیگر سردمداران متحدین، توازن نیروهای بین‌المللی و آرایش نیروهای داخلی در ایران نیز دستخوش تغییرات قرار گرفتند. در واقع از زمان خلع و تبعید رضاشاه تا آغاز زمامداری دکتر مصدق، ایران به صحنه رقابتهای شدید بین نیروهای بیگانه، مخصوصاً بین آمریکا و انگلیس از یک طرف و شوروی از طرف دیگر، تبدیل گشت. بدون تردید موقعیت سوق الجیشی ایران بعنوان کشور تولیدکننده نفت در این رقابتهای نقش مهمی داشت. آنچه که اینجا شایان توجه است اینست که آمریکا و انگلیس، که دائماً در حال رقابت با همدیگر بودند به محض اینکه با خطر استحکام و گسترش جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان روبرو گشتند، بلافاصله از رقابت دست برداشته به همکاری با همدیگر پرداختند تا جنبشهای آزادیخواهی را در آذربایجان و کردستان سرکوب سازند.<sup>۱۵۵</sup> در بهمن ماه ۱۳۲۴، همکاری آمریکا و انگلیس بالاخره منجر به روی کار آمدن احمد قوام السلطنه بعنوان نخست‌وزیر شد. قبل از روی کار آمدن احمد قوام، کابینه‌های مرتضی بیات از آذر ۱۳۲۳ تا اردیبهشت ۱۳۲۴ ابراهیم حکیمی (از اردیبهشت ۱۳۲۴ تا خرداد ۱۳۲۴)، محسن صدر (از تیر ۱۳۲۴ تا آبان ۱۳۲۴) و کابینه دوم ابراهیم حکیمی (از آبان ۱۳۲۴ تا بهمن ۱۳۲۴) عمدتاً با پشتیبانی انگلیسها کوشیده بودند که جنبش آذربایجان را بدون کمک آمریکا از بین ببرند. خود

## فصل سوم

مرتضی بیات در زمان نخست وزیری خود به آذربایجان سفر کرده و با رهبران جنبش به مذاکره پرداخته بود تا اینکه از وقوع قیام جلوگیری کند. ولی کوشش دولت مرکزی در جریان ماههای مهر و آبان و آذر ۱۳۲۴ به نتیجه نرسید.<sup>۱۵۶</sup> بدین جهت در بهمن ۱۳۲۴ ابراهیم حکیمی استعفا داد و قوام السلطنه برای دومین بار در عصر پهلوی دوم (محمدرضا شاه) به مقام نخست وزیری رسید. در دوره دوم نخست وزیری خود که از بهمن ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶ طول کشید، قوام کوشید که با کمک مشترک آمریکا و انگلیس جنبش و دولت خودمختار آذربایجان را سرکوب سازد تا از گسترش آن جنبش به نقاط دیگر ایران جلوگیری کند. روی این اصل در بهمن ۱۳۲۴، قوام در رأس هیأت نمایندگی سیاسی و بازرگانی ایران به مسکو رفت و در مورد تخلیه آذربایجان از نیروهای شوروی با رهبران کرم‌لین به مذاکره پرداخت. طی قراردادیکه در فروردین ۱۳۲۵ بین ایران و شوروی بسته شد، طرفین روی سه مسئله زیرین به توافق رسیدند:<sup>۱۵۷</sup>

- ۱- در نهم مه ۱۹۴۶، روسها آذربایجان را از نیروهای خود تخلیه کنند.
- ۲- با ایجاد یک کمیته مختلط از دولتین شوروی و ایران و بعد از تصویب آن در مجلس پانزدهم امتیاز استخراج نفت در شمال ایران به روسها واگذار گردد.
- ۳- مسئله آذربایجان بطور مسالمت آمیز حل گردد.

ضمناً در همین زمان در جلسه‌ای که در شورای امنیت سازمان ملل متحد برای رسیدگی به مسئله آذربایجان تشکیل یافت، توصیه شد که ایران و شوروی از راه «مذاکره مستقیم» رفع اختلاف کنند. قوام السلطنه با استفاده از این توصیه و بعد از امضای قرارداد در مسکو (بعد از سه ماه غیبت) به تهران برگشته و برای حل «مسئله آذربایجان» به تقلاء افتاد.<sup>۱۵۸</sup>

قوام السلطنه که سخت بقدرت و اراده و مدیریت خود مطمئن بود و بعلاوه بطور جدی از حمایت دو جانبه آمریکا و انگلیس نیز برخوردار بود،<sup>۱۵۹</sup> برای فریب افکار عمومی در ایران نقاب دموکراسی به صورت خود زده و در مرداد ۱۳۲۵ به ایجاد «دولت ائتلافی» متشکل از «حزب دموکرات ایران»، «حزب توده ایران» و «حزب ایران» دست زد. قوام با این عمل خیلی از دموکرات های آذربایجان و شخصیت‌ها و احزاب ملی گرا را برای همکاری بسوی خود جلب کرد. از اعضای «کابینه ائتلافی قوام» سه نفر (دکتر فریدون کشاورز، وزیر فرهنگ، دکتر مرتضی یزدی، وزیر بهداری و ایرج اسکندری، وزیر پیشه و هنر) متعلق به «حزب توده» و یک عضو (اللهیار صالح، وزیر دادگستری) متعلق به «حزب ایران» و بقیه یا از سران ارتش (سرلشگر فرج الله آقاولی، وزیر کشور، سیهب امیر احمدی، وزیر جنگ و سرلشگر محمد حسین فیروز، وزیر راه) و یا از اعضای رهبری حزب جدید التأسیس «دموکرات ایران» (به رهبری خود قوام)



## فصل سوم

بودند. قوام برای فریب بیشتر افکار عمومی حتی شخصیت های محبوبی چون محمدتقی ملک شعرای بهار (که وابستگی تشکیلاتی به هیچ سازمان و گروه سیاسی نداشت) را در «کابینه ائتلافی» شرکت داد.<sup>۱۴۰</sup>

قوام، که یک سیاستمدار با تجربه و زبردستی بود، میدانست که دولت شوروی چه انتظاری از یک دولت و کابینه ائتلافی دارد ولی در عین حال به خاطر وابستگی هایش به آمریکا و انگلیس میتوانست بدون اینکه نقاب دموکراسی را از صورت خود بردارد عنان کار را از دست ندهد. تنها با این شگرد سیاسی بود که او توانست از یک طرف شوروی را قانع کند که در آینده نزدیک بعد از تشکیل موفقیت آمیز دوره پانزدهم مجلس شورای ملی به واگذاری امتیاز نفت در صفحات شمال ایران برای آن کشور موفق خواهد شد و از طرف دیگر «حزب توده»، «شورای متحده کارگران»، «حزب ایران» و بالاخره «فرقه دموکرات آذربایجان» را با تظاهر به آزادیخواهی و دموکراسی فریب داده و عملاً خلع سلاح سازد.<sup>۱۴۱</sup> بدون تردید در این دوره بسیار مهم تاریخی که در واقع همزمان با آغاز دوره‌ای «جنگ سرد» بین «شرق» و «غرب» محسوب میشود، قوام از حمایت بیدریغ آمریکا و انگلیس هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی و مالی بهره مند بود.

قوام در جریان تدارک ایجاد «دولت ائتلافی» رهبران دولت خودمختار آذربایجان را برای مذاکره به تهران دعوت کرد. در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه‌وری به اتفاق هیئتی از تبریز برای مذاکره به تهران آمد. همراهان او عبارت بودند از: صادق پادگان، دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو، فریدون ابراهیمی، صادق دیلمقانی و محسن خان سیف قاضی. اعضا هیئتی که از طرف دولت قوام مأمور مذاکره با نمایندگان دولت خودمختار آذربایجان شدند عبارت بودند از: مستشارالدوله صادق، شیخ حسن لنکرانی، مورخ الدوله سپهر، مظفر فیروز، محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان و فتحعلی ایکچیان.

ورود هیئت نمایندگی آذربایجان به تهران با استقبال پرشور مردم تهران روبرو گردید. بطوری که ژاندارمری به سرپرستی نورمن شوارتسکف، مستشار آمریکایی، در مقام جلوگیری از حرکت کارگران به فرودگاه بر آمد و عده‌ای از کارگران نیز به خاطر درگیریها زخمی شدند. اقشار مختلف مردم تهران امید داشتند که این مذاکرات منجر به پیروزی مردم در مقابل ارتجاع خواهد گردید. نمایندگان دولت قوام بلافاصله مذاکرات خود را بر اساس تصمیم هیئت وزیران درباره آذربایجان با هیئت نمایندگی آذربایجان آغاز نمودند. با اینکه این مذاکرات با فراز و نشیب های خود نزدیک به یکماه طول کشید ولی بالاخره روز بیست و پنج خرداد ۱۳۲۵ یک قرارداد

## فصل سوم

موافقت بین دولت مرکزی و دولت خودمختار آذربایجان تحت عنوان «قرارداد پانزده ماده ای» به امضاء طرفین رسید.<sup>۱۶۲</sup>

در جریان مذاکرات روزنامه ها، احزاب ملی گرا و مرفی و شخصیت های استقلال طلب که از شگردها و وابستگی قوام و «حزب دموکرات ایران» به محافل امریکائی و انگلیس اطلاع کسب کرده بودند به نمایندگان آذربایجان هشدار دادند که آنها خود را در چهارچوب فقط «آذربایجان» محدود نسازند و آزادی و عدالت و پیشرفت را برای تمام ایران و همه ایرانیان خواستار شوند و فریب دموکراسی کاذب قوام را نخورند و اگر چنین کنند تمام نیروهای مرفی و مین پرستان پشتیبان آنها خواهند بود. این خواست به حق فقط محدود به نیروهای مرفی و ملی گرا نمیشد. زیرا در آن زمان حتی بخش مهمی از اعضاء و کادرهای درون فرقه دموکرات آذربایجان و افرادی در درون کابینه حکومت ملی آذربایجان نیز معتقد بودند (در واقع تجربه یک سال مبارزه برای آزادی آنها را به این نتیجه رسانده بود) که آزادی آذربایجان و پیروزی فرقه دموکرات در گرو ایجاد همبستگی با نیروهای ملی گرا و مرفی در سراسر ایران بوده و با آزادی کل ایران گره خورده است. در بحبوحه مذاکرات در تهران روزنامه «آذربایجان»، ارگان رسمی دولت خودمختار آذربایجان در سر مقاله شماره ۱۹۳ خود بتاريخ ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۲۵ تحت عنوان «پاشاسین ایران ملتینین آزاد لیغی» (زنده باد آزادی ملت ایران) چنین موضعی را اعلام داشت.<sup>۱۶۳</sup>

ولی روند اوضاع نشان داد که نمایندگان آذربایجان و رهبری فرقه دموکرات نخواستند و یا نتوانستند پاسخ مثبت به ندای آزادیخواهان ایران بدهند و در نتیجه آنها نه تنها جنبش سراسری مردم ایران را رها کرده و پرچم آزادی ایران را بر دوش نگرفتند بلکه از دفاع مردم آذربایجان نیز در مقابل یورش ارتجاع عاجز ماندند. به نظر نگارنده دو عامل اصلی در روند این جریان که منتج به شکست جنبش آذربایجان و قتل عام آزادیخواهان و دموکرات‌ها گشت نقش اساسی داشتند. بعضی از رهبران فرقه (مشخصاً دکتر سلام الله نجاوید و علی شبستری) فریب دموکراسی کاذب قوام را خوردند و با اعتماد به قول و قرارهای او و امید به پیروزی آزادیخواهان در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی (و یا به بقول پیشه وری به «قانونی ساختن آزادیهای به دست آمده و تعمیم آن بر سراسر ایران») امتیازات مهمی بویژه از نظر نظامی به دولت قوام دادند. رهبری فرقه دموکرات آذربایجان نه تنها فریب دموکراسی کاذب و «چپ نمائی» های قوام را خورد بلکه از طرف قوام و دولت مرکزی مورد سوء استفاده هم قرار گرفت.

توسعه روابط حسنه بین دموکرات های آذربایجان و کردستان با «حزب دموکرات» قوام، به

## فصل سوم

دولت مرکزی سیمای مترقی و اعتبار سیاسی داد و در انتظار عمومی کابینه قوام را برای مدت کوتاهی هم که شده، پیشرو و دموکراتیک نشان داد. در این امر فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان استثناء نبودند. بررسی نشریات مختلف سال ۱۳۲۵ مثل روزنامه «امید» به سر دبیری ابوالقاسم امینی، «روزنامه مظفر» به سر دبیری حسین کی استوان، «روزنامه جبهه» ارگان «حزب ایران» و نشریات حزب توده و دیگر احزاب مترقی نشان میدهد که نه تنها رهبری حزب توده بلکه حتی بعضی از شخصیت های ملی و مترقی و طرفدار دکتر مصدق نیز بدام دموکراسی کاذب قوام افتادند و از اقدامات و برنامه دولت او بویژه «قرارداد پانزده ماده ای» با دولت خودمختار آذربایجان دفاع و پشتیبانی کردند.<sup>۱۶۲</sup>

موضوع دیگر این است که بخش مهمی از کادرهای فرقه و دولت خودمختار آذربایجان (به رهبری غلام یحیی دانشیان و محمد بی ریا) وابستگی شدیدی به شوروی بویژه به حزب کمونیست آذربایجان شوروی (تحت رهبری میرجعفر باقرآوف) داشتند. روی این اصل، زمانی که اوضاع بین المللی در آغاز سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) موجب چرخشی اساسی در سیاست شوروی در مناطق خاورمیانه و بالکان گردید، طبیعتاً اکثر سران فرقه دموکرات و دولت خودمختار آذربایجان نیز بنا به ملاحظاتی از سیاست شوروی در ایران پیروی کردند.

در اواسط سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶)، که نزدیک به یکسال از پایان جنگ جهانی دوم میگذشت، روند اوضاع سیاسی در سطح جهانی دستخوش تحول قرار گرفته و روابط آمریکا و شوروی نیز که در جریان جنگ بر اساس اتحاد علیه آلمان نازی بود، در جهت گسترش زمینه های «جنگ سرد» بحرکت در آمد. تحت این شرایط، دولت و رهبری حزب کمونیست شوروی به منظور اجتناب از درگیرهای نظامی با آمریکا (که در آن زمان تنها قدرت اتمی در جهان بود) تصمیم گرفتند که با عقب نشینی در خاورمیانه و منطقه بالکان از جنبش های آزادیخواهی در ایران و یونان حمایت نکنند. لذا طبیعتاً، اکثر سران فرقه دموکرات و دولت خودمختار آذربایجان نیز که به حزب کمونیست آذربایجان شوروی و رهبرش باقرآوف وابسته بودند، بنا به ملاحظات سیاسی بین المللی فوق الذکر (و البته برخلاف منافع آزادیخواهان و دیگر نیروهای دموکراتیک) از مواضع خود عقب نشینی کرده و ابتکار عمل را بدست نیروهای ارتجاعی به رهبری قوام سپردند.

قوام از همان ابتدا تدارک حمله به آذربایجان و کردستان را در دستور عمل دولت مرکزی قرار داده بود.<sup>۱۶۵</sup> در این یورش، شاه و قوام بطور موثری از همکاریهای مشترک آمریکا و انگلیس برخوردار بودند. بعضی از مورخین سیاسی دوره «جنگ سرد» (۱۹۴۶ - ۱۹۹۱) بر آن هستند که در پائیز سال ۱۹۴۶ (در هفته اول آذر ۱۳۲۵) هری ترومن رئیس جمهور آمریکا با

## فصل سوم

ارسال یک «اولتیماتوم» به استالین، رهبران شوروی را مجبور کرد که از پشتیبانی آزادیخواهان آذربایجان و کردستان ایران و انقلاب کمونیستی یونان (در منطقه بالکان) دست بردارند. با اینکه این حادثه آن زمان بر ملا نگردید ولی سالها بعد خود ترومن در یک کنفرانس مطبوعاتی (۲۴ آوریل ۱۹۵۲) به ارسال «اولتیماتوم» به استالین در سال ۱۹۴۶ اشاره کرد و سپس در سال ۱۹۶۰ در کتاب خاطراتش تحت عنوان «ترومن صحبت میکند» تاکید کرد که او چنان اختطاری را به استالین فرستاده بود.<sup>۱۶۶</sup>

بهر تقدیر، قرارداد ۱۵ ماده‌ای که در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ بین نمایندگان آذربایجان و دولت مرکزی منعقد گشت با اینکه در ظاهر حقوق فرهنگی مردم آذربایجان را به رسمیت شناخته و مجلس آذربایجان را به عنوان شورای ایالتی اعلام کرده بود ولی دولت قوام بالاخره در جریان مذاکرات موفق شد که مواضع مهمی را در این قرارداد کسب کند. یکی از مهمترین بخشهای این قرارداد موافقت طرفین بر ادغام نیروهای فدائی آذربایجان در بخش ژاندارمری ارتش دولت مرکزی بود. در جریان امضای این قرارداد، رهبری دموکراتهای آذربایجان که فریب دموکراسی کاذب قوام السلطنه را خورده و امید واهی به انتخابات مجلس پانزدهم، که دولت قوام داشت تدارکش را میدید، بسته بودند، متوجه عمق فاجعه نگشتند. شایان توجه است که پس از امضای موافقت نامه، شیخ حسین لنگرانی (یکی از اعضای هیئت دولت قوام در مذاکره با نمایندگان آذربایجان) با اشاره به این که جنبش آذربایجان باید کانون تحولات اساسی در کل ایران باشد، خطاب به نمایندگان آذربایجان گفت:

«... تمام مواد را قلم بزیند ولی تنگ را نگهدارید... من صریحاً به آذربایجان میگویم یک ملت با چشم امید بدان سو مینگره، دریغ است ملتی را ناامید کرد.»<sup>۱۶۷</sup>

ولی نمایندگان آذربایجان که شدیداً فریب قوام را خورده و امید واهی به انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی بسته بودند پایان مرحله «مبارزات مسلحانه» را اعلام کرده و در شماره ۱۲۰ روزنامه «آذربایجان»، ارگان دولت خود مختار آذربایجان، در مقاله‌ای تحت عنوان «در دومین دوره مبارزه چه وظیفه‌ای بعهده داریم؟» اعلام کردند:

«تا امروز ما برای به دست آوردن خواسته‌هایمان با اسلحه مبارزه میکردیم اما بعد از این به وسیله قلم و سازمان مبارزه را ادامه خواهیم داد.»<sup>۱۶۸</sup>

## فصل سوم

ولی همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، دولت قوام با تظاهر به دوستی و اعلام همبستگی با آزادیخواهان در خفا برنامه یورش ارتجاعی خود را تدارک میدید. درست در زمانی که از طرف دولت و شخص قوام ضیافت‌های پرشکوهی به افتخار نمایندگان آذربایجان داده شده و به «نفع ائتلاف نیروهای آزادی» سخنرانی‌ها ایراد میگشت، نیروهای ارتجاعی دولت مرکزی با کمک مستقیم سیاسی و نظامی آمریکا و انگلیس نقشه‌ای محاصره آذربایجان را پی ریزی میکردند.

به نظر نگارنده، اگر جنبش آذربایجان و بخش مهمی از رهبری «فرقه دمکرات» از سیاست شوروی در ایران پیروی نکرده و در روزهای حساس آذر ۱۳۲۵ برای آزادی تمام ایران در مقابل تدارک ارتجاع به مبارزه بر می‌خاست نه فقط اکثریت مردم کشور را با خود هم‌آواز میساخت بلکه ابتکار عمل را از دست نیروهای ارتجاعی به سرکردگی قوام میگرفت. ولی پیشه‌وری (که متفکرترین و با تجربه‌ترین رهبر فرقه بود) نه تنها گول «پاران نیمه راه خود» را خورد، بلکه زمانی هم که به اشتباه خود پی برد که کار از کار گذشته بود و شرایط سیاسی داخلی در ایران (پراکندگی و آشفتگی فکری نیروهای آزادیخواه از یک سو و تجهیز و آمادگی کامل ارتجاع برای حمله نظامی به آذربایجان تحت حمایت آمریکا و انگلیس از سوی دیگر) و نیز اوضاع بین‌المللی (تغییر در سیاست شوروی به نفع دولت قوام) به ضرر آزادیخواهان آذربایجان تغییر یافته بود. درست در روزهای پرتلاطم نیمه اول ماه آذر ۱۳۲۵ وقتیکه نیروهای مجهز و سازمان یافته مرکز به پشتیبانی دولت آمریکا و انگلیس آماده حمله به آذربایجان بودند پیشه‌وری دوباره متوسل به دیگر نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه شده و آنها را به شرکت در مجلس ملی آذربایجان دعوت کرد. ولی پراکندگی نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه و شیوع آشفتگی فکری در بین آنان از یک سو و قول و قرار بخشی از رهبری فرقه (سلام الله جاوید و علی شبستری) مبنی بر همکاری و الحاق به دولت قوام و وابستگی بخش دیگر (به رهبری غلام یحیی دانشیان) به باقرآف از سوی دیگر آفتاب عمر جنبش آذربایجان را به افق افول و شکست نزدیک ساخت.

### سرانجام جمهوری خودمختار آذربایجان و

#### سرنوشت رهبران فرقه دموکرات

در روزهای شانزدهم و هفدهم آذر ماه ۱۳۲۵ مأمورین نظامی و سیاسی «حزب کمونیست آذربایجان شوروی» که در آذربایجان ایران از فرقه دموکرات و دولت خودمختار حمایت میکردند، آماده ترک ایران شدند و همزمان با آن سلاحهای سنگین خود را از قشون ملی

## فصل سوم

آذربایجان پس گرفته و با خود بردند. درست در همان زمان که قوام دستور حمله نظامی به آذربایجان را صادر کرد مسئولین سیاسی شوروی نیز رسماً به پیشه وری اخطار دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی قوام- شاه مقاومت کنند و خود او نیز باید ایران را به قصد شوروی ترک کند.

در جریان حمله ناگهانی نیروهای نظامی دولت مرکزی به تبریز که در روزهای ۱۸-۲۰ آذر اتفاق افتاد فرقه دموکرات در مورد چگونگی برخورد با یورش ارتش قوام- شاه به دو بخش تقسیم شد. جناح اول به رهبری سلام الله جاوید و علی شبستری بر آن بود که مقاومت و مبارزه، خونریزیهای زیادی ببار خواهد آورد و در نتیجه عملاً پیشنهاد تسلیم را مطرح میساخت. بدون تردید این جناح از طرف اعضای گروهی (به رهبری دانشیان و بی ریا) که خواهان پیروی از سیاست شوروی بود، پشتیبانی میشدند.

جناح دوم که در اقلیت قابل ملاحظه‌ای بود به رهبری یوسف عظیما و فریدون ابراهیمی معتقد به مقاومت و مخالف تسلیم بود. این گروه حتی بیای تدارک مقاومت نیز رفت. خود پیشه وری که مخالف تسلیم بود عملاً به خاطر اختلافاتش با باقرآوف و طرفداران سیاست وی در درون فرقه دموکرات (بی ریا و دانشیان) بکلی منزوی شده بود.

ارتش قوام- شاه در بیست و یک آذر ۱۳۲۵ به بهانه «اجرای انتخابات قانونی سرتاسری» به آذربایجان حمله کرد. پیشه وری دستور تسلیم را نپذیرفت و چون قدرتی نداشت از رهبری فرقه استعفا داد و محمد بی ریا به ریاست فرقه انتخاب شد و بلافاصله دستور تسلیم را پذیرفت. در غیاب پیشه وری که راهی شوروی شده بود، دو نفر از یاران او - دکتر سلام الله جاوید و علی شبستری- نیز دستور تسلیم را پذیرفتند و بلافاصله به «نام مردم آذربایجان» تلگرافهای متعددی به شاه و قوام مخابره کردند. در این تلگرافها آنان از قوام - شاه اجازه خواستند که به پیشواز ارتش که برای حمله به آذربایجان به حرکت در آمده بود، بروند.

با اینکه از روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ فرقه دموکرات و دبیرکل تازه آن محمد بی ریا خود را آماده استقبال از نیروهای حکومت مرکزی میکردند، قلی‌آف کنسول شوروی در تبریز به رهبران فرقه، که حاضر به تسلیم شده و حتی به پای استقبال از ارتش قوام- شاه هم رفته بودند، اطمینان داد که نیروهای دولتی فقط برای کمک به اجرای انتخابات به آذربایجان می‌آیند و با آنها درگیر نخواهند شد.

تسلیم بخشی از رهبری فرقه به ارتش قوام- شاه (جاوید و شبستری) و اطاعت بخشی

## فصل سوم

دیگر فرقه از تصمیم شوروی (بی ریا و دانشیان) و تشبثات آنها در مقابل ارتجاع کوچکترین تأثیری در سرنوشت خونین مردم آذربایجان نگذاشت. بقول ویلیام دوگلاس، قاضی دیوانعالی آمریکا:

«وقتی ارتش قوام - شاه به آذربایجان وارد شد با خود ترس و وحشت به همراه آورد و آنهایی که آمده بودند آذربایجان را نجات دهند خود بجان مردم آذربایجان افتادند و از هیچ قتل و غارتگری کوتاهی نشان ندادند و هر چه بدستشان رسید غارت کردند. بدنبال ورود ارتش مالکین فراری بازگشتند و حتی بهره مالکانه سال قبل را از دهقانان گرفتند و چیزی برای خوردن برای دهقانان باقی نگذاشتند»<sup>۱۶۹</sup>

بعد از ورود ارتش به تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان (ارومیه، اردبیل، مراغه، سراب، میانه، خوی، آستارا، مرند، اهر، سلماس، مشکین شهر، خلخال و آذرشهر) قریب ۲۵۰۰ نفر از دموکرات ها، کارمندان دولت پیشه وری و افسران «قشون ملی» و فدائیلر در جریان زمستان ۱۳۲۵ یا اعدام گشتند و یا زیر شکنجه کشته شدند. به غیر از فریدون ابراهیمی (دادستان کل آذربایجان) و یوسف عظیما (وزیر دادگستری) بعضی از دیگر شخصیت های سرشناس و محبوب آذربایجان که در بین افراد اعدامی بودند عبارتند از:

- خلیل آذر آبادگان (فرماندار اردبیل)،
- نورالله یکانی (همرزم ستارخان، از فعالین جنبش های خیابانی، پسیان و لاهوتی و رئیس نظمیة ارومیه)،
- ازدر بالنداری (رئیس پلیس آذربایجان)،
- میرکاظم اعلمی (فرماندار مرند)،
- علی فطرت (شاعر معروف)،
- میرایوب شکیبا (از فعالین جنبش جنگل و رئیس آموزش ارومیه)،
- عباس فتحی افشار (ادیب و روزنامه نگار ارومیه)،
- علی قهرمانی (از فعالین جنبش لاهوتی و رئیس نقلیات آذربایجان)،
- ارسین شاهنیان (رهبر حزب توده ایران در سلماس)،
- دانیل یوشی (نماینده مجلس ملی آذربایجان)،
- محمدباقر نیکنام (شاعر)،
- شاهمار صمدی (از رزمندگان جنبش مشروطه و جنبش خیابانی در مشکین شهر)،
- اسماعیل حکاک (معاون شهرداری اردبیل)،

## فصل سوم

- میرحیدر عزیزی (از اعضای حزب توده ایران در خلخال)،
- بهرام نابی (بازیگر تئاتر تبریز و نماینده مجلس ملی آذربایجان)،
- سعدی یوزبندی (شاعر و بازیگر تئاتر)،
- سورن هارونیان (از کشاورزان اهر)،
- ابوالقاسم عظیمی (سرهنگ ارتش ایران که به قشون ملی پیوسته بود) و
- یوسف مرتضوی (سروان ارتش ایران که بعد از شکست «قیام افسران خراسان» به «قشون ملی» پیوسته بود).

در جریان قتل عام دموکراتها و افسران قشون ملی، نیروهای ارتجاع یورش بزرگی را علیه دست آوردهای مهمی که مردم آذربایجان در دوره کوتاه آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) کسب کرده بودند آغاز کردند. کتابها و نشریاتی که به زبان ترکی آذری چاپ شده بودند طعمه آتش قرار گرفتند. تدریس زبان ترکی آذری (آذربایجانی) در مدارس و استفاده از آن در ادارات و مجامع مجدداً ممنوع اعلام شد. وسایل مدرن رادیو تبریز به تهران منتقل گشت، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در آذربایجان متوقف گشت و کشتار و اعدام و قلع و قمع دموکراتها ماهها ادامه یافت.

در عرض سه شبانه روزی که مرز شوروی باز بود نزدیک به ۷۰ هزار نفر از دموکراتها و افسران «قشون ملی» به خاک شوروی پناه برده و هزاران نفر دیگر هم در همان مدت کشته شدند. با این حال طبق گزارش مصطفی الموتی نویسنده کتاب «ایران در عصر پهلوی» قریب به ۲۵۰۰ نفر از دموکراتها و دیگر طرفداران حکومت دموکراتیک آذربایجان «بحکم دادگاه» اعدام شدند. حدود ۸۰۰۰ نفر به حبس های طویل المدت محکوم گشتند و نزدیک به ۳۶۰۰۰ نفر تبعید گشتند. باید توجه داشت که کشته گان خیلی بیشتر از آمار رسمی اعدام شدگان است و باید اضافه کرد که هزاران نفر در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان بلافاصله بعد از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ مخفی گشتند و هزاران نفر دیگر به ایالات مختلف ایران، بویژه به گیلان و مازندران، پناه بردند.<sup>۱۷۰</sup>

مجموعه این ارقام و جمع بندی از افرادی که در جنبش فرقه دموکرات و دولت خودمختار آذربایجان خود شخصاً (مثل دکتر جهانشاهلو) شرکت فعال داشتند و یا از نزدیک به عنوان مفسر و گزارشگر مطبوعاتی (مثل عمیدی نوری مدیر روزنامه «داد» و نویسنده ای کتاب «آذربایجان دموکرات») با جنبش آذربایجان آشنائی داشتند نشان میدهند که فرقه دموکرات آذربایجان یک سازمان بی ریشه نبوده و از یک پایگاه مهم اجتماعی بزرگی بهره مند بوده است.



## فصل سوم

پس با وجود این پایگاه عظیم مردمی چرا این جنبش شکست خورد؟ عوامل و علل مختلفی در شست سال گذشته از طرف مورخین سیاسی مطرح و معرفی شده اند. یکی از این عوامل ماهیت و ترکیب بندی رهبری این جنبش بود. بر این اساس، علت اینکه این جنبش همانند «شیر برقی در برابر آفتاب تموز» سرعت آب شده و سرکوب گشت این بود که رهبری آن از یک سو موفق نشد با جنبش ملی دیگر نقاط ایران پیوند بزند و از سوی دیگر بخشی از رهبری آن به دولت شوروی، بویژه به حزب کمونیست آذربایجان شوروی، تعلق خاطر و وابستگی همه جانبه داشت و بخشی دیگر مدتها بود که خود را در اختیار دولت قوام قرار داده بود. بهر تقدیر، رهبران اصلی فرقه دموکرات بعد از شکست و سرکوب جنبش در سه گروه جدا از هم مشخص شدند که در اینجا به اختصار آنها را معرفی میکنیم:

- گروه اول شامل رهبرانی میشد (مثل پیشه وری) که زیر فشار و یا بخواست خود و به خاطر وابستگی های سیاسی (مثل محمد بی ریا و غلام دانشیان) آذربایجان ایران را ترک کرده و به خاک شوروی (عمدتاً به آذربایجان و گرجستان و ارمنستان شوروی) پناه بردند.

- گروه دوم شامل آنهایی میشد که به خواست خود در آذربایجان ایران مانده و بعد از سقوط دولت خودمختار آذربایجان دستگیر و بدون محاکمه علنی و قانونی اعدام شدند (مثل فریدون ابراهیمی و یوسف عظیمی).

- گروه سوم شامل آنهایی میشد که در مقابل دولت شاه-قوام سر تسلیم فرود آورده و بعداً مورد عفو قرار گرفتند (مثل دکتر جاوید و شبستری).

پیشه وری، که بیست سال از عمر خود را در زندان و تبعید گذرانده بود، بعد از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و شکست جنبش آذربایجان دوباره و اجباراً راه تبعید را در پیش گرفت و با طرفدارانش به خاک آذربایجان شوروی پناهنده گشت. اختلافات پیشه وری با میرجعفر باقرآوف و طرفداران او در داخل فرقه دموکرات (یعنی غلام یحیی دانشیان و بی ریا) در تبعید نیز ادامه پیدا کرده و در جریان سال های ۱۳۲۶-۱۳۲۷ تشدید یافت. میرجعفر باقر آوف در جلسه ای که در باکو به افتخار رهبران فرقه دموکرات و افسران «قشون ملی» آذربایجان ترتیب داده بود گفت: بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که باندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران تکیه و تاکید نگردید. در همان جلسه، پیشه وری طبق گزارش پرویز همایون پور در کتاب «مسئله آذربایجان» در پاسخ به نظر باقرآوف گفت: «برخلاف نظر رفیق باقرآوف، بزرگترین اشتباه ما عدم توجه به وحدت مبارزه مردم آذربایجان با مردم سایر نقاط ایران بود».<sup>۱۷۱</sup> جواب پیشه وری مورد مخالفت شدید باقرآوف و طرفدارانش بویژه غلام یحیی

قرار گرفت.

در طی سال ۱۳۲۷ پیشه وری و طرفدارانش که عمدتاً در باکو، گنجه و تفلیس (پایتخت گرجستان شوروی) سکونت داشتند بخاطر تشدید اختلافات بین پیشه وری و باقرآوف به نقاط دیگر شوروی پراکنده و کوچانده شدند. خود پیشه وری، که در جریان سال ۱۳۲۷ تا اندازه زیادی از فرقه دموکرات و مقامات حزب کمونیست و دولت آذربایجان شوروی دوری گزیده بود، به نوشتن خاطرات سیاسی خود پرداخت. باقرآوف و طرفداران او در داخل فرقه دموکرات چندان رضایتی از اینکه پیشه وری به نوشتن خاطرات خود پرداخته است نداشتند. در پائیز سال ۱۳۲۷ پیشه وری بطور مرموزی در یک تصادف ماشین فوت کرد. فریدون کشاورز سالها بعد در کتاب خود به اسم «من متهم میکنم» نوشت که پیشه وری توسط طرفداران باقرآوف بقتل رسید. با مرگ پیشه وری عمر یکی از نیرومندترین تشکیلات سیاسی ایران پایان رسید.<sup>۱۷۲</sup> اساساً شکست جنبش آذربایجان نه تنها به نیروهای ارتجاعی ایران فرصت داد که به سرعت یورش بزرگی را علیه نیروهای ملی و دموکراتیک سایر نقاط ایران، بویژه کردستان، تدارک به بینند بلکه این شکست جنبش رهائی مردم ایران را از نظر کیفی و کمی تضعیف ساخته و نظام جهانی سرمایه را برای وارد ساختن ضربه‌ای دیگر بر بدنه جنبش آزادیخواهی مردم ایران در بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ آماده ساخت.

## بخش ششم

### حزب دموکرات کردستان

درآمد

در دوره اول آزادیهای دموکراتیک ۱۳۲۰-۱۳۲۵ در نقاط مختلف ایران مبارزه برای کسب «حق تعیین سرنوشت ملی» رشد زیادی کرد. همزمان با ایجاد و تکامل «فرقه دموکرات آذربایجان» روشنفکران و ملیون کرد نیز که چندی پیش با ایجاد «کومه له» به فعالیت دست زده بودند با تبدیل آن به «حزب دموکرات کردستان» برای اخذ آزادیهای ملی و دموکراتیک پیا خاستند. مروری به تاریخ و جغرافیای انسانی کردستان نشان میدهد که سابقه مبارزات مردم کردستان ایران در تاریخ ایران بسیار طولانی است.

نزدیک به ۲۵ میلیون کرد در خاورمیانه در سرزمین خود به نام کردستان سکونت دارند.

## فصل سوم

کردها از اقوام هند و ایرانی (آریایی ها) هستند که هزاران سال پیش مثل دیگر اقوام ایرانی به فلات ایران سرازیر شده و تدریجاً سکنی گرفتند. اکثر مورخین و باستان شناسان اصلیت کردها را به اقوام ماد نسبت میدهند.

سرزمین باستانی کردستان، که بیش از چهار قرن (۱۵۰۱-۱۹۱۸) جزو متصرفات در امپراطوری عثمانی و ایران بود، امروزه بین چهار کشور ترکیه، عراق، ایران و سوریه تقسیم شده است. مردم کردستان با گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون زبان کردی، که یک زبان هند و اروپایی است، تکلم میکنند. این زبان با زبان ترکی (از زبانهای اورال-آلتائی) و با زبان عربی (جزو زبانهای سامی) تفاوت اساسی دارد ولی، مثل زبان فارسی، به شاخه‌ای «هند و ایرانی» زبانهای هند و اروپایی تعلق دارد.<sup>۱۷۳</sup>

با جمعیتی نزدیک به ۲۵ میلیون، کردان چهارمین ملیت بزرگ را در خاورمیانه (بعد از عرب‌ها، ترک‌ها و فارس‌ها) تشکیل میدهند ولی بزرگترین ملیت در جهان هستند که بی‌خانمان بوده و در حال حاضر فاقد استقلال سیاسی و چارچوب «دولت-ملت» هستند. ۵۲ درصد کردان در ترکیه، ۲۵ درصد آنها در ایران، ۱۶ درصد آنها در عراق و ۵ درصد آنها در سوریه زندگی میکنند. اقلیتی از کردها در جمهوریهای ارمنستان و آذربایجان (شوروی سابق) نیز زندگی میکنند. شهرهای کرمانشاه در ایران و دیاربکر در ترکیه هر یکی با یک میلیون جمعیت بزرگترین شهرهای کرد نشین محسوب میشوند. و شهرهای تاریخی همدان، سلیمانیه، سنندج، کرکوک و داهوک هر یک نزدیک به نیم میلیون جمعیت کرد دارند.

تا آنجا که اطلاع داریم اولین دولت امپراطوری-سلطنتی را در فلات ایران اقوام ماد متجاوز از هزاران سال قبل از تولد مسیح تشکیل دادند. کردها که عموماً مورخین اصل و نسب آنها را به مادها نسبت میدهند، بعد از ظهور و گسترش اسلام با اینکه اکثراً به اسلام گرویدند ولی استقلال خود را بویژه در زمینه‌های فرهنگی حفظ کردند. مورخین قدیم یونانی، مثل گزنفون، و فردوسی در «شاهنامه» از آنها صحبت میکنند و کسانی که با تاریخ جنگهای صلیبی در قرن ۱۲ آشنائی دارند صلاح الدین ایوبی (۱۱۱۳-۱۱۸۴) را که کرد بود میشناسند.

### کردستان در تاریخ

در آغاز قرن شانزدهم، کردستان نیز مثل اکثر نواحی خاورمیانه بین دو امپراطوری نوخاسته عثمانی و ایران صفویه تقسیم گشت. سلاطین صفوی با دستاویز قرار دادن مذهب تشیع و بکار بردن شیوه‌های متعصبانه کردها را که اکثراً سنی مذهبند آزار و اذیت کردند. با اینکه کردها خود

## فصل سوم

را به ایرانیان و ایران نسبت داده و احساس نزدیکی می‌کردند ولی در نتیجه سیاست نادرست صفوی‌ها و نیز سیاست بیشتر دوستانه عثمانی‌ها (که روی مسایل مذهبی تکیه میکردند) با عثمانی‌ها علیه ایران پیمان بستند.<sup>۱۷۲</sup>

در سال ۱۵۱۴، با کمک کردها سلطان سلیم عثمانی نیروهای نظامی شاه اسماعیل را در دشت چالداران، که در شمال غربی دریاچه ارومیه قرار دارد، شکست داد. بعد از پایان نبرد چالداران کردستان برای اولین بار بین دو امپراطوری نوخاسته (ایران صفوی و امپراطوری عثمانی) تقسیم گشت. با اینکه این دو امپراطوری به استحکام و گسترش خود در جریان قرن شانزدهم ادامه دادند ولی مردم کردستان به مبارزه علیه هر دو امپراطوری برخاستند. در سال ۱۶۰۸ مقاومت قهرمانانه امیرخان برادوست در قلعه دیمدیم توسط نیروهای نظامی شاه عباس صفوی (قزلباش) بیرحمانه در هم شکسته شد. سی سال بعد از شکست جنبش امیرخان سلاطین ایران و عثمانی (شاه عباس و سلطان مراد) طبق یک قراردادی به تجزیه کردستان بین ایران و عثمانی رسمیت بخشیدند.

بطور کلی، در ۵۰۰ سال گذشته (از نبرد چالداران تا حالا) کردان ایران هیچوقت از مبارزه برای استقلال و حق تعیین سرنوشت ملی علیه رژیم های سلطنتی و جمهوری اسلامی دست نکشیدند. یکی از مبارزات کردها در دوره رژیم قاجاریه در دهه ۱۸۵۰ در ناحیه امیرنشین اردلان در غرب ایران به وقوع پیوست این قیام موفق شد تا سال ۱۸۶۵ یک حکومت خود مختاری در آن منطقه ایجاد کند.

یکی دیگر از معروفترین قیام های تاریخی کردان ایران در قرن نوزدهم قیام شیخ عبیدالله در سال ۱۸۸۰ بود که منطقه نسبتاً قابل ملاحظه‌ای از خاک کردستان را (از کرانه های دریاچه ارومیه تا کرانه دریاچه وان) در برمیگرفت. تا آنجا که ما میدانیم این قیام اولین کوشش از طرف کردان ایران و ترکیه عثمانی در جهت اتحاد سرزمین کردستان محسوب میشود. این قیام در عین اینکه رهایی از استبداد عثمانی را برای کردها طلب میکرد، علیه ستم حکومت قاجارها بر کردهای ایران نیز موضع گیری کرد و با اینکه در آغاز به پیروزیهایی نائل آمد ولی با همکاری نیروهای نظامی قاجار و عثمانی و به پشتیبانی روسیه تزاری بالاخره شکست خورد و شیخ عبیدالله نیز اسیر دشمن گشت.<sup>۱۷۵</sup> با اینکه این قیام با شکست روبرو شد ولی مبارزه مردم کردستان ایران و ترکیه برای آزادی و استقلال ادامه یافت.

در جریان جنگ جهانی اول و بعد از پایان آن بخشی از رهبران کردها درگیرودار کنفرانس هانی که در آنها قدرتهای بزرگ انگلستان و فرانسه بر سر تقسیم متصرفات عثمانی در خاورمیانه

## فصل سوم

مشغول مذاکره بودند، امید فراوان به «لطف» و «کرامت» قدرتهای بزرگ بستند. ولی همانطور که روند اوضاع نشان داد قدرتهای بزرگ بنا بر طبیعت نظام خود با وجود قول‌هائی که در جریان چهار سال جنگ به رهبری کردها داده بودند مطابق میل خود متصرفات سابق عثمانی را بعد از پایان جنگ بین خود تقسیم کرده و برای حقوق کردها وقعی نگذاشتند. روشنفکران و ملی‌گرایان کرد متوجه شدند که نباید به قول و قرارها و «کرامت» قدرتهای بزرگ امپریالیستی دل خوش کرد. این توهم زدائی در بین رهبری کردها بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی اول همزمان با ایجاد و گسترش حکومت سوسیالیستی در روسیه و اوج‌گیری مبارزات رهایی بخش در ایران بوجود آمد. در تحت این شرایط، در سالهای بعد از جنگ جهانی اول ما شاهد یک رشته قیام‌های نسبتاً چشم‌گیر در سراسر کردستان بخاطر بدست آوردن استقلال ملی علیه انگلستان و دولت مرکزی هستیم.

در دوره بعد از جنگ جهانی اول، ملی‌گرایان و روشنفکران کرد که به مبارزه علیه نفوذ و سیطره انگلستان روی آوردند، شدیداً تحت تأثیر مبارزات دیگر نقاط ایران که علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس در ایالات شمال ایران-آذربایجان، گیلان و خراسان-نضج گرفته بود قرار گرفتند. این امر در مورد کردان ساکن شمال ایران، بویژه آذربایجان، بیشتر مصداق پیدا میکند.<sup>۱۷۴</sup>

تاریخ مبارزات مردم کردستان ایران بخوبی نشان میدهد که قلب کردستان ایران بخصوص از لحاظ سنت جنبش‌های آزادیخواهانه بویژه از نظر آگاهی‌های ملی همان منطقه موکریان است. این منطقه شامل بخشی از قسمت‌های غرب دریاچه ارومیه (مهاباد، نقده و اشنویه) و جنوب آن (سردشت، بانه و سقز) میشود. نقش این منطقه در شکل‌گیری و تداوم جنبش‌های رهایی بخش مردم کردستان سابقه طولانی تاریخی داشته و پیشینه آن به اوایل قرن نوزدهم میرسد.

در نیمه اول قرن نوزدهم رهبری مبارزات کردان ایران بدست خانواده محبوب و ملی‌گرای قاضی‌ها افتاد. کریس کوچرا در کتابی تحت عنوان «جنبش ملی کرد»، که در سال ۱۹۷۹ در پاریس منتشر گردید، پروسه رشد ملی‌گرائی در کردستان را بطور جامع مورد تحلیل قرار میدهد. او شرح میدهد که خانواده قاضی از همان دوره در شهر مهاباد مقام والائی داشت. در سال ۱۸۳۰، شیخ المشایخ جد قاضی محمد، جلسه‌ای از روسای اصلی عشایر منطقه در روستای اوباتو (هوتو) در نزدیکی دیوان دره تشکیل داد. منظور از این گردهمایی تشکیل جبهه متحد علیه نفوذ انگلیس‌ها و آزادی کردستان بود.<sup>۱۷۷</sup>

پس از شیخ المشایخ، پسر او قاضی علی و برادرش سیف القضات در سال پرتلاطم ۱۹۲۰،

## فصل سوم

زمانیکه مردم ایران علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران- انگلیس، مبارزه برخاسته بودند، سازمان ناسیونالیستی مخفی‌ای را بنام «جنبش محمد» تشکیل دادند. این حزب با حزب دموکرات و جنبش محمد خیابانی در تبریز ارتباط داشت. بخشی از ملی‌گرایان و اکثر روشنفکران و مبارزین کرد در ایران همیشه کوشیده‌اند که در عین اینکه با مبارزات نقاط مختلف ایران پیوند زده و با آنها همگامی کنند، در مورد ایجاد همبستگی و اتحاد با کردان ترکیه و عراق نیز کوتاهی نکنند. این امر به روشنی در روابط و روند مبارزاتی کردان ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی اول، دوره‌ای پهلوی اول (۱۳۰۰-۱۳۲۰) و دوره بعد از جنگ جهانی دوم منعکس است. شایان توجه است که در این روند روشنفکران کرد ایران، برخلاف بخشی از روشنفکران ترک و فارس و عرب، به دام قلاکت بار و خانمانسوز شوونیسیم ملی و پان‌ایسم نیافتاده‌اند.

در دوره ۱۹۲۰-۱۹۲۵، زمانیکه در ایران رضاخان میرفت بتدریج استبداد سلطنتی خود را برقرار سازد، کردان ایران تحت تأثیر مبارزات کردان در عراق در مناطق شمال به رهبری اسماعیل آقا سیمکو دست به قیام زدند. در سال ۱۹۲۳، سیمکو طی سفری به سلیمانیه با شیخ محمود رهبر کردهای عراق برای همکاری به مذاکره پرداخت. هیئت‌های حاکمه ایران و عراق با کمک مامورین نظامی انگلیس موفق گشتند که از پیشرفت هر نوع همکاری بین رهبران کرد در ایران و عراق جلوگیری کرده و مبارزات آنها را بی نتیجه گذارند. باید اضافه کرد که شکست قیام سیمکو به غیر از عامل خارجی (نقش مامورین نظامی بریتانیا در کمک به دولت‌های ایران و عراق) یک عامل داخلی هم داشت که به نظر نگارنده نقش اساسی‌تر در شکست قیام سیمکو داشت، که نزدیک به ده سال طول کشید. سیمکو و متحدان کرد او با اینکه تحت شعار آزادی ملی برای کردها قیام کردند ولی درک نادرست از آزادی ملی داشتند. سیمکو در جریان قیام نه تنها نتوانست حمایت و رضایت و همکاری مشروطه‌طلبان دموکرات را در ایران (که علیه عروج رضاشاه به قله دیکتاتوری مبارزه جدی میکردند) نسبت به خود جلب کند بلکه علیه آنها حتی به جنگ پرداخته و علیه جنبش جنگل موضع گرفت. به خاطر اخذ مواضع صرفاً عشیرتی و ترویج نظرگاه‌های بغایت ایلاتی، قیام‌کنندگان در جریان دهه ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۰-۱۹۳۰ میلادی) چندین بار به قتل و عام آسوریهای ایران و دیگر اقلیت‌های غیرکرد پرداخته و نتوانستند کردهای ایران را از لحاظ سیاسی زیر پرچم خود در آورند. آنها از حدود عشیرتی خود بیرون نیامده و بالاخره شکست خوردند. در تحت این شرایط، در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹) مامورین رژیم رضاشاه موفق شدند که سیمکو را فریب داده و به بهانه مذاکره دستگیر کرده و ترور کنند.

## فصل سوم

بعد از قتل سیمکو، رژیم رضاشاه توانست در دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰ میلادی) با غصب زمینهای کردستان و کوچاندن قبایل مختلف کرد برای مدتی جلو مبارزات مردم را بگیرد.<sup>۱۷۸</sup> ولی بعد از حمله متفقین به ایران و خلع و تبعید رضاشاه در ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) دوباره مردم در کردستان ایران در جهت اخذ آزادی و استقلال بمبارزه روی آوردند.

در سالهای اول جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۲ (۱۳۱۸-۱۳۲۱) یک سازمان کوچک تحت نام «حزب آزادی کردستان» به رهبری دکتر عزیر زندی برای فعالیت تشکیل شد. از این سازمان جز یک اعلامیه بمناسبت ورود ارتش سرخ به شمال ایران که در آن رهائی از فاشیسم را تیریک میگوید و حق تعیین سرنوشت برای مردم کردستان درخواست می‌نماید سند و نوشته دیگری در دست نیست و نگارنده از کم و کیف آن سازمان اطلاعی ندارد.

### کومه له و حزب دموکرات کردستان

در شهریور ۱۳۲۱، ۱۵ نفر از روشنفکران و افراد ملی‌گرای کرد در مهاباد سازمان «کومه له زیانه و هی کورد» (سازمان احیای کرد) را تشکیل دادند. اینان افرادی از خانواده های خرده بورژوازی و حتی از اقشار فرودست جامعه کرد مهاباد بودند. بهر رو کومه له خیلی زود پایه های جغرافیائی و اجتماعی خود را گسترش داد. این سازمان، که در اصل شهری و محدود به مهاباد بود، توانست سران عشایر مختلف کرد را از خوی در شمال آذربایجان گرفته تا بوکان و سقز که در جنوب کردستان ایران قرار دارند، به خود جلب کند. در نتیجه کومه له که در ابتدای تشکیل آن محدود به معتمدان مهاباد بود، خیلی زود بین عشایر دهقانی و شبانی کرد نفوذ کرده و در مناطق کردنشین آذربایجان (مهاباد و ارومیه و میاندواب) و در بوکان و سردشت و سقز در کردستان پایه های توده‌ای پیدا کرد.<sup>۱۷۹</sup>

با اینکه هدف کومه له احقاق حقوق ملی برای کردستان ایران بود ولی این سازمان فاقد یک برنامه منسجم سیاسی و چهارچوب تشکیلاتی بود. در نتیجه در جریان سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴ با اوج گیری مبارزات دموکراتیک در کردستان کومه له نیز مثل اکثر احزاب سیاسی در ایران دستخوش تحول قرار گرفت.

در جریان سال پرتلاطم ۱۳۲۴، زمانیکه در آذربایجان پشه وری و یارانش موفق به تشکیل موفقیت آمیز «فرقه دموکرات آذربایجان» شده بودند، در یکی از گردهمائی های کومه له قاضی محمد، که اخیراً به عضویت کومه له درآمده بود، پیشنهاد کرد که جنبش علنی و نیمه مخفی کومه له را تبدیل به حزبی علنی بنام «حزب دموکرات کردستان» بکنند.

## فصل سوم

قاضی محمد که از یک خانواده معتمد و با نفوذ مهاباد می‌آمد، شخصاً نیز به عنوان یک فرد ملی‌گرا و مترقی بی‌نهایت مورد احترام مردم کردستان ایران بود و در نتیجه طبیعی بود که به محض ورود به کومه له موفق خواهد شد که در رأس رهبری آن قرار گیرد. روی این اصل پیشنهاد قاضی محمد بلافاصله مورد حمایت اکثر اعضای رهبری کومه له قرار گرفته و «حزب دموکرات کردستان» در ۱۶ اوت ۱۹۴۵ (مرداد ۱۳۲۴) تشکیل شد.

برنامه و اهداف حزب دموکرات کردستان دارای تفاوت‌های اساسی با کومه له بود. رهبری کومه له در روابط خود با دیگران بر همکاری و وحدت با کردان ترکیه و عراق تأکید می‌ورزید در صورتیکه حزب دموکرات کردستان تأکید را بر سر وحدت با دولت جمهوری آذربایجان ایران می‌گذاشت. تفاوت اصلی دیگر بین این دو سازمان در این بود که کومه له برای تسخیر قدرت سیاسی در آینده نزدیک دارای برنامه نبود ولی «حزب دموکرات کردستان» با اتخاذ یک برنامه جامع و سازماندهی وسیع توده‌ای هدف تسخیر قدرت سیاسی را در دستورالعمل فوری خود قرار داد. این امر و دیگر تفاوت‌های اصلی به روشنی در برنامه سیاسی و ساختمان تشکیلاتی حزب منعکس بودند.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد کومه له اولین سازمان سیاسی در کردستان بود که رهبری آن را عمدتاً روشنفکران و ملی‌گرایان تحصیل کرده تشکیل می‌دادند. تا آن موقع غالباً جنبش‌های متعدد کردان ایران جنبه‌ها و خصوصیت‌های عشیرتی و طایفه‌ای داشتند ولی جنبش کومه له خصلت ملی داشته و از این نظر نه تنها در کردستان ایران بلکه در دیگر مناطق کردستان نیز بی‌همتا و کم‌نظیر بود. در این زمینه، حزب دموکرات کردستان بدرستی وارث کومه له و ادامه دهنده آن سازمان بود. بطوریکه قبلاً اشاره شد آن چه که به حزب دموکرات ارجحیت میداد این واقعیت بود که آن سازمان برخلاف کومه له، دارای یک برنامه سیاسی مشخص و سازمان تشکیلاتی منسجمی بود. برنامه سیاسی این حزب در هشت نکته بقرار زیر بود:

- ۱- کردها از حق خودمختاری در چهارچوب ایران برخوردار شوند.
- ۲- کردی، زبان رسمی در ناحیه کردستان باشد.
- ۳- مدیریت «اداره جات» طبق قانون اساسی ایران باید به دست نمایندگان انجمن ولایتی، که از طرف مردم کردستان انتخاب میشوند، انجام پذیرد.
- ۴- کارمندان دولتی در کردستان باید از میان مردم کردستان انتخاب شوند.
- ۵- با وضع یک قانون عمومی بین دهقانان و مالکین باید منافع هر دو تامین گردد.
- ۶- وحدت و دوستی بین خلق کردستان و خلق آذربایجان و دیگر اقلیتهای ملی مثل آسوریها



## فصل سوم

و آرامنه حفظ و مستحکمر گردد.

۷- حزب دموکرات کردستان در جهت توسعه کشاورزی، بازرگانی، تعلیم و تربیت، بهداشت و رفاه عمومی مردم با استفاده از منابع طبیعی و اقتصادی کردستان اقدام جدی کند.

۸- حزب دموکرات کردستان به مبارزات احزاب سیاسی در جهت اخذ آزادیهای دموکراتیک کمک کرده و از مبارزات دیگر ملیتها برای اخذ حق تعیین سرنوشت ملی پشتیبانی کند.<sup>۱۸۰</sup>

بعضی از اعضای رهبری این حزب عبارت بودند از قاضی محمد، وهاب بلوریان، صدر قاضی و سیف قاضی. قاضی محمد روشنفکری محبوب و شخصیت مذهبی مورد احترام خلق کرد بوده و از وجود پایه توده‌ای قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. صدر قاضی، برادر قاضی محمد، نماینده مهاباد در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. سیف قاضی، که عموزاده قاضی محمد بود، تا اوایل سال ۱۳۲۴ در ژاندارمری ایران انجام وظیفه میکرد. برخلاف ادعاهای مقامات ویژه تهران اینان هیچیک دارای سوابق و یا تمایلات کمونیستی نبودند. برخلاف آذربایجان، شعبه حزب توده نیز در کردستان در آنزمان وجود نداشت. زمانیکه فرقه دموکرات آذربایجان در آذربایجان از طریق مبارزات مسلحانه قدرت سیاسی دولتی را تدریجاً تسخیر کرد، بلافاصله در کردستان نیز حزب دموکرات با یک حرکت سریع بدون مبارزه مسلحانه قدرت را تسخیر کرد. علت این امر این بود که در کردستان قدرت مرکزی نیروهای مسلح دولتی نداشت و از پادگانهای نظامی نیز اثری نبود و مردم نیز شدیداً از حزب دموکرات پشتیبانی میکردند. پس از تسخیر قدرت سیاسی، قاضی محمد در بهمن ۱۳۲۴ (ژانویه ۱۹۴۶) از طرف مجمع ملی خلق کرد ریاست دولت جمهوری کردستان (مهاباد) انتخاب شد.

### جمهوری مهاباد و قاضی محمد

قاضی محمد بعد از اعلام ایجاد جمهوری مهاباد، بلافاصله اعضای هیأت دولت خودمختار کردستان مهاباد را بشرح زیر اعلام کرد:

- قاضی محمد، رهبر حزب دموکرات کردستان و رئیس جمهور،
- حاجی بابا شیخ، رئیس مجلس ملی کردستان و نخست وزیر،
- محمد حسین سیف قاضی، نایب نخست وزیر و وزیر دفاع،
- مناف کریمی، نایب نخست وزیر معارف،
- سید محمد ابویان، وزیر بهداشت،
- عبدالرحمن آغا ایلخانی زاده، وزیر امور خارجه،

## فصل سوم

- اسماعیل آغا ایلخانی زاده، وزیر ارتباطات،
- احمد الهی، وزیر اقتصاد.
- خلیل خسروی، وزیر کار،
- کریم احمدیان، وزیر برق و تلگراف و تلفن،
- حاجی مصطفی داودی، وزیر تجارت،
- محمد امین معینی، وزیر امور داخله،
- ملاحسین مجدی، وزیر دادگستری و
- محمد ولی زاده، وزیر زراعت

اعضای کابینه جمهوری کردستان افرادی ملی و روشنفکر و همچنین از میان تجار معتبر و اصناف سرشناس مهاباد و دیگر شهرهای کردنشین ایران بودند و برخلاف ادعاهای مقامات رژیم شاه به هیچ حزب و سازمان کمونیستی تعلق نداشتند.<sup>۱۸۱</sup> تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد به غیر از خود قاضی محمد هیچیک از اعضای هیئت دولت خودمختار به سازمان کومه له نیز تعلق نداشتند. علیرغم این امر، دولت قوام- شاه هیچ وقت این دولت خودمختار را به رسمیت نشناخت و برای سرکوب جنبش مردم به بخش های جنوبی کردستان (در سقز و بانه) نیروهای نظامی اعزام کرد.

قاضی محمد و حزب دموکرات کردستان برای کمک به جنبش مردم در دیگر نقاط کردستان و برای تحکیم نیروهای نظامی در بهار سال ۱۳۲۵ بلافاصله بعد از تشکیل مجلس ملی و کابینه دولت تصمیم گرفتند که سیف قاضی، ملامصطفی بارزانی، امیرخان شکاک، هما رشیدخان یانی (که از ارتش عراق بریده و به جنبش مهاباد پیوسته بود) و زیرویگ هرکی (یکی از جنگندگان دوره جنبش اسماعیل سیمکو در دهه ۱۳۱۰ علیه رژیم رضاشاه) را به مقام سرهنگی در قشون ملی خود ارتقاء دهند.

دولت خودمختار مهاباد با اینکه حاکمیت نظامی اش فقط محدود به منطقه کوچکی در آذربایجان غربی (مهاباد، بوکان و نقده و اشنویه) میشد ولی پایگاه توده‌ای حزب دموکرات کردستان و دامنه محبوبیت قاضی محمد به مناطق واقع در جنوب جمهوری خودمختار (سقز، بانه و سردشت) نیز رسیده بود. بدین جهت وقتیکه دولت مرکزی شاه-قوام برای سرکوب مبارزات نیروهای نظامی را به آن نواحی گسیل داشت دولت خودمختار ملا مصطفی را، که بتازگی به مقام فرمانده کل قوای جمهوری رسیده بود، عازم آن نواحی ساخت که به مبارزات مردم کمک رسانند. حمایت حزب دموکرات و بعداً دولت خودمختار مهاباد از مبارزات مردم کردستان فقط محدود به

کردستان ایران نمیشد. این امر نشان میدهد که قاضی محمد و یارانش چه در داخل حزب دموکرات کردستان و چه در رأس دولت خودمختار جمهوری کرد مه‌آباد همیشه علیه هر نوع برخورد و اقدام عشیرتی پرهیز کرده و خواهان وحدت کلیه مردم کردستان زیر پرچم کردستان آزاد و دموکراتیک بودند. آنها در عین اینکه از مبارزات مردم دیگر نقاط کردستان در ایران، عراق و ترکیه دفاع میکردند ولی خواهان استقرار جمهوری خودمختار کردستان در چهارچوب ایران بودند.

### جمهوری مه‌آباد و بارزانی‌ها

در مدت کوتاهی که دولت جمهوری کردستان بر سر کار بود، قاضی محمد و یارانش از مبارزات و حقوق ملی و دموکراتیک تمام کردها در منطقه حمایت کردند. وقتی که جنگندگان و پناهندگان ایل بارزان، به رهبری ملا مصطفی بارزانی، از عراق کوچیده و به کردستان ایران آمدند بطور وسیعی مورد استقبال دولت ملی قرار گرفتند. در نتیجه، بارزانیها بطور قابل ملاحظه‌ای به ارتش ملی کردستان، که در حال ساختمان و تشکل بود، کمکهای زیادی کردند و در حقیقت به بازوی نظامی جمهوری کردستان تبدیل شدند.<sup>۱۸۲</sup>

ایل بارزانی یکی از مهمترین ایلات کرد در کردستان محسوب میشود. مرکز این ایل در شمال شرقی عراق (کردستان عراق) و در سرزمین کوهستانی صعب العبوری چسبیده به مرزهای ایران و ترکیه قرار دارد. بارزانی‌ها در تاریخ مبارزات مردم کردستان برای استقلال و آزادی نقش مهمی از نظر سیاسی و نظامی ایفاء کرده اند. آنها تاریخ پیدایش ایل خود را به «شیخ بارزان» که حافظ و نگهبان ایل بوده، نسبت میدهند و رؤسای ایل هم از اعقاب همان شیخ محسوب میشوند. بارزانی‌ها در مبارزه علیه دولت‌های مرکزی ترکیه و عراق و ایران که، کردستان بین آنها تقسیم شده است، روش و موضع آشتی ناپذیر داشته و هیچوقت قیومیت آنها را در تاریخ معاصر پذیرا نبوده اند. مضافاً موقعیت سوق الجیشی کردستان عراق (کردستان جنوبی)، که نقطه اتصالی کردستان غربی (کردستان ترکیه) و کردستان شرقی (کردستان ایران) است، دو چندان به اهمیت کردان عراق، بویژه بارزانی‌ها، در تاریخ مبارزات مردم کردستان میافزاید.

در سالهای بین دو جنگ جهانی (۱۹۱۸-۱۹۳۹) بارزانی‌ها در جریان مبارزات خود برای استقلال به جنبش‌های استقلال طلبانه کردها در دیگر مناطق کردستان نیز کمک‌های فراوانی کردند. در سال ۱۹۳۶ زمانی که دولت ترکیه، تحت رهبری کمال آتاتورک، تصمیم گرفت که مسأله کردستان ترکیه را از طریق تصفیه اتنیک و پاکسازی (قتل عام) حل کند رئیس ایل بارزان

## فصل سوم

به اسم شیخ عبدالسلام، جنگندگان ایل بارزان را به منظور کمک به کردان ترکیه به جنوب شرقی ترکیه روانه ساخت. با اینکه این حرکت با شکست روبرو گشت و خود عبدالسلام دستگیر و اعدام شد ولی بارزانی‌ها در عمل همبستگی ملی و نظامی را بین کردان به نمایش گذاشتند.

بعد از مرگ عبدالسلام رهبری ایل بارزان به دست برادرش شیخ احمد افتاد. با اینکه جنگندگان بارزان در ترکیه شکست خورده بودند ولی دولت های ترکیه و ایران و عراق از حرکت وحدت دهنده بارزانی‌ها به وحشت افتادند. بدین جهت نیز رهبران سه کشور فوق الذکر در ماده هفت «پیمان سعدآباد» که در تابستان ۱۹۳۷ بین آنها منعقد گشت به صراحت اعلام کردند که «با تشکیل و فعالیت انجمنها و سازمانها و گروههای مسلح که خواهان سرنگونی نهادهای موجود» هستند مخالفت خواهند کرد. بعد از امضای «پیمان سعدآباد» هر سه کشور یورش های نظامی خود را علیه کردها تشدید کردند. در عراق منطقه بارزان توسط نیروهای دولت عراق اشغال نظامی شد و رهبران بارزان - شیخ احمد و برادرانش (شیخ محمد صدیق و ملامصطفی) و شیخ سلیمان (پسر عبدالسلام) - دستگیر و تحت نظر قرار گرفتند.

با آغاز جنگ جهانی دوم اوضاع سیاسی و آرایش نیروبندیهای نظامی و سیاسی در خاورمیانه نیز دستخوش تحول قرار گرفت. بعد از قیام رشید علی گیلانی در بغداد که خواهان استقرار یک دولت طرفدار آلمان هیتلری در عراق علیه منافع انگلیس و متفقین بود انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند که دوباره موقتاً هم که شده رهبران کردها را از زندان های عراق آزاد سازند. یکی از این رهبران کرد که موفق شد که در سال ۱۹۴۱ از زندان کرکوک فرار کرده و خود را به منطقه بارزان برساند ملامصطفی بارزانی بود که بعد از آن به مدت چهل سال نقش بزرگی نه تنها در سرنوشت کردستان عراق بلکه در جریانات سیاسی کشورهای ایران و عراق بازی کرد.

ناسیونالیست های کرد، بویژه بارزانی‌ها تحت رهبری ملامصطفی، مثل اکثر نیروهای ناسیونالیست در کشورهای توسعه نیافته در بند، امیدوار بودند که اگر با جدیت به اهداف استراتژیکی کشورهای ضد آلمان هیتلری در جریان جنگ جهانی دوم یاری رسانند بعد از پایان جنگ «حق تعیین سرنوشت» و استقلال آنان نیز مورد توجه متفقین قرار خواهد گرفت. روی این اصل ملامصطفی بعد از فرار از زندان و بسیج بارزانی‌ها در منطقه بارزان بمبارزه علیه دولت عراق برخاست. او در مدت کمی موفق شد که امتیازات مهم سیاسی از دولت مرکزی کسب کرده و دیگر رهبران زندانی کرد را آزاد سازد. با پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان و متحدین و پیروزی متفقین امید میرفت که کردستان آزاد نیز در صحنه سیاسی گیتی پدیدار گردد. ولی دولت انگلستان با یک چرخش دوباره به طرفداری از دولت سرسپرده‌ای خود در بغداد برخاسته و قیام

## فصل سوم

بارزانی‌ها را در تابستان ۱۹۴۵ (۱۳۲۴) سرکوب ساخت. بعد از سرکوب، بارزانی‌ها تحت رهبری ملامصطفی بارزانی از مرزهای ایران و کردستان عراق عبور کرده و به جنبش ملی کردستان در جمهوری مهاباد پیوستند. ملامصطفی و جنگندگان بارزانی نه تنها با آغوش باز مورد استقبال جمهوری کردستان در مهاباد قرار گرفتند بلکه در شکل‌گیری و رشد نیروهای نظامی جمهوری کردستان نقش مهمی بازی کردند.

لامصطفی در بهار سال ۱۹۰۳ (۱۲۸۲ خورشیدی) در دهکده بارزان در منتهی‌الیه شمال شرقی عراق (کردستان عراق) متولد شد. او از همان اوان کودکی با زندگی در اسارت آشنا شد چون هنوز چهارساله نشده بود که نیروهای دولت مرکزی عثمانی مادرش را دستگیر کرده و او را همراه مادرش به زندان موصل فرستادند. او در سال ۱۹۱۹ بطور فعال در قیام شیخ محمود شرکت جست و بعداً از طرف برادرش، شیخ احمد، به عنوان نماینده به دیدار شیخ سعید پیران که در ۱۹۲۵ قیام کرده بود به کردستان ترکیه فرستاده شد. او دوباره در سال ۱۹۳۶ همراه پیشمرگه‌های خود به رهبری برادرش شیخ احمد به شمال شرقی ترکیه (شمال کردستان) رفت تا به جنگندگان کرد در ترکیه یاری رساند. بعد از شکست جنبش کردستان ترکیه، ملا و دیگر رهبران کرد تا سال ۱۹۴۳ در اسارت دولت عراق در شهر کرکوک بودند.<sup>۱۸۳</sup>

بعد از آزادی از زندان کرکوک و بسیج بارزانی‌ها ملامصطفی دوباره علیه دولت مرکزی در بغداد قیام کرد. این قیام در ماه‌های اول با موفقیت روبرو گشت و اکثر زندانیان کرد آزاد گشتند ولی دولت مرکزی با کمک نیروهای دولت انگلیس این قیام را سرکوب کرد. در اکتبر ۱۹۴۵ ملامصطفی مجبور شد که با نیروهای خود از مرز ایران و عراق عبور کرده و به جنبش کردستان در مهاباد پیوندد. شیخ احمد برادر مصطفی و در حدود ۱۰۰۰ جنگنده بارزانی در این سفر ملامصطفی را همراهی کردند. همچنین در این سفر عده‌ای زیادی از پناهندگان کرد، که متعلق به ایلات دیگر بودند، و چندین افسر فراری از ارتش عراق به بارزانیها پیوسته و همراه آنان وارد مهاباد گشتند.

## جمهوری مهاباد و جمهوری آذربایجان

به علاوه حمایت و پشتیبانی از مبارزان کرد در مناطق دیگر کردستان، رژیم قاضی محمد روابط دوستانه تنگاتنگی را با دیگر آزادیخواهان منجمله با جمهوری خودمختار آذربایجان برقرار کرد. دو «دولت جمهوری» و یا دو «حکومت ملی» در آذربایجان و کردستان در بهار سال ۱۳۲۵ یک معاهده دوستی بین خود بستند. نمایندگان حکومت ملی کردستان که در انعقاد این

## فصل سوم

قرارداد حضور داشتند عبارت بودند از: قاضی محمد، سیف قاضی، سید عبدالله گیلانی، عمرو خان شکاک، رشید بیگ هرکی، زیروبیگ هرکی و قاضی محمد خضری اشنویه. نمایندگان جمهوری آذربایجان عبارت بودند از: سید جعفر پیشه وری، علی شبستری، صادق پادگان و سلام الله جاوید. متن هفت نکته قرارداد مشترک بین جمهوری آذربایجان و کردستان بقرار زیر بود:

- ۱- در هر جایی که هر دو حزب لازم تشخیص دهند نمایندگان رسمی طرفین در هر دو منطقه اختیارات کافی خواهند داشت.
  - ۲- در نقاطی از آذربایجان که ساکنین بیشتر آن کرد باشند کار ادارات دولتی بعهده گردان خواهد بود و بالعکس.
  - ۳- برای حل مسائل اقتصادی کمیسیون مختلطی تشکیل و تصمیمات کمیسیون با مساعی هر دو حکومت اجرا خواهد شد.
  - ۴- در صورت لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان اتحاد جنگی منعقد و طرفین از کمک های متقابل برخوردار خواهند شد.
  - ۵- هرگونه مذاکره با حکومت تهران با موافقت هر دو حکومت آذربایجان و کردستان مقدور خواهد بود.
  - ۶- حکومت آذربایجان برای پیشرفت زبان و ترقی فرهنگ گردان، که در آذربایجان زندگی میکنند کوشش خواهد نمود و بالعکس.
  - ۷- هر کس که برای برهم زدن مقام دولتی و تاریخی دو ملت آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد دموکراتیک ملی یا خدشه دار کردن آن اقدام کند مجازات خواهد شد.<sup>۱۸۴</sup>
- جمهوریهای آذربایجان و کردستان، با اینکه از نظر استراتژیکی و مسائل سیاسی با همدیگر نکات وحدت داشته و به حمایت همدیگر بویژه در مقابله با ارتجاع (دولت مرکزی) نیاز مبرم داشتند ولی در برخورد به مسائل داخلی تفاوت های آشکار با هم دیگر داشتند. همانطور که در بخش پنجم این نوشته شرح داده شد، در آذربایجان، دولت پیشه وری به خواست دهقانان و کارگران جواب مثبت داده و اصلاحات مهمی بویژه در زمینه اصلاحات ارضی را در امور اقتصادی و اجتماعی بمرحله اجرا در آورد. در صورتی که در کردستان به خاطر اینکه هنوز «وحدت ملی» و ایجاد یک «ملت واحد» از ایلات و عشایر مختلف کرد هدف اساسی جنبش بود در نتیجه اصلاحات نیز عموماً معتدل بودند. به عبارت دیگر در جنبش آذربایجان به غیر از دشمن اصلی - نیروهای ارتجاعی دولت مرکزی - مردم با فئودالهای آذربایجان نیز در جنگ و

## فصل سوم

ستیز بودند ولی در کردستان رهبری برای اینکه به هدف خود یعنی وحدت ملی برسد حل مساله ارضی را برای اینکه فتودالهای کرد را از خود نراند اصلاً مطرح نمیساخت.

باید اشاره کرد که علیرغم وجود حسن نیت رهبران دو جمهوری نسبت بهمدیگر و احساس همبستگی نسبت بهمدیگر، این دو جمهوری یک اختلاف حاشیه‌ای نیز در مورد مرزهای مشترک خود داشتند که مدتها وقت و انرژی این دو جمهوری را تلف ساخت. این اختلاف بر سر حاکمیت منطقه غرب دریاچه ارومیه (رضائیه) بویژه بر سر شهرهای خوی، سلماس (شاپور)، میاندواب و خود شهر ارومیه بود. اختلاف بر سر مرزها، که واقعاً عمده و اصلاً استراتژیکی نبودند غالباً توسط روسای بعضی عشایر کرد، که به خاطر منافع طبقاتی-ملاکی خود، بشدت با بقاء و گسترش دو جمهوری مخالفت میکردند، دامن زده میشد. ولی خردمندی و وارستگی قاضی محمد از یک سو و کاردانی و تجربه پیشه وری از سوی دیگر باعث شد که در طول یکسالی که این جمهوریها حاکمیت داشتند این اختلافات به مرحله‌ای آشتی ناپذیری و خصومت کشیده نشود. بدون تردید حمایت دولت شوروی از هر دو جمهوری نیز نقش مهمی در روابط آنها بازی کرد.

باید خاطر نشان ساخت که دولتمردان هر دو جمهوری با حمایت شوروی موفق شدند که بعد از عقد قرارداد هفت نکته‌ای روابط بسیار نزدیک بین خود بوجود آورند ولی بعضی از طوایف کرد بویژه در روستاها و نواحی کوهستانی هیچوقت از مخالفت خود با دو جمهوری خودمختار دست برنداشتند. عشایر کرد که عمدتاً فروشنده تنباکو و توتون به ایالات دیگر ایران بودند بعد از استقرار جمهوریهای خودمختار و قطع روابط تجارتي بازارهای خود را در دیگر ایالات از دست دادند. این امر اقتصادی نیز به مخالفت این عشایر با جمهوریهای آذربایجان و کردستان تشدید بخشید.

از معروفترین عشایر مخالف جمهوری مهاباد اینجا از دو عشیره کرد باید نام برد که مخالفت خود را به مرحله آشتی ناپذیر بر علیه دولت قاضی محمد سوق دادند. یکی از این دو عشیره طایفه ممش به رهبری مام عزیز و دیگری طایفه منگور به رهبری بایزید آقا بود که هر دو بقدری امنیت را در نواحی جنوب جمهوری مهاباد به خطر انداختند که قاضی محمد مجبور شد که ملامصطفی بارزانی را به جنگ آن دو طایفه بفرستد. مام عزیز بعد از مقاومت چند روزه شکست خورده و به خاک عراق پناهنده گشت. این عشایر عمدتاً در مناطق جنوب جمهوری سکنی داشتند ولی در شمال جمهوری نیز بعضی از عشایر با قاضی محمد و جمهوری مهاباد دشمنی میکردند. عشایر حوالی شمال ارومیه بعد از انشعاب عمروخان شکاک از دولت مهاباد و

## فصل سوم

سکونت در شهرک زین دشت در غرب سلماس به دشمنی با دولت مهاباد برخاستند. بطور کلی تنها عشایری که تا آخر به قاضی محمد و جمهوری مهاباد وفادار ماندند عبارت بودند از طایفه گاریک در مهاباد و طایفه زرزا در اشنویه. اکثر عشایر مخالف تحت رهبری زمین داران بزرگ کرد بودند که به خاطر منافع طبقاتی خود از یک سو و قول و قرارهای دولت قوام در تهران از سوی دیگر حاضر به همکاری با دولت قاضی محمد نبودند و بتدریج بر علیه آن جمهوری و به نفع ارتجاع (که در پائیز ۱۳۲۵ به کمک آمریکا و انگلیس تدارک حمله نظامی به آذربایجان و کردستان را میدید) بسیج شدند.

در پائیز ۱۳۲۵، اوضاع بین المللی و شرایط سیاسی در داخل ایران به نفع نیروهای ارتجاعی و به ضرر جمهوریهای آذربایجان و کردستان دستخوش تحول قرار گرفت. پایان جنگ جهانی دوم و آغاز تهاجمات آشتی ناپذیر قدرتهای غربی به رهبری آمریکا علیه شوروی، که بعداً به اسم «جنگ سرد» معروف گشت، رهبران شوروی را مجبور به عقب نشینی و قطع حمایت از جنبش های آذربایجان و کردستان در خاورمیانه و انقلاب در یونان ساخت. مضافاً در داخل ایران نیز اکثر دموکرات های آذربایجان و کردستان مثل اکثر نیروهای مترقی سراسر ایران فریب دموکراسی کاذب دولت قوام را خورده و به پای صلح و آشتی و تسلیم رفتند. با فرا رسیدن هفته دوم آذر ماه ۱۳۲۵ و بویژه بعد از سقوط جمهوری آذربایجان عمر جمهوری کردستان در مهاباد نیز به پایان خود رسید.

### اقدامات فرهنگی - اجتماعی جمهوری مهاباد

با اینکه جمهوری خودمختار مهاباد کمتر از یک سال دوام آورد، ولی در این مدت کم «حزب دموکرات کردستان» موفق به اصلاحات مهمی در امور اجتماعی و فرهنگی در مناطق مهاباد، نقده، بوکان و اشنویه گردیده و توانست در نقاط دیگر کردستان منجمله در میاندوآب، بانه و سقر نیز در ارتقاء آگاهی های ملی و فرهنگی نقش مهمی بازی کند. در مناطق فوق الذکر تدریس زبان کردی رواج بیشتری یافته و به زبان رسمی مدارس و ادارات تبدیل گشت. برای ایجاد انجمن ولایتی اقدامات اساسی شد و مأمورین دولتی عمدتاً از اهالی محل انتخاب شدند. در جمهوری مهاباد، برای اولین بار تاثیر کردی ایجاد شد که تا آن زمان در کردستان ایران بی نظیر بود. چندین روزنامه و مجله وزین سیاسی و علمی به زبان کردی منتشر شد. معروفترین این نشریات عبارت بودند از: روزنامه «کوردستان»، ارگان حزب دموکرات کردستان، «هلاله»، نشریه زنان، «قروالی میندالان»، مجله کودکان. معروفترین نشریه ادبی جمهوری مهاباد مجله



## فصل سوّم

«خروش» بود که بین کردان ایران خیلی خواننده پیدا کرد. قاضی محمد درعین حال که برای تاریخ و فرهنگ ایران مقام والائی قائل بود به فرهنگ و ادبیات زبان کردی توجه مخصوصی نشان میداد. بدون تردید مصاحبت او با دو شاعر جوان مهاباد هزار و هیمن، که هر دو لقب محبوب «ماموستا» (معلم) را بین جوانان کسب کرده بودند، تاثیر زیادی در علاقه و اشتیاق قاضی محمد نسبت به ادبیات و شعر کردی داشته است. نا گفته نماند که در دوره ۱۳۲۱-۱۳۲۴ دو نشریه بسیار مهم از طرف سازمان «کومه له» منتشر میشد که هر دو خوانندگان زیادی داشتند این دو نشریه عبارت بودند از: «کلاویز» و «نیشتمن». نشریه «نیشتمن» ارگان سازمان کومه له بوده و در روی جلد آن عکس صلاح الدین ایوبی چاپ میشد و به غیر از ایران در عراق نیز تکثیر و پخش میشد.

جمهوری مهاباد نه تنها در حیطه ادبیات و شعر بلکه در زمینه های سیاسی و گسترش اندیشه های آزادی نیز در دیگر نقاط کردستان نفوذ قابل توجهی داشت. جنبش مهاباد بویژه در بین جوانان کرد در ترکیه و عراق و سوریه از محبوبیت خاصی برخوردار بود. تشکیل و فعالیت سازمان چپ و مخفی «روزگار» در کردستان عراق در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ تحت تاثیر جنبش و جمهوری مهاباد بود.<sup>۱۸۵</sup>

در خود جمهوری مهاباد، حزب و دولت دموکرات کردستان علاوه بر اقداماتش در بخش فرهنگی در امور اجتماعی و اقتصادی نیز به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمد. حزب دموکرات کردستان به کمک دموکرات های آذربایجان، به زنان کردی در شهرها و روستاها یاری رساند که بطور وسیعی در امور سیاسی و فرهنگی شرکت جویند. اراضی ملاکین بزرگ که به تهران فرار کرده بودند بین دهقانان بی زمین تقسیم شد. با اینکه این اصلاحات هیچوقت به عمق و بُعد اصلاحات در جمهوری خود مختار آذربایجان ایران نرسید، ولی استقرار جمهوری خود مختار مهاباد اولین اقدام تاریخی در تاریخ کردستان در جهت ایجاد یک دولت متمرکز ملی و غیرعشیرتی و سکولار محسوب میشود و روی این اصل در تاریخ مبارزات مردم کردستان در خاورمیانه مقام ویژه‌ای را در شصت سال گذشته کسب کرده است.

### سقوط جمهوری مهاباد

علیرغم اصلاحات اجتماعی و فرهنگی و محبوبیتی که دولت و حزب دموکرات کردستان و شخص قاضی محمد در این مدت کوتاه کسب کرده بودند قدرت حاکم در تهران (رژیم شاه-قوام) موفق شد که با نمایش دموکراسی کاذب در کردستان نیز مثل آذربایجان شرایط را به نفع

## فصل سوم

نیروهای ارتجاعی تغییر داده و بعد از حمله به آذربایجان و تسخیر آن، دولت جمهوری خودمختار مهاباد را نیز سرنگون سازد. بدون تردید همکاری آمریکا و انگلیس در حمایت از رژیم شاه - قوام در سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان نقش عمده بازی کرد که ما در بخش پنجم این نوشته به کم و کیف آن پرداخته ایم.

در پائیز ۱۳۲۵، ارتش شاه برای تضمین «آزادی انتخابات» برای مجلس یازدهم بسوی مهاباد رهسپار شده و در آذرماه ۱۳۲۵ وارد مهاباد گشت. بخش بزرگی از رهبری حزب و دولت خودمختار تحت رهبری قاضی محمد و عموزاده اش سیف قاضی فریب دموکراسی کاذب و قول و قرارهای دولت قوام را خورده و تصمیم گرفتند که مقاومت نکرده و از طریق مذاکره اختلافات را حل کنند. ولی بعد از ورود ارتش به مهاباد، قاضی محمد و اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان دستگیر و رهسپار زندان گشتند.<sup>۱۸۶</sup>

مثل آذربایجان، نیروهای نظامی شاه - قوام بعد از تسخیر مهاباد و قلع و قمع مبارزین کرد، یورش بزرگی را علیه آزادیهای دموکراتیک در جمهوری مهاباد آغاز کردند که ماه ها طول کشید. روزنامه های کردی قدغن گشت، تدریس به زبان کردی منع شد و تمام مدارک و کتابها به زبان کردی طعمه آتش قرار گرفتند. نیروهای رژیم شاه مثل آذربایجان بدون محاکمه عدهای زیادی از رهبران و جنگندگان کرد را اعدام کردند. زیرویگ هرکی، که حاضر به مذاکره با دولت مرکزی نبود، مجبور شد که فرار کرده و به نیروهای بارزانی تحت رهبری ملامصطفی، که حاضر به تسلیم نشده و با نیروهای پیشه مرگه خود در حال عقب نشینی به اشنویه بود، پیوندد. بارزانی ها وقتیکه متوجه شدند که در اشنویه نیز از خط یورش ارتش شاه در امان نخواهند ماند تصمیم گرفتند که با حمله متقابل شدیدی خط محاصره ارتش را شکسته و جنگ کتان خود را به بازرگان در دامنه کوه آرارات برسانند. آنها طول مرز ترکیه و ایران در آذربایجان را پیموده و از راه بازرگان و آرارات و بعد از عبور از رودخانه ارس خود را به خاک آذربایجان شوروی رساندند. بارزانی ها تحت رهبری ملامصطفی نزدیک به یازده سال (از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۶) بطور دسته جمعی در شوروی (آذربایجان) سکنی کردند و در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) بعد از کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق و سرنگونی رژیم ملک فیصل - نوری سعید برای مبارزه ملی به سرزمین خود (کردستان عراق) برگشتند.

خود قاضی محمد، عموزاده اش سیف قاضی و برادرش صدر قاضی بعد از یک محاکمه صحرایی و فرمایشی محکوم به اعدام شدند. در جریان محاکمه، قاضی محمد، به زبان کردی که مثل زبان فارسی بر آن تسلط کامل داشت، گفت:

## فصل سوم

«تصور نکنید که من از مقدرات خود بی اطلاع بودم. من وضع خود را پیش بینی کرده بودم. اما چرا فرار نکردم؟ با وجود اینکه هر دقیقه و هر ساعت میتوانستم از مرز بگذرم. اینجا سرزمین کردستان است. هنوز قبور هشت نسل از پدران و اجداد من در این خاک باقی است. پس لازم بود برای بقای ملت کرد این فداکاری را بنمایم.»<sup>۱۸۷</sup>

قاضی محمد را روز ۳۱ مارس ۱۹۴۷ (۱۰ فروردین ۱۳۲۶) در میدان چوارچرای (چهارباغ) مهاباد جائیکه در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ در آن جمهوری کرد مهاباد را اعلام کرده بود اعدام کردند. وی در هنگام اعدام گفت:

«با این اعدام یک قاضی محمد به قتل میرسد، تا مگر خلق کرد را نابود کنند. این یک امید بیجانی است. زیرا هر میهن پرست کرد در مبارزه اش یک قاضی محمد است. میهن پرستان کرد تا پیروزی خواهند جنگید. آنها جنایات جلادان خلق کرد را نخواهند بخشید.»<sup>۱۸۸</sup>

همانطور که قاضی محمد اشاره کرده بود بعد از مرگش مقبره او «زیارتگاه» هزاران کرد میهن پرست از سراسر کردستان گشت. بدون تردید نه تنها «قاضی»، نه تنها «سیف» و نه تنها «صدر» بلکه هر کرد استوار و گردنفرز و هر انسان مبارزی که در راه آزادی و شوکت مردم خود گام برمیدارد نامیرا و فراموش نشدنی است.

### علل سقوط جمهوری مهاباد

درباره علل سقوط جمهوری مهاباد نظرات و تجزیه و تحلیلهای مختلفی از طرف مورخین تاریخ معاصر ایران عرضه شده اند که اکثراً دارای نکات جالب، آموزنده و قابل بحث میباشند. نگارنده در اینجا بطور مختصر نظر خود را درباره علل سقوط این جنبش و دولت خودمختار بیان میکند. دو عامل مهم بیشتر از دیگر عوامل در سقوط جنبش و دولت کرد مهاباد نقش اساسی داشتند.

عامل اول همانا وحدت آمریکا و انگلیس در آستانه آغاز دوره «جنگ سرد» و رقابت با شوروی بود که در ایران منجر به روی کار آمدن قوام السلطنه به عنوان نخست وزیر شد. هدف سیاسی قوام السلطنه سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان به نفع سیاست استراتژیکی آمریکا و انگلیس در خاورمیانه بود. همانطور که در بخش پنجم همین فصل شرح داده شد، شگردهای سیاسی قوام در زیر نقاب دموکراسی بخشی از رهبری حزب و دولت خودمختار جمهوری مهاباد را فریب داده و به وعده و وعیدهای دولت مرکزی امیدوار ساخت. بدون تردید

## فصل سوم

اقدامات قوام در این دوره از طرف دو دولت امپریالیستی آمریکا و انگلستان، که از موقعیت و محبوبیت شوروی در کشورهای خاورمیانه، بویژه ایران، بوحشت افتاده بودند، حمایت میشد. مضافاً، در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) آمریکا و انگلستان عملاً یک «اولتیماتوم» به دولت شوروی دادند که منجر به تخلیه نیروهای ارتش سرخ شوروی، که عملاً از جنبش و دولت خودمختار مهاباد حمایت میکردند، شد. این امر یعنی تخلیه ایران از نیروهای شوروی در آخر بهار ۱۳۲۵ شرایط را برای تدارک سرکوب جنبش از طرف دولت قوام بطور مناسب آماده ساخت. کریس کوچرا نویسنده کتاب «جنبش ملی کرد» در رابطه با تصمیم شوروی مبنی بر تخلیه ایران نوشت که ملامصطفی بارزانی بعد از شکست جنبش و دولت مهاباد در یازده دسامبر ۱۹۲۶ در بوکان گفت:

«این کردها نبودند که در مقابل ارتش ایران شکست خوردند... بلکه شوروی بود که از ایالات متحده آمریکا و بریتانیا شکست خورد.»<sup>۱۸۱</sup>

به نظر نگارنده این نظر حکایت از هوش و تیزبینی سیاسی ملامصطفی در مسائل بین المللی میکند ولی اکثریت رهبری حزب دموکرات کردستان و دولت جمهوری کرد مهاباد از این موهبت بهره مند نبوده و غالباً از اوضاع بین المللی و از آرایش و ظهور نیروبندیهای جدید سیاسی در صحنه سیاسی جهان بی اطلاع بودند. به گمان نگارنده این امر، یعنی بی اطلاعی و کم تجربگی رهبری نه تنها عامل دوم بلکه عامل اصلی شکست جنبش مهاباد بود. زیرا که جنبش مهاباد به خاطر محبوبیت و اعتباری که در سراسر منطقه موکریان و دیگر نقاط کردستان ایران داشت میتواند به بقاء و حتی گسترش خود بدون تکیه به حمایت شوروی (که مهم و بجا بود ولی تعیین کننده نبود) ادامه دهد. ولی برای اینکه جنبش کردها و جمهوری کرد مهاباد بدون حمایت نظامی و سیاسی شوروی در مقابل ارتجاع شاه-قوام که بدون قید و شرط از طرف آمریکا و انگلستان پشتیبانی میشد، مقاومت کرده و از دست آوردهای ملی و دموکراتیک خود حفاظت کنند به رهبران لایق، وارسته و قاطع احتیاج داشتند. بجز قاضی محمد و چند نفر دیگر، اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان و اعضای کابینه دولت کرد جمهوری مهاباد چنین خصوصیتی را دارا نبودند. از پانزده نفر اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان و وزاری جمهوری مهاباد ۶ نفرشان مالک زمین، ۴ نفر تاجر و یک امام جمعه و چهار روشنفکر بودند. «حزب دموکرات کردستان» که در واقع وارث ایدئولوژیکی و سیاسی «کومه له» بود، سازمانی بود که برای اولین بار در تاریخ مبارزات مردم کردستان با نظام ارباب-رعیتی و خانخانی در

جامعه کردستان ایران بمبارزه اصولی پرداخت و در مجموع در رابطه با مسائل اجتماعی و فرهنگی مواضع مترقی اتخاذ کرد. این حزب مساله ملی را از خرافات عشیره‌ای و سنت های طایفه‌ای تصفیه کرده و مضمون آن را به صورت جدید آن یعنی به عنوان اصل حق تعیین سرنوشت ملی مطرح ساخت. ولی کم تجربگی اکثریت رهبری این حزب باعث شد که بعضی از ملاکین ارتجاعی و متنفذین محلی در آن راه پیدا کرده و سپس در رأس دولت خودمختار کردستان قرار گیرند.

حزب دموکرات کردستان با اینکه به کارگران در شهرها و دهقانان بی زمین، که اکثریت بزرگی از مردم کردستان ایران را تشکیل میدادند، کمک های شایانی کرد ولی نقش آنها را در مبارزه برای رهائی ملی آن طور که باید و شاید درک نکرد و عوض تکیه بر این طبقات فرودست غالباً تحت نفوذ سران عشایر و دولتمردان بوروکرات کرد قرار گرفت. به نظر نگارنده دوستی با اتحاد جماهیر شوروی، هم پیمانی با احزاب مترقی آن زمان (فرقه دموکرات آذربایجان، حزب توده ایران، حزب ایران و حزب جنگل) و اتحاد و همبستگی با مبارزات کردها در دیگر نقاط کردستان با اینکه بجا و منطقی و مثبت بودند ولی نمی توانستند فقدان یک خط مشی روشن طبقاتی در حزب را جبران کنند. عدم تکیه به دهقانان و تهیدستان شهری و اعتماد به ملاکین و رهبران عشایر بالاخره حزب دموکرات کردستان و دولت خودمختار جمهوری مهاباد را در مقابل یورش قوای شاه-قوام عملاً خلع سلاح ساخت. وقتی که نیروهای نظامی دولت مرکزی شروع به پیشروی به سوی کردستان کردند نیروهای نظامی جمهوری مهاباد بویژه بخش عشایری آن در برابر پیشروی ارتش شاه مقاومت نکرده و سران بخشی از عشایر عملاً تسلیم شده و قاضی محمد و یارانش را در مقابل دشمن تنها گذاشتند.

جمهوری کرد مهاباد به رغم کوچک بودن وسعت و عمر کوتاه در جنبش مردم کردستان ایران و در تاریخ نهضت های رهائی بخش مقام ارجمند و مهمی دارد. تا آنجا که اطلاع در دست است. این نخستین جنبش کرد بود که عمدتاً توسط یک روشنفکر ترقیخواه و متعهد به رفاه مردم زحمتکش رهبری میشد. قاضی محمد و چندین نفر از یارانش انسانهای میهن پرست و وارسته‌ای بودند که نسبت به تاریخ ایران و جنبش مشروطیت دانش وافری داشتند. آنها به حقوق ملیت‌ها و اقلیت های غیرکرد (آسوریها، شاهسون ها، آرامنه، ترکان آذری و قره پایاخ ها) که ساکنین منطقه موکریان و دیگر نقاط کردستان ایران بودند نه تنها احترام میگذاشتند بلکه در جهت احقاق حق آنها حاضر به حمایت از آنها بودند. جمهوری مهاباد به آزادی زنان معتقد بود و در راه رفاه و تحصیل زنان قدم های موثری برداشت. به نظر نگارنده، اگر «جمهوری مهاباد» را به حال خود

## فصل سوم

میگذاشتند رهبران با کفایت آن میتوانستند پایه های دولتی-ملی شایسته آن نام را برای اولین بار در تاریخ معاصر کردستان ایران بنا نهند. واقعیت این است که شکست جمهوری مهاباد شکستی بود که مردم کردستان ایران نتوانستند طی شصت سال گذشته آنرا جبران کنند. ولی علیرغم این واقعیت تلخ و علیرغم اعدام قاضی و یارانش خاطره جمهوری مهاباد از یادها نرفت. بعد از شکست جمهوری و سرکوب مبارزین کرد، هسته هایی از «حزب دموکرات کردستان» به موجودیت خود در سالهای خفقان رژیم پهلوی دوم ادامه دادند و بطوریکه در فصل هفتم به تفصیل شرح داده خواهد شد، در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸ تحت رهبری ملاآواره دست به مبارزات وسیعی زده و بعد از انقلاب نیز یکی از بزرگترین احزاب و سازمانهای سیاسی ابوزیون ایران تبدیل شدند.

## پی‌نویس‌های فصل سوم

- ۱- درباره جگونگی و موقعیت «بیطرفی» ایران در آغاز جنگ جهانی دوم، رجوع کنید به:
  - Avery, همانجا، صفحات ۲۷۲، ۲۵۹ و ۳۰۵.
  - W.C. Churchill، «جنگ جهانی دوم»، در شش جلد، لندن، ۱۹۴۸-۱۹۵۴، جلد دوم، صفحات ۴۷۰-۴۸۵ و
  - حسین کوهی کرمانی، «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۲۵، جلد اول، صفحات ۳۰۵-۳۱۰.
- ۲- درباره فعالیت‌ها و سیاست آلمان، بویژه در دوره دیکتاتوری رضاشاه پهلوی، رجوع کنید به:
  - L.P. Elwell-Sutton «ایران نوین»، لندن، ۱۹۴۱، صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۴.
  - G. Shulze-Holthus، «صبح زود در ایران: داستان سرویس جاسوسی آلمان در ایران»، لندن، ۱۹۵۴ و
  - Churchill، همانجا، جلد سوم، صفحات ۴۷۶-۴۷۷.
- ۳- برای اطلاعات جامع درباره اوضاع متحول سیاسی و اجتماعی ایران در دوره بعد از خلع و تبعید رضا شاه و آغاز فعالیت‌های دموکراتیک، رجوع کنید به:
  - H. Vreeland (گردآورنده) «پرونده روابط انسانی در ایران»، نیویورک، ۱۹۵۷.
  - A. Westwood، «سیاست بی‌اعتمادی در ایران»، در مجله «سالنامه آکادمی علوم اجتماعی و سیاسی آمریکا»، شماره ۳۵۸ (مارس ۱۹۵۶).
  - فخرالدین عظیمی، «بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۲۲»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران ۱۳۷۲ و
  - محمد علی، همایون کاتوزیان، «اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، ترجمه محمد رضا تقیسی و کامبیز عزیزی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۴- رجوع کنید به: گلچین و شریفی، همانجا، خامه‌ای، همانجا، صفحات ۱-۲، مصطفی الموتی، «ایران در عصر پهلوی»، در ده جلد، جلد پنجم: «بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی»، صفحات ۲۸۶-۴۱۷، روزنامه «ستاره»، ۲۷ مهر ۱۳۲۰، روزنامه «نجات ایران»، ۴ تیر ۱۳۲۱، روزنامه «مرد امروز»، ۲۴ تیر ۱۳۲۳، روزنامه «مهر ایران»، ۱۱ مرداد ۱۳۲۱، و «آزیر»، ۱۶ شهریور ۱۳۲۳.
- ۵- درباره مطبوعات این دوره، رجوع کنید به: صدر هاشمی، همانجا، بهرام، «مختصری از تاریخ روزنامه نگاری در ایران»، در مجله «دانشجو»، نشریه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، شماره‌های ۷ و ۸، سال دوازدهم (۱۳۴۲) و شماره‌های ۲، ۳، ۴ و ۵، سال چهاردهم (۱۳۴۴)، جامی، «گذشته، چراغ راه آینده است»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۵.
- ۶- بهرام، همانجا، شماره‌های ۴ و ۵ (۱۳۴۴).

## فصل سوم

- ۷- Abrahamian همانجا، صفحه ۲۲۳.
- ۸- درباره جزئیات فعالیت های حزب توده در حیطه مطبوعات در دوره ۱۳۲۰-۱۳۲۵، رجوع کنید به: انتشارات حزب توده ایران «چهل سال در سنگر مبارزه»، در دو جلد، ۱۳۶۰، جلد دوم، صفحات ۲۵۶-۲۸۶.
- ۹- درباره رقابت های انتر امپریالیستی بین آمریکا و انگلستان در این دوره، رجوع کنید به: J. Campbell, L.P. Elwell-Sutton. «تفت ایران: تحلیلی از رقابت قدرتها»، لندن، ۱۹۵۵. «دفاع از خاورمیانه: مسائل سیاست خارجی آمریکا»، نیویورک، ۱۹۵۸، فصل هشتم: «وحدت غرب»، صفحات ۲۳۶-۳۴۴، ایوانف، همانجا، صفحات ۱۰۰-۱۰۴ و Y.P. Benab، «سیاست خارجی آمریکا در ایران»، در مجله «بررسی اقتصاد سیاسی و تاریخی ایران»، سال دوم، شماره ۱ (دسامبر ۱۹۷۷)، صفحات ۸۸-۹۰.
- ۱۰- پیرآوری، «تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۷۰، R. Frye، «خاورمیانه و قدرت های بزرگ»، نیویورک، ۱۹۶۹ و ایرج ذوقی، «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۱- درباره ترکیب طبقاتی و صنفی نمایندگان مجلس چهارم، رجوع کنید به: شجعی، همانجا، صفحات ۱۵۰-۷۲ «گزارشات کنسول و سفیر انگلستان به وزارت امور خارجه انگلستان در مورد ایران»، شماره ۳۷۱-۱۹۲۳/۲۴-۲۵۰۶۸ و «یادداشتی درباره احزاب سیاسی در ایران: گزارشی به وزارت امور خارجه انگلستان درباره ایران»، شماره ۳۷۱-ایران ۱۹۲۵/۲۴-۲۵۵۱۲.
- ۱۲- مؤید داودی، «قوام السلطنه»، تهران، ۱۳۲۷.
- ۱۳- رجوع کنید به: شماره های مختلف روزنامه «رعد امروز»، در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴.
- ۱۴- ایوانف، همانجا، صفحات ۱۰۰-۱۰۴.
- ۱۵- رجوع کنید به: حزب توده ایران، «بیوگرافی کاندیداهای حزب»، در روزنامه «مردم»، در شماره های شهریور-مهر ۱۳۲۲، ف. علوی، «شرکت احزاب در انتخابات مجلس چهاردهم»، تهران، ۱۳۲۵ و ایرج اسکندری، «فعالیت حزب توده ایران در مجلس چهاردهم»، در روزنامه «مردم»، شماره ۶ (شهریور ۱۳۲۳).
- ۱۶- حسین کی استوان، «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم»، در دو جلد، تهران، ۱۳۲۷.
- ۱۷- در مورد نقش اعضای حزب ایران در مجلس چهاردهم و همکاری آنها با دکتر مصدق، رجوع کنید به: نشریه «جبهه»، شماره های ۲۱ اردیبهشت، ۷ خرداد و ۱۸ تیر ۱۳۲۵.
- ۱۸- درباره مواضع ملی و نظرگاه ضد وابستگی مصدق، رجوع کنید به: محمد مصدق، «مجموعه ای از نطق های تاریخی دکتر مصدق»، از انتشارات جبهه ملی ایران در اروپا، ۱۳۴۶، صفحات ۴۸-۵۶.
- ۱۹- همانجا، صفحات ۴۰-۸۵.
- ۲۰- محمد مصدق، «دکتر ملیسبو خادم مردم ایران نیست»، همانجا، صفحات ۴۸-۵۰.
- ۲۱- همانجا، صفحات ۵۳-۵۶.



## فصل سوم

- ۲۲- بهروز طیرانی، «اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰ ش)»، در دو جلد، تهران، ۱۳۷۶، جلد اول، صفحه بیست و شش «پیشگفتار»، و مصطفی الموتی، «ایران در عصر پهلوی»، در ده جلد، لندن، ۱۳۶۸، جلد چهارم، صفحات ۲۳۲-۲۳۵.
- ۲۳- برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به:
- داود موبد امینی، «از سوم شهریور تا بیست و پنجم شهریور»، تهران، ۱۳۲۱.
- مسعود پهنود، «از سید ضیاء تا بختیار»، تهران، ۱۳۷۴ و
- ایوانف، همانجا، صفحه ۹۴-۹۶.
- ۲۴- آوری، همانجا، صفحه ۲۲۸.
- ۲۵- الموتی، همانجا.
- ۲۶- سند مرانامه «حزب اتحاد ملی»، در طیرانی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۳۰-۲۳۱.
- ۲۷- طیرانی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۴۹ و الول ساتن، «احزاب سیاسی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰»، در ضمیمه «مطبوعات ایران»، گردآورنده حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۱۸۸.
- ۲۸- روزنامه «اطلاعات»، ۱۶ مرداد ۱۳۲۳.
- ۲۹- روزنامه «صدای مردم»، ۱۱ فروردین ۱۳۲۶ و ۱۱ تیر ۱۳۲۶.
- ۳۰- Abrahamian، «گروه‌گیری در ایران: گروه‌های سیاسی درون مجلس چهاردهم ۱۹۴۴-۱۹۴۶»، در مجله «مطالعات خاورمیانه»، سال چهارم، شماره یک (ژانویه ۱۹۷۸)، صفحه ۳۲.
- ۳۱- آوری، همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۲۷.
- ۳۲- جمال امامی، «چگونه وارد سیاست شدم»، در مجله «خواندنیها»، ۱۲ اسفند ۱۳۳۴.
- ۳۳- حسن ارسنجانی، «یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی تیر ۱۳۳۱»، تهران ۱۳۶۶، صفحه ۳۵.
- ۳۴- طیرانی، همانجا، صفحه ۲۴۹ و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران: ۱۳۲۰-۱۳۴۰»، تهران، ۱۳۷۹، صفحات ۳۶۳-۳۹۸.
- ۳۵- طیرانی، همانجا.
- ۳۶- «گزارش مسئول بخش امور خاور نزدیک در وزارت امور خارجه آمریکا»، در کتاب «روابط خارجی ۱۹۴۳»، جلد چهارم، واشنگتن، ۱۹۴۳، صفحه ۵۱۳ و آرتور میلیسبو، «آمریکائی‌ها در ایران»، (خاطرات دوران جنگ جهانی دوم) ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۳۷- محمود تربتی سنجابی، «قربانیان باور و احزاب سیاسی در ایران»، تهران، ۱۳۷۵، صفحه ۸۸، مجید تفرشی و محمود ظاهر احمدی «گزارش‌های محرمانه شهرستانی»، جلد دوم، (۱۳۲۷-۱۳۲۸)، صفحه ۳۴۹، و طیرانی همانجا، جلد دوم، صفحه ۹۷.
- ۳۸- جرج لنجانکی، «غرب و شوروی در ایران، سی سال رقابت»، ترجمه حورا یآوری، ۱۳۵۱، صفحه ۳۰۶ و ذوقی، همانجا، صفحه ۹۶.
- ۳۹- جامی، «گذشته چراغ راه آینده است»، تهران، ۱۳۶۴، صفحات ۲۰۶-۲۰۷.
- ۴۰- طیرانی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۹۸.

## فصل سوم

- ۴۱- سید ضیاء‌الدین طباطبائی. «شعائر ملی» در روزنامه «رعد امروز» شماره های شهریور- مهر ۱۳۲۲.
- ۴۲- نطق دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در «مجموعه ای از نطق های تاریخی دکتر مصدق» همانجا.
- ۴۳- الول- ساتن در ابوترابیان، همانجا، صفحه ۱۹۴.
- ۴۴- طبرانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۵۱.
- ۴۵- طبرانی، همانجا.
- ۴۶- لنجاوفسکی، همانجا، صفحه ۳۰۷.
- ۴۷- «برنامه حزب اراده ملی، بهمن ۱۳۲۲» در طبرانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۵۶-۶۷ و اسناد شماره ۱۷ تا ۲۸ در «اسنادی از احزاب سیاسی ایران» همانجا، صفحات ۴۳-۶۳.
- ۴۸- آوری، همانجا، صفحه ۲۲۸، میلیسو، همانجا، صفحه ۲۲۷ و خامه ای، همانجا، صفحات ۳۱۱-۳۱۰.
- ۴۹- درباره جزئیات انشعاب مظفر فیروز از «حزب اراده ملی» رجوع کنید به: مهین دولت‌شاهی فیروز، «خاطرات مظفر فیروز» پاریس ۱۹۹۰ (۱۳۶۹ خورشیدی)، صفحات ۱۲۷-۱۴۰.
- ۵۰- تربتی سنجایی، همانجا، صفحات ۸۵-۸۶.
- ۵۱- درباره فاتح و نراقی و همکاری آنها با حزب توده ایران در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۴، رجوع کنید به: احسان طبری، «کوزاهه- خاطراتی از تاریخ حزب توده» تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۴۴-۵۴ و خامه ای، همانجا، صفحات ۲۶۲-۲۷۰.
- ۵۲- جاسی، همانجا، صفحات ۱۵۶-۱۵۷.
- ۵۳- خامه ای، همانجا، صفحات ۳۰۹ و ۳۱۱.
- ۵۴- سند شماره ۴۳ در مورد اقدامات مصطفی فاتح در میان کارگران شرکت نفت آبادان. «در اسنادی از احزاب سیاسی در ایران» همانجا، صفحات ۷۹-۸۰.
- ۵۵- طبرانی، همانجا، صفحه ۴۱۵ و سند شماره ۶۹، همانجا، صفحات ۱۸۱-۱۸۳.
- ۵۶- «مصاحبه با محمد کاظم زال زر» در مجله «گنجینه» سال سوم، دفتر چهارم، (زمستان ۱۳۷۲).
- ۵۷- رحیم زهتاب فرد، «خاطرات در خاطرات» تهران، ۱۳۷۴، صفحه ۸۴.
- ۵۸- همانجا، صفحه ۸۵.
- ۵۹- تربتی سنجایی، همانجا، صفحه ۹۸.
- ۶۰- سعود برزین، «شناسنامه مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷» تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۳۰۷.
- ۶۱- الول-ساتن در ابوترابیان، همانجا، صفحه ۱۲۵.
- ۶۲- «یادداشت های حسن ارسنجانی» به نقل از جعفر مهدی نیا، «زندگی سیاسی قوام السلطنه» تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۲۲۵.
- ۶۳- تفرشی و احمدی، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۳۹.
- ۶۴- طبری، همانجا، صفحه ۴۶.
- ۶۵- یوسف افتخاری، «خاطرات دوران سپری شده» ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران ۱۳۷۰، صفحه ۶۸.

## فصل سوم

- ۶۶- الول-ساتن در ابوتراپیان، همانجا، صفحه ۲۵.
- ۶۷- تفرشی و احمدی، همانجا، جلد دوم، گزارش سیزدهم خرداد ۱۳۲۷، صفحه ۸۴.
- ۶۸- همانجا، جلد دوم، صفحه ۱۷۲.
- ۶۹- برای اطلاع بیشتر در باره اعضای شاخص حزب استقلال، رجوع کنید به: الول-ساتن در ابوتراپیان، همانجا، تفرشی و احمدی، همانجا و طیرانی، همانجا.
- ۷۰- نوزری، همانجا، صفحه ۶.
- ۷۱- خامه ای، همانجا، صفحه ۱۱۹.
- ۷۲- جهانگیر تفضلی، «قوام السلطنه و "ایران ما"» در مجله «آینده»، سال هفدهم، شماره های ۹ تا ۱۲ (۱۳۷۰).
- ۷۳- همانجا.
- ۷۴- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳۳۰.
- ۷۵- همانجا، صفحه ۳۱۵.
- ۷۶- درمورد «مرامنامه و فعالیت های حزب برادران»، رجوع کنید به: حسن امدادی، «توللی و حوادث فارس»، در مجله «آینده»، سال یازدهم، شماره های ۱۱ و ۱۲ (بهار و اسفند ۱۳۶۴) و تفرشی و طاهر احمدی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۳۸.
- ۷۷- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳۱۶.
- ۷۸- همانجا، صفحه ۱۵۴.
- ۷۹- درباره این احزاب رجوع کنید به: طیرانی، همانجا، جلد ۱ صفحات ۵-۷ (فهرست مطالب) و تفرشی و طاهر احمدی، همانجا، صفحه ۳۳.
- ۸۰- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳۸۴.
- ۸۱- درباره جزئیات این اختلافات و وقایع این دوره در رشت رجوع کنید به: ناصر نجمی، «خاطرات سیاسی: حوادث تاریخی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، تهران، ۱۳۷۴، صفحات ۸۱-۸۶ و مهدی نیا، همانجا صفحات ۲۴۵-۲۵۰.
- ۸۲- درباره برنامه های اجتماعی و سیاسی این حزب، رجوع کنید به: «اسناد و مدارک حزب زنان ایران»، در طیرانی، همانجا، صفحات ۶۵-۷۰.
- ۸۳- محمد گلین (گردآورنده)، «نقد و سیاحت مجموعه مقالات و تقریرات دکتر فاطمه سیاح»، تهران، ۱۳۵۴، بری شیخ الاسلامی، «زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران»، تهران ۱۳۵۱، فخری قویمی، «کارنامه زنان مشهور ایران»، تهران، ۱۳۵۲ و امیر حسین آریان پور، «یادی از استادان رفته»، در «نشریه آموزش و پرورش»، دوره ۲۳ شماره ۶ (اردیبهشت ۱۳۴۲).
- ۸۴- مجله «عالم زنان»، سال اول، شماره اول (تیر ۱۳۲۳) و مجله «حزب زنان»، ایران، شماره یک (دی ۱۳۲۴).
- ۸۵- روزنامه «اطلاعات»، ۱۶ اسفند ۱۳۲۶.

## فصل سوم

- ۸۶- ابوالحسن احتشامی، «شکوفه های ذوق و ادب»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۲۶. در باره تأثیر مرگ نا به هنگام فاطمه سیاح بر روی زنان فعال و روشنفکران، رجوع کنید به: آریان پور، همانجا، هاجر تربیت، «کشور ما یکی از بزرگترین و دانشمندترین زنان عصر حاضر را از دست داد»، در روزنامه «اطلاعات»، ۱۶ اسفند ۱۳۲۶، فروغ حکمت، «مختصری از فعالیتهای اجتماعی دکتر فاطمه سیاح»، در مجله «حزب زنان ایران»، شماره ۱ (دی ۱۳۲۴)، صفحات ۲۸-۲۹.
- ۸۷- رجوع کنید به: سند شماره یک در مجموعه اسناد «حزب مبین پرستان»، در طیرانی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۳۹۱-۴۰۵.
- ۸۸- نجمی، همانجا، صفحه ۴۵ و اسناد شماره های ۱۵۷-۱۶۰ در «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران»، همانجا، صفحات ۴۴۳-۴۵۸.
- ۸۹- طیرانی، همانجا، صفحه ۳۸۸.
- ۹۰- کریم سنجایی، «امیدها و ناامیدی ها»، به اهتمام احمد انواری، لندن، ۱۳۶۸، صفحه ۶۹.
- ۹۱- «سند شماره یک مجموعه اسناد حزب مبین»، در طیرانی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۳۰۲-۳۰۶.
- ۹۲- سند شماره ۱۵۴، در «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران»، همانجا، صفحات ۴۳۵-۴۳۸.
- ۹۳- سنجایی، همانجا، صفحات ۶۹-۷۱.
- ۹۴- Abrahamian، همانجا، صفحات ۱۸۸-۱۸۹.
- ۹۵- «خطرات مهندس احمد زیرک زاده، پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنایی»، به کوشش ابوالحسن ظریفی و خسرو سعیدی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۹۶- سنجایی، همانجا، صفحه ۷۲، مهدی بازرگان، «مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی»، چاپ اروپا، ۱۳۵۰، صفحات ۱۰۸-۱۰۹.
- ۹۷- شفق از دوره انقلاب مشروطیت در جریانات سیاسی نقش مهمی بازی کرده بود. در سال ۱۳۲۴، بعد از تأسیس «حزب دموکرات ایران» شفق به سوی قوام السلطنه جلب گشته و حزب ایران را نیز ترک کرد. برای اطلاعات کافی درباره مواضع سیاسی و پایگاه طبقاتی دیگر اعضای رهبری حزب ایران در دوره ۱۳۲۱-۱۳۲۵، رجوع کنید به: ارسال خلعتبری، «آریستوکراسی در ایران»، تهران، ۱۳۲۳، صفحات ۱۱-۳۹ و شماره های مختلف روزنامه «جبهه»، در دوره ۱۳۲۳-۱۳۲۵.
- ۹۸- بازرگان، همانجا، صفحات ۱۰۹-۱۱۱.
- ۹۹- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۸۰-۱۸۱.
- ۱۰۰- ناصر نجمی، «حزب های بعد از شهریور ۱۳۲۰»، مجله «آینده»، سال پانزدهم، شماره های ۲، ۴ و ۵ (خرداد-مرداد ۱۳۶۸).
- ۱۰۱- درباره ترکیب طبقاتی و صنفی و مشکلات رهبری حزب ایران در دوره ۱۳۲۲-۱۳۲۸، رجوع کنید به: «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران (حزب ایران- حزب سعادت ملی ایران)»، تهیه و تنظیم از طرف معاونت مدیریت و اطلاع رسانی دفتر رئیس جمهور، تهران ۱۳۸۰، صفحات ۲-۳۸، خسرو سعیدی، «زندگینامه اللهیار صالح»، جلد اول، تهران، ۱۳۵۷، ابوالفضل قاسمی، «تاریخچه جبهه ملی ایران»، تهران.

## فصل سوم

- ۱۳۵۷، مسعود کوهستانی نژاد، «حزب ایران (مجموعه ای از اسناد و بیانیه ها، ۱۳۲۳-۱۳۲۲)»، تهران، ۱۳۷۹، نوذری، همانجا، صفحات ۷۷-۸۴، کورش زعیم، «جبهه ملی ایران: از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد»، تهران، ۱۳۷۸، صفحات ۹۱-۹۲ و مصطفی رحیمی، «یک تجربه حزبی»، در مجله «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال چهاردهم، شماره پنجم و ششم (بهمن و اسفند ۱۳۷۸)، صفحات ۱۰۴-۱۱۱.
- ۱۰۲- رجوع کنید به: «اسنادی از احزاب سیاسی ایران (حزب ایران، حزب سعادت ملی ایران)»، همانجا، صفحات ۲۱-۴۰.
- ۱۰۳- درباره پیدایش حزب توده ایران و فعالیت های آن در سال اول عمرش، نگارنده به منابع زیر رجوع کرده است:
- «جنبش کمونیستی ایران»، (بخش دوم) در مجله «توده»، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، شماره ۲۱ (مرداد ماه ۱۳۵۰)، صفحات ۱۹-۲۱.
  - «چهل سال در سنگر مبارزه»، از انتشارات حزب توده ایران، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۰.
  - عباس اسکندری، «تاریخ مشروطیت ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۲۲، جلد اول، صفحات ۱۳-۱۵.
  - عبدالصمد کامبخش، «تأسیس حزب توده ایران»، در مجله «دنیا»، سال هفتم، شماره ۳ (پائیز ۱۳۴۵)، صفحات ۲۴-۳۶.
  - علوی، همانجا، صفحات ۷۱-۷۶ و
  - Zabih، همانجا، صفحات ۷۱-۷۶.
- ۱۰۴- روزنامه «سیاست»، ۳ اسفند، ۱۳۲۰.
- ۱۰۵- همانجا.
- ۱۰۶- جعفر بیسه وری، «سرگذشت من»، در روزنامه «آزیر»، شماره های نیمه آذر تا نیمه دی سال ۱۳۲۲ و مقاله «درباره کتاب پنجاه و سه نفر»، در روزنامه «آزیر»، از ۲ مهر تا ۷ آبان ۱۳۲۳.
- ۱۰۷- رضا رادمنش، «حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر»، در مجله «دنیا»، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۰، صفحه ۱.
- ۱۰۸- کامبخش، همانجا.
- ۱۰۹- Zabih همانجا، صفحه ۷۴، نوذری، همانجا، صفحات ۳۰-۳۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، «خاطرات اسکندری»، تهران، ۱۳۷۲، و مؤسسه تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، «خاطرات نورالدین کیانوری»، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۱۰- درباره جزئیات «کنفرانس ایالتی تهران»، رجوع کنید به: مجله «توده»، همانجا، صفحات ۱۹-۲۰ و Zabih، همانجا، صفحات ۷۶-۸۰.
- ۱۱۱- Abrahamian، همانجا، صفحه ۲۸۱.
- ۱۱۲- درباره بیوگرافی رهبران حزب توده که در کنفرانس ایالتی تهران به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شدند، رجوع کنید به: علوی، همانجا، Zabih، همانجا، صفحات ۷۲-۸۰، فرمانداری نظامی تهران، «سیر کمونیسم در ایران»، تهران، ۱۳۲۷، صفحات ۶۱-۸۵، روزنامه «اطلاعات»، ۹ مرداد ۱۳۲۲.

## فصل سوم

- روزنامه «ایران ماه» ۱۳ تیر ۱۳۲۲ و شماره های مختلف نشریات «رهبر»، «مردم» و مجله «دنیا» در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲.
- ۱۱۳- بهمن حدادی. «مطبوعات توده ای» در «چهل سال در سنگر مبارزه». همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۵۷-۲۶۰.
- ۱۱۴- همانجا، صفحه ۲۶۱.
- ۱۱۵- همانجا.
- ۱۱۶- همانجا، صفحات ۲۶۲-۲۶۶.
- ۱۱۷- درباره اهمیت حزب توده ایران و گسترش تشکیلاتی آن در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۵، مراجعه کنید به: گزارش کنسول انگلیس به وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/ایران، ۱۹۴۳/۷۴-۲۵-۳۴.
- ۱۱۸- عبدالصمد کاسبخش، «حزب توده در مبارزه برای ایجاد جبهه متحد دموکراتیک»، در مجله «دنیا»، سال پنجم (بائیز ۱۳۴۳)، صفحات ۶-۱۹ و Zabih، همانجا، صفحات ۱۵۱-۱۵۳.
- ۱۱۹- امیر نیک بین، «چهل سال مبارزه حزب توده ایران در راه تشکل و رهائی دهقانان...» در «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۲۷-۱۴۳.
- ۱۲۰- Abrahamian، همانجا، صفحات ۳۰۰-۳۰۲.
- ۱۲۱- در مورد نفوذ و تأثیر حزب توده ایران در درون روشنفکران و تحصیل کرده ها در دوره ۱۳۲۰-۱۳۳۱، رجوع کنید به: مجله «تهران مصور»، ۱۱ مرداد ۱۳۳۰، خلیل ملکی، «یادداشت های ماه»، در «علم و زندگی»، اردیبهشت- خرداد ۱۳۳۲، صفحات ۱۰۰-۱۰۵، بازرگان، همانجا، صفحه ۴۰، روزنامه «تایمز»، لندن، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۷ و مجله «تهران مصور»، ۵ فروردین ۱۳۳۱.
- ۱۲۲- Abrahamian، همانجا، صفحات ۳۳۳-۳۳۵.
- ۱۲۳- کیومرث زرشناس، «سازمان جوانان حزب توده ایران»، در «چهل سال در سنگر مبارزه»، جلد اول، همانجا، صفحات ۱۶۵-۱۶۸.
- ۱۲۴- رضا رادمنش، «گزارش نتایج انتخابات»، در نشریه «رهبر»، ۱۳ مرداد ۱۳۲۳.
- ۱۲۵- حزب توده ایران «برنامه حزب»، «رهبر»، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ شهریور ۱۳۲۳، احمد قاسمی، «حزب توده ایران چه می گوید و چه میخواهد»، تهران، ۱۳۲۳، م. سرتیپ پور، «زنده باد حزب توده»، در نشریه «جبهه»، ۱۰ مهر ۱۳۲۴ و روزنامه «رهبر»، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۳.
- ۱۲۶- نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم که در مورد مساله نفت در موضع مخالف با نظر دکتر مصدق قرار گرفتند، عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش و دکتر فریدون کشاورز (از گیلان)، ایرج اسکندری و رحمان قلی خلعتبری (از مازندران)، شهاب فردوس و پروین گنابادی (از خراسان)، عبدالصمد کاسبخش (از قزوین)، اردشیر آوانسیان (نماینده ارامنه از شمال) و تقی فداکار (از اصفهان). رجوع کنید به: «مذاکرات مجلس»، تهران، ۱۳۲۳، روزنامه «رهبر»، ۱۹ شهریور ۱۳۲۳ و روزنامه «رعد امروز»، ۲۸ اسفند ۱۳۲۳.

## فصل سوم

- ۱۲۷- درباره جزئیات این بحث بزرگ در مورد مسأله نفت در مجلس چهاردهم، نقش سرگی کافتارادزه و موضع نمایندگان حزب توده در مجلس، رجوع کنید به: کی استوان، همانجا، جلد اول، صفحات ۱-۱۳ و F.S. Fatemi، «شوروی و ایران»، نیویورک، ۱۹۸۰، صفحات ۶۰-۷۲، و محمدعلی موحد، «خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران»، تهران، ۱۳۷۸، جلد اول، صفحات ۶۵-۷۲.
- ۱۲۸- برای اطلاعات بیشتر درباره موضع حزب توده در رابطه با جنبش های خود مختاری در آذربایجان و کردستان رجوع کنید به بخش پنجم همین فصل.
- ۱۲۹- رجوع کنید به: جعفر پیشه وری، «سرگذشت من»، در روزنامه «آزیر»، شماره های نیمه آذر تا نیمه دی ۱۳۲۲ و سلسله مقالات «تاریخ کوتاه حزب عدالت»، در روزنامه «آزیر»، از ۲۷ مرداد تا ۱۱ آبان ۱۳۲۲.
- ۱۳۰- رجوع کنید به: مقاله «درباره کتاب پنجاه و سه نفر»، در روزنامه «آزیر»، از ۲ مهر تا ۷ آبان ۱۳۲۳.
- ۱۳۱- درباره مواضع متنوع و التقاطی اکثر رهبران حزب توده در مورد مسأله ملی در ایران در دوره ۱۳۲۳-۱۳۲۵، رجوع کنید به: روزنامه «ایران ما»، ۱۷ آذر ۱۳۲۴، روزنامه «رهبر»، از ۱۱ مرداد تا ۱۶ شهریور ۱۳۲۳، جامعه سوسیالیست های ایران «متن دفاعیات خلیل ملکی در محاکمه اش»، در مجله «سوسیالیسم»، شماره ۲ (اکتبر ۱۹۶۶)، صفحات ۳۶-۵۶، اردشیر آوانسیان، «گزارشات پارلمانی مجلس»، ۳ بهمن ۱۳۲۳ و «ملت و ملتیت»، در روزنامه «رهبر»، ۴ شهریور ۱۳۲۵، فریدون کشاورز، «مذاکرات مجلس»، ۲ خرداد ۱۳۲۴، رضا رادمنش، «مذاکرات مجلس»، ۵ خرداد ۱۳۲۴.
- ۱۳۲- رجوع کنید به: جعفر پیشه وری، «سرگذشت من»، همانجا.
- ۱۳۳- بطور مثال، لنچافسکی در کتاب معروف خود «روسیه و غرب در ایران ۱۹۱۸-۱۹۴۸»، بر آن است که حزب توده ایران در خفا توسط پیشه وری رهبری میگشت و پیشه وری در واقع همان سلطانزاده یکی از رهبران حزب کمونیست ایران در دهه ۱۳۰۰ بود. رجوع کنید به Jenczowski همانجا، صفحات ۲۲۳-۲۲۵.
- ۱۳۴- برای جزئیات نفوذ و گسترش حزب توده ایران در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵، رجوع کنید به بخش چهارم همین فصل.
- ۱۳۵- رجوع کنید به: سلسله مقالات «تاریخ کوتاه حزب عدالت»، در روزنامه «آزیر»، از ۲۷ مرداد تا ۱۱ آبان ۱۳۲۲.
- ۱۳۶- کهن، همانجا، جلد دوم، صفحات ۷۳۴-۷۴۶.
- ۱۳۷- رجوع کنید به: جعفر پیشه وری، «سرگذشت من»، در روزنامه «آزیر»، شماره های نیمه دوم آذر تا نیمه دوم دی ۱۳۲۲.
- ۱۳۸- جنبش کمونیستی ایران (بخش اول) در مجله «توده»، شماره ۱۵ (سپتامر ۱۹۶۹)، صفحات ۲۳-۲۴.
- ۱۳۹- رجوع کنید به: نجفقلی پسیان، «هرگ بود بازگشت هم بود»، تهران، ۱۳۲۶، صفحه ۲۱ و روزنامه «ارس»، ۱۱ دی ۱۳۲۵.

## فصل سوم

- ۱۴۰- برای اطلاعات بیشتر درباره مواضع رهبری حزب توده نسبت به مسأله ملی و جنبش خودمختاری در آذربایجان رجوع کنید به:
- حزب توده، «برگزاری و گزارشات کنگره اول حزب»، در روزنامه «رهبر» از ۱۱ مرداد تا ۱۶ شهریور ۱۳۲۳.
  - جامعه سوسیالیستهای ایرانی، «متن دفاعیات خلیل ملکی در محاکمه اش»، در مجله سوسیالیسم، شماره ۲ (اکتبر ۱۹۶۶)، صفحات ۳۶-۵۶.
  - اردشیر آوانسیان، گزارشات پارلمانی مجلس، مجلس چهاردهم، ۳ بهمن ۱۳۲۳.
  - اتحادیه کارگران ابریشم مازندران، «اعلامیه»، در روزنامه «رهبر»، ۶ تیر ۱۳۲۴.
  - سیصد کارگر، «نامه به سردبیر» آذربایجان، ۶ آذر ۱۳۲۴.
  - اردشیر آوانسیان، «ملت و ملیت»، در روزنامه «رهبر»، ۴ شهریور ۱۳۲۵.
  - رضا هشترویدان، «مسئله ملیت»، تهران، ۱۳۲۴.
  - فریدون کشاورز، «مذاکرات مجلس»، مجلس چهاردهم، ۴ خرداد ۱۳۲۴.
  - رضا رادمنش، «مذاکرات مجلس»، مجلس چهاردهم، ۵ خرداد ۱۳۲۴.
  - خلیل ملکی، «بحران آذربایجان»، در روزنامه «تیروی سوم»، ۲۱ آذر ۱۳۳۰.
  - انور خامه، «حزب ما و وضع داخلی در ایران»، در روزنامه «رهبر»، ۶ آذر ۱۳۲۴.
  - علی امیر خیزی، «نقش آذربایجان در مبارزه برای ایجاد ایران آزاد و مستقل»، در روزنامه «رهبر»، ۹ فروردین ۱۳۲۵.
  - انور خامه، «درباره آذربایجان»، در روزنامه «رهبر»، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.
  - اردشیر آوانسیان، «جنبش دموکراتیک در آذربایجان»، در روزنامه «رهبر»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.
  - خلیل ملکی، «تجربه آذربایجان»، در روزنامه «رهبر»، ۶ اردیبهشت ۱۳۲۵ و
  - رحیم نامور، «زبان فارسی، بهترین وسیله برای حفظ وحدت ملی ماست»، در روزنامه «شهباز»، ۳۰ دی ۱۳۲۴.
- ۱۴۱- برای نمونه رجوع کنید به: اتحادیه کارگران تنباکو در تهران، «اعلامیه»، در روزنامه «ظفر»، ۲۲ فروردین ۱۳۲۵.
- ۱۴۲- درباره این نوع داورها در مورد زبان ترکی آذری توسط دانشمندان و روشنفکران، بطور مثال، مراجعه کنید به:
- پرویز خانلری، «لهجه ها و زبان ها»، در مجله سخن، شماره ۳ (اردیبهشت ۱۳۲۵)، صفحات ۸۱-۸۷.
  - احمد کسروی، «باز درباره آذربایجان»، در نشریه «پرچم»، ۱۵ آذر ۱۳۲۱ و «علت اصلی عقب افتادگی، «در نشریه «پرچم»، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۱.
  - ملک الشعرای بهار، «فرقه دموکراتیک آذربایجان»، در روزنامه «نبرد»، به جای روزنامه «ایران ما»، شماره ۱۲۴، ۲۶ شهریور ۱۳۲۴.
  - احمد کسروی، «زندگانی من»، تهران، ۱۳۲۵ و



## فصل سوم

- عباس اقبال آشتیانی، «تاریخ مفصل ایران»، تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۴۳- در مجلس چهاردهم (۱۳۲۲-۱۳۲۵) فراکسیون کوچکی از نمایندگان مجلس تحت رهبری دکتر مصدق در مقابل اکثریت نمایندگان (که تحت رهبری سید ضیاء الدین طباطبائی و به تبعیت از سیاست مشترک آمریکا و انگلیس بر علیه اعتبار نامه پیشه وری رأی دادند) موضع مستقل گرفته و در رابطه با اعتبار نامه پیشه وری و بعداً اوجگیری جنبش مردم در آذربایجان موضع ملی و درون خلقی گرفت. فراکسیون اقلیت با شناسائی نارضائتی های مردم آذربایجان خواهان مصالحه و ایجاد دوستی با پیشه وری بود. رجوع کنید به: سخنرانی ها و سخنان نمایندگان مختلف مجلس چهاردهم درباره قیام آذربایجان. فرقه دموکرات آذربایجان و شخص پیشه وری در «روزنامه رسمی مجلس»، جلد اول، شماره ۲۱۵ (دی ۱۳۲۴)، صفحه ۷۰۷، شماره ۲۳۱ (بهمن ۱۳۲۴)، صفحه ۸۷۰ و شماره ۲۵۸ (اسفند ۱۳۲۴)، صفحات ۹۴۳-۹۴۴.
- ۱۴۴- درباره جزئیات شکل گیری و تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، نگارنده از یک سند به زبان ترکی آذری که توسط خود فرقه در سال ۱۳۲۵ در تبریز انتشار یافته استفاده کرده است. رجوع کنید به: آذربایجان دموکرات فرقه سی، «شهریورین اون ایکی سی»، تبریز، ۱۳۲۵. این کتاب در سال ۱۳۵۷ توسط کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی (سیس) دوباره چاپ و پخش گردیده است.
- ۱۴۵- برای شرح حال جامع زندگی و فعالیت های اجتماعی و سیاسی رهبران حزب توده در آذربایجان و رهبران «فرقه دموکرات آذربایجان»، رجوع کنید به:
- نامه ها و گزارشات کنسول انگلیس در تبریز در جریان سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲) تحت شماره ۳۵۰۹۲-FO/۳۷۱ / ایران ۱۹۴۴/۳۴ و در جریان سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) تحت شماره های ۴۰۱۷۸-FO/۳۴-۱۹۴۴/۳۴ ایران/FO/۳۷۱ و ۱۹۴۴/۳۵۴۷۸ ایران/FO/۳۷۱، بایگانی در وزارت امور خارجه انگلستان در لندن.
- محمدرضا خلیل عراقی، «خاطرات سفر آذربایجان و کردستان»، تهران، ۱۳۲۸.
- ابوالحسن عمیدی توری، «آذربایجان دموکرات»، تهران، ۱۳۲۵.
- حسین کوهی کرمانی، «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۲۵.
- ک. رجوی، «ارمنان آذربایجان»، تهران، ۱۳۲۸.
- C. Sykes، «روسیه و آذربایجان»، در مجله «Sounding»، فوریه ۱۹۴۷ و
- امیر قاضی، «تقش آذربایجان در ایجاد ایرانی مستقل و دموکرات»، در مجله «دنیای»، سال هشتم، شماره ۱ (بهار ۱۳۴۶).
- ۱۴۶- در مورد مواضع مبهم، متزلزل و تاکتیکی حزب توده درباره مساله ملی در ایران، بطور مثال، رجوع کنید به: پی نویس ۱۴۰ همین فصل.
- ۱۴۷- درباره موقعیت حزب توده در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵، رجوع کنید به: روزنامه «آذربایجان»، ارگان دولت خود مختار آذربایجان و نشریه «وطن یولوندا»، ارگان «فرقه دموکرات آذربایجان»، شماره های آبان و آذر ۱۳۲۴ و فریدون کشاورز، «بحران آذربایجان»، در روزنامه «ارس»، ۱۱ دی ۱۳۲۶.

## فصل سوم

- ۱۴۸- روزنامه «آذربایجان»، ۲۶ شهریور، ۱۳۲۴ و «گزارش کنسول انگلیس در تبریز»، در شماره ۱۹۴۵/۳۴/۴۵۴۷۸ ایران/۳۷۱/۱۵. سپتامبر ۱۳۲۴.
- ۱۴۹- پسیان، همانجا، صفحات ۶۱-۶۳ و روزنامه «هومانیته»، ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵.
- ۱۵۰- پسیان، همانجا، صفحات ۳۰-۳۱.
- ۱۵۱- همانجا، صفحات ۶۱-۶۳ و روزنامه «آذربایجان»، شماره های ۵۹-۶۹ (از ۸ آبان تا ۱۲ آذر ۱۳۲۴).
- ۱۵۲- روزنامه «آذربایجان»، شماره های ۷۸-۸۰ (از ۲۲ تا ۲۷ آذر ۱۳۲۴)، روزنامه «ایران ما»، ۲۳ شهریور ۱۳۲۴ و روزنامه «شهباز»، ۲۸ شهریور ۱۳۲۴.
- ۱۵۳- پسیان، همانجا، صفحات ۱۲۳-۱۲۴ و ابوالحسن تفرشیان «قیام افسران خراسان»، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۶۸-۸۳.
- ۱۵۴- Cottam، همانجا، صفحه ۱۲۴ و گزارش کنسول انگلیس در تبریز تحت نام «سفری از تبریز به خوی، جلفا و ماکو»، در سند ۱۹۴۶/۳۴-۵۲۶۷۹ ایران/۳۷۱/۱۵. Sykes، همانجا، صفحه ۴۸.
- ۱۵۵- Benab، همانجا، صفحات ۸۸-۹۰.
- ۱۵۶- Zabih، همانجا، ۱۰۴-۱۰۷.
- ۱۵۷- برای گزارش جامع این مذاکرات، رجوع کنید به: قاسم مسعودی، «مسافرت به مسکو»، تهران ۱۳۲۵، الموتی، همانجا، جلد چهارم، صفحات ۳۴۵-۳۵۲، Zabih، همانجا، ۱۰۷-۱۱۱ و نودری، همانجا، صفحات ۳۷-۴۳.
- ۱۵۸- برای اطلاعات بیشتر درباره قرارداد مسکو، رجوع کنید به: عمیدی نوری، همانجا، صفحات ۹-۹۳، روزنامه «داد»، ۲۶ فروردین ۱۳۲۵، روزنامه «ایران ما»، ۲۹ اسفند ۱۳۲۴، «روزنامه آذربایجان»، ۲۰ دی ۱۳۲۴، روزنامه «رهبر»، ۱۳ اسفند ۱۳۲۴ و روزنامه «کیهان»، ۱۲ اسفند ۱۳۲۴.
- ۱۵۹- درباره سوابق قوام السلطنه و همکاریهای او با نیروهای محافظه کار وابسته به آمریکا و انگلیس، رجوع کنید به: داودی، همانجا، صفائی، همانجا، صفحات ۶۵۳-۷۱، امیر احمدی، «نقش من در کابینه قوام السلطنه»، «سالنامه دنیا»، شماره ۱۳ (۱۳۳۶)، صفحات ۸۰-۸۴، ابراهیم صفائی، «تخت وزیران»، در جلد ۱۳۴۹ و «گزارش سفیر آمریکا به وزارت امور خارجه ممالک متحد»، ۲۲ مارس ۱۹۴۶ در اسناد روابط خارجی ممالک متحد (واشنگتن، ۱۹۴۶)، جلد هفتم، صفحات ۷۳-۳۶۹.
- ۱۶۰- احمد سمیعی، «سی و هفت سال»، تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۱۱-۱۲ و ۷۹-۸۰.
- ۱۶۱- برای اطلاعات مفید در مورد نیروها و احزاب مرفقی که فریب دموکراسی و رفورم های کاذب قوام السلطنه را خورده و از دولت و اقدامات او پشتیبانی کردند، رجوع کنید به:
- روزنامه «مظفر»، به سردبیری حسین کی استوان، شماره ۱۹ (شهریور ۱۳۲۵)،
  - روزنامه «جبهه»، ارگان حزب ایران، شماره های مهر ۱۳۲۵.
  - روزنامه «رهبر»، ارگان حزب توده ایران، شماره های مرداد تا شهریور ۱۳۲۵ و
  - «آذربایجان»، ارگان دولتی حکومت خود مختار در آذربایجان، شماره های مرداد تا شهریور ۱۳۲۵. این امر یعنی «توهم» حاکم در بین نیروها و سازمانهای مرفقی را بعدها بعضی از طرفداران قوام السلطنه نیز

## فصل سوم

- تصدیق کردند. رجوع کنید به: د. فرهنگ، «در درباره حزب دموکرات»، در مجله «خواندنیها»، ۴ فروردین ۱۳۲۹.
- ۱۶۲- درباره «دولت ائتلافی»، قوام السلطنه و مذاکرات بین دولت مرکزی و دولت خود مختار آذربایجان. رجوع کنید به: طبری، همانجا، جاوید، همانجا، کشاورز، همانجا، الموتی، همانجا، جلد چهارم، صفحات ۳۸۷-۴۰۲ و جامی، همانجا، صفحات ۴۰۳-۴۱۷. منابع فوق الذکر از زوایای مختلف به این امر اذعان میکنند که قوام السلطنه خواست رفورم و آشتی ملی نداشته و هدفش کمک به سیاست جهانی آمریکا و انگلیس از طریق سرکوب جنبش های خود مختاری آذربایجان و کردستان بوده است.
- ۱۶۳- روزنامه «آذربایجان»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.
- ۱۶۴- برای مثال، رجوع کنید به: مأخذ در بی نویس شماره ۱۶۱ همین فصل.
- ۱۶۵- برای اطلاعات جامع درباره تدارک و فعالیت های قوام در جهت حمله به آذربایجان، رجوع کنید به: روزنامه «جبهه»، ۳۰ آبان ۱۳۲۵ و «یادداشت هایی از خاطرات قوام»، در مجله «خواندنیها»، ۲۳ مهر ۱۳۲۵.
- ۱۶۶- وزارت امور خارجه ممالک متحده، «روابط خارجی ممالک متحده با خاور نزدیک و آفریقا»، جلد هفتم، واشنگتن، ۱۹۴۶، صفحه ۲۴۸ و H.S. Truman «ترومن صحبت می کند»، نیویورک، ۱۹۶۰، صفحه ۷۱.
- ۱۶۷- روزنامه «ایران ما»، ۳۰ خرداد ۱۳۲۵.
- ۱۶۸- گزارش کنسول انگلیس در تبریز به وزارت امور خارجه دولت بریتانیا، «شماره ۱۹۴۶ بایگانی ۶۱۹۷۸-۳۴/۱۹۴۷ ایران/FO/۲۷۱/30 نوامبر ۱۹۴۶».
- ۱۶۹- W.O. Douglas، «سرزمین عجیب با مردمی مهربان»، نیویورک، ۱۹۵۱، صفحه ۴۵ و جامی، همانجا، صفحه ۴۷۰.
- ۱۷۰- درباره کشته شدگان و زندانیان واقعه آذربایجان در سال ۱۳۲۵، رجوع کنید به: پسیان، همانجا، صفحه ۱۵۳، روزنامه «مردم»، ۶ شهریور ۱۳۲۶، روزنامه «اطلاعات»، ۴ شهریور ۱۳۲۶ و روزنامه «فرمان»، ۱۵ مهر ۱۳۲۵.
- ۱۷۱- پرویز همایون پور، «مسئله آذربایجان»، لوزان، ۱۹۶۷، صفحه ۱۸۱.
- ۱۷۲- فریدون کشاورز، «من متهم میکنم حزب توده ایران را»، تهران، ۱۳۶۰، صفحه ۶۵.
- ۱۷۳- اطلاعات عمومی درباره هویت و شکل گیری اجتماعی و زبانی و مذهبی مردم کردستان از منابع زیرین اخذ شده است:
- D. McDowall، «تاریخ معاصر کردها»، نیویورک، ۱۹۹۷، صفحات ۱-۱۷.
- G. R. Driver، «مطالعاتی درباره تاریخ کردان»، و «مذهب کردان»، در مجله «بولتن و مطالعاتی آفریقا و شرق»، چاپ لندن، ۱۹۲۲.
- L. Dziegal، «نواحی روستائی عراق معاصر: کردستان در مقابل مدرنیزاسیون»، چاپ کراکو (لهستان)، ۱۹۸۱.

## فصل سوم

- A. Hassanpour «تاسیونالیسم و زبان در کردستان: ۱۹۱۸-۱۹۸۵» سانفرانسیسکو، ۱۹۹۲.
- P. Kreyenbrock «کردان: یک بررسی نوین» لندن، ۱۹۹۲.
- A. R. Ghassemlou «کردستان ایران» در G. Chaliand «کردان و کردستان: ملتی بدون کشور» نیویورک، ۱۹۹۳، صفحات ۹۵-۱۱۳.
- D. McDowall «یادداشتی کوتاه درباره کردان علوی» لندن، ۱۹۸۹ و
- باقر علوی، «کردها و کردستان» در مجله «میراث ایران» سال هشتم، شماره ۲۱ (بهار ۱۳۸۰).
- ۱۷۴- درباره تاریخ کردستان و کردان از عصر قدیم تا اواخر قرن نوزدهم، رجوع کنید به:
- J.A. Boyle (گردآورنده)، «تاریخ کمبریج ایران» جلد پنجم: «دوران سلاجقه و مغول» کمبریج، ۱۹۶۸.
- M. Van Bruinessan «دیاریگر در اواسط قرن هفدهم» لیدن (هلند) ۱۹۸۸، Chaliand، همانجا، صفحات ۱۱-۳۷ و
- McDowall «تاریخ معاصر کردها» همانجا، صفحات ۳۸-۴۸.
- ۱۷۵- «جنبش مسلحانه در کردستان ایران» در مجله «توده» ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، شماره ۱۹ (تیر ۱۳۴۹) صفحه ۹ و McDowall همانجا، صفحات ۵۳-۵۹.
- ۱۷۶- در مورد مبارزات مردم کردستان ایران در سالهای جنگ جهانی اول و نیمه دوم دهه ۱۳۰۰ خورشیدی رجوع کنید به:
- S. Bakhsh «ایران، رژیم سلطنتی، بوروکراسی و اصلاح طلبی در دوره قاجاریه: ۱۸۵۸-۱۸۹۶» لندن، ۱۹۷۸.
- M. Van Bruinessan «ایلات کرد و قیام سیمکو» در کتاب R. Tapper (گرد آورنده) «تلاقی ایلات و دولت: ایران و افغانستان» لندن، ۱۹۸۳.
- C. J. Edmonds «کردان، ترکان و اعراب» لندن، ۱۹۵۷.
- مقاله «ساوجیلاغ» در «انسیکلو پدیای اسلام» جاب لندن، ۱۹۱۳.
- سعید بدل، «تاریخچه جنبش های ملی کرد از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم» تکثیر انتشارات و تبلیغات کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، ۱۳۶۰.
- Z. Mir-Hosseini «حقیقت درونی و تاریخ بیرونی: دو جهان اهل حق کردستان» در مجله «ژورنال بین المللی خاورمیانه» سال ۲۴ (۱۹۹۴) و
- M. Philips «سفری به آذربایجان و کردستان ایران» لندن، ۱۹۱۳.
- ۱۷۷- C. Kutschera «جنبش ملی کرد» پاریس، ۱۹۷۹، صفحات ۱۵۹-۱۶۸.
- ۱۷۸- درباره سیاست های ضد کرد رضاشاه پهلوی و سرکوب قیام سیمکو و کوچاندن بخش بزرگی از کردان به نقاط مختلف ایران در دهه های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، رجوع کنید به:
- McDowall همانجا، صفحات ۲۱۴-۲۲۷.
- خواجه نوری، همانجا، صفحات ۴۵-۵۰ و

## فصل سوم

- Cottam, همانجا، صفحات ۶۹-۸۰ و
- A. Ghassemlou، «کردستان و کردها»، براگ، ۱۹۶۵، صفحات ۱۲۰-۱۳۰.
- ۱۷۹- درباره شکل گیری و رشد «کومه له» و اعضای رهبری آن، رجوع کنید به:
- D. Kinnane، «کردها و کردستان»، لندن، ۱۹۴۶، صفحات ۴۹-۵۰.
- مجله «توده»، همانجا، شماره ۱۹، صفحات ۹-۱۰.
- A. Roosevelt، «جمهوری کرد در مهاباد»، در مجله «ژورنال خاورمیانه»، سال اول، شماره ۳ (ژوئیه ۱۹۴۷).
- W. Eagleton، «جمهوری کرد ۱۹۴۶»، لندن، ۱۹۶۳.
- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، «تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی»، تهران، ۱۳۷۱، صفحات ۴۲۲-۴۲۵.
- F. Koochi-Kemali Dehkordi، «جمهوری کردستان: عروج و سقوط»، تز دکترا، دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۶.
- «گزارش وابسته نظامی انگلستان در تهران به وزارت امور خارجه انگلستان» شماره F.O./۲۴۸/۱۴۰۵ و ۳ دسامبر ۱۹۴۱ و
- «گزارش کنسول انگلیس در تبریز به وزارت امور خارجه انگلستان»، شماره F.O./۳۷۱/۴۰۱۷۸، نوامبر ۱۹۴۴.
- ۱۸۰- درباره برنامه سیاسی حزب دموکرات کردستان و اهداف آن، رجوع کنید به:
- «گزارش سفارت انگلستان به وزارت امور خارجه انگلستان»، F.O./۳۷۱/۴۵۴۲۶، ۸ نوامبر ۱۹۴۵.
- MCDowall، همانجا، صفحات ۲۴۰-۲۴۲.
- Chaliand، همانجا، صفحات ۱۲۷-۱۲۹ و
- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۳۱.
- ۱۸۱- درباره اعضای رهبری حزب دموکرات کردستان و اعضای کابینه جمهوری مهاباد و اقدامات اجتماعی و اصلاحات اقتصادی آن جمهوری، رجوع کنید به:
- G. Doohar، «رشد سیاسی در بین کردهای آذربایجان»، در گزارش بایگانی ۸۹۱/۱-۱۵۴۷ (۱۵ ژانویه ۱۹۴۷)، به وزارت امور خارجه آمریکا.
- B. Nikitine، «بررسی تاریخ و جامعه کردها»، پاریس، ۱۹۶۵.
- A. Safrastian، «کردها و کردستان»، لندن، ۱۹۴۸.
- A. Arfa، «کردها: بررسی تاریخی و سیاسی»، لندن، ۱۹۶۶.
- نفرشیان، همانجا، صفحات ۸۳-۱۱۴ و
- روزنامه «کردستان»، ارگان رسمی جمهوری مهاباد، از دی ۱۳۲۴ تا اردیبهشت ۱۳۲۵.
- ۱۸۲- درباره بارزانی ها و موقعیت و فعالیت های ملامصطفی بارزانی و روابط آنها با جمهوری مهاباد، رجوع کنید به: MCDowall، همانجا، صفحات ۲۴۱-۲۴۶، Roosevelt، همانجا، صفحات ۱۳۹-

## فصل سوم

۱۴۳. Eaglton. همانجا، صفحات ۷۱-۷۳ و ۱۱۶-۱۲۶ و Chaliand. همانجا، صفحات ۱۲۷-۱۲۸.  
۲۱۴-۲۱۵ و ۲۲۲-۲۲۳.
- ۱۸۳- Mcdowall همانجا، صفحات ۱۰۰-۱۰۱، ۱۷۸-۱۸۰ و Chaliand. همانجا،  
صفحات ۲۲۲-۲۲۸ و B. Reiss، «شیر در قفس: مردی بدون کشور»، در مجله «واشنگتن پست»، ۲۳  
ژوئیه ۱۹۷۸، صفحات ۱۱-۲۶.
- ۱۸۴- درباره روابط جمهوریه‌های خودمختار جمهوری مهاباد و جمهوری آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴-  
۱۳۲۵، رجوع کنید به: Chaliand، همانجا، صفحات ۱۲۹-۱۳۱ و Roosevelt همانجا، صفحه  
۱۴۳، روزنامه «نیویورک تایمز»، ۶ آوریل ۱۹۴۶ و Eaglton همانجا، صفحه ۷۳.
- ۱۸۵- رجوع کنید به: Chaliand، همانجا، صفحات ۱۳۲-۱۳۳.
- ۱۸۶- Mcdowall، همانجا، صفحات ۲۴۴-۲۴۶، Kinnane همانجا، ۵۵-۵۸، Kutchera همانجا،  
صفحات ۸۵ به بعد، نجفقلی پسیان، «از مهاباد خونین»، تهران، ۱۳۲۸، صفحه ۲۳، Chaliand، صفحات  
۱۲۳-۱۳۷ و بی نام، «نگاهی گذرا به بیش از نیم قرن تلاش و مبارزه خونین برای کسب خودمختاری  
در کردستان»، در مجله «ایران‌شهر»، دوره سوم، شماره ۴۹ (۱۷ اسفند ۱۳۶۰)، صفحات ۸-۹ و ۱۲.
- ۱۸۷- مجله «توده»، همانجا، صفحه ۱۱.
- ۱۸۸- همانجا.
- ۱۸۹- Kutchera همانجا.



فصل چهارم

## فصل چهارم

در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک

(۱۳۲۵-۱۳۳۰)





## پیشگفتار

### مشخصات عمده و روند کلی دوره

این دوره بلافاصله بعد از شکست جنبش های آذربایجان و کردستان در آذر ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) شروع و در اردیبهشت ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) با آغاز نخست وزیری دکتر مصدق پایان می رسد. در این دوره ریشه ها و علائم آغازین «جنگ سرد» در سطح بین المللی (رقابت های فلاکت بار بین دو بلوک «شرق» و «غرب») از یک سو و رقابت و تبانی انترامپریالیستی بین آمریکا و انگلستان بر سر تصاحب منابع طبیعی در کشورهای آفریقا و آسیا از سوی دیگر به ظهور می رسند. تبلور و انعکاس این فعل و انفعالات در ایران تشدید خفقان سیاسی، رقابت و تبانی بین دربار و قوام در مجلس پانزدهم<sup>۱</sup> و افزایش تدریجی موقعیت شاه و دربار در این دوره است. در این فصل، بعد از بررسی شرایط خفقان در ایران در زمان انتخابات مجلس پانزدهم، معرفی نیرو بندهای سیاسی در درون مجلس در پرتو رقابت های انترامپریالیستی بین آمریکا و انگلیس و ظهور شاه به عنوان یک مهره سیاسی در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۳۰ به کم و کیف احزاب و سازمانهای سیاسی در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۵-۱۳۳۰) می پردازیم.

همانطور که در فصل سوم این کتاب شرح داده شد، رژیم شاه- قوام با ایجاد و سپس دست آویز قرار دادن شورش عشایر قشقایی (بوری احمدی، دشمن زیاری و ممسنی) در جنوب ایران موفق شد که با حمایت آمریکا و انگلیس در پائیز ۱۳۲۵ از نفوذ نیروهای دموکراتیک و مرفقی و ملی (حزب ایران، حزب سوسیالیست، حزب جنگل، حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان) بکاهد. در این امر، شگردها و ترفندهای قوام، بویژه نقاب کاذب دموکراسی حزب دموکرات ایران و فریب بخش های مهم و موثری از رهبری فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان نقش مهمی در تضعیف و خلع سلاح نیروهای دموکراتیک و تقویت ارتجاع بازی کردند. بعد از پراکندگی و تضعیف نیروهای دموکراتیک، رژیم شاه- قوام در آذر ۱۳۲۵ عوامفریبی و نقاب کاذب دموکراسی خود را کنار گذاشت و علناً علیه نیروهای دموکراتیک و در درجه اول علیه جنبش های آذربایجان و کردستان وارد کارزار شد. همزمان با سرکوب جنبش های ملی در آذربایجان و کردستان در جریان ماههای آذر- اسفند ۱۳۲۵ و

## فصل چهارم

مدتها بعد از آن یورش نیروهای راست و سلطنت طلب تحت رهبری روسای عالیرتبه ارتش و حزب دموکرات ایران در سراسر کشور علیه احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف (اپوزیسیون) گسترش یافت. اکثر روزنامه‌ها و نشریات ملی و دموکراتیک توقیف شدند و فعالیت‌های شخصیت‌های ملی و مورد محبوب مردم از طرف مأمورین دولت قوام زیر نظر قرار گرفتند. بدون تردید در ماههای دی، بهمن و اسفند ۱۳۲۵ ارتجاع ایران ضربه اصلی را بر پیکر جنبش‌های زحمتکشان و فرودستان وارد آورد.

در تهران، قزوین، گرگان و شاهی بسیاری از کارخانه‌های کشور بوسیله ژاندارم‌ها و باندهای وابسته به حزب دموکرات ایران اشغال گردیدند. در شهر شاهی، که یکی از مراکز صنعتی و بافندگی ایران در آن دوره بود، در حدود ۵۰۰ نفر کارگر بازداشت و زندانی شدند. دستگیری و بازداشت دسته جمعی و اخراج گروه‌های کارگران در سایر شهرها، بویژه در تهران نیز ادامه یافت. در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷، کارگران را، که بخشاً به «شورای متحده کارگران» متعلق بودند، با تهدید به اخراج و حتی زندان و بعضاً با تهدید و ترغیب مجبور کردند که به اتحادیه‌های قلابی دولتی و یا به اتحادیه‌های وابسته به «حزب دموکرات ایران» وارد شوند.

در اواخر سال ۱۳۲۵ جنبش دهقانی و تمامی سازمانهای دهقانی نیز سرکوب شدند. ژاندارم‌ها و نیروهای ارتش بعد از قلع و قمع دهقانان در آذربایجان و کردستان مراکز اتحادیه‌های دهقانی و کشاورزی را در سایر نقاط ایران اشغال کردند. بسیاری از فعالین نهضت دهقانی یا کشته شده و یا دستگیر و زندانی شدند. بی تردید تمامی دست‌آوردهای حاصل از مبارزات دهقانی در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۵ بویژه در آذربایجان و گیلان و استان تهران با سرکوب و ایجاد رعب و خفقان در جریان سال ۱۳۲۶ از میان رفت و دوباره مناسبات فلاکت بار ارباب-رعیتی (که در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ به خاطر مبارزات زحمتکشان روستائی بطور نسبی به نفع دهقانان تغییر کرده بود) برقرار گردید.<sup>۲</sup>

همانطور که دکتر مصدق حدس زده بود، قوام بعد از استقرار و تثبیت قدر قدرتی دولت مرکزی در جهت ایجاد یک نوع دولت تک حزبی دست به اقداماتی زد. در جریان انتخابات برای دوره پانزدهم مجلس شورای ملی قوام با استفاده از ماشین دولتی و حزب دموکرات ایران موفق شد که با رضایت مقامات آمریکائی و انگلیسی در ایران و با پشتیبانی دربار، نمایندگان طرفدار انگلیس و آمریکا را به مجلس روانه ساخته و حاکمیت قوه مقننه ایران را در بست در اختیار و انحصار خود قرار دهد.

## بخش اول

### جناح های درون مجلس شورای ملی (دوره پانزدهم)

بعد از سرکوب آزادی هائیکه اقشار مختلف مردم در دوره ۱۳۲۰-۱۳۲۵ بدست آورده بودند، دولت قوام انتخابات دوره پانزدهم مجلس را در نیمه اول سال ۱۳۲۶ در شرایط ترور و خفقان بمورد اجرا گذاشت. در بسیاری از شهرها کاندیداهای احزاب مترقی و ملی را مأمورین دولتی مرعوب ساخته و کاندیداهای حزب توده و شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران را بازداشت و تبعید کردند. افراد و شخصیت های ملی و محبوب، مثل دکتر مصدق، یا خود را برای آن دوره کاندید نکردند و یا از کاندیداتوری آنها عملاً جلوگیری شده در جریان فعالیت های انتخاباتی فقط اسامی کاندیداهای حزب دموکرات ایران و افرادی که طرفدار دربار و شاه بودند به چشم میخورد. هنگام رأی گیری تقلب و تعویض آراء به وضوح دیده میشد. اخراج و عدم پرداخت مزد کارگران و حقوق کارمندان دون پایه ای ادارات دولتی در صورت امتناع آنها از دادن رأی به کاندیداهای حزب دموکرات ایران و طرفداران شاه، دادن رأی با شناسنامه های تقلبی، با شناسنامه های مرده ها و با شناسنامه های کسانی که بمن قانونی نرسیده بودند و دادن چندین بار رأی با یک شناسنامه در انتخابات تابستان ۱۳۲۶ برای دوره پانزدهم مجلس شورای ملی رواج کامل داشت. بر اکثر مردم روشن بود که این ترندها در جریان انتخابات از وسائل و شیوه های عادی بود که رژیم شاه - قوام در جریان انتخابات بکار میبرد تا بدینوسیله افراد و شخصیت هایی را که به خاطر منافع طبقاتی و نظرگاههای سیاسی به دولت های غربی عمدتاً آمریکا و انگلیس (که دوباره بعد از سرکوب جنبشهای آذربایجان و کردستان به رقابت شدیدی علیه همدیگر در ایران برخاسته بودند) تمایل داشتند و از رژیم شاه - قوام حمایت می کردند به مجلس پانزدهم بفرستند.

به جرات می توان گفت که در مجلس پانزدهم حتی یک نفر هم از احزاب و سازمانهای دموکراتیک و یا ملی برگزیده نشد. باین ترتیب، مجلس پانزدهم که در خرداد ۱۳۲۶ بدستور قوام افتتاح شد و عمرش در خرداد ۱۳۲۸ پایان رسید، در مقایسه با مجلس چهاردهم یک نهاد به غایت ارتجاعی تر بوده و هیچ گروه و یا فراکسیونی در داخل این مجلس وجود نداشت که به آمریکا و یا به انگلستان وابستگی نداشته باشد. این امر در بحبوحه فعالیت های انتخاباتی بقدری

## فصل چهارم

آشکار گشت که ۲۳ نفر از افراد منتفذ و سرشناس که کاندیدای انتخابات بودند تصمیم گرفتند که در اعتراض به تقلب در انتخابات و عدم آزادیهای دموکراتیک دست به تحصن بزنند.<sup>۲</sup> رهبر معترضین، که با تحصن و اعتراضات خود باعث شد که دانشجویان نیز در خیابانهای تهران به تظاهرات علیه دولت قوام بسیج شوند، دکتر مصدق بود. علاوه بر اعتراض علیه انتخابات قلابی، دکتر مصدق در این تحصن، علیه قوام السلطنه، که به نظر مصدق برنامه می‌چید که در ایران دیکتاتوری تک حزبی بوجود آورد، شدیداً موضع گرفت.<sup>۳</sup> نظر دکتر مصدق در مورد نیت قوام صائب از آب درآمد و علت اینکه قوام در این امر موفق نشد به خاطر رقابت های انترامپریالیستی میان آمریکا و انگلیس بود که در این زمان در ایران تشدید یافت. بهر حال علیرغم تحصن مصدق و تظاهرات دانشجویان قوام موفق شد که با ایجاد رعب و هراس، تهدید و ترغیب و تقلب و اختلاس مجلس پانزدهم را از طرفداران خود پر کند. لذا از ۱۲۲ نفر نمایندگان این مجلس ۶۲ نفر مالک بزرگ، ۱۰ نفر کارخانه دار بزرگ، ۲۲ نفر از بوروکراتهای عالیرتبه دولت قوام و ۲۸ نفر از وکلای ثروتمند دادگستری بودند.<sup>۴</sup> از نظر جناح بندیهای سیاسی، نمایندگان مجلس پانزدهم به سه جناح مشخص زیرین تقسیم می‌شدند:

۱- جناح «حزب دموکرات ایران»، طرفداران قوام،

۲- جناح دربار تحت نام فراکسیون «وحدت ملی»، و

۳- جناح طرفدار انگلیس («انگلو فیل ها»).

جناح حزب دموکرات ایران در داخل مجلس پانزدهم خود به دو گروه تقسیم می‌شدند. اولی گروه روشنفکران رادیکال حزب بود که سخنگوی آن ملک الشعرای بهار بود. بهار که انسانی وارسته و شاعری ارجمند بود مثل خیلی از دموکراتهای آن زمان فریب دموکراسی کاذب قوام را خورده و به عنوان وزیر فرهنگ به کابینه قوام پیوسته بود. دیگر اعضای این گروه در مجلس پانزدهم عبارت بودند از: حسن ارسنجانی، محمود محمود، دکتر ابوالحسن صادقی و عباس مسعودی.

حسن ارسنجانی، مدیر مسئول روزنامه «داریا» از روشنفکران رادیکال ضد دربار و ضد انگلیس در دهه ۱۳۲۰ در ایران بود. او بعد از ترجمه کتاب «روح القوانین» اثر معروف منتکیو به فارسی در ایران مشهور گردید. ارسنجانی با اینکه مواضع به غایت ضد انگلیسی داشت ولی به طرفداری از قوام در سال ۱۳۲۶ به حزب دموکرات ایران پیوست و از سیاست آمریکا در ایران پشتیبانی کرد. محمود محمود نویسنده و محقق معروفی بود که در زمان رضاشاه بخاطر مواضع

## فصل چهارم

ضد سلطنتی به زندان افتاده بود. دکتر صادقی از پزشکان تحصیل کرده اروپا و تا سال ۱۳۲۵ از اعضای فعال «حزب ایران» بود. او نیز مثل خیلی از تحصیلکرده های زمان خود فریب دموکراسی کاذب قوام را خورده و حزب ایران را در سال ۱۳۲۵ ترک گفت. برخلاف روشنفکران رادیکال فوق الذکر، عباس مسعودی (سردبیر روزنامه «اطلاعات») فردی فداکار وفادار به شاه و مقام سلطنت بود. تا زمانیکه شاه به خاطر اوضاع سیاسی در ایران هم به انگلیس و هم به آمریکا وابستگی داشت، مسعودی نیز چندان رغبتی به جانبداری از انگلیس و آمریکا نشان نمیداد و هر دو کشور را «متحد طبیعی» ایران در نوشته هایش معرفی میکرد. ولی زمانیکه در ایران بعد از سرکوب جنبش های ملی در آذربایجان و کردستان اوضاع متحول شد مسعودی نیز در تبعیت از شاه و دربار بتدریج از انگلستان بریده و به پشتیبانی از آمریکا روی آورد.<sup>۶</sup>

گروه دوم در داخل فراکسیون حزب دموکرات ایران را ملاکین و آریستوکراتهای ایالات عمدتاً جنوب ایران تشکیل میدادند. رهبر و سخنگوی این گروه سردار فاخر حکمت از ملاکین بزرگ فارس و نماینده شیراز در مجلس بود. او از جوانی تمایلات ضد انگلیسی داشت و با سران ایل قشقائی در فارس، که عموماً طرفدار انگلیس بودند، دشمنی داشت. دیگر نمایندگان سرشناس این گروه عبارت بودند از: مهدی نمازی، ابوالقاسم امینی، علی امینی، عزیز نیک بی، محمد هراتی، محمد والی فرمانفرما و دو نفر از سران عشایر جنوب (خسرو قشقائی و آقاخان بختیاری).

مهدی نمازی که از تجار ثروتمند شیراز بود تا آن زمان چهار دوره نمایندگی شهر شیراز را بعهدہ داشت. او بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بیوژنه در دهه ۱۳۴۰ به یکی از «بورژواکمپرادور» های معروف طرفدار آمریکا تبدیل شد. ابوالقاسم امینی مدیر روزنامه «امید» از ملاکین ثروتمند گیلان و مثل برادرش (علی امینی) از تحصیل کرده های فرانسه بود. او و برادر جوانترش علی امینی هر دو از طرفداران خط آمریکا در مجلس پانزدهم بوده و مواضع روشن ضد انگلیسی داشتند.

عزیز نیک پی از ملاکین ثروتمند اصفهان و محمد هراتی نیز از ثروتمندان معروف یزد بودند و هر دو به خاطر دشمنی با حزب توده به حزب دموکرات پیوسته و در مجلس پانزدهم از اعضای اصلی جناح راست فراکسیون حزب دموکرات ایران محسوب میشدند. محمد والی فرمانفرما از آریستوکراتهای ضد انگلیس و برادر شاهزاده فیروز معروف بود که در دهه ۱۳۱۰ توسط عمال رژیم رضاشاه به قتل رسیده بود. فرمانفرما نماینده سراب آذربایجان بود و در تشکیل حزب دموکرات قوام نیز نقش مهمی بازی کرده بود. این آریستوکراتهای ضدانگلیس

## فصل چهارم

همراه با روشنفکران رادیکال و سران عشایر قشقایی مجموعاً ۸۰ صندلی را در مجلس پانزدهم در اشغال خود داشتند.<sup>۷</sup>

دومین جناح درون مجلس پانزدهم را طرفداران دربار تشکیل میدادند. اینان که در داخل فراکسیون «اتحاد ملی» در مجلس فعالیت داشتند عمدتاً از آریستوکراتهای زمین دار شمال ایران بوده و عمدتاً نمایندگان ملاکین آن مناطق بودند. رهبر این فراکسیون عزت الله بیات نماینده اراک بود که قبلاً در مجلس چهاردهم از اعضای فعال «اتحاد ملی» بود. نمایندگان معروف این فراکسیون عبارت بودند از: ناصرقلی اردلان، از ملاکین معروف کردستان و احمد متین دفتری از ملاکین معتبر آذربایجان. این نمایندگان و هم چنین دیگر نمایندگان طرفدار دربار که مجموعاً ۲۵ صندلی را در اختیار خود داشتند ملاکینی بودند که با اینکه اکثر ایام زندگی خود را در تهران گذرانده بودند ولی صاحب اکثر زمین های حاصل خیز آذربایجان و کردستان بودند. چون املاک این افراد در دوره کوتاه جمهوری های آذربایجان و کردستان مصادره گشته و بین دهقانان بی زمین تقسیم شده بودند شدیداً ضد کمونیست و طرفدار دربار و شاه بودند.<sup>۸</sup>

سومین فراکسیون و جناح مجلس پانزدهم را نمایندگان انگلوفیل (طرفدار انگلیس) تشکیل می دادند. اینان که مجموعاً ۲۵ صندلی را در مجلس تصاحب کرده بودند تحت نام «فراکسیون ملی» فعالیت می کردند. رهبران این فراکسیون عبارت بودند از: هادی طاهری و هاشم ملک مدنی. دکتر طاهری سابقاً در مجلس سیزدهم و سپس در مجلس چهاردهم نماینده شهر یزد بود. ملک مدنی نیز از دوره مجلس سیزدهم تا دوره مجلس هفدهم نماینده شهر ملایر بوده و مثل طاهری به خانواده ثروتمندی تعلق داشت. نمایندگان این فراکسیون عمدتاً صاحبان املاک و صنایع بزرگ در ایالات جنوب بوده و از سیاست انگلیس در ایران طرفداری میکردند. آنها خواهان بقدرت رسیدن سید ضیاء الدین طباطبائی و یا یکی از طرفداران متنفذ سیاست انگلیس بودند.<sup>۹</sup>

نمایندگان «فراکسیون ملی» در خارج از مجلس توسط احزاب جدید التاسیس و ضد قوام هم چون «حزب آریا»، «حزب اتحاد»، «حزب انتقام» و «حزب وحدت ایران» حمایت میشدند.<sup>۱۰</sup> متقابلاً طرفداران دربار در مجلس، که با قوام دشمنی دیرینه داشتند، خواهان به قدرت رسیدن افرادی مثل عبدالحسین هژیر و حسین علاء بودند. بدون تردید فعل و انفعالات سیاسی در سطح جهانی - تشدید روز افزون رقابت های خانمانسوز بین بلوک های «شرق» و «غرب» در این دوره از یک سو و از سرگرفتن رقابت های انترامپریالیستی بین آمریکا و انگلیس در ایران بر سر منابع طبیعی (نفت) از سوی دیگر - در شکل بندی و آرایش جناح های

## فصل چهارم

مختلف در مجلس پانزدهم، ارتش، احزاب و سازمانهای سیاسی و مطبوعات نقش مهمی بازی میکردند.

تا زمانی که در ایران مبارزات ترقیخواهانه مردم در راه کسب آزادیهای دموکراتیک و ملی رو به پیش و در حال اوج گیری بود جناح های مختلف درون حاکمیت با حمایت و همکاری آمریکا و انگلیس موفق شدند که با وحدت خود به تهاجمی عظیم علیه مبارزات مردم دست بزنند. ولی بعد از شکست جنبش های آذربایجان و کردستان و سرکوب آزادیهای دموکراتیک وقتیکه تباری و همکاری بین آمریکا و انگلیس جای خود را به رقابت داد اتفاق و اتحاد بین جناح های درون حاکمیت ایران نیز از هم پاشید و همانطور که در بخش بعدی شرح داده خواهد شد مجلس پانزدهم به جولانگاه مبارزه و رقابت بین جناح های مختلف درون حاکمیت تبدیل گشت.

### بخش دوم

## رقابت بین آمریکا و انگلیس

## و جناح های درون مجلس پانزدهم

یکی از شگفتی های دوره «جنگ سرد» بویژه در دو دهه بعد از پایان جنگ جهانی دوم، این بود که همزمان با وحدت کشورهای «بلوک غرب» در مبارزه علیه نفوذ شوروی در کشورهای توسعه نیافته، رقابت انترامپریالیستی بین کشورهای آمریکا و کشورهای اروپا، بویژه انگلستان، نیز بر سر تصاحب و کنترل منابع طبیعی همان کشورهای توسعه نیافته در حال رشد و تکوین بود. بدون تردید یکی از حساس ترین کشورهای توسعه نیافته جهان سوم که در این دوره به جولانگاه این رقابت های خانمانسوز درآمد، ایران بود.<sup>۱۱</sup>

تا قبل از نخست وزیری قوام، اکثر نخست وزیران ایران (مثل محمد ساعد مراغه ای و ابراهیم حکیمی) تابع سیاست انگلستان بوده و در اتحاد با دربار از منافع انگلیس ها در ایران حفاظت میکردند. ولی در جریان رشد جنبش های آذربایجان و کردستان، همانطور که در فصل سوم شرح داده شد انگلیس ها و آمریکائی ها دست از رقابت برداشته و به نخست وزیری قوام



## فصل چهارم

رضایت دادند تا نخست وزیر جدید با وحدت جناح های طرفدار انگلیس و آمریکا بتواند جنبش های آذربایجان و کردستان را سرکوب ساخته و جلو رشد آزادیهای دموکراتیک را در نقاط دیگر ایران بگیرد. بعد از سرکوب این جنبش ها رقابت بین آمریکا و انگلیس دوباره از سر گرفته شد. در نتیجه در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۵-۱۳۳۰) ما شاهد وقایعی در ایران هستیم که در آنها آمریکا به عنوان یک قدرت امپریالیستی نوحاسته کوشش میکند که بتدریج موقعیت سیاسی و منافع اقتصادی انگلستان را در خاورمیانه، بویژه ایران تضعیف ساخته و سیطره خود را اعمال سازد. خواهیم دید که چگونه مردم ایران در این دوره با مبارزات خستگی ناپذیر خود تحت رهبری خردمندان مصدق موفق میشوند که دولت های آمریکا و انگلستان و «متحدین» بومی آنها بویژه دربار و سران عالیرتبه ارتش و مجلس را وادار به عقب نشینی ساخته و موقتاً هم که شده یک دولت مردمی را در بهار ۱۳۳۰ بر سر کار آورند.

بهر تقدیر، در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک، آمریکا با استفاده از موقعیت قوام نفوذ خود را در ایران افزایش داد. سیاست توسعه طلبانه آمریکا، که در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط قوای متفقین بچشم نمی خورد، در بعد از پایان جنگ جهانی دوم و سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان بتدریج عیان گشت و از اواخر سال ۱۳۲۵ روزیروز دامنه بیشتری پیدا کرد. با تشویق و حمایت دولت آمریکا، دولت قوام در بهمن ۱۳۲۵ برای دریافت قرضه ۲۵۰ میلیون دلاری به بانک بین المللی عمران و توسعه که کنترل آن عملاً در دست ایالات متحده آمریکا بود مراجعه کرد. «روزنامه آرس»، چاپ تهران در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۲۵ نوشت: ایالات متحده در صورتی با پرداخت قرضه مورد نظر موافقت خواهد کرد که دولت ایران کاملاً به فعالیت حزب توده ایران و سازمانهای کارگری پایان دهد، و در مجلس پانزدهم اکثریت نمایندگان مورد اعتماد آمریکا باشند و پولها را با نظر هیئت امریکایی که بعداً به ایران اعزام خواهد شد، بمصرف برساند.<sup>۱۲</sup> دولت قوام حاضر شد در مقابل دریافت قرضه آمریکا اقتصاد مملکت را زیر نظر آمریکائیا قرار دهد. در آن زمان حتی دست راستی ترین روزنامه های تهران منجمله روزنامه «ایران نو» نوشت که: «قبول قرضه آمریکا با چنین شرایطی در واقع مساوی با از دست دادن استقلال ایران است»<sup>۱۳</sup>

سرمایه های امریکائی در ایران بشکل شرکت در سرمایه گذاری شرکت های سهامی وارد میدان شد. مثلاً در شرکت هواپیمائی ایران که در زمان قوام تشکیل گردید، سهم امریکائیا بیش از سهم ایران بود و در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ حتی خلبانان، هواپیماها و کارکنان فنی شرکت مزبور نیز امریکائی بودند.<sup>۱۴</sup>

## فصل چهارم

امریکائیهها با استفاده از قرارداد تجارتي سال ۱۳۲۲، واردات کالاهای خود را به ایران در مقابل صادرات از ایران به چند برابر رساندند. ایالات متحده امریکا از فروردین ۱۳۲۴ تا فروردین ۱۳۲۸ بیش از ۸۴۷ میلیون ریال وارد ایران کرد و در مقابل فقط مبلغ ۳۰۲ میلیون ریال کالا از ایران خریداری کرد.<sup>۱۵</sup> در دوره نخست وزیری قوام (از بهمن ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶) نفوذ امریکا در ارتش ایران نیز بطور چشمگیری توسعه پیدا کرد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، هیئت نظامی امریکا در ایران، که قبلاً قرار بود فقط در زمان جنگ در ایران باشد، بر فعالیت خود افزود. در اواخر سال ۱۳۲۵ مدت قرارداد با مستشاران نظامی امریکا ابتدا تا فروردین ۱۳۲۷ و سپس بمدت زیادتری تمدید شد. مستشاران نظامی امریکا نقشه جدید سازمان ارتش ایران را مطرح ساخته و بخش های مختلف نیروهای نظامی ایران را به طرز و سیستم امریکائی تنظیم نمودند و ارتش را با سلاح های امریکائی مجهز ساختند. در خرداد ۱۳۲۶ علیرغم مفاد قانون اساسی ایران و بدون تصویب مجلس دولت قوام مبلغ ۲۵ میلیون دلار اعتبار از امریکا برای خرید اسلحه و سایر مهمات و تجهیزات نظامی از کمپانی اسلحه سازی امریکا دریافت کرد. در این دوره امریکائی ها ضمن کوشش برای تبدیل ایران به پایگاه نظامی خود در خاورمیانه، در نواحی شمال ایران - رشت، بابلسر و قم - فرودگاه های نظامی احداث کردند.

در مهرماه ۱۳۲۶، بین امریکا و دولت قوام موافقت نامه جدیدی درباره هیئت نظامی امریکا در ایران به امضاء رسید. طبق این موافقت نامه اختیارات این هیئت در فعالیت های نظامی، در امور وزارت جنگ ایران و ستاد کل ارتش و بطور کلی در کلیه امور ارتش ایران افزایش یافت. هدف امریکا در این دوره در ایران این بود که با توسعه نفوذ نظامی و اقتصادی و سیاسی در ارکان دولتی ایران را بتدریج به حوزه نفوذ خود درآورده و ایران را به یک پایگاه مطمئن ضد شوروی در خاورمیانه تبدیل سازد. دولت قوام در این امر خدمات شایسته ای به اهداف امریکا در ایران انجام داد. در پانز سال ۱۳۲۶ امریکا حق پیدا کرد که تعداد مأمورین و کارشناسان هیئت نظامی خود را افزایش دهد و این حق انحصاری به دولت امریکا داده شد که فقط افسران امریکائی بتوانند در ارتش ایران دارای مستشار نظامی باشند. در ضمن در همین سال دولت قوام مدت قرارداد هیئت امریکائی در ژاندارمری را نیز افزایش داد و این قرارداد را تمدید کرد. در رأس این هیئت سرهنگ نورمن شوارتسکف، که بعداً به درجه سرتیپی رسید، قرار داشت که بر امور ژاندارمری ایران تسلط کامل پیدا کرده بود.<sup>۱۶</sup> همانطور که در فصل پنجم این کتاب به تفصیل شرح داده خواهد شد «مأمورین سیا» در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شوارتسکف

## فصل چهارم

را برای اجرای کودتا علیه دولت مصدق در رأس هیئت نظامی کودتاچیان قراردادند.

در این دوره، آمریکائی‌ها سعی داشتند که با کمک «متحدین» بومی خود ایران را به حوزه بلوک ضد شوروی بکشانند و دوباره پیمانی بین ایران و ترکیه و عراق (به سبک و شکل «پیمان سعدآباد») منتهی بدون دخالت انگلستان منعقد سازند. آنها میکوشیدند که از یک طرف مواضع متحد خود در «جنگ سرد»، علیه شوروی، یعنی انگلستان را در ایران تضعیف سازند و از طرف دیگر مناسبات عادی میان ایران و شوروی را تیره ساخته و حتی قطع نمایند. روی این اصل آنها از دولت قوام حمایت کردند که موافقت نامه تشکیل شرکت مختلط اکتشاف و استخراج نفت شمال منعقد در اردیبهشت ۱۳۲۵ میان ایران و شوروی را لغو کرده و مانع اجرای آن گردد. دولت قوام با پشتیبانی آمریکا گزارش خود را به نفع کمپانی های نفتی انگلیس و آمریکا در آبان ۱۳۲۶ به مجلس پانزدهم عرضه کرد و در مجلس علیه موافقت نامه اردیبهشت ۱۳۲۵ منعقد بین ایران و شوروی (که خود قوام زیر آن را امضاء کرده بود) سخنرانی کرد. همانطور که حدس زده می‌شد، موافقت نامه ۱۳۲۵ منعقد بین ایران و شوروی که به شوروی حق امتیاز استخراج نفت در شمال ایران را اعطاء میکرد با ۱۰۲ رأی مخالف و ۲ رأی موافق رد شد.<sup>۱۷</sup> شایان توجه است که مخالفت دولت قوام و مجلس پانزدهم با موافقت نامه فوق الذکر نه از یک موضع ملی و ضد امپریالیستی بلکه از سر سپردگی آنها به آمریکا و انگلیس سرچشمه میگرفت که در آن زمان هدفشان قطع هر نوع مناسبات موجود بین ایران و شوروی بود. والا روشن بود که انعقاد و تصویب این نوع موافقت نامه‌ها در تضاد با لایحه آذر ۱۳۲۳ مجلس چهاردهم بود که اعطا هر نوع امتیاز به کشورهای خارجی را منع میکرد.

هدف های توسعه طلبانه آمریکا در ایران فقط به بخش های سیاسی و نظامی محدود نمیشد. کوشش آمریکا بر این مبنا قرار داشت که ایران را از هر نظر منجمله در بخش های مالی و بازرگانی نیز به حوزه نفوذ خود در خاورمیانه بکشد. حتی بعضی از کارمندان عالیرتبه آمریکا که در گذشته در ایران نقش مستشار داشتند هدف های آمریکا را پنهان نمی نمودند. بطور مثال آرتور میلیسبو، که بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی بمدت پنجسال (از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶) و سپس در کابینه اول قوام (از مرداد ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۱) مشاور اقتصادی و مالی دولت ایران بود در کتاب خود تحت عنوان «آمریکائی‌ها در ایران»، که در سال ۱۳۲۵ منتشر کرد، نوشت که ایران فقط ظاهراً کشوری مستقل و دارای حق حاکمیت است و استقلال و حاکمیت آن بهیچ وجه واقعیت ندارد. او در این کتاب بصراحت اعلام کرد: «ایران هرگز ثابت نکرده است که میتواند کشوری مستقل و خودمختار باشد.» میلیسبو معتقد بود که ایران نمی تواند مستقلاً خود را اداره

## فصل چهارم

نماید و بدین جهت او پیشنهاد کرد که کنترل خارجی بر ایران اعمال گردد و این کنترل را «کمک به ایران» نامید و مدت آنرا ۲۵ تا ۵۰ سال پیشنهاد کرد. او هم چنین تقاضا کرد که به سرمایه های آمریکائی در ایران آزادی کامل داده شود.<sup>۱۸</sup>

توسعه روزافزون نقش آمریکا در امور سیاسی، نظامی و اقتصادی و تجاری ایران در این دوره (۱۳۲۵-۱۳۳۰) انگلستان را بشدت نگران ساخت. مامورین انگلیسی در مجموع از روشهای سرکوبگرانه ای دولت قوام و از سیاست ضد شوروی او بغایت اظهار رضایت میکردند. ولی آنها بهیچ وجه راضی نبودند که از مقام و موقعیت خود در ایران دست برداشته و سلطه آمریکا را در ایران بپذیرند. نمایندگان انگلوفیل در مجلس پانزدهم و روزنامه‌ها و احزاب طرفدار انگلیس و هم چنین نمایندگان رسمی انگلستان در ایران علناً با اعطای قرضه ۲۵۰ میلیون دلاری آمریکا به دولت قوام و اعتبار ۲۵ میلیون دلاری آمریکا برای نوسازی پلیس در ژاندارمری ایران مخالفت میکردند. مامورین انگلیسی و طرفداران آنها در مجلس پانزدهم از تصمیم دولت قوام دایره به تجدید نظر در امتیاز نامه کمپانی نفت انگلیس و ایران بسیار ناراضی بودند. در سال ۱۳۲۵، جورج آلن، سفیر آمریکا در ایران در جریان مذاکره با قوام به او توصیه نمود تا در قرارداد نفت انگلیس و ایران که در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) بسته شده بود تجدید نظر نماید و اکتشاف و استخراج و فروش نفت ایران را به کمپانی نفت آمریکا و ایران و یا آمریکا، انگلیس و ایران واگذار کند. در این مذاکره، سفیر آمریکا حتی آمادگی دولت خود را جهت خرید کلیه سهام انگلیس در نفت ایران اعلام کرد.

از نظر انگلیسیها هیچ وقت موقعیت و مقام آنها به این نحو در تاریخ معاصر ایران به خطر نیافتاده بود. برای اولین بار آنها احساس کردند که مواضع استراتژیکی آنها در ایران از طرف یک قدرت نوظهور مورد تهاجم قرار کرده است. در نتیجه انگلیسیها در اواسط تابستان ۱۳۲۶ تصمیم گرفتند که با بسیج نیروهای خود در ایران برای براندازی دولت قوام شروع به مبارزه کنند.<sup>۱۹</sup> رقابت آمریکا و انگلیس در ایران در این زمان بشکل مبارزه فراکسیون انگلوفیل‌ها و نمایندگان طرفدار دربار از یک سو و نمایندگان طرفدار دولت قوام از سوی دیگر در مجلس پانزدهم متجلی گشت. این فراکسیون‌ها و نمایندگان در مورد سرکوب آزادیهای دموکراتیک و لغو موافقت نامه ۱۳۲۵ ایران و شوروی کاملاً به طور متحد و متشکل و در یک جبهه واحد ارتجاعی با حمایت آمریکا و انگلیس عمل می‌کردند و در این زمینه‌ها هیچگونه اختلافی میان آنها وجود نداشت. اما بعد از سرکوب جنبش دموکراتیک مردم و لغو موافقت نامه ایران و شوروی، تمایلات جاه طلبانه قوام، بویژه مخالفت علنی او با شاه بر سر ایجاد مجلس مؤسسان و ازدیاد روز افزون

## فصل چهارم

نفوذ آمریکا در امور اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران موجب نگرانی طرفداران دربار و انگلیس در مجلس پانزدهم گشت.<sup>۲۰</sup>

در آغاز کار مجلس پانزدهم فراکسیون حزب دموکرات اکثر صندلی‌ها را در اختیار داشت ولی در اواسط تابستان سال ۱۳۲۶ حزب دموکرات ایران به خاطر سیاست‌های جاه طلبانه قوام با تضادهای گوناگونی روبه رو گشت که بالاخره منجر به انشعاب در درون آن حزب گشت. قوام در مبارزه علیه شاه از یک سو و در مبارزه علیه نفوذ حزب توده از سوی دیگر افراد بغایت متضادی را در داخل حزب بسیج کرده بود، فراکسیون حزب دموکرات از آریستوکراتهای زمین دار مثل حکمت، امینی و فرمانفرما گرفته تا روشنفکران رادیکالی مثل بهار، ارسنجانی و محمود محمود و صاحبان صنایع، مثل نیک پی، نمازی و هراتی و رهبران عشایر، مثل آقاخان بختیاری و خسرو قشقانی را در بر میگرفت. این عناصر در اکثر زمینه های اجتماعی و سیاسی با هم در تضاد بودند و تنها دو نکته ائی که آن‌ها را بهم پیوند میزد عبارت بودند از: سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان و لغو موفقیت آمیز موافقت نامه اردیبهشت ۱۳۲۵ ایران و شوروی.<sup>۲۱</sup>

دو هفته بعد از لغو موافقت نامه ایران و شوروی بخش قابل ملاحظه ای از اعضای حزب دموکرات تحت رهبری رضا سردار فاخر حکمت از قوام و حزبش بریده و در مجلس پانزدهم فراکسیون خود را که مجموعاً بیست صندلی را اشغال میکرد، تشکیل دادند.<sup>۲۲</sup>

جدا از این انشعاب، آرایش نیروها بطور جدی به ضرر قوام و به نفع اپوزیسیون درون مجلس تمام شد. اعضای فراکسیون طرفدار دربار که با قوام دشمنی دیرینه داشتند، با نمایندگان طرفدار انگلیس و انشعاییون وحدت کرده و دولت قوام را به استیضاح کشیدند. انگلوفیل‌ها شایعه راه انداختند که قوام برنامه چیده است که با تضعیف دربار و نقش شاه در ایران شرایط را برای ایجاد جمهوری آماده سازد.

در آخر آذرماه ۱۳۲۶ قوام السلطنه، که نتوانسته بود از مجلس رأی اعتماد بگیرد، از نخست وزیری برکنار شد و ابراهیم حکیمی، که کاندید نمایندگان آنگلو فیل در مجلس بوده و قوام در بهمن ۱۳۲۴ بجای او منصوب شده بود، برای سومین بار نخست وزیر ایران شد. جابه جا شدن پست نخست وزیری به نفع انگلیس فعالیت های توسعه طلبانه آمریکا را در ایران متوقف ساخت. زیرا حکیمی برای اینکه نمایندگان طرفدار دربار و آمریکائی‌ها را نیز راضی سازد از علی سهیلی (نخست وزیر اسبق) که به طرفداری از آمریکا معروف بود دعوت کرد که در کابینه جدیدش پست مشاور دفتر نخست وزیری را بپذیرد. ولی حکیمی اساساً انگلوفیل بود و اکثریت اعضای کابینه او را که از دیماه ۱۳۲۶ تا فروردین ۱۳۲۷ طول کشید، طرفداران انگلیس تشکیل

## فصل چهارم

میدادند. در این زمان آمریکائی‌ها، که در خاورمیانه و بالکان زمینه سیاسی را برای پیاده ساختن «دکترین ترومن» آماده میکردند، در ایران فردی را برای نخست وزیری میخواستند که در خدمت اهداف توسعه طلبانه آنها باشد.

همانطور که احتمال میرفت، کابینه حکیمی در زیر فشار سیاسی طرفداران آمریکا، که در این موقع بطور روزافزونی مواضع خود را در ارتش و نهادهای اقتصادی و دربار قوی می‌کردند، دچار تزلزل شد.<sup>۲۳</sup> طرفداران دربار در مجلس نیز به این نتیجه رسیده بودند که یک فرد طرفدار جدی آمریکا در پست نخست وزیری می‌تواند آسان تر کمک ۲۵۰ میلیون دلاری برای بودجه «برنامه هفت ساله» را از آمریکا اخذ کند. در نتیجه در تیرماه ۱۳۲۷ حکیمی در مقابل مشکلات اقتصادی و فشار طرفداران آمریکا و نمایندگان حزب دموکرات مجبور به استعفا گشت.

بعد از استعفای حکیمی، نمایندگان طرفدار آمریکا و حزب دموکرات ایران و دربار در مجلس رأی به نخست وزیری عبدالحسین هزیر دادند. هزیر هم مورد اعتماد دولت آمریکا و هم از حمایت دربار بهره مند بود. دولت هزیر که بیشتر از چهارماه (از تیرماه تا آبان ماه ۱۳۲۷) دوام نیاورد از اول با خشم و تظاهرات مردم در تهران روبرو گشت؛ مردم هزیر را منتخب شاه دانسته و او را مسئول «نیرنگهای سیاسی» میدانستند. طبق مندرجات بعضی از روزنامه های آن دوره (مثل «داد» و «قیام ایران») دولت هزیر درصدد گذراندن دو لایحه ضد دموکراتیک از مجلس پانزدهم بود. یکی «محدود ساختن مطبوعات به پنج یومیه در تهران و یک روزنامه در هر شهرستان» و دیگری لایحه غیر قانونی شمردن «حزب توده ایران» بود.<sup>۲۴</sup>

در دوره کوتاه نخست وزیری هزیر مواضع سیاسی و نظامی آمریکا در ایران تحکیم یافته و نفوذ آمریکائی‌ها در ارتش و دربار تقویت شد. هزیر موفق شد که برای خرید اسلحه از آمریکا لایحه ۱۶ میلیون دلار خرید اسلحه را از مجلس گذرانده و با کمپانی های آمریکائی برای ساختمان فرودگاه های نظامی در اهواز و فیروزآباد معاهدات مختلف امضاء کند. این اقدامات از طرف هزیر باعث شد که دوباره طرفداران انگلستان به مخالفت جدی علیه دولت ایران برخیزند. سید ضیاءالدین طباطبائی، معروفترین سیاستمدار آنگلو فیل ایران، در یک مصاحبه مطبوعاتی که بطور کامل در شماره ۸ اسفند ۱۳۲۷ «خواندنیها» به چاپ رسید اعلام کرد که اگر او روزی به نخست وزیری ایران برسد کلیه معاهدات نظامی با آمریکا را لغو کرده و آزادی احزاب حتی حزب توده ایران را نیز رعایت خواهد کرد.<sup>۲۵</sup>

بعد از پایان عمر کوتاه نخست وزیری هزیر در آبانماه ۱۳۲۷، جناح های مختلف در درون مجلس پانزدهم بمبارزه علیه همدیگر ادامه دادند و چون اکثریت قریب به اتفاق مجلسین طرفدار

## فصل چهارم

آمریکا و یا انگلستان بودند در نتیجه منتخبین آنها به پست نخست وزیری نیز طبیعتاً در خدمت اهداف این کشورهای امپریالیستی قرار گرفتند. آنچه که مسلم می‌نمود این بود که هر قدر زمان میگذشت قدر قدرتی انگلستان کاهش یافته و در عوض موقعیت آمریکا که در سطح جهانی میرفت که به ابرقدرت «بلوک غرب» تبدیل شود، در ایران مستحکم تر میگشت.

در آخرین روزهای دیماه ۱۳۲۷ (۲۰ ژانویه ۱۹۴۹)، دولت آمریکا به ریاست ترومن سیاست به اصطلاح کمک به کشورهای عقب مانده را تحت عنوان «اصل چهار» مطرح و مورد اجرا گذاشت. هدف این سیاست افزایش سرمایه گذاریهای آمریکا در کشورهای مزبور و بدست آوردن بازارهای جدید فروش برای محصولات آمریکائی و تأسیس پایگاههای استراتژیکی نظامی و تضعیف و محدود ساختن نفوذ انگلیس در خاورمیانه و دیگر کشورهای آسیائی بود. بازتاب این سیاست در ایران انعقاد قراردادی بود که بالاخره آمریکا و ایران در مهرماه سال ۱۳۲۹ درباره توسعه فعالیت «اصل چهار» امضاء کردند. طبق این قرارداد آمریکا حق پیدا کرد که در تمام شئون زندگی بویژه در بخشهای کشاورزی، بهداشتی و فرهنگی ایران نیز تحت نام «کمک های فنی» مداخله نماید.<sup>۲۴</sup>

رقابت انترامپریالیستی بین آمریکا و انگلستان پی آمدهای فراگیر سیاسی را در ایران بیار آورد که محدود به آرایش جناح های مختلف در درون مجلس و ارتش و ارباب جراید و احزاب و سازمانهای سیاسی نمیشد. یکی از این پی آمدها، که در تاریخ معاصر ایران منشاء تحولات عظیمی محسوب میشود، ظهور محمد رضا شاه به عنوان یک مهره سیاسی و ازدیاد قدر قدرتی او در صحنه سیاسی ایران است. درست است که شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موفق شد که دیکتاتوری ضد خلقی خود را اعمال و تثبیت سازد ولی ریشه های این پدیده و کم و کیف آن در دوره ای ۱۳۲۷-۱۳۳۰ پدیدار گشته و قدم بقدم رشد یافت. در این دوره بود که آمریکا در مبارزه علیه نفوذ شوروی در کشورهای توسعه نیافته جهان سوم منجمله در خاورمیانه و بالکان حتی تظاهر به آزادیخواهی و احترام به حقوق ملل را به کناری نهاده و مستقیماً به حمایت از مستبدین محلی این کشورها برخاست. تجلی و بازتاب این استراتژی سیاسی در ایران ظهور و رشد ریشه های دیکتاتوری شاه در این دوره بود.

## بخش سوم

### ظهور و رشد دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی

ادامه رقابت بین آمریکا و انگلیس در دوره ۱۳۲۷-۱۳۳۰ و ازدیاد نفوذ آنها در نهادهای

## فصل چهارم

اجتماعی و سیاسی و ارکان دولتی شرایط وابستگی ایران را به «بلوک غرب» بیشتر از پیش آماده ساخت.<sup>۲۷</sup> بدون تردید این وابستگی شدت خفقان سیاسی و ستم ملی را در ایران علیه نیروهای آزادیبخش ملی و دموکراتیک بیشتر نمود. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (فوریه ۱۹۴۹) به منظور سرکوب بیشتر سازمانهای اپوزیسیون و نیروهای دموکراتیک و ملی سوء قصد تحریک آمیزی نسبت به جان شاه از طرف دست راستی ها با حمایت دربار و مقامات آمریکائی ترتیب داده شد. در آن روز در جریان مراسم روز دانشگاه، شخصی به اسم ناصر فخرآرانی در صحن دانشگاه به سوی شاه شلیک کرد. ضارب در همانجا بطور مرموزی توسط مامورین دولت و طرفداران دربار به فجیع ترین وضعی بقتل رسید. بلافاصله از طرف مقامات دولتی اعلام شد که فخرآرانی هم برای روزنامه «پرچم اسلام»، ارگان «مجاهدین اسلام» و هم برای «حزب توده ایران» کار میکرده است. بدین بهانه کابینه محمد ساعد(که در آبان ماه ۱۳۲۷ جای کابینه هزیر را گرفته بود) حکومت نظامی اعلام کرد. در شرایط حکومت نظامی، دولت دهها روزنامه و مجله را که نسبت به دربار مواضع انتقادی داشتند توقیف کرده، فعالیت دکتر مصدق را تحت نظر قرار داده، آیت الله ابوالقاسم کاشانی را به بیروت تبعید ساخته و حزب توده را غیرقانونی اعلام نمود.<sup>۲۸</sup> بعد از حادثه ۱۵ بهمن، شاه مستقیماً شروع به مداخله در امور سیاسی ایران کرد.

تا آن زمان، درباریان و شاه وانمود می کردند که پادشاه ایران فقط خواهان سلطنت مشروطه بوده و بهیچ وجه نمی خواهد در امور سیاسی دولت مداخله کند. ولی بعد از حادثه ۱۵ بهمن شاه در جهت مداخله در امور دولتی حرکت کرده و حتی مستقیماً در انتصاب و تعیین وزرا و نخست وزیران نیز نقش مهمی را بازی کرد.<sup>۲۹</sup>

همزمان با تشدید خفقان سیاسی در دوره حکومت نظامی، شاه و طرفدارانش به منظور تحکیم بیشتر رژیم سلطنتی استبدادی دست به ایجاد مجلس موسسان زده و در قانون اساسی ایران تغییرات بزرگی بوجود آوردند. مجلس موسسان، که در اردیبهشت ۱۳۲۸ تشکیل شد، در اصول ۴۴ و ۴۸ قانون اساسی به شاه اختیار و حق انحلال مجلسین را داد. سلطنت طلبان از ترس اینکه توده های مردم ممکن است در انتخابات مجلس برای دوره شانزدهم موفق شوند که نمایندگان مستقل و ملی خود را به مجلس روانه سازند، از طریق مجلس موسسان به ایجاد مجلس سنا دست زدند که در مقابل مجلس شورای ملی دوره شانزدهم به مقاومت برخیزند. مجلس سنا عملاً به محمل قانون گذاری طرفداران آمریکا و انگلیس درآمد و به پایگاه نیروهای دست راستی و وابسته تبدیل گشت. طبق آئین نامه سنا از ۶۰ سناتور، ۳۰ نفر منتخب شاه و ۳۰ نفر دیگر منتخب مردم اعلام شدند. شایان توجه است که دولت ساعد و برگزار



## فصل چهارم

کنندگان مجلس موسسان مقررات و محدودیت هائی را در برابر مردم قرار دادند که اکثریت قریب به اتفاق توده های مردم را عملاً از حق دادن رأی به مجلس سنا محروم ساخت.<sup>۳۰</sup>

به نظر نگارنده دو عامل اصلی در ظهور و رشد ریشه های دیکتاتوری شاه در این دوره نقش اساسی ایفاء کردند. عامل اولی توسعه نیروهای نظامی ارتش ایران با کمک های نظامی خارجی به ویژه آمریکا بود. عامل دوم رقابت و تبانی آمریکا و انگلیس در ایران بود. آمریکا و انگلیس با اینکه در این دوره بر سر تصاحب منابع طبیعی (نفت) به رقابت شدیدی علیه همدیگر برخاسته بودند ولی در مبارزه علیه شوروی همیشه در تبانی بوده و در ایران نیز، مثل اکثر کشورهای توسعه نیافته، خواهان افزایش دیکتاتوری شاه به عنوان «متحد» خود در مقابله با نفوذ شوروی و مهار جنبش های آزادیخواهی و ملی در این کشورها بودند.

علیرغم تشدید خفقان و ازدیاد قدرت استبدادی شاه نیروهای مترقی و ملی و شخصیت های میهن پرست از مبارزه در راه استقرار ایران آزاد و مستقل دست نکشیدند و خواهیم دید که چگونه مبارزات مردم ایران در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۰ بالاخره منجر به ملی شدن صنعت نفت در اسفند ۱۳۲۹ و روی کار آمدن دکتر مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ گردید.

در پائیز ۱۳۲۸ در شرایط ترور و خفقان انتخابات مجلس شانزدهم آغاز گشت. دکتر مصدق، که سابقه مبارزات ملی و استقلال طلبانه اش علیه نیروهای استعمارگر خارجی و استبداد شاهی به دوران مجلس چهارم در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۴ میرسید، در این زمان بخاطر فعالیت های بی امانش علیه نفوذ خارجی ها بویژه در مجلس چهاردهم به عنوان یک دولتمرد ضد استعمار و ملی در صحنه سیاسی ایران معروفیت پیدا کرده بود. در جریان فعالیت برای انتخابات مجلس شانزدهم، دکتر مصدق با بیست نفر از طرفدارانش علیه انتخابات قلابی در دربار بست نشست.<sup>۳۱</sup> دو سال قبل دکتر مصدق به همراهی بعضی از رهبران «حزب مردم» و «حزب وحدت» در پائیز سال ۱۳۲۶ علیه انتخابات قلابی مجلس پانزدهم نیز در دربار تحصن کرده بود. در پائیز ۱۳۲۸ دکتر مصدق و همراهانش خاطر نشان ساختند که برای اینکه انتخابات در محیط آزاد و امنی برگزار گردد بمبارزات علیه مسئولین بویژه عبدالحسین هزیر که در آن زمان وزیر دربار بود ادامه خواهند داد. این گروه در آبان ۱۳۲۸ در جریان فعالیت سیاسی در خانه دکتر مصدق گرد هم آمده و در یک پلاتفورم سیاسی خواستار اجرای (۱) انتخابات آزاد (۲) آزادی بیان و آزادی مطبوعات و (۳) لغو حکومت نظامی گشتند. زور و تقلب مخصوصاً در تهران بوسیله عمال دربار تحت رهبری هزیر بقدری روشن و چشمگیر بود که دولت وقت به نخست وزیری ساعد مجبور شد در مقابل خشم مردم و مبارزات خستگی ناپذیر دانشجویان دانشگاه تهران عقب نشینی کرده

## فصل چهارم

و انتخابات را لغو و اعلام انتخاب مجدد نماید. در همین ماه هژیر وزیر دربار توسط فدائیان اسلام ترور شد و انتخابات تهران لغو گردید. در انتخابات بعدی که در بهمن ۱۳۲۸ انجام پذیرفت، توده های وسیعی از مردم به دکتر مصدق و یارانش که عمدتاً از اعضای فعال «جبهه ملی» بودند رأی دادند. نمایندگان جبهه ملی در این موقع که به مجلس شانزدهم انتخاب شدند عبارت بودند از دکتر مصدق، محمود نریمان، عبدالقدیر آزاد، حسین مکی، علی شایگان، بقائی، حائری زاده و ابولقاسم کاشانی. آیت الله کاشانی که بعد از جریان (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) سوء قصد علیه شاه، به لبنان تبعید شده بود، از طرف حزب مجاهدین اسلام به مجلس شانزدهم انتخاب شد.<sup>۲۲</sup>

با اوج گیری مبارزات مردم تحت رهبری جبهه ملی تضاد و مشکلات در درون هیئت حاکمه نیز تشدید پیدا کرد. توده های مردم که موفق شده بودند آزادیهای نسبی بدست آورند در نتیجه توانسته بودند که نمایندگان واقعی خود را به مجلس شانزدهم روانه سازند. این امر بنویسه خود به بحران در درون دست راستیها دامن میزد. بدین جهت در فروردین ۱۳۲۹ ساعد از پست نخست وزیری استعفا داد و علی منصور که از مهره های آمریکائی در درون هیئت حاکمه بود سرکارآمد این دولت نیز نتوانست جلو مبارزات ملی روز افزون مردم را بگیرد و در تیرماه همان سال بعد از افتتاح مجلس شانزدهم استعفا داد و جای خود را بیکی از انگلوفیل های درون ارتش، سرلشکر علی رزم آرا داد.

با افتتاح مجلس شانزدهم و سرکار آمدن رزم آرا مبارزه در ایران بین نیروهای انقیاد طلب به رهبری دربار و رزم آرا و استقلال طلبان برهبری مصدق شدت یافت. بلافاصله بعد از افتتاح رسمی مجلس در ماه خرداد ۱۳۲۹ دکتر مصدق پیشنهادی مبنی بر لغو قانون مقننه ۱۳۲۸ که به شاه حق انحلال مجلس شورای ملی را میداد به مجلس ارائه داد. این پیشنهاد از طرف اکثریت رد شد. در تابستان ۱۳۲۹ بخشی از نمایندگان مجلس از دولت خواست که در مورد قرارداد معروف گس - گلشائیان که بین دولت ایران و کمپانی نفت ایران انگلیس بسته شده بود تجدید نظر کند. این قرارداد نتیجه مذاکراتی بود که دولت ساعد در سال ۱۳۲۷ با کمپانی نفت ایران و انگلیس انجام داده بود. این قرارداد الحاقی در واقع تجدید مفاد قرارداد ۱۹۳۳ بود که در زمان رضاشاه بر مردم ایران تحمیل شده بود. طبق قرارداد گس - گلشائیان قرار بود که برای هر تن نفت به عوض یک پوند چهار شیلینگ به ایران پرداخت شود. این قرارداد بقدری تحمیلی و استعماری بود که حتی مجلس پانزدهم که اکثریت بزرگی از اعضای طرفدار آمریکا و انگلیس بودند به جهت ترس از مبارزات مردم برهبری مصدق در خارج از مجلس آن را تصویب نکرد. رزم آرا با

## فصل چهارم

تجدید قوا میخواست از طریق ایجاد رعب و خفقان شدید این دفعه این قرارداد ضد ملی را به تصویب مجلس شانزدهم برساند.<sup>۳۳</sup> دکتر مصدق به کمک طرفدارانش در مجلس پیشنهاد کرد که کمیسیون مخصوص جهت رسیدگی به قرارداد گس - گلشائیان تشکیل شود. این کمیسیون بریاست خود دکتر مصدق در پائیز همان سال تشکیل یافته و بعد از تحقیق و بررسی گزارشی مبنی بر رد قرارداد گس - گلشائیان به مجلس ارائه داد. بعد از دو ماه بحث و شور، مجلس شانزدهم به جهت رهبری مصدق و یارانش در داخل مجلس و از ترس مبارزات وسیع توده ای در خارج مجلس در آذر ۱۳۲۹ پیشنهاد کمیسیون نفت را تصویب کرده و قرار داد گس - گلشائیان را رد کرد.

در ماه های آذر تا اسفند ۱۳۲۹ جبهه ملی در بازار و دانشگاه و در بین کسبه و علمای مذهبی به خاطر مبارزات ملی مصدق از محبوبیت بزرگی برخوردار بود. در این مدت دکتر مصدق چندین بار جهت سخنرانی برای مردم در مقابل مجلس حضور یافته و به آنها توسل جست تا در سرنوشت تاریخی خود نقش بزرگی را بعهده گیرند. در نتیجه اوج گیری مبارزات مردم، مجلس شورای ملی از کمیسیون نفت خواست که به مسئله نفت رسیدگی کرده و راه حلی را ارائه دهد. کمیسیون بعد از مشورت و بحث کافی بلافاصله تحت رهبری مصدق پیشنهاد ملی شدن صنایع نفت را به مجلس داد. رزم آرا بشدت علیه این پیشنهاد موضع گرفته و اعلام کرد که مردم ایران قادر نیستند که بخود متکی شده و بدون کمک خارجیها مخصوصاً انگلیس نفت را استخراج کرده و بفروش برسانند. تظاهرات مردم ایران به پشتیبانی از لایحه ملی شدن صنعت نفت و بر علیه دولت رزم آرا در بهمن ۱۳۲۹ اوج گرفت. رهبران «فدائیان اسلام»، که برهبری نواب صفوی در ۱۳۲۷ تشکیل یافته و در این زمان پایه های نسبتاً وسیعی در بازار بین کسبه مردم پیدا کرده بودند تصمیم به ترور رزم آرا گرفتند.<sup>۳۴</sup>

بعد از ترور رزم آرا توسط خلیل طهماسبی در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ حسین علاء وزیر دربار به نخست وزیری رسید. مبارزات توده ای در راه ملی شدن صنایع نفت در ماه اسفند سرتاسری گشت. مجلسین بالاخره تحت فشار توده های استقلال طلب به لایحه دکتر مصدق مبنی بر ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور رأی موافق دادند و روز بیست و نهم اسفند (۱۳۲۹) روز ملی شدن صنعت نفت اعلام گردید. ارتجاع و دربار در مقابل مبارزات رهائی بخش مردم عقب نشینی کرد. حسین علاء استعفا داد و مجلس شانزدهم به نخست وزیری دکتر مصدق در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ رأی داد و بدین وسیله برای اولین بار در ایران بعد از مدت ها یک دولت ملی و مردمی تحت رهبری دکتر مصدق و جبهه ملی سرکار آمد.

## فصل چهارم

نگارنده در فصل پنجم چگونگی تشکیل «جبهه ملی ایران» در پائیز ۱۳۲۸ و کم و کیف احزاب و سازمانهای متشکل در درون آن (حزب ایران، حزب زحمتکشان، حزب پان ایرانیست و حزب مجاهدین اسلام) را به تفصیل شرح خواهد داد. در بخش چهارم این فصل به بررسی شکلگیری و رشد احزاب و سازمانهای سیاسی که در صحنه سیاسی ایران در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۵-۱۳۳۰) حضور داشتند، میپردازم.

## بخش چهارم از حزب آریا تا حزب انتقام

### درآمد

بعد از سرکوب جنبشهای خود مختاری در آذربایجان و کردستان و استقرار خفقان نقش و موقعیت احزاب وابسته نیز دستخوش تحول قرار گرفت. در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) هدف اصلی احزاب وابسته جلوگیری از گسترش اندیشه های آزادیخواهی و برابری طلبی بویژه سوسیالیسم و نهضت های خودمختاری بود. در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۵-۱۳۳۰) هدف این نوع احزاب نیز مطابق تغییر اوضاع در شرایط جهانی و منطقه تغییر کرد. همانطور که خواهیم دید، هدف اصلی این احزاب در این دوره جلوگیری از رشد جنبش های استقلال طلبانه ملی، بویژه جنبش ملی شدن صنعت، بود اگر یکی از بازیگران اصلی دوره اول آزادیهای دموکراتیک سید ضیاءالدین طباطبایی بود که پیوسته تقلاء می کرد که با کمک یاران خود مثل سرلشگر حسن ارفع ایران را در مدار وابستگی به انگلستان نگهدارد، در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک این هدف مهم نظامی جهانی سرمایه، بعهده بازیگر دیگری به اسم احمد قوام السلطنه گذاشته شد که عمدتاً خواهان انتقال کامل ایران به مدار و حوزه نفوذ قدرت نوخاسته آمریکا بود.

احزاب انگلوفیل، که به یاری افراد با نفوذی مثل سید ضیاءالدین طباطبایی و سرلشگر حسن ارفع در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک ۱۳۲۵-۱۳۳۰ تشکیل یافتند همگی خواهان ادامه و حفظ ایران در مدار و حوزه نفوذ انگلستان بودند. رهبران این احزاب میکوشیدند که در این دوره از گسترش نفوذ آمریکا، که بسرعت میرفت به سرکرده کشورهای سرمایه داری پیشرفته (امپریالیستی) تبدیل گردد، جلوگیری کنند و روی این اصل با موقعیت و فعالیتهای افراد شاخص و متنفذی چون قوام السلطنه که خواهان گسترش نفوذ آمریکا در ایران بودند، مخالفت

## فصل چهارم

میکردند. بعضی از این سازمانها و احزاب مهم که در این دوره تأسیس یافتند، عبارت بودند از:

### حزب آریا

حزب آریا بلافاصله بعد از سرکوب جنبش های دموکراتیک خود مختاری در آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۶ تأسیس یافت. این حزب دست راستی، که شدیداً متمایل به انگلستان بوده و دارای خطوط سیاسی فاشیستی بود به روایتی توسط محمد هادی سپهر<sup>۳۵</sup> و به روایتی دیگر توسط سرلشگر حسن ارفع<sup>۳۶</sup> پایه گذاری شد. این حزب یک شاخه نظامی داشت که خود ارفع بر آن نظارت داشته و با حمایت دولت انگلستان آن را هدایت می کرد.

اعضای اصلی این حزب به غیر از هادی سپهر و ارفع عبارت بودند از: سرهنگ حسین منوچهری (یکی از هواداران آلمان هیتلری در ارتش ایران در جریان جنگ جهانی دوم و بعداً ارتشبد منوچهر آریانا) سرتیپ دیهیمی (گرداننده اصلی شاخه نظامی) حسن اخوی (توریسین مسایل نظامی حزب و بعداً سرلشگر) و سرلشگر محمود ارم.

هدف این حزب نفوذ در دستگاههای نظامی دولتی و جلوگیری از شیوع و گسترش اندیشه های سوسیالیستی و دموکراتیک در ارتش ایران بود. این حزب و رهبرانش عمدتاً طرفدار انگلستان بوده و عموماً علیه قوام السلطنه، که در این دوره بسوی آمریکا جلب شده بود، فعالیت داشتند.<sup>۳۷</sup> دفتر مرکزی حزب آریا در خیابان لاله زار تهران قرار داشت و روزنامه «قلندر» در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۹ ارگان غیر رسمی این حزب محسوب میشد.

حزب آریا با اینکه طرفدار انگلستان بود،<sup>۳۸</sup> ولی دارای اندیشه های فاشیستی نیز بود و بدین جهت در دوره حکومت ملی دکتر مصدق توانست به همکاری با حزب سومکا دست زده و بعضی از افراد آن حزب را به عضویت در خود جلب کند.<sup>۳۹</sup>

حزب آریا بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ انجام وظیفه خود را موفقیت آمیز دانسته و مثل اکثر احزاب دست راستی طرفدار انگلستان از فعالیت دست برداشته و جای خود را به نیروهای تازه نفس طرفدار آمریکا داد.

### حزب وحدت ایران

«حزب وحدت ایران» در سال ۱۳۲۵، در بحبوحه مبارزات مردم آذربایجان و مردم کردستان برای خودمختاری، به دنبال انشعاب گروهی از اعضای رهبری «حزب ایران» به رهبری دکتر شمس الدین جزایری، که مخالف ائتلاف و همکاریهای حزب ایران با حزب توده

## فصل چهارم

ایران و دیگر احزاب دموکراتیک بود، تشکیل شد. در تابستان ۱۳۲۵، پس از ائتلاف حزب ایران با حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و تشکیل «جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه»، جزایری و تنی چند از رهبران حزب ایران، هم چون ارسلان خلعتبری، حسن افشار و مهندس ایروانی از حزب ایران جدا شده و حزب وحدت را تشکیل دادند.<sup>۲۰</sup> پس از تشکیل حزب، سیاسیون شناخته شده ای که دارای اندیشه های ضد سوسیالیستی و راست بودند هم چون سید حسن زعیم، ذکاءالدوله غفاری، هادی اشتری، دکتر محمد امین ریاحی، دکتر محمد حسین میمندی نژاد و رحیم صفاری به آن پیوستند. ارگان حزب، که نظرات «ضد جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه» و ضد خودمختاری و ضد سوسیالیستی رهبران خود را منعکس میکردند روزنامه «شفق» بود که به مدیریت خود جزایری در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۶ انتشار میافت. به جز «شفق» نشریه ای دیگری به اسم «کوه نور» نیز از طرف «حزب وحدت ایران» چاپ میگشت که امتیاز آن به سلیمان انوشیروانی تعلق داشت. از دیگر مطبوعات حزبی، که در این زمان به حزب وحدت ایران وابسته بودند میتوان از نشریه «مرد ایران» نام برد که برای مدت کوتاهی در پائیز و زمستان ۱۳۲۵ منتشر میگشت.

حزب وحدت ایران پس از تأسیس به تشکیل یک شورایعالی دست زد. اعضای این شورایعالی عبارت بودند از: هادی اشتری، ناصر اعتمادی، حسن افشار، ملک الشعرای بهار، مهدی پیراسته، شمس الدین جزایری، ارسلان خلعتبری، محمد حسین میمندی نژاد، ناصر نجمی، حسن تزیه و احمد ولایتی.<sup>۲۱</sup>

در جریان سال ۱۳۲۶ رهبری حزب وحدت ایران بعد از مذاکرات با رهبران احزاب «مردم» و «فرزندان ایران» ائتلاف کرده و «حزب اتحاد» را تأسیس کردند.

### حزب جمعیت عامیون ایران

پس از سرکوب خونین جنبش های خود مختاری در آذربایجان و کردستان و افتتاح مجلس پانزدهم (۱۳۲۵-۱۳۲۶)، «حزب جمعیت عامیون ایران» به رهبری سید حسن تنی زاده (که بعد از شش سال سفارت در انگلستان به ایران برگشته و تحت عنایت و حمایت قوام السلطنه به نمایندگی مجلس پانزدهم انتخاب شده بود) در تیرماه ۱۳۲۷ تأسیس شد.<sup>۲۲</sup> این حزب و اکثر رهبران آن، که عموماً طرفدار دربار و سیاست های «بلوک غرب» به ویژه انگلستان در بحبوحه آغاز «جنگ سرد» بین شرق و غرب بودند، بعد از جریانان ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (سوء قصد علیه شاه در صحن دانشگاه، غیرقانونی کردن حزب توده ایران و قلع و قمع دیگر نیروهای مرفقی و

## فصل چهارم

دموکراتیک) مورد هیچ نوع تعرض از سوی رژیم شاه که حکومت نظامی در سراسر ایران اعلام کرده بود، قرار نگرفت.

به غیر از خود تقی زاده، دیگر افراد شاخص این جمعیت عبارت بودند از: ابراهیم حکیمی، مختارالملک صبا، محمود عرفان، اسماعیل یکانی، محمدعلی مافی (نظام السلطنه)، غلامعلی میکده، باقر کاظمی، اسماعیل امیرخیزی، مهدی بامداد، ناصر قلی اردلان، کریم طاهرزاده بهزاد، نصرت الله امینی، ابوالقاسم نجم و احمد فرامرزی.

روزنامه «خاور» به مدیریت احمد فرامرزی، ارگان «جمعیت عامیون ایران» بود که در شماره های مختلف و متعدد خود به تشریح و تفسیر برنامه سیاسی می پرداخت. بررسی شماره های مختلف روزنامه «خاور» و نقش کادرهای رهبری این جمعیت نشان می دهد که این جمعیت و رهبرانش از اوان تأسیس آن در ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۴۱ (سال انحلال رسمی آن)، یک حزب به تمام معنی سلطنت طلب بوده و در آن دوره در تحکیم رژیم سلطنتی شاهنشاهی، قدم به قدم بار و بار شاه و دربار بودند.<sup>۲۳</sup> آن ها چه در تشکیل مجلس موسسان به منظور تجدید نظر در اصل چهل و هشت قانون اساسی و تفویض اختیار انحلال مجلسین به شاه و چه در تأسیس غیرقانونی مجلس سنا (که در سال های اوج گیری جنبش مشروطیت مورد مخالفت مشروطه طلبیان بود) از شاه و سیاست های او حمایت کردند و می توان گفت که در عروج محمدرضا شاه به قله دیکتاتوری نقش موثری را بازی کردند.<sup>۲۴</sup>

در دوره ابتدایی اوجگیری جنبش ملی شدن صنعت نفت، موضع گیری تقی زاده و مجلس سنا در برابر پیشنهادات و سیاست های ملی مصدق و دیگر رهبران جبهه ملی در مجلس شانزدهم باعث گردید که در پاییز ۱۳۲۹ در صفوف جمعیت عامیون ایران شکاف بیفتد. بعضی از اعضای اصلی جمعیت عامیون که در جریان سال ۱۳۲۹ در حمایت از سیاست های مصدق، به ویژه اصل ملی شدن صنعت نفت، از جمعیت عامیون استعفا دادند، عبارت بودند از: باقر کاظمی، نصرت الله امینی، عبدالعلی لطفی و ابوالقاسم نجم. در اردیبهشت ۱۳۳۰، وقتیکه دکتر مصدق کابینه اول خود را تشکیل داد، باقر کاظمی وزارت امور خارجه و عبدالعلی لطفی وزارت دادگستری را عهده دار گشتند. ابوالقاسم مجد عضویت هیات مختلط مامورخلع ید از شرکت نفت انگلیس - ایران را پذیرفت و نصرت الله امینی نیز به کفالت شهرداری تهران منصوب شد.<sup>۲۵</sup>

بعد از شکاف در صفوف جمعیت عامیون، نمایندگان جمعیت در مجلسین، به پیروی از تقی زاده به مخالفت خود با اصل ملی شدن صنعت نفت و سیاست های دولت ملی مصدق ادامه دادند. آنها در جریانات تیرماه ۱۳۳۱ به شدت با نخست وزیر مصدق مخالفت کرده و به زمامداری

## فصل چهارم

قوام السلطنه رأی مثبت دادند. بعد از پیروزی قیام سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به نخست وزیری، رهبران جمعیت عامیون در مبارزه علیه مصدق ناتوان شده و کوچکترین پایگاهی در بین مردم نداشتند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تقی زاده و دیگر رهبران جمعیت عامیون دوباره در صحنه سیاسی ایران به فعالیت پرداختند. تقی زاده از طرف شاه به ریاست مجلس سنا منصوب گشت و تا پایان عمر خود در سال ۱۳۴۸ این سمت را بر عهده داشت. دیگر رهبران جمعیت عامیون تا پایان رژیم پهلوی کرسی های مجلس سنا و مجلس شورای ملی را بر عهده داشتند.

جمعیت عامیون به فعالیت های خود تا سال ۱۳۴۰ ادامه داد و در آن سال چون تعدادی از سران آن با «اصلاحات ارضی» مخالفت می کردند، شاه با خواست تقی زاده و دیگر رهبران، دستور انحلال آن را صادر کرد.<sup>۴۶</sup>

### حزب اتحاد

حزب اتحاد در شهریور ۱۳۲۶ از ائتلاف حزب «مردم» (به رهبری سید محمد صادق طباطبائی)، حزب «وحدت ایران» (به رهبری شمس الدین جزایری) و حزب «فرزندان ایران» (به رهبری سید محمد حسن رضوی) ایجاد گشت. پس از تشکیل کمیته مرکزی حزب اتحاد، طباطبائی به رهبری آن برگزیده شد.<sup>۴۷</sup> روزنامه «صدای مردم» (که قبلاً ناشر افکار رهبری حزب «مردم» بود) ارگان حزب «اتحاد» اعلام گشت. حزب اتحاد نیز مثل دیگر احزاب انگلوفیل این دوره از گسترش نفوذ آمریکا در ایران و خاورمیانه هراس داشت بدین جهت با اینکه مثل حزب آریا ضد کمونیست و دشمن هر نوع برابری طلبی بود ولی در عین حال شدیداً علیه قوام السلطنه فعالیت داشت.<sup>۴۸</sup>

حزب اتحاد نیز مثل حزب آریا و دیگر احزاب انگلوفیل بعد از کودتای بیست و هشت مرداد «علت وجودی» خود را از دست داده و به نفع نیروهای وابسته به آمریکا صحنه سیاسی ایران را ترک کرد.

### حزب انتقام

حزب انتقام از جمله احزاب دست راستی طرفدار دربار و مثل احزاب «آریا» و «اتحاد» انگلوفیل بوده و در نتیجه با طرفداران آمریکا، بویژه قوام السلطنه، شدیداً در تضاد بود.<sup>۴۹</sup>

مؤسس این حزب سرهنگ وجیه الله کامکار بود که مثل ارفع انگلوفیل و معتقد به اعمال



## فصل چهارم

خشونت علیه آزادیخواهان بود. کامکار ضمناً مدیریت روزنامه «آهن نو» را بر عهده داشت. صاحب امتیاز روزنامه «آهن نو» که از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ انتشار میافت رضا وزیری بود. حزب انتقام نیز مثل احزاب انگلوفیل آن دوره فاقد پایگاه مردمی بود و عمده فعالیت و نفوذ آن محدود به تهران میشد.<sup>۵۰</sup> بعد از گسترش نفوذ آمریکا در ایران این حزب نیز از فعالیت دست برداشت.

شایان توجه است که کامکار در زمانی که رهبری «حزب انتقام» را در سال های ۱۳۲۶-۱۳۲۸ به عهده داشت، یک حزب خلق الساعه دیگری را نیز تا سال ۱۳۲۹ تحت نام «حزب ایران امروز» اداره می کرد. این حزب از طریق نشر روزنامه «ایران امروز» به عنوان ارگان حزب از نخست وزیران آن دوره - ساعد، هزیر و منصور - حمایت می کرد. این حزب در بحبوحه اوج گیری مبارزات ملی شدن صنعت نفت در اوایل سال ۱۳۳۰ از هم پاشید.<sup>۵۱</sup>



در دوره ۱۳۲۵-۱۳۲۹، تعداد زیادی از احزاب و سازمان های سیاسی در ایران تأسیس یافتند که مثل احزاب خلق الساعه در دوره ۱۳۲۰-۱۳۲۵، چه از جنبه تئوریک و ایدئولوژیک و چه به لحاظ عملی، فراگیر و سرتاسری نبودند. این احزاب، به خاطر عدم توانایی های تشکیلاتی و مالی از یک سو و به خاطر وابستگی به دربار و نیروهای غربی از سوی دیگر نتوانستند با مبارزات ملی مردم همسویی کنند و در نتیجه در جریان اوجگیری مبارزات ضدامپریالیستی مردم در سال های ۱۳۲۹-۱۳۳۱، دچار پاشیدگی گشته و از بین رفتند. اهم این احزاب عبارت بودند از:<sup>۵۲</sup>

- «حزب رادیکال سوسیالیست ایران» در آمل به رهبری محمد فرهمند در ۱۳۲۵.

- «حزب دهقان» در نطنز. به رهبری ریاحی در ۱۳۲۶-۱۳۳۱.

- «حزب رنجبران» در تهران، به رهبری احمد هدایتی خلیج و مهندس صمدپور (از اعضای سابق حزب توده ایران)، قاضی زاده، احمد و رسول رضایی (از اعضای فعال فرقه دموکرات آذربایجان) در ۱۳۲۶.

- «حزب برادران شیراز» در فارس، به رهبری سید نورالدین شیرازی (مجتهد) در رقابت با «حزب دموکرات فارس» به رهبری تقی گلستان (مدیر روزنامه «گلستان» در شیراز)، در ۱۳۲۷-۱۳۳۱.

## فصل چهارم

- «حزب رادیکال»، در رشت، به رهبری حسین رحیم نژاد (از مؤسسين «جمعیت الفباء» در رشت در سال های ۱۳۲۱-۱۳۲۳) با حمایت فتح الله سمعی در ۱۳۲۷.
- «حزب ملت»، در تهران، به رهبری جهانبخش جهرمی در ۱۳۲۸.
- «حزب دموکرات مستقل ایران»، در همدان، به رهبری شمس کاظمین (مدیر روزنامه «تقوی»، ارگان حزب) در ۱۳۲۹.
- «حزب ایران بزرگ»، در تبریز به رهبری استوار عبدی (خلبان گردان هوایی) در ۱۳۲۹.
- «حزب جوانان کردستان»، در بوکان و مهاباد، به رهبری حسن قاسمی و تعدادی دیگر از پیروان و بقایای سازمان کومه له در ۱۳۲۹ و
- «حزب آزادگان»، (با همداد) در نیشابور، به رهبری ابوالفضل ارباب زاده، پیرو اندیشه های احمد کسروی و رقیب طرفداران «فدائیان اسلام»، در خراسان، ۱۳۲۹-۱۳۳۱.



بطور کلی بعد از شکست و قلع و قمع نیروهای دموکراتیک در آذربایجان و کردستان نیروهای دست راستی و سلطنت طلب، که عمدتاً طرفدار آمریکا در ایران بودند، در مقایسه با دوره پیش (۱۳۲۰-۱۳۲۵) مواضع قویتری در صحنه سیاسی ایران کسب کردند. نزدیک به سه سال (از پائیز ۱۳۲۵ تا پائیز ۱۳۲۸) آزادیهای دموکراتیک در سراسر ایران از طرف حاکمیت شاه- قوام یا محدود شد و با بکلی نابود گردید. در این دوره تعداد و فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی نسبت به دوره قبل کمتر گشته و خفقان سیاسی بر کشور مستولی شد. عملاً در این دوره «حزب دموکرات ایران» که در خرداد ۱۳۲۵ توسط قوام السلطنه تشکیل شد، یکه تاز میدان گشته و با خواست و حمایت آمریکا فعالیت را برای ایوژیسیون تقریباً ناممکن ساخت. تنها رقیب حزب دموکرات ایران در این دوره «حزب توده ایران» بود که آن نیز از یک طرف با مشکلات سازمانی داخلی خود و از طرف دیگر با تعرض قهرآمیز حزب دموکرات ایران و دربار روبرو بود. به غیر از این دو حزب، در این دوره هسته ها و گروه هائی، که بعداً با وحدت خود در سال ۱۳۲۸ اساس «جبهه ملی ایران» را بوجود آوردند، ظهور کردند. هم چنین در این دوره، ما شاهد شکل گیری سازمانهای سیاسی - مذهبی «اصول گرا» («بنیادگرا») هم چون

## فصل چهارم

«فدائیان اسلام» و سازمانهای ضد نژادی و فاشیستی مثل سومکا هستیم که به نوبه خود بعداً در تحویل و تحولات اوضاع سیاسی ایران بویژه در سالهای پرتلاطم دوران زمامداری دکتر مصدق نقش های حساسی را بازی کردند.

در بخش پنجم و ششم این فصل به بررسی «حزب دموکرات ایران» و رقیب سرسخت آن - حزب توده ایران - می پردازیم. در فصل پنجم کم و کیف سازمانهای درون «جبهه ملی ایران» و سازمانهای سیاسی - مذهبی و ضد نژادی - فاشیستی خارج از آن جبهه را در دوران حکومت ملی دکتر مصدق مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### بخش پنجم

## حزب دموکرات ایران

قوام السلطنه و همکارانش در هشتم تیر ۱۳۲۵ با استفاده از امکانات دولتی و پشتیبانی نیروهای وابسته به آمریکا و انگلیس به تشکیل «حزب دموکرات ایران» اقدام کردند. هدف از ایجاد این حزب رشد اغتشاش فکری در اذهان مردم و ارائه یک آلترناتیو (بدیل) در مقابل حزب توده و حزب ایران و دیگر نیروهای ملی و دموکراتیک (حزب سوسیالیست، حزب جنگل، فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان) بود. زیرا در آن سالها این احزاب درصدد بودند که با ایجاد یک جبهه ائتلافی سرنوشت مبارزات ضد استبدادی مردم ایران را به سرانجامی مثبت و موفقیت آمیز برسانند. قوام السلطنه، که در تاریخ معاصر ایران تنها نخست وزیری بود که در زمان زمامداری اقدام به ایجاد یک حزب بزرگ برهبری خود نموده بود، با ارائه یک پلتفرم سیاسی مملو از مواضع مترقی و دموکراتیک،<sup>۵۳</sup> برنامه داشت که با خلع سلاح نیروهای مترقی و ملی در جامعه ایران موفق به ایجاد یک دولت تک حزبی شود. در این امر قوام و یارانش از همان اوان از حمایت زمین داران بزرگ ایالات شمال ایران و آنهاییکه داعیه وزارت و وکالت داشتند بهره مند شدند. مضافاً چون سرمایه داران بزرگ و تجار «کمیرادور» در رشد و تحکیم این حزب پولهای گزافی خرج می کردند بزودی حزب به مرکز تجمع نیروهای ثروتمند دولتی و درباری که عمدتاً به هواخواهی از منافع نیروهای خارجی، بویژه آمریکا، معروف بودند تبدیل گشت.

رهبران حزب دموکرات ایران با اینکه با نفوذ و سیاست های دولت انگلیس مخالفت میکردند ولی در عوض از سیاست های «جنگ سرد» آمریکا در خاورمیانه و بالکان دفاع میکردند. روی این اصل طبیعی بود که رهبران این حزب از سیاست «موازنه منفی» دکتر مصدق

## فصل چهارم

نه تنها حمایت نمیکردند بلکه نسبت به مصدق و آرمانهای ملی گرانه او دشمنی نیز می‌ورزیدند. بی تردید این رهبران تمام ارگانهای حزب، منجمله کمیته مرکزی را در انحصار خود داشتند.

### گروه های درون حزب دموکرات

اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات که سیزده نفر بودند، به دو گروه مشخص تقسیم میشدند: گروه اول را آریستوکراتهای زمین دار که عمدتاً از ایالات شمال ایران بودند، تشکیل میدادند. آنها عموماً تمایلات ضد انگلیسی داشته و اکثراً نیز خواهان توسعه نفوذ آمریکا در ایران بودند. اعضای این گروه عبارت بودند از قوام السلطنه، نخست وزیر وقت، مظفر فیروز، معاون نخست وزیر، محمد والی فرمانفرما، نماینده مجلس، ابوالقاسم امینی، مدیر روزنامه «امید» و سردار فاخر حکمت سخنگوی مجلس.

گروه دوم را روشنفکرانی تشکیل می‌دادند که خواهان تغییرات بطشی و نسبی در اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران بودند. آنها بعلل مختلف از احزاب سیاسی دیگر بریده و به حزب پیوسته بودند و داعیه وزارت و وکالت در دولت داشتند. بعضی از این روشنفکران بخاطر اینکه می‌توانستند روشنفکران را بسوی خود جلب کرده و مانع جلب آنها به حزب توده و حزب ایران گردند مورد توجه خاص قوام و دیگر آریستوکراتهای ملاک درون حزب بودند. اعضای این گروه عبارت بودند از: ملک الشعراء بهار، شاعر معروف و وزیر فرهنگ کابینه قوام، محمود محمود، محقق تاریخ و از پایه گذاران حزب دموکرات سابق در دهه ۱۸۹۰ خورشیدی، ابوالحسین صادقی، دکتر طب و از اعضای سابق «حزب ایران»، ابوالحسین عمیدی نوری سردبیر روزنامه «داد»، سید هاشم وکیل، حقوقدان، زین‌العابدین فروزش، سردبیر روزنامه «نجات ایران»، عباس نراقی، حقوقدان و رهبر سابق «حزب همراهان»، حسن ارسنجاتی، مدیر روزنامه معروف «داریا» و رهبر سابق «حزب آزادی»، احمد آرامش، خسرو اقبال (برادر دکتر اقبال) مظفر بقائی و حسین مکی.<sup>۵۲</sup>

با اینکه حزب دموکرات ایران در اوان تشکیل خود موفق به جلب تعداد قابل توجهی از روشنفکران گشت که دارای پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی بوده و با زمین داران آریستوکرات ایالات شمال ایران و صاحبان صنایع بزرگ تفاوت‌های آشکار داشتند ولی سیاست‌ها و برنامه‌های حزب عمدتاً توسط زمین داران بزرگ و صاحبان صنایع تنظیم و پیاده میشد. در واقع، حزب دموکرات ایران منحصراً توسط خود قوام السلطنه و معاونش مظفر فیروز اداره و کنترل میشد.<sup>۵۳</sup> هر دو نفر به خاطر داشتن خصوصیات شخصی خود و به خاطر جاه طلبی‌های طبقاتی نقش

## فصل چهارم

های مهمی را در تحویل و تحولات دوره دوم آزادیهای دموکراتیک بازی کردند.

### موقعیت و مقام قوام السلطنه

احمد قوام از سیاستمداران «پر تجربه» و از نخست وزیران «پرکار» ایران محسوب می‌شود. او که از خاندان قاجار بود در سال ۱۲۵۶ خورشیدی در تهران متولد شد و از کوچکی به اتفاق برادر بزرگترش (میرزا حسنخان وثوق الدوله) سیاقنویسی و ادبیات فارسی و مقدمات عربی را آموخت و در مدرسه مروی تهران در زیر نظر شیخ علی نوری و سید عبدالکریم لاهیجی به تحصیل بیان و منطق پرداخت. قوام در اوان جوانی به دربار قاجاریه راه یافته و به خاطر خدماتش به شاهان قاجار از طرف آن دربار سه لقب (دبیر حضور، وزیر حضور و قوام السلطنه) کسب کرد. او با شش پادشاه ایران (ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علیشاه، احمد شاه، رضاشاه پهلوی و محمد رضا شاه پهلوی) کار کرده و مجموعاً دویست و دو سال در زمان احمد شاه و سه بار در عصر محمدرضا شاه به مقام نخست وزیری ایران نایل آمد.<sup>۵۶</sup> قوام در دوران فعالیت سیاسی خود، که نزدیک به ۵۰ سال طول کشید، به طبقات حاکمه ایران و موقعیت قدرتهای بزرگ خارجی، بویژه آمریکا، خدمات بیشماری را انجام داد.<sup>۵۷</sup>

مورخین گوناگون ایرانی و خارجی مدارک متنوع و فراوانی ارائه میدهند که به روشنی دلالت بر شرکت فعال قوام در نابودی جنبش‌های آزادیخواهانه و دموکراتیک و ملی میکنند. او در قلع و قمع جنبش مشروطیت و سرکوب ستارخان و باقرخان شرکت کرده و بعدها در جریان سالهای پرتلاطم ۱۲۹۹-۱۳۰۰ در تهیه موجبات قتل کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان شرکت فعال داشت.

قوام با این که «پیش کسوت»، «مُدبّر» و سیاستمدار «کهنسال» محسوب میشد ولی درست به خاطر منافع طبقاتی و نیات شخصی جاه طلبانه اش در سال ۱۳۲۵ با حمایت آمریکا و انگلیس رهبری سرکوب جنبش‌های آذربایجان و کردستان را بعهده گرفت و سپس کارزار بزرگی را علیه آزادیهای دموکراتیک در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۷ در سراسر ایران برآورد. پنجسال بعد، قوام به خاطر داشتن «شایستگی فراوان» در روزهای پرتلاطم ۲۶ تا ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ پست نخست وزیری را دوباره از طرف شاه اشغال کرده و به نفع دربار و نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) و بر علیه حرکت رهایی بخش مردم ایران و دولت ملی مصدق وارد عمل شد. بعد از پیروزی مردم در قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ قوام خانه نشین گشته و آخرین سالهای زندگی خود را در «ذلت» و «خواری» گذراند.

## فصل چهارم

قوام السلطنه با اینکه برخلاف نخست وزیران دوره‌های آزادیهای دموکراتیک ۱۳۲۰-۱۳۲۹ (محمد علی قزوینی، علی سهیلی، محمد ساعد، مرتضی قلی بیات، ابراهیم حکیمی، عبدالحسین هزیر، علی رزم آرا و حسین علا) فردی «مجبرب»، «دیپلمات مدبر»، نخست وزیری «پرتجربه»، سازمانده «قاهر» و «شایسته» بود ولی به خاطر وابستگی‌های ایدئولوژیکی به نیروهای خارجی، بویژه آمریکا، و به خاطر منافع صرفاً طبقاتی و جاه طلبی شخصی به جنبش استقلال خواهی و آزادیخواهی مردم ایران صدمات بیشماری وارد ساخت. او درست برعکس خویشاوندیش (دکتر محمد مصدق) به خاطر ارضای منافع به غایت تنگ نظرانه طبقاتی خود کوچکترین مهر و محبتی در دل خود نسبت به مردم زحمتکش ایران نداشت. بی جهت نیست که شاعران مردم دوست و میهن پرست معاصر قوام در محکومیت و نکوهش او دمی آرام نه نشستند. عارف قزوینی، شاعر و ترانه ساز ملی ایران، بعد از اینکه قوام در سال ۱۳۰۰ موجبات قتل محمد تقی خان پسیان و میرزا کوچک خان جنگلی را فراهم ساخت، درباره بیرحمی و قدرقدرتی قوام گفت:

قوام السلطنه این دور، دور قواست بکن

که انتقام از این دور، آسمان گیرد.<sup>۵۸</sup>

فرخی یزدی، شاعر رزمنده و متعهد دیگر در سالهای بعد در مضرات وابستگی قوام به قدرتهای خارجی چنین گفت:

محو شد ایران را اقدام قوام السلطنه

محو بادا در جهان نام قوام السلطنه.<sup>۵۹</sup>

### نقش و موقعیت مظفر فیروز

مظفر فیروز (معاون قوام و شخص دوم حزب دموکرات ایران) نیز از خاندان قاجار و نوه شاهزاده فرمانفرمایان بوده و سیاستمداری جاه طلب و صاحب نفوذ در دهه ۱۳۲۰ در ایران محسوب میشد. فیروز در سال ۱۳۲۰ بعد از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و خلع و تبعید رضا شاه با سید ضیاءالدین طباطبائی در فلسطین، که آن زمان مستعمره انگلستان بود، تماس برقرار کرد و بلافاصله او را از فلسطین به ایران آورد. بعد از اینکه اعتبارنامه سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی به خاطر نقش فعالش در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توسط نیروهای دموکرات و ملی زیر سؤال قرار گرفت مظفر فیروز نیز موضع عوض کرده و به طرفداری از سیاست آمریکا و همکاری با قوام السلطنه روی آورد. مظفر فیروز، که سیاستمداری مرموز و

## فصل چهارم

جاه طلب بود، به خاطر موقعیت خانوادگی اش و خویشاوندی با آدم های سرشناس توانست مدتها افکار عمومی را نسبت به خود و قوام السلطنه فریب داده و بدین وسیله با سرکوب جنبش آذربایجان و سپس قلع و قمع آزادیهای دموکراتیک به طبقات حاکمه ایران خدمت موثر و تعیین کننده ای بنماید. از یک سو، چون دکتر مصدق دائمی مظفر فیروز بود در نتیجه فیروز در آن زمان موفق شد که برای مدت کوتاهی هم که شده نیروهای ملی گرا و استقلال خواه را فریب داده و از اعتماد و همکاریهای آنها سوء استفاده های شایانی به نفع دربار و طرفداران آمریکایی بکند. از سوی دیگر، مریم فیروز، خواهر مظفر، به خاطر ازدواج با نورالدین کیانوری این فرصت را به برادرش داد که رابطه ای نزدیک با بخش مهمی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران برقرار سازد.<sup>۶۰</sup> براساس این روابط نزدیک و ترفندهای مظفر فیروز بود که در بهار سال ۱۳۲۵ قوام موفق شد که با تظاهر به آزادیخواهی و استقلال طلبی سران حزب ایران، حزب توده ایران را در داخل «کابینه ائتلافی» قوام السلطنه شرکت دهد. جای تعجب نیست که مظفر فیروز قدر و منزلت والائی در پیش قوام داشت و بدون مشورت با او، نخست وزیر تصمیمی را اتخاذ نمیکرد. سید مهدی فرخ که سالها در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) صاحب سمت در کابینه های مختلف دولتی بود، در «خاطرات» خود می نویسد: «قوام بدون نظر فیروز آب نمی خورد. حضرت والا مظفر متفکر کابینه بشمار میرفت. قوام میگفت فیروز یعنی من».<sup>۶۱</sup> از اینکه در کابینه قوام به غیر از خود مظفر فیروز، دو عموی او (سرلشگر محمد حسین فیروز، وزیر راه و محمد والسی فرمانفرماییان، وزیر کار) صاحب سمت بودند تأثیر و نفوذ مظفر فیروز را به روشنی نشان می دهد.

بدون تردید مظفر فیروز با استفاده از امکانات خانوادگی و دولتی همراه با ترفندهای سیاسی موفق شد که با فریب نیروهای دموکراتیک و ملی در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۶ لطمات شدیدی به جنبش آزادیخواهی و دموکراتیک مردم ایران وارد سازد.

بعد از استعفای قوام از نخست وزیری در سال ۱۳۲۶ مظفر فیروز نیز مورد غضب دربار قرار گرفته و به خارج از ایران تبعید شد.<sup>۶۲</sup> او انتظار داشت که در زمان زمامداری دکتر مصدق موفق به بازگشت گردد ولی دولت مصدق هیچوقت به چنین کاری تن در نداد و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد مظفر فیروز هیچوقت به ایران برنگشت.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷، مظفر فیروز در فرانسه همراه عده ای سازمانی بنام «جبهه انقلابی ملیون ایران» را تشکیل داد که بعد از مدتی کوتاه توسط خود فیروز منحل گشت. او بالاخره در سال ۱۳۶۷ در پاریس در سن ۸۳ سالگی درگذشت.<sup>۶۳</sup>

در یک پرسپکتیو (چشم انداز) تاریخی جای تعجب نیست که با این نوع رهبران، حزب

## فصل چهارم

دموکرات ایران بلانی بود که در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ بر مردم ایران نازل گشت تا دست آوردهای دموکراتیک مردم را (که با صدها قربانی و زحمات فراوان کسب کرده بودند) از دستشان گرفته و یا بکلی لغو سازد. در این راستا رهبری حزب به حیل گوناگون متوسل میگشت. بطور مثال، در مبارزه علیه نیروهای دموکراتیک، حزب دموکرات «فدائیان» خود را، که لباس مخصوص به تن داشتند به خیابانها گسیل میکرد تا مردم را مرعوب سازند. شعب مختلف این حزب در راه آهن تهران تشکیل یافت که خسرو هدایت، مدیر کل راه آهن، آنرا رهبری میکرد. با ایجاد باشگاه های مختلف، حزب دموکرات موفق شد بخشی از کارگران را نیز بسوی خود جلب کرده و در ایجاد احساسات تنگ نظرانه ملی علیه آزادیهای دموکراتیک نقش موثری ایفاء کند. حزب دموکرات ایران در مبارزه علیه حزب توده و دیگر نیروهای دموکراتیک فقط از امکانات دولتی و نیروهای نظامی استفاده نمیکرد، بلکه آن حزب با انتشار روزنامه های مختلف به مقیاس وسیعی افکار عمومی مردم شهرهای بزرگ، بویژه تهران، را علیه نیروهای مرفقی ملی گرا بسیج و تهیج میکرد.

ارگان این حزب روزنامه «دموکرات ایران» به مدیریت دکتر هاشم افراشته و به سردبیری ابراهیم افتخار بود که به وضوح مواضع راست و متمایل به آمریکای رهبران آن حزب را منعکس میکرد. دیگر روزنامه های این حزب در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ عبارت بودند از: روزنامه «دیپلمات»، (که احمد آرامش صاحب امتیاز و علی سپهر سردبیر آن بودند).<sup>۴</sup> «پرچم جوانان»، «پیام جوانان»، (ارگان سازمان جوانان حزب دموکرات ایران) «پیک تهران»، «بهرام» و «کارگران ایران».

رهبران حزب دموکرات با جار و جنجال و استفاده از امکانات دولتی و پشتیبانی دربار، جنبشهای آذربایجان و کردستان و مبارزات دموکراتیک را توطئه های خارجی و کمونیسم بین المللی قلمداد کرده و بدین نحو از احساسات میهن پرستانه مردم سوءاستفاده های زیادی برده و قلع و قمع نیروهای دموکراتیک، بویژه بقایای احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان را برای نیروهای انتظامی آسان تر ساختند. قوام و رهبران حزب در عین حال که در خفا شرایط و وسایل سرکوب و قلع و قمع آزادیخواهان را مهیا می کردند در ملاء عام با دادن مانورهای سیاسی و تظاهر به آزادیخواهی و مردم داری میخواستند که با ایجاد آشفتگی و اغتشاش فکری اذهان عمومی را فریب داده و جنبش مردم را در نطفه خفه کنند. روی این اصل، در مرداد ۱۳۲۵ قوام با توسل به مانورهای سیاسی و تظاهر به مردم خواهی و دموکراسی درصدد ایجاد «کابینه ائتلافی»، متشکل از نمایندگان تمام نیروهای دموکرات و ملی و ترقیخواه، درآمد. او بدین ترتیب



## فصل چهارم

هم نیروهای ملی گرا را فریب داده و هم رهبری جنبش آذربایجان و جنبش کردستان را به همکاری بیشتر با دولت مرکزی امیدوار ساخت. کابینه ائتلافی قوام، که در همان ماه تشکیل گشت، شامل سه نفر از حزب توده (ایرج اسکندری وزیر اقتصاد، فریدون کشاورز وزیر فرهنگ، دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداشت) و اللهیار صالح از «حزب ایران» بعنوان وزیر دادگستری بود.<sup>۶۵</sup>

ولی قوام قبل از اینکه اعضای حزب توده را بدرون کابینه ائتلاف راه دهد از آنها خواست که بهای این ائتلاف را بپردازند. یکماه قبل از تشکیل کابینه ائتلافی کارگران نفت در آبادان در ادامه مبارزات ضد امپریالیستی خود و تحت تاثیر مبارزات مردم در آذربایجان و کردستان دست به یک تظاهرات وسیع کارگری زدند. این تظاهرات بقدری توده ای و وسیع بود که انگلیسیها از ترس اینکه پالایشگاه آبادان ممکنست از طرف کارگران مصادره گردد، درصدد برآمدند که به تهدید مداخله نظامی توسل جویند. قوام السلطنه در دومین هفته تظاهرات رهبری حزب توده را به آزمایش گذاشت و دکتر رضا رادمنش و دکتر حسین جودت، رهبر شورای متحد اتحادیه کارگری، را به آبادان روانه کرد. در ۲۳ تیر ۱۳۲۵ بعد از ۱۰ روز تظاهرات، رهبران حزب توده موفق شدند که رهبری کارگران را وادار به مداراجوئی با دولت ارتجاعی قوام سازند. بدین ترتیب تظاهرات، قبل از اینکه به خواسته های کارگران جامه عمل ببوشاند، پایان رسید. یک هفته بعد دولت ائتلافی در اول مرداد ۱۳۲۵ تشکیل شد.

### سرانجام دولت قوام و حزب دموکرات

تشکیل «کابینه ائتلافی» فعالیت‌های به اصطلاح رادیکال حزب دموکرات ایران و پشتیبانی رهبری حزب توده و بخشی از ملی گراها و شخصیت های معروف و با اعتبار از دولت و حزب نوساخته قوام بیشتر باعث سردرگمی در بین توده های مردم گشته و برای مدتها ماهیت واقعی دولت قوام و وابستگی او را به نیروهای خارجی از نظرها پنهان ساخت.<sup>۶۶</sup> وقایع بعد از شکست جنبش آذربایجان بخوبی نشان داد که هدف از ایجاد «حزب دموکرات ایران» و تشکیل «کابینه ائتلافی» در واقع خلع سلاح توده های مبارز و سرکوب جنبشهای ملی در آذربایجان و کردستان بود. قوام و یارانش با کمک انگلیس و آمریکا و با زدن نقاب دموکراسی و ادعای ایجاد روابط حسنه با اتحاد جماهیر شوروی توانستند نیروهای استقلال طلب و بویزه بخش بزرگی از رهبری فرقه دموکرات آذربایجان را فریب داده و ابتکار عمل سیاسی را از دست آنها بگیرند. با استحکام پایه های «حزب دموکرات ایران» و وحدت تمام نیروهای انقیاد طلب، قوام و دارودسته اش

## فصل چهارم

حملات خود را به نیروهای دموکراتیک آغاز کردند. قدم اول در این برنامه انحلال دولت و کابینه ائتلافی بود که چند ماه قبل به وجود آمده بود.

در شهریور ۱۳۲۵، بخشی از ایلات قشقائی و بختیاری در جنوب (بویژه فارس) تحت لوای «خود مختاری» علیه دولت قوام طغیان کرده و خواهان انحلال دولت و «کابینه ائتلافی» شدند.<sup>۶۷</sup> قوام، با دست آویز قراردادن طغیان ایلات، «کابینه ائتلافی» را ملغی ساخته و به ترور و خفقان نوسل جست. در مهرماه همان سال، دولت قوام با شرکت فقط اعضای «حزب دموکرات ایران» کابینه خود را تشکیل داد. کابینه جدید بلافاصله تظاهرات کارگران جنوب را سرکوب کرده و سپس تحت لوای «اجرای انتخابات عمومی سرتاسری» برای ایجاد مجلس پانزدهم، تدارک حمله به آذربایجان را در دستور کار قرار داد.

بعد از سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان در آذر ۱۳۲۵ و قلع و قمع آزادیهای دموکراتیک در سراسر ایران، حزب دموکرات ایران تحت رهبری قوام و مظفر فیروز یک تاز میدان صحنه سیاسی ایران گشته و رهبران آن برنامه چیدند که در شرایط ترور و خفقانی که بوجود آورده بودند بیای تدارک انتخابات مجلس شورای ملی (دوره پانزدهم) در بهار ۱۳۲۶ بروند.

هدف قوام و دیگر رهبران حزب دموکرات ایران از شرکت فعال در انتخابات تسخیر اکثر صندلی ها در مجلس بود. قوام که با حمایت و رضایت آمریکا به نخست وزیری ایران رسیده بود، حالا با قراردادن مجلس در انحصار حزب خود به آسانی میتوانست که به چرخش مهم و بزرگ در سیاست خارجی و داخلی ایران - ازدیاد نفوذ آمریکا در ارکانهای دولتی و متقابلاً تضعیف موقعیت امپراطوری انگلیس در ایران - صورت قانونی دهد. روی این اصل انتخابات مجلس شورای ملی (دوره پانزدهم) با دانش و خواست خود قوام و دربار در شرایط ترور و اختناق انجام گرفت. دولت قوام در بسیاری از شهرهای ایران کاندیداهای مستقل و غیر وابسته به حزب دموکرات را بازداشت نموده و یا تبعید ساخت. در همه جا اسامی کاندیداهای حزب دموکرات در رسانه های دولتی و روزنامه های طرفدار قوام تبلیغ میشد. هنگام رأی گیری نیز خود مقامات دولتی، از طریق تقلب و تعویض آراء، شرایط را برای کاندیداهای حزب دموکرات مهیا کردند که بدون دردسر به مجلس راه یابند. در تحت این شرایط و با انتخابات قلابی، حزب دموکرات اکثر صندلیها را در مجلس اشغال کرد. از ۱۲۲ نفر نماینده مجلس پانزدهم، ۶۲ نفر زمیندار بزرگ، ۱۰ نفر کارخانه دار بزرگ، ۲۲ نفر بوروکرات عالیرتبه غیر نظامی و ۲۸ نفر نیز وکیل دادگستری (عمدتاً سرمایه داران بزرگ تجاری) بودند. بدین ترتیب دولت قوام نگذاشت که حتی یک نفر از

## فصل چهارم

سازمانهای دموکراتیک و یا از شخصیت‌های مستقل غیر وابسته به حزب دموکرات و دربار به مجلس پانزدهم راه یابد.<sup>۶۸</sup>

بعد از تسلط بر مجلس و استحکام پایه های دولتی، قوام و حزب دموکرات بطور قابل ملاحظه سیاست نزدیکی با آمریکا را تعقیب کرده و مواضع ضد شوروی در امور بین المللی اتخاذ کردند. در واقع در این زمان (۱۳۲۶-۱۳۲۵)، دولت قوام و حزب دموکرات به مهره های اصلی مبارزه در دست آمریکا برای پیشبرد «جنگ سرد» علیه شوروی تبدیل گشتند. در تعقیب این سیاست، قوام و حزب دموکرات در جهت دادن امتیازات استخراج نفت به آمریکائیان، شروع به برنامه چینی کرده و حتی از آمریکا قرضه های زیادی گرفتند. این امر مقامات انگلیسی را به هراس انداخت. دولت انگلیس بهیچوجه خواهان شرکت کمپانیهای آمریکائی در استخراج نفت نبود. روی این اصل دوباره رقابت شدیدی بین آمریکا و انگلیس در ایران آغاز شد. رقابت کمپانیهای نفت آمریکا و مقامات انگلیسی در ایران در مبارزه و رقابت میان دربار شاه و دولت قوام تجلی کرد. این رقابت چندان شدید گشت که علی منصور، که از طرف شاه به استانداری آذربایجان منصوب شده بود، اجازه نداد که شعبات حزب دموکرات در شهرهای آذربایجان افتتاح گردد.

در بحبوحه این مبارزه، مطبوعات طرفدار انگلیس نیز شروع به مبارزه کرده و رشوه خواری و فساد سران حزب دموکرات را افشاء نمودند. مخالفت انگلستان و دربار و افشای رشوه خواریهای حزب بالاخره منجر به انشعاب در درون حزب گردید. عده زیادی از رهبران حزب منجمله حکمت، رئیس مجلس پانزدهم، به مخالفت علیه قوام برخاستند.<sup>۶۹</sup> بعد از سقوط دولت قوام (زمستان ۱۳۲۶) و ظهور یک دوره جدید از فعالیت های سیاسی، حزب دموکرات ایست و بزرگی خود را از دست داده و در آستانه ملی شدن صنعت نفت بیک حزب درجه سوم تبدیل گشت و در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق (بعد از سی ام تیر ۱۳۳۱) عملاً از بین رفت.

## بخش ششم

### حزب توده ایران

همانطور که در بخش پیشین این فصل بطور مشروح گفته شد، قیام بخشی از عشایر جنوب ایران با خواست و حمایت خود رژیم در بهار ۱۳۲۵ و سپس انحلال «کابینه ائتلافی» و اخراج نمایندگان احزاب مترقی از ارگان های دولتی و بعداً سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان در آذر ۱۳۲۵ شرایط را برای استقرار یک دوره نزدیک به سه سال خفقان و سانسور بوجود

## فصل چهارم

آورد. در جریان زمستان ۱۳۲۵ و بهار ۱۳۲۶، حزب توده نیز مثل دیگر نیروهای مترقی از یورش نیروهای انتظامی دولت شاه- قوام در امان نماند. در این دوره، که نزدیک به یکسال طول کشید، در شهر های بزرگ ایران منجمله در اصفهان، کرمان، آبادان و کرمانشاه، دفاتر مرکزی حزب توده مورد حمله مامورین و طرفداران دولت قرار گرفته و فعالین حزب عموماً دستگیر و از ادارات دولتی، بویژه از کمپانی نفت، اخراج شدند. در تهران، دولت با استفاده از حکومت نظامی، هر نوع تجمع را غیر قانونی و قدغن اعلام کرده و دستور بازداشت رهبران حزب توده (اردشیر آوانسیان، عبدالصمد کامبخش، علی امیر خیزی و ایرج اسکندری) را صادر کرد. در شهرهای مختلف گیلان و مازندران، دولت صدها نفر را دستگیر ساخته و در آذربایجان نزدیک به ۱۰۰ نفر از اعضای حزب را به اتهام همکاری با دولت پیشه وری اعدام کرد. در این دوره صدها نفر از فعالین حزب توده همراه با اعضای فرقه دموکرات و بیشتر از ده هزار نفر از مبارزین کرد طرفدار حزب دموکرات کردستان به شوروی پناهنده شدند. آن بخش از رهبری فرقه دموکرات نیز که در آذربایجان مانده و مقاومت کردند دستگیر شده و بدون محاکمه اعدام گردیدند. معروفترین شخصیت این گروه فریدون ابراهیمی، رئیس دادگستری دولت پیشه وری، بود که بعد از دستگیری بلافاصله در تبریز اعدام گردید.<sup>۷۰</sup>

علیرغم صدمات شدیدی که رژیم بریکر حزب توده، بویژه در ایالات و شهرهای ایران، وارد ساخت، آنرا غیرقانونی اعلام نکرد. رژیم امیدوار بود که در زیر ضربات و اعمال خفقان، حزب توده دچار انشعاب گشته و از درون متلاشی خواهد شد. با آغاز سال ۱۳۲۶، علائم و آثار انشعاب و چند دستگی در درون حزب نمایان گشت. این انشعابات با اینکه در دراز مدت ضرر مهمی به اقتدار و تحکیم حزب در سالهای بعد نزد ولی در کوتاه مدت باعث تشنج و پراکندگی در درون حزب گشته و در افکار عمومی نیز بعلت کناره گیری بعضی نویسندگان و شخصیتهای سرشناس از حزب تاثیر گذاشت. ما در اینجا به اهم این فراقسیونها و انشعابات اشاره کرده و مواضع سیاسی آنها را مورد تحلیل قرار میدهیم.

### نظرات و رشد اختلافات در درون حزب

وجود نظرات مختلف و مخالف با رهبری از اوان تشکیل آن در درون حزب وجود داشته است. ولی این نظرات مختلف بعد از شکست جنبش آذربایجان بشکل فراقسیون های مختلف در درون حزب بروز کردند. یکی از معروفترین این گروهها در این دوره «گروه خلیل ملکی» بود. خلیل ملکی جزو «۵۳ نفر» بود که اعضای آن در زمان رضاشاه تحت پیگرد قرار گرفته و

## فصل چهارم

بزدان افتاده بودند. در سالهای اول تشکیل حزب توده، ملکی با اینکه از کادرهای فعال رهبری حزب توده بود ولی در مواردی رهبری حزب را به شدت مورد انتقاد قرار میداد. در کنگره اول، که در مرداد ۱۳۲۳ در تهران برگزار گردید، ملکی تصمیم رهبری حزب مبنی بر شرکت در انتخابات مجلس چهاردهم را یک عمل «فرصت طلبانه» ارزیابی کرد. او در ضمن در این کنگره از حزب خواست که «راه انقلابی تر» در مبارزه برای دفاع از حقوق کارگران و دهقانان علیه طبقات حاکمه اتخاذ کند.

در جریان اوج گیری مبارزات دموکراتیک در آذربایجان، ملکی به مخالفت با آن پرداخت و رهبری حزب را، که از آن جنبش بطور تاکتیکی پشتیبانی میکرد، مورد انتقاد قرار داد. ملکی اصل «حق تعیین سرنوشت ملی» را برای ملیتهای ایرانی نپذیرفته و جنبش مردم آذربایجان را بعنوان بخشی از مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران قبول نداشت.<sup>۷۱</sup> بلافاصله پس از شکست جنبش آذربایجان، اعتراضات خلیل ملکی بیشتر شده و شدت مخالفت او با رهبری حزب توده فزونی یافت.

رهبری حزب توده برای جلوگیری از انشعاب و پراکندگی، تصمیم به برگزاری جلسه فوق العاده مشورتی گرفت. این جلسه، که در ۲۹ آذر ۱۳۲۵ برگزار گردید، تغییرات بزرگی را در ترکیب رهبری حزب توده بوجود آورد. در جلسه فوق العاده ملکی و طرفدارانش موفق شدند که ترکیب کمیته مرکزی حزب را بکلی تغییر داده و رهبری جدیدی را انتخاب کنند. رهبری جدید این دفعه از میان اعضای جوان تر «۵۲ نفر»، انتخاب شدند. اینان افرادی بودند که از جنبش آذربایجان پشتیبانی نکرده و با استقرار دولت پیشه وری در آذربایجان مخالفت کرده بودند. رهبری هفت نفره جدید عبارت بودند از رضا رادمنش، فریدون کشاورز، محمد یزدی، غلام حسین فروتن، خلیل ملکی، احسان طبری و عبدالحسین نوشین. از اعضای کمیته سابق محمد پروین گنابادی و نورالدین الموتی، بخاطر اینکه «بطور کافی» مارکسیست نبودند، بر رهبری جدید کمیته مرکزی انتخاب نشدند. اوانسیان، کامبخش، امیرخیزی، و اسکندری نیز چون تحت پیگرد دولت قرار گرفته و به شوروی پناهنده شده بودند، به عضویت رهبری انتخاب نشدند. بجز این تغییرات، در این جلسه تصمیم گرفته شد که روزنامه «مردم» بجای «رهبر» بعنوان ارگان حزب، تحت سردبیری مشترک ملکی و رادمنش منتشر گردد. همچنین در این جلسه حزب به انحلال «مخفلهای مارکسیستی» در درون ارتش، که توسط افسران مترقی و متمایل به حزب توده بوجود آمده بودند، اقدام کرد.<sup>۷۲</sup>

علیرغم این تغییرات، بروز و رشد اختلافات قطع نگردید. در جریان یکسال بعد از

## فصل چهارم

برگزاری جلسه مشورتی، اختلافات درون حزبی، بویژه بین ملکی و دیگر رهبران، حزب توده را در سرایش انشعاب و تلاشی قرار داد.

بغیر از نظرات ملکی، در این دوره (از دیماه ۱۳۲۵ تا اسفند ۱۳۲۶) چندین نظر دیگر در درون حزب رشد کرده و شیوع یافت. گروهی معتقد بودند که حزب توده «راه مسلحانه» رسیدن به قدرت دولتی و سوسیالیسم را رد کرده و در عمل «مبارزات طبقاتی» را نفی نموده و عمدتاً به «راه پارلمانی» پُر بها داده است.<sup>۷۳</sup> گروهی دیگر برخلاف گروه فوق الذکر، حزب توده را مبتلا به «مرض کودکانه چپ روی» دانسته و بر آن بودند که رهبری حزب، از اشاعه بحث آزاد در داخل حزب جلوگیری میکند.<sup>۷۴</sup> گروه سومی، تقصیر نابسامانیها و شکست و تشدید خفقان را از آن دموکراتهای آذربایجان و بیشه وری دانسته و نتیجه گیری میکرد که «توطئه انگلیسها» عامل اصلی شکستها بوده و حزب توده چاره ای دیگر، در مقابله با آن مشکلات نداشته است.<sup>۷۵</sup>

### اپریم اسحاق و حزب توده

در این دوره دو کتاب انتقادی از طرف اپریم اسحاق منتشر شد که بیشتر از هر نوشته ای از طرف کادرهای جوان و هواداران حزب مورد بحث و استقبال قرار گرفت. اسحاق در سالهای جنگ جهانی دوم در انگلستان به تحصیل اقتصاد مشغول بوده و از شاگردان جان.م. کینز (Keynes)، استاد و اقتصاددان معروف بود. او در آخر جنگ جهانی در ۱۳۲۴ به ایران برگشته و با خلیل ملکی به همکاریهای نزدیک پرداخت و عضو حزب توده گشت. در سال ۱۳۲۶، اسحاق کتاب نخستین خود را تحت نام «چه باید کرد؟» منتشر ساخت. در همان سال، کتاب دیگر او تحت اسم مستعار «آلاتور» به نام «حزب توده بر سر دو راه» منتشر شد که مثل کتاب «چه باید کرد؟» در میان طرفداران و کادرهای ناراضی حزب خوانندگان زیادی پیدا کرد.

در کتاب «چه باید کرد؟» اسحاق بعد از تحسین از نقشی که حزب توده در اوان ایجادش در رابطه با بسیج هزاران کارگر و روشنفکر ایفاء کرده بود، در سه زمینه تئوریک، مشی سیاسی و تشکیلاتی حزب و رهبری را بیاد انتقاد گرفت. او این چنین انتقادات خود را خلاصه کرد:

«دو عیب عمده حزب که ارتباط نزدیکی با هم دارند» عبارتند از:

یک - «فقدان یک تئوری سیاسی جاندار» که بشوای آنرا به صورت یک برنامه کلی و دراز مدت در عمل پیاده ساخت.

دو - «فقدان یک سازمان قوی و در هم فشرده» که برای «یک حزب مبارز و

## فصل چهارم

انقلابی» لازم و حتمی است. در مورد نکته اول او نظرش این بود که:

«حزب (توده) بیش از یک حزب مترقی آزادیخواه نیست که برای اصلاحات سیاسی-اقتصادی و اجتماعی-تأسیس شده (و) فعالیت میکند... از اصول و مرامنامه و برنامه حزبی کاملاً بی‌دست که... برنامه آن (مذت‌هاست) در ممالک سرمایه‌داری دموکراسی از قبیل انگلستان، فرانسه و آمریکا به‌مورد اجراء گذاشته شده است.»

درباره نکته دوم، اسحاق حزب توده را از نظر سازمانی دارای «تشکیلات ضعیف» محسوب داشته و بر آن بود که «حزب توده بیشتر جنبه یک جبهه دموکراتیک و آزادی‌خواه را دارد تا یک حزب را.» در توضیح این نکته اسحاق بر آن بود که حزب توده «در ایران تنها حزب مهم دست چپ می‌باشد» و حزب دیگری «که در سمت چپ آن حزب واقع شده باشد وجود ندارد» و «بنابراین همه نوع افراد از آزادیخواهان معمولی تا سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در آن پیدا میشوند» که بطور نامتجانس دور هم گرد آمده و حزب را بوجود آورده‌اند.

از نظر ایدئولوژیکی، اسحاق معتقد بود که حزب توده «بین رفرمیسم و انقلاب گیر کرده» و بطور دقیق در رابطه با تسخیر قدرت سیاسی بین راه‌های مختلف منجمله «راه پارلمانتاریسم» و «راه مبارزه مسلحانه» دچار اغتشاش فکری گشته است.

اسحاق در آخر کتاب پیشنهاد میکند که حزب، برای اینکه از بن بست ایدئولوژیکی و سیاسی بیرون آید، باید به دو بخش - «حزب طراز نوین» و «جبهه خلق» - تقسیم شود. حزب طراز نوین باید از انقلابیون، که مسلح به تئوری مارکسیسم هستند و به اصول «مرکزیت دموکراتیک» متعهد هستند، تشکیل یافته و برای پیشبرد امر مبارزه مسلحانه (که بطور اجتناب ناپذیر اتفاق خواهد افتاد) تدارک ببینند. جبهه نیز از طرف دیگر از وحدت سازمانهای مترقی چون «اتحادیه‌های کارگری» و انجمنهای صنفی و احزاب سیاسی بوجود آید. او در ضمن پیشنهاد کرد که حزب توده باید روابط خود را با احزاب و نیروهای چپ در کشورهای اروپائی (به‌ویژه فرانسه و انگلستان) گسترش دهد.<sup>۷۶</sup>

در مقابل این انتقادات، که حزب برای اولین بار از تاریخ ایجادش تا آن زمان با آنها روبرو میشد، رهبری حزب نیز آرام ننشسته و به دفاع از خط مشی و مواضع حزب برخاست. در همان سال ۱۳۲۶، دو نوشته مهم از طرف حزب توده منتشر شد که بطور جامع و دقیق به انتقادات ایریم اسحاق و دیگران برخورد میکردند. این دو نوشته که بدون ذکر نویسنده چاپ گردیدند، عبارت بودند از: «تحلیلی از اوضاع حزب» و «راه حزب توده ایران». این دو نوشته به احتمال

## فصل چهارم

قوی توسط احسان طبری، که در آن سالها به عنوان تئوریسین جوان حزب داشت تدریجاً معروفیت پیدا میکرد، و با همکاری نزدیک احمد قاسمی نوشته شده اند. بهر حال در این نوشته‌ها، طرفداران حزب بطور جدی خاطر نشان ساختند که با اینکه حزب توده مرتکب «بعضی اشتباهات» گشته ولی موفق به ایجاد یک جنبش توده‌ای برای اولین بار در تاریخ ایران گشته است. اینان نظریه مبنی بر ایجاد «حزب طراز نوین» را رد کرده و بر آن بودند که تشکیل چنان حزبی بین روشنفکران و زحمتکشان جدائی بیار خواهد آورد. در ضمن طرفداران خط حزب معتقد بودند که حزب احتیاج به ایجاد «جبهه» ندارد چون خود دارای سازمانهای مختلف توده‌ای، منجمله «سازمان زنان» و «اتحادیه‌های کارگری» است. طرفداران حزب شرکت در «کابینه ائتلافی» و مجلس شورای ملی را توجیه کرده و شرح دادند که احزاب انقلابی دیگر مثل «حزب کمونیست فرانسه» نیز چنان سیاستهایی را در کشورهای خود اتخاذ کرده‌اند.<sup>۷۷</sup> سرشناس‌ترین افراد طرفدار خط حزب در این زمان به غیر از طبری عبارت بودند از: احمد قاسمی، حسین جودت، غلامحسین فروتن، و نورالدین کیانوری.

### باقر امامی و کروژک‌ها

در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۷، همان طور که حدس زده میشد، اختلافات در درون حزب از طریق بحثها و تبادل نظرها برطرف نگشته و حتی شدیدتر شده و بالاخره منجر به انشعاب سه گروه عمده در حزب گشت. این سه گروه عبارت بودند از: «کروژک‌ها»، «گروه خلیل ملکی» و «گروه حجار».

کروژک‌ها، برهبری باقر امامی، با علم به اینکه حزب توده یک سازمان «بورژوا-دموکراتیک» است از حزب جدا شده و ایجاد یک حزب «تمام عیار کمونیستی» را تبلیغ کردند. کروژک‌ها به اسم «چپ افراطی» معروف شدند. امامی و طرفدارانش شناخت دقیق و عمیقی از مسائل فلسفی و یراتیک مارکسیسم نداشتند. آنها به طرفداری از ایجاد یک حزب «تمام عیار پرولتری» از کروژک‌های (هسته‌های مطالعاتی) روسیه تقلید میکردند. کروژک‌ها در اواخر قرن نوزدهم، توسط مارکسیستهای روسیه بوجود آمدند و بعد از چندی در سال ۱۸۹۸ منجر به ایجاد حزب سوسیال-دموکرات کار روسیه گشتند. اعضای گروه باقر امامی هم بعد از انشعاب از حزب، چنین کلاسهای مطالعاتی را ایجاد کردند که بتوانند در آینده به ایجاد «حزب تمام عیار کمونیستی» در ایران نائل آیند. امامی با اینکه سابقه طولانی در جنبش کمونیستی ایران داشته و از اعضای قدیمی «حزب کمونیست ایران» بود ولی دارای نظرات التقاطی بود. او که مارکسیسم



## فصل چهارم

را تبلیغ می‌کرد در عین حال دارای تمایلات سوسیالیسم تخیلی و عرفانی نیز بود. کروزک‌ها، روی فدا کردن منافع شخصی و خصوصی و ترویج منافع دستجمعی و اجتماعی تاکید گذاشته و تعهد در عمل را معیار درستی برای سنجش ایدئولوژی انقلابی مبارزین کمونیست قرار میدادند. علیرغم این معیار و داشتن این ملاک عمل، کروزک‌ها اکثراً دچار «جرگه طلبی» و «محفصل بازی» گشته و نتیجتاً از اقشار مردم جدا افتاده و هیچوقت نتوانستند بیک سازمان منسجم با پایه های توده ای مناسب تبدیل گردند. در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ کروزک‌ها از طرف مطبوعات شوروی برچسب پلیس خورده و مطرود گشتند. در درون حزب توده «گروه خلیل ملکی» در همکاری با طرفداران خط حزب این گروه را از ارگانهای حزب طرد کردند. کروزک‌ها بعد از چندی نتوانستند دوام بیاورند و در نتیجه گروه خود را در سال ۱۳۲۸ منحل کردند. باقر امامی، بعداً در زمان زمامداری دکتر مصدق، دوباره به فعالیت روی آورد.<sup>۷۸</sup>

### خلیل ملکی و «جمعیت سوسیالیست توده»

بعد از انشعاب گروه باقر امامی، اختلافات بین طرفداران خط رهبری حزب و «گروه خلیل ملکی» بالا گرفت. اعضای گروه خلیل ملکی بعد از انشعاب از حزب بنام «انشعاب گران» معروف گشتند. ملکی در موقع ترک حزب توانست ۹ نفر از اعضای سرشناس حزب را با خود هم آواز کرده و به کمک آنان «جمعیت سوسیالیست توده» را ایجاد سازد. این اعضای سرشناس عبارت بودند از: فریدون توللی شاعر معروف از شیراز، رسول پرویزی، نویسنده معروف «شلوارهای وصله دار»، ابریم اسحاق، تئورسین و اقتصاددان، تقی مکی نژاد از اعضای جوان «۵۳ نفر»، جلال آل احمد (که بعدها از نویسندگان برجسته دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ایران شد)، ابراهیم گلستان، بعدها کارگردان سینمای نوین ایران، نادر نادر پور شاعر و مترجم جوان، احمد آرام، شاعر و مترجم و دکتر عبدالرحیم عابدی، پروفیسور شیمی در دانشگاه تهران. این افراد بین جوانان و روشنفکران از موقعیت ممتاز و محبوبی برخوردار بودند و خیلی طبیعی بود که خروج آنها از حزب صدمات زیادی را بر حزب وارد ساخت. ولی روند اوضاع در آن زمان نشان داد که این «جمعیت» نیز به سرتوشت سازمان امامی دچار شد. ملکی و یارانش خود را سوسیالیستهای صدیق و واقعی اعلام میداشتند. این افراد با برخورد انتقادی و برنامه اصلاحی که داشتند با پشتیبانی اکثر کادرهای فعال و روشنفکر درون حزب میتوانستند حزب توده ایران را از مواضع «ضد ملی» و اپورتونیستی خارج ساخته و لااقل براه پشتیبانی از جنبش ضد استعماری مردم ایران (که میرفت صنعت نفت را تحت رهبری دکتر مصدق در سراسر ایران ملی سازد) بکشانند. ولی موضع حزب کمونیست اتحاد شوروی در رد و محکومیت این گروه و در تائید حزب توده

## فصل چهارم

ایران ملکی و یارانش را مستأصل ساخته و از پشتیبانی اکثر کادرهای حزب بی نصیب ساخت. آنها نه تنها در عرض کمتر از یک ماه «جمعیت سوسیالیست توده» را منحل کردند، بلکه هر یک براه خود رفته و بدینوسیله ابتکار کار دستجمعی را از دست دادند. هر یک از این شخصیتها در مبارزات خود علیه حزب توده بتدریج بدام حمله به شوروی افتاده و بدینوسیله باسانی برچسب «ضد شوروی» خوردند. خلیل ملکی، که خودش بعد از چندی از مارکسیسم روبرو تافته و بیکی از دشمنان سرسخت شوروی تبدیل گشت، بعدها در جریان ملی شدن صنعت نفت و دوره زمامداری دکتر مصدق نقش مهمی در درون جبهه ملی ایران بازی کرد. مطالعه دقیق شماره های مختلف «علم و زندگی»، بازوی انتشاراتی گروه ملکی و نشریه «کار و اندیشه» بروشنی نشان میدهد که ملکی و بعضی از یارانش در دوره ۱۳۲۷-۱۳۲۹ در جنبش جهانی کارگری از تیتو و یوگسلاوی متأثر بوده و بدین مناسبت نیز به عنوان «تیتوئیست» های جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران معروف گشتند.<sup>۷۹</sup>

سومین گروهی که از حزب در این زمان (۱۳۲۶-۱۳۲۷) انشعاب کرد، به اسم «گروه حجار» و یا «حجاریون» معروف شد. این جمعیت، بعد از اینکه «جمعیت سوسیالیست توده» ایران منحل گشت، توسط انور خامه بوجود آمد. خامه (متولد ۱۳۰۶ در تهران)، در ایام تحصیل در دانشگاه تهران به گروه تقی ارنانی معرفی شده و سپس در ۱۳۱۶ همراه «۵۳ نفر» به زندان افتاده بود. بعد از تشکیل حزب توده، خامه در کنگره اول حزب، به عضویت کمیسیون های سازمانی انتخاب شد و در جریان وقایع آذربایجان مقالات مهمی را برشته تحریر درآورد. «حجاریون» در مبارزه علیه حزب توده، موثرتر از دیگر گروههای انشعابی بودند و در جریان ملی شدن صنعت نفت به پشتیبانی از دکتر مصدق و سیاست او برخاستند ولیکن هیچوقت بیک بدیل واقعی در مقابل حزب توده تبدیل نگشتند. آنها بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ مثل کروژک ها، پراکنده گشته و از بین رفتند.<sup>۸۰</sup>

### کنگره دوم حزب و چرخش به راست

علیرغم این انشعابات در سالهای ۲۶-۱۳۲۷، رهبری حزب موفق شد که کنگره دوم حزب را در اردیبهشت ۱۳۲۷ برگزار کند. در کنگره با اینکه بطور نیمه مخفی در تهران برگزار گردید، ۱۱۸ نفر نماینده حزب از سراسر ایران، بغیر از آذربایجان و کردستان، شرکت کردند. وظیفه مهم کنگره ارزیابی مواضع حزب درباره حوادث مهم سیاسی و سازمانی در فاصله میان برگزاری کنگره اول در مرداد ۱۳۲۳ و کنگره دوم در اردیبهشت ۱۳۲۷ بود.

## فصل چهارم

در کنگره دوم رهبری حزب بدون مانع و مخالفت مهم مصوبات کنگره را به تصویب اعضا رساند. طبق این مصوبات، همکاری با «فرقه دموکرات آذربایجان»، و «حزب دموکرات ایران»، شرکت نمایندگان حزب در دولت و مجلس، پشتیبانی از جنبش کمونیستی در یونان، چین و ویتنام و وفاداری حزب به قانون اساسی ایران تأیید شد. در ضمن در این کنگره، اساسنامه جدیدی تصویب شد که طبق آن کمیته مرکزی حزب موظف شد پلنوم هائی (نشست های دوره ای) برگزار کند که در آن اعضاء اصلی و اعضای هیئت مشاورین حزب نیز شرکت کنند. این «پلنوم ها» قرار شد که هر سه ماه یکبار تشکیل گردند. وظیفه اصلی پلنوم ها رسیدگی به امور و فعالیت های حزب از زمان پایان کنگره دوم تا گشایش کنگره سوم حزب تعیین شد اعضای کمیته مرکزی ۱۹ نفره حزب، که در این کنگره از طرف ۱۱۸ نماینده شرکت کننده، انتخاب شدند عبارت بودند از:

۱- شانزده نفر از اعضای کمیته مرکزی سابق و کمیسیون تفتیش سابق حزب: رضا رادمنش، احسان طبری، حسین جودت، رضا روستا، فریدون کشاورز، غلامحسین فروتن، عبدالصمد کامبخش، محمد بهرامی، مرتضی یزدی، احمد قاسمی، محمود بقراطی، نورالدین کیانوری، علی علوی، علی امیرخیزی، ایرج اسکندری و غلامحسین نوشین، کامبخش، امیرخیزی و اسکندری با اینکه به خاطر پیگردهای رژیم به خارج از ایران پناه برده بودند، ولی به عضویت کمیته مرکزی جدید در غیاب انتخاب شدند.

۲- سه نفر از اعضای جدید کمیته مرکزی: نادر شرمینی (مهندس راه و ساختمان و مترجم آثار مارکسیستی از روسی به فارسی)، صمد حکیمی (کارگر راه آهن و از اعضای سرشناس اتحادیه کارگری) و غلامعلی بابازاده (یکی از اعضای سرشناس اتحادیه کارگران).

اعضای ۱۹ نفره کمیته مرکزی طبق اساسنامه جدید حزب، که به تصویب کنگره رسید، اعضای کمیته اجرایی (رادمنش دبیر اول، طبری دبیر کمیسیون سیاسی و کشاورز دبیر کمیسیون تفتیش) و سپس پیرو مصوبات اساسنامه، چهارده نفر را به عضویت هیئت مشاورین حزب انتخاب کردند که اکثراً از اعضای جدید حزب بودند. بزرگ علوی، مرتضی راوندی و مریم فیروز از سرشناس ترین اعضای این هیئت بودند.<sup>۸۱</sup>

علیرغم سه انشعاب در سالهای ۲۶-۱۳۲۷ که باعث تشنج و بی سامانی در تشکیلات حزب گشت و علیرغم کارشکنی ها و پیگردهای رژیم، که بالاخره منجر به اعلام غیر قانونی شدن حزب در بعد از جریان «سوء قصد» علیه شاه در بهمن ۱۳۲۷ گشت، حزب توده بعد از برگزاری موفق کنگره دوم توانست به گسترش خود ادامه داده و پایه های چشمگیر و نسبتاً

## فصل چهارم

وسعی بین اقشار مختلف مردم بویژه در میان دهقانان، زنان، دانشجویان و افسران ارتش کسب کند.

در اینجا پیش از بررسی موفقیت های چشمگیر حزب در امر گسترش و بسیج در بین اقشار مختلف مردم علاقه دارم که توجه خوانندگان را بیک نکته اساسی در رابطه با تغییری که در سیاست و خط مشی حزب توده در جریان دو سال ۱۳۲۶-۱۳۲۷، بویژه از بعد از کنگره دوم حزب در اردیبهشت ۱۳۲۷ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ بوقوع پیوست، جلب کنم. نگارنده معتقد است که این تغییر با اینکه در کوتاه مدت در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۷ باعث شکوفائی و گسترش حزب گردید در دراز مدت به نفع حزب تمام نشده و صدمات زیادی را بیار آورد که بعداً در فصل پنجم به تفصیل به بررسی آن خواهیم پرداخت.

این تغییر که در واقع یک «چرخش به راست» در سیاست حزب نسبت به طبقات و هیئت حاکمه در ایران بود از مواضع «راست» و «فرصت طلبانه» حزب، که در کنگره دوم به خط غالب تبدیل گشته و در مصوبات آن کنگره به روشنی منعکس گردید، نشأت می گرفت. اتخاذ این مواضع باعث شد که بخش بزرگی از رهبری و کادرهای پرکار و محبوب حزب در توهم فرو رفته و دوباره فریب دموکراسی کاذب هیئت حاکمه و نمایندگان طبقات حاکمه را بخورند. رهبری حزب به خاطر نداشتن درک و شناخت صحیح از دوست و دشمن به همکاری با نیروهای محافظه کار مثل طرفداران قوام السلطنه دست زده و بالطبع باعث دوری و احتراز جدی نیروهای مترقی و استقلال طلب از حزب توده گردد.<sup>۸۲</sup> در راستای همکاری با نیروهای ارتجاعی و مساشات و مصالحه های غیر ضروری با هیئت حاکمه رهبری حزب بقدری «راست روی» کرد که موفق شد نظر مثبت و «تحسین آمیز» ارتجاعی ترین و وابسته ترین عناصر ضد ملی، مثل سید ضیاءالدین طباطبائی را نیز برای سازش طبقاتی و وحدت سیاسی جلب کند.

در آخر زمستان ۱۳۲۶، سید ضیاءالدین طباطبائی در نشریه «خواندنیها» (هشتم اسفند ۱۳۲۶) در مقاله ای تحت عنوان «اگر من نخست وزیر شدم» اعلام کرد که اگر او دوباره پست نخست وزیری را بدست آورد به حزب توده «آزادی» فعالیت داده و از موانعی که دستگاه پلیس برای حزب توده بوجود آورده جلوگیری خواهد کرد. در همین مقاله سید ضیاء ادعا کرد که به نظر او حزب توده یک سازمان «میهن پرست» بوده و از قانون «تبعیت» میکند.<sup>۸۳</sup> بدون تردید، ایجاد این نوع روابط نمیتوانست خوشایند نیروهای استقلال طلب به رهبری دکتر مصدق که سالهای متعددی افرادی مثل قوام السلطنه و سید ضیاء را عناصری وابسته به نیروهای خارجی میدانستند، باشد. در اواسط مرداد ماه سال ۱۳۲۷ درست زمانی که رژیم در شرف تدارک محرمانه

## فصل چهارم

یک یورش عظیم علیه حزب توده بود، بخشی از رهبران حزب توده بنمایندگی کل رهبری حزب طی یک ملاقات طولانی با عبدالحسین هزیر، (نخست وزیر) تا آنجا پیش رفتند که از سیاست های ضد ملی رژیم در مقابل امتیازاتی که دولت به حزب توده میداد پشتیبانی کردند. طبق نوشته روزنامه «مردم» (۱۹ مرداد ۱۳۲۷) افراد سرشناس رهبری حزب که در این ملاقات شرکت داشتند عبارت بودند از دکتر مرتضی یزدی و دکتر فریدون کشاورز.<sup>۸۴</sup> طبیعی بود که نزدیکی حزب به شخصیت های وابسته به خارجی ها در دراز مدت صدمات جبران ناپذیری به محبوبیت حزب در میان نیروهای استقلال طلب (که در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۹ میرفتند که نقش عمده در جنبش ملی شدن صنعت نفت، بازی کنند) بزند. ولی باید اذعان کرد که «چرخش به راست» در سیاست حزب در کوتاه مدت به رهبری حزب فرصت داد که در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ دوباره با سازمان دهی بی سر و صدا و آرام کادرهای فعال و مبرزی را برای حزب سربازگیری کرده و آنها را به میان اقشار مختلف مردم - دهقانان، کارگران، زنان، دانش آموزان و دانشجویان و بالاخره افسران نظامی - در جهت گسترش و رشد پایه های توده ای حزب روانه سازد.

### حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و حزب توده

همانطور که در صفحات پیشین شرح داده شد، توسعه نفوذ حزب و بسط پایه های آن بویژه بین کارگران صنعتی و افسران ارتش باعث شد که هیئت حاکمه ایران بهراس افتد. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ حزب توده روز بزرگداشت مهمی برای بیادبود سالمرگ تقی ارانی در تهران برپا ساخت. در همان روز شخصی به اسم ناصر فخرآرانی در دانشگاه تهران «بقصد کشت» بطرف شاه تیراندازی کرد. خود فخرآرانی بلافاصله دستگیر و در صحن دانشگاه کشته شد. ولی رژیم به بهانه سوء قصد و توطئه علیه جان شاه و مقام سلطنت نه تنها اعضای رهبری حزب توده بلکه اعضای مهم اپوزیسیون، افرادی مثل آیت الله کاشانی و دکتر مصدق را نیز به بازپرسی خوانده در جریان یک هفته بعد از سوء قصد نخست وزیر، محمد ساعد، حزب توده را متهم به توطئه ساخته و ادعا کرد که ناصر فخرآرانی از یک طرف برای روزنامه «پرچم اسلام» (ارگان «حزب مجاهدین اسلام» به مدیریت دکتر فقهی شیرازی) و از طرف دیگر برای روزنامه های متعلق به حزب توده کار میکرده است. در هفته های بعد، دولت حزب توده را طبق قانون «ضد اشتراکی» ۱۳۱۰ به عنوان یک سازمان کمونیستی «غیر قانونی» اعلام کرد. پس از آن پلیس بلافاصله مراکز حزب توده را اشغال کرده و اموال حزب را ضبط و نزدیک به دویست نفر از اعضای حزب، منجمله تعداد زیادی از رهبران آن را بعد از دستگیری به محاکمات نظامی کشاند.<sup>۸۵</sup>

## فصل چهارم

در جریان بازجوئی ها، رژیم چهارتقر از رهبران حزب (اردشیر اوانسیان، صمد کامبخش، علی امیر خیزی و ایرج اسکندری) را که قبلاً در اوایل سال ۱۳۲۶ در بحبوحه قلع و قمع جنبش های آذربایجان و کردستان تحت پیگرد قرار گرفته و به خارج از ایران فرار کرده بودند، غیباً محکوم به اعدام ساخت. سپس در جریان محاکمه، که تا اواخر بهار ۱۳۲۸ طول کشید، رژیم ۹ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب را محکوم به حبس ساخته و روانه زندان ساخت. این نه نفر اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: نورالدین کیانوری، احمد قاسمی، دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، مهندس علی علوی، محمود بقراطی، عبدالحسین نوشین، صمد حکیمی و علی اکبر شاندرمنی. در ضمن در این محاکمات ۱۵ نفر از کادرهای ورزیده و با سابقه حزب نیز بعد از محکومیت روانه زندان گشتند. این کادرها عبارت بودند از: اختر کیانوری، محمد شهریاری، جواد معینی، کولیا خاچاطور، آرزو مانیاس، محمود هرمز، نوروز علی غنچه، احمد میر احمدی، اکبر شهابی، غفور رحیمی، امیر عبدالملک پور، ضیاءالدین الموتی، محمدعلی جواهری، محمد علی شریفی و محمد شورشیان. در تحت این شرایط در اواسط ۱۳۲۸ نه تنها تعداد قابل توجهی از کادرهای فعال حزب به زندان افتادند بلکه از ۱۹ نفر اعضای کمیته مرکزی حزب سه نفر در خارج از ایران و ۹ نفر نیز به زندان افتادند. بدین ترتیب حزب در جریان نیمه دوم سال ۱۳۲۸ و نیمه اول سال ۱۳۲۹ توسط هفت نفر باقیمانده اعضای کمیته مرکزی رهبری میشد. این هفت نفر که مخفی و یا نیمه مخفی به فعالیت حزبی خود ادامه دادند، عبارت بودند از: رضا رادمنش، فریدون کشاورز، احسان طبری، رضا روستا، غلامحسین فروتن، محمد بهرامی و غلامعلی بابازاده.<sup>۸۶</sup>

بنابراین در بهار سال ۱۳۲۸ با اینکه حزب توده منحل اعلام شده و اکثر رهبران آن با زندانی گشته و یا در تبعید و مخفیگاه بودند ولی حزب توانست با پرکاری و رعایت اصول پنهان کاری نیرومندتر از سالهای قبل به پایه های توده ای خود دو چندان بیافزاید. اعلام غیر قانونی ساختن حزب توده از طرف رژیم نه تنها به حزب صدمه نزد بلکه باعث شد که از یک سو رهبری به فنون پنهان کاری بیشتر از گذشته آشنائی پیدا کند و از سوی دیگر به خاطر مبارزه در خفا از اعتبار و محبوبیت خاصی در بین توده های مردم بویژه روشنفکران و زنان و افسران ارتش برخوردار گردد. جای تعجب نیست که در تحت این شرایط حزب به رقیب بزرگ جبهه ملی و دولت دکتر مصدق در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۳۰ تبدیل گشت. درباره چند و چون این رقابت در دوران زمامداری دکتر مصدق بعداً در فصل پنجم به تفصیل صحبت خواهیم کرد. در اینجا به چگونگی گسترش پایه های حزب در میان اقشار مختلف توده های مردم - دهقانان، دانشجویان،

## فصل چهارم

زنان و افسران ارتش - در دوره ۱۳۲۰-۱۳۲۵ میردازم.

### حزب توده و جنبش سندیکای کارگری

در دوره آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۳۰)، مناسبات سرمایه داری به شکلی پیوسته ولی آهسته و تدریجی جای خود را در تمامی سطوح جامعه گشود و رشد صنایع و گسترش تولید ناگزیر و بطور طبیعی باعث تقویت کمی و کیفی وضع زندگی طبقه کارگر ایران شد. در این دوره تحولات دامنه داری در جامعه ایران رخ داد که شرایط را برای رشد جنبش دموکراتیک و کارگری مساعدتر ساخت. بدون تردید یکی از این تحولات گسترش آزادیهای نسبی بود که باعث گشت که حزب توده ایران کار ناتمام سلف خود، حزب کمونیست ایران را در جنبش کارگری و سندیکایی دنبال کند.<sup>۸۷</sup>

در دوره اول آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵) جنبش کارگری و سندیکایی کامیابی های بزرگی بدست آورد. نخست سندیکاها و اتحادیه ها شکل گرفتند<sup>۸۸</sup> مبارزه و فعالیت این تشکلها توسعه یافت و سپس در طول مدت کمی به شکل «شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران در سندیکاها» حرفه ای، منجمله «سندیکای کارگران نفت خوزستان» منجر گشت.<sup>۸۹</sup>

جنبش اعتصابی در این دوره نیز مثل گذشته به مثابه سلاح کارای کارگران مورد استفاده قرار گرفت. در خرداد سال ۱۳۲۴ بیش از هزار کارگر نفت در کرمانشاه تحت تاثیر اوج گیری جنبش های خودمختاری در آذربایجان و کردستان یا بمیدان ضد امپریالیستی گذاشته و اعتصاب شش روزه ای را سازماندهی کردند. سال بعد، در اردیبهشت ۱۳۲۵ نزدیک به ۱۰ هزار کارگر نفت آغاچاری در خوزستان دست به یک اعتصاب ۱۴ روزه زدند.

شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران که بزرگترین تشکل سندیکایی در خاورمیانه محسوب میگشت،<sup>۹۰</sup> در سال ۱۳۲۵ مورد شناسایی سازمان جهانی کارگران یعنی «فدراسیون سندیکاها» جهانی قرار گرفت. در داخل کشور نیز همه احزاب مترقی و معتبر آن زمان: حزب توده ایران، حزب ایران، حزب سوسیالیست ایران، حزب جنگل و فرقه دموکرات آذربایجان شورای متحده را به مثابه یگانه مرکز تشکل کارگری به رسمیت شناختند.<sup>۹۱</sup>

در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۳۰، علیرغم غیر قانونی ساختن حزب توده و شورای متحده کارگری، مبارزات کارگری تحت رهبری حزب (که در این دوره زیرزمینی شده بود) بصورت اعتصاب فراگیر شد و دامنه جنبش به کارخانه های سمنان، قزوین، تبریز و خوزستان کشیده شد.<sup>۹۲</sup> جنبش اعتصابی با مبارزات چشمگیر کارگران نساجی شاهی تداوم و حیات خود را به

## فصل چهارم

ثبوت رساند. در سال ۱۳۲۹، کارگران نساجی شاهی دست به اعتصاب زدند. در پنجمین روز اعتصاب نیروهای پلیس به روی کارگران آتش گشودند که در نتیجه آن ۵ نفر کشته و بیش از ده نفر مجروح گشتند. در آغاز سال ۱۳۳۰ موج اعتراض‌ها بقدری فراگیر گشت که دولت رزم آرا در ششم فروردین ۱۳۳۰ در سراسر مناطق نفت خیز جنوب حکومت نظامی اعلام کرد. تانک‌ها وارد مراکز کارگری گشتند. به دستور فرمانداری نظامی، در بندر معشور (شاهپور) و آبادان کارگران را به مسلسل بستند. کشتارها موج تنفر مردم و به ویژه کارگران را در سراسر ایران برانگیخت. با گسترش جنبش به عرصه های دانشگاه، بازار و خیابانها دولت رزم آرا وادار به پذیرش خواست های کارگران شد. همانطور که در فصل پنجم خواهیم دید در زیر فشار مبارزه مردم که کارگران و پیشاپیش آنان نفتگران خوزستان بوجود آورده بودند.<sup>۹۲</sup> در آخرین روزهای فروردین ۱۳۳۰ کابینه موقتی حسین علاء سقوط کرد و دکتر محمد مصدق زمام امور را به دست گرفت.

### انجمن کمک به دهقانان ایران

پس از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و بدنبال غیر قانونی اعلام کردن حزب توده ایران رهبران حزب در خفا توانستند زیر ساخت تشکیلات علنی جدیدی برای نیروهای دهقانی بوجود آورند. این سازمان به اسم «انجمن کمک به دهقانان ایران» که دارای تشکیلات و روزنامه علنی به اسم «انتقاد» بود توانست بتوبه خود کار مهمی در پیشبرد سیاست حزب انجام دهد.<sup>۹۳</sup> فعالیت های رادیکال این انجمن در دوره زمامداری دکتر محمد مصدق (۱۳۳۰-۱۳۳۲) فراگیرتر و چشمگیرتر گشت که در فصل پنجم این نوشته شرح داده خواهد شد.

### سازمان جوانان حزب توده

در مورد بسیج جوانان نیز حزب آرام نشست. در اوایل سال ۱۳۲۸، کمیته مرکزی سازمان جوانان به سازماندهی مخفی اعضاء خود پرداخت و بلافاصله ارگان مخفی سازمان جوانان به اسم «حقیقت پیروز خواهد شد» به صورت بلی کبی در تهران و شهرهای تبریز و رشت منتشر و پخش گردید. در آخر سال ۱۳۲۸، روزنامه «رزم» ارگان سازمان جوانان منتشر شد. در جریان سال پر التهاب ۱۳۲۹، دوباره جنبش اعتصابی در مدارس و دانشگاه آغاز گردید.<sup>۹۴</sup> در همه جا، سازمان جوانان حزب توده ایران بخشی از رهبری حرکت های توده ای جوانان را بعهده داشت. در این سال روزنامه «خورشید صلح برای دانشجویان» خوانندگان زیادی در بین جوانان پیدا کرد. در بحبوحه ملی شدن صنعت نفت، رهبری حزب توده تصمیم گرفت که در کنار هفته نامه



## فصل چهارم

«رزم»، که بطور مخفی انتشار میافت به انتشار روزنامه علنی «آیندگان» پیروز و در اندک مدتی این نشریه محور تجمع جوانان شد. گسترش مبارزات توده ای بویژه بین جوانان در دانشگاه ها و مدارس متوسطه باعث شد که رهبری حزب با کمک سازمان جوانان حزب پپای تدارک ایجاد سازمانهای دانشجویی و دانش آموزی برود.

در ۷ بهمن ۱۳۲۸ دانشجویان مقیم کوی دانشگاه تهران به کمک «سازمان جوانان حزب توده» و سازمانهای متعلق به جبهه ملی، که در آن زمان بتازگی تشکیل یافته بود، در اعتراض به شرایط بسیار دشوار زندگی خود، دست به تظاهرات زدند و از امیر آباد به سوی دبیرخانه دانشگاه سرازیر گشتند. با این حرکت بار دیگر دانشجویان لزوم تشکل دانشجویی را در دفاع از حقوق خود تاکید کردند. در ۹ آذر ۱۳۲۸ «سازمان موقت کوی دانشگاه» تشکیل شد.<sup>۱۶</sup> این اقدام از طرف دانشجویان کوی دانشگاه، که از همه دانشکده ها در آن ساکن بودند، زمینه بردن مجدد تشکل سازمان دانشجویی را به همه دانشکده ها مهیا ساخت.

در فروردین ۱۳۲۹ دانشجویان دانشکده پزشکی برای رفع مشکل «انترنی» اعتصاب کردند. این اعتصاب، که تا اواسط تیرماه همان سال طول کشید، همبستگی و حمایت دانشجویان دانشکده های مختلف تهران را به سوی دانشجویان پزشکی جلب کرد. در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۹ تظاهرات وسیعی در دفاع از خواست های دانشجویان اعتصابی پزشکی تشکیل شد. در جریان تظاهرات دانشجویان لزوم ایجاد یک سازمان واحد دانشجویی را مطرح ساخته و در ۲۶ اردیبهشت نمایندگان دانشکده های مختلف در دانشگاه تهران گرد آمدند و ضمن یک گردهمایی با شکوه تشکل «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» را اعلام کردند.<sup>۱۷</sup> نشریه «خورشید صلح» برای دانشجویان و سپس «دانشجو» و بعد «نامه دانشجو» برای خارج از کشور، بیانگر نظرات سازمان گردیدند.

بعد از اعلام ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، حزب توده تصمیم گرفت که بکمک سازمان جوانان حزب توده و سازمان دانشجویان دانشگاه تهران «سازمان دانش آموزان تهران» را ایجاد کند. در آغاز سال ۱۳۳۰، «سازمان دانش آموزان ایران» بوجود آمد و روزنامه «دانش آموز» نیز به صورت ارگان سراسری این سازمان انتشار یافت.

## جامعه زنان دموکرات

همانطور که قبلاً در بخش چهارم (فصل سوم) اشاره رفت، فعالیت حزب توده در بین زنان در سال ۱۳۲۲ شروع شد که منجر به ایجاد «سازمان زنان» برای اعضای حزب و «انجمن زنان»

## فصل چهارم

برای هواخواهان حزب گشت<sup>۹۸</sup>. بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ این دو سازمان را رهبری حزب در داخل «جامعه زنان دموکرات» متحد ساخت. از اعضای اصلی این سازمان می‌توان از زهرا و تاج اسکندری، که از خویشاوندان نزدیک اسکندری‌ها بودند، مریم فیروز، خواهر مظفر فیروز و همسر نورالدین کیانوی، دکتر خدیجه کشاورز یکی از وکلای معروف تهران و نویسنده کتابهای مهمی درباره حقوق زنان و همسر دکتر فریدون کشاورز، دکتر اختر کامبخش یکی از متخصصین معروف مامائی، خواهر نورالدین کیانوری و همسر عبدالصمد کامبخش، بدری منیر علوی، خواهر بزرگ علوی، عالیہ شرمینی یکی از فعالین جنبش چپ دههای ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ و مادر شرمینی (رهبر سازمان جوانان حزب در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۷)، معصومه مُقَرَّب، صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه «گیلان» به جای «بسوی آینده»، صدیقه امیرخیزی، همسر علی امیرخیزی و هما هوشمند، معلم مدرسه و ناشر مجله «بیداری ما» برای زنان نام برد.<sup>۹۹</sup>

با اینکه در این دوره اکثر رهبران حزب از اینکه نتوانسته بودند که به اندازه کافی زنان ایران را در داخل حزب و سازمانهای مربوط به خود بسیج سازند از کار خود اظهار نارضایتی می‌کردند ولی به نظر نگارنده حزب توده تنها سازمان سیاسی در آن دوره بود که موفق شده بود که تعداد قابل توجهی از زنان متعلق به اقشار مختلف جامعه (از زنان خانه دار گرفته تا کارگر و معلم و دکتر و نویسنده) را در درون حزب و سازمان زنان حزب بسیج سازد.<sup>۱۰۰</sup> در ضمن تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد حزب توده ایران اولین حزب سیاسی است که امر آزادی زنان در انتخابات و حق رأی برای زنان را در جامعه ایران آن دوره بصورت جدی مطرح ساخت.<sup>۱۰۱</sup> خواهیم دید که حزب توده ایران در تابستان سال ۱۳۲۲ زنان را بسیج کرد که در روز «رفراندوم ملی» به پای صندوق رأی رفته و بدون توجه به مقررات عملاً در رأی گیری شرکت کنند. ما در فصل پنجم به تفصیل درباره فعالیت این حزب در بین زنان در دوره زمامداری دکتر محمد مصدق صحبت خواهیم کرد.

### مطبوعات حزب توده

پس از توقیف «نامه رهبر» در آذرماه ۱۳۲۵، رهبری حزب توده «نامه مردم» را که به علت فعالیت پنج ساله اش جای ویژه در مطبوعات ایران کسب کرده بود به عنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران برگزید. بدین سان در تاریخ ۱۵ دیماه ۱۳۲۵ شماره نخست دوره سوم «نامه مردم» در چهارصفحه قطع بزرگ به بهای تک شماره ۲ ریال انتشار یافت. دوره سوم «نامه مردم» در طول دو سالی که منتشر گشت، پنج بار توسط رژیم توقیف شد. اولین بار در ۸

## فصل چهارم

اردیبهشت ۱۳۲۶ و قتیکه دولت قوام یک تهاجم همه جانبه و وسیعی را علیه کلیه مطبوعات آغاز کرد. توقیف شد. مدت این توقیف نزدیک به سه ماه طول کشید، روزنامه ای به جای آن انتشار نیافت.

در آخر تابستان ۱۳۲۶ به «نامه مردم» اجازه انتشار داده شد ولی در ۸ مهر همان سال برای بار دوم «نامه مردم» توقیف شد در طول این توقیف، که ۳۸ روز به طول انجامید، «رزم» ارگان مرکزی سازمان جوانان ۲۸ شماره مخصوص به جای «نامه مردم» انتشار داد. «نامه مردم» برای سومین بار در ۱۷ آبان ۱۳۲۶ از توقیف خارج شد. در جریان سال ۱۳۲۷ سه بار دیگر «نامه مردم» توقیف شد. آخرین بار بلافاصله بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ بود که طی آن رژیم یورش وسیعی را علیه حزب توده و دیگر سازمانهای اپوزیسیون بمورد اجرا گذاشت. در جریان دو هفته آخر بهمن ۱۳۲۷ حزب توده ایران توسط دولت محمد ساعد «منحله» و «غیرقانونی» اعلام شد و دفاتر و اماکن و اعضاء و هواداران آنها در سراسر کشور مورد حمله و دستگیری و شکنجه قرار گرفتند. از این پس «مردم» به دوران نوینی از فعالیت خود- دوران فعالیت مخفی- پانهاد. رژیم پهلوی دیگر هیچ گاه موفق به توقیف «مردم» نشد.<sup>۱۰۲</sup>

از دیگر نشریات توده ای که طی سالهای دوره دوم آزادیهای دموکراتیک ۱۳۲۵-۱۳۳۰ انتشار یافتند و از اعتبار و موقعیت بسیار خوبی برخوردار بودند به غیر از «ظفر»، «رزم»، «بشر» و «شهباز»، نشریه معروف و پرتیراژ «بسوی آینده» بود.

نخستین شماره «بسوی آینده» در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۹ انتشار یافت و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن محمود زندی بود. انتشار «بسوی آینده» در جریان سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ چندین بار توسط فرماندار نظامی تهران متوقف شد. هر دفعه که این نشریه توقیف میگشت بلافاصله روزنامه های دیگر جای آن را میگرفتند.

از جمله نشریاتی که به جای «بسوی آینده» در سالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۰ منتشر شدند میتوان از «دژ» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول نوذر آشوری)، «روزنه» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول ع. اشرف تهرانی)، «گیلان» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول معصومه مقرب) و «جرس» (صاحب امتیاز و مدیر مسئول مسیح الله ذولقدر) نام برد.

انتشار «بسوی آینده» در شرایط آزاد زمان دولت دکتر مصدق کاملاً علنی بود و از این جهت نقش بزرگی را در تاریخ مطبوعات ایران در این دوره بازی کرد.

از دیگر نشریات توده ای که ذکر یادی از آنها لازمست، باید از دوره سوم «شهباز» در

## فصل چهارم

سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ نام برد که به عنوان ارگان «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» منتشر میگشت و خیلی «بسیج کننده» و «افشاگر» بود.<sup>۱۰۳</sup>

### سازمان افسران حزب توده

در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک (۱۳۲۵-۱۳۳۰) حزب توده به غیر از کار و فعالیت در بین زحمتشکان شهر و روستا، جوانان و دانشجویان و زنان بکار سیاسی جدی در داخل نیروهای نظامی ارتش نیز توجه داشت. تا سال ۱۳۲۷، حزب بطور رسمی از ایجاد یک سازمان نظامی صرفنظر کرده و بکار غیر رسمی در بین گروههای نظامی بسنده کرده بود.<sup>۱۰۴</sup> شرکت نزدیک به ۸۰ نفر از افسران ارتش در قیام خراسان و شرکت تقریباً سی افسر ارتش در جنبش های آذربایجان و کردستان نه تنها با رضایت حزب توده نبوده بلکه با مخالفت حزب توده نیز روبرو بوده اند.<sup>۱۰۵</sup>

بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و اعلام غیر قانونی کردن حزب توده، تغییری در تاکتیک حزب مبنی بر تصمیم به ایجاد سازمان نظامی بوجود آمد. تشکیل این سازمان را رهبری حزب به عهده دو افسر فعال، که بعدها در تاریخ مبارزات مردم معروف گشتند، وا گذاشت. این دو افسر سرهنگ عزت الله سیامک و سروان خسرو روزبه بودند.

عزت الله سیامک در مرداد ۱۳۲۵ در تهران بدنیا آمد. پدرش از کشاورزان ورامین بود که به تهران کوچیده بود. سیامک طی سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۵ کارمند اداره راه قزوین بود و در آن شهر از طریق طرفداران «حزب کمونیست ایران» در «انجمن پرورش» قزوین به فعالیت سیاسی پرداخت.<sup>۱۰۶</sup>

او در سال ۱۳۰۵ به استخدام ژاندارمری درآمد و به تهران منتقل گشت. با اینکه در آن زمان رضاشاه دیکتاتوری نظامی خود را در سرتاسر ایران بسط داده و بویژه بعد از گذراندن قانون «ضد اشتراکی» ۱۳۱۰ به قلع و قمع کمونیست ها پرداخت ولی در ۱۳۱۳ سیامک با کمک بعضی از کمونیست ها منجمله صمد کامبخش به تقی ارانی و بعضی از اعضای معروف «۵۳ نفر» معرفی شد.

در سال ۱۳۱۶، پس از دستگیری اعضای «۵۳ نفر» سیامک مخفی شد و به خاطر رعایت اصول پنهان کاری دستگیر نگشته و به فعالیت کمونیستی در خفا ادامه داد. بعد از خلع و تبعید رضا شاه و ایجاد حزب توده ایران، سیامک به حزب پیوست و در سال ۱۳۲۳ با همکاری خسرو روزبه به ایجاد هسته های نظامی در ارتش ایران توفیق یافت. چون پلیس رژیم از فعالیت

## فصل چهارم

های کمونیستی سیامک یونی نبرده بود دولت ایران در سال ۱۳۲۶ او را به معاونت سررشته داری ژاندارمری گماشت. در همین سال او برای خرید اسلحه برای ژاندارمری به آمریکا رفت و بمدت یکسال در آمریکا مشغول تحصیل گشت و در آخر نیز از خرید سلاح شانه خالی کرد. در سال ۱۳۲۷ او به ایران احضار شد و چون مورد سوءظن واقع شده بود از آن پس ماموریت حساسی به او رجوع نکردند. بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ با همکاری خسرو روزبه به ایجاد سازمان نظامی حزب توده ایران دست زد.

خسرو روزبه در سال ۱۲۹۴ خورشیدی در ملایر بدنیا آمد و در شهرهای همدان و کرمانشاه بزرگ شد. در دوران کودکی و نوجوانی، پدر روزبه وضع مالی نابسامانی داشت ولی بهر نحوی که بود مخارج تحصیل روزبه را تامین میکرد. روزبه موفق شد که در همدان دوره دوم دبیرستان را پایان رسانده و دیپلم علمی دریافت کند. او بعداً در دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته الکترومکانیک به تحصیلات عالی پرداخته و رساله خود را در زمینه حل معادلات درجه چهارم از طریق «تقسیم تسلسلی» پایان رساند.

با اینکه روزبه به ریاضیات علاقه داشت ولی او به خاطر شرایط نامساعد مادی اش مجبور شد که وارد دانشکده افسری شود. بلافاصله بعد از پایان تحصیلی روزبه برای آموزش دانشجویان به خدمت در دانشکده افسری خوانده شد. روزبه در دانشکده افسری به مبارزه سیاسی علیه فساد و رشوه خواری روی آورد و بدین وسیله واکنش فرماندهان ارتش را علیه خود برانگیخت. این امر او را مرعوب نساخت و روزبه در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست و در سال ۱۳۲۳ همراه سیامک به ایجاد و تربیت هسته های مطالعاتی در ارتش همت گماشت.

در بهار سال ۱۳۲۴ پس از سرکوب قیام افسران خراسان، فرماندهان عالیرتبه ارتش چهل و سه نفر از افسران ارتش را، که متهم به هواخواهی و حمایت از قیام شده بودند، دستگیر ساختند ولی روزبه موفق شد که مثل سیامک مخفی گردد.

در این نخستین دوره از زندگی مخفی اش که یکسال طول کشید، روزبه سلسله مقالاتی تحت نام مستعار «ستخر»، (مرکب از حروف اول «سروان توپخانه خسرو روزبه») در افشاء مفاسد سران ارتش و دعوت افسران به مبارزه انتشار داد. روزبه کتاب معروف «اطاعت کورکورانه» را نیز در همین دوره (نیمه دوم سال ۱۳۲۴) نوشت که در کشور بازتاب وسیعی یافت. بعد از سرکوب جنبش های آذربایجان و کردستان و اعدام بیست نفر از افسران ارتش که به آن جنبش ها پیوسته بودند، روزبه به فعالیت کمونیستی در میان ارتشیان ادامه داد و برای جمع

## فصل چهارم

آوری افسران متعهد و تجدید حیات هسته‌ها و محفل‌های مارکسیستی از هیچ کوششی دریغ نکرد. در ۱۷ فروردین ۱۳۲۶، در اوج اختناق و سرکوب سیاسی که رژیم شاه-قوام در سراسر کشور برپا ساخته بودند، روزبه نیز بازداشت گردید. قرار شد که پس از انتقال به آذربایجان روزبه را در دادگاه «قلایب زمان جنگ» محاکمه کرده و تیر باران نمایند. ولی او به کمک یارانش در اردیبهشت ۱۳۲۶ از زندان گریخت. دادگاه او را غیباً از ارتش اخراج کرده و به ۱۵ سال حبس محکوم ساخت.

در دوره دوم زندگی در خفا، روزبه تمام نیرویش را مصروف گسترش تشکیلات افسران آزادیخواه و تالیف و ترجمه نمود. در این دوره در خفا که نزدیک به یکسال طول کشید، روزبه سه کتاب درباره شطرنج و قوانین جنگ و مارکسیسم به رشته تحریر درآورد. در فروردین سال ۱۳۲۷ روزبه برای دومین بار دستگیر گردید. با اینکه از ارتش اخراج کرده بودند روزبه را به محکمه نظامی تسلیم کردند. او در دادگاه از جهان بینی خود-مارکسیسم-دفاع کرده و منکر عضویت خود در حزب توده شد. در دفاعیات خود روزبه به روشنی اعلام کرد که او یک انقلابی است و حزب توده یک حزب فرمپستی است که خواهان تغییرات بطئی از طریق مبارزات پارلمانی است.<sup>۱۰۷</sup> او در این دادگاه به ۱۵ سال حبس محکوم گردید.

روزبه نزدیک به سه سال در زندان ماند و در ۲۵ آذرماه سال ۱۳۲۹ به همت دو نفر از یاران خود-ستوان یکم حسین قبادی و ستوان یکم رفعت محمد زاده- به اتفاق نه نفر از سران حزب توده (دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، محمود بقراطی، دکتر نورالدین کیانوری، عبدالحسین نوشین، احمد قاسمی، علی شاندرمنی، صمد حکیمی، مهندس محمد علوی) که بعد از جریان «سوء قصد علیه شاه» محاکمه شده و به زندان افتاده بودند موفق شدند که بگریزند. با فرار روزبه از زندان، دوره سوم زندگی او در خفا شروع شد.

در این دوره از زندگی در خفا، روزبه بیش از دوره های قبل به فعالیت بین افسران ارتش پرداخته و بعد از ایجاد هسته های سیاسی متعدد موفق شد که بطور رسمی «سازمان نظامی حزب توده ایران» را تشکیل دهد. محبوبیت این سازمان و اعتبار رهبران آن- خسرو روزبه و عزت الله سیامک- بقدری گسترده و فراگیر بود که در مدت کمتر از دو سال و نیم تعداد رسمی اعضای اصلی سازمان از صد نفر در اسفند ۱۳۲۹ به ۵۰۰ نفر در اواسط سال ۱۳۳۲ رسید. این افسران به شهادت مدارک فراوان تاریخی از صلابت و منانت، از اعتبار و محبوبیت و خواست و نیت پاک و وارسته ای برخوردار بودند. این ویژگی های مثبت انسانی سنوالی را مطرح میکند که جواب به آن خیلی ترازیک و تالم انگیز و در عین حال آموزنده است: با این ویژگی های مثبت

## فصل چهارم

و بسنده چرا حزب توده ایران (که بزرگترین حزب متشکل و منسجم ترین سازمان سیاسی و دارای مجهزترین سازمان نظامی نیز بود) نتوانست و یا نخواست در بحبوحه کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ جلوی آن کودتا را گرفته و ایران را از قید وابستگی کامل به نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم آمریکا) رهائی بخشد. تاکنون که نزدیک به پنجاه سال است که از آن واقعه فلاکت بار و دردناک میگذرد تحلیل‌ها و نظرات متعدد و گوناگونی از طرف مورخین سیاسی و تحلیلگران امور بین‌المللی و هم‌چنین خود دست‌اندرکاران کودتا در جواب به این سؤال ارائه گردیده است و خوانندگان عزیز به تفصیل در آخر فصل پنجم جواب نگارنده را به این سؤال ملاحظه خواهند فرمود.

## فصل چهارم

### پی‌نویس فصل چهارم

- ۱- درباره تیانی و رقابت قوام و شاه در دوره مجلس پانزدهم، رجوع کنید به: گزارش وابسته نظامی دولت انگلستان در ایران به وزارت امور خارجه انگلستان در ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ «در بایگانی شماره ۲۵۰۵-P.S/۱۲» و گزارش سفیر انگلیس به وزارت امور خارجه انگلستان، در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۲ در بایگانی شماره ۳۷۱/ایران ۱۹۴۳/۷۷-۲۵-۳۴.
- ۲- برای اطلاعات بیشتر درباره دیکتاتوری رژیم شاه- قوام در دوره مهر ۱۳۲۵ تا شهریور ۱۳۲۶، رجوع کنید به: «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، صفحات ۱۲۵-۱۶۴، «پنج‌جاه سال تبهکاری و خیانت»، در مجله «دنیا»، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۲۵) صفحات ۵۱-۵۴، ایوانف، همانجا ۱۲۵-۱۲۹ و «یادداشت هانی از خاطرات قوام»، در مجله «خواندنیها»، ۲۳ مهر ۱۳۲۴.
- ۳- روزنامه «ارس»، ۲۳-۲۷ دی ۱۳۲۶، ب. مبارزه، «حزب دموکرات ایران را بشناسید»، تهران، ۱۳۲۶، روزنامه «مردم»، ۲ بهمن ۱۳۲۶ و روزنامه «اطلاعات»، ۷ مهر ۱۳۲۶.
- ۴- محمد مصدق به نقل از الف. ملکی در مقاله «جبهه ملی چگونه تشکیل شد»، در مجله «خواندنیها»، از ۱۴ بهمن تا ۱۲ اسفند ۱۳۲۵.
- ۵- مجله «رزم ماهانه»، شماره ۳ (۱۴ مرداد ۱۳۲۷).
- ۶- رجوع کنید به: روزنامه «اطلاعات»، در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۹.
- ۷- درباره حزب دموکرات ایران و فراکسیونهای درون آن و منجمله فراکسیون حزب در داخل مجلس پنجم، رجوع کنید به: بخش پنجم در همین فصل.
- ۸- برای نمونه، رجوع کنید به: احمد متین‌دفتری، «خاطرات»، در «سائنامه دنیا»، شماره ۱۹ (۱۳۴۲)، صفحات ۲-۱۶.
- ۹- درباره سابقه اعضای فراکسیون طرفدار انگلیس در مجلس پانزدهم، رجوع کنید به: روزنامه «رهبر»، ۶ بهمن ۱۳۲۴، "گزارش سفیر انگلیس به وزارت خارجه انگلستان ۲۰ ژانویه ۱۹۴۴ در بایگانی P.S/۱۲/۱۸۶، ۱۹۴۴ ایران/F.O/۳۷" و گزارش سفیر آمریکا به وزارت امور خارجه آمریکا در «روابط خارجی ممالک متحده»، جلد چهارم، صفحات ۳۲۹-۳۸۹.
- ۱۰- درباره احزاب «آریا»، «اتحاد»، و «وحدت ایران»، رجوع کنید به بخش پنجم همین فصل.
- ۱۱- درباره تشدید توسعه طلبی آمریکا و تضاد آن با موقعیت انگلستان در ایران، رجوع کنید به: ایوانف، همانجا، صفحات ۱۳۰-۱۳۶.
- ۱۲- روزنامه «ارس»، ۱۰ بهمن ۱۳۲۵.
- ۱۳- روزنامه «ایران نو»، ۱۱ بهمن ۱۳۲۵.
- ۱۴- روزنامه «مردم»، ۱ خرداد ۱۳۲۶.
- ۱۵- ایوانف، همانجا، صفحه ۱۳۱.



## فصل چهارم

- ۱۶- همانجا، صفحات ۱۳۱-۱۳۲.
- ۱۷- الموتی، همانجا، جلد چهارم، صفحات ۵۱۵ تا ۵۲۰.
- ۱۸- Millspaugh، همانجا، صفحات ۱۲۱-۱۲۲.
- ۱۹- در مورد فعالیت های انگلستان جهت تضعیف و برکناری قوام، رجوع کنید به: روزنامه «ایران ما»، ۳ دیماه ۱۳۲۵، جامی، همانجا، صفحات ۲۷۷-۲۷۹ و انور خامه ای «فرصت بزرگ از دست رفته»، در روزنامه «اطلاعات»، ۲۴ تیر ۱۳۳۱.
- ۲۰- ایوانف، همانجا، صفحه ۱۳۳. از بعضی جهات رقابت بین آمریکا و انگلیس در ایران در غالب رقابت بین دربار یعنی شخص شاه و قوام متجلی میگشت. درباره این رقابت ها، رجوع کنید به: محمدعلی سقری، «قلم سیاست»، در دو جلد، جلد اول «از استغای رضاشاه تا سقوط مصدق»، تهران ۱۳۷۱، صفحات ۸۰-۹۶.
- ۲۱- عبدالرحمن فرامرزی، «خاطرات»، در «سالنامه دنیا»، سال ۱۹ (۱۳۴۲)، صفحات ۳۰-۳۵، روزنامه «قیام ایران»، ۱۲ تیر ۱۳۲۶ و روزنامه «دموکرات ایران»، ۵ مرداد ۱۳۲۶.
- ۲۲- سردار فاخر حکمت، «نقش من در مجلس»، در سالنامه دنیا، سال ۲۱ (۱۳۶۴)، صفحات ۲۵۰-۲۵۴.
- ۲۳- در مورد ادامه رقابت بین انگلیس و آمریکا در دوره حکومت کوتاه مدت حکیمی در سال ۱۳۲۶، رجوع کنید به: روزنامه «نبرد امروز»، ۱۸ بهمن ۱۳۲۶، روزنامه «قیام ایران»، ۱۵ اسفند ۱۳۲۶ و روزنامه «مردم»، ۱۵ اسفند ۱۳۲۶.
- ۲۴- روزنامه «داد»، ۸ آبان ۱۳۲۷ و «قیام ایران»، ۲۴ آبان ۱۳۲۷.
- ۲۵- مجله «خواندنیها»، ۸ اسفند ۱۳۲۷، صفحات ۱-۳.
- ۲۶- Cottam، همانجا، صفحه ۲۷۲.
- ۲۷- B. Shwardan، «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ»، نیویورک، ۱۹۵۵.
- ۲۸- در مورد جزئیات حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، رجوع کنید به: روزنامه «کیهان»، ۱۶ بهمن ۱۳۲۷، روزنامه «داد»، ۱۸ بهمن ۱۳۲۷، مجله «خواندنیها»، ۲ اسفند ۱۳۳۱ و الموتی، همانجا، صفحات ۱۱۸-۱۲۹. درباره شرایط خفقان بعد از حادثه ۱۵ بهمن، رجوع کنید به باقر عاقلی، «روز شمار تاریخ ایران»، در دو جلد، تهران ۱۳۷۴، جلد اول، صفحات ۲۱۵-۲۲۳.
- ۲۹- Abrahamian، همانجا، صفحات ۲۴۵-۲۴۷.
- ۳۰- درباره انتخابات فرمایشی مجلس موسسان و گذراندن متممه های غیر قانونی در جهت تقویت دیکتاتوری شاه در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۹، رجوع کنید به: روزنامه «داریا»، ۲۴ خرداد ۱۳۲۹، روزنامه «اطلاعات»، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۸ و روزنامه «کیهان»، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۸.
- ۳۱- درباره حوادث روزهای تاریخی پانز ۱۳۲۸، بویزه تحسن دکتر مصدق و همراهانش در کاخ سلطنتی و گرد همائی آنان، رجوع کنید به: روزنامه «باختر امروز»، ۶ آذر ۱۳۲۸ و روزنامه «ستاره»، ۲۱ آذر ۱۳۲۸.

## فصل چهارم

- ۳۲- درباره سابقه شرکت کنندگان در تحصن و نمایندگان جبهه ملی ایران در مجلس شانزدهم، رجوع کنید به: روزنامه «ستاره» ۲ آبان ۱۳۲۸ و «باختر امروز» ۱۰ تیر ۱۳۲۹.
- ۳۳- مجله «اطلاعات ماهانه» بهمن ۱۳۳۱، روزنامه «ایران ما» ۲۳ فروردین ۱۳۳۰، روزنامه «باختر امروز» ۲۴ اسفند و روزنامه «پسوی آینده» ۲۴ اسفند ۱۳۲۹.
- ۳۴- روزنامه «ایران ما» ۲۲ فروردین ۱۳۳۰، «اطلاعات ماهانه» بهمن ۱۳۳۰ و روزنامه «باختر امروز» ۲۶ فروردین ۱۳۳۰.
- ۳۵- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳.
- ۳۶- حسین فردوست «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، در دو جلد، تهران ۱۳۷۰، جلد اول، صفحه ۱۲۱.
- ۳۷- روزنامه «میهن» ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۷.
- ۳۸- تفرشی و طاهر احمدی، همانجا، جلد اول، صفحات ۳۸۳-۳۸۴.
- ۳۹- رجوع کنید به بیانیه ها و اسناد حزب آریا در طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۵-۹ و فردوست، همانجا، صفحه ۱۴۱.
- ۴۰- طیرانی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۴۲۱-۴۲۲.
- ۴۱- ناصر نجمی، «حزب های بعد از شهریور ۱۳۲۰»، در مجله «آینده»، سال پانزدهم، شماره های ۳ تا ۵ (خرداد و مرداد ۱۳۶۸).
- ۴۲- عبدالرضا هوشنگ مهدری، «جمعیت عامیون ایران»، در مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی سال چهاردهم، شماره ۱۴۹-۱۵۰ (بهمن و اسفند ۱۳۷۸)، صفحات ۹۶-۱۰۳.
- ۴۳- رجوع کنید به: حسین جودت، «از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید: تاریخچه فرقه دمکرات-جمعیت عامیون ایران»، تهران ۱۳۴۸.
- ۴۴- ایرج افشار، «زندگی طوفانی سید حسن تقی زاده»، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۵- هوشنگ مهدری، همانجا، صفحه ۱۰۳.
- ۴۶- همانجا، صفحه ۱۰۳ و باقر عاقلی، «روزشمار تاریخ ایران»، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۷- روزنامه «صدای مردم»، ۳۰ شهریور ۱۳۲۶.
- ۴۸- روزنامه «صدای مردم» ۱ دی ۱۳۲۶ و روزنامه «میهن»، ۸ خرداد ۱۳۲۷.
- ۴۹- تفرشی و طاهر احمدی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۰۶.
- ۵۰- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۷۱-۱۷۶.
- ۵۱- «اسنادی از احزاب سیاسی ایران»، همانجا، صفحات ۸۱-۹۰.
- ۵۲- همانجا، صفحات ۷-۱۵، ۹۱-۹۲، ۹۳-۱۲۲، ۷-۲۰، ۲۲۷-۲۹۹، ۴-۳، ۴۲۵-۴۲۴ و طیرانی، جلد اول، صفحات ۷۴۵-۷۴۹ و جلد دوم، صفحات ۴۸۲-۴۹۱.
- ۵۳- برای اطلاعات، رجوع کنید به: «مرام نامه حزب دموکرات ایران»، در طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۵۱۴-۵۱۶، د. فرهنگ، «درباره حزب دموکرات ایران»، در مجله «خواندنیها»، سوم فروردین ۱۳۲۷ و روزنامه «دموکرات ایران»، ۲ آبان ۱۳۲۶.

## فصل چهارم

- ۵۴- Abrahamian, همانجا، صفحات ۲۳۱-۲۴۰ و طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۵۰۱-۵۰۶.
- ۵۵- مهین دولتشاهی فیروز «خاطرات مظفر فیروز»، پاریس، ۱۹۹۰، صفحات ۱۲۸-۱۴۰.
- ۵۶- درباره زندگی سیاسی قوام، رجوع کنید به: صفائی، همانجا، صفحات ۶۵۳-۷۱۴، علی اصغر شمیم، «ایران در دوره سلطنت قاجار»، تهران، ۱۳۲۶، صفحات ۵۰۰-۵۲۵، جعفر مهدی نیا، «زندگی سیاسی قوام السلطنه»، امیر احمدی، «نقش من در کابینه قوام السلطنه»، در «سالنامه دنیا»، شماره ۱۳ (۱۳۳۶)، صفحات ۸۰-۸۴ و الموتی، همانجا، جلد چهارم، صفحات ۵۰۳-۵۳۸.
- ۵۷- سفیر آمریکا در ایران در زمان دوره سوم نخست وزیری قوام السلطنه (۱۳۲۴-۱۳۲۶)، طی گزارشی به وزارت امور خارجه آمریکا به روشنی این امر را (که قوام خواهان گسترش و حفظ منافع آمریکا در ایران است) تأیید میکند. رجوع کنید به «گزارش ۲۲ مارس ۱۹۴۶» در کتاب «روابط خارجی ایالات متحده»، جلد هفتم، ۱۹۲۶، صفحات ۷۳-۳۶۹، روزنامه «اطلاعات»، ۱۶ آذر ۱۳۲۷، قوام السلطنه توقع خود را از «کمک های دوستانه» آمریکا به ایران هیچوقت قطع نکرد. او چند ماهی بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، طی نامه ای به آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، گفت که ایران «با بی صبری انتظار دارد که دولت آمریکا بالاخره بعهد خود عمل کند و با کمک های اقتصادی و مالی موثر و اساسی اقلاً قسمتی از محرومیت ها و فداکارهای بی حد زمان جنگ ملت ایران را جبران کند». رجوع کنید به: «نامه ای از قوام السلطنه به آیزنهاور»، بتاریخ دهم ژانویه ۱۹۵۴ در مجله «کتاب جمعه»، شماره ۸-۹ (زمستان ۱۳۶۵)، صفحات ۲۲۴-۲۲۷.
- ۵۸- رجوع کنید به: عارف قزوینی، «کلیات عارف»، تهران، ۱۳۳۵، صفحات ۷۰-۷۴.
- ۵۹- حسین مکی (گرد آورنده): «دیوان فرخی بزدی»، تهران ۱۳۵۷، صفحه ۲۰۷.
- ۶۰- درباره زندگی سیاسی و مرموز مظفر فیروز، رجوع کنید به: دولتشاهی فیروز، همانجا، فرخ، همانجا، اعزاز نیک بی، «خاطرات اعزاز نیک بی (تقدیر یا تدبیر)»، تهران، ۱۳۶۱ و احمد آرامش، «خاطرات سیاسی احمد آرامش»، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، اصفهان، ۱۳۶۹.
- ۶۱- فرخ، همانجا.
- ۶۲- الول ساتن، همانجا، صفحه ۱۹۸.
- ۶۳- الموتی، همانجا، جلد چهارم، صفحات ۲۸۷-۴۰۳.
- ۶۴- برای اطلاعات کافی، رجوع کنید به آرامش، همانجا.
- ۶۵- سمیعی، همانجا، صفحات ۱۱-۱۲، ۵۴ و ۷۹-۸۰.
- ۶۶- در مورد حمایت نیروهای ملی و مرفقی از اقدامات قوام السلطنه در دوره ۱۳۲۴-۱۳۲۵، بطور مثال، رجوع کنید به: روزنامه «امید»، ۱۲ آذر ۱۳۲۵، روزنامه «مظفر»، ۱۹ شهریور ۱۳۲۵، روزنامه «جبهه»، مهر ۱۳۲۵، توهم نیروهای ملی و دموکراتیک درباره خصلت مرفقی و دموکراتیک اقدامات قوام بعدها توسط بعضی از رهبران حزب دموکرات ایران مورد تأیید قرار گرفت. بطور مثال، رجوع کنید به د. فرهنگ «درباره حزب دموکرات»، در مجله «خواندنیها»، ۴ فروردین ۱۳۲۹.

## فصل چهارم

- ۶۷- بخشی از سران فشقایی ها تحت رهبری ناصر قشقائی و با حمایت بختیاری ها و سران طوایف مختلف مثل بویر احمدی، داودپها، ممسنی های فارس، تنگستانی های سواحل خلیج فارس، شهرهای بوشهر و کازرون را تسخیر کرده و مرتکب قتل عام مردم در آن شهرها گشتند. رجوع کنید به روزنامه «داد»، مهر ۱۳۲۵ و مجله «خواندنیها»، ۹ مهر ۱۳۲۵. درباره کمک مالی و نظامی دولت انگلستان به روسای ایلات فوق الذکر، رجوع کنید به گزارش وابسته نظامی انگلیس در ایران به وزارت امور خارجه انگلیس در بایگانی در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۶.
- ۶۸- روزنامه «جبهه»، ۳۰ آبان ۱۳۲۵، مجله «خواندنیها»، ۲۳ مهر ۱۳۲۵ و روزنامه «رهبر»، ۵ آذر ۱۳۲۵.
- ۶۹- فخرالدین عظیمی، «بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، تهران، ۱۳۷۲، صفحه ۲۳۴.
- ۷۰- رجوع کنید به: گزارش سفیر انگلیس به وزارت امور خارجه انگلیس در سند بایگانی ۵۲۷۱۱ - ۹۴۶/۳۴ ایران / ۳۷۱، F.O. 16 اکتبر ۱۹۴۶.
- ۷۱- رجوع کنید به: خلیل ملکی، «خاطرات سیاسی»، بهمت همایون کاتوزیان، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۲۵-۳۰.
- ۷۲- Abrahamian همانجا، صفحات ۳۰۶-۳۰۷.
- ۷۳- احمد قاسمی، «بیاد روزیه»، در نشریه «توده»، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج، شماره یک (اودیبهشت ۱۳۲۵)، صفحات ۱-۳ و شماره های روزنامه «مردم»، از ۱۵ تا ۲۰ دی ۱۳۲۶.
- ۷۴- بی نام، «حقایق گفتنی»، تهران، ۱۳۲۶، صفحات ۴-۱۱.
- ۷۵- ب. مبارز، «آیا حزب توده ایران شکست خورد؟»، تهران، ۱۳۲۶، صفحات ۳-۱۷.
- ۷۶- ابریم اسحاق، «چه باید کرد؟»، تهران، ۱۳۲۷.
- ۷۷- احسان طبری، «مروری به اوضاع حزب»، در مجله «نامه مردم»، خرداد ۱۳۲۶، صفحات ۱-۱۸ و بی نام، «راه حزب توده ایران»، تهران، ۱۳۲۶، صفحات ۱-۲۵ و احمد قاسمی «در سرانسیب انشعاب»، در مجله «نامه مردم»، آذر ۱۳۲۶، صفحات ۳-۸.
- ۷۸- درباره باقر امامی و کروژک ها، رجوع کنید به: بی نام، «سندی از جنبش کمونیستی ایران»، توسط انتشارات روزیه، نیویورک ۱۳۵۴، صفحات ۱۴-۱۵.
- ۷۹- درباره انشعاب ملکی و یارانش از حزب توده، رجوع کنید به: ملکی، همانجا، بیژن جزئی، «تاریخ سی ساله ای ایران»، چاپ اروپا، ۱۳۵۱ و امیر پیشداد، «خلیل ملکی»، در مجله «علم و جامعه»، سال چهارم، ۱۳۶۲، صفحات ۷-۲۵ و خلیل ملکی، «برخورد آراء و عقاید»، مجموعه مقالات یا ویرایش و مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد، تهران ۱۳۷۴.
- ۸۰- درباره فعالیت های انور خامه و یارانش پس از انشعاب از حزب توده، رجوع کنید به «سندی از جنبش کمونیستی ایران»، همانجا، صفحه ۱۵، انور خامه، «پنجاه نفر و سه نفر»، تهران، ۱۳۶۳، صفحات ۱۲۵-۲۵ و Zabih همانجا، صفحات ۱۲۵-۱۳۶.

## فصل چهارم

- ۸۱- درباره کنگره دوم حزب و مصوبات آن، رجوع کنید به: «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۴۲-۲۴۳، احسان طبری، «کنفرانس برای فعالین حزبی»، در روزنامه «مردم»، سال دوم، شماره ۱۱ (مرداد ۱۳۲۷)، صفحه ۵، Zabih همانجا، صفحات ۱۴۱-۱۴۹، احسان طبری، «کنگره دوم»، در روزنامه «مردم»، سال دوم، شماره ۹ (خرداد ۱۳۲۷) صفحات ۱-۸ درباره نمایندگان کنگره و اعضای منتخبه در کنگره، رجوع کنید به: «سیر کمونیسم»، همانجا، صفحه ۱۹۹ و روزنامه «مردم»، سال دوم، شماره ۹ (خرداد ۱۳۲۷)، صفحه ۸.
- ۸۲- برای تحلیل انتقادی و جامع از سیاست «چرخش به راست»، حزب توده در کنگره دوم حزب، رجوع کنید به: «جنبش کمونیستی ایران (بخش دوم)»، در مجله «توده»، همانجا، صفحات ۵۲-۵۳.
- ۸۳- ضیاء الدین طباطبائی «اگر من نخست وزیر شدم»، در مجله «خواندنیها»، ۸ اسفند ۱۳۲۶.
- ۸۴- روزنامه «مردم»، ۱۹ مرداد ۱۳۲۷.
- ۸۵- ایوانف، همانجا، صفحات ۱۴۰-۱۴۱، روزنامه «اطلاعات»، از ۱۲ اسفند تا ۲۹ اسفند ۱۳۲۷، «سیر کمونیسم»، همانجا، صفحات ۱۰۷-۱۰۸ و روزنامه «هرالدتریون نیویورک»، ۲۴ می ۱۹۴۹.
- ۸۶- Abrahamian همانجا، صفحات ۳۱۷-۳۱۸.
- ۸۷- برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به: حسین جودت، «طبقه کارگر ایران و حزب سیاسی او»، در کتاب «اسناد و دیدگاه ها»، از انتشارات حزب توده ایران، تهران، ۱۳۶۰، صفحات ۲۱۲-۲۱۳.
- ۸۸- مهدی کیهان، «دوران شکوفائی جنبش سندیکای در ایران»، در کتاب «اسناد و دیدگاه ها»، همانجا، صفحه ۲۱۷-۲۱۸.
- ۸۹- م.م. مزدک، «نگاهی به جنبش کارگری و سندیکایی ایران از آغاز تا انقلاب بهمن ۵۷»، در مجله «دنیا»، دوره ششم، سال دوم، شماره ۳ (۱۳۷۲)، صفحات ۲۸-۲۹.
- ۹۰- فدراسیون جهانی اتحادیه های سندیکائی، «گزارش درباره فعالیت های سندیکائی در ایران»، میلان، ۱۹۴۹، صفحه ۱۶۷.
- ۹۱- درباره اهمیت و موقعیت شورای متحده مرکزی کارگران در این دوره، رجوع کنید به: شورای متحده کارگران، «برنامه ما»، در روزنامه «رهبر»، ۹ اسفند ۱۳۲۲، م.عظیمی، «سخنرانی در اولین کنفرانس شورای متحده کارگران»، در روزنامه «رهبر»، ۱۰ مرداد ۱۳۲۶ و رضا روستا، «سخنرانی به کارگران راه آهن»، در روزنامه «ظفر»، ۲۵ مرداد ۱۳۲۶.
- ۹۲- گزارش کنسول انگلیس در اهواز، اول دسامبر ۱۹۴۶ در بایگانی
- ۹۳- برای اطلاعات کافی، رجوع کنید به: کیهان، همانجا، صفحات ۲۱۹-۲۲۰.
- ۹۴- رجوع کنید به: «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، صفحات ۱۴۰-۱۴۲، روزنامه «انتقاد»، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ و روزنامه «ستاره» ۵ تیر ۱۳۳۱، درباره فعالیت حزب توده در بین زنان در دوره ۱۳۲۵-۱۳۳۰، رجوع کنید به: م. فیروز، «نبرد چهل ساله زن توده ای»، در کتاب «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۰۵-۲۰۷ و ملکه محمدی، «زنان ایران و پنجاه سال حکومت خاندان پهلوی»، در مجله «دنیا»، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۵۴، صفحات ۸۵-۸۷.

## فصل چهارم

- ۹۵- درباره نقش چشم گیر حزب توده ایران در جنبش های دانشجویی دوره ۱۳۲۷-۱۳۲۹، رجوع کنید به: بابک امیر خسروی، «نظر از درون به نقش حزب توده ایران»، تهران، ۱۳۷۳، صفحه ۲۰۰.
- ۹۶- درباره تشکیل سازمان دانشجویان کوی دانشگاه، رجوع کنید به: ابوالحسن ضیاء ظریفی، «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران: نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲)» تهران، ۱۳۷۸، صفحات ۶۴-۸۰ و علی اکبر سیاسی «گزارش یک زندگی»، در دو جلد، لندن، ۱۳۶۶. این کتاب در مجله «لوح» شماره یک تیر ۱۳۷۷ خلاصه شده است.
- ۹۷- درباره جزئیات تشکیل «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» و هویت و سابقه رهبران آن، رجوع کنید به: ظریفی، همانجا، صفحات ۸۰-۸۳، روزنامه «دانشجو»، شماره ۷ اسفند ۱۳۲۹، و روزنامه «سوی آینده»، ۲۸ آبان ۱۳۲۹، درباره نشریات «خورشید صلح»، و «دانشجو»، و گردانندگان آن نشریات، رجوع کنید به: ظریفی، همانجا، صفحات ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۴ و ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۸ و ۲۳۴-۲۳۵.
- ۹۸- درباره فعالیت حزب توده در بین زنان در دوره ۱۳۲۵-۱۳۳۰، رجوع کنید به: م. فیروز، «نبرد چهل ساله زن توده ای»، در کتاب «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۰۵-۲۰۷، ملکه محمدی، «زنان ایران و پنجاه سال حکومت خاندان پهلوی»، در مجله «دنیای»، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۵۴، صفحات ۸۵-۸۷.
- ۹۹- مجله «تهران مصور»، ۵ فروردین ۱۳۳۱.
- ۱۰۰- درباره هویت طبقاتی و سابقه تحصیلاتی و شغلی زنان عضو در داخل سازمان زنان متعلق به حزب توده در این دوره، رجوع کنید به: احمد قاسمی، «تربیت کادرها»، در نشریه «نامه مردم»، سال دوم (مرداد ۱۳۲۸) صفحات ۶۹-۷۰.
- ۱۰۱- رجوع کنید به روزنامه «رهبر»، ۳۰ مهر ۱۳۲۲ و ۱۰ مهر ۱۳۲۵.
- ۱۰۲- درباره فعالیت های مطبوعاتی حزب توده، رجوع کنید به: «مطبوعات توده ای»، در «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۵۵-۲۶۸.
- ۱۰۳- همانجا، صفحات ۲۶۹-۲۷۵.
- ۱۰۴- در «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۹۷-۲۹۸ و احمد قاسمی، «بیاد روزبه»، در نشریه «توده»، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۵)، صفحه ۲.
- ۱۰۵- رجوع کنید به «جواب کمیته مرکزی حزب توده به اتهامات کاذب دولت قوام»، در روزنامه «فرمان»، ۱۵ مهر ۱۳۲۴.
- ۱۰۶- «نام های یاد کردنی از تاریخ حزب توده ایران»، در «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۹۷-۲۹۸، عبدالصمد کامبخش، «پادداشت هایی درباره تاریخ ارتش ایران»، در مجله «دنیای»، سال ششم (تابستان ۱۳۴۴) و غلامحسین قیام پناه، «حزب توده و نیروهای نظامی»، در مجله «دنیای»، سال ۱۵ (مرداد ۱۳۵۵) صفحات ۹۸-۱۰۲.

## فصل چهارم

۱۰۷- درباره فعالیت‌ها و نظرات خسرو روزبه، رجوع کنید به قاسمی، همانجا، قیام پناه، همانجا و خسرو روزبه، «اطلاعات کورکورانه»، تهران، ۱۳۲۶، صفحات ۵۷-۵۸ و خسرو روزبه، «آخرین دفاع در دادگاه نظامی»، چاپ اروپا، ۱۳۴۹، صفحات ۴۰-۴۱.

فصل پنجم

فصل پنجم

در دوره زمامداری دکتر مصدق

(۱۳۳۰-۱۳۳۲)





## پیشگفتار

### مشخصات عمده روند کلی دوره

#### درآمد

این دوره از زمان ملی شدن صنعت نفت در اسفند ۱۳۲۹ و روی کار آمدن دولت دکتر مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ شروع گشته و تا کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ ادامه دارد. در یک چشم انداز تاریخی و براساس شواهد و مدارکی که امروز در اختیار ماست به جرأت میشود اذعان کرد که این دوره کوتاه مرحله ای را در تاریخ پرتلاطم معاصر دربر میگیرد که در آن مردم ایران تحت رهبری دکتر مصدق تلاش کردند که کشور خود را طی یک گسست از مدار نظامی جهانی سرمایه (عمدتاً حوزه نفوذ امپراطوری انگلیس) رها سازند.

در این فصل بعد از اشاره کوتاه به موقعیت و شخصیت دکتر مصدق، چگونگی روی کار آمدن دولت وی در تحت شرایط بین المللی آن زمان و بررسی مشخصات عمده و روند کلی دو دوره مشخص زمامداری مصدق به چند و چون احزاب و سازمانهای سیاسی مهم درون «جبهه ملی ایران»، (حزب ایران، نهضت خدایرستان سوسیالیست، حزب پان ایرانیست ایران، حزب زحمتکشان ایران، حزب پان ایرانیست ملت ایران، نیروی سوم و حزب مجاهدین خلق) و احزاب و سازمانهای خارج از حاکمیت (سومکا، سازمان فدائیان اسلام و حزب توده ایران) در این دوره میپردازیم.

#### نقش و شخصیت دکتر مصدق

دکتر محمد مصدق، بنیان گذار «جبهه ملی ایران» و رهبر فراکسیون جبهه ملی در مجلس شانزدهم، در سی ام اردیبهشت ۱۳۳۰ به جهت مبارزات مردم به نخست وزیری ایران رسید. در دوران بعد از جنگ درم با اینکه در ایران بعضی آزادیهای نسبی بوجود آمده بود ولی پست نخست وزیری از طرف دربار و مجلس عموماً به افرادی تفویض میشد که یا طرفدار آمریکا و یا طرفدار انگلیس بودند. علت اصلی این امر رقابت انترامپریالیستی بین آمریکای نوخاسته و انگلستان در حال تضعیف برای استقرار هژمونی در خاورمیانه، بویژه ایران، بود. نخست وزیران

## فصل پنجم

محمد علی فروغی، احمد قوام السلطنه، محمد علی سهیلی و عبدالحسین هزیر عموماً از سیاست آمریکا و نخست وزیران محمد ساعد مراغه ای، مرتضی بیات، ابراهیم حکیمی، علی منصور، علی رزم آرا و حسین علاء از سیاست انگلیس پشتیبانی کرده و به این قدرتهای بزرگ وابستگی هائی داشتند.<sup>۱</sup> طبق مدارک و بررسی های موجود، دکتر مصدق تنها فرد دموکرات و ملی در بین تمامی این نخست وزیران بود که به بلوک غرب وابسته نبود و مثل احمد سوکارتو در اندونزی و جواهر لعل نهرو در هندوستان از یک سیاست خارجی مستقل و «غیر متعهد» پیروی میکرد. بنابراین با بدست گرفتن پست نخست وزیری از طرف او، یکی از هیجان انگیزترین و پرافتخارترین دوران سیاسی ایران در تاریخ معاصر آغاز شد.

مصدق در ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ خورشیدی (۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ میلادی) در تهران بدنیا آمد و در چهاردهم اسفند ۱۳۲۵ پس از هشتاد و پنج سال زندگی مملو از مبارزات سیاسی برای مردم در چهاردهم اسفند ۱۳۲۵ در تهران بدرود زندگی گفت.<sup>۲</sup>

مصدق در مدت هشتاد و پنج سال زندگی مشاغل مهم اداری و سیاسی متعددی را در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علیشاه و احمد شاه برعهده گرفت. در تمام طول سلطنت رضا شاه پهلوی اکثراً در تبعید زیست و مجموعاً پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سپس در زمان سلطنت محمدرضا شاه در حدود بیست و پنج سال از عمر خود را در حبس و تبعید گذارند. او زمانی که آزاد بوده و در تبعید و حبس زندگی نمیکرد لحظه ای از مبارزه در جهت ابقاء و احیای مشروطیت از یک سو و مبارزه برای استقلال ایران از نفوذ و یوغ دولت های استعماری از سوی دیگر غافل نمی ماند.

اواخر سلطنت احمدشاه قاجار و دوره ششم مجلس شورای ملی (۱۳۰۴-۱۳۰۶) و اوایل سلطنت رضا شاه دوره مهمی در تاریخ معاصر مردم ایران محسوب میشود. در اواخر دوره پنجم مجلس شورای ملی (۱۳۰۲-۱۳۰۴) رضاخان، که نخست وزیر بود، موفق شد که با رأی اکثریت نمایندگان مجلس، (که از راه سانسور و تهدید و تطمیع بدست آورده بود) و با رضایت انگلیسها سلطنت را از احمد شاه در نهم آبان ۱۳۰۴ به خود منتقل سازد. این انتقال که منجر به عروج رضاخان به قله دیکتاتوری شاهی گشت و آخرین آثار مشروطیت نیز بعد از بیست سال مبارزه (۱۲۸۴-۱۳۰۴) از بین رفت، در آن روزهای تاریخی به ذهن خیلی از سیاستمداران و دولتمردان خطور نکرد که یک چرخش بزرگی در سرنوشت ایران معاصر در حال تکوین است و اگر هم خطور کرد آن سیاستمداران و دولتمردان به خاطر هراسیدن از مرگ و یا به خاطر وابستگی به انگلستان و یا به خاطر تعلقات و منافع تنگ طبقاتی کوچکترین مخالفتی با این انتقال نکردند.

## فصل پنجم

دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، که موضوع انتقال (انقراض رسمی سلسله قاجاریه و استقرار سلطنت خاندان پهلوی) مطرح گردید، به اتفاق سه تن دیگر بشدت با آن مخالفت کرد. مصدق طی نطقی، که بعدها در تاریخ ایران معروف گشت، شجاعانه اعلام کرد که انتقال سلطنت به رضا خان، که رئیس الوزرا دولت (نخست وزیر) بود منجر به استقرار دیکتاتوری شاهی و پایان مشروطیت ایران خواهد شد. بخشی از نطق او در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی (دوره پنجم) بشرح زیر است:

«... پادشاه فقط و فقط می تواند بواسطه ای رأی اعتماد مجلس یک رئیس الوزرائی را بکار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزرا (رضاخان) پادشاه بشوند آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاریکه امروز از ایشان ترشح میکند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند رئیس الوزرا هستند فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش بمن بدهد زیر بار این حرفها نمی روم - بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید! آزادیخواه بودید! بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادگی می کردید. حالا عقیده شما اینستکه که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد و هم رئیس الوزرا هم حاکم! اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف استه استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء آزادی را بیخود ریختید! چرا مردم را بکشتن دادید! می خواستید از روز اول بیائید بگویند که ما دروغ گفتیم مشروطه نمی خواستیم. آزادی نمی خواستیم. یک ملت است جاهل و با چماق باید آدم شود...»

با اینکه در این نبرد رضا خان پیروز شد و دیکتاتوری موناکوفاشیستی خود را مستقر ساخت ولی مصدق از مبارزه دست نکشید و در مجلس ششم نیز به افشای وابستگی ها و فساد مالی دولتمردان طرفدار رضا شاه ادامه داد. او با وجود خویشاوندی نزدیکی که با مستوفی الممالک داشت با او و اعضای کابینه اش (که برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی شده بودند) مخالفت نمود. دلیل مخالفت مصدق، معرفی و انتصاب وثوق الدوله به وزارت مالیه و ذکاء الملک فروغی به وزارت امور خارجه توسط مستوفی الممالک بود. مصدق طی نطقی در مجلس، خاطر نشان ساخت که وثوق الدوله در زمان نخست وزیریش در سال ۱۲۹۸ از مقامات انگلیس پول گرفته و قرارداد تنگین ۱۹۱۹ ایران - انگلیس را منعقد و امضاء کرده بود. و فروغی نیز در زمان نخست وزیری کوتاهش در ابتدای سلطنت رضا شاه به مطالبات بی مدرک مأمورین انگلیسی در رابطه با هزینه «پلیس جنوب»، که انگلیس ها برای حفاظت از منافع خود در خاک ایران تشکیل داده بودند، جواب مثبت داده و رشوه هایی نیز از این بابت به وثوق الدوله و همدستان او (صارم

## فصل پنجم

الدوله وزیر دارائی و نصرت الدوله فیروز، وزیر امور خارجه در نخست وزیری و ثوق الدوله) پرداخته بود.<sup>۲</sup>

با اینکه اکثریت در مجلس ششم، به توضیحات دکتر مصدق توجه نکرد و بکابینه مستوفی (که عموماً با حمایت رضاشاه و رضایت مأمورین انگلیس انتخاب شده بود) رأی داد ولی مصدق از مبارزه دست نکشید و هر از گاهی با عقب نشینی های تاکتیکی منتظر ماند که روزی در آینده بتواند با کمک مردم، ایران را از محور نظام جهانی سرمایه خارج ساخته و به استبداد شاهی در ایران پایان بخشد. طبیعتاً در انتخابات دوره هفتم مجلس (۱۳۰۶-۱۳۰۸)، که دیگر تمام نمایندگان بدون استثناء با حمایت و رضایت شاه تعیین شده بودند، مصدق به مجلس راه نیافت و از آن پس به ملک شخصی اش، احمدآباد (واقع در سر راه تهران به قزوین) منتقل شده و در ظاهر بکار کشاورزی مشغول شد ولی عملاً تا سال ۱۳۲۰ (زمان خلع و تبعید رضاشاه) در اسارت و تبعید ماند.

دکتر مصدق در پائیز سال ۱۳۲۰ بلافاصله بعد از خلع و تبعید رضاشاه بر حسب ابلاغ سرلشگر احمد امیر احمدی از قید تبعید آزاد شد و در موقع ورود به تهران مورد استقبال مردم و کلیه آزادیخواهان، که عموماً از حبس و تبعید آزاد شده بودند، قرار گرفت. در آن دوره، که بدوره آزادیهای دموکراتیک نسبی معروف است، محمدرضا شاه و دربار هنوز قدرت خود را تثبیت نکرده و در مقابل جنب و جوش ملت چندان قدرتی نداشتند، لذا انتخابات مجلس چهاردهم در شرایط نسبتاً آزادتر و قانونی تر صورت گرفت و دکتر مصدق طبیعتاً با بیشترین رأی در انتخابات برنده شد. مصدق که سالها در تبعید به اوضاع اسف بار سیاسی و اقتصادی ایران اندیشیده بود، برای تامین اصلاحات و رهائی ایران از وابستگی به نیروهای استعماری با عشق و علاقه بیشتر از سابق مبارزه را از سر گرفت. او در مجلس چهاردهم به کمک بخشی از نمایندگان ملی و در خارج از مجلس با حمایت اقشار مختلف توده های مردم، بویژه دانشجویان و روشنفکران، پایه های اساسی ملی شدن صنعت نفت و سیاست «موازنه منفی» در سیاست خارجی ایران را ریخت. دکتر مصدق که در مورد مواضع دموکراتیک و ضد امپریالیستی خود ثابت قدم و جدی بود، در یکی از جلسات رسمی مجلس چهاردهم برنامه کار سیاسی خود را چنین تشریح کرد:

« من مأموریت موکلان خود را قبول نکرده و به این مجلس با ننگناشتم مگر به قصد یک مبارزه مقدس و آن برای نیل به یک مقصد عالی است. برنامه من در سیاست داخلی برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی تعقیب از سیاست موازنه منفی، این هدف من بوده و هست و خواهد بود و تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد.»

در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴ موقمی که تقاضای امتیاز نفت شمال کشور از طرف کمپانی های آمریکائی و سپس از ناحیه دولت شوروی بدولت ایران داده شد، رقابت و کشمکش های بسیاری در محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران بوجود آمد. دکتر مصدق براساس اصل «موازنه منفی» لایحه چند ماده ای را مطرح ساخت. در این لایحه، دکتر مصدق، ممنوع ساختن دولت و وزراء رسمی آن را از اقدام و شرکت در مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد و دادن امتیاز نفت به بیگانگان در مجلس چهاردهم پیشنهاد کرده و بتصویب رساند. او، باین ترتیب، راه برآورده شدن تقاضای بیگانگان و دادن امتیاز به آنها را تا مدت‌ها مسدود ساخت.

دکتر مصدق با اینکه با مشکلات زیادی روبرو گشت ولی به خاطر ثابت قدمی خود و پیگیری بیروان صدیق خود بالاخره موفق شد که اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و سپس قانون اجرائی اصل ملی شدن را در جلسات ۲۹ اسفند و دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ از تصویب مجلس بگذرانند. او در تاریخ بیست نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ به خاطر رأی تمایل اکثر نمایندگان مجلس و پشتیبانی بی نظیر اقشار مختلف مردم، به نخست وزیری ایران انتخاب گردید.

### چگونگی روی کار آمدن دولت دکتر مصدق

استخوان بندی دولت دکتر مصدق را «جبهه ملی ایران» تشکیل میداد. جبهه ملی در جریان فعالیت انتخاباتی برای مجلس شانزدهم در پائیز ۱۳۲۸ بوجود آمد. دکتر مصدق به همراهی بیست نفر از یارانش به دربار رفته و در اعتراض به نحوه انتخابات و قلابی بودن آن، در آنجا به بست نشستند. در این بست مصدق و طرفدارانش اعلام کردند که برای اینکه انتخابات در محیط آزاد و امنی برگزار گردد، باید عبدالحسین هزیر، وزیر دربار، مسئولیت قلابی بودن انتخابات را بپذیرد والا بست و اعتراض تا آخر ادامه خواهد یافت. این گروه سپس در خانه دکتر مصدق گرد هم آمده و با انتشار یک پلاتفورم سیاسی خواستار اجرای انتخابات آزاد، آزادی بیان و مطبوعات و لغو حکومت نظامی گشتند. در همین خانه دکتر مصدق بود که اساس جبهه ملی ریخته شد.<sup>۶</sup>

افراد سرشناس به غیر از خود دکتر مصدق در جلسه تشکیل رسمی جبهه ملی، عبارت بودند از: شمس الدین امیرعلائی، یوسف مشار، دکتر علی شایگان، محمود نریمان، دکتر کریم سنجابی، دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، حائری زاده، دکتر حسین فاطمی، جلال نائینی، احمد ملکی، ارسلان خلعتیری، مهندس زیرک زاده و آیت الله غروی.<sup>۷</sup>

فعالیت گسترده جبهه ملی، محبوبیت دکتر مصدق و افشای زور و تقلب در جریان کمپین های انتخاباتی، بالاخره دولت محمد ساعد مراغه ای را مجبور ساخت که در مقابل مردم عقب

## فصل پنجم

نشینی کرده و انتخابات را لغو و اعلام انتخابات مجدد نماید. البته ناگفته نماند که عقب نشینی رژیم در مقابل خواسته های مردم و فعالیت های مصدق علت دیگری نیز داشت و آن اینکه هیئت حاکمه ایران در این زمان در مقابله با مبارزات مردم برای کسب انتخابات آزاد در نتیجه لغو حکومت نظامی دچار انشعاب گشته و در خود ارتش، طرفداران آمریکا، به رهبری فضل الله زاهدی با ارتشیان طرفدار انگلیس، به رهبری علی رزم آرا در تضاد بودند.<sup>۸</sup>

رزم آرا از وضع موجود طرفداری کرده و مخالف مبارزه علیه شرکت نفت ایران- انگلیس بود. برخلاف رزم آرا، زاهدی و یارانش موافق توسعه و نفوذ آمریکا در ایران بودند. بهر رو، در انتخابات مجدد برای دوره شانزدهم مجلس، که در اسفند ۱۳۲۸ انجام پذیرفت، دکتر مصدق، عبدالقدیر آزاد، حسین مکی، علی شایگان، مظفر بقائی، ابولحسن حائری زاده و آیت الله ابوالقاسم کاشانی از طرف احزاب درون جبهه ملی به نمایندگی در مجلس انتخاب شدند.

با افتتاح مجلس شانزدهم و سر کار آمدن علی رزم آرا به عنوان نخست وزیر ایران در تیرماه ۱۳۲۹، مبارزه بین نیروهای درون جبهه ملی (حزب ایران، حزب پان ایرانیست ملت ایران، حزب زحمتکشان ایران و حزب مجاهدین اسلام) و «منفردین» طرفدار خط ملی شدنی صنعت نفت از یک طرف و نیروهای ضد ملی کردن صنعت نفت از طرف دیگر، شدت یافت. این مبارزات در نیمه دوم سال ۱۳۲۹ به اوج خود رسید.<sup>۹</sup> فعالیت گسترده جبهه ملی در بازار و بین دانشگاهیان و کسبه و تشنت و نفاق بین نیروهای طرفدار انگلیس و آمریکا منجر به پیروزی فراکسیون جبهه ملی در داخل مجلس شانزدهم شده و در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صنعت نفت ایران ملی اعلام گردید. عجزاً دربار نیز در مقابل مبارزات توده ای وسیع مجبور به عقب نشینی شده و نتیجتاً دکتر مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری ایران رسید.<sup>۱۰</sup>

همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، دکتر مصدق تنها نخست وزیری بود که در جریان سالهای بعد از جنگ جهانی دوم با تکیه به مبارزات مردم ایران و اتحاد نیروهای سیاسی طرفدار ملی شدن صنعت نفت سر کار آمد. دولت مصدق که با ملی کردن صنایع نفت ایران، خلع ید از انگلیس ها و اتخاذ سیاست «اقتصاد بدون نفت» در امور داخلی و با پیروی از اصل «موازنه منفی» در سیاست خارجی به یکی از محبوب ترین دولت های زمان معاصر در کشورهای توسعه نیافته جهان سوم درآمد،<sup>۱۱</sup> مجموعاً توانست ۲۷ ماه (از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲) بر سر کار مانده و علیه تهاجم همه جانبه انگلیس و سپس آمریکا و متحدین داخلی آنان بسرکردگی شاه مبارزه کند. دوره حکومت مصدق با اینکه کوتاه بود ولی از لحاظ اعتلای جنبش رهایی بخش و ارتقاء آگاهی های دموکراتیک ملی و فرهنگی توده های مردم کم نظیر و پرشکوه بود.

## فصل پنجم

برای اینکه به اهمیت تاریخی تغییرات سیاسی و اقتصادی که دولت مصدق توانست در همان مدت کوتاه بوجود آورد پی ببریم بهتر است نظر اجمالی به اوضاع عمومی و اجتماعی ایران در آغاز زمامداری دکتر مصدق بیافکنیم.

در آغاز زمامداری مصدق (۱۳۳۰) از کل جمعیت ۱۸ میلیونی ایران، ۸۰ درصد مردم بیسواد و ۷۵ درصد با سوء تغذیه روبرو بودند. مرگ و میر بین اطفال بویژه در روستاهای ایران نزدیک به ۵۰٪ میرسید. از هر دو طفل یکی قبل از اینکه به سن دو سالگی برسد به جهت عدم وجود بهداشت، سوء تغذیه و آب کثیف از بین میرفت. بطور کلی، عمر متوسط ۲۷ سال بوده و وضع کشاورزی بدتر از سالهای قبل از جنگ جهانی دوم بود. بیمارستان‌ها انگشت شمار و نصف کل دکترهای ایران در تهران مشغول طبابت بودند. فنودال‌ها با کمک ژاندارم‌ها و عموماً با حمایت دربار در روستاهای ایران به غارت روستائیان مشغول بوده و در تهران نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر در زاغه‌ها زندگی میکردند.<sup>۱۲</sup>

در این برهه تاریخی، قدرتهای بزرگ غرب (انگلیس و آمریکا) برای تسلط بر منابع طبیعی، مخصوصاً مخازن نفتی و کشیدن ایران بداخل مدار نظام جهانی سرمایه به رقابت‌های خود شدت بخشیده بودند. آمریکا و انگلیس در نبرد بین خود برای ایجاد هژمونی در ایران حوزه فعالیت‌های خود را در زمینه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی گسترش داده و بنوبه در درون ارتش، مجلس، نخست‌وزیری و دربار، احزاب سیاسی و رسانه‌های گروهی و حوزه‌های علمیه و روحانیت رخنه کرده بودند.

در مقابل اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی از یک سو و مداخلات تجاوزگرانه قدرتهای خارجی در امور داخلی از سوی دیگر، تولید استخراجی نفت همچنان افزایش یافته و در سال ۱۳۲۹ به ۳۱/۷۵۰/۰۰۰ (سی و یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تن) رسید که نزدیک به ۲۰۰ میلیون پوند عاید کمپانی نفت ایران و انگلیس کرد. از این درآمد هنگفت طبق قرارداد ۱۳۱۲ فقط ۹٪ آن عاید ایران گشت.<sup>۱۳</sup> آگاهی به این امر بین توده‌های مردم، بویژه روشنفکران، در واقع پایه مادی و اجتماعی حرکت دکتر مصدق در راه ملی کردن صنعت نفت ایران بود. مصدق و آنانکه تا به آخر در کنار مصدق ماندند معتقد بودند که ایجاد رفاه و عدالت اجتماعی در ایران از طریق استقرار یک دولت مردمی در ایران مستقل از نظام حاکم جهانی (کارتل‌های نفتی) میتواند میسر گردد. با این نیت مصدق و یارانش دولت ملی خود را بوجود آوردند.

دوران زمامداری دکتر مصدق به دو دوره مشخص جدا میشود. دوره اول از ۲۹ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ شروع گشته و تا ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ (مجموعاً ۱۴ ماه) را در بر میگیرد. دوره دوم از



قیام پیروزمند سی ام تیر ۱۳۳۱ شروع گشته و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پایان میرسد. در این بخش، نکات و حوادث مهم دوره اول حکومت دکتر مصدق را که منجر به قیام تاریخی سی ام تیر ۱۳۳۱ شد مورد بررسی قرار داده و در بخش بعد به تحولات اوضاع سیاسی در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق، که منجر به کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ گشت، خواهیم پرداخت.

## بخش اول

### دوره اول زمامداری مصدق

(اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیرماه ۱۳۳۱)

دکتر مصدق بعد از اخذ پست نخست وزیری و معرفی کابینه خود به مجلس شورای ملی (دوره شانزدهم) موفق شد که طرح تصویب شده لایحه ملی شدن صنعت نفت را بمورد اجرا گذاشته و از انگلستان در آبادان خلع ید کند. بعد از خلع ید، انگلیس‌ها چند صباحی بفر فکر حمله نظامی به ایران افتادند ولی از ترس شوروی نمیتوانستند که این حرکت را بدون حمایت آمریکا انجام دهند. با اینکه در این زمان آمریکا و انگلستان در سطح جهانی برای جلوگیری از توسعه کمونیسم و نفوذ شوروی در کشورهای جهان سوم به وحدت کامل رسیده بودند، ولی آمریکا هدفش در تضعیف نفوذ انگلستان و گسترش نیروهای طرفدار خود بود. در نتیجه دولتمردان کابینه پرزیدنت ترومن نه تنها با برنامه نظامی انگلیس‌ها مخالفت کردند بلکه ادعای ایفای نقش «میانجیگری» بین ایران و دولت انگلستان را نیز داشتند. مضافاً آمریکا برای پیشبرد اهداف سیطره جویانه خود در ایران، عناصری را که بعد از پایان جنگ جهانی دوم به طرفداری از خط آمریکا برخاسته و مخالف سیاست انگلستان بودند به درون جنبش ملی شدن صنعت نفت روانه ساخت که دوش به دوش مصدق و دیگر افراد طرفدار خط استقلال علیه انگلیس‌ها مبارزه کنند.<sup>۱۲</sup>

انگلیس‌ها چون شرایط را مساعد ندیدند در ظاهر به «میانجیگری» آمریکا پاسخ مثبت داده و وارد مذاکره با دولت ایران گشتند. آنها با اینکه از حمله آشکار نظامی به ایران از طریق قبرس در مدیترانه (مستعمره انگلستان) و خلیج فارس و ترکیه و عراق منصرف گشتند ولی عملاً به جنگ اقتصادی روی آوردند. در پائیز ۱۳۳۰ (سپتامبر ۱۹۵۱) انگلیس‌ها از صدور نفت ملی شده خودداری کرده و کشتی‌های نفتکش انگلیسی را در آبادان بحالت رکود انداختند. دولت انگلستان در خارج از ایران نیز خرید نفت ایران را از طرف دیگر ملل تحریم کرده و هر کشتی را

## فصل پنجم

که به قصد خرید نفت ایران به سوی خلیج فارس روان میشد تهدید میکردند.<sup>۱۵</sup> مسلم بود که انگلیس‌ها انتظار داشتند که بدین وسیله دولت مصدق را زیر فشار اقتصادی وادار به تسلیم سازند. ولیکن دولت مصدق با تکیه به مردم ایران و اخذ سیاست‌های مناسب و درست، مثل فروش اوراق قرضه ملی به مردم و پیاده ساختن سیاست «اقتصاد بدون نفت» توانست در مقابل سیاست‌های انگلستان مقاومت کرده و بر محبوبیت و مشروعیت حکومت ملی خود بیافزاید. مداخلات انگلستان در امور ایران در اواخر پائیز ۱۹۵۱ بقدری تشدید یافت که دکتر مصدق مجبور شد که در ماه نوامبر همان سال بطور رسمی از دست انگلیس‌ها به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کند. ولی شورای امنیت اعلام کرد که ایران و انگلستان باید اختلافات خود را از طریق مذاکرات دو جانبه حل کنند. در این زمان دولت انگلستان به رهبری وینستون چرچیل (که دوباره نخست وزیر شده بود) به کارشکنی‌ها و اقدامات در جهت خنثی ساختن سیاست‌های دولت مصدق افزوده و با سازماندهی طرفداران خود در مجلس، دربار و ارتش کوشید که دولت مصدق را ساقط سازد.<sup>۱۶</sup>

در پائیز ۱۳۳۰، دولت مصدق برای جلوگیری از کارشکنی‌های انگلیس‌ها اقدام به بستن کنسولگریهای انگلستان در شهرهای ایران کرد ولی رابطه دیپلماتیک را با انگلستان قطع نکرد. انگلستان که از طریق تحریم و فعالیت‌های سیطره جویانه خود نتوانسته بود کاری از پیش ببرد این دفعه از دست دولت مصدق به شورای امنیت شکایت کرد. خود دکتر مصدق همراه هیئتی در شورای امنیت سازمان ملل در نیویورک شرکت کرده و طی یک سخنرانی تاریخی از حقوق مردم و حق تعیین سرنوشت ملی و سیاست ملی شدن صنعت نفت ایران دفاع کرد. او از سازمان ملل خواست که انگلستان را از مداخله در امور ایران برحذر دارد. انگلیس‌ها چون از این عمل نتیجه ندیدند به شدت فعالیت‌های خود در درون دربار و مجلس شورای ملی و ارتش ایران افزودند که سرنگونی دولت مصدق را هرچه زودتر مهیا سازند.

در جریان زمستان ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) بعضی از نمایندگان مجلس، مثل شمس قنات آبادی، عبدالقدیر آزاد و دکتر مظفر بقائی و جناح هائیکه تا آن زمان از روی اجبار و بطور مصلحتی از دولت مصدق در مجلس شانزدهم پشتیبانی میکردند شروع به مخالفت و کارشکنی کردند. تشنج و پراکندگی بقدری در اواخر ۱۳۳۰ در مجلس شانزدهم رواج پیدا کرد که مصدق مجبور شد تا انتخابات برای مجلس هفدهم را زودتر از موعد مقرر به اجرا درآورد.<sup>۱۷</sup> دکتر مصدق امیدوار بود که در مجلس هفدهم اکثر نمایندگان از برنامه سیاست خارجی او حمایت کرده و نمایندگان دربار وابسته به نیروهای خارجی اقلیت کوچکی را تشکیل خواهند داد. ولی بعد از اینکه ۸۱ نفر از کل

## فصل پنجم

۱۲۶ نمایندگان مجلس هفدهم انتخاب شدند، دکتر مصدق و یارانش متوجه شدند که مجلس هفدهم نیز مثل شانزدهم با اصلاحات داخلی و برنامه سیاست خارجی او مخالفت خواهد کرد.<sup>۱۸</sup> مجلس هفدهم، که در خرداد ۱۳۳۱ بطور رسمی گشایش یافت، با انتخاب دکتر حسن امامی به ریاست مجلس حدس مصدق را به یقین تبدیل ساخت. حسن امامی نیز از طرفداران دربار و انگلیس و از مخالفین سرسخت مصدق در مجلس شانزدهم بود. علیرغم مخالفت های مجلس و دربار و توطئه های انگلستان مصدق و یارانش به پیاده کردن اصلاحات داخلی و برنامه های سیاست خارجی خود ادامه دادند.

در اوایل تیرماه ۱۳۳۱ (ژوئن ۱۹۵۲) دکتر مصدق از مجلس خواست که به دولت او شش ماه اختیار تام تفویض کند تا او و اعضای کابینه اش اصلاحات ضروری را سریعتر به مرحله اجرا درآورند. اکثریت مجلس درخواست مصدق را به بهانه های مختلف، منجمله اینکه دکتر مصدق با اخذ این نوع اختیارات خیال استقرار دیکتاتوری شخصی دارد، رد کردند.<sup>۱۹</sup> در طول تیرماه مبارزه بین طرفداران خط مصدق و مخالفین مصدق، که از طرف دربار و انگلستان حمایت میشدند، شدت یافت. در صبح روز چهاردهم تیر نمایندگان دانشجویان با دکتر مصدق ملاقات کردند و ضمن حمایت از او خواستند که «به مبارزات علیه نوکران داخلی بیگانه» شدت بخشد. در همین زمان دکتر مصدق برای اینکه از انجام کودتای نظامی توسط دربار و طرفداران انگلیس در داخل ارتش علیه دولت ملی پیشگیری کند، درخواست کرد که ریاست وزارت جنگ به شخص نخست وزیر محول گردد.

مصدق معتقد بود که چون طبق قانون اساسی انتخاب اعضای کابینه با نخست وزیر است اگر شاه این پیشنهاد را نپذیرد ناگزیر از استعفا خواهد بود. ملاقات تاریخی دکتر مصدق ساعت ۱۱ صبح روز ۲۵ تیرماه با شاه بدون توافق پایان یافت و شاه پیشنهاد مصدق را رد کرد. دکتر مصدق لاجرم در ۱۶ ژوئیه (۲۶ تیر ۱۳۳۱) طی نطقی به ملت از نخست وزیری استعفا داده و از مردم خواست که با مداخله خود امور میهن و سرنوشت ملی خود را تعیین کنند. شاه و طرفداران انگلیس در مجلس از این موقعیت استفاده کرده و در روز ۲۷ تیرماه از احمد قوام السلطنه دعوت کردند که مقام نخست وزیری را بپذیرد. قوام طی یک ملاقات طولانی در دربار، فرمان نخست وزیری را دریافت داشت. او در این زمان لقب «جناب اشرف» را که شاه قبلاً از او سلب کرده بود دوباره به دست آورد. قوام بلافاصله با کمک اشرف و علیرضا پهلوی و رؤسای شهربانی و ژاندارمری دست به کار شد که جلو قیام مردم را بگیرند. همانطور که انتظار میرفت جواب مردم به استعفای مصدق و خبر نخست وزیری قوام، قیامی بود که به روز تاریخی سی ام

## فصل پنجم

تیر ۱۳۳۱ منتهی شد.<sup>۲۰</sup> دربار و انگلیس با روی کارآمدن قوام السلطنه میخواستند دوباره اوضاع را بنفع خود و نظام حاکم جهانی و به ضرر مردم تغییر دهند. ولی دلاوریهای مردم و قیام خشم آسای آنها در تهران و شهرهای مختلف ایران به نفع مصدق و پیوستن عده ای از افسران جوان ارتش به صف مردم ارتجاع را مجبور به عقب نشینی ساخت.<sup>۲۱</sup> شاه استعفای قوام را پذیرفت و دکتر مصدق دوباره بخاطر مبارزات مردم به نخست وزیری رسید. روزنامه «باختر امروز» (اول مرداد ۱۳۳۱) پاسخ مصدق به قدردانی از مردم را چنین نقل میکند: «من هر چه کرده‌ام با حمایت ملت بوده است و من به تنهایی کوچکتر از آنم که بتوانم به خودی خود قابل این موقنیت باشم».<sup>۲۲</sup> به این ترتیب مردم ایران موفق شدند که با قیام تاریخی خود، پایگاه اصلی ارتجاع را که دربار بود، موقتاً وادار به تسلیم ساخته و عملاً ایران را از مدار وابستگی به نظام جهانی سرمایه رها سازند.

خواهیم دید که چگونه بعد از اینکه مبارزات مردم ایران در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق بعد از قیام سی تیر آبدیده تر شد و کیفیت رهبری و سیاست‌ها عمیقتر گردید نیروهای سیاسی و شخصیت‌ها نیز ماهیت اصلی خود را در صحنه واقعی مبارزه بروز دادند. بعضی‌ها بزودی از جنبش و خط مصدق بریده و دور شاه حلقه زدند، عده دیگر به «رفقای نیمه راه» و «سرباز خطاکار» تبدیل گشته و به مصدق پشت کردند و بعضی دیگر از پشت به مصدق خنجر زده و ایران را دوباره به حوزه نفوذ و مدار نظام جهانی کشاندند.

## بخش دوم

### دوره دوم زمامداری مصدق

(از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

دوره دوم زمامداری دکتر محمد مصدق که بلافاصله بعد از پیروزی قیام سی تیر ۱۳۳۱ شروع شده و با کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ پایان رسید، مجموعاً ۱۳ ماه طول کشید. در این دوره اقدامات جدی دولت همراه با مبارزات و خواسته های شورانگیز مردم در جهت گسست از نظام جهانی سرمایه گسترش یافت.

در پائیز ۱۳۳۱ (اکتبر ۱۹۵۲) دولت انگلستان که موقعیت سیاسی اش در خاورمیانه، به خاطر پیروزی مردم ایران در قیام سی ام تیر، و رأی دادگاه لاهه، مبنی بر عدم مداخله انگلیس در امور داخلی ایران، ضربه ای شدید خورده بود، روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرده و برنامه ای تدارک دید که این بار از طریق کودتای نظامی، با کمک آمریکا دولت مصدق را ساقط

## فصل پنجم

کند. در این زمان، پیروزی حزب جمهوریخواهان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و روی کار آمدن دُوایت آیزنهاور به عنوان رئیس جمهور یک چرخش کامل به راست در سیاست خارجی آمریکا نسبت به استقلال خواهی کشورهای «غیر متعهد» جهان سوم بوجود آورد. کمی بعد از جریانات سی ام تیر ۱۳۳۱، آمریکا به این نتیجه رسید که دولت مصدق فقط خواهان ملی کردن صنعت نفت و خلع ید از انگلستان نبوده بلکه می‌خواهد ایران را برای همیشه از مدار نظام جهانی سرمایه رها سازد. موضع ملی دولت مصدق که ایران حق استخراج نفت را به هیچ کشوری واگذار نخواهد کرد و تمام کشورهای جهان حق خرید نفت از ایران را دارند کاملاً موضع ضد امپریالیستی دولت مصدق را نشان داده و آمریکا را مطمئن ساخت که هدف مصدق از ملی شدن صنعت نفت گسست کامل ایران از مدار نظام جهانی حاکم سرمایه است. روی این اصل، دولت آمریکا به بسیج نیروهای ضد ملی علیه دولت در ایران اقدام کرد.<sup>۲۳</sup>

اقدامات اصلاح طلبانه دولت مصدق - تبعید اشرف و علیرضا پهلوی، انحلال مجلس سنا(که نصف اعضای آن از طرف شخص شاه منصوب می‌شد)، تفویض اختیار تام به دولت مصدق از طرف مجلس هفدهم، جلوگیری از دخالت‌های غیر قانونی دربار در امور دولتی، طرد و اخراج سید حسن امامی (رئیس مجلس)، معرفی برنامه اصلاحات ارضی به نفع دهقانان و بالاخره انتصاب دکتر حسین فاطمی (مدیر روزنامه «باختر امروز») به ریاست وزارت امور خارجه و عبدالعلی لطفی به ریاست دادگستری کشور - موجب شد که بخشی از سازمانها و احزاب سیاسی و شخصیت‌های منتقد که تا آن زمان از دولت ملی حمایت می‌کردند به حرکت بسیجی آمریکا پاسخ مثبت داده و با شاه و دربار علیه دولت مصدق متحد شوند.<sup>۲۴</sup>

از زمستان ۱۳۳۱ (فوریه ۱۹۵۳) به بعد، اتحاد نیروهای ضد ملی علیه دولت مصدق شروع به رشد کرد. بخش قابل توجهی از علمای مذهبی (که با مصدق به خاطر خصلت غیر دینی دولت ملی دشمنی دیرینه داشتند)، با شاه و دربار که اختیاراتشان به جهت اجرای قانون اساسی مشروطیت کاملاً محدود شده بود، با ملاکین (که دشمن اصلاحات ارضی به نفع دهقانان بودند) و سران ارتش (که مخالف کنترل ارتش از طرف دولت ملی بودند) وحدت کرده، و به طرح دولت آمریکا پاسخ مثبت دادند. در آغاز تابستان ۱۳۳۲، دولت آیزنهاور که از قبضه کردن نفت ایران توسط کارتل‌های نفتی آمریکا، بعد از ملی شدن صنعت نفت، مأیوس شده بود، به اقدامات نظامی و سیاسی علیه دولت ایران اقدام کرد که بالاخره منجر به کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ شد.

در بخش های آینده این فصل بعد از بررسی سازمانها و احزاب سیاسی این دوره در پیروزی و شکست حکومت ملی مصدق به نکات اصلی و وجوه مختلف کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ خواهیم پرداخت.

## بخش سوّم

# احزاب و سازمانهای درون جبهه ملی ایران و سازمانهای همسوی آن

### درآمد

در دوره ۲۷ ماه زمامداری دکتر محمد مصدق، به خاطر وجود آزادیهای نسبی، احزاب و سازمانهای سیاسی متعددی در صحنه سیاسی ایران پدید آمدند که در پیروزی و شکست دولت مصدق نقش اساسی داشتند. این نیروهای سیاسی را به چهار بخش عمده زیرین می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- احزاب درون جبهه ملی ایران، که در داخل دولت نقش داشتند.
- ۲- احزاب و سازمانهایی که در خارج از دولت بوده و در جامعه پایگاههای مهمی را اخذ نکرده بودند (مثل حزب سومکا و فدائیان اسلام و...).
- ۳- شخصیتهای متنفذ و معروف به «منفردین»، که به هیچ حزب و سازمان سیاسی تعلق نداشتند ولی در تکامل اوضاع و آینده ایران در آن دوره نقش های مهمی ایفاء کردند و
- ۴- حزب توده ایران.

سازمان جبهه ملی ایران، که استخوان بندی دولت ملی مصدق را تشکیل می‌داد، از وحدت چندین حزب سیاسی و شخصیتهای مذهبی و ملی غیر حزبی (منفردین) در سال ۱۳۲۸ بوجود آمد. عمده‌ترین احزاب درون جبهه، عبارت بودند از: (۱) حزب ایران، (۲) حزب پان ایرانیست ملت ایران، (۳) حزب مجاهدین اسلام و (۴) حزب زحمتکشان ایران.

## حزب ایران

حزب ایران در سال ۱۳۲۱، چندین ماه بعد از خلع و تبعید رضاشاه و بازگشت آزادیهای نسبی توسط بخشی از اعضای سازمان صنفی «کانون مهندسين ایران» بوجود آمد. مهندس مهدی بازرگان که خود از پایه گذاران اصلی «کانون مهندسين» ایران به شمار میرفت سالها بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۲۲ در مدافعات خود در دادگاه تجدید نظر نظامی هدف از تشکیل حزب ایران را چنین شرح داد:

«مؤسسين حزب ایران... لازم دیده بودند فکر تجدد خواهی و اقدامات اصلاحی خود را در یک سطح بالاتر از فعالیتها و خدمات اداری و فنی یعنی در سطوح وکالت و وزارت نیز توسعه دهند، متوجه و معتقد شده بودند که تا مقامات سیاسی و زمامداری در اختیار طبقات دانا و سالم و... قرار نگیرد، کار مملکت سامان و اصلاح پیدا نخواهد کرد.»<sup>۲۵</sup>

تا آنجا که اطلاع داریم، خود بازرگان با اینکه با رهبران حزب ایران تماس های خود را قطع نکرد ولی مثل گذشته در داخل «کانون مهندسين» به فعالیت سیاسی خود ادامه داد. وی در خاطرات خود در این رابطه می گوید:

«پس از تشکیل حزب ایران با آن همکاری داشتم ولی عضو آن نبودم. در آن موقع هنوز نسبت به فعالیت سیاسی و حزبی تمایل نداشتم.»<sup>۲۶</sup>

تأسیس حزب ایران، که بهیچ کشور خارجی وابستگی نداشت، در میان طبقات تحصیل کرده و ملی گرا با استقبال روبرو شد و نفوذ و قدرت آن در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴ بویژه در پی جذب «حزب مین» (به رهبری کریم سنجایی) در آخر سال ۱۳۲۴ افزایش قابل ملاحظه ای یافت.<sup>۲۷</sup>

همانطور که در فصل سوم به تفصیل شرح داده شد، حزب ایران در جریان سال پرتلاطم ۱۳۲۵ (بحبوحه اوج گیری جنبش های خودمختاری در آذربایجان و کردستان) با سه تحول عمده مواجه شد که هر سه در رشد آن حزب به عنوان یکی از دیرپاترین احزاب سیاسی ایران در دهه های بعد نقش داشتند. در سال ۱۳۲۵، حزب ایران همراه با حزب توده، حزب دموکرات کردستان، فرقه دموکرات آذربایجان، حزب جنگل و حزب دموکرات ایران «جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه» را پدید آوردند. در اواسط همان سال حزب ایران در گام بعدی به همراه حزب توده ایران شرکت در کابینه ائتلافی قوام السلطنه را پذیرفت. در سومین گام، همانطور که در فصل سوم

## فصل پنجم

شرح داده شد. حزب ایران با انشعاب گروهی از اعضاء و هواداران دست راستی خود به رهبری دکتر شمس الدین جزایری، که با امر ائتلاف و همکاری با حزب توده بشدت دشمنی میورزیدند، مواجه شد.<sup>۲۸</sup>

علیرغم این تحولات، حزب ایران بدوام و بقای خود ادامه داد و در جریان انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی با حمایت از خط مشی ملی دکتر مصدق به فعالیت پرداخت. با اینکه نمایندگان حزب ایران چون نمایندگان سایر احزاب نتوانستند به لحاظ دخالت های غیر قانونی دولت قوام به مجلس پانزدهم راه یابند، ولی در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۸ با برقراری همکاری نزدیک با دکتر مصدق در جریان مبارزه علیه قرارداد الحاقی گس- گلشائیان و سپس با تسخیر بعضی از صندلی های مجلس شانزدهم و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت تحت رهبری مصدق در اسفند ۱۳۲۹ (که منجر به روی کارآمدن دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر ایران در اردیبهشت ۱۳۳۰ شد)، توانستند به پایه های توده ای خود بطور قابل ملاحظه ای بیافزایند.<sup>۲۹</sup>

حزب ایران در دوره های زمامداری مصدق پایه های اجتماعی نسبتاً وسیعی در بازار پیدا کرد. اکثر اعضای رهبری این حزب عناصر آزادیخواه و ملی گرا بودند. اعضاء فعال و متنفذ حزب در درون جبهه ملی در این زمان عبارت بودند از: دکتر اللهیار صالح، مهندس کاظم حسینی، مهندس احمد زیرک زاده، اصغر پارسا و دکتر کریم سنجایی.<sup>۳۰</sup> «حزب ایران» خواهان استقرار ایران مستقل و آزاد بود. این حزب چون در دوره زمامداری دکتر مصدق یکی از بزرگترین احزاب بود، بدین جهت رقیب حزب توده ایران در صحنه سیاسی محسوب می شد. پلاتفورم سیاسی این حزب یک نوع سوسیالیسم نوع جهان سومی را تبلیغ میکرد.<sup>۳۱</sup> حزب با اینکه یک سازمان غیر دینی و ملی گرا بود، ولی با علمای روشنفکر و مترقی مذهبی، چون آیت الله زنجانی و آیت الله غروی، همکاریهای نزدیک داشت. کارمندان دولتی، معلمان، بخشی از استادان دانشگاهها و دانش آموزان و بخش بزرگی از دکترها، وکلا و روزنامه نگاران پایه های مردمی این حزب را تشکیل می دادند.<sup>۳۲</sup>

ارگانهای مختلف نشریاتی «حزب ایران» عبارت بودند از: «شفق»، «رستاخیز» برای جوانان و «جبهه آزادی». ارگان سیاسی حزب، نشریه «مردم ایران» بود. حزب ایران در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ بعد از حزب توده بزرگترین حزب سیاسی ایران بود. اکثر اعضای رهبری این حزب در کابینه دکتر مصدق پستهای حساسی را اشغال کرده و در داخل مجلسین شانزدهم و هفدهم نقشهای مهمی را ایفاء می کردند.



## فصل پنجم

رهبران حزب ایران که در این دوره معروف شده و به نمایندگی مجلس (دوره شانزدهم) انتخاب شدند. عبارت بودند از: مهندس غلامعلی فریور، دکتر عبدالحمید زنگنه، دکتر حسین معاون و دکتر عبدالله معظمی. رهبران حزب ایران که در دو کابینه دکتر مصدق شرکت داشتند، عبارت بودند از: کریم سنجابی (وزیر فرهنگ در کابینه اول)، غلامحسین صدیقی (وزیر پست و تلگراف در کابینه اول)، شمس الدین امیراعلایی (وزیر دادگستری در کابینه اول) و جهانگیر حق شناس (وزیر راه در کابینه دوم).<sup>۲۳</sup>

یکی از وقایع مهم تاریخ حزب ایران در دوره زمامداری مصدق، انشعاب بخشی از فعالین جوانتر و پرشورتر حزب که دارای تمایلات مذهبی و سوسیالیستی بودند، از بدنه حزب بود. در اینجا به چند و چون شکل گیری گروهی این بخش از فعالین، که به نام «خداپرستان سوسیالیست» معروف گشتند می پردازیم.

### نهضت خداپرستان سوسیالیست

در سال ۱۳۲۱، گروهی از جوانان مذهبی-سیاسی که دارای تمایلات سوسیالیستی بودند، تحت رهبری محمد نخشب و عده ای از همفکرانش، سازمان کوچکی به نام «جمعیت آزادی مردم ایران» را تشکیل دادند. این جمعیت با اینکه یک نوع سوسیالیسم اسلامی را تبلیغ می کرد، ولی در حین مبارزه علیه حکومت، با حزب توده ایران نیز مخالفت می کرد.<sup>۲۴</sup>

در سال ۱۳۲۲، نام این سازمان به «نهضت خداپرستان سوسیالیست» تغییر یافت و نخشب و یارانش تا اواخر ۱۳۲۷ در همسویی با آیت الله کاشانی، «انجمن دانشجویان اسلامی»، و محمود طالقانی به حمایت از مردم فلسطین و علیه دولت نوظهور اسرائیل به مبارزه پرداختند.

پس از تأسیس «جبهه ملی ایران» در پاییز ۱۳۲۸، رهبران «نهضت» طی ائتلاف با حزب ایران به جبهه ملی ایران پیوستند. ادغام «نهضت» در حزب ایران باعث گسترش عضویت و افزایش فعالیت حزب ایران در بین جوانانی که در حین داشتن اندیشه های ملی، مذهبی هم بودند، گردید. بعضی از مورخین سیاسی معتقدند که پیدایش نیروهای ملی-مذهبی در صحنه سیاسی ایران، عموماً در این دوره (۱۳۲۱-۱۳۲۲) توسط نخشب و همفکرانش به وقوع پیوست.<sup>۲۵</sup>

## فصل پنجم

فعالان «نهضت خدایرستان سوسیالیست» در مقایسه با رهبران حزب ایران، جوان تر و پرشورتر بودند. آنان با تاکتیکهای محافظه کارانه رهبری حزب مخالفت کرده و در بهمن ۱۳۳۰ از آن انشعاب کردند. بعد از انشعاب، فعالین نهضت تحت رهبری محمد نخشب، حسین راضی و محمدعلی شریعتمداری دوباره «نهضت خدایرستان سوسیالیست» را تشکیل داده و تا وقوع کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به آرمانهای ملی و به حکومت دکتر مصدق وفادار ماندند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نخشب و همفکرانش نام سازمان خود را به «حزب مردم ایران» تبدیل کرده و به «نهضت مقاومت ملی» پیوستند.<sup>۲۴</sup>

### حزب پان ایرانیست

حزب پان ایرانیست در سال ۱۳۲۹ به رهبری محسن یزشکپور تشکیل شد و در جریان همان سال به جبهه ملی ایران پیوست. اعضای فعال و کادرهای رهبری این حزب که عمدتاً اندیشه های بغایت اولتراناسیونالیستی و حتی نژادپرستانه داشتند، در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵ در درون گروههای مختلف اولتراناسیونالیستی و پان ایستی فعالیت مینمودند. اهم این گروهها و سازمانها عبارت بودند از:

۱- «جویندگان ایران» به رهبری جهانگیر مقدادی، منوچهر اطمینانی و همکاری چند جوان پرشور، منجمله سیاوش کسرانی در سال ۱۳۲۱ پایه گرفت. این انجمن نتوانست بنا به عللی که بر نگارنده معلوم نیست، رشد کند و بعد از یکسال متحل گشت و بعضی از اعضای آن منجمله کسرایی و اطمینانی به «حزب بُرنا» پیوستند.<sup>۲۷</sup>

۲- «حزب بُرنا» در اوایل ۱۳۲۲ توسط نادر نادریور که بعدها شاعر معروفی گشت تشکیل یافت. دیگر اعضای سرشناس این حزب عبارت بودند از: پرویز صیرفی، عباس مستوفی، محمود کشفیان، محمدعلی خنجی، جلال آل احمد و محسن یزشکپور. این حزب بتدریج با گروه های دیگر اولتراناسیونالیستی و پان ایستی پیوند خورد و در جریان سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳، بعد از جذب اعضای جوانتر مثل علینقی عالیخانی، داریوش همایون، محمدرضا عاملی تهرانی، نامش را به «نهضت محصلین» تغییر داد.<sup>۲۸</sup>

۳- «نهضت محصلین» نیز چندان دوامی نیافت و در جریان سال ۱۳۲۲ دچار انشعاب گشت. بعضی از اعضای سرشناس این سازمان -- جلال آل احمد، نادر

## فصل پنجم

نادرپور، سیاوش کسرایی و محمدعلی خنجی -- بعد از اتخاذ بینش و اندیشه های برابری طلبی و چپ، از آن سازمان بریده و به همکاری با حزب توده ایران روی آوردند. بقایای «نهضت محصلین» چون محسن پزشکیور، علینقی عالیخانی، داریوش همایون و محمدرضا عاملی تهرانی، در بهمن ۱۳۲۲، پس از جذب فعالین دیگری مثل بیژن فروهر، حسنعلی صارم و فریدون تقی زاده، همراه با بقایای «جویندگان ایران»، «گروه آرش» (فدائیان میهن) به رهبری پرویز آهور، «باشگاه دوستان»، (به رهبری نصرت الله خوشروان)، «گروه ناسیونالیست ها» (به رهبری ضیاء مدرس، شاپور زندنیا و فریرز بزرگ زاده) به پای ایجاد سازمان قهرآمیزی به نام «گروه انتقام» رفتند.

۴- اعضای اصلی «گروه انتقام» عبارت بودند از: علیرضا رئیس، محسن پزشکیور، سیاح سپانلو، داریوش همایون، علینقی عالیخانی، علی زندی، جواد تقی زاده، خداداد فرمانفرمایان، فریدون تقی زاده، احمد مختاری، صارم کلالی، مهدی عبده و جمشید رحمانی. گروه انتقام دارای مرام اولتراناسیونالیستی و شوونیستی بوده و به غایت علیه سوسیالیسم و هر نوع اندیشه های برابری طلبی در ایران مبارزه میکرد. اعضای این گروه در مبارزه علیه حزب توده و دیگر نیروهای مرفی متوسل به قهر و خشونت گشته و در جریان سال ۱۳۲۳، با نارنجک دست ساز به خانه های افراد سرشناس چپ و دموکرات چون کریم کشاورز (نویسنده، محقق و مترجم معروف) و شکرالله صفوی (مدیر روزنامه «کوشش») حمله کردند. عملیات تروریستی و خشونت آمیز «گروه انتقام» باعث گردید که در سال ۱۳۲۵ سرتیپ علی رزم آرا، رئیس ستاد ارتش (که بعدها سرلشگر و سپهد و نخست وزیر شد) دستور رسیدگی به عملیات تروریستی «گروه انتقام» را از طریق دفتر رکن دوم ستاد صادر کند. بعد از صدور این دستور، ماموران امنیتی دولت، سه نفر از گروه انتقام -علینقی عالیخانی، بیژن فروهر و حسین طبیب- را دستگیر و محاکمه کردند. با اینکه دستگیر شدگان فقط به پرداخت ۵۰۰ ریال جریمه محکوم شدند، ولی «گروه انتقام» متلاشی گشت و بعضی از سران گروه چون جهانگیر مقدادی (که بعدها سرهنگ ارتش و وکیل دادگستری شد) و احمد مختاری، به کلی از فعالیت های حزبی و سیاسی کناره گیری کردند.<sup>۲۹</sup>

## فصل پنجم

۵- یکسال بعد از فروپاشی «گروه انتقام» چهار نفر از اعضای فعال گروه، در بازنده شهریور ۱۳۲۶ دوباره گردهم آمده و اساس هسته فعالیت خود را، این بار تحت نام «مکتب پان ایرانیسم» پایه ریزی کردند. این چهار نفر عبارت بودند از: محسن یزشکیپور، فرید سیاح سپانلو، محمد رضا عاملی تهرانی و پرویز صفی یاری. دیگر پان ایرانیست های سرشناس که به این سازمان پیوستند، عبارت بودند از: منوچهر کازرونی، اسماعیل فریور، بیژن فروهر، داریوش همایون، علینقی عالیخانی و محمد مهرداد. بنیانگذاران مکتب پان ایرانیسم دکترین خود را در سال ۱۳۲۶ تحت نام «ما چه می خواهیم» به چاپ رساندند. این نوشته و بررسی دیگر نوشته های مکتب نشان می دهد که رهبران پان ایرانیست دارای بینشی به غایت شوونیستی و اولتراناسیونالیستی بوده و از مفهوم و واژه ناسیونالیسم و ملت گرایی یک درک به غایت نژادپرستانه و اروپامدارانه داشتند.<sup>۲۰</sup>

سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ دوره گسترش مکتب پان ایرانیسم بود. در این سالها، مکتب موفق شد که تعداد قابل توجهی از جوانان اولتراناسیونالیست و شوونیست را که خواهان فعالیت سیاسی بودند به طرف خود جلب کند. اشخاص سرشناس این جمع عبارت بودند از: حسین تجدد (که بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پزشک شد و در دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی، رهبری نمایندگان عضو «حزب رستاخیز» را بعهده گرفت)، داریوش فروهر (که در سال ۱۳۳۰ با پان ایرانیست ها و محسن یزشکیپور خط کشی کرده و بعد از انشعاب، «حزب ملت ایران» را بنا نهاد و تا آخر به آرمانهای دولت ملی مصدق وفادار ماند)، محمد مهرداد (که عضو فعال «گروه انتقام» بود و بعدها در سال ۱۳۳۱ توسط اعضای «جانسیاران میهن» ترور شد)، علی محمد لشگری (که بعدها در سال ۱۳۳۰ سازمان پان ایرانیست را تأسیس کرد)، منوچهر کازرونی (از اعضای سابق «گروه انتقام» که بعدها وکیل دادگستری شد)، باقر عالیخانی (برادر علینقی عالیخانی که بعد از چند سالی از پان ایرانیست ها جدا شده و به حزب توده ایران پیوست)، پرویز ورجاوند (که بعدها از پان ایرانیست ها جدا شد و به جبهه ملی پیوست) و فضل الله صدر (که بعدها پزشک جراح شد و بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دو دوره نماینده مجلس شد).

فعالیت پان ایرانیست ها، بعد از انتقال آنها از مرحله «گروه انتقام» به مرحله «مکتب» شتاب بیشتری گرفت و در دوره پرتلاطم سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و در بحبوحه ملی شدن صنعت نفت به اوج خود رسید. در پایان سال ۱۳۲۹، رهبران مکتب تصمیم گرفتند که اسم سازمان خود را به «حزب پان ایرانیست برپایه مکتب پان ایرانیسم» تغییر دهند. آنان اعلام کردند که:

## فصل پنجم

«دیگر زمانی فرا رسیده بود که... رستاخیز در شکل مبارزاتی حزبی، رسالت خود را در پیشگاه نژاد ایرانی و شاهنشاهی ایران ایفا نماید.»<sup>۲۱</sup>

با ملی شدن صنعت نفت و روی کار آمدن دولت دکتر مصدق، «حزب پان ایرانیست برپایه مکتب پان ایرانیسم» نیز دستخوش تغییر و تحول قرار گرفت. در تیرماه ۱۳۳۰، دو ماه پس از آغاز نخست وزیری مصدق و تدارک برای خلع ید از کمپانی نفت ایران-انگلیس در آبادان، بخشی از اعضای فعال حزب پان ایرانیست تحت رهبری علیمحمد لشگری، محمد مهرداد و منوچهر کازرونی، از رهبری حزب - محسن پزشکیور - انشعاب کردند. آنان پزشکیور را به داشتن تماس های محرمانه با مامورین جاسوسی انگلستان در ایران متهم ساخته و اعلام کردند که پزشکیور در عین حال روابطی با مهدی پیراسته (یکی از سردمداران مخالفین دولت مصدق در مجلس شانزدهم) داشت.<sup>۲۲</sup> از آن پس، پان ایرانیست ها عملاً به دو گروه تقسیم شدند: گروهی تحت نام «سازمان پان ایرانیست» به رهبری لشگری و یاران نزدیکش مثل محمد مهرداد، منوچهر کازرونی و مهین ارژنگی، با انتشار روزنامه ای بنام «پرچمدار» به فعالیت سیاسی ادامه دادند و تا واقعه بزرگ قیام سی تیر ۱۳۳۱ از دولت مصدق دفاع کردند. دیگر اعضای فعال این سازمان در آن دوره (۱۳۳۰-۱۳۳۱) عبارت بودند از: آذر ارژنگی، فرخ تمیمی، ناصر انقطاع، پرویز ورجاوند، عباس رئیس دانا، باقر عالیخانی، علی شاکری و جواد نطاق. گروه دیگر، تحت رهبری پزشکیور و محمد رضا عاملی، با تأسیس حزبی به نام «حزب پان ایرانیست» و با انتشار روزنامه ای بنام «خاک و خون» به فعالیت ادامه دادند. این حزب با اینکه در سال ۱۳۲۹ به جبهه ملی ایران پیوست ولی از اوان پیدایش خود به اندیشه های سلطنت شاهنشاهی اعتقاد داشته و در مبارزه بین دربار و دولت ملی مصدق، عمدتاً طرف دربار را می گرفت. دیگر اعضای سرشناس این حزب در آن دوره عبارت بودند از: حسین تجدد، حسین طیب، فضل الله صدر، عباس روحبخش، علی لاجوردی، شمس توفیقی، اسماعیل فریور، هوشنگ طالع، هوشنگ و خسرو اکمل، گیتی اعزازی و پریش سرخوش.<sup>۲۳</sup>

اکثر رهبران این حزب، بینشی «شوونیستی» و نژادپرستانه از مساله ملی گرای داشتند. اعضای این حزب در فعالیت های خود یک نوع ناسیونالیسم تنگ نظرانه قومی را تبلیغ می کردند. پایه های این حزب را نیز عموماً کارمندان دولت، معلمان و بخشی از استادان دانشگاه تشکیل می دادند. پان ایرانیست ها در اوان زمامداری دکتر مصدق خواهان ملی کردن صنعت نفت و پشتیبان دولت مصدق بودند ولی بعدها، بویژه در بحبوحه قیام سی تیر ۱۳۳۱، با دربار و شاه وحدت کرده و تمایلات فاشیستی در آنها افزایش یافت. آنان شدیداً ضد هر نوع برابری

طلبی، بویژه ایده های کمونیستی بوده و در نتیجه در خیابانهای تهران، در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱، با اعضای «سازمان جوانان حزب توده» برخورد کرده و جنگهای خیابانی راه می انداختند. پان ایرانیست ها عده ای چماق به دست هم در اختیار داشتند که عموماً به مجامع و انجمنهای سیاسی و فرهنگی یورش برده و آزادی سخن و اجتماعات را از مردم سلب می کردند. پان ایرانیست ها سازمان جوانان پان ایرانیست خود را «آوارگان پان ایرانیست» می خواندند. در درون حزب خود آثار هیتلر و دیگر رهبران حزب نازی را مطالعه می کردند. تاثیر و القای ایدئولوژیکی فاشیسم به نوعی در رفتار و کردار جوانان این حزب منعکس بود. مثلاً، رهبران این حزب یکدیگر را «سرور» خطاب کرده و به سبک هیتلر سلام می دادند. سلامشان «پاینده ایران» و شعارشان «فلات ایران در زیر یک پرچم» بود. در ارگانهای این حزب چون «پان ایرانیسم» و «جام جم» شووینسم تگ نظرانه ناسیونالیستی و تحمیل زبان فارسی تبلیغ میشد.<sup>۲۴</sup>

پزشکیور و دیگر رهبران حزب پان ایرانیست با اینکه با سازمانهای رسماً فاشیستی که در این دوره (۱۳۲۹-۱۳۳۲) در ایران تأسیس یافته بودند، رابطه تشکیلاتی نداشتند، ولی شدیداً تحت تاثیر افکار شووینیستی و نژادپرستانه رهبران این احزاب قرار داشتند.<sup>۲۵</sup> مهمترین این احزاب فاشیستی که ضد دولت ملی مصدق و خواهان تبدیل ایران به یک کشور مونارکوفاشیستی بودند، عبارت بودند از: «سومکا»، «حزب آریا»، و «جانسپاران میهن».

### «سومکا»، «حزب آریا» و «جانسپاران میهن»

«حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» (سومکا) در دوره قدرقدرتی رضا شاه در اواسط دهه ۱۳۱۰ توسط محسن جهانسوز و دکتر امیر مکرری تأسیس شد. رهبران حزب سومکا تشکیلات حزبی خود را براساس مدل حزب نازی آلمان ریخته و هدفشان ترویج و گسترش اندیشه های حزب نازی آلمان، «نژاد برتر آریایی» و استقرار یک دولت ازهرنظر فاشیستی در ایران بودند. رژیم رضاشاه با اینکه در نیمه دوم دهه ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۰) بسوی آلمان نازی گشش پیدا کرده بود، ولی در سال ۱۳۱۶ احساس خطر کرده و محسن جهانسوز را بعد از دستگیری، به اتهام «توطئه فاشیستی» علیه سلطنت اعدام کرد.<sup>۲۶</sup> علیرغم اعدام جهانسوز، حزب سومکا عملاً ازبین نرفت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و تخلیه ایران از نیروهای متفقین و اوجگیری مبارزات ملی برای ملی شدن صنعت نفت، داود منشی زاده یکی از بقایای این حزب با حمایت و مشاورت امیر مکرری دوباره حزب سومکا را در سال ۱۳۳۰ احیا کرد. اعضای حزب سومکا اونیفورم سیاه با

## فصل پنجم

بازویند به تن کرده، ساطور به دست، سلام هیتلری می دادند. مبارزه با کمونیست ها، سوسیالیست ها و تهدید و تعقیب رهبران اقلیت های مختلف زبانی و ملی و فرهنگی غیرفارس، و کشتار و تهدید آنان هدف اصلی سومکا بود. سومکا در نشریات و تظاهرات خود تقلید نازی های آلمان را در می آورد و اعضایش بازویندهای سرخ رنگ، یا نشانی تقریباً شبیه صلیب شکسته (اس اس) به بازو میستند.<sup>۴۷</sup> رهبران این حزب از اوان فعالیت خود، از دولت انگلستان کمک های مالی می گرفتند تا دولت مصدق را تضعیف ساخته و منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را حفظ نمایند.<sup>۴۸</sup> اعضای فعال سومکا، بغیر از منشی زاده و مگری عبارت بودند از: ضیاء مدرس، داریوش همایون و امیرشاپور زندنیا.<sup>۴۹</sup> همایون، زندنیا و ضیاء در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۵ از فعالین پان ایرانیست و از اعضای «گروه انتقام» و سپس «مکتب پان ایرانیسم» بودند ولی بعد از تأسیس حزب سومکا به آن پیوستند.<sup>۵۰</sup> بررسی نشریات سومکا در آن دوره نشان می دهد که سومکا «فاشیسم نوع ایرانی» را تبلیغ کرده و علیه ترکان آذربایجان، ارامنه ایران، کردها، عرب ها و یهودیان ایران بود. رهبران حزب سومکا خواهان استقرار یک نظام سلطنتی شاهنشاهی فاشیستی در ایران بوده و و از منابع آمریکایی و دربار و در مبارزات خیابانی خود علیه توده ای ها و دیگر نیروهای دموکراتیک کمک های مالی می گرفتند.<sup>۵۱</sup>

رهبران سومکا تا به آخر به روش های ضد ملی خود علیه دولت دکتر مصدق ادامه داده و با توسل به شیوه های فاشیستی، هرگونه تظاهرات طرفدار دولت مصدق را به تخریب و پراکندگی می کشیدند.<sup>۵۲</sup> در جریان روزهای تاریخی ۲۴-۲۸ مرداد ۱۳۳۲، منشی زاده رهبر حزب سومکا با دریافت مبلغی از توطئه کنندگان، علیه حکومت ملی مصدق وارد عمل شد. از طرف دیگر بخشی از پان ایرانیست های سابق، که به رهبری زندنیا از حزب پان ایرانیست جدا گشته و به سومکا پیوسته بودند، از حزب سومکا انشعاب کرده و «حزب ناسیونالیست ایران» را در حمایت از بازگشت شاه بر سر قدرت و طرفداری از کودتاگران بوجود آوردند.

بعد از سرنگونی دولت مصدق و بازگشت شاه، افراد رهبری «حزب ناسیونالیست ایران» حزب را منحل اعلام کرده و از فعالیت های حزبی دست برداشته و در رژیم کودتا ادغام گشتند. داریوش همایون (رهبر فعلی حزب مشروطه طلبان در خارج) و ضیاء مدرس (وکیل مجلس در دهه ۱۳۵۰) جزو این افراد بودند.<sup>۵۳</sup> رهبران حزب سومکا با اینکه در ظاهر خود را از نظر تشکیلاتی و تشریفاتی بطور یکپارچه و متحد وانمود می کردند، ولیکن در درون خود با تضادهای مختلف روبرو بودند.

## فصل پنجم

در اواسط سال ۱۳۳۰ (در جریان خلع ید و اجرای لایحه ملی کردن صنعت نفت) در درون حزب سومکا انشعاب رخ داد و شخصی بنام هادی سپهر که از نظر سیاسی فاشیست تر و ارتجاعی تر از منشی زاده و یارانش بود از سومکا جدا شده و «حزب آریا» را تأسیس کرد. سپهر سرگرد سابق نیروی هوایی در زمان رضاشاه بود که بعد از ازدست دادن بینایی خود یازنشسته شده بود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و تخلیه نیروهای متفقین از ایران، سپهر با حمایت دربار و پشتیبانی مقامات انگلیسی در ایران به ایجاد «حزب آریا» پرداخت. سپهر و حزب او همراه با دیگر احزاب طرفدار دربار در تقویت و عروج شاه به قدر قدرتی در دوره ۱۳۲۷-۱۳۲۸ نقش فعالی داشتند.<sup>۵۴</sup> در سال پرتلاطم ۱۳۲۹، سپهر حزب خود را منحل ساخته و همراه با برادرانش، منجمله هوشنگ سپهر، در سال ۱۳۳۰ به حزب سومکا پیوست.

در اواسط ۱۳۳۰، هنوز چند ماهی از برپایی حزب سومکا نگذشته بود که سپهر دوباره با همراهی برادران خود و چندین نفر از طرفدارانش از حزب سومکا انشعاب کرده و این بار حزب آریا را با یک پلتفرم فاشیستی و به طرفداری از سیاست انگلیس در ایران تشکیل داد. این حزب و رهبرانش ایدئولوژی عظمت طلبانه رژیم شاهنشاهی فاشیستی و برتری نژاد آریایی و «قوم پارس» را تبلیغ می کرد و اعضایش از دشمنان سرسخت حزب توده و احزاب دموکراتیک درون جبهه ملی ایران (حزب ایران، حزب ملت ایران، نیروی سوم و جمعیت آزادی مردم ایران) بودند. «آریایی ها» لباس ارتشی به تن کرده و با اعضای سومکا در کردار و رفتار چندان تفاوتی نداشتند. رهبران حزب آریا مثل دیگر احزاب دست راستی اولتراناسیونالیست و متعصب، تا پایان زمامداری دکتر مصدق با آرمانهای ملی و استقلال طلبانه مردم ایران دشمنی کرده<sup>۵۵</sup> و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۸ و استقرار کودتاگران از فعالیت سیاسی کناره گیری کردند.

در آغاز تابستان ۱۳۳۱، چند هفته قبل از وقایع سی تیر، ناگهان تشکیلات سیاسی دیگری بنام «جانسپاران مهن» پای به صحنه سیاسی ایران گذاشت که اساساً در رفتار و شیوه های برخورد، تفاوتی کیفی با حزب سومکا و حزب آریا نداشت. رهبر این حزب بهرام شاهرخ بود که سالها برای نیروهای اینتلجنس انگلیسی جاسوسی کرده بود. شاهرخ قبل از آغاز جنگ جهانی و در دوره جنگ، ضمن اینکه بخش فارسی رادیو برلن را اداره می کرد، برای انگلیس ها جاسوسی می کرد. در زمان جنگ وقتیکه مامورین اینتلجنس آلمان نازی متوجه هویت شاهرخ گشتند، او به ترکیه گریخت و در آنجا متوجه شد که مامورین آلمانی در تعقیب او به ترکیه آمده اند تا او را دستگیر و یا ترور کنند. در نتیجه، شاهرخ با کمک ماموران انگلیسی به لندن رفت و



## فصل پنجم

تا پایان جنگ در آنجا مشغول کار شد. او پس از پایان جنگ به ایران برگشته و با حمایت انگلیس ها در دولت صاحب شغل و مقام گشت. شاهرخ چند ماهی در دوره نخست وزیری رزم آرا، به ریاست اداره اطلاعات و رادیو رسید و بعد از روی کار آمدن مصدق، با حمایت انگلیسها، به ایجاد «سازمان جانسپاران میهن» در سال ۱۳۳۱ دست زد. اعضای «جانسپاران میهن» فقط از طریق انتشار هفتگی روزنامه «جانسپاران میهن» فعالیت کرده و مثل سومکا و آریا هدفشان حمایت بی قید و شرط از سلطنت و منافع انگلستان در ایران بود. این سازمان بخاطر فعالیت های تروریستی علیه نیروهای سیاسی و بویژه بعد از ترور محمد مهرداد - یکی از پان ایرانیست های عضو سازمان «پان ایرانیست»، (معروف به «پرچمداران») - با صلاحدید مامورین انگلیسی و دربار از فعالیت سیاسی کناره گیری کرده و انتشار روزنامه «جانسپاران میهن» نیز متوقف گشت.<sup>۵۶</sup>

شایان توجه است که سومکا، آریا و جانسپاران میهن بخاطر ترویج ایدئولوژی فاشیستی در استانهای آذربایجان، کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا، بلوچستان و لرستان پایه اجتماعی نداشته و در تهران نیز تعداد هریک به بیشتر از صد نفر نمی رسید. ولی آنها بخاطر پشتیبانی دربار و بخشی از ارتشیان متمایل به فاشیسم، به آسانی می توانستند ساطور به دست به خیابانها و منازل ریخته و آزادی را از مردم سلب کنند. در جریان کودتای بیست و هشت مرداد، «آریایی ها» از باشگاه خود در خیابان ژاله سابق (خیابان شهدای فعلی) در تهران، به دفتر حزب مردم ایران که در همان خیابان واقع بود هجوم برده و آنجا را به تصرف خود درآوردند.

با اینکه حزب پان ایرانیست تا سال ۱۳۳۱ عضو جبهه ملی ایران بوده و با احزاب سومکا، آریا و جانسپاران میهن روابط حسنه نداشت، ولی بخاطر همگونی های ایدئولوژیکی و سیاسی که با آنها داشت، بتدریج در اذهان عمومی، بویژه بعد از پیروزی قیام سی تیر ۱۳۳۱، وجهه و اعتبار سیاسی خود را از دست داد. مضافاً، پان ایرانیست ها با اینکه رابطه تشکیلاتی با احزاب فاشیستی سومکا، آریا و جانسپاران میهن نداشتند و سیاست های فاشیستی را نیز تبلیغ نمی کردند، ولی در عمل، به جهت داشتن اندیشه های به غایت شوونیستی و برتری طلبانه ای چون «فلات ایران بر زیر یک پرچم»، «برتری نژاد آریایی» و تبلیغ اعمال و تحمیل رسمی زبان فارسی در ایالات کردستان، بلوچستان و کردستان و آذربایجان، نتوانستند در بین ملیت های متنوع ایران نیز وجهه ای کسب کنند و بالطبع، زمانی که مبارزات ضدامپریالیستی مردم، بویژه بعد از پیروزی قیام تاریخی سی تیرماه ۱۳۳۱، شدت یافت و شکاف بین مصدق و شاه عمیق تر

## فصل پنجم

گشت، رهبری پان ایرانیست ها با مخالفت شدید جوانان پان ایرانیست، که به آرمانهای دولت و نهضت ملی وفادار بودند روبرو گشت.

### حزب ملت ایران

اختلافات بین رهبری حزب پان ایرانیست و جوانان حزب بالاخره منجر به انشعاب گشت. این انشعاب که از طرف خیلی از ناظرین پیش بینی می شد.<sup>۵۷</sup> در اواخر سال ۱۳۳۰ به دنبال عیان شدن اختلاف نظرهای شاه و مصدق و اختیارات قانونی که مصدق درخواست می کرد تا با استفاده از آنها ایران را بسوی استقلال و آزادی سوق دهد، صورت گرفت.<sup>۵۸</sup>

انشعاییون جوان، تحت رهبری داریوش فروهر که خواهان تضعیف دیکتاتوری شاه و رژیم شاهنشاهی بودند، از یزشکیور و محمد رضا عاملی تهرانی که شدیداً از استقرار و اقتدار رژیم شاهنشاهی دفاع می کردند، بطور رسمی جدا گشته و با انتشار روزنامه «آرمان ملت» تحت نام حزب جدیدی بنام «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم» به فعالیت پرداختند.<sup>۵۹</sup>

داریوش فروهر که سالها در کنار محسن یزشکیور در داخل جنبش پان ایرانیسم به مبارزه پرداخته و به یکی از یاران نزدیک رهبر حزب تبدیل شده بود، در جریان اوجگیری مبارزات مردم ایران تحت رهبری مصدق از اندیشه های شوونیستی و اولتراناسیونالیستی پان ایرانیسم روگردان گشته و به آرمانهای مرفقی و استقلال طلبانه مردم ایران روی آورد و بعد از انشعاب، با عملکردها و سیاست های تفرقه افکنانه و اندیشه های پان ایستی حزب پان ایرانیست به مبارزه برخاست. در این راستا، همانطور که در فصل ششم شرح داده خواهد شد، فروهر برای اجتناب از مخلوط شدن «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم» با «حزب پان ایرانیست» در اذهان مردم، در کنگره سال ۱۳۴۰ عنوان «بر بنیاد پان ایرانیسم» را از تیترو برنامه حزب ملت ایران حذف کرد.<sup>۶۰</sup> درست بخاطر مواضع سنجیده و خردمندانه ای که فروهر و یارانش بعد از انشعاب اتخاذ کردند، حزب ملت ایران در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲، به یکی از ارکان موثر حمایت از دولت ملی تبدیل گشت و تا به آخر به آرمانهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران وفادار ماند.

حزب ملت ایران که در جریان تظاهرات تظاهرات سرتاسری سی ام تیر ۱۳۳۱ نقش بزرگی را در بازگرداندن دکتر مصدق به نخست وزیری بازی کرد، در ماههای آخر حکومت ملی پایه های توده ای وسیعی کسب کرد. بررسی شماره های مختلف «آرمان ملت» نشان می دهد که فروهر و یارانش در نتیجه مبارزات طولانی علیه رژیم شاه و بر له آرمانهای ملی دولت مصدق، بتدریج آبدیده تر گشته و مواضعی مرفقی تر، بویژه در رابطه با مساله ملی و حقوق ملیت های متنوع

## فصل پنجم

ساکن ایران کسب کردند. این حزب بعد از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حمایت خود از مصدق ادامه داده و نقش مهمی در پیدایش و رشد «تهضت مقاومت ملی» ایران در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۵ بازی کرد.

حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر نقش مهمی در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بازی کرد و بعدها در جریان مبارزه علیه استبداد جمهوری اسلامی و در راه استقرار دموکراسی در ایران و خارج از ایران وجهه مهمی را در داخل اپوزیسیون کسب کرد که در فصل نهم (جلد دوم این کتاب) به تفصیل شرح داده خواهد شد.

### حزب مجاهدین اسلام

حزب مجاهدین اسلام که گاه به اسم «مجمع مسلمانان مجاهد» نیز موسوم بود.<sup>۶۱</sup> در اواخر سال ۱۳۲۷ با حمایت آیت الله ابوالقاسم کاشانی، که در این زمان بصورت تبعیدی در لبنان سکونت داشت، توسط شمس الدین قنات آبادی تشکیل یافت. در جریان انتخابات مجلس شانزدهم در اواخر سال ۱۳۲۸ و اوایل سال ۱۳۲۹، کاشانی که هنوز در تبعید بود، همراه قنات آبادی و تعدادی از رهبران حزب به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.

کاشانی در آغاز بهار ۱۳۳۰ به تهران برگشت و بعد از کسب رهبری حزب به جبهه ملی ایران پیوست. ارگان حزب مجاهدین اسلام، «پرچم اسلام» بود که توسط طرفداران کاشانی چندین سال قبل از تأسیس حزب در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ بطور مرتب انتشار می یافت. این نشریه که بعد از حادثه سوء قصد علیه شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ همراه با دیگر روزنامه ها توقیف شده بود، بعد از لغو حکومت نظامی و گشایش مجلس شانزدهم در اوایل سال ۱۳۲۹ دوباره شروع به انتشار کرد. بررسی شماره های مختلف این نشریه به روشنی نشان می دهد که اهمیت و اعتبار این حزب در شخصیت و موقعیت سیاسی و نقش کاشانی در اوضاع سیاسی آن دوره خلاصه می شد.

کاشانی از روحانیون سیاسی در اوایل دهه ۱۳۲۰ بود و سابقه مبارزاتش علیه انگلستان به سالهای قبل از جنگ جهانی دوم برمی گشت. همانطور که در فصل های سوم و چهارم شرح داده شده است، کاشانی در سالهای اشغال ایران توسط نیروهای متفقین (۱۳۲۰-۱۳۲۴) با احزاب و شخصیت های ضدانگلیس و طرفدار آلمان نازی همکاری می کرد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم و تخلیه ایران از نیروهای نظامی متفقین، کاشانی به مبارزات خود علیه دولت انگلستان ادامه داده و به یکی از رهبران معروف ضدانگلیس تبدیل شد. در این راستا، کاشانی با

## فصل پنجم

شخصیت‌ها و سازمانهای دیگر مذهبی که ضدانگلیس بودند همکاری کرده و در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۸ قبل از اینکه به جبهه ملی ایران پیوندند، با رهبران «سازمان فدائیان اسلام» روابط حسنه برقرار کرد. مدارک زیاد تاریخی نشان می‌دهد که خلیل طهماسبی، یکی از فعالین فدائیان اسلام با حمایت کاشانی در اواخر سال ۱۳۲۹ اقدام به ترور علی رزم آرا، نخست وزیر ایران نمود.<sup>۶۲</sup>

بعد از ورود کاشانی به جبهه ملی ایران به نمایندگی حزب مجاهدین اسلام، رهبران فدائیان اسلام که از اول با دکتر مصدق و سیاست‌های ملی او مخالفت داشتند، از کاشانی و حزب مجاهدین اسلام قطع رابطه کرده و در مواقعی نیز کاشانی را بخاطر همکاری‌هایش با جبهه ملی و دولت مصدق مورد انتقاد قرار دادند.<sup>۶۳</sup> علیرغم مخالفت‌های فدائیان اسلام، کاشانی همچنان در رهبری مجاهدین اسلام در داخل جبهه ملی مانده و به مبارزه علیه سیاست‌های انگلستان ادامه داد. همکاری کاشانی با جبهه ملی و دولت مصدق تا پیروزی قیام سی تیر ۱۳۳۱ ادامه یافت. با اینکه در آن سالها (۱۳۲۹-۱۳۳۱) حزب مجاهدین اسلام دارای پایه‌های سیاسی وسیع در بین مردم نبود، ولی خود کاشانی بخاطر حمایت از ملی شدن صنعت نفت و سیاست خلع بد از کمپانی نفت ایران-انگلیس از نفوذ چشمگیری در جامعه مذهبی و بازار و کسبه برخوردار بود.<sup>۶۴</sup> والا کاشانی به عنوان یک «مرجع تقلید» و «عالم مصلح» در بین مردم چندان معروف نبود. در واقع، در آن زمان شخصیت برجسته و حاکم در صحنه اسلام تشیع، آیت‌الله محمدحسین بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۱) بود که در دنیای اسلام بعنوان یک مرجع شیعه شناخته شده و از نظر علم کلام و دانش اسلامی بر کاشانی برتری داشت. معروفیت و محبوبیت بروجردی در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ (در دوره دوم کابینه مصدق) بخاطر مواضعی که ایشان در حمایت از شاه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در ضدیت با دولت ملی مصدق اتخاذ کرد، به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. به هر رو، اهمیت و محبوبیت کاشانی در دوره اول کابینه مصدق (۱۳۳۰-۱۳۳۱) عمدتاً ارتباط مستقیم با نقش سیاسی و مواضع او در جنبش سیاسی آن دوره داشت.

کاشانی و دیگر رهبران حزب مجاهدین اسلام ضد سیاست‌ها و منویات انگلستان در ایران بودند و تا زمانی که دولت مصدق و جنبش مردم نوک تیز مبارزه را روی انگلستان گذاشته بودند، کاشانی و یارانش نیز آنان را همراهی کردند. ولی وقتی که مبارزات مردم در ایران، بویژه بعد از قیام سی تیر ۱۳۳۱ عمیق‌تر گشت و دکتر مصدق مواضع روشن‌تر و راسخ‌تری علیه دربار و ارتشیان عالی‌رتبه و ملاکین بزرگ گرفته و در جهت رهایی ایران از مدار وابستگی به

## فصل پنجم

نظام جهانی سرمایه (مشخصاً از دولت آمریکا و کارتل های بین المللی نفتی) حرکت کرد، کاشانی بنای مخالفت با دولت مصدق را گذاشت.

کاشانی از زمانهای خیلی قبل، بعلت مخالفت با انگلیس، با عناصر سازمان جاسوسی آلمان در زمان جنگ جهانی دوم همکاری داشته و بعد از جنگ نیز به مخالفت خود با انگلیس ادامه داد. رابطه نزدیک کاشانی با بخشی از سران ارتش ایران، چون سرلشگر نادر باتماقلیچ و سرلشگر فضل الله زاهدی به همان دوره جنگ جهانی دوم برمیگشت.<sup>۶۵</sup>

رابطه کاشانی با ارتشیان عالیرتبه بعد از پایان جنگ نیز ادامه یافت تا اینکه در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق، کاشانی دوباره به پشتیبانی از زاهدی و دیگر ارتشیان عالیرتبه، که اساساً با برنامه های ملی دولت مصدق مخالفت می کردند، برخاست. زاهدی و دیگر ارتشیان عالیرتبه که دکتر مصدق آنان را بخاطر وابستگیهایشان به آمریکا و انگلیس، بعد از قیام سی تیر، بازنشسته کرده بود، در باشگاه افسران تهران طی نشست، سازمانی به اسم «کمیته نجات وطن» بوجود آوردند که هدفش سرنگونی دولت مصدق بود.

زاهدی، بعنوان یک قزاق، تحت رهبری رضاخان، علیه کوچک خان و جنبش جنگل جنگیده و بعدها به حمایت از سیاست آلمان نازی در ایران برخاسته بود. بغیر از خود زاهدی، دیگر اعضای سرشناس «کمیته نجات وطن» عبارت بودند از: سرلشگر حسن ارفع، قزاق سابق و رهبر افسران طرفدار انگلیس در داخل ارتش، سرلشگر مقدم، رئیس ژاندارمری تهران در جریان سی تیر و سرلشگر عبدالله هدایت، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به درجه ارتشبدی از طرف شاه نایل آمد.

«کمیته نجات وطن» بعد از این که موفق شد اکثر طرفداران آمریکا و انگلستان را در ارتش ایران به حمایت از سلطنت شاهنشاهی و بر علیه مصدق بسیج سازد، با مقامات امنیتی آمریکا تماس گرفت. دولت جدید آمریکا به ریاست آیزنهاور، کریمیت روزولت، عضو سرشناس سازمان جاسوسی آمریکا «سیا» را به ایران روانه ساخت تا کودتای بیست و هشت مرداد را تدارک ببیند. در جریان بهار ۱۳۳۲، زاهدی بطور مرتب با کاشانی در ارتباط بود و این ارتباط تا کودتای ۲۸ مرداد و بعد از آن نیز ادامه یافت.

در جریان پرتلاطم نیمه اول سال ۱۳۳۲، کاشانی که رئیس مجلس هفدهم بود، به مخالفت علنی با دکتر مصدق در زمینه امور کشور، محدود ساختن نقش دربار و شاه، اصلاح دادگستری، انتصاب لطفی به ریاست دادگستری تهران و بازنشسته کردن افسران عالیرتبه ارتش برخاست و

## فصل پنجم

بالاخره حزب مجاهدین اسلام را از جبهه ملی و فراکسیون آن حزب را از مجلس هفدهم بیرون کشید.<sup>۶۶</sup> با اینکه اکثریت بازاریان و کسبه و دانشگاهیان جانب دکتر مصدق را گرفتند، ولی بنظر من، انشعاب کاشانی ضربه بزرگی بر پیکر دولت ملی زده و ارتجاع را که در آن زمان در کمین کودتا نشسته بود امیدوارتر ساخت. بسیاری از علمای اسلامی که در این دوره مثل کاشانی در مسائل سیاسی روز درگیر بودند (مثل سید محمود طالقانی که بعدها آیت الله شد، آیت الله سید ابوالفضل زنجانی و آیت الله غروی) از دولت ملی پشتیبانی کرده و از کاشانی دوری جستند.

خود کاشانی بزودی، پس از انشعاب در صدد برآمد که حزب جدیدی به اسم «نهضت شرق» ایجاد کند که عملاً موفق نشد و در این جریان، حزب مجاهدین اسلام نیز منحل اعلام شد. خواهیم دید که انشعاب کاشانی در تضعیف و بالاخره سرنگونی دولت ملی مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی بازی کرد و قطعاً به نفع سیاست شاه، زاهدی و دیگر طرفداران خط آمریکا بر علیه مردم ایران (که می خواستند به رهبری مصدق خود را از حوزه نظام جهانی سرمایه خارج سازند) تمام شد.

درواقع، کاشانی با انشعاب خود مصدق را در مقابل شاه-زاهدی و آمریکا تنها گذاشت و بدینوسیله ضربه محکمی بر پیکر مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران وارد ساخت. پس از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کاشانی همچنان به حمایت خود از شاه-زاهدی پرداخته و به ابراز اتهامات خود علیه مصدق ادامه داد. چند روز بعد از کودتا، مخبر روزنامه «المهدی» از کاشانی پرسید: «آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت می کرد؟» کاشانی پاسخ داد:

*«آری، برای برقراری جمهوریت می کوشید. مصدق چهار ماه قبل می خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه ای به شاه نوشتم و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر مسافرت منصرف شد. یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید، اما شاه با عزت و محبوبیت، روز بعد بازگشت... در اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست.»<sup>۶۷</sup>*

کاشانی در ادامه مصاحبه خود با مخبر روزنامه «المهدی» ابراز داشت که مصدق با عدم اطاعت اوامر شاه، قانون اساسی را عملاً «پایمال» ساخته و طبق شرع شریف اسلامی، مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهان خیانت کند، مرگ است.

## فصل پنجم

کاشانی، شمس قنات آبادی و دیگر رهبران حزب مجاهدین اسلام به دلیل اعتقادات عمیق ضدکمونیستی و ضد برابری طلبی و بخاطر بی اعتقادی به دموکراسی و آزادیهای مدنی، رژیم کودتای شاه-زاهدی را به حکومت ملی و مردمی ترجیح دادند و آشکارا به استقبال کودتا رفتند. البته در بین اقشار مختلف مذهبی، کاشانی و یارانش تنها نبودند. در واقع، یکی از سازمانهای قوی مذهبی که از اول به مانع بزرگی در مقابل مبارزات استقلال طلبانه و ضدامپریالیستی مردم ایران در آن دوره تبدیل شد، «سازمان فدائیان اسلام» بود. این سازمان با اینکه هیچوقت با جبهه ملی ایران همکاری نداشت، ولی بخاطر نقش با اهمیتی که در آن زمان بازی می کرد، در اینجا به بررسی آن می پردازیم.

### فدائیان اسلام

فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ توسط سید مجتبی میرلوحی (معروف به نواب صفوی) که تازه پس از اقامت سه ساله در عراق به ایران برگشته بود، پایه گذاری شد. فدائیان اسلام که با اخوان المسلمین مصر بسیار همدلی داشتند، خواهان استقرار یک حکومت شرعی اسلامی در ایران و کشورهای مسلمان بودند.<sup>۶۸</sup> نواب صفوی و یارانش - برادران واحدی، سیدحسین امامی، خلیل طهماسبی و عبدالله کرباسچیان - با ملی گرایی و ملت گرایی از یک سو و با کمونیسم و سوسیالیسم و هر نوع طرز تفکر سکولاریستی دیگر شدیداً مخالفت می کردند. رهبر بلامنازع فدائیان اسلام، نواب صفوی بود.

سید مجتبی نواب صفوی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران متولد شد. او پس از پایان دوره تحصیلی دبستان چند سالی نیز مشغول تحصیلات متوسطه در مدرسه صنعتی آلمانی ها شد. پس از آغاز جنگ جهانی دوم و خلع و تبعید رضاشاه، نواب که هفده ساله بود، با مشورت مادر و دایی خویش برای تحصیل دروس دینی عازم نجف گشت.<sup>۶۹</sup>

در مدت سه سالی که در نجف مشغول تحصیل علوم دینی بود، نواب تحت تاثیر آموزش های دینی علامه شیخ عبدالحسین امینی قرار گرفت. امینی که خود اصلاً از اهالی تبریز بود، بینهایت از معروفیت و موقعیتی که احمد کسروی تبریزی در آن زمان بین روشنفکران و جوانان غیرمذهبی در ایران کسب کرده بود رنج می برد. امینی که مرجع تقلید بود، فتوای قتل کسروی را صادر کرد و نواب صفوی نیز مامور شد که این فتوا را با کمک مالی دیگر مذهبیبون افراطی مثل سید اسدالله مدنی (که بعدها در اوایل جمهوری اسلامی به مقام امام جمعه تبریز به نمایندگی خمینی در آمد) و حاج سیدابوالقاسم خویی، به مورد اجرا گذارد.

## فصل پنجم

به هر رو، نواب صفوی پس از عزیمت به ایران بلافاصله به سراغ کسروی رفته و در سال ۱۳۲۴ با کمک یارانش سید حسین امامی، سید محمدعلی امامی، مظفری، قوامی، الماسیان، گنج بخش و صادقی برای قتل کسروی آماده شد. سید حسین امامی، برادرش محمدعلی امامی عملاً در صبح روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ در زمان دولت قوام السلطنه، هنگامی که احمد کسروی به اتفاق منشی خود محمد تقی حدادپور در شعبه هفت بازپرسی دادگستری تهران بود، ناگهان به اتاق بازپرسی وارد شده و کسروی و حدادپور را به قتل رساندند.<sup>۷۰</sup>

با اینکه قتل کسروی روشنفکران و دانشگاهیان را سخت ناراحت ساخته و باعث اعتراضات شدید در مطبوعات گردید، ولی دولت قوام در این باب اقدامی به عمل نیاورد. بعد از قتل کسروی، نواب صفوی با انتشار اعلامیه ای اعلام موجودیت کرده و بعد از آن به فعالیت های خود علیه شخصیت ها و سازمانهای لائیک و غیرمذهبی افزود.<sup>۷۱</sup> هیات حاکمه ایران امیدوار بود که با دادن آزادی بیشتر به نواب صفوی و فدائیان اسلام می تواند از گسترش اندیشه های سوسیالیستی در ایران بعد از جنگ جهانی دوم جلوگیری کند.

در جریان اوجگیری مبارزات مردم برای ملی شدن صنعت نفت، نواب موفق شد که چند نفر عناصر ساده اندیش و فناتیک مذهبی را به دور سازمان فدائیان اسلام جلب کرده و به عملیات تروریستی اقدام کند. ارگان این سازمان «زلزله» بود که بطور نامرتب در جریان ۱۳۲۹-۱۳۳۳ در تهران چاپ می شد. فدائیان در این روزنامه به دشمنی شدید با روشنفکران و اندیشه های مورخینی چون احمد کسروی برخاسته و مخالف هر نوع دیدگاه هایی بودند که احتمالاً از کشورهای غربی و یا شوروی وارد ایران می شد.<sup>۷۲</sup>

در سالهای پرتلاطم ۱۳۲۴-۱۳۲۹، فدائیان اسلام موفق شدند احمد کسروی، علی رزم آرا و عبدالحسین هزیر را به قتل برسانند.<sup>۷۳</sup> آنها بعداً در جریان سال ۱۳۳۰ در آغاز زمامداری دکتر مصدق به دکتر سید حسین فاطمی، سردبیر روزنامه «باختر امروز» نیز سوء قصد کردند. این ترورها بجز در مورد رزم آرا، در جریانهای سیاسی آن زمان نتیجه ای به بار نیاورد. ترور کسروی، بخش بزرگی از مردم ایران، بویژه روشنفکران لائیک را نسبت به نیات ضدملی فدائیان مظنون و آگاه ساخت.<sup>۷۴</sup> سوء قصد علیه دکتر فاطمی به روشنی نشان داد که رهبری فدائیان اهداف ضدملی داشته و دکتر مصدق را دشمن اسلام محسوب میدانستند. شایان توجه است که فدائیان اسلام با اینکه با ملی گرایی دشمنی می کردند ولی در کتابهای ایدئولوژیکی خود منجمه در «راهنمای حقایق» بطور جدی تصفیه زبان فارسی از کلمات خارجی، منجمه ترکی و عربی



## فصل پنجم

را تبلیغ می کردند.<sup>۷۵</sup> به هر رو، رهبری فدائیان اسلام در برخورد به دولت مصدق با آیت الله کاشانی نیز در تضاد افتادند.

آیت الله کاشانی همانطور که قبلاً اشاره رفت، با بعضی از اعضای فدائیان اسلام در تماس بود و روی آنان تاثیر عمیق داشت. ولی همکاری او با فدائیان، بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق قطع گشت. کاشانی فردی به تمام معنی سیاسی بود و تا زمانیکه نوک تیز حمله مبارزاتی متوجه انگلستان بود، در کنار دکتر مصدق ماند.<sup>۷۶</sup> در صورتیکه فدائیان اسلام در اردیبهشت ۱۳۳۰، وقتیکه مصدق نخست وزیر ایران شد، تصمیم به قتل او گرفتند که موفق نشدند. برای نواب صفوی و همفکرانش، اوایل حکومت دکتر مصدق با اواخر حکومت رزم آرا تفاوتی نداشت. به نظر فدائیان، مصدق و رزم آرا وابسته به انگلستان و ضد اسلام بودند.<sup>۷۷</sup> مخالفت خشونت بار فدائیان علیه دولت مصدق بقدری شدید بود که در جریان کودتای ۲۸ مرداد، آنان نیز بطور عینی در صف ضد مصدق قرار گرفته و نتیجتاً در سرنگونی دولت ملی مصدق به کودتاچیان کمک کردند.

فدائیان اسلام از نظر سبک کار و اهداف به سازمان اخوان المسلمین در مصر نزدیک بوده و از مرام و مسلک آن سازمان الهام می گرفتند.<sup>۷۸</sup> فدائیان اسلام صاحب یک ایدئولوژی منسجم و جامع نبودند و عملاً فاقد برنامه ای جدی برای رشد کشور و اداره امور مملکتی بودند. آنها در ارگان خود «زلزله» تفسیرهای بی نهایت متافیزیکی و التقاطی از مسائل جاری روز ارائه داده و برای حل مسائل مهم و فراگیر اقتصادی - چون فقر، بی مسکنی، فحشا و ارتشاء - راه حل های کوتاه مدت عرضه می کردند.<sup>۷۹</sup>

بغیر از خود نواب، در دوره ۱۳۳۳-۱۳۴۵، دیگر اعضای معروف فدائیان اسلام عبارت بودند از: حسین امامی، عبدالحسین قمی، عبد خدایی، خلیل طهماسبی، ابوالقاسم رفائی و برادران واحدی (عبدالحسین و سید محمد). حسین امامی، همراه خود نواب و یکی دیگر از اعضای فدائیان در سال ۱۳۲۴ در دادگستری احمد کسروی را بقتل رسانید. بعدها در سال ۱۳۲۷، امامی، عبدالحسین هژیر وزیر دربار را نیز ترور کرد. عبدالحسین قمی، یکی دیگر از فعالین فدائیان اسلام بود که دکتر عبدالحمید زنگنه، وزیر فرهنگ ۴۶ ساله را در سال ۱۳۲۸ ترور کرد. محمد مهدی عبدخدایی، جوانترین عضو فعال فدائیان، در سال ۱۳۳۱، در هیجده سالگی به امر سازمان خود، به قصد کشت بسوی دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق تیراندازی کرده و او را مضروب ساخت. فدائیان اسلام معتقد بودند که فاطمی «خائن و بی دین» بوده و کشور را به انگلیس ها فروخته است. خلیل طهماسبی نجار ۳۶ ساله ای بود که تحت

## فصل پنجم

تأثیر آیت الله کاشانی دست به ترور رزم آرا زد. ابوالقاسم رفائی، مسئول بخش امنیتی سازمان فدائیان، در ماه مه ۱۹۵۱ (اردیبهشت ۱۳۳۰) به اتهام تدارک سوء قصد علیه دکتر مصدق دستگیر شد. او خود اقرار کرد که قصد ترور دکتر مصدق را داشته است. برادران واحدی از یک خانواده شدیداً مذهبی از کرمانشاه بودند. پدر واحدی ها خود خیلی مذهبی بوده و در دوران انقلاب مشروطیت، به طرفداری از مشروعه، علیه مشروطه طلبان برخاسته بود. سیدمحمد واحدی گارد شخصی نواب صفوی بود. عبدالحسین واحدی نیز تئوریسین فدائیان و نویسنده مقالات متعدد درباره تاریخ فدائیان اسلام بود. عبدالحسین بعد از عضویت در سازمان، دیگر اعضای خانواده خود را نیز تشویق به عضویت در سازمان کرد.<sup>۸۰</sup>

فدائیان اسلام به همان اندازه که ضد دربار و انگلستان بودند، به همان اندازه نیز ضد مصدق و دشمن ملی گرای بودند. تازمانیکه نوک تیز حمله آنها متوجه ملی گرای و مصدق از یک سو، و ضد تجدد و روشنفکران لائیک و کمونیست از سوی دیگر، در دهه ۱۳۳۰ بود، مأموران انتظامی دولت و بطور کلی دستگاه رژیم شاه، نه تنها آنان را تحمل می کردند، بلکه از ضدیت و کارشکنی های آنان علیه دولت ملی مصدق، بطور مستقیم و غیر مستقیم حمایت نیز می کردند. خواهیم دید که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وقتی که علت وجودی آنها برای رژیم از بین رفت، شاه تصمیم گرفت که آنها را نیز سرکوب ساخته و از بین ببرد.

### حزب زحمتکشان ایران

در بحبوحه مبارزات انتخاباتی برای مجلس شانزدهم در سال ۱۳۲۸، دکتر مظفر بقایی «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» را تشکیل داد. کادرهای اصلی این سازمان را گردانندگان نشریه «شاهد» تشکیل می دادند. پس از پایان انتخابات و گشایش مجلس شانزدهم، اسم آن به «سازمان نگهبانان آزادی» تغییر یافت. در اوایل سال ۱۳۲۹، خلیل ملکی و بخشی از یارانش که سه سال پیش از آن، در ۱۳۲۶ از حزب توده ایران انشعاب کرده بودند، به «سازمان نگهبانان آزادی» پیوستند. دانش سیاسی و تجربه تشکیلاتی ملکی و یارانش باعث گسترش پایه های اجتماعی سازمان در سال پرتلاطم ۱۳۲۹ گشت. وحدت ملکی و یارانش با بقایی و طرفدارانش، سازمان را به یک تشکیلات بزرگ تبدیل کرد و در سال ۱۳۳۰، نام آن به «حزب زحمتکشان ایران» تغییر یافت.<sup>۸۱</sup>

حزب زحمتکشان ایران در دوره اول زمامداری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱) به پشتیبانی از دولت مصدق و ملی شدن صنعت نفت برخاست و مدتها در داخل جبهه

## فصل پنجم

ملی ایران به فعالیت های مهم سیاسی پرداخت. ارگان حزب روزنامه «شاهد» بود که در آن، بقایی و ملکی و علی زهّری مقالات سیاسی متعددی در دوره ۱۳۳۰-۱۳۳۱ چاپ کردند. بررسی مقالات مندرج در «روزنامه شاهد» بخوبی نشان می دهد که حزب زحمتکشان، ائتلافی از روشنفکران چپ، به رهبری ملکی و یارانش چون جلال آل احمد و فعالین اتحادیه های کوچک کارگری مذهبی ضد کمونیست بود.<sup>۸۱</sup> در نتیجه زمانیکه مبارزات مردم علیه دربار و شاه از یک سو و امپریالیسم از سوی دیگر تعمیق یافت، اختلافات بین دو جناح درون حزب نیز شروع به رشد کرده و بالاخره منجر به انشعاب گشت.

در دوره اول زمامداری دکتر مصدق، تا زمانیکه نوک تیز حمله علیه انگلستان و به نفع ملی شدن صنعت نفت و اخراج مامورین انگلیسی از آبادان بود، این دو جناح - یعنی روشنفکران به رهبری ملکی و بازاریها و کارگران مذهبی به رهبری بقایی - از حکومت مصدق جانبداری می کردند. در این دوره هر وقت روزنامه «شاهد» توقیف می گشت، حزب به جای آن، با انتشار روزنامه «عطار» با موفقیت نظرات سیاسی و مواضع رهبری را بین مردم اشاعه می داد. پایگاه های اجتماعی این حزب در میان مردم در سه حیطه متمرکز بود: در دانشگاه تهران، ارگان جوانان حزب به نام «نیروی سوم» و مجله «علم و زندگی» محبوبیت فراوان کسب کرده بودند. در کرمان، شهری که بقایی در آن متولد و بزرگ شده بود، حزب پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای داشت. در خود تهران، بغیر از حیطه دانشگاه، حزب در بازار، بویژه در بین دکانداران کرمانی ساکن تهران محبوبیت فوق العاده ای در دوزخ اول زمامداری دکتر مصدق کسب کرده بود.

به غیر از دانشگاه، شهر کرمان و بازار تهران، حزب زحمتکشان از حمایت بخشی از الوات تهران به سرکردگی شعبان جعفری نیز بهره مند بود. جعفری، که از طرف مطبوعات مترقی بنام «شعبان بی منغ» معروف گشته بود، ورزشکار و در عین حال سخت مذهبی بود.<sup>۸۲</sup> در دوره زمامداری مصدق، جعفری با بسیج عده ای از چاقوکشان و الوات تهران به دفاتر و مقر احزاب مترقی، بویژه حزب توده ایران حمله کرده و آنها را خراب ساخته و اموال آنها را تاراج می کرد. بطوریکه بعداً در فصل هشتم (جلد دوم این کتاب) شرح خواهم داد، بخشی از تربیت شدگان جعفری، بعد از انقلاب ۱۳۵۷، تحت رهبری حسن آیت (یکی از پیروان دکتر مظفر بقایی در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و بعداً از اعضای رهبری «حزب جمهوری اسلامی») به یکی از بازوان اصلی چماقداران «حزب الله ایران» در دوره اول انقلاب ۱۳۵۷-۱۳۶۰ در آمد. بهر حال بقایی و حزب زحمتکشان ایران نیز مثل کاشانی و حزب مجاهدین اسلام تا وقوع قیام تاریخی سی تیر ۱۳۳۱ با جنبش مردم و حکومت مصدق همصدا و همراه بودند. بعد از وقایع سی تیر ۱۳۳۱،

## فصل پنجم

بقایی نیز مثل کاشانی، رهبر حزب مجاهدین اسلام، با سیاست های ضدامپریالیستی و اقدامات اصلاح طلبانه دکتر مصدق به مخالفت برخاسته و بالاخره از جبهه ملی ایران انشعاب کرد.

بقایی و همفکرانش بعد از انشعاب حزب خود را تحت نام «حزب زحمتکشان ملت ایران» معرفی کرده و به مخالفت و مبارزه علیه جبهه ملی و دولت ملی مصدق پرداختند. آنان در بسیاری از توطئه های ضدملی در جریان سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ شرکت کردند. بقایی که استاد فلسفه و اخلاق در دانشگاه تهران بود، از طراحان اصلی ربودن و قتل سرتیپ محمود افشارطوس (رئیس شهربانی دولت ملی مصدق) در اوایل سال ۱۳۳۲ بود. بقایی در جریان سال ۱۳۳۲ از طریق کاشانی با شاه و زاهدی ارتباط برقرار کرد و در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جمعی از افراد حزب او همراه با دیگر کودتاچیان در حمله و غارت به خانه دکتر مصدق شرکت داشتند. بقایی بخاطر وابستگی اش به سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا در شکست دولت مصدق نقش مهمی ایفا کرد.<sup>۸۴</sup>

بعد از سرنگونی دولت ملی و بازگشت شاه و آغاز خفقان سیاسی، بقایی در تلگرافی بتاريخ ۲۴ اسفند ۱۳۳۲، ضمن تعریف و تمجید فراوان نسبت به شاه، اظهار داشت:

«با توجه به قدرت حافظه و هوشیاری که در اعلیحضرت وجود دارد، سوابق حزب زحمتکشان ملت ایران در راه حفظ و استقلال ایران و صیانت قانون مقدس اساسی که اعتماد به رژیم سلطنت مشروطه هم جزئی از آن است، محتاج به یادآوری نیست.»<sup>۸۵</sup>

## نیروی سوم

برخلاف بقایی و یارانش، بخش قابل توجهی از اعضای و کادرهای فعال حزب زحمتکشان، که به آرمان های دولت ملی و سیاست های مصدق وفادار بودند، بعد از انشعاب، با ایجاد حزب زحمتکشان ایران (نیروی سوم) به حمایت و پشتیبانی خود از دولت مصدق تا به آخر ادامه دادند.<sup>۸۶</sup>

در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲، بویژه بعد از قیام سی تیر ۱۳۳۱، نیروی سوم به یکی از نیرومندترین احزاب درون جبهه ملی ایران تبدیل شد. این سازمان با اینکه شدیداً علیه حزب توده ایران فعالیت می کرد، ولی طرفدار سرسخت دولت ملی مصدق و خواهان استقرار یک دولت سوسیالیستی و مستقل از شوروی بود.<sup>۸۷</sup> نشریات متعدد این سازمان مانند مجله «علم و زندگی» و نشریه «نیروی سوم» در معرفی این سازمان به عنوان یک نیروی مرفعی، نقش اساسی در ماه

## فصل پنجم

های پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازی کردند. مجله علم و زندگی که ماهنامه بود و اولین شماره آن در دیماه ۱۳۳۰ منتشر گردید، ارگان فکری و تئوریک نیروی سوم محسوب می شد. مقالات مهم مجله «علم و زندگی» را عمدتاً خود خلیل ملکی می نگاشت. در شماره ۴ این مجله (فروردین ۱۳۳۱) ملکی در مقاله ای تحت عنوان «سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی»، فلسفه سیاسی نیروی سوم و علل انشعاب خود و یارانش را از حزب توده ایران مورد بحث و تحلیل قرار می دهد.<sup>۸۸</sup> در مقاله دیگری، ملکی بعد از تحلیل قیام سی تیر ۱۳۳۱، به عنوان یک تجربه تاریخی، درباره آینده نهضت ملی ایران و خطراتی که آن را تهدید می کند نظر داده و سؤال میکند که:

«آیا این دولت ملی و یا جبهه ملی با خصیصه های اجتماعی حاضر خود می تواند در مقابل دستگاه بیگانه عظیمی که حزب توده به آن تکیه دارد و با دقیقترین وسایل مجرب تشکیلاتی و تبلیغاتی جهان مجهز است، مواجه گردد؟»

ملکی با اینکه یک انسان به تمام معنی استقلال طلب و یکی از هواداران پایدار دولت ملی مصدق بود و تا آخر نیز به دولت ملی وفادار ماند، ولی بخاطر اینکه در آن زمان خطر اصلی و دشمن اصلی نهضت را شوروی و حزب توده ارزیابی می کرد، به سوال فوق الذکر جواب منفی می دهد.<sup>۸۹</sup>

دیگر نویسندگان مجله «علم و زندگی» عبارت بودند از: جلال آل احمد، علی اصغر حاج سیدجوادی، سیمین دانشور، محمدعلی خنجی، امیر پیشداد و ناصر وثوقی. روزنامه «نیروی سوم» نیز که ارگان هفتگی خبری سیاسی این سازمان بود، بطور مرتب تا زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت و طرفداران متعددی در بین دانش آموزان و دانشجویان داشت. ملکی و دیگر رهبران نیروی سوم مثل جلال آل احمد و خنجی همانطور که در فصل ششم به تفصیل شرح داده خواهد شد، در شکل گیری و تحول «نهضت مقاومت ملی» و تأسیس «جبهه ملی دوم» در دهه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش های مهمی ایفا کردند.

## دیگر احزاب و نیروهای درون جبهه ملی

بغیر از چهار حزب بزرگ درون جبهه ملی ایران - حزب ایران، حزب بان ایرانیست، حزب مجاهدین اسلام و حزب زحمتکشان ایران - احزاب، انجمن ها و سازمانهای دیگری نیز در داخل جبهه ملی ایران در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۲ عضویت داشتند که حائز اهمیت بودند. اهم این

## فصل پنجم

سازمانهای سیاسی و صنفی عبارت بودند از: «حزب آزادی»، «حزب استقلال»، «جمعیت مبارزه»، «انجمن بازرگانان و کسبه تهران»، «سازمان افسران ناسیونالیست» و «متفردین» شاخص درون جبهه ملی.

«حزب آزادی» به رهبری ابوالحسن حائری زاده در سال ۱۳۲۷ بوجود آمد و در سال ۱۳۲۸ به جبهه ملی ایران پیوست. حائری زاده که یکی از نمایندگان طرفدار فراکسیون جبهه ملی در مجلس شانزدهم بود، بنای مخالفت را با دکتر مصدق و سیاست های ملی دولت او، بلافاصله بعد از روی کارآمدن مصدق آغاز کرد و عملاً از همان ابتدای پیدایش جنبش ملی شدن صنعت نفت، از جبهه ملی جدا شد و به صف سلطنت طلبان پیوست. او بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نمایندگی مجلس هیجدهم انتخاب شد.<sup>۹۰</sup>

«حزب استقلال» که به رهبری عبدالقدیر آزاد در سال ۱۳۲۶ تأسیس یافت، بعدها به صف طرفداران ملی شدن صنعت نفت پیوست. آزاد در دوره شانزدهم مجلس دوباره نماینده مجلس شد و در آنجا به دلیل مخالفت با قرارداد کس-کلنایان اعتبار زیادی کسب کرد. آزاد در سال ۱۳۲۸ در زمره مؤسسين جبهه ملی ایران قرار گرفت. ولی آزاد و حزب او نیز مثل حائری زاده و حزب آزادی، بلافاصله بعد از روی کار آمدن مصدق، بنای مخالفت با دولت ملی آغاز کردند. آزاد نیز پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پاداش مخالفت با دولت مصدق را دریافت کرد و به ریاست شرکت فرش ایران منصوب شد و فعالیت حزب استقلال نیز متوقف گردید.<sup>۹۱</sup>

«جمعیت مبارزه» تحت رهبری رضا کاویانی (یکی از آغازگران جبهه ملی ایران) در سال ۱۳۲۷ تشکیل یافت و اعضای آن را عمدتاً کارمندان ملی گرا و روشنفکر وزارتخانه های دولتی بویژه وزارت فرهنگ تشکیل می داد. این جمعیت در کمپین های انتخاباتی برای مجلس شانزدهم بسیار فعالیت کرد و در انتخاب دکتر مصدق و علی شایگان به مجلس شانزدهم نیز نقش بزرگی بازی کرد.<sup>۹۲</sup>

رهبران جمعیت مبارزه نیز بعد از اینکه متوجه تعمیق مبارزات ضدامپریالیستی دولت ملی و مردم گشتند، از مصدق و دولت او بریده و بنای مخالفت با سیاست های مصدق را گذاشتند. خود کاویانی که تا اوایل سال ۱۳۳۰ از دوستان نزدیک دکتر علی شایگان محسوب می شد، در همان سال در رساله ای تحت عنوان «مملکت بی نقشه و هدف» جبهه ملی ایران را به «تحریک مردم» «عوام فریبی» و «برافروختن آتش تعصب مردم» متهم نموده و عملاً جبهه ملی را ترک کرد.<sup>۹۳</sup>

## فصل پنجم

«انجمن بازرگانان و کسبه بازار تهران» توسط قشرهای متوسط تجار و کسبه در حمایت از جنبش ملی کردن صنعت نفت بوجود آمده و عمدتاً نیز تا به آخر از دولت ملی مصدق حمایت کرد. سازمان دهندگان اصلی این انجمن عبارت بودند از: حاج حسن شمشیری، حاج محمدتقی انواری، حاج حسن قاسمیه، ابراهیم کریم آبادی، حاج نوروزعلی لباسچی و حاج محمود مانیان. این افراد تا به آخر به دولت ملی و شخص مصدق وفادار ماندند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رغم خشونت های فرمانداری نظامی تیمور بختیار، خراب کردن سقف بازار و زندان و تبعید، از پای ننشستند و به مبارزه علیه استبداد و به نفع مصدق ادامه دادند.<sup>۱۲</sup>

### سازمان افسران ناسیونالیست

سازمان افسران ناسیونالیست بطور مخفی در نیمه دوم سال ۱۳۳۰، پس از آغاز زمامداری مصدق و خلع ید از کمپانی نفت ایران-انگلیس توسط عده ای از افسران ملی گرا و ناسیونالیست تشکیل گردید. این افسران که در رده های مختلف ارتش و شهربانی قرار داشتند، از یکسو با جناح های افسران طرفدار دربار و غرب به رهبری افسرانی چون سرلشگر حسن ارفع و سرلشگر ابوالفضل زاهدی در تضاد بودند و از سوی دیگر حاضر به همکاری با سازمان نظامی حزب توده ایران نبودند.<sup>۱۵</sup> پیروزی دولت مصدق در پیشبرد خلع ید و متعاقب آن تهدید نظامی انگلستان و اعزام ناوگان جنگی به آبهای ایران در خلیج فارس، افسران ناسیونالیست را بر محور چهار هدف اصلی زیر متشکل ساخت:

۱- ایجاد حکومت دموکراسی براساس قانون اساسی،

۲- جدایی اداره و فرماندهی نیروی نظامی کشور (ارتش، ژاندارمری و شهربانی) از شاه و واگذاری آنها به دولت ملی،

۳- مبارزه با فساد و وابستگی در ارکان نیروهای نظامی ایران و

۴- حمایت و حفاظت از دولت ملی مصدق.

درطول عمر کوتاه این سازمان - که حدود ۱۸ ماه از دیماه ۱۳۳۰ تا تیرماه ۱۳۳۲ بود - رهبران سازمان افسران ناسیونالیست در سه حیطه مهم دست به اقداماتی زدند که به نوبه خود در تاریخ ارتش ایران بی نظیر بود. این سه اقدام مهم عبارت بودند از:

قانع ساختن دکتر مصدق به این امر که اگر نیروهای مسلح در اختیار دولت قرار نگیرند و همچنان در تحت رهبری شاه باقی بمانند، احتمال استفاده از آنها علیه جنبش ملی وجود خواهد

## فصل پنجم

داشت. قبول این اصل از طرف مصدق و اصرار او در تعیین و انتصاب وزیر جنگ و مخالفت شاه با مصدق در این مورد باعث گشت که مصدق در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ از نخست وزیری کناره جوید. ولی قیام تاریخی سی ام تیرماه برای برگرداندن مصدق به نخست وزیری، شاه را مجبور به تسلیم کرد. در نتیجه برای اولین بار در دوران پهلوی ها، نخست وزیر اعضای کابینه خود، منجمله وزیر جنگ را بدون مداخله شاه انتخاب کرده و خود مسئول وزارت دفاع گردید.<sup>۹۶</sup>

اقدامات افسران متعلق به این سازمان در روزهای تاریخی ۲۹ و ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در جلوگیری از تیراندازی به سوی مردم و در چند مورد پیوستن به صف قیام کنندگان، بدون شک در پیروزی قیام، عقب نشینی شاه و بازگشت مصدق به نخست وزیری نقش مهمی داشت.<sup>۹۷</sup>

تصفیه و پاکسازی ارتش بعد از پیروزی قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ یکی دیگر از اقدامات مهم سازمان افسران ناسیونالیست بود. فعالیت این سازمان در جهت کمک به دولت ملی در زمینه پاکسازی باعث شد که تعداد ۱۳۶۰ تن از افسران عالیرتبه ارتش و ژاندارمری و شهربانی که به دربار و انگلستان و آمریکا وابسته و یا تعلق خاطر داشتند بازنشسته گردند.<sup>۹۸</sup> این امر بدون تردید شاه را از اوضاع به هراس انداخته و او را بیشتر از پیش به عبودیت آمریکا در مورد براندازی دولت مصدق و پیشنهاد نخست وزیری سرلشکر فضل الله زاهدی ترغیب کرد.<sup>۹۹</sup>

ولی پیروزی مردم در قیام سی تیر ۱۳۳۱ و پاکسازی ارتش در نیمه دوم سال ۱۳۳۱ به مصدق فرصت داد که به تدریج تصدی مقامات مهم و کلیدی را در ارتش و شهربانی به افسران ناسیونالیست طرفدار نهضت واگذار کند. این پروسه بعد از خنثی شدن توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ (که از سوی شاه و با حمایت آمریکا و انگلیس برای براندازی دولت ملی طراحی شده بود) توسط دولت تشدید یافت. در جریان ماه اسفند ۱۳۳۱، دولت ملی مصدق سرتیپ تقی ریاحی را به ریاست کل ستاد ارتش، سرتیپ محمود امینی را به فرماندهی ژاندارمری کل کشور و سرتیپ محمود افشارطوس را به ریاست کل شهربانی منصوب ساخت. این سه تن از اعضای شورای فرماندهی سازمان افسران ناسیونالیست بودند. دیگر اعضای شورای فرماندهی این سازمان عبارت بودند از: سرتیپ مهدی سپه پور و سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی.

افشارطوس چند ماه بعد از انتصابش به مقام ریاست کل شهربانی کل کشور و لیاقتی که از خود در مبارزه علیه رشوه خواری و فساد در شهربانی نشان داده بود، در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲ به دست مخالفان دولت ملی مصدق، چون مظفر بقایی و سرلشکر فضل الله زاهدی، ربوده شد و



## فصل پنجم

چند روز بعد به قتل رسید. قتل افشارطوس که با حمایت مامورین اداره جاسوسی انگلستان، MI-۶، بوقوع پیوست.<sup>۱۰۰</sup> اولین ضربه اصلی کودتاگران بر پیکر دولت ملی مصدق بود.

تقی ریاحی از فارغ التحصیلان دانشکده مهندسی پلی تکنیک پاریس بود. او دوره مدرسه توپخانه را هم در فرانسه طی کرده و مدتی نیز وابسته نظامی ایران در کشورهای اروپایی بود. ریاحی پس از بازگشت به ایران برای مدتی فرمانده آتشبار توپخانه ضد هوایی شد و در اواخر دهه ۱۳۲۰ تصدی کارخانه مسلسل سازی را به عهده گرفت. پس از روی کار آمدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰، ریاحی بخاطر «درستکاری و حسن خدمت و وفاداری به نهضت ملی» توسط مصدق به ریاست پالایشگاه آبادان منصوب گشت. در نیمه اول سال ۱۳۳۱، ریاحی به سمت معاون وزارت دفاع ملی گماشته شد و در جریانات پرتلاطم آخرین روزهای تیرماه ۱۳۳۱ به عنوان یکی از رهبران سازمان افسران ناسیونالیست، خدمات ارزنده ای در پیشبرد قیام سی تیر از خود نشان داد. بعد از خنثی شدن توطئه ۹ اسفند، دکتر مصدق او را بجای سرلشگر محمود بهارمست، که در جهت دشمنی با مصدق پست خود را ترک کرده و به شاه و دربار پیوسته بود، به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد.<sup>۱۰۱</sup>

انتصاب ریاحی به ریاست ستاد ارتش در سطح شورای فرماندهی سازمان و نیز از سوی برخی از افسران عضو سازمان، که خود را برای احراز مقامات فرماندهی و اداری آماده می کردند، مورد اعتراض قرار گرفت. این اعتراضات توسط بخشی از افسران از یک سو، و قتل افشارطوس از سوی دیگر، نه تنها به روحیه افسران عضو سازمان لطمه وارد ساخت، بلکه به افسران جناح های ضد دولت ملی در ارتش (جناح ارفع و جناح زاهدی) فرصت داد که از طریق تبلیغ و ارباب، به پراکندگی افسران و انحلال عملی سازمان کمک کنند.<sup>۱۰۲</sup>

در جریان بهار ۱۳۳۲، اختلافات و پراکندگی بین اعضای رهبری تا به آن درجه رسید که فعالیت شورا عملاً متوقف شد. در روزهای بحرانی نیمه مرداد، این سازمان عملاً متلاشی شد و در روزهای پرتلاطم ۲۵ تا ۲۸ مرداد، اکثر افسران متعلق به سازمان افسران ناسیونالیست، همچون سازمان نظامی حزب توده، فقط نظاره گر سرکوب جنبش و سرنگونی دولت ملی شدند.<sup>۱۰۳</sup> به عبارت دیگر، سازمان افسران ناسیونالیست که در مدت عمر کوتاه خود به پیروزی های افتخارآمیزی در انتقال رهبری نیروهای نظامی از دربار و شاه به دولت مصدق و بسیج نیروهای خلقی در قیام سی تیر ۱۳۳۱، پاکسازی افسران ارتجاعی و وابسته و خنثی ساختن توطئه کودتاگران ۹ اسفند ۱۳۳۱ علیه مصدق نقش تاریخی مهمی ایفا کرده بود، بخاطر منافع تنگ نظرانه طبقاتی و خودپرستانه رهبریش، یکسبه دود گشته و به هوا رفت! شایان توجه است

## فصل پنجم

که علیرغم یراکنندگی و انحلال سازمان، در روزهای تاریخی ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، چندتن از افسران عضو سازمان - سرهنگ خلبان منصور بهنگار، سروان خلیل حسین هاشمی، سرهنگ طاهر قنبر، سرگرد علی تراب ترکی و سرهنگ غلامرضا نجاتی، سرتیپ عزت الله ممتاز و سرتیپ علینقی شایانفر - کوشیدند که هسته مقاومت در مقابل کودتاگران بوجود آورند. این افسران با اینکه نتوانستند کاری از پیش ببرند، ولی به نظر نگارنده نام نیکی از خود در تاریخ به یادگار گذاشتند.

سرهنگ غلامرضا نجاتی که تا به آخر به آرمانهای ملی دولت مصدق وفادار ماند، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چند ماه زندانی شد و سپس به مدت سه سال به خاش و زاهدان تبعید گردید. نجاتی سالها بعد در جریان محاکمه سران نهضت ایران در ۱۳۴۲-۱۳۴۳ به عنوان وکیل انتخابی آیت الله محمود طالقانی، در دادگاه های بدوی و تجدید نظر نظامی، از ایشان دفاع کرد. نجاتی که در دهه های ۱۳۵۰، ۱۳۶۰، و ۱۳۷۰ به یک مترجم و پژوهشگری جدی تبدیل گشت، با نگارش کتاب های معروف «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد» در سال ۱۳۶۹، و «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب» در سال ۱۳۷۱، شهرت فوق العاده ای کسب کرد. نجاتی در آذر ماه ۱۳۷۶ به دلیل بیماری سرطان در سن ۷۸ سالگی بدرود حیات گفت.<sup>۱۰۲</sup>

عزت الله ممتاز، فارغ التحصیل دانشگاه جنگ و عضو سازمان افسران تاسیونالیست در قیام سی تیر ۱۳۳۱ به عنوان یکی از فرماندهان مامور سرکوب تظاهرکنندگان، از دستور تیراندازی به مردم سرپیچی کرده و به صف مبارزین پیوست. پس از خنثی ساختن توطئه کودتاگران نهم اسفند ۱۳۳۱ او به فرماندهی تیپ دو کوهستانی منصوب شد و در عین حال مسئولیت حفظ و حراست قرارگاه نخست وزیر را نیز به عهده گرفت. در کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۱، با محاصره نیروهای مامور کودتا و دستگیری سرهنگ نعمت الله نصیری، در شکست کودتا نقش اساسی ایفا کرد. در روز ۲۸ مرداد، ممتاز و نیروی نظامی تحت فرماندهی او در یک نبرد سخت و نابرابر، به مدت پنج ساعت در برابر نیروهای کودتاگران که توسط مامورین آمریکایی مجهز به تانک و سلاح های سنگین بودند، مقاومت کرده و موفق شد که دکتر مصدق را از قرارگاه نخست وزیر به خانه های مجاور انتقال دهد. در این نبرد سیزده تن از مهاجمین که در صدد قتل نخست وزیر بودند، کشته شدند. در روز ۲۹ مرداد، ممتاز بعد از دستگیر شدن به زندان منتقل شد و تحت تعقیب (محاکمه) قرار گرفت. او بعد از محاکمه به یازده ماه زندان محکوم شد و پس از آن بازنشسته

## فصل پنجم

گردید. پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، ممتاز از سوی دولت موقت بازرگان به فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب شد، ولی پس از سه ماه کناره گیری کرد.<sup>۱۰۵</sup>

سرتیپ دکتر علینقی شایانفر، فارغ التحصیل رشته مالی ارتش در سال ۱۳۲۹ در فرانسه و نیز دارای دکترای حقوق از فرانسه بود. پس از خنثی ساختن توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، شایانفر توسط دولت مصدق به ریاست دادستان فرمانداری نظامی تهران برگزیده شده و در اردیبهشت ۱۳۳۱ تعقیب و دستگیری متهمان قتل سرتیپ افشارطوس زیر نظر او انجام گرفت. شایانفر در تحقیق و بازجویی متهمان کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نقش اساسی ایفا کرد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از ارتش برکنار گردید و مدت چند سال به تدریس حقوق در دانشکده افسری پرداخت و در سال ۱۳۴۰ بازنشسته شد. پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، شایانفر نزدیک به دو سال در سمت معاونت دفاع در امور بازنشستگی ارتش خدمت کرد.<sup>۱۰۶</sup>

### «منفردین» شاخص درون جبهه ملی

علاوه بر احزاب و سازمانها، در درون جبهه شخصیت‌های ملی و مذهبی بودند که اکثراً از سیاست خارجی و اصلاحات داخلی دولت مصدق پشتیبانی می کردند. آنها به اسم «منفردین» معروف بودند و به هیچ حزب و سازمانی تعلق تشکیلاتی نداشتند. از معروفترین این شخصیتها، بغیر از خود دکتر مصدق، می توان از دکتر علی شایگان، مهندس احمد رضوی، دکتر حسین فاطمی و مهندس مهدی بازرگان نام برد.

دکتر مصدق همیشه خود را رهبر دولت و «خادم ملت» معرفی کرده و به هیچوجه نمی خواست با گروه و سازمان و حزب بخصوصی مشخص شود. دکتر مصدق همچنین در سیر تحولات سیاسی تاریخ معاصر ایران، بویژه در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۳۲ واقعاً یک شخصیت سیاسی استثنایی بود. او عملاً و در گفتار خلاف جریان آب شنا کرد و در شرایطی که عبودیت و یا تبعیت از قدرتهای امپریالیستی، بویژه آمریکا و انگلیس از ویژگی های اکثریت رجال سیاسی ایران چون سید ضیاءالدین طباطبایی، سیدحسن تقی زاده، احمد قوام السلطنه و محمدعلی فروغی به حساب می آمد، نشان داد که می توان از حاکمیت نظام جهانی بریده و آرمانهای استقلال و گسست ایران از مدار امپریالیسم را ورای منافع تنگ نظرانه طبقاتی و شخصی و حرفه ای قرار داد.<sup>۱۰۷</sup> مصدق بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد و در پاییز همان سال در دادگاه نظامی رژیم کودتا به محاکمه کشیده شد. ولی در آنجا نیز همچون سایر دورانهای زندگی

## فصل پنجم

سیاسی اش در مقابل حاکمین به مقاومت و افشاگری ادامه داد.<sup>۱۰۸</sup> او به حق، رهبر مبارزات رهایی بخش مردم ایران شد و به این موقعیت خود تا به آخر وفادار ماند.

دکتر علی شایگان زمانیکه در دانشگاه تهران استاد و رئیس دانشکده حقوق بود به دعوت دکتر مصدق در سال ۱۳۲۸ به جمع رهبران جبهه ملی ایران پیوست. شایگان در مجلس شانزدهم به نمایندگی از طرف مردم تهران انتخاب شد و بعد از آن همراه مصدق در مبارزات مردم ایران در جهت ملی شدن صنعت نفت و برقراری آزادی به مبارزه پرداخت.<sup>۱۰۹</sup> او برخلاف کاشانی، مکی و بقائی به راه و روش نهضت ملی و رهبری مصدق وفادار ماند و بدین جهت مثل تقی ریاحی و احمد رضوی و دیگر یاران وفادار حکومت مصدق بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به محاکمه در دادگاه نظامی کشیده شد.

شایگان پس از سه سال حبس توانست ایران را ترک کرده و برای معالجه به آمریکا سفر کند. او در اواخر دهه ۱۳۳۰ در آمریکا سازمان جبهه ملی ایران در تبعید را بوجود آورد و تا اواخر دهه ۱۳۵۰ (نزدیک به ۲۲ سال) بمبارزه علیه رژیم شاه ادامه داد. او بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ برای مدت کوتاهی در «بهار آزادی» به ایران برگشت و به خاطر بیان نظراتش، که کاملاً لائیک و غیر مذهبی بودند، مغضوب خمینی و رهبران حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت. او بعد از عزیمت به خارج در بانیز ۱۳۵۸ و اقامت در آمریکا در سال ۱۳۶۰ بدرود زندگی گفت. بدون تردید مهم ترین و شاخص ترین «منفرد» در داخل جبهه ملی دکتر حسین فاطمی بود که بعد از کودتا به خواست شخص شاه و حمایت آمریکائی‌ها توسط کودتاچیان در وضع فجیعی اعدام شد.

حسین فاطمی در سال ۱۲۹۶ در نائین بدنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدائی در نائین برای ادامه تحصیل به شهر اصفهان رفت و تحصیلات متوسط را در آنجا با تمام رساند. در سال ۱۳۱۶، در سن بیست سالگی به تهران آمده و مشغول کار در روزنامه «ستاره» شد. فاطمی بعد از چندی برای اداره روزنامه «باختر»، که برادرش نصرالله سیف پورفاطمی در اصفهان منتشر میکرد، به آن شهر برگشت و بعد از خلع و تبعید رضاشاه آن روزنامه را از اصفهان به تهران منتقل ساخت. فاطمی در اواسط دهه ۱۳۲۰ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در نیمه اول سال ۱۳۲۷ بعد از اتمام تحصیل در رشته روزنامه نگاری به ایران بازگشت و در آغاز سال ۱۳۲۸ روزنامه «باختر امروز» را در تهران منتشر ساخت. در اواخر همان سال به اتفاق دکتر مصدق و یارانش در تشکیل جبهه ملی ایران شرکت کرد.<sup>۱۱۰</sup>

## فصل پنجم

فاطمی در جریان سال ۱۳۲۹ بشدت علیه دولت سپهبد علی رزم آرا بمبارزه قلمی پرداخت و بهمین جهت برای مدت کوتاهی در همان سال توقیف شد. در اردیبهشت سال ۱۳۳۰، وقتی که دکتر مصدق زمام امور دولتی را در دست گرفت فاطمی را به عنوان معاون سیاسی و پارلمانی خود برگزید. در این زمان «نشریه باختر» امروز به سردبیری فاطمی عملاً ولی نه رسماً به بازوی انتشاراتی دولت ملی تبدیل شد.

در پائیز سال ۱۳۳۰ دکتر فاطمی به قصد شرکت در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی از مقام دولتی (معاونت سیاسی و پارلمانی نخست وزیر) استعفا داد و در جریان کمپین انتخاباتی در ۲۶ بهمن همان سال در مراسم پنجمین سالگرد ترور همکار و دوست قدیمی‌اش محمد مسعود مدیر روزنامه معروف «مرد امروز» بر سر مزار او توسط یکی از اعضای فعال «فدائیان اسلام» مورد سوء قصد قرار گرفت و بشدت مجروح گشت. بهر رو دکتر فاطمی در لیست کاندیداهای جبهه ملی به اتفاق دکتر مصدق و دیگر فعالین جبهه ملی از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس هفدهم انتخاب شد و در مهرماه ۱۳۳۱ از طرف دکتر مصدق به وزارت امور خارجه ایران در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق منصوب گردید.

در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق که از بعد از سی تیر ۱۳۳۱ شروع شده و تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طول کشید امور سیاست خارجی ایران تحت نظارت و رهبری دکتر فاطمی و بخاطر اعتلای جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران دچار تحول گشت. در این دوره برای اولین بار در تاریخ سلطنت پهلوی‌ها سفرها و دیگر نمایندگان کشورهای خارجی موظف شدند که بدون اطلاع و موافقت دولت و وزارت امور خارجه ایران با شاه و درباریان ملاقات و مذاکره نکنند. بطور کلی سیاست خارجی ایران در این دوره کوتاه ولی پرشکوه براساس سیاست های پلاتفورم «موازنه منفی» و «بیطرفی» در «جنگ سرد» بین شرق و غرب بازتاب پیدا کرد. بدون تردید، تحول استراتژیکی در سیاست ملی و ضد امپریالیستی مردم و دولت ایران و نقش دکتر فاطمی در این تحول از چشم نیروهای خارجی بویژه آمریکا و انگلیس و دربار دور نماند. بدین جهت تعجب آور نیست که در کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، دکتر فاطمی یکی از اولین وزرای دولت بود که بلافاصله و شبانه توسط نظامیان کودتاچی دستگیر شد. ولی او پس از شکست کودتا و فرار شاه به خارج از ایران آزاد گردید و در تظاهرات بزرگی که در عصر همان روز در میدان بهارستان برگزار گردید طی سخنرانی مهیجی خواستار لغو نظام سلطنتی در ایران گردید. در فردای کودتای نافرجام یعنی در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ دکتر فاطمی در روزنامه «باختر امروز» مقاله ای تحت عنوان «خائنی که میخواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد»

## فصل پنجم

انتشار داد. این مقاله تاریخی همراه با نوار سخنرانی دکتر فاطمی در میدان بهارستان به عنوان مدارک مهمی بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری دویبازی فاطمی «دال بر خیانت دکتر فاطمی به وطن» مورد استفاده کودتاچیان و دربار قرار گرفت و باین ترتیب دکتر فاطمی در دادگاه بدوی در تجدید نظر نظامی محکوم به اعدام گردید. در روز چهارشنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۳ حکم اعدام در لشکر ۲ زرهی تهران اجرا شد و باین ترتیب رژیم پهلوی دوم در آغاز دومین دوره دیکتاتوری خود که تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت، با رضایت و عنایت مأمورین دولت آمریکا یکی از برجسته ترین دولتمردان مردمی تاریخ معاصر ایران را بطور فیزیکی نابود ساخته و بدین وسیله ایران را به مدار نظام جهانی سرمایه به سرکردگی آمریکا ملحق ساخت.

دکتر فاطمی علیرغم اینکه در جریان چندین ماه زندان و محاکمه نظامی شدیداً بیمار بود و به خاطر ۸ ضربه چاقو به ریه، سینه و پستانش (که در موقع دستگیری بر او از طرف چاقوکشان به رهبری شعبان جعفری وارد شده بود) از خوتریزی داخلی در عذاب بود قاطعانه در برابر کودتاچیان ایستاد و از مواضع ضد امپریالیستی و سیاست های داهیانیه ای دولت دکتر مصدق دفاع کرد.<sup>۱۱۱</sup>

یکی دیگر از «منفردین» داخل جبهه ملی که علیرغم تمایلات شدید مذهبی از دولت دکتر مصدق حمایت کرده و تا آخر به آرمانهای آن دولت ملی وفادار ماند مهندس مهدی بازرگان بود. بازرگان از جمله «منفردین» مذهبی داخل جبهه ملی بود که از همان نخست اعتقادات اسلامی خود را با نظرات سیاسی آمیخته بود. بازرگان را میشود یکی از برجسته ترین نویسندگان و سیاستمداران مذهبی نوگرا در دوران پس از جنگ جهانی در ایران محسوب داشت. نوشته های او به روشنی متأثر از برخی متفکرین اسلامی نوگراست و اکثراً با بیانی شیوا نگاشته شده اند. بازرگان اولین کتاب خود را با اسم «مطهرات در اسلام» در ۱۳۳۲ برشته تحریر درآورد. این کتاب فواید بیولوژیکی، بهداشتی و طبی دستورالعمل های اسلامی را به ساده ترین و در عین حال «علمی ترین شکل ممکن» تشریح می کند. عمده ترین کتاب فلسفی بازرگان، همانا کتاب «عشق و پرستش» است که بعنوان «ترمودینامیک انسان» معروف است.

مهندس بازرگان در اولین ماههای حکومت دکتر مصدق، بعنوان رئیس هیئت «خلع ید» از شرکت نفت ایران و انگلیس در خرداد ۱۳۳۰ به خوزستان رفت و این عمل تاریخی را به بهترین وجهی انجام داد. او با اینکه به اسلام ایمان داشت ولی بهیچوجه تحت تاثیر کاشانی و یا فدائیان اسلام قرار نگرفت و تا آخر عمر خود به آرمانهای ملی مردم و دولت دکتر مصدق احترام میگذاشت.<sup>۱۱۲</sup>

## فصل پنجم

دیگر از «منفردین» جبهه ملی حسین مکی نویسنده و مورخ کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» بود. او پس از پیروزی در خلع ید از انگلستان در خوزستان به «سرباز فداکار» ملقب شد و تا قیام سی ام ۱۳۳۱ در کنار جبهه ملی و مصدق ماند ولی بعد از قیام سی تیر و به پیروی از دکتر بقائی بمخالفت علیه مصدق و دولت او برخاست و در بین مردم به «سرباز خطاکار» معروف گردید و در کودتای بیست و هشت مرداد بر علیه دولت مصدق موضع گرفت.<sup>۱۱۳</sup>



بطور کلی، جبهه ملی یک سازمان سیاسی منسجم و ثابت و یکپارچه که بتواند بطور کامل بخواسته های بحق استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی مردم ایران جامه عمل بپوشاند، نبود. در واقع سه نکته اساسی تمام این احزاب و شخصیتها را در درون جبهه متشکل ساخته بود. این سه نکته مشترک عبارت بودند از:

- ۱- مبارزه علیه نفوذ انگلیس در ایران از طریق ملی کردن صنایع نفت.
- ۲- الغای حکومت نظامی، که بعد از جریان ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ اعمال شده بود.
- ۳- قبول رهبری شخص دکتر مصدق.

چنانچه در صفحات قبلی شرح داده شد، بعد از اینکه مبارزات مردم ایران در دوره دوم زمامداری مصدق بعد از قیام سی تیر ۱۳۳۱ عمیقتر گردید، این نیروهای سیاسی نیز ماهیت اصلی خود را بروز دادند. بعضی ها حتی قبل از جریان قیام سی تیر از مصدق بریده و دور شاه حلقه زدند (مثل حائری زاده و عبدالقدیر آزاد) عده دیگری بعد از قیام تاریخی سی تیر «رفقای نیمه راه» شدند و به مصدق پشت کردند و عملاً جنبش مردم ایران را با انشعاب خود ضعیف کرده و شرایط را برای کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ آماده ساختند. خود مصدق و آنتهایی که به راه و روش او وفادار ماندند همراه جنبش رشد کرده و براه خود پیگیرانه ادامه دادند. مصدق و یارانش چون شایگان، رضوی، فاطمی و دیگران به ملت ایمان داشتند. آنها بخاطر دیدگاه ملی گرایی خود به مفهوم و راه مبارزات طبقاتی و تقسیم ملت به طبقات عقیده نداشتند. ولی آنها در حفظ عقاید ضد امپریالیستی خود محکم و پابرجا بودند و تا به آخر نیز براه و عقاید خود مبنی بر رهائی ایران از بند وابستگی به نظام جهانی سرمایه وفادار ماندند. بساین ترتیب در جبهه ملی و در درون دولت ملی گروهها و افرادی شرکت داشتند که از نظر مواضع طبقاتی و سیاسی تفاوت های زیادی داشتند و تا زمانیکه نوک تیز جنبش متوجه انگلستان و شرکت نفت بود بطور همگانی و با وحدت عمل میکردند.

## فصل پنجم

جناح راست جبهه ملی (کاشانی، بقائی، عبدالقدیر آزاد، حائری زاده و مکی) که منافع روحانیون، مالکین و سرمایه داران و ارتشیان ضدانگلیسی را نمایندگی میکرد تا زمانیکه جنبش علیه انگلیس بود از مصدق و دولت او پشتیبانی کرد ولی بعد از جریانات قیام و پیروزی سی تیر ۱۳۳۱ سعی کرد که مسئله نفت را به نفع آمریکا، که در آن زمان به رقابت شدید انترامپریالیستی با انگلستان در کشورهای توسعه نیافته بویژه خاورمیانه و ایران درگیر بود، حل و فصل نماید. سازمان‌ها و شخصیت‌های درون این جناح از اوجگیری روزافزون جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران در ماههای بعد از پیروزی سی تیر ۱۳۳۱ وحشت زده شده و به مخالفت و دشمنی با سیاست‌های مصدق در پائیز و زمستان سال ۱۳۳۱ روی آوردند. قشر فوقانی روحانیت (به رهبری کاشانی و «حزب مجاهدین اسلام») و قشر سرمایه داری تجاری - کمبرادور بازار (به رهبری بقائی و «حزب زحمتکشان ایران») که دولت ملی را در مبارزه بخاطر ملی شدن صنایع نفت جنوب و مبارزه علیه انگلستان تا قیام تاریخی سی تیر ۱۳۳۱ حمایت کرده بود، به هنگام مبارزه مصدق برای محدود ساختن اختیارات سلطنت پهلوی از یک سو و رد پیشنهادات همکاری با آمریکائی‌ها در زمینه استخراج و صدور نفت از سوی دیگر از مصدق روی برگرداند و مخالفت‌های خود را آشکار ساخت. پس از ارتقاء مبارزات ملی و استقلال طلبانه مردم و ابراز مخالفت جناح چپ جبهه ملی («حزب ایران»، «حزب مردم ایران» منشعبین از «حزب پان ایرانیست ایران»، به رهبری داریوش فروهر و منشعبین از حزب زحمتکشان ایران به رهبری خلیل ملکی و شخصیت‌هایی چون دکتر حسین فاطمی، دکتر علی شایگان و مهندس احمد رضوی و مهندس مهدی بازرگان) نسبت به سیاست آمریکا در ایران، پس از حوادث قیام سی تیر ۱۳۳۱، کاشانی و بقائی و مکی و طرفدارانشان شروع به تفرقه افکنی و انشعاب در درون جبهه ملی و مجلس هفدهم، که ریاست آن با خود آیت الله کاشانی بود، کردند. پس از قطع روابط دیپلماتیک با انگلستان و تعطیل مجلس سنا در جریان پائیز ۱۳۳۱، جناح راست جبهه علناً از جبهه ملی انشعاب کرده و به صف بندی جدید در داخل مجلس روی آورد.<sup>۱۱۲</sup>

در مجلس هفدهم به غیر از نمایندگان «جبهه ملی ایران» که در پائیز و زمستان سال ۱۳۳۱ دیگر عملاً به دو بخش جناح راست و جناح چپ تقسیم شده بودند، نمایندگان طرفدار سلطنت و دربار هم بودند که خود به دو بخش طرفداران انگلیس و طرفداران آمریکا تقسیم میشدند. در ماههای پرتلاطم پائیز و زمستان ۱۳۳۱، ایالات متحده آمریکا از اختلافات موجود در داخل جبهه ملی که خود در ایجادش نقش داشت، استفاده کرده و از نیروهای مخالف مصدق در مجلس (نمایندگان آنگلو فیل، طرفداران آمریکا و دربار و از جناح راست جبهه ملی) دعوت



## فصل پنجم

کرد که بر علیه مصدق وحدت کرده و دولت او را برکنار سازند. بنوشته «تریبون ملت» چاپ فرانسه مورخ ۷ اوت ۱۹۵۳ لوئی هندرسن سفیر کبیر آمریکا در ایران در ماه مه ۱۹۵۳ (اردیبهشت ۱۳۳۲) بعد از اینکه خاطر جمع گشت که دکتر مصدق حاضر به قبول هژمونی و قیومیت آمریکا در ایران نیست، بطور مرتب با رهبران مخالف در مجلس (کاشانی، بقائی، حائری زاده، شمس قنات آبادی و غیره) و با سران عالیرتبه ارتش، که در این زمان بطور جدی بسوی حوزه نفوذ آمریکا کشیده شده بودند، تماس گرفته و آنها را علیه دولت مصدق بسیج کرد.<sup>۱۱۵</sup> با انشعاب جناح راست از جبهه ملی، دولت مصدق عملاً با «عدم ثبات» روبرو گشت. مخالفین مصدق تحت رهبری کاشانی، بقایی و مکی، با پشت کردن به مصدق عملاً جنبش مردم ایران را با انشعاب خود تضعیف کرده و شرایط را برای حرکت ارتجاع (کودتای نظامی بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) آماده ساختند. خود مصدق و آنانی که به راه و روش گسست از نظام جهانی سرمایه و ایجاد ایران مستقل و آزاد وفادار ماندند، همراه جنبش مردم ایران رشد کرده و به راه خود ادامه دادند. آنان با اینکه بعد از مقاومت، در مقابل تهاجم کودتاگران شکست خوردند ولی تا آخرین روزهای عمر دولت ملی به راه و آرمانهای مردم مبنی بر رهایی از استبداد سلطنتی و از بند وابستگی به نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) وفادار ماندند.



در بخش چهارم این فصل، پیش از اینکه به نتیجه گیری ها و جمع بندی ها از تدارک و اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بپردازیم، کم و کیف اهمیت و نقش حزب توده ایران را در دوران زمامداری دکتر مصدق مورد بررسی قرار می دهیم.

## بخش چهارم حزب توده ایران

در دوره زمامداری دکتر مصدق، که مجموعاً ۲۷ ماه (از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲) طول کشید حزب توده ایران با استفاده از جو آزادیهای دموکراتیک بسرعت رشد یافت. سه سال قبل از روی کار آمدن حکومت مصدق، رژیم ایران در دوره نخست وزیری محمد ساعد مراغه ای با ملعبه قراردادن حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (سوء قصد علیه شاه) حکومت نظامی اعلام کرده و حزب توده را متهم به توطئه علیه جان شاه ساخت. در پی این اتهام، مأمورین امنیتی به دفاتر

## فصل پنجم

حزب توده حمله کرده و بعد از مصادره اموال حزب نزدیک به دویست نفر از رهبران و کادرها (منجمله ده نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب) را دستگیر و روانه زندان ساختند. علی‌رغم وجود خفقان و ادامه حکومت نظامی، هیئت مشاورین حزب و چند نفر از بقایای اعضای کمیته مرکزی (رضا رادمنش، غلامعلی بابازاده، رضا روستا، فریدون کشاورز و احسان طبری) که مخفی شده بودند، رهبری حزب را بدست گرفته و به فعالیت سیاسی ادامه دادند. بطوریکه در سال ۱۳۲۸، حوزه های پنج نفره حزبی به طور مرتب ولی کاملاً مخفی دایر گشته و حزب مخفیانه به انتشار روزنامه های «مردم»، «ظفر» و «رزم» دست زد. در همین سال، رهبری حزب دوباره افسران ارتش را به تشکیل هسته های مطالعاتی و فعالیت های سیاسی در درون ارتش تشویق کرد.<sup>۱۱۶</sup>

در سال پرتلاطم ۱۳۲۹، وقتی که علی رزم آرا به نخست وزیری ایران رسید و فعالیت های انتخاباتی برای دوره شانزدهم مجلس شورای ملی نیز آغاز گشت، حزب توده با استفاده از اوضاع (که نسبتاً به خاطر مبارزات دکتر مصدق و یارانش به حالت عادی برگشته و فشار حکومت نظامی کمتر گشته بود) تظاهرات بزرگی را در تهران برگزار ساخت. در همین سال، دولت رزم آرا یکی از افسران شهربانی - سرگرد حسین قبادی -<sup>۱۱۷</sup> را به ریاست زندان تهران برگماشت. این افسر، که از هواداران حزب توده بود، بعد از مدتی موفق شد که نه نفر از اعضای کمیته مرکزی - مرتضی یزدی، حسین جودت، نورالدین کبانوری، غلامحسین نوشین، احمد قاسمی، صمد حکیمی، محمود بقراطی، علی اکبر شاندرمنی و علی علوی - را از زندان فراری دهد. آزادی این افراد از اسارت بدون شک به تقویت بیشتر حزب منجر گشت.<sup>۱۱۸</sup>

تقویت رهبری حزب از یک سو و گسترش آزادیهای دموکراتیک در ایران بدنبال روی کار آمدن دکتر مصدق از سوی دیگر به حزب توده فرصت داد که با بسیج کارگران و دهقانان و روشنفکران و ایجاد سازمانهای توده ای<sup>۱۱۹</sup> به یکی از بزرگترین احزاب نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه تبدیل گردد. بدون تردید، موضع دکتر مصدق نسبت به فعالیتهای حزب توده نیز تأثیر بسزایی در موقعیت حزب بجا گذاشت.

مصدق معتقد به رعایت کامل آزادیهای مدنی بوده و سابقه مبارزات او علیه استبداد به دهها سال قبل از شروع جنبش ملی شدن صنعت نفت میرسید. او با اینکه به عنوان یک رهبر ملی گرا مخالف کمونیسم بود ولی مثل اکثر رهبران ضد امپریالیست کشورهای جهان سوم - جواهر لعل نهرو، احمد سوکارنو، نورودم سیهانوک و قوام نکرومه - از نظر سیاسی یک شخصیت ضد کمونیست نبود. دکتر مصدق صادقانه معتقد بود که حزب توده ایران نیز میتواند برطبق قانون

## فصل پنجم

اساسی مشروطیت بطور آزاد فعالیت سیاسی داشته باشد. علاوه بر ایمانش به آزادیهای دموکراتیک دکتر مصدق در مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس معتقد بود که حزب توده می‌تواند مثر ثمر واقع گردد.<sup>۱۲۰</sup>

در جو دموکراتیکی که در ایران در زمان دولت ملی دکتر مصدق بوجود آمد، حزب توده اقدام به ایجاد سازمانهای توده ای کرده و علاوه بر روزنامه های مخفی دست به انتشار روزنامه علنی «بسوی آینده» تحت سردبیری محمد حسین تمدن زد. در جریان دو سال و سه ماهی که دکتر مصدق سر کار بود، شماره سازمانهای توده ای به بیش از بیست رسید. به برکت این سازمانها، حزب توده در بهار ۱۳۳۰ یکی از بزرگترین احزاب در خاورمیانه تبدیل گردید. بسط و گسترش حزب در سال ۱۳۳۱ ادامه یافته و به اوج خود رسید. در جریان روزهای تاریخی تیرماه ۱۳۳۱، که بالاخره منجر به قیام تاریخی سی تیر شد، شرکت اتحادیه های کارگری به پیروزی قیام علیه نخست وزیری قوام و بازگرداندن دکتر مصدق به نخست وزیری، کمکهای شایانی کرد. در اواسط سال ۱۳۳۱، به ویژه بعد از قیام موفقیت آمیز سی تیر ۱۳۳۱، تعداد اعضای حزب به بیست هزار نفر رسید. در تهران، فعالین حزب نزدیک به هشت هزار نفر بودند. در تظاهرات اول ماه مه ۱۹۵۳ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲) نزدیک به پنجاه هزار نفر در تظاهرات «سازمان جوانان» شرکت جستند.<sup>۱۲۱</sup>

در دوره زمامداری مصدق، حزب توده فعالیت های تشکیلاتی و تبلیغاتی مهمی را در بین دهقانان ایران به انجام رسانید. در زیر ساخت تشکیلات علنی جدیدی تحت نام «انجمن کمک به دهقانان ایران»، که دارای سازمان و روزنامه علنی خود (نشریه «انتقاد») بود، حزب توانست برای مطالبات خاص دهقانان پیشقدم شود. زیر شعار اجرای تصمیم دولت در زمینه ۱۵٪ تخفیف بهره ماهانه حزب فعالیت های وسیعی در اطراف شهرهای ملایر و کرمان و ماهان در رفسنجان و دیگر شهرها برآه انداخت. در ناحیه سنندج در کردستان دهقانان در سال ۱۳۳۱ علیه مالکان برخاستند و زمین هائی را که کشت می‌کردند بین خود تقسیم کردند.<sup>۱۲۲</sup>

حزب توده در زمینه درآمیختن مبارزات دهقانی با مبارزات عمومی مردم ایران در راه گسست از سیطره دولت انگلستان نیز دهقانان را در این دوره بسیج ساخت. ایجاد کمیته های مشترک ضد استعمار در برخی از روستاها پس از قیام سی تیر ۱۳۳۱ بمثابة یک اقدام مهم در راه ایجاد «جبهه واحد» یکی از مهم ترین کارهای فعالیتی حزب در این دوره در بین دهقانان دامغان، چالوس، لنگرود، قائمشهر، بزوجرد، کرج و مراغه محسوب میشود.<sup>۱۲۳</sup>

## فصل پنجم

در دوره زمامداری مصدق حزب توده بیش از هر دوره ای در تاریخ موجودیت خود توانست با استفاده از وجود آزادیهای سیاسی در بین کارگران ایران رسوخ پیدا کرده و عضوگیری کند. در این دوره، رهبری حزب نام «شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان» را به «ائتلاف اتحادیه های کارگران» تغییر داده و آن را در جریان سالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۱ به یک نیروی سیاسی مهم تبدیل ساخت.<sup>۱۲۴</sup> در آغاز سال ۱۳۳۰ تظاهرات و اعتصابات کارگری در شهرهای بندر معشور، مسجد سلیمان، آقا جاری و نفت سفید علیه اجحافات کمپانی نفت انگلیس نزدیک به ۴۵ هزار نفر از کارگران و کارمندان نفت را در ایالت خوزستان به میدان مبارزه و اعتصاب کشید. این اعتصاب تاریخی بزودی کارگران دیگر مشاغل بویژه رانندگان کامیون و راه آهن، دکان داران و دانش آموزان را نیز بسوی حمایت از کارگران کمپانی نفت جلب کرد.<sup>۱۲۵</sup>

در زمان حکومت مصدق، حزب توده ایران به غیر از فعالیت های سازماندهی بین کارگران و دهقانان، در میان دانش آموزان و دانشجویان نیز ابعاد فعالیت هایش را گسترش داد. در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ در بحبوحه آغاز زمامداری مصدق، حزب توده کانون «جوانان دموکرات ایران» را تشکیل داد که تا در بین جوانان، بویژه دانش آموزان و دانشجویان، به فعالیت هایشان دامن بزند. نشریه «جوانان دموکرات»، ارگان کانون بمثابة ارگان علنی جایی مهم در بین جوانان باز کرد. این روزنامه تنها نشریه جوانان بود که از حقوق جوانان، مسائل جوانان، ورزش جوانان، تئاتر و هنر و سینما و مبارزه جوانان علیه امپریالیسم و دربار به دفاع برخاست.<sup>۱۲۶</sup> «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» که در بیست و چهارم اردیبهشت سال ۱۳۲۹ با حمایت و رهبری کادرهای جوان درون حزب توده ایران تشکیل یافته بود. در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ منشاء اثرات مهمی در جهت کسب حقوق دانشجویان، حذف دروس غیر ضروری، حذف شهریه ها، ارتقاء سطح آگاهی دانشجویان نسبت به حقوق صنفی گردید و تا بروز کودتای بیست و هشت مرداد فعالیت علنی داشت.<sup>۱۲۷</sup>

همانطور که در فصل چهارم شرح داده شد، در دوره دوم آزادیهای دموکراتیک ۱۳۲۵-۱۳۳۰ نفوذ حزب توده در داخل زنان نیز بطور فزاینده ای گسترش یافت. در آغاز زمامداری مصدق «سازمان زنان» مختص اعضای زنان و «انجمن زنان» مختص هواداران حزب در یک سازمان واحدی تحت نام «انجمن زنان دموکرات» ادغام گشتند. اکثر اعضای رهبری این سازمان با اینکه همسران و خوبشاونندان نزدیک شخصیت های شاخص حزب توده ایران بودند ولی هر یک با بنوبه خود در رشته های مختلف حرفه ای صاحب نام و معروفیت بودند و یا در سالهای

## فصل پنجم

قبل در «انجمن زنان میهن پرست» فعالیت های چشمگیر داشتند. اهم این زنان عبارت بودند از: زهرا و تاج اسکندری، مریم فیروز، خدیجه کشاورز، دکتر اختر کامبخش، بدری منیر غلوی، آلیه شرمینی، لرتا وارتوتاریان (معروف ترین هنرپیشه تأثر نوشین)، صدیقه امیر خیزی و هما هوشمند، معلم مدرسه و سر دبیر مجله فمینیستی-سوسیالیستی «بیدار ما».

این زنان نامدار و دانشمند بقدری در بین زنان دانشجو و معلمین مدارس و زنان کارگر شهرت و طرفدار پیدا کردند که مطبوعات دست راستی ضد شوروی در دوره زمامداری مصدق علناً «خطر کمونیسم» را در بین زنان اخطار دادند.<sup>۱۲۸</sup>

درجه موفقیت حزب توده در حیطه نفوذ و سربازگیری در بین نظامیان ارتش در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ در کشورهای جهان سوم و در تاریخ ایران بیسابقه بود. با اینکه در جریان سال ۱۳۲۹ شماره افسران ارتش در حزب به صد نفر هم نمی رسید، در آستانه کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ تعداد افسران عضو حزب به بیشتر از ۵۰۰ نفر رسید. از این تعداد ۲۲ نفر سرهنگ، ۶۹ نفر سرگرد، ۱۰۰ نفر سروان و ۱۹۳ نفر ستوان یک و ۱۹ نفر ستوان دو و بقیه افسر و وظیفه بودند.<sup>۱۲۹</sup>

همانطور که در فصل ششم شرح داده خواهد شد، اکثریت قریب به اتفاق این افسران بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ بعد از شناسائی توسط رژیم کودتا دستگیر و بعد از محاکمه به اعدام و حبس و تبعید محکوم گشتند. در بین افسرانی که به حبس محکوم شدند یکی نیز ستوان جوانی به اسم محمد علی افغانی بود که بعدها در اواسط دهه ۱۳۴۰ بعد از رهائی از زندان با نگارش شاهکار ادبی و رمان اجتماعی «شوهر آهو خانم» در ایران به معروفیت بی سابقه ای نایل آمد.

علیرغم بسط و گسترش و قدرت بینظیری که حزب در ایران آنزمان بین طبقات و اقشار مختلف، بویژه کارگران، روشنفکران و افسران ارتش بدست آورد، رهبری نتوانست یک ارزیابی مناسب و درست از موقعیت و مقام دکتر مصدق عرضه کند و دولت او را بازیچه و یا مأمور امپریالیسم آمریکا به مردم معرفی نمود. البته از همان روزهای اول عمر دولت مصدق، رهبری حزب در مقابل امر پشتیبانی از دولت مصدق به دو گروه تقسیم میشد. اعضای باتجربه رهبری که قبلاً نیز در دوره مجلس چهاردهم، شاهد مواضع ملی مصدق و مبارزاتش بودند، معتقد به وحدت و همکاری بودند. این بخش بر آن بود که حزب توده باید از دولت مصدق پشتیبانی کند. آنها در علت اصلی را برای پشتیبانی ارائه میدادند. یکی اینکه این بخش مصدق را نماینده «بورژوازی ملی» ارزیابی کرده و شایسته پشتیبانی می دیدند. دیگر اینکه این بخش از رهبری حزب، دکتر

## فصل پنجم

مصدق را بخاطر مبارزاتش علیه انگلستان، ضد امپریالیستی ارزیابی کرده و معتقد بودند که دولت مصدق یک دولت ملی و دموکراتیک است که در یک پروسه میتواند از طریق مبارزات توده ای و طرق مختلف مسألت آمیز بتدریج به یک دولت سوسیالیستی تحول پیدا کند.<sup>۱۳۰</sup>

این گروه از رهبری نه تنها در داخل حزب قدرت نداشت بلکه بصورت روزافزونی از قدرت آن نیز کاسته میشد. در مقابل این گروه، افرادی در رهبری حزب بودند که ارزیابی کاملاً متفاوت از مصدق و دولت ملی داشتند. این گروه، که اکثریت قابل ملاحظه ای را در حزب تشکیل میدادند، معتقد بودند که مصدق نماینده استقلال ایران در مقابل امپریالیسم انگلیس نبوده بلکه سرسپرده بورژوازی وابسته به امپریالیسم آمریکا است. اینان، که در واقع کلیت حزب را در دست خود داشتند، بر آن بودند که مصدق مشروطه طلب و دموکرات نبوده بلکه مثل دیگر نخست وزیران ایران در خدمت منافع خارجی هاست و هر آن با نیروهای ارتجاعی و حتی شاه و دربار نیز به وحدت خواهد رسید.<sup>۱۳۱</sup> در نتیجه این نوع جمع بندی و ارزیابی از مقام و ماهیت دولت مصدق حزب توده تحت رهبری این افراد نه تنها به کارشکنی علیه دولت مصدق دست زد بلکه در براندازی دولت مصدق در بیست و هشت مرداد نیز با بی عملی خود بطور عینی نتوانست در خدمت انقلاب ایران قرار گیرد. علیرغم امکانات زیادی که در دست داشت، حزب توده (سازمان یافته ترین و بزرگترین حزب با پایه های وسیع در بین کارگران و دانشجویان و نویسندگان و روشن فکران همراه با یک سازمان افسران نزدیک به ۵۰۰ افسر و ۳۰۰ درجه دار در داخل ارتش) در روزهای شوم قبل از کودتا، مردم ایران و رهبر ملت را در مقابل یورش بیگانه و ضد خلق تنها گذاشت. در بیست و دوم مرداد ماه ۱۳۳۲، وقتی که شاه فرمان ضدملی خود را در مورد عزل دکتر مصدق و نصب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری امضاء کرد، «روزنامه رهبر» خطاب به مردم ایران این چنین اظهار داد: «مردم شرافتمند ایران! توطئه خائنانه کودتا در تکوین است. برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید.»<sup>۱۳۲</sup> با اینکه رهبری حزب توده از جریان کودتا، که میرفت دولت ملی مصدق را براندازد، اطلاع داشت ولی کوچکترین اقدام عملی را در جهت جلوگیری از این عمل ضدملی اجرا نکرده و دچار بی عملی شد.<sup>۱۳۳</sup> تورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران که بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به ایران برگشت در خاطراتش که در سال ۱۳۵۹ چاپ شده بیعملی رهبری را چنین توجیه میکند:

«روز بیست و یکم مرداد ماه با اطلاع رسید که مقدمات اجرای کودتا در لشکر گارد و سایر واحدهای مورد اطمینان شاه فراهم شده و در انتظار تعیین ساعت عمل میباشد. این اطلاع را سرهنگ مبشری در ساعتی نزدیک به نیمه شب به منزل من آورد. از همان منزل کوشش

## فصل پنجم

کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد با خانه دکتر مصدق حفظ کردیم. باز هم حزب ما در نشریات صبح خود خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر ساخت. روز بیست و سوم بعد از ظهر باز هم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که شب قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است... من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق تماس گرفتم و باو گفتم... ما دوستان بسیار باارزش و فداکاری در میان افسران داریم که پستهای حساس فرماندهی دارند. ما حاضریم این افسران را بشما معرفی کنیم. از آنها برای دفاع از خانه خودتان و برای پستهای مهم فرماندهی استفاده کنید. تنها از این راه میشود جلوی خطر را گرفت.»<sup>۱۲۲</sup>

این توجیه با واقعیات آن روزهای بحرانی در تضاد است. آخر چگونه امکان داشت که حزب توده که مصدق را نماینده امپریالیسم آمریکا و نوکر غرب معرفی کرده از او «اجازه» دفاع از مین بگیرد؟ اصلاً چگونه ممکن بود که دکتر مصدق که فاقد یک سازمان بسیج دهنده سیاسی و بازوی جنگنده نظامی در ارتش بود، بتواند چنین «اجازه ای» را به رهبران حزب توده (که دارای یک سازمان افسری مجهز و فداکاری در ارتش بودند) بدهد؟ شایان توجه است که در دوره زمامداری دکتر مصدق ارتش ایران نیز، مثل اکثر نهادهای جامعه ایران، به جناح های مختلفی تقسیم میشد که هر یک از منافع مشخصی بهره مند بوده و اهداف کاملاً متفاوتی را دنبال میکردند. اساساً ارتش ایران در آستانه کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۲۲ به چهار جناح اصلی زیرین تقسیم شده بود:

۱- جناح اول بخشی از سران ارتش بود که از سالها قبل، بویژه از بعد از کودتای نظامی سوم اسفند ۱۲۹۹ به انگلستان وابستگی داشته و عموماً از تربیت شدگان آن کشور بودند. معروفترین فرد این جناح ژنرال حسن ارفع بود که در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ رئیس ستاد کل ارتش بود. ارفع جنایات متعددی را علیه مین پیرستان و ملیون ایران مرتکب شد. در جریان اوج گیری جنبش مردم آذربایجان، ارفع در تضاد با قوام السلطنه، که بخواست آمریکائی ها به نخست وزیری ایران رسیده بود، افتاده و از کار برکنار شد. دیگر از شخصیت های معروف این جناح ژنرال علی رزم آرا بود. رزم آرا نیز در سال پرتلاطم ۱۳۲۵-۱۳۲۴، که جنبش آذربایجان هنوز شکست نخورده بود رئیس ستاد کل ارتش بود. او علیه افسران مین پرست ستم های زیادی روا داشت و در سال ۱۹۵۰ در دوره نخست وزیری اش نیز از منافع انگلیس پشتیبانی کرده و با لایحه ملی شدن صنعت نفت، که توسط دکتر مصدق در مجلس شانزدهم طرح شده و مورد تصویب مجلسین قرار گرفته بود، شدیداً مخالفت کرد. با ترور رزم آرا و بازنشستگی افراد فعال این جناح مثل ارفع، انگلستان که زمانی در ارتش ایران نفوذ قابل توجهی را دارا بود بتدریج با از دست دادن این مهره ها در

## فصل پنجم

مقابل حریف و رقیب تازه نفس خود (آمریکا) عقب نشینی کرده و میدان را در بخش های مهم ارتش برای آمریکا خالی کرد.

۲- جناح دوم طرفداران آمریکا بودند. طرفداران آمریکا در داخل ارتش با افرادی چون ژنرال فضل الله زاهدی رهبری میگشت. زاهدی قبل از جنگ جهانی دوم و در جریان جنگ به آلمان هیتلری گرویده بود. او بعنوان یکی از فعال ترین افسران ایرانی طرفدار آلمان هیتلری بعد از اشغال ایران توسط متفقین دستگیر گشت. انگلیس ها برای اینکه از وقوع یک کودتای احتمالی توسط آلمانی ها در ایران جلوگیری کنند، زاهدی را به فلسطین (که آن زمان هنوز مستعمره انگلستان بود) تبعید کردند و او تا پایان جنگ جهانی دوم در تبعید بسر برد. بعد از پایان جنگ زاهدی به ایران برگشته و در ارتش ایران بفعالیت پرداخت و با نورمن شوارتسکف، سرپرست و فرمانده هیئت نظامی کمیته ژاندارمری، همکاری کرد. بتدریج که نفوذ آمریکا در ارتش عمیقتر گشت و در جریان آن نفوذ انگلیس ضعیف تر گشت، زاهدی و بخش دیگری از ارتشیان عالیرتبه ارتش نیز بسوی آمریکا گرویده و این دفعه طوق عبودیت آمریکا را بگردن نهادند. به غیر از زاهدی، اینجا باید از افسرانی چون سرگرد خسروانی، سرهنگ نصیری، سرتیپ گیلان‌شاه، سپهبد شاه بختی، سرلشگر معینی و سرهنگ محمد خاتمی اسم برد که جملگی تحت رهبری شاه و زاهدی به مهره های اصلی آمریکا در ارتش ایران تبدیل گشته و علیه دولت دکتر مصدق به مخالفت برخاستند. این افسران بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به مقامات عالی تر در ارتش ایران گمارده شدند.<sup>۱۳۵</sup> بدین ترتیب میتوان نتیجه گیری کرد که در دوران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، سران ارتش نیز عموماً مثل اولیای امور دیگر نهادهای اجتماعی و سیاسی اکثراً یا در خدمت انگلیس و یا در خدمت آمریکا بودند. در مرحله اول این دوره موضع انگلیس به جهت وجود ارتشبنانی چون سپهبد امان الله جهانبانی، سپهبد امیر احمدی، سرلشگر علی ریاضی و بالاخره حسن ارفع و علی رزم آرا قوی بود. در مرحله بعدی، به جهت بازنشستگی و استعفا و ترور این مهره ها موقعیت انگلیس به تضعیف رفته و با ظهور ارتشبنانی چون زاهدی، سپهبد یزدان پناه و سپهبد هدایت و سرتیپ ضرغام نفوذ آمریکا در ارتش جنبه غالب پیدا کرد.

۳- علیرغم نفوذ آمریکا و انگلیس در ارتش ایران در زمان زمامداری دکتر مصدق بعضی از افسران میهن پرست و ملی نیز بودند که در صف خلق باقی مانده و از سیاست های ملی و استقلال طلبانه دولت مصدق با جان و دل پشتیبانی می کردند. از معروفترین شخصیت های این جناح که در درون یک تشکل کوچک مخفی تحت نام «سازمان افسران ناسیونالیست»



## فصل پنجم

انجام وظیفه میکردند، میتوان از سرتیپ محمد افشار طوس، رئیس شهربانی تهران، نام برد. در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲ بعد از اینکه دولت آمریکا به این نتیجه رسید که باید دولت ملی مصدق را از طریق یک کودتای نظامی سرنگون سازد، طرفداران شاه و آمریکا، افشار طوس را در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ ربوده و در خانه حسین خطیبی (یکی از خویشان دکتر بقائی، نماینده کرمان در مجلس هفدهم و رهبر حزب زحمتکشان ایران) حبس کردند. بعد از چند روز شکنجه چون افشار طوس حاضر به همکاری با ربایندگان نشده و به دولت مصدق وفادار ماند، ربایندگان که شامل فضل الله زاهدی و همکارانش (منجمله یکی از پسران آیت الله کاشانی) بودند افشار طوس را کشتند.<sup>۱۳۶</sup>

به غیر از افشار طوس، که در راه میهن و در مبارزه علیه انقیاد طلبی جان خود را از دست داد، دیگر ارتشیان که تا آخر در کنار مصدق علیه زاهدی و دیگر مهره های آمریکائی درون ارتش مبارزه می کردند عبارت بودند از: مهندس تقی ریاحی، رئیس ستاد کل ارتشداران در دولت، سرتیپ مهنا، افسر نیروی هوایی، سرهنگ جلیل بزرگمهر، که بعد از کودتای بیست و هشت مرداد در دادگاه نظامی وکیل مدافع دکتر مصدق شد، سرهنگ ناصر مجملی، که تا آخر به مصدق و آرمان های ملت وفادار ماند و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ برای مدت کوتاهی نیز رئیس کل شهربانی شد و بالاخره سرهنگ ممتاز، رئیس ژاندارمری، که در روزهای بحرانی مرداد ۱۳۳۲ فرمانده یکی از گردان های شهر تهران بود و در حفظ امنیت و نظم کوشش های زیادی کرد. هم چنین باید از سه افسر میهن پرست دیگر نیز که در جریان کودتای بیست و هشت مرداد تا آخرین دقایق از مصدق و خانه او محافظت کردند (سرگرد ایرج داور پناه، سروان دکتر موسی مهران و غلامرضا منصور رحمانی) نام برد.<sup>۱۳۷</sup>

علیرغم فداکاریهای افسران فوق الذکر، همانطور که در بخش سوم همین فصل شرح داده شد، «سازمان افسران ناسیونالیست» بخاطر کوتاه بینی های رهبریش که شدیداً درگیر منافع تنگ طبقاتی و شخصی خود بودند، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دچار انشعاب و پراکندگی گشته و عملاً نتوانست جلوی تهاجم کودتاگران را بگیرد. در نتیجه اکثر کادرهای طرفدار این سازمان نیز مثل کادرهای افسری حزب توده ایران در روز تاریخی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نظاره گر اوضاع شده و عملاً خیابانها را به ارتش و اوپاش اجیر شده در بار و امریکا سپردند.

۴- به غیر از این سه جناح - طرفداران آمریکا، طرفداران انگلیس و افسران طرفدار دولت ملی مصدق - در آن روزهای پر اهمیت تاریخی در درون ارتش ایران یک جناح دیگری از افسران وجود داشت که به اسم «سازمان افسران» فعالیت میکرد. رهبر این سازمان خسرو

## فصل پنجم

روزبه بود که در بین مردم و افسران محبوبیت فوق العاده ای داشت. در سال ۱۳۲۶، رهبری حزب توده ایران، این سازمان را (که چندی قبل به آن حزب پیوسته بود) منحل اعلام کرد ولی خسرو روزبه در خفا با کمک دیگر افسران میهن پرست و دموکرات به ایجاد «سازمان افسران و درجه داران آزادیخواه ایران» همت گماشت. در نتیجه اوج گیری مبارزات این سازمان نظامی، دولت ابراهیم حکیمی برنامه ریخت که رهبری آن را از بین ببرد. در فروردین ۱۳۲۷ خسرو روزبه دستگیر و تسلیم دادگاه گردید. دادگاه روزبه را به حبس ابد محکوم ساخت ولی در آذر ۱۳۲۹ به یاری سرگرد قبادی همراه با نه نفر از اعضای رهبری کمیته مرکزی حزب توده ایران از زندان فرار کرد و در دوره زمامداری دکتر مصدق عملاً رهبری سازمان افسران را (که چندی قبل دوباره به حزب توده پیوسته بود) بعهده گرفت.

با این تفصیل و تحت این نوع جناح بندیها و آرایش نیروها در ارتش، به جرأت می‌توان گفت که دکتر مصدق در روزهای بحرانی ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صاحب قدرت در درون ارتش نبود. برعکس این رهبری حزب توده بود که میتواند با بکار بردن سازمانهای بسیج دهنده توده ای خود و با بکار بردن سازمان افسران رزمنده جلوی کودتا را بگیرد که نگرفت. حزب توده که توانسته بود در پائیز ۱۳۳۱ چندین هزار کارگر راه آهن و دخانیات را در شرایط سخت مالی دولت ملی مصدق به اعتصاب رهبری کند و در سیلوی تهران، انبار نفت، کارخانه چیت سازی، کارخانه های شهرری و ونک، کوره یز خانه‌ها و چاپخانه‌ها و در بیشتر مراکز کارگری شهرستانها تشکیلات مهمی بوجود آورده و دانشجویان و دانش آموزان را بسیج سازد در روز بحرانی ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با بی‌عملی خود باعث پیروزی ضد خلق شد.

بعد از بیست و هشت مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق، کمیته مرکزی حزب بی‌عملی خود را چنین شرح داد:

«... پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث بیست و هشت مرداد برای آنکه مبدا اقدامی در جهت مخالفت سیاست مصدق بکنند به مصدق تلفن کردند... پس از آنکه حادثه بسط یافت و جنبه خطرناک آن آشکارتر شد، مجدداً به مصدق تلفن کردند و مصدق گفت کاری از من ساخته نیست، هر کاری از دستتان برمی آید، بکنید...»<sup>۱۳۸</sup>

ولی رهبری حزب دست روی دست گذاشته و بخاطر عدم اتکاء بخود و وابستگی به سیاست اتحاد جماهیر شوروی در روز بیست و هشت مرداد با تمام امکانات خود، مردم ایران و

## فصل پنجم

دولت ملی را در مقابل ضد خلق مسلح و کودتاچیان تنها گذاشت. به عبارت دیگر، حزب توده ایران می توانست در آن روزهای بحرانی ۲۵-۲۸ مرداد اوضاع را برای مدت کوتاهی هم که شده به نفع خلق و علیه کودتاگران تغییر دهد. ولی رهبری حزب، به گمان نگارنده، با توصیه سفارت شوروی در تهران، خود را از صحنه بیرون کشید. رهبری حزب ناغافل از این امر که با بازگشت شاه وحشیانه ترین سرکوب ها متوجه خود آنان و بویژه افسران میهن پرست خواهد شد، توصیه رهبری سازمان نظامی مبنی بر مقاومت بی درنگ در مقابل کودتاگران را رد کرد<sup>۱۳۹</sup> و در عوض توصیه سفارت شوروی را به مورد اجرا گذاشت. به نظر نگارنده در آن برهه تاریخی که فقط نزدیک به شش ماه از مرگ جوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی می گذشت، جانشینان او (خروشچف، مالنکف و وروشیلوف و...) که به شدت در بحبوحه مبارزه برای کسب رهبری حاکمیت در شوروی بودند، مایل نبودند درگیر نتایج ناشی از احتمال یک جنگ داخلی در ایران، که مرزهای طولانی با شوروی داشت، گردند.

شایان توجه است که رهبری حزب توده با اینکه در سالهای پس از کودتا به اشتباهات خود در رابطه با برخوردهای نادرست خود نسبت به مصدق و دولت ملی اقرار کرده و مواضع خود را مورد نقد قرار داد، ولی، هیچوقت تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، نتوانست بی عملی و ناکارایی خود را در روزهای پرتلاطم ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بطور قانع کننده ای توجیه کند. در سالهای بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و استقرار رژیم کودتا، بخشی از رهبری حزب روش و سیاست حزب را نسبت به حکومت مصدق «چپ روانه»، «سکتاریستی»، «غیرمسئول»، «کارشکنانه» و «پراز اشتباه» ارزیابی کرد. ایرج اسکندری طی مقاله ای در سال ۱۳۳۸، سیاست حزب توده را نسبت به حکومت مصدق مورد انتقاد قرار داده و خاطر نشان ساخت که حزب در جریان ملی شدن صنعت نفت، نه تنها از حکومت ملی حمایت نکرد، بلکه مصدق را «وابسته به آمریکا» خوانده و به دشمنی بر علیه نخست وزیر او برخاست.<sup>۱۴۰</sup> بغیر از اسکندری، دیگر رهبران حزب نیز در مورد مواضع حزب نسبت به مصدق و حکومت ملی او به انتقاد از خود پرداختند.<sup>۱۴۱</sup>

به هر رو، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) و سرنگونی دولت ملی مصدق، عمر دوازده ساله آزادیهای دموکراتیک، که در دوره کوتاه ولی پرشکوه زمامداری مصدق شکوفایی یافته بود، به پایان رسید و دوره اول دیکتاتوری محمد رضا شاه پهلوی (۱۳۳۲-۱۳۳۹) آغاز گشت.

## جمع بندیها و نتیجه گیریها

کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق برای سومین بار در تاریخ معاصر ایران این امر را مسلم ساخت که نظام حاکم جهانی سرمایه برای حفظ ایران در مدار وابستگی به کشورهای متروپل با ایجاد نفاق و تفرقه دولت های ملی و دموکراتیک را در ایران سرنگون ساخته و دولت های ضد مردمی و وابسته به مدار نظام جهانی سرمایه را بر زندگی مردم ایران اعمال کرده است. اولی کودتای ۱۲۸۷ محمد علیشاه تحت حمایت روسیه تزاری علیه جنبش مشروطیت ایران بود.<sup>۱۲۲</sup> درمی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) بود که انگلیس ها رضاخان را سرکار آورده و بیست سال رژیم ترور و خفقان را مستقر ساختند.<sup>۱۲۳</sup> سومی کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) بود که توسط آن دولت آمریکا حکومت دموکراتیک و قانونی مصدق را سرنگون ساخته و رژیم ضد مردمی شاه را مستقر ساخت.

در طول ۵۰ سال که از کودتای بیست و هشت مرداد میگذرد، سلطنت طلبان، مدیحه سرایان دربار پهلوی و مذهبپون ارتجاعی (اخلاف شیخ فضل الله توری و طرفداران آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی) کوشیده اند که کودتای بیست و هشت مرداد را مثل کودتای سوم اسفند به عنوان «رستاخیز ملی»، «انقلاب ملی»، «قیام تاریخی» و «سیلی خدا» در اذهان مردم، پیوزه جوانان، ترسیم کنند.<sup>۱۲۴</sup> ولی در این مدت مردم ایران هیچوقت خدمات دکتر مصدق را به مردم و کشور از یاد نبرده و پیوسته از دولت او و شخص خودش به نیکی یاد کرده اند.

در این مدت زمان که از تاریخ وقوع کودتا میگذرد با انتشار اسناد، خاطرات سیاسی و هم چنین آثار محققین تاریخ معاصر روشن شده است که کودتای بیست و هشت مرداد نه رستاخیز و قیام ملی بوده و نه «سیلی خدا» بلکه یک حرکت حساب شده از طرف نظام حاکم سرمایه جهانی به سرکردگی آمریکا برای سرنگونی دولت ملی و کشاندن ایران به حوزه مناسبات سرمایه داری جهانی در خدمت منافع نامشروع آمریکا در خاورمیانه و ایران بوده است. در اینجا به بعضی از این شهود تاریخی اشاره میکنیم.

یکسال بعد از کودتا، دو نویسنده آمریکائی در یک مقاله نسبتاً جامع در مجله «ساتردی ایونینگ پست» در مورد نقش سازمان «سیا» در سرنگونی دولت مصدق چنین نوشتند:

## فصل پنجم

«موقفیت دیگری که زیر نفوذ سیا کسب شد سرنگونی نخست وزیر پیر و دیکتاتور ایران دکتر مصدق- در تابستان ۱۹۵۳ بود که قدرت را به دست این کشور (آمریکا) یعنی محمد رضا شاه پهلوی بازگردانید.»<sup>۱۲۵</sup>

در این سال (۱۹۵۴) کارمندان عالیرتبه سیا و نیروهای دست راستی و (ماکارتیست‌ها) در داخل هیئت حاکمه آمریکا سر و صدای زیادی راه انداخته بودند که اهمیت و اعتبار «سیا» را در مبارزه «علیه کمونیسم» بالا برده و بدینوسیله بودجه زیادی را برای توسعه فعالیت‌های «سیا» از کنگره آمریکا کسب کنند. این نیروها با پیاده ساختن الگوی موفقیت آمیز «آژاکس»، AJAX (اسم سری کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) در کشور گواتمالا و سرنگونی دولت ملی و دموکراتیک سرهنگ جکوب آربنز میخواستند در اذهان مردم سیا را به عنوان ناجی حفظ منافع آمریکا در مقابل «خطر کمونیسم» ترسیم کنند. احتمال زیاد دارد که بعضی از کارمندان عالیرتبه سیا در این موقع (یعنی سالگرد یکمین سال وقوع کودتای بیست و هشت مرداد) اطلاعات مربوط به شرکت سیا در کودتا را در اختیار نویسندگان مجله فوق‌الذکر گذاشته بودند.

بعدها، در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) زمانیکه در ایران دوباره شرایط سیاسی برای مبارزه بطور نسبی مناسب شده بود و در آمریکا نیز پرزیدنت جان کندی در تدارک طرح یک استراتژی «ضد قیام» برای جلوگیری از رشد جنبش‌های رهائی بخش در کشورهای جهان سوم (که در ایران تحت نام «انقلاب سفید» پیاده گشت) بود، یکی از نویسندگان مترقی آمریکائی به اسم فرد کوک طی یک مقاله جامع و مستند در مجله هفتگی نیشن (Nation) نقش «سیا» را در کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ بیشتر از پیش فاش ساخت. او در این مقاله شرح میدهد که چگونه دولت آیزنهاور در جهت سرنگونی حکومت دموکراتیک مصدق تمام مخالفین دولت او را تشویق به ایجاد ائتلاف کرده و در این راه نزدیک به ۱۹ میلیون دلار خرج سازماندهی برای اجرای کودتا کرد.<sup>۱۲۶</sup>

اشاره کردیم که «سیا» مسئولیت کودتا را در ایران از طرف جناح حاکمه آمریکا بعهده داشت. در زمان کودتا، رئیس سیا، آلن دالس، برادر جان فوستر دالس، وزیر امور خارجه آمریکا بود. برادران دالس علاوه بر اینکه مسئولیت دولتی داشتند که از طریق سرنگونی دولت مصدق شرایط را برای توسعه نفوذ آمریکا در خاورمیانه مهیا سازند منافع شخصی و خانوادگی نیز در شرکت نفت ایران و انگلیس داشتند. بدین سبب آنها علاقه بخصوصی به تغییر حکومت در ایران داشتند. ده سال بعد از کودتا، آلن دالس، که بازنشسته شده بود، در خاطراتش نوشت که در کشوری مثل ایران نه «دکترین ترومن» و نه «دکترین آیزنهاور» میتوانستند موثر واقع شوند چون

## فصل پنجم

در ایران دکتر مصدق هیچوقت «نیت اصلی» خود را که همانا «استقرار کمونیسم» در ایران بود «برملا ساخت». دالس در ادامه شرح جریانات قبل از کودتا اضافه میکند که «وقتی ما (دولت آمریکا و سیا) متوجه قصد اصلی مصدق گشتیم در نتیجه به شاه و طرفداران دربار کمک کردیم تا مصدق را سرنگون سازیم.»<sup>۱۲۷</sup>

بخش مهمی از این کمک‌ها که دالس در خاطراتش از آن اسم میبرد شامل کمک‌های نظامی بود. جورج استوارت، سرپرست این کمک‌ها در درون مسیون نظامی مستشاران آمریکائی در داخل ارتش ایران، بعدها در یک گزارش به کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا بطور دقیق ارقام و انواع این کمک‌های نظامی را که دولت آمریکا در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد در اختیار کودتاچیان برهبری فضل‌الله زاهدی گذاشته بود، فاش ساخت.<sup>۱۲۸</sup>

با گذشت زمان شهود بیشتری در مورد نقش هدایت‌کننده آمریکا در جریان کودتا پیدا شدند. در سال ۱۹۶۲، اندرو تالی نویسنده سیاسی آمریکائی، در کتاب معروفش «سیا، داستانی از درون» فعالیت ماموران «سیا» و سیاستمداران آمریکائی را در مورد کودتای بیست و هشت مرداد چنین شرح داد:

«در ۱۰ اوت سال ۱۹۵۳، به بهانه گذراندن تعطیلات، آکن دالس راهی کوه‌های آلپ در سوئیس شد. (لونی) هندیسن هم که در آن زمان سفیر آمریکا در ایران بود خود را به آنجا رساند. اشرف (پهلوی) خواهر شاه نیز به آنها ملحق شد. برنامه کودتا که قبلاً تنظیم شده بود قراراً از آنجا رهبری شد.»<sup>۱۲۹</sup>

یکی از مهم‌ترین کتابهاییکه در زمان «جنگ سرد» در غرب منتشر شد و در آن بطور آشکار شرکت «سیا» در کودتا افشا شده است کتاب معروف دو نویسنده آمریکائی - دیوید وایز و تی.بی. راس - به نام «دولت نامرئی» است. وایز و راس بطور جامع به شرح جریان کودتا پرداخته و رهبری سیا در سرنگونی دولت مصدق را بازگو کرده و نورمن شوارتسکف، (پلیس سابق ایالت نیوجرسی که در جریان جنگ جهانی جهانی دوم بعد از اشغال ایران توسط متفقین زاندارمیری ایران را تجدید سازمان داده بود)، و کیم روزولت (نوه پرزیدنت تئودور روزولت) را به عنوان عاملین و طراحان واقعی کودتای بیست و هشت مرداد معرفی میکنند.<sup>۱۵۰</sup>

روزولت و شوارتسکف در جریان طرح کودتا تصمیم گرفتند که بعد از سرنگونی دولت ملی، فضل‌الله زاهدی را به جانشینی مصدق برگزینند. زاهدی، در زمان رضاشاه و حتی مدتی بعد از اشغال ایران توسط متفقین و خلع رضاشاه، از هواداران آلمان نازی بود. او بنماینده‌گی

## فصل پنجم

بخشی از افسران فاشیست ارتش ایران با سازمانهای جاسوسی آلمان در ایران و خاورمیانه در تماس بوده است. او بعد از شکست آلمان همراه با بعضی از سیاستمداران ایرانی طرفدار آلمان در ایران دستگیر گردیده و بزندان افتاد. بعد از جنگ زاهدی از آلمان بریده و به صف طرفداران آمریکا پیوست. بعضی از این سیاستمداران و شخصیت‌ها که «توبه کرده و حمایت آمریکا را پذیرفته بودند» در جریان طرح کودتای بیست و هشت مرداد دست بدست هم داده و با سرلشگر زاهدی همکاری کرده و بعد از کودتا پیروزی او را تبریک گفتند.

در اینجا باید از کتاب معروف خود کیم روزولت اسم برد که در ۱۹۸۱ در آمریکا تحت نام «ضد قیام» منتشر شده که در آن نویسنده خاطرات خود را (که چگونه در آن روزهای بحرانی مرداد ۱۳۳۲ در زیر زمین سفارت آمریکا به کمک نورمن شوراتسکف و ارتشیان تحت رهبری زاهدی کودتا را علیه دولت مصدق تدارک دیده و بالاخره با موفقیت پیاده ساخت) شرح میدهد. او در این کتاب از کودتای بیست و هشت مرداد به عنوان یکی از افتخارات کم نظیر نیروهای انتظامی و ضد جاسوسی آمریکا اسم میبرد.<sup>۱۵۱</sup>

در واقع کودتای بیست و هشت مرداد بقدری موفقیت آمیز بود که «سیا» اصل الگو و مدل آن را بعدها در پیاده ساختن کودتاهای متعددی علیه دیگر قربانیان نظام جهانی سرمایه در کشورهای گوناگون توسعه نیافته جهان سوم بکار برد. معروفترین این کودتاها (به غیر از کودتای ۱۹۵۴ در گواتمالا) عبارتند از: کودتای ایوب خان در پاکستان (۱۹۵۸)، کودتای نظامی در تایلند (۱۹۵۸)، کودتای نظامی در برزیل و برمه (۱۹۶۲) در ویتنام جنوبی (۱۹۶۳)، در غنا و اندونزی و کنگو (۱۹۶۵)، در کامبوج (۱۹۷۰) و در شیلی (۱۹۷۳).

بهرحال به غیر از شواهد تاریخی موجود، محققین تاریخ چه در خود آمریکا و اروپا و چه در کشورهای «حاشیه ای» جهان سوم زیادند که با سند و تحلیل شرکت و رهبری سیا و نظام جهانی حاکم به سرکردگی آمریکا را در کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و کودتاهای بعدی را در اکناف جهان بازگوئی کرده اند که در خور اهمیت تاریخی بوده و مسلماً باید مورد مطالعه مورخین این دوره از تاریخ معاصر ایران و جهان سوم قرار گیرند.<sup>۱۵۲</sup>

در سال ۲۰۰۰ میلادی، چند و چون درگیری دولت آمریکا در سرنگونی حکومت مصدق در سال ۱۹۵۲ بعد از گذشت نزدیک به پنجاه سال از وقوع کودتای گزاشی از طرف خود سیا انتشار یافت. این گزارش نخستین بار توسط جیمس رایزن در سرمقاله ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ (۲۸ فروردین ۱۳۷۹) در روزنامه «نیویورک تایمز» منتشر شد و سپس در وب سایت همان نشریه در اینترنت قرار گرفت. اندکی بعد همین گزارش به صورت خلاصه شده در «نیویورک

## فصل پنجم

تایمز» انتشار یافت.<sup>۱۵۳</sup> این گزارش در اصل با عنوان «سرنگونی مصدق نخست وزیر ایران» در سال ۱۳۵۴ توسط دکتر دونالد ویلبر، یکی از مأمورین مخفی «سیا» که در کودتا دست داشت ولی در ایران به عنوان استاد علوم سیاسی مشغول فعالیتهای آکادمیک و تحقیقی بود به رشته تحریر درآمد. این گزارش به دستور رهبری «سیا» تنظیم گشته بود که تا به صورت کتابچه راهنما برای پکار بستن درسهایی از آن در کودتاهای آینده در کشورهای مختلف جهان سوم مورد استفاده کودتاچیان قرار گیرد.<sup>۱۵۴</sup> بررسی این گزارش بخوبی نشان میدهد که چگونه «سیا» با علم کردن «جنگ سرد» و «خطر» فرضی «کمونیسم» جنبش دموکراتیک ملی مردم ایران را با کودتای شاه - زاهدی سرکوب ساخته و با سرنگونی حکومت مصدق از حرکت مردم ایران در جهت گست از نظام جهانی سرمایه جلوگیری کرده و ایران را در درون محور آن نظام نگهداشت.



## پی‌نویس‌های فصل پنجم

- ۱- درباره موقعیت و تمایلات سیاسی نخست وزیران دوره ۱۳۲۰-۱۳۳۰، رجوع کنید به صفائی، «نخست وزیران ایران»، همانجا، بهنود، «از سید ضیاء تا بختیار»، همانجا و سمعی، «سی و هفت سال»، همانجا.
- ۲- درباره زندگی، فعالیت‌ها و اندیشه‌های مصدق، رجوع کنید به:
  - الف. غفاری، «بیوگرافی دکتر مصدق»، در مجله «خواندنیها»، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۷.
  - H. Katozian، «خاطرات مصدق»، لندن، ۱۹۸۸.
  - مصطفی‌الموتی، «ایران در عصر پهلوی» در دو جلد، جلد ششم: «ملی شدن صنعت نفت و زندگی پر ماجرای دکتر مصدق» لندن، ۱۹۹۰.
  - حسین کی‌استوان، «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم» در دو جلد، تهران ۱۳۲۷-۱۳۲۹.
  - ایرج افشار (گردآورنده) «مصدق و مسایل حقوق و سیاست»، تهران، ۱۳۵۸.
  - محمد مصدق، «خاطرات و تألمات»، به کوشش احمد انواری، تهران، ۱۳۶۵.
  - عبدالله راستگو، «فریاد خلق، یادى از مصدق»، تهران، ۱۳۵۷.
  - سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا، «مجموعه‌ای از نطق‌های تاریخی دکتر مصدق»، اروپا، ۱۳۴۶.
  - مهدی آذر، «مروری بر زندگی دکتر مصدق»، در مجله «علم و جامعه»، سال ششم، شماره ۲۶ (آذر ۱۳۶۳)، صفحات ۱۵-۱۴.
  - غلامرضا نجاتی، «مصدق: سالهای مبارزه و مقاومت»، تهران، ۱۳۷۷.
  - «سال شمار زندگی دکتر مصدق»، در مجله «ایران فردا»، شماره ۵۳ (اردیبهشت ۱۳۷۸).
  - عزت‌الله سجایی، «مصدق، دولت ملی و کودتا»، تهران، ۱۳۸۰.
  - حسن فرد توانائیان، «مصدق و اقتصاد»، تهران، ۱۳۶۰.
  - فواد روحانی، «زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران»، لندن، ۱۳۶۴.
- ۳- مهدی آذر، «خاطرات همکاری با دکتر مصدق»، در مجله «علم و جامعه»، سال ششم، شماره ۲۵ (مهر ۱۳۶۳)، صفحه ۲۸.
- ۴- آذر، «مروری بر زندگی دکتر مصدق»، همانجا، صفحه ۱۵.
- ۵- همانجا، صفحه ۲۱.
- ۶- در مورد جزئیات تشکیل و ترکیب «جبهه ملی ایران» رجوع کنید به:
  - الف. ملکی، «چگونه جبهه ملی تشکیل شد»، در مجله «خواندنیها»، از ۱۴ بهمن تا ۱۲ اسفند ۱۳۳۳ و
  - الف. ملکی، «تاریخچه جبهه ملی»، تهران، ۱۳۳۳.
- ۷- روزنامه «ستاره»، ۲ آبان ۱۳۲۸، روزنامه «باختر امروز»، ۱۰ تیر ۱۳۲۹ و «سالنامه پارس»، تهران، ۱۳۲۸، صفحات ۱۰۱-۱۰۲.

## فصل پنجم

- ۸- برای جزئیات این اختلافات، رجوع کنید به: S. Zabih، «دوره مصدق»، شیکاگو، ۱۹۸۲، صفحات ۲۱-۲۴.
- ۹- درباره چند و چون این مبارزات، رجوع کنید به: روزنامه «کیهان»، ۱۴ تیر ۱۳۲۹، «گزارش سفارت ایران در واشنگتن: مدارکی درباره ملی شدن صنعت نفت در ایران»، واشنگتن، ۱۹۵۱، Zabih همانجا، صفحات ۲-۲۵ و محمود پرویزی، «گاهی به تاریخچه ملی شدن صنعت نفت در ایران»، در مجله «علم و جامعه»، شماره های ۸۳-۸۶ (خرداد و مهر ۱۳۶۹).
- ۱۰- درباره چگونگی سرکار آمدن دکتر مصدق، رجوع کنید به: تشریح خود دکتر مصدق در «محاکمات تاریخی دکتر مصدق»، تهران ۱۳۳۳، صفحات ۱۲۱-۱۲۲ و ناصر پاکدامن، درباره چگونگی نخست وزیری دکتر مصدق، در مجله «علم و جامعه»، سال پانزدهم، شماره ۱۱۳ (دیماه ۱۳۷۲) صفحات ۴۲-۶۲.
- ۱۱- درباره اقدامات و اصلاحات دکتر مصدق، بویژه در دوره زمامداری ۲۷ ماهه اش از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲، رجوع کنید به:
- A. Ross، «مصدق»، در روزنامه «نیویورک تایمز»، ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۲.
- کی استوان، همانجا و
- انتشارات مصدق، «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی بهنگام نخست وزیری»، جلد دوم، دفتر اول، پاریس ۱۳۴۸.
- ۱۲- درباره اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در دهه ۱۳۲۰ و آغاز زمامداری دکتر مصدق در ۱۳۳۰، رجوع کنید به:
- B. Nirumand، «امیرالایم نوین در عمل»، ترجمه از متن آلمانی به انگلیسی توسط J. Mins نیویورک، ۱۹۶۹.
- A.K.S. Lambton، «اریاب و دهقان در ایران»، لندن، ۱۹۵۲.
- Cottam، همانجا، صفحات ۲۳-۵۰.
- W.S. Hass، «ایران»، نیویورک، ۱۹۴۶، صفحات ۱۰۰-۱۱۵.
- مستوفی، همانجا، جلد چهارم.
- بخش امور اقتصادی سازمان ملل، «بررسی شرایط اقتصادی خاورمیانه ۱۹۵۱-۱۹۵۲»، نیویورک، ۱۹۵۳.
- دفتر بین المللی کار، «شرایط کار در صنعت نفت ایران»، نیویورک، ۱۹۵۰.
- احمد قاسمی، «جامعه را بناسید»، تهران، ۱۳۲۵.
- اردشیر آوانسیان «اختلافات طبقاتی» در روزنامه «رهبر»، ۸ آبان ۱۳۲۵ و
- الف. انصاری، «هزینه زندگی در ایران»، در نشریه «نرم ماهانه»، مهر ۱۳۲۷.
- ۱۳- رجوع کنید به: Nirumand همانجا، صفحات ۲۸-۳۴ و J.L. Walden «کارتل بین المللی نفت در ایران - قدرت خصوصی و منافع عمومی»، در «ژورنال قانون عمومی»، شماره بهار ۱۹۶۲، صفحات ۶۴-۱۲۱.

## فصل پنجم

- ۱۴- درباره رقابت شدید بین آمریکا و انگلیس بر سر تسلط بر منابع طبیعی ایران، بویژه نفت، در دوره ۱۳۲۰-۱۳۳۲، رجوع کنید به: Elwell-Sutton، «نفت ایران...» همانجا، سر کمیسیون انحصار و کارتل ها، «گزارشی درباره تأثیر انحصار و کارتل ها بر روی تجارت کوچک» دوره ۸۲ کنگره آمریکا، جلسه سوم از ۲۳ آوریل تا ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۵۲ و Campbell، همانجا، فصل هیجدهم: «وحدت غرب»، صفحات ۳۲۶-۳۴۴.
- ۱۵- در مورد چگونگی روابط انگلستان با ایران بویژه در زمینه نفت در این دوره، رجوع کنید به:
- Cottom، همانجا، صفحات، ۲۱۸-۲۰۵، ۴۷-۲۲، ۲۵.
- Nirumand، همانجا، صفحات ۹۰-۴۳ و
- فاتح، همانجا، صفحات ۵۰۰-۵۲۵.
- ۱۶- درباره اقدامات و کارشکنی های انگلستان و «متحدین» بومی آنها در ایران در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۱، رجوع کنید به: محمد ترکمان، «اطلاعاتی درباره تشنجات و درگیریهای خیابانی و توطئه ها در دوران حکومت دکتر مصدق»، دفتر اول، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۱۵-۲۳.
- ۱۷- برای اطلاعات بیشتر درباره رابطه دولت مصدق با مجلس شانزدهم در جریان سال ۱۳۳۰، رجوع کنید به: انتشارات مصدق، همانجا و ناصر صولت قشقائی، «سالهای بحران»، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۸- برای اطلاعات بیشتر درباره چند و چون مجلس هفدهم به عنوان مانع در مقابل اصلاحات مصدق، رجوع کنید به:
- همایون کاتوزیان، «معاصی کبیره مصدق السلطنه»، در مجله «علم و جامعه»، سال دهم، شماره ۷۱ (اسفند ۱۳۶۷)، صفحات ۱۶-۱۹.
- صولت قشقائی، همانجا، صفحات ۲۱۷-۲۲۹.
- Katozian، «خاطرات مصدق»، همانجا.
- H. Katozian، «بایکوت نفت و اقتصاد سیاسی: مصدق و استراتژی اقتصاد بدون نفت»، در کتاب W. Roger lewis و J.A. Bill، «مصدق، ناسیونالیسم ایران و نفت»، آستن، تکزاس، ۱۹۸۸.
- ۱۹- همایون کاتوزیان، «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه سی ام تیر»، در مجله «مهرگان»، سال اول، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۱) صفحات ۱۰۲-۱۱۴.
- ۲۰- برای اطلاعات بیشتر درباره قیام تاریخی سی ام تیر ۱۳۳۱، رجوع کنید به: احمد جعفری علیزاده، «بیاد شهدای سی ام تیر»، تکثیر از طرف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، برکلی، ۱۳۵۱.
- مهدی آذر، «قیام ملی سی تیر و پیروزی مصدق و مردم بر شاه و قوام»، در مجله «علم و جامعه»، سال ششم، شماره ۳۸ (فروردین ۱۳۶۴)، صفحات ۲۸-۳۸، حسن ارسنجان، «یادداشت های سیاسی در وقایع سی تیر ۱۳۳۱»، تهران ۱۳۶۶، صفحات ۱-۸۰، «سی تیر»، در «سالنامه دنیا»، شماره ۹ (۱۳۳۲)، صفحات ۸۱-۱۷۶، علی شایگان، «قیام سی تیر»، در مجله «یغما»، سال پنجم (شهریور ۱۳۵۱)، صفحات ۱۰۰-۳۰۳ و حسن قدسی، «کتاب خاطرات من یا تاریخ صد ساله»، در دو جلد، ۱۳۴۲، جلد دوم، صفحات ۷۳۳-۷۳۶.

## فصل پنجم

- ۲۱- روزنامه «اطلاعات»، ۲۶ تیر تا ۲ مرداد ۱۳۳۱، روزنامه «باختر امروز»، ۲۶ تیر تا ۲ مرداد ۱۳۳۱، مجله «تهران مصور»، ۲۴ تیر ۱۳۳۷ و روزنامه «پسوی آینده» ۱۲ اسفند ۱۳۳۱.
- ۲۲- روزنامه «باختر امروز»، اول مرداد ۱۳۳۱.
- ۲۳- درباره جزئیات وقایع سیاسی بعد از سی تیر ۱۳۳۱ و نزدیکی آمریکا و انگلیس و اقدامات دکتر مصدق در این دوره، رجوع کنید به:
- روزنامه «نیویورک تایمز»، از ۴ تا ۱۴ اوت ۱۹۵۳.
  - روزنامه «باختر امروز»، ۵ مرداد ۱۳۳۲.
  - روزنامه «اطلاعات»، ۱۲ شهریور و ۱۴ تا ۲۲ آبان ۱۳۳۱.
  - «مذاکرات مجلس»، دوره هفدهم ۲۳ مهر ۱۳۳۱.
- ۲۴- رجوع کنید به: مجله «تهران مصور»، ۱۵ فروردین ۱۳۳۱، مجله «خواندنیها»، ۳ اسفند ۱۳۳۵، روزنامه «نیروی سوم»، اول آبان ۱۳۳۱ و نشریه «جهان نو»، ۲۷ مهر ۱۳۳۱.
- ۲۵- مهدی بازرگان، «مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی»، ارویا، ۱۳۵۰، صفحات ۱۰۸-۱۰۹.
- ۲۶- مهدی بازرگان، «شصت سال خدمت و مقاومت»، خاطرات مهندس بازرگان به همت غلامرضا نجاتی، تهران، ۱۳۷۵، صفحه ۲۴۴.
- ۲۷- کریم سنجابی، «امیدها و ناامیدی ها»، به کوشش احمد انواری، لندن، ۱۳۶۸، صفحه ۷۲.
- ۲۸- برای جزئیات، رجوع کنید به: فصل سوم همین کتاب.
- ۲۹- نشریه «جبهه»، ۲۳ فروردین ۱۳۲۵ و نشریه «جبهه آزادی»، ۱۹ اسفند ۱۳۳۱.
- ۳۰- طیرانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۱۸۲.
- ۳۱- درباره مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی حزب ایران و رهبران آن، رجوع کنید به:
- «ضرورت یک انقلاب ملی»، در نشریه «جبهه»، ۷ خرداد ۱۳۲۵.
  - «سوسیالیسم و حزب ایران»، در نشریه «جبهه آزادی»، ۷ تا ۱۸ اسفند ۱۳۳۱ و
  - «ملت باید حکومت کند شاه باید سلطنت کند»، در نشریه «جبهه آزادی»، ۴ اسفند ۱۳۳۱.
- ۳۲- درباره ترکیب صنفی و طبقاتی حزب ایران، رجوع کنید به ارسالان خلعتیری، «آریستوکراسی ایران»، تهران، ۱۳۲۳، صفحات ۱۱-۲۹ و بازرگان، «مدافعات»، همانجا، صفحه ۱۰۹.
- ۳۳- طیرانی، همانجا، صفحه ۱۸۲ و سمعی، همانجا، صفحات ۸۳-۸۶.
- ۳۴- زعیم، همانجا، صفحات ۹۳-۹۴.
- ۳۵- رجوع کنید به: شماره های مختلف نشریه «مردم ایران» در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲. بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، حسین راضی از سیاست کناره گیری کرد و نخشب نیز بعد از عزیمت به آمریکا به فعالیت های سیاسی خود در درون جبهه ملی در تبعید و «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی» در خارج تا سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۶ ادامه داد. نخشب همراه با دیگر فعالین سیاسی که تمایلات مذهبی داشتند در اواخر سال ۱۳۴۶ از کنفدراسیون جهانی جدا شدند و با گرداندگان نشریه «مجاهد» ارگان سازمان نهضت آزادی در خارج به همکاری پرداختند. برای اطلاعات بیشتر درباره نظرگاه های

## فصل پنجم

- اعضای رهبری «حزب مردم ایران» که عموماً معروف به «خداپرستان سوسیالیست» بودند، رجوع کنید به: مراد تقفی، «الگوهای نوآوری سیاسی در ایران»، در فصل نامه «گفتگو»، شماره ۱۷ (پائیز ۱۳۷۶).
- ۳۶- رجوع کنید به نشریه «مردم ایران» در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲.
- ۳۷- درباره پیدایش و شکل گیری حزب پان ایرانیست رجوع کنید به: رزمجو، همانجا صفحات ۴۱-۴۳؛ «اطلاعیه حزب پان ایرانیست»، پاریس آذر ۱۳۶۵، بیژن جزینی، «طرح جامعه شناسی و مبنای استراتژی جنبش انقلابی ایران»، بخش دوم فصل اول، از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۳۵۷ صفحات ۶۰-۶۱، محسن پزشکیور، «ما چه می خواهیم؟»، تهران، ۱۳۲۲ و انقطاع، همانجا، صفحه ۷.
- ۳۸- انقطاع، همانجا.
- ۳۹- رجوع کنید به: روزنامه «خاک و خون»، ارگان حزب پان ایرانیست، ۹ خرداد ۱۳۴۷ صفحات ۱-۴ و حزب پان ایرانیست، «خون هرگز نمی خشید»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱-۲.
- ۴۰- برای نمونه رجوع کنید به: پزشکیور، همانجا، صفحه ۲، حزب پان ایرانیست، «سخنی کوتاه پیرامون پان ایرانیسم و حزب پان ایرانیسم»، تهران، ۱۳۴۶ و رزمجو، همانجا، صفحات ۲۵-۴۱.
- ۴۱- رزمجو، همانجا، صفحه ۲۷ و «سخنی کوتاه پیرامون پان ایرانیسم و حزب پان ایرانیسم»، همانجا صفحه ۱۰.
- ۴۲- انقطاع، همانجا، ص ۴۳-۴۸.
- ۴۳- همانجا، ص ۴۸-۵۰.
- ۴۴- رجوع کنید به: حزب پان ایرانیست، «ما چه می خواهیم؟» تهران، ۱۳۲۹، شماره های مختلف روزنامه «پان ایرانیسم»، در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ و روزنامه «خاک و خون»، در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶.
- ۴۵- برای نمونه رجوع کنید به: رزمجو، همانجا صفحات ۸۹-۹۶، محسن پزشکیور، «بیان نامه جوشن»، پاریس، ۱۳۶۷ و کتابخانه مجلس شورای ملی، «اسناد مذاکرات مجلس شورای ملی» (دوره ۲۲)، جلسه ۳۸، صفحه ۱۴.
- ۴۶- احمد کسروی، «محسن جهانسوز»، در مجله «پرچم»، ۲۳ اسفند ۱۳۲۰ و جلال عبده، «چهل سال در صحنه»، تهران، ۱۳۶۸، صفحات ۹۴-۹۵۴ و نجاتی، همانجا، جلد اول صفحه ۴۶-۴۸.
- ۴۷- انقطاع، همانجا، صفحه ۵۷ و روزنامه «خاک و خون»، ۷ آبان ۱۳۵۳.
- ۴۸- رجوع کنید به: اسناد شماره ۱۱۲ تا ۱۲۶ در «اسنادی از احزاب سیاسی ایران»، همانجا، صفحات ۳۱۴-۳۱۷.
- ۴۹- رجوع کنید به: آوری، «تاریخ معاصر ایران»، همانجا، صفحه ۲۴۱ و جزینی، «تاریخ سی ساله ایران»، همانجا، صفحه ۹۲.
- ۵۰- محمود تربتی سبحانی، «قربانیان باور و احزاب سیاسی»، تهران، ۱۳۵۷، صفحه ۱۹ و نورالدین کیانوری، «خاطرات نورالدین کیانوری»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۲ صفحات ۹۴-۹۵.
- ۵۱- مارک، ج. گازیورسکی: «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران، ۱۳۶۸، صفحات ۲۷-۳۰ و رسول مهربان: «بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی»

## فصل پنجم

- ایران، تهران، ۱۳۶۰ چاپ دوم، صفحات ۱۴۲-۱۴۴ و رزمجو، همانجا، صفحات ۱۴۲-۱۴۳
- ۵۲- انقطاع، همانجا، صفحات ۵۷-۵۸.
- ۵۳- درباره فعالیت های داریوش همایون از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اواخر دهه ۱۳۷۰، رجوع کنید به: شماره های مختلف «آیندگان»، ویژه شماره ۲ سال سیزدهم (از ۱۶ فروردین تا ۲۳ فروردین ۱۳۶۹) و حسن محمد زاده «روزگار آیندگان و روزگار آقای داریوش همایون»، در مجله «علم و جامعه»، شماره ۸۲، سال یازدهم (اردیبهشت ۱۳۶۹).
- ۵۴- رجوع کنید به: فصل چهارم، صفحات و اسناد شماره ۱ و ۲ در «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران»، همانجا، صفحات ۱-۳.
- ۵۵- درباره فعالیت حزب آریا به رهبری سپهر در دوره زمامداری مصدق و شرکت آن در ایجاد اختلال در نظم و آرامش در وقایع ۹ اسفند ۱۳۳۱ علیه دولت و شخص مصدق، بطور نمونه رجوع کنید به: سند ۸۸/۳ در «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران»، همانجا، صفحه ۲۲۶ و طیرانی، همانجا، جلد اول صفحات ۲-۹.
- ۵۶- انقطاع، همانجا، صفحات ۵۸-۸۰.
- ۵۷- رجوع کنید به: محمود شروین «دولت مستعجل»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۸، جلد دوم، صفحه ۱۴۵ و کیانوری، همانجا، صفحات ۴۲۶-۴۲۷.
- ۵۸- گازیوروسکی، همانجا، صفحه ۲۲، روزنامه «آرمان ملت»، ارگان حزب ملت ایران، شماره ۲۳ سال اول ۱۳۳۱.
- ۵۹- روزنامه «آرمان ملت»، سال اول، شماره ۲۲، (۱۳۳۱).
- ۶۰- نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۵۳-۱۵۴.
- ۶۱- در مورد سوابق سیاسی آیت الله کاشانی بویژه در دوره ملی شدن صنعت نفت، رجوع کنید به:
- N. R. Keddie، «ریشه های انقلاب»، نیویورک، ۱۹۸۱، صفحات ۱۲۹ و ۱۲۸-۱۴۰.
- Cottam، همانجا، صفحات ۱۵۳-۱۵۴.
- Zabih، همانجا، صفحات ۴۸-۴۹ و ۵۸-۵۹ و
- الموتی، همانجا، جلد پنجم، صفحات ۱۱۳ به بعد.
- ۶۲- درباره اختلافات کاشانی با فدائیان اسلام رجوع کنید به: شماره های مختلف نشریه «زلزله»، ارگان فدائیان اسلام در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲.
- ۶۳- برای نمونه رجوع کنید به: غلامرضا نجاتی، «جنش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، تهران، ۱۳۶۹، چاپ ششم، صفحات ۲۶۱-۲۶۷.
- ۶۴- درباره فعالیت های کاشانی در جریان جنگ جهانی، دوم رجوع کنید به: عبدالحسین مفتاح «ایران: پهل پیروزی»، تهران، ۱۳۵۱ و م. دهنوی (گردآورنده)، «مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیام های آیت الله کاشانی»، جلد اول، تهران، ۱۳۶۱.
- ۶۵- الموتی، همانجا، صفحات ۱۲۸-۱۳۵.

## فصل پنجم

- ۶۶- برای اطلاعات بیشتر درباره نقش روحانیت در دوره ملی شدن نفت رجوع کنید به: شاهرخ اخوی «نقش روحانیت در سیاست ایران در دوران ملی شدن نفت»، مجله «مهرگان»، سال اول شماره ۳ (پاییز ۱۳۷۱)، صفحات ۱۱۳-۱۳۶ و مقاله «آیت الله کاشانی پیشاهنگ انقلاب اسلامی در ایران»، در کتاب N. R. Keddie، «سیاست و مذهب در ایران»، نیویورک ۱۹۸۳.
- ۶۷- رجوع کنید به: دهنوی، همانجا، صفحات ۲۸ و ۲۴-۲۵ و وحید میرزاده، «کاشانی: حمایت از مصدق یا کودتا»، در عزت الله سعایی، «مصدق، دولت ملی و کودتا»، تهران، ۱۳۸۰، صفحات ۲۱۰-۲۲۲.
- ۶۸- درباره برخی از دیدگاههای فدائیان اسلام در دوره ملی شدن صنعت نفت، رجوع کنید به: توذری، همانجا، صفحات ۱۳۴-۱۳۶، عباسعلی عمید زنجانی، «انقلاب اسلامی و ریشه های آن»، تهران، ۱۳۷۲ و حمید دوانی، «نهضت روحانیون مبارز»، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶۹- درباره زندگی سیاسی نواب صفوی و بیدایش و رشد فدائیان اسلام، رجوع کنید به:  
- الموتی، همانجا جلد پنجم صفحات ۱۳۷-۱۴۷  
- حسین خوش نیت، «سید مجتبی نواب صفوی: اندیشه ها، مبارزات و شهادت او»، تهران، ۱۳۶۰  
صفحات ۱۶-۲۸ و
- سازمان وحدت کمونیستی، «فدائیان اسلام و مقالات...»، لوس آنجلس، چاپ دوم ۱۹۸۲، صفحات ۳۱۰-۳۱۸.
- ۷۰- درباره جزئیات قتل کسروی، رجوع کنید به: ناصر پاکدامن، «قتل کسروی»، سوئد ۱۹۹۹، صفحات ۹-۳۶، روزنامه «اطلاعات»، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴، روزنامه «زهریر»، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ و روزنامه «ایران»، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴.
- ۷۱- «دین و انتقام، بیانیه نواب صفوی درباره اعلام موجودیت فدائیان اسلام»، ۱۰ اسفند ۱۳۲۴ به نقل از پاکدامن، همانجا، صفحات ۲۲۴-۲۲۶.
- ۷۲- درباره اندیشه های اسلامی، ضدملی و ضدکمونیستی فدائیان اسلام، رجوع کنید به: «خاطرات رضا گلرخ» درباره فدائیان اسلام و شیوه های مبارزه با رژیم، در مجله «یاد»، سال دوم، شماره ۶ (بهار ۱۳۶۶) و حسین هیکل: «ایران کوه آتشفشان»، قم، ۱۳۵۸.
- ۷۳- «چگونه کسروی، هزیر و رزم آرا به قتل رسیدند؟» مجله «خواندنیها»، از اول مهر تا دهم آبان ۱۳۲۴.
- ۷۴- بطور مثال، رجوع کنید به: جعفر رائد، «کسروی تبریزی: مردی که پلنگ آرمیده مذهب را بشوراند»، در مجله «روزگار نو»، دفتر پنجم، سال پنجم (خرداد ۱۳۶۵)، صفحات ۳۹-۴۷ و عبدالعلی معصومی «دیروز کسروی، امروز رشدی»، در مجله «سورا»، شماره ۲۶ (دی-اسفند ۱۳۶۸)، صفحات ۱۲۰-۱۲۵.
- ۷۵- فدائیان اسلام، «برنامه انقلابی فدائیان اسلام با کتاب حقایق اسلامی»، تهران چاپ اول ۱۳۲۹ و چاپ سوم ۱۳۵۷.
- ۷۶- رجوع کنید به: دهنوی، همانجا.
- ۷۷- محمد ترکمان، «تشنجات و درگیریهای خیابانی و توطئه ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق».

## فصل پنجم

- تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۱۱-۲۶ و نوذری، همانجا، صفحات ۱۳۳-۱۳۶.
- ۷۸- درباره تاریخچه رشد و گسترش اخوان المسلمین در مصر و دیگر کشورهای مسلمان نشین، رجوع کنید به: ح. جازید «ظری اجمالی به جنبش اخوان المسلمین» در مجله «دنیا»، دوره ششم، سال دوم، شماره ۳ (اسفند ۱۳۷۲) صفحات ۸۵-۸۶.
- ۷۹- برای آشنایی با اندیشه های به غایت سطحی و التقاطی رهبران فدائیان اسلام درباره مسائل میرم جامعه، رجوع کنید به: «برنامه انقلابی فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق اسلام»، همانجا، صفحات ۸-۱۰.
- ۸۰- درباره زندگی سیاسی و بیوگرافی اعضای فدائیان اسلام در دوره زمامداری مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۰) و بعد از کودتای بیست و هشت مرداد، ۱۳۳۲ رجوع کنید به: محمود مقدسی، مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی (گردآورندگان)، «ناگفته ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی»، تهران ۱۳۷۰ و اسدالله بادامچیان و علی بنایی، «هیات های مؤلفه اسلامی»، تهران، ۱۳۶۲ و روزنامه «اطلاعات»، از ۵ تا ۲۶ دی ۱۳۳۵.
- ۸۱- حزب زحمتکشان، «تشکیل حزب زحمتکشان ایران»، تهران، ۱۳۳۰، و زعیم، همانجا، صفحه ۹۲.
- ۸۲- درباره نظرگاه رهبری حزب زحمتکشان، بویژه در مورد نظرات سیاسی بقایی و زُهری، در دوره اول زمامداری دکتر مصدق، رجوع کنید به: حزب زحمتکشان، «برنامه حزب ما»، روزنامه «شاهد»، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ و نوذری، همانجا، صفحات ۸۹-۸۵.
- ۸۳- Abrahamian، همانجا، صفحات ۲۵۶-۲۵۷.
- ۸۴- نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد»، همانجا، صفحات ۲۷۱-۲۷۳ و اسناد مربوط به کودتای ۲۸ مرداد بیوست همان کتاب.
- ۸۵- به نقل از: نوذری، همانجا، صفحه ۹۰.
- ۸۶- خلیل ملکی، «نیروی سوم چیست؟» در نشریه «نیروی سوم»، ۳۱ مرداد-۷ مهر ۱۳۳۱ و محسن مدیر شانه چی، «احزاب سیاسی ایران (با مطالعه موردی نیروی سوم)»، تهران، ۱۳۶۴.
- ۸۷- خلیل ملکی، «مذهب و کمونیسم»، در روزنامه «نیروی سوم»، اول آبان ۱۳۳۱، نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، جلد اول، همانجا، صفحات ۱۵۶-۱۶۲ و «اسنادی از احزاب سیاسی در ایران»، همانجا، صفحات ۳۰۳-۳۱۲.
- ۸۸- خلیل ملکی، «سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی»، در مجله علم و زندگی، شماره ۴ فروردین ۱۳۳۱.
- ۸۹- خلیل ملکی، «سرنوشت تاریخی لیبرالیسم در دو قرن اخیر»، در مجله «علم و زندگی»، شماره ۷، شهریور ۱۳۳۱.
- ۹۰- رجوع کنید به: موحد، همانجا، جلد اول صفحات ۹۲-۹۸، ۱۲۰-۱۴۷، ۲۷۰ و ۲۹۵ و جلد دوم، صفحات ۵۶۳-۵۶۷، ۵۹۸-۵۹۹ و ۹۱۰-۹۷۶ و نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، همانجا، جلد اول، صفحه ۷۹.



## فصل پنجم

- ۹۱- درباره پیشینه عبدالقدیر آزاد و «حزب استقلال» رجوع کنید به: فصل سوم (بخش سوم) این کتاب، تفرشی و طاهر احمدی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۱۴۴-۱۷۲ و انورخامه، «خاطرات سیاسی»، تهران، ۱۳۷۲، در زیرنویس صفحه ۱۱۹.
- ۹۲- زعیم، همانجا، صفحات ۹۴-۹۶.
- ۹۳- موحد، همانجا، جلد دوم، صفحات ۸۷۹-۸۸۱ و ۹۱۲.
- ۹۴- زعیم، همانجا، صفحه ۹۵، نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۰۷-۱۰۸.
- ۹۵- برای اطلاعات بیشتر درباره سازمان افسران ناسیونالیست و فعالیت های آن رجوع کنید به:  
- غلامرضا مصور رحمانی، «کهنه سرباز»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹ و  
- غلامرضا نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، همانجا، صفحات ۵۳-۵۸.
- ۹۶- نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد»، همانجا، صفحات ۲۱۷-۲۳۰.
- ۹۷- مصور رحمانی، همانجا، صفحه ۲۱۸ و نجاتی، همانجا، صفحات ۲۲۳-۲۳۲.
- ۹۸- مصور رحمانی، همانجا، صفحه ۲۲۳.
- ۹۹- برای نمونه، رجوع کنید به: آرشیو وزارت خارجه انگلیس Fo/371/10459/7342  
۶ ژوئن ۱۹۲۳. این سند نیز مثل اسناد مربوط به دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از طبقه بندی محرمانه آرشیوهای دولتی بریتانیا آزاد و خارج گشته و در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است.
- ۱۰۰- برای نمونه، رجوع کنید به: روزنامه «آبزرورر»، چاپ لندن، ۲۶ مه ۱۹۸۵ و برای اطلاعات بیشتر درباره چگونگی قتل افشارطوس، رجوع کنید به: محمد ترکمان، «اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشگر افشارطوس»، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۰۱- وحید میرزاده، «نظامیان مصدقی و کودتای ۲۸ مرداد»، مجله «ایران فردا»، شماره ۲، مرداد-شهریور ۱۳۷۱.
- ۱۰۲- نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، همانجا، جلد اول صفحه ۵۸.
- ۱۰۳- وحیدمیرزاده، «نظامیان مصدقی و کودتای ۲۸ مرداد»، گفت و گو با سرهنگ غلامرضا نجاتی و «واپسین دفاع در آخرین روزها»، گفت و گو با سرتیپ عزت الله ممتاز و سرتیپ علینقی شایانفر در عزت الله سبحانی، (گردآورنده) «مجموعه گفت و گوها و مقالات تاریخی سیاسی: مصدق، دولت ملی و کودتا»، تهران، ۱۳۸۰، صفحات ۲۲۴-۲۴۰ و ۲۵۷-۲۶۹.
- ۱۰۴- همانجا، صفحه ۲۵۸.
- ۱۰۵- همانجا، صفحات ۲۵۵-۲۵۶.
- ۱۰۶- همانجا، صفحه ۲۵۸.
- ۱۰۷- درباره ویژگی ها و مواضع سیاسی مصدق، رجوع کنید به:  
- ایرج افشار، «مصدق و مسائل حقوق و سیاست»، تهران ۱۳۵۸.  
- جلیل بزرگمهر، «خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق»، تهران ۱۳۷۳.  
- حسن صدر، «دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی»، تهران، ۱۳۵۷.

## فصل پنجم

- غلامحسین مصدق، «درکنار پدرم، مصدق»، ویرایش غلامرضا نجاتی، تهران ۱۳۶۹.
- ایرج افشار، «خاطرات و تالیفات مصدق»، تهران ۱۳۶۵.
- سبحانی، همانجا، صفحات ۲۶۰-۵۲۵ و
- موحد، همانجا، جلد دوم، صفحات ۸۲۳-۸۹۶.
- ۱۰۸- درباره مقاومت و مبارزات مصدق در جریان محاکمه اش بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رجوع کنید به:
  - جلیل بزرگمهر، «مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۵.
  - جلیل بزرگمهر، «تقریرات مصدق در زندان»، تهران، ۱۳۵۹.
  - محمد ترکمان: «نامه های مصدق در زندان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۷۴.
  - حسین مکی: «دکتر مصدق و نطق های تاریخی او»، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۰۹- سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور، «بولتن خیری»، سال سوم، شماره ۲۰ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۸۰)، صفحه ۱۶، موحدی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۸، ۱۰۵ و نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۰۷ و ۱۱۱.
- ۱۱۰- درباره زندگی سیاسی فاطمی، رجوع کنید به: نصرالله شیفته، «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، مدیر روزنامه باختر امروز»، تهران ۱۳۶۴ و محمد ترکمان، «به یاد شهید دکتر حسین فاطمی»، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۱۱- «مردی که سه بار در خون خود غلطید»، در نشریه «بولتن خیری»، همانجا، صفحات ۱۵-۱۶.
- ۱۱۲- درباره زندگینامه و فعالیت های سیاسی و اندیشه های ملی-مذهبی مهندس بازرگان، رجوع کنید به:
  - مهدی بازرگان، «مدانعات در دادگاه، غیرصالح تجدید نظر نظامی»، تهران، ۱۳۵۰.
  - انتشارات نهضت آزادی ایران، «جریان محاکمه سران و فعالین»، تهران، ۱۳۶۳.
  - مهدی بازرگان، «انقلاب ایران در دو حرکت»، تهران، ۱۳۶۳.
  - وحید میرزاده، «خلع ید، سیدی ها و سیاهی ها: گفت و گو با مهندس بازرگان» در مجله «ایران فردا»، شماره ۷-۸، (خرداد-شهریور ۱۳۷۲).
  - سعید برزین، «زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان»، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۴ و
  - حسن یوسفی اشکوری، «گفتگوی حسن یوسفی اشکوری با بازرگان»، در «نوگرایی دینی: نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر»، تهران، ۱۳۷۷، صفحات ۱۹-۳۸.
- ۱۱۳- درباره زندگی سیاسی و فعالیت های مکی، رجوع کنید به:
  - حسین مکی، «خاطرات سیاسی حسین مکی»، تهران، ۱۳۶۸ و
  - موحد، همانجا، جلد دوم، صفحات ۹۸۷-۱۰۷۸.
- ۱۱۴- برای نمونه، رجوع کنید به: زعیم، همانجا، صفحات ۲۰۱-۲۶۰.
- ۱۱۵- برای نمونه، رجوع کنید به: ایرج افشار (گردآورنده)، «تقریرات مصدق در زندان»، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۱۳۲-۱۳۵ و نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۹-۲۴ و مارک ج. گازیوروسکی، «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران، ۱۳۶۸.

## فصل پنجم

- ۱۱۶- غلامحسین قیام پناه، «حزب توده و نیروهای نظامی»، در مجله «دنیا»، شماره ۶ (تابستان ۱۳۵۵)، صفحات ۹۸-۱۰۲ و «خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی»، از مسئولین شاخه هوایی سازمان افسری حزب توده ایران در دوره ۱۳۲۳-۱۳۳۳، به کوشش حمید احمدی، کلن، ۱۹۸۸ (۱۳۷۷)، صفحات ۲۹۹-۳۷۰، انتشارات کیهان، «سیر کمونیسم در ایران»، تهران، ۱۳۳۵ و «مصاحبه با فریدون آذرنو»، در مجله «راه آزادی»، شماره ۲۴، (شهریور-مهر ۱۳۷۱).
- ۱۱۷- سرگرد حسین قبادی بعد از فراری دادن رهبران کمیته مرکزی حزب توده، به یکی از فعالین حزبی تبدیل شد و بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، مثل خیلی از فعالین حزب به شوروی پناهنده گشت. قبادی در شهر دوشنبه، پایتخت جمهوری تاجیکستان به تحصیل پرداخت. قبادی بعد از سالها زندگی و تحصیل در تاجیکستان با رهبری حزب کمونیست تاجیکستان در تضاد افتاده و خواستار بازگشت به ایران شد. با اینکه اعضای کمیته مرکزی حزب به او اخطار دادند که اگر به ایران برگردد رژیم شاه او را خواهد کشت، ولی قبادی حرف کمیته مرکزی را قبول نکرد و در اواسط دهه ۱۳۵۰ به ایران بازگشت. قبادی را در ایران بعد از دستگیری و محاکمه، اعدام کردند. رجوع کنید به «خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی»، همانجا، صفحات ۲۵۰-۲۵۳.
- ۱۱۸- رجوع کنید به: فصل چهارم، بخش پنجم.
- ۱۱۹- تعدادی از این سازمانهای توده ای عبارت بودند از: «سازمان جوانان دموکرات»، «انجمن مبارزه با بی سوادی»، «انجمن ایران آزاد»، «سازمان زنان دموکرات» و «انجمن کمک به دهقانان ایران»، رجوع کنید به: روزنامه «بسیوی آینده»، ۱۰ مهر ۱۳۳۰.
- ۱۲۰- در مورد مواضع انعطاف پذیر مصدق نسبت به فعالیت های حزب توده ایران، رجوع کنید به: محمد مصدق، «مذاکرات مجلس در دوره شانزدهم»، ۴ تیر ۱۳۲۹، پارسا یمگانی (ارسلان پوریا)، «کارنامه مصدق و حزب توده»، دفتر چهارم، تهران، ۱۳۷۶ و نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۹-۲۰ و «مصدق: خاطرات و تالیفات» همانجا، صفحه ۲۹۵.
- ۱۲۱- رجوع کنید به: نشریه «جوانان دموکرات»، ۱۱ خرداد ۱۳۳۲، «نیویورک تایمز»، ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۳ و فاتح، همانجا، صفحه ۶۵۲.
- ۱۲۲- روزنامه «ستاره»، ۵ تیر ۱۳۳۱.
- ۱۲۳- درباره جزئیات فعالیت های عده ای از رهبران و کادرهای حزب توده در بین دهقانان ایران در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲، رجوع کنید به: امیر نیک آیین، «چهل سال مبارزه... در راه تشکل و رهایی دهقانان»، در «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۴۴-۱۴۶.
- ۱۲۴- «بهران در خوزستان»، در مجله «اطلاعات هفتگی»، ۲۸ فروردین-۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰.
- ۱۲۵- «نفوذ توده در میان کارگران»، در مجله «تهران مصور»، ۱۲ مهر، روزنامه «اطلاعات»، ۱۶ مهر و اول آبان ۱۳۳۱ و شمس قنات آبادی، «مذاکرات مجلس در مجلس هفدهم»، ۶ آبان ۱۳۳۱.
- ۱۲۶- کیومرث زرشناس، «سازمان جوانان توده ایران»، در «چهل سال در سنگر مبارزه»، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۷۰-۱۷۲.

## فصل پنجم

- ۱۲۷- درباره جزئیات فعالیت ها و اعضای رهبری سازمان دانشجویان دانشگاه تهران در دوره ۱۳۳۰-۱۳۳۲، رجوع کنید به: ضیاء ظریفی، همانجا، صفحات ۱۲۱-۲۱۴، روزنامه «بسوی آینده»، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، نشریه «دانشجو»، ۸ مرداد ۱۳۳۰، روزنامه «بسوی آینده»، ۱۱ مرداد ۱۳۳۰، نشریه «دانشجو»، ۲۳ مهر ۱۳۳۰، امیر خسروی، همانجا، صفحه ۳۰۰، نشریه «دانشجو»، ۷ آبان ۱۳۳۰، نشریه «راهنمای ملت»، ۱۴ آبان ۱۳۳۰، روزنامه «کیهان»، ۱۱ دی ۱۳۳۰، عظیمی، همانجا، صفحه ۳۸۰، روزنامه «دز»، ۳۱ تیر ۱۳۳۱، نشریه «دانشجو»، ۸ بهمن ۱۳۳۱ و نجاتی، همانجا، صفحات ۶۰۳-۴-۶.
- ۱۲۸- برای نمونه، رجوع کنید به: مقاله «خطر کمونیسم زنان را تهدید می کند»، در مجله «تهران مصور»، ششم فروردین ۱۳۳۱.
- ۱۲۹- فرمانداری نظامی تهران، «کتاب سیاه»، تهران، ۱۳۳۵.
- ۱۳۰- برای نمونه، رجوع کنید به: «درباره جنبش لیبرال بورژوازی»، در روزنامه «رزم»، تیر ۱۳۲۹.
- ۱۳۱- برای نمونه، رجوع کنید به:
- ف. م. جوانشیر (فرج الله میزانی)، «تجربه ۲۸ مرداد»، تهران، ۱۳۵۹.
  - مقاله «طبقات حاکمه ایران»، در روزنامه «بسوی آینده»، ۸ آذر ۱۳۳۰.
  - مقاله «سیاست های دولت»، در روزنامه «بسوی آینده»، ۶ آذر ۱۳۳۰.
  - مقاله «سیاست ضدملی دکتر مصدق»، در روزنامه «بسوی آینده»، ۳۱ تیر ۱۳۳۱.
  - مقاله «آیا بین مصدق و شاه معامله شده است»، در روزنامه «بسوی آینده»، ۱۲ آذر ۱۳۳۱ و
  - مقاله «فقط طبقه کارگر می تواند انقلاب را علیه امپریالیسم و فئودالیسم رهبری کند»، در روزنامه «بسوی آینده»، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲.
- ۱۳۲- روزنامه «رهبر»، ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ و روزنامه «مردم برای روشنفکران»، ۲۲ مرداد ۱۳۳۲.
- ۱۳۳- درباره بی عملی و ناکارآمدی حزب توده در روزهای برتلاطم ۲۳-۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رجوع کنید به: مازیار بهروز «شورشیان آرمان خواه: ناکامی چپ در ایران»، ترجمه مهدی برنوی، تهران، ۱۳۸۰، صفحات ۴۴-۴۷، جوانشیر، همانجا، صفحات ۲۷۶-۲۸۲ و جزئی «طرح جامعه شناسی...»، همانجا، صفحه ۴۳.
- ۱۳۴- نقل قول مستقیم از: احمد تاجیک، «کودتا»، در روزنامه «انقلاب اسلامی»، اول شهریور ۱۳۵۹.
- ۱۳۵- برای اطلاعات کافی درباره نیروبندی های درون ارتش در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ رجوع کنید، برای نمونه به: یونس پارسا بناب، «تاریخ سیاسی ارتش ایران»، واشنگتن، ۱۳۵۶.
- ۱۳۶- برای شرح کامل جریان ربودن و قتل افشارطوس، رجوع کنید به: المونی، همانجا، جلد ششم، صفحات ۲۴۱-۲۴۴، محمد ترکمان، «اسنادی پیرامون ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس»، تهران ۱۳۷۲ و کثونارد ماسلی، «فت و سیاست و کودتا در خاورمیانه»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران ۱۳۷۴.
- ۱۳۷- غلامرضا مصور رحمانی، «۲۵ سال در خدمت نیروی هوایی»، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۳۸- به نقل از روزنامه «انقلاب اسلامی»، همانجا.
- ۱۳۹- جزئی، «طرح جامعه شناسی...»، همانجا، صفحه ۷۱.

## فصل پنجم

- ۱۴۰- J. Eskandari. «منظور ما از بورژوازی ملی چیست؟» در مجله انگلیسی «ورلد مارکسیست ریویو». سپتامبر ۱۹۵۹.
- ۱۴۱- برای نمونه رجوع کنید به:
- N.Kianuri «بورژوازی ملی» در مجله انگلیسی «ورلد مارکسیست ریویو» اوت ۱۹۶۹.
- عبدالصمد کامبخش، «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران» در دو جلد، استکهلم، ۱۹۶۲، جلد دوم، صفحات ۱۰۳-۱۰۴ و
- حزب توده ایران، «درباره بیست و هشت مرداد»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۹۶۳، صفحات ۱-۶۳.
- ۱۴۲- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: فصل اول، بخش اول.
- ۱۴۳- برای جزئیات، رجوع کنید به: فصل دوم، بخش اول.
- ۱۴۴- در مورد سلطنت پهلوی، برای نمونه رجوع کنید به:
- محمدرضا پهلوی، «پاسخ به تاریخ»، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۷۳ به بعد.
- محمدرضا پهلوی، «ماموریت من برای وطنم»، تهران، ۱۳۳۹، فصل پنجم.
- اسماعیل رائین، «فراموشخانه یا فراماسوئری در ایران»، تهران، ۱۳۴۷.
- داریوش همایون، «درباره نقش نظامیان در ۲۸ مرداد»، در مجله «علم و جامعه»، سال دهم، شماره ۷، بهمن ۱۳۶۷، صفحات ۳۹-۴۵.
- ابراهیم صفایی، «اشتباه بزرگ ملی شدن نفت»، تهران، ۱۳۷۱. در مورد مواضع طرفداران ولایت فقیه و ارتجاعیون مذهبی درباره مصدق و حکومت ملی او و کودتای بیست و هشت مرداد، ۱۳۳۲ رجوع کنید به:
- حسن آیت، «چهره حقیقی مصدق السلطنه»، قم، ۱۳۶۳.
- مظفر بقایی، «چه کسی منحرف شد: دکتر مصدق یا دکتر بقایی»، تهران، ۱۳۶۱ و
- حسن آیت، «درسهایی از تاریخ سیاسی ایران»، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۴۵- R&G.Harkness «عملیات اسرارآمیز سیا»، در روزنامه «ستردی ایونینگ پست»، ۶ نوامبر ۱۹۵۴، صفحات ۶۶-۶۸.
- ۱۴۶- F. Cook «سیا»، در مجله «نیشن»، جلد ۱۹۳، اوت ۱۹۶۱، صفحه ۵۲۹.
- ۱۴۷- A. Dulles «خاطرات»، نیویورک، ۱۹۶۳.
- ۱۴۸- درباره کمک های نظامی، سیاسی و مالی دولت آمریکا به زاهدی و شاه و دیگر کودتاچیان در جهت سرنگونی حکومت مصدق، رجوع کنید به:
- «حوادث سری قیام»، در مجله «اطلاعات هفتگی»، ۱۳ شهریور ۱۳۳۲.
- روزنامه «لوموند»، ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳.
- مجله «نیویورک تایمز»، ۲۱ مه ۱۹۶۱.
- روزنامه «شهباز»، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲.
- روزنامه «نیویورک تایمز»، ۹ اوت ۱۹۵۳.

## فصل پنجم

- Elwell-Sutton. «نفت ایران». همانجا، صفحه ۳۱۰.
- M. Gasiriowski. «کودتای ۱۹۵۳ در ایران». در مجله «بین المللی مطالعات خاورمیانه». سال نوزدهم، (اوت ۱۹۸۷)، صفحات ۸۶-۲۶۱ و
- خسرو قدیری، «آسیب شناسی یک کودتا»، در نشریه «ایران» ۲۹ شهریور ۱۳۷۵.
- ۱۴۹- A. Talley «سیا: داستانی از درون»، نیویورک، ۱۹۶۵.
- ۱۵۰- D. Wise & T. B. Ross. «دولت نامریی». نیویورک، ۱۹۶۸.
- ۱۵۱- K. Roosevelt. «ضدکودتا: مبارزه برای کنترل ایران»، نیویورک، ۱۹۶۹.
- ۱۵۲- مهم ترین مطالبی که در بیست سال گذشته از طرف نویسندگان و صاحب نظران درباره کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافته که در آنها به روشنی نقش سیا و دولتمردان آمریکایی در سرنگونی حکومت مصدق شرح داده شده اند، عبارتند از:
- مقاله «سیا در مورد بیان اسرار دوره «جنگ سرد» با آهستگی عمل می کند» و مقاله «سیا مدارک مربوط به کودتای سال ۱۹۵۳ ایران را از بین برده است» در روزنامه «نیویورک تایمز»، ۸ آوریل ۱۹۹۶.
- مقاله «سیا قول و قرار خود را در مورد آزاد کردن مدارک مربوط به "جنگ سرد" زیر پا می گذارد»، روزنامه «نیویورک تایمز»، ۲۹ مه ۱۹۹۷.
- محمد جعفر محمدی، «سازمان نظامی حزب توده»، در مجله «راه آزادی»، شماره های ۲۹-۳۷، از فوریه ۱۹۹۳ تا فوریه ۱۹۹۵ و
- Gasiriowski، همانجا، صفحات ۸۶-۲۶۱.
- غلامرضا نجائی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد»، تهران، ۱۳۴۶ و
- H. Katozian. «اقتصاد سیاسی ایران معاصر»، نیویورک، ۱۹۷۹، فصل نهم.
- ۱۵۳- درباره تاریخچه عملیاتی آژاکس (نام مخفی کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) توسط اداره اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) از زبان و قلم خود دست اندرکاران سیا، رجوع کنید به:
- E. Sciolino «مصدق: ناسیونالیست بیمار با تاریخ عجیبی روبرو می شود»، روزنامه «نیویورک تایمز»، ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ و
- M. Byrne «گزارش محرمانه سیا درباره کودتای ۱۳۳۲»، روزنامه «نیویورک تایمز»، ۲۱ آوریل ۲۰۰۰ و شرح حال کرمیت روزولت در مقاله «مبتکر کودتای سیا که شاه ایران را به تخت طاووس برگرداند»، در روزنامه «تایمز»، لندن، ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰.
- ۱۵۴- برای خلاصه گزارش «سرنگونی مصدق نخست وزیر ایران»، تاریخ نگارش مارس ۱۹۵۴، تاریخ انتشار ۱۹۶۹ نوشته دکتر دونالد ویلمر، رجوع کنید به: ترجمه بهرام نوازی در مقاله «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، در مجله «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال پانزدهم، شماره ۱ و ۲ (مهر و آبان ۱۳۷۹)، صفحات ۱۶۲-۱۸۱. درباره چگونگی کودتا و نقش آمریکا و انگلستان در آن، رجوع کنید به: E. Abrahamian «کودتای ۱۹۵۳ در ایران»، در مجله انگلیسی «علم و جامعه»، سال شصت و پنجم، شماره ۲ (تابستان

## فصل پنجم

۲۰۰۱). صفحات ۱۸۲-۲۱۵ و محمدعلی همایون کاتوزیان، «دولت مصدق در تاریخ ایران، سلطه استبداد، دموکراسی و کودتای ۱۳۳۲»، در نشریه اینترنتی «ایران امروز»، ۲۰ اوت ۲۰۰۲.

فصل ششم

## فصل ششم

از بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲

تا پانزده خرداد ۱۳۴۲





## پیشگفتار

### مشخصات عمده و روند کلی دوره

این دوره از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ شروع و تا قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ ادامه یافت. کودتای بیست و هشت مرداد به تلاش مردم در جهت گسست ایران از مدار نظام جهانی سرمایه خاتمه داده و ایران را دوباره به مدار نظام جهانی سرمایه، این بار به سرکردگی آمریکا، متصل ساخت. در این دوره به علت کودتا و پی آمدهای آن رقابت های انترامپریالیستی، که در دوره های پیشین بین آمریکا و انگلستان بر سر کنترل منابع نفتی ایران رواج یافته بود، به نفع آمریکا پایان یافت و نقش و موقعیت انگلستان در ایران و نتیجتاً در کشورهای خاورمیانه بتدریج ضعیف شد.<sup>۱</sup> در این دوره، که نزدیک به ده سال طول کشید، آمریکا ایران را به پایگاه اصلی فعالیت های استراتژیکی خود در جهت محاصره و تحدید شوروی از یک سو و برای جلوگیری از رشد جنبش های رهائی بخش ملی در حوزه خاورمیانه - اقیانوس هند از سوی دیگر تبدیل ساخت. هدف نظام جهانی سرمایه از این استراتژی دستیابی بیشتر به منابع انرژی نفت و ادامه بی وقفه صدور آن به کشورهای اروپای غربی و ژاپن در جهت استیلای کامل نظامی و سیاسی آن کشورها بود.

برای رسیدن به این هدف، آمریکا از دولت کودتا حمایت کرد که تمام نیروهای دموکراتیک و ملی را در ایران سرکوب ساخته و با استفاده از لولوخرخره «خطر کمونیسم» و «نفوذ شوروی»<sup>۲</sup> یک دیکتاتوری تمام عیار ضد خلقی را بر گرده مردم ایران تحمیل سازد. در این دوره تمامی آزادیهای که مردم بویژه در دوره کوتاه زمامداری دکتر مصدق کسب کرده بودند، از بین رفت و بار دیگر مبارزات انتخاباتی جای خود را به نمایش انتخاباتی داد. آزادی انتخابات حتی به صورت ناقص و نیم بند آن از میان رفت و هم چون سالهای دیکتاتوری رضاشاه دست مخالفین از مجلس نیز کوتاه گشت. نمایندگان یا منفرداً و یا توسط احزاب سلطنتی - «ملیون» و «مردم» - تعیین و پس از تایید از طرف مقامات امنیتی با برگزاری انتخابات ساختگی به مجلس راه میافتند.<sup>۳</sup>

## فصل ششم

اساساً شرایط سالهای بعد از کودتا (۱۳۳۲-۱۳۳۹) شباهت زیادی به وضع سالهای بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) داشت، بدین معنی که در این دوره نیز مثل آن دوره یک دولت متمرکز و مستبد با پشتیبانی قدرت خارجی در ایران پا گرفته و آزادیهای دموکراتیک و تمام سازمانهای اپوزیسیون سیاسی را دوباره مورد یورش قرار داد. در دوره بعد از کودتای بیست و هشت مرداد آنچنان فضای جامعه محدود و بسته شد که دیگر مخالفان بعد از مدت کمی تصور شرکت در انتخابات را هم نکردند. این امر در سه دوره مجلس (دوره های ۱۹، ۱۸ و ۲۰) کاملاً مشهود گشت. با اینکه در دوره انتخابات برای مجلس هیجدهم در زمستان ۱۳۳۲، اقلاً «نهضت مقاومت ملی» که فعالیت نیمه مخفی - نیمه علنی خود را در بین طرفداران دکتر مصدق آغاز کرده بود، شرکت کرد و لیست کاندیدای خود را اعلام نمود ولی خفقان و جو ارباب بقدری تشدید یافت که در دوره انتخابات برای دوره نوزدهم مجلس هیچکس از ملیون و غیر وابستگان به دربار کاندید نشدند. در انتخابات دوره بیستم مجلس، همانطور که بعداً در همین فصل شرح داده خواهد شد، جبهه ملی انتخابات را به دلیل عدم آزادی تحریم کرد.

بدنبال سرکوب نیروهای اصلی اپوزیسیون - «جبهه ملی» و «حزب توده ایران» - آمریکا و دولت کودتا، ساواک را (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) در سال ۱۳۳۷ به منظور گسترش و تأمین دیکتاتوری شاه ایجاد کردند.<sup>۱</sup> آمریکائیها جاسوسان ساواک را در ظاهر به منظور عملیات ضد جاسوسی علیه شوروی و حفظ ایران از «خطر کمونیسم» تربیت می نمودند ولی آنها در عمل بر ضد نیروهای اپوزیسیون بویژه آزادیخواهان و کمونیستها بکار گرفته میشدند.

در خلال سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۹، نیروهای مسلح ایران توسط پنتاگون (مقر وزارت دفاع آمریکا) و تحت نظر کارشناسان نظامی آمریکا سازماندهی جدید یافتند. دولت ایران با دریافت کمک های بسیار زیاد از آمریکا، که یک میلیارد دلار بعلاوه مقادیر زیادی اسلحه و کمک های فنی میگردد، ارتش ایران را بعنوان حامی و حافظ ایران در مقابل نفوذ گسترش شوروی و «خطر کمونیسم» تقویت نمود. این امر بعد از الحاق ایران به «پیمان بغداد»، که بعد از ۱۳۳۸ به «پیمان سنتو» تغییر نام داد، تشدید پیدا کرد ولی در واقع تشبث به «خطر کمونیسم» و نفوذ و گسترش شوروی و «برده آهنین» لولوخرخره و بهانه بودند. زیرا که رژیم با تقویت و گسترش نیروی نظامی و امنیتی هدفش تصفیه های بیرحمانه در نهادهای دولتی، منجمله در درون نیروهای مسلح، رسانه های گروهی و قلع و قمع احزاب و سازمانهای سیاسی در ایران بود که در دراز مدت در خدمت حمایت از استراتژی آمریکا در خاورمیانه (جلوگیری از رشد جنبش های رهائی بخش) قرار بگیرند.<sup>۵</sup> بر این اساس در جریان ماههای بعد از کودتا، اعضای رهبری

## فصل ششم

سازمانها و احزاب مخالف رژیم یا زیر زمینی گشته و سپس راهی خارج گشتند و یا قلع و قمع شده و به زندانها روانه گشتند. خود دکتر مصدق بعد از دستگیری در دادگاه نظامی بطور غیر قانونی محاکمه و به حبس و سپس تبعید محکوم شد.

رژیم با حمایت و عنایت مأمورین سیا کوشش کرد که مصدق را، که به محبوب ترین نخست وزیر ایران در بین مردم معروف شده بود، بی اعتبار ساخته و حکومت او را بی ارزش جلوه سازد. ولی جرایمی که کودتاچیان به مصدق نسبت دادند همه از خواسته های اساسی و مبرم مردم ایران بودند و حکم دادگاه نیز او را بیشتر از هر زمانی در گذشته بین مردم عزیزتر و با اعتبارتر ساخت.<sup>۶</sup>

علیرغم رعب و هراسی که کودتاچیان با توسل به قهر و خشونت در دل مردم بوجود آورده بودند، محبوبیت مصدق و آنهاییکه به آرمانهای حکومت ملی وفادار مانده بودند، بلافاصله بعد از کودتا در بین اقشار مختلف مردم، بویژه در بین دانش آموزان دبیرستانها و دانشجویان دانشگاهها شروع به رشد و گسترش خارق العاده‌ای کرد.

در واقع، دانشگاه بلافاصله بعد از کودتا به سنگر حمایت و طرفداری از مصدق و بارانش تبدیل شد. پنج روز بعد از کودتا، دانشگاه تهران به حمایت از مصدق و اعتراض به تدارک محاکمه او به پا خاست.<sup>۷</sup> تظاهرات دیگری در ۲۱ آبان ۱۳۳۲ صورت گرفت که منجر به زد و خورد شدید با پلیس شد. سه ماه بعد از کودتا، ریچارد نیکسون، معاون رئیس جمهور آمریکا، برای ارزیابی نتایج کودتا به ایران آمد و دانشجویان در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ طی تظاهرات پرشکوهی تنفر خود را از رژیم کودتا و امپریالیسم آمریکا بنحو بارز و ارزنده‌ای اعلام کردند. دانشگاه از صبح ۱۶ آذر در محاصره نیروهای انتظامی قرار گرفت و در جریان درگیریها و در نتیجه رگبار مسلسل سربازان پیکر سه دانشجوی مبارز: مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی در سرسرای دانشکده فنی به خون آغشته گشت.<sup>۸</sup>

واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به یک روز فراموش نشدنی و تاریخی در تاریخ جنبش دانشجویی تبدیل گشت و شانزده آذر از آن واقعه به بعد بتدریج «روز دانشجو» نام گرفت و اینک بعد از گذشت ۵۰ سال این روز برای همه دانشجویان روزی عزیز و الهام بخش بحساب می‌آید.

بعد از واقعه تکان دهنده ۱۶ آذر ۱۳۳۲، رژیم کودتا برای مدتی خواست که بدون مداخله نظامی و استفاده از قهر کنترل خود را بر دانشگاه و دانشگاهیان افزایش دهد. ولی در بیرون از دانشگاه، رژیم به ابعاد ترور و خفقان افزود. در اواخر سال ۱۳۳۲، کریم پور شیرازی، نویسنده و

## فصل ششم

ژورنالیست و سردبیر روزنامه «شورش» بعد از دستگیری در زیر شکنجه کشته شد. با آغاز سال ۱۳۳۳ اختناق و ترور با کشت و کشتار آزادیخواهان و اسارت مخالفین رژیم ادامه پیدا کرد. کوچک شوستری، عضو سازمان جوانان حزب توده، وارطان سالاخانیان، عضو حزب توده، در زیر شکنجه کشته شدند. در همین سال شبکه سازمان افسران وابسته به حزب توده کشف گردید و افسران عضو گروه گروه (مجموعاً در چهار نوبت) اعدام شدند.<sup>۱</sup>

علیرغم استیلای خفقان و حکومت اختناق سازمانها و احزاب دموکراتیک، ملی و ضد کودتا از پای نشسته و به مبارزات خود ادامه دادند. در این فصل بعد از بررسی مبارزات دانشجویی در دانشگاه ها، به کم و کیف احزاب و گروههای مهمی که در این دوره (۱۳۳۲-۱۳۴۳) ظهور کرده و به مقاومت و مبارزه علیه رژیم کودتا دست زدند، می‌پردازیم.

## بخش اول

### مبارزات دانشجویی در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۴۲

در آغاز سال ۱۳۳۳، رژیم کودتا از ترس عواقب واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ کنترل امنیتی و نظامی خود را دوباره بر دانشگاه و دانشگاهیان افزایش داد. ولی مبارزات دانشجویی، علیرغم ترور و خفقان، تداوم خود را از دست نداد. در سال ۱۳۳۳، که جشن هزاره ابوعلی سینا در تهران برپا گشت و دهها مُستشرق از کشورهای مختلف برای شرکت در این جشن به ایران آمدند، کمیته دانشجویی دانشگاه تهران برای افشای ماهیت ارتجاعی و وابسته رژیم نامه هایی تهیه کرده و همراه دسته های گل آنها را به مستشرقین رساند.<sup>۱</sup>

پس از تشکیل «نهضت مقاومت ملی» دانشجویان با گرایش های مختلف به این نهضت پیوستند و گروه عظیمی از دانشجویان چپ- مارکسیستی نیز به هواداری از آن برخاستند. بیژن جزنی که خود از دانشجویان فعال چپ بود در این دوره به هواداری از نهضت به فعالیت پرداخت.<sup>۱۱</sup>

در طی سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۲ سازمان دانشجویان جبهه ملی در دانشگاه تهران تشکیل شد. در همان دوره اکثر اعضای باقیمانده سازمان جوانان حزب توده و جوانان متعلق به جریان های چپ دیگر در دانشگاه به سازمان دانشجویان جبهه ملی پیوسته و بخش چپ درون آن سازمان را تقویت کردند.<sup>۱۲</sup>

## فصل ششم

در جریان سال ۱۳۳۹ همزمان با انتخابات مجلس بیستم، فعالیت دانشجویان افزایش یافت. در ۲۶ مرداد ۱۳۳۹ تظاهرات دانشجویان متعلق به جبهه ملی در قسمت جنوبی میدان جلالیه برگزار گردید. با اینکه پیشنهاد این تظاهرات از جانب اکثر رهبران جبهه ملی رد شده بود و هیچیک از آنها در این تظاهرات شرکت نکردند ولی در این تظاهرات حدود سه هزار نفر شرکت کردند و پس از پایان تظاهرات جمعیت «در یک صف نسبتاً منظم از بلوار تا چهارراه پهلوی حرکت کرد.»<sup>۱۳</sup>

در آغاز زمستان ۱۳۴۰، زمانیکه بعضی از رهبران جبهه ملی برای اعتراض به عدم آزادی انتخابات مجلس بیستم در مجلس سنا متحصن شدند، دانشجویان دانشگاه نیز دست به فعالیت افشاگرانه زدند. یکی از اقدامات چشمگیر دانشجویی، تحصن و تظاهرات تعداد زیادی از دانشجویان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در اول بهمن ۱۳۴۰ بود. در پشتیبانی از این تظاهرات حدود سه هزار دانشجو کلاس‌ها را تعطیل کردند و با طرح شعار «تا مرگ دیکتاتوری نهضت ادامه دارد» به صف تظاهرات پیوستند. تظاهرات بقدری گسترش پیدا کرد که واحدهای چترپاز به اتفاق نیروهای پلیس دانشگاه بدون دانشگاه ریخته و طی یک یورش «وحشیانه» هر که را بر سر راه یافتند مورد ضرب و شتم قرار دادند.<sup>۱۴</sup>

این حمله «وحشیانه» بقدری تکان دهنده و نموداری از بی حرمتی و هتاک‌های مأمورین انتظامی و دولت بود که حتی دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه به مداخله مأمورین انتظامی اعتراض کرده و طی اعلامیه‌ای خواستار «رسیدگی و تعقیب مرتکبین و مجازات» مأمورین انتظامی گشت.<sup>۱۵</sup>

بعد از تحصن و تظاهرات در اول بهمن ۱۳۴۰، حکومت علی امینی با حمایت شاه اکثر طرفداران شاخص جبهه ملی منجمله دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی، دکتر مهدی آذر، مهندس کاظم حسینی، مهندس احمد زیرک زاده، دکتر شمس الدین امیرعلایی و داریوش فروهر را بازداشت کرد. بازداشت این رهبران که عموماً در جریان تظاهرات دانشجویی اول بهمن نقشی نداشتند و بخشی از آنها حتی تظاهرات را «با مشی عمومی رهبری جبهه ملی» مقابله می‌دیدند حکایت از هراس حکومت امینی، که از حمایت فعال آمریکا برخوردار بود، میکرد.<sup>۱۶</sup>

بررسی رویدادهای دوره پرتلاطم ۱۳۳۹-۱۳۴۲ در دانشگاه تهران نشان می‌دهد که دانشجویان در این دوره از هر فرصتی جهت مبارزه علیه رژیم شاه استفاده میکردند و همانطور که در صفحات بعد خواهیم دید با سازمانهای ملی گرا، ملی-مذهبی و مذهبی-سیاسی که ضد رژیم بودند همگامی میکردند.

## بخش دوم

## نهضت مقاومت ملی ایران و تشکل های همسوی آن

بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، جبهه ملی و سازمانهای تشکیل دهنده آن متلاشی شدند و اکثر اعضای رهبری حزب توده نیز راهی خارج شدند. ولی اندیشه مقاومت و مبارزه از بین نرفت. در اوایل پائیز ۱۳۳۲، تعدادی از شخصیت های طرفدار مصدق در یک گردهمائی تصمیم گرفتند که دوباره به مقاومت علیه دولت کودتا برخیزند. اعضای هسته اولیه این مقاومت عبارت بودند از: حاج سیدرضا زنجانی، عباس را دنیا، ناصر صدرالحفاظی و رحیم عطائی. آیت الله زنجانی که نقش مهمی در گردهمائی این گروه بعهدہ داشت، رابطه ای نزدیک با ملی گراهای لائیک از یک سو و با شخصیت های اسلامی طرفدار مصدق از سوی دیگر داشت. او که موفق شد این موقعیت و اعتبار را تا سال های بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نیز حفظ کند، اولین نشست این گردهمائی را در منزل خود برپا ساخت و بعداً از افراد شاخصی چون یدالله سبحانی، شاپور بختیار، حسین شاه حسینی، فتح الله بنی صدر و آیت الله سید محمود طالقانی دعوت کرد که به این هسته مقاومت بپیوندند.<sup>۱۷</sup> این هسته مقاومت، که در همان گردهمائی رسمی خود با پیشنهاد شاپور بختیار به اسم «نهضت مقاومت ملی» نامیده شد،<sup>۱۸</sup> نزدیک به پنج سال (از پائیز ۱۳۳۲ تا اوایل سال ۱۳۳۷) در مقابل رژیم کودتا به مقاومت پرداخت.

در اواسط شهریور ۱۳۳۲، دو هفته بعد از کودتا، سازمان نهضت مقاومت ملی با شرکت نمایندگان احزاب ملی گرای طرفدار مصدق (حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم) و نمایندگان بازار، روحانیون و دانشجویان کمیته مرکزی خود را انتخاب کرد. نهضت مقاومت ملی در اوان تأسیس خود توانست علیرغم وجود جو خفقان و سیاست های سرکوبگرانه رژیم کودتا به موفقیت های چشمگیری در حیطه مبارزه و مقاومت نایل آید. یکی از این موفقیت ها در زمینه تجزیه و تحلیل بود که رهبری نهضت در رابطه با رویدادهای پیش از کودتا، بویژه روزهای تاریخی ۲۵-۲۸ مرداد، و بررسی علل شکست نیروهای ملی در مقابل کودتاگران ارائه داد. در این جمع بندی، رهبری به درستی ارزیابی کرد که هدف اصلی «استعمارگران» آمریکائی و انگلیس در زمینه اجرای کودتا در ایران گسترش و تثبیت هژمونی خود در منطقه خاورمیانه از طریق براندازی دولت مصدق، استقرار استبداد ضد خلقی شاه و سرکوب جنبش آزادیبخش مردم ایران بود. در پرتو این جمع بندی، نهضت موفقیت بزرگی در جذب افراد نیروهای پراکنده آزادیخواه و ضد کودتا که در ماه های بلافاصله بعد از کودتا در

## فصل ششم

بهت و حیرت فرو رفته و در زیر ضربه کودتا عمیقاً احساس ندامت میکردند کسب نمود. این افراد و گروهها در پائیز و زمستان ۱۳۳۲ تحت رهبری کمیته اجرائی نهضت مقاومت ملی (که یک کمیته هماهنگ کننده تصمیمات رهبری بود) کمیته های محلی و حرفه ای خود را بوجود آورده و به مقاومت و مبارزه برخاستند. عمده ترین این کمیته ها عبارت بودند از:

۱- کمیته دانشگاه - آغازگران این کمیته عبارت بودند از: حیدر رقابی (هاله)، مصطفی چمران، مسعود حجازی، رضا کاشفی، ابراهیم یزدی و ابوالقاسم قندهاریان. چندی بعد از تشکیل این کمیته، عزت الله سبحانی، عباس شیانی و جهانگیر عظیمی نیز در سازماندهی آن شرکت کردند.<sup>۱۹</sup> تظاهرات ۱۶ مهر ۱۳۳۲ به نشانه اعتراض به محاکمه غیر قانونی دکتر مصدق و یارانش - دکتر شایگان و مهندس رضوی - و تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به نشانه مقاومت بر علیه تجدید روابط سیاسی با انگلستان و سفر نیکسون به ایران توسط کمیته دانشگاه سازمان داده شدند.

۲- کمیته بازار - هسته ای اصلی تشکیل دهندگان کمیته بازار عبارت بودند از: عباس رادنی، حسن شمشیری، حسن قاسمیه، ابراهیم کریم آبادی، نوروز علی لپاسچی و حاج محمود مانیان.<sup>۲۰</sup> اینان از قشرهای متوسط و پائین تجار و کسبه بازارهای تهران بودند که در دوره حکومت ۲۷ ماهه دولت ملی از بهترین و موثرترین یاران مصدق محسوب میشدند. بخش مهمی از این بازاریان علیرغم خشونت های فرمانداری نظامی تحت رهبری تیمور بختیار و خراب کردن سقف بازار و گاه زندان و تبعید و تهدید سالها بمبارزه ادامه داده و در آغاز دهه ۱۳۴۰ به «جبهه ملی دوم» پیوستند.

۳- کمیته روحانیون - این کمیته متشکل از روحانیون معروفی بود که به آرمانهای جنبش ملی شدن صنعت نفت و دولت ملی مصدق وفادار مانده و با روحانیون سرشناسی چون آیت الله کاشانی و آیت الله سید محمد بهبهانی، که در دوره دوم کابینه مصدق (از سی تیر ۱۳۳۱ تا بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) بر علیه دولت ملی و خود مصدق و به نفع دربار و شاه فعالیت کردند، هیچ نوع همگامی و همسوئی نداشتند. شایان توجه است که روحانیون ایران از زمان جنبش معروف تنباکو در سال ۱۲۶۹ تا انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن به دو طیف بزرگ تقسیم شده و در نتیجه نقش دو گانه در تاریخ جنبش مردم ایران ایفا کرده اند. در حالی که یک طیف طرفدار جنبش ملی و مبارزات ضدامپریالیستی مردم بود طیف بزرگتر با دربار و امپریالیسم و ارتجاع همکاری کرده است. در ماه های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اهم روحانیون متعلق به طیف ملی و ضدامپریالیست که در کمیته روحانیون متعلق به «نهضت مقاومت ملی» متشکل شده بودند، عبارت بودند از: آیت الله سیدرضا زنجانی، آیت الله سید



## فصل ششم

باقر جلالی موسوی، آیت الله سید محمود طالقانی، آیت الله سید جعفر غروی، ضیاءالدین حاج سید جوادی و شیخ آقا بزرگ تهرانی.<sup>۲۱</sup>

۴- کمیته انتشارات و تبلیغات- این کمیته متشکل از افراد ملی- مذهبی غیر روحانی بود که به آرمانهای دولت ملی مصدق وفادار مانده بودند و مسئول تنظیم، چاپ و پخش انتشارات نهضت مقاومت در سطح کشور بودند. معروفترین نشریات نهضت در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۷، که عمدتاً بطور مخفی تکثیر و توزیع میگشتند، عبارت بودند از: «خبرنامه» «راه مصدق»، «ارگان نهضت و نشریه های «نهضت مصدق»، «مکتب مصدق» و «خوزستان مصدق». معروفترین نویسندگان متعلق به کمیته انتشارات عبارت بودند از: مهدی بازرگان، فتح الله بنی صدر، جهانگیر عظیم، عزت الله سبحانی، محمدعلی خنجی، حسن نزیه، عباس سمیعی، عباس شیبانی، ابوقاسم رضوی و ابراهیم یزدی.<sup>۲۲</sup>

۵- کمیته اجرائی- این کمیته هماهنگ کننده تصمیمات رهبری و ابلاغ آنها به کمیته های دانشگاه، روحانیون، بازار و انتشارات بود و در واقع بازوی ستاد عملیات نهضت مقاومت ملی محسوب میشد. بعضی از اعضای اصلی این کمیته عبارت بودند از: مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، ابراهیم کریم آبادی، حسن نزیه، نصرت الله امینی، عباس روافیان (بعدها عباس امیر انتظام) و اصغر پارسا.<sup>۲۳</sup>

در همسوئی با نهضت مقاومت ملی در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۷ شخصت های علمی و سیاسی و ادبی هم بودند که در حاشیه نهضت فعالیت می کردند. معروفترین این شخصیت ها عبارت بودند از: علی اکبر دهخدا، عبدالله معظمی، شمس الدین امیر علانی و جلال آل احمد. در یک پرسپکتیو (دیدگاه) تاریخی، اکثر اعضای رهبری نهضت مقاومت ملی، که ما تا اینجا از آنها اسم بردیم، سالها به مقاومت علیه استبداد و وابستگی رژیم شاه ادامه داده و منشاء خدمات قابل توجهی به جنبش مردم ایران بودند. ولیکن دو نفر از سرشناسان این نهضت- مهندس مهدی بازرگان و آیت الله سید محمود طالقانی- نقش های مهمتری را بعدها در دهه های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ در تاریخ سیاسی ایران بازی کردند که حائز اهمیت میباشند.

در نقد و بررسی تاریخ جنبش نیروهای مذهبی- سیاسی ایران و در حیطه ای «نوگرایی دینی» و پیدایش و رشد نیروهائیکه امروز از آنها به عنوان نیروهای ملی- مذهبی اسم میبریم، بازرگان بدون تردید یکی از پیشقراولان اصلی محسوب میشود. او در ایجاد پل بین مذهبی ها و ملی ها در دوره زمامداری مصدق نقش مهمی داشته است. بازرگان قبل از آغاز همکاری با دولت مصدق در دانشگاه تهران ترمودینامیک تدریس میکرد. بعقیده بازرگان مذهب اسلام و ملی گرایی

## فصل ششم

نمی‌توانند از هم جدا باشند و لازم و ملزوم یکدیگرند. بنظر بازرگان مذهب باید کنترل روی سیاست داشته باشد. او شدیداً با شعار تبلیغی «خدا، شاه، مین،» مخالفت کرده و تعبیر جدیدی از مسائل اسلامی را در کتابهایش عرضه می‌کند. مقاله «پراگماتیسم در اسلام» در کتاب «بی نهایت کوچک ها» و مقاله «انتظار مردم از مراجع» در کتاب «بحثی درباره مرجعیت» جزو آثار مهم بازرگان هستند که در این دوره توسط ایشان نگاشته شده اند.

اندیشه های اسلامی بازرگان را در این دوره می‌توان بصورت فشرده در سه نکته اساسی زیرین مورد بررسی قرار داد.

۱- بازرگان برخلاف اکثر علمای روحانی به علوم جدید و تکنولوژی مدرن ارجح می‌گذاشت. او از آغاز بازگشت به ایران بعد از پایان تحصیلاتش در پاریس با نوشتن کتاب «مطهرات در اسلام» سعی کرد که بین علم و دین آشتی برقرار کرده و ضرورت کسب علم و دانش را تبلیغ کند. او در کتاب فوق‌الذکر خاطرنشان می‌سازد که «تحقیقات جدید نیز دریچه‌های وسیعی به احوار صنع خلقت و انوار خاندان نبوت باز میکنند» و انسان را به «مصدق آیات محکمی که در قرآن کریم امر صریح به تفکر در عوالم طبیعت مینماید به مقام یقین می‌رساند.»

۲- بازرگان برخلاف اکثر اصول‌گرایان معتقد بود که اسلام و ملی‌گرایی در تضاد با هم نبوده و مصراً خواهان انطباق دین اسلام با ناسیونالیسم و آزادیخواهی در ایران بود. بی‌جهت نیست که خیلی از تحلیل‌گران تاریخ ایران بازرگان را همراه با طالقانی پیشتاز جنبش و طیف‌های ملی-مذهبی در ایران محسوب میدارند. او به راستی پلی بود بین روشنفکران لائیک ملی‌گرا و روشنفکران مذهبی، که به آرمانهای ملی پایبند بودند.

۳- بازرگان شدیداً اعتقاد به سیاسی کردن مسلمانان داشت و بر آن بود که اسلام بدون حضور فعال در صحنه سیاسی اهمیت حیاتی خود را از دست می‌دهد. بر این اساس، بازرگان در دولت دکتر مصدق مسئولیت سیاسی در جریان خلع ید از شرکت نفت را پذیرفت و بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ نیز در سازماندهی «نهضت مقاومت ملی» در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ و سپس در ایجاد «نهضت آزادی» در سال ۱۳۴۰ نقش مهم ایفاء کرد.<sup>۲۲</sup>

طالقانی سیاسی‌ترین روحانی و از نخستین «نوآوران» اسلامی در دوره‌ای ۱۳۲۰-۱۳۵۰ بود. طالقانی در سال ۱۳۲۰، بلافاصله بعد از سقوط و تبعید رضا شاه «کانون اسلام» را پایه‌گذاری کرد و در سال ۱۳۲۵ با بعضی از روشنفکران جوان مذهبی، که بعداً به اسم «خداپرستان

## فصل ششم

سوسیالیست» معروف گشتند، نشریه «انجمن اسلامی دانشجویان» را به وجود آورد. او نیز مانند بازرگان سعی کرد که بین دین و علم آشتی برقرار سازد.

طالقانی در جریان ملی شدن صنعت نفت و بعداً در دوره زمامداری مصدق برخلاف آیت الله کاشانی و صادق خلخالی از آرمانهای نهضت ملی حمایت کرد و در سال ۱۳۳۲ با انتشار کتاب معروف «مالکیت در اسلام در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب» سعی کرد که ستیز و دشمنی با مکتب مارکسیسم و هواداران کمونیسم را در بین جوانان و روشنفکران مذهبی تا حد ممکن تقلیل دهد. بی جهت نیست که بعضی از ایدئولوگ های رژیم شاه همراه با بعضی از روحانیون ضد کمونیست در آغاز دهه ۱۳۵۰ به طالقانی لقب «آخوند سرخ» دادند. طبیعتاً، رهبران سازمان مجاهدین خلق نیز که در بحبوحه انقلاب ایران و سالها بعد از آن خواهان همکاری با نیروهای چپ- مارکسیستی علیه استبداد بودند، اندیشه‌ها و رفتار طالقانی را اساس حقانیت سیاست خود دانسته و او را «پدر طالقانی» صدا میزدند.

طالقانی نه تنها بین «نوآوران اسلامی» و ملی گراهای غیر مذهبی از احترام مخصوصی برخوردار بود بلکه بعد از انتشار کتاب «مالکیت در اسلام» در بین بخشی از چپ های مارکسیست ایران نیز به عنوان یک انسان عدالتخواه و برابری طلب معروف شد. در کتاب فوق الذکر، که در دوره رژیم پهلوی مطالعه آن ممنوع بود و بعد از انقلاب نیز از طرف جناح های مختلف درون «حزب جمهوری اسلامی» با انتشار و تکثیر آن بطور غیر مستقیم مخالفت میشد، طالقانی خاطر نشان میسازد که:

«مارکس با آشنائی کامل به وضع زمان و نبوغ ذاتی خود به خوبی ریشه ظالمانه عصر خود را دریافت و انگشت فکر خود را روی اعصاب دردمند آماده تحریک گذارد. بررسی ارزش و بیان ارزش کارگر و کار و فهماندن مقام و احترام و ارزش آنها به خود و دیگران، یگانه وسیله اتحاد و تمرکز و اتکاء آنها به حقشان بود...»<sup>۲۵</sup>

به نظر نگارنده مجاهدت طالقانی در زدن پل بین «نوآوران اسلامی» که بعدها به اسم «خدایرستان سوسیالیست» معروف شدند، و چپ های مارکسیست و روشنفکران ملی گرای غیر مذهبی باعث شد که در سالهای ترور و خفقان بعد از کودتا (۱۳۳۲-۱۳۳۵) خیل نسبتاً قابل ملاحظه‌ای از جوانان بویژه در دانشگاه‌ها و دبیرستانها بسوی «نهضت مقاومت ملی» جلب گشته و در محیط خود از سیاست های آن نهضت پشتیبانی کنند. طالقانی سالها به خاطر نگارش

## فصل ششم

کتاب «اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب» در بین بخشی از چپ‌های مارکسیست ایران به عنوان یک انسان برابری طلب و آزادیخواه مشهور گشت.<sup>۲۶</sup>

به غیر از افرادی که تا اینجا از آنها نام بردیم، محمد تقی شریعتی یکی از علمای شهر مشهد (پدر علی شریعتی) و یارانش چون طاهر احمدزاده و علی بابائی نیز در رشد و بقای نهضت مقاومت ملی، بویژه در سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۶، نقش مهمی بازی کردند. باید خاطر نشان ساخت که هسته اصلی و یا آغاز گران نهضت فقط محدود به شخصیت های روحانی و یا علمی مذهبی نمیشد. از ملی گراها و ناسیونالیست های طرفدار مصدق و حتی سوسیالیست‌ها نیز در درون این سازمان مشغول فعالیت بودند. از معروفترین کادرهای لائیک درون نهضت می‌توان از دکتر الهیار صالح، عبدالله معظمی و کریم سنجابی (از حزب ایران)، داریوش قروهر و یارانش (از حزب ملت ایران) و از محمد علی خنجی و مسعود حجازی (از حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم تحت نام «حزب سوسیالیست»)<sup>۲۷</sup> نام برد. در عین حال رهبری نهضت در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۳ با حسین فاطمی که در این موقع در خفا زندگی می‌کرد، نیز تا زمان دستگیرش در تماس بود. بعد از احزاب متعلق به نهضت مقاومت ملی و «منفردین» همانطور که قبلاً تشریح شد، دو منبع دیگر یارگیری برای نهضت همانا دانشگاه و بازار بود. نهضت مقاومت به خاطر نفرت دانشجویان از شاه و کودتاگران بزودی در تمام دانشکده‌ها طرفدار و عضو و سمیات پیدا کرد. کمیته ویژه دانشگاه، که در پائیز ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران بوجود آمد عمدتاً از نمایندگان احزاب درون نهضت و از منفردین تشکیل میشد. اما چون تعداد منفردین بیش از اعضای این احزاب بودند، تدریجاً قسمت اعظم فعالیت‌ها به دوش منفردین، که عمدتاً ملی- مذهبی و «خدایرستان سوسیالیست» بودند، افتاد خصوصاً که احزاب ملی شناخته شده و تحت فشار شدید ترور و خفقان سرکوب شده و روز به روز ضعیف میگشتند.<sup>۲۸</sup> فعالیت های سیاسی نهضت در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۴ عمدتاً عبارت بودند از: توزیع نشریات، بسیج دانشجویان در دانشکده‌ها و برگزاری تظاهرات اعتراض آمیز و بسیج مردم، بویژه بازاریان، اولین اعلامیه‌ای که از طرف نهضت چاپ و نسبتاً بطور وسیعی در شهرها و نقاط مختلف ایران در ایام ماه محرم (اوایل پائیز ۱۳۳۲) پخش گردید به اسم «نهضت ادامه دارد» بود که سر و صدای زیادی در بین دانشگاهیان و بازاریان ایجاد کرد.

در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۳، به غیر از کارهای چاپی و نشر مرتب نشریه «راه مصدق» نهضت در فعالیت های بسیجی نیز علیه رژیم کودتا اقداماتی کرد. در انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی که بلافاصله بعد از پیروزی کودتای بیست و هشت مرداد توسط رژیم کودتا

## فصل ششم

در پائیز ۱۳۳۲ برگزار گردید، فرصتی بدست نهضت افتاد تا بتواند مردم را بسیج کند و صدای اعتراض آنان را منعکس سازد. بر این اساس یک کمیته ویژه انتخابات تشکیل شد. نهضت در این انتخابات با شعار «یا پیروز میشویم یا رسوا می‌کنیم» شرکت کرد و کاندیدا داد و همانطور که انتظار میرفت رژیم کودتا از انتخاب آن‌ها به شدت جلوگیری کرد و در واقع هیچ فردی از اپوزیسیون موفق نشد که به مجلس راه یابد.<sup>۲۸</sup>

یکی دیگر از فعالیت‌های چشمگیر نهضت در سال کودتا در موقع آغاز محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی بود. تظاهرات نسبتاً قابل ملاحظه‌ای در تهران در روز ۱۷ آبان ۱۳۳۲ برگزار گردید و بازار و دانشگاه، که به دو سنگر طرفداری از مصدق تبدیل شده بودند، تعطیل شدند. در همان زمان بود که مامورین رژیم برای جلوگیری از حرکت «دادخواهانه» مردم سقف بازار را بر سر بازاریان خراب کردند و بخشی از رهبران طرفدار مصدق در بازار، از جمله محمود مانیان و حسن شمشیری را بازداشت و همراه با جمعی دیگر از ملیون و فعالین حزب توده ایران به جزیره خارک تبعید کردند.<sup>۲۹</sup>

نهضت مقاومت ملی با این منظور بوجود آمد که همه هواداران مصدق را که مخالف رژیم کودتا بودند، در یک سازمان سرتاسری متشکل سازد. ولی اخراج بازرگان و یازده تن از استادان از دانشگاه تهران به خاطر انتشار نامه اعتراضی به کمیسیون نفت مجلس در مخالفت با مذاکرات دولت کودتا با کنسرسیوم نفت در پائیز ۱۳۳۳،<sup>۳۰</sup> دستگیری و اعدام دکتر حسین فاطمی در آبان ۱۳۳۳ و کشف چاپخانه مخفی نهضت بتدریج فعالیت‌های نهضت را دچار وقفه ساخت.

به غیر از سیاست سرکوب و خفقان عامل دیگری نیز در پروسه ریزش پایه‌های توده‌ای و انحلال نهضت مقاومت ملی نقش داشت و آن بروز و تشدید اختلافات در درون نهضت بین سران احزاب و رهبران نهضت از یک سو و در داخل خود احزاب از سوی دیگر بود. پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم در آبان ۱۳۳۳ و تثبیت سیاسی حاکمیت رژیم در تحت حمایت آمریکا و انگلیس در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۵، بخشی از سران حزب ایران چون اللهیار صالح و غلامحسین صدیقی بر آن شدند که رژیم کودتا، با اینکه ضد ملی، وابسته و ضد مردمی است، ولی به خاطر حمایت قدرت‌های بزرگ و داشتن مجلس و دیگر نهادهای دولتی به یک «واقعیت» تبدیل شده است. لذا، آنها بر این عقیده شدند که نهضت باید رژیم را به عنوان «واقعیت» پذیرفته و با آن به عنوان یک «اپوزیسیون» عمل کند. این رهبران، که در واقع جناح «معتدل» نهضت را تشکیل میدادند، بالطبع با بخشی از سران نهضت، که طیف «تندرو» نهضت را تشکیل می‌داد، در تضاد افتادند.

## فصل ششم

طیف «تندرو» که عمدتاً «منفردین» سرشناس درون نهضت بودند و بهیچ یک از احزاب درون نهضت («حزب ایران»، «حزب ملت ایران»، «حزب مردم ایران» و سوسیالیست های طرفدار دکتر محمد علی خنجی، منشعب از «نیروی سوم») تعلق نداشتند معتقد بودند که رژیم کودتا با حمایت آمریکا و انگلستان و بعد از براندازی دولت ملی و قانونی مصدق با زور سرنیزه و اعمال سیاست های سرکوبگرانه به حاکمیت رسیده است و در نتیجه «غیرقانونی» و «فاقد مشروعیت» است.<sup>۲۱</sup>

سرانجام اختلافات به جدایی حزب ایران از نهضت مقاومت انجامید. این جدایی بدون تردید بدنه نهضت را ضعیف ساخت. با اینکه رهبران حزب ایران - صالح، صدیقی، اصغر پارسا، کاظم حسینی، احمد زیرک زاده و چند تن دیگر - در بین مردم زحمتکش بویژه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دارای چندان پایگاه اجتماعی نبودند ولی بسیاری از آنان به عنوان دکتر و مهندس و استادان دانشگاه و یاران مصدق بین مردم، بویژه در بین دانشگاهیان به حسن شهرت و اعتبار معروف بودند. در نتیجه، جدایی آنان «نهضت مقاومت» را در سرایش پراکندگی و انحلال قرار داد.

بعد از جدایی حزب ایران، با اینکه دیگر احزاب در داخل نهضت مقاومت مانده و به مبارزه ادامه دادند ولی آنها نیز اختلافات اساسی با سازماندهندگان نهضت مقاومت داشتند که در اواسط دهه ۱۳۳۰ بروز کرده و باعث تضعیف بیشتر نهضت گردید. گروه «حزب سوسیالیست» (طرفدارن محمد علی خنجی و مسعود حجازی که در اوایل سال ۱۳۳۲ - ماه‌ها قبل از کودتای بیست و هشت مرداد - با حزب نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی اختلاف پیدا کرده و از آن انشعاب کرده بودند) معتقد بودند که «نهضت» باید نماینده احزاب باشد و نه افراد. سران نهضت برخلاف معتقدین به «تحزب» بر آن بودند که تعداد افراد وابسته به احزاب خیلی محدود و محدود به چند صد نفر است، در صورتی که نهضت مقاومت دربرگیرنده دهها هزار تن از افراد با نظرات و عقاید مختلف است که به خاطر مقاومت در مقابل رژیم کودتا پسوی نهضت جذب شده اند. این اختلاف با اینکه به انشعاب در درون نهضت منجر نشد، ولی همانطور که در بخش سوم همین فصل به تفصیل شرح خواهیم داد، در سال ۱۳۳۹ به تضاد بزرگی در درون «جبهه ملی دوم» تبدیل گشته و منجر به انحلال جبهه ملی دوم در سال ۱۳۴۳ گشت. مورد دیگر اختلاف در درون سران حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بود که باعث تضعیف بیشتر نهضت مقاومت در اواسط دهه ۱۳۳۰ گشت. همان طور که در بالا اشاره کردیم، گروه سوسیالیست (خنجی) که از «نیروی سوم» به رهبری ملکی انشعاب کرده بود، پیوسته در درون نهضت علیه

## فصل ششم

ملکی، که بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاده بود، تبلیغ میکرد.<sup>۳۲</sup> بعد از آزادی ملکی از زندان در پائیز ۱۳۳۳، طرفداران خنجی بهیچ عنوان حاضر به عضویت ملکی و یارانش، چون جلال آل احمد، در نهضت مقاومت نشدند. با اینکه ملکی و یارانش به کسب عضویت در نهضت موفق نشدند ولی در سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۶ به مقاومت و مبارزات خود علیه رژیم در خارج از نهضت ادامه دادند.

پهرو در سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۵، تثبیت کودتای ضد خلق از یک سو و اختلافات دامنه دار در درون جنبش از سوی دیگر نهضت مقاومت ملی را دچار ریزش و سپس انحلال در سال ۱۳۳۷ ساخت.

در اواسط فروردین ۱۳۳۴ فرمانداری نظامی تهران تهاجم وسیعی را علیه نهضت مقاومت آغاز کرد. علت این یورش به مناسبت انتشار اعلامیه‌ای از سوی رهبری نهضت تحت عنوان «در مقابل این توطئه بیدار باشیم»<sup>۳۳</sup> بود. در واقع این اعلامیه پاسخ به سیاست جدید شاه بود که در سخنان خود مکرراً از سیاست خارجی ملی در مقابل خارجیان و از آشتی و صلح با اپوزیسیون صحبت میکرد. در اعلامیه مذکور، سران نهضت رژیم را علناً به «فریب و اغفال مردم» متهم ساخته و دکتر مصدق را، که در این دوره در زندان بود، رهبر مبارزات «ضد استعماری» مردم ایران و نخست وزیر قانونی معرفی کرد.

در یورش فروردین ۱۳۳۴، آیت الله زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی و گروهی از فعالین نهضت دستگیر گشتند. با دستگیری سران نهضت این سازمان بیشتر از پیش ضعیف گشت ولی بقایای نهضت در خفا به مقاومت و مبارزه تا اواسط سال ۱۳۳۶ ادامه دادند.

در مهرماه ۱۳۳۶، بدنبال انتشار جزوه ۲۴ صفحه‌ای «نفث» که در آن مضار قرارداد کنسرسیوم و وابستگی رژیم به نیروهای خارجی و اوضاع نابسامان اقتصادی تشریح شده بود، مأمورین انتظامی دولت (در دوره نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال) یورش جدیدی را علیه بقایای سران نهضت سازمان داده و این دفعه کادرهای نهضت چون محمد تقی شریعتی، طاهر احمدزاده را در مشهد و بازرگان و سحابی را در تهران، که در پائیز ۱۳۳۴ از زندان آزاده شده بودند، دوباره دستگیر ساختند. دیگر دستگیرشدگان عبارت بودند از: سید ابراهیم میلانی، آیت الله سید محمد علی انگچی، رحیم عطائی، عباس سمعی و محمد علی خنجی. با دستگیری این کادرها، عملاً نهضت مقاومت ملی به عنوان یک تشکیلات متلاشی گشت.

## فصل ششم

بعد از یورش شهریور ۱۳۳۶ تا تشکیل «جبهه ملی دوم» در تیر ۱۳۳۹، فعالیت سیاسی ابوزیسیون در ایران علیه کودتا منحصر به بخش اعلامیه های ضد رژیم به وسیله چندتن از جوانان ملی- مذهبی بود که در سالهای قبل تحت نام نهضت «مخداپرستان سوسیالیست» به رهبری محمد نخبش و حسین راضی و بعداً تحت نام «حزب مردم ایران» در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ در داخل نهضت مقاومت بسیج شده بودند.<sup>۲۲</sup> در آغاز سال ۱۳۳۹، «سازمان امنیت و اطلاعات کشور» (ساواک) که نزدیک به یکسال قبل توسط کارگزاران «سیا» و «موساد» برای حمایت و حفاظت از رژیم کودتا تشکیل شده بود، طی یک یورش جدید آخرین بقایای نهضت مقاومت را نیز دستگیر ساخته و به زندان و تبعید فرستاد.

نهضت مقاومت ملی ایران با اینکه بعد از نزدیک به هفت سال مقاومت در مقابل رژیم کودتا شکست خورد ولی پیدایش و رشد آن واکنش منطقی و طبیعی از طرف انسانهایی بود که ضربه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آنها را در اقیانوسی از «بهت»، «حیرت» و «ندامت» و بالاخره مقاومت و مبارزه فرو برده بود. با اینکه آنها نتوانستند خود را در مقابل رژیم کودتا به یک بدیل (آلترناتیو) جدی مردمی تبدیل سازند ولی در افشای ماهیت ضد خلقی و وابسته رژیم شاه به آمریکا تاثیر زیادی داشتند. بررسی تحولات سیاسی- اجتماعی ایران در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ نشان می دهد که عقب نشینی تاکتیکی رژیم در آن دوره با اینکه مثل گذشته از منطقی حرکت سرمایه در سطح جهانی، بویژه در خاورمیانه و سیاست های نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) در رأس آن آمریکا (در دوره ریاست جمهوری پرزیدنت جان اف. کندی - ۱۹۶۰-۱۹۶۳) نشأت میگرفت، ولی مبارزات نهضت مقاومت نیز در ایجاد اعلام «فضای باز سیاسی» حتی به شکل محدود آن و در «تشکیل جبهه ملی دوم» تاثیر فراوانی داشت.

## بخش سوم

### جبهه ملی دوم و تشکل های درون آن

بحران اقتصادی دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲ که ناشی از فساد و غارت دارایی کشور از یک سو و افزایش وابستگی روزافزون رژیم شاه به آمریکا از سوی دیگر بود منجر به ازدیاد درصد بیکاری و تعمیق فقر و خرابی وضع زندگی شده<sup>۲۵</sup> و دوباره شرایط را برای مبارزات وسیعتر در ایران آماده ساخت. بدون تردید، اوج گیری مبارزات رهائی بخش در کشورهای همجوار ایران (پیروزی دولت مصر در ملی کردن کانال سوئز و شکست تهاجمات نظامی دولت انگلستان و فرانسه و اسرائیل در جهت سرنگونی دولت جمال عبدالناصر در سال ۱۳۳۵ و پیروزی افسران



## فصل ششم

ملّی گرای عراقی تحت رهبری عبدالکریم قاسم در سرنگونی رژیم سلطنتی وابسته به انگلستان و خروج عراق از پیمان بغداد در سال ۱۳۳۷) در روند و تشدید این مبارزات نقش مهمی داشتند. در پرتو این اوضاع بخشی از رهبران «جبهه ملّی دوم» که تازه یکماه از تأسیس آن میگذشت، در مرداد ۱۳۳۹ طی اعلامیه‌ای آمادگی خود را برای انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملّی به اطلاع عموم رسانیده و درخواست نمودند که دولت منوچهر اقبال آزادیهای مربوط به شرکت مردم در انتخابات مجلس را تامین کند. با اینکه دولت اقبال در عبودیت از دربار به این درخواست عملاً جواب منفی داده و مجلس بیستم را با نماندگان دو حزب سلطنت طلب - «ملّیون» به رهبری اقبال و «مردم» به رهبری اسدالله علم - پر کرد، ولی حرکت رهبران جبهه ملّی (صدیقی، عبدالحسین اردلان، شاپور بختیار، باقر کاظمی و کشاور صدر) جنب و جوش نسبتاً چشم گیری در محافل سیاسی، بویژه در دانشگاه‌ها و بازار، بوجود آورده و باعث تأسیس و گسترش «جبهه ملّی دوم» گشت.<sup>۲۴</sup>

در جریان سال ۱۳۳۸ و در آخر دوره نخست وزیری منوچهر اقبال (از فروردین ۱۳۳۵ تا شهریور ۱۳۳۹) تعداد قابل توجهی از رهبران سابق جبهه ملّی ایران همراه با سران نهضت مقاومت ملّی ایران پس از بررسیهای اوضاع ایران و خاورمیانه به این نتیجه رسیدند که آمریکا و متحدین غربی او به منظور مقابله با «خطر کمونیسم» و گسترش آن در کشورهای جهان سوم درصدد تغییر استراتژی خود در آن بخش از جهان بوده و خواهان پیاده کردن برنامه های رفورم البته بطور محدود در حیطه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در آن کشورها میباشند. آنها با اینکه به هیچ وجهی به شاه و دربار اعتماد نداشتند ولی معتقد بودند که با استفاده از «فضای باز سیاسی محدود»، که آمریکای زمان کنونی خواهان ایجاد آن در ایران بود، میتوانند به تجهیز خود پرداخته و با ایجاد یک سازمان منسجم سرتاسری کشور را به سوی آزادی و استقلال پیش ببرند. البته روشن است که این بینش بر اساس یک توهم بزرگی بنا شده بود که دوباره به نابودی این دفعه «جبهه ملّی دوم» و کل جنبش در سال ۱۳۴۲ منجر گشت. زیرا بررسی تاریخ پانصد ساله‌ای سرمایه داری نشان می‌دهد که منطق حرکت سرمایه هیچوقت نمی‌تواند به ایجاد و تثبیت یک دموکراسی واقعی مردمی در کشورهای توسعه یافته‌ای جهان سومی مثل ایران حکم کند. همانطور که در پایان این فصل خواهیم دید به محض اینکه در ایران مبارزات مردم تعمیق یافته و ابعاد ضدامپریالیستی پیدا کرد، رژیم شاه با حمایت و عنایت همان آمریکای «لیبرال» با یک خشونت و قهر بی سابقه‌ای دوباره به سرکوب جنبش و قلع و قمع آزادیخواهان پرداخت.

## فصل ششم

پهرو در ۲۲ تیر ۱۳۳۹ به دعوت دکتر غلامحسین صدیقی، تعدادی از سران «نهضت مقاومت ملی» (بازرگان، زنجانی، یدالله سبحانی، طالقانی و آیت الله حاج سید جوادی) همراه با رهبران و فعالین احزاب ملی گرا چون صالح، عبدالله معظمی، محمود نریمان و داریوش فروهر در منزل او در تهران اجتماع کردند و در زمینه تشکیل یک سازمان سیاسی تحت نام «جبهه ملی دوم» بموافقت رسیدند. شرکت کنندگان بعد از انتخاب صالح، شاپور بختیار، عبدالحسین خلیلی، کریم سنجایی و سید محمد علی کشاورز صدر به عنوان اعضای «هیئت اجرایی» جبهه در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۹ (هشتمین سالگرد قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱) طی اعلامیه‌ای تشکیل و موجودیت جبهه ملی دوم را در سراسر ایران اعلام کردند.<sup>۲۷</sup>

احزاب تشکیل دهنده «جبهه ملی دوم» عبارت بودند از: حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و حزب سوسیالیست. در اینجا بعد از معرفی احزاب و سازمانهای درون جبهه ملی دوم و سازمانهای همسوی آن به بررسی فعالیت های جبهه و سرانجام آن در سال ۱۳۴۳ خواهیم پرداخت.

### حزب ایران

حزب ایران، که توسط بخش قابل توجهی از اعضای فعال «کانون مهندسين ایران»<sup>۲۸</sup> در سال ۱۳۲۲ بوجود آمده بود، در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ و سپس در زمان ملی شدن صنعت نفت و دوره زمامداری دکتر مصدق نقش مهمی در صحنه سیاسی ایران بازی کرد.<sup>۲۹</sup>

پس از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل «نهضت مقاومت ملی» چندین تن از کادرهای حزب ایران، که دستگیر نشده و یا به تبعید فرستاده نشده بودند، مثل شاپور بختیار، به نهضت پیوسته و بمقاومت علیه رژیم کودتا پرداختند. ولی این رهبران پس از تثبیت رژیم کودتا، تصویب لایحه قرارداد کنسرسیوم و دستگیری و اعدام دکتر حسین فاطمی در ۱۳۳۳ درباره خط مشی مبارزاتی نهضت مقاومت به ویژه در رابطه با ماهیت رژیم کودتا با سران نهضت اختلاف نظر پیدا کرده و از نهضت جدا شدند.<sup>۳۰</sup> در جریان کمپین های انتخاباتی برای مجلس نوزدهم، حزب ایران نیز مثل نهضت مقاومت اعلامیه‌ای علیه آزاد نبودن انتخابات در فروردین ۱۳۳۵ صادر کرد. با اینکه حزب ایران به خاطر نبود آزادی و وجود جو خفقان نتوانست به مجلس نوزدهم نماینده بفرستد، ولی در دوره انتخابات برای مجلس بیستم، اللهیار صالح عضو هیئت اجرایی جبهه ملی دوم با همت و مقاومت تحسین انگیز مردم کاشان به نمایندگی انتخاب شد. صالح تنها نماینده مردم در مجلس بود و بقیه صندلی های مجلس توسط طرفداران کودتا اشغال شدند. شایان توجه

## فصل ششم

است که رژیم نتوانست وجود حتی یک نماینده را که از طرف مردم انتخاب شده بود تحمل کند و خود شاه دستور لغو انتخابات مجلس بیستم را در شهریور ۱۳۳۹ صادر کرد.<sup>۲۱</sup>

همانطور که در فصل های سوم و چهارم و پنجم اشاره شده است، حزب ایران یک حزب ملی گرا و ناسیونالیست با تمایلات سوسیال دموکراتیک و اندیشه های سوسیالیستی بود. این حزب در سنجش با دیگر احزاب دوره ۱۳۲۲-۱۳۴۲ سازمانی «غیر متعهد» و عمدتاً متکی به دولت و سیاست های دکتر مصدق بود. حزب ایران با اینکه برخلاف حزب توده از یک سو و احزاب «آنگلوفیل» از سوی دیگر حامی و طرفدار هیچ نیروی خارجی نبود، ولی بعضی مواقع در مقابل سیاست های آمریکا در ایران و خاورمیانه مواضع «سازشکارانه» گرفته و تبلیغات آمریکا را در دوره «جنگ سرد» در رابطه با «خطر کمونیسم» و نفوذ شوروی و گسترش «برده آهنین» جدی تلقی میکرد. بی جهت نیست که در ژانویه ۱۹۵۷ (بهمن ۱۳۳۵)، در بحبوحه «جنگ سرد» بین دو ابر قدرت شوروی و آمریکا، رهبری حزب ایران فریب سیاست جدید دولت دوايت آیزنهاور را در خاورمیانه خورده و در بست «دکترین آیزنهاور» را که تحت پوشش مبارزه با «نفوذ شوروی» و «خطر کمونیسم» برای سرکوب جنبش های ملی در عراق، سوریه و مصر و لبنان تعبیه شده بود، مورد تایید قرار داد.<sup>۲۲</sup>

حزب ایران، علیرغم کمبودهای سازمانی، محدودیت های مالی و فقر تئوریک و نداشتن یک پلتفرم سیاسی مدرن و منسجم<sup>۲۳</sup>، به خاطر حمایت پایدار از دکتر محمد مصدق و آرمانهای ملی در سالهای بعد از کودتا هنوز در بین اساتید دانشگاهها و بخشی از بازار هواخواهان زیادی داشت. ولی پشتیبانی ضمنی و تأیید رهبری اجرایی حزب از «دکترین آیزنهاوز» در سال ۱۳۳۷ باعث شد که این حزب وجهه سابق خود را بویژه در میان جوانان ملی گرا و دانشجویان از دست بدهد.<sup>۲۴</sup> خواهیم دید که چگونه عطف توجه و امید رهبران حزب به کرامت و کمک «ممالک صنعتی»<sup>۲۵</sup> باعث شد که آنها در هفته های پر از تلاطم بهار ۱۳۴۲ بقول ضرب المثل «گره بیاد زده و خشت بر دریا» نظاره گر اوضاع گشته و دوباره با «ناکارانی» خود نتوانستند کاری از پیش ببرند.

## حزب مردم ایران

حزب مردم ایران توسط گروهی از «خداپرستان سوسیالیست» (جمعیت آزادی مردم ایران)<sup>۲۶</sup> به رهبری محمد نخب و حسین راضی در پائیز سال ۱۳۳۲ تأسیس یافت. رهبری حزب، که «سوسیالیسم اسلامی» را تبلیغ می کرد، بلافاصله بعد از تأسیس حزب به «نهضت

## فصل ششم

مقاومت ملی» پیوسته و در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۶ در دانشگاه و بازار علیه رژیم کودتا مبارزه کرد. رهبران حزب با اینکه نقش چشمگیری در جریان مبارزات نهضت مقاومت ایفاء نکردند ولی نسبت به اهداف مبارزاتی مصدق متعهد باقی ماندند و توانستند جوانان زیادی را که بینش مذهبی داشتند، بسوی جنبش ملی جذب کنند. بعد از سرکوب نهضت مقاومت در شهریور ۱۳۳۶، نخشب برای فعالیت ضد رژیمی در بین جوانان ایرانی در خارج، عازم آمریکا شد و در نتیجه در جریان تشکیل «جبهه ملی دوم» در تیر ماه ۱۳۳۹، «حزب مردم ایران» به رهبری حسین راضی به عضویت جبهه درآمد.<sup>۲۷</sup>

در دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲، حزب مردم ایران در خارج از ایران، بویژه در آمریکا، توسط نخشب و در داخل نیز در اوایل توسط حسین راضی و بعداً توسط دکتر محمد علی شریعتمداری و با حمایت علی شریعتی، که هنوز به فرانسه عزیمت نکرده بود، پایه های وسیعی در بین روشنفکران مذهبی پیدا کرد. طرفداران و اعضای این حزب نیز مثل «حزب ایران» یک برنامه سوسیال دموکراتیک با ویژگی های ایرانی را تبلیغ میکردند ولی برخلاف «حزب ایران» روی مکتب و اصول اسلامی تاکید زیاد می‌ورزیدند.<sup>۲۸</sup> حزب مردم ایران و یا نهضت «خدایپرستان سوسیالیست» در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۲ در دانشگاه تهران طرفداران زیادی را برای همگامی با نهضت ملی بسیج کرد.

در واقع انجمن های اسلامی دانشجویان، که پیشینه پیدایش آنها در جنبش دانشجویی به اوایل دهه ۱۳۲۰ میرسد و در سالهای بعد از کودتا نقش مهمی در سازماندهی دانشجویان مذهبی (که به آرمانهای ملی دولت مصدق پای بند بودند)، بازی کردند. عمدتاً توسط رهبران حزب مردم ایران بسیج میشدند. در دوره بعد از کودتا، اولین انجمن اسلامی با مساعی دانشجویانی چون حسین عالی، منصور بیگی و ابن شهید بعد از تشکیل مواد چهارگانه و مرامنامه خود را براساس اصلاح جامعه بر «طبق دستورات اسلامی» کوشش در ایجاد «دوستی و اتحاد بین افراد مسلمان مخصوصاً جوانان روشنفکر» انتشار حقایق اسلامی و «مبارزه با خرافات مذهبی» انتشار داد. در این دوره (۱۳۳۲-۱۳۳۶) نخشب و راضی در ایجاد گسترش دیگر انجمن های اسلامی نیز نقش محوری بازی کردند.<sup>۲۹</sup>

در دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲، انجمن های اسلامی دانشجویی که با رهبری حزب مردم ایران و هم چنین نهضت آزادی همسوئی و هماهنگی داشتند، در دانشگاه و مدارس در بین دانشجویان و دانش آموزان فعالیت داشتند. بعد از سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، حزب مردم ایران و انجمن اسلامی دانشجویی نیز متلاشی گشته و از بین رفتند. در جریان سال ۱۳۴۳، دو نفر از

## فصل ششم

کادرهای فعال حزب مردم ایران - کاظم سامی و حبیب الله پیمان - با ایجاد «جمعیت اسلامی مردم ایران» (جاما) در خفا، مثل اکثر سازمانهای سیاسی دهه ۱۳۴۰ به مقاومت و مبارزه روی آوردند و همانطور که در فصل هفتم شرح داده خواهد شد، بیای تدارک مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه رفتند.<sup>۵۰</sup>

### حزب ملت ایران

حزب ملت ایران (بر بنیاد پان ایرانیسم) در سال ۱۳۳۰ توسط داریوش فروهر و یارانش بعد از انشعاب از «حزب پان ایرانیست» تشکیل شد.<sup>۵۱</sup> این حزب که تا به آخر به آرمانهای جنبش ملی شدن صنعت نفت و دولت ملی مصدق وفادار ماند، پس از کودتای ۲۸ مرداد همچنان در حمایت از مصدق بمبارزه علیه رژیم کودتا ادامه داد. حزب ملت ایران یکی از اجزای مهم «نهضت مقاومت ملی» در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ محسوب میشد و بعد از ایجاد «جبهه ملی دوم» در تیرماه ۱۳۳۹، با اینکه خود داریوش فروهر در زندان بود ولی حزب ملت ایران به جبهه پیوست.<sup>۵۲</sup>

فروهر، که پس از تشکیل جبهه ملی دوم به عضویت شورای مرکزی آن انتخاب شد، بعد از آزادی از زندان به فعالیت های سیاسی خود دو چندان افزود. گردانندگان نشریه «آرمان ملت» ارگان حزب و فروهر رهبر حزب در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ در کوران مبارزه به دست آوردهای غنی سیاسی رسیده و بتدریج از مواضع «پان ایرانیستی» و شوونیستی حاکم بر «حزب پان ایرانیست» روبرتافته و به مواضع مترقی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی دست یافتند. در کنگره سال ۱۳۴۰ عنوان «پان ایرانیسم» از نام و برنامه «حزب ملت ایران» حذف گردید<sup>۵۳</sup> و حزب موفق شد که طرفداران زیادی را بسوی خود جلب کند. بعد از سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، رهبری حزب زیرزمینی گشته و به مبارزه در خفا ادامه داد. همانطور که بعداً شرح داده خواهد شد، حزب ملت ایران در ایجاد «جبهه ملی سوم» در سال ۱۳۴۴ نقش مهمی را ایفاء کرد. با اینکه «جبهه ملی سوم» نیز در زیر ضربات رژیم دوامی نیاورده و عملاً در آخر سال ۱۳۴۴ متلاشی گشت ولی رهبران حزب ملت ایران - داریوش فروهر و پروانه اسکندری و یارانشان - به مبارزه علیه رژیم شاه در دهه ۱۳۵۰ ادامه دادند و خود فروهر ۱۴ بار در دوره بعد از کودتا تا انقلاب (۱۳۳۲-۱۳۵۷) به زندان افتاد.

## حزب سوسیالیست

حزب سوسیالیست جمعیت کوچکی بود به رهبری دکتر محمد علی خنجی، که در نیمه دوم سال ۱۳۳۲ به علت اختلاف با خلیل ملکی از «نیروی سوم» جدا شد و به «نهضت مقاومت ملی» پیوست.<sup>۵۴</sup> خنجی که در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ در داخل «نیروی سوم» بیک ایدئولوگ و فعال سیاسی تبدیل شده بود، بعد از انشعاب از «نیروی سوم» و تشکیل «حزب سوسیالیست» توانست مقام و اهمیت خوبی را در داخل «نهضت مقاومت ملی» کسب کند. خنجی نویسنده‌ای پر کار و محقق در تاریخ قدیم ایران بوده و به چند زبان خارجی آشنائی داشت. خنجی در یورش ماموران رژیم بر علیه نهضت مقاومت در شهریور ۱۳۳۶ همراه با چند تن از سران نهضت مقاومت ملی دستگیر گشته و به زندان افتاد.

در جریان تشکیل جبهه ملی دوم در تیر ۱۳۳۹، حزب سوسیالیست تحت رهبری خنجی، که بتازگی از زندان آزاد گشته بود، به جبهه ملی دوم پیوست. خنجی و یار نزدیکش، مسعود حجازی که به شورای مرکزی جبهه ملی دوم انتخاب شده بودند، در روند ساختار تشکیلاتی و سرانجام جبهه در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ نقش مهمی ایفاء کردند. در جریان سال پرتلاطم ۱۳۴۱، خنجی و حجازی که نفوذ زیادی در شورای مرکزی جبهه پیدا کرده بودند، نظریه و شعار تغییر «جبهه» به «یک حزب واحد» و «بزرگ» را در داخل جبهه عنوان کرده و اعلام کردند که تمام احزاب در داخل جبهه به نفع تغییر جبهه به یک «حزب بزرگ» خود را منحل اعلام سازند. خنجی و حجازی در پی اعلام و تبلیغ نظریه خود عملاً «حزب سوسیالیست» را به نفع ایجاد و تشکیل یک حزب واحد منحل نمودند.<sup>۵۵</sup>

نظریه «تحزب» که تغییر ماهوی جبهه و تبدیل آن بیک حزب واحد و بزرگ را تبلیغ میکرد، از سوی بعضی از منفردین داخل جبهه ملی دوم، مثل کریم سنجایی، نیز حمایت میشد. ولی اکثر اعضای رهبری جبهه ملی دوم (حزب ایران، حزب ملت ایران و حزب مردم ایران) و سازمانهای سیاسی دیگر مثل «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» و نهضت آزادی ایران، که در این دوره (۱۳۳۸-۱۳۴۰) تأسیس یافته بودند ولی در داخل جبهه نبودند، با تغییر ماهیت جبهه به یک حزب واحد و بزرگ مخالف بودند.

خنجی و حجازی برای مدتی با طرفداران خود در جهت انحلال و تغییر جبهه به یک حزب بزرگ و واحد فعالیت های گسترده‌ای انجام دادند. آنها در این رهگذر توانستند بخش عمده‌ای از ارگانهای تشکیلاتی جبهه را تحت تاثیر نظرات خود در آورده و اکثر نمایندگان کنگره جبهه ملی

## فصل ششم

دوم را در پاییز ۱۳۴۱ با خود هم آواز سازند. بعد از برگزاری کنگره جبهه، رهبری جبهه، که به دست خنجی و حجازی و طرفداران خط «تحزب» افتاده بود، از ورود سازمانهای سیاسی تازه تأسیس یافته «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران»، و «سازمان نهضت آزادی» که وجود و بقای یک جبهه وسیع ملی متشکل از احزاب و سازمانهای ملی مختلف ولی با حفظ ضوابط حزبی را موثر و مناسب میدانستند، به داخل جبهه ممانعت کرد.<sup>۵۶</sup>

فعالیت های خنجی و حجازی در دوره ۱۳۴۱-۱۳۴۲، با اینکه موقتاً چشمگیر بودند و از حمایت افراد سرشناسی چون کریم سنجایی و اللهیار صالح برخوردار بودند ولی، همانطور که در صفحات بعدی خواهیم دید، در دراز مدت نتوانستند خنجی و حجازی و دیگر طرفداران «تحزب» را به سر منزل مقصد، یعنی تغییر جبهه به حزب بزرگ، برسانند. آنها نه تنها باعث تضعیف هر چه بیشتر جبهه ملی دوم و بالاخره انحلالش در سال ۱۳۴۳ گشتند، بلکه با جوسازی های متعدد علیه «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» و بویژه با زدن «انگ» به شخص ملکی جنبش سوسیال دموکراسی ایران را، که در آن دوره شانس زیادی برای تحکیم و گسترش داشت، عقیم ساختند.

در اینجا پیش از اینکه به پروسه تضعیف و پراکندگی و بالاخره انحلال جبهه ملی دوم پردازیم به بررسی چند و چون پیدایش و رشد دو سازمان سیاسی ملی دیگر - «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» و «نهضت آزادی ایران» - در دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲، که خواهان عضویت در جبهه ملی دوم ایران بودند، می پردازیم. خواهیم دید که ممانعت از ورود این دو سازمان بدرون جبهه توسط خنجی و حجازی و دیگر طرفداران نظریه ایجاد حزب واحد بزرگ از عواملی بود که باعث پراکندگی و بالاخره انحلال جبهه ملی دوم در سال ۱۳۴۳ گردید.

### جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران

همانطور که در فصل پنجم، در بخش چهارم شرح داده شد در ماه های حساس بعد از پیروزی قیام سی تیر ۱۳۳۱ «حزب زحمتکشان ملت ایران» نیز دچار انشعاب گشت و طرفداران دولت ملی مصدق در درون آن برهبری خلیل ملکی بعد از جدائی از مظفر بقائی موفق شدند که با انتشار مداوم روزنامه «نیروی سوم» تحت نام «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» بمبارزه خود در جهت حمایت از دولت ملی مصدق ادامه دهند.<sup>۵۷</sup>

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نیروی سوم نیز مثل سازمانهای مترقی و ملی مورد سرکوب قرار گرفت و خلیل ملکی نیز در شهریور همان سال دستگیر و در قلعه فلک الافلاک

خرم آباد (لرستان) زندانی گردید. در غیاب ملکی، اختلافات درونی که قبلاً در بین کادرهای «تیروی سوم» ریشه دوانده بود، تشدید یافت. گروهی به رهبری دکتر محمدعلی خنجی از «تیروی سوم» جدا گشت و بعداً تحت نام «حزب سوسیالیست» در داخل «نهضت مقاومت ملی» به فعالیت ادامه داد. با اینکه یاران ملکی به خاطر مخالفت های خنجی و دیگر رهبران حزب سوسیالیست نتوانستند به عضویت «نهضت مقاومت» درآیند، ولی آنها توانستند در کنار «نهضت مقاومت ملی»، «بمبارزه علیه رژیم کودتا ادامه دهند».<sup>۵۸</sup>

ملکی بعد از آزادی از زندان، طرح تشکیل سازمان جدید «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» را تهیه کرد و در اختیار یاران خود قرار داد. در شهریور ۱۳۳۹، ملکی و یارانش تحت نام «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» اعلام موجودیت کرده و خواهان پیوستن به «جبهه ملی دوم» گشتند. همانطور که در صفحات پیشین اشاره کردیم، پیشنهاد عضویت «جامعه» به جبهه ملی دوم به خاطر مخالفت رهبران حزب سوسیالیست (خنجی و حجازی) که در این موقع نفوذ زیادی در درون هیئت اجرایی جبهه ملی داشتند، رد گردید با اینکه «جامعه سوسیالیست ها» یکی از احزاب و سازمانهای سیاسی عضو درون جبهه ملی دوم نبود ولی در خارج از آن جبهه و در همسویی با آن به مقاومت و مبارزه علیه رژیم ادامه داد و با انتشار مجدد نشریه «علم و زندگی» که سالها توقیف بود، در بین روشنفکران و تحصیل کرده ها محبوبیت یافت. این نشریه به خاطر انتشار مقالات تحقیقی و تحلیلی درباره مبارزات خلقهای جهان سوم، بویژه در کشورهایی مثل غنا و گینه در آفریقا، و گزارش مشروح انقلاب کوبا و گزارشاتر درباره اوج گیری مجدد انقلاب رهائی بخش الجزایر از معروفیت چشمگیری در دوره ای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ برخوردار بود. از نویسندگان معروف این نشریه در آن دوره میتوان در اینجا از جلال آل احمد، علی اصغر حاج سید جوادی، عبدالله برهان و سیمین دانشور نام برد.<sup>۵۹</sup>

در جریانات پرتلاطم سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲، که منجر به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گشت، ملکی و «جامعه سوسیالیست ها» با اینکه دارای اندیشه های سوسیالیستی و سکولار بودند ولی از مبارزات روحانیت، که در این سالها تشدید یافته بود، دفاع کردند. آنها حتی از موضع «جبهه ملی دوم» که چندان رغبتی به همکاری با روحانیت و طرفداران آیت الله خمینی نشان نمی داد، طی یک اعلامیه ای انتقاد کردند. می توان گفت که جامعه سوسیالیست ها به طور کلی و خلیل ملکی به طور ویژه نسبت به نقش روحانیت در فعالیتهای سیاسی جنبش منجمله در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موضع حمایتی داشتند. اینکه ملکی که بیشتر از دیگر افراد سرشناس اپوزیسیون (که عمدتاً در درون «جبهه ملی دوم» فعالیت داشتند) به نظرات سوسیالیستی و لائیک تمایل



## فصل ششم

داشته ولی به روشنی سرکوب روحانیون ضد رژیم و بویژه سرکوب قیام پانزده خرداد را محکوم میکرد احتمالاً به خاطر نقش و موقعیتی که در آن دوره جلال آل احمد در جامعه سوسیالیست‌ها بازی میکرد نیز بوده باشد. والا عمده عامل حمایت «جامعه سوسیالیست‌ها» از قیام و نقش خمینی در آن دوره (۱۳۴۰-۱۳۴۲) این بود که ملکی و یارانش مقابله با رژیم کودتا و دیکتاتوری شاه را مدنظر داشتند و هر حرکتی که علیه رژیم شاه از طرف اقشار مختلف بوجود می‌آمد مورد حمایت «جامعه سوسیالیست‌ها» قرار میگرفت.

به غیر از «حزب سوسیالیست» به رهبری خنجی و «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» به رهبری ملکی، یک تشکل دیگر از بقایای «نیروی سوم» سابق در این دوره در خارج از ایران تحت نام «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» فعالیت داشت. عمده فعالین این تشکل عبارت بودند از: حسین ملک (برادر کوچکتر خلیل ملکی)، امیر پیشداد و محمد علی همایون کاتوزیان. اینان چون در خارج فعالیت میکردند در نتیجه آنطور که باید و شاید نتوانستند در جریان‌ات ۱۳۳۹-۱۳۴۲ در صحنه سیاسی ایران نقش بازی کنند. ارگان این تشکل نشریه ماهانه «سوسیالیسم» بود، که بطور نسبتاً مرتب در اروپا منتشر میشد. «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» با اینکه با «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» رابطه تشکیلاتی و سازمانی نداشت و مستقلاً فعالیت می‌کرد، ولی از نظرگاه ایدئولوژیکی و مواضع سیاسی بویژه در حیطه سوسیالیسم و کاربرد آن در ایران با آن همسو بود.

روی هم رفته تمامی بخش‌های مختلف «نیروی سوم» سابق نتوانستند آنطور که باید و شاید در دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲ نقش مهمی در صحنه سیاسی ایران ایفاء کنند. بخش «حزب سوسیالیست» نه تنها نتوانست در سطح جنبش مطرح شود بلکه رهبران آن خنجی و حجازی با ایجاد «جو سازی» علیه ملکی مانع ورود «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی» به «نهضت مقاومت ملی ایران» در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ و به «جبهه ملی دوم» در دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲ گشتند. به نظر نگارنده، خنجی با این حرکت خود باعث عدم نفوذ و گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی در جنبش ملی ایران در آن دوره گشت. سیاست‌های نادرست رهبران «حزب سوسیالیست» نه تنها به پیشرفت اندیشه‌های سوسیالیستی کمکی نکرد، بلکه طرح شعار و تئوری ایجاد حزب بزرگ و تغییر «جبهه» به یک «حزب واحد» به عنوان یک عامل اساسی، همانطور که در صفحات آینده همین بخش به تفصیل شرح داده خواهد شد، نقش بزرگی در تضعیف، پراکندگی و بالاخره انحلال «جبهه ملی دوم» در اردیبهشت ۱۳۴۳ بازی کرد. خود خنجی، که «حزب سوسیالیست» را در سال ۱۳۴۱ به نفع ایجاد حزب واحد منحل ساخته بود،

## فصل ششم

بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و انحلال جبهه ملی دوم در ۱۳۴۳ به کار تحقیق درباره تاریخ قدیم ایران روی آورد و در سال ۱۳۵۰ در سن ۲۵ سالگی بدروود زندگی گفت.<sup>۶۰</sup>

فعالین بخش «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» با اینکه در داخل ایران فعالیتی نداشتند، ولی مدتها در ایجاد و گسترش جنبش دانشجویی و برپائی کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج و اشاعه اندیشه های سوسیالیستی تا اواخر دهه ۱۳۴۰ و آغاز دهه ۱۳۵۰ نقش داشتند. بخش «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» به رهبری ملکی با اینکه نتوانسته بود به عضویت «جبهه ملی دوم» پذیرفته شود ولی تا آخر عمر سازمانی خود به آرمانهای نهضت ملی ایران وفادار مانده و در دوره بعد از حوادث پانزده خرداد ۱۳۴۲ و انحلال «جبهه ملی دوم» در سال ۱۳۴۳، در تشکیل «جبهه ملی سوم» در سال ۱۳۴۴ نقش مهمی ایفاء کرد. با اینکه «جبهه ملی سوم» هنوز پا نگرفته در نیمه دوم سال ۱۳۴۴ از هم پاشیده گشت و جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران نیز در زیر ضربات سرکوبگرانه رژیم بکلی از هم پاشید، ولی خود ملکی به مبارزات سیاسی علیه شاه تا اواخر عمر خود ادامه داد.

ملکی با اینکه هیچوقت نتوانست سازمان سیاسی بزرگی را در میان ایوزیسیون ایران به وجود آورد ولی در ارتقاء سطح آگاهی دانشجویان و روشنفکران در رابطه با مقولات مربوط به تئوری و عملکرد سوسیالیسم نقش بزرگی را در آن دوره بویژه در نیمه اول دهه ۱۳۴۰ بازی کرد. بدین جهت، در اینجا نظری اجمالی به زندگی و محیط سیاسی ملکی میاندازیم.

خلیل ملکی در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در تبریز بدنیا آمد. پدرش فتحعلی آقا از بازرگانان مشروطه طلب بازار تبریز بود. مرگ ناپهنگام پدر در بحبوحه پیروزی انقلاب مشروطیت و ازدواج دوباره مادر، منجر به مهاجرت خانواده ملکی به شهر سلطان آباد (اراک فعلی) گشت. او پس از گذراندن دوره تحصیلات ابتدائی و متوسطه به تهران رفت و در آنجا در مدرسه صنعتی ایران و آلمان به تحصیل ادامه داد.

خلیل ملکی در سال ۱۳۰۷ در مسابقه اعزام دانشجو به خارج توفیق یافت و برای تحصیل در رشته شیمی با بورس دولتی به آلمان رفت. درگیری او با مقامات سفارت ایران در برلن، که میخواستند بر علل مرگ یک دانشجوی ایرانی به نام حسین قلی عطائی، که بر اثر فشار مامورین سفارت دست به خودکشی زده بود، سرپوش گذارند باعث شد که به اتهام داشتن مرام کمونیستی هزینه تحصیلی اش را قطع کنند. لذا وی بدون اتمام رساله دکتری خود به ایران بازگشت.<sup>۶۱</sup> تا آنجا که اطلاع در دست ملکی قبل از بازگشت به ایران با تقی ارائی، که در آن زمان در برلین مشغول تدریس بوده، آشنا شده و به نظرات مارکسیستی او گرایش پیدا کرد.<sup>۶۲</sup>

## فصل ششم

بعد از بازگشت به ایران، ملکی در دانشسرای عالی در رشته فلسفه و علوم تربیتی ادامه تحصیل داده و پس از اخذ لیسانس، شروع به تدریس در دبیرستانهای تهران نمود. در همین زمان، یعنی در اوایل دهه ۱۳۱۰، ملکی به سوی گروه ارانی جلب شد. ارانی که بعد از بازگشت به ایران با کمک بزرگ علوی و ایرج اسکندری و بخشی از هم‌دوره‌های دوران تحصیلی در برلین (که اکثراً به ایران برگشته بودند) به انتشار مجله مارکسیستی «دنیا» دست زده بود، از پیوستن ملکی به گروه «۵۳ نفر» استقبال کرد.<sup>۶۲</sup> این گروه همانطور که در فصل دوم این کتاب به تفصیل شرح داده شده است، به اتهام تشکیل جمعیتی با مرام اشتراکی دستگیر گشته و بعد از محاکمه به زندان افتادند. ملکی در سال ۱۳۱۷ یک سال بعد از دستگیری در سن ۲۸ سالگی به ۴ سال زندان محکوم شد.

پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و آزادی زندانیان سیاسی و باز شدن فضای سیاسی کشور و برقراری آزادیهای نسبی دموکراتیک، ملکی همراه ۲۶ نفر از گروه «۵۳ نفر» که بتازگی از زندان آزاد شده بودند در منزل سلیمان اسکندری در تأسیس حزب توده ایران شرکت کرد. نزدیک به شش سال بعد، ملکی همراه شماری دیگر از کادرهای فعال حزب، که خود را اعضای «جبهه اصلاح طلب» حزب توده محسوب می‌داشتند، نخستین انشعاب مهم را در حزب توده ایران رهبری کرد.<sup>۶۴</sup> اولین اعلامیه انشعاب به عنوان اخطار به حزب روز ۱۳ دی ۱۳۲۶ منتشر شده و اعلامیه‌ای دوم روز ۲۶ دی ۱۳۲۶ کار انشعاب را قطعی اعلام کرد. پس از انشعاب ملکی و یارانش چون چندان حمایتی از طرف روشنفکران در داخل ایران و از طرف حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در خارج کسب نکردند بلافاصله پراکنده گشته و بعد از آن نزدیک به سه سال (۱۳۲۶-۱۳۲۹) به کار تفحص و تحقیق پرداختند.

با اوج گیری جنبش ملی شدن صنعت نفت و مبارزات مردم برای آزادی و استقلال در سال ۱۳۲۹ (زمان نخست وزیری علی رزم آرا) ملکی به همکاری با روزنامه «شاهد» به مدیریت دکتر مظفر بقائی دست زد. در همان سال، بقائی و ملکی تصمیم به تأسیس «حزب زحمتکشان ایران» گرفتند. پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، همانطور که در فصل پنجم به تفصیل شرح داده شده است، بقائی بر اثر مخالفت با مواضع ضدامپریالیستی مصدق و در نتیجه درگیری با ملکی و کادرهای طرفدار مصدق در اوایل مرداد ۱۳۳۱ حزب را ترک کرد. سه روز بعد جمعی چماق‌بندست با قهر و خشونت محل حزب را به دستور بقائی اشغال کردند و اعضای آن را که عمدتاً طرفداران ملکی بودند اخراج کردند. چند روز بعد فعالین حزب به رهبری ملکی رسماً طی نشستی «حزب زحمتکشان ایران (نیروی سوم)» را تشکیل دادند.<sup>۶۵</sup>

## فصل ششم

در عرض یک سال «نیروی سوم» تحت رهبری ملکی تعداد وسیعی از جوانان، دانشجویان، پیشه‌وران و روشنفکران را بسوی خود جلب کرد. در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب هزاران عضو رسمی در سراسر ایران پیدا کرد و شعب آن در شهرهای متعدد ایران دایر گشتند. در جریان سال ۱۳۳۲، روزنامه «نیروی سوم» به عنوان روزنامه سیاسی-خبری و مجله ماهانه «علم و زندگی» به عنوان نشریه تئوریک نیروی سوم، مرتب منتشر میشدند. این نشریات در بین دانشجویان و روشنفکرانی که سوسیالیست و دارای گرایش‌های چپ بودند ولی به علل مختلف به حزب توده ایران نپیوسته بودند و یا اینکه بعد از چندی عضویت در آن حزب (مثل ملکی و یارانش) حزب توده را ترک کرده بودند محبوبیت خاصی کسب کردند.

مضافاً حزب زحمتکشان ایران (نیروی سوم) موفق شد «نهضت زنان پیشرو» به همت صبیحه ملکی (همسر خلیل ملکی) و سایر زنان هوادار «نیروی سوم» را تشکیل دهد. در روز اول دیماه ۱۳۳۱ این سازمان اعلام کرد که:

*«انتظار زنان از دولت دکتور مصدق اینست که از محرومیت‌های قبلی زنان کاسته شود و رسوم کهن برکنار گردد و [دولت] با تجدید نظر در لایحه قانون انتخابات زنان ایران را از حقوق و مزایای طبیعی برخوردار سازد.»<sup>۶۶</sup>*

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملکی ضمن اعلامیه‌ای از مخفیگاه خود علل گوناگون شکست جنبش و سرنگونی حکومت مصدق را در آن مرحله تجزیه و تحلیل کرد و خطوطی برای مبارزه در آینده ترسیم نمود و اعلام کرد که مبارزه را باید دوباره «از صفر شروع کرد» و بالاخره روز ۱۶ شهریور ۱۳۳۲، دو هفته پس از کودتا خود را به فرمانداری نظامی کودتاجیان معرفی کرد، و در نتیجه تشکیلات نیروی سوم زیر زمینی گشت. او را بدون محاکمه در قلعه فلک الافلاک در خرم آباد لرستان زندانی کردند. خود در این باره در نامه تاریخی اش به مصدق می‌نویسد:

*«... آن چه در فلک الافلاک در انتظار من بوده یک شکنجه روحی از نوع جدید است که در تمامی ادوار گذشته تاریخ نظیر ندارد... من در آن جا در یک محیط کینه و نفرت غوطه ور بودم. این که انسان تک و تنها در میان گروهی زندانی باشد که هم‌زمان سابق او بوده اند ولی به او به نظر یک دشمن و خیانتکار می‌نگرند، عذاب الیمی است که تنها کسانی که در معرض آن باشند به درجه خرد کنندگی آن می‌برند... سالها بعد از آن که از زندان آزاد شدم... پسر مرحوم ملک الشعراء بهار [مهر داد بهار] که از افراد برجسته حزب توده در فلک الافلاک*

## فصل ششم

بود- از آن حزب برگشت و هفت‌م‌ای یکبار پیش من می‌آمد. او برای من حکایت کرد که رفقای حزبی اش نقشه قتل مرا در فلک الافلاک کشیده بودند.<sup>۶۷</sup>

همانطور که در صفحات پیشین همین بخش شرح داده شد، ملکی بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۳۸ اقدام به تأسیس «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی» کرد. با اینکه عضویت ملکی و «جامعه سوسیالیست‌ها» به خاطر مخالفت‌ها و فعالیت های خنجی و حجازی به «جبهه ملی دوم» پذیرفته نشد ولی آنها نیز مثل مهدی بازرگان و نهضت آزادی در خارج از جبهه ملی دوم بمبارزات خود علیه رژیم شاه ادامه دادند و در سال ۱۳۴۴ در تشکیل جبهه ملی سوم، نقش مهم بازی کردند.

ما در اینجا بعد از بررسی پیدایش و فعالیت «نهضت آزادی ایران» در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۲، به چند و چون فعالیت های جبهه ملی دوم و سرانجام پراکندگی و انحلال آن در سال ۱۳۴۳ خواهیم پرداخت.

### نهضت آزادی ایران

نهضت آزادی ایران، که امروز کهنسال ترین سازمان سیاسی مذهبی در تاریخ معاصر ایران محسوب میگردد، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ تأسیس یافت. رهبران موسس آن عموماً رهبران «نهضت مقاومت ملی» در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ بودند. این رهبران عبارت بودند از: مهدی بازرگان، بدالله سحابی و سید محمود طالقانی. برای پایه گذاران نهضت آزادی «محرک» مبارزه برای آزادی و استقلال «مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی» بود.<sup>۶۸</sup> برای بازرگان و یارانش ایجاد وحدت و هموئی بین «جنبش نوگرای اسلامی» و نهضت ملی ایران از همان اوایل ایجاد نهضت آزادی به یک امر ضروری درآمد.<sup>۶۹</sup> روی این اصل، رهبران نهضت آزادی دکتر مصدق را با اینکه یک فرد مذهبی نبود ولی برای اسلام احترام قائل بود، به عنوان یگانه «رئیس دولت و منتخب و مبارز بزرگ ضد استعمار» مورد تجلیل و احترام قرار دادند.<sup>۷۰</sup> آنها تا آخرین روزهای زندگی مصدق با او رابطه داشته و عموماً او را از اقدامات سیاسی خود مطلع میکردند.<sup>۷۱</sup>

اکثر اعضای نهضت آزادی را بازاریان، روشنفکران مذهبی و کارمندان متوسط دولتی و تکنوکرات ها، که عموماً تحصیلات دانشگاهی داشتند و هوادار تلفیق تعالیم اسلامی با علوم جدید و اندیشه های ملی گرانی بودند، تشکیل می‌دادند. استقبال بخش مهمی از اقشار مذهبی، بخصوص جوانان، که خواهان مبارزه علیه دولت کودتا و دیکتاتوری بودند، در این دوره از نهضت آزادی چشمگیر بود.<sup>۷۲</sup>

## فصل ششم

در دوره سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲، رهبران «نهضت آزادی» با اینکه بطور رسمی در داخل «جبهه ملی دوم» عضویت نداشتند ولی فعالانه از نظریه «جبهه» به عنوان نهادیکه دربرگیرنده‌ای سازمانها و احزاب سیاسی باقی مانده و به یک حزب واحد و بزرگ تبدیل نگردد، دفاع کردند.<sup>۷۲</sup> در این امر آنها از حمایت و همسویی «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» به رهبری ملکی و «حزب مردم ایران» به رهبری حسین راضی و «حزب ملت ایران» به رهبری داریوش فروهر بهره مند بودند.

بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و محاکمه و محکومیت رهبران نهضت آزادی، توسط رژیم شاه، فعالیت سازمان در ایران عملاً متوقف گشت. ولیکن فعالین جوان نهضت آزادی که در جریان سرکوب سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۳ به اروپا و آمریکا عزیمت کرده بودند، در خارج به فعالیت های نهضت بویژه در داخل کنفدراسیون جهانی در دوره ۱۳۴۳-۱۳۴۶ و سپس در داخل انجمن های اسلامی دانشجویی در دوره ۱۳۴۷-۱۳۵۷ ادامه دادند. اهم این فعالین، که بعدها در تاریخ ایران معروف گشتند، عبارت بودند از: ابراهیم یزدی، مصطفی چمران، عباس امیرانظام و پرویز امین. همانطور که در فصل هفتم به تفصیل شرح داده خواهد شد، فعالین نهضت آزادی ازحمایت و همکاریهای افراد سرشناس دیگر مثل علی شریعتی و ابوالحسن بنی صدر در پاریس و نخشب و صادق قطب زاده در آمریکا، که عمدتاً به طیف های مختلف ملی - مذهبی ها تعلق داشته ولی عضو سازمان نبودند، برخوردار بودند.<sup>۷۳</sup>

### فعالیت های جبهه ملی دوم

جبهه ملی دوم، با اینکه به خاطر ضعف رهبری و نبود مصدق در صحنه سیاسی ایران بالاخره در سال ۱۳۴۳ عملاً متلاشی گشت ولی در فضای نسبتاً باز سیاسی دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲ نقش قابل توجهی بویژه در جریان انتخابات مجلس بیستم در زمستان ۱۳۳۹ ایفاء کرد.

در آغاز فعالیت های انتخاباتی، رهبران جبهه تقاضای برگزاری میتینگ (تظاهرات) کرده و از دولت شریف امامی خواستند که به آنها امتیاز و انتشار روزنامه داده شود. ولی چون با این درخواستها موافقت نشد و در عوض مقر جبهه در تهران توسط پلیس اشغال گشت، رهبری جبهه تصمیم گرفت که در اعتراض به عدم وجود انتخابات آزاد در صحن مجلس سنا متحصن گردد.

در دهم بهمن ۱۳۳۹، چهارده تن از رهبران جبهه ملی که شامل غلامحسین صدیقی، باقر کاظمی، عبدالحسین اردلان و محمدعلی کشاورز صدر و دیگران میشدند، در تالار قرائت خانه

## فصل ششم

مجلس سنا متحصن شدند.<sup>۷۵</sup> شاه در اول خواست که با فرستادن دو تن از سناتورهای بسیار وفادار خود - محسن صدر و حسن تقی زاده - رهبران جبهه را به سازش و مصالحه وادارد ولی چون موفق نشد دستور بازداشت متحصنین را در داخل کتابخانه صادر کرد. در حمایت از تحصن رهبران جبهه، که حدود پنج هفته طول کشید، دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به عدم آزادی انتخابات به تظاهرات وسیع خیابانی (در روز ۱۳ بهمن ۱۳۳۹) دست زده و بعد از بیست روز تظاهرات، در روز ۴ اسفند ۱۳۳۹ اتومبیل منوچهر اقبال وزیر دربار را در داخل دانشگاه آتش زدند. علیرغم تظاهرات وسیع دانشجویی، تعطیلی بازار و تحصن رهبران جبهه در مجلس سنا، انتخابات دوره بیستم مجلس نیز به روال مجلس های هیجدهم و نوزدهم انجام شد و شاه دوباره مجلس را از نمایندگان طرفدار خود و ضد مصدق پر کرد. با اینکه انتخابات به دلخواه شاه پایان رسید و در روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۹ مجلس بیستم شاه افتتاح یافت ولی بحران و تلاطمات سیاسی در ابعاد وسیعتری ادامه یافت.

شاه و تیمور بختیار، رئیس ساواک، با اینکه خواهان سرکوب قهر آمیز مبارزات مردم بودند ولی به خاطر سیاست استراتژیکی دولت آمریکا تحت رهبری جان کندی که خواهان ایجاد فضای باز سیاسی در ایران بود،<sup>۷۶</sup> جرأت نمیکردند که به سرکوب قهرآمیز و علنی دست بزنند. خواهیم دید که زمانی که جنبش مردم دوباره پایه های رژیم شاه و منافع آمریکا را در سال ۱۳۴۲ آماج حمله قرار داد همان دولت آمریکا سرکوب قهرآمیز توسط شاه و بختیار را مورد حمایت قرار داد.

بهررو در آغاز سال ۱۳۴۰ به خاطر وجود فضای باز سیاسی و به دنبال تظاهرات دانشجویی، روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرهنگیان تهران نیز در اعتراض به شرایط کار و کمی حقوق خود اعتصاب کردند. در جریان اعتصاب، گروهی از فعالین باشگاه مهرگان (خانه معلم)، که توسط «جامعه معلمان ایران» در حمایت از خواسته های معلمان تأسیس یافته بود، توسط قوای انتظامی و پلیس ساواک بازداشت و زندانی شدند. علیرغم این دستگیریها و حمله و محاصره «باشگاه مهرگان» توسط قوای انتظامی، کثرت تظاهرات کنندگان بحدی بود که ماموران انتظامی برای متفرق کردن تظاهر کنندگان به قهر متوسل شده و به سوی مردم تیراندازی کردند. در اولین لحظات تیراندازی یکی از معلمین - ابوالحسن خانعلی - کشته شد. تشییع جنازه خانعلی، که در آن بیش از صد هزار تن شرکت کردند، تبدیل به تظاهرات ضد رژیم گشت. «جبهه ملی دوم» اعلامیه‌ای تحت عنوان «دولت معلم کُش» منتشر کرد و ضمن محکوم ساختن این جنایت مردم را به ادامه مبارزه تشویق نمود. قتل خانعلی نه تنها به بعد تظاهرات افزود و شعارها ارتقاء یافت

## فصل ششم

بلکه به درخواست مشخص مجازات قاتل خانعلی و کناره گیری دولت شریف امامی (که در شهریور ۱۳۳۹ به سرکار آمده بود) منجر گردید.<sup>۷۷</sup>

تظاهرات اقشار مختلف مردم، بویژه دانشجویان و ناراضیانی در بین بازاریان و سخنرانی های واعظین و علمای مذهبی بویژه در قم باعث گردید که کابینه شریف امامی در اردیبهشت ۱۳۴۰ سقوط کند. از دکتر علی امینی، عاقد قرارداد امینی - پیچ (کنسرسیوم نفت) در ماههای بعد از کودتا، دعوت شد که نخست وزیری ایران را بپذیرد. او تحت عنوان یک «دموکرات و لیبرال» زمام امور را در دست گرفته و قول داد که به مردم آزادی داده و مانع فعالیت های سیاسی احزاب نگردد.<sup>۷۸</sup>

امینی با اینکه در کابینه اول دکتر مصدق (۱۳۳۰-۱۳۳۱) وزیر اقتصاد بود ولی در جریان کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ در مخالفت با مصدق با کودتاگران همکاری کرد و سپس در دولت زاهدی به عنوان وزیر دارائی ایران قرارداد «امینی - پیچ» (کنسرسیوم نفت را، که در واقع به لغو «ملی شدن صنعت نفت» منجر گردید، به تصویب مجلس هیجدهم (که صندلی های آنرا نمایندگان و طرفداران کودتا اشغال کرده بودند) رساند. او دو سال قبل از اینکه با خواست و حمایت آمریکا به نخست وزیری ایران برسد، سفیر ایران در آمریکا بود.<sup>۷۹</sup>

امینی بعد از اشغال پست نخست وزیری، مثل قوام السلطنه، برای جلوگیری از رشد جنبش مردم ایران، نقاب کاذب دموکراسی و آزادی را به صورت خود زد. او با برکناری سپهد تیمور بختیار، رئیس بدنام و «جلاد» سازمان امنیت و «تبعید» منوچهر اقبال به خارج از کشور و دعوت سه تن از «اصلاح طلبان» - دکتر حسن ارسنجانی، نورالدین الموتی و محمد درخشش - به همکاری برای چند ماهی در تابستان و پائیز ۱۳۴۰ توانست بخشی از اپوزیسیون بویژه «جبهه ملی دوم» را فریب دهد.

در واقع رهبران «جبهه ملی دوم» در مورد برخورد به دولت امینی تا بهمن ۱۳۴۰ دچار توهم گشته و به دو جناح تقسیم شدند. یک جناح بر آن بود که چون امینی با شاه اختلاف دارد باید از امینی به عنوان نخست وزیر در مقابل شاه دفاع کرد. جناح دیگر، که دراکثریت بود، معتقد بود که نباید با شاه در افتاد و باید به مبارزه علیه امینی پرداخت.<sup>۸۰</sup> هر دو جناح، که در نتیجه ضربات پی در پی ارتجاع داخلی و ترفندهای هیئت آمریکا به سرگیجگی و آشفتگی فکری دچار گشته بودند، نمیتوانستند تشخیص بدهند که هدف اساسی آمریکا در ایران استقرار ایران آزاد و دموکراتیک نبود و هم شاه و هم امینی علیرغم اختلافاتشان در خدمت منویات نظام سرمایه، در راس آن آمریکا در ایران بودند.



## فصل ششم

امینی برای اینکه از تعمیق مبارزات مردم، بویژه جنبش دانشجویان و معلمان جلوگیری کند با حمایت آمریکا بعد از طرح برنامه «اصلاحات ارضی» پیاپی اجرای آن رفت. او برای اجرای هدف های خود، اقلأً برای مدت کوتاهی هم که شده به پشتیبانی مردم، به ویژه حمایت جبهه ملی دوم، نیازمند بود. امینی بی آنکه تمایل به ائتلاف با جبهه را داشته باشد، درصدد برآمد که «امتیازاتی» به جبهه بدهد. روی این اصل، امینی با درخواست رهبران جبهه مبنی بر برگزاری تظاهرات در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ موافقت کرد مشروط بر اینکه در جریان تظاهرات سخنرانان - کریم سنجایی، غلامحسین صدیقی و شاپور بختیار - سخنان خود را محدود به اجرای قانون اساسی، آزادیهای فردی و اجتماعی و انتخابات آزاد کرده و در زمینه سیاست خارجی دولت و یا بحث درباره کنسرسیوم نفت و پیوستن ایران به «پیمان سنتو» نظری ابراز ندارند.<sup>۸۱</sup>

در تظاهرات بعد از ظهر ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ در میدان جلالیه تهران (پارک لاله)، که نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر شرکت کردند، سخنرانان اول و دوم - سنجایی و صدیقی - سخنان خود را محدود به لزوم آزادی، احترام به قانون اساسی، آزادی انتخابات و نقایص قانون اعلام کردند. اما سخنران سوم - شاپور بختیار - در هنگام سخنرانی تحت تاثیر احساسات شدید مردم که «شعار زنده باد رهبر ما» - یعنی مصدق - سر دادند، از موضوع مقرر خارج شد و به بحث درباره سیاست خارجی دولت امینی و روابط با دول غربی پرداخت و خاطرنشان ساخت که دولت ایران باید از «اصل بیطرفی» یعنی همان سیاست مصدق پیروی کند و پای امضای قراردادهای تحمیلی نرود.<sup>۸۲</sup>

تظاهرات ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ توسط جبهه ملی و استقبال وسیع مردم از آن بازتاب فراگیری داشت. این حادثه دوباره روحیه امیدواری مردم به آزادی و استقلال را افزایش داد و دوباره نشان داد که مبارزات ضدامپریالیستی که مصدق شروع کرده بود، هنوز ادامه دارد. شکوه این تظاهرات دوباره شاه و طرفدارانش را به وحشت انداخت. امینی که مخالف بازگشت ایران بسوی سیاست بیطرفی و غیر متعهد بوده و در عوض خواهان ادامه عضویت ایران در «پیمان سنتو» (یک پیمان نظامی به سرکردگی آمریکا در جهت تحدید و محاصره شوروی) بود،<sup>۸۳</sup> زود متوجه اشتباه خود گشت و نقاب کاذب دموکراسی را از صورت خود برداشت. در ماه تیر ۱۳۴۰، زمانیکه رهبران جبهه برای برگزاری نهمین سالگرد قیام سی تیر ۱۳۳۰ از دولت امینی درخواست اجازه تظاهرات کردند امینی برای اینکه مشروعیت دولت او بیش از پیش زیر سؤال کشیده نشود، با برگزاری تظاهرات مخالفت کرد. چون جبهه ملی بدون اخذ اجازه تصمیم به اجرای

## فصل ششم

تظاهرات گذاشت در نتیجه در روز ۳۰ تیر ۱۳۴۰ در حدود ۶۰ تن از جمله دکتر صدیقی و شماری از دانشجویان توسط مأمورین انتظامی بازداشت شدند.<sup>۸۴</sup>

شاه نیز که منتظر فرصت بود که دوباره تهاجم خود را علیه جبهه ملی و خود دکتر مصدق، که در آن زمان بصورت تبعیدی در روستای احمدآباد زندگی میکرد دوباره شروع کند در ۲۸ مرداد ۱۳۴۰ اجتماعی در دوشان تپه (مجاور یادگان نیروی هوایی) ترتیب داد. شاه در نطق خود از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، که در آن روز از تاریخ وقوعش درست هشت سال میگذشت، به عنوان روز «قیام ملی» و «رستاخیز ملت ایران» نام برد و مصدق را سخت به باد انتقاد گرفت.<sup>۸۵</sup> در اوایل پائیز ۱۳۴۰ مبارزه جبهه ملی، که اکثر رهبران متوجه سیاست های فریبکارانه امینی شده بودند، با شدت بیشتری دنبال شد. از آن به بعد شعار انتخابات آزاد و فوری و در غیر این صورت کناره گیری امینی از نخست وزیری در تظاهرات جبهه ای ملی، که عمدتاً از سوی دانشجویان برگزار میگردد، به شعار اساسی تبدیل شد.

روز اول بهمن ۱۳۴۰ دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به عدم آزادی انتخابات و حمایت از خواسته های جبهه ملی دوم با برپایی تظاهرات عظیمی خواستار برکناری امینی از نخست وزیری گشتند. شاه که در انتظار فرصت بود تا به سرکوب کامل جنبش دانشجویی بپردازد، دستور حمله کماندوهای نظامی را به صحن دانشگاه صادر کرد. کماندوها به فرماندهی سرگرد منوچهر خسروداد، که بعدها در سال ۱۳۴۲ مرتکب جنایات متعددی علیه شورشیان عشایر بویر احمدی در جنوب گشت،<sup>۸۶</sup> به دانشگاه یورش بردند و در تعقیب دانشجویان تا کلاس های درس آنها را دنبال کردند و عده زیادی از دانشجویان دختر و پسر را مضراب و مجروح کردند. آمار مجروحین از ۶۰۰ تن تجاوز کرد. دکتر احمد فرهاد، رئیس دانشگاه تهران طی اعلامیه ای این حمله وحتیانه را محکوم کرد و از ریاست دانشگاه استعفا داد.<sup>۸۷</sup>

حمله کماندوها به دانشگاه تهران، که توسط حامیان شاه چون تیمور بختیار، اسد الله رشیدیان و فتح الله فرود طرح ریزی شده و بعد از تأیید شاه بمورد اجرا گذاشته شده بود، نفرت مردم ایران را علیه مسببین آن برانگیخت. در روز سوم بهمن ۱۳۴۰، درست سه روز بعد از حمله کماندوها به صحن دانشگاه، دانش آموزان دبیرستانهای تهران نیز به حمایت از مبارزات دانشجویان بپاخواستند. رژیم شاه با همان سببیت و خشونت به سرکوب نوجوانان پرداخته و در نتیجه بهمن کلهر، دانش آموز دبیرستان دارالفنون جان خود را در این درگیری از دست داد و عده زیادی نیز مجروح گشتند.<sup>۸۸</sup>

## فصل ششم

حادثه اول بهمن و متعاقب آن سرکوب دانش آموزان به لحاظ خشونت و سببیت نیروهای انتظامی تا آن زمان سابقه نداشت و پیامدهای آن در روابط نیروهای اپوزیسیون با یکدیگر و نیز با دولت امینی و قدرقدرتی شاه مهم و سرنوشت ساز بود. این حادثه در واقع سرآغاز یک روند سرکوبگرانه بود که بعد از یکسال و نیم منجر به سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گشته و برای پانزده سال (از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) به بینش و راه مبارزات پارلمانی و مسالمت آمیز پایان داد.

امینی که خود را از وقوع حادثه اول بهمن کاملاً «غافلگیر» و «بی اطلاع» اعلام کرد،<sup>۸۹</sup> از فرط ناامیدی دستور دستگیری ۱۵ نفر از اعضای شورای عالی جبهه ملی را صادر کرد. بازداشت اعضای شورای عالی جبهه ملی به شاه فرصت داد که با خواست و حمایت آمریکا امینی را، که نتوانسته بود جنبش مردم ایران را به نفع رژیم شاه و سیاست آمریکا در ایران بسوی مصالحه کشانده و آنرا «آخته» کند، از کار برکنار ساخته و یکی از حامیان بی قید و شرط خود را به نخست وزیری ایران انتصاب کند. در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ سه ماه پس از بازگشت شاه از آمریکا (که در آنجا شاه، طی نطقی در کنگره آمریکا وعده داد که دولت جدید او «در ایجاد زیر بنای استوار» رفورم های اجتماعی به وسیله دولت منبعت از مردم کوشش به عمل خواهد آورد)<sup>۹۰</sup> امینی بعد از چهارده ماه زمامداری پر سر و صدا از پست نخست وزیری استعفا داد.

بعد از استعفای امینی، شاه فرمان نخست وزیری اسدالله علم، یکی از مالکان سرشناس متنفذ، را صادر کرد. در جریان پائیز ۱۳۴۱ با اینکه نیروهای اپوزیسیون بویژه رهبران اجزای اصلی جبهه ملی دوم پراکنده شده بودند، ولی هنوز مبارزه بویژه در بین دانشجویان ادامه داشت. مضافاً در این دوره ما شاهد حضور فعال علمای مذهبی، بویژه آیت اله خمینی، در صحنه سیاسی ایران هستیم که برخلاف گذشته مواضع ستیزگرانه باشاه و دولت او اتخاذ کردند.

شاه برای اینکه از یک سو از تعمیق جنبش مردم علیه رژیم سلطنتی جلوگیری کرده و از سوی دیگر عبودیت خود را نسبت به منویات آمریکا در ایران نشان دهد، با سران جبهه ملی تماس گرفت و به آنها وعده انتخابات آزاد داد. این دفعه خود شاه بطور رسمی تقاب کاذب دموکراسی و اصلاح طلبی را به صورت خود زده و درصدد برآمد تحت رهبری خود اصلاحات ارضی را، که با استعفای امینی ناتمام مانده بود، تحت عنوان «انقلاب سفید» اجرا کند.

شاه که به عمق نارضایی مردم آگاه بود، درصدد برآمد که برای جلوگیری از تعمیق مبارزات مردم از نفوذ جبهه ملی در جامعه بویژه در دانشگاه ها و بازار استفاده کند. او برای این منظور، به علم دستور داد که با اللهیار صالح تماس بگیرد و درباره واگذاری پست های دولتی به

## فصل ششم

چندتن از رهبران جبهه با آنها «معامله» نماید. مذاکرات بین علم و صالح که در سه نوبت در شهریور ۱۳۴۱ صورت گرفت، به نتیجه نرسید. زیرا شاه شرایط جبهه - اجرای کامل قانون اساسی، آزادی انتخابات آزاد و عدم مداخله شاه در امور مشخص دولتی<sup>۱۱</sup> - را برای همکاری رد کرد. شاه که متوجه شد که رهبران جبهه طبق دلخواه او حاضر به همکاری و «معامله» نیستند، تصمیم گرفت که در فرصت مناسب رهبران جبهه را بازداشت نماید. رهبران جبهه ملی دوم بعد از رد همکاری با دولت شاه پیای تدارک اولین کنگره جبهه رفتند. از صد و هفتاد و پنج تن نمایندگان دانشجویان، بازاریان، معلمان، اصناف، کارمندان دولتی و روحانیون که به جبهه ملی وابسته و یا با آن همسو بودند برای شرکت در کنگره دعوت به عمل آمد. در ضمن از نهضت آزادی ایران، که مستقل از جبهه بود ولی با آن همسویی داشت، چهارتن (بازرگان، یدالله سبحانی، طالقانی و حسن نزیه) در کنگره حضور یافتند.

روز ۴ دی ۱۳۴۱ اولین کنگره جبهه در خانه حسن قاسمیه (تهران پارس) به ریاست صالح آغاز بکار کرد. در آغاز کنگره، که تا ۱۱ دی ۱۳۴۱ طول کشید، شرکت کنندگان دکتر مصدق را، که در احمدآباد تحت نظر بود، به رهبری افتخاری جبهه انتخاب کردند. سپس ۳۵ تن اعضای شورایی عالی با رأی مخفی برگزیده شدند.<sup>۱۲</sup> در این کنگره اختلافات اساسی بین رهبران جبهه، که از آغاز فعالیت جبهه ملی دوم شروع به رشد کرده بود به بحث و گفتگو گذاشته شدند. به نظر نگارنده عدم حل این اختلافات از یک سو و افزایش سیاست های سرکوبگرانه رژیم بعد از فراندوم پر سروصدای بهمن ۱۳۴۱ (که توسط آن شاه به برنامه «اصلاحات ارضی» مورد نظر هیئت حاکمه آمریکا در ایران جامه عمل پوشاند) از سوی دیگر جبهه ملی دوم را در سرایش پراکندگی و بالاخره انحلال در اردیبهشت ۱۳۴۳ قرار داد.

### سرانجام جبهه ملی دوم

رهبران جبهه ملی ایران در اولین کنگره جبهه در دیماه ۱۳۴۱ بر سر دو مسأله با همدیگر به مخالفت برخاستند. این دو مسأله اساسی عبارت بودند از:

۱- مسأله قبول و یا رد «تتر حزب واحد» و

۲- مسأله قبول یا رد عضویت «نهضت آزادی ایران» در جبهه ملی دوم.

تتر «تتر حزب» که خنجی و حجازی (رهبران حزب سوسیالیست) در درون کنگره جبهه مطرح و تبلیغ میکردند، بر آن بود که جبهه را باید به یک «حزب واحد و بزرگ» تبدیل کرد. خنجی و طرفدارانش پیشنهاد میدادند که تمام احزاب و سازمانهای متشکل در درون جبهه باید در جهت

## فصل ششم

تبدیل جبهه به یک «حزب واحد» خود را منحل ساخته و رهبران آنها تحت عنوان افراد و نه به نمایندگی از طرف احزاب و سازمانها در درون جبهه به فعالیت پرداختند.<sup>۹۳</sup> تز حزب واحد با اینکه مورد مخالفت رهبران حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و نمایندگان نهضت آزادی قرار گرفت ولی موافقت خیلی از طرفداران مصدق را، که به صورت منفردین در جبهه ملی دوم شرکت کرده بودند، بخود جلب کرد. مشخصاً صالح و سنجایی که طرفدار تغییر ساختار جبهه به یک حزب واحد بودند، در کنگره همراه با طرفداران خنجی و حجازی اکثریت را تشکیل میدادند.<sup>۹۴</sup>

مخالفین حزب واحد که اقلیت را تشکیل میدادند شامل رهبران نهضت آزادی (بازرگان و طالقانی)، حزب ملت ایران (داریوش فروهر) حزب مردم ایران (حسین راضی) بودند. اکثریت بزرگی از اعضای سازمان دانشجویان جبهه ملی (به نمایندگی عزت الله سبحانی، عباس شیبانی و محمد مقدم) عموماً از نظریه اقلیت طرفداری میکردند. در کنگره چندین تن از نمایندگان شاخص نیز بودند که سعی میکردند که نظریات اقلیت و اکثریت را با هم نزدیک ساخته و همسوئی بوجود آورند.<sup>۹۵</sup> برجسته ترین افراد این گروه عبارت بودند از: غلامحسین صدیقی و باقر کاظمی. ولی کوشش این افراد متنفاً بجائی نرسید و تز تغییر جبهه بیک حزب واحد بیک جریان و خط غالب در کنگره تبدیل شد و طرفداران آن خط توانستند بخش عمده ارگانهای تشکیلاتی را تحت رهبری خود درآورده و اکثریت نمایندگان کنگره اول جبهه ملی دوم را در دیماه ۱۳۴۱ تحت تاثیر نظرات خود قرار دهند. پیروزی خط خنجی و نظریه تغییر ساختاری جبهه به یک «حزب واحد» با اینکه موقتاً چشمگیر بود ولی در دراز مدت نتوانست طرفداران آن خط را به مقصد یعنی ایجاد حزب بزرگ برساند. سیطره طرفداران این خط نه تنها باعث عدم شرکت فعال نمایندگان «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» در کنگره گشت، بلکه باعث گشت که رهبران «نهضت آزادی ایران» علیرغم شرکت در کنگره به این نتیجه برسند که بهتر است کنگره را ترک کنند.<sup>۹۶</sup>

بعد از اینکه بازرگان و چند تن از اعضای هیئت نهضت آزادی و هیئت دانشجویی جلسه را در روز سوم کنگره ترک کردند اکثریت در کنگره تصمیم گرفت که عضویت نهضت را در جبهه ملی رد کند. البته مخالفت با عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی دوم فقط به رد نظریه غالب در کنگره (که همانا تغییر جبهه به یک حزب واحد بود) محدود نمیشد. درست است که رهبران نهضت آزادی مخالف تز حزب واحد بوده و موافق حفظ جبهه به عنوان یک تشکل سرتاسری

## فصل ششم

بودند، اما علت اصلی مخالفت با عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی دوم از یک اختلاف اساسی در رابطه با نوع برخورد به شاه و سیاست های خارجی و داخلی او نشأت میگرفت.

رهبران نهضت آزادی بر خلاف رهبران جبهه - بویژه صالح و صدیقی - بر آن بودند که باید لیه تیز انتقاد و حمله متوجه شخص شاه باشد و انتقاد از دولت ها و نخست وزیرها، که خود را فرمانبردار شاه، میدانستند قایده ندارد. آنها تاکید میکردند که مسئول بدبختی ها شاه است که بر خلاف قانون اساسی در همه امور مملکت مداخله می نماید.

رهبران جبهه ملی، بویژه صالح و صدیقی، با اینکه آدمهای «با تقوی، وطن دوست و درستکار» بودند، ولیکن معتقد بودند که مبارزه با شاه بی نتیجه است. نباید به شاه که مورد حمایت خارجی ها (آمریکا و انگلیس) است حمله کرد. به نظر آنان مبارزه سیاسی باید مسالمت آمیز و در چهارچوب قوانین باشد.<sup>۱۷</sup>

به نظر نگارنده، رهبران جبهه در دو زمینه دچار توهم بودند. در زمینه مبارزه در چهارچوب قانون، آنها یا متوجه نبودند و یا نمی خواستند قبول کنند که رژیم شاه عموماً تمام قوانین کشور را مورد تجاوز قرار میداد. توهم دوم رهبران جبهه در برخورد به آمریکا بود. آنها معتقد بودند که اگر مردم را «بیدار» کنند و افکار عمومی جهانیان را متوجه اوضاع ایران سازند، آمریکا شاه را در مقابل مبارزات مردم و ادار به عقب نشینی خواهد ساخت. آنها انتظار داشتند که در نتیجه افشاگری های جبهه ملی و دیگر نیروهای اپوزیسیون آمریکا متوجه خواهد شد که منافع درازمدتش در کمک به نیروهای آزادیخواه و دموکراتیک در ایران نهفته است. آنها غافل بودند که سیاست آمریکا در ایران تحکیم رژیم «ضد کمونیست» و ضد خلقی شاه بود. والا اجرای سیاست های رفورم و اصلاحات ارضی در ایران بخشی از سیاست استراتژیکی آمریکا در کشورهای جهان سوم به منظور پیشگیری از اوجگیری جنبش های رهائی بخش خلقهای جهان سوم بود و نه استقرار آزادی و عدالت اجتماعی در ایران.

به خاطر این توهمات، رهبران جبهه ملی در مقابل رفراندوم (همه پرسی) شاه، زیر عنوان «انقلاب سفید» در بهمن ۱۳۴۱، نه تنها غافلگیر گشتند بلکه با انتشار اعلامیه ای در آستانه رفراندوم و برپائی تظاهرات براساس شعارهای تکراری و کهنه «فقدان آزادی» و «عدم رعایت قانون اساسی» ابتکار عمل را در مقابل قدر قدرتی شاه از دست دادند. آنها با شعار التقاطی و غیر واقع بینانه «اصلاحات ارضی آری! دیکتاتوری نه!» در واقع «انقلاب سفید» را، که تلاشی از سوی آمریکا برای حفظ رژیم ضد خلقی شاه در راستای اوجگیری جنبش رهائی بخش مردم ایران بود، بطور صریح و قاطع محکوم نساختند.<sup>۱۸</sup> شاه که، رفراندوم خود را با سر و صدای زیاد

## فصل ششم

در ۶ بهمن ۱۳۴۱ با موفقیت بمورد اجراء گذاشته و «انقلاب سفید» را در زیر سرنیزه و سرکوب به «تائید ملت» رسانید، به شیوه معمول و با اتکاء به حمایت آمریکا به قلع و قمع اپوزیسیون پرداخت. در دو هفته اول بهمن ۱۳۴۱، مامورین رژیم اکثر اعضای شورایی عالی جبهه ملی را همراه با رهبران نهضت آزادی و فعالین دانشجویی، استادان دانشگاه تهران و بازاریان دستگیر ساخته و نزدیک به ۶۴ تن از آنها را بدون بازجویی و محاکمه به زندانهای قزل قلعه و قصر روانه ساختند.<sup>۹۹</sup>

در اواسط اردیبهشت ۱۳۴۲، صالح و بخشی از رهبران جبهه دوباره همراه با رهبران نهضت آزادی و دانشجویان، که هنوز در زندان بودند، در اعتراض به زندانی بودن خود دست به اعتصاب غذا زدند. خبر اعتصاب رهبران جبهه ملی در ایران و مطبوعات خارج از کشور، دوباره شاه را مجبور کرد که برای حفظ ظاهر هم که شده بیای مذاکره با رهبران جبهه برود. باز در این مقطع تاریخی مهم و پر از تلاطم یعنی در آستانه قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، رهبران جبهه دچار پراکندگی و آشفتگی فکری گشته و در مورد قبول و رد مذاکره با شاه مردد و دودل باقی ماندند.<sup>۱۰۰</sup> پیر رو گفتگوها با فرستادگان شاه (سرهنگ ناصر مقدم و بعداً همایون صنعتی زاده) تا چند روز بعد از وقوع قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ادامه یافت و سرانجام به علت اختلاف نظر شدید بین اعضای شورایی عالی جبهه بر سر چگونگی صدور اعلامیه در رابطه با کشتار مردم در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد قطع گردید.

رهبران جبهه ملی دوم نه تنها از وقوع قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا سه روز بعد از وقوع آن اطلاعی نداشتند بلکه بعد از آگاهی از آن برای مدتی بی تفاوت ماندند. زمانی هم که به پیشنهاد بازرگان، که عضو جبهه نبود ولی به یاران جبهه‌ای خود اعتقاد و اعتماد داشت، که آنها بهتر است اعلامیه‌ای صادر کرده و کشتار مردم توسط رژیم شاه را محکوم سازند، رهبران جبهه عملاً در مورد تهیه و تصویب آن به مشاجره پرداخته و به سه بخش تقسیم شدند. از مجموع ۲۵ تن اعضای شورایی عالی جبهه ملی دوم ۱۲ تن در زندان و ۴ تن در خارج با صدور اعلامیه و محکوم کردن رژیم موافقت کردند. ۷ تن (صالح، آذر، سنجابی، حق شناس، خلیلی، حسینی و زیرک زاده) مخالفت کردند.<sup>۱۰۱</sup> بقیه اظهار نظر قطعی نکرده و موضع میانه و ممتنع اتخاذ کردند.

موضعگیری های متفاوت رهبران جبهه ملی در مورد اعلامیه تقبیح کشتار ۱۵ خرداد به فروپاشی جبهه منجر گردید. نبود یک رهبری منسجم و یکپارچه، طولانی شدن مدت زندان (از اوایل بهمن ۱۳۴۱ تا اواسط شهریور ۱۳۴۲) و اختلافات بر سر مسائلی مهم چون چگونگی ساختار جبهه و رابطه جبهه با نهضت آزادی و بالاخره نارضایتی وسیع در بین دانشجویان

## فصل ششم

طرفدار جبهه نسبت به ضعف دستگاه های رهبری جزو عواملی بودند که جبهه ملی دوم را بسوی انحلال پیش بردند.

اختلاف گونی (عدم اتحاد) بین رهبران جبهه، که یکبار در تظاهرات اردیبهشت ۱۳۴۰ (در اعلام موضع جبهه ملی در مورد سیاست خارجی) و یکبار دیگر در خرداد ۱۳۴۲ (بر سر تنظیم صدور اعلامیه های مبنی بر محکوم ساختن کشتار ۱۵ خرداد) که کاملاً روشن گشته بود تعداد زیادی از کادرهای فعال و جوان جبهه را که در ضمن به سرسختی مخالف تبدیل «جبهه» به یک حزب واحد و بزرگ بودند، واداشت که نارضایتی خود را با دکتر مصدق، که مورد احترام و قبول تمام فراکسیونهای درون جبهه، «نهضت آزادی» و «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی» بود، در میان بگذارند.

دکتر مصدق، که در این زمان در احمد آباد در حالت تبعیدی زندگی میکرد، با تبدیل جبهه به حزب مخالف بود. او برخلاف رهبری جبهه ملی دوم، معتقد بود که جبهه باید از سازمانهای ملی و ترقی خواه- احزاب و سایر تشکلها- به وجود بیاید و تشکیلاتی جبهه‌ای پیدا کند و نیازهای یک جنبش سرتاسری ملی- سیاسی را که تنها هدفش آزادی و استقلال ایران است، تأمین کند. طی مکاتباتی که بین رهبران جبهه ملی دوم و دکتر مصدق رد و بدل شد، رهبران جبهه و دانشجویان فعال طرفدار جبهه از نظر قطعی دکتر مصدق مبنی بر اینکه جبهه باید «تجمع احزاب باشد و نه افراد» آگاه شدند.<sup>۱۰۲</sup> در جریان این مکاتبات، که در واقع از دی ۱۳۴۱ تا خرداد ۱۳۴۲ طول کشید، رهبری جبهه ملی دوم استعفای خود را تسلیم دکتر مصدق کرد و بدین ترتیب عمر جبهه ملی دوم پایان خود رسید.

جبهه ملی دوم با اینکه طی چهل و پنج ماه فعالیت (از تیر ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۴۳) مصدر خدمات زیادی گشته و بنوبه خود روحیه مقاومت و مبارزه را در بین مردم بویژه دانشجویان تقویت کرده و زنده نگهداشت، ولی به خاطر اختلافات جناحی، تشتت آراء، اختلاف گونیها و اختلافات تنگ طبقاتی و خودبینیها نتوانست دوام آورده و از فروپاشی خود جلوگیری کند. اما عامل اصلی شکست و بالاخره انحلال جبهه ملی دوم توهم بزرگی بود که بخش بزرگی از رهبری آن نسبت به نیت و استراتژی سیاست آمریکا در ایران داشتند. اکثر رهبران جبهه ملی دوم این تصور واهی را داشتند که هدف آمریکا در ایران واقعاً «ایجاد فضای باز سیاسی» برای اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در ایران سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ بود.<sup>۱۰۳</sup> در صورتیکه هدف آمریکا در ایران حفظ و استحکام رژیم ضد خلقی و ضد کمونیستی شاه در مقابل اوجگیری احتمالی جنبش رهائی بخش ملی مردم ایران بود. به خاطر وجود این تصور



## فصل ششم

واهی، رهبری جبهه ملی نتوانست با جذب نیروی مردمی و بسیج آنها، که خواهان تغییر اساسی در ساختار سیاسی ایران بودند، خود را بیک بدیل ملی و مردمی در مقابل شاه، که حامی منافع آمریکا بود، تبدیل سازد.

بلافاصله بعد از انحلال جبهه ملی دوم در بهار ۱۳۴۳، بخشی از بقایای اجزای متشکله جبهه ملی دوم دوباره کوشیدند که با مشورت دکتر مصدق سازمان «جبهه ملی سوم» مرکب از نمایندگان احزاب و تشکلهای تشکیل دهند. ما در فصل هفتم به چند و چون تشکیل و سرانجام «جبهه ملی سوم» خواهیم پرداخت. در بخش آخر این فصل به بررسی اوضاع متغیر و متلاطم حزب توده ایران در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۴۲ میپردازیم.

### بخش چهارم

## حزب توده ایران

بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و استقرار دیکتاتوری، حزب توده ایران دوباره مثل سالهای بعد از شکست جنبش های خودمختاری و ملی آذربایجان و کردستان (۱۳۲۵-۱۳۲۷) مورد یورش و سرکوب از طرف نیروهای دولتی قرار گرفت. در عرض پنجسال (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷) تمامی سازمانهای وابسته و طرفدار حزب متلاشی گشته و رهبران و کادرهای فعال حزب دستگیر و اعدام و یا روانه‌ای زندانها و تبعید گاه‌ها گشتند و بدین وسیله حزب پایگاههای اجتماعی و تشکیلات سیاسی و نظامی خود را از دست داد. دستگیری اعضای شاخص و فعال حزب و تبعید اکثر آنان به جزیره بد آب و هوای خارک در خلیج فارس تعداد عضویت در حزب را در آغاز سال ۱۳۳۳ (درست شش ماه بعد از کودتا) به ۳۵۰۰ نفر رساند.<sup>۱۰۴</sup> در همان سال چاپخانه معروف حزب توده بعد از کشف بسته شد و سازمان نظامی وابسته به حزب نیز طی یک سلسله یورش های خونین توسط نیروهای انتظامی تحت رهبری تیمور بختیار، (فرماندار نظامی تهران) مضمحل گشته و اکثر اعضای آن دستگیر گردیدند. سازمان نظامی، که از طرف خسرو روزبه در خفا رهبری میشد، دارای ۶۰۰ عضو در رده های مختلف ارتش بود. از ۵۴۸ تن از این افسران که در این یورش‌ها دستگیر گردیدند، ۲۸ نفر، که جزو رهبران و کادرهای مهم سازمان محسوب میگشتند، بعد از محاکمات نظامی قلابی و غیر قانونی اعدام گشتند و بقیه به حبس های دراز مدت و کوتاه مدت محکوم شدند.<sup>۱۰۵</sup> خود خسرو روزبه، که بعد از فرار از زندان در سال ۱۳۲۹ به سازماندهی افسران و مبارزه در خفا ادامه داده بود، نزدیک به چهار سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (تیرماه ۱۳۳۶) در یکی از کوچه های

## فصل ششم

جنوب تهران دستگیر گردید. روزیه که در مقاومت و مبارزه در اسارت یکی از بی باک ترین مبارزین محسوب میشد و بدین جهت فوق العاده در بین مردم، بویژه در بین دانشجویان و افسران دانشکده افسری محبوبیت داشت، بعد از ۹ ماه شکنجه و حبس در اردیبهشت ۱۳۳۷ به فرمان شاه تیر باران شد.<sup>۱۰۶</sup> اعدام روزیه، که به خاطر موقعیتش در حزب و در بین افسران میتوانست بعد از کودتا مقاومت و مبارزات حزب را احیاء کند، ضربه مهلکی بر پیکر حزب وارد ساخت. در واقع، دستگیری سه نفر از اعضای پنج نفره هیئت اجراییه حزب (محمد بهرامی، مرتضی یزدی و علی علوی) در سال ۱۳۳۴، فرار دو نفر از اعضای هیئت اجراییه (نورالدین کیانوری و حسین جودت) به خارج از ایران و تسلیم و همکاری بخشی از رهبران و کادرهای بالای حزب (یزدی، بهرامی، نادر شرمینی و امان الله قریشی)<sup>۱۰۷</sup> با رژیم در سال های ۱۳۳۵-۱۳۳۶ همراه با اعدام خسرو روزیه در سال ۱۳۳۷ بطور قطعی حزب توده را در داخل ایران به تلاشی کشاند. بدون تردید مقاومت قهرمانه‌ای بعضی از اعضای عادی و فعال حزب (مثل وارطان سالاخانیان و محمود کوچک شوشتری) در زیر شکنجه و عذاب تحسین خیلی‌ها را برانگیخت<sup>۱۰۸</sup> ولی رژیم شاه موفق شد که با استفاده گسترده از شکنجه های مُدرن (که عمدتاً بعد از کودتا توسط آژانس های دولتی آمریکا و انگلستان در اختیار مأمورین انتظامی حکومت نظامی تهران قرار داده میشدند) فعالیت حزب توده را در داخل ایران متلاشی سازد.

در یک منظر تاریخی و با عطف به گذشته میتوان مطرح ساخت که حزب توده ایران به خاطر داشتن ویژگی های بی نظیری که در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ در حیطه های تشکیلاتی، نظامی، سیاسی و بین المللی کسب کرده بود، میتوانست با استفاده از سازمان نظامی، که رهبرانش آمادگی عملیات نظامی خود را علیه کودتا به رهبران حزب اطلاع داده بودند،<sup>۱۰۹</sup> به یک مقاومت هدفمند و سازمان یافته دست بزنند. گرچه شاید برای سازمان امکان پذیر نبود که تبرد خود را علیه کودتاگران تا مرحله نهایی یعنی سرنگونی رژیم سلطنتی پهلوی، به پیش ببرد<sup>۱۱۰</sup> ولی مقاومت دلیرانه افسران نظامی که بعداً اکثرشان گروه گروه در زیر شکنجه و عذاب اعدام گشتند، میتوانست در تاریخ مبارزات مردم در دوره های بعد تاثیر شگفت انگیزی از خود بجای گذارد. ولی بیعملی‌ها و نظاره گریهای حزب در هفته های پر از تلاطم بعد از کودتا و عقب نشینی های رهبری آن در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۷ نه تنها باعث شد که فعالیت آن در صحنه سیاسی ایران برای سالهای متمادی (تا آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷) متوقف گردد بلکه باعث شد که جنبش چپ مارکسیستی ایران را نزدیک به بیشتر از دو دهه مشغول بررسی بی آمدهای آن ساخته و خط سیر آن را شدیداً متحول سازد.

## فصل ششم

نا کارانها و عقب نشینی های حزب توده را در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۳۷ نمیشود فقط به عوامل داخلی (کیفیت رهبری حزب، وجود رقابت های قلیج کننده جناحی در درون حزب، چپ رویهای حزب بویژه در رابطه با جبهه ملی و دکتر مصدق و بالاخره همکاری بعضی از رهبران حزب با نیروهای سرکوبگر رژیم) نسبت داد. بدون تردید، تضعیف و ناکامی حزب و سرکوب خونین و کامل آن در داخل ایران به آن آسانی در مدتی کمتر از پنج سال بعد از کودتا علل خارجی (اوضاع عمومی و متلاطم بین المللی در پرتو «جنگ سرد» و درگیریهای گاه خونین جناحی در درون حزب کمونیست شوروی بر سر قدرت بلافاصله بعد از مرگ جوزف استالین در اسفند ۱۳۳۱- حدود پنج ماه پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) نیز داشت. بطور کلی، در دوره ۱۳۳۲-۱۳۴۲ که دوره تشدید «جنگ سرد» بین «بلوک غرب» به رهبری آمریکا و «بلوک شرق» به رهبری شوروی است، تغییرات کیفی و فراگیری در جهان به وقوع پیوست که در سرنوشت مبارزات مردم ایران بطور اعم و در سرنوشت حزب توده ایران بطور اخص تاثیر بزرگی گذاشت. این تغییرات کیفی و فراگیر بطور عمده عبارت بودند از:

۱- تغییرات بنیادی در روابط بین المللی به جهت تشدید تهاجم نیروهای دست راستی ضد کمونیست (ماکارتیست ها) در آمریکا تحت رهبری سناتور جوزف ماکارتی بر علیه آزادیخواهان و عناصر مترقی و برابری طلب در دوره ۱۳۳۰-۱۳۳۹ (۱۹۵۱-۱۹۶۰ میلادی) در آمریکا؛ تبلور آشکار سیاست های ماکارتیستی در سیاست خارجی آمریکا در این دوره استقرار و تثبیت رژیم های وابسته مستبد و ضد کمونیست در کشورهای جهان سوم در جهت محاصره شوروی و به بهانه مبارزه علیه «خطر کمونیسم بین المللی» بود. وابستگی نیروهای امنیتی و اطلاعاتی ایران به سازمان سیا در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بویژه بعد از اعلام عضویت ایران در «پیمان بغداد» در پائیز ۱۳۳۴ و تأسیس رسمی سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) در سال ۱۳۳۷ از یک سو به پروسه سرکوب خونین و تلاشی حزب توده ایران و دیگر نیروهای ملی و دموکراتیک و از سوی دیگر به پروسه تثبیت رژیم دیکتاتوری ضد خلقی شاه، که اساساً ضد کمونیست و طرفدار غرب بود، شدت بخشید.<sup>۱۱۱</sup>

۲- تغییرات کیفی و دامنه دار در جنبش بین المللی کمونیستی بعد از مرگ استالین (تشدید رقابت های جناحی بین رهبران حزب کمونیست شوروی بر سر رهبری از یک سو و ظهور ریشه های اصلی اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی بین احزاب کمونیست چین و شوروی از سوی دیگر)؛ همانطور که در صفحات آینده خواهید خواند، این تغییرات بزرگ و پر از تلاطم بدون تردید نه تنها در سرانجام و آینده حزب توده ایران بلکه در چند و چون

## فصل ششم

جنبش چپ مارکسیستی ایران تاثیر بسزایی در دهه های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ گذاشت. تأثیر این تحولات در جنبش کمونیستی ایران را در این دوره نمی توان بدون بررسی مناسبات حزب توده با اتحاد جماهیر شوروی مورد شناخت دقیق و صحیح قرار داد.

مناسبات حزب توده با شوروی از همان اوان تأسیس حزب در پائیز ۱۳۲۰، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همواره یک مطلب مورد بحث هم در درون جنبش چپ مارکسیستی ایران و هم در خارج از آن بوده است. مدارک رسمی و تاریخی و نشریات خود حزب توده بطور مبسوط توضیح میدهند که ماهیت مناسبات حزب و رهبرانش با حزب و دولت شوروی چیزی به غیر از یک نوع «روابط انتر ناسیونالیستی» رایج بین دو حزب «برادر» در جنبش کمونیستی جهانی نبوده است.<sup>۱۱۲</sup> در صورتیکه مخالفین حزب، که به سه طیف بزرگ تقسیم می شوند، مناسبات حزب توده را با شوروی مورد نکوهش و انتقاد قرار داده و حتی محکوم می کنند. طیف اول عمدتاً نیروهای سلطنت طلب و سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بخشی از نیروهای ملی گرا و مذهبی هستند که اساساً از مواضع راست، ضد کمونیستی و مذهبی به مناسبات حزب با شوروی برخورد کرده و برآن هستند که حزب توده از همان آغاز پیدایش خود سازمانی در خدمت اهداف شوروی در ایران بوده و به عنوان یک «محمل»، «وسیله»، «ستون پنجم» و یا «شبکه جاسوسی» عمل کرده است و هدفش جذب و الحاق ایران به «بلوک شرق» و حوزه نفوذ شوروی («اقمار شرق») بوده است.<sup>۱۱۳</sup>

طیف دوم شامل افرادی هستند که بعد از سالها عضویت و فعالیت در حزب از آن جدا شده و یا اخراج گشته اند و عموماً در خاطرات و دیگر نوشته های خود ادعا میکنند که نه کلیه رهبران حزب بلکه بخشی از آنان در درون یک جناح معین دارای مناسبات بسیار نزدیکی با مقامات امنیتی شوروی منجمله با سازمان امنیتی و اطلاعاتی کا.گ.ب. (کی.جی.بی) بوده اند و پیوسته به عنوان عاملین منویات شوروی در ایران عمل می کرده اند.<sup>۱۱۴</sup>

طیف سوم متعلق به گروههای متنوع چپ مارکسیستی است که در نشریات خود بر آن هستند که حزب توده ایران از اوان تأسیس خود یک «حزب طراز نوین» مارکسیستی نبوده و اساساً به خاطر «وابستگی» به شوروی در مقاطع مختلف تاریخی - بویژه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بعدها در قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ - منافع زحمتکشان و کارگران ایران را فدای منافع سیاست های تاکتیکی و زودگذر شوروی در ایران ساخت.<sup>۱۱۵</sup>

بهر رو بررسی تاریخ مناسبات حزب توده با شوروی در دوره ای ۱۳۲۰-۱۳۷۰ (۱۳۷۱-۱۹۴۱- ۱۹۹۱) نشان میدهد که حزب توده ایران در هیچ مورد در این مدت طولانی موضعی برخلاف

## فصل ششم

موضع حزب کمونیست شوروی اتخاذ نکرد. به نظر نگارنده همین امر میتواند «ناکارانی» و بیعملی و بعداً «عقب نشینی ها» و بالاخره سرکوب کامل حزب را در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توضیح دهد.

همانطور که قبلاً اشاره رفت، بعد از مرگ استالین در اسفند ۱۳۳۱ (مارس ۱۹۵۳ میلادی) رقابت شدید و گاه خونین بین دو جناح از رهبران شوروی (جناحی به رهبری لاورنتی بریا و حمایت ویاجسلاو مولوتوف و جناحی به رهبری گئورگی مالنکف و نیکیتا خروشچف) بر سر قدرت درگرفت. این مبارزه در درون رهبری حاکم که بلافاصله بعد از مرگ استالین (درست پنج ماه پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) آغاز گردید، بقدری شدید و پر از تنش بود که توجه رهبران شوروی را از مسائل و رویدادهای بین المللی دور ساخته و فعالیت آنها را کاملاً معطوف به امور داخلی در شوروی ساخت. این وضع به کودتاگران سیا فرصت مناسبی داد که با توسل به یک کودتای نظامی دولت ملی و مستقل دکتر مصدق را سرنگون ساخته و با استقرار دیکتاتوری ضد خلقی شاه، ایران را، که دارای اهمیت استراتژیکی مهمی برای آمریکا در مبارزه خود علیه شوروی بود، بمدار نظام جهانی سرمایه متصل سازند.<sup>۱۱۶</sup> به نظر نگارنده ناتوانی و ناکارانی حزب توده ایران در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عقب نشینی آن در ماههای بعد از کودتا ناشی از این وضع حاکم در سطح بین المللی بطور اعم و اوضاع متلاطم مبارزه بر سر قدرت در درون رهبری حزب و دولت شوروی بطور اخص بود. نتیجتاً زمانی که حزب توده به خاطر نوع مناسباتی که با شوروی داشت نتوانست از حمایت و کمک های آن در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تهاجم نیروهای انتظامی کودتاگران در سال های ۱۳۳۳-۱۳۳۶ برخوردار گردد، دست به عقب نشینی زده و بخش قابل توجهی از کادرهای خود را، که از یورش مامورین رژیم در امان مانده بودند، به خارج از ایران منتقل ساخت. با انتقال فعالیت های حزب به خارج از ایران رهبری حزب در دوره ۱۳۳۵-۱۳۴۲ بیشتر از پیش به حمایت و کمک حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب کمونیستی کشورهای اروپای شرقی محتاج گشته و بقول اسکندری پیش از هرزمانی در گذشته تحت تاثیر جو حاکم در حزب کمونیست شوروی قرار گرفت.<sup>۱۱۷</sup>

در دوره ۱۳۳۵-۱۳۴۲، در جنبش کمونیستی بین المللی با پیروزی و استقرار نیکیتا خروشچف در صدر رهبری حزب کمونیست شوروی و آغاز اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی با احزاب و فراکسیونهای طرفدار مائوتسه دون، صدر حزب کمونیست چین، از یک سو و

## فصل ششم

احزاب طرفدار مسکو از سوی دیگر تحولات چشمگیری در شرف وقوع بودند که بالطبع در ترکیب رهبری و مواضع و سیاست های حزب توده ایران تأثیرات عمده بجا گذاشت.<sup>۱۱۸</sup>

حمله خروشچف به نقش و مقام استالین در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در ۱۳۳۵ (۱۹۵۶ میلادی) و آغاز پشتیبانی شوروی و بلوک شرق از رشد جنبش های رهائی بخش در کشورهای غیر متعهد جهان سوم، که رهبرانش ضرورتاً کمونیست نبودند، به رهبران حزب توده در مهاجرت این فرصت را داد که با ارائه یک تحلیل کاملاً جدید و نسبتاً جامع از «اشتباهات» خود در گذشته دوباره به احیاء و گسترش حزب بویژه در بین جوانان و دانشجویان ایرانی در خارج بپردازند. در پلنوم (اجلاسیه) چهارم کمیته مرکزی حزب، که در مرداد ۱۳۳۶ (در آلمان شرقی) برگزار گردید، رهبری در تبعیت از سیاست جدید حزب کمونیست شوروی، به تحلیل «اشتباهات» مشخص حزب در جریان کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ پرداخته و ماهیت این «اشتباهات» را چپ روی، سکتاریسم و «دنباله روی» تشخیص داد. به عقیده رهبری، چون حزب درک درستی از ماهیت «بورژوازی ملی» در ایران نداشت، در نتیجه با اتخاذ تاکتیک های نادرست در برخورد به دولت دکتر مصدق در شکست جنبش، نقش بازی کرده بود. ارائه این تحلیل و قبول واضح «اشتباه» به رهبری این امید را داد که شاید بدینوسیله بتواند در بین روشنفکران دوباره نفوذ بیشتری کرده و یک تصویر «واقعی» از خود در ذهن آنان بوجود آورد.<sup>۱۱۹</sup>

در پلنوم پنجم، که در اسفند ۱۳۳۶ برگزار شد، رهبری یک قدم هم جلوتر رفته و پیشنهادات مشخص و روشن درباره دولت آینده ایران را مطرح ساخت. در یکی از مصوبات این اجلاس، حزب گذار از دیکتاتوری حاکم در ایران به یک «دولت دموکراسی ملی» را تبلیغ کرده و اعلام کرد که این امر زمانی اتفاق می افتد که «وحدت تمامی نیروهای ملی و دموکراتیک» اتخاذ گردد.<sup>۱۲۰</sup> با اخذ این مواضع، حزب امیدوار بود که طیف وسیعی از جوانان و روشنفکران را بسوی خود جلب کرده و بدینوسیله در درون انجمن های دانشجویی، که در این زمان در کشورهای اروپا و آمریکا در حال نشو و نما بودند، نفوذ کنند.

در اجلاسیه های ششم (شهریور ۱۳۳۸) و هفتم (تایستان ۱۳۳۹) کمیته مرکزی حزب باز هم روشنتر اعلام کرد که رژیم ایران از ترکیب زمین داران بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیزم به رهبری شاه بوجود آمده و تحکیم آن از عوارض اصلی تسلط امپریالیسم آمریکا و گسترش سرمایه داری در ایران است. وظیفه اصلی انقلاب آینده ایران، به عقیده رهبری حزب،

## فصل ششم

انتقال قدرت سیاسی از دست زمین داران و سرمایه داران به دست نیروهائی که خواهان استقرار «دموکراسی ملی» در ایران هستند، میباشد.<sup>۱۲۱</sup>

با اتخاذ این مواضع و تأکید روی ایجاد «جبهه متحد خلق» رهبری در ضمن میخواست در بین اعضاء و طرفداران حزب آمادگی ذهنی برای وحدت با «فرقه دموکرات آذربایجان» را (که در آن زمان در آذربایجان شوروی مشغول فعالیت بود) بوجود آورد. عده کثیری از رهبران «فرقه دموکرات آذربایجان» منجمله خود سید جعفر پیشه وری، بعد از شکست جنبش آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، به آذربایجان شوروی پناه برده و در آنجا در بین ایرانیان به مبارزه و تبلیغ علیه رژیم پهلوی مشغول بودند. با اینکه خود پیشه وری نه ماه بعد از شکست جنبش آذربایجان در ۲۰ تیرماه ۱۳۲۶ در یک حادثه مرموز اتومبیل به قتل رسیده بود، ولی دیگر رهبران فرقه، منجمله غلام دانشیان (معروف به غلام یحیی) به فعالیت سیاسی در تبعید ادامه داده و بعدها نیز تمایل خود را به وحدت با حزب توده نشان داده بودند.<sup>۱۲۲</sup>

در مرداد ۱۳۳۹، طی برگزاری یک کنفرانس، حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان به وحدت رسیده و اعلام کردند که هدف حزب در ایران استقرار یک دولت «دموکراسی ملی»<sup>۱۲۳</sup> است. درست در همین زمان تغییراتی در اوضاع داخلی ایران در حال به وقوع پیوستن بود که به حزب توده فرصت داد که بعد از سالها بی عملی در داخل ایران به فعالیت هائی دست یازد. در جریان بهار ۱۳۳۹، رژیم کودتا تحت فشار افکار عمومی از یک سو و احتمال پیروزی حزب دموکرات آمریکا در انتخابات ۱۹۶۰ از سوی دیگر به بعضی از احزاب سیاسی اپوزیسیون اجازه داد که برای شرکت در انتخابات مجلس بیستم به فعالیت بپردازند. شاه، که طرفدارانش در داخل دو حزب سلطنتی - «ملیون» و «مردم» - فعالیت میکردند، ناگهان خود را در مقابل خیل عظیمی از فعالین جبهه ملی و بقایای «نهضت مقاومت ملی» یافتند.<sup>۱۲۴</sup>

حزب توده نیز در مطابقت با مصوبات اجلاس هفتم خود و «کنفرانس وحدت» با فرقه دموکرات آذربایجان شرایط را برای شرکت در انتخابات مجلس بیستم آماده دید. در جریان فعالیت برای انتخابات، حزب با انتشار اعلامیه‌ها اعلام کرد که تمام نیروهای ملی و دموکراتیک باید وحدت کرده و با ایجاد «جبهه متحد» از نیروهای اپوزیسیون دکتر محمد مصدق را (که در این زمان بطور تبعیدی در دهکده احمد آباد زندگی میکرد) به عنوان نماینده سراسری کشور انتخاب کرده و به مجلس روانه سازند.<sup>۱۲۵</sup> البته رهبری با اتخاذ این تصمیم هدفش این بود که بطور روشن نشان دهد که خواهان وحدت با اپوزیسیون طرفدار مصدق است. والا میرهن بود که رژیم شاه به هیچ وجه این آزادی را به مصدق نمیداد که در انتخابات شرکت کند.

## فصل ششم

حزب امیدوار بود که حتی با برد خیلی کم در انتخابات و با پشتیبانی حزب و دولت شوروی، که در این دوره با دولت شاه روابط حسنه برقرار کرده بودند، رژیم شاه را زیر فشار قرار داده و مجبور به عقب نشینی در مسائل بین المللی و سیاست خارجی اش سازد. بخشی از رهبران حزب، که در این زمان در شوروی و کشورهای اروپای شرقی زندگی میکردند، جداً معتقد بودند که به خاطر سیاست تهاجمی شوروی در حیطه «همزیستی مسالمت آمیز» و استقرار صلح بین ملت‌ها حزب توده نیز قادر خواهد شد که رژیم شاه را تحت فشار افکار عمومی مجبور به خروج از «بیمان نظامی سنتو» («بیمان بغداد» سابق) سازد. ولی نتیجه انتخابات مجلس بیستم در پائیز ۱۳۳۹ نشان داد که «جبهه متحد نیروهای اپوزیسیون» به موفقیت ناچیز و یا برد خیلی کم هم نایل نشد. نمایندگان احزاب «ملیون» و «مردم» از طریق تقلب و ارباب و فریب اکثر رأی‌ها را به خود اختصاص داده و موفق شدند که جلو فعالیت حزب توده و دیگر احزاب اپوزیسیون را مثل سالهای قبل گرفته و مجلس بیستم را نیز، مثل دوره های مجلس هیجدهم و مجلس نوزدهم، پر از طرفداران خود سازند.<sup>۱۲۶</sup>

نارضایتی و اعتراض مردم از نحوه انتخابات و تقلب در جریان آن بقدری چشمگیر بود که رژیم شاه علیرغم خواست خود مجبور شد که در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ مجلس بیستم شورای ملی و مجلس سنا را منحل اعلام کرده و انتخابات جدید برای مجلس بیستم تدارک ببیند. در جریان انتخابات، حزب توده خواستار همکاری با جبهه ملی شد که در صحنه سیاسی ایران تحت نام «جبهه ملی دوم» فعالیت داشت. حزب توده اعلام کرد که حاضر است از هر کاندیدائی که در اپوزیسیون با رژیم قرار گرفته حمایت کند. طی یک نامه سرگشاده، رهبری حزب از جبهه ملی تقاضای وحدت «نیروهای مرفعی» را کرده و خاطرنشان ساخت که چگونه در گذشته عدم وحدت باعث شکست نیروهای مرفعی و پیروزی ارتجاع گردیده است. در این نامه تاکید شد که اگر نیروهای مرفعی و میهن پرست وحدت کرده و جبهه وسیعی را بوجود آورند رژیم شاه نتیجتاً مجبور به عقب نشینی شده و ایران از شر «سیاست های خائنانه رژیم» راحت خواهد شد.<sup>۱۲۷</sup>

تا آنجا که مدارک موجود نشان می‌دهند رهبران جبهه ملی به این درخواست حزب جواب رد داده و در عمل نیز آن طور که باید در انتخابات شرکت فعال نداشتند. در نتیجه دو حزب سلطنت طلب - «ملیون» و «مردم» - کاندیداهای خود را معرفی کرده و بعد از انتخابات مثل معمول اکثریت را در دو مجلس - سنا و شورای ملی - در دست گرفتند.<sup>۱۲۸</sup> پیروزی احزاب سلطنت طلب در انتخابات فرمایشی و افزایش موج سرکوب دو ستون اصلی اپوزیسیون سنتی - حزب توده و جبهه ملی - را از رهبری مبارزات مردم بیرون راند و تحول اوضاع بحرانی در



## فصل ششم

سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ رهبری مبارزات مردم را برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران به دست نیروهای مذهبی - سیاسی انتقال داد.

### بخش پنجم

#### قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سرنوشت اپوزیسیون سنتی

علیرغم بی عملی و ناکارایی حزب توده و جبهه ملی دوم از یک سو و پیروزی احزاب سلطنتی از سوی دیگر، بحران سیاسی سال ۱۳۴۰ برطرف نگردید. همانطور که در بخش سوم شرح داده شد، تظاهرات ۱۲۰۰۰ نفر آموزگار و دبیر به رهبری «جامعه معلمان ایران» در اردیبهشت ۱۳۴۰ منجر به برکناری دولت موقت شریف امامی و انتصاب امینی «لیبرال» و «دموکرات» در بهار همان سال گشت. ولیکن حمله کماندوها و چتربازان نظامی به دانشگاه در بهمن ۱۳۴۰ و کشتار و دستگیری دانشجویان نقاب کاذب دموکراسی امینی را از صورت او برداشت. از آن به بعد در جریان ماههای پرتلاطم ۱۳۴۱ مبارزات در سراسر ایران علیه رژیم و برای استقرار دولت قانونی و ملی گسترده تر گشت.<sup>۱۲۹</sup> شایان توجه است که در جریان مبارزاتی سال ۱۳۴۱، رژیم شاه برای اولین بار با شرکت فعال بخشی از علمای مذهبی در مبارزه علیه خود شاه مواجه شد که در طول بیست و دو سال سلطنت و زمامداری محمد رضاشاه تا آن زمان (۱۳۲۰-۱۳۴۲) بی سابقه بود. بررسی سیاسی سالهای ۱۳۲۰-۱۳۴۲ بخوبی نشان میدهد که شاه، که در آن دوره پایه های استبدادی یک رژیم ضد خلقی را بتدریج با حمایت انگلستان و سپس آمریکا مستحکم و تثبیت میساخت، پیوسته از پشتیبانی و حمایت اکثر علمای مذهبی و آیات عظام برخوردار بوده است.<sup>۱۳۰</sup> ولی بحران های سیاسی و اقتصادی سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ همراه با سیاست های سرکوبگرانه رژیم، که عملاً دو ستون اصلی اپوزیسیون سنتی و غیر مذهبی - جبهه ملی ایران و حزب توده ایران - را فلج ساخت، باعث گردید که برای اولین بار یک نیروی مذهبی - سیاسی در مقابل قدرقدرتی شاه قد علم کرده و به خاطر خلاء سیاسی که با تضعیف جبهه ملی و سرکوب حزب توده ایران بوجود آمده بود، عملاً رهبری اپوزیسیون را در دست گیرد.

مخالفت علمای مذهبی تحت رهبری آیت الله روح الله خمینی، که در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۱ بتدریج رشد کرده بود، از آغاز سال ۱۳۴۲ شدت یافت.<sup>۱۳۱</sup> روز دوم فروردین ۱۳۴۲ گروهی از مأمورین پلیس و ساواک به مدرسه فیضیه قم یورش بردند و جمعی از طلاب را مضروب و مجروح کردند و چند تن را نیز به قتل رساندند.<sup>۱۳۲</sup> خمینی بلافاصله طی تلگرامی به

## فصل ششم

علمای تهران حمله به مدرسه فیضیه را با حمله مغول‌ها مقایسه کرده و گفت که «شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین». <sup>۱۳۳</sup> این تلگرام سرآغاز درگیری‌هایی شد که بالاخره منجر به قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب آن از طرف رژیم شاه گشت.

با فرارسیدن روزهای عزاداری ماه محرم، درگیری‌ها و بحران به اوج خود رسید. <sup>۱۳۴</sup> در آغاز خرداد ۱۳۴۲ خمینی به منظور مقابله با رژیم و برگزاری مراسم عزاداری در بیانیه‌ای خطاب به علمای دینی و طلاب و دانشجویان، از آنها خواست که در مبارزه علیه «خطر اسرائیل» و «خطر بنی امیه» (رژیم شاه) «از تهدید دستگاه نهراسند». <sup>۱۳۵</sup>

در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (روز عاشورا) خمینی با نطق خود در مدرسه فیضیه تلاقی و درگیری با رژیم شاه را به اوج خود رساند. در این نطق، که به زبان بسیار ساده و مردم فهم ایراد گشت، خمینی شاه را، که نامش وحشت و هراس در دل مردم عادی راه می‌انداخت، «آقای شاه»، «تو»، «بیچاره» و «بدبخت» خطاب کرد. <sup>۱۳۶</sup>

عکس العمل شاه به نطق خمینی، که عملاً اقتدار و حاکمیت شاه را به چالش جدی طلبید، مثل همیشه و به شیوه معمول توسل به سیاست سرکوب و قهر و دستور بازداشت خمینی بود. انتشار خبر دستگیری خمینی در قم و انتقال او به تهران با اعتراض وسیع مردم روبرو شد و بالاخره منجر به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران و قم گشت. این قیام با اینکه سرتاسری و توده‌ای نبود ولی رژیم شاه را بهراس انداخت. نیروهای امنیتی و نظامی با قاطعیت و شقاوت با آن به مقابله برخاسته و در عرض دو روز آن را کاملاً سرکوب ساختند. <sup>۱۳۷</sup>

شاه قیام پانزده خرداد را، که در آن چند هزار تن به قتل رسیدند، <sup>۱۳۸</sup> «بهترین نمونه اتحاد» بین «جناح ارتجاع سیاه» (علمای مذهبی) و «قوای مخرب سرخ» (حزب توده ایران) نامید و گفت که «با پول دسته‌ای از ملاکین که مخالف اصلاحات ارضی بودند»، انجام گرفت. <sup>۱۳۹</sup> ولی مدارک فراوانی در دست است که نشان می‌دهند که هم مقامات شوروی و هم نشریات حزب توده ایران در آن زمان قیام پانزده خرداد را «آشوب» و «پلوا» که «به تحریک عده‌ای از روحانیون مرتجع مسلمان» برپا شده بود، ارزیابی کرده و رهبری آن را ضد آزادی زنان ایران و «علیه اصلاحات ارضی» دانستند. <sup>۱۴۰</sup>

به نظر نگارنده قیام ۱۵ خرداد با اینکه رهبریش به خاطر عقب نشینی، ناکارایی و پراکندگی ابوزیسیون سنتی ایران - جبهه ملی و حزب توده - در دست علمای مذهبی بود، ولی صرفاً یک قیام مذهبی و یا محافظه کارانه نبود. از طرف دیگر این قیام یک حادثه‌ای رادیکال و دموکراتیک

## فصل ششم

و مرفی هم نمیتواند محسوب گردد. قیامی تقریباً خود جوش از سوی مردم عادی، بویژه پابرهنگان و محرومین جامعه علیه رژیم و شخص محمدرضا شاه پهلوی بود. قیام کنندگان به ترتیب از بازاریان ضد شاه، کاسبکاران، دست فروشان، دانشجویان و دانش آموزان و بیکاران و دیگر تهیدستان شهرهای قم و تهران و ری بودند. عامل وحدت بین این اقشار از مردم قیام کننده نه یک ایدئولوژی مشخص و نه یک پلتفرم سیاسی منسجم بود. عامل اصلی وحدت در خیزش آنان ضدیت با استبداد و وابستگی رژیم شاه بود. این عامل، که از نفرت مردم نسبت به رژیم شاه نشأت میگرفت، به تنهایی نمیتوانست پیروزی را در یک نبرد نابرابر تامین سازد و از ابتدا محکوم به شکست بود.

بهر رو در یک چشم انداز تاریخی، سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ پایان قاطع یک دوره‌ای نزدیک به بیست و دو سال (۱۳۲۰-۱۳۴۲) و آغاز یک دوره‌ای جدید (۱۳۴۲-۱۳۵۷) در تاریخ معاصر ایران و در دوره سلطنت پهلوی‌ها محسوب میشود. پایان دوره ایکه در آن اقشار مختلف مردم ایران، بویژه روشنفکران و رهبران احزاب و سازمانهای سیاسی، علیرغم سرکوب های خونین جنبش های خود مختاری و ملی آذربایجان و کردستان در ۱۳۲۵ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هنوز به مبارزات پارلمانی، قانونی و مسالمت آمیز دل بسته بودند و «امیدهای نو» در سر میداشتند. سرکوب وحشیانه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به این نوع دل بستگی‌ها خاتمه داد و رویای «دولت های قانونی» و «امیدهای نو» را به کابوس تبدیل ساخت. این تغییر و تحولات سرآغاز دوره‌ای جدیدی (۱۳۴۲-۱۳۵۷) در تاریخ معاصر ایران گشت که در آن فعالین سیاسی و رهبران سازمانها و احزاب به تبلیغ و عملیات مبارزاتی قهرآمیز در سطوح و حیطه های مختلف دست زدند و اندیشه هر نوع مبارزات مسالمت آمیز برای مدت‌ها از صحنه سیاسی ایران رخت بر بست. در فصل هفتم، به کم و کیف و موقعیت احزاب و سازمانهای سیاسی در این دوره خواهیم پرداخت.

## پی‌نویس‌های فصل ششم

- ۱- برای نمونه، رجوع کنید به: اسناد دولتی انگلستان، شماره ۴۶۵۹/۵۳۲۳۳-۱/در وزارت امور خارجه و نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنجساله ایران»، همانجا، جلد اول، صفحه ۷۳.
- ۲- رجوع کنید به: مرکز مطالعات استراتژیکی و بین‌المللی، «ممالک متحده آمریکا و ایران»، واشنگتن، ۱۹۸۰، صفحات ۲۵۰-۲۶۳ و نجاتی، همانجا، صفحات ۵۱۶-۵۲۰.
- ۳- درباره فرمایشی بودن انتخابات در دوره بعد از کودتا، رجوع کنید به: امیر طالبی، «انتخابات مجلس شورای ملی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷»، در نشریه «ایران فردا»، سال چهارم، شماره ۲۴ (اسفند ۱۳۷۴) صفحات ۲۲-۲۳ و «اسناد نهضت مقاومت ملی ایران: «حدیث مقاومت»، از انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران ۱۳۶۱.
- ۴- تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک، یک افسر عالی‌رتبه بغایت ارتجاعی بود که در شقاوت و ظلم به مردم شهرت داشت. بختیار مورد تنفر مردم، بویژه آزادیخواهان و ملی‌گرایان بود. جالب آنکه بختیار در اوایل دهه ۱۳۴۰ در تضاد با شاه افتاده و به عراق پناهنده شد. جندی بعد بختیار در آنجا به دست یکی از عوامل ساواک به قتل رسید. سرلشکر حسن پاکروان، سپهبد نعمت‌الله نصیری و بالاخره سپهبد ناصر مقدم به ترتیب روسای بعدی ساواک در دوره ۱۳۴۱-۱۳۵۷ بودند که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به حکم دادگاه انقلاب اعدام گشتند. رجوع کنید به: یونس یارساناب، «تاریخ سیاسی ارتش ایران»، واشنگتن، ۱۳۶۳، صفحات ۶۶-۸۴، کمیسیون بین‌المللی قضات، «حقوق بشر و سیستم قانون در ایران»، ژنو، ۱۹۷۱، صفحات ۳۲-۳۳ و نجاتی، همانجا، صفحات ۹۳-۹۴.
- ۵- این امر که آمریکا یا استفاده از «خطر کمونیسم» و یا «نفوذ شوروی» حداکثر استفاده را کرد تا دولت ملی مصدق را سرنگون سازد توسط نه تنها مورخین متعلق به نظرگاههای متنوع جنبش چپ ایران مورد تأیید قرار گرفته است بلکه توسط مئین طرفدار مصدق نیز چه قبل از کودتا و چه بعد از آن مورد تأیید قرار گرفته است. برای نمونه رجوع کنید به: «نامه محرمانه الهیار صالح سفیر ایران در آمریکا به دکتر مصدق نخست‌وزیر»، در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ به نقل از کتاب «تاریخ معاصر ایران»، کتاب اول در نشریه «مهرگان»، سال ششم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۶)، صفحات ۱۵۶-۱۶۲، نجاتی، همانجا جلد اول، صفحه ۲۱، ایرج افشار (گردآورنده) «تقریرات مصدق در زندان»، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۱۳۲-۱۳۵ و مارک ج. گازیوروسکی، «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران، ۱۳۶۸، صفحه ۲۷.
- ۶- جلیل بزرگمهر، «در محکمه نظامی»، تهران، ۱۳۶۳ و جلیل بزرگمهر، «مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی»، تهران، ۱۳۶۵.
- ۷- درباره مبارزات دانشجویی دوره بلافاصله بعد از کودتا، رجوع کنید به:  
- مهدی بازرگان، «شصت سال خدمت و مقاومت»، تهران، ۱۳۵۷، صفحه ۹۲ و

## فصل ششم

- انتشارات نهضت آزادی ایران، «اسناد نهضت مقاومت ملی ایران»، تهران، ۱۳۵۹، جلد اول، صفحات ۷۲-۲۷۵.
- ۸- درباره تظاهرات تاریخی روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲، که بعدها از طرف حامیان جنبش مردم ایران به «روز دانشجو» معروف شد، رجوع کنید به: ضیاء ظریفی، همانجا، صفحات ۲۱۸-۲۱۹ و علی اکبر سیاسی «گزارش یک زندگی»، لندن، ۱۳۶۶، صفحات ۲۳۲-۲۳۸.
- ۹- درباره سرکوب و خفقان در این دوره، رجوع کنید به:
- رحیم نامور، «روژیم ترور و خفقان»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۱.
  - Cottam، همانجا، (فصل شانزدهم)، صفحات ۲۸۶-۳۱۱.
  - H. Katozian، «اقتصاد سیاسی ایران معاصر»، لندن، ۱۹۸۱.
  - M. Zonis، «نخبه های سیاسی ایران»، پرینستون، ۱۹۷۱ (فصل های سه و چهار).
  - Nirumand، همانجا، صفحات ۹۲-۹۷.
- ۱۰- ضیاء ظریفی، همانجا، صفحه ۲۲۲.
- ۱۱- بیژن جزینی، «تاریخ سی ساله ایران»، همانجا، جلد دوم، صفحه ۳۱.
- ۱۲- همانجا، صفحه ۳۱.
- ۱۳- همانجا، صفحه ۴۶.
- ۱۴- کاوه بیات، «دانشگاه تهران اول بهمن ۱۳۴۰»، در مجله «فصلنامه گفتگو»، شماره ۵ (۱۳۷۳)، صفحات ۴۵-۴۷.
- ۱۵- باقر عاقلی، «روز شمار تاریخ ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۷۴، جلد دوم، صفحه ۱۳۶.
- ۱۶- جزینی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۳۸.
- ۱۷- درباره شکل گیری و تکامل «نهضت مقاومت ملی ایران»، در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۷، رجوع کنید به:
- «اسناد نهضت مقاومت ملی ایران»، همانجا.
  - انتشارات نهضت آزادی ایران، «نشریات راه مصدق و ضامن آن ۳۶-۱۳۳۲»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۸- نجاتی، همانجا، صفحه ۹۹.
- ۱۹- درباره فعاليتها و مقاومت دانشجویان در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۷، رجوع کنید به: بی نویس های شماره ۷ و شماره ۸، همین فصل.
- ۲۰- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۰۸.
- ۲۱- همانجا.
- ۲۲- انتشارات نهضت آزادی ایران، «نشریات راه مصدق و ضامن آن»، جلد اول، همانجا.
- ۲۳- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۰۹.
- ۲۴- برای آشنائی بیشتر با نظرات ویژه ای بازرگان در مورد دین و سیاست و خدمت او به تکامل اندیشه «رنالیسم اسلامی» و نوع استاد او به قرآن به عنوان «راهگشای معضلات»، رجوع کنید به:
- مهدی بازرگان، «مرز بین دین و سیاست»، سخنرانی در ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۲.

## فصل ششم

- مهدی بازرگان، «براکماتیسیم در اسلام»، در کتاب «بسی نهایت کوچک ها»، تهران، ۱۹۵۷.
- حسین سینا، «جایگاه بازرگان در احیای اندیشه دینی»، تهران، ۱۳۶۸.
- جهانگیر بهروز، «مهندس مهدی بازرگان»، در مجله «پیوند»، شماره چهارم، سال اول (اردیبهشت ۱۳۵۸)، صفحات ۲۰-۲۲ و
- «آخرین سخنرانی مهندس بازرگان در عید میعت سال ۱۳۷۳»، در نشریه «پیام هاجر»، مهر ۱۳۷۴.
- ۲۵- محمود طالقانی، «اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب»، بدون ذکر مکان چاپ، نسخه ۱۳۴۱، صفحه ۱۱۱.
- ۲۶- درباره اندیشه های اسلامی و سیاسی طالقانی، که او را از یک سو در مقایسه با طرفداران گوناگون «خط امام» و از سوی دیگر با علمای سنتی و محافظه کار متمایز میسازد، رجوع کنید به:
  - محمود طالقانی «ترجمه و شرح نهج البلاغه»، بدون ذکر مکان و تاریخ چاپ.
  - محمود طالقانی، «در پرتو قرآن»، در چهارم جلد، تهران ۱۳۵۸ و
  - محمود طالقانی، مقدمه به کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملکه»، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۷- برای نمونه، رجوع کنید به: ابراهیم یزدی، «تداوم حیات سیاسی در اختناق»، در نشریه «ایران فردا»، سال چهارم، شماره ۲۴ (اسفند ۱۹۷۴)، صفحات ۲۴-۳۳.
- ۲۸- «گزارش عملکرد ۳۴ ماهه نهضت مقاومت ملی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اول تیر ۱۳۳۵»، به نقل از «اسناد نهضت مقاومت ملی ایران»، در مجله «ایران فردا»، سال چهارم، شماره بیست و چهارم (اسفند ۱۳۷۴) صفحات ۲۲ و ۲۸.
- ۲۹- درباره جریانات نظاهرات روزهای ۱۷ تا ۲۱ آبان ۱۳۳۲ در اعتراض به محاکمه غیر قانونی دکتر مصدق، رجوع کنید به: «اسناد نهضت مقاومت ملی، گزارش عملیات ۳۴ ماهه نهضت مقاومت ملی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اول تیر ۱۳۳۵، از انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳، صفحات ۲۷۲-۲۷۵.
- ۳۰- برای دسترسی به متن اصلی این اعلامیه و دیگر تشریحات نهضت در مخالفت با ماهیت قرارداد کنسرسیوم، رجوع کنید به: «اعلامیه تفصیلی نهضت مقاومت ملی درباره قرارداد کنسرسیوم»، در «حدیث مقاومت»، جلد اول «اسناد نهضت مقاومت ملی ایران»، تهران، ۱۳۶۵، صفحات ۲۱۶-۲۴۱.
- ۳۱- نجاتی، همانجا، صفحات ۱۲۲-۱۲۳.
- ۳۲- «بیانیه جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران»، تهران، ۱۳۴۲.
- ۳۳- برای متن کامل این اعلامیه، رجوع کنید به: «گزارش عملیات ۳۴ ماهه نهضت مقاومت ملی»، همانجا، صفحات ۲۸۶-۲۹۰.
- ۳۴- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۲۶.
- ۳۵- درباره اوضاع بد اقتصادی، بیکاری و فقر و افزایش وابستگی ایران به آمریکا در دوره ۱۳۳۲-۱۳۴۲ رجوع کنید به:
  - Cottam، همانجا، صفحه ۲۳۴.

## فصل ششم

- C. Young «ایران در بحران مداوم» در مجله «امور خارجی» سال چهارم (ژانویه ۱۹۶۲)، صفحات ۲۷۵-۲۹۲.
- N. Keddie «ریشه های انقلاب» نیویورک، ۱۹۸۱، صفحات ۱۵۰-۱۵۶.
- J. A. Bill «عقاب و شیر، فاجعه روابط ایران و آمریکا» دانشگاه ییل، ۱۹۸۸.
- J. W. Bouling «اوضاع ایران» در کتاب «یونان، ترکیه و ایران» از انتشارات وزارت امور خارجه آمریکا، واشنگتن، ۱۹۶۱، صفحات ۸-۹ و
- نجاتی، همانجا، صفحات ۱۲۲-۱۴۰.
- ۳۶- نجاتی، همانجا، صفحات ۱۲۹-۱۴۰.
- ۳۷- همانجا.
- ۳۸- بعضی از موسسین حزب ایران، که عمدتاً از اعضای کانون مهندسین ایران بودند و بعدها در بحبوحه اوج گیری مبارزات مردم در طول دهه ۱۳۲۰ و دوره ملی شدن صنعت نفت، حزب ایران را ترک کردند، عبارت بودند از: غلامعلی فریور، رضا زاده شفق و عبدالحمید زنگنه. بعضی دیگر از موسسین و فعالین دوره (۱۳۲۲-۱۳۳۲) که در حزب مانده و دوش به دوش مردم از ملی شدن صنعت نفت و آرمانهای دولت مصدق حمایت کردند، عبارت بودند از: عبدالله معظمی، کریم سنجاپی، احمد زیرک زاده، اللهیار صالح، کاظم حبیبی و اصغر یارسا. رجوع کنید به: فصل سوم، بخش سوم.
- ۳۹- رجوع کنید به: فصل پنجم، بخش سوم.
- ۴۰- رجوع کنید به: بخش دوم همین فصل و بی نویس ۲۱ همین فصل.
- ۴۱- روزنامه «اطلاعات»، ۵ شهریور ۱۳۳۹.
- ۴۲- روزنامه «اطلاعات»، ۱۱ بهمن ۱۳۳۵.
- ۴۳- برای یک نقد جامع از ساختار تشکیلاتی و مواضع «حزب ایران»، رجوع کنید به: مصطفی رحیمی، «یک تجربه حزبی»، در مجله «اطلاعات سیاسی و اقتصادی»، سال چهاردهم، شماره پنجم و ششم (بهمن و اسفند ۱۳۷۸) صفحات ۱۰۴-۱۱۱.
- ۴۴- همانجا.
- ۴۵- درباره امید واهی بخشی از رهبران حزب ایران به کمک «ممالک صنعتی»، و کرامت آمریکا، برای نمونه رجوع کنید به: ابوالحسن ضیاء ظریفی و خسرو سعیدی (گرد آوردندگان) «خاطرات مهندس احمد زیرک زاده، پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنائی»، تهران، ۱۳۷۶، صفحات ۱۷۰، ۱۶۵ و ۱۹۴.
- ۴۶- درباره ایجاد «جمعیت آزادی مردم ایران»، (خدایرستان سوسیالیست)، رجوع کنید به: فصل پنجم، بخش سوم.
- ۴۷- زعیم، همانجا، صفحات ۹۲-۹۴.
- ۴۸- تقفی، همانجا و نشریه «مردم ایران»، در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۳.
- ۴۹- هدی صابری، «گذری استراتژیک بر جنبش دانشجویی»، در مجله «ایران فردا»، شماره ۴۹ (آبان و آذر ۱۳۷۷).

## فصل ششم

- ۵۰- رجوع کنید به: فصل هفتم، بخش سوم.
- ۵۱- زعیم، همانجا، صفحه ۹۳.
- ۵۲- نجاتی، همانجا، صفحات ۱۵۳-۱۵۴.
- ۵۳- همانجا، صفحه ۱۵۵.
- ۵۴- م. یزدادی، «تیروهای اپوزیسیون» در مجله «دنیا»، (بهار ۱۳۲۶)، صفحات ۹-۲۳.
- ۵۵- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۵۴.
- ۵۶- رجوع کنید به: امیر پیشداد و همایون کاتوزیان، «یادنامه خلیل ملکی»، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۸۳.
- ۵۷- فصل پنجم، بخش سوم.
- ۵۸- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۶۲.
- ۵۹- محمد علی همایون کاتوزیان (گرد آورنده) «خاطرات سیاسی خلیل ملکی»، تهران، ۱۳۶۸، صفحات ۱۲۶-۱۲۷.
- ۶۰- نجاتی، همانجا، صفحات ۲۱۱، ۲۵۵-۲۵۶ و ۲۷۷.
- ۶۱- پیشداد و کاتوزیان، همانجا، صفحات ۵۱-۸۲.
- ۶۲- ایرج اسکندری، «خاطرات سیاسی» به کوشش بابک امیر خسروی و فریدون آذر نور، در سه جلد، سن کلو، فرانسه، بدون ذکر تاریخ چاپ، صفحات ۲۲ و ۲۸.
- ۶۳- همانجا، صفحه ۴۸.
- ۶۴- رجوع کنید به: فصل چهارم، بخش پنجم.
- ۶۵- فصل پنجم، بخش پنجم.
- ۶۶- کاتوزیان، «خاطرات سیاسی خلیل ملکی»، همانجا، صفحات ۵۰ به بعد.
- ۶۷- همانجا، صفحه ۵۱.
- ۶۸- مهدی بازرگان، «مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی»، تهران، ۱۳۵۰، صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۶۹- «اسناد نهضت آزادی ایران»، جلد سوم، همانجا، صفحات ۷-۸.
- ۷۰- بازرگان، «مدافعات...»، همانجا، صفحات ۱۲۵-۱۳۶.
- ۷۱- «پانزدهمین سالگرد نهضت آزادی»، در نشریه «مجاهد»، شماره ۴ (اردیبهشت ۱۳۵۵) و م. میرزائی، «تشکیل نهضت آزادی»، در «روزنامه اطلاعات»، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵.
- ۷۲- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۶۶.
- ۷۳- م. اتوشه، «حزب توده و جبهه ملی»، در نشریه «ماهنامه مردم»، شماره ۶ (شهریور ۱۳۲۴)، صفحات ۱-۵.
- ۷۴- رجوع کنید به: فصل هفتم، بخش اول.
- ۷۵- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۶۹.



## فصل ششم

- ۷۶- درباره تغییر سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران مبنی بر «ایجاد فضای یاز سیاسی» در زمان زمامداری جان کندی، رجوع کنید به: Bill، همانجا، صفحه ۱۲۸ و E.A. Bayne «سلطنت ایران در دوره گذار»، نیویورک، ۱۹۶۸، صفحه ۱۹۱.
- ۷۷- درباره جزئیات تظاهرات معلمان و دانش آموزان در روزهای اردیبهشت ۱۳۴۰، چگونگی قتل دکتر خاتمی، دبیر دبیرستانهای تهران و اعلام ۱۲ اردیبهشت به عنوان «روز معلم»، رجوع کنید به: انتشارات مهرگان، «روز معلم»، واشنگتن، ۱۳۷۷، صفحات ۳-۸، روزنامه «کیهان»، ۱۳ اردیبهشت، ۱۳۴۰، روزنامه «اطلاعات»، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰، روزنامه «کیهان»، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰، و روزنامه «اطلاعات»، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۰.
- ۷۸- برای نمونه، رجوع کنید به: روزنامه «کیهان»، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰.
- ۷۹- نجاتی، همانجا، صفحات ۱۷۳-۱۷۴.
- ۸۰- همانجا، صفحات ۱۷۵-۱۷۶.
- ۸۱- همانجا، صفحه ۱۷۷.
- ۸۲- در مورد جزئیات تظاهرات ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰، رجوع کنید به: روزنامه «کیهان»، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۰ و روزنامه «اطلاعات»، ۲۸ و ۲۹، ۱۳۴۰ اردیبهشت ۱۳۴۰.
- ۸۳- ایوانف، همانجا، صفحات ۲۱۴-۲۱۵.
- ۸۴- رجوع کنید به: روزنامه «کیهان»، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ تیر ۱۳۴۰.
- ۸۵- روزنامه «کیهان»، ۲۹ مرداد ۱۳۴۰ و روزنامه «اطلاعات»، ۲۹ مرداد ۱۳۴۰.
- ۸۶- بهرام آریانا، «تاریخچه عملیات نظامی جنوب»، تهران ۱۳۴۲، صفحات ۲-۱۵۰.
- ۸۷- «اسناد نهضت آزادی ایران»، همانجا، جلد اول، ۱۳۶۱، صفحه ۱۱۰.
- ۸۸- نجاتی، همانجا، صفحه ۱۹۰.
- ۸۹- روزنامه «کیهان»، ۲ بهمن ۱۳۴۰.
- ۹۰- روزنامه «نیویورک تایمز»، ۱۳ آوریل ۱۹۶۲، صفحات ۱ و ۲.
- ۹۱- رجوع کنید به: «علامیه جبهه ملی ایران»، ۷ آذر ۱۳۴۱ و «خاطرات دکتر مهدی آذر»، در مجله «آینده»، جلد ۱۵، شماره های ۱ و ۲ (۱۳۶۸).
- ۹۲- اسامی ۳۵ تن اعضای شورای عالی عبارت بودند از: کاظم حسینی، اللهیار صالح، اصغر یارسا، باقر کاظمی، سید ضیاءالدین حاج سید جوادی، جهانگیر حق شناس، کریم سنجایی، غلامحسین صدیقی، مهدی آذر، باقرجلالی موسوی، احمد زیرک زاده، داریوش فروهر، علی اشرف منوچهری، غلامرضا تختی، مهدی بازرگان، حسین شاه حسینی، شاپور بختیار، محمود طالقانی، محمود مانیان، علی اصغر گیتی بین، محمد علی خنجی، عبدالحسین اردلان، فریدون مهدوی، حسن قاسمی، مهرداد ارفع زاده، محمد علی کشاورز صدر، عباس نراقی، ابراهیم کریم آبادی، علی اردلان، شمس الدین امیر علائی، علی اکبر نوشین، حسن میر محمد صادقی، مسعود حجازی، یوسف جلالی موسوی و عبدالحسین خلیلی، رجوع کنید به: نجاتی، همانجا، صفحات ۲۱۱ و ۲۵۶.

## فصل ششم

- ۹۳- درباره فعالیت های خنچی و حجازی در مورد تبدیل «جبهه» بیک «حزب واحد» رجوع کنید به: S. Siavoshi. «ناسیونالیسم لیبرال در ایران» کلورادو، ۱۹۹۰. صفحات ۱۰۰-۱۰۱.
- ۹۴- نجاتی، همانجا. صفحه ۲۱۱.
- ۹۵- درباره مسائل تشکیلاتی درون جبهه ملی دوم در سالهای ۱۳۲۹-۱۳۴۳. رجوع کنید به: انتشارات کنگره جبهه ملی ایران، «جبهه ملی ایران در نخستین روپاروئی با مسائل سازمانی»، تهران، ۱۳۴۱.
- ۹۶- رجوع کنید به: مصاحبه نجاتی با مهدی بازرگان در نجاتی، همانجا. صفحات ۲۳۸-۲۳۹.
- ۹۷- همانجا.
- ۹۸- «اعلامیه جبهه ملی ایران»، ۲ بهمن ۱۳۴۱.
- ۹۹- نجاتی، همانجا. صفحه ۲۴۱.
- ۱۰۰- برای نمونه، رجوع کنید به: مصاحبه نجاتی با صدیقی در تهران در آبان ۱۳۶۹ در نجاتی، همانجا. صفحات ۲۴۱-۲۴۲.
- ۱۰۱- همانجا. صفحه ۲۴۳.
- ۱۰۲- برای دسترسی به متن مکاتباتی دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی دوم، رجوع کنید به: نجاتی، همانجا. صفحات ۲۴۹-۲۸۷.
- ۱۰۳- برای نمونه، رجوع کنید به: ابوالحسن خضاء ظریفی و خسرو سعیدی (گرد آورندگان) «خاطرات مهندس احمد زیرک زاده: پرستی های بی پاسخ در سالهای استثنائی»، تهران، ۱۳۷۶. صفحات ۱۹۳-۱۹۴.
- ۱۰۴- Zabih، همانجا. صفحه ۲۰۹.
- ۱۰۵- فرمانداری نظامی تهران، «کتاب سیاه»، تهران، ۱۳۳۴. صفحات ۳۴۵-۳۷۲ و «سالنامه توده»، از انتشارات حزب توده ایران، لیزیک، ۱۳۴۹. صفحات ۲۰۷-۲۱۰.
- ۱۰۶- احمد قاسمی، «بیاد خسرو روزبه»، در نشریه «توده»، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران خارج از کشور، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۵). صفحه ۲.
- ۱۰۷- درباره رهبران دستگیر شده حزب توده ایران و چگونگی همکاری و تسلیم آنها در مقابل شکنجه و تهدیدات رژیم، رجوع کنید به: محمدباقر موسوی، «طرحی از یک تصویر»، در مجله «صدای معاصر»، شماره ۱۳، (خرداد ۱۳۵۸).
- ۱۰۸- برای نمونه، رجوع کنید به: شعر «مرگ وارطان»، در احمد شاملو، «کاشفان فروتن شوکران»، تهران، بدون ذکر تاریخ چاپ، صفحات ۱۵-۱۶. این قطعه شعر در بعضی محافل ادبی-سیاسی به اسم «مرگ نازلی» نیز معروف است.
- ۱۰۹- جزئی، «طرح جامعه شناسی ...» همانجا. صفحه ۷۱.
- ۱۱۰- Abrahamian، همانجا. صفحه ۳۳۸.
- ۱۱۱- Zabih، همانجا. صفحات ۲۱۰-۲۱۲.
- ۱۱۲- برای نمونه، رجوع کنید به: انتشارات حزب توده ایران، «اسناد و دیدگاهها»، تهران، ۱۳۵۸، «اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران»، تهران، ۱۳۵۹، «چهل سال در سنگر مبارزه»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۰.

## فصل ششم

- اردشیر اوانسیان، «خاطرات ۱۳۲۶ - ۱۳۲۰»، کلن، آلمان، ۱۳۶۹، انتشارات حزب توده ایران، «تاریخ حزب کمونیست شوروی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۸ و نورالدین کیانوری، «حکم تاریخ به پیش میرود»، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۱۲- برای نمونه، رجوع کنید به: انتشارات کیهان، «کمونیسم در ایران»، تهران، ۱۳۳۵، انتشارات اطلاعات، «کتاب سیاه»، تهران، ۱۳۳۴، «اسرار فعالیت های ضد ایرانی در خارج از کشور»، بدون ذکر نویسنده و مکان چاپ، ۱۳۵۵، انتشارات نگاره، «اعترافات سران حزب توده ایران»، تهران، ۱۳۵۷، علی زیبایی، «کمونیسم در ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۳ و فریده خلعتیری، «کیانوری و ادعاهایش»، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۱۴- برای نمونه، رجوع کنید به: انور خامه، «پنجاه نفر و سه نفر»، سار بروکن، آلمان بدون ذکر تاریخ چاپ، ایرج اسکندری، «یادمان ها و یادداشت های پراکنده»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۵، فریدون کشاورز، «من متهم میکنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را»، تهران، بدون ذکر تاریخ چاپ، ایرج اسکندری، «حزب توده و شوروی»، در مجله «فصلی در گل سرخ»، شماره ۲ (بائیز ۱۳۶۵)، صفحات ۱۱-۳۳ و بابک امیر خسروی، «نظری از درون به نقش حزب توده ایران»، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۱۵- برای نمونه، رجوع کنید به: نشریه «توده»، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج (۱۳۴۴-۱۳۴۶)، نشریه «توفان»، ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان (۱۳۴۶-۱۳۷۲) و نشریه «حقیقت»، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران (۱۳۷۱-۱۳۷۷).
- ۱۱۶- Zabih همانجا، صفحات ۲۱۰-۲۱۲.
- ۱۱۷- برای نمونه، رجوع کنید به: اسکندری، «حزب توده و شوروی»، همانجا، صفحات ۲۵-۲۶.
- ۱۱۸- Zabih همانجا، صفحات ۲۱۳-۲۱۵ و W. Laquer، «کمونیسم و ناسیونالیسم در خاورمیانه»، نیویورک، ۱۹۵۶، صفحات ۲۹۴-۲۹۶.
- ۱۱۹- داود نوروزی، «حزب توده ایران، یک ضرورت تاریخی برای کشور ما»، در مجله «دنیا»، سال دوم، شماره یک (۱۳۳۷)، صفحه ۲۹، A. Kambakhsh، «ایران در سر چهار راه»، در مجله «بررسی جهان مارکسیستی»، سال دوم، شماره ۹ (۱۹۶۱) صفحه ۳۸.
- ۱۲۰- کمیته مرکزی حزب توده ایران، «مصوبه پلنوم اسفند ۱۳۳۶»، در نشریه «مسائل حزبی»، شماره ۵، (اردیبهشت ۱۳۳۷)، صفحه ۴۴.
- ۱۲۱- «طرح برنامه و اساسنامه مصوب پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت»، در نشریه ویژه حزب، شهریور-مهر ۱۳۳۹ و «دولت دموکراسی ملی»، در مجله «دنیا»، سال دوم، شماره ۴ (فروردین ۱۳۴۰)، صفحه ۷۳.
- ۱۲۲- نوروزی، همانجا، صفحه ۳۹.
- ۱۲۳- مقاله «حزب توده ایران»: در مجله «بررسی اطلاعات نظامی»، شماره فوریه-مارس ۱۹۵۷.
- ۱۲۴- Zabih همانجا، صفحه ۲۲۵.
- ۱۲۵- Kambakhsh همانجا، صفحه ۴۰.
- ۱۲۶- طالبی، همانجا، صفحه ۲۲.

## فصل ششم

- ۱۲۷- مصاحبه مخبر روزنامه «اومانیته» با رضا رادمنش دبیر اول حزب توده ایران در ۲۸ فوریه ۱۹۶۱.
- ۱۲۸- همانجا، صفحات ۲۳۰-۲۳۲
- ۱۲۹- H. Mahdavi «بحران آینده در ایران» در مجله «امور خارجی»، سال چهل و چهارم، شماره ۱ (اکتبر ۱۹۶۵)، صفحات ۱۲۴-۱۲۶.
- ۱۳۰- برای نمونه، رجوع کنید به: نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتا»، همانجا، چاپ ششم، صفحات ۲۶۱ تا ۲۶۷ و نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، جلد اول، همانجا، صفحه ۲۲۵.
- ۱۳۱- درباره جزئیات مخالفت علمای مذهبی، بویژه آیت الله خمینی با سیاست های شاه در مورد و فراندوم و انقلاب سفید در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۱، رجوع کنید به: حمید روحانی، «بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی»، تهران، ۱۳۶۵، صفحات ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۷ و ۲۳۰-۲۳۱ و H. Algar «تقش ابوزیسیونی علما در قرن بیستم ایران»، در N.Keddie «دانشمندان، سیدها و صوفی ها»، لوس آنجلس، ۱۹۷۲، صفحات ۲۴۶-۲۸۲.
- ۱۳۲- درباره جزئیات این یورش، رجوع کنید به: جلال الدین مدنی، «تاریخ سیاسی معاصر ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۲، جلد دوم، صفحات ۲۴-۲۵ و W. Floor، «خصلت انقلابی علمای مذهبی ایران»، در مجله «ژورنال بین المللی مطالعات خاورمیانه»، سال دوازدهم، شماره ۴ (۱۹۸۱)، صفحات ۵۰۱-۵۲۴.
- ۱۳۳- روحانی، همانجا، صفحات ۲۷۲-۲۷۳
- ۱۳۴- برای نمونه، رجوع کنید به: روزنامه «کیهان»، ۵ خرداد ۱۳۴۲.
- ۱۳۵- م. دهنوی (گرد آورنده)، «مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی از نیمه دوم ۱۳۴۱ تا هجرت به پاریس (۱۴ مهر ۱۳۵۷)»، تهران، ۱۳۶۰، صفحات ۵۴-۵۵.
- ۱۳۶- برای دسترسی به متن کامل سخنرانی خمینی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (روز عاشورا)، رجوع کنید به: مدنی، همانجا، صفحات ۲۵۶-۲۶۵.
- ۱۳۷- برای نمونه، رجوع کنید به: روزنامه «اطلاعات»، ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، صفحات ۱ و ۱۳.
- ۱۳۸- روزنامه «واشنگتن پست»، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸ و Zonis، همانجا، ۱۹۷۱، صفحه ۶۳.
- ۱۳۹- محمدرضا بهلوی، «انقلاب سفید»، تهران، ۱۳۴۵، صفحه ۴۶.
- ۱۴۰- برای نمونه، رجوع کنید به: روزنامه «ایزوستیا»، ۷ ژوئن ۱۹۶۳ و شماره های مختلف «ماهنامه مردم» و مجله «دنیا»، در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۳.



فصل هفتم

فصل هفتم

از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

تا انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷



## پیشگفتار

# مشخصات عمده و روند کلی دوره

## درآمد

این دوره بلافاصله بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شروع و در سال ۱۳۵۷ با آغاز انقلاب بهمن ۱۳۵۷ پایان رسید. در این دوره، که نزدیک به پانزده سال طول کشید، ایران نه تنها بطور کامل در مدار نظام جهانی سرمایه («بلوک غرب») قرار گرفت بلکه با عنایت و حمایت هیئت حاکمه آمریکا بتدریج به «ژاندارم» آن ابرقدرت در منطقه سوق الجیشی خاورمیانه نیز تبدیل گردید.

در این دوره نیز هیئت حاکمه ایران تحت رهبری شاه، مثل زمان قدر قدرتی رضاشاه، بجای اقدام در جهت ایجاد شرایط برای «توسعه سیاسی»<sup>۱</sup> به تقویت نیروهای امنیتی (بویژه ساواک)، نیروهای نظامی ارتش و بوروکراسی وسیع دولتی برای اعمال بیشتر ترور و خفقان پرداخت.<sup>۲</sup>

بطور کلی در عرض دو سال بعد از جریانات خرداد ۱۳۴۲، تمام نیروها و سازمانهای ملی، دموکراتیک، چپ مارکسیستی و سیاسی مذهبی اپوزیسیون یا مضمحل گشتند و یا مجبور شدند که زیرزمینی گشته و بعداً به خارج منتقل گردند. شخصت های ملی (طرفدار مصدق) زندانی گشته و یا تحت پیگرد قرار گرفتند. خود آیت الله خمینی، که به خاطر ضعف و یا بسی کفایتی رهبران ملی گرا، به عنوان یک روحانی سیاسی - مذهبی نقش بزرگی را در جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بازی کرده بود، ابتدا به ترکیه و سپس به نجف در عراق تبعید گشت.

رژیم شاه همراه با سرکوب اپوزیسیون و برای تسلط و اعمال بیشتر دیکتاتوری شاهی برنامه «انقلاب سفید» را با حمایت آمریکا در ایران پیاده ساخت که تا از طریق آن همراه با اجرای سیاست های «ضد قیام» (ضد چریکی) عملاً از ظهور و رشد جنبش های دهقانی و عشیرتی در نقاط مختلف ایران، بویژه در روستاها و ایالات اقلیت نشین، جلوگیری کند.

ولی در این دوره شرایط عینی در ایران (تشدید ترور و خفقان، تعمیق نابرابریهای ملی و



## فصل هفتم

طبقاتی و عیان شدن ناتوانی و یا عدم شایستگی سازمانهای سنتی - جبهه ملی و حزب توده - در سازماندهی و رهبری مبارزات مردم) از یک سو و جو حاکم در اوضاع جهانی (پسروزی انقلاب در کوبا و الجزایر، گسترش مبارزات رهایی بخش ملی در جهان سوم و تشدید مبارزات علنی ضد رویزیونیستی در بینش جهانی کارگری و کمونیستی) از سوی دیگر تحولی اجتناب ناپذیر در دید و روش روشنفکران و جوانان در مورد نوع مبارزه بوجود آورد که رژیم شاه علیرغم قدرقدرتی خود نتوانست از شیوع آن جلوگیری کند. بطور خلاصه، سرکوب مبارزات مردم در سالهای پرتلاطم ۱۳۳۹-۱۳۴۲ به یک دوره از مبارزات پارلمانتاریستی و مسالمت آمیز پایان بخشیده و زمینه تدارک و انجام یک دوره از مبارزات انقلابی قهرآمیز و بویژه چریکی را در تاریخ معاصر ایران آماده ساخت.<sup>۲</sup>

در این فصل، بعد از بررسی سرنوشت سازمانها و احزاب سنتی جبهه ملی و حزب توده در دوره ۱۳۴۲-۱۳۵۷ به کم و کیف سازمانها و نیروهای سیاسی که راه و روش مبارزات قهرآمیز توده ای و یا مبارزات مسلحانه چریکی را در این دوره بکار بردند، میپردازیم.

### بخش اول

## جبهه ملی سوم و تشکل های درون آن

همانطور که در فصل ششم شرح داده شد، در دوره پرتلاطم ۱۳۳۹-۱۳۴۲ با اینکه شرایط اقتصادی بد و بحران های سیاسی توده ها را بحرکت درآورد ولی رهبری موجود در اپوزیسیون غیر مذهبی - عمدتاً جبهه ملی ایران - به خاطر محبوس بودن در درون قیودات سنتی نتوانست از آن موقعیت عالی نتیجه مطلوب، یعنی برپائی یک دولت ملی و دموکراتیک را کسب کند. جبهه ملی دوم، که در سال ۱۳۳۹ از طرف فعالین حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و بقایای نیروی سوم با حمایت و مشارکت «منفردین» طرفدار مصدق بوجود آمده بود، در اوایل سال ۱۳۴۳ به جهت اختلافات روی مسائل سازمانی و تشکیلاتی خود از یک سو و به خاطر سرکوب و ترور رژیم (بویژه حبس و تبعید دکتر مصدق) از سوی دیگر عملاً یک سال بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد در داخل ایران، موقتاً هم که شده، از بین رفت. در جریان نیمه دوم سال ۱۳۴۲، بعضی از رهبران شاخص جبهه ملی دوم نظیر اللهیار صالح، اصغر پارسا، غلامحسین صدیقی و کریم سنجابی تحت ارباب رژیم از فعالیت های سیاسی دست برداشته و خانه نشین گشتند.

بخشی از بقایای اعضای رهبری جبهه ملی دوم، بویژه فعالین جوانان به تشویق دکتر مصدق، که در تبعید در دهکده احمدآباد زندگی میکرد و با کمک آیت الله محمد علی انگجی و آیت اله سیدرضا زنجانی، که از سران معروف و با اعتبار روحانیون ملی بودند، بعد از کوشش های زیاد توانستند علیرغم وجود خفقان سیاسی حاکم، در تیرماه ۱۳۴۴ به تشکیل «جبهه ملی سوم» موفق گردند.<sup>۴</sup> سازمانها و احزابی که همراه با منفردین استخوان بندی جبهه ملی سوم را تشکیل می دادند، عبارت بودند از:

- ۱- «سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران»، به نمایندگی هدایت متین دفتری،
- ۲- «جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران»، به نمایندگی حمید محامدی،
- ۳- نهضت آزادی ایران، بنماینده عباس سمیعی،
- ۴- حزب مردم ایران (معروف به «نخشبون»، و یا «خدایرستان سوسیالیست»،) به نمایندگی عبدالحسین راضی و
- ۵- «حزب ملت ایران»، به نمایندگی داریوش فروهر.

مضافاً، همانطور که قبلاً اشاره رفت، بعضی از شخصت های معروف و محبوب ملی و مذهبی، نظیر زنجانی و انگجی در ایران و دکتر علی شایگان در خارج در تشکیل و اعلام موجودیت «جبهه ملی سوم»، نقش های مهمی ایفاء کردند.

چند ماهی از تشکیل و اعلام موجودیت جبهه ملی سوم نگذشته بود که مقامات امنیتی رژیم با بهانه قرار دادن دو حادثه سیاسی (ترور حسنعلی منصور، رهبر «حزب ایران نوین» و نخست وزیر ایران در اول بهمن ۱۳۴۳ و حادثه کاخ مرمر و قصد ترور شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴) یورش بزرگی را علیه فعالین و سران «جبهه ملی سوم» آغاز کرده و اکثر اعضای کمیته اجرایی سازمان دانشجویان منجمله متین دفتری، منوچهر تقوی بیات (دانشجوی دانشکده کشاورزی)، مصطفی ملاذ (دانشجوی دانشکده پزشکی)، بهمن پورشریعتی (دانشجوی دانشکده ادبیات) شیرین صور اسرافیل (دانشجوی پلی تکنیک تهران)، منوچهر محمدی شجاع (دانشجوی دانشکده حقوق)، داریوش محق زاده (دانشجوی دانشکده علوم) را محاکمه و محکوم به حبس ساختند. به غیر از دانشجویان، رژیم شاه حتی به سازمانهای نسبتاً پسا سابقه که مثل سازمان دانشجویان کوچکترین رابطه ای با دو حادثه فوق الذکر و گردانندگان آن نداشتند، نیز رحم نکرد. با دستگیری و محاکمه عباس سمیعی و حسین راضی و داریوش فروهر و برخی از اعضای هیئت اجرایی «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» (نظیر خلیل ملکی، علیجان شانسسی، میر حسین سرشار، و رضا شایان)<sup>۵</sup> عملاً عمر «جبهه ملی سوم» در داخل ایران پایان رسید.

## فصل هفتم

مسائل عمده تشکیلاتی و سیاسی که از اوان تدارک ایجاد جبهه ملی سوم گریبان رهبری جبهه را گرفته و بالاخره منجر به انشعاب آن بویژه بعد از یورش رژیم در بهار ۱۳۴۴، گردید عبارت بودند از: ۱- تاکتیک های مبارزاتی و ۲- اصل حزب.

اختلافات روی تاکتیک های مبارزاتی علیه رژیم شاه حتی قبل از اعلام رسمی موجودیت جبهه باعث گشت که «نهضت آزادی ایران» به جبهه ملی سوم نپیوندد. رهبران نهضت آزادی معتقد بودند که نباید قبل از تعیین و تصویب تاکتیک مبارزه موجودیت جبهه ملی سوم اعلام گردد. بازرگان و طالقانی و طرفداران نهضت آزادی بر آن بودند که جبهه باید عمده‌تأ به یک مبارزه جدی منفی بویژه در حیطه اقتصادی دست زده و نافرمانی مدنی را به عنوان تاکتیک های مبارزاتی رواج دهد. وقتیکه مسئله نوع تاکتیک بعد از چندین ماه بحث و جدل حل نگشت و توافق عمومی کسب نگردید. نهضت آزادی به راه خود رفته و مستقلاً به فعالیت پرداخت.<sup>۶</sup>

اختلافات بر سر حزب و تشکیل «حزب بزرگ» از زمان جبهه ملی دوم در دوره ای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ دامنگیر رهبران و فعالین جبهه ملی گشته بود. با اینکه این نظر یعنی تبدیل جبهه به یک «حزب واحد بزرگ» در اوایل خیلی طرفدار پیدا کرد ولی بسیاری از رهبران و فعالان با تغییر ماهیت جبهه به حزب واحد مخالف بودند. بهر رو، وجود این اختلافات همراه با یورش و سرکوب رژیم باعث گشت که رهبران اصلی جبهه ملی سوم برای موقتاً هم که شده از فعالیت های سیاسی در داخل ایران پرهیز کنند. ولی برخی از طرفداران جبهه ملی، که سالها قبل از انحلال «جبهه ملی سوم» به خارج از ایران عزیمت نموده بودند، به فعالیت های سیاسی خود، بویژه در داخل کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آمریکا و اروپا، ادامه دادند.

یکی از فعالین سیاسی که در این زمان در خارج با انتشار «باختر امروز» (دوره دوم) فعالیت داشت خسرو قشقائی، یکی از سران ایل قشقائی و نماینده سابق مجلس هفدهم بود. قشقائی همراه برادرش ناصر قشقائی از طرفداران دولت ملی مصدق در داخل ایل قشقائی بود. بعد از سرنگونی دولت مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خسرو قشقائی همراه عده ای از افراد مورد اطمینان خود تهران را ترک کرده و به میان ایل قشقائی در فارس برگشتند که خود را برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم کودتا آماده سازند. اما سازش بخش بزرگی از سران عشایر قشقائی با رژیم شاه از یک سو و متلاشی شدن اکثر سازمانها و احزاب سیاسی ضد رژیم، منجمله کشف و سرکوب سازمان افسران حزب توده ایران از سوی دیگر، امکان مقاومت و مبارزه را برای خسرو قشقائی در ایران از بین برد. قشقائی بعد از چندی زندگی در خفا توانست از ایران بیرون آمده و در آلمان غربی در شهر مونیخ رحل اقامت افکند.

بعد از چند سال سکونت در آلمان، خسرو قشقائی با حمایت و همکاری تعدادی از دوستانش، که دارای تمایلات چپ بودند، به انتشار «باختر امروز» (دوره دوم) پرداخت. افرادی که در جریان سال ۱۳۴۰ در انتشار «باختر امروز» به قشقائی کمک میکردند و عمده مطالب مندرج در شماره های مختلف «باختر امروز» را می‌نوشتند، عبارت بودند از: محمد عاصمی، روزنامه نگار قدیمی، حسین اسکویی، مهدی خان بابا تهرانی، محمود گودرزی (از رهبران سازمان دانشجویان ایرانی مقیم آلمان - «سداما») و هاله حیدر رقابی (سازنده شعر معروف «مرا ببوس» در سال ۱۳۳۳). این افراد با اینکه به طیف های مختلف فکری تعلق داشتند ولی عمدتاً گرایش چپ داشتند و در نتیجه خط «باختر امروز» نیز بیشتر بر روال گرایش های چپ بود. نشریه «باختر امروز» در عرض دو سال انتشار خود در آلمان محبوبیت یافت و خسرو قشقائی موفق شد که تعدادی از نسخه های آن را مخفیانه به ایران نیز بفرستد. نسخه های «باختر امروز» بعد از ارسال به ایران توسط افرادی سرشناس چون حسن شمشیری، حمید ذوالنور و آیت الله محمد هادی میلانی بطور مخفیانه بین طرفداران مبارزه علیه رژیم کودتا پخش میگشت.

روزنامه «باختر امروز» (دوره دوم) با اینکه یک نشریه ملی گرا و حامی دکتر مصدق بود، ولی به خاطر گرایش چپ بعضی از نویسندگان آن هیچوقت مورد استقبال جبهه ایها قرار نگرفت. طرفداران جبهه ملی، که در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۲ به تعدادشان در اروپا و آمریکا افزوده شده بود و داشتند در خارج به خود سر و صورتی میدادند، نمی‌خواستند به نام جبهه ملی نشریه ای منتشر شود که خود و بویژه رهبرانشان بر آن نظارتی نداشته باشند. همین امر منجر به آن شد که در کنگره جبهه ملی در شهر ویسبادن، آلمان غربی، اکثر شرکت کنندگان بر ضد خسرو قشقائی موضع گرفته و انتشار روزنامه «باختر امروز» را از دست خسرو قشقائی و همکارانش بیرون آوردند.<sup>۷</sup>

بعد از کنگره جبهه ملی در ویسبادن (آلمان غربی) در سال ۱۹۶۲ و جدائی خسرو قشقائی از جبهه، انتشار دوره سوم «باختر امروز» تحت مدیریت دکتر علی شایگان به آمریکا انتقال یافت. بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، دکتر علی شایگان، که از سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷ میلادی) به حالت تبعیدی در آمریکا زندگی میکرد با همراهی تعدادی از طرفداران مصدق «سازمان جبهه ملی ایران در آمریکا» را بنا نهاد. این تشکل با انتشار «باختر امروز» عمدتاً در داخل «کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج»، که در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۳ در حال شکل گیری و گسترش در سراسر جهان، بویژه در آمریکا و اروپا بود، به فعالیت پرداخت. بررسی نوشته های مندرجه در شماره های مختلف «باختر امروز» (دوره سوم) در این

زمان نشان می‌دهد که گردانندگان این نشریه و پلاتفورم سیاسی «جبهه ملی ایران در تبعید» خواستار آزادی مصدق از حبس و تبعید و استقرار یک دولت دموکراتیک و سکولار و «غیر متعهد» در ایران بودند. به غیر از خودشایگان، دیگر افراد سرشناسی که در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ تحت نام جبهه ملی در آمریکا در درون کنفدراسیون جهانی فعالیت داشتند عبارت بودند از: سیف پور فاطمی و شاهین (علی) فاطمی. در ضمن در همین دوره صادق قطب زاده و محمد نخشب نیز در جلسات و فعالیت های این جبهه شرکت میکردند که بعد از یکسال از آن جدا گشته و با انتشار روزنامه های «ایران آزاد» و «خبرنامه» تحت نام «جبهه ملی سوم» در داخل کنفدراسیون جهانی به رقابت با «جبهه ملی آمریکا» به فعالیت ضد رژیم خود ادامه دادند.

تعداد فعالین «جبهه ملی سوم» بعد از عزیمت دانشجویان طرفدار جبهه ملی از دانشگاه های ایران به کشورهای اروپائی در بعد از سرکوب سال ۱۳۴۲ افزایش یافت. این دانشجویان با اینکه دیدگاه های سیاسی و اجتماعی مختلفی داشتند ولی در طرفداری از مصدق و مخالفت با رژیم همسو بودند. بعضی از این دانشجویان مثل ابوالحسن بنی صدر و حسن حبیبی که دارای دیدگاه های ملی گرا با گرایش مذهبی بودند، بعد از دو سال فعالیت در کنفدراسیون از آن جدا گشته و به تنهایی و یا گروهی به فعالیت ادامه دادند. برخی مانند خسرو شاکری و حسن ماسالی که دارای بینش ملی گرایانه با گرایش چپ بودند در کنفدراسیون مانده و بعدها به سازمانهای چپ مارکستی، که در درون کنفدراسیون فعالیت داشتند، پیوستند. بعضی دیگر نظیر صادق قطب زاده و محمد نخشب با اینکه تا سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶ هنوز در کنفدراسیون جهانی مانده بودند ولی از همان اوایل با اعضای رهبری «نهضت آزادی ایران» که در این دوره در خارج از ایران با انتشار روزنامه «مجاهد» (به مدیریت و سردبیری ابراهیم یزدی) در بین دانشجویان ایرانی فعالیت میکردند، همکاری کرده و در پشتیبانی از مبارزات علمای مذهبی سیاسی علیه رژیم شاه با آنها همخوانی داشتند.<sup>۸</sup> یکی از فعالین درون «جبهه ملی سوم»، که قاطعانه از همکاری نزدیک ملی گرایان با علما و روشنفکران مذهبی در این دوره دفاع میکرد محمد نخشب رهبر «حزب مردم ایران» در خارج بود. نخشب با اینکه از فعالین درون «جبهه ملی سوم» در دوره ۱۳۴۲-۱۳۴۵ بود در عین حال بطور تنگاتنگ با فعالین «نهضت آزادی ایران» در خارج - ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیر انتظام - همکاری میکرد. سابقه نخشب در فعالیت های سیاسی به سالهای پایان جنگ جهانی دوم میرسید. او به عنوان محصل دبیرستان در سال ۱۳۲۳ به حزب ایران پیوست و سالها بعد در بحبوحه ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ در اوایل به ایجاد گروهی به اسم «خداپرستان سوسیالیست» و سپس با کمک عبدالحسین

## فصل هفتم

راضی، یکی از «خدایرستان سوسیالیست» درون «حزب ایران» با تشکیل «حزب مردم ایران» از حزب ایران، که یک سازمان لائیک بود، انشعاب کرد ولی به حمایت قاطع خود از حکومت مصدق تا به آخر ادامه داد.<sup>۱</sup>

بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، نخشب به خاطر فعالیت های سیاسی در «نهضت مقاومت ملی» برای چند ماهی در سال ۱۳۳۳ به زندان افتاد. بعد از آزادی از زندان، نخشب به آمریکا عزیمت کرده و بعد از چندی به استخدام سازمان ملل متحد در نیویورک درآمد. او در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۵ یکی از فعالین «جبهه ملی سوم» و «نهضت آزادی ایران» در آمریکا محسوب میشود.

یکی دیگر از فعالین «جبهه ملی سوم» در این برهه از تاریخ، که به همکاری های نزدیک بین سیاسی- مذهبی ها و ملی گرایان لائیک اعتقاد داشت، صادق قطب زاده بود. قطب زاده با اینکه از نظر تشکیلاتی و سازمانی به هیچ گروه و حزبی تعلق نداشت، ولی در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ یکی از فعالین مهم درون کنفدراسیون جهانی و از حامیان هم «جبهه ملی در تبعید» و هم «جبهه ملی سوم» بود. او نیز، مثل نخشب، در عین حال که در درون جبهه ملی فعالیت میکرد با اعضای رهبری نهضت آزادی در خارج رابطه ای تنگاتنگ داشت. قطب زاده بعد از انقلاب ایران برای مدتی کوتاه در سال ۱۳۵۷-۱۳۵۸ وزیر امور خارجه ایران گشت. درباره پیشینه سیاسی قطب زاده و جریاناتی که بعد از دو سال و نیم منجر به دستگیری و اعدام او در سال ۱۳۶۲ گشت، به تفصیل در فصل هشتم (جلد دوم این کتاب) صحبت خواهیم کرد.

به غیر از فعالین «جبهه ملی سوم» و «جبهه ملی در تبعید» در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۵ فعالین و طرفداران دو سازمان دیگر نیز در درون کنفدراسیون جهانی فعالیت داشتند که بعد از سه سال فعالیت از کنفدراسیون جهانی جدا گشته و به طور جداگانه به فعالیت ضد رژیم خود ادامه دادند. این دو سازمان عبارت بودند از «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» و «نهضت آزادی ایران».

### جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، در اواخر تابستان ۱۳۴۴ هنوز یک ماه از تشکیل «جبهه ملی سوم» در ایران نگذشته بود، که ساواک و نیروهای امنیتی طی یورشهای اکثر رهبران «جبهه ملی سوم» را به اتهامات گوناگون منجمله شرکت در حادثه کاخ مرمر و سوء قصد علیه شاه، دستگیر ساخته و روانه زندان ساختند. اعضای هیأت اجرائیه جامعه سوسیالیستهای

## فصل هفتم

نهضت ملی ایران که همراه خلیل ملکی بعد از دستگیری در دادگاه نظامی محکوم شدند، عبارت بودند از: علیجان شانسی، میر حسین سرشار، رضا شایان، منوچهر صفا و عباس عاقلی زاده.

بعد از دستگیری و محاکمه ملکی و یارانش، فعالیت «جامعه» در داخل ایران افت کرده و از بین رفت ولی طرفداران ملکی در خارج از ایران به فعالیت سیاسی خود ادامه دادند. اینان که سالها (از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۴) در اروپا ابتدا به نام «جامعه هواداران سوسیالیسم» و بعد از کنگره سوم خود به نام «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» متشکل بودند، هوادار استقرار «سوسیالیسم دموکراتیک» در ایران بودند.

نشریه جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا به نام مجله «سوسیالیسم» به مدیریت و سردبیری امیر پیشداد (مدیر سابق مجله «علم و زندگی» در تهران در اواخر دهه ۱۳۳۰ و بعدها از گرداندگان «نامه پارسی»، ارگان کنفدراسیون جهانی در اوایل دهه ۱۳۴۰ در پاریس) بود. مجله «سوسیالیسم» تقریباً هر دو ماه یکبار با مقالات سیاسی، تحلیلی و تئوریک و نیز ضمیمه ای به نام «اسناد و مدارک» حدود سه سال (۱۳۴۵-۱۳۴۸) انتشار یافت. فعالیت «جامعه» در بین دانشجویان ایرانی در خارج باعث گشت که تعدادی از فعالین سیاسی (که دارای گرایشات سوسیالیستی بودند ولی به خاطر اینکه کنفدراسیون در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۸ کاملاً تحت نفوذ و هژمونی نیروهای چپ مارکسیستی قرار گرفته بود به آن نیبوسته بودند) جذب «جامعه» گردند. از جمله کسانی که در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ به «جامعه» پیوستند و بعدها در حیطه های مختلف معروف شدند، عبارت بودند از: حمید عنایت (عضو سابق حزب توده ایران در اوایل دهه ۱۳۳۰ و سرمقاله نویس روزنامه «شهباز») محمد علی همایون کاتوزیان (محقق و استاد دانشگاه) منصور فرهنگ (نماینده ایران در سازمان ملل متحد در زمان ریاست جمهوری بنی صدر) و ناصر پاکدامن (محقق و استاد دانشگاه در پاریس).<sup>۱۰</sup>

فعالین «جامعه» در اروپا با اینکه در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۶ مستقل از «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» عمل میکردند ولیکن با آن «جامعه» در ایران روابط و همکاری داشتند و خلیل ملکی را رهبر خود میدانستند. بعد از دستگیری ملکی در ۱۳۴۴ و در دوره ای محاکمه اش، فعالین «جامعه» علیه محاکمه غیر قانونی ملکی و برای آزادی او فعالیت های گسترده ای انجام دادند. بطوریکه رژیم شاه تحت فشار افکار عمومی در اروپا و به خاطر تقاضاهای زیاد رهبران احزاب سوسیالیست اروپا و حزب کمونیست و دولت یوگوسلاوی، ملکی را بعد از مدتی در اواسط سال ۱۳۶۶ از زندان آزاد ساخت. ملکی که بعد از آزادی دو سال زندگی خود را به

## فصل هفتم

خاطر وجود خفقان در عزلت گذراند، در تابستان ۱۳۴۸ بدرود زندگی گفت.<sup>۱۱</sup>

تا زمان مرگ ملکی در سال ۱۳۴۸، هنوز تعدادی از طرفداران «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» در داخل کنفدراسیون جهانی فعالیت سیاسی داشتند. در واقع سوسیالیست ها در شکل گیری و رشد کنفدراسیون در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ مثل فعالین حزب توده ایران و جبهه ملی ایران نقش موثری داشتند. اما همین که کنفدراسیون تحت تاثیر اوج گیری جنبش های رهایی بخش در کشورهای جهان سوم، بویژه در ویتنام و وقوع انقلاب فرهنگی در چین توده ای از نظر سیاسی رادیکالیزه شده و شعارهای «مرگ بر شاه» و «مبارزه علیه امپریالیسم» را جزو شعارهای اصلی خود قرار داد، فعالین «جامعه» یکی بعد از دیگری از کنفدراسیون بریدند.

همانطور که در بخش های آینده این فصل شرح داده خواهد شد، از سال ۱۳۴۹ به بعد بینش و راه و رسم مبارزه قهر امیز و مسلحانه بتدریج به بینش غالب در جنبش نوین ملی ایران که عمدتاً توسط جوانان و سازمانهای سیاسی نو و غیر سنتی هدایت میشد، تبدیل شد. در نتیجه این تحویل و تحول «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» نیز مثل دیگر سازمانهای سنتی جاذبه خود را در بین جوانان از دست داد. بدین سان فعالین «جامعه» بعد از افت و اقبال به راه خود رفته و جامعه عملاً در اوایل ۱۳۵۰ فعالیت خود را متوقف ساخت.

### نهضت آزادی ایران در خارج

فکر ایجاد بخش نهضت آزادی ایران در خارج را علی شریعتی برای اولین بار در آبان ۱۳۴۱ با سران نهضت آزادی در ایران مطرح ساخت. بعد از تایید از طرف بازرگان و دیگر رهبران نهضت، شریعتی همراه با مصطفی چمران و ابراهیم یزدی و دیگر فعالین ملی-مذهبی منجمله صادق قطب زاده، ابوالفضل بازرگان و محمد توسلی و عباس امیر انتظام، در اواخر سال ۱۳۴۱ بخش خارج «نهضت» را در خارج تأسیس کردند. شریعتی با اینکه هیچوقت بطور رسمی عضو هیچ سازمان سیاسی نگشت ولی با تمام سازمانهای سیاسی که با بینش اسلامی صاحب گرایش های ملی و سوسیالیستی بودند، تا آخر عمرش همکاری کرد.

متعاقب سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و دستگیری اکثر اعضای نهضت آزادی در ایران، فعالیت بخش خارج گسترده تر شد و افزایش یافت. رهبران نهضت در خارج، از اوان تأسیس سازمان در تقویت جبهه ملی چه در اروپا و چه در آمریکا فعال بوده و در واقع همراه با فعالین جبهه ملی در درون کنفدراسیون جهانی طیف قابل توجهی را در سال های ۱۳۴۲-۱۳۴۵ تشکیل میدادند.



## فصل هفتم

در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶، زمانی که اکثر فعالین کنفدراسیون جهانی به خاطر تشدید مبارزات ضد امپریالیستی از یک سو و تشدید اختلافات بین طرفداران مائوتسه‌دون و حزب کمونیست شوروی از سوی دیگر (که متجر به شکل‌گیری انقلاب فرهنگی در کشور چین گشت) رادیکالیزه گشته و در ابعاد مختلف دچار تحول گشتند، رهبران نهضت آزادی همراه با چند تن از فعالین جبهه ملی مثل محمد نخشب بطور رسمی و علنی از کنفدراسیون انشعاب کرده و همراه با ابوالحسن بنی صدر در اروپا و با حمایت و عنایت علی شریعتی به ایجاد «انجمن‌های دانشجویان اسلامی» دست زدند. نخشب و قطب زاده و دیگر رهبران انجمن‌های دانشجویان اسلامی معتقد بودند که با اینکه کنفدراسیون جهانی در جریان مبارزاتی سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۵ موفق گشته بود که نفوذ «حزب توده ایران» را در داخل کنفدراسیون خنثی ساخته و دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و آمریکا را دور شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی»، بسیج سازد ولی به خاطر ندیده گرفتن و حتی نفی نقش «اسلام مبارز» و «راستین» رهبری آن به کجراهه رفته و عمدتاً به طرفداران اندیشه‌های مائو تبدیل شده است.<sup>۱۲</sup> روی این اصل در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶، فعالین نهضت و هم‌چنین افرادی مثل نخشب، قطب زاده و بنی صدر بتدریج از کنفدراسیون خارج شده و با ایجاد «انجمن‌های دانشجویی اسلامی» بمبارزات خود علیه رژیم شاه ادامه دادند.

در اینجا باید تأکید کرد که فعالین نهضت سالها قبل از جدائی از کنفدراسیون فعالیت‌های مبارزاتی خود را در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۵، عمدتاً بطور مستقل از کنفدراسیون به جلو میبردند. در همان سالها تعدادی از فعالین نهضت آزادی نظیر یزدی و چمران دوباره با همکاری قطب زاده و دیگر فعالین بدین نتیجه رسیدند که باید مبارزه علیه رژیم شاه را به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا انتقال دهند. در این تصمیم‌گیری نیز علی شریعتی، که در آن دوره با روزنامه «المجاهد» ارگان جبهه آزادیبخش الجزایر همکاری داشت، نقش مهمی بازی کرده و اعزام بخشی از فعالین نهضت (چمران، یزدی، بهرام راستین، پرویز امین و بعدها صادق قطب زاده) را به مصر برای دیدن دوره آموزشی جنگهای چریکی مسلحانه میسر ساخت.

فعالین نهضت آزادی بعد از دیدن دوره آموزشی که نزدیک به یکسال طول کشید، به کشورهای مختلف خاورمیانه و آمریکا و اروپا عزیمت کردند که در مبارزه علیه رژیم شاه دانشجویان ایرانی را بسیج سازند.<sup>۱۳</sup>

مصطفی چمران بعد از بازگشت به آمریکا و اخذ دکترای مهندسی از دانشگاه برکلی، همراه تعدادی از دانشجویان متشکل در «انجمن دانشجویان اسلامی» در کالیفرنیا به لبنان عزیمت کرده

## فصل هفتم

این گروه با اینکه انسجام یافته تر کار میکرد و گرایش خود را به مارکسیسم و انقلاب قهرآمیز علنی کرده بود ولی بعزت مواضع و پیشینه ای مبارزاتی، افراد آن تحت نام «جبهه ملی» کار کرده و حتی در اکثر موارد خصوصیات جبهه ای نیز داشتند. این طرز تفکر و بینش بروشنی در شماره های «باختر امروز» منعکس میشد. در شماره های اول تا چهارم همین روزنامه (دوره چهارم) گروه کوشش کرد که اعتقاد و ضرورت به «تشکل گروهی» را با احیاء «جبهه ملی» بر مبنای شکل و محتوای نوین تلفیق دهد. با اینکه این گروه بطور علنی اسم و رسم خود را اعلام نمیکرد ولی در بعضی از انتشارات منجمله در مقدمه ای که به کتاب مسعود احمدزاده «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» که در آذر ۱۳۵۰ از طرف سازمانهای جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه) چاپ شد مسئله وجود گروه بطور جانی و غیر مستقیم ولی صراحتاً مطرح میشد.

در آغاز دهه ۱۳۵۰، زمانیکه جنبش چریکی بویژه از طرف سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدائی خلق در ایران اوج گرفته و سرو صدای زیادی در داخل و خارج (در کنفدراسیون جهانی) ایجاد کرده بود، این گروه تحت اسم جبهه ملی در خاورمیانه و از طریق انتشار «باختر امروز» خود را عملاً نماینده و یا «رابط» سازمانهای چریکی ایران با اپوزیسیون خارج (که عمدتاً بصورت علنی در داخل کنفدراسیون فعالیت میکرد) محسوب میداشت.

در کنگره مشترک سازمانهای جبهه ملی خارج از کشور در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) و پلنوم ۱۹۷۳ (۱۳۵۲)، این گروه مجدداً مسئله ضرورت فعالیت گروهی و گرایشات مارکسیستی خود را مطرح ساخته و موفق به تصویب آن گردید. در این نشستها با اینکه عده قابل ملاحظه ای از اعضای جبهه ملی نگرانی خود را از شیوع و نفوذ گرایشات مارکسیستی و مبارزات چریکی در درون جبهه ملی ابراز داشتند ولی در مورد موجودیت گروه مارکسیستی، که در خاورمیانه با انتشار «باختر امروز» و نشریه ای به عربی بنام «ایران التوره» به فعالیتهای گسترده ای دست زده و با چریکها و مجاهدین نیز از طرق مختلف تماس پیدا کرده بود، یا مخالفت نکرده و یا سکوت کردند.

فعالیت این گروه در خاورمیانه تازه «بمنزله روزنه امید» و «خروج از بن بست» تلقی شده و حتی باعث اعتبار جبهه ملی و طرفدارانش در درون اپوزیسیون خارج گردید. توضیح اینکه در این دوره جبهه ملی به خاطر اختلافات درونی خود (منجمله انشعابی که «سازمانهای جبهه ملی در آمریکا» را در مقابل «جبهه ملی سوم» در اروپا قرارداد) از یک سو و اوج گیری فعالیتهای سازمانهای طرفدار اندیشه ای مائوتسه دون («سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان» «سازمان انقلابی حزب توده» و «سازمان انقلابیون کمونیست») از سوی دیگر، پایه های توده ای

دانشجویی خود را در داخل کنفدراسیون از دست داده بود. ولی در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۶ بشکرانه «گروه باخترا امروز در خاورمیانه» جبهه ملی دوباره تدریجاً پایه های توده ای در درون کنفدراسیون پیدا کرده و حتی در بعضی از فدراسیون های دانشجویی اکثریت رهبری را بدست آورد.

ولی با فرا رسیدن سال ۱۳۵۶ دیگر در واقع این گروه فقط اسم «جبهه ملی» و دکتر فاطمی را تحت اسم «باخترا امروز» با خود حمل میکرد. چون افرادی که دارای طرز تفکر جبهه ای و غیر مارکسیست بودند یا کاملاً همکاری خود را با این گروه بریده یا از سیاست موقتاً هم که شده کناره گیری کرده بودند.

بدنبال تشدید فعالیت های جدید جبهه ملی در ایران تحت رهبری کریم سنجایی، داریوش فروهر و شاپور بختیار این گروه دیگر نمیتوانست به اسم «جبهه ملی» به فعالیت خود ادامه دهد. در نتیجه در زمستان ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) در جلسه نسبتاً وسیعی که از اعضا و هواداران سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور (بخش اروپا) با شرکت نمایندگانی از سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور (بخشهای خاورمیانه و آمریکا) تشکیل شد، اعضای این گروه نظرات خود را پیرامون مسائل گذشته بیان داشته و خروج خود را از سازمانهای جبهه ملی ایران اعلام نمودند.

گروه بعد از خروج طی جلسه ای در بهمن ۱۳۵۶ به اسم «گروه اتحاد کمونیستی» اعلام موجودیت کرد. این گروه با اینکه تا این زمان بطور غیر رسمی هم که شده نمایندگی غیر مستقیم و تقریبی چریکها و مجاهدین را در خارج از ایران در بین دانشجویان داشت ولی در نتیجه اختلافات ایدئولوژیکی که با «مجاهدین مارکسیست» از یک طرف و با چریک های فدایی خلق در طی پروسه معروف به «تجانس» از طرف دیگر پیدا کرده بود رابطه اش با آنها قطع شد.

«پروسه تجانس» مرحله ای بود که در آن فعالین «گروه اتحاد» کوشش کردند که از طریق بحث و انتقاد به وحدت نظری و عملی با چریک های فدائی خلق برسند. ولی این کوششها که نزدیک به سه سال طول کشید، ثمره ای نداد و اختلافات تشدید یافت. گروه عمدتاً روی مسائل کمونیستی، بویژه در رابطه با نقش و موقعیت استالین و مائوتسه دون با سازمان چریکهای فدائی خلق در تضاد بود. در سال ۱۳۵۶، گروه اتحاد دو کتاب تئوریک و سیاسی «استالینسیم: تبادل نظر در پروسه تجانس بین سازمانهای چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی» و «اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین» را انتشار داده و در آنها بطور جامع و آشکار موارد اختلافات خود را با چریکها مطرح ساخت.<sup>۱۸</sup> بعد از انتشار این دو نوشته، گروه اتحاد از ادامه «پروسه تجانس» دست برداشته و به فعالیت مستقل روی آورد. در آخر سال ۱۳۵۶، گروه اتحاد

گروههایی که ملی مذهبی بوده و در سالهای قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و بعد از آن در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۷ فعال بودند نقش بزرگی داشتند.<sup>۱۷</sup>

چون جهان بینی و روش مبارزاتی شریعتی از یک سو و نقش دیگر فعالین انجمن های دانشجویان اسلامی نظیر یزدی، قطب زاده، بنی صدر و امیر انتظام و مصطفی چمران از سوی دیگر در سرنوشت انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و دولت موقت یازرگان در سال ۱۳۵۸ مهم محسوب میشوند، نگارنده در فصل هشتم (جلد دوم) به تفصیل به کم و کیف نقش آنها خواهم پرداخت.

### سرانجام جبهه ملی سوّم

در بحبوحه رادیکالیزه شدن کنفدراسیون جهانی، افراد شاخص و مجرب رهبری جبهه موقتاً هم که شده از فعالیت های علنی بویژه در درون کنفدراسیون دست برداشتند. بعد از کناره گیری افراد مجرب، تعدادی از فعالین جوان سازمانهای «جبهه ملی» نه تنها از واحدهای کنفدراسیونی در اروپا و آمریکا کنار نکشیدند بلکه بموازات دیگر طیف های دانشجویی به «بحث ضرورت کار گروهی» روی آوردند. این امر موجب پیدایش حرکات جدیدی در بین طرفداران جوان جبهه ملی، که هنوز در داخل انجمن های دانشجویی درون کنفدراسیون تحت نام طرفداران جبهه ملی فعالیت داشتند، گردید. در آغاز سال ۱۳۴۷، این افراد که بتدریج با مطالعه آثار ارنستو چه گوارا و تکامل انقلاب کوبا از یک سو و مطالعه اندیشه های مائوتسه دون و رویدادهای پرتلاطم مرحله اول انقلاب فرهنگی در چین (۱۳۴۵-۱۳۴۷) از سوی دیگر گرایشات شدید چپ-مارکسیستی پیدا کرده بودند به فعالیت گسترده ای در داخل دانشجویان متشکل در واحدهای کنفدراسیون پرداخته و به رقیب مهم طیف های دانشجویی طرفدار «سازمان انقلابی حزب توده ایران» و «سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان» که در این دوره (۱۳۴۵-۱۳۴۸) نقش غالب را در رهبری کنفدراسیون بازی میکردند، تبدیل شدند.

گروهی از این دانشجویان در پروسه تکامل خود پسروی نظرات مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی چین گرویده و به «سازمان انقلابیون کمونیست»، که در این دوره در حال شکل گیری بود، پیوستند. فعالیت «سازمان انقلابیون کمونیست» و چگونگی رشد و گسترش آن در سالهای ۱۳۴۸-۱۳۵۰ بطور مفصل در فصل دهم (جلد دوم) مورد بررسی قرار گرفته است.

گروهی دیگر از جوانان جبهه ملی تحت تاثیر انقلاب کوبا و شکل گیری جنبش فلسطین در سال ۱۳۴۸ تحت رهبری خسرو پارسا، خسرو کلانتری و حسن ماسالی عازم لبنان شده و در آنجا با انتشار «باختر امروز» (دوره چهارم) به فعالیت رادیکال مارکسیستی جدیدی روی آورد.

## فصل هفتم

و در آنجا به «سازمان امل» تحت رهبری موسی صدر، پیوست. قطب زاده نیز بعد از بازگشت آمریکا برای همیشه به اروپا منتقل گشت و در آنجا با کمک فعالین نهضت آزادی و دیگر اسلام‌های طرفدار مصدق با رادیکال‌های کشورهای عربی طرفدار الجزیره، عراق و سوریه رابطه برقرار ساخت. او در جریان دهه ۱۳۵۰ فعالین انجمن‌های دانشجویان اسلامی را در اروپا در رابطه تنگاتنگ با واحدهای مختلف درون سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) از یک سو و با انجمن‌ها و واحدهای متعلق به «سازمان امل» از سوی دیگر در لبنان قرار داد.<sup>۱۴</sup>

ابوالحسن بنی صدر با اینکه هیچوقت بطور رسمی به هیچیک از سازمانها و احزاب سیاسی تعلق نداشت، ولی مثل شریعتی از فعالین و آغازگران کنفدراسیون جهانی در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۵ و از هواداران «جبهه ملی سوم» و نهضت آزادی در خارج بود. او بعد از پیوستن به انجمن دانشجویان اسلامی به فعالیت سیاسی خود در پشتیبانی از راه و روش مصدق و علی «دستگاه دولتی بورژوازی» رژیم شاه ادامه داد و در کتاب معروف «تفت و قهر» که بزبان فرانس در پاریس در سال ۱۳۵۳ خورشیدی انتشار داد بطور جامع شرح داد که رژیم شاه با ائتلاف مناه با ارزش کشور وابستگی ایران را به غرب افزایش میدهد.<sup>۱۵</sup>

ابراهیم یزدی بعد از بازگشت از مصر به بسیج دانشجویان اسلامی در آمریکا پرداخته و در ضمن روزنامه «پیام مجاهد» را در دوره ۱۳۵۰-۱۳۵۶ به طور ماهانه منتشر ساخت.<sup>۱۶</sup> یزدی در همین دوره با همکاری دیگر فعالین نهضت آزادی در اروپا و آمریکا تأسیس انجمن‌ها؛ دانشجویان اسلامی را رونق داد و در پائیز سال ۱۳۵۷ همزمان با تبعید آیت الله خمینی از بغداد به پاریس همراه قطب زاده و بنی صدر به ایشان پیوست.

مهم‌ترین و روشنفکرترین عضو رهبری انجمن‌های اسلامی در خارج از ایران در سالها: ۱۳۴۰-۱۳۴۴ بدون تردید علی شریعتی بود. شریعتی که از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۳ در دانشگاه سوربن فرانسه در رشته زبان شناسی تحصیل کرده و به اخذ درجه دکترا موفق شده بود، در سال ۱۳۴۰ پس از تشکیل «نهضت آزادی» در ایران به تأسیس بخش نهضت آزادی در خارج به فعالین نهضت در خارج کمک کرد و مدتها سردبیر روزنامه «ایران آزاد» نشریه سازمانهای جبهه ملی در اروپا بود. او بعد از بازگشت به ایران در دبیرستانهای مشهد مشغول تدریس گشت و در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۲ طی یک رشته سخنرانی‌ها پیرامون اسلام شناسی، جامعه شناسی و تاریخ اسلام با استقبال وسیع از طرف جوانان و دانشجویان ملی با گرایش‌های مذهبی روبرو گشت. کتابها و نوارهای سخنرانی شریعتی بصورت وسیعی در ایران و خارج از ایران در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ پخش گردید. جهان بینی و فعالیت‌های شریعتی در پیدایش و شکل‌گیری سازمانها

## فصل هفتم

در درون جنبش دانشجویی جریانی را به عنوان «پلاتفورم چپ» بوجود آورد و تعدادی از کادرهای فعال خود را برای شرکت در انقلاب به ایران گسیل ساخت. ما در فصل دهم این کتاب (جلد دوم) به چند و چون فعالیت این گروه در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۶۲ در ایران خواهیم پرداخت. بطور خلاصه میتوان گفت که در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۵ در تحت شرایطی که در صفحات پیشین توضیح داده شد «جبهه ملی» در قالب یک سازمان ملی گرا و غیر مارکسیست متشکل از سازمانهای ملی گرا و ملت گرا دیگر نه در صحنه سیاسی ایران و نه در خارج (در کنفدراسیون جهانی) موجودیت سیاسی نداشته و افراد مجرب و با سابقه آن - نظیر علی شایگان، کریم سنجایی، غلامحسین صدیقی، داریوش فروهر و شاپور بختیار - با اینکه اصلاً با رژیم شاه حاضر به همکاری نبودند ولی موقتاً هم که شده از فعالیت های علنی سیاسی و تشکیلاتی کناره گیری کرده بودند. البته همانطور که بعداً در فصل نهم این کتاب (جلد دوم) به تفصیل شرح داده خواهد شد، در بحبوحه انقلاب ایران در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ جبهه ملی ایران نیز به سرعت سازماندهی کرده و به یکی از ظرف های بزرگ در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و بعداً در درون حکومت موقت بازرگان تبدیل شد.

در دوره ای ۱۳۴۲-۱۳۵۷، «جبهه ملی ایران» تنها سازمان سیاسی سنتی در ایران نبود که به جهت افزایش اعمال ترور و خفقان از یک سو و اشاعه اندیشه های انقلابی در ایران در زمینه ای راه و روش مبارزه از سوی دیگر دچار بیعملی گشته و برای مدتی از صحنه سیاسی ایران بصورت تشکیلاتی خارج گشت. حزب توده ایران و «نهضت آزادی» نیز به خاطر عوامل مختلف خارجی و داخلی و به خاطر محبوس بودن در قيودات سنتی نتوانستند کاری از پیش ببرند و مثل «جبهه ملی ایران» یا دچار بیعملی گشته و یا با انشعابات مختلف روبهرو شدند. در بخش دوم این فصل به بررسی حیات سیاسی و فعالیت های حزب توده بسویزه در خارج از ایران پرداخته و در بخش سوم همین فصل به بررسی شکل گیری و اشاعه سازمانهای انقلابی و قهرآمیز که عمدتاً در دوره ۱۳۴۳-۱۳۵۶ از درون سازمانهای سنتی فوق الذکر بیرون آمدند، خواهیم پرداخت.

## بخش دوم

### حزب توده ایران

اوضاع متلاطم سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ در دوران نخست وزیری شریف امامی و علی امینی رهبری حزب توده را، که در این دوره عمدتاً در خارج از ایران فعالیت داشت، بفرار انتقال چند

## فصل هفتم

تن از فعالین جوان حزب بداخل ایران انداخت. در جریان سال ۱۳۴۱ گروهی از فعالین حزب، تحت رهبری پرویز حکمت جو و علی خاوری عازم ایران شدند. دیگر اعضای این گروه عبارت بودند از: علی حکیمی و عباس شهریاری (عباسعلی شهریاری نژاد).

اعضای گروه بخاطر آشنائی با رفقا و هواداران حزب در داخل ایران توانستند بلافاصله به فعالیت پرداخته و در سال ۱۳۴۲ موفق به انتشار روزنامه «ضمیمه مردم» شوند. عده ای زیادی از کسانی که از گذشته به حزب علاقه داشتند به تدریج به حزب پیوستند. در بحبوحه جریانات قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ کلیه بدنه شاخه حزب در ایران و گردانندگان نشریه «ضمیمه مردم» لو رفته و توسط مأمورین ساواک دستگیر گردیدند. عباس شهریاری که از دوران مهاجرت خود به اروپا در اواخر دهه ۱۳۳۰، به خدمت ساواک درآمده بود، کلیه اطلاعات خود را در اختیار پلیس قرار داد. اعضای اصلی گروه منجمله حکمت جو و خاوری بعد از دستگیری و محاکمه به زندانهای طولانی محکوم گردیدند. چون هویت امنیتی عباس شهریاری تا سال ۱۳۴۸ برای رهبری حزب توده و دیگر مبارزین برملاء و روشن نشد در نتیجه فعالیت های پلیسی و جاسوسی او صدمات زیادی را به جنبش نوین مردم که در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ در حال شکل گیری و نضج بود وارد ساخت. شهریاری چند سال بعد از شناسائی از طرف نیروهای انقلابی توسط چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۳ بقتل رسید.<sup>۱۹</sup>

بعد از دستگیری و حبس اعضای حزب در داخل ایران، حزب توده ایران بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ عمده فعالیت خود را در خارج از ایران منجمله در داخل کنفدراسیون جهانی ادامه داد. بی عملی و عدم حضور حزب توده در داخل ایران به خاطر وجود جو ترور و خفقان از یک سو و پشتیبانی بدون قید و شرط رهبری حزب از مواضع «حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی» درباره مثبت بودن «انقلاب شاه و ملت»<sup>۲۰</sup> از سوی دیگر نه تنها باعث شد که حزب توده برای مدتهای مدید نتواند در داخل ایران پایگاههای حتی مخفی کسب کند بلکه در خارج از ایران نیز به خاطر رشد اختلافات ایدئولوژیکی در جنبش کمونیستی جهان دچار یک سری انشعابات شد. در اینجا پیش از اینکه به کم و کیف این انشعابات بپردازیم، اهم نکات مورد اختلاف در جنبش کمونیستی بین المللی را بطور مختصر مورد بررسی قرار میدهیم.

اختلافات ایدئولوژیکی - سیاسی در جنبش کمونیستی جهان که با طرح «مبارزه علیه کیش شخصیت» و حمله به استالین در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی (۱۹۵۶) از طرف خروشچف و طرفدارانش شروع شده بود، در فاصله بین کنگره های بیستم و بیست و دوم (۱۳۶۱) رشد کرده و بیک بحران تاریخی تبدیل شد. تجدیدنظر در سیاست داخلی و خارجی

## فصل هفتم

شوروی و مسائل جنبش کمونیستی توسط خروشچف و مخالفت شدید رهبری حزب کمونیست چین با آنها در کلیه زمینه‌ها و بطور مشخص در مسائل زیر منعکس گشتند:<sup>۲۱</sup>

- ۱- ارزیابی تضادهای اساسی در جهان در شرایط بین‌المللی آن زمان و برخورد به آنها.
- ۲- عدم تأکید و یا مواقعی عدم قبول وجود مبارزات طبقاتی در جوامع سوسیالیستی.
- ۳- عدم تأکید بر اصل حزب و دولت «دیکتاتوری پرولتاریا»، طرح و حمایت از «دولت تمام خلقی» و «حزب تمام خلقی».
- ۴- عدم تأکید و اکثراً عدم قبول انقلاب قهرآمیز در کشورهای جهان سوم و تبلیغ «گذار مسالمت آمیز»، استقرار «دولت‌های دموکراسی ملی» و «راه رشد غیر سرمایه داری».
- ۵- تأکید و تبلیغ «همزیستی مسالمت آمیز» و «رقابت مسالمت آمیز» با کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و
- ۶- برخورد به مسئله جنگ و صلح، تأکید بر نقش تعیین کننده سلاح‌های اتمی و نزدیکی با ممالک متحده آمریکا.

رهبری حزب توده در برخورد به مسائل جنبش بین‌المللی کمونیستی و اوضاع ایران کوشید تا کلیه مواضع حزب کمونیست شوروی را بکار برده و حتی به حمایت و طرفداری جدی از آنها بپردازد. اختلافاتی که به خاطر مسائل فوق‌الذکر در جهان کمونیستی بوجود آمده و در مبارزات ایدئولوژیکی بین دو حزب شوروی و چین توده‌ای تدریجاً انعکاس می‌افتند، مسائل اساسی و پراهمیتی بودند که لزوم تجزیه و تحلیل عمیق و برخورد یرمسئولیتی را ایجاب میکردند. ولی رهبری حزب توده بدون توجه به این امر در مورد کلیه این مسائل بدون در نظر گرفتن نقطه نظرات افراد حزب به طرح مواضع حزب و دولت اتحاد جماهیر شوروی پرداخته و از آنها پشتیبانی کرد. بعداً نیز در پلنوم دهم کمیته مرکزی، که در فروردین ۱۳۴۱ (آوریل ۱۹۶۲) برگزار گشت، تمامی این مواضع بدون بحث و تفحص کافی توسط رهبری به تصویب رسیده و طی بیانیه‌ای از طرف حزب انتشار یافت. بررسی انتشارات و نظرات رهبری حزب و سخنان هیاتهای نمایندگی آن در جلسات و کنگره‌های مختلف بخوبی نشان میدهد که رهبری حزب تقریباً بدون قید و شرط تمامی مواضع حزب کمونیست شوروی در مسائل کمونیستی و امور بین‌المللی را پذیرا شده و از آنها حمایت کرد.<sup>۲۲</sup>

دکتر رضا رادمنش، دبیر اول حزب توده، در جریان شرکت در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی در پائیز ۱۹۶۱ طی نطقی اعلام کرد:

«بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی مهمترین حادثه تاریخی است. برنامه



حزب کمونیست اتحاد شوروی که در کنگره حاضر به تصویب میرسد فصل جدیدی از دانش مارکسیسم لنینیسم را ... می‌گشاید»<sup>۲۳</sup>

چند روز قبل از گشایش این کنگره، در جریان برگزاری پلنوم نهم حزب، سی و دو نفر اعضای اصلی کمیته مرکزی متفق القول گزارش دکتر رادمنش درباره «کنفرانس ۸۱ حزب برادر» را که در مسکو برگزار شده بود، تصویب کرده و گزارش ایرج اسکندری درباره سازماندهی را نیز مورد بحث قرار داده و نظریه حزب کمونیست شوروی درباره «دولت دموکراسی» و «نه دولت پرولتری» را بدون قید و شرط پذیرفتند.<sup>۲۴</sup> درست در همین پلنوم بود که فراکسیون معروف به طرفداری بدون قید و شرط از شوروی و در مخاصمه و عداوت با حزب کمونیست چین توده ای قدرت را کاملاً در دست گرفت. سه دبیر طرفدار شوروی - رضا رادمنش، ایرج اسکندری و عبدالصمد کامبخش - رهبری را در دست گرفته و افرادی مثل احسان طبری، فریدون کشاورز را از دبیری برکنار کردند.<sup>۲۵</sup>

در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی این سه دبیر با اضافه رضا روستا، دبیر شورای متحده کارگری، بدون مخالفت و مانعی تمامی مواضع حزب کمونیست شوروی را در مسائل بین المللی و مسائل جنبش کمونیستی مورد تأیید کامل قرار دارند. رادمنش درنطق خود تأکید کرد که «ما وحدت اردوگاه سوسیالیستی را همچون مردمک چشم عزیز میداریم. و بدین جهت ما انتقاد علیه حزب کار آلبانی را تأیید میکنیم»<sup>۲۶</sup>

در واقع تزه‌های مطروحه در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی با دید رهبری حزب، بویژه با سه دبیر فوق الذکر، کاملاً انطباق داشت و همین وحدت و جهان بینی بود که رهبری حزب را از اول به حمایت بیدریغ از خروشچف و طرفدارانش برانگیخت. قبول تز «دولت تمام خلقی» و «حزب تمام خلقی» میتوانست به رهبری حزب توده فرصت دهد که با بکاربرد آن در شرایط ایران به تبلیغ نظریه حزب در سالهای بحرانی ۱۳۳۹-۱۳۴۲، که معتقد به وحدت با تمام نیروهای ایزوسیون بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی مشخص آنها بود، بپردازد.

هم چنین در این دوره مشخص حزب توده در ارتباط با شرایط ایران بطور همه جانبه از شرکت فعال در انتخابات و مبارزات پارلمانی و مسالمت آمیز دفاع میکرد. با در نظر گرفتن این نکته خیلی طبیعی بود که رهبری حزب از تئوری «گذار مسالمت آمیز» خروشچف دفاع کرده و علیه خط مشی «انقلاب قهرآمیز» که عمدتاً حزب کار آلبانی و حزب کمونیست چین از آن حمایت میکردند، موضع بگیرد. در این مورد احسان طبری، تئوریسین حزب، چنین مینویسد:

## فصل هفتم

«هر انقلابی یعنی انتقال قدرت حاکمه از دست طبقه یا طبقات ضد انقلابی بدست طبقه یا طبقات انقلابی... بناچار نوعی تحمیل است... نه تنها این انتقال حکومت می‌تواند از طریق مسالمت‌آمیز و بدون قیام مسلح و جنگ انقلابی انجام گیرد... حکومت ضد ملی قوام در مقابل اتحاد اکثریت مطلق خلق [در سی ام تیر ۱۳۳۰ به حمایت از دولت ملی دکتر مصدق] دچار چنین سرنوشتی شد و ناچار گردید استعفا دهد. از این قبیل در تاریخ معاصر کشور ما باز بوده است. حزب ما بارها گفته است و بر حسب هومان‌نیسم انقلابی خود بدون شک ترجیح می‌دهد تحول جامعه از طریق مسالمت‌آمیز تحقق بخشد... ولی در شرایط کنونی ایران این خود رژیم است که با محور و سرکوب کلیه آزادی‌های دموکراتیک و جلوگیری از فعالیت قانونی احزاب اپوزیسیون راه تحول مسالمت‌آمیز را سد کرده است لذا نیروهای انقلابی چاره‌ای ندارند جز آنکه خود را برای تحول غیر مسالمت‌آمیز آماده سازند. این حکم درست است ولی این حکم نباید پایه تجویز روش‌های جانبدارانه از قبیل مطلق کردن یک شکل معین از عمل غیر مسالمت‌آمیز قرار گیرد.»<sup>۱۷</sup>

اگر به گفته بالا خوب توجه کنیم متوجه میشویم که طبری در جمله اول تعریف انقلاب تنها از دست بدست شدن قدرت حاکمه صحبت می‌کند و به این مساله که انقلاب عملی قهرآمیز است که منجر به انتقال قدرت از دست طبقه ای بدست طبقه دیگر می‌گردد اهمیت نمی‌دهد و در جمله بعدی نمونه تاریخی چنین انتقال مسالمت‌آمیز را هم در استعفای حکومت قوام می‌بیند. روشن است که استعفای حکومت قوام در سی ام تیر ۱۳۳۱ تغییر کابینه بود و نه انتقال قدرت و یا حکومت.

به غیر از رد «انقلاب قهرآمیز» و تبلیغ «گذار مسالمت‌آمیز» رهبری حزب بدنبال پذیرش بی قید و شرط تزه‌های مطروحه در کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی نظریه «راه رشد غیر سرمایه داری» از طریق ایجاد دولت‌های دموکراسی ملی را نیز پذیرا شده و آن را در انطباق با شرایط ایران مورد ارزیابی قرار داد. در قطعنامه پلنوم دهم (فروردین ۱۳۴۱) کمیته مرکزی درباره دولت دموکراسی ملی در رابطه با ایران چنین آمده است:

«توضیح و تکامل دولت‌های دموکراسی ملی دورنمای وسیعی برای خفته‌های کشورهای کم‌رشد و از آنجمله کشور ما می‌گشاید. پایگاه سیاسی دولت‌های دموکراسی ملی عبارت است از ائتلاف کلیه نیروهای ترقیخواه و میهن پرست که برای استقلال سیاسی، دموکراسی وسیع... مبارزه میکنند... پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران رهبری را موظف میکند که در پرتو احکام مهم برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره راه رشد غیر سرمایه داری و دموکراسی ملی خط مشی حزب ما را دقیقتر سازد.»<sup>۱۸</sup>

اتخاذ این مواضع از طرف رهبری حزب و دنباله روی بی قید و شرط آن از حزب

## فصل هفتم

کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نمیتوانست در روی کادرها و فعالین حزبی بی تأثیر بماند. لذا حزب توده نیز مثل احزاب کمونیستی جهان در این دوره تحت تأثیر اختلافات ایدئولوژیکی - سیاسی بین دو حزب شوروی و چین دستخوش تحول و انشعابات مختلف گردید.

در دوره ۱۳۴۵-۱۳۴۳، سه انشعاب در درون حزب بوقوع پیوست که در تضعیف حزب و ریزش پایه های اجتماعی بویژه بین جوانان و دانشجویان در خارج از ایران نقش مهمی بازی کرد.

انشعاب اول در ۱۳۴۳ اتفاق افتاد. بدون تردید، بعد از جریانات سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، طرز تفکری در ایران بین روشنفکران رشد کرده بود که عمدتاً مخالف مبارزات مسالمت آمیز و پارلمانی بوده و از مبارزات مسلحانه و قهرآمیز استقبال میکرد. گروهی از روشنفکران کرد بعد از ترک حزب توده به احیای «حزب دموکرات کردستان ایران» همت گماشتند. این حزب بعد از شکست جنبش دموکراتیک کردستان و اعدام قاضی محمد رهبر آن مدتها به بیعملی دچار شده و رهبران و طرفدارانش پخش شده بودند. این جوانان، که از بیعملی حزب توده به ستوه آمده بودند، طی برگزاری دومین کنگره حزب در اروپا، اعلام کردند که به تبعیت از شعار «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» مبارزه علیه رژیم شاه را دوباره در کردستان ایران احیاء خواهند کرد. در این کنگره، شرکت کنندگان برای حصول به هدف، از اقدام به مبارزه مسلحانه برای ایجاد یک جمهوری فدراتیو مثل جمهوری فدراتیو یوگوسلاوی حمایت کردند. شرکت کنندگان بر آن بودند که ایران نیز مثل یوگوسلاوی یک کشور کثیرالملته بوده و ملیت های مختلف را در بر میگیرد. در کنگره رهبران سابق حزب دموکرات کردستان بخاطر اینکه اراضی را در بین دهقانان کرد تقسیم نکرده بودند محکوم شده و حزب توده نیز بخاطر عدم توجه به مسائل ملی و عدم درک از مسائل ملیت ها و اقلیت ها و عدم اقدام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه مورد انتقاد شدید قرار گرفت.<sup>۲۹</sup>

بعد از پایان کنگره، بخشی از برگزارکنندگان کنگره با همکاری نزدیک روشنفکران کرد که در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بودند عازم کردستان ایران گشته و شروع به مبارزه مسلحانه علیه دولت مرکزی کردند. این مبارزه با اینکه نزدیک به سه سال طول کشید، ولی نتوانست به پیروزی برسد و در زیر یورش نیروهای دولت مرکزی نابود گشته و بخش اعظم رهبری آن منجمله ملا آواره دستگیر و اعدام گشتند.<sup>۳۰</sup>

بعد از شکست این جنبش، روشنفکران کرد به خارج از ایران آمده و در کشورهای اروپائی به بسیج دانشجویان کرد در دانشگاه های اروپائی پرداختند. در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) رهبری حزب

## فصل هفتم

دمکرات کردستان ایران به دست عبدالرحمن قاسملو افتاد. قاسملو در اواسط دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰ خورشیدی) افسر ارتش ایران بود. او در سال ۱۳۳۵ در زمان اوجگیری یورش رژیم علیه افسران انقلابی وابسته به حزب توده دستگیر گردیده و به ۱۰ سال حبس محکوم گشت. بعد از اتمام دوره حبس، قاسملو خود را بطور مخفی به اروپا رسانیده و بعد از گرفتن رهبری حزب دموکرات به فعالیت ضد رژیمی ادامه داد.<sup>۲۱</sup> با اینکه در درون حزب دموکرات اعضائی بودند که یا طرفدار حزب توده بوده و یا اصلاً عضو حزب توده بودند، ولی حزب دموکرات کردستان به تدریج به یک سازمان عمدتاً ناسیونالیستی با طرز تفکر و تمایلات سوسیال-دموکراسی تبدیل شده و تا آنجا که اطلاع در دست است با حزب توده رابطه تشکیلاتی ایجاد نکرد.<sup>۲۲</sup> این حزب تحت رهبری عبدالرحمن قاسملو به فعالیت و رشد خود ادامه داده و بعد از وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) در جریانات مبارزاتی مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی نقش عمده ای را ایفاء کرد.

انشعاب دوم در سال ۱۳۴۴ بوقوع پیوست. در این سال، در بحیوچه اوجگیری اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی بین احزاب کمونیست چین و شوروری، دو نفر از اعضای با سابقه کمیته مرکزی حزب توده - احمد قاسمی و غلامحسین فروتن - همراه با عباس سفائی (عضو علی البدل کمیته مرکزی) بعد از مدتها مخالفت با رهبری حزب تصمیم به انشعاب گرفته و بعد از ترک حزب خواستند که با کمک کادرهای جوان و دانشجویی ایرانی به ایجاد یک سازمان انقلابی هست گمارند. اعضای فوق الذکر مدتها بود که با سیاست های حزب مخالفت میکردند ولی تا ایجاد پلنوم یازدهم این اختلافات فقط در سطح رهبری و به عنوان یک امر صرفاً داخلی مطرح و تلقی میشد. تا اینکه در تابستان ۱۹۶۵، مخالفین طی انتشار دو مدرک («نامه سرگشاده از طرف گروهی از اعضای حزب توده به تمام اعضای حزب درباره احیای سازمان حزب و آغاز فعالیت انقلابی طبقه کارگر ایران» و «انقلاب قهرآمیز - راه رهائی خلقهای ایران») مخالفت خود را علنی کرده و از «انشعاب» خود از حزب استقبال کرده و خواست خود را مبنی بر احیاء و یا ایجاد حزب براساس جدیدی اعلام کردند.<sup>۲۳</sup> بعد از انتشار این دو مدرک بود که کمیته مرکزی حزب آن سه نفر را رسماً از حزب «خراج» کرد. رهبری حزب طی بیانیه ای «فعالیت های انشعاب گر» را اعلام کرده و خاطر نشان ساخت که «گروه انشعاب گر» «تحت تاثیر تبلیغات ایدئولوژیکی و فعالیت های خرابکارانه رهبران حزب کمونیست چین» قرار گرفته و از زمان برگزاری پلنوم دهم کمیته مرکزی (۱۳۴۱) مخالفت با حزب کرده و قصد انشعاب داشتند. در این بیانیه که در ماهنامه «مردم» نیز انتشار یافت، رهبری در ضمن اعلام کرد که قاسمی به طرفداری از سیاست خارجی

## فصل هفتم

دولت و حزب کار آلبانی (که در مخالفت با مصوبات کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی بوده و آن کشور را سوسیال-امپریالیستی ارزیابی میکرده) با حزب توده ایران به مخالفت پرداخته است.<sup>۲۳</sup>

بهر رو فروتن و قاسمی و سغانی بعد از انشعاب (و یا اخراج) از حزب توده ایران و فرار از اروپای شرقی به اروپای غربی در بهار ۱۳۴۴ و بعد از فراز و نشیب های فراوان بالاخره موفق شدند که تشکل ضد رویزیونیستی و انقلابی «سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان» را در اواخر سال ۱۳۴۵ بوجود آورند.

### سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

قاسمی، فروتن و سغانی بعد از ترک و یا اخراج از حزب توده به کمک کادرهای «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» از آلمان شرقی به اروپای غربی فرار کرده و بالاخره در ایتالیا رحل اقامت افکندند. بلافاصله بعد از ورود به اروپای غربی، این سه تن به سازمان انقلابی که در بهار ۱۳۴۳ توسط بخشی از کادرهای سازمان جوانان حزب توده ایران تأسیس یافته بود، پیوستند.<sup>۲۵</sup>

بانیان سازمان انقلابی نسبت به رهبری حزب توده نظر مثبتی نداشته و تحت تاثیر انقلاب چین و کوبا رهبری حزب توده را رفرمیست، اپورتونیست و دنباله رو میخواندند. آنها از عضویت قاسمی، فروتن و سغانی در سازمان استقبال کرده و در نتیجه همکاری باعث گسترش و تحکیم سازمان انقلابی گشتند. کادرهای رهبری سازمان انقلابی و سه تن فوق الذکر دارای مواضع مشترک مهمی از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی بودند. هر دو بخش در سطح جنبش کمونیستی جهان با مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی رهبری حزب کمونیست آلبانی و چین براساس رهنمودهای مائوتسه دون، موافقت داشتند. هر دو بخش رهبری حزب توده را «رویزیونیستی» و «رفرمیستی» ارزیابی کرده و دنباله رو و وابسته به شوروی محسوب میداشتند. هر دو بخش معتقد به انقلاب بوده و برخلاف رهبری حزب توده با تئوری های مسالمت آمیز (رقابت مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز و همزیستی مسالمت آمیز)، که مواضع حزب کمونیست شوروی بودند، مخالفت کرده و هر دو استالین را برخلاف رهبری حزب توده یک مارکسیست-لنینیست بزرگ ارزیابی میکردند.<sup>۲۶</sup>

علیرغم این نکات مهم، این دو بخش بعد از مدت کوتاهی بخاطر تفاوتها در برخوردشان به گذشته های حزب توده از هم جدا شدند. با اینکه هر دو بخش خود را طرفدار اندیشه های

## فصل هفتم

مانوتسه دون محسوب داشته و حزب شوروی را بعنوان یک حزب «رویزیونیستی» محکوم میکردند، ولی در مورد پیدایش و تکامل حزب توده اختلافات اساسی داشتند. سه تن معروف (قاسمی، فروتن و سغائی) معتقد بودند که حزب توده در آغاز تشکیل یک حزب انقلابی به تمام معنی بوده ولی بعداً در نتیجه دنیاله روی از سیاست «رویزیونیستی» رهبری حزب کمونیست شوروی در دوره خروشچف به انحراف کشیده شده و به یک حزب «اپورتونیست» و غیر مارکسیستی تبدیل گشته است. پس وظیفه انقلابیون «احیاء» مجدد حزب است. کادرهای جوان با موضع کادرهای قدیمی مخالفت کرده و بر آن بودند که حزب توده ایران از اول تولدش یک حزب رفرمیستی، اصلاح طلب و غیر انقلابی بوده، و وظیفه انقلابیون باید «ایجاد» یک حزب کمونیست به عنوان ادامه دهنده حزب کمونیست ایران (در دهه ۱۳۱۰) باشد.

این دو گروه در ضمن روی مسائل بین المللی نیز اختلافات اساسی داشتند. اول اینکه قاسمی و فروتن در تحلیل خود از مسائل پسوی احزاب آلبانی و چین تمایل نشان می دادند. در صورتیکه رهبران سازمان انقلابی در اول پیدایش سازمان تحت تاثیر تجربیات تاریخی کاسترو در کوبا بودند. ثانیاً قاسمی و فروتن بر طبق تحلیل خود از تاریخ ایران، معتقد بودند که انقلاب ایران اول در شهرها بوجود آمده و رشد کرده و سپس به روستاهای ایران گسترش پیدا خواهد کرد. بر این اساس آنها سازمان انقلابی را، که معتقد به «محاصره شهرها از طریق دهات» بود، محکوم به داشتن «انحراف کاستروییستی» در جنبش کمونیستی ایران میکردند.<sup>۲۷</sup>

این اختلافات تئوریک و سیاسی بالاخره منجر به این شد که این دو گروه در پائیز ۱۳۴۴ براه مستقل خود رفته و علیرغم داشتن وجه مشترک مبارزه علیه رویزیونیسم کمیته مرکزی حزب توده سازمانهای خود را بوجود آورند. قاسمی و فروتن بعد از بحث و مشورت با نویسندگان روزنامه «توفان»، که در اروپای غربی نزدیک به دو سال از طرف روشنفکران طرفدار فرخی یزدی، شاعر معروف دوران سلطنت رضا شاه، منتشر میگشت، سازمان مارکسیستی - لنینیستی «توفان» را تأسیس کرده و شروع به انتشار ارگان مرکزی خود به اسم «توفان» (دوره دوم) کردند.<sup>۲۸</sup>

سابقه فعالیت رهبران سازمان توفان به سالهای پرتلاطم اوایل دهه ۱۳۲۰ میرسد. قاسمی که در اصفهان در یک خانواده مذهبی دنیا آمده و بزرگ شده بود، بعد از اتمام رشته حقوق در دانشگاه تهران، برای مدتی رئیس فرهنگ یزد و سپس کرمانشاه شد. بعد از جریانات شهریور ۱۳۲۰ و خلع و تبعید رضاشاه قاسمی به حزب جدید التأسیس حزب توده پیوسته و شغل اداری خود را، بخاطر کار و سازماندهی حزبی در مازندران، ترک کرد. وی به جهت فعالیت های پیگیر،

## فصل هفتم

همراه احسان طبری، محمد پروین گنابادی، محمود بقراطی، عبدالصمد کامبخش، خلیل ملکسی و نورالدین کیانوری در تابستان ۱۳۲۳، در جریان کنگره اول حزب، به عضویت کمیته مرکزی حزب توده انتخاب شد. قاسمی در اوایل همان سال، قبل از افتتاح کنگره، با انتشار کتاب معروف «حزب توده ایران چه میگوید و چه میخواهد؟» به عنوان یک تئوریسین معروف شد.<sup>۳۹</sup>

بعد از جریانات ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قاسمی به فعالیت سیاسی خود در مهاجرت ادامه داده و در ضمن مطالعات و تحقیق درباره اختلافات سیاسی - ایدئولوژیکی بین دو حزب کمونیست چین و شوروی بتدریج علیه اکثریت کمیته مرکزی موضع گرفته و از نظرات حزب کمونیست آلبانی و اندیشه های مائوتسه دون دفاع کرد. بعد از رشد رویزیونیزم در حزب توده، قاسمی همراه فروتن در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی در زمستان ۱۳۴۴ از حزب اخراج گردید. بعد از خروج از حزب و آلمان شرقی، قاسمی با انتشار مقالات متعدد علیه رویزیونیزم و حزب کمونیست شوروی و کمیته مرکزی حزب توده در بین جوانان و دانشجویان ایرانی که مشغول تحصیل در کشورهای غربی بودند، محبوبیت کسب کرد. یکی از آثار معروف او «سندی در مبارزه علیه رویزیونیزم» است که بعد از فوت قاسمی در بهمن ۱۳۵۲ از طرف سازمان توفان پخش شد.<sup>۴۰</sup>

دکتر غلامحسین فروتن یکی از روشنفکران فعال آغاز دهه ۱۳۲۰ در ایران بود. فروتن در یک خانواده متوسط در تهران دنیا آمده و تحصیلات خود را در بیولوژی تمام کرده و در موقع پیوستن به حزب توده در ۱۳۲۰ پروفیسور بیولوژی (علوم طبیعی) در دانشگاه تهران بود. فروتن علیرغم تدریس، بکار در بین کارگران علاقمند بود. در اواخر سال ۱۳۲۰، برای سازماندهی کارگران، شغل تدریس را رها کرده و از طرف حزب برای کار در بین کارگران به کرمانشاه فرستاده شد. وی بخاطر جدیت در کارش در اولین کنگره حزب به مقام رهبری ارتقاء یافته و همراه تقی فدارکار، محمد فرجامی، انور خامه و سلیمان محمد زاده به عضویت کمیسیون کمیته مرکزی حزب در امور سازماندهی و تبلیغات انتخاب شد. او در دهه ۱۳۲۰ از فعالین رهبری در درون شورای متحده کارگری بوده و با رضا روستا همکاری میکرد.

فروتن نیز مثل قاسمی بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مهاجرت (در شوروی و سپس در اروپای شرقی) به فعالیت خود ادامه داده و تحت تاثیر انقلاب چین به مخالفت با رهبری کمیته مرکزی حزب توده برخاست. قاسمی و فروتن بعد از انشعاب (و یا اخراج) از حزب توده و ایجاد سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به کار سیاسی در میان ایرانیان، بویژه در درون کنفدراسیون، پرداختند. آنها با انتشار نسبتاً مرتب روزنامه

## فصل هفتم

«توفان» و جزوات و نوشته های مختلف بمبارزه علیه رویزیونیسم و وابستگی حزب توده به شوروی پرداختند.<sup>۴۱</sup>

در اواسط دهه ۱۳۶۰ طرفداران توفان یکی از مهمترین گروههای درون کنفدراسیون جهانی را تشکیل میدادند. ولی از ابتدای ایجاد سازمان، یک رشته اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی در سطح رهبری سازمان بین فروتن و قاسمی ظهور کرده و رشد نمود. تکامل پروسه انقلاب فرهنگی در چین، شکست و سرکوب لین بیاو و یارانش در ۱۹۶۹ که موجب بروز اختلافات بین حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی، که هر دو ضد رویزیونیست و ضد شوروی بودند، شد در تشدید اختلافات بین فروتن و قاسمی در باره برخی از مسائل جنبش جهانی کمونیستی و هم چنین ایران بی تأثیر نبودند.

در اواسط دهه ۱۹۷۰ رشد روابط حسنه بین امریکا و جمهوری توده ای چین بشدت ریح به اختلافات بین حزب کار آلبانی و حزب کمونیست چین شدت بخشید. این اختلافات برای مدتها بر ملا نشد، و عمدتاً پشت صحنه ای بود ولی با درگذشت چوئن لای و مائوتسه دون در ۱۹۷۶، این اختلافات در ملاء عام مورد بحث قرار گرفته و منجر به حملات آشتی ناپذیر از طرف حزب کار آلبانی به حزب کمونیست چین و رهبری جدید (هوا کوفنگ) گردید. در سازمان توفان نیز اختلافات بین فروتن و قاسمی با اینکه در سطح کادرهای رهبری معلوم شده بود ولی آنطورکه مطالعه شماره های مختلف روزنامه «توفان» نشان میدهد هیچوقت در سطح عموم و یا در بدنه سازمان مورد بحث قرار نگرفت.<sup>۴۲</sup>

در درون سازمان، بخشی از کادرها به رهبری فروتن معتقد بود که انقلاب فرهنگی و اندیشه های مائوتسه دون از فرآورده ها و تجربیات گرانبهای جنبش کمونیستی و ضد رویزیونیستی جهانی است و حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی «دو حزب پرافتخار» هستند و سازمان توفان نباید در مورد اختلافات آن دو حزب طرفگیری کند.<sup>۴۳</sup> در صورتیکه موضع بخش مهمی از سازمان بر رهبری قاسمی بر آن بود که اختلافات پایه اصولی داشته و نظرات حزب کار آلبانی به رهبری انور خوجه را تصدیق میکرد. این بخش بعد از مرگ قاسمی علناً از حزب کار آلبانی پشتیبانی کرده و بتدریج نه تنها حزب کمونیست چین را رویزیونیست خواند بلکه شروع به حملات شدیدی علیه اندیشه های مائوتسه دون کرد.<sup>۴۴</sup>

در ۲۴ بهمن ۱۳۵۲ (۱۳۷۴) احمد قاسمی بر اثر سکته قلبی درگذشت. پس از درگذشت او، اختلافات برای مدتی مثل سابق در سطح رهبری باقی مانده و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در کل سازمان و در نشریه «توفان» منعکس نگردید. همانطور که در بالا اشاره شد در سه سال



بعد از مرگ قاسمی (از ۱۹۷۴ تا پایان ۱۹۷۶) تحولات نسبتاً مهمی در جنبش کمونیستی جهان رخ داد. در ویتنام بعد از سقوط شهر سایگون، سراسر ویتنام تحت رهبری حزب ویتنام متحد گردیده و کمونیست‌ها در لائوس و کامبوج نیز اوضاع را در دست گرفتند. در جریان سال ۱۹۷۶، بعد از مرگ چوته، چونن لای و مائوتسه دون، اکثریت رهبری حزب کمونیست چین با دستگیری و اخراج «گروه چهارنفره» زمینه را برای ظهور و خروج دان شائوین (تن سیائوپنگ) آماده کرد. همه این جریان‌ها به اختلافات موجود بین حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی شدت بخشید. این اختلافات در داخل سازمانهای ضد رویزیونیستی و ضد شوروی نیز به بحث گذاشته شد. این بحثها به آتش اختلافات بین دو فراکسیون موجود در داخل سازمان توفان نیز دامن زده و بالاخره منجر به انشعاب در درون آن سازمان در بحبوحه انقلاب ایران گشت.<sup>۲۵</sup> در فصل دهم (جلد دوم) به تفصیل به انشعاب در درون سازمان توفان در سال ۱۳۵۵ و نقش و موقعیت سازمان توفان در سالهای بعد از انقلاب ۱۳۵۷ خواهیم پرداخت.

انشعاب سوم در حزب توده ایران، که در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۳ شکل گرفته و رشد یافت، در سال ۱۳۴۵ بطور رسمی از طرف ارگانهای حزب توده ایران اعلام شد. همانطور که در صفحات پیشین اشاره رفت، عده ای از اعضای فعال و هواداران سازمان جوانان حزب توده که رهبری حزب را رفورمیست، رویزیونیست و دنباله رو محسوب می‌داشتند، در این دوره از حزب توده ایران بریده و به ایجاد سازمان انقلابی حزب توده دست زدند.

### سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج

در دوره ای پرتلاطم ۱۳۳۹-۱۳۴۲، هنگامی که آخرین تلاش های مسالمت آمیز مردم ایران برای دستیابی به آزادی و استقلال با شکست روبرو گشت، شمار بسیاری از جوانان علاقه مند به مسائل سیاسی، منجمله عده ای زیادی از کادرهای سازمان جوانان حزب توده، همه امید خود را به کارآیی مبارزه از راه های قانونی از دست دادند. دیگر تجربه تلخ شکست های پیاپی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ برای این جوانان نشان میداد که سازمان‌ها و احزاب سنتی ابزار مناسبی برای مبارزه با رژیم شاه نیستند. این سازمانها مثل بخش مهمی از رهبران جبهه ملی دوم با کرنش و معاشات در برابر ارتجاع حاکم و یا با وابستگی به قدرتهای خارجی (حزب توده ایران) جنبش دموکراتیک مردم ایران را از شکستی به شکستی دیگر سوق داده و در پاسخ به جوانانی که خواستار پیگیری و قاطعیت انقلابی بودند، بردباری و «انتظارات بزرگ» را تجویز میکردند. آن چه در این میان برای جوانان تازگی داشت، تجربه اوج گیری

## فصل هفتم

جنبش های رهائی بخش در مناطق آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین برای رهائی از وابستگی و استقرار آزادی بود که این جوانان را به راه و روش نوین و انتخابی دیگر برمیانگیخت. روشی که پیش از هر چیز حاصل پیروزی انقلاب در کوبا (۱۹۵۹) و الجزایر (۱۹۶۲) بود. انقلابی که در پرتو نبرد مسلحانه خط بطلان بر اشکال مسالمت آمیز مبارزه میکشید و راه نویی را پیش پای جوانان ایرانی میگشود. راهی که گام نهادن در آن به بن بست سالها انتظار و تبعیت از احزاب و رهبران سنتی که در انتظار معجزه ای برای تغییر اوضاع نشسته بودند پایان می بخشید. سازمان انقلابی حزب توده ایران بدون تردید محصول چنین شرایط عینی و عوامل ذهنی در آن دوران بود.

این سازمان در سال ۱۳۴۳ توسط بخشی از اعضاء و کادرهای سازمان جوانان حزب توده ایران، که رهبری حزب را «دنباله رو» و «درویزیونیست» ارزیابی میکردند، تشکیل یافت.<sup>۴۶</sup> حزب توده ایران بخاطر سیاستهای فرمیستی و بویژه با بی عملی خود در جریانات تاریخی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه تنها در داخل ایران پایه های توده ای خود را از دست داده بود، بلکه به جهت تسلیم عده ای از رهبران آن و سپس فرار بخشی دیگر بخارج، وجهه سیاسی خود را بطور قابل ملاحظه ای بین ایرانیان خارج از ایران نیز از دست داده بود.

مضافاً، در اواسط دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰)، با مرگ رهبران پر تجربه ای چون رضا روستا، صمد کامبخش و عبدالحسین نوشین و کناره گیری افراد سرشناس دیگری چون فریدون کشاورز و بزرگ علوی، حزب توده عملاً با بحران تشکیلاتی و رهبری نیز روبرو شده بود. در این دوره عده ای از کادرهای سازمان جوانان حزب با کمک و همکاری سه تن از رهبران حزب توده (احمد قاسمی، غلام حسین فروتن و عباس سفائی)، که از رهبری حزب توده بریده و از اروپای شرقی به اروپای غربی در حال نقل مکان بودند، دست به تشکیل «سازمان انقلابی حزب توده در خارج از ایران» زدند.

این جوانان نخستین نشست تدارکاتی خود را در زمستان ۱۳۴۲ در شهر مونیخ (آلمان غربی) سازمان دادند و چند ماه بعد در بهار ۱۳۴۳ نخستین کنگره آن سازمان را در تیرانا (پایتخت آلبانی) برگزار کردند. با این اقدام به نظر نگارنده بزرگترین انشعاب در تاریخ حزب توده ایران به وقوع پیوست.<sup>۴۷</sup> در صفحات پیشین کم و کیف همکاری بانیان سازمان انقلابی با گروه قاسمی، فروتن و سفائی و جدایی آنها را از همدیگر در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ مورد بررسی قرار دادیم.

«سازمان انقلابی» بعد از ترک (و یا انشعاب) قاسمی و یارانش به مبارزه علیه خط مشی

«رویزیونیستی» حزب توده ادامه داده و در مقابل شعارهای «همزیستی مسالمت آمیز» و یا «گذار مسالمت آمیز» شعار «انقلاب قهرآمیز راه رهائی خلق های ایران» را مطرح ساخته و در مدت کوتاهی (۱۳۴۴-۱۳۴۸)، توانست بخش بزرگی از دانشجویان خارج از کشور را، که در داخل «کنفدراسیون جهانی و محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج» فعالیت میکردند بدور شعار خود جلب کند.<sup>۲۸</sup>

علیرغم شرایط خفقان و سرکوب که رژیم شاه بعد از شکست قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در داخل کشور بوجود آورده بود، سازمان انقلابی توانست بعضی از اعضای فعال خود، منجمله برادران کشکولی (ایرج و عطا) را بداخل ایران جهت شرکت در مبارزات جنوب در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۵ اعزام دارد.

در اوایل دهه ۱۳۴۰ و کمی قبل از تشکیل رسمی سازمان انقلابی، خسرو قشقائی (یکی از رهبران ایل قشقائی، که بعد از درگیری با مقامات انتظامی رژیم شاه به آلمان عزیمت کرده و در شهر مونیخ در تبعید زندگی میکرد.) در نظر گرفته بود که به خاطر زمینه مساعدی که در میان عشایر جنوب ایران، بویژه در ایل قشقائی، برای مبارزه با رژیم شاه بوجود آمده بود، به ایران بازگشته و دست به مبارزه مسلحانه بزند. او به همین علت با مقامات دولت جمال عبدالناصر در مصر، که با رژیم شاه در تضاد بود، تماسهایی برقرار کرده بود تا از آنها، که در آن زمان در میان مردم ایران، بویژه جوانان، از وجهه و اعتبار خوبی برخوردار بودند، کمک های مالی و نظامی برای دست زدن به مبارزه مسلحانه بگیرد. در یکی از سفرهای خسرو قشقائی به مصر، عطا کشکولی (که در این زمان به عنوان یکی از کادرهای جوان درگیر پروسه ایجاد سازمان انقلابی بود) او را همراهی کرد. بعد از بازگشت از این سفر، عده ای زیادی از جوانان قشقائی، منجمله عطا و ایرج کشکولی، اعلام کردند که آماده ای عزیمت به ایران هستند که در آنجا در شورش عشایر جنوب علیه رژیم شاه شرکت جویند.<sup>۲۹</sup>

یکی از این جوانان بهمن قشقائی، خواهر زاده خسرو قشقائی، بود. او در انگلستان تحصیل کرده و از اعضای فعال کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج بود. او در این زمان (۱۳۴۲-۱۳۴۳) به مونیخ آمده بود که خود را برای بازگشت به ایران و شرکت در مبارزات مسلحانه ایلات جنوب، مشخصاً در ایالت فارس، آماده سازد.

بهمن و عده ای از جوانان قشقائی بعد از برگزاری یک سری نشست ها با خسرو قشقائی به این نتیجه رسیدند که او به هر دلیل مایل نیست که شخصاً در آن مبارزه مسلحانه شرکت کند. در جریان سال ۱۳۴۳، بهمن خود به تنهایی تصمیم گرفت که اروپا را ترک کرده و بطور قاچاقی

## فصل هفتم

وارد ایران گردد. این امر با موفقیت کامل پیاده گشت و بهمن قشقائی در ایالت فارس نه تنها به جنبش مسلحانه پیوست، بلکه به خاطر محبوبیتی که بین مردم داشت بلافاصله به رهبری آن جنبش نیز رسید. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تصمیم و اقدام بهمن به شرکت در جنبش جنوب با اینکه بدون ارتباط با سازمان انقلابی بوده و جنبه شخصی داشت ولی سازمان انقلابی از این حرکت و شرکت قاطعانه او پشتیبانی کرد. بدین جهت در پائیز سال ۱۳۴۴ برادران کشکولی نیز با حمایت سازمان انقلابی خود را آماده کردند که در ایران به جنبش مبارزه مسلحانه بپیوندند. شرکت اعضای سازمان انقلابی در شورش جنوب به معنای آن بود که آن سازمان در عمل میخواست که به اصل «مبارزه مسلحانه، تنها راه زهائی خلق های ایران» که به شعار اصلی سازمان بدل شده بود، تحقق بخشد.

بدین ترتیب عطا و ایرج پس از گذراندن دوره آموزش های سیاسی و نظامی چند ماهه در چین، عازم ایران گشته و به شورش جنوب تحت رهبری بهمن قشقائی پیوستند. با شرکت در جنبش مسلحانه جنوب، که توانست به مدت نزدیک به یکسال در برابر ارتش شاه ایستادگی کند، سازمان انقلابی توانست به پایه های توده ای خود در داخل جنبش دانشجویی خارج کشور دو چندان بیفزاید.

جنبش قشقائی ها در جنوب با اینکه با دستگیری و اعدام بهمن قشقائی، فرو نشست اما اثرات خود را در میان مردم ایلات جنوب گذاشته و در خارج نیز بین دانشجویان ایرانی معروفیت پیدا کرد.<sup>۵۰</sup>

بعد از شکست جنبش جنوب، سازمان انقلابی توجه خود را به جریانات سیاسی در کردستان ایران، که میرفت به یک جنبش توده ای مسلحانه تبدیل گردد، معطوف ساخت. وقتی که جنبش مسلحانه مردم کردستان تحت رهبری «کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان» (ملا آواره، سلیمان معینی و اسماعیل شریف زاده) در سالهای ۴۶-۱۳۴۷ به پیش میرفت، سازمان انقلابی به حمایت از آن جنبش بعضی از کادرهای ورزیده خود را روانه ایران ساخت تا در آن جنبش شرکت کنند. اندکی پیش از رفتن این کادرها به ایران، سازمان انقلابی آگاهی یافته بود که در کردستان ایران مبارزه مسلحانه وارد مرحله پیش رفته تری از جنبش جنوب، که عمده‌تاً خصلت شورش های عشیرتی را داشت، شده است. سازمان انقلابی که «اعتقاد به ضرورت کار در جهت انتقال به ایران و افروختن آتش مبارزه مسلحانه و ایجاد پایگاه انقلابی توده ای در روستاهای ایران» را داشت، بلافاصله از طریق تماس با جلال طالبانی، از رهبران جنبش کردستان عراق، زمینه انتقال اعضای خود را به کردستان ایران فراهم ساخت.

## فصل هفتم

گروه اعزامی سازمان انقلابی موفق شد که از طریق ترکیه خود را به بغداد برساند تا از آنجا عازم کردستان ایران شود. در بغداد مسئولان گروه طالبانی به آنان خبر دادند که شریف زاده در درگیری با رژیم شاه کشته شده و ملا آواره نیز دستگیر گردیده است. علیرغم این خبرها، گروه اعزامی تصمیم گرفت که خود را به کردستان رسانده و در مبارزه مسلحانه شرکت جوید. گروه اعزامی تحت رهبری عطا کشکولی به مدت یکسال در کردستان مانده و کوشید که یک پایگاه انقلابی در کردستان ایران ایجاد کند. اعضای گروه در این فاصله زبان کردی را فرا گرفته و موفق شدند که بسیاری از جوانان پیش‌مرگه کرد ایرانی و عراقی را با مسائل تئوریک آشنا سازند. نقش عطا در این میان بیشتر آموزش نظامی به جوانان کرد بود. او با تجربه ای که از نوجوانی در میان ایل قشقانی و بعدها با شرکت در شورش جنوب و سرانجام آموزش های نظامی - سیاسی در چین و کوبا کسب کرده بود، این نقش را بنجوا احسن ایفاء کرد. با گذشت یکسال و تغییر اوضاع در منطقه و بویژه در عراق، دیگر آشکار شده بود که گروه اعزامی سازمان انقلابی به کردستان موفق به ایجاد پایگاه انقلابی در کردستان ایران نخواهد شد. رژیم شاه در کردستان ایران موفق شده بود که بعد از قتل شریف زاده، سلیمان معینی و ملا آواره بدنه اصلی رهبری جنبش را نابود ساخته و به سرکوب بیرحمانه پایه های توده ای جنبش دست بزند. در کردستان عراق نیز اوضاع دستخوش تحول قرار گرفته بود.

مقر اصلی گروه اعزامی سازمان انقلابی در منطقه «قلادره» در خاک کردستان عراق (و هم مرز با کردستان ایران) قرار داشت و همه عملیات و رفت و آمد گروه اعزامی تحت حمایت و پوشش کردهای گروه طالبانی، که بعدها به اسم «اتحادیه میهن پرستان کردستان» سازمان یافتند قرار داشت. در تابستان ۱۳۴۷ (ژوئیه ۱۹۶۸) وقتیکه حزب بعث عراق طی یک کودتای نظامی به رهبری حسن البکر اوضاع را در دست گرفت آرایش نیروها در کردستان عراق به نفع ملا مصطفی بارزانی و به ضرر نیروهای جلال طالبانی دستخوش تحول قرار گرفت. وقتیکه رژیم بعثی با بارزانی‌ها کنار آمد، طالبانی مجبور شد که منطقه «قلادره» را نیز ترک گویند. گروه بارزانی در این زمان با دولت ایران رابطه خوبی داشته و اجازه هیچ نوع فعالیتی را به مخالفان حکومت شاه نمی داد. به این جهت بعد از آن گروه اعزامی مجبور شد که کردستان را ترک کند.<sup>۵۱</sup>

با اینکه جنبش کردستان با دستگیری و اعدام شریف زاده، معینی و آواره موقتاً از هم پاشیده شد و گروه اعزامی سازمان انقلابی نیز بخاطر تغییر اوضاع در منطقه نتوانست به بقای خود در کردستان ادامه دهد ولی سازمان انقلابی روابط خود را با عناصر انقلابی و مترقی جنبش

## فصل هفتم

کردستان و کمونیست های کرد حفظ کرد. تعدادی از این عناصر مترقی و کمونیست بعدها در دهه ۱۳۵۰ به ایجاد سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) دست زدند.

در آغاز دهه ۱۳۵۰، سازمان انقلابی با اعزام بعضی از کادرهای تربیت یافته خود بداخل ایران عملاً در مبارزه علیه رژیم پهلوی شرکت جست. اعضای کادر اعزامی به ایران تحت رهبری پرویز واعظ زاده بود.

پرویز واعظ زاده، یکی از اعضای فعال کنفدراسیون جهانی در ایتالیا، در سال ۱۳۴۴ توسط دوستش خسرو صفائی به سازمان انقلابی پیوست. در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، او در جریان تدارک برای بازگشت به ایران، همراه برادران کشکولی برای دیدن آموزش های نظامی به کوبا مسافرت کرد. بعد از بازگشت از این سفر پر از تجربه و دانش، واعظ زاده در یک مبارزه حاد ایدئولوژیکی - سیاسی که در داخل سازمان انقلابی بین طرفداران دو خط مشی اساساً متفاوت - طرفداران خط مشی کوبا (کاستروئسم) و طرفداران راه چین (اندیشه های مائوتسه دون) - در گرفته بود، فعالانه شرکت کرد. با اینکه این مبارزه در پائیز ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) به انشعاب در سازمان انقلابی منجر گشت، ولی واعظ زاده به خاطر خونسردی و متانتی که از خود در جریان بحث های حاد و جلسات گاه متشنج نشان داده بود به جمع رهبری سازمان انقلابی پیوست.

واعظ زاده با تکیه بر مشی نوین سازمان انقلابی، که پذیرش مبارزه مسلحانه توده ای و اندیشه مائوتسه دون از جنبه های اساسی آن به شمار میرفت، به آماده ساختن شرایطی پرداخت که در آن سازمان بتواند با گرایش های «مبارزه مسلحانه جدا از توده ها» به مبارزه برخیزد. او در جریان پیشبرد این مبارزه و به منظور آشنائی با زمینه های عملکرد اندیشه مائو و مسائل عمومی مارکسیسم در جمع هیئتی به چین سفر کرد.

بعد از بازگشت از چین واعظ زاده همراه برداران کشکولی راهی کردستان گشت که در آن جا به مبارزات مسلحانه خلق کرد پیوندد. بعد از شکست جنبش کردستان در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸)، واعظ زاده به اروپا برگشته و این بار خود را برای بازگشت مخفیانه جهت مبارزه انقلابی آماده ساخت. او بالاخره در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) از سازمان و همسرش معصومه طوافچیان (شکوه)، که در شهر رم پزشک بود، خداحافظی کرده و به ایران بازگشت. واعظ زاده نزدیک به هفت سال تحت سخت ترین شرایط مبارزه مخفی در ایران دست به سازماندهی و ایجاد هسته های حزبی زد. او و یارانش (خسرو صفائی، گرسیوز یرومند و همسرش معصومه طوافچیان) که بعد از چندی از ایتالیا به ایران برگشته و به او ملحق شده بودند، دست به کار

## فصل هفتم

تحقیقی وسیعی پیرامون ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران زدند. نتیجه این تحقیقات سالها بعد از طرف سازمان انقلابی در مجله توده به چاپ رسید و در خارج از ایران در اختیار خوانندگان زیادی قرار گرفت.

واعظ زاده و یارانش هفت سال مبارزه مخفی در ایران را پیش برده و در سخت ترین شرایط به سازماندهی کمونیستی و کار تحقیقی در شهر و روستا ادامه دادند. واعظ زاده در جریان این فعالیت در تابستان ۱۳۵۵ توسط سیروس نهاوندی لو رفت. آشنائی پرویز با سیروس نهاوندی به سالهای ۴۳-۱۳۴۴ برمیگشت. نهاوندی از اعضای اولیه سازمان انقلابی بود و همراه واعظ زاده برای شرکت در یک دوره آموزشی به چین نیز رفته بود. نهاوندی فردی تیز هوش و پرکار بوده و به خاطر اعتمادی که در بین یاران خود کسب کرده بود نزدیک به یک سال قبل از اعزام واعظ زاده از طرف سازمان انقلابی به ایران فرستاده شد تا در ایران به فعالیت انقلابی بپردازد. او بعد از یکسال فعالیت و تحقیق به این نتیجه رسید که باید بمبارزه چریکی دست زد و روی این اصل با سازمان انقلابی قطع رابطه کرده و تشکیلات مستقلی به اسم «سازمان رهائی بخش خلقهای ایران» را بنا نهاد. این سازمان بیشتر از مشی چریکی دفاع میکرد و به ترکیبی از این مشی با کار در میان روستائیان متکی بود.<sup>۵۲</sup>

در سال ۱۳۴۸، سازمان انقلابی یکی از کادرهای رهبری را برای تماس با نهاوندی به ایران فرستاد. هدف این بود که مشی سیاسی سازمان - مبارزه مسلحانه توده ای براساس آموزش های مائوتسه دون - بطور جامعتر با نهاوندی و یارانش مطرح و مورد بحث قرار گیرد. در جریان این مذاکرات و دیدارها روشن شد که نهاوندی با خط مشی سازمان موافق نیست و به خاطر وجود اختلاف بر سر مشی سیاسی امکان همکاری تشکیلاتی وجود ندارد. با این همه، به خاطر گذشته مشترک و اعتقاد مشترک به کار انقلابی در ایران، قرار شد که رابطه نهاوندی و «سازمان رهائی بخش خلقهای ایران» با سازمان انقلابی ادامه یابد. در نتیجه، در سال ۱۳۴۸ وقتیکه واعظ زاده به ایران بازگشت با نهاوندی نیز تماس گرفت و این رابطه تا سال ۱۳۵۵ ادامه یافت.

در سال ۱۳۵۴، سیروس نهاوندی طی تماس با اعضای سازمان انقلابی در تهران اطلاع داد که توسط ساواک دستگیر شده و تحت شکنجه قرار گرفته است. او اضافه کرد که موفق شده که از بیمارستان شماره ۲ ارتش فرار کند و چون در موقع فرار زخمی شده احتیاج به همکاری و پرستاری دارد.

سیروس نهاوندی درحالی که از ناحیه پا تیر خورده بود توسط چند تن از اعضای رهبری سازمان انقلابی در تهران در خانه ای مخفی شد. کورش لاشائی از رهبران سازمان انقلابی که در

## فصل هفتم

ایران بطور مخفیانه زندگی میکرد و پزشک بود نه‌اوندی را عمل جراحی کرد و مهوش جاسمی، عضو مخفی سازمان انقلابی که بعدها در جریان کشته شدن واعظ زاده دستگیر شده و چندی بعد زیر شکنجه های ساواک جان باخت، از سیروس نه‌اوندی پرستاری کرد.

واعظ زاده از همان خانه ای که نه‌اوندی در آن جا بستری بود نامه ای به سازمان انقلابی نوشت و موضوع فرار نه‌اوندی را به نحوی که شرح داده بود در اختیار آن سازمان قرار داد. ولی آنطوریکه از قرائن برمیآید نه‌اوندی دیگر آن نه‌اوندی سابق نبوده و بر خلاف گفته هایش نه تنها در زندان و اسارت زیر شکنجه زبان به ندامت گشوده بود بلکه به ساواک قول همکاری داده بود و نقشه فرار از بیمارستان نیز کاملاً ساختگی بوده است.

بهر تقدیر، در جریان بهار و تابستان ۱۳۵۵ نه‌اوندی که با اعضای سازمان انقلابی در یک خانه زندگی میکرد، بتدریج افراد متعلق به این سازمان را در تهران شناسائی کرده و در آذرماه همان سال وارد عمل شد. مأموران ساواک بعد از شناسائی منطقه، طی یورش ناگهانی مخفیگاه واعظ زاده را تحت محاصره قرار دادند. واعظ زاده مسلحانه دست به مقاومت زده و موفق شد که همسرش معصومه طوافچیان را از محاصره ساواک نجات دهد. اما خودش در جریان درگیری با گلوله ای که بگلویش اصابت کرد، کشته شد.

پس از کشته شدن واعظ زاده و دستگیری مهوش جاسمی، معصومه طوافچیان (که در جریان محاصره مخفیگاه موفق به فرار شده بود) بی خبر از همکاری نه‌اوندی با ساواک با او تماس میگیرد که برایش مخفیگاه جدیدی مهیا کند. اندکی پس از این تماس طوافچیان نیز دستگیر و مثل مهوش جاسمی زیر شکنجه کشته شد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد نه‌اوندی بر همین منوال و بر پایه آشنائی و تماسی که با اعضای جریانهای سیاسی مختلف ایجاد کرده بود تعداد زیادی از انقلابیون را زیر تیغ رژیم شاه فرستاد. یکی از کسانی که توسط نه‌اوندی شناسائی شده و کشته شد بهرام آرام از رهبران مجاهدین خلق ایران (بخش مارکسیست) در سال ۱۳۵۵ بود. در واقع سیروس نه‌اوندی با لو دادن ۲۰ نفر از اعضای فعال و رهبری «سازمان رهائی بخش خلقهای ایران» آن سازمان را بکلی نابود ساخت.<sup>۵۳</sup>

با آغاز سال ۱۳۵۶ اکثر اعضای گروه واعظ زاده توسط مأمورین ساواک مورد شناسائی قرار گرفته و طی درگیریهای رویاروی یا به قتل رسیدند (واعظ زاده، خسرو صفائی و گرسیوز برومند) و یا دستگیر گشته و در زیر شکنجه جان باختند (معصومه طوافچیان و مهوش جاسمی). درجریانات گسیل کادرها توسط سازمان انقلابی به ایران با اینکه بعضی از افراد مثل



## فصل هفتم

کوروش لاشائی و سیروس نهاوندی در زیر شکنجه تسلیم رژیم شده و حتی به همکاری با آن تن در دادند، ولی مبارزات گروه واعظ زاده توانست بعد از سالها تقلا بخشی از سازمان را به ایران منتقل ساخته و نشریات سازمان منجمله مجله «توده» و «ستاره سرخ» را در ایران پخش سازد. با اینکه تسلیم افرادی مثل لاشائی و نهاوندی به وجهه سازمان در خارج ضربه وارد ساخت و به رهبری حزب توده و عناصر چپ افراطی فرصت داد که علیه سازمان انقلابی شایعه پراکنی های بی اساس راه بیندازند، ولی مبارزات گروه واعظ زاده اساس انتقال سازمان انقلابی را به ایران بنا نهاده و گسیل اعضای سازمان را در سالهای انقلابی ۵۶-۱۳۵۷ مهیا و تسریع ساخت.

\* \* \*

علیرغم سه انشعاب در حزب توده ایران (که در صفحات پیشین به تفصیل شرح داده شدند) و مرگ و میر بعضی از رهبران آن در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰، حزب توده توانست در دوره ۱۳۴۵-۱۳۵۶ به فعالیت خود ادامه داده و در آستانه انقلاب با گسیل کادرهای خود به ایران در جریان سالهای پرتلاطم ۱۳۵۶-۱۳۵۷ بطور موثری در جنبش چپ مارکسیستی ایران نقش مهمی ایفاء کند. در اینجا به اهم فعالیت های حزب در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۶ میپردازیم.

### حزب توده در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۶

در آغاز سال ۱۳۴۵، حزب توده، تحت رهبری رضا رادمنش، نزدیک به ۲/۰۰۰ نفر عضو داشت. با اینکه رژیم شاه با تحکیم ساواک درجه خفقان سیاسی را در ایران تشدید داده بود ولی حزب توده موفق شد در درون ایران نیز دست به فعالیت هائی بزند. در این سال دو نفر از رهبران حزب در داخل ایران - پرویز حکمت جو، سروان سابق ارتش و علی خاوری، گوینده سابق بخش فارسی رادیو پکن - بعد از دستگیری به اتهام جاسوسی و توطئه برای قیام مسلحانه به مرگ محکوم گشتند. این حرکت از طرف مقامات امنیتی رژیم باعث شد که در کشورهای اروپائی، روشنفکران برای نجات افراد فوق الذکر به فعالیت پرداخته و خواستار آزادی آنان گردند. در پاریس «کمیته برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران» بوجود آمد که دبیری آن را فیلسوف معروف فرانسوی ژان پل سارتر بهمهده گرفت. در این کمیته افراد سرشناس دیگری چون لوئی آراگون (نویسنده و عضو حزب کمونیست فرانسه) نیز عضویت داشتند.<sup>۵۴</sup>

پشتیبانی بین المللی از زندانیان سیاسی در ایران بقدری چشمگیر بود که در بیست و سومین کنگره حزب کمونیست شوروی، رضا رادمنش در یک سخنرانی اظهار امیدواری کرد که

## فصل هفتم

«همبستگی بین المللی» نقش خود را در نجات «رفقای ما» بازی خواهد کرد. شاید نیز به خاطر فشار افکار عمومی بین المللی بود که شاه محکومیت به مرگ حکمت جو و خاوری را به حبس ابد تخفیف داد. کمیته مرکزی حزب بلافاصله اعلام کرد که شاه «مجبور شد که در مقابل فشار افکار عمومی جهانی تسلیم شود.»<sup>۵۵</sup>

در دوران رشد و اوج گیری اختلافات ایدئولوژیکی سیاسی بین چین و شوروی (در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۶) حزب توده به انتشار «ماهنامه مردم» (که تا ۱۳۴۴ هفتگی بود) دست زده و روزنامه «آذربایجان» بخش فرقه دموکرات آذربایجان را نیز بزبان ترکی آذری منتشر میساخت. در این دوره حزب دو ایستگاه رادیو را نیز اداره میکرد که عبارت بودند از: «رادیو پیک ایران» که در آلمان شرقی قرار داشت و دیگری «صدای ملی ایران» بود، که احتمالاً از پاکو (پایتخت آذربایجان شوروی) پخش میشد. در ضمن در این دوره مجله «دنیا» ارگان تئوریک حزب، نیز به صورت فصل نامه بطور مرتب پخش میشد. در داخل ایران نیز حزب موفق شد که نشریه «شعله جنوب» را منتشر سازد.<sup>۵۶</sup>

بررسی مقالات مندرج در «مردم» و «دنیا» و تفسیر و تحلیل سیاسی «رادیو پیک ایران» و «صدای ملی ایران» نشان میدهد که حزب توده در این دوره (۱۳۴۵-۱۳۵۶) عمدتاً خواستهای سیاسی را مطرح و تبلیغ میکرد و عموماً از طرح مسائل بنیادی و ایدئولوژیکی پرهیز میکرد. اهم خواست های حزب توده در این دوره عبارت بودند از:

- سرنگونی دولت «ضد دموکراتیک» شاه.
- آزادی سیاسی برای احزاب و مطبوعات و سازمانها در ایران.
- آزادی سخن و جلسات در ایران.
- خروج ایران از سازمان نظامی و منطقه ای «سنتو».
- دویاره ملی کردن صنایع نفت ایران و
- اخراج مستشاران آمریکائی از ایران.

در سیاست خارجی، رهبری حزب در این دوره نیز مثل سابق از خطوط اصلی سیاست خارجی شوروی دفاع بدون قید و شرط کرده و مثلاً خواهان حل مسالمت آمیز «مسئله کردستان» در عراق بود. در صورتیکه مثلاً حزب کمونیست عراق این موضع را اتخاذ نکرده و از جنبش کردستان عراق بر علیه دولت مرکزی در بغداد حمایت میکرد.

موضع حزب و طرفداری و دفاع بدون قید و شرط از شوروی هیچوقت تغییر نیافته و یکی از خصلت های حزب در این دوره تبدیل شده بود. در سال ۱۹۶۶، نمایندگان حزب در کنفرانس

## فصل هفتم

های مختلف احزاب کمونیست جهان، که طرفدار شوروی بودند، شرکت کرده و طی خطابه های مختلف حمایت و طرفداری بدون قید و شرط خود را از سیاست های خارجی و داخلی شوروی ایراد کردند.<sup>۵۷</sup> اهم این نشست ها عبارت بودند از: بیست و سومین کنگره حزب کمونیست شوروی (فوریه ۱۹۶۶)، سیزدهمین کنگره حزب کمونیست چکسلواکی، پانزدهمین کنگره حزب انقلابی خلق مغولستان (ژوئن ۱۹۶۶)، کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای عربی (آوریل ۱۹۶۶)، نهمین کنگره حزب کمونیست بلغارستان (نوامبر ۱۹۶۶)، هفتمین کنگره حزب سوسیالیست آلمان شرقی در آوریل ۱۹۶۷ (با شرکت رضا رادمنش دبیر اول حزب) و جشن پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو ۱۹۶۷ (با شرکت رادمنش و صمد کامبخش). موضع حزب و طرفداری بدون قید و شرط آن از سیاست های جهانی شوروی در سال های بعد و در دهه ۱۹۷۰ بیشتر گشت. رهبری حزب به روشنی و با قاطعیت از شوروی حمایت و تبعیت کرده و هر نوع انتقاد از آن را محکوم کرد. در «ماهنامه مردم»، شماره ۴۴، آذر ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) رهبری حزب چنین نوشت:

«کمونیسم ضد شوروی ممکن نیست. سوسیالیسم هسته مرکزی انترناسیونالیسم پرولتاری است. در دوران ما که نبرد طبقاتی عظیمی در مقیاس تاریخ، در مقیاس سراسر بشریت، بین سوسیالیسم و سرمایه داری میگذرد... اتحاد شوروی عمده ترین نقش را بازی میکند. اگر قدرت نظامی و قدرت علمی و نیروی عظیم اقتصادی و سیاست درست جهانی اتحاد شوروی... نباشد، آنگاه چه نیروی واقعی (نه پنداری) میتواند در مقابل آنها (امپریالیسم) بایستد. آری نیروهای خلقها عظیم است ولی نه با دست تهی. به نیروی مادی تنها با نیروی مادی میتوان پاسخ داد.»<sup>۵۸</sup>

رهبری حزب بدین ترتیب با تعیین کننده کردن عامل سوسیالیسم در امر پیشبرد انقلاب، تمام نیروهای انقلابی را دعوت به حمایت از شوروی کرد. صمد کامبخش (که در این دوره یکی از سران کمیته مرکزی بوده و بعد از استعفای رضا رادمنش برای مدت کوتاهی دبیر اول حزب گشت) نوشت:

«امروز... دادن شعار تکیه به نیروی خود کاری است ارتجاعی، زیرا هم به ضرر خلق خود و هم به زیان ساختمان جهانی سوسیالیسم است. این شعار نقی انترناسیونالیسم پرولتاری است و مظهری است از ناسیونالیسم بورژوازی... شرح تمام بغرنجی های مبارزه ما دشوار است ولی ما میدانیم که در این مبارزه میتوانیم بشما که سازنده کشور کبیر شورواها هستید متکی باشیم.»<sup>۵۹</sup>

## فصل هفتم

بدین ترتیب حزب توده ایران در آخر دهه چهل خورشیدی (۶۰ میلادی) و آغاز دهه پنجاه خورشیدی (۷۰ میلادی) با تکیه به شوروی - یکی از دو ابر قدرت جهانی - وضع و موقعیت بی نظیری در داخل اپوزیسیون ایران در مقابل رژیم شاه کسب کرده بود. ولی از طرف دیگر سالها فعالیت در تبعید حزب توده را از داشتن پایگاه توده ای قابل ملاحظه در ایران محروم ساخته بود. مضافاً همانطور که شرحش خواهد گذشت، در آغاز دهه ۷۰ دو جریان مهم سیاسی در صحنه ایران بوقوع میبوست که حزب توده اصلاً در رشد و چگونگی حرکت این جریانات نقشی نداشت. یکی اینکه با ازدیاد قیمت نفت در بازارهای جهانی، رژیم شاه با خرید اسلحه و استخدام متخصصین خارجی خود را به ژاندارم منطقه در جهت حفظ منافع آمریکا بویژه در ناحیه خلیج فارس درآورده بود. دوم اینکه بعد از سرکوب قیام سیاهکل، جنبش های چریکی در ایران روبه رشد بود و فعالیت های چریکی نقش بزرگی در درون جنبش دانشجویی ایرانیان در خارج (کنفدراسیون جهانی) داشته و طرفداران زیادی پیدا کرده بود. در این دوره، حزب توده بطور کلی هیچ نوع نقش و فعالیتی در داخل کنفدراسیون نداشت و از این نظر در جنبش خارج نیز نقشی بازی نمیکرد. در اینجا به بررسی موقعیت رهبری حزب و مواضع حزب در رابطه با جریانات سیاسی در دهه ۱۳۵۰ و بویژه اوضاع ایران در آستانه انقلاب میپردازم.

### اوضاع ایران در دهه ۱۳۵۰ و موقعیت حزب توده

با آغاز دهه ۵۰ (۱۹۷۰) اوضاع سیاسی در ایران دستخوش تحول قرار گرفته و حوادث متنوعی در زمینه های مختلف بوقوع پیوستند که در موقعیت و مواضع حزب توده بویژه در آستانه انقلاب ۵۷، تأثیر بسزائی گذاشت. مهمترین وقایع این دهه، که بالاخره به انقلاب بهمن ۵۷ منتهی شد، عبارت بودند از:

- ۱- در سال ۱۳۵۰، ایرج اسکندری، از اعضای قدیم کمیته مرکزی حزب، به مقام دبیر اول حزب منصوب شد. قبل از اسکندری، نزدیک به دو دهه (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۰) رادمنش دبیر اول حزب بود. در اواخر دهه ۴۰، شایع شد که رادمنش بطور سری با تیمور بختیار، رئیس سابق ساواک که در تضاد با شخص شاه افتاده و به عراق پناهنده شده بود، ملاقات کرده و پیشنهاد همکاری داده است. ملاقات و پیشنهاد همکاری با شخصی که در ایران به اسم «بختیار جلاد» معروف شده بود نمیتوانست اعتباری برای حزب توده کسب کند. در هر حال سران حزب تصمیم گرفتند که با تغییر دبیر اول حزب به این شایعات خاتمه دهند.
- ۲- یکی از وقایع مهم آغاز دهه ۱۳۵۰، ظهور و اوجگیری مبارزات چریکی در ایران بود که از همان اوان با مخالفت حزب توده روبرو گردید. در این دوره (۱۳۵۰-۱۳۵۵) «راديو پیک

## فصل هفتم

ایران» نقش مهمی در اشاعه نظرات رهبری حزب، منجمله درباره مخالفت های شدید حزب با راه و روش مبارزات چریکی، بعهدده داشته و عمدتاً تنها وسیله مهم رابطه بین حزب و داخل ایران محسوب میشد.<sup>۶۰</sup>

۳- در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) مذاکرات بین دولت ایران و کنسرسیوم نفت در رسانه های حزبی مورد ارزیابی قرار گرفت. قرارداد ۲۴ ماه مه ۱۹۷۳، که استخراج و فروش نفت و استخدام متخصصین خارجی به جای ایرانیان را دوباره برای بیست و یک سال دیگر در اختیار کنسرسیوم گذاشت، مورد انتقاد محکوم کننده حزب قرار گرفت. به غیر از مسأله نفت، حزب توده در این دوره خرید اسلحه از کشورهای آمریکا و انگلستان را محکوم ساخته و در عوض تبلیغ میکرد که دولت ایران باید بودجه خود را بیشتر صرف پیشرفت تعلیم و تربیت و ایجاد صنایع بزرگ منجمله و بویژه صنعت ذوب آهن قرار دهد.<sup>۶۱</sup>

۴- در این سالها (نیمه اول دهه ۵۰) حزب دوباره موضع خود را هر چه روشن تر در مورد مسأله ملیت های فارس، کرد، آذری، بلوچی و عرب مطرح ساخته و اعلام کرد که ایران یک کشور کثیر المله است و حقوق ملیت ها و اقلیت های مختلف باید در چهار چوب ایران مستقل و متحد رعایت و محفوظ گردد.<sup>۶۲</sup> هم چنین در این دوره رسانه ها و انتشارات حزب به انتقاد شدید حزب از مبارزات و شیوه مسلحانه چریکی ادامه داده و سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران را متهم به «آوانتوریسم» و «تروریسم» ساختند. مخالفت و ضدیت حزب با اصل مبارزات چریکی و شیوه مسلحانه بقدری تشدید یافت که در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) وقتی که رهبری حزب تعدیلی در مواضع خود نسبت به جنبش چریکی بوجود آورده و از «سازمان مجاهدین خلق» دعوت به همکاری کرد، آن سازمان دعوت حزب را بلافاصله رد کرد.<sup>۶۳</sup> در ضمن در همین سال خود شاه (که رژیمش به زاندارم منطقه تبدیل شده و از پشتیبانی دولت آمریکا بریاست ریچارد نیکسون برخوردار بود) طی مصاحبه ای اعلام کرد که بهیچ وجه به فعالیت های دیگر احزاب، بویژه احزاب مارکسیستی، در ایران اجازه نخواهد داد.<sup>۶۴</sup>

۵- در همین دوره، حزب توده ایران به طرفداری کامل خود از سیاست های شوروی ادامه داده و حمله به دولت چین و «مائوئیسم» را در رسانه ها و انتشارات متعدد خود ادامه داد. حزب مثل سالهای قبل، از سیاست شوروی در مورد کمک به دولت عراق در مقابله با قیام کردستان عراق پشتیبانی کرده و علیه «رهبری مرکزی» که از حزب کمونیست عراق انشعبا کرده و به طرفداری از جنبش مردم کردستان روی آورده بود، موضع گرفت. مواضع حزب در این دوره به روشنی در رسانه های حزبی منجمله «راديو پیک ایران» چه

## فصل هفتم

در مورد پشتیبانی از سیاست های جهانی دولت و حزب کمونیست شوروی و چه در حمله و ضدیت با «مائوسم» و دولت های چین و آلبانی منعکس میشد.

۶- در مورد دیگر مسائل و امور بین المللی، رهبری حزب توده در سال ۱۹۷۴، انتصاب و قبولی ریچارد هلمز، رئیس سابق سازمان سیا، را به عنوان سفیر آمریکا در ایران محکوم ساخته و اعلام کرد که یا این مأموریت آمریکا مرکز جاسوسی خود را در خلیج فارس و منطقه اقیانوس هند به تهران منتقل ساخته و حمایت غرب را از موقعیت شاه به عنوان ژاندارم منطقه محکومتر میکند. مضافاً، رسانه های حزب نزدیکی دولت چین به ایران بویژه در مورد پشتیبانی آن دولت از سیاست و مداخله نظامی شاه در منطقه خلیج فارس (بویژه در کشور عمان) را محکوم ساخته و در عوض از سیاست کمک های شوروی به ایران و کشورهای عربی منطقه بشدت پشتیبانی میکرد.<sup>۶۵</sup>

۷- در این سالها بخاطر تشدید خفقان در ایران و غیر قانونی ساختن احزاب به غیر از «حزب رستاخیز» نام اکثر اعضای رهبری حزب در مجامع و رسانه ها اعلام نمیشد و به غیر از نام ایرج اسکندری از ذکر نام اعضای دیگر خودداری میشد. در سال ۱۹۷۴، حزب اعلام کرد که دو نفر از اعضای کادرهای حزب: عبدالرضا آذر و نصرت الله جهانشاهلو به خاطر «خیانت به حزب و تسلیم در مقابل دشمن» از حزب اخراج شده اند.<sup>۶۶</sup> مضافاً، در همان سال یکی از اعضای با سابقه حزب به نام محمدزمان پهلوان، که از سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) ساکن شهر پراگ (پایتخت چکسلواکی) و یکی از سردبیران نشریه عربی «مسائل صلح و سوسیالیسم» بود به ایران برگشت. بعد از چندی، حزب اعلام کرد که پهلوان به خاطر مسائل ایدئولوژیکی از حزب توده اخراج گشته است. خود پهلوان نیز بلافاصله یک مصاحبه رادیویی - تلویزیونی در تهران برگزار کرده و بعد از محکوم ساختن روش و هدف حزب، اسکندری را «نوکر خارجی» اعلام کرد.<sup>۶۷</sup> پهلوان در این مورد تنها نبود. در سالهای ۱۳۵۳-۱۳۵۶ (۱۹۷۴-۱۹۷۷) با اوج گیری خفقان در ایران، بعضی از اعضای حزب بعد از ورود به ایران و دستگیری و به دنبال شکنجه مأمورین امنیتی، تسلیم رژیم شاه شده و علناً همکاری خود را با حزب قطع میکردند.<sup>۶۸</sup>

۸- در جریان سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶)، دولت ایران تحت تأثیر شرایط بین المللی بویژه سیاست «حقوق بشر» که توسط دولت آمریکا تحت ریاست جیمی کارتر (رئیس جمهور دوره ۱۹۷۶-۱۹۷۹) در سطح جهانی تبلیغ میشد، در سیاست سانسور و خفقان حاکم تعدیل بوجود آورده و تحت نام «فضای باز سیاسی» به مطبوعات و دیگر رسانه های گروهی، که کاملاً تحت کنترل رژیم بودند، اجازه داد که اخبار و اطلاعات درباره مخالفین رژیم و

## فصل هفتم

زندانیان سیاسی را منعکس ساخته و «بحث آزاد» را رواج دهند.

در اوایل همان سال، مطبوعات ایران مقالات متعدد و مفصلی را درباره سازمانهای اپوزیسیون که در خارج و داخل ایران فعالیت داشتند منتشر ساختند. در ضمن در بهار ۱۳۵۶ دولت اجازه داد که مطبوعات یومیه ایران جریان محاکمه یازده نفر از اعضای «سازمان انقلابی» را بطور نسبتاً مفصل منعکس ساخته و در جریان محاکمه نیز به ناظرین خارجی اجازه داده شد که در این محاکمات شرکت جویند.<sup>۶۹</sup>

رسانه های حزب توده بلافاصله به این نوع «رفورمیسم» تاخته و آنرا برنامه جدید امپریالیسم در کشورهای جهان سوم معرفی کردند. ایرج اسکندری در مقاله ای تحت نام «توهم رفورمیسم بورژوائی در کشورهای در حال رشد» گفت که «رفورمیسم یک حربه مهم ایدئولوژیکی» است که نظام جهانی سرمایه اتخاذ میکند که کشورهای در حال رشد نتوانند «راه صحیح» را باز یافته و انتخاب کنند. او در ضمن اضافه کرد که «انقلاب از بالا» در کشورهای جهان سوم مثل ایران یک «تاکتیک ثوکولونیالیستی است» که «ستم دراز مدت امپریالیسم را تضمین میکند».<sup>۷۰</sup>



با آغاز قیام تبریز در اسفند ماه ۱۳۵۶ و گسترش تظاهرات وسیع خیابانی در اکثر شهرهای ایران دوباره ما شاهد تحولات عظیمی در صحنه سیاسی ایران و تغییر موقعیت حزب توده میشویم. با فرا رسیدن سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)، «فضای باز سیاسی» جای خود را به مبارزات وسیع توده ای در مخالفت با رژیم شاه داد که به سرعت بسوی نابودی و سقوط میرفت. در این سال دبیر اول حزب هنوز ایرج اسکندری بود و شماره اعضای حزب در داخل ایران به بیشتر از ۱۰۰۰ نفر نمیرسید.<sup>۷۱</sup>

اوج گیری مبارزات در تابستان ۱۳۵۷ و تظاهرات میلیونی مردم و درگیریهای قهر آمیز اکثریت مردم با مأمورین امنیتی رژیم فرصت داد که سازمانهای چپ - مارکسیستی (چریکهای فدائی خلق ایران)، سازمان پیکار، سازمان توفان، سازمان انقلابی و اتحادیه کمونیست های ایران و دهها سازمان و گروه مارکسیستی به فعالیت های گسترده ای در داخل ایران روی آورده و بتوانند بطور روز افزونی به خیل طرفداران خود بیافزایند. گفته میشود که در این سال، یعنی در آستانه سقوط رژیم شاه، تقریباً ۳۰ هزار نفر عمدتاً از روشنفکران و دانشجویان و نویسندگان و

شعرا و هنرمندان در داخل سازمانهای مختلف چپ-مارکسیستی متشکل شدند.<sup>۷۲</sup> باید خاطر نشان ساخت که این سازمانها اکثراً ضد حزب توده و یا اقلأ در مخالفت با خط مشی اساسی حزب توده و بویژه رهبری آن بودند. در نتیجه در جریان سال ۱۳۵۷، زمانیکه حزب توده از خارج بعضی از کادرهای ورزیده خود را بداخل ایران گسیل داشت تا در روند جریانات و سرنوشت انقلاب شرکت جویند، حزب چندان پایه ای اجتماعی و توده ای در ایران نداشت. بکلام دیگر، نیروهای رادیکال مذهبی و ملی و سازمانهای چپ-مارکسیستی با جذب جوانان انقلابی در شهرهای ایران و بسیج نوجوانان در داخل سازمانهای خود تا اندازه ای زیادی عرصه را بر حزب توده تنگ کرده بودند. علیرغم این ضعفها که در فصل دهم (جلد دوم) بخش بعدی به طور مفصل به آنها برخورد خواهد شد، حزب توده با اتخاذ برنامه‌ها و تاکتیک های جدید تدارک دید که بطور وسیع از نظر تشکیلاتی خود را بداخل ایران انتقال دهد.

در این سال (۱۳۵۷) ایرج اسکندری به خاطر مخالفت با نظر رهبری حزب در مورد همکاری نزدیک با نیروهای اسلامی و قبول رهبری خمینی از مقام دبیر اول حزب برکنار شده و معاون او نورالدین کیانوری به آن مقام انتخاب شد.<sup>۷۳</sup> بعد از این تغییر، کیانوری در جوار جمعی از پیش کسوتان و کادرهای خیره و با سابقه منجمله احسان طبری به ایران برگشت. کیانوری و یارانش بلافاصله بعد از ورود به ایران پشتیبانی خود را از انقلاب و رهبری خمینی اعلام کردند.<sup>۷۴</sup> با وقوع و پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و ایجاد جمهوری اسلامی ایران، فصل جدیدی در تاریخ حزب توده ایران نیز گشوده شد.

## بخش سوم

### شکل گیری و گسترش مبارزات قهرآمیز

همانطور که در پیشگفتار این فصل اشاره رفت، بعد از وقایع دوره ۱۳۳۹-۱۳۴۲ سازمانها و احزاب سنتی بخاطر محبوس بودن در قيودات سنتی خود از یک سو و ازدیاد ترور و خفقان دستگاه رژیم از سوی دیگر نتوانستند کاری از پیش برده و بمبارزات و نارضایتی های مردم سمت و سو دهند. در نتیجه مبارزات به سمت حل اساسی و نهایی تضاد مردم و رژیم شاه رفت. بدین معنی که مبارزات قانونی و پارلمانتاریستی، که جبهه ملی ایران خواهان آن بود و مبارزات عمدتاً مسالمت آمیز، که از طرف «حزب توده ایران» در این دوره تبلیغ میشد، رو به افول گذاشتند. رژیم شاه به دلیل زوال سیاسی و وابستگی فزاینده به ابر قدرت آمریکا حتی نتوانست حداقلهایی از مخالفت خوانی های مسالمت آمیز و شیوه های پارلمانتاریستی رسمی را نیز تحمل



## فصل هفتم

کند. مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران، ضمن آخرین دفاع در دادگاه نظامی در سال ۱۳۴۳ به این امر اشاره کرد و گفت:

«ما آخرین کسانی هستیم که در راه قانون اساسی بمبارزه سیاسی برخاسته‌ایم ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این "نکته" را به بالاترها بگویند.»<sup>۷۵</sup>

بهررو مجموعه این عوامل بویژه افزایش اختناق و ترور از سوی رژیم شرایط برای شکل گیری و رشد مبارزات قهرآمیز در ابعاد مختلف را ایجاد ساخته و مسیر حوادث و سرانجام نظام سلطنتی شاهنشاهی را به سمت نقاط غیر قابل بازگشت پیش برد.

در دوره‌ای که از سرکوب خونین قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ تا آغاز شعله های انقلاب ۱۳۵۷ را در برمیگیرد، بار دیگر مبارزات انتخاباتی جای خود را به نمایش انتخاباتی داده و آزادی حتی به صورت نیم بند و ناقص آن که در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ بوجود آمده بود بکلی از میان رفت. در این دوره نیز هم چون سالهای رژیم رضاشاه دست مخالفین که معتقد به مبارزات پارلمانی و قانونی در چهار چوب نظام سلطنتی مشروطه بودند، بکلی از مجلس و جامعه کوتاه شد.<sup>۷۶</sup> رژیم شاه با ایجاد مجلس های دست نشانده و احزاب فرمایشی از یک سو و سرکوب کامل هر نوع حرکت و صدای مخالف از سوی دیگر عملاً شرایط را برای شکل گیری و رشد مبارزات قهرآمیز در ایران را ایجاد ساخت.

### احزاب سلطنت طلب

بعد از سرکوب احزاب و سازمانهای سیاسی در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۵، شاه برای حفظ ظاهر هم که شده دست به ایجاد و ترمیم دو حزب سلطنتی - «ملیون» و «مردم» زد. رهبر حزب ملیون، که در سال ۱۳۳۴ تأسیس شد، دکتر منوچهر اقبال بود. اقبال با اینکه انسان تحصیل کرده و با دانشی بود ولی شدیداً به شاه و دربار و از طریق آنها به آمریکا وابسته بود. در فروردین ۱۳۳۶، شاه برای متمرکز ساختن قدرت در دست خود، از اقبال خواست که پست نخست وزیری ایران را بپذیرد. در مقام مقایسه، اقبال یکی از مطیع ترین نخست وزیران ایران تا آن زمان بود. وی خود را عموماً «غلام خانه زاد» شاه محسوب میداشت و میگفت که «بدون اجازه اعلیحضرت همایونی، آب نمی خورم.»<sup>۷۷</sup> در زمان نخست وزیری اقبال و حزب ملیون، که از فروردین ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹ طول کشید، رژیم با کمک «سیا» و بعدها «موساد» به ایجاد و تثبیت سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) دست زده و کنفرانس «پیمان سنتو» را

## فصل هفتم

به ریاست شاه در تهران برگزار کرد. در این دوره اقبال و دیگر رهبران حزب ملیون، دولت و کشور اسرائیل را «دفاکتو» مورد شناسایی قرار داده و با حمایت دولت آمریکا موفق به دریافت ۴۲ میلیون دلار وام از بانک جهانی شدند.<sup>۷۸</sup>

در شهریور ۱۳۳۹، زمانی که طرفداران دکتر مصدق و نیروهای ضد دولت کودتا در زیر رهبری «نهضت مقاومت ملی» به حرکت هائی در جهت افشای امضای قرارداد دفاعی دو جانبه بین آمریکا و ایران از یک سو و ماهیت انتخابات فرمایشی و پر سروصدای مجلس بیستم از سوی دیگر دست زدند، شاه در واکنش به بحران سیاسی کشور و افزایش نارضایتی ها، که بیشتر از هر مکانی در دانشگاه ها و بازار متبلور شده بود، اقبال را، که دیگر هیچ وجهه و آبرویی در بین مردم نداشت، معزول ساخت و یکی دیگر از هواداران خود جعفر شریف امامی را به نخست وزیری برگزید.<sup>۷۹</sup> با برکناری اقبال از نخست وزیری عمر «حزب ملیون» نیز پایان خود رسید.

حزب مردم بدستور شاه در سال ۱۳۳۶ توسط اسدالله علم تأسیس یافت. این حزب، که بخاطر مخالفت با حزب ملیون از طرف شاه به «اپوزیسیون وفادار» موسوم شد، در انتخابات فرمایشی دوره بیستم مجلس در تابستان ۱۳۳۹ به تعداد ۷۰ نماینده روانه مجلس ساخت.<sup>۸۰</sup> در مجلس بیستم همه نمایندگان چه آنهایی که به حزب «اقلیت» مردم و چه ۹۰ نماینده که به حزب «اکثریت» ملیون تعلق داشتند، علیرغم اختلافات ظاهری و ساختگی با همدیگر همگی سلطنت طلب و در سیاست خارجی، طرفدار سیاست درهای باز بسوی کارتلهای آمریکائی و انگلیسی بودند.<sup>۸۱</sup> افراد شاخص در بین این نمایندگان عبارت بودند از: اسدالله رشیدیان، مهدی میر اشرافی، احمد بهادری، جعفر بهبهانی، قاسم مسعودی، محمد علی صفاری، فتح الله پور سرتیپ و عزیز اعظم زنگنه.

علم، رهبر حزب مردم، یکی از ملاکین سرشناس و متنفذ و فرد مورد اعتماد، مطیع و دلخواه شاه بود. علم نیز مثل «رقیب» خود اقبال به شاه و دربار خیلی وابسته بود. او به فرمان شاه در سال ۱۳۴۰ با سرمایه ده میلیارد ریال «بنیاد پهلوی» را تأسیس کرد و در وفاداری به شاه گوی سبقت را از همه ره بود. در تابستان ۱۳۴۱، شاه برای اینکه بطور کامل زمام امور مملکت را از طریق دیکتاتوری شخص خود اداره کند بعد از کسب رضایت و حمایت آمریکا،<sup>۸۲</sup> دکتر علی امینی را، که مورد دلخواه آمریکائی ها بود، از نخست وزیری عزل کرده و علم را به جای او منصوب کرد. در زمان نخست وزیری علم و حزب مردم، که از تیرماه ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۲ طول کشید، رژیم شاه با ازدیاد خفقان سیاسی و اعلام حکومت نظامی در ایالت فارس و بازداشت تعدادی از سران جبهه ملی دوم و نهضت آزادی و آیت الله خمینی شرایط را برای قیام

پانزده خرداد ۱۳۴۲ آماده ساخت.

در آغاز زمامداری علم، شاه دوباره برای حفظ ظاهر از حسنعلی منصور (فرزند علی منصور نخست وزیر اسبق ایران در نیمه اول سال ۱۳۲۹) خواست که به ایجاد یک «گروه مرفقی» که مخالف دولت علم باشد، دست بزند. شاه و هوادارانش در عین حال که بطور مرتب به سرکوب نیروهای مرفقی و دموکراتیک متوسل میشدند یا ایجاد احزاب فرمایشی و گروه های کاذب «مرفقی» میخواستند به جهانیان و بویژه به اعضای کابینه پرزیدنت جان اف. کندی وانمود سازند که خواهان «آزادی» و معتقد به نظام چند حزبی و یا دو حزبی در ایران هستند. منصور بعد از تشکیل «گروه مرفقی» که متشکل از تحصیلکرده های خارج بود، بدستور شاه اعضای «گروه مرفقی» را با بقایای حزب ملیون سابق متحد ساخته و حزب ایران نوین را در سال ۱۳۴۱ در بجنوبه «انقلاب سفید» تأسیس کرد.<sup>۸۲</sup> این حزب و رهبران آن در جریان فعالیت های انتخاباتی برای مجلس بیست و یکم به رقابت های کاذب و «جنگ زرگری» با حزب مردم و دولت علم پرداخت. منصور در تابستان ۱۳۴۲ از تهران به عنوان نماینده انتخاب شد و حزب «ایران نوین» نیز اکثریت صندلی ها را در مجلس به خود اختصاص داد. در جریان انتخابات رهبران اپوزیسیون یا در زندان و یا تحت نظر ساواک قرار داشتند. دانشگاه عملاً در اشغال نیروهای انتظامی بود و رژیم شاه کاملاً رسانه های گروهی (روزنامه ها، مجلات و دیگر انتشارات با اضافه رادیو و تلویزیون) را در اختیار داشت. وظیفه اساسی نمایندگان «کانون مرفقی» (حزب ایران نوین) و حزب مردم تصویب لوایح و قوانین مربوط به اصول ششگانه برنامه «انقلاب سفید» و در ضمن تایید تصویب نامه هایی بود که استبداد رژیم شاهنشاهی را در ایران کاملاً تثبیت میساخت. نمایندگان مجلس بیست و یکم (۱۳۴۲-۱۳۴۴) که همگی از غربال ساواک گذشته بودند مانند غلامان وفادار آماده اجرای منویات شاه و «انقلاب سفید» بودند.

علم پس از اجرای نقش خود در سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و گشایش مجلس بیست و یکم در مهر ۱۳۴۲ کنار رفت و حسنعلی منصور رهبر «حزب ایران نوین» از طرف شاه و مجلس فرمایشی در اسفند ۱۳۴۲ نخست وزیر ایران شد.<sup>۸۳</sup> بعد از رسیدن منصور به پست نخست وزیری رهبری حزب ایران نوین به عطاءالله خسروانی محول شد. مهم ترین شرط عضویت در حزب اثبات وفاداری به شاه و تعلق خاطر به نظام سلطنتی شاهنشاهی بود. در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۳، اعضای شاخص این حزب که عموماً نیز در کابینه منصور صاحب مقام بودند، عبارت بودند از: امیر عباس هویدا، وزیر دارایی، هوشنگ نهاوندی، وزیر آبادانی و مسکن، علینقی عالیخانی، مأمور ساواک در اروپا و وزیر اقتصاد، نصرت الله معینیان، وزیر

اطلاعات، مهرداد پهلبد، معاون نخست وزیر در هنرهای زیبا، سرلشگر حسن پاکروان رئیس ساواک، باقر عاملی، وزیر دادگستری، عباس آرام، وزیر امور خارجه و هوشنگ انصاری سفیر ایران در ایالات متحده آمریکا.

رهبران حزب ایران نوین و اعضای کابینه دولت منصور دارای سوابق عالی تحصیلاتی و تخصصی در رشته های گوناگون دولتی، فرهنگی و علمی بودند ولی اکثریت قریب به اتفاق آنان نه تنها با ساواک ارتباط و همبستگی داشته بلکه به خاطر مقام و ثروت، خود را تا آخر به غلامان حلقه بگوش شاه تبدیل ساختند. آنها به خاطر وابستگی به آمریکا کوچکترین مهر و محبتی نسبت به ایران و ایرانیان در دل خود احساس نمیکردند. هویدا، انصاری، پاکروان و منوچهر شاهقلی روشنفکرانی مشخص و تحصیلکردگانی مدیر بودند که در انظار از نخبگان و دولتمردان نسل های قبل بکلی متمایز میگشتند. ولی آنها در جاه طلبی و شقاوت و در فساد و وابستگی به مراتب جاه طلب تر، مستبدتر، و فاسدتر از دولتمردان و آریستوکراتهای نسل های قبلی بودند. خود منصور، که رئیس دولت و پایه گذار «کانون مترقی» و «حزب ایران نوین» بود در حکومت کمتر از یکساله خود، که از اسفند ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۴۳ طول کشید، با طرح لوایح و تصویب نامه هایی (بطور مثال، قبول درخواست آمریکا مبنی بر معافیت نظامیان آمریکایی در صورت وقوع جرم در دادگاههای ایران) به مجلس بیست و یکم وابستگی خود را به ابر قدرت آمریکا بدون هیچ نوع پنهانکاری و با شفافیت تمام نشان داد.<sup>۸۵</sup>

منصور در مدت کوتاهی که نخست وزیر بود بیشترین هم خود را مصروف اجرای برنامه هائی ساخت که به او از طرف شاه دیکته میشد. قبول درخواست معافیت از شمول قوانین و قضائی ایران برای نظامیان آمریکائی و اعضای خانواده آنها از طرف دولت منصور و تصویب آن در مجلس شورای ملی ایران (دوره بیست و یکم) در ۲۱ مهر ۱۳۴۳ از طرف اکثریت (۶۲ رأی از ۷۰ تن نمایندگان حاضر در جلسه مجلس) به منزله احیای قرارداد کاپیتولاسیون (امتیاز قضائی یا حق قضاوت خارجیان در کشوری دیگر) در ایران بود.

کاپیتولاسیون پس از شکست ایران در جنگهای طولانی با روسیه تزاری در سال ۱۲۰۷ خورشیدی (۱۸۲۸ میلادی) در عهدنامه ترکمانچای از طرف روس های تزاری به ایران تحمیل شد. از آن پس اگر یک سرباز و یا افسر روسی در خاک ایران مرتکب جرم و جنایتی میگشت هیچ دادگاهی در ایران حق محاکمه آن فرد را نداشت. پس از پیروزی انقلاب بلشویکی در اکتبر ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ خورشیدی) در پیمان دولتی ایران و شوروی که در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۱ میلادی) به امضاء رسید ماده مربوط به کاپیتولاسیون لغو گردید. چهل و یک سال بعد دولت آمریکا با

## فصل هفتم

کمک شاه و منصور موفق شد که دوباره قرارداد کاپیتولاسیون را بر مردم ایران تحمیل سازد. عکس العمل مردم ایران در برابر قبول و تصویب لایحه کاپیتولاسیون شدید و فراگیر بود. خشم مردم از تصویب این قرارداد زمانی به اوج خود رسید که یک هفته بعد از تصویب آن، دولت آمریکا یک وام دویست میلیون دلاری را بدولت منصور واگذار کرد که با آن ایران از آمریکا سلاح های جنگی بخرد. محافل سیاسی و اپوزیسیون ایران واگذاری این وام را نشانه پاداش آمریکا به دولت منصور به خاطر تصویب قرارداد کاپیتولاسیون اعلام کردند.<sup>۸۶</sup> تنفر مردم نسبت به منصور بقدری افزایش یافت که در اول بهمن ۱۳۴۲ (دومین سالگرد روز «انقلاب سفید») گروهی از بقایای فدائیان اسلام به رهبری محمد بخارایی، که از دستگیری و تبعید آیت الله خمینی به ترکیه شدیداً به خشم آمده بودند، منصور را در مقابل ساختمان مجلس شورای ملی ترور کردند.

پس از مرگ منصور، امیر عباس هویدا یکی از رهبران «حزب ایران نوین» و وزیر دارائی کابینه منصور نخست وزیر ایران شد. هویدا بلافاصله بعد از اشغال پست نخست وزیری کابینه خود را با اعضای فعال حزب ایران نوین پر کرده و بدستور شاه سرلشگر حسن پاکروان را از ریاست سازمان امنیت برکنار کرده و جای او را به سرلشگر نعمت الله نصیری داد. نصیری با توسل به اعمال وحشیانه تر علیه هر نوع حرکت اجتماعی و بخاطر بیدادگریهای خود بزودی خاطرات دوران فلاکت بار و ضد بشری تیمور بختیار را در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اذهان مردم زنده کرد. قتل منصور با اینکه ریشه مذهبی داشت و توسط یک گروه شدیداً مذهبی بمورد اجرا گذاشته شد ولی نشان داد که در ایران دوران هر نوع مبارزه و فعالیت مسالمت آمیز و قانونی پایان رسیده است. در دوران نخست وزیری هویدا، که نزدیک به سیزده سال (از بهمن ۱۳۴۲ تا مرداد ۱۳۵۶) طول کشید، ایران به صحنه مبارزات مسلحانه از طرف نیروهای چپ - مارکسیستی، ملی گرا، ملت گرا و مذهبی - سیاسی تبدیل گشت. بدون تردید، عامل اصلی این چرخش در شیوه مبارزه توسط سه نیروی اساسی جامعه ایران (چپ مارکسیستی، ملی گرا و مذهبی - سیاسی) را باید در فقدان کوچکترین مهر و محبت در دل اعضای سلسله مراتب قدرت (شاه، رهبری ساواک، هویدا، خانواده سلطنتی، افسران عالی رتبه ارتش و گردانندگان مجلس های فرمایشی) نسبت به مردم ایران، بویژه به کارگران و زحمتکشانشان روستا و شهر و در نوع تبهکاریها و بیدادگریهای ملی و طبقاتی که اعضای سلسله مراتب قدرت از خود نشان میدادند جستجو کرد.

در دوره قدر قدرتی هویدا و فعالین حزب ایران نوین هیچ کس دیگری جرأت ابراز

کوچکترین مخالفتی را با رهنمودهایی که شاه تعیین میکرد نداشت. شاهی که اگر هر کسی کوچکترین «انحرافی» از خود نشان میداد او را با پرسیدن این که: «مگر کتاب ما را در این زمینه نخوانده اید»<sup>۸۷</sup> نابود و یا سرکوب میکرد. هویدا و طرفداران حزب ایران نوین مثل بقایای حزب مردم در این دوره تنها وظیفه ای شان اثبات درجه عبودیت خود به شخص شاه بود. روی این اصل، در سال ۱۳۵۴ زمانی که شاه اعلام کرد که ایران برای اینکه در آینده نزدیک به مقام یکی از ۵ کشور بزرگ صنعتی برسد باید یک کشور تک حزبی گردد، هویدا و طرفدارانش بدون کوچکترین عکس العملی بسرعت انحلال حزب ایران نوین را اعلام کردند و به حزب رستاخیز پیوستند.<sup>۸۸</sup> همانطور که در بخش آخر این فصل به تفصیل شرح داده خواهد شد، آنها با تمام وجود خود در خدمت تبلیغ و ترویج سراب توسعه «آریامهر» قرار گرفتند. در پرتو این اوضاع سیاسی نباید تعجب کرد که چرا مردم ایران، بویژه جوانان و روشنفکران، تنها راه رهایی را فقط در دامن زدن به شعله های مبارزات قهر آمیز مسلحانه در این دوره یافتند. بدون تردید، اولین جرقه های مبارزات قهر آمیز بعد از ترور منصور در حوادث مربوط به حادثه کاخ مرمر و خروج یک رشته قیام های عشایری در جنوب ایران تبلور یافت که در اینجا به بررسی آنها میپردازیم.

### حادثه کاخ مرمر

حوادث و حرکات قهر آمیز بعد از ترور منصور به روشنی نشان داد که توسل به قهر در بین مخالفین رژیم فقط محدود به گروه های مذهبی سیاسی نبود. دو ماه بعد از ترور منصور، یکی از افراد گارد سلطنتی بنام رضا شمس آبادی (۲۲ ساله) در روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در کاخ مرمر بقصد کشت بسوی شاه تیراندازی کرد. تیراندازی بسوی شاه بعد از ترور نخست وزیر مورد علاقه اش نشان دهنده این بود که در ایران دوران مبارزات قانونی پارلمانی و مسالمت آمیز پایان عمر خود زسیده است. این دو حادثه به سازمان امنیت تحت رهبری نصیری فرصت و بهانه داد که با دستگیری آخرین اعضای سرشناس اپوزیسیون سنتی و جلوگیری از هر نوع انتقاد، شرایط را برای شکل گیری و رشد مبارزات مسلحانه و قهر آمیز میسر سازد. در بهار سال ۱۳۴۴ اعضای گروه یخارایی (بقایای فدائیان اسلام) همراه با چندین تن از اعضای «جمعیت هیأت های موئلفه اسلامی»، که به اتهام ترور منصور دستگیر گشته بودند، بعد از محاکمات کوتاه بلافاصله تیر باران شده و برخی نیز به زندانهای طویل المدت محکوم گشتند.<sup>۸۹</sup>

در همان زمان دولت هویدا در مورد حادثه کاخ مرمر «بیست و یک نفر» را به اتهام کوشش در انجام سوء قصد به جان شاه بازداشت کرده و چهارده نفر از آنان را با اتهام شرکت در

## فصل هفتم

سوء قصد به محاکمه کشید. در جریان محاکمه با اینکه رابطه بین بیست و یک نفر و رضا شمس آبادی به اثبات نرسید، ولی روشن شد که «گروه بیست و یک نفر» در جلساتی که تحت رهبری پرویز نیکخواه در تهران برگزار میشد شاه و رژیم او را محکوم میکرد. دستگیر شدگان همگی جوان بوده و میانگین سن آنها ۲۷ سال بود. اعضای این گروه، که به خانواده های متوسط تعلق داشته و اکثراً معلم یا دانشجو بودند، طرفدار اندیشه های مارکس و لنین بوده و از برقراری سوسیالیسم در ایران دفاع میکردند. پرویز نیکخواه ۲۶ ساله که در دانشکده پلی تکنیک تهران تدریس میکرد و آدم باسوادی بود رهبر این گروه محسوب میشد. نیکخواه در سال ۱۳۳۱ به تشویق و حمایت برادر و خواهر بزرگترش، که از اعضای «حزب توده ایران» بودند، به «سازمان جوانان حزب توده» پیوست و چند سال بعد از وقوع کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ برای ادامه تحصیل به اروپا رفت. در جریان سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ نیکخواه تحت تأثیر جو سیاسی حاکم در سازمانهای دانشجویی خارج از ایران (که در حال تدارک ایجاد کنفدراسیون جهانی بوده و اکثراً بر علیه سیاست های حزب توده ایران موضع میگرفتند) از حزب توده بریده و به صف جوانان «ضد رویزیونیست» و طرفداران حزب کمونیست چین توده ای پیوست.<sup>۱۰</sup> ولی تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، نیکخواه بعد از ترک حزب توده و طرفداری از مبارزات ضد رویزیونیستی حزب کمونیست چین بهیچ یک از سازمانهای چپ مارکسیستی ایران، که در این دوره (۱۳۳۹-۱۳۴۲) در حال شکل گیری و فعالیت در بین دانشجویان ایرانی در داخل کنفدراسیون بودند، نپیوست.

نیکخواه در تابستان ۱۳۴۲، بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد به همراه چند نفر از یارانش که از اعضای «کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا» بودند، وارد ایران شدند. طبق معمول آنها از همان ابتداء بعلمت فعالیتهای سیاسی در خارج از کشور و بعلمت داشتن عقاید مارکسیست-لنینیستی همواره تحت نظر سازمان امنیت بودند. پنج نفر از گروه بکمک عده دیگری از روشنفکران داخل کشور دست بکار تحقیق در روستاهای ایران زدند و بدین منظور سفرهایی نیز به آذربایجان شرقی و کردستان کردند. اعضای گروه پیش از دستگیری، جمع بندی نسبتاً جامعی از اوضاع سیاسی و اقتصادی و وظایف نیروهای چپ مارکسیستی به خارج فرستادند که در خارج مورد استفاده سازمانهای چپ مارکسیستی، که در این زمان از حزب توده ایران بریده و برای خود مستقلاً خط مشی سیاسی تدوین میکردند، قرار گرفت.<sup>۱۱</sup>

در جریان محاکمات، با اینکه رابطه ای تشکیلاتی بین حادثه کاخ مرمر و «گروه بیست و یک نفر» به اثبات نرسید ولی رژیم برای سرکوب این گروه جریان حادثه را بهانه قرار داد و

اعضای گروه را به زندان روانه ساخت. با اینکه نیکخواه پس از پنجسال زندان و شکنجه، با اعتراف به اشتباه در قبول ایندولوژی مارکسیسم و راه مبارزه مورد عفو شاه قرار گرفت و سپس در وزارت اطلاعات به عنوان ایندولوگ و مبلغ «انقلاب سفید» به خدمت رژیم درآمد، ولی «گروه بیست و یک نفر» اولین تشکل سیاسی بود که بلافاصله بعد از سرکوب ۱۵ خرداد به قصد ایجاد مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه توسط نیروهای لائیک مارکسیستی در ایران تشکیل یافت. او در دو سال آخر دولت هویدا و در دوره کوتاه نخست وزیری جمشید آموزگار (از مرداد ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۵۷) از نظریه پردازان «حزب رستاخیز» و از مفسرین معروف رادیو و تلویزیون در مسایل سیاسی و اجتماعی بود. نیکخواه بعد از انقلاب در جریان سال پرتلاطم ۱۳۵۸ همراه با تعداد زیادی از سرکردگان رژیم شاه اعدام شد.<sup>۹۲</sup> بعد از سرکوب گروه بخارایی و گروه نیکخواه، دولت فریدون هویدا، که بلافاصله بعد از ترور منصور زمام امور را در دست گرفته و در بهار ۱۳۴۴ به قدرت خود افزوده بود، به فرمان شاه به معتدل ترین گروههای مخالف نیز فرصت رشد نداده و آنها را نیز نابود ساخت. دولت نه تنها رهبران «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» متجمله خلیل ملکی و علیجان شانسی، را دستگیر و به زندان روانه ساخت،<sup>۹۳</sup> بلکه بعضی از پشتیبانان سابق شاه، افرادی مثل احمد آرامش،<sup>۹۴</sup> رئیس سابق سازمان برنامه را با اتهام چاپ جزوه ای درباره جمهوریخواهی مورد پیگرد قرار داده و به سه سال زندان محکوم ساخت. بدین ترتیب با آغاز سال ۱۳۴۵ رژیم موفق شد که تسلط خود را به سراسر ایران بسط داده و تمام نیروهای اپوزیسیون را از بین ببرد. لیکن بقول یک ضرب المثل چینی، خفقان و مبارزه دو روی یک سکه هستند. اپوزیسیون ها نابود میشوند ولی مبارزه همچنان در مقابل خفقان و سرکوب در زندگی مردم ادامه میابد.<sup>۹۵</sup>

### مبارزات عشایر ایران

از سال ۱۳۴۱ به بعد (تا آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷) ما در صحنه پرتلاطم ایران شاهد دو نوع مبارزه قهر آمیز، در دو سطح مختلف و با ابعاد گوناگون علیه رژیم میشویم. یکی مبارزات عشایر در جنوب و غرب، بویژه در فارس و کردستان، و دیگری شکل گیری گروههای انقلابی در جهت تدارک و آغاز مبارزات قهرآمیز در شهرها و روستاهای ایران.

عشایر ایران از لحاظ عینی و اقتصادی و بعلمت اینکه از نظر اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی در وضع بدی بوده اند، همیشه آرزومند وضع بهتر و تغییر وضع موجودشان بودند. در سالهای بحرانی ۲۹-۱۳۴۲، بعضی از این عشایر، تحت بخشی از رهبری که دارای تمایلات مرفقی و ضد



## فصل هفتم

امپریالیستی بودند، مبارزه علیه دولت مرکزی برخاستند.<sup>۱۶</sup>

در سال ۱۳۴۱ در جریان پیاده ساختن «اصلاحات ارضی» در ایالت فارس، مبارزات عشایر علیه رژیم شاه دوباره اوج گرفت. در همان سال، عشایر شورشگر با حملات متعدد و پی در پی خود به پایگاههای ژاندارمری دهرم و آبگرم، توانستند نیروهای دولتی را خلع سلاح کرده و عده زیادی از ژاندارمها و نیروهای دیگر دولتی را بقتل برسانند. در آبانماه همان سال، مهندس ملک عابدی، یکی از مجریان «انقلاب سفید» در فارس، توسط شورشیان بقتل رسید. شاه که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای سرکوب عشایر جنوب به دنبال فرصت میگشت، از این حادثه استفاده کرده و با اعزام نیروهای نظامی خود تحت رهبری سپهبد بهرام آریانا به قلع و قمع شورشیان فارس پرداخت. علیرغم یک کارزار نابرابر، قیام عشایر جنوب در ایالت فارس تلفات زیادی به نیروهای نظامی رژیم شاه وارد ساخت. شورشیان حتی موفق شدند که به فرودگاه شیراز حمله کرده و آن را به گلوله ببندند.<sup>۱۷</sup> با اینکه این قیام بیش از یکسال دوام نیاورد و در تابستان ۱۳۴۲ بکلی نابود گشت ولیکن توانست در جریان رشدش، روشنفکرانی جوان چون بهمن قشقائی، عطا و ایرج کشکولی و افسران میهن پرستی چون سرهنگ حمیدی را بسوی مبارزه علیه رژیم شاه جلب کند.

بهمن قشقائی، خواهرزاده ناصر و خسرو قشقائی، در اواخر دهه ۱۳۳۰ برای تحصیل به انگلستان عزیمت کرد. او در اوایل مثل دانی اش خسرو قشقائی از طرفداران جبهه ملی ایران بود. در جریان تحصیل در لندن، بهمن به راه و روش مبارزات قهر آمیز توده ای و اندیشه های مارکسیستی روی آورد. او در راه پیاده کردن زمینه های کار در روستا و تدارک جنگ توده ای علیه رژیم شاه در اواخر سال ۱۳۴۲ همراه چند نفر از رفقاییش به ایران برگشت. او در جریان اوج گیری قیام در فارس نقش بزرگی را در بسیج و تشکل بخشهایی از عشایر مسیح و دشتی ایفاء کرد. در جریان سال ۱۳۴۴، بهمن عملاً مبارزات مسلحانه را در شکل جنگ و گریز علیه قوای دولتی آغاز کرد. بهمن انسانی مومن به تشکیلات و نظم انقلابی بوده و خواهان استقرار یک دولت مستقل از نوع جمهوری توده ای در ایران بود. در سال ۱۳۴۵ برادران کشکولی (ایرج و عطا) نیز که از فعالین کنفدراسیون جهانی در اروپا بوده و در ضمن از کادرهای فعال «سازمان انقلابی حزب توده» محسوب میشدند، پس از گذراندن دوره آموزش های سیاسی و نظامی در جمهوری چین در سال ۱۳۴۵ به ایران بازگشته و به شورش جنوب در فارس پیوستند.

هدف برادران کشکولی این بود که خود را به منطقه و مقر بهمن در ایالت فارس برسانند. آنها سرانجام بهمن قشقائی و یارانش را در محلی به نام «رودخانه باز» در نزدیکی جهرم یافتند.

بهمن قشقائی علیرغم رشادتی که از خود نشان داده بود در نتیجه ای ضرباتی که از نیروهای امنیتی رژیم خورده بود نومید و دلسرد گشته بود. در نتیجه زمانیکه اکثر نیروهای مسلح عشایر در زیر فشار بمباران و در مقابل تانک و توپ ارتش بهمین را ترک کرده و او را تنها گذاشتند بهمین نیز تحت وعده های پر از خدعه اسدالله علم (وزیر دربار وقت) و علیرغم مخالفت های برادران کشکولی خود را تسلیم نیروهای دولتی ساخت. با دستگیری و تیرباران بهمین قشقائی در پائیز ۱۳۴۵ و فرار برادران کشکولی به اروپا آخرین جرقه های قیام جنوب نیز خاموش گشت<sup>۹۸</sup> در جریان سرکوب قیام، قوای شاه چنان کشتار وحشیانه ای از مردم غیر مسلح چادر نشین فارس نمود که میتوان آنرا بعنوان یکی از بزرگترین جنایات رژیم شاه نام برد. بعضی از مناطق چادر نشین، بکلی نابود گشتند و تعقیب و تیر باران شورشیان ماهها بعد از شکست قیام، همچنان ادامه پیدا کرد.

نیروی عمده این قیام را، عشایر بویژه چادر نشینان از قبایل بویراحمدی، سرفی، ممسنی و جوانرودی تشکیل میدادند. مردم چادر نشین مثل همیشه ارتش و دولت مرکزی را، مخمل ادامه زندگی و فعالیتهای اقتصادی خود محسوب میداشتند. اینان کوچ آزادانه و استفاده از مراتع، جهت پرورش حیوانات اهلی را، حق خود دانسته و در مقابل قوای دولت مرکزی برای گرفتن حق خود مبارزه برخاسته بودند.<sup>۹۹</sup>

علت اصلی شکست این قیام، عدم سازماندهی تشکیلاتی در بین عشایر و عدم موفقیت پیوند با دهقانان فارس بود. قیام تا آخر خصلت عشیره ای خود را حفظ کرده و نتوانست روستائیان را بسوی خود جهت تدارک و پیشبرد یک جنگ تعرضی جلب و بسیج سازد و حتی بعضی مواقع علیرغم کوشش بیحد بهمین قشقائی و یارانش، عشایر در مواقع عادی، همواره روستاهای اطراف خود را مورد چپاول قرار میدادند و بدینوسیله عوض اینکه دهقانان را مبارزه بکشند، از قیام میراندند. در ضمن باید اضافه کرد که رژیم نیز از ایزوله بودن عشایر از بدنه مجموعه ایران و سانسور شدید هر خبری در اطراف مبارزات عشایر، توانست با یورش مسلح به پیشرفته ترین سلاحهای جنگی هوایی و زمینی، قیام را سرکوب نماید.<sup>۱۰۰</sup>

با اینکه تیرباران بهمین قشقائی و دیگر شورشیان در رهبری باعث فروکشی قیام در جنوب گشت ولی این قیام در مبارزات سالهای آینده بویژه در بین گروههای روشنفکر چپ چون «گروه ارانی» و گروههای رادیکال مذهبی نظیر «حزب ملل اسلامی» تاثیر قابل ملاحظه ای داشت.

## گروه ارانی

تا آنجا که اطلاع داریم، اولین گروهی که در حال تدارک مبارزه مسلحانه توسط نیروهای امنیت رژیم در سال ۱۳۴۵ شناسائی شده و اعضایش دستگیر گردیدند، «گروه ارانی» بود. اعضای این گروه که مجموعاً ۴۵ کارگر و روشنفکر بودند، با تهمان داشتن عقاید اشتراکی و کمونیستی به حبس های طویل المدت محکوم گردیدند.

در همین سال گروه های دیگری مثل «گروه توده»، «گروه پیوند» و «گروه آرش» که با داشتن افکار مارکسیستی در تدارک مبارزه مسلحانه علیه رژیم بودند، شناسائی و سرکوب شدند. این گروه ها حتی موفق شده بودند که به همراهی گروه ارانی، تشکیلاتی بنام «گروه های متحده» بوجود آورند.<sup>۱۱</sup> اطلاعات زیادی در مورد این گروه ها، در دسترس نویسنده نیست. ولی میتوان گفت که این گروه ها اولاً با هیچیک از تشکیلات حزب توده، که در این دوره در نقاط مختلف ایران دست به فعالیت مجدد زده بودند، ارتباطی نداشتند و ثانیاً اولین تشکیلاتی بودند که با داشتن افکار مارکسیستی، به پای تدارک مبارزات مسلحانه رفته بودند. بعدها بعضی از اعضای این گروه ها، مثل محمد صفاری آشتیانی، در جریان قیام سیاهکل و آغاز مبارزات مسلحانه چریکی، نقشهای فعالی را بعهده گرفتند.

## حزب ملل اسلامی

گروه دیگری که در همین زمان کشف شده و اعضایش به حبس های طویل المدت محکوم گشتند، «گروه ۵۵ نفر» برهبری سید کاظم بجنوردی (از ایرانیان مقیم عراق و خواهر زاده آیت الله اصفهانی) بود. اصفهانی بعد از کودتای بیست و هشت مرداد، بجهت تعقیب سیاسی به عراق متواری شده بود. بجنوردی، تحت تاثیر تمایلات سیاسی اصفهانی و جو سیاسی خود عراق بویژه بعد از کودتای عبدالکریم قاسم در تابستان ۱۳۳۷ (۱۹۵۸)، به اندیشه های انقلابی روی آورده بود. در سالهای بعد، وقتی که بجنوردی برای ادامه تحصیلاتش به ایران آمد، تحت تاثیر مبارزات مردم، با عده ای از دوستان نزدیک دست به ایجاد «حزب ملل اسلامی» زد. این حزب معتقد به وحدت ملل اسلامی بود و بعد از سرکوب قیام پانزدهم خرداد در جهت تدارک مبارزات مسلحانه قدمهای موثری برداشت. در سالهای ۴۳ و ۴۴ اعضای این حزب افزایش پیدا کرد. ارگان حزب بنام «خلق» مقالاتی درباره اسلام و انقلاب منتشر کرد.<sup>۱۲</sup> اعضای رهبری این حزب در موقع کشف و دستگیری عبارت بودند از: کاظم بجنوردی (رهبر حزب)، حسن حامد عزیزی (دبیر حزب)، ابوالقاسم سرحدی زاده (مسئول کمیته)، میر محمد صادقی (فرمانده واحد)، کاظم آیت الله

## فصل هفتم

زاده اصفهانی، عباس دوزدوزانی، محمد سرحدی زاده، محمد باقر عباسی، جواد و مجتبی حجتی کرمانی.<sup>۱۰۳</sup> دستگیر شدگان این حزب، که مجموعاً ۷۰ تن بودند، بعد از سالها حبس آزاد گشتند و برخی از آنان مثل بجنوردی، دوزدوزانی و ابوالقاسم سرحدی زاده بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به حزب جمهوری اسلامی پیوسته و همانطور که در فصل هشتم (جلد دوم این کتاب) شرح داده خواهد شد به مقامات مهم دولتی برگزیده شدند.

### جنبش اسلامی مردم ایران (جاما)

علاوه بر «حزب ملل اسلامی» در سالهای ۴۴-۴۵، سازمان اسلامی دیگری، توسط رژیم شناسائی شد که بتدارک مبارزه مسلحانه روی آورده بود. این سازمان به اسم «جاما» معروف شد که رهبریش در دست دکتر کاظم سامی و دکتر حبیب الله پیمان بود. در جریان محاکمه، اعضای این سازمان بنامهای «گروه سامی» و «گروه پیمان» معروف گشتند.<sup>۱۰۴</sup>

سامی و پیمان از فعالین «حزب مردم ایران» بودند که اعضایش بجهت داشتن تمایلات شدید اسلامی تحت رهبری عبدالحسین راضی و محمد نخشب از «حزب ایران» انشعب کرده و در جریان سالهای مبارزاتی ۳۹-۱۳۴۲ تحت نام «خداپرستان سوسیالیست» در داخل «جبهه ملی دوم» فعالیت میکردند. بعضی از فعالین این حزب نمیتوانستند با مشی رهبری این سازمان موافقت کنند. مخصوصاً در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب آن، رهبری محافظه کار این سازمان، بویژه برخورد و شیوه مبارزاتی راضی که بعد از عزیمت نخشب به آمریکا در ۱۳۳۹، رهبری حزب را بدست گرفته بود، باعث گردید که سامی و پیمان که دارای اندیشه های رادیکال اسلامی- ملی بوده و تمایل به مبارزات قهرآمیز داشتند از حزب بریده و در سال ۱۳۴۳ سازمانی بنام «جبهه آزادیبخش ملی ایران» («جاما») تشکیل دهند. «جاما»، که بعدها در بُحْبوحه انقلاب ۱۳۵۷ تحت نام «جنبش اسلامی مردم ایران» (جاما) در صحنه سیاسی ایران حضور یافته و در دولت موقت مهدی بازرگان شرکت کرد، در آغاز دهه ۱۳۵۰ معتقد به مبارزات قهرآمیز مسلحانه بود. رهبری این سازمان در انتشارات خود ضرورت مبارزه و حتی نحوه تولید مواد منفجره را تبلیغ میکرد. رهبران این سازمان، بعد از دستگیری در سال ۱۳۴۴ به حبس های طویل المدت محکوم شدند.

کاظم سامی کرمانی (متولد ۱۳۱۳) روان پزشک مقیم تهران بود که در اواسط دهه ۱۳۳۰ تحت تأثیر بقایای «حزب مردم ایران» به فعالیت های سیاسی روی آورده بود. حبیب الله پیمان (متولد ۱۳۱۳) دندان پزشک مقیم تهران بود. او نیز مثل سامی تحت تأثیر شریعتی و دیگر

«خداپرستان سوسیالیست» در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ به فعالیت های سیاسی روی آورد. دیگر اعضای فعال «جاما» که دستگیر و محاکمه شدند، عبارت بودند از: رسول رزق جوقناد (عضو سابق «حزب مردم ایران»)، حسین زادعیسی (از طرفداران سابق جبهه ملی دوم و «حزب مردم ایران»)، هاشم منفرد ضیابری (آموزگار فرهنگ بندر پهلوی) و مصباح تلقینی (کارگر بافنده در بندر پهلوی)<sup>۱۰۵</sup> سامی و پیمان در ببحبوحه انقلاب ۱۳۵۷ ایران نقش های مهمی را در دولت جمهوری اسلامی بازی کردند که بطور مفصل در فصل هشتم (جلد دوم این کتاب) به چند و چون آنها خواهیم پرداخت.

### جمعیت هیأت های مؤتلفه اسلامی

در دوره ۱۳۴۲-۱۳۴۵، به غیر از «حزب ملل اسلامی» و «جاما» گروههای دیگر اسلامی نیز به فعالیت های قهرآمیز علیه رژیم روی آوردند که بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ با حمایت و عنایت آیت الله خمینی در اواخر سال ۱۳۴۲ تحت نام «جمعیت هیأت های مؤتلفه اسلامی»، متحد گشتند.<sup>۱۰۶</sup> گروه های ائتلاف کننده درون این «جمعیت» عبارت بودند از:

- ۱- هیأت بازار و دروازه ای ها معروف به «گروه مسجد امین الدوله»: فعالین شاخص این گروه عبارت بودند از: حاج مهدی عراقی، حبیب الله عسکراولادی، هاشم امانی، حبیب الله دوری شفیق، ابوالفضل توکلی، مصطفی حائری، مهدی احمد و محمود محتشمی.<sup>۱۰۷</sup>
- ۲- «گروه اصفهانی ها»: افراد رهبری این طیف عبارت بودند از: اسدالله بادامجیان، مهدی بهادران، محمود میرفندرسکی، عزت الله خلیلی، محمد متین و علاء الدین میر محمد صادقی.<sup>۱۰۸</sup>
- ۳- هیأت یا «گروه مسجد شیخ علی»: اعضای اصلی این طیف عبارت بودند از: اسدالله لاجوردی، حاج صادق امانی، عبدالله مدرسی فر، حسین رحمانی، احمد قدیریان، عبدالله مهدیان و محمد صادق اسلامی.

اعضای این هیأت ها معتقد به استقرار حکومت اسلامی جهانی بوده و بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ خواهان براندازی رژیم از طریق قهر و مبارزات مسلحانه بودند.<sup>۱۰۹</sup> بزرگترین وجه مشترک این گروه ها تقلید کامل از خمینی بود. اعضای این جمعیت از طریق آیت الله محمد حسین بهشتی و آیت الله مطهری و تعداد دیگری از مدرسین مدرسه حقانی، که از حامیان اصلی هیأت های مؤتلفه بودند، بطور مرتب با آیت الله خمینی، که در پائیز سال ۱۳۴۳ به ترکیه و سپس به نجف در عراق تبعید شد، در تماس بودند.

برخی از اعضای جمعیت هیات های موتلفه با بقایای گروه «فدائیان اسلام» اندیشه های متشابه داشته و در گذشته نیز با نواب صفوی در ارتباط بودند. مثل فدائیان، اعضای رهبری موتلفه عموماً سخن از براندازی رژیم شاه نموده و با بقایای فدائیان همگرایی نشان میدادند. در اواخر سال ۱۳۴۳، تنی چند از فعالین جمعیت به علت شرکت در ترور نخست وزیر وقت ایران، حسنعلی منصور، دستگیر شده و مثل «گروه بخارایی» بعد از محاکمه یا اعدام گشته و یا به زندان افتادند. با اینکه این دستگیریه‌ها و اعدام‌ها همراه با سفر محمد حسین بهشتی (یکی از رهبران مدرسه حقانی و از حامیان اصلی «موتلفه») به آلمان غربی باعث افست در فعالیت های این جمعیت گردید، ولی در طول سالهای ۱۳۴۴-۱۳۵۶ بقایای رهبری موتلفه با جلب حمایت و همکاری افرادی مثل علی رجائی، محمد جواد باهنر و علی اندرزگو به مبارزات قهرآمیز و مخفی خود علیه رژیم شاه ادامه داده و رابطه خود را با خمینی در نجف از طریق علمای مذهبی-سیاسی (مطهری، بهشتی، منتظری و مصباح یزدی) کماکان حفظ کردند. تعداد قابل ملاحظه ای از اعضای این جمعیت مثل اعضای «حزب ملل اسلامی» بعد از انقلاب به مقامات مهمی در جمهوری اسلامی ایران رسیدند.<sup>۱۱۰</sup>



در سالهای ۴۵-۱۳۴۷، بموازات ظهور و رشد گروههای معتقد و متعهد به مبارزات قهرآمیز و مسلحانه در شهرهای ایران، ملیت‌ها و عشایر مختلف نیز دوباره در اکتاف ایران، بسوی مبارزات مسلحانه علیه دولت مرکزی رژیم شاه روی آوردند. عمده ترین این مبارزات در کردستان ایران بوقوع پیوست.

### جنبش کردستان و «کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان»

کردستان، همواره در تاریخ معاصر از مناطق طوفان خیز و انقلابی ایران بوده است.<sup>۱۱۱</sup> بعد از شکست جنبش دموکراتیک مردم کردستان، سرنگونی جمهوری دموکراتیک مهاباد و اعدام قاضی محمد، پیشوای مبارزات مردم کردستان در ۱۳۲۶، «حزب دموکرات کردستان» تحت ضربات پی در پی و یورشهای وحشیانه رژیم شاه، از نظر تشکیلاتی نابود شد.<sup>۱۱۲</sup> بخشی از نیروهای مسلح مبارزین کرد، که به عراق عقب نشینی کردند، در جریان رشد مبارزات مسلحانه در ایران در اواسط دهه ۱۳۴۰، نتوانستند نقش موثری را در اوضاع سیاسی ایران بازی کنند. علت این امر، این بود که ملا مصطفی بارزانی که رهبری «حزب دموکرات کردستان عراق» را

## فصل هفتم

کسب کرده بود، از در سازش با رژیم شاه درآمد و به حمایت رژیم شاه و پشتیبانی آمریکای سالهای سال نه تنها به مبارزه علیه رژیم بغداد پرداخت، بلکه از رشد مبارزات مردم کردستان علیه رژیم شاه نیز بطور موثری جلوگیری کرد.

بعد از سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، روشنفکران کرد نیز، چون اکثر روشنفکران میهن پرست ایرانی در جهت تدارک مبارزات مسلحانه، تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران را ترک کرده و عازم کردستان شدند. از طرف دیگر در سال ۱۳۴۵ انقلابیون کرد که اکثرشان در سالهای قبل به کردستان عراق عزیمت کرده و در آنجا آمادگی نظامی یافته بودند، مورد یورش طرفداران ملا مصطفی قرار گرفتند. این امر باعث شد که انقلابیون کرد پیش از موعد مقرر عراق را ترک کرده و پس از ورود به کردستان ایران به مبارزه مسلحانه علیه دولت مرکزی شاه اقدام کنند.<sup>۱۱۳</sup> شایان ذکر است که در همین زمان (۱۳۴۲-۱۳۴۳) عده ای از روشنفکران کرد، که تا آن دوره در داخل حزب توده ایران فعالیت میکردند، از حزب توده که مخالف مبارزات قهر آمیز و مسلحانه بود، انشعاب کرده و به احیای «حزب دموکرات کردستان ایران» پرداختند. این روشنفکران در جریان کنگره دوم «حزب دموکرات کردستان» شعار «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» را مطرح ساخته و برای تدارک مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه به تبلیغ پرداختند. شرکت کنندگان در کنگره اعلام کردند که چون ایران نیز مثل کشورهای مختلف در اروپای شرقی کشوری کثیر العله است، پس می‌توان برای استقرار یک دولت دموکراتیک و فدراتیو در ایران بمبارزه برخاست.<sup>۱۱۴</sup> حزب دموکرات کردستان ایران که تحت رهبری قاسملو در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۲ به رشد و گسترش خود در داخل و خارج از کردستان ایران ادامه داده و در راه مبارزه علیه رژیم شاه قربانیان زیادی داد نباید با «کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان» اشتباه گشته و یکی تلقی گردد. «کمیته انقلابی» توسط روشنفکرانی در کردستان ایران پایه ریزی شد که بعد از مدتها سکونت در عراق عبدالکریم قاسم (۱۳۳۸-۱۳۴۲) برای تدارک مبارزه مسلحانه توده ای به ایران برگشته بودند و برعکس رهبری حزب دموکرات کردستان (که اساساً روشنفکران ملی گرا و ناسیونالیست کردستان ایران را در بر میگرفت) دارای تمایلات چپ-مارکسیستی بودند.

بهر رو مبارزات مسلحانه کردستان ایران در آغاز سال ۱۳۴۵ بلافاصله بعد از ورود روشنفکران کرد ایرانی ساکن عراق و پیوستن انقلابیون کرد ساکن ایران به آنها بتدریج شروع گشت. با اینکه انقلابیون هنوز آنطور که باید و شاید به داخل دانشگاه‌ها و مدارس نفوذ نکرده و بقدر کافی با توده های دهقانی نیز پیوند نیافته بودند، ولیکن جنبش مسلحانه آنها در کردستان

## فصل هفتم

سرعت رشد پیدا کرد و در مدت دو سال، شکستهای چشم گیری به نیروهای انتظامی و نظامی شاه وارد ساخت. رهبری این جنبش را جناح مترقی و انقلابی «حزب دموکرات کردستان» بنام «کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان» بهمهده داشت. این جنبش عمدتاً در اطراف سردشت و پاته و نزدیکی های مهاباد، ماهان، اشنویه، بوکان و پاوه ظهور و رشد کرد. اعضای رهبری «کمیته انقلابی» عبارت بودند از: ملاآواره، اسماعیل شریف زاده، سلیمان معینی، مراد شیروش، خلیل محمد، ملا محمود زنگنه و ملا رحیم. آنها اکثراً در جریان سرکوب جنبش از طرف رژیم شاه با همکاری نزدیک رهبری حزب دموکرات کردستان عراق، برهبری ملا مصطفی، دستگیر گشته و بعد از شکنجه اعدام شدند.<sup>۱۱۵</sup>

ملاآواره، پسر ملا محمد امین جماوند در سال ۱۳۱۳ در شلماش منطقه سردشت بدینا آمد. بعد از تحصیلات مختصری در امور مذهبی، به «حزب دموکرات کردستان» پیوست. او بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، تحت فشار پلیس دولت مرکزی، راهی کردستان عراق شد. او در جریان اوج گیری مبارزات مردم کردستان عراق در سالهای (۱۳۳۷-۱۳۴۲) در عراق تربیت نظامی دیده و بعدها بعنوان عضو اصلی «کمیته انقلابی» به ایران بازگشت تا در مبارزات مسلحانه شرکت جوید. او در وارد ساختن ضربات شدیدی علیه نیروهای امنیتی رژیم شاه در سال ۱۳۴۶ نقش بزرگی بازی کرد. در نهم تیر ماه ۱۳۴۷ در حالی که با سه نفر از یاران پیشمرگه خود به دیوالان میرفت، دستگیر گردید و در جلدیان، محکوم باعدام شده و در ساعت هشت صبح دهم مرداد ۱۳۴۷ تیرباران گردید.<sup>۱۱۶</sup>

شریف زاده از کادرهای جوان و برجسته جنبش کردستان بود. او دانشجوی دانشگاه تهران بود و بعد از سرکوب خونین ۱۵ خرداد به کردستان بازگشته و در ۱۳۴۳، به جنبش مسلحانه پیوست. در بهار ۱۳۴۷ که رژیم شاه یورش جدیدی را علیه مردم کردستان آغاز کرد، شریف زاده همراه عده ای از پیشمرگه های انقلابی به محاصره ۳۰۰ سرباز ارتش افتاده و در جریان زد و خورد بقتل رسید. سلیمان معینی و دیگر رهبران انقلابی جنبش کردستان نیز قتل و عام و با بعد از دستگیری اعدام شدند و بدین ترتیب در اواخر سال ۱۳۴۷، جنبش کردستان، دوباره فروکش کرد.<sup>۱۱۷</sup>

جنبش کردستان در جریان قیام، از خصلت عشیره ای و ایلاتی خود، به یک جنبش توده ای تکامل یافته و موفق به بسیج و تشکل نسبی دهقانان گشت. علاوه بر آن، این جنبش توانست روشنفکران کرد را به مقیاس بزرگی در داخل ایران و در کشورهای همسایه و همچنین در اروپا و آمریکا به نفع خواسته های بحق خلق کرد، بسیج نموده و بحرکت درآورد. با اینکه در مقابل



حملات نظامی رژیم شاه که مسلح به فانتوم های آخرین مدل و هلیکوپترهای نظامی و ارتش زمینی مسلح و همراهی پیشمرگه های ملا مصطفی، قلع و قمع شده و از بین رفت ولیکن بقایای اعضای «کمیته انقلابی» همانطور که به تفصیل از آنها صحبت خواهیم کرد، در سال های انقلابی ۱۳۵۶-۱۳۵۸ ایران باز با بسیج و تشکل خلق کرد بمبارزه در راه آزادی و استقلال برخاستند.<sup>۱۱۸</sup>



در دوره ۱۳۴۵-۱۳۴۸، بغیر از سازمانهای فعال در درون جنبشهای عشایری و گروههای در حال تدارک برای آغاز مبارزه مسلحانه، شخصیتهایی نیز به مبارزه علیه رژیم شاه برخاستند. این شخصیتها با اینکه بهیچ سازمان و یا گروه مشخصی تعلق نداشته و خود نیز سازمان و یا حزب مشخصی بوجود نیآوردند، ولیکن بخاطر حرمت و مقامی که در بین توده های مردم و روشنفکران کسب کردند، نقش های قابل توجهی در تحول اندیشه ها و بینش های مبارزین دوره ۱۳۴۳-۱۳۵۶ بازی کردند. در اینجا نظری اجمالی به مقام و اهمیت سه شخصیت مهم - فروغ فرخ زاد، صمد بهرنگی و غلامرضا تختی - که در دهه ۱۳۴۰ با زندگی و مرگ خود در روند اوضاع جنبش سراسری ایران تاثیر گذاشتند، میبرداریم.

### عصیانگری و شعر فروغ فرخزاد

فروغ فرخ زاد، بنیان گذار مکتب و شیوه شعر فمینیست در ادبیات ایران، در سال ۱۳۱۴ در یک خانواده نسبتاً مرفه و سنتی بدنیا آمد. او از کودکی شوق و استعداد سرودن شعر داشت و اشعار دوران نوجوانی او، که تا سال ۱۳۳۰ را در برمیگیرد، در دسترس است. فروغ که دارای استعداد قوی هنری بود، در کارهای مربوط به فیلم سازی هم دست داشت و در تهیه و تنظیم فیلم های «آتش»، «آب و آتش»، «خشت و آینه» و «خانه سیاه است» با همکاری ابراهیم گلستان و دیگر هنرمندان نقش اساسی داشت.

اکثر هنرمندان و شاعران و نویسندگانی که فروغ را از نزدیک میشناختند و یا با آثار شعری و کارهای سینمایی او آشنائی دارند - نظیر فریدون مشیری، نادر نادرپور، پرویز شاپور (که سالها همسر فروغ بود)، رضا یراهنی، شجاع الدین شفا، بهروز جلالی و مهستی شاهرخی - دوران رشد ادبی و اجتماعی او را به دو مرحله تقسیم میکنند. مرحله اول را از آغاز تا انتشار مجموعه

«تولدی دیگر» در سال ۱۳۴۲ دانسته و مرحله دوم را از بعد از انتشار آن مجموعه تا سال ۱۳۴۵، که فروغ در سن ۲۲ سالگی چشم از جهان فرو بست، محسوب میدارند.<sup>۱۱۱</sup>

فروغ در دوره شکوفائی خود در سالهای ۱۳۳۸-۱۳۴۲ با روح آزاد و عصیان گر به عنوان یک انسان به شعور اجتماعی و سیاسی دست یافته و توجه خود را بسوی نابرابریهای اجتماعی معطوف داشت. به عنوان یک روشنفکر هنرمند، فروغ در آخرین سالهای زندگی نه تنها بعنوان یک زن ستم دیده سخن گفت بلکه به ناعادلانه بودن نظام حاکمه در ایران و رنج زحمتکشان نیز پرداخت. با اینکه فروغ، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، به هیچ گروه و حزب و سازمان سیاسی تعلق نداشت ولی آثار او نظیر شعر معروف «کسی که مثل هیچکس نیست» و فیلم سینمایی «خانه سیاه است» تأثیر بزرگی در روحیه و رفتار خیلی از روشنفکران دهه ۱۳۴۰، که با اتخاذ راههای مختلف مبارزاتی بیای تدارک سرنگونی رژیم شاه رفتند، گذاشت.<sup>۱۲۰</sup>

شخصیت دیگری که در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۷ به عنوان یک نویسنده با نگارش آثارش تأثیر بسزائی در مبارزات مردم، بویژه روشنفکران، در آغاز دهه ۱۳۵۰ بجا گذاشت، صمد بهرنگی بود. بهرنگی حتی در آخرین سالهای زندگی خود در سازماندهی جوانان و دانشجویان در نبرد علیه استبداد و نابرابریهای اجتماعی شرکت فعال داشت. در اینجا به خاطر تأثیری که زندگی سیاسی و نوشته های بهرنگی روی نحوه مبارزات و طرز تفکر روشنفکران در دوره ۱۳۴۵-۱۳۵۷ گذاشت به بررسی مفصل تری از آثار ادبی بهرنگی و مبارزات سیاسی اش بویژه در آخرین سالهای زندگی ۱۳۴۵-۱۳۴۸ میپردازیم.

### بهرنگی: «ازدهای فرزانه»

صمد بهرنگی در تیرماه ۱۳۱۸ در یک خانواده نهی دست در محله چرنداب شهر تبریز چشم به جهان گشود و در شهریور ۱۳۴۷ خورشیدی در سن ۲۹ سالگی «در حادثه ای جانکاه و مرموز جان به آبهای روان و خروشان رودخانه ارس سپرد.»<sup>۱۲۱</sup> او در عمر کوتاه ولی پر از جنب و جوش و پر ثمر خود آثار زیادی را به ادبیات معاصر ایران بویژه در حیطه داستان نویسی کودکان عرضه کرد.<sup>۱۲۲</sup> بدون شک، نوشته های بهرنگی تأثیر بسزائی در جهان بینی و راه و روش مبارزاتی جوانان روشنفکر و انقلابی در دهه های ۴۰ و ۵۰ بجا گذاشت. خود بهرنگی این تأثیر را در یکی از شاهکارهایش بنام «اولدوز و عروسک سخنگو» از زبان یکی از قهرمانان داستانش به زیبایی فوق العاده ای چنین بیان میکند: «آه ای عروسک سخنگو! تو با عمر کوتاه خود چنان در دل بچه ها اثر کردی که آنها تا عمر دارند فراموشت نخواهند کرد.»<sup>۱۲۳</sup> ولی

بهرنگی از همان اوان فعالیت ادبی و فرهنگی خود در دل بزرگسالان و روشنفکران با تجربه تر نیز جا باز کرده بود. نوشته های عمیق و نبوغ ادبی و تیز بینی اجتماعی و سیاسی بهرنگی توجه نویسندگان و شاعران نامداری چون احمد شاملو، جلال آل احمد و غلامحسین ساعدی را نسبت به موقعیت و مقام خود جلب کرده بود.

فرج سرکوهی، که خود یکی از اعضای جوان محفلی بود که بهرنگی در تبریز در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶ برای پژوهش های فرهنگی دایر کرده بود، سالها بعد در مورد جذابیت و کشش بهرنگی چنین گفت:

«... ساعدی شاید از آن روی که داستان نویسنده بود، شاید از آن روی که پیرتر از ما بود و آگاه تر و با تجربه تر، شاید از آن روی که به صمد نزدیک تر بود، تحول را بو کشیده بود.»<sup>۱۲۲</sup>

جلال آل احمد نیز متوجه نبوغ ادبی و خلاقیت هنری فرهنگی بهرنگی بوده و در نوشته های مختلف خود به این امر اشاره کرده است.<sup>۱۲۵</sup> بررسی اجمالی آثار بهرنگی نشان میدهد که نوشته های دل نشین او در پهنه پر تلاطم جامعه ایران در دهه ۴۰ بویژه در قلمرو فرهنگ مرفعی و متعهد، پس از ستیز و ایستادگی در مقابل نابرابریهای نظام حاکم پر از محبت و وارستگی نسبت به قربانیان آن نظام است. بهرنگی در جریان مبارزه فرهنگی و سیاسی، زندگی و تمایلات بینشی خود را از احساس و عاطفه بی آرایش فرودستان شهر و روستا گرفت، پالایش و نیرو داد و با جهش خویش در آگاهی های همان فرودستان حیاتی تازه دمید. او با عشق و محبت به مردم زحمتکش و «آتشی که از این عشق در سینه اش شعله ور شد» چشم انداز محرومیت های جامعه را به روشنی در تضادهائی که بقول خسرو گلرخی «خاستگاه این حرمان هاست» در آثارش تصویر کرد.<sup>۱۲۶</sup>

شایان توجه است که آثار بهرنگی در ضمن از برابر حماسه ها، ترانه ها و ضرب المثل های اعتنا نمیگذرد. درست به همین علت هم هست که داستانهای او با تکیه بر چنین موهبت هائی هم خود را استغنا می بخشند و هم در گستره اختناق حاکم بر جامعه در دوران آخر پهلوی ها، راه مقاومت پی گیر را می یابند تا سردمداران حاکمیت را با «تازیانه» زبان ساده و روشن توده های مردم در چهارراه ها و قهوه خانه های شهرها و روستاها رسوا سازند.<sup>۱۲۷</sup>

بهرنگی «جانمایه اش را از بچه های محروم گرفت و بدانها بخشید» او که پربارترین دوره زندگی خود را در منطقه آذرشهر بر پای روستازادگان آذربایجانی ریخت، با شادیشان لبخند زد

و با اندوهشان گریست و بقول گل‌سرخی:

«واقعیت‌های گزینده و تلخ را برای بچه‌ها کشف کرد و به تصویر کشید تا بچه‌ها راه شکست  
واقعیت موجود را که ساخته و پرداخته دستهای آشناست برای راه بردن به حقیقت  
بجویند.»<sup>۱۲۸</sup>

بهرنگی در قصه هایش برای کودکان شگفتی و طنز زندگی را ماهرانه تصویر میکند. شاید او تنها کسی است که در حیطه امور و دستور اخلاق برای کودکان و نوجوانان بر روی تضادهای انگشت میگذارد. بهرنگی با این برخورد و روش به بچه‌ها می‌آموزد که باید راهی جست تا ایستاد، مقاومت کرد و بالاخره بعد از مبارزه پیروز شد. بخاطر این امر است که کودکان از «اعماق حرمان و رنج آمده» پس از خواندن قصه‌های «۲۴ ساعت خواب و بیداری» و «افسانه محبت» احساس میکنند که نه تنها در این دنیا وجود دارند و حرف میزنند بلکه میتوانند مبارزه کرده و حق خویش را بستانند.<sup>۱۲۹</sup>

اگر چه بهرنگی آثارش را عمدتاً برای کودکان و نوجوانان نوشت اما تاثیر آنها بر داستان نویسی روستائی و داستان نویسی بطور عام واضح است. بطور حتم میتوان به جرأت گفت که اساساً کارهای بهرنگی بویژه قصه هایش در واقع آئینه اجتماع پرتلاطم ایران دهه ۴۰ است.<sup>۱۳۰</sup> او با استادی خارق العاده‌ای مهمترین خصلت‌های زندگی در روستا را در آثار خود منعکس میکند و با یک نوع موشکافی، مبارزه طولانی دهقانان را علیه طبیعت از یک سو و علیه زمین داران از سوی دیگر در آنها نقاشی میکند. در اکثر آثارش، بهرنگی احساسات و خواست‌های مردم زحمتکش و تهیدست را بیان میکند و در ضمن از این زمینه سود جسته تیری در چشم اسفندیارهای روئین تن زمان خود رها میسازد. البته او در مبارزه رو در رو با رژیم مسلط شاه به تداوم و پیگیری بیشتر ایمان دارد تا به مبارزه لحظه‌ای.<sup>۱۳۱</sup> برای او یک مبارزه آگاه و مسلح به جهان بینی مرفقی بیشتر از یک «مبارزه به جان آمده متهور» اهمیت دارد. در داستان «ماهی سیاه کوچولو» این طرز تفکر بروشنی منعکس است. آن جا که قهرمان داستان میگوید: «مهم این است که مرگ من چه تاثیری در زندگی دیگران خواهد داشت.»<sup>۱۳۲</sup>

در آثار مربوط به تاریخ و فولکلور ایران، بهرنگی با استفاده از ترانه‌های عامیانه آذربایجانی به مبارزه مداوم و پیگیر علیه وضع موجود (اواسط دهه ۱۳۴۰) عمق ویژه‌ای بخشید. ترجمه‌های داستان‌های فولکلور آذربایجانی<sup>۱۳۳</sup> و مقالات متعدد او درباره فساد و ابتذال حاکم در سیستم تعلیم و تربیت ایران<sup>۱۳۴</sup> در نوع خود بی نظیر بوده و روحیه آشتی ناپذیر

## فصل هفتم

این هنرمند متعهد را نشان می دهد. علت اصلی این پیشرفت این است که بهرنگی به روشنی رابطه بین بی عدالتی و خصلت وابستگی طبقات به نیروهای بیگانه را در آثارش مشخص می کند. در داستان «کوراوغلو» بهرنگی موفق می شود که این رابطه را به بهترین وجهی ترسیم نماید.<sup>۱۳۵</sup> بهرنگی در داستان «بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری» خواننده را با وضع دردناک دهقانانی که به تهران مهاجرت کرده و در تقلائی معاش هستند آشنا ساخته و با مهارت فوق العاده، از یک طرف رادیکالیزه شدن دهقانان بی خانمان در شهرها را، و از طرف دیگر ورشکستگی «اصلاحات ارضی» را تشریح می کند. در این قصه، قهرمان داستان اینگونه در برابر تحقیر از خود عکس العمل نشان می دهد:

«مرد باز سرا با اشاره دست راند و گفت: دگم شو برو. هجیب رویی داره! من جم نخوردم و گفتم: من گدا نیستم. مرد گفت: ببخشید آقا پسر! پس چه کاره اید! من گفتم: کاره ای نیستم، دارم تماشا می کنم. و راه افتادم. مرد داخل مغازه شد. تکه کاشی بزرگی که آب جوی برق می زد دیگر معطل نکردهم تکه کاشی را برداشتم و با تمام قوت بازویم پرتاندم به طرف شیشه بزرگ مغازه. شیشه صدایی کرد و خورد شد. صدای شیشه انگار بار سنگینی از روی دلم برداشت و آنوقت دوبار داشتم دوبار دیگر هم قرص کردم و حالا ندو کی بدو!»

«یک هلو، هزار هلو» داستان دو پسر جوان یک دهقان بی زمین است که تقلا می کنند در خفا میوه های درخت هلوی خود را (که در باغ دیوار دار مالک ثروتمند کاشته اند) جمع کرده و ببرند. در این قصه نیز طغیان و مقاومت به نحو ساده و روشنی توسط شخصیت های داستان بیان می گردد:

«... صاحبی گفت: هیچ غلطی نمی تواند بکنند درخت را خوبمان کاشته ایم و بار آورده ایم، میوه اش هم مال خود ماست. پولاد گفت: زمین که مال ما نیست. صاحبی گفت: باز هیچ غلطی نمی تواند بکنند زمین مال کسی است که آن را می کارده این یک تکه زمین که ما کاشته ایم مال ماست...»<sup>۱۳۷</sup>

در «پسرک لبوفروش» بهرنگی شکل دیگر مقاومت روستایی را علیه مالک ده که کوشش می کند بر تمامیت دهقانان (حتی ناموس آنان) حق مالکیت داشته باشد، تشریح می کند.<sup>۱۳۸</sup> بالاخره در داستان جالب «پسر کفترباز» ما شاهد مبارزه ای پیگیر بین آنهایی که میخواهند مردم را به استثمار بکشند (شاه و صدراعظم او) و دهقانان تهیدستی که در دراز مدت علیه ظلم و اجحاف فایق می آیند هستیم.<sup>۱۳۹</sup>

## فصل هفتم

عظمت بهرنگی در تقلای خستگی ناپذیر او در جهت ارتقاء سطح آگاهی مردم برای مبارزه در راه آزادی و عدالت نهفته است. این تقلای موضع گیرانه، این روشنی انقلابی در آثار بهرنگی زهر خشمی کینه توزانه را می پروراند و در فرم فولکلور و حماسه به هنر او بُعدی چندگانه میدهد. بقول آنتهایی که با بهرنگی از نزدیک آشنایی داشتند، این تجسس و تحقیقات پیگیر و مدام بهرنگی در دهات آذربایجان بود که نشانه گیری خلاق و هنری او را دقیقتر ساخته و سرانجام در شکل داستان محبوب «ماهی سیاه کوچولو» شلیک شد و طنین آن دوره ی جدیدی را در ادبیات معاصر ایران، بویژه در حیطه داستان نویسی کودکان پی ریزی کرد.<sup>۱۴۰</sup>

بعد از انتشار «ماهی سیاه کوچولو» بهرنگی پاداش سالها مقاومت و پژوهش خود را کسب کرد. به قول غلامحسین ساعدی:

«... او تبدیل شد به ازدهای فرزانه ای که در تمام جبهه ها آرام آرام می جنگید. در سه کلاس با جهل و نادانی، بین مردم با ظلم و خفقان و بخشیدن آگاهی برای مبارزه طبقاتی و در حوزه قلم با مهربانی فراوان، با تواضع فراوان و با خشم فراوان، برای فروریختن نظام جباران و قدرتمندان، با هر وسیله ممکن.»<sup>۱۴۱</sup>

بهرنگی به راستی «ازدهای فرزانه» و هنرمندی متعهد به مردمش بود و به این خاطر دست اندرکاران رژیم پهلوی از او بیمناک بودند. زیرا این یک واقعیت عینی است که «تعهد ازدهایی است که گرانبهاترین گنج عالم را یاس می دارد، گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت هاست.»<sup>۱۴۲</sup> صمد بهرنگی به قول شاملو، «سری از این هیولا بود و کاش... کاش این هیولا از آن سرها هزار می داشت، هزاران می داشت.»<sup>۱۴۳</sup>

با اینکه صمد بهرنگی زود و بطور مرموزی از میان ما رفت، ولی او نیز همچون چهره های به نام تاریخ مردم، باردیگر اثبات گر این واقعیت شد که مرگ به هر شکلش نمی تواند نقطه پایانی بر حیات فرهنگی و سیاسی انسان هایی گردد که در جست و جوی حقیقت تازه تر به مبارزه بی امان دست می زنند. او با اینکه فقط ۲۹ سال عمر کرد ولی «افسانه محبت»، «اولدوز» و «ماهی سیاه کوچولو» و دیگر آثارش بصورت وسیعی در دهات و شهرهای ایران رخنه کرده و با حرکت و جنب و جوش مردم در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ تلفیق پیدا کردند.

دو سال بعد از مرگ بهرنگی، گلسرخی تحت تاثیر محبوبیت بی نظیری که بهرنگی در بین کودکان و نوجوانان و روشنفکران پیدا کرده بود، چنین نوشت: «سالی دیگر از مرگ مردمی ترین چهره ادبیات معاصر، صمد بهرنگی گذشت. اما این مرگ، مرگ نیست، زیرا که مرده اش نیز از

## فصل هفتم

مردمش جدا نیست.»<sup>۱۴۴</sup> گلسرخی در ستایش خود از صمد بهرنگی، تنها نبود و تنها نماند. خیلی از نویسندگان و شاعران متعهد و یاران وفادار صمد بهرنگی در عرض ۲۵ سالی که از درگذشت او می گذرد در نوشته های متعدد و متنوع، از بهرنگی به عنوان «یک کوشنده سیاسی علیه استبداد و وابستگی»، «پژوهشگری مبارز»، «معلمی با اندیشه های مترقی»، «انسانی وفادار به سوسیالیسم، استقلال، آزادی و برابری انسان ها» و «طرفدار جدی محرومین و قربانیان نظام جهانی» یاد می کنند. محمود دولت آبادی در سخنرانی خود در وین، اطریش، تحت عنوان «ادبیات معاصر ایران» (۱۴ فروردین ۱۳۷۱) بهرنگی را «انسانی از تبار حیدر عمواغلو و فتحعلی آخوندزاده» میخواند. بله، مبارزه و پیگیری در آن، و مقاومت و علم و آگاهی به آن، از یک معلم جوان دهکده های غرق در فلاکت آذربایجان انسان وارسته و پرمحبتی ساخت به جا و برحق محبوب تمام روشنفکران مردم دوست و با محبت، از گلسرخی تا....

درواقع تاثیرات قلم و مبارزات صمد علیه فرهنگ ضدمردمی حاکم در ایران را در مبارزاتی که در آخرین سالهای عمر صمد (۱۳۴۵-۱۳۴۷) در دانشگاه های ایران جریان یافته بود، می توان به روشنی دید. یکی از مهمترین رویدادهای این دوره در تاریخ دانشگاه های ایران، مبارزات و اعتصابات دانشجویی در دانشگاه تبریز بود که در اردیبهشت ۱۳۴۶ به وقوع پیوست و نزدیک به پنج ماه به طول انجامید. در این اعتصابات، در جریان تظاهراتی که در تبریز اتفاق افتاد، یک دانشجو کشته شد و چندین نفر دیگر زخمی شدند. و در خرداد همان سال، دانشجویان دانشگاه تهران نیز به پشتیبانی از تبریز، به زدوخورد خیابانی با پلیس پرداختند.

در این تظاهرات سرتاسری، بهرنگی و یارانش که در تبریز و تهران محفلهای مخفی مطالعاتی را تنظیم و رهبری می کردند، نقش داشتند. یکی از کوششهای صمد در این دوره، بسیج و سازماندهی دانشجویان و جوانان در شهرهای تبریز و تهران برای شرکت فعال در مراسم ختم غلامرضا تختی در اسفند ۱۳۴۶ بود.

### حادثه مرگ جهان پهلوان تختی

در دیماه ۱۳۴۶، مرگ مرموز غلامرضا تختی، ورزشکار محبوب و مخالف رژیم، به خشم و مبارزات دانشجویی علیه حکومت دو صد چندان افزود. تختی به خاطر فعالیت های سیاسی و عضویت در کمیته ورزشکاران وابسته به «جبهه ملی دوم» و فعالیت های جدی برای جمع آوری کمک به زلزله زدگان قزوین محبوبیت بیسابقه ای در بین مردم، بویژه جوانان و دانشجویان کسب کرده بود.

## فصل هفتم

غلامرضا تختی در سال ۱۳۱۲ در یک خانواده هفت نفری در محله خانی آباد واقع در جنوب تهران متولد شد. دوره ابتدائی تحصیلاتش را که تمام کرد مشغول بکار شد. او زندگی ورزشی خود را در ۱۶ سالگی در یکی از باشگاههای جنوب تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۲۹ برای اولین بار در وزن ششم قهرمان کشتی کشور شده پس از آن تختی در سراسر دهه ۱۳۳۰ مرتباً به موفقیت های چشم گیری در داخل ایران و در سطح جهانی دست یافته و مورد علاقه مردم قرار گرفت.<sup>۱۱۵</sup>

اما آنچه تختی را محبوب مردم ایران ساخت تنها پیروزیهای او در مسابقات ورزشی و کسب مدال طلا به عنوان قهرمان کشتی جهان نبود. برای یک ورزشکار موفق، محبوب شدن در بین مردم کیفیتی ورای زور بازو لازمست. این نبرد تختی نه بر تشک کشتی بلکه در صحنه مبارزات مردم بر علیه استبداد و امپریالیسم در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ بود که او را قهرمان مردم ساخت.

در واقعیت، علت محبوبیت تختی به عنوان «جهان پهلوان» و عشق و محبت مردم به او را باید در وارستگی و تواضع او در مقابل خلق از یک سو و در تقارن موفقیت جهانی او با اوجگیری جنبش ملی شدن صنعت نفت و دوره زمامداری دکتر مصدق از سوی دیگر جستجو کرد. در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق (از تیر ۱۳۳۱ تا بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) زمانیکه ایران در محاصره اقتصادی دولت انگلستان قرار داشت، تختی (که در عرصه ورزش نام ایران را بگوش جهانیان رسانده بود) در صفوف دانشجویان به فعالیت پرداخته و برای فروش قرضه ملی پیش قدم شد و فداکاریهای زیادی از خود نشان داد.

بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت ملی، تختی از مبارزه و از حمایت خود نسبت به آرمانهای مصدق دست برنداشت. در این دوره بود که تختی به خاطر پیگیری های خود در دفاع از خواستهای مردم چون حماسه ای به قلب های پر شور مردم ایران راه یافت. در دوران آزادی نسبی سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲، تختی از طرف «سازمان کارگران جبهه ملی دوم» به نمایندگی انتخاب شد و در دیماه ۱۳۴۱ در دومین کنگره جبهه ملی ایران شرکت کرد و پیاس فداکارها به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی ایران انتخاب گردید. فعالیت های تختی برای جمع آوری کمک به زلزله زدگان قزوین محبوبیت او را بین مردم بیشتر ساخت.

بعد از جریانات خرداد ۱۳۴۲ و بازگشت سرکوب و خفقان، رژیم شاه بسیار کوشید تا شخصیت تختی را در اذهان مردم بی اعتبار سازد. وقتی در سال ۱۳۴۳ تختی به علت عدم آمادگی و نفاخت در مسابقات توکیو بمقام چهارم رسید، ساواک و دیگر نیروهای امنیتی و



## فصل هفتم

اطلاعاتی رژیم شاه علناً نارضایتی خود را از تختی نشان دادند. ولی برخلاف انتظار رژیم هنگام ورود تختی به ایران مردم آنچنان استقبالی از قهرمان شکست خورده خود بعمل آوردند که نظیرش تا آنزمان دیده نشده بود.

در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۶، هر چه رژیم شاه بیشتر به تختی بی حرمتی کرد و زخم زبان زد محبوبیت او بیشتر و بیشتر گشت. هر چه بیشتر او را تحت فشار قرار دادند، از مقام مربی گزیرش انداختند حقوق و مزایایش را قطع کردند و سرانجام مانع از ورودش به استادیوم های ورزشی شدند، نفرت مردم از رژیم نیز بهمان اندازه فزونی گرفت.

در جریان زمستان ۱۳۴۶، ساواک طی تبلیغاتی وانمود کرد که مرگ تختی در ۱۶ دیماه همان سال به علت خودکشی بوده است. مردم که نسبت به ادعاهای رژیم عموماً مظنون بودند، ایندفعه تصمیم گرفتند که نفرت خود را از حکومت بصورت شرکت وسیع در مراسم ختم تختی بروز دهند. شرکت و تظاهرات نیم میلیونی مردم در ختم تختی در اسفند ۱۳۴۶ بیسابقه بود.

در مراسم روز ختم تختی بویژه در بخش سازماندهی و بسیج، صمد پهرنگی، بیژن جزنی، شکرالله پاکنژاد و حسن ضیاء ظریفی و دهها روشنفکر دیگر که، بعدها در تاریخ معاصر مبارزات مردم ایران صاحب نام و منزلتی گشتند، نقش های مهمی ایفا کردند. در مراسم روز هفتم تختی آنها همراه با هزاران دانشجوی، که از اقصی نقاط کشور خود را به تهران رسانیده بودند، در حالیکه عکس تختی را با عنوان «جهان پهلوان» بر سر چوب کوبیده بودند بطرف این بابویه براه افتادند. انبوه بیکران مردم نیز دوباره به صف دانشجویان پیوستند. از میدان شوش تا این بابویه جمعیت موج میزد. نزدیک به هفت صد هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند.

جریان مراسم ختم و تظاهرات روز هفتم تختی در تهران منجر به تظاهرات متعددی در دانشگاه های مختلف ایران گشت. در جریان این تظاهرات نزدیک به ۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران، از جمله بیژن جزنی و حسن ظریفی بازداشت شدند و تعداد زیادی نیز از حق تحصیل محروم گشتند.



بطور کلی در جریان سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۹، بویژه بدنبال مرگ مرموز تختی در زمستان ۱۳۴۶ و مرگ پهرنگی در پائیز ۱۳۴۷، گروهها و سازمانهای متعددی در ایران توسط انقلابیون

## فصل هفتم

ایجاد گشتند که اکثراً بیای تدارک مسلحانه رفتند. با اینکه تعداد زیادی از این گروه‌ها توسط ساواک مورد شناسائی قرار گرفته و سرکوب گشتند ولی بعضی‌ها توانستند به بقای خود ادامه داده و بعدها با ادغام و وحدت مبارزات مسلحانه را علیه رژیم آغاز کنند. معروفترین این گروهها و سازمانها در این دوره عبارت بودند از: «گروه بیژن جزنی»، «سازمان ساکا»، «گروه دامغانی» و «گروه فلسطین».

### گروه جزنی

در اواخر زمستان ۱۳۴۶، بلافاصله بعد از جریانات مراسم پرشکوه ختم، روز هفتم و چهارم مرگ تختی تعدادی از اعضای رهبری گروهی، که بعداً به «گروه جزنی» معروف گشت، به اتهام تبلیغ مرام کمونیستی و تدارک برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم سلطنتی شاه دستگیر گشتند، همانطور که در صفحات پیشین اشاره رفت، دستگیر شدگان بیژن جزنی و یارانش بودند که همراه با اعضای گروههای سیاسی دیگر با بسیج و سازماندهی تظاهرات مردم اول بر سر مزار «شهیدان سی تیر» و سپس در جریان مراسم تشییع جنازه و روز هفتم تختی دوباره ساواک و دولت وقت را به وحشت انداخته بودند. دستگیر شدگان اصلی این گروه به غیر از بیژن جزنی، عبارت بودند از: حسن ضیاء ظریفی، عباس سورکی، سعید کلانتری، عزیز سرمدی، احمد افشار، محمد چوپانزاده و محمد کیانزاد. بقیه اعضای این گروه که از دست پلیس جان سالم برده و فراری گشتند عبارت بودند از: محمد صفاری آشتیانی، علی اکبر صفائی فراهانی، اسکندر صادقی نژاد و رحمت پیروندیری.<sup>۱۲۶</sup>

حسن ضیاء ظریفی، در دوره ای ۱۳۲۹-۱۳۳۲ از اعضای نوجوان سازمان جوانان حزب توده بود. او بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ بشدریج از حزب توده ایران بریده و سپس همراه جزنی و یارانش در داخل «سازمان دانشجویان جبهه ملی» به فعالیت پرداخت.<sup>۱۲۷</sup> ظریفی نیز مثل دیگر اعضای اصلی گروه بعد از دستگیری در سال ۱۳۴۶ به مقاومت و مبارزه در زندان ادامه داده و در موقع اعدام در اوایل سال ۱۳۵۴ بمقام کادر رهبری گروه رسید.<sup>۱۲۸</sup>

عباس سورکی در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ مُحصل علوم سیاسی در دانشگاه تهران بود. او بعد از اتمام دوره دبیرستان در مازندران برای ادامه تحصیل به تهران آمده و بعد از ورود به دانشگاه با جزنی و ظریفی آشنا شد. محمد چوپانزاده و عزیز سرمدی نیز از اوان فعالیت گروه همراه جزنی از بنیان گذاران گروه بودند. چوپانزاده از اعضای «سازمان جوانان حزب توده» در سال ۱۳۳۲ بود. او از بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به خاطر مبارزه علیه رژیم شاه

## فصل هفتم

به زندان افتاده و در آنجا بعد از آشنائی با جزنی و چند نفر دیگر با هم تصمیم گرفتند که بعد از آزادی به ایجاد یک تشکل چپ - مارکسیستی، که خواهان مبارزه مسلحانه باشد، دست بزنند. سرمدی نیز در موقع اسارت در زندان در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ با جزنی و یارانش آشنا گشته و در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ به گروه جزنی پیوست و در موقع دستگیری در سال ۱۳۴۶ از رهبران شبکه نظامی - سیاسی گروه و از اعضای کادر مرکزی گروه محسوب میشد.<sup>۱۴۹</sup>

محمد صفاری آشتیانی دانشجوی حقوق در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ بود. او بعد از ورود به دانشگاه با جزنی و یارانش ملاقات کرده و به گروه آنها پیوست. آشتیانی به خاطر دو سال خدمت سربازی در ارتش، اطلاعات مفید و دانش نظامی کسب کرده بود که از آنها بعدها در عملیات مبارزات چریکی علیه مامورین امنیتی رژیم استفاده کرد. آشتیانی که برخلاف دیگر اعضای اصلی گروه در سال ۱۳۴۶ دستگیر نشده بود توانست همراه رفیق دیگرش علی اکبر صفائی فراهانی برای مدتی فراری گشته و خود را به اردوگاههای فلسطینی در لبنان برسانند.<sup>۱۵۰</sup> صفائی فراهانی، متولد فراهان اراک، فارغ التحصیل در رشته مهندسی از دانشگاه تهران بود. او نیز بعد از دستگیری جزنی و یارانش توانست همراه آشتیانی خود را به اردوگاههای فلسطینی در لبنان برساند. آشتیانی و فراهانی بعد از بازگشت مخفی به ایران همراه با بقایای گروه جزنی - اسکندر صادقی نژاد، حمید اشرف، رحمت پیرو نذیری و غفور حسن پور - «گروه جنگل» را برای مبارزات مسلحانه چریکی ایجاد کردند. در صفحات بعدی همین فصل چند و چون «گروه جنگل» و اتحاد آن با گروه چریکی دیگر (گروه احمد زاده - پرویز بویان) که منجر به تشکیل «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» گشت، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بدون تردید رهبر ایدئولوژیکی و تشکیلاتی «گروه جزنی» همانا خود بیژن جزنی بود که بعدها در اواخر سال ۱۳۴۹ و اوایل سال ۱۳۵۰ زمانیکه در زندان بود، همراه بخشی از رفقایش به «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، که بشازگی از وحدت «گروه جنگل» و گروه احمدزاده - امیر پرویز بویان تأسیس یافته بود، پیوست.

جزنی در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد و از عنفوان نوجوانی به «سازمان جوانان حزب توده ایران» پیوست. او سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ را به فعالیت های علنی و مخفی در میان دانش آموزان و جوانان دموکرات متعلق به حزب پرداخت و بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به زندگی مخفی روی آورد. در دوره سرکوب و خفقان سالهای ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ وقتیکه جزنی متوجه شد که رهبری حزب توده حاضر به مبارزه قهرآمیز علیه رژیم کودتا در داخل ایران نیست همراه با تعدادی از رفقایش، منجمله چوپانزاده، تصمیم گرفتند که گرد هم آمده و برای

مبارزه خود را آماده سازند.<sup>۱۵۱</sup>

با فرا رسیدن دوران ۱۳۳۹-۱۳۴۲، بیژن و رفقاییش با تحلیل از شرایط جامعه ایران و امکانات مناسب برای مبارزه گسترده تر تصمیم گرفتند که در داخل سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم به توسعه فعالیت های خود ادامه دهند. جزئی، که در این دوره در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس فلسفه میخواند، بارها به خاطر رهبری جنبش دانشجویی و انتشار روزنامه «پیام دانشجو» به زندان افتاد و در آنجا به سبب جسارت و مقاومت در بین زندانیان سیاسی تبدیل گشت.

بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، بیژن و یارانش در خفا به سازماندهی گروه مارکسیستی خود پرداخته و در مجامع علنی نیز با بقایای جبهه ملی دوم، که در سال ۱۳۴۳ عملاً منحل گشته بود، به همکاری پرداختند. در این دوره تنها زمینه های علنی و دموکراتیکی که برای مبارزه وجود داشت حوادث و اتفاقات غیر مترقبه ای بود که جرعه ای میزد و زود به خاموشی میرفت. از جمله این جرعه ها برگزاری مراسم ختم و مراسم روزهای هفتم و چهارم غلامرضا تختی بود که در آنها بخشی از «گروه جزئی» با همکاری اعضای گروه های دیگر مخفی - نظیر گروه مطالعاتی صمد بهرنگی و گروه پاکنژاد - نقش مهمی را در تظاهرات مردم علیه رژیم بازی کردند.

در اواخر زمستان ۱۳۴۶، اعضای اصلی «گروه جزئی» توسط فردی بنام ناصر آقاییان که توانسته بود خود را به بعضی از اعضای گروه نزدیک کند، لو رفته و همانطور که در صفحات پیشین اشاره رفت، دستگیر گشتند. بعد از ماهها شکنجه در زندان، رژیم اعضای گروه را محاکمه کرده و در ابتدا برای بیژن و ۷ تن دیگر تقاضای اعدام کرد. ولی به علت فشار افکار عمومی جهان که به خاطر مبارزات وسیع کنفدراسیون جهانی در کشورهای مختلف جهان، بویژه در اروپا و آمریکا، ایجاد گشته بود، دادستان نظامی در کیفر خواست تقاضای اعدام را حذف کرده و جزئی را به عنوان رهبر به ۱۵ سال و دیگر اعضا را به ده سال حبس محکوم ساخت.

بیژن و دیگر اعضای گروه او در زندان نیز دست از مبارزه برنداشته و در جریان سال ۱۳۴۷ دو اعتصاب غذا در زندان سازمان دادند. در فروردین ۱۳۴۸، جزئی را از رفقاییش جدا کرده و به زندان قم منتقل کردند. جزئی نه تنها به مبارزه در اسارت مثل سابق ادامه داد بلکه در همین زندان قم بود که جزئی بعد از اطلاع از وقوع «قیام سیاهکل» و تشکیل «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» در زمستان ۱۳۴۹ همراه رفقاییش، با اینکه در اسارت بودند، به آن سازمان پیوستند. مامورین ساواک وقتیکه متوجه شدند که جزئی و یارانش با چریکها در تماس

## فصل هفتم

بوده و حتی در سازماندهی مبارزه مسلحانه از درون زندان به آنها کمک میکنند، جزئی را به زندان اوین منتقل ساخته و شکنجه او را از سر گرفتند. جزئی در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۳ نه تنها رابطه خود و اعضای گروهش را با چریکها قطع نکرد بلکه به تبلیغ راه و روش مبارزه مسلحانه در درون زندان بین دیگر زندانیان سیاسی، که ضرورتاً به سازمان چریکهای فدائی تعلق نداشتند، پرداخت. در تاریخ ۳۰ فروردین سال ۱۳۵۴ مامورین ساواک بعد از اینکه موفق نشدند جزئی و یارانش را به اطاعت وادارند بدستور شاه آنها را اعدام کردند.

در فروردین و اوایل اردیبهشت ۱۳۵۴، روزنامه های «کیهان» و «اطلاعات» گزارش دادند که ۹ زندانی سیاسی - جزئی، ظریفی، سورکی، چوپانزاده و پنج نفر از یارانشان «بهنگام فرار از اسارت، هدف گلوله مامورین امنیتی قرار گرفته و به قتل رسیده اند.»<sup>۱۵۲</sup>

بیژن جزئی هم در زندان و هم در خارج از آن در کنار مبارزه سیاسی به نگارش آثار تاریخی و تئوریک بسیاری دست زد که اکثر آنها در دسترس است. عمده ترین آنها عبارتند از:

۱- «طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران»<sup>۱۵۳</sup> ۲- «چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود»، ۳- «نبرد یا دیکتاتوری به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم» و رساله دکترای جزئی در رشته فلسفه از دانشگاه تهران تحت نام «نیروهای انقلاب مشروطیت ایران.»

با اینکه جزئی و یارانش بدست مأمورین رژیم در سال ۱۳۵۴ در اسارت کشته شدند، ولی نظرگاهها و مشی مبارزاتی جزئی در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ به خط مشی غالب «در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» تبدیل گشت که ما در صفحات آینده همین بخش و در فصل دهم (جلد دوم) آنها را بطور مختصر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### سازمان انقلابی کمونیست ایران (ساکا)

«سازمان انقلابی کمونیست ایران» در اوایل سال ۱۳۴۷ از ادغام محفل های کمونیستی «یکا» و «گاما» بوجود آمد. «یکا» و «گاما» جزو محفلهائی بودند که باقر امامی بعد از انشعاب از حزب توده ایران در سال ۱۳۲۷ به تقلید از مارکسیستها و بلشویک های روسیه آغاز قرن بیستم در ایران بوجود آورده بود.<sup>۱۵۴</sup>

بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و سپس در دوران بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، باقر امامی همچنان به ایجاد این نوع محفلهائی که در زبان روسی «کروژک» نامیده

## فصل هفتم

میشوند، ادامه داد. امامی و محفلهای او هیچوقت مورد استقبال جوانان و دانشجویان قرار نگرفتند. به خاطر رفتار مرموز و حرکات مشکوک امامی، کروزک‌ها نتوانستند اعتماد جوانان را، که در آن دوره خواست و توانائی مبارزه را داشتند جلب نمایند. در واقعیت نیز این محفلهای عموماً به کارهای تئوریک و صرف تحقیقی میپرداختند و در حوادث و رویدادهای مهم آن دوره از نظر سیاسی کوچکترین نقش و یا تأثیری نداشتند.<sup>۱۵۵</sup> بهر تقدیر، بعد از خودکشی باقر امامی در اوایل سال ۱۳۴۶، که علت و چگونگی آن برای نگارنده مجهول است، اعضای «یکا» و «گاما» در هم ادغام شده و «ساکا» را بوجود آوردند.

رهبران «ساکا» در این دوره (۱۳۴۶-۱۳۴۹) عبارت بودند از: حمید ستارزاده، هومان عاشق، هادی پاکزاد، عبدالله مهری و بهروز صنعتی. با اینکه «ساکا» موفق شد که در جریان سال ۱۳۴۸ در خارج از تهران در شهرهای اصفهان و مشهد نیز محفل‌هایی بوجود آورده و عضوگیری کند ولی به خاطر رواج روحیه محفل‌گرائی و عدم شرکت در مبارزات سیاسی دچار سردرگمی گشته و به انشعاب کشیده شد. در جریان سال ۱۳۴۹ عده‌ای از اعضای «ساکا» تحت رهبری هادی پاکزاد، عبدالله مهری و بهروز صنعتی از بدنه «ساکا» جدا گشته و تقلا کردند که با گروههای سیاسی- نظامی، که در این زمان در شهرها و روستاها بیای تدارک مبارز مسلحانه رفته بودند، تماس برقرار کنند. با اینکه اعضای جناح راست «ساکا» بعد از وقوع قیام سیاهکل در اسفند ۱۳۴۹ اعلام انحلال کرده و خود را به پلیس معرفی کردند ولی رژیم از ترس توسعه و گسترش مبارزات چریکی اعضای جناح چپ و مبارز «ساکا» را بعد از دستگیری و محاکمه به حبس‌های طولانی محکوم ساخت.<sup>۱۵۶</sup>

بطور کلی، سازمان «ساکا» هیچوقت موفق نشد که بوحدهت ایدئولوژیکی و تشکیلاتی بین اعضایش برسد. در نتیجه بی انضباطی‌ها، که عمدتاً ناشی از روحیه غالب محفل‌گرائی است، پلیس و ساواک نیز موفق شدند که بدون این گروه حتی قبل از انشعاب رخنه کرده و با دامن زدن به انشعاب آنها از درون متلاشی سازند.<sup>۱۵۷</sup>

### گروه جریان (پروسه مارکسیست - لنینیست ایران)

یکی دیگر از گروهانیکه در دوره ۱۳۴۶-۱۳۴۹ خود را مارکسیست محسوب داشته و فعالیت‌های نیمه علنی میکرد، گروه «پروسه» (پروسه مارکسیست - لنینیست ایران) بود. این گروه در سالهای ۱۳۳۶-۱۳۳۸ در بطن و جریان مبارزه علیه «حزب توده ایران» و «فرقه دموکرات آذربایجان» شکل یافته و در اواخر ۱۳۴۰ روشنفکران و جوانانی را که به اندیشه‌های

## فصل هفتم

مارکسیستی کشش پیدا کرده بودند بخود جلب کرد. اعضای رهبری این گروه با اینکه مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی «حزب توده ایران» و «فرقه دمکرات آذربایجان» را در تحلیل و بررسی های جامع خود شدیداً انتقاد کرده و بعضاً محکوم میکردند، ولی معتقد به شیوه های مبارزات قهر امیز چریکی، که در اواخر دهه ۱۳۴۰ و سراسر دهه ۱۳۵۰ توجه اکثر مارکسیست‌ها را جلب کرده بود، نبودند. آنها بدین جهت مورد حمله شدید چریکها و مجاهدین قرار داشتند.<sup>۱۵۸</sup>

رهبران شناخته شده و معروف این گروه عبارت بودند از: پیروزجو که در سال ۱۳۲۸ با همکاری باقر امامی از حزب توده ایران جدا شده و مدتها نیز نشریه ای بنام «به پیش» را منتشر میساخت و محمود توکلی (از اعضای سابق فرقه دموکرات آذربایجان) که بعد از شکست جنبش آذربایجان در سال ۱۳۲۹ از آن فرقه جدا شده بود. فعالین سرشناس دیگر این گروه در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲، عبارت بودند از پرویز بابائی و حسین سرشار. این گروه نیز مثل «ساکا» به خاطر تاکید روی کارهای تحقیقی و تئوریک از یک سو و عدم انضباط از سوی دیگر دچار محفل گرایی گشته و نتوانست به وحدت نسبی تشکیلاتی و ایدئولوژیکی در بین اعضای خود نایل گردد. بعد از جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تشدید سرکوب علیه گروههای سیاسی اپوزیسیون، گروه پروسه نیز که دچار انشعاب و چند دستگی شده بود، منحل گشت. علیرغم انحلال، بقایای گروه به صورت محفلهای بفعالیت های تحقیقی و تئوریکی خود ادامه دادند. بخشی از این گروه در سال ۱۳۴۹ برای اولین بار متن دفاعیه شکرالله پاکنژاد، رهبر «گروه فلسطین» را تکثیر و پخش کرد.

در این دوره (۱۳۴۷-۱۳۵۲) تعدادی از روشنفکران که دارای تمایلات چپ مارکسیستی بودند ولی معتقد به مبارزات چریکی شهری نبودند به محفلهای پراکنده این گروه پیوستند. محفلهای وابسته به پروسه شامل افرادی بودند که به مارکسیسم اعتقاد داشته ولی با خط مشی چریکی مخالف بوده و برای سازماندهی کارگران و دهقانان تقلا میکردند.

معروفترین این روشنفکران عبارت بودند از: علی اکبر اکبری، نویسنده و تحلیل گر، مصطفی شعاعیان، مورخ و نویسنده، مصطفی مدنی، منوچهر دامغانی و بهزاد راد. امیر حسین آریان پور نیز با بخش هائی از گروه پروسه بطور غیر رسمی و بدون تعلق تشکیلاتی در این دوره همکاری داشت. با اینکه اکبر اکبری با نگارش نقدهای مارکسیستی و شعاعیان نیز با انتشار کتابهای تحلیلی تاریخی در اوایل دهه ۱۳۵۰ در بین نیروها و گروههای چپ-مارکسیستی معروفیت پیدا کردند،<sup>۱۵۹</sup> ولی ستاره اصلی تمام محفلهائی که در دوره ۱۳۴۸-۱۳۵۳ بطور نیمه علنی فعالیت های تئوریکی و تحقیقی از موضع چپ-لائیک انجام میدادند، امیر حسین آریان پور، جامعه شناس

معروف، بود.

آریان پور در دهه ۱۳۲۰ در رشته های علوم اجتماعی و سیاسی در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و سپس در اواسط دهه ۱۳۳۰ موفق به اخذ درجه دکترا در علوم جامعه شناسی هنر گشت. او چون به زبانهای انگلیسی و فرانسوی تسلط کامل داشت در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ موفق به انتشار کتابهای معروفی، نظیر «درباره فرویدیسم»، «در آستانه رستاخیز»، «جامعه شناسی هنر» و «سیر فلسفه در ایران» شد که در بین جوانان روشنفکر متمایل به دیدگاههای چپ-مارکسیستی خوانندگان زیادی یافت. آریان پور به خاطر دیدگاههای چپ-مارکسیستی و تحلیل های ماتریالیستی که در سر کلاس درس و در کتابهایش رواج میداد چندین بار از دانشگاه تهران، منجمله در سال ۱۳۴۷ از موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و سپس در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، اخراج شد.<sup>۱۶۰</sup>

بهر تقدیر در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۹ محفلهای متعلق به «گروه پروسه» با اینکه شرایط و امکانات خوبی را بدست آورده و از وجود و حمایت افراد متفکر و فعالی چون آریان پور، اکبر اکبری و شعاعیان و دیگران برخوردار بودند ولی به خاطر داشتن روحیه محفل گرایی و عدم توجه به پنهان کاری تشکیلاتی و کم بهاء دادن به اصول انضباطی هرگز نتوانستند یک مبارزه موثر و فراگیری را علیه نظام سازماندهی کنند. آنها در اولین مراحل یورش مامورین انتظامی رژیم از دانشگاهها اخراج گشته و براه خود رفتند. شعاعیان و مدنی در اوایل دهه ۱۳۵۰ به «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» پیوستند.<sup>۱۶۱</sup> برخلاف مدنی، که در داخل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران باقی ماند، شعاعیان بزودی با رهبری چریکها روی مسائل مختلف ایدئولوژیکی، بویژه در مورد آموزش های لنین درباره ایجاد حزب مخالفت کرده و بعد از اخذ موضع ضد لنینیستی از سازمان جدا شد.<sup>۱۶۲</sup> ولی از بین بقایای گروه پروسه، دو تن - منوچهر دامغانی و بهروز راد- بعد از سرکوب محفلهای «پروسه» پیای تدارک مبارزه مسلحانه رفته و «گروه تربت حیدریه» را در ۱۳۴۵-۱۳۴۷ بوجود آوردند.

### گروه تربت حیدریه معروف به «گروه دامغانی»

منوچهر دامغانی، دانشجوی دانشکده پزشکی تهران، یکی از فعالین جبهه ملی دوم در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ بود. بعد از جریانات خرداد ۱۳۴۲، او با اعضای گروه «پروسه» آشنا شده و به عضویت آن درآمد. بعد از مدتی دامغانی همراه بهروز راد و ناصر رحمانی در جهت تدارک مبارزات قهر آمیز در روستاها از گروه «پروسه» جدا شده و به کار زراعت روی آورده و



## فصل هفتم

با خریدن مزرعه ای در تربت حیدریه، به بسیج روستائیان دست زدند. این گروه، که به اسم «گروه بیست و یک نفر» معروف گشت، توانست در مدت کمی نفوذ قابل ملاحظه ای در بین روستائیان بکند. در نتیجه تماس این گروه با محفل «پروسه» و بجهت نفوذ عمال پلیس در درون محفلهای «پروسه» اعضای گروه دامغانی نیز در دیماه ۱۳۴۷ لو رفته و دستگیر شدند. بعد از ۶ ماه شکنجه و آزار، این گروه در سوم شهریور ۱۳۴۸، در تهران محاکمه و اعضای رهبری به حبس های طویل المدت محکوم شدند. پرونده یکی از متهمین، جرم او را بقرار زیر اعلام کرد: «پرداختن به امر زراعت در نقاطی که دور از دسترس قوای انتظامی است.» گروه دامغانی به مبارزات مسلحانه در روستاها و اندیشه های مائوتسه دون معتقد بود.<sup>۱۶۳</sup>

### گروه فلسطین

در دیماه ۱۳۴۸، مامورین انتظامی چندین نفر از روشنفکران انقلابی را در حین عبور از مرز ایران و عراق، در حالیکه قصد داشتند به اردوگاههای انقلابی فلسطین در لبنان بیوندند، دستگیر ساخت. اعضای این گروه که بنام «گروه فلسطین» معروف گشتند، از ادغام سه گروه و جریان بوجود آمده بودند. گروه اول، از بطن جریانات دانشجویی دوران فعالیتهای سیاسی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بیرون آمده و از فعالین جبهه ملی دوم بودند. از جمله این افراد، شکراله پاکنژاد بود. پاکنژاد قبلاً عضو «حزب ملت ایران» بود ولی در سال ۱۳۴۵ با روی آوردن به مارکسیسم از آن حزب جدا شد. او همراه عده ای از عناصر فعال دانشجویی مثل امیر حسین ریاحی، رضوان جعفری، مسعود بطحائی، ناصر کاخساز و بهروز ستوده در جریان تشییع جنازه تختی در ۱۳۴۶ شرکت کرده و بعداً با دو گروه دیگر رابطه برقرار ساختند. گروه دوم دانشجویان آذربایجان بودند، که محمدرضا شالگونی، انزایی و سلطانزاده از اعضای شناخته شده آن بودند. گروه سوم محفلی بود شامل احمد صبوری، نواب بوشهری، سلامت رنجیر و محمد معزی که به مطالعات مارکسیستی، بویژه آثار مائوتسه دون، روی آورده و خواهان تدارک مبارزات مسلحانه توده ای با سمت روستا بودند.<sup>۱۶۴</sup>

در سال ۱۳۴۷، این سه گروه بهم نزدیک شده و به فعالیت پرداختند. گروه فلسطین یکپارچگی تشکیلاتی و ایدئولوژیکی نداشت ولیکن خواهان اجرای مبارزه مسلحانه علیه رژیم بود. روی این خواست تصمیم گرفته شد که بخشی از اعضای عازم لبنان شده و در آنجا از چریکهای فلسطینی راه مبارزات چریکی را بیاموزند.

مبارزین در مرز خرمشهر (شلمچه)، به جهت نفوذ مامورین ساواک در میان افراد قاچاقچی

## فصل هفتم

عبور دهنده مرزی، توسط مأمورین انتظامی دستگیر گشتند. تعداد دستگیر شدگان مجموعاً ۵۲ نفر بود که دادگاه ۱۸ تن از آنان به صورت علنی برگزار شد و پخش گوشه هایی از دفاعیات برخی از آنها نظیر پاک نژاد، کاخساز و شالگونی باعث شهرت گروه در بین جوانان و دانشجویان در خارج و داخل ایران گشت.

بعد از محاکمه، پاکنژاد، کاخساز، بطحائی و شالگونی به حبس ابد و بقیه از ۳ الی ۱۵ سال زندان محکوم گشتند. گروه آنطور که پاکنژاد در دفاعیات خود مطرح کرد بقصد یافتن آمادگی رزمی جهت ادامه مبارزه در ایران، قصد سفر به لبنان و اردوگاههای فلسطینی داشتند. پاکنژاد ضمناً در دادگاه گفت که:

«بالاخره در همان جریان مبارزه اجتماعی، پس از مطالعه زیاد پس از تفکر زیاد پس از بارها توقیف و زندان و کسب تجربیات زیاد در عمل باین نتیجه رسیدیم که سعادت ملت ایران و آزادی تمام بشریت تنها در سایه مارکسیسم - لنینیسم یعنی ایدئولوژی محروم ترین توده های مردم قابل وصول است.»<sup>۱۶۵</sup>

«گروه فلسطین» با اینکه سرکوب شد، و اعضایش در زیر شکنجه و عذاب در زندان اکثراً ناقص الاعضاء گشتند ولیکن دفاعیات دلاورانه آنها الهام بخش مبارزات میهن پرستان ایران در سالهای بعد قرار گرفت. خود پاکنژاد بعد از سالها شکنجه در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷، از زندان توسط مردم آزاد گشت و بعد از پیروزی انقلاب به مبارزه علیه انحصار طلبی و ارتجاع رژیم حاکم، ادامه داد. ما بعداً به فعالیتهای او در دوره پس از انقلاب مشروحاً اشاره خواهیم کرد.



با آغاز سال ۱۳۴۹ مبارزات قهر آمیز در ایران وارد مرحله ای جدیدی از زندگی خود شد. تا سال ۱۳۴۸، هر نوع مبارزه قهر آمیز یا در نطفه خفه میگشت و یادر اوان شکلگیری به نحو بیرحمانه ای سرکوب میشد. ولی بعد از پایان سال ۱۳۴۸، سازمانها و گروهها موفق شدند که مرحله تدارک را طی کرده و مبارزات قهر آمیز را عملاً به اجرا درآورند. در این مرحله زمانی، که تا انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ ادامه پیدا کرد، گروه جنگل که «حماسه» و واقعه قیام سیاهکل را آفرید، مقام شایسته ای دارد.

## گروه جنگل

در حمله پلیس شاه به گروه جزنی، همانطوریکه قبلاً شرحش گذشت، اکثر اعضای آن گروه منجمله خود جزنی دستگیر و روانه زندان گشتند. اما دو تن از اعضای این گروه، محمد صفاری آشتیانی و علی اکبر صفائی فراهانی (که بعدها کتاب معروفش بنام «آنچه که یک انقلابی باید بداند» در خارج و داخل ایران پخش شد) توانستند از دست پلیس فرار کرده و خود را از طریق عراق به اردوگاههای فلسطینی در لبنان رسانده و به «جبهه رهایی بخش فلسطین» بپیوندند. اینان در جریان سال ۱۳۴۸ در داخل سازمان «الفتح» تعلیمات دیده و خود را برای بازگشت و آغاز مبارزات مسلحانه در ایران آماده کردند.<sup>۱۶۶</sup> در جریان سالهای ۴۷-۱۳۴۸ سه نفر دیگر از گروه جزنی (اسکندر صادقی نژاد، رحمت پیروزنذیری و غفور حسن پور)، که هويتشان برای پلیس ناشناخته مانده بود، در داخل ایران به ایجاد سازمانی به نام «گروه جنگل» دست زدند. در زمستان ۱۳۴۸ اعضای این گروه به ۲۲ نفر رسید.<sup>۱۶۷</sup>

در آغاز سال ۱۳۴۹، فراهانی و آشتیانی، که در درون الفتح تحت اسامی «ابوفرهود» و «ابوالعباس» معروف بودند، به ایران برگشته و با گروه جنگل تماس گرفتند. بخاطر سابقه مبارزاتی و همچنین تعلیمات نظامی در بین فلسطینی‌ها این دو بلافاصله توانستند در رهبری گروه<sup>۱۶۸</sup> قرار گیرند. از دیگر رهبران این گروه در این دوره باید از حمید اشرف، هادی فاضلی، اسمعیل معینی عراقی نام برد.

در جریان نیمه اول سال ۱۳۴۹، هسته مرکزی گروه، سازماندهی جدیدی را برای گروه تدوین کرده و گروه را به تیمهای مشخص با وظایف مشخص تقسیم کرده و به فعالیت چریکی خود در روستا و کوه دامن زد. در این دوره «گروه جنگل» کارهای ابتدایی تدارکاتی را آغاز کرده و بمنظور حل مسئله مالی موفق شد که بیانک ملی ایران (شعبه وزرا در تهران) حمله کرده و مبلغ ۶۰۰ هزار ریال موجودی آن بانک را بدست آورد. در این زمان گروه توانست با یک گروه دیگر بنام «گروه احمدزاده- پویان» که خود را برای جنگهای چریکی در شهر آماده میساخت، تماس حاصل کرده و دست به همکاری مشترک بزنند.

## گروه احمدزاده- پویان

«گروه احمدزاده- پویان» در اواخر سال ۱۳۴۶، توسط مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی پایه گذاری شد.

## فصل هفتم

مسعود، پسر طاهر احمدزاده (یکی از شخصیت‌های مذهبی شهر مشهد و از همکاران نزدیک استاد علی تهرانی و استاد تقی شریعتی) در سالهای ۳۹-۱۳۴۲ هنگامیکه دوره دوم متوسطه را در شهر مشهد میگذرانید، به مبارزه روی آورد. در این دوره همانطوریکه قبلاً نیز شرحش گذشت، در ایران دوباره جنبشهای سیاسی علیه رژیم پهلوی شروع شده بود. با اینکه نهضت مقاومت ملی توسط ساواک از هم پاشیده شده بود ولی افرادی مثل مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی بفعالیت‌های خود ادامه داده و بازرگان توانسته بود که با کمک علی تهرانی و شریعتی و دیگران، نهضت آزادی ایران را ایجاد کند. در تحت این شرایط مسعود احمدزاده به فعالیتهای سیاسی خود شدت بخشیده و در سال ۱۳۴۴، دو سال بعد از شکست جنبش ۱۵ خرداد و تثبیت استبداد به تهران آمده و در دانشکده علوم در رشته ریاضی مشغول تحصیل شد. مسعود که قبلاً با پویان در مشهد آشنا شده بود، در تهران نیز به همکاری خود با او ادامه داد.<sup>۱۶۹</sup> خود پویان در مشهد در تحت نفوذ جو مذهبی، جریان مستقلی بنام «نهضت علی» را پایه گذاری کرده و علیه رژیم فعالیت میکرد. در ارتباط با این فعالیت بود که پویان توسط ساواک بازداشت شده و دو ماه و نیم در زندان مشهد حبس گردید. پویان نیز در سال ۱۳۴۴ به تهران آمده و وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. در محیط دانشگاه تهران بود که پویان و احمدزاده توسط طلوع هاشمی، با عباس مفتاحی آشنا شدند. عباس در سالهای ۴۱-۴۲ با صفائی فراهانی، که در ساری معلم هنرستان صنعتی بود، روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود. او بعد از شکست قیام پانزدهم خرداد در دانشکده فنی تهران مشغول تحصیل شده و در آنجا بعد از ارتباط با پویان و احمدزاده با هم به ایجاد هسته مرکزی یک گروه مطالعاتی دست زدند.<sup>۱۷۰</sup> در سال ۱۳۴۶ این سه دانشجو توانستند چند نفر دیگر، منجمله کاظم سلاحی، مجید احمدزاده و جواد سلاحی را نیز به گروه خود جذب کنند. سپس در سال ۱۳۴۷، این گروه توانست از طریق دوستان نزدیک خود در مشهد و سپس در تبریز، هسته‌های شاخه‌ای خود را بوجود آورد. حمید توکلی، بهمن آژنگ و مهدی لواسانی اعضای هسته مرکزی مشهد، بهروز دهقانی، علیرضا نابدل، مناف فلکی و اشرف دهقانی، اعضای هسته مرکزی تبریز را تشکیل میدادند.<sup>۱۷۱</sup> هسته‌ای تبریز دارای پیشینه‌ای متفاوتی از دیگر شاخه‌های گروه احمدزاده- پویان بود که در اینجا بطور مختصر به شرح آن میردازیم.

بهروز دهقانی، برادر اشرف دهقانی و یکی از پایه گذاران شاخه «گروه احمدزاده- پویان»، در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده زحمتکش در تبریز دنیا آمد. او پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه، در رشته‌های زبان انگلیسی و تعلیم و تربیت فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۴۷ با

## فصل هفتم

استفاده از یک بورس تحصیلی برای مدت شش ماه به آمریکا سفر نمود و بعد از بازگشت در تبریز به تدریس مشغول شد. دهقانی از یاران نزدیک صمد بهرنگی در تبریز بود و همراه صمد چندین سال در دهات آذربایجان به تفحص و تحقیق در بین روستائیان پرداخت.<sup>۱۷۲</sup>

در جریان سالهای ۱۳۴۳-۱۳۴۶، محفلی از روشنفکران مبارز ترک آذری در تبریز، نظیر علیرضا نابدل، مناف فلکی تبریزی همراه بهروز دهقانی دور صمد بهرنگی جمع شده و بعد از ایجاد یک گروه مطالعاتی، نتیجه تحقیقات اجتماعی و ادبی خود را در نشریه «مهد آزادی» انتشار دادند. دهقانی بعد از درگذشت ناپهنگام و مرموز بهرنگی در پائیز ۱۳۴۷ با کمک مناف فلکی و علیرضا نابدل در نتیجه تماسهای مستقیم و مذاکرات با اعضای «گروه احمدزاده- پویان» تحت رهبری اسدالله مفتاحی (که در سالهای ۱۳۴۸-۱۳۴۹ در تبریز فعالیت داشت) شاخه چریکی تبریز را تشکیل دادند. دیگر اعضای این شاخه در سال ۱۳۴۹ عبارت بودند از: اشرف دهقانی، خواهر بهروز، اصغر عرب هریسی، محمد تقی زاده چراغی، جعفر اردبیلچی و کاظم سعادت. اعضای این شاخه برخلاف شاخه های دیگر «گروه احمدزاده- پویان» و «گروه جنگل» عمدتاً ضد رویزیونیست و طرفدار اندیشه های مائوتسه دون بودند. با این همه، اعضای این شاخه در آغاز سال ۱۳۵۰ حول محور «مبارزات مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» با گروه احمدزاده- پویان و بقایای گروه جنگل به وحدت رسیده و «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» را تشکیل دادند. با اینکه خود دهقانی در خرداد ۱۳۵۰ توسط مامورین ساواک دستگیر گشته و تحت شکنجه های شدید درگذشت ولی دیگر اعضای این گروه بویژه اشرف دهقانی و علیرضا نابدل نقش های مهمی در رشد و تکامل تاریخی چریکها بازی کردند و اکثر نوشته های تحقیقی و داستانهای کوتاه دهقانی را بعد از تنظیم و تدوین در اختیار روشنفکران گذاشتند.

بهروز دهقانی سالها با نامهای مستعار «آیدین»، «ب. ر. مراد»، و «بهروز تبریزی» مقالات متعددی را در نشریات تبریز و تهران منتشر ساخت. بعضی از آثار او عبارت اند از: «افسانه های آذربایجان»، در پنج جلد با همکاری صمد بهرنگی «در شناخت ادبیات و اجتماع» (نقد و بررسی)، «ملخها» (مجموعه سه داستان)، «زندگی و آثار شان اوکیسی» (نمایشنامه نویس ایرلندی)، «افسانه های ایتالیا»، بقلم ماکسیم گورکی (ترجمه) و تنظیم و تدوین مقالات و داستانهای صمد بهرنگی.<sup>۱۷۳</sup>

از علیرضا نابدل، که یکی از یاران نزدیک بهروز دهقانی در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۰ بود، نوشته های زیادی، منجمله کتاب معروف «آذربایجان و مسئله ملی» و اشعار انقلابی به زبانهای ترکی آذری و فارسی، باقی مانده است که در اوایل انقلاب بصورت وسیعی تکثیر و پخش

## فصل هفتم

گردیدند. کتاب معروف او به زبان ترکی آذری تحت نام «رازلیق» و مجموعه اشعار او به اسم «ایشیق» شهرت دارند.<sup>۱۷۲</sup>

اشرف دهقانی که بعد از تشکیل شاخه تبریز در سال ۱۳۴۸ به آن پیوست بعدها نقش بزرگی در رشد مبارزاتی چریکی بازی کرد و با انتشار کتاب «حماسه مقاومت» که خاطرات او در اسارت رژیم شاه را دربر میگیرد خیلی معروفیت پیدا کرد.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا سال ۱۳۴۸، اعضای شاخه تبریز و حتی تعدادی از اعضای اصلی شاخه های دیگر گروه احمدزاده - پویان هنوز به مشی مبارزاتی مسلحانه چریکی شهری معتقد نبودند. ولی در جریان سالهای ۱۳۴۸-۱۳۴۹ گروه با رشد چشمگیر خود در مازندران تحت همکاری احمد فرهودی، چنگیز قبادی و فاطمه ابراهیمی و سپس در جریان وحدت با گروههای دیگر، منجمله محفل مارکسیستی بیژن هیرمند پور به بحث و تبادل نظر بزرگ و جامع درباره راه و روش مبارزات، بویژه مشی مسلحانه چریکی شهری دست زد که بالاخره منجر به قبول راه مبارزه مسلحانه چریکی در شهر از طرف اعضای گروه گردید. ترجمه و مطالعات آثار رژی دبره فرانسوی و انقلابیون آمریکای لاتین که معتقد به روش مبارزات مسلحانه ای معروف به «کانون شورشی» ارنستو چه گوارا و تجربه انقلاب کوبا بودند،<sup>۱۷۵</sup> اکثر اعضای رهبری شاخه های مختلف «گروه احمدزاده - پویان» را به آغاز مبارزه مسلحانه چریکی در شهر متقاعدتر ساخت. راه مبارزه مسلحانه براساس روش و مشی چریکی شهری در کتاب «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء» بقلم پویان و در کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» بقلم مسعود احمدزاده، که بطور قابل ملاحظه ای تحت تأثیر نوشته های مبارزین و تئوریسین های جنگ چریکی به رشته تحریر درآمده بودند، بروشنی شرح داده شده اند.

پویان در کتاب خود، مبارزه مسلحانه چریکی در شهر را تنها راه «شکستن قدرت مطلق دستگاه حاکمه و فروریختن ظلم ضعف توده ها در جهت بسیج سیاسی طبقه کارگر و ایجاد حزب»<sup>۱۷۶</sup> ارزیابی کرده و احمدزاده نیز در حمایت از این مشی در کتاب خود نوشت که:

«... ما یقین داریم که برای تامین هژمونی پرولتاریا و ... اتحاد گروهها و سازمانهای پرولتری در یک حزب واحد ضروری خواهد بود ... اما اینک بگذار مبارزه مسلحانه آغاز شود...»<sup>۱۷۷</sup>

بدین جهت این گروه به خط مشی چریکی در مبارزات مسلحانه معتقد گشت و هر نوع

## فصل هفتم

مبارزه ای غیر مسلحانه چریکی را رد کرد. در جریان سال ۱۳۴۹، گروه بعد از اتخاذ مشی چریکی در مبارزات مسلحانه دست به تدارک عملی زد. اعضای گروه بعد از دسترسی به مقداری اسلحه و دینامیت به مصادره بانک و نک در تهران دست زده و سپس با حمله به کلانتری پنج تبریز و کلانتری قلهک در تهران، فعالیت‌های چریکی خود را گسترش دادند.

در همین سال گروه احمدزاده بعد از تماس با گروه جنگل، به بحث بزرگی در رابطه با آغاز جنگ مسلحانه در شهر و یا در روستا دست زد. احمدزاده، متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل و نوشته های کارلوس ماریگلا، معتقد به سازماندهی جنگ چریکی شهری بوده و رهبری گروه جنگل پیشنهاد آغاز مبارزه همزمان در شهر و روستا را میداد. این بحث هنوز به نتیجه منسجم و فرموله خود نرسیده بود که قیام سیاهکل توسط «گروه جنگل» بوقوع پیوست.<sup>۱۷۸</sup> علیرغم مقاومت دلیرانه ای که اعضای گروه جنگل در این قیام از خود نشان دادند نیروی نظامی رژیم، این قیام را بشدت سرکوب نظامی کرده و بقایای گروه جنگل را در پیگردهای بهمن ماه ۱۳۴۹ دستگیر ساخته و به جوخه اعدام فرستاد.<sup>۱۷۹</sup> قیام سیاهکل با اینکه شکست خورد ولیکن نقطه عطفی در مبارزات چریکی در ایران شد.

### سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

پس از سرکوب قیام سیاهکل، بقایای رهبری دو گروه - جنگل و احمدزاده - با پخش یک رشته اعلامیه های توضیحی بوحدت کامل رسیده و از ادغام خود در فروردین ۱۳۵۰، «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» را تشکیل دادند.<sup>۱۸۰</sup> در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ خورشیدی این سازمان با الحاق دیگر گروههای چریکی به آن، گسترش زیادی پیدا کرده و به یکی از دو سازمان قوی مسلحانه چریکی در ایران تبدیل گشت.

اعضای رهبری سازمان در جریان مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه، نقطه نظرات خود را در زمینه تئوریک جمعبندی کرده و پس از انتشار در سطح جنبش، بویژه در خارج در دسترس طرفداران و علاقمندان خود قرار دادند. علاوه بر امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده، دیگر تئورسین های این سازمان در این دوره، عبارت بودند از: بیژن جزنی، علیرضا نابدل، صفائی فراهانی، حمید مومنی و حمید اشرف.

اساساً از نظر تحلیل تکامل جامعه ایران، مرحله انقلاب و شرایط پیشبرد یک جنگ چریکی شهری (که در این دوره بعنوان شیوه عمده و اصلی مبارزه از طرف سازمان پذیرفته شده بود) اکثر فعالین و تئورسین های این سازمان، نوشته های انقلابیون برزیل و آرژانتین و دیگر

## فصل هفتم

کشورهای آمریکای لاتین را مورد مطالعه قرار داده و در رهنمود خود از تجارب آنان استفاده می‌کردند. یکی از معروفترین انقلابیون آمریکای لاتین که آثارش در نوشته‌های تحلیلی و شوریکی رهبران چریکها، تاثیر بسزائی در این دوره گذاشت، کارلوس ماریگلا بود. ماریگلا یک انقلابی از کشور برزیل بود. او در آثارش راه چریکی شهری را تبلیغ کرده و مبارزه مسلحانه را عالیترین و تنها راه رهائی از ستم امپریالیسم و استثمار طبقاتی ارزیابی می‌کرد. او با اینکه در نوشته‌هایش مارکس، لنین و مائوتسه دون را به عنوان رهبران زحمتکشان مورد ارزیابی قرار داده و خود را مارکسیست محسوب می‌داشت ولیکن ایجاد و ساختن حزب طبقه کارگر را، امر تابعی از مبارزه چریکی دانسته و آنرا وظیفه اصلی پرولتاریای آگاه محسوب نمی‌کند. آثار مهم این انقلابی عبارتند از: «من چرا در مقابل دستگیری مقاومت کردم» (۱۹۶۴)، «بحران برزیل» (۱۹۵۰)، «مبارزه درونی» (۱۹۶۶) و «نامه هائی از هاوانا» (۱۹۶۷). دو کتاب از آثار ماریگلا باسامی «عملیات و تاکتیکهای چریکی» و «درباره اصول و مسائل استرژیک» پیشتر از دیگر آثار او مورد استفاده و رهنمود سازمان چریکهای فدائی خلق در دهه ۱۳۵۰ قرار گرفت.<sup>۱۸۱</sup>

رهبری چریکها مبارزات دیگر مارکسیست لنینیستها را در این دوره، فرصت طلبانه و «سیاسی کار» ارزیابی می‌کرد. سازمان معتقد بود که مبارزه علیه رژیم فقط میتواند مسلحانه به پیش برود، بعبارت دیگر، چریکها خود را «نظامی کار» نامیده و بر آن بودند که مبارزه و تبلیغ مسلحانه باید محور کلیه فعالیتها قرار گیرد.

چریکها، بویژه آنهاییکه به «گروه جزئی» در داخل سازمان تعلق داشتند، سازمانهای طرفدار اندیشه‌های مائوتسه دون، نظیر «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور»، «سازمان مارکسیست-لنینیستی توفان» و «گروه پویا» را متهم به الگوبرداری از انقلاب چین کرده و کلیه «مائونیست‌ها» را «سیاسی کار» و طرفدار «ثوری بقاء» محسوب می‌داشتند. به عقیده رهبری چریکها، ایران در آغاز دهه ۱۳۵۰ دیگر یک کشور عقب‌نگهداشته شده «نیمه مستعمره-نیمه فئودال» نبوده و بلکه کشوریست که در آنجا «سرمایه داری وابسته» قدرت سیاسی را در دست دارد و روابط اجتماعی براساس «مناسبات سرمایه داری» است. رهبری چریکها اساساً هر نوع مبارزه‌ای را که براساس راه و روش مبارزه مسلحانه چریکی شهری نبود رد می‌کرد. روی این اصل آنها راه و روش مبارزه مسلحانه توده‌ای را که از طرف سازمانهای طرفدار اندیشه‌های مائوتسه دون تبلیغ میشد «فرصت طلبانه» و «سیاسی-کاری» ارزیابی می‌کردند.<sup>۱۸۲</sup> روشن است که در این راستا چریکها رهبری حزب توده ایران را نیز که معتقد به مبارزات چریکی نبود به عنوان «فرصت طلب» و «خارج‌جه نشین» محکوم می‌ساختند. به غیر از



## فصل هفتم

رهبری حزب توده و رهبری سازمانهای طرفدار اندیشه های مائوتسه دون، رهبری چریکها نفرت و کینه عمیقی در آثار خود نسبت به افراد و محفلها تیکه در آن دوره (۱۳۴۹-۱۳۵۵) به صورت نیمه علنی و غیر مستقیم تفکرات مارکسیستی را در سر کلاسها و در محفلهای مطالعاتی رواج میدادند، نشان میدادند.<sup>۱۸۳</sup>

یکی از افراد سرشناس در این دوره که مورد انتقادهای شدید چریکها قرار گرفت مصطفی شاعیان بود. شاعیان (۱۳۱۵-۱۳۵۴) از فعالان چپ مارکسیست نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ در تهران بود. شاعیان، که بعدها به عنوان پک محقق در امور تاریخ ایران معروف گشت، در اواخر دهه ۱۳۴۰ به «گروه پروسه» که مطالعات مارکسیستی و فعالیت های محفلی میکرد، پیوست.<sup>۱۸۴</sup> بعد از تلاشی «گروه پروسه» شاعیان، که معتقد به مبارزات مسلحانه چریکی بود به عضویت سازمان مخفی «جبهه دموکراتیک خلق» درآمد. دیگر اعضای رهبری این سازمان، که معتقد به مبارزات چریکی بودند، عبارت بودند از: نادر شایگان شاماسی و مرضیه احمد اسکونی.<sup>۱۸۵</sup>

در بهار ۱۳۵۰، بعد از اعلام موجودیت سازمان چریکهای فدائی خلق، «جبهه دموکراتیک خلق» نیز مثل سایر گروههای کوچک تر مسلح با رهبران چریکها تماس گرفته و خواهان مذاکره جهت الحاق به سازمان چریکها شد. شاعیان و شایگان با اینکه خود را مارکسیست محسوب داشته و معتقد به مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه بودند ولی با رهبران سازمان چریکها، بویژه با حمید اشرف و حمید مومنی، روی مسائلی منجمله لنینیسم و دستاوردهای آن به مارکسیسم، اختلافات اساسی و فراگیری داشتند. شاعیان و شایگان نسبت به لنینیسم تردید داشته و از این رو با رهبری چریکها مخالفت داشتند. گویا هر دو نفر، بویژه شاعیان، اصولاً لنینیسم را یک نوع انحراف در تاریخ مارکسیسم میدانستند.<sup>۱۸۶</sup> بهر رو علیرغم این اختلاف فاحش در حیطه ایدئولوژیکی، بنا بعللی که برای نگارنده روشن نیست، رهبری چریکها بالاخره در آغاز سال ۱۳۵۲ حاضر شد که «جبهه دموکراتیک خلق» که مبانی نظری بسیار متفاوتی از سازمان چریکها داشت، به آن سازمان پیوندد. شاعیان به محض ورود به سازمان به تبلیغ نظرات مارکسیستی خود که اصلاً با اندیشهها و نظرات رهبران چریکها همخوانی نداشت، پرداخت. روی این اصل در اوایل سال ۱۳۵۳ یک مبارزه قلمی و مکتوبی وسیعی بین شاعیان و طرفدارانش از یک سو و حمید مومنی و حمید اشرف از سوی دیگر در گرفت که بالاخره منجر به خروج شاعیان از سازمان در اواخر سال ۱۳۵۳ گشت. پس از خروج شاعیان از سازمان بقیه اعضای «جبهه دموکراتیک خلق» ایدئولوژی مارکسیستی حاکم در سازمان را که در این دوره به رهبری حمید اشرف تبلیغ میشد، پذیرا شدند. شاعیان بعد از خروج از سازمان کوشید

## فصل هفتم

که فعالیت مستقلی را سازمان دهد ولی در یک درگیری مسلحانه توسط مامورین رژیم شاه به قتل رسید.<sup>۱۸۷</sup> با اینکه کناره گیری افراد با استعدادی چون شعاعیان در آغاز جنبش چریکی از بدنه سازمان ناهنجار بوده و می توانست لطمه زیادی به سازمان بزند، ولی بررسی فعالیت های سازمان چریکها در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۵ نشان می دهد که سازمان در این دوره تحت رهبری حمید اشرف، که به خاطر قابلیت های سازماندهی، شجاعت و مهارتش در برخورد با پلیس سیاسی مشهور شده بود، توانست اکثر جوانان و دانشجویان ایران را حول محور مبارزات چریکی شهری بسیج سازد.

در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، سازمان با انتشار ارگان خود بنام «نبرد خلق» بکار توضیحی و ایدئولوژیکی بین جوانان و دانشجویان پرداخته و علیه رژیم شاه یک رشته عملیات چریکی انجام داد که مهم ترین آنها عبارت بودند از: انفجار پاسگاه ژاندارمری سلیمانیه تهران، انفجار پایگاه گروهان ژاندارمری لاهیجان (مرکز پاسگاه ژاندارمری سیاهکل)، انفجار استانداری خراسان، انفجار شهربانی یابل، ترور سروان یدالله نوروزی، یکی از فرماندهان گارد دانشگاه صنعتی در تهران، ترور عباس شهریاری (اسلامی) «مرد هزار چهره ای» سازمان امنیت و بالاخره ترور فاتح یزدی سرمایه دار معروف جهان چیت (در سال ۱۳۵۳) و ترور سرتیب ناهیدی معاون سازمان امنیت خراسان(۱۳۵۴).<sup>۱۸۸</sup>

بطور کلی تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را از اوان تأسیس آن در بهار ۱۳۵۰ تا آستانه انقلاب ۱۳۵۷ میتوان به دو مرحله کوتاه تاریخی و سیاسی تقسیم کرد. مرحله اول سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۴ را در برمیگیرد. در این دوره نزدیک به چهار سال، سازمان با بکاربرد تزه های احمدزاده و پویان موفق شد که با عملیات قهرمانانه اعضای خود به نیروهای امنیتی رژیم ضربه های روانی وارد سازد. رویارویی چریکها با نیروهای امنیتی، بیوزنه در حملات آنان به بانک های تهران و تبریز برای تامین نیازهای مالی سازمان، قتل سرلشگر زین العابدین فرسیو(رئیس دادگاه نظامی مسئول رسیدگی به محاکمات سیاسی در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۱) و بمب گذاری در دفاتر شرکت های نفتی آمریکایی در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۳، قتل محمد صادق فاتح یزدی (کارخانه دار کلان سرمایه دار که برای سرکوب اعتصابات کارگری در کارخانه خود به نیروهای امنیتی متوسل میشد)، قتل سرگرد ساواک، علینقی نیک طبع (شکنتجه گر معروف) در سال ۱۳۵۳ و بالاخره قتل عباس شهریاری (عضو نفوذی ساواک در جنبش مردم) در فروردین ۱۳۵۴ این نکته را به اثبات رساند که رژیم شاه، به رغم ادعاهای و تبلیغاتش از حمایت مردم عادی در کوچه و بازار برخوردار نیست و در واقع بطور قابل ملاحظه ای آسیب پذیر است.<sup>۱۸۹</sup>

## فصل هفتم

بدون تردید عملیات مسلحانه چریکها برای آنها در این دوره بسیار گران تمام شد. رژیم شاه، که در برابر قیام سیاهکل سخت غافلگیر گشته بود بلافاصله به تعقیب و نابودی فیزیکی چریکها پرداخت. در فروردین ۱۳۵۰، تیم انتشارات سازمان (امیر پرویز پویان، علیرضا نابدل، کاظم سلاحی و اشرف دهقانی) ضربه خورد و دو تن از اعضای تیم (سلاحی و نابدل) دستگیر و بلافاصله کشته شدند. در اردیبهشت ۱۳۵۰ اشرف دهقانی و برادرش بهروز دهقانی دستگیر شدند. بهروز در زندان تحت شکنجه کشته شد ولی اشرف در سال ۱۳۵۲ موفق به فرار از زندان گشت.<sup>۱۱۰</sup> در اردیبهشت ۱۳۵۰، پویان، عضو موسس سازمان، در یک درگیری با نیروهای امنیتی کشته شد و در همان سال مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی، مناف ملکی، مجید احمدزاده و حاجیان نیز بعد از درگیری با پلیس دستگیر و در اسفند همان سال اعدام شدند. در واقع با آغاز سال ۱۳۵۱ سازمان اکثر رهبران و پایه گذاران خود را در رویارویی مسلحانه با رژیم شاه از دست داد. در نتیجه در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۴ سازمان توسط حمید اشرف و یاران نزدیکش، که توانسته بودند از حملات رژیم در امان باشند، اداره میشد. اشرف که از قابلیت های سازماندهی و راه و روش پنهانکاری برخوردار بود، بعد از نابودی و قتل رهبران و آغازگران (پویان، احمدزاده، فراهانی و آشتیانی و ...) توسط رژیم شاه در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۱، سازمان را از نابودی احتمالی نجات داد. او و معاونش علی اکبر جعفری (که در واقع مقام فرماندهی نظامی چریکها را بعهده داشت) اندیشه های مائوتسه دون را در داخل سازمان تبلیغ کرده و علیرغم سرکوب شدید رژیم تا به آخر معتقد به مبارزات مسلحانه بودند.<sup>۱۱۱</sup> حتی کشته شدن جعفری در یک تصادف در آغاز سال ۱۳۵۴ و قتل بیژن جزنی و شش تن دیگر از چریکها در اسارت توسط مامورین رژیم در همان سال، نظر رهبری سازمان را نسبت به راه و روش مسلحانه و عمل گرایشی تغییر نداد. بهمین جهت زمانی که اشرف و تعدادی از رهبران چریکها پس از یک زد و خورد مسلحانه طولانی با نیروهای امنیتی در تهران در تیرماه ۱۳۵۵ کشته شدند،<sup>۱۱۲</sup> سازمان برای اولین بار با فقدان یک رهبری آمرانه و مدیر روبرو شد.

با مرگ اشرف دوره اول تاریخ سازمان چریکها (۱۳۵۰-۱۳۵۵) پایان رسید و دوره دوم تاریخ سازمان که تا سال انقلابی ۱۳۵۷ به طول کشید، آغاز شد. در آغاز این دوره بقایای کادرهای چریکی به بحثها و ارزیابی مجدد استراتژی و تاکتیک های چریکی که در جریان سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۴ در درون سازمان آغاز گشته بود، شدت بخشیدند. در جریان این بحثها، بخشی از کادرهای باتجربه نظیر علی کشتگر، فرخ نگهدار و رقیه دانشگر، بر آن بودند که مبارزه مسلحانه شهری علیه رژیم به بن بست رسیده و چون سازمان عمدتاً به نظامیگری و

## فصل هفتم

عملگرایی پرداخته در نتیجه نتوانسته است که بعد از شش سال مبارزه پایگاه های مهمی در بین کارگران و دیگر زحمتکشان بدست آورد، به نظر اینان تز احمدزاده مبنی بر اینکه «موتور کوچک» (چریکهای فدائی) با قهرمانی‌ها و فداکاری های خود راه را برای به حرکت در آوردن «موتور بزرگ» (کارگران و دیگر زحمتکشان) باز خواهد کرد، تحقق نیافته و دیکتاتوری شاه نیز صدمه ندیده است. این نظرگاه با اینکه در یکسال قبل از قتل اشرف و رفقاییش بطور مفصل در درون سازمان بحث میشد ولی خط غالب در سازمان تا پایان سال ۱۳۵۴ و انتشار شماره ۶ «نبرد خلق» ارگان رسمی سازمان همانا خط احمدزاده بود. ولی به دنبال یکی سری ضربه های پی در پی در تابستان ۱۳۵۵ و کشته شدن حمید اشرف و نه تن دیگر از رهبران و اعضای مهم سازمان در رویا رویی مسلحانه یا پلیس در تهران، بقایای رهبری ترهای احمدزاده را رد کرده و به پذیرش ترهای جزئی روی آوردند. تز اصلی جزئی نیز ایجاد و سازماندهی پشاهنگ و روشنفکران انقلابی معتقد به مبارزه مسلحانه بود. منتهی او عقیده داشت زمانی که این کار انجام شد باید تاکتیک‌ها را وسعت داده و حتی بعضی مواقع تغییر داد. برخلاف احمدزاده، که معتقد بود که شیوه مبارزه مسلحانه هم تاکتیک و هم استراتژی در جنبش انقلابی نوین ایران است، جزئی تاکید میکرد که در کنار اقدام مبارزه مسلحانه باید به تبلیغ سیاسی وسیع بویژه در بین کارگران نیز پرداخت. او بر خلاف احمدزاده، پویان و اشرف و مومنی تبلیغ سیاسی را در بین زحمتکشان و روشنفکران «پای دوم» جنبش نوین ایران محسوب میداشت و به چریکها توصیه میکرد که به این جنبه بیش تر توجه کنند.<sup>۱۱۳</sup> با اینکه قتل جزئی و یارانش در زندان در فروردین ۱۳۵۴،<sup>۱۱۴</sup> به جزئی فرصت نداد که بیشتر از پیش به تبلیغ خط و شیوه مبارزاتی خود بپردازد، ولی همانطور که در بالا اشاره رفت، چریکها در سال ۱۳۵۵ تحت تاثیر آموزش های جزئی، تاکتیک مبارزاتی خود را تغییر دادند و برای تبلیغ و ترویج سیاسی، به ویژه در میان طبقه کارگر به فعالیت پرداختند. آنها با اینکه هنوز به مبارزه مسلحانه به عنوان محور اصلی تاکتیک ایمان داشتند ولی به پذیرش آنچه جزئی در نامه هایش به اسم «پای دوم» جنبش نوین محسوب میداشت، روی آوردند.<sup>۱۱۵</sup>

در واقع در جریان سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ رهبری سازمان تحت هدایت کادرهای جدیدی، نظیر علی کشتگر، فرخ نگهدار و رقیه دانشگر تمرکز یافت که عمدتاً از نظرگاه‌ها و ترهای جزئی تبعیت میکردند.<sup>۱۱۶</sup> بررسی نوشته های جزئی نشان می‌دهد که او با اینکه معتقد به مبارزات مسلحانه چریکی در شهر بود و از حزب توده ایران سالها قبل قطع رابطه کرده بود ولی مرزبندی با رهبری حزب توده را در حد قبول تاکتیک مبارزه مسلحانه با دیکتاتوری شاه تقلیل

## فصل هفتم

میداد و با رهبری آن حزب که در آن سالها (۱۳۴۹-۱۳۵۵) ایجاد «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را مطرح میکرد تنها در همین تاکتیک فرق داشت.<sup>۱۳۷</sup> برخلاف رهبران اولیه چریکهای فدائی (مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان، علیرضا نابدل، اشرف دهقانی، علی اکبر صفائی فراهانی و حمید اشرف) که حزب توده ایران را یک حزب «آپورتونیست»، «رفورمیست» و وابسته به شوروی محسوب میداشتند،<sup>۱۳۸</sup> جزئی به رهبری حزب توده برخوردی انتقاد آمیز، عمدتاً «درون خلقی» داشت و هیچوقت سیاست های شوروی را در ایران محکوم نساخت. بدین ترتیب بعد از قلع و قمع و اعدام رهبران اولیه چریکها و اسارت اشرف دهقانی موضع سازمان چریکهای فدائی خلق نسبت به حزب توده و شوروی از حالت انتقاد آمیز گذشته نیز بیرون آمد و در سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۷ به تدریج تأیید حزب توده به عنوان یک نیروی «درون خلقی» و شوروی به عنوان رهبر «اردوگاه سوسیالیسم» و متحد مبارزات خلقها موضع سازمان گردید.

در دوره ۱۳۵۴-۱۳۵۶، گروه کوچکی از کادرهای سازمان، تحت رهبری تورج بیگوند، پا را از این حد نیز فراتر گذاشته و تحت تاثیر نوشته های تئوریک رهبران حزب توده ایران نظر خود را نسبت به مبارزات چریکی تغییر دادند. این عده بعد از مطالعه مقالات متعددی که در این دوره توسط احسان طبری، نورالدین کیانوری، م. آخگر و ف. جوان در شماره های مختلف مجله «دنیا» چاپ گردید<sup>۱۳۹</sup> به مخالفت علنی و جدی بر علیه مبارزات مسلحانه چریکی برخاسته و بالاخره در اواخر سال ۱۳۵۶ از بدنه سازمان، به اسم «مُنشعبین» جدا گشتند.

در نتیجه، در آستانه انقلاب ایران (۱۳۵۷) سازمان کاملاً در تحت رهبری طرفداران خط جزئی قرار گرفته بود. بعد از پیروزی انقلاب، بعضی از بقایای طرفدار خط احمدزاده-پویان که از نظر تشکیلاتی از بدنه سازمان و رهبری آن بریده بودند تحت رهبری اشرف دهقانی طی مخالفت خود با مواضع حاکم در رهبری از سازمان بطور علنی و رسمی بریده و به مبارزه مسلحانه چریکی در کردستان ایران علیه دولت مرکزی ادامه دادند که بعداً در فصل دهم (جلد دوم این کتاب) به تفصیل به بررسی این انشعاب، که منجر به ایجاد «چریکهای فدائی خلق ایران» گشت خواهیم پرداخت.

### سازمان مجاهدین خلق ایران

بغیر از «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» در سال ۱۳۵۰، سازمان چریکی دیگری با اعلام موجودیت خود، مبارزه مسلحانه چریکی شهری را علیه رژیم شاه آغازید. بانیان این سازمان، عده ای از جوانان درون «تهضت آزادی ایران» بودند که بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد،

## فصل هفتم

رادیکالیزه شده و در جریان انتقاد از مشی سیاسی «نهضت آزادی» به لزوم مبارزات مسلحانه شهری معتقد شده و بعد از انشعاب از نهضت آزادی در سال ۱۳۴۴ به ایجاد سازمان مجاهدین خلق ایران دست زدند.<sup>۲۰۰</sup>

بنیان اصلی این سازمان محمد حنیف نژاد، علی اصغر بدیع زادگان و سعید محسن بودند که بعد از انتقادهای اساسی از رهبری نهضت آزادی در جریان سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ به این جمعیتی رسیدند که مبارزه علیه رژیم شاه و پیروزی جز از طریق توسل به مبارزات قهرآمیز و مسلحانه نمیتواند میسر گردد.<sup>۲۰۱</sup> حنیف نژاد، بدیع زادگان و سعید محسن در دانشگاه تهران با هم آشنا گشته و بعد از تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ به آن سازمان پیوستند.

حنیف نژاد در سال ۱۳۱۷ در یک خانواده فقیر در تبریز بدنیا آمد و بعد از پایان تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه تهران گشت. در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۰ به «جبهه ملی دوم» پیوست. پس از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، حنیف نژاد بعد از دستگیری و اسارت با شخصیت های ملی مذهبی نظیر آیت الله طالقانی در زندان آشنا گشت. او بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۳ با همکاری بدیع زادگان و سعید محسن به ایجاد سازمان مجاهدین خلق دست زد. حنیف نژاد از اوان تشکیل سازمان تئوریسین اصلی آن بود. سعید محسن بدون تردید سازمانده سازمان محسوب میشود.

محسن در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده روحانی در زنجان بدنیا آمد. او نیز بعد از اتمام تحصیلات متوسطه در زنجان عازم تهران گشته و در دانشگاه تهران در جریان تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان با حنیف نژاد آشنا گشت. مثل حنیف نژاد، محسن بعد از فعالیت در درون «جبهه ملی دوم» و سپس عضویت در «سازمان دانشجویان اسلامی» به عضویت نهضت آزادی درآمد. بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ محسن نیز روانه زندان گشت و در آنجا با آیت الله طالقانی و دیدگاه هایش آشنا شد. بدیع زادگان رهبر اصلی سازمان در امور نظامی و مبارزات مسلحانه بود. او در سال ۱۳۱۷ در اصفهان در یک خانواده متوسط سنی بدنیا آمد و بعد از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۳۹ به تهران آمده و در دانشگاه تهران در رشته مهندسی شیمی مشغول تحصیل گشت. او نیز مثل حنیف نژاد و محسن بعد از کمی همکاری با «جبهه ملی دوم» از طریق عضویت در سازمان دانشجویان اسلامی به عضویت نهضت آزادی درآمد. بعد از پایان تحصیلات و اخذ لیسانس از دانشگاه تهران، حنیف نژاد، محسن و بدیع زادگان روانه خدمت سربازی گشتند. آنها با اینکه در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۴۴ در نقاط مختلف ایران به خدمت سربازی مشغول بودند ولی رابطه با یکدیگر را قطع نکردند و بالاخره در شهریور

## فصل هفتم

۱۳۴۴ با دعوت بیست نفر از رفقای هم مرام خود به تشکیل سازمان مجاهدین خلق دست زدند.<sup>۲۰۲</sup>

دیگر کادرهای اولیه مجاهدین به غیر از حنیف نژاد، محسن و بدیع زادگان در این نشست عبارت بودند از:

- محمد بازرگانی (متولد ارومیه در ۱۳۲۵، دانشجوی رشته علوم بازرگانی در دانشگاه تهران)،
- محمود عسگریزاده (متولد اراک در ۱۳۲۵، دانشجوی رشته حسابداری در دانشگاه تهران)،
- رسول مشکین فام (متولد شیراز در ۱۳۲۵، دانشجوی رشته مهندس کشاورزی در دانشگاه تهران)،<sup>۲۰۳</sup>
- احمد رضائی (متولد تهران در ۱۳۲۵، معلم علوم انسانی در دبیرستانهای تهران)،<sup>۲۰۴</sup>
- ناصر صادق (متولد تهران در ۱۳۲۴، دانشجوی رشته مهندسی فیزیک در دانشگاه تهران) و
- علی مهندوست (متولد قزوین در ۱۳۲۴، دانشجوی رشته مهندسی در دانشگاه تهران).<sup>۲۰۵</sup>

رهبران اولیه سازمان در سه سال اول پیدایش و تشکیل سازمان بدون اعلام موجودیت خود به مطالعه و بحث های جامع و طولانی در بین خود پرداخته و وقایع تاریخی ایران معاصر نظیر انقلاب مشروطیت ایران، جنبش گیلان در دوره ۱۲۹۶-۱۳۰۰، جنبش ملی شدن صنعت نفت (۱۳۲۹-۱۳۳۲) و «انقلاب سفید» ۱۳۴۱ را بعد از مطالعه به بحث و نقادی گذاشتند. آنها علاوه بر این، آثار معروف «نهج البلاغه» اثر علی ابن ابیطالب، «کار مزدی و سرمایه» اثر کارل مارکس، «دولت و انقلاب» اثر لنین، «چگونه می توان یک کمونیست خوب بود» اثر لیوشائوچی، «جنگ چریکی» اثر ارنستو چه گوارا، «دوزخیان زمین» اثر فرانس فانون، «رهنمود برای جنگ چریکی شهری» اثر کارلوس ماریگلا و «انقلاب در انقلاب» اثر رژی دیره را بدقت مطالعه کرده و به نقد کشیدند.<sup>۲۰۶</sup> آنها با اینکه به تئوریهای اقتصادی مارکس و متدولوژی تحقیق مارکسیستی اهمیت میدادند ولی از نظر فلسفی به تعالیم و فلسفه اسلامی در مقایسه با مارکسیسم ارجحیت میدادند.

بعد از سه سال مطالعه و تفحص و بحث در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۷، رهبری تصمیم گرفت که با ایجاد یک کمیته مرکزی بیای تحقیق و تنظیم یک استراتژی انقلابی برای سازمان اقدام کند. کمیته مرکزی به غیر از ۹ نفر آغازگران، که در بالا معرفی شدند، شامل کادرهای جدیدی گشت، که عبارت بودند از:

- علی باکری (متولد میاندوآب در ۱۳۲۳، دانشیار رشته شیمی در دانشگاه صنعتی آریا)،
- بهمن بازرگانی (متولد ارومیه در ۱۳۲۴، مهندس راه و ساختمان از دانشکده فنی تهران) و

## فصل هفتم

- مسعود رجوی (متولد طبس در ۱۳۲۶، دانشجوی رشته علوم سیاسی در دانشگاه تهران).<sup>۲۰۷</sup>

در این دوره رهبری سازمان یک گروه تیمی ده نفری از اعضای کادرها تشکیل داد که اهمیت آن کمتر از کمیته مرکزی سازمان نبود. اعضای این تیم، که به اسم تیم ایدئولوژیکی خوانده شد، عبارت بودند از: شش عضو از کمیته مرکزی (حنیف نژاد، محسن، عسگرزاده، مبین دوست، بهمن بازرگانی و رجوی) و سه کادر جدید - حسین روحانی (متولد ۱۳۲۹ در مشهد و دانشجوی رشته مهندسی کشاورزی در دانشگاه تهران)، رضا رضایی (متولد ۱۳۲۷ در تهران، برادر کوچکتر احمد رضایی، دانش آموز دبیرستان در تهران)،<sup>۲۰۸</sup> و تراب حق شناس (متولد ۱۳۲۱ در جهرم و دانشجوی علوم دینی و زبان انگلیسی در دانشگاه تهران).<sup>۲۰۹</sup>

در دوره شش سال بعد از تشکیل سازمان (۱۳۴۴-۱۳۵۰) رهبری سازمان نه وجود خود را اعلام کرد و نه مبارزه مسلحانه دست زد. بلکه در این دوره کلیه اعضای سازمان به تحقیق و مطالعه در مسائل سیاسی و اقتصادی ایران دست زده و خود را برای آغاز مبارزه مسلحانه آماده ساختند. در این دوره ایدئولوژی حاکم بر سازمان اسلام بود. اعضای سازمان معتقد بودند که جهان بینی اسلام دارای چنان دینامیسم و انعطافی است که نه تنها میتواند با تحولات انقلابی و خواسته های معاصر مردم ایران هماهنگی کند بلکه اگر اسلام از موضع و دید انقلابی آن مورد شناسائی قرار گرفته و در جوامع بکار رفته شود، میتواند رهگشای معضلات مادی و فکری و مشکلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گردد.<sup>۲۱۰</sup> از طرف دیگر اعضای سازمان مجاهدین بر آن بودند که امپریالیسم و استثمار طبقاتی، سد راه تکامل جوامع بشری بوده و برای رهایی و آزادی باید به استثمار طبقاتی در جوامع خاتمه داد. در نتیجه از اول یک نوع ایدئولوژی «التقاطی» در درون سازمان رشد کرده بود،<sup>۲۱۱</sup> که بعدها در سال ۱۳۵۴ باعث انشقاق و دو دستگی شد.

در دوره تدارک برای مبارزات مسلحانه (۱۳۴۷-۱۳۵۰)، سازمان تعدادی از کادرهای خود را جهت آموزشهای نظامی به پایگاههای الفتح در لبنان اعزام داشت. این کادرها بعد از اخذ آموزشهای نظامی چریکی به ایران برگشته و خود را برای مبارزات مسلحانه چریکی آماده ساختند.<sup>۲۱۲</sup>

بعد از قیام سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹، سازمان مجاهدین نیز که آمادگی نظامی دیده بود، مبارزه مسلحانه شهری را علیه رژیم شاه (همزمان با آغاز جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی) در بهار ۱۳۵۰ آغاز کرد. در نتیجه لو رفتن بخشی از کادرهای نظامی سازمان، که برنامه ریزی کرده بودند که جشن های دو هزار و پانصد ساله را با یورش های متعدد بهم بزنند، پلیس و



## فصل هفتم

مامورین ساواک نزدیک به صد نفر از رهبران و کادرهای اصلی سازمان را در شهریور ۱۳۵۰ دستگیر ساخته و به محاکمه کشاندند. اکثر اعضای رهبری بعد از محاکمه، که در جریان آن مجاهدین از آرمانها و اهداف خود دفاع کردند، به اعدام و حبس های طویل المدت محکوم گشتند.<sup>۲۱۵</sup>

حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان (پایه گذاران سازمان) همراه کادرهای اصلی سازمان (مهدی رضائی، مین دوست، علی باکری، عسگرزاده، محمد بازرگانی، رسول مشکین فام و ناصر صادق) بعد از محاکمه اعدام گشتند. اعدام رهبران و کادرهای اصلی سازمان همراه با فقدان احمد رضائی، که در بهمن ۱۳۵۰ در جریان رویارویی با پلیس به قتل رسیده بود، سازمان را بمقدار قابل ملاحظه ای تضعیف ساخت.<sup>۲۱۶</sup> با اینکه ضربه رژیم بیشتر از نصف اعضای رهبری و کادرهای فعال سازمان را از صحنه مبارزه بر کنار ساخت ولی بقایای اعضای کادرها که از مرگ و حبس در امان مانده بودند با تشکیل یک کمیته مرکزی مرکب از رضا رضائی، بهرام آرام و کاظم ذوالانوار دوباره سازمان را احیاء کردند. رضایی یکی از اعضای اولیه رهبری تیم ایدئولوژیکی سازمان بود که بعد از دستگیری در سال ۱۳۵۰ توانسته بود از دست پلیس فرار کرده و مخفی شود. رضایی در بهار سال ۱۳۵۱ در یک رویارویی با پلیس بقتل رسید.

ذوالانوار، مهندس بیست و پنج ساله، از اهل شیراز بود که در موقع تحصیل در دانشگاه تهران در سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۷ به سازمان پیوسته بود. او نیز در یک رویارویی با پلیس در بهار ۱۳۵۱ زخمی گشته و در زندان پس از سه سال شکنجه و حبس بقتل رسید. آرام (متولد تهران در سال ۱۳۲۳ در یک خانواده مذهبی) در موقع تحصیل در دانشگاه آریامهر همراه دو نفر از رفقای نزدیک خود - حسین روحانی و تراب حقشناس - بعد از مطالعه قران در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۸ به سازمان مجاهدین پیوست. خواهیم دید که در سال ۱۳۵۳ آرام همراه با روحانی و حقشناس و با حمایت تقی شهرام، از اعضای جدید رهبری، بعد از گرویدن به مارکسیسم و پذیرش آن بعنوان تنها راه رهائی از بدنه سازمان بریده و با هم بزرگترین انشعاب را در تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران بوجود آوردند.

بعد از قتل رضایی و ذوالانوار در اواسط ۱۳۵۱، دو نفر از کادرهای فعال سازمان - مجید شریف واقفی و تقی شهرام - به عضویت کمیته مرکزی درآمدند. شریف واقفی (متولد سال ۱۳۲۷ در اصفهان) موقع تحصیل در دانشکده فنی آبادان از طریق عضویت در «سازمان دانشجویان اسلامی» در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین درآمد. شریف واقفی، همانطور که بعداً شرح داده خواهد شد، در جریان انشعاب سال ۱۳۵۳ نقش عمده ای بازی کرده و در

## فصل هفتم

مقابل بخش «مجاهدین مارکسیست» بخش «مجاهدین اسلامی» را سازماندهی و رهبری کرد.<sup>۲۱۷</sup>

بهر رو، سازمان مجاهدین بعد از تجدید سازماندهی و تقویت رهبری و ازدیاد اعضاء به مبارزات خود علیه رژیم پهلوی در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۴ شدت بخشید. در این دوره سازمان با اعزام تعدادی از کادرهای خود نظیر روحانی و حقشناس به خارج از ایران توانست برای همکاری و حمایت با سازمانهای درون سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و دولت های لیبی و جمهوری یمن و دبیران و کادرهای «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی» تماس حاصل کرده و در درون سازمانهای دانشجویی اسلامی و بخش خاورمیانه سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج و فعالین نهضت آزادی در خارج به فعالیت پردازد.<sup>۲۱۸</sup> در این دوره سازمان با انتشار نشریات «نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران»، مجله «جنگل» و کتابهای متعدد مذهبی و ایدئولوژیکی موفق شد که در میان دانشجویان خارج و داخل ایران نفوذ بیشتری کرده و گروههای مذهبی سیاسی و ملی مذهبی متنوعی نظیر «گروه الفجر»، «گروه ابوذر» و «گروه ولیعصر» را که به ترتیب در زندانهای تهران، مشهد و نهاوند برای مبارزه علیه رژیم شکل گرفته بودند، برای همکاری و وحدت بطرف خود جلب کند.<sup>۲۱۹</sup>

مضافاً، در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۴، مجاهدین به یک رشته عملیات چریکی - نظامی علیه رژیم دست زدند که توجه عموم مردم را بسوی سازمان مجاهدین جلب کرد. عمده ترین این عملیات عبارت بودند از:<sup>۲۲۰</sup>

- انفجار دفتر مجله «این هفته» یکی از نشریات معروف رژیم در سال ۱۳۵۱.
- انفجار دفتر «انجمن ایران - آمریکا»، «هتل انترناسیونال» و دفاتر کمپانی پیسی کولا و «آرامگاه رضا شاه» در جریان سفر ریچارد نیکسون به ایران در ۱۳۵۱ (۱۹۷۲ میلادی).
- انفجار سفارت اردن در جریان سفر ملک حسین به ایران در اعتراض به کشتار مبارزین فلسطین در «سپتامبرسیاه» در سال ۱۳۵۱.
- ترور سرتیپ طاهری رئیس پلیس تهران و رئیس سابق «زندان کمیته» در ۱۳۵۱.
- انفجار ساختمان های «سازمان برنامه»، کمپانی نفتی شل و سینما رادیوسیتی در ۱۳۵۲.
- ترور سرهنگ لویز هاگینز، معاون مسیون نظامی آمریکا در ایران.
- انفجار بانک عمان، سفارت انگلستان و دفاتر کمپانی نفتی پان آمریکن در اعتراض به سفر سلطان عمان به ایران در ۱۳۵۳ و
- اجرای یک سلسله عملیات انفجاری دیگر در مراکز اقتصادی شرکت های آمریکائی و

## فصل هفتم

اسرائیلی در ۱۳۵۳.

فعالیت های گسترده و تبلیغات پی گیر و منسجم سازمان مجاهدین در داخل مدارس، دانشگاه ها، بازار، حوزه های علمیه، حسینیه ارشاد و زندانهای ایران همراه با فعالیت ها در داخل کنفدراسیون جهانی و همکاری با سازمانهای ایزسیون در خارج و داخل ایران از یک سو و ادامه و تشدید مبارزات مسلحانه چریکی و عملیات نظامی علیه رژیم پهلوی از سوی دیگر این سازمان را در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۴ هم ردیف با «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» یکی از محبوب ترین و قویترین سازمانهای ایزسیون ایران تبدیل ساخت. ولی درست در بحبوحه این معروفیت، انتشار «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین خلق ایران» از طرف کمیته مرکزی سازمان مثل انفجار یک بمب دوست و دشمن را به تعجب و حیرت انداخت.

در بهار ۱۳۵۴، بعد از دو سال تحقیق و تفحص و بحث و جدل اغلب اعضاء رهبری و کادرهای فعال سازمان (بهرام آرام، تقی شهرام، حسین روحانی، تراب حقشناس، جلیل احمدیان، علی رضا سپاس آشتیانی، پوران بازرگان، محمد شفیعه، صدیقه رضائی، لایلا زمردیان، مرتضی آلاپوش، حسن آلاپوش و محبوبه متحدین آلاپوش) به این نتیجه رسیدند که دوگانگی در ایدئولوژی سازمان باید به نفع پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و ترک بینش و جهان بینی اسلامی حل شود.<sup>۲۲۱</sup> این تغییر بزرگ در مواضع ایدئولوژیکی که تفحص، بحث و تحقق آن اقلأ دو سال (۱۳۵۲-۱۳۵۴) طول کشید انشعابی را در سازمان به وجود آورد که در جریان آن یکی از اعضای رهبری، مجید شریف واقفی، در جریان اختلاف های داخلی کشته شد و از آن پس سازمان عملاً و رسماً در اواسط بهار ۱۳۵۴ بدو بخش مجزا از هم تقسیم گشت.

بخشی تحت رهبری آرام و شهرام برای سه سال (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷) مثل سابق تحت نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» به فعالیت ادامه داد ولی در داخل و خارج ایران به اسم «مجاهدین مارکسیست» یا «بخش منشعب» معروف شد. رهبری این بخش که اکثر ارگانهای اصلی سازمان را تحت کنترل خود داشت رهبران و کادرهای مجاهدین را که حاضر به قبول مارکسیسم نگشته و به اسلام وفادار مانده بودند، از تمام سطوح تشکیلاتی سازمان به عنوان «ارتجاعی» و «عقب افتاده» اخراج کرده و پس از تسخیر رهبری اعلام کرد که سازمان مجاهدین به یک سازمان مارکسیست لنینستی تبدیل شده است.<sup>۲۲۲</sup>

«مجاهدین مارکسیست» در جریان سال ۱۳۵۴ بعد از مرزبندی دقیق با «حزب توده ایران» و سیاست های حزب کمونیست و دولت شوروی به فعالیت های سیاسی - نظامی خود در سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۷ ادامه داد. ترور پنج تن از مستشاران نظامی آمریکائی در ایران (منجمله

سرهنگ ترنر و سرهنگ شیفر) هم چنین ترور چند افسر عالی رتبه پلیس رژیم (از جمله سرگرد زندی پور) و انفجار در برخی از موسسات وابسته به آمریکا و اسرائیل از اهم عملیات مسلحانه این سازمان در آن سالهاست.

مضافاً در این دوره سازمان «مجاهدین مارکسیست» علاوه بر چاپ رساله «بیانیه تغییر مواضع...» در چندین دوره کتابهای دیگری نیز نوشته و منتشر ساخت که مهم ترین آنها عبارت بودند از: «احتضار امپراطوری دلار»، «ظهور امپریالیسم ایران در منطقه و تحلیلی از روابط ایران و عراق» و «سازماندهی و تاکتیک ها». در ضمن، در همین دوره سازمان مجاهدین مارکسیست نشریات متعددی را انتشار داد که مهم ترین آنها عبارت بودند از: روزنامه «نشریه»، مجله «مجاهد»، فصلنامه «پیام کارگر» و «ایران الجماهیر» به زبان عربی.<sup>۲۲۳</sup>

در این دوره، رهبران مجاهدین مارکسیست به تماس های فعال خود با «ساف» بویژه با سازمانهای مارکسیستی در داخل «ساف» و دیگر احزاب چپ-مارکسیستی در منطقه خلیج فارس تشدید بخشیده و از امکانات برون مرزی منجمله انتشارات و رادیو در مبارزه علیه رژیم پهلوی استفاده میکردند.

رهبران مجاهدین مارکسیست نظرات و عملکرد سازمان خود را از سال ۱۳۵۴ (سال انشعاب) تا سال ۱۳۵۷ (سال انقلاب ایران) در تابستان ۱۳۵۷ مورد بررسی شورایی از نمایندگان واحدهای خود قرار دادند. نتیجه این بررسی اتخاذ یک خط مشی جدیدی شد که در آن مشی مسلحانه چریکی به خاطر پیشرفت اوضاع انقلابی و شرکت میلیون ها انسان در تظاهرات خیابانی کنار گذاشته شد و روش مسلحانه توده ای پذیرفته شد. برطبق این خط مشی جدید که اکثریت اعضای شورایی مزبور با آن موافق بودند، نام سازمان را به «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» تغییر دادند. بدین وسیله بعد از دو سال و نیم رقابت با سازمان مجاهدین خلق (بخش اسلامی) نه تنها به رقابت با سازمان مجاهدین خلق (بخش اسلامی) خاتمه داده شد بلکه بعد از آن اختلافات سیاسی نیز بین این دو بخش بمقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافت. در فصل دهم (جلد دوم این کتاب)، به کم و کیف سازمان پیکار و آینده آن در سالهای بعد از انقلاب ۱۳۵۷ خواهیم پرداخت.

بعد از انشعاب و انتشار «بیانیه اعلام مواضع...» در مهرماه ۱۳۵۴، مجاهدین اسلامی که به آئین و جهان بینی اسلام وفادار مانده ولی از سطوح مختلف سازمان توسط اکثریت بیرون انداخته شده بودند، تحت رهبری شریف واقفی و مرتضی صمدیه لیاف دوباره بسیج شده و سازماندهی یافتند. با اینکه شریف واقفی در جریان انشعاب در یک درگیری با رهبری مجاهدین

## فصل هفتم

مارکسیست کشته شد و صمدیه لباف نیز بعد از فرار از مقر سازمان بدست مامورین ساواک کشته شد. ولی مجاهدین اسلامی طرفدار شریف واقفی و صمدیه لباف بعد از مدتی پراکتدگی توانستند با سربازگیری جدید و تماس با رهبران اولیه سازمان مجاهدین در زندان - مسعود رجوی، محمد سعادت و موسی خیابانی و برادران ابریشم چی (مهدی و حسین) و لطف الله میثمی - دویاره سازماندهی نموده و رشد کنند.<sup>۲۲۴</sup> بدون تردید، بعد از انشعاب مرکز اصلی مجاهدین و فعالیت های آنان به داخل زندان‌ها که در برگیرنده ای رهبران قدیمی تر مجاهدین اسلامی بودند انتقال یافت.

با اینکه مجاهدین اسلامی در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۷ مجاهدین مارکسیست را «منافق» و «کاذب» خوانده و آنها را متهم به سرقت نام و آرم مجاهدین و ارتکاب به «کودتا» می‌نمودند، ولی خاطر نشان می‌ساختند که انشعاب در واقع نه بین اسلام و مارکسیسم بلکه بین انقلابیون واقعی و «اپورتونیست های شبه چپ»<sup>۲۲۵</sup> بود. رجوی، سعادت، خیابانی و مهدی ابریشمچی چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب از هر گونه حمله به مارکسیسم دوری جسته و در عوض نوک تیز حمله را بر روی «اپورتونیست هائی» گذاشتند که بین مارکسیست‌ها و مجاهدین مسلمان تخم نفاق افکندند.

در این دوره، بخش بزرگی از نیروهای مذهبی - سیاسی ضد رژیم در داخل و خارج از زندانهای رژیم شاه برخلاف رهبری مجاهدین اسلامی از انشعاب بزرگ مهرماه ۱۳۵۴ سوء استفاده کرده و اعلام کردند که هر نوع همکاری و همقدمی با مارکسیست‌ها گناه محسوب میشود و مارکسیست‌ها «ماهیتاً نجس»<sup>۲۲۶</sup> هستند. فشار شدید روحانیون ضد مارکسیست علیرغم موضع شفاف رهبران مجاهدین اسلامی باعث گردید که گروهی از مجاهدین اسلامی در داخل زندان تحت رهبری لطف الله میثمی و تحت تأثیر آموزشهای ضد مارکسیستی روحانیون از مجاهدین اسلامی انشعاب کرده و رهبری را متهم به بی احترامی نسبت به علمای اسلامی که علیه مارکسیست‌ها فتوی داده بودند، بنمایند.<sup>۲۲۷</sup> در مقابله با انشعاب میثمی، رهبری مجاهدین اسلامی اعلام کرد که میثمی و گروه او به راست در غلطیده و در آرمانهای مجاهدین مرتکب «رویزیونیسم» شده‌اند.<sup>۲۲۸</sup>

علیرغم فشار علمای ضد مارکسیست و انشعاب «گروه میثمی» در سال ۱۳۵۶، مجاهدین اسلامی بمبارزات خود در زندان و خارج از آن علیه رژیم ادامه دادند. آنها در سالهای پرتلاطم ۱۳۵۶-۱۳۵۷ تحت عناوینی چون «گروه مهدویون» در اصفهان، «گروه شیعیان راستین» در همدان، گروه «فریاد خلق» در تبریز و «مجاهدین» در زنجان سازماندهی یافته و عملیات نظامی

## فصل هفتم

متعددی را علیه رژیم بمورد اجرا گذاشتند. مجموعاً هشتاد و سه مجاهد اسلامی در سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۷ در درگیریهای نظامی و یا بعد از دستگیری در زندانهای رژیم کشته شدند.<sup>۲۲۹</sup>

مضافاً، مجاهدین در دوره ۱۳۵۳-۱۳۵۶ موفق شدند که در زندان های ایران نیز افراد جدیدی را از میان گروههای کوچک اسلامی معتقد به مبارزه مسلحانه بسوی خود جذب کرده و در سازمان مجاهدین ادغام سازند. اهم این افراد عبارت بودند از: بقایای «گروه حزب الله»، که در اوایل دهه ۱۳۵۰ در دانشکده های هنرهای زیبای دانشگاه تهران تشکیل یافته بود، بقایای «گروه الفجر»، که توسط دانشجویان اهل تشیع بلوچستانی در دانشگاه تهران تشکیل شده بود و بقایای «گروه ابوذر»، که در دبیرستانهای نهاوند توسط دانشجویان در تابستان ۱۳۵۲ بوجود آمده و مثل سازمانهای رادیکال مذهبی دیگر در سالهای ۱۳۵۳-۱۳۵۵ توسط نیروهای انتظامی سرکوب و متلاشی شده بودند.<sup>۲۳۰</sup>

بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سازمان مجاهدین خلق تحت رهبری رجوی و موسی خیابانی که از زندان آزاد شده بودند، به قویترین سازمان مسلح اپوزیسیون علیه رژیم جمهوری اسلامی تبدیل گشت. در فصل هشتم (جلد دوم) این کتاب، چند و چون این سازمان و آینده آن به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.



در دوره ۱۳۵۰-۱۳۵۶، بغیر از سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق گروهها و سازمانهای دیگری بوجود آمده و به مبارزه قهرآمیز علیه شاه دست زدند که مهمترین آنها عبارت بودند از: ۱- گروه جاوید آرمان خلق، ۲- گروه گل سرخی- دانشیان، ۳- گروه اعظمی، ۴- گروه انصاری، ۵- گروه مهدویون، ۶- گروه فریاد خلق، ۷- گروه ابوذر، ۸- سازمان کمونرها، ۹- سازمان آزادیبخش خلقهای ایران، ۱۰- گروه داریوش نیکو(در کرمانشاه)، ۱۱- گروه ستاره سرخ، ۱۲- گروه واعظ زاده (سازمان انقلابی)، ۱۳- کومه له و ۱۴- گروه مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر.

این گروهها بر خلاف چریکها و مجاهدین در همان اوان تدارک و یا آغاز مبارزه مسلحانه از طرف رژیم مورد شناسائی قرار گرفته و چون پراکنده و غیر منسجم بودند، بلافاصله و بسرعت سرکوب گشته و اکثر اعضایشان اعدام و یا روانه زندانها شدند.

## گروه جاوید آرمان خلق

«گروه جاوید آرمان خلق» در سالهای ۱۳۴۸-۱۳۴۹ توسط بخشی از جوانان انقلابی بروجرد نظیر همایون کتیرائی، هوشنگ تره گل و بهرام طاهرزاده تشکیل یافت. تره گل و طاهرزاده بعد از جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به ترجمه و مطالعه آثار ارنستوچه گوارا پرداختند و در سال ۱۳۴۶ به خاطر این امر دستگیر و زندانی شدند. آنها در زندان با مبارزان دیگر، منجمله بیژن جزنی، آشنا شده و به راه مبارزه مسلحانه اعتقاد پیدا کردند. بعد از آزادی در اوایل سال ۱۳۴۸، تره گل و طاهرزاده با کمک ناصر کریمی و همایون کتیرائی نطفه های اصلی «گروه جاوید آرمان خلق» را بوجود آوردند. رهبری گروه با اینکه به مبارزات چریکی شهری احترام میگذاشت ولی در نتیجه مطالعات گسترده درباره انقلاب چین عمدتاً به مبارزات مسلحانه توده ای بویژه در میان کارگران و دهقانان بروجرد و کردستان اعتقاد داشت.

در جریان سال های ۱۳۴۸-۱۳۵۰، کتیرائی در دانشگاه تبریز، ناصر کریمی در کارخانه نیشکر اهواز و تره گل و طاهرزاده در روستاهای بروجرد به تحصیل و کار و ترویج اندیشه های انقلابی مارکسیستی مشغول شدند.

در بهمن ۱۳۴۹، گروه تصمیم گرفت که برای آغاز مبارزه مسلحانه توده ای اقدام به مصادره بانک ملی در تهران بنماید. در این حادثه طاهرزاده و کریمی دستگیر شدند و در جریان مبارزه علیه برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله، مامورین ساواک اکثر اعضای گروه را دستگیر ساختند. مقاومت اعضای این گروه در اسارت و سپس دفاع آنان از آرمان های مارکسیستی در جریان محاکمه در مهرماه ۱۳۵۰ بعدها خیلی در بین مردم بویژه در میان روستائیان بروجرد معروفیت یافت. در جریان محاکمه، تره گل ضمن دفاع از مبارزات آرمانهای مارکسیستی گروه چنین گفت:

«دشمنان سوگند خورده ایران و منافع ملی ایران باید بدانند سیل خروشان قدرت معنوی و پیوندهای آرمانی مبارزین و همه مردم ایران با قدرتی بس عظیم و ویران کننده به پیش میروند و به لحظه های ویران کننده یعنی ویرانی تمام کاختهای جبر و زور نزدیک میگردد.»<sup>۲۳۱</sup>

پس از اعدام تره گل، کتیرائی، طاهرزاده، کریمی و حسین مدنی در پائیز ۱۳۵۰، روستائیان بروجرد بیاد خاطره اعضای گروه اشعار محلی متعددی سرودند که مدتها از طرف هواداران گروه نقل محافل سیاسی بود.<sup>۲۳۲</sup>

## گروه گلسرخی - دانشیان

گروه گلسرخی - دانشیان شامل ۱۲ تن از هنرمندان و شاعران و فیلمبرداران بود که برای مطالعات سیاسی با موضع و جهان بینی کم و بیش مارکسیستی در اواخر دهه ۱۳۴۰ توسط عمدتاً خسرو گلسرخی و کرامت الله دانشیان بوجود آمد. اعضای این گروه با اینکه هیچوقت در دوره ای موجودیت گروه به تدارک و یا عملیات چریکی و یا نظامی علیه رژیم دست نزده بودند ولی در مهرماه ۱۳۵۲ به اتهام واهی سوء قصد و ترور و آدم ربائی دستگیر گشته و در دادگاه نظامی محاکمه گشتند. محاکمه شوندهگان به غیر از گلسرخی و دانشیان عبارت بودند از: طیفور بطحانی، عاطفه گلسرخی (همسر گلسرخی) شکوه فرهنگ، ابراهیم فرهنگ رازی، رحمت الله جمشیدی، مریم اتحادیه و عباسعلی سماکار. چند تن از اعضای این گروه - ابراهیم فرهنگ رازی، شکوه فرهنگ، رحمت الله جمشیدی و مریم اتحادیه - در زیر فشارهای روانی و شکنجه های بدنی ساواک زبان به «ندامت» و «پشیمانی» گشوده و گلسرخی و دانشیان را به «توطئه گری» علیه رژیم شاه متهم ساختند.<sup>۲۳۳</sup> ولی دفاعیات بی پروا و دلاورانه گلسرخی و دانشیان و بطحانی از مبارزات حق طلبانه مردم علیه رژیم و از مارکسیسم - لنینیسم در دادگاه نظامی، که از تلویزیون پخش گردید، واکنش شدیدی در افکار عمومی مردم ایران ایجاد کرده و خاطره آنها را بعد از پایان محاکمه در دل مردم حفظ کرد.<sup>۲۳۴</sup> دفاع گلسرخی در دادگاه از مارکسیسم و محاکمه رژیم شاه توسط او، که از تلویزیون پخش گردید نه تنها به جنبش چپ ایران اعتباری عظیم بخشید بلکه او را یکی از محبوب ترین چهره های «فرزند خلق» تبدیل ساخت. گلسرخی در دادگاه نظامی گفت:

«... من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آن را قبول دارم، از خود دفاع نمی کنم. من به عنوان یک مارکسیست، خطابم با خلق و تاریخ است. شما هر چه بیشتر به من بتازید، بیشتر به خود می بالم، چرا که هر چه از شما دورتر باشم، به مردم نزدیکترم. هر قدر کینه شما به من و عقاید شدیدتر باشد، لطف و حمایت فوده از من قویتر است، حتی اگر مرا به بگور بسپارید - که خواهید سپرد - مردم از جسد پرچم و سرود میسازند... جرم من نه توطئه و سوء قصد، بلکه عقاید من است. من علیه این دادگاه علیه سازندگان این پرونده و علیه صادرکنندگان بی مسئولیت رأی دادگاه اعلام جرم میکنم...»<sup>۲۳۵</sup>

دانشیان نیز مثل گلسرخی با بی پروائی از آرمان خود دفاع کرد و رژیم شاه را محکوم نمود و دادگاه نظامی را صحنه خیمه شب بازی مضحکی دانست و اعلام کرد که برای فداکاری در راه آزادی مردم افتخار میکند. وقتی در دادگاه نظامی حکم اعدام گلسرخی و دانشیان اعلام



## فصل هفتم

شد، آن دو لبخند زده و بعد از اینکه با هم دست دادند بگرمی در آغوش هم فرو رفتند. محبوبیت گلسرخی و دانشیان بعد از اعدام آنها گسترش وسیعی در بین مردم بویژه دانشجویان یافت. در روزهای هفتم و چهلم اعدام آنها، خیل عظیمی از جوانان بویژه در دانشگاه‌ها با گلسرخ سنجاق شده به کت خود در کوچه و بازار و صحن دانشگاه ظاهر میشدند.<sup>۲۳۶</sup> در اینجا نظری کوتاه به موقعیت و مقام گلسرخی در دنیای شعر دوره ۱۳۴۸-۱۳۵۲ می‌افکنیم.

گلسرخی در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ به اندیشه‌ها و طرز تفکر مارکسیستی گرویده و در همان زمان به عنوان یک شاعر «متعهد» به یکی از ستارگان درخشان «موج شعر سیاسی» تبدیل گشته و در برابر «توده ستیزی» و «سیاست زدائی» مکتب «موج نو» در شعر معاصر ایران قدم علم کرد. «موج نو» در سال ۱۳۴۱ با انتشار مجموعه شعری به نام «طرح» از احمد رضا احمدی رواج پیدا کرد. شاعران «موج نو» با اینکه خود را طرفداران مکتب شعر نیما محسوب می‌داشتند، ولی برخلاف شاعران دهه ۱۳۳۰ (که نوعی سمبولیسم اجتماعی را در اشعار خود بکار می‌گرفتند) بهیچ وجه خود را «مقید» و «متعهد» نمی‌دانستند. آنها به خیال و تصویر و شکل در شعر بهاء داده و از توده های مردم و اجتماعیات گریزان بودند.<sup>۲۳۷</sup> در نتیجه طبیعی بود شاعران «موج نو» توسط شاعران «موج سیاسی» که نسبت به مردم و «توده ای زحمتکش» در خود و اشعارشان احساس تعهد عمیق میکردند، به عنوان شاعران فرهنگ پوسیده و استعماری و وابسته لقب گرفتند.

پرچمداران شعر «موج نو» - احمدی، هوشنگ چالنگی، هوتن نجات، پرویز اسلامپور و ... - نه تنها محبوبیتی بین مردم نداشتند، بلکه در ادبیات مبارزان سیاسی نیز به شاعران عصر «انقلاب سفید»، «فرهنگ افیونی» و «استعماری» نیز معروف گشتند.<sup>۲۳۸</sup> در عوض شاعران «موج شعر سیاسی»، چون گلسرخی، جعفر کوشاآبادی، شفیعی کدکنی (سرشگ)، سیاوش کسرائی و نعمت میرزازاده (میم آزر) با اینکه از ارزش یکسانی برخوردار نبودند ولی بی نهایت بین مردم محبوب بوده و در بین گروهها و سازمانهای ضد رژیم و اپوزیسیون در خارج از احترام بخصوصی برخوردار بودند. گلسرخی، بویژه بعد از مرگ نابهنگام فروغ فرخزاد، پرچمدار اصلی و محبوب این بخش از شاعران در آغاز دهه ۱۳۵۰ شد.<sup>۲۳۹</sup>

گلسرخی و دانشیان با اینکه بعد از محاکمه اعدام شدند ولیکن دفاع و مقاومت آنها بویژه اشعار انقلابی گلسرخی بر سر زبانها افتاد. در سال ۱۳۵۳، پس از اعدام گلسرخی، گروهی از نویسندگان و شاعران سرشناس مانند غلامحسین ساعدی، سعید سلطانپور، دکتر علی شریعتی، فریدون تنکابنی، نعمت میرزا زاده، هوشنگ گلشیری و فریدون توللی به خاطر یاد بود از

## فصل هفتم

گلسرخی دستگیر و روانه زندان شدند. در آستانه انقلاب، اشعار گلسرخی، بویژه شعر زیبا و توفنده و پرخروش او به اسم «بی نام»<sup>۲۲۰</sup> در بین نیروهای مارکسیستی محبوبیت بی نظیری کسب کرد.

### گروه دکتر اعظمی

«گروه دکتر اعظمی» از اتحاد بقایای «گروه مجتبی خرم آبادی» (که در اسفند ۱۳۵۲ در جریان رویارویی با رژیم سرکوب گشت) و گروه هوشنگ اعظمی، که در دهات منطقه لرستان فعالیت میکرد، در سال ۱۳۵۳ ایجاد گشت. این گروه معتقد به مارکسیسم بوده و در جریان تدارک برای آغاز مبارزات مسلحانه در یک رویا رونی با نیروهای نظامی رژیم سرکوب شد. در مرداد ۱۳۵۳، اکثر اعضای این گروه که گویا به بیش از ۷۰ نفر میرسیدند، بازداشت شده و بعد از محاکمات متعدد به زندانها روانه گشتند. خود دکتر اعظمی، که در میان مردم لرستان دارای محبوبیت زیادی بود، جزو دستگیر شدگان نبود. احتمال قوی میرود که اعظمی در جریان درگیری مردادماه ۱۳۵۳ در حوالی روستاهای «پاپولک» و «چکش کش» با نیروهای ویژه دولت مرکزی به قتل رسیده باشد.<sup>۲۲۱</sup>

### گروه ابوذر

در اوایل تابستان ۱۳۵۲، گروه ابوذر توسط عده ای از جوانان اسلامی مخالف رژیم در نهاوند بوجود آمد. اینان بلافاصله دست به عملیات مسلحانه علیه رژیم زده و در قم و نهاوند چند عمل مسلحانه موفقیت آمیز انجام دادند. رهبری این گروه در دست عباد خدارحمی، ماشالله سیف، حجت الله عبدلی، بهمن منشط و روح الله سیف بود. اکثر این افراد در بهمن ۱۳۵۲ بوسیله نیروهای انتظامی دستگیر و بلافاصله تیر باران گردیدند.<sup>۲۲۲</sup> بقایای این گروه، که در نهاوند طرفداران زیادی در بین محصلین دبیرستانها داشتند، در سالهای ۱۳۵۳-۱۳۵۵ به سازمان مجاهدین پیوستند.<sup>۲۲۳</sup>

بغیر از گروه ابوذر، در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۵ گروههای دیگر مذهبی در مخالفت با رژیم قد علم کرده و به مبارزات قهرآمیز و مسلحانه روی آوردند. این گروهها چون سازمان یکپارچه و منسجم کشوری نداشتند بزودی از طرف نیروهای پلیس و ساواک بازشناسی شده و مورد سرکوب قرار گرفتند. بقایای این گروهها نیز مثل هواداران «گروه ابوذر» در سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۶ به «سازمان مجاهدین خلق» پیوستند. اهم این گروهها عبارت بودند از: «فریاد خلق

خاموش شدنی نیست» و «گروه انصاری» در فارس و «گروه مهدویون» در اصفهان.<sup>۲۴۴</sup>

در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ به‌غیر از این گروه‌ها و سازمانهای مسلح که با اتخاذ خط مشی چریکی بمبارزه مسلحانه علیه رژیم برخاسته بودند، سازمانهای دیگری نیز بفعالیت‌های متشکل سیاسی روی آوردند که عمدتاً دارای اندیشه‌ها و نقطه نظرات مارکسیست لنینیستی بودند. این سازمانها و گروهها با اینکه با خط مشی مبارزات مسلحانه چریکی مخالفت داشتند ولی معتقد به کار طولانی سیاسی در بین زحمتکشان، بویژه دهقانان و روستائیان در جهت برآوردن مبارزات قهر آمیز توده‌ای بودند. این سازمانها نیز مثل اکثر سازمانهای ضد رژیم در این دوره بعد از شناسایی از طرف نیروهای پلیسی و امنیتی بلافاصله سرکوب و مضمحل گشتند. عمده‌ترین این نوع سازمانها عبارت بودند از: ۱- «گروه پرویز واعظ زاده» (سازمان انقلابی)، ۲- سازمان آزادیبخش خلقهای ایران و ۳- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له).

### گروه پرویز واعظ زاده (سازمان انقلابی)

پرویز واعظ زاده در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده‌ای متوسط در تهران متولد شد. او که در دبستان و دبیرستان از شاگردان ممتاز محسوب میشد بعد از اتمام تحصیلات متوسطه برای ادامه تحصیل در رشته معماری در سال ۱۳۴۱ عازم ایتالیا گشت. واعظ زاده که در جریان سالهای پر تلاطم ۱۳۳۹-۱۳۴۰ در ایران با مسائل اجتماعی و سیاسی آشنائی پیاده کرده بود، از همان آغاز ورود به ایتالیا در جریان فعالیت‌های جنبش دانشجویی قرار گرفت و به کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج پیوست. فعالیت واعظ زاده در جنبش دانشجویی توجه او را به نظریه‌های مارکسیستی جلب کرد و بعد از چندی به کمک و راهنمائی خسرو صفائی به «سازمان انقلابی حزب توده ایران» پیوست.<sup>۲۴۵</sup>

یکی از مهمترین اهداف سازمان انقلابی در آن دوره ارسال کادرهای سازمان به ایران در جهت تدارک مبارزه علیه رژیم شاه بود. واعظ زاده پس از یک سفر یکساله به چین و کوبا و دیدن آموزش‌های نظامی در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۵ به ایتالیا برگشته و تدارک بازگشت به ایران را تحت رهبری سازمان فراهم ساخت. واعظ زاده بالاخره در آذر ۱۳۴۸ بعد از خداحافظی از همسرش معصومه (شکوه) طوافچیان که در این زمان مشغول تحصیل پزشکی بود، راهی ایران شد.

واعظ زاده بعد از ورود مخفیانه به ایران با سرمایه‌ای که سازمان انقلابی در اختیارش گذاشته بود یک مغازه کشیافی در خیابان آینه‌هاور (تهران) باز کرد و سالها به تحقیق پیرامون

## فصل هفتم

ساختار اجتماعی جامعه ایران دست زد.<sup>۲۲۶</sup> نتیجه این تحقیق در سال ۱۳۵۶ تحت عنوان «تحقیق درباره اوضاع کنونی ایران و وظایف ما» انتشار یافت.<sup>۲۲۷</sup>

واعظ زاده در کنار این تحقیقات به کار و مبارزه سیاسی جدی و غیر علنی پرداخت و در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۵ موفق شد که تشکیلات سازمان را بسط دهد. در سال ۱۳۵۳ واعظ زاده با سیروس نهاوندی نیز تماس برقرار ساخت. آشنائی واعظ زاده با نهاوندی به سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۸ برمیگشت. نهاوندی از اعضای اولیه سازمان انقلابی بود و همراه واعظ زاده و دیگران برای یک دوره آموزشی در سال ۱۳۴۴ به چین رفته بود. بعد از بازگشت از چین به اروپا زمانیکه هنوز واعظ زاده در ایتالیا یکی از مسئولین نشریه «توده» ارگان سازمان انقلابی، بود نهاوندی به ایران گسیل شد. اما نهاوندی بعد از بازگشت به ایران و در جریان فعالیت های سیاسی خود به این نتیجه رسید که در ایران مبارزه مسلحانه حتماً باید با مشی چریکی همراهی داشته باشد. در نتیجه نهاوندی در اواخر دهه ۱۳۴۰ بعد از فاصله گیری از سازمان انقلابی با حمایت بخشی از یاران خود به ایجاد تشکیلات مستقلی به نام «سازمان رهائی بخش خلق های ایران» دست زد. این سازمان با اینکه از مشی چریکی شهری و خط مشی کوبا دفاع میکرد ولی به تلفیقی از این خط مشی با خط مشی توده ای و کار در میان روستائیان نیز اعتقاد داشت.

بعد از ایجاد «سازمان رهائی بخش خلقهای ایران» سازمان انقلابی یکی از کادرهای رهبری خود را عازم ایران ساخت که با نهاوندی تماس برقرار سازد. در جریان تماس و مذاکراتی که از طرف نماینده سازمان انقلابی با نهاوندی انجام گرفت، روشن شد که نهاوندی و دیگر فعالین سازمان آزادیبخش با نظرات سازمان انقلابی درباره نوع و مشی مبارزه مسلحانه موافق نیستند. در عین حال به خاطر گذشته مشترک و دیگر هماهنگی هایی که موجود بود، قرار شد رابطه «سازمان رهائی بخش» با سازمان انقلابی ادامه یابد. بر همین اساس و بر پایه رفاقتی که بین واعظ زاده و نهاوندی بویژه در دوره آموزش در چین ایجاد شده بود، واعظ زاده چندی پس از بازگشت به ایران با او تماس گرفت و همکاری و تبادل نظر میان در سازمان شروع شد.<sup>۲۲۸</sup>

در اواخر سال ۱۳۵۰، در نتیجه فعالیت های چریکی سازمان رهائی بخش خلقهای ایران به خصوص تلاش برای ربودن سفیر آمریکا سیروس نهاوندی همراه تعدادی از کادرهای سازمان رهائی بخش دستگیر شدند. بعد از مدتی، نهاوندی ضمن تماس با مهوش جاسمی یکی از اعضای سازمان انقلابی در ایران مدعی شد که از بیمارستان شماره ۲ ارتش گریخته و در جریان فرار تیری به پایش خورده و او را شدیداً زخمی ساخته است. واعظ زاده و دیگر اعضای رهبری

## فصل هفتم

سازمان انقلابی در داخل ایران - دکتر کوروش لاشانی، مهوش جاسمی و شکوفه طوافچیان - بر آن شدند که از نهائندی در مخفیگاه خود نگهداری کنند.<sup>۲۲۹</sup>

ولی واقعیت، که در جریان حوادث سالهای ۱۳۵۳-۱۳۵۵، بیشتر روشن گشت این بود که نهائندی در زندان به همکاری با ساواک تن در داده و فرار او از زندان ساختگی بود. در اوایل پائیز ۱۳۵۵ یک اتفاق سیاسی هویت جدید نهائندی را به عنوان یک عنصر پلیسی بر ملا ساخت.

در پائیز ۱۳۵۵، واعظ زاده با همکاری یکی از اعضای سازمان انقلابی جزوه ای بمناسبت مرگ مائوتسه دون تدوین کرد. در آن زمان امکانات چاپی سازمان سخت محدود بود. قرار بر این شد که این جزوه را فقط در میان افراد علاقمند به مسایل سیاسی پخش کنند. به همین جهت از سوی نهائندی پیشنهاد شد که هر یک از اعضای دو سازمان، نام پنج نفر از کسانی را که حدس میزدند جزو عناصر سیاسی هستند در اختیار سازمان بگذارند تا به ترتیبی آن جزوه در اختیارشان قرار گیرد. بدین ترتیب اعضای سازمان رهائی بخش و سازمان انقلابی در ایران سیاهه ای از نام ۳۵۰ نفر جمع آوری کردند و قرار شد جزوه درباره درگذشت مائو در اختیارشان قرار گیرد. نهائندی این لیست را در اختیار ساواک قرار داد. وقتی ساواک ضربه ای اساسی را به این دو سازمان وارد ساخت نه تنها بخش اعظم اعضاء و هواداران هر دو سازمان کم و بیش در یک روز بازداشت شدند، بلکه تمام کسانی که نامشان در آن لیست بود نیز به دام پلیس افتادند.

در جریان این حمله در آذرماه ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) مخفیگاه واعظ زاده و همسرش معصومه طوافچیان، که چند سال قبل از ایتالیا برگشته و به واعظ زاده پیوسته بود، به محاصره درآمد. واعظ زاده برای اینکه به دست پلیس نیفتد، به مقاومت و مبارزه مسلحانه دست زد و از این طریق امکان فرار همسرش را فراهم کرد. پس از فرار از مخفیگاه، طوافچیان، بی خبر از همکاری نهائندی با ساواک، با او تماس برقرار برکرد و از او خواست تا پناهگاه جدیدی برایش مهیا کند. اندکی بعد از این تماس، طوافچیان نیز که محل اختفایش توسط نهائندی لو رفته بود، به دام ساواک افتاد و زیر شکنجه ماموران ساواک جان باخت. نهائندی بر این اساس و بر پایه آشنائی و تماسی که با جریان های سیاسی مترقی داشت تعداد زیادی از انقلابیون دیگر از جمله بهرام آرام را که از رهبران مجاهدین مارکسیست بود زیر تیغ رژیم فرستاد.

بررسی حوادث در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۵ در رابطه با سازمان انقلابی و سازمان رهائی بخش در ایران نشان میدهد که نهائندی پس از فرار ساختگی خود از زندان بر اثر عدم

## فصل هفتم

هوشیاری گروه واعظ زاده موفق میشود بعنوان رهبر «سازمان آزادیبخش خلقهای ایران» با آنها ارتباط برقرار کند. نهاوندی که در زندان بیکی از مهره های ساواک تبدیل شده و تعلیمات پلیسی دیده بود، با لو دادن اکثر اعضای «سازمان آزادیبخش» و گروه واعظ زاده توانست ضربه سنگینی به فعالیت این دو سازمان وارد آورد. در زیر ضربات و یورش ساواک «سازمان آزادیبخش» بکلی نابود گشت و واعظ زاده و پنج تن دیگر از اعضای رهبری و کادرهای سازمان انقلابی (خسرو صفائی، گرسیوز برومند، محمد تقی سلیمانی، شکوه طوافچیان و وفا جاسمی) نیز در آذرماه ۱۳۵۵ پس از ۷ سال مبارزه مخفی در اقامتگاه خود به محاصره نیروهای پلیسی ساواک درآمد و در جریان چند رویارویی به هلاکت رسیدند.<sup>۱۵۰</sup> با مرگ واعظ زاده و یارانش و دستگیری و حبس اکثر اعضای «سازمان رهائی بخش» عمر این دو گروه در ایران پایان رسید.

### سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له)

بعد از دستگیری و اعدام اسماعیل شریف زاده، عبدالله معینی و ملا آواره شلماشی از رهبران «کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان ایران» در سال ۱۳۴۷<sup>۱۵۱</sup> بقایای این تشکل در سالهای ۱۳۴۸-۱۳۵۰ استراتژی و سیاست های سازمان خود را مورد نقد و بررسی قرار دادند. با توجه به تجربه حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون از یک سو و نقد جدی از «آوانتوریسم» و «والونتاریسم» تئوری «کانون شورشی» رایج در داخل چپ مارکسیستی کشورهای آمریکای لاتین از سوی دیگر، فعالین جنبش کردستان ایران به این نتیجه رسیدند که باید از چهارچوب های سنتی و صرفاً ملی خارج شد و به فعالیت سراسری کمونیستی در ایران پرداخت. این عناصر کمونیستی که در بحبوحه انقلاب ایران به ایجاد «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له)» موفق گشتند، بر آن بودند که «حق تعیین سرنوشت ملی» و مبارزه برای وصول آن جدا از مبارزه برای آرمانهای کمونیستی برای سرتاسر ایران نیست. رهبران محفلهای متعدد روشنفکران و مبارزان کُرد مارکسیست که در سال ۱۳۵۷ بعد از آزادی از زندان و تماس با فعالین خارج از ایران به ایجاد «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان» توفیق یافتند، عبارت بودند از: محمد حسین کریمی، شعیب زکریائی، فواد سلطانی، یوسف اردلان و عبدالله مهتدی. این محفلها و رهبرانشان براساس اندیشه های مائوتسه دون و تجربه جنگ توده ای در چین مشی چریکی شهری را که از طرف سازمانهای چریکی، بویژه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، پیاده شده بود مورد نقد شدید قرار دادند. براساس این تحلیل، بخش اعظم فعالیت های کومه له در سالهای بعد از انقلاب در روستاها و شهرهای کوچک کردستان ایران تمرکز یافت. در فصل دهم (جلد دوم این کتاب) ما به تفصیل به کم و کیف این سازمان، که در

## فصل هفتم

دوره بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب بیکی از قویترین سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی ایران تبدیل شد، خواهیم پرداخت.

در دوره ۱۳۵۴-۱۳۵۶، به غیر از سازمان انقلابی، سازمان رهائی بخش خلقهای ایران و سازمان کومه له، سازمانهای دیگری نیز در صحنه سیاسی ایران ظهور کردند که از موضع مارکسیستی براساس اندیشه های مائوتسه دون با خط مشی چریکی مخالفت میکردند و مبارزات طولانی و مسلحانه توده ای را تبلیغ میکردند. بخشی از این سازمانها عبارت بودند از:

۱- «کمون های شهری و روستائی» که در ۱۳۵۶ در ارتباط با سایر محافل مارکسیستی موفق به ایجاد «سازمان کمونرها» شد. این سازمان بعد از پیروزی انقلاب رشد کرده و در پائیز ۱۳۵۸ همراه با هفت سازمان طرفدار اندیشه های مائوتسه دون، «حزب رنجبران ایران» را بوجود آوردند.

۲- «گروه ستاره سرخ» که عمدتاً اعضای معتقد به اندیشه های مائوتسه دون بودند و در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۵ در ایران فعالیت داشت. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد این تشکل در سال ۱۳۵۵ توسط نیروهای امنیتی رژیم سرکوب گشت.

۳- گروه داریوش نیکو(در کرمانشاه) که نگارنده از کم و کیف آن اطلاعی ندارد.



در آستانه انقلاب ایران (۱۳۵۶-۱۳۵۷)، گرچه بعلت چپ روی های هیجان زده عناصر «مارکسیست شده» سازمان مجاهدین خلق(که به پراکندگی و حتی به دستگیری و قتل برخی از کادرهای مذهبی این سازمان منجمله شریف واقفی و صمدیه لباف انجامید.)، بدبینی در صفوف خلق نسبت به کمونیستها بوجود آمد و گرچه بعلت خیانت افرادی نظیر سیروس نهاوندی و تبدیل آنها به مهره های ساواک، ضربات شدیدی به جنبش مارکسیست لنینیستی وارد شد ولی در صحنه مبارزات طبقاتی و ملی جامعه ایران، حقانیت ارزیابیها و نقطه نظرات گروههای مارکسیست لنینیستی جا افتاد. آنها توانستند بتدریج با تحلیل از مسائل انقلاب ایران، رشد بیشتری کرده و تلاش خود را برای گسترش نفوذ خود در میان توده ها و ایجاد پیوند با زحمتکشان دوچندان کنند و در مبارزات اعتصابی کارگران در پائیز ۱۳۵۷ فعالانه شرکت جویند.

## سیاست رژیم شاه و «حزب رستاخیز»

## در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷

در دوره ۱۳۵۲-۱۳۵۶ سیاست رژیم شاه نسبت به تمام سازمانها و گروههایی که چه مسلحانه و چه غیر مسلحانه علیه نظام موجود مبارزه میکردند، سیاست سرکوبگری وحشیانه بود، بدون تردید، شکست «انقلاب شاه و ملت»، که با آغاز سال ۱۳۵۴ بطور فزاینده ای آشکار شده بود،<sup>۲۵۲</sup> سیاست سرکوب و خفقان رژیم علیه مخالفین را در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۶ شدت بخشید. شاه و طرفدارانش در اجرای این سرکوبها از پنج منبع و نهاد استفاده میکردند. این پنج منبع و نهاد که تکیه گاههای اصلی حاکمیت را تشکیل میدادند عبارت بودند از:

۱- حمایت بیدریغ آمریکا از رژیم شاه بویژه در دوره پانزده سال آخر عمر رژیم (۱۳۴۲-۱۳۵۷)<sup>۲۵۳</sup>

۲- رهبری ارتش و دیگر نیروهای نظامی،<sup>۲۵۴</sup>

۳- ساواک و دیگر سازمانهای اطلاعاتی،<sup>۲۵۵</sup>

۴- دربار و حامیان رژیم و کنترل آنان بر نفت<sup>۲۵۶</sup> و

۵- حزب رستاخیز.

«حزب رستاخیز» در سال ۱۳۵۳ توسط شاه ایجاد گشت.<sup>۲۵۷</sup> با تشکیل حزب رستاخیز، به عنوان یک حزب واحد دولتی، استبداد رژیم ضد خلقی شاه به اوج خود رسید. پیش از آن یعنی در دوره حکومت منوچهر اقبال سیستم دو حزبی «ملیون» و «مردم» برقرار شده بود و سپس در دوره نخست وزیری حسنعلی منصور «حزب ایران نوین» ایجاد گردید. ولی با آغاز دهه ۱۳۵۰، شاه با گرایش بسوی اتخاذ سیاست های شبه فاشیستی - سلطنتی حتی از مخالفین با وفای خود نیز (که هر از گاهی به انتقادهای ملایم از دولت وقت، آنها را با اجازه خود شاه دست میزدند) سلب آزادی کرد. این سیاست در فعالیتهای انتخاباتی برای مجلس بیست و پنجم، زمانی که بعضی از اعضای «حزب مردم» از عباس هویدا نخست وزیر (که رهبر «حزب ایران نوین» بود) انتقاد کردند، عیان گشت. در عرض چند روز بعد از انعکاس این انتقادات، ناصر عامری رهبر «حزب مردم» طبق تصمیم سری کمیته مرکزی از حزب اخراج گردید. چند روز بعد او در یک حادثه مرموز و قتیکه ماشین سواری او با یک گاو تصادف کرد!، کشته شد. بعد از این جریان بھر نوع انتقاد پایان داده شد و رسانه های گروهی، که اساساً تحت کنترل ساواک بودند، شروع به تبلیغ «اهمیت وحدت» و صحبت از «یکپارچگی» و «همبستگی ملی» کردند. هدف



## فصل هفتم

این تبلیغات ایجاد جو برای اعلام ایجاد سیستم تک حزبی از طرف شاه بود. چون رکود اقتصادی و ازدیاد بیکاری، وابستگی شدید ایران به آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی حتی از نظر کشاورزی و تورم مالی، نارضایتی در بین توده های مردم را بیش از پیش گسترش داده بود، رژیم برای سرکوب بیشتر مردم از یک سو و پایان دادن به ظهور تضادهای مختلف در درون قدرت حاکمه از سوی دیگر دست بتدارک تأسیس «حزب رستاخیز» زد، تا بدینوسیله بقدرت استبدادی خود استحکام بخشد.

اندیشه ایجاد یک حزب واحد «فراگیر» از سوی بخشی از تحصیل کرده های ایرانی که در دانشگاه های آمریکا و اروپا علوم سیاسی - اجتماعی تحصیل کرده بودند و در آغاز دهه ۱۳۵۰ به سلک مشاوران سیاسی مورد اعتماد شاه درآمده بودند، به شاه پیشنهاد شد. این تحصیلکرده ها که عمدتاً توسط هوشنگ انصاری و جمشید آموزگار و با حمایت و عنایت عباس هویدا و اسدالله علم در خدمت رژیم شاه قرار گرفته بودند، تحت تاثیر نظریات سیاسی ساموئل هانتینگتون استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد قرار داشتند. هانتینگتون معتقد بود که راه رسیدن به ثبات سیاسی و پیشرفت در کشورهای در حال توسعه جهان سومی مثل ایران ایجاد یک حزب نیرومند و منسجم و آمرانه (authoritarian) است که به صورت عامل پیوند بین دولت و جامعه عمل خواهد کرد و در نهایت پشتیبان هیئت حاکمه در اجرای برنامه های سیاسی و اجتماعی او خواهد بود. شایان توجه است که خود هانتینگتون در آن زمان اتخاذ سیاست ها و استقرار دیکتاتوریهایی ضد خلقی در کشورهایی مثل ایران و فیلیپین را با نگارش کتابهای متعدد توجیه کرده و به بیدادگریهای لجام گسیخته آنها تحت پوشش «توسعه» و «ثبات» مشروعیت میداد.<sup>۲۵۸</sup> امروزه استاد هاروارد صد و هشتاد درجه موضع عوض کرده و طبق منطق حرکت سرمایه تبلیغ میکند که تنها راه «ثبات» سیاسی و «توسعه» اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه مبارزه علیه دیکتاتوریها، «تغییر رژیم» و صدور دموکراسی است.<sup>۲۵۹</sup>

بهر رو ایدئولوگهای مشاور شاه در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۳ با برگزاری سمینارها و انتشار کتاب و مجلات بتدارک ایجاد یک حزب دولتی و فراگیر و شاهنشاهی رفته و عملاً شکل یک دیکتاتوری نظامی از کار افتاده را تغییر داده و به آن یک نمای استبدادی تک حزبی دولتی دادند. در این دوره، شاه و مشاورین سیاسی او ادعا کردند که در نتیجه اصلاحاتی که در دوره «انقلاب شاه و ملت» (۱۳۴۲-۱۳۵۲) در جامعه انجام یافته گویا در ایران طبقات و استثمار طبقاتی از بین رفته و در نتیجه مبارزه طبقاتی نیز در جامعه ایران وجود ندارد.<sup>۲۶۰</sup> در ششمین کنفرانس آموزشی که در پائیز ۱۳۵۲ در تهران برپا گشت ادعا شد که ایران نه یک کشور سوسیالیستی و

## فصل هفتم

نه یک کشور سرمایه داری است. برگزارکنندگان کنفرانس اعلام کردند که نظام حاکم اجتماعی در ایران یک نظام ویژه است و بمنزله نظام «هماهنگی آزادیهای فردی و وفاداری مردم به دولت» است. براساس این ادعاها و تبلیغات درباره «وحدت» جامعه ایران، شاه در آغاز سال ۱۳۵۴ طی یک سخنرانی در برابر نمایندگان مطبوعات، اعضای دولت و رهبران دو حزب سلطنتی («ایران نوین» و «مردم») استقرار سیستم یک حزبی را با تشکیل «حزب رستاخیز ایران» اعلام کرد. در این سخنرانی اصول ایدئولوژیکی حزب رستاخیز - وفاداری به قانون اساسی ایران، حمایت از نظام شاهنشاهی و قبول و حمایت از «انقلاب شاه و ملت» - از طرف شخص شاه فورموله شد.<sup>۲۶۱</sup> او هم چنین خاطر نشان ساخت که تمام کسانی که به سه اصل فوق الذکر معتقد نباشند از آن پس «مارکسیست های خائن» شناخته میشوند و از تمام حقوق باید محروم گردند. شاه در ضمن در این سخنرانی به صراحت گفت که آنهایی که مخالف هستند جایشان در ایران نیست یا باید زندانی شوند و یا کشور را ترک کنند.<sup>۲۶۲</sup>

در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۵، حزب رستاخیز نهادهای خود را در تهران و شهرستانها توسعه داد. کمیته مرکزی حزب، که بصورت بسیار مصنوعی و ساختگی از اعضای رهبری دو جناح «محافظه کار» (به رهبری هوشنگ انصاری) و «ترقیخواه» (به رهبری جمشید آموزگار) تشکیل یافته بود، امیر عباس هویدا نخست وزیر را به دبیر کلی برگزید. چون احزاب سلطنت طلب «ایران نوین» و «مردم» بنفع حزب «فراگیر» رستاخیز منحل شده بودند، در نتیجه نمایندگان دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی که آخرین مجلس دوره پهلویها بود، همگی بعد از سوگند به سه اصل «انقلاب سفید» و حزب رستاخیز زیر نظر ساواک و با تایید رئیس اطلاعات شاه (سپهبد حسین فردوست) انتخاب شدند.<sup>۲۶۳</sup>

در این دوره که نزدیک به سه سال و نیم طول کشید، در وزارتخانه ها و ادارات دولتی و دانشگاهها عضویت در حزب رستاخیز اجباری بود. پنج نشریه «رستاخیز بومیه»، «رستاخیز کارگران»، «رستاخیز کشاورزان»، «رستاخیز جوانان» و «اندیشه رستاخیز» ارگانهای مطبوعاتی و تئوریک و فلسفی حزب را تشکیل میدادند.

با همه تلاشی که شاه و گردانندگان حزب رستاخیز برای «توسعه» و «ثبات سیاسی» در ایران به عمل آوردند نتوانستند اکثریت مردم ایران، بویژه جوانان را قانع سازند که مردم ایران می توانند از طریق «اصلاحات ارضی»، «انقلاب شاه و ملت» و «نظام شاهنشاهی» به فردای بهتری در ایران مستقل و آزاد دست یابند. در حقیقت آنچه که در ایران تحت نام اصلاحات ارضی «انقلاب شاه و ملت» اجرا شد عبارت بود از استقرار مناسبات بورژوازی بجای مناسبات

## فصل هفتم

ارباب رعیتی در روستاها و نه از بین بردن طبقات و استثمار طبقاتی.<sup>۲۶۴</sup> انحلال دو حزب سلطنت طلب و برقراری نظام تک حزبی «رستاخیز» گواه این امر بود که حتی وجود دو حزب مختلف بورژوائی در ایران با وجود اینکه هر دو صد در صد در چهارچوب «انقلاب سفید» فعالیت و عمل میکردند با منافع رژیم شاهنشاهی «مونارکوفاشیستی» وفق نمیدهد. ایجاد «حزب رستاخیز ایران» و ترکیب سازمانهای رهبری کننده آن نشانه آن بود که حاکمیت بیش از پیش در جهت استحکام پایگاه های یک نظام سیاسی مونارکوفاشیستی به حرکت افتاده است. علیرغم کوشش های رژیم شاه و ازدیاد خفقان و سرکوب<sup>۲۶۵</sup>، حاکمیت نتوانست از پیدایش و گسترش جنبش های توده ای که میرفت اوج بگیرد، جلوگیری کند. رژیم شاه که در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ خود را در مقابل این جنبشهای عظیم توده ای در خطر نابودی و درماندگی می دید، دست به عقب نشینی زده و اعلام فضای باز سیاسی نمود.<sup>۲۶۶</sup> اما سیاست چماق و نان قندی رژیم این بار دیگر کارگر نیفتاد و مبارزات توده ای، که از زاغه های بخش خارج از محدوده نشینان تهران در تابستان ۱۳۵۶ آغاز شده بود، تکامل یافته و در پائیز و زمستان ۱۳۵۷ به اوج خود رسید.<sup>۲۶۷</sup>

در این جنبشهای توده ای بقایای تمام سازمانها و احزاب و گروههای ملی گرا، مذهبی و چپ که در جریان بیست و پنج سال استبداد پهلوی یا سرکوب گشته و یا غیر قانونی اعلام شده بودند، دوباره به فعالیت های علنی روی آوردند.

پیروزی انقلاب ضد استبدادی و ضد-امپریالیستی در سرنگون ساختن رژیم در بهمن ۱۳۵۷ شور و شوق انقلابی عظیمی در صفوف توده های مردم برای اخذ و دفاع از استقلال و آزادی و حقوق دموکراتیک ملی و مدنی بوجود آورده و فضای مساعد جدید برای ادامه مبارزات سیاسی توسط سازمانها، احزاب و گروههای مختلف ایجاد کرد. در جلد دوم این کتاب، در سه فصل ما به چند و چون این احزاب و سازمانها از آغاز انقلاب تا سال ۱۳۸۴ خواهیم پرداخت.

## پی نویس های فصل هفتم

- ۱- برای اطلاعات کافی درباره عدم وجود توسعه سیاسی و بعضی تغییرات در ساختار و صورت بندی اقتصادی - اجتماعی در این دوره، رجوع کنید به:
  - F. Fesharaki «توسعه ای صنعت نفت ایران» نیویورک، ۱۹۷۶.
  - حسن ارسنجانی، «مسئله اصلاحات ارضی در ایران» در مجله «مسائل ایران»، شماره ۱ (دیماه ۱۳۴۰).
  - سازمان برنامه و بودجه ایران، «سالنامه آمار کشور»، تهران، ۱۳۵۶.
  - احمد اشرف، «شاخص های اجتماعی ایران»، تهران، ۱۳۵۵.
  - G. Lenczowski، «ایران در دوره پهلوی ها»، اسناتفورد، ۱۹۷۸.
  - H. Amirsadegi «ایران قرن بیستم»، لندن، ۱۹۷۷.
  - B. Bayne «پادشاهی ایران در دوره گذار»، نیویورک، ۱۹۶۸ و
  - R. Graham «توهم قدرت»، نیویورک، ۱۹۷۹.
- ۲- درباره ابعاد ترور و خفقان در این دوره، برای نمونه رجوع کنید به:
  - نامور، همانجا، صفحات ۱۳ به بعد و
  - R. Barahani «آدمخواران تاجدار: یادداشت هانی درباره خفقان در ایران»، نیویورک، ۱۹۷۷.
- ۳- برای اطلاعات کافی درباره برنامه سیاست های ضد چریکی و ضد قیام، رجوع کنید به:
  - J. Fisher «گزارش از ایران»، در مجله «هارپر»، آوریل ۱۹۶۵.
  - P. Avery «ایران در دوره ۱۹۶۴-۱۹۶۸...»، در مجله «جهان امروز»، نوامبر ۱۹۶۸.
  - H. Richards «اصلاحات ارضی و کمپانیهای فراملی کشاورزی در ایران»، در مجله «Merip»، شماره ۴۳ (دسامبر ۱۹۷۵) و
  - جزئی، همانجا، جلد دوم، صفحه ۷۰.
- ۴- انتشارات مصدق، «مکاتبات مصدق: تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم»، پاریس، ۱۳۵۶ و محمد علی همایون کاتوزیان، «خاطرات سیاسی خلیل ملکی»، اروپا، ۱۳۶۰، صفحات ۶۱-۶۹
- ۵- درباره چگونگی محاکمه نظامی خلیل ملکی و بازداشت، رجوع کنید به: انتشارات جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا، «متن اصلی دفاعیه علیجان شانی»، اروپا، ۱۳۴۴.
- ۶- برای اطلاعات بیشتر درباره مسأله اصل تحزب، مخالفت با تبدیل جبهه ملی به یک حزب سرتاسری و رابطه بقایای «جبهه ملی سوم» با فعالین «نهضت آزادی» در داخل و خارج از ایران، رجوع کنید به:

## فصل هفتم

- جبهه ملی، «قطعه‌نامه»، تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۱-۳.
- جبهه ملی، «اعلام خطر»، تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۱-۳.
- «نهضت آزادی و جبهه ملی ایران»، در نشریه «نهضت آزادی ایران»، ۲۱ خرداد ۱۳۴۰.
- «درسهای ۱۳۴۲»، در نشریه «خبرنامه»، تیر ۱۳۴۸، صفحات ۱-۲ و
- م. انوشه، «حزب توده و جبهه ملی»، در نشریه «ماهنامه مردم»، شهریور ۱۳۴۴، صفحات ۵-۱.
- ۷- درباره فعالیت های خسرو قشقانی در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۲، رجوع کنید به: حمید شوکت، «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با ایرج کشکولی»، سار پروکن، ۱۳۷۸، صفحات ۱۹-۳۲.
- ۸- برای جزئیات، رجوع کنید به: «اهداف نهضت آزادی»، در نشریه «مجاهد»، شماره ۵ (اردیبهشت ۱۳۵۶)، صفحات ۱-۴، «پانزدهمین سالگرد نهضت آزادی»، در نشریه «مجاهد»، (اردیبهشت ۱۳۵۵) صفحات ۱-۵ و محمدعلی میرزائی، «تشکیل نهضت آزادی»، در روزنامه «اطلاعات»، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.
- ۹- رجوع کنید به: فصل ششم، بخش سوم.
- ۱۰- نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۴۶۱-۴۶۳.
- ۱۱- محسن مدیر شانه چی، «احزاب سیاسی ایران با مطالعات موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست ها»، تهران، ۱۳۷۱، صفحات ۶۱-۷۵.
- ۱۲- Abrahamian، همانجا، صفحات ۴۶۲-۴۶۳.
- ۱۳- نجاتی، همانجا، صفحات ۴۶۹-۴۷۲.
- ۱۴- رجوع کنید به شماره های مختلف نشریه «قدس»، که توسط قطب زاده و یارانش در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۶ در پاریس منتشر میگشت. این نشریه ارگان خبری-سیاسی «انجمن دانشجویان اسلامی» در پاریس بود.
- ۱۵- درباره تمایلات ملی مذهبی و گرایشات سوسیالیستی بنی صدر، در دوره ۱۳۴۸-۱۳۵۵، رجوع کنید به:
- A. Banisadr و P. Vielle (گردآورندگان)، «تفت و قهر»، پاریس، ۱۹۷۴.
- A. Nobari (گردآورنده) «ایران منفجر میشود»، استانفورد، ۱۹۷۸.
- ابوالحسن بنی صدر، «موقعیت ایران و نقش مدرس»، جلد اول: «سیری در تاریخ تحول اقتصادی و سیاسی و طبیعی ایران و اندیشه و اخلاق سیاسی مدرس»، پاریس، ۱۳۵۶ و
- ابوالحسن بنی صدر، «موازنه ها»، پاریس ۱۳۵۷.
- ۱۶- درباره فعالیت های سیاسی ابراهیم یزدی در دوره ۱۳۴۹-۱۳۵۴، رجوع کنید به:
- J. E. Chehabi «سیاست و نوگرانی مذهبی در ایران»، نیویورک، ۱۹۹۰، صفحات ۲۰۰-۲۰۱.

## فصل هفتم

- ۱۷- درباره بیوگرافی و شرح حال سیاسی و اندیشه های علی شریعتی، رجوع کنید به:
- جمعی از شاگردان شریعتی در جنوب کالیفرنیا، «تقدیم به استاد»، لوس آنجلس، ۱۳۵۶.
  - «زندگی شهید علی شریعتی»، در نشریه «سجاده»، شماره ۵ (مرداد ۱۳۵۶)، صفحات ۱-۹.
  - بنیاد شریعتی و انتشارات همگام، «دکتر شریعتی»، تهران، ۱۳۵۸.
  - علی شریعتی، «اگر پاپ و مارکس نبودند»، تهران، ۱۳۵۸ و
  - حمید احمدی (گرد آورنده و مترجم) «شریعتی در جهان، نقش دکتر علی شریعتی در بیدارگری اسلامی از دیدگاه اندیشمندان و محققان خارجی»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۱۸- درباره سیر تکاملی این گروه در درون جبهه ملی خارج از ایران و سپس فعالیت گروه در خاورمیانه در جهت تدارک برای ایجاد یک هسته کمونیستی، رجوع کنید به:
- گروه اتحاد کمونیستی، «چه نباید کرد؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۶، صفحات ۱۸-۲۳ و
  - تراب حق شناس، «احزاب و سازمانهای جنبش کمونیستی ایران»، در مجله «نقطه»، سال سوم، شماره ۷ (بهار ۱۳۷۶)، صفحات ۷-۱۵ و
  - «تاریخچه مختصر فعالیت»، در نشریه «رهائی»، نشریه سازمان وحدت کمونیستی، شماره ۴ (فروردین ۱۳۵۸)، صفحات ۳-۱۰.
- ۱۹- درباره پیشینه ای عباس شهریاری و خدمات او به جنبش چپ ایران در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۸، رجوع کنید به:
- اسکندری، «خاطرات»، همانجا، جلد سوم، صفحات ۵۵-۱۴۹.
  - نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳۲۸ و
  - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «اعدام انقلابی عباس شهریاری»، ۱۳۵۴، بدون ذکر مکان چاپ.
- ۲۰- درباره تمجیدها و حمایت مطبوعات شوروی از «انقلاب سفید» شاه بطور مثال، رجوع کنید به:
- روزنامه «اطلاعات هوائی»، از ۲ تا ۵ اسفند ۱۳۴۲ و
  - ایوانف، همانجا، صفحات ۲۳۵-۲۳۶.
- ۲۱- درباره ریشه ها و رشد اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی بین احزاب کمونیست شوروی و چین و تأثیر آنها در جنبش کمونیستی ایران، رجوع کنید به:
- Zabih، همانجا، صفحات ۲۲۷-۲۲۹ و ۲۴۱-۲۴۵.
  - D. N. Jacobs (گردآورنده)، «مانیفست جدید کمونیست و مدارک مربوطه»، چاپ ایلینوی، ۱۹۶۱.
  - D. W. Treadgold، «کمونیسم شوروی و چین: همگونی ها و نا همگونی ها»، لندن، ۱۹۶۷، صفحه ۹۰۶.

## فصل هفتم

- K. Mehnert «پکن و مسکو» نیویورک، ۱۹۶۳ و  
- G. F. Hudson و دیگران (گردآورندگان)، «اختلافات چین و شوروی»، نیویورک،  
۱۹۶۷.
- ۲۲- مجله «توده»، شماره ۲۱، همانجا، صفحات ۷۴-۷۶.
- ۲۳- روزنامه «مردم»، ۴ آذر ۱۳۴۰.
- ۲۴- Zabih همانجا، صفحات ۲۳۰-۲۳۶.
- ۲۵- همانجا، صفحه ۲۳۷.
- ۲۶- R. Radmanesh «پیام به بیست و دومین کنگره حزب کمونیست شوروی در ۲۸ اکتبر  
۱۹۶۱»، در نشریه «تبلیغات و جریانات کمونیستی در خاورمیانه»، شماره ۹۸ (نوامبر  
۱۹۶۱).
- ۲۷- مجله «دنیا»، سال هفتم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۴۵).
- ۲۸- روزنامه «مردم»، ۱۵ اسفند ۱۳۴۱.
- ۲۹- «مبارزه مسلحانه در کردستان»، در مجله «توده»، شماره ۱۹ (مرداد ۱۳۵۰) صفحات ۱-۳۱  
و کنفرانس‌یون دانشجویان ایرانی (سیس) «درباره ساواک»، بدون ذکر مکان چاپ ۱۳۴۸،  
صفحات ۱۶۵-۱۶۸.
- ۳۰- «کنگره دوم حزب دموکرات کردستان»، در نشریه «توفان»، شماره ۱۵ (شهریور ۱۳۴۴)
- ۳۱- Abrahamian، همانجا، صفحه ۴۵۳.
- ۳۲- برای نمونه، رجوع کنید به: M.R. Izady، «کتب مجمل: گردان»، واشنگتن، ۱۹۹۲، صفحات  
۱۱-۲۰۹.
- ۳۳- احمد قاسمی و غلامحسین فروتن، «نامه سرگشاده به اعضای حزب توده»، بدون ذکر مکان  
چاپ، اردیبهشت ۱۳۴۴ و اسکندری، «خاطرات»، همانجا، جلد سوم، صفحات ۹۷-۱۰۶.
- ۳۴- نشریه «توفان»، ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، شماره ۲۳ (فروردین ۱۳۴۵)  
صفحات ۱-۳.
- ۳۵- برای جزئیات فرار قاسمی، فروتن و سفائی از اروپای شرقی به اروپای غربی و همکاری آنها  
با بانیان «سازمان انقلابی»، رجوع کنید به: شوکت، همانجا، صفحات ۱۰۵-۱۰۶ و حمید  
شوکت، «گفتگو با کورش لاشائی: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، تهران، ۱۳۸۱،  
صفحات ۷۲-۷۶.
- ۳۶- شوکت، «گفتگو با کورش لاشائی»، همانجا، صفحات ۷۳-۷۵.
- ۳۷- درباره اختلافات قاسمی، فروتن و سفائی با رهبران سازمان انقلابی، رجوع کنید به:  
- نشریه «توفان»، شماره ۱۸ (دی ۱۳۲۲)، شماره ۱۹ بهمن (۱۳۴۴)،  
- سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، «نمونه منفی»، نشریه شماره ۲۴، بدون ذکر مکان  
چاپ، ۱۳۴۹.

## فصل هفتم

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان. «نامه رفقا». نشریه شماره ۶، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۵.
- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، «وحدت اصولی مارکسیست - لنینیست‌ها درباره نار و دست» «توفان»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۲۸ و
- «جنبش کمونیستی در ایران»، نشریه «توده»، شماره ۲۱ (مرداد ۱۳۵۰).
- ۳۸- نشریه «توفان»، شماره ۱۳ (نیمه دوم مرداد ۱۳۴۴).
- ۳۹- درباره فعالیت های سیاسی احمد قاسمی در دوران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، رجوع کنید به: Abrahamian, همانجا، صفحات ۲۹۶-۲۹۷.
- ۴۰- «رفیق قاسمی نمونه اصولیت مارکسیستی لنینیستی»، در نشریه «توفان»، شماره ۲۱ (۶۱ فروردین ۱۳۵۹).
- ۴۱- غلامحسین فروتن، «یادگانی از گذشته: حزب توده در مهاجرت»، اروپا، ۱۳۷۲.
- ۴۲- درباره عوامل این اختلافات و سیر تکاملی آنها، رجوع کنید به:
- احمد قاسمی، «چهارده سال مبارزه کمونیست های متشکله در توفان برای احیاء حزب طبقه کارگر ایران»، ۱۳۵۶، صفحات ۹۳-۱۰۰ و ۱۵۴-۱۵۷ و
- با منفر خود بیاندیشیم، «بمناسبت چهاردهمین سال تأسیس سازمان توفان»، در نشریه «توفان»، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، شماره ۲۰۴ (۲۹ تیر ۱۳۵۹).
- ۴۳- «درباره برخی خصوصیات سازمان توفان»، نشریه «توفان»، شماره ۱۴۸ (خرداد ۱۳۵۷).
- ۴۴- «تقاب فرصت طلبان را با دست خودشان برداریم»، در نشریه «توفان»، ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، شماره ۲۲ (خرداد ۱۳۵۸).
- ۴۵- درباره جزئیات این انشعاب در «توفان»، رجوع کنید به:
- «دنیای سوسیالیسم و تئوری سه دنیا»، در نشریه «توفان»، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، شماره ۱۲۲، دوره سوم (آذر ۱۳۵۶) و
- بهروز، همانجا، صفحات ۱۶۰-۱۶۲.
- ۴۶- رجوع کنید به پی نویس های ۲۵ و ۳۷.
- ۴۷- رجوع کنید به پی نویس ۳۷
- ۴۸- رجوع کنید به:
- نشریه «توده»، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور شماره های ۱-۵ (فروردین - مرداد ۱۳۴۵)،
- «مختصری درباره سازمان انقلابی»، در مجله «ستاره سرخ»، ارگان تئوریک - سیاسی سازمان انقلابی، دوره سوم، شماره اول (اسفند ۱۳۵۷) صفحات ۴-۵ و
- «۱۶ سال مبارزه سازمان انقلابی (تاریخچه مختصر)»، در مجله «ستاره سرخ»، دوره سوم، شماره سوم (آبان ۱۳۵۸)



## فصل هفتم

- ۴۹- حمید شوکت، «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با ایرج کشکولی»، سار بروکن، ۱۳۷۸، صفحات ۵۹-۶۱.
- ۵۰- همانجا، صفحات ۶۲-۹۸ و حمید شوکت، «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با کورش لاشائی»، تهران، ۱۳۸۱، صفحات ۶۳-۶۷.
- ۵۱- درباره فعالیت های سازمان انقلابی در کردستان ایران در سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۷، رجوع کنید به:
- شوکت، «گفتگو با ایرج کشکولی»، همانجا، صفحات ۱۷۰-۱۹۹.
  - شوکت، «گفتگو با کورش لاشائی»، همانجا، صفحات ۱۲۳-۱۴۳.
  - «مختصری درباره سازمان انقلابی»، همانجا و
  - حمید مومنی (م. بیدسرخ)، «درباره مبارزات کردستان»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۴۷-۶۰.
- ۵۲- درباره فعالیت های سازمان انقلابی و پرویز واعظ زاده در ایران در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۵، رجوع کنید به: باقر مرتضوی، «سیا ووشان: یادواره جان باختگان حزب رنجبران ایران»، کلن، ۱۳۷۸، صفحات ۲۶-۳۹.
- ۵۳- رجوع کنید به مآخذ ذکر شده در پی نویس های ۴۹، ۵۰، ۵۱ و ۵۲.
- ۵۴- «سالنامه مسائل کمونیسم بین المللی»، استنفورد، شماره سال ۱۹۶۶.
- ۵۵- روزنامه «آمانیتته»، ۶ ژوئیه ۱۹۶۶.
- ۵۶- «سالنامه مسائل کمونیسم بین المللی»، همانجا، شماره های سال ۱۹۶۵ و سال ۱۹۶۶.
- ۵۷- همانجا، شماره های سال ۱۹۶۶ و سال ۱۹۶۷.
- ۵۸- «ماهنامه مردم»، شماره ۴۴ (آذر ۱۳۴۷).
- ۵۹- «ماهنامه مردم»، شماره ۳۱ (مهر ۱۳۴۶).
- ۶۰- «ماهنامه مردم»، شماره ۳۳ (آبان ۱۳۴۶).
- ۶۱- «سالنامه مسائل کمونیسم بین المللی»، همانجا، شماره های سال ۱۹۷۰، سال ۱۹۷۱، سال ۱۹۷۲ و سال ۱۹۷۴.
- ۶۲- همانجا، شماره سال ۱۹۷۴.
- ۶۳- درباره مخالفت های رهبری حزب توده ایران با مشی چریکی و مبارزات قهرآمیز، رجوع کنید به:
- ف. جوان، «چریکهای خلق چه میگویند؟» بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
  - احسان طبری، «این مارکسیسم لنینیسم نیست»، در مجله «دنیا»، سال ۱۲، شماره ۴ (پائیز ۱۳۵۰)، صفحات ۳۱-۴۱.
  - نورالدین کیانوری، «درباره روش مبارزه»، در مجله «دنیا»، شماره ۲ (تابستان ۱۳۵۳)، صفحات ۱-۱۰.
  - «پیام به فدائی»، در مجله «دنیا»، شماره ۵ (پائیز ۱۳۷۳)، صفحات ۱-۷.

## فصل هفتم

- نورالدین گیانوری. «دوباره یک پیام به فدائی». در مجله «دنیا». سال دوم. شماره ۴ (بهار ۱۳۵۴) صفحات ۱۶ و
- م. اخگر. نظراتی درباره نوشته های فدائی. در مجله «تیا». سال سوم. شماره ۲ (بهار ۱۳۵۵). صفحات ۱۸-۲۲.
- ۶۴- روزنامه «کیهان هوائی». ۲۴ مهر ۱۳۵۳.
- ۶۵- «سئنامه مسائل کمونیزم بین المللی». شماره سال ۱۹۵۷
- ۶۶- درباره جزئیات «اخراج» جهانشاهلو، رجوع کنید به همانجا. شماره سال ۱۳۷۵ و جهانشاهلو، همانجا.
- ۶۷- «سئنامه مسائل کمونیزم بین المللی». شماره سال ۱۹۷۶.
- ۶۸- همانجا. شماره های سال ۱۹۷۵. سال ۱۹۷۶ و سال ۱۹۷۷.
- ۶۹- همانجا. شماره سال ۱۹۷۸.
- ۷۰- مجله «ورلد مارکسیست ریویو». شماره مه ۱۹۷۷.
- ۷۱- روزنامه «نیویورک تایمز». ۸ دسامبر ۱۹۷۸.
- ۷۲- «سئنامه مسائل کمونیزم بین المللی». شماره سال ۱۹۷۹. صفحه ۴-۵.
- ۷۳- درباره اختلافات ایرج اسکندری با دیگر رهبران حزب در مورد همکاری و وحدت با نیروهای اسلامی و قبول رهبری خمینی. رجوع کنید به:
- ایرج اسکندری. «پاد مانده ها و یادداشت های پراکنده». پاریس ۱۳۶۵. صفحات ۱۱۳-۱۹۰
- مجله «روزگار نو». دفتر چهارم (سال چهارم) اردیبهشت ۱۳۶۴. صفحات ۱۶ به بعد و
- مجله «کتاب جمعه ها». شماره ۴ (خرداد ۱۳۶۴). صفحات ۵۵-۶۰.
- ۷۴- درباره مواضع حزب نسبت به رهبری خمینی و نقش «مثبت» و «مترقی» علمای شیعه در انقلاب. رجوع کنید به:
- مجله «ورلد مارکسیست ریویو». آوریل ۱۹۷۹. صفحات ۱۰۵-۱۰۹.
- حزب توده ایران. «چهل سال در سنگر». همانجا. جلد اول. صفحات ۱۲۱-۱۲۴ و جلد دوم. صفحات ۲۰۱-۲۰۴ و
- «سئنامه مسائل کمونیزم بین المللی». همانجا. شماره سال ۱۹۷۹. صفحه ۵۴۲.
- ۷۵- بازرگان. «مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی». همانجا. صفحات ۶-۱۱.
- ۷۶- برای جزئیات. رجوع کنید به طالبی. همانجا. صفحه ۲۲.
- ۷۷- F. Fesharaki. رشد صنایع نفت ایران. نیویورک. ۱۹۷۶. صفحه ۵۰.
- ۷۸- سمیمی. همانجا. صفحات ۳۶-۴۱. Y. Alexander و A. Nanes (گردآورندگان). «ممالک متحد آمریکا و ایران». فردریک مرلند. ۱۹۸۰. صفحات ۳۰۹-۳۱۱.
- ۷۹- در مورد جزئیات عقب نشینی های شاه در سال ۱۳۳۹. رجوع کنید به: روزنامه «کیهان». ۱۵

## فصل هفتم

- خرداد ۱۳۳۹ و J. A. Bill «عقاب و شیر: ترازوی روابط ایران و آمریکا». دانشگاه ییل، ۱۹۸۸، صفحات ۱۰۸-۱۳۲.
- ۸۰- درباره پیدایش و فعالیت های «حزب مردم»، رجوع کنید به: D.W. Wilbur، «ایران گذشته و حال»، پرینستون، ۱۹۶۷، صفحات ۱۵۱-۱۵۶ و H. Richards «شاه آمریکا و ایران شاهنشاهی»، در مجله (MERIP)، شماره ۴۰ (سپتامبر ۱۹۷۵)، صفحات ۱۲-۱۳.
- ۸۱- درباره رقابت های مصنوعی و فرمایشی بین «حزب ملیون» و «حزب مردم» در جریان سال ۱۳۳۹، رجوع کنید به: روزنامه «اطلاعات»، ۱۹ و ۳۱ خرداد، ۸ تیر و ۲ مرداد ۱۳۳۹.
- ۸۲- درباره چگونگی کسب حمایت از آمریکا توسط شاه در سال ۱۳۴۱، برای نمونه رجوع کنید به: متن سخنرانی شاه در کنگره آمریکا در ۱۳ آوریل ۱۹۶۲ مندرج در روزنامه «نیویورک تایمز»، ۱۳ آوریل ۱۹۶۲، صفحات ۱-۲ و علیقایی عالیخانی (گردآورنده) «یادداشت های علم»، تهران ۱۳۷۳.
- ۸۳- درباره پیدایش و فعالیت های «حزب ایران نوین»، رجوع کنید به:  
- Wilber، همانجا، صفحات ۱۸۲-۱۸۴،  
- نوذری، همانجا، صفحات ۱۹۷-۲۰۷ و  
- اصغر صارمی شهاب، «احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران»، تهران، ۱۳۷۸، صفحات ۲۰-۲۵.
- ۸۴- نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۹۹-۲۹۶ و اسماعیل رانین، «فراموشخانه یا فراماسوئری در ایران»، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۶۷۴-۶۸۶.
- ۸۵- T.C. Young، «سیاست آمریکا در ایران از زمان جنگ جهانی دوم به بعد»، خطابه ائی به سمینار مسائل ایران معاصر در دانشگاه هاروارد در کمبریج، آوریل ۱۷، ۱۹۶۵.
- ۸۶- نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۳۰۳-۳۰۵.
- ۸۷- عباس میلانی، «معمای هویدا»، ترجمه نشر آتیه، تهران، ۱۳۸۰، صفحه ۳۶۸.
- ۸۸- برای نمونه، رجوع کنید به:  
- هوشنگ مهدوی، «گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)»، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۶۶۲ و  
- افشین متین، «معمایی نه چندان پنهان: بیوگرافی سیاسی و مسئله ای به نام مسئولیت روشنفکری»، در مجله «گفتگو»، شماره ۱۱ (پانز ۱۳۸۱) صفحات ۲۱۰-۲۳۹.
- ۸۹- برای جزئیات شکل گیری و تحول گروه بخارایی و «هیئت های مؤتلفه اسلامی» رجوع کنید به: مهدی عراقی، «ناگفته ها، خاطرات حاج مهدی عراقی»، تهران، ۱۳۷۰، صفحات ۲۰۸-۲۲۲ و
- حمید روحانی، «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، تهران، ۱۳۵۶، صفحات ۸۱۰-

- ۹۰- جزئی، همانجا، بخش دوم، فصل اول، صفحات ۱۸۴-۱۸۵.
- ۹۱- مرتضوی، همانجا، صفحه ۱۴.
- ۹۲- سمعی، همانجا، صفحات ۱۰۶-۱۰۷ و صادق خلخالی، «خاطرات آیت الله صادق خلخالی»، تهران، ۱۳۷۹، صفحات ۳۵۶-۳۵۹.
- ۹۳- رجوع کنید به: بخش اول همین فصل، صفحات ۵۴۰-۵۴۱.
- ۹۴- احمد آرامش در سال ۱۳۲۴ معاون وزارت پیشه و هنر و سپس در سال ۱۳۲۵ وزیر کار و تالیفات در کابینه قوام السلطنه و از فعالین «حزب دموکرات ایران» در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ بود. او مدیر روزنامه «بهرام» و سپس مدیر روزنامه «دیپلمات» گشت. آرامش نیز، مثل رهبران حزب دموکرات، تمایلات شدید ضد کمونیستی داشته و علیه «جبهه ملی» و دولت ملی دکتر مصدق نیز بود. او در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طرفداری از آمریکا علیه مصدق و به نفع کودتا موضع گرفت. او بعد از کودتا به عنوان ناظر مجلس شورای ملی در «سازمان برنامه» انتخاب شد و مدتی نیز در مجله دست راستی «تهران مصور» مقالات سیاسی مهمی تحت عنوان «چهارراه حوادث» انتشار داد. آرامش در سال ۱۳۴۰ گروهی بنام «ترقی خواهان» تأسیس کرده و بعد از جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اعلام کرد که ایران باید یک دولت جمهوری داشته باشد. آرامش در سال ۱۳۴۴ بازداشت گردیده و بعد از محاکمه به ده سال زندان محکوم گشت. درباره زندگی احمد آرامش و فعالیت های سیاسی او رجوع کنید به:
- الموتی، همانجا، جلد پنجم، صفحات ۲۱۰-۲۳۱.
- عظیمی، همانجا.
- ایرج اسکندری، «خاطرات»، به اهتمام بابک امیر خسروی و فریدون آذرنور، پاریس ۱۳۶۸ و
- احمد آرامش، «هفت سال در زندان آریامهر»، یادداشتهای احمد آرامش به اهتمام اسماعیل رامین، تهران، ۱۳۵۷.
- ۹۵- گزارش به ششمین سمینار سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، «تاریخچه مبارزات خلق»، شیکاگو، ژوئیه ۱۹۷۱.
- ۹۶- R. Loeffler «از نظام عشایری به بوروکراسی: تکامل سیاسی بویر احمدی»، تز دکترا، دانشگاه میشیگان غربی، ۱۹۷۵ و F. Fitzgerald «طبق دلخواه شاه»، در مجله «هارپر»، نوامبر ۱۹۷۲.
- ۹۷- بهرام آریانا، «تاریخچه عملیات نظامی جنوب»، تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۲-۱۵۰.
- ۹۸- برای اطلاعات بیشتر درباره قیام عشایر جنوب در فارس و نقش بهمن قشقانی و شرکت برادران کشکولی در آن قیام و سرانجام آن قیام، رجوع کنید به:

## فصل هفتم

- مجله «توده» ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، شماره های اول و دوم و سوم (فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۵) و شماره مخصوص مجله «توده» (تیرماه ۱۳۴۵).
- «مختصری درباره سازمان انقلابی» در مجله «ستاره سرخ» ارگان تئوریک سیاسی سازمان انقلابی، دوره سوم، شماره اول (اسفند ۱۳۵۷)، صفحات ۴-۵.
- کشکولی، همانجا، گفتگوی نخست، صفحات ۴۱-۳-۱ و
- مرتضوی، همانجا، صفحات ۱۸۷-۱۹۳.
- ۹۹- «تاریخچه مبارزات خلق» همانجا، صفحات ۱۰-۱۳ و نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۲۹۰-۲۹۳.
- ۱۰۰- مرتضوی، همانجا، صفحات ۱۹۱-۱۹۲.
- ۱۰۱- جزئی، همانجا، صفحات ۱۱۰-۱۱۱.
- ۱۰۲- انتشارات دوازده محرم (بانزده خرداد) «اسنادی از جمعیت های مؤتلفه اسلامی، جاما و حزب ملل اسلامی» بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳، صفحات ۵۲-۶۴.
- ۱۰۳- ناصر حریری، «مصاحبه با تاریخ سازان»، تهران ۱۳۵۸، صفحات ۱-۱۹۳.
- ۱۰۴- «کیهان» ۱۷ بهمن ۱۳۴۴.
- ۱۰۵- درباره فعالیت های «جاما»، که در اوایل دهه ۱۳۵۰ تحت نام «جبهه آزادیبخش ملی ایران» (جاما) فعالیت میکرد ولی بعدها در بجهت انقلاب ایران تحت نام «جنبش اسلامی مردم ایران» دوباره به فعالیت روی آورد، رجوع کنید به: انتشارات دوازده محرم (۱۵ خرداد)، همانجا، صفحات ۱۷-۵۰.
- ۱۰۶- نوذری، همانجا، صفحات ۱۵۳-۱۶۹.
- ۱۰۷- عراقی، همانجا، صفحات ۳-۵۷.
- ۱۰۸- اسدالله بادامچیان، «آشنائی با جمعیت مؤتلفه اسلامی»، بدون ذکر تاریخ انتشار، صفحات ۷-۳۵.
- ۱۰۹- انتشارات دوازده محرم (۱۵ خرداد)، همانجا، صفحات ۲-۸، حریری، همانجا، صفحه ۱۹۳ و عراقی، همانجا، صفحات ۲۰۸-۲۶۲.
- ۱۱۰- رجوع کنید به: فصل هشتم همین کتاب و ابراهیم رضائی، «نگاهی تاریخی به هیات مؤتلفه»، در مجله «ایران فردا»، سال هشتم، شماره ۵۷ (شهریور ۱۳۷۸)، صفحات ۲۰-۳۲، رضا صائینی نژاد، «مؤتلفه: تصحیح یا تشدید اشتباه»، در مجله «ایران فردا»، سال ششم، شماره ۴۰ (بهمن ۱۳۷۶)، صفحات ۵۸-۶۱.
- ۱۱۱- برای اطلاعات درباره تاریخ و جغرافیای سیاسی و فرهنگی کردستان، رجوع کنید به:
- A.R. Ghassemlou، «کردستان در ایران»، در Chaliand، همانجا، صفحات ۹۵-۱۲۲ و

## فصل هفتم

- MCdowall همانجا، صفحات ۶۶-۸۶ و ۲۱۴-۲۳۰.
- ۱۱۲- درباره «جمهوری مهاباد» و رهبری قاضی محمد رجوع کنید به:
- A.R.Ghassemlou، همانجا، صفحات ۱۰۵-۱۱۰ و
- MCdowall، همانجا، صفحات ۲۳۱-۲۴۸.
- ۱۱۳- درباره مبارزات مردم بویزه روشنفکران کرد ایران در دوره ۱۳۲۴-۱۳۵۷، رجوع کنید به:
- «جنبش مسلحانه در کردستان»، در مجله «توده»، شماره ۱۹ (تیر ۱۳۴۹)، حمید مومنی، (م. پیدسرخی)، «درباره مبارزات کردستان»، تهران ۱۳۵۸.
- ۱۱۴- «کنگره ای دوم حزب دموکرات کردستان» در نشریه «توفان» شماره ۱۵ (شهریور ۱۳۴۴) و مجله «توده»، همانجا، صفحات ۱-۲۰.
- ۱۱۵- Ghassemlou، همانجا، صفحه ۱۱۲ و کنفرانسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج، «درباره ساواک»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۹۶۹ (۱۳۴۸)، صفحات ۱۶۵-۱۶۸.
- ۱۱۶- مه لاناوآره (ملا آواره) در شعر نیز دستی داشت. او با اینکه فقط از تحصیلات دینی آنهم در میزان امکانات خود بهره مند بود ولی به عقیده آنهائیکه او را از نزدیک می‌شناختند ملاآواره به خاطر آگاهی های طبقاتی و ملی پیشرفته افق دید بسیار وسیعی داشت. این امر در بعضی از اشعار او، بویزه در شعر معروفش «توتون کار فقیر ناحیه سردشت» منعکس است. درباره زندگی و فعالیت های سیاسی او رجوع کنید به «ملا آواره: چهره درخشان انقلابی خلق کرد»، در مجله «توده» شماره ۱۶ (آذر ۱۳۴۸) صفحات ۱۰-۱۵.
- ۱۱۷- «جنبش مسلحانه در کردستان»، همانجا، صفحات ۱۴-۲۲ و مومنی، همانجا، صفحات ۲۷-۶۰.
- ۱۱۸- رجوع کنید به: بخش دهم فصل دهم در جلد دوم.
- ۱۱۹- در باره زندگی کوتاه و پر تلاطم فروغ فرخزاد و تأثیر آثار او، رجوع کنید به:
- بهروز جلالی، «جاودانه زیستن، در اوج ماندن، فروغ فرخزاد»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- مهستی شاهرخ، «فروغ در باغ خاطره ها»، تهران، ۱۳۷۵.
- M.Hillsman «فروغ فرخزاد، یک شاعر نوین ایرانی»، در E.Fesnea و
- B. Bezirgan «زنان خاورمیانه صحبت می‌کنند»، نیویورک، ۱۹۸۴.
- رضا پراهنی، «فروغ فرخزاد، بنیان گذار مکتب موت شعر فارسی»، در مجله «فردوسی» شماره ۹۵، ۱۳۴۹ و
- سیمین رویانیان، «فروغ فرخزاد»، در مجله «علم و جامعه»، سال چهارم، شماره ۵۲ (اردیبهشت ۱۳۶۲) صفحات ۵-۱۵.
- ۱۲۰- محسن مخملباف، «فروغ خواهر ما بود»، در مجله «ایرانیان واشنگتن»، سال اول، شماره (جمعه ۳۰ خرداد ۱۳۷۶) صفحات ۱۳ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.
- ۱۲۱- درباره زندگی و مرگ مرموز صد بهرنگی و جگونگی وقوع آن، رجوع کنید به:

## فصل هفتم

- بهروز حقی، «قطره دریاست اگر با دریاست»، در نشریه «اتحاد کار»، شماره ۱۸ (مهر ۱۳۷۴).
- بی نام، «صمد بهرنگی با توجه‌های ارس به دریا پیوست»، تهران، ۱۳۵۷.
- مفتون امینی، «صمد زن پاره - پاره خاطره آر»، (خاطرات پراکنده از صمد) به ترکی آذری در نشریه «چنلی بتل»، شماره های ۶-۷ (پائیز ۱۳۵۸).
- حمزه فلاحتی، «قصه ای راز کشنده ارس»، در مجله «آدینه»، شماره ۴۷ (بهمن ۱۳۷۰).
- «دریاره صمد بهرنگی»، در شماره مخصوص مجله «آرش»، سال دوم، شماره ۱۸ (آذر ۱۳۴۷).
- T. Ricks، «صمد بهرنگی و ایران معاصر»، در کتاب «تقدی بر ادبیات نوین ایران» وانشگتن، ۱۹۸۴، صفحات ۳۶۳-۳۷۰.
- «یادی از صمد بهرنگی»، در مجله «دانشجوی» دوره ۲۶، شماره ۱ (بهمن ۱۳۵۶)، صفحات ۴۶-۵۰ و
- یونس یارسا بناب، «دریاره صمد بهرنگی»، در نشریه «ستارخان بایراغی»، شماره ۱۶ (شهریور ۱۳۵۸).
- ۱۲۲- محمد تقی صالح پور، «ملاحظاتی درباره روزهای باران در تبریز»، در مجله «آدینه» شماره ۶۵-۶۶ (آذر و دی ۱۳۷۰).
- ۱۲۳- «اولدوز و عروسک سخنگو»، در «قصه های بهرنگ»، تبریز، ۱۳۴۸.
- ۱۲۴- فرج سرکوهی، «روزهای باران در تبریز»، در مجله «آدینه»، شماره ۶۲-۶۳ (شهریور و مهر ۱۳۷۰).
- ۱۲۵- جلال آل احمد، «صمد و افسانه عوام»، در مجله «آرش» همانجا.
- ۱۲۶- خسرو گلرخی، «دریاره صمد بهرنگی»، تجدید چاپ در مجله «چنلی بتل»، همانجا.
- ۱۲۷- برای نمونه، رجوع کنید به:
- صمد بهرنگی، «فولکلور آذربایجانی عاشقانه با یاتیلار- اجتماعی بایاتیلار»، در مجله «خوشه»، دوره ۱۳، شماره ۲۸ (شهریور ۱۳۴۷) و
- صمد بهرنگی، «فولکلور و ادبیات محلی آذربایجان، ساری عاشیق»، در مجله «خوشه»، دوره ۱۲، شماره ۴۱ (آذر ۱۳۴۶).
- ۱۲۸- گلرخی، همانجا.
- ۱۲۹- همانجا.
- ۱۳۰- حسن عابدینی، «صد سال داستان نویسی در ایران»، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹.
- ۱۳۱- غلامحسین ساعدی، «معجزه آگاهی»، در مجله «چنلی بتل» همانجا.
- ۱۳۲- صمد بهرنگی، «ماهی سیاه کوچولو»، تهران ۱۳۵۸ و بی نام، «ماهی سیاه کوچولو: اسطوره زمان ما»، در نشریه «بامداد»، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸.

## فصل هفتم

۱۳۳- صمد بهرنگی، «مشخصات نهرمان در افسانه های آذربایجان»، در مجله «آرش»، دوره دوم، شماره ۵ (آذر ۱۳۴۷) و «ادبیات و فولکلور آذربایجان»، در مجله «راهنمای کتاب»، دوره نهم، شماره ۵ (۱۳۴۷) و با بهروز دهقانی، «افسانه های آذربایجان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۴۸.

۱۳۴- صمد بهرنگی، «کند و کاو در مسائل تربیتی ایران»، تهران ۱۹۵۶.

۱۳۵- بطور نمونه، رجوع کنید به صمد بهرنگی، «کور اغلو و کچل حمزه»، تبریز، ۱۳۴۷.

۱۳۶- صمد بهرنگی، «بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری»، تبریز، ۱۳۴۸.

۱۳۷- صمد بهرنگی، «یک هلو و هزار هلو»، در کتاب «قصه های بهرنگ»، همانجا.

۱۳۸- صمد بهرنگی، «پسرک لبو فروش»، در کتاب «قصه های بهرنگ»، همانجا.

۱۳۹- صمد بهرنگی، «پسر کفتر باز»، در کتاب «قصه های بهرنگ»، همانجا.

۱۴۰- برای تحلیل های متنوع از قصه «ماهی سیاه کوچولو»، رجوع کنید به:

- بی نام، «تحلیل از چهره های ادبیات امروزی ایران»، در مجله «فردوسی»، سال ۲۲، شماره ۱۰۷۳، (شهریور ۱۳۴۸).

- منوچهر هزارخوانی، «جهان بینی ماهی سیاه کوچولو»، در فصلنامه «کتاب مرجان»، شماره ۴ (۱۳۵۶).

- کورش مهربان «صمد و ماهی سیاه کوچولو»، در مجله «فردوسی»، شماره ۹۰۸ (دوشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۴۸) و

- ح. روشن، «منظومه ماهی سیاه کوچولو»، تهران، ۱۳۵۷.

۱۴۱- ساعدی، همانجا

۱۴۲- سمود قره کار، «چهره حیرت انگیز تهجد»، در مجله «آرش»، چاپ پاریس، ۱۹۹۶.

۱۴۳- احمد شاملو، «مجموعه مقالات احمد شاملو»، تهران، ۱۳۵۷.

۱۴۴- گلرخی، همانجا.

۱۴۵- درباره زندگی ورزشی و فعالیت های سیاسی جهان پهلوان تختی در سالهای ۱۳۲۹-۱۳۴۶، رجوع کنید به:

- «تختی فرزند نهضت»، در مجله «دانشجو»، دوره بیست و ششم، شماره ۱ (بهمن ۱۳۵۶).

- مسلم اسکندر فیلابی، «مقابله عشق و کین و بازتاب آن در زندگی جهان پهلوان»، در مجله «علم و جامعه»، سال ششم، شماره ۲۷ (بهمن ۱۳۶۳) صفحات ۲-۱۷ و

- از انتشارات کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی، «جهان پهلوان تختی: قهرمانی در خدمت مردم نه مدال و مقام»، برکلی، ۱۳۵۶.

- مرتضی پیمان، «به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد مرگ جهان پهلوان تختی»، در مجله «آرش»، شماره ۱۲ (دی ۱۳۷۰) و

- H. Chehabi، «ورزش و سیاست در ایران: حماسه غلامرضا تختی»، در «زورنال سین



## فصل هفتم

- المللی تاریخ ورزش، «دسامبر ۱۹۹۵».
- ۱۴۶- درباره اعضا و فعالیت های «گروه جزئی» رجوع کنید به:
- بیژن جزئی، «طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران»، بخش دوم:
  - تاریخ سی ساله سیاسی، فصل اول، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۱۶۰-۱۶۷ و «تر گروه جزئی-ظریفی»، بدون ذکر مکان چاپ، انتشارات ۱۹ بهمن، ۱۳۵۴.
  - ۱۴۷- ضیاء ظریفی، همانجا، صفحات ۱۴، ۲۲۹، ۲۲۶ و ۲۸۹.
  - ۱۴۸- «تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشاز جزئی-ظریفی»، در مجله «۱۹ بهمن توریک»، شماره ۴ (اردیبهشت ۱۳۵۵)، صفحات ۱۱-۲۰.
  - ۱۴۹- درباره فعالیت اعضای گروه جزئی در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۳، رجوع کنید به: مجله «دانشجو»، شماره مخصوص سیاهکل، نشریه تحقیقی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا (عضو کنفدراسیون جهانی) دوره ۲۵، شماره ۲ (بهمن ۱۳۵۵) صفحات ۲۰-۲۷.
  - ۱۵۰- «باز انقلابیون پیاموزیم»، در مجله «دانشجو»، دوره ۲۳، شماره ۴ (مرداد ۱۳۵۴) صفحات ۹-۱۰ و جزئی، همانجا، صفحات ۱۶۷-۱۶۸.
  - ۱۵۱- درباره زندگی سیاسی جزئی و نظراتش، رجوع کنید به: جزئی، همانجا، «زندگینامه»، صفحات ۵-۱۱.
  - ۱۵۲- رجوع کنید به:
    - روزنامه «اطلاعات»، ۳۰ فروردین ۱۳۵۴.
    - روزنامه «کیهان»، ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ و
    - حق شناس، همانجا، صفحه ۸.
  - ۱۵۳- کتاب «طرح جامعه شناسی...» شامل دو بخش است. بخش اول درباره «تاریخ سی ساله اقتصادی ایران» است که نگارنده تاکنون نتوانسته به آن دسترسی پیدا کند. بخش دوم درباره «تاریخ سی ساله سیاسی» ایران است که در سه فصل تنظیم گشته است. فصل اول «تاریخ سی ساله سیاسی» در اسفند ماه ۱۳۵۷، یکماه بعد از پیروزی انقلاب، توسط انتشارات مازیار به تیراژ ۲۰/۰۰۰ نسخه در تهران به چاپ رسید. نگارنده در این نوشته عموماً به کتاب فوق الذکر استناد کرده است.
  - ۱۵۴- برای اطلاعات درباره پیشینه سیاسی و فعالیت های امامی در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۳۲، رجوع کنید به: بخش ششم در فصل چهارم، صفحه ۱۳۹.
  - ۱۵۵- جزئی، همانجا، صفحات ۱۰۲-۱۰۴.
  - ۱۵۶- پویا، «سخنی با پویندگان انقلاب»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴، صفحات ۱۹۲-۱۹۵.
  - ۱۵۷- جزئی، همانجا، صفحات ۱۰۴-۱۰۷ و پویا، همانجا، صفحه ۹۸.
  - ۱۵۸- مصطفی شماعیان، «چند نوشته» فلورانس، انتشارات مزدک، ۱۳۵۵.
  - ۱۵۹- همانجا.

## فصل هفتم

- ۱۶۰- نشریه «ایرانیان» چاپ واشنگتن، سال پنجم، شماره ۱۲۱ (۱۲ مرداد ۱۳۸۰) صفحات ۶-۷.
- ۱۶۱- بهروز، همانجا صفحه ۹۸.
- ۱۶۲- جزئی، همانجا، صفحات ۱۰۵-۱۰۷ و روزنامه «اطلاعات» ۳ و ۴ شهریور ۱۳۴۷.
- ۱۶۳- نشریه «شانزدهم آذر»، دوره سوم، شماره ۳۶ (خرداد ۱۳۶۱) صفحات ۴-۵.
- ۱۶۴- سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، «دفاعیات گروه فلسطین در دادگاه نظامی»، برکلی، بهمن ۱۳۴۹، مجله «دانشجو»، نشریه تحقیقی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، دوره ۲۳، شماره ۴ (مرداد ۱۳۵۴) صفحات ۱۰-۱۱ و «ماهنامه دانشجو» ماهنامه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، سال نوزدهم، شماره ۵ (اسفند ۱۳۴۹) صفحات ۱۲-۱۳.
- ۱۶۵- «دفاعیات گروه فلسطین در دادگاه نظامی»، همانجا، صفحات ۱۰-۱۱.
- ۱۶۶- روزنامه «باختر امروز»، دوره چهارم، شماره ۶۵ (خرداد ۱۳۵۴)
- ۱۶۷- درباره گروه جنگل و قیام سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، رجوع کنید به:  
- مجله «دانشجو» شماره مخصوص، همانجا، صفحات ۲۵-۳۶.
- S. Chubin، «ایران بر علیه شاه»، پاریس، ۱۹۷۹، صفحات ۱۶۱-۱۶۳.
- مجله «۱۹ بهمن توریک»، همانجا، صفحات ۲۷-۴۵.
- ۱۶۸- روزنامه «باختر امروز»، دوره چهارم، شماره ۲۹ (شهریور ۱۳۵۱).
- ۱۶۹- سعود احمدزاده، «مبارزه مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک»، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور (بخش خاورمیانه)، ۱۳۵۲، صفحات ۱-۵.
- ۱۷۰- بی نام، «زندگی پویان»، در نشریه «ایران‌شهر»، چاپ لندن، شماره ۱۱ (۵ ژانویه ۱۹۷۹) صفحه ۵.
- ۱۷۱- درباره بیوگرافی و فعالیت های اعضای رهبری «گروه احمدزاده- پویان» پیش از تشکیل «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» رجوع کنید به: حمید اشرف، «جمع بندی سه ساله»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱-۱۰۷، یوسف زرکار «خاطرات یک چریک در زندان»، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه)، ۱۳۵۲، صفحات ۱-۲۴۱، اشرف دهقانی، «حماسه مقاومت»، بدون ذکر مکان چاپ، صفحات ۱-۲۴۸ و R. Debray «هیروهای چپ در ایران» در مجله «مسائل کمونیسم» سال ۲۱، شماره ۴ (ژوئیه- اوت ۱۹۸۰) صفحه ۱۱.
- ۱۷۲- بی نام، «بهروز دهقانی: نویسنده انقلابی، چریک فدائی خلق»، در مجله «دانشجو»، دوره ۲۲، شماره ۳ (آذر ۱۳۵۲)، صفحات ۵۰-۵۷ و بی نام، «بهروز دهقانی که بود و چه شد»، در مجله «نامه پارسی» سال یازدهم، شماره ۳ (آذر ۱۳۵۲) صفحات ۴-۵.
- ۱۷۳- مجله «دانشجو»، همانجا صفحات ۵۳-۵۶ و مجله «نامه پارسی»، همانجا صفحات ۴-۵.
- ۱۷۴- نشریه «شانزدهم آذر»، همانجا، صفحه ۵ و انتشارات بهروز با همکاری معلمین پیشگام آذربایجان شرقی، «یادنامه ۹ چریک فدائی خلق»، تبریز، ۱۳۵۸.

## فصل هفتم

- ۱۷۵- درباره نوشته‌ها و نظرات رژی دیره وارنستوچه گوارا، که تئوری «کانون شورشی» را براساس تجربه انقلاب کوبا در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ جمع بندی کرده بودند، رجوع کنید به: R. Debray «انقلاب در انقلاب»، نیویورک، ۱۹۶۸.
- ۱۷۶- امیر پرویز پویان، «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱، صفحات ۷-۹.
- ۱۷۷- مسعود احمدزاده، «مبارزه مسلحانه: هم استراتژی و هم تاکتیک»، تهران ۱۳۵۸، صفحات ۲۷-۳۰.
- ۱۷۸- درباره جزئیات قیام سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹، رجوع کنید به:  
- نجاتی، جلد اول، همانجا، صفحات ۳۸۷-۳۹۲.  
- سازمان چریکهای فدائی خلق، «تاریخ مبارزات مردم ایران، حقایق درباره جنبش جنگل و حماسه سیاهکل»، تهران، ۱۳۵۸ و  
- حمید اشرف، «جمع بندی سه ساله»، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۷۹- اعضای «گروه جنگل» که در حمله به پاسگاه سیاهکل شرکت کرده و از ۱۹ بهمن تا ۱۸ اسفند در مقابل نیروهای نظامی رژیم مقاومت کردند عبارت بودند از: علی اکبر صفایی فراهانی، اسکندر رحیمی سیهی، احمد فرهودی، محمد علی محدث قندچی، محمد رحیم سماعی، شعاع الدین مشیدی، عباس دانش بهزادی، هادی بنده خدا لنگرودی، جلیل انفرادی، ایرج نیری، هوشنگ نیری، محمدهادی فاضلی، ناصر سیف، دلیل صفاتی، اسماعیل معین عراقی، غفور حسن پور اصل و مهدی اسحاقی. چهار نفر آخر پیش از آغاز عملیات دستگیر شدند. همگی بعد از دستگیری اعدام شدند و تنها باقی مانده گروه ایرج نیری بود که به حبس ابد محکوم گشت.
- ۱۸۰- درباره تشکیل و تاریخ تکامل تشکیلاتی و سیاسی و نظامی «سازمان چریکهای فدائی خلق در ایران»، رجوع کنید به:  
- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «هشت سال مبارزه مسلحانه»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱-۲۹.  
- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «تاریخچه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۸، صفحات ۱-۲۸.  
- بی نام، «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶»، در مجله «دانشجو»، از انتشارات هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در خارج از کشور، شماره سوم، (۱۳۵۶)، صفحات ۲۳-۲۵.  
- حمید اشرف، «جمع بندی سه ساله»، تهران ۱۳۵۸ و  
- حق شناس، همانجا، صفحات ۱۰-۱۱.

## فصل هفتم

- ۱۸۱- درباره نظرات ماریگلا، رجوع کنید به: C. Marighella، «رهنمودهای چریک شهری»، در کتاب R. Moss «چریکهای شهری: سیمای جدید قهر سیاسی»، لندن، ۱۹۷۲.
- ۱۸۲- بی نام، «اندیشه های مائو و انقلاب ما»، در مجله «نبرد خلق»، شماره ۲ (فروردین ۱۳۵۲)، صفحات ۲۸-۴۸.
- ۱۸۳- در مورد موضع و برخورد خصمانه چریکها به فعالیت های نیمه علنی و غیر مستقیم افرادی چون علی اکبر اکبری، مصطفی شجاعیان و امیر حسین آریان پور که دارای تمایلات و اندیشه های مارکسیستی بودند، برای نمونه، رجوع کنید به: جزئی، «طرح های جامعه شناسی ...»، همانجا، صفحات ۱۰۴-۱۰۷، سازمان چریکهای فدائی خلق، «پاسخ انتقادی به کتاب "انقلاب یا شورش، قدمهای سنجیده در راه انقلاب" اثر مصطفی شجاعیان»، چاپ عدن، ۱۳۵۴، «تحلیل موقعیت نیروهای انقلابی ایران»، در مجله «۱۹ بهمن توریک»، شماره ۶ (دی ۱۳۵۴) صفحات ۱۶۴-۱۸۸ و سازمان چریک های فدائی خلق ایران، «اعدام انقلابی عباس شهریاری»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳ صفحات ۷۱-۱۴۲.
- ۱۸۴- رجوع کنید به: بی نویسه های ۱۵۵ تا ۱۵۹ همین فصل.
- ۱۸۵- درباره تاریخ شکل گیری «جبهه دموکراتیک خلق»، رجوع کنید به: مصطفی شجاعیان، «پنج نامه سرگشاده به سازمان چریکهای فدائی خلق»، انتشارات مزدک در اروپا، ۱۳۵۸.
- ۱۸۶- مصطفی شجاعیان، «چند نوشته»، فلورانس، ۱۳۵۵ و مصطفی شجاعیان، «پاسخ های سنجیده به قدم های سنجیده»، فلورانس، ۱۳۵۵.
- ۱۸۷- بهروز، همانجا، صفحه ۱۲۴.
- ۱۸۸- برای اطلاعات بیشتر درباره عملیات چریکی در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، رجوع کنید به: مجله «نبرد خلق»، ضمیمه شماره پنجم (اسفند ۱۳۵۲)، «نبرد خلق»، شماره ششم (آزادبخت ۱۳۵۴)، شماره هفتم (خرداد ۱۳۵۵) و سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج (بخش خاورمیانه) «یاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری»، بدون ذکر مکان چاپ، چاپ دوم ۱۹۵۲.
- ۱۸۹- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «تاریخ مبارزات مردم ایران»، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۱۶-۲۴، اشرف، همانجا و نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳۹۱.
- ۱۹۰- برای اطلاعات کافی از چگونگی دستگیری و دوره اسارت و فرار اشرف دهقانی، رجوع کنید به: اشرف دهقانی، «حماسه مقاومت»، خاورمیانه، انتشارات جبهه ملی، ۱۳۵۳.
- ۱۹۱- برای نمونه، رجوع کنید به: مجله «نبرد خلق»، شماره ۳، اسفند ۱۳۵۲، صفحات ۲۸-۴۷.
- ۱۹۲- درباره جزئیات مرگ حمید اشرف و یارانش در تیر ۱۳۵۵، رجوع کنید به: نشریه «اتحاد کار»، نشریه مرکزی سازمان اتحاد فدائیان، شماره ۵۲ (شهریور ۱۳۷۶) و نشریه «ایران نابزم»، چاپ واتنگتن، ۱۹ تیر ۱۳۵۵.

## فصل هفتم

- ۱۹۳- برای اطلاعات جامع درباره نقطه نظرات متفاوت جزنی با دیگر رهبران چریکها بویژه در مورد شیوه مبارزه مسلحانه، رجوع کنید به بیژن جزنی، «چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود»، از انتشارات سازمان چریکهای فدایی، ۱۳۵۷، صفحات ۱۶-۲۶ و ۶۶-۸۳.
- ۱۹۴- درباره جزئیات زندگی و قتل جزنی، رجوع کنید به: ناصر مهاجر، «گزارش یک قتل»، در مجله «نقطه»، چاپ پاریس، شماره یک (بهار ۱۳۷۴) و «جنگی درباره زندگی و آثار بیژن جزنی»، انتشارات خاوران، پاریس، ۱۳۸۰.
- ۱۹۵- رجوع کنید به: مجله «نبرد خلق»، شماره ۷ (اردیبهشت ۱۳۵۵) و شماره های ۴ و ۵ و ۶ مجله «۱۹ بهمن تنوریک»، (آبان، آذر و دی ۱۳۵۴).
- ۱۹۶- مجله «دانشجو»، از انتشارات هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق در خارج از کشور، شماره سوم (۱۳۵۶)، صفحات ۲۳-۲۵.
- ۱۹۷- برای نمونه، رجوع کنید به: جزنی، «نبرد با دیکتاتوری شاه»، همانجا و حق شناس، همانجا، صفحه ۱۱.
- ۱۹۸- درباره مواضع رهبران اولیه سازمان چریکهای فدایی خلق در مورد سیاست های «فرصت طلبانه» و «رفورمیستی» حزب توده و سیاست های «امپریالیستی» شوروی در ایران، رجوع کنید به:
- احمدزاده، «مبارزه مسلحانه...»، همانجا.
  - پویان، «ضرورت مبارزه...»، همانجا.
  - علیرضا نابدل، «آذربایجان و مسئله ملی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲، صفحات ۱۸-۳۲.
  - دهقانی، «حماسه مقاومت»، همانجا.
  - صفائی فراهانی، «آنچه که یک انقلابی باید بداند»، همانجا و
  - اشرف، همانجا.
- ۱۹۹- معروفترین این مقالات، که در دوره سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۵ توسط رهبران حزب توده نوشته شدند و در آنها راه و روش مبارزات مسلحانه چریکی به عنوان «آوانتوریسم» و «اراده گرائی» مورد نکوهش و انتقادهای کوبنده قرار گرفتند، عبارت بودند از:
- ف. جوان، «چریکهای خلق چه می گویند؟» در مجله «دنیا»، سال ۱۲، شماره ۴ (پائیز ۱۳۵۰)، صفحات ۲۱-۴۱.
  - نورالدین کیانوری، «دریاره روش مبارزه»، در مجله «دنیا»، شماره ۲ (مرداد ۱۳۵۳)، صفحات ۱-۱۰.
  - بی نام، «پیام به فدائی»، در مجله «دنیا»، شماره ۵ (آذر ۱۳۵۳)، صفحات ۱-۷.
  - نورالدین کیانوری، «دوباره یک پیام به فدائی»، در مجله «دنیا»، سال دوم، شماره ۳ (خرداد ۱۳۷۴) صفحات ۷-۱۶.

## فصل هفتم

- نورالدین کیانوری، «فدائی و حزب توده»، در مجله «دنیا»، سال دوم، شماره ۴ (مرداد ۱۳۷۴)، صفحات ۲-۱۰ و
- م. اخگر، «نظراتی درباره نوشته های فدائی»، در مجله «دنیا»، سال سوم، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۵۵)، صفحات ۱۱-۱۸.
- ۲۰۰- درباره شکل گیری و تکامل «سازمان مجاهدین خلق ایران»، در دوره ۱۳۴۳-۱۳۵۰، رجوع کنید به:
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱-۸۷.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «قرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴، صفحات ۱-۱۹.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «اسناد منتشره: مدافعان»، ویلمت، ایلینوی، ۱۳۵۴.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «از زندگی انقلابیون درس بگیریم»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳، صفحات ۱-۳۲.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «درباره جناح بندی و صف بندی درون احزاب»، تهران، ۱۳۵۸ و
- E. Abrahamian، «مجاهدین ایران»، نیویورک، ۱۹۸۸، صفحات ۸۵-۹۲.
- ۲۰۱- «اعلامیه سازمان مجاهدین خلق ایران بنسبت دهمین سالگرد ۱۵ خرداد»، در مجله «دانشجو»، دوره ۲۳، شماره ۴ (مرداد ۱۳۵۴)، صفحه ۱۱، سازمان مجاهدین خلق ایران، «مبارزه مسلحانه یک ضرورت تاریخی است»، در مجله «مجاهد»، سال اول شماره ۴ (آبان ۱۳۵۳)، صفحات ۵-۶ و سازمان مجاهدین خلق ایران، «پانزده خرداد: نقطه عطف مبارزه قهرمانانه خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۸، صفحات ۷-۲۲.
- ۲۰۲- درباره موسسین اصلی سازمان مجاهدین، رجوع کنید به: ناصر حریری، «مصاحبه با تاریخ سازان»، تهران، ۱۳۵۸، موسسه خدمات فرهنگی توکا «گوهرهایی که در تاریکی درخشیدند»، تهران، ۱۳۶۰، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، «آخرین دفاع دو نفر از سازمان مجاهدین خلق در دادگاه نظامی»، اروپا، خرداد ۱۳۵۱، صفحات ۱۶-۲۲ و سازمان مجاهدین خلق ایران، «متن دفاعیات شهید سعید محسن»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱، صفحات ۱-۴۵.
- ۲۰۳- رسول مشکین قام، «روستا و انقلاب سفید»، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- ۲۰۴- احمد رضائی، «تهنیت حسینی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- ۲۰۵- سازمان مجاهدین خلق ایران، «علی مین دوست و مهدی رضائی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲، صفحات ۱-۳۵.

## فصل هفتم

- ۲۰۶- رجوع کنید به: منابع ذکر شده در پی نویس شماره ۲۰۰ همین فصل.
- ۲۰۷- نجانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۳۹۵.
- ۲۰۸- «هفتمین سال شهادت مجاهد کبیر رضا رضائی»، در مجله «مجاهد»، شماره ۸۸ (۲۰ خرداد- ۱۳۶۰) و «زندگی مهدی رضائی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲، صفحات ۱-۱۳۵.
- ۲۰۹- «مصاحبه با رفقا حسین روحانی و تراب حقشناس»، در نشریه «پیکار»، شماره ۷۹ (۳ نوامبر ۱۳۶۰).
- ۲۱۰- درباره تفوق ایدئولوژی اسلام به عنوان ایدئولوژی حاکم در سازمان مجاهدین خلق در دوره ۱۳۴۴-۱۳۵۱، رجوع کنید به:
- رضائی، همانجا، صفحات ۱۰-۱۵.
  - «شرح تأسیس...»، همانجا، صفحات ۲۲، ۲۹، ۳۱ و ۴۱.
  - سازمان مجاهدین خلق ایران، «چگونه قرآن پیاموزیم»، در دو جلد، تهران، ۱۳۵۹، جلد اول، صفحات ۸-۱۳ و
  - سازمان مجاهدین خلق ایران، «تحلیل آموزشی بیانیه آپورتونیست های چپ نما»، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۱۱- درباره دوگانگی و یا التقاط حاکم در ایدئولوژی سازمان مجاهدین، بویژه در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۴، رجوع کنید به:
- «ریشه های التقاطگیری در مجاهدین»، در روزنامه «اطلاعات»، شماره های ۱۱ تا ۲۸ شهریور ۱۳۶۰ و
  - بیژن جزنی، «مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکستی»، در مجله «جهان»، نشریه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، (سپتامبر ۱۹۸۵)، صفحات ۷-۲۲.
- ۲۱۲- بعضی از این کادرها، که در اردوگاههای فلسطینی در سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ دوره ای چریکی نظامی دیدند، عبارت بودند از: بدیع زادگان، رضا رضائی، باکری، مشکین فام، رجوی، حقشناس و محمد بازرگانی. برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به:
- روزنامه «اطلاعات»، ۲۶ دی ۱۳۵۰.
  - روزنامه «ایران تایمز»، اول جولای ۱۹۸۳.
  - نجانی، جلد اول، همانجا، صفحه ۴۰۰.
  - J. Stempel، «در داخل انقلاب ایران»، انتشارات دانشگاه ایندیانا، ۱۹۸۱، صفحه ۵۲ و
  - نوذری، همانجا، صفحات ۱۷۷-۱۷۸.
- ۲۱۳- «علامه سازمان مجاهدین خلق ایران بمناسبت دهمین سالگرد ۱۵ خرداد»، همانجا، صفحه ۱۱.
- ۲۱۴- روزنامه «اطلاعات»، ۲۳ بهمن ۱۳۵۰، نوذری، همانجا، صفحات ۱۷۸-۱۷۹ و نجانی، همانجا، جلد اول، صفحه ۴۰۲.

## فصل هفتم

- ۲۱۵- برای اطلاعات بیشتر درباره چگونگی دستگیری نزدیک به صد نفر از رهبران و کادرهای مجاهدین و جریانات محاکمات، دفاعیات و مجازات آنان در سال ۱۳۵۰، رجوع کنید به:
- نشریه «خبرنامه»، شماره ۲۶ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۱)
  - نشریه «پیام مجاهد»، خرداد ۱۳۷۴.
  - مجله «نیوزویک»، ۲۳ آوریل ۱۹۷۲.
  - سازمان مجاهدین خلق ایران، «مدافعات مجاهدین»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲، صفحات ۱-۱۱.
  - نشریه «اطلاعات هوایی»، ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ و
  - نشریه «ایران تایمز»، ۸ تیر ۱۳۶۳.
- ۲۱۶- حق شناس، همانجا، صفحه ۱۲ و نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۴۰۳-۴۰۴.
- ۲۱۷- درباره جزئیات زندگی سیاسی رهبران مجاهدین نظیر ذوالانوار، رضا رضائی، مجید شریف واقفی، بهرام آرام و رهبران محبوس، نگارنده از شماره های مختلف «پیام مجاهد» در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۷، «مجاهد» در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۵، نشریه «خبرنامه» در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۷، «باختر امروز» در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۵ و روزنامه «اطلاعات» در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۷ استفاده کرده است.
- ۲۱۸- درباره فعالیت های بین المللی مجاهدین در دوره ۱۳۵۱-۱۳۵۴ و نفوذ و گسترش آنها در مدارس و دانشگاه ها و زندانها، رجوع کنید به:
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «هوشیاری انقلابی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱، صفحات ۱-۶۲.
  - نشریه «مجاهد»، سال یک، شماره ۴ (آذر - دی ۱۳۷۲)، صفحات ۶۳-۹۳ و
  - سازمان مجاهدین خلق ایران، «زندان اوین»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱، صفحات ۱-۴۵.
- ۲۱۹- نشریه «پیام مجاهد»، شماره ۲۸ (اسفند ۱۳۵۲) و نشریه «مجاهد»، شماره ۱۴۰ (۲۸ بهمن ۱۳۵۱).
- ۲۲۰- درباره عملیات چریکی - نظامی مجاهدین در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۴، رجوع کنید به: «پیام مجاهد»، شماره یک (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۱)، شماره دو (تیر - مرداد ۱۳۵۱)، شماره هفت (آبان - آذر ۱۳۵۱)، شماره بیست (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۲) و شماره بیست و دو (شهریور - مهر ۱۳۵۳).
- ۲۲۱- سازمان مجاهدین خلق ایران، «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴، صفحات ۱-۱۰ و در نشریه «مجاهد»، شماره ۶ (مرداد ۱۳۵۴)، صفحات ۹-۳۶.



## فصل هفتم

- ۲۲۲- درباره انشعاب از موضع «مجاهدین مارکسیست»، رجوع کنید به: «انتشار بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان و انعکاس آن در محافل خارج از کشور»، در مجله «مجاهد»، شماره ۶ (مرداد ۱۳۵۴) صفحات ۹-۳۶ و سازمان بیکار در راه آزادی طبقه کارگر، «تغییر و تحولات درون سازمان مجاهدین خلق ایران»، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱-۸۷.
- ۲۲۳- حق شناس، همانجا، صفحه ۱۲ و «بررسی درباره سازمان مجاهدین، از آغاز تا کنون»، روزنامه «اطلاعات»، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰.
- ۲۲۴- نشریه «مجاهد»، شماره ۱۴۹ (۸ اردیبهشت ۱۳۶۱) و روزنامه «اطلاعات»، ۲۹ مرداد ۱۳۵۹.
- ۲۲۵- برای نمونه، رجوع کنید به: سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، «گامی فراتر در افشای منافقین»، ایلینوی، ۱۳۵۶، صفحات ۱-۶۰ و روزنامه «اطلاعات»، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰.
- ۲۲۶- برای نمونه، رجوع کنید به: روزنامه «اطلاعات»، ۲۹ شهریور ۱۳۵۹.
- ۲۲۷- لطف الله میثمی، «التقاطگیری»، در روزنامه «اطلاعات»، ۱۳ تیر ۱۳۵۹.
- ۲۲۸- سازمان مجاهدین خلق ایران، «پراگماتیسم»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۶، صفحات ۱-۶۴.
- ۲۲۹- رجوع کنید به: «خبرنامه»، در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۷، نشریه «ایران‌شهر»، در سال ۱۳۵۷ و روزنامه «اطلاعات»، در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۷.
- ۲۳۰- «از انقلابیون پیاموزیم»، در مجله «دانشجو»، دوره بیست و سوم، شماره ۴ (مرداد ۱۳۵۴) صفحات ۱۴-۱۵.
- ۲۳۱- «گروه جاوید آرمان خلق»، در مجله «دانشجو»، دوره بیست و پنجم، شماره ۲ (بهمن ۱۳۵۵) صفحات ۸۳-۸۶ و نشریه «شانزدهم آذر»، همانجا، صفحه ۵.
- ۲۳۲- برای نمونه ای از این اشعار ملی (پروچردی)، رجوع کنید به: مجله «دانشجو»، دوره ۲۳، همانجا، صفحه ۱۵.
- ۲۳۳- «گروه مسلح رفقا گلسرخی و دانشیان»، در مجله «دانشجو»، دوره بیست و پنجم، همانجا، صفحات ۹۱-۹۴.
- ۲۳۴- به نقل از آرمان، «حماسه گلسرخی»، صفحات ۱۴-۱۶ در نجاتی، همانجا، جلد اول، صفحات ۴۳۰-۴۳۱.
- ۲۳۵- همانجا، صفحات ۹۲-۹۳.
- ۲۳۶- به نقل از آرمان در نجاتی، همانجا، صفحات ۱۵-۱۶.
- ۲۳۷- درباره ظهور و رشد مکتب «موج نو» و تبیین اصول آن که حتی برای عده کثیری از دست اندر کاران شعر نو نیز روشن نشد، رجوع کنید به: اسماعیل نوری علاء، «صور و اسباب در شعر امروز ایران»، تهران ۱۳۴۸.
- ۲۳۸- برای توضیح بیشتر، رجوع کنید به: شمس لنگرودی، «از نیما تا بعد»، در دو جلد، تهران ۱۳۷۰، جلد دوم، صفحات ۴۸-۵۲.

## فصل هفتم

- ۲۳۹- فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی، «هنر و ادبیات یک سلاح ... و هنرمند انقلابی، یک مبارزه»، در «فرهنگ انقلابی: یک جبهه مبارزاتی خلق»، آلمان غربی، ۱۳۵۳، صفحات ۱-۵.
- ۲۴۰- «برسینه ات نشست زخم عمیق کاری دشمن اما»، در مجله «دانشجو» دوره بیست و چهارم، شماره ۲ (فروردین ۱۳۵۵)، صفحات ۴۴-۴۵.
- ۲۴۱- «گروه دکتر اعظمی»، در مجله «دانشجو» دوره بیست و پنجم، همانجا، صفحات ۹۵-۹۷ و مجله «دانشجو» دوره بیست و سوم، همانجا، صفحات ۱۶-۱۷.
- ۲۴۲- «شهدای گروه ابوذر»، در مجله «دانشجو» دوره بیست و پنجم، همانجا، صفحات ۹۸-۹۹ و مجله «دانشجو» دوره بیست و سوم، همانجا، صفحات ۱۶-۱۷.
- ۲۴۳- «شهدای گروه ابوذر»، در نشریه «مجاهد»، شماره ۱۴۰ (۲۰ بهمن ۱۳۶۲).
- ۲۴۴- مجله «دانشجو» دوره بیست و پنجم، همانجا، صفحه ۹۹.
- ۲۴۵- درباره شکل‌گیری و رشد «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج» و سرانجام و آینده آن، رجوع کنید به: منابع در پی نویسی های ۴۹، ۵۰ و ۵۱ به بخش پنجم فصل دهم (جلد دوم) همین کتاب.
- ۲۴۶- درباره جزئیات زندگی واعظ زاده در خفا، رجوع کنید به باقر مرتضوی، «سیاوشان، یادواره جان باختگان حزب رنجبران ایران»، کلن، ۱۳۷۸ (۱۹۹۹)، صفحات ۲۶-۲۹.
- ۲۴۷- «تحقیقی درباره اوضاع کنونی ایران و وظایف ما»، در مجله «توده»، ارگان تئوریک و تحقیقی سازمان انقلابی حزب توده ایران، شماره ۲۴ (۱۳۵۶).
- ۲۴۸- همانجا، صفحه ۳۳.
- ۲۴۹- درباره سیروس نهاوندی و فعالیت هایش، رجوع کنید به: حمید شوکت، «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با کوروش لاشانی»، تهران، ۱۳۸۱، صفحات ۱۱۶ تا ۲۸۹.
- ۲۵۰- مرتضوی، همانجا، صفحه ۳۵.
- ۲۵۱- درباره فعالیت های شریف زاده، معینی و ملاآواره در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۴۶، رجوع کنید به: شوکت، همانجا، صفحات ۱۲۶-۱۳۴.
- ۲۵۲- برای بررسی شکست اصلاحات ارضی و «انقلاب شاه و ملت»، بطور نمونه رجوع کنید به:
- بی نام، «اصلاحات ارضی: رفرمی در غارت امپریالیستی»، در مجله «نامه پارسی»، سال چهاردهم، شماره ۲ (آبان ۱۳۵۵)، صفحات ۴۲-۷۳.
  - Bill، همانجا، صفحات ۱۲۴-۱۲۵ و
  - D.R. Denman، «اصلاحات ارضی در ایران»، در G. Lenczowski، «ایران در دوره پهلویها»، کالیفرنیا، ۱۹۷۸، صفحات ۲۵۳-۳۰۳.
- ۲۵۳- درباره حمایت آمریکا از رژیم شاه، برای نمونه، رجوع کنید به: M.T. Clare «عرضه خفتان: حمایت ممالک متحده از رژیم های استبدادی»، واشینگتن، ۱۹۷۷.

## فصل هفتم

- ۲۵۴- برای اطلاعات کافی درباره نقش ارتش و روسای ارتش در سرکوب و ایجاد خفقان در دوره ۱۳۴۲-۱۳۵۶، رجوع کنید به:
- F. Halliday «دیکتاتوری و رشد»، نیویورک، ۱۹۷۹ و  
- یونس یارسا بناب، «تاریخ سیاسی ارتش ایران»، واشنگتن، ۱۳۶۳.
- ۲۵۵- درباره نقش ساواک به عنوان یک تکیه گاه، رجوع کنید به:
- International Commission of Jurists «حقوق بشر و نظام قانون در ایران»،  
زنو، ۱۹۷۶، صفحات ۳۲-۳۳.
- روزنامه «واشنگتن پست»، ۲۶ اکتبر ۱۹۷۶،  
- روزنامه «نیویورک تایمز»، ۲۹ مه ۱۹۷۶،  
- روزنامه «ساندی تایمز»، ۱۲ مه ۱۹۷۴،  
- دهقانی، «حماسه مقاومت»، همانجا و  
- P. Noyes «گزارشی از ایران»، فیلادلفیا، ۱۹۷۷.
- ۲۵۶- درباره استفاده از عواید حاصل از فروش نفت ایران توسط درباریان و حامیان رژیم، رجوع کنید به:
- نجانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۴۹۱-۱۹۳ و  
- یارسا بناب، همانجا، صفحات ۹۲-۹۸.
- ۲۵۷- روزنامه «کیهان اینترنشنال»، ۸ مارس ۱۹۷۵.
- ۲۵۸- درباره نظرات هانتینگتون در مورد استقرار دولت های استبدادی تک حزبی در کشورهای جهان سوم، رجوع کنید به: S.P. Huntington، «سباست آمرانه در جامعه معاصر: بویایی نظامهای تک حزبی»، کمبریج، ۱۹۷۰.
- ۲۵۹- برای نمونه، رجوع کنید به: S.P. Huntington، «موج سوم: دمکراسی گرایی در اواخر قرن بیستم»، کمبریج، ۱۹۹۱.
- ۲۶۰- برای نمونه، رجوع کنید به: حزب رستاخیز، «فلسفه انقلاب ایران»، تهران، ۱۳۵۵.
- ۲۶۱- جهت دسترسی به متن اسانامه «حزب رستاخیز ملی ایران»، رجوع کنید به: توذری، همانجا، صفحات ۲۱۴-۲۲۲.
- ۲۶۲- روزنامه «کیهان اینترنشنال»، ۳۱ مه ۱۳۷۵.
- ۲۶۳- درباره شکل گیری و تأسیس و اصول سه گانه حزب رستاخیز، رجوع کنید به:
- «مصاحبه با شاهنشاه»، در «کیهان اینترنشنال»، ۱۰ نوامبر ۱۹۷۶،  
- روزنامه «اطلاعات»، ۱۲ اسفند ۱۳۵۶ و  
- نجانی، همانجا، جلد اول، صفحات ۴۹۴-۴۹۷.

## فصل هفتم

- ۲۶۲- برای تحلیل جامع از علل ایجاد و شکست «حزب رستاخیز» بطور نمونه رجوع کنید به: بی نام، «رستاخیز»، در مجله «نامه پارسی»، سال چهارم، شماره ۱ (خرداد ۱۳۵۴)، صفحات ۳-۱۶.
- ۲۶۵- درباره ابعاد و شدت سرکوب‌ها و خفقان در دوره ۱۳۵۳-۱۳۵۶، رجوع کنید به: G. de Villiers «شاه امپراطور: یک بیوگرافی غیر رسمی»، بوستون، ۱۹۷۶، Bill. همانجا، صفحات ۱۸۶-۱۸۷ و «حقوق بشر و نظام قانون در ایران، همانجا، صفحه ۲۲.
- ۲۶۶- درباره چگونگی اعلام «فضای باز سیاسی» در سال ۱۳۵۶، رجوع کنید به: - نجاتی، همانجا، جلد دوم، صفحات ۱۸-۲۳.
- روزنامه های «اطلاعات»، «کیهان» و «کیهان هراتی» در ماه های مرداد- شهریور ۱۳۵۶.
- محمدرضا پهلوی، «پاسخ بتاریخ»، صفحات ۱۴۹-۱۵۰ و
- «کیهان اینترنشنال»، چاپ تهران، ۲۹ ژانویه ۱۹۷۷.
- ۲۶۷- درباره حوادث تاریخی سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ که منجر به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ گشت، رجوع کنید به: پیشگفتار فصل هشتم در جلد دوم همین کتاب.



کرونولوژی

کرونولوژی

رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران

## از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷

- ◆ ۱۲۷۰ (۱۸۹۱ میلادی):
- لغو امتیاز تنباکو با انگلستان در نتیجه مبارزات مردم در جریان «جنبش تحریم تنباکو».
- ◆ ۱۲۷۵:
- ترور ناصرالدین شاه قاجار و جلوس مظفرالدین میرزا به تخت سلطنتی.
- ◆ ۱۲۸۳:
- تشکیل «کمیته انقلابی» مخفی و «انجمن مخفی» در تهران و ایجاد فرقه سوسیال-دموکرات (اجتماعیون-عامیون) ایران تحت نام «همت» در باکو.
- ◆ ۱۲۸۴:
- آغاز و گسترش اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات در تهران و تبریز برای ایجاد «خانه عدالت» و عزیمت بعضی از فعالین سازمان «همت» از باکو به تبریز برای سازماندهی مشروطه طلبان.
- ◆ ۱۲۸۵:
- آغاز انتشار روزنامه «ملا نصرالدین» در باکو در حمایت از انقلاب مشروطیت.
- تحصن مشروطه طلبان در قم و تشدید مبارزات در شهرهای تهران، تبریز، رشت، اصفهان و مشهد.
- امضاء و صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵.
- در گذشت مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی میرزا به تخت پادشاهی.
- گشایش مجلس شورای ملی ایران (دوره اول) در تهران و ایجاد «انجمن تبریز» در تبریز.
- تشکیل «مرکز غیبی» در تبریز تحت رهبری سازمان «همت» و بسیج «مجاهدین» برای حفاظت از مشروطیت و بروز و تشدید اختلافات و مبارزه بین محمد علیشاه و طرفدارانش از یک سو و مجلس اول و انجمن تبریز از سوی دیگر.
- ◆ ۱۲۸۶:
- اعتصاب عمومی در تبریز علیه «مشروعہ طلبی» شیخ فضل الله نوری، حامی محمد علیشاه.
- انتشار روزنامه های «حیل المثنی»، «صور اسرافیل» و «ساوات» در تهران.
- انعقاد قرار داد ۷-۱۹ روس - انگلیس مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ خود در جهت سرکوب انقلاب مشروطیت و
- تأسیس سازمان سوسیال-دموکرات ها (مجاهدین) در مشهد و تصویب برنامه «سازمان مجاهدین مشهد» برای برقراری آزادیهای دموکراتیک و توزیع عادلانه زمین بین دهقانان.
- ◆ ۱۲۸۷:
- اوج گیری مبارزات بین مشروطه طلبان و تشکیل گروه «سوسیال دموکرات تبریز» (فرقه اجتماعیون - عامیون) برای دفاع از مشروطیت و مجلس اول.
- بیماریان (به توپ بستن) مجلس اول و کودتای محمد علیشاه: دستگیری و اعدام برخی از نمایندگان مجلس و دیگر مشروطه طلبان توسط قزاقان به رهبری کلنل لیاخوف روسی، با حمایت روسیه تزاری و انگلستان و آغاز «استبداد صغیر».
- آغاز قیام در آذربایجان به رهبری ستارخان و باقرخان تحت نظارت «مرکز غیبی» و فرقه اجتماعیون - عامیون (سوسیال دموکرات های تبریز) علیه کودتای محمد علیشاه.

## کرونولوژی

- تسخیر قدرت در اصفهان تحت رهبری مصمص السلطنه بختیاری و برقراری مشروطیت در آن شهر.
- تسخیر قدرت در رشت توسط مشروطه طلبان و
- همکاری و اتحاد مشروطه طلبان آذربایجان، گیلان و اصفهان در جهت تدارک حمله به تهران.
- ◆ ۱۲۸۸:
- فتح تهران توسط مشروطه طلبان، خلع و تبعید محمد علیشاه، پایان «استبداد صغیر» و جلوس احمد شاه به تخت سلطنت به نیابت عضدالملک.
- اعدام شیخ فضل الله توری و تجدید فعالیت انجمن های زنان و
- تشکیل احزاب «دموکرات» و «اعتدال» و گشایش مجلس دوم.
- ◆ ۱۲۸۹:
- استقبال شاپان مردم از ورود ستارخان و باقر خان به تهران.
- ترور سید عبدالله بهبهانی توسط طرفداران حزب دموکرات.
- ترور علی محمد تربیت و سید عبدالرزاق از فعالین «حزب دموکرات» توسط طرفداران «حزب اعتدال» و
- انتشار روزنامه «ایران نو» به سر دبیری محمد امین رسول زاده و قوت عضدالملک و انتصاب ناصرالملک به نیابت سلطنت.
- ◆ ۱۲۹۰:
- «اولتیماتوم» روسیه تزاری به دولت ایران مبنی بر انحلال مجلس دوم.
- تظاهرات ضد امپریالیستی مردم ایران علیه روسیه تزاری و امپراتوری انگلستان.
- رد اولتیماتوم روس توسط مجلس دوم و تظاهرات وسیع زنان در مقابل مجلس در حمایت از مجلس.
- حمله مشترک نظامی روس و انگلیس به ایران، کودتای ناصرالملک با حمایت دولتین روس و انگلیس و انحلال مجلس دوم و
- قتل عام مشروطه طلبان توسط قزاقان و نیروهای انتفالنکر روس در تبریز و اعدام ثقة الاسلام تبریزی در دهم دیماه، ۱۲۹۰ (روز عاشورا) در تبریز.
- ◆ ۱۲۹۱:
- اشغال نظامی نواحی مختلف ایران توسط نیروهای نظامی روس و انگلیس و
- به رسمیت شناختن موافقت نامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس در جهت تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ.
- ◆ ۱۲۹۲:
- اخذ فرقه های جدید توسط هیئت حاکمه ایران از دولتین روس و انگلیس.
- گسترش فعالیتهای آلمان فیصری و ترکیه عثمانی در ایران در آستانه آغاز جنگ جهانی اول و
- گسترش حضور نظامی روسیه در شمال و نیروهای انگلیس در جنوب ایران.
- ◆ ۱۲۹۳:
- تاجگذاری احمد شاه و پایان نیابت ناصرالملک.
- آغاز جنگ جهانی اول و اعلام بیطرفی ایران در جنگ.
- درگذشت ستار خان، سردار ملی و
- گشایش مجلس سوم و ادامه سیاست بیطرفی در جنگ.
- ◆ ۱۲۹۴:
- نقض بیطرفی ایران توسط متحدین (آلمان فیصری و ترکیه عثمانی) و متفقین (روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس).
- اشغال تبریز توسط نیروهای نظامی روسیه و حمله سباهیان آلمان و ترکیه به مناطق جنوبی و مرکز ایران و
- مهاجرت نمایندگان مجلس و برخی از رجال سیاسی ایران به قم و تشکیل «حکومت موقت ملی» و آغاز «فطرت» مجلس شورای ملی.
- ◆ ۱۲۹۵:
- حمله نیروهای نظامی روسیه به قم و عقب نشینی «حکومت موقت ملی» به اصفهان و سپس به همدان و تبدیل ایران به جولانگاه نیروهای خونین بین قوای متفقین و متحدین و



## کرونولوژی

- تشکیل «گروه عدالت» به رهبری اسدالله سفارزاده و دیگر کمونیست های ایرانی در باکو. ۱۲۹۶ ◆
- تشکیل «حزب دموکرات آذربایجان» به رهبری شیخ محمد خیابانی.
- تشدید مبارزات جنگلی ها در گیلان به رهبری میرزا کوچک خان.
- صدور فرمان انتخابات برای مجلس چهارم.
- انقلاب سوسیالیستی بلشویک ها در روسیه و
- تبدیل «گروه عدالت» به «حزب عدالت» و تدارک انتقال به ایران. ۱۲۹۷ ◆
- خروج نیروهای نظامی روسیه از ایران و اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی در گیلان، آذربایجان و خراسان و اعدام و تبعید اعضای «کمیته مجازات» توسط دولت وثوق الدوله. ۱۲۹۸ ◆
- عقد قرار داد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس توسط وثوق الدوله.
- آغاز مبارزات ملی علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و
- آغاز قیام ملی در آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی. ۱۲۹۹ ◆
- پیروزی قیام جنگلی ها و اعلام تأسیس جمهوری گیلان به رهبری میرزا کوچک خان.
- پیروزی قیام ملی در تبریز علیه دولت وثوق الدوله و تأسیس حکومت ملی «آزادستان» تحت رهبری شیخ محمد خیابانی.
- انتقال حزب عدالت به ایران. تشکیل کنگره اول حزب عدالت و تغییر نام آن به «حزب کمونیست ایران» در بندر انزلی و شرکت کمونیست های ایران در کابینه جمهوری گیلان.
- سرکوب قیام آذربایجان. سرنگونی «آزادستان» و قتل شیخ محمد خیابانی و
- کودتای سوم اسفند سید ضیاء و رضاخان علیه دولت مشروطه ایران با حمایت امپراطوری انگلستان. ۱۳۰۰ ◆
- انتصاب رضاخان به ریاست وزارت جنگ.
- امضای عهد نامه دوستی ایران و شوروی.
- گشایش مجلس چهارم.
- اوج گیری جنبش خراسان به رهبری کلنل محمد تقی خان پسبان.
- بروز اختلافات بین کمونیست ها و جنگلی ها در جمهوری گیلان.
- سرکوب جنبش خراسان و قتل کلنل محمد تقی خان پسبان.
- انشعاب در درون جمهوری گیلان و قتل حیدر عمو اوغلی. رهبر حزب کمونیست ایران.
- سرکوب نهضت جنگل. سقوط جمهوری گیلان و قتل میرزا کوچک خان و
- قیام ژاندارم های تبریز تحت رهبری ابوالقاسم لاهوتی علیه رضاخان. ۱۳۰۱ ◆
- تمرکز حکومت ایران از نظر نظامی در دست رضاخان.
- دعوت آرتور میلیسیو آمریکائی به ایران و انتصاب او به عنوان مشاور امور مالی دولت قوام السلطنه.
- سرکوب و شکست قیام لاهوتی در تبریز.
- قلع و قمع شورش های متعدد در سراسر ایران بویژه در خلخال، طالش و ماکو و
- انتخابات برای مجلس پنجم. ۱۳۰۲ ◆
- گشایش مجلس پنجم.
- سرکوب جنبش های قبایل کرد به رهبری اسماعیل سیمتو.
- سرکوب احزاب و سازمانهای دموکراتیک و لغو آزادیهای دموکراتیک.
- انتصاب رضاخان به نخست وزیری ایران توسط احمد شاه و

## کرونولوژی

- سفر اجباری احمد شاه به خارج از ایران و تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست رضاخان.  
◆ ۱۳۰۳:
- تشکیل «کمیته قیام سعادت» در خوزستان و قیام اعراب تحت رهبری شیخ خزعل علیه رضا خان.
- تعلق تاریخی مدرس رهبر «اقلیت» در مجلس پنجم بر ضد رضا خان.
- حمله نیروهای نظامی مرکز به خوزستان و سرکوب قیام شیخ خزعل.
- تقویض ریاست عالیله قوا به رضا خان و
- ترور میرزاده عشقی، شاعر معروف و سردبیر روزنامه «قرن پیستم» توسط دولت رضاخان.  
◆ ۱۳۰۴:
- دستگیری و اسارت عده کثیری از اعضای حزب کمونیست ایران و اتحادیه های کارگری و توقیف جراید ملی و چاپ.
- ترور واعظ قزوینی مدیر روزنامه «نصیحت» و
- تشکیل مجلس مؤسسان اعلام انقراض سلسله قاجاریه و تأسیس سلطنت پهلوی.  
◆ ۱۳۰۵:
- اجرای دوره سرپاز گیری برای «انجام وظیفه» در ارتش برای اولین بار.
- افتتاح دوره ششم مجلس.
- تشکیل کابینه مستوفی الممالک.
- انحلال عدلیه و ایجاد تشکیلات قضائی جدید تحت رهبری علی اکبرداور و
- احداث راه آهن جنوب ایران.  
◆ ۱۳۰۶:
- قتل سید حسن مدرس توسط رژیم رضا شاه.
- استعفای مستوفی الممالک و آغاز نخست وزیری مخیرالسلطنه.
- تشکیل کنگره دوم حزب کمونیست ایران در ارومیه (مخفی).
- پایان دوره معاونت آرثور میلیسیو.
- تصویب لباس متحدالشکل (کت و شلوار و کلاه پهلوی).
- آغاز احداث راه آهن شمال و جنوب و
- تصویب و اجرای قانون سنجل احوال.  
◆ ۱۳۰۷:
- انتخابات دوره هفتم مجلس.
- انتصاب مخیرالسلطنه به نخست وزیری توسط شاه و مجلس.
- تصویب قانون اعزام محصل به خارج و
- افتتاح پانک ملی ایران.  
◆ ۱۳۰۸:
- فتح لرستان و سرکوب جنبش لرها توسط امیر لشکراحمد امیر احمدی.
- درگذشت احمد شاه آخرین پادشاه سلسله قاجار در پاریس (در تبعید) و
- سرکوب جنبش های ایلاتی در فارس و بختیار و بلوچستان.  
◆ ۱۳۰۹:
- قلع و قمع جنبش کردها و قتل اسماعیل سمیتقو و
- افتتاح هشتمین دوره مجلس و تشکیل مجده کابینه دولت به نخست وزیری مخیرالسلطنه.  
◆ ۱۳۱۰:
- تصویب «قانون سیاه» ضد اشتراکی در مجلس هشتم علیه دارندگان عقاید «اشتراکی» سوسیالیستی و کمونیستی و
- وضع مقررات برای انقاص اتباع خارجی در ایران.  
◆ ۱۳۱۱:
- سفر رایند رانات تاگور شاعر و فیلسوف معروف هند به ایران.

## کرونولوژی

- استقرار روابط دیپلماسی بین ایران و کشور واتیکان و
- افتتاح مجلس نهم.
- ◆ ۱۳۱۲:
- تشکیل کابینه مخبرالسلطنه.
- انعقاد و تمدید قرارداد نفت ایران- انگلیس (معروف به معاهده داری) توسط سید حسن تقی زاده، وزیر مالیه دولت رضاشاه و
- استعفای مخبرالسلطنه و آغاز نخست وزیری محمد علی فروغی.
- ◆ ۱۳۱۳:
- آغاز بنای دانشگاه تهران.
- آغاز انتشار مجله «دنیا» توسط دکتر تقی ارانی و یارانش.
- تبدیل نام «پرس» به «ایران» در خارج از ایران و
- جشن هزاره فردوسی.
- ◆ ۱۳۱۴:
- افتتاح دوره دهم مجلس و تشکیل مجدد کابینه محمد علی فروغی.
- افتتاح «فرهنگستان» و تغییر نام بعضی از شهرهای مهم ایران (مثل انزلی به بندر پهلوی و ارومیه به رضائیه) و
- استعفای فروغی و تشکیل کابینه جدید به ریاست محمود جم (مدیرالملک).
- ◆ ۱۳۱۵:
- سفر دکتر شاخت کارشناس اقتصادی آلمان هیتلری به ایران و گسترش روابط ایران و آلمان هیتلری.
- خودکشی داور وزیر مالیه ایران و
- توسعه تبلیغات آلمانی ها در ایران.
- ◆ ۱۳۱۶:
- آغاز تلفن خودکار در تهران.
- تشکیل کابینه مجدد تحت نخست وزیری جم.
- امضای «پیمان سعد آباد» بین ایران، ترکیه، عراق و افغانستان.
- اعتصاب در دانشگاه و دانشکده فنی تهران، شرکت بعضی از یاران ارانی در آن و
- بازداشت تقی ارانی و یارانش، معروف به «۵۳ نفر» به اتهام داشتن مرام «اشتراکی» کمونیستی.
- ◆ ۱۳۱۷:
- افتتاح هنرستان دختران.
- پایان ساختمان راه آهن شمال و جنوب.
- محاکمه «۵۳ نفر» و
- تأسیس سازمان دولتی «پرورش افکار» برای گسترش اندیشه های شوونیستی و پان ایرانیستی در بین جوانان.
- ◆ ۱۳۱۸:
- قتل فرخی یزدی توسط رژیم شاه.
- قتل دکتر تقی ارانی در زندان رژیم رضاشاه.
- پایان نخست وزیری جم و آغاز نخست وزیری احمد متین دفتری و
- اجرای نخستین سرشماری در ایران.
- ◆ ۱۳۱۹:
- استعفای متین دفتری از نخست وزیری و انتصاب علی منصور به نخست وزیری.
- افتتاح رادیو تهران و
- تشدید تجارت و مبادله کالا بین آلمان هیتلری و ایران.
- ◆ ۱۳۲۰:
- ورود متنفین (آمریکا، انگلیس و شوروی) به ایران و خلع و تبعید رضا شاه به جزیره موریس در آفریقا (از مستعمرات انگلستان).

## کرونولوژی

- آغاز نخست وزیری مجدد محمد علی فروغی.
- تأسیس حزب توده ایران و
- درگذشت پروین اعتصامی، شاعر معروف.
- ◆ ۱۳۲۱:
- سقوط دولت فروغی و آغاز نخست وزیری علی سهیلی.
- سقوط کابینه سهیلی و آغاز نخست وزیری احمد قوام السلطنه.
- تظاهرات مردم علیه گرانی و قحطی و تیر اندازی نیروهای دولتی به سوی مردم (واقعه ۱۷ آذر)
- سقوط دولت قوام و آغاز نخست وزیری سهیلی (برای دومین بار).
- ◆ ۱۳۲۲:
- انتخابات دوره چهاردهم مجلس و
- کنفرانس تهران با شرکت استالین، چرچیل و روزولت.
- ◆ ۱۳۲۳:
- استعفای دولت سهیلی و آغاز نخست وزیری محمد ساعد مراغه‌ای.
- درگذشت رضا شاه در شهر یوهانسبرگ (آفریقای جنوبی) در تبعید و
- استعفای ساعد و آغاز نخست وزیری مرتضی قلی بیات (سهام السلطان).
- ◆ ۱۳۲۴:
- پیروزی متفقین، شکست فاشیسم و آلمان هیتلری و پایان جنگ جهانی دوم.
- تشکیل دولت ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) بعد از استعفای بیات از نخست وزیری.
- استعفای حکیمی و آغاز نخست وزیری محسن صدر (صدرالاشراف).
- استعفای صدر و شروع نخست وزیری مجدد حکیمی.
- پیروزی فرقه «دموکرات آذربایجان» در استقرار دولت خودمختار در آذربایجان و
- استعفای حکیمی و آغاز نخست وزیری مجدد قوام السلطنه.
- ◆ ۱۳۲۵:
- تخلیه نیروهای نظامی متفقین از ایران.
- شکست و سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان.
- شکست و سقوط جمهوری خودمختار کردستان و
- قتل عام دموکراتها در آذربایجان و کردستان بوسیله نیروهای نظامی شاه-قوام.
- ◆ ۱۳۲۶:
- اعدام قاضی محمد و دیگر رهبران «جمهوری دموکراتیک کردستان» توسط رژیم محمد رضا شاه.
- زور محمد سعود، ژورنالیست و سردبیر روزنامه «مرد امروز» و
- اعدام فریدون ابراهیمی مدعی العموم دولت جمهوری دموکراتیک آذربایجان توسط مأمورین رژیم شاه در تبریز.
- ◆ ۱۳۲۷:
- استعفای قوام و آغاز نخست وزیری ابراهیم حکیمی.
- سوء قصد به محمد رضا شاه در صحن دانشگاه توسط ناصر فخرآرائی و اعلام انحلال و غیر قانونی ساختن حزب توده ایران و
- استعفای حکیمی از نخست وزیری و انتصاب عبدالحسین هزیر به نخست وزیری.
- ◆ ۱۳۲۸:
- استعفای هزیر و آغاز نخست وزیری محمد ساعد.
- ایجاد اولین هسته «جبهه ملی ایران» درخانه دکتر مصدق پدنیال تحسن ملیون به رهبری مصدق علیه حکومت نظامی و تقاضای اجرای انتخابات آزاد برای دوره شانزدهم مجلس.
- زور عبدالحسین هزیر، وزیر دربار و نخست وزیر سابق توسط حسین امامی، عضو «فدائیان اسلام» و
- استعفای محمد ساعد از نخست وزیری.
- ◆ ۱۳۲۹:

## کرونولوژی

- آغاز نخست وزیری علی منصور.
  - انتقال جنازه رضاشاه از آفریقای جنوبی از طریق مصر به ایران.
  - استعفای منصور و آغاز نخست وزیری علی رزم آرا.
  - طرح لایحه ملی شدن صنعت نفت توسط دکتر مصدق در مجلس شانزدهم.
  - ترور سپهبد علی رزم آرا نخست وزیر توسط خلیل طهماسبی، عضو «فدائیان اسلام» و آغاز زمامداری حسین علاء و
  - تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در ۲۹ اسفند (روز ملی شدن صنعت نفت) و
  - خودکشی صادق هدایت نویسنده معروف ایران، در پاریس.
- ◆ ۱۳۳۰:
- انتصاب ۴۰۰۰۰ نفر کارگر نفت در آبادان در پشتیبانی از ملی کردن صنعت نفت در ایران.
  - تشکیل دولت ملی دکتر مصدق بعد از استعفای حسین علاء.
  - درگذشت محمد ملک الشعرای بهار.
  - سوء قصد علیه دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه «باختر امروز» توسط عبد خدائی، عضو «فدائیان اسلام» و
  - اجرای قانون «خلع پد» از انگلستان در آبادان توسط دولت دکتر مصدق.
- ◆ ۱۳۳۱:
- افتتاح دوره هفدهم مجلس شورای ملی.
  - مسافرت دکتر مصدق به لاهه در مورد مسئله نفت و پیروزی او در داد گاه لاهه علیه دولت انگلستان.
  - قیام موفق مردم در سی تیر علیه شاه مبنی بر عزل دکتر مصدق و انتصاب قوام السلطنه به نخست وزیری.
  - قطع رابطه ایران و انگلستان و
  - اعلام ملی شدن شیلات.
- ◆ ۱۳۳۲:
- ربودن و قتل سرتیب افشار طوس رئیس شهربانی طهران، توسط طرفداران آیت الله کاشانی، دکتر مظفر بقائی و سرلشکر فضل الله زاهدی.
  - رفراندوم (مراجعه به آراء عمومی) توسط دولت دکتر مصدق مبنی بر انحلال مجاس هفدهم.
  - کودتای شاه - زاهدی با حمایت آمریکا علیه دولت دکتر مصدق (بیست و هشتم مرداد) و آغاز نخست وزیری زاهدی.
  - روز ۱۶ آذر («روز دانشجو») و قتل احمد قندجی، مصطفی بزرگ نیا و مهدی شریعت رضوی در صحن دانشگاه در موقع تظاهرات دانشجویان علیه سفر ریچارد نیکسون (معاون ریاست جمهوری آمریکا) به ایران و
  - قتل کریم پور شیرازی مدیر روزنامه «شورش» توسط مأمورین رژیم شاه.
- ◆ ۱۳۳۳:
- دستگیری، محاکمه و اعدام دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت مصدق.
  - اعدام وارطان سالاختیان از اعضای فعال حزب توده ایران.
  - کشف «سازمان افسران» و محکومیت رهبران آن به مرگ و اعدام آنها.
  - ادامه محاکمه دکتر مصدق و سرتیب تقی ریاحی و محکومیت آنان به سه سال زندان و
  - انعقاد قرارداد امینی - بیج در مورد نفت ایران با کنسرسیوم بین المللی نفت.
- ◆ ۱۳۳۴:
- استعفای زاهدی و تشکیل کابینه جدید تحت نخست وزیری حسین علاء.
  - اعلام پیوستن ایران به «پیمان بغداد» از طرف دولت حسین علاء.
  - تیر باران بخشی از اعضای «سازمان افسران» و
  - اعدام نواب صفوی، خلیل طهماسبی، مظفر ذوالقدر و واحدی (رهبران «فدائیان اسلام») در میدان تیر لشکر دو
  - زرهی به اتهام سوء قصد علیه علاء نخست وزیر ایران.
- ◆ ۱۳۳۵:
- انتخابات برای دوره نوزدهم مجلس شورای ملی و افتتاح آن و

## کرونولوژی

- کشف چاه نفت در قم.
- ◆ ۱۳۳۶:
- اعلام غیرقانونی شدن «حزب ایران» بزرگترین حزب درون «جبهه ملی» از طرف کمیسیون دادگستری مجلس نوزدهم.
- استعفای حسین علاء از نخست وزیری و تشکیل کابینه جدید دولت تحت نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال.
- دستگیری سروان خسرو روزبه، رهبر «سازمان افسران» و
- درگذشت ابوالقاسم لاهوتی شاعر معروف ایران در تبعید (درمسکو).
- ◆ ۱۳۳۷:
- اعتصاب ۱۲۰۰۰ تاکسی ران در تهران.
- تیر باران آرسن آوانسیان و هوشنگ رضوانی از اعضای حزب توده.
- تیر باران خسرو روزبه بفرمان شاه در میدان تیر حنمیه.
- پایان محاکمه سرلشکر محمد ولی قزنی و محکومیت او به دو سال زندان و اخراج از ارتش و
- امضای قرارداد نظامی دو جانبه با آمریکا.
- ◆ ۱۳۳۸:
- خروج عراق از «بیمان بغداد» و تغییر نام آن بیمان به «سازمان بیمان مرکزی» (ستتو).
- اعتصاب ۴۰ هزار کارگر کوره پز خانه های تهران و
- اعدام علی علوی، عضو هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران.
- ◆ ۱۳۳۹:
- استعفای دکتر اقبال از نخست وزیری و تشکیل کابینه جدید، به نخست وزیری جعفر شریف امامی.
- اعدام ایوب کلانتری، فروغی، زهتاب، جهانبان و عظیم زاده، اعضای فعال حزب توده در تبریز.
- تشکیل «کنفدراسیون دانشجویان ایران در اروپا» و
- پایان دوره مجلس نوزدهم و انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی.
- ◆ ۱۳۴۰:
- تظاهرات ۱۳۰ هزار نفری فرهنگیان به رهبری «جامعه معلمان ایران»
- قتل دکتر ابوالحسن خانعلی دبیر دبیرستان های تهران بدست مأموران رژیم پهلوی (۱۲ اردیبهشت - «روز معلم»).
- سقوط دولت شریف امامی و آغاز نخست وزیری علی امینی.
- اعتصاب کارگران نفت مسجد سلیمان.
- اعتراض مردم به انتخابات تقلبی و اعلام انحلال مجلس بیستم از طرف شاه.
- سرکوب مردم توسط دولت علی امینی در تظاهرات به مناسبت روز تاریخی ۳۰ تیر.
- تظاهرات وسیع کارگران در شهرهای اصفهان، مسجد سلیمان، بندر معشور.
- هجوم کماندو های ارتش به دانشگاه تهران و تخریب علیه دانشجویان و
- قتل مهدی کلهر دانش آموز دبیرستان علمیه در جریان تظاهرات دانش آموزان علیه یورش ارتش به دانشگاه.
- ◆ ۱۳۴۱:
- استعفای امینی از نخست وزیری و انتصاب اسدالله علم به نخست وزیری.
- آغاز جنبش در روستاهای فارس علیه دولت مرکزی.
- آغاز «اصلاحات ارضی» و «انقلاب سفید» در روستاها و
- تشکیل «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از ایران».
- ◆ ۱۳۴۲:
- حمله مأموران امنیتی به مدرسه فیضیه قم و تعرض علیه طلاب.
- قیام خونین ۱۵ خرداد و قتل عام قریب ۲۰۰۰ نفر توسط مأموران رژیم شاه و
- استعفای علم از نخست وزیری و انتصاب حسنعلی منصور به نخست وزیری.
- ◆ ۱۳۴۳:
- تصویب قانون اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران آمریکائی و احیاء «کاپیتولاسیون».

## کروتولوژی

- اعلام انقلاب شاه و مردم.
- ترور منصور نخست وزیر بدست محمد بخارایی (از اعضای فدائیان اسلام) به خاطر امضای قانون اعطاء مصونیت سیاسی.
- آغاز نخست وزیری امیر عباس هویدا بعد از قتل منصور و تبعید آیت الله خمینی از ایران به خاطر مخالفت با رفورم های شاه و احیاء کابینه کابینه کابینه.
- ◆ ۱۳۴۴:
  - تیراندازی بسوی شاه توسط رضا شمس آبادی، یکی از اعضای گارد سلطنتی در کاخ مرمر، اعدام ۴ تن از متهمین به قتل منصور نخست وزیر.
  - تشکیل جبهه ملی سوم.
  - محاکمه ۵۵ نفر از اعضای حزب ملل اسلامی به رهبری محمد کاظم بهنوردی و آغاز محاکمه ۱۴ نفر متهمین حادثه کاخ مرمر و اعتصاب غذای دانشجویان مقیم خارج از کشور به نسبت صدور احکام محکومیت متهمین.
- ◆ ۱۳۴۵:
  - محاکمه و صدور احکام محکومیت علیه علی خاوری و پرویز حکمت جو از اعضای کادر های فعال حزب توده ایران.
  - سرکوب جنبش جنوب و اعدام بهمن قشقایی در شیراز و درگذشت دکتر محمد مصدق.
- ◆ ۱۳۴۶:
  - یورش ارتش شاه به کردستان و سرکوب جنبش کردستان و مسافرت شاه به آلمان غربی و تظاهرات کنفدراسیون جهانی علیه شاه. تیر اندازی پلیس به طرف دانشجویان و قتل «ینوانه زورنگ». دانشجوی آلمانی ساکن برلین غربی و درگذشت ناگهانی غلامرضا تختی قهرمان ورزش ایران عضو شورایی جبهه ملی (۱۶ دی - روز ورزش).
- ◆ ۱۳۴۷:
  - قتل اسماعیل شریف زاده، سلیمان و عبدالله معینی بدست مأموران رژیم شاه در کردستان.
  - مرگ ناپهنگام و مرموز محمد بهرنگی، نویسنده معروف آذربایجان و اعدام ملا احمد آواره یکی از رزمندگان خلق کرد بدست مأموران رژیم.
- ◆ ۱۳۴۸:
  - ا زده باد سرسام آور بیکاری در ایران
  - تشکیل کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری در مسکو و شرکت نمایندگان حزب توده در آن و تظاهرات وسیع مردم در تهران علیه شرکت واحد اتوبوسرانی.
- ◆ ۱۳۴۹:
  - قیام سیهکل و آغاز جنبش چریکی در ایران.
  - قتل آیت الله سعیدی بدست مأموران امنیتی رژیم.
  - اعلام موجودیت سازمان «چریکهای فدائی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران» و اعتصاب رانندگان و کمک رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی.
- ◆ ۱۳۵۰:
  - تظاهرات کارخانه چیت کرج.
  - هجوم پلیس و استقرار نیروهای پلیسی در دانشگاه ها.
  - اعتصاب ۲۰۰۰ کارگر کارخانه های روغن و بافتندگی جهان کرج.
  - قتل امیر پرویز بویان و پاراننش و قتل بهروز دهقانی، نویسنده معروف.
- ◆ ۱۳۵۱:

## کرونولوژی

- بمب گذاری در اماکن مختلف دولتی در تهران در اعتراض به سفر ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا به ایران، ترور سرتیب سعید طاهری، رئیس زندانهای تهران و
- قتل مهدی رضایی یکی از کادر های اصلی سازمان مجاهدین خلق.
- ◆ ۱۳۵۲:
- ادامه اعتصابات و تظاهرات کارگران در تبریز و شاهرود،
- اعدام خسرو گلسرخی، شاعر معروف و کرامت الله دانشیان و
- دستگیری و اعدام کادر های «گروه ابوذر».
- ◆ ۱۳۵۳:
- لشکر کشی و مداخله نظامی شاه در منطقه ظفار کشور عمان،
- قتل شیخ حسین غفاری بدست مأموران رژیم،
- قتل پرویز حکمت جو و هوشنگ تیزابی از اعضای فعال حزب توده ایران در زیر شکنجه و
- بازداشت غلامحسین ساعدی، سعید سلطانیور، علی شریعتی، فریدون تنکابنی، نعمت میرزاده، هوشنگ گلشیری و فریدون توکلی به خاطر سرودن شعر در یادبود از خسرو گلسرخی.
- ◆ ۱۳۵۴:
- قتل گروه بیژن جزئی از سازمان چریکهای فدائی خلق،
- قتل مرتضی صمدیه لیاف از سازمان مجاهدین خلق ایران و
- قتل مجید شریف واقفی از سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ◆ ۱۳۵۵:
- قتل حمید اشرف و یارانش (از سازمان چریکهای فدائی خلق)،
- قتل پرویز واعظ زاده مرجانی (از سازمان انقلابی حزب توده ایران) و
- ازدیاد شکنجه و اعدام در ایران و اعتراض سازمانهای دموکراتیک در کشورهای مختلف جهان و گسترش مبارزات کتفدراسیون جهانی علیه شاه.
- ◆ ۱۳۵۶:
- مرگ اسرار آمیز دکتر علی شریعتی در بیمارستان لندن،
- استعفای عباس هویدا از نخست وزیری و تشکیل کابینه جمشید آموزگار،
- چاپ مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه»، به قلم احمدی رشیدی مطلق (به احتمال قوی اسم مستعار داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت جمشید آموزگار) در روزنامه «اطلاعات» و دادن صفاتی از قبیل «سید هندی» و «شهرت طلب» به آیت الله خمینی در آن مقاله،
- اعتراض و تظاهرات بازارها و طلاب قم به مقاله رشیدی مطلق و قتل تعدادی از تظاهرات کنندگان توسط مأموران شهربانی و
- تظاهرات و قیام مردم تبریز.
- ◆ ۱۳۵۷:
- حادثه خونین جمعه خونین (۱۷ شهریور) و قتل تظاهر کنندگان توسط مأموران رژیم شاه
- فاجعه آتش سوزی سینما رکس در آبادان و سقوط دولت آموزگار،
- تشکیل دولت «آشتی ملی» مهندس شریف امامی،
- اوجگیری تظاهرات و مبارزات مردم در سراسر ایران،
- سقوط کابینه شریف امامی و تشکیل دولت نظامی تیمسار غلامرضا اژه‌اری،
- راه پیمائی بزرگ مردم ایران در روزهای ناسوعا و عاشورا،
- سقوط دولت اژه‌اری و تشکیل کابینه شاپور بختیار،
- تشکیل شورای انقلاب،
- خروج محمد رضا شاه از ایران،
- بازگشت آیت الله خمینی به ایران و
- انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.





منابع

منتخبی از منابع و مآخذ

## کتاب‌ها

## ۱- به فارسی

- آدمیت، فریدون، «اندیشه های میرزا آقاخان شیرازی»، تهران، ۱۳۳۶.
- آدمیت، فریدون، «اندیشه های ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار»، تهران، ۱۳۵۱.
- آدمیت، فریدون، «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران»، تهران، ۱۳۵۴.
- آدمیت، فریدون، «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، تهران، ۱۳۵۵.
- آذری، علی، «قیام شیخ محمد خیابانی»، تهران، ۱۳۵۴.
- آذری، علی، «قیام کننل محمد تقی پسیان در خراسان»، تهران، ۱۳۵۵.
- آرامش، احمد، «هفت سال در زندان آریامهر»، به اهتمام اسماعیل راتین، تهران، ۱۳۵۷.
- آرامش، احمد، «خاطرات سیاسی احمد آرامش»، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، اصفهان، ۱۳۶۹.
- آربن بور، بحیی، «از صبا تا نیما»، در دو جلد، تهران، ۱۳۵۱.
- آگاهی، علی، «پیدایش و رشد جنبش کارگری و کمونیستی ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۶.
- آوانسیان، اردشیر، «صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران سلطنت رضا شاه»، تهران، ۱۳۵۸.
- آیت، حسن، «چهره حقیقی مصدق السلطنه»، قم، ۱۳۶۳.
- ابتهاج، ابوالحسن، «خاطرات ابوالحسن ابتهاج»، لندن، ۱۳۷۰.
- احتشامی، ابوالحسن، «شکوفه های ذوق و ادب»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۲۶.
- اسحاق، ایریم، «چه باید کرد»، تهران، ۱۳۲۷.
- افسر، پرویز، «تاریخ زاندارمری»، تهران، ۱۳۲۲.
- اسکندری، عباس، «تاریخ مشروطیت ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۲۲.
- اسکندری، ایرج، «یادنامه‌ها و یادداشت های برانگنده»، پاریس، ۱۳۶۵.
- اتحادیه، منصوره (نظام مافی)، «احزاب سیاسی در مجلس سوم»، پاریس، ۱۳۶۵.
- اتحادیه، منصوره (نظام مافی)، «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت»، تهران، ۱۳۷۱.
- اتحادیه، منصوره (نظام مافی)، «مرامنامه‌ها و نظام نامه های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی»، تهران، ۱۳۶۱.
- اتحادیه، منصوره (نظام مافی)، «مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه»، تهران، ۱۳۷۵.
- اشرف، احمد، «شاخص های اجتماعی ایران»، تهران، ۱۳۵۵.
- اشرف، حمید، «جمع بندی سه ساله»، تهران، ۱۳۵۸.
- احمدزاده، سعود، «مبارزه مسلحانه: هم استراتژی و هم تاکتیک»، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور (بخش خاورمیانه)، ۱۳۵۲.
- احمدی، حمید «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی»، برلین، ۱۳۷۱.
- ارانی، تقی، «پسیکولوژی فردی»، برلین، ۱۹۷۲.
- افتخاری، یوسف، «خاطرات دوران سیری شده»، به اهتمام کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران، ۱۳۷۰.
- افشار، ایرج، «زندگانی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی زاده»، تهران، ۱۳۵۹.
- افشار، ایرج، «لوراق تازه از مشروطیت و نقش تقی زاده»، تهران، ۱۳۵۹.
- افشار، ایرج، «نامه های سیاسی دهخدا»، تهران، ۱۳۵۸.
- ارسنجانی، حسن، «یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی تیر ۱۳۲۱»، تهران، ۱۳۶۶.
- اقبال آشتیانی، عباس، «تاریخ مفصل ایران»، تهران، ۱۳۲۷.
- اکتشافی، پرویز، «خاطرات سرگرد هوانی پرویز اکتشافی»، بکوشش حمید احمدی، کلن، ۱۳۷۷.

## منابع

- الموتی، مصطفی، «ایران در عصر پهلوی»، در ده جلد، لندن، ۱۳۶۸-۱۳۶۹.
- امیر خیزی، اسماعیل، «قیام آذربایجان و ستارخان»، تهران، ۱۳۳۹.
- الول ساتن، «احزاب سیاسی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰»، ضمیمه مطبوعات ایران، به کوشش حسین ابوترابیان (گردآورنده)، تهران، ۱۳۷۰.
- انتشارات حزب توده ایران، «چهل سال در سنگر مبارزه»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۰.
- انتشارات جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا، «سنت اصلی دفاعیه علیجان شائسی»، اروپا، ۱۳۴۴.
- انتشارات بهروز، «یادنامه ۹ چریک فدائی»، تبریز، ۱۳۵۸.
- انتشارات مهرگان، «روز معلم»، واشنگتن، ۱۳۷۷.
- انتشارات مصدق، «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی هنگام نخست وزیری»، جلد دوم، دفتر اول، پاریس، ۱۳۴۸.
- انتشارات دوزاده محرم (پانزده خرداد)، «اسنادی از جمعیت های مؤتلفه اسلامی، جاما و حزب ملل اسلامی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳.
- انتشارات کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، «جهان پهلوان تختی، قهرمانی در خدمت مردم، نه مدال و مقام»، برکلی، ۱۳۵۶.
- انتشارات روزبه، «سندی از جنبش کمونیستی ایران»، نیویورک، ۱۳۵۴.
- انقطاع، ناصر، «یستجاه سال تاریخ با بان ایرانیست ها: آرمان خواهان و آرمان فروشان»، لوس انجلس، ۱۳۷۹.
- ایوانف، م.س، «تاریخ نوین ایران»، ترجمه هوشنگ تیزی و حسن قائم پناه، استکهلم، ۱۳۵۶.
- اوری، بیتر، «تاریخ معاصر ایران: از تأسیس سلسله پهلوی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۷۰.
- یادامجیان، اسدالله و بنایی، علی، «هیات های مؤتلفه اسلامی»، تهران ۱۳۶۲.
- یازرگان، مهدی «پی نهایت کوچکها»، تهران، ۱۹۵۷.
- یازرگان، مهدی، «دفاعیات در دادگاه»، چاپ اروپا، ۱۳۴۳.
- یازرگان، مهدی، «مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی»، اروپا ۱۳۵۰.
- یازرگان، مهدی، «شصت سال خدمت و مقاومت»، خاطرات مهندس یازرگان به همت غلامرضا نجاشی، تهران، ۱۳۷۵.
- یاستانی یازیزی، ابراهیم، «تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله»، تهران، ۱۳۴۶.
- یامداد، بدر العموک، «زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید»، تهران، ۱۳۴۷.
- یامداد، مهدی، «شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ هجری قمری»، در شش جلد، تهران، ۱۳۴۷ و ۱۳۵۱.
- بدل، سعید، «تاریخچه جنبش های ملی کرد از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم»، از انتشارات کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، ۱۳۶۰.
- براون، ادوارد، «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران»، ترجمه محمد عباسی، در دو جلد، تهران ۱۳۳۳.
- براهنی، رضا، «قصه نویسی»، تهران ۱۳۴۸.
- برزین، مسعود، «شناسنامه مطبوعات ایران، از ۱۳۱۵ تا ۱۳۵۷»، تهران، ۱۳۷۱.
- بهنود، مسعود، «از سید ضیا تا بختیار»، تهران، ۱۳۷۴.
- بزرگمهر، جلیل، «مصدق در محکمه نظامی»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۵.
- بقائی، مظفر، «چه کسی منحرف شد»، تهران، ۱۳۶۳.
- بنی صدر، ابوالحسن، «موازنه ها»، پاریس، ۱۳۵۷.
- بنی صدر، ابوالحسن، «موقعیت ایران و نقش مدرس»، جلد اول، پاریس، ۱۳۵۶.
- بهار، محمدتقی، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، تهران، ۱۳۵۷.
- بهرنگی، صمد و دهقانی، بهروز، «افسانه های آذربایجان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۴۸.
- بهرنگی، صمد، «مجموعه مقاله ها»، برکلی، ۱۳۵۷.
- بهرنگی، صمد، «قصه های بهرنگ»، تهران، ۱۳۵۶.
- بهروز، مازیار، «شورشیان آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران»، ترجمه مهدی پرتوی، تهران، ۱۳۸۰.

## منابع

- بیات، کاوه، «انقلاب خراسان، مجموعه اسناد و مدارک سال ۱۳۰۰ خورشیدی»، تهران، ۱۳۷۰.
- یارسانا بناب، یونس، «استقلال و وابستگی: مبارزه بین دو خط در تاریخ سیاسی ایران»، نیویورک، ۱۹۸۲ (۱۳۶۱).
- پاکدامن، ناصر، «قتل کسروی»، سوند، ۱۳۷۸.
- پسیان، نجفقلی، «از مهاباد خونین تا سواخل ارس»، تهران، ۱۳۲۸.
- پسیان، نجفقلی، «مرگ بود بازگشت هم بود»، تهران، ۱۳۲۶.
- پسیان، نجفقلی و معتصد، خسرو، «از سواد کوه تا ژوهانسبورگ»، تهران، ۱۹۷۷.
- پویا، «سخنی با یویندگان انقلاب»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴.
- پویان، امیر پرویز، «ضرورت مبارزه و رد تئوری بقاء»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- پهلوی، محمدرضا، «پاسخ به تاریخ»، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۱.
- پهلوی، محمدرضا، «مأموریت من برای وطنم»، تهران، ۱۳۴۰.
- پیشداد، امیر و همایون کاتوزیان، «یادنامه خلیل ملکی»، تهران، ۱۳۷۰.
- تربتی سنجایی، محمود، «قربانیان یاور و احزاب سیاسی در ایران»، تهران، ۱۳۷۵.
- ترکمان، محمد، «اطلاعاتی درباره تشنجات و درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت مصدق»، دفتر اول، تهران، ۱۳۵۹.
- ترکمان، محمد، «اسراری پیرامون توطئه ربودن سرلشکر افشار طوس»، تهران، ۱۳۷۰.
- ترکمان، محمد، «به یاد شهید دکتر سید حسین فاطمی»، تهران، ۱۳۷۴.
- نقرشیان، ابوالحسن، «قیام افسران خراسان ۱۳۲۴»، تهران، ۱۳۵۹.
- نقرشی، مجید و طاهر احمدی، محمود، «گزارش‌های محرمانه شهرداری»، جلد دوم (۱۳۲۷-۱۳۲۸)، تهران، ۱۳۷۱.
- تقی زاده، حسن، «خطابه‌های آقای سید حسن تقی زاده»، تهران، ۱۳۳۹.
- تربیت، محمد علی، «دانشمندان آذربایجان»، تهران، ۱۳۳۳.
- تیمی طالقانی، احمد، «چنگل ایران چه بوده؟»، تهران، ۱۳۲۴.
- تهرانی افشاری، حسن، «میرزا کوچک خان»، تهران، ۱۳۲۰.
- نیموری، ابراهیم، «تحریم تنباکو»، تهران، ۱۳۳۸.
- جامی، «گذشته چراغ راه آینده است»، بدون ذکر مکان چاپ (ارویا؟)، ۱۳۵۵.
- جاوید، سلام الله، «فداکاران فراموش شده ای آزادی»، تهران، ۱۳۵۸.
- جاوید، سلام الله، «نهضت مشروطیت و نقش آزادیخواهان جهان»، تهران، ۱۳۴۹.
- جزئی، بیزن، «طرح جامعه شناسی و میانی استراتژی جنبش انقلابی ایران»، از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- جعفری علیزاده، احمد، «پیاد شهدای سی ام تیر»، تکثیر از طرف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، برکلی، ۱۳۵۱.
- جلالی، بهروز، «چاودانه زیستن در اوج ماندن فروغ فرخزاد»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- جمالزاده، محمدعلی، «گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران»، تهران، ۱۳۳۵.
- جوادی، حسن، «نامه هائی از تبریز»، تهران، ۱۳۵۱.
- جوان، ف، «چریکهای خلق چه می‌گویند»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- جودت، حسین، «طبقه کارگر ایران و حزب سیاسی او»، در انتشارات حزب توده ایران، «اسناد و دیدگاه‌ها»، تهران، ۱۳۶۰.
- جهانشاهلو، نصرت الله، «ما و بیگانگان - سرنوشت»، برلین، ۱۹۸۲.
- چوبینه، بهرام، «رویای صادق»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۵.
- حاجبی تبریزی، ویدا، «داد و بیداد: نخستین زندان زنان سیاسی ۱۳۵۰-۱۳۵۷»، کلن، ۲۰۰۳.
- حریری، ناصر، «مصاحبه با تاریخ سازان ایران»، تهران، ۱۳۵۸.
- حزب توده ایران، «درباره بیست و هشت مرداد»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۹۶۳.
- حزب زحمتکشان ایران، «تشکیل حزب زحمتکشان ایران»، تهران، ۱۳۳۰.

## منابع

- خامه انور، «بتجاه نفر و سه نفر»، تهران، ۱۳۶۳.
- خلعتیری، ارسلان، «اریستو کراسی»، تهران، ۱۳۲۲.
- خلخالی، صادقی، «خاطرات آیت الله صادقی خلخالی»، تهران، ۱۳۷۹.
- خلیلی عراقی، محمد رضا، «خاطرات سفر آذربایجان و کردستان»، تهران، ۱۳۲۵.
- خواجه نوری، ابراهیم، «یازدهگانه عصر طلائی»، تهران، ۱۳۲۰.
- خوش نیت، حسین، «سید مجتبی نواب صفوی: اندیشه ها، مبارزات و شهادت او»، تهران، ۱۳۶۰.
- داودی، سید، «قوم السلطنه»، تهران، ۱۳۲۷.
- دبیر سیاقی، محمد، «مقالات دهخدا»، تهران، ۱۳۵۸.
- دلواری، رئیس علی، «مجموعه مقالات: قیام جنوب در جنگ جهانی اول»، یوشهر، ۱۳۷۳.
- درویشیان، علی اکبر، «خاطرات صفر خان: سی و دو سال در زندان های شاه»، تهران، ۱۳۷۸.
- دولت آبادی، یحیی، «حیات یحیی»، در سه جلد، تهران، ۱۳۳۱.
- دولتشاهی فیروز، مهین، «خاطرات مظفر فیروز»، پاریس، ۱۹۹۰.
- دهقانی، اشرف، «حماسه مقاومت»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۵.
- دهخوارقانی، شیخ رضا، «وقایع ناصری و توضیح مرام»، تبریز، ۱۳۵۶.
- دهنوی، م. (گردآورنده)، «مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیام های آیت الله کاشانی»، جلد اول، تهران، ۱۳۶۱.
- ذوقی، ایرج، «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»، تهران، ۱۳۶۸.
- راستگو، عبدالله، «فریاد خلق بادی از مصدق»، تهران، ۱۳۵۷.
- راوندی، مرتضی، «تغییر قانون اساسی ایران»، تهران، ۱۳۳۳.
- رائین، اسماعیل (گردآورنده)، «سفرنامه میرزا صالح شیرازی»، تهران، ۱۳۲۷.
- رائین، اسماعیل، «حیدرخان عمو اوغلی»، تهران، ۱۳۵۲.
- رائین، اسماعیل، «انجمن های سری»، تهران، ۱۳۴۵.
- رائین، اسماعیل، «حقوق یگوان انگلیس در ایران»، تهران، ۱۳۴۸.
- رائین، اسماعیل، «فراموشخانه یا فراماسوئری در ایران»، تهران، ۱۳۲۴ و چاپ دوم ۱۳۵۷.
- رجوی، ک.، «ارمغان آذربایجان»، تهران، ۱۳۲۸.
- رزمجو، علی اکبر، «حزب یان ایرانیست»، تهران، ۱۳۷۸.
- رضائی، احمد، «تهضت حسینی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- روحانی، حمید، «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، تهران، ۱۳۶۱.
- روزبه، خسرو، «اطاعت کورکورانه»، تهران، ۱۳۳۶.
- روزبه، خسرو، «آخرین دفاع در دادگاه نظامی»، چاپ اروپا، ۱۳۴۹.
- رفیعی، منصوره، «انجمن»، تهران، ۱۳۶۲.
- روشن، محمد، «مشروطه گیلان از یادداشت های رابینو»، رشت، ۱۳۵۲.
- رئیس نیا، رحیم و ناهید، عبدالحسین، «دو مبارز»، تهران، ۱۳۵۷.
- زرکار، یوسف، «خاطرات یک چریک در زندان»، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خارج)، ۱۳۵۲.
- زعیب، کورش، «جبهه ملی ایران: از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد»، تهران، ۱۳۸۸.
- زهتابی فرد، رحیم، «خاطرات در خاطرات»، تهران، ۱۳۷۴.
- زیرک زاده، احمد، «برسبتهای بی پاسخ در سالهای استثنائی»، به کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی، تهران، ۱۳۷۶.
- زیتویف، ایوان، «انقلاب مشروطیت ایران: نظارت یک دیپلمات روس بر حوادث ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱»، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، تهران، ۱۳۶۲.
- سازمان امنیت و اطلاعات کشور، «سیر کمونیسم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیستها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳»، تهران، ۱۳۴۴.
- سازمان بیکار در راه آزادی طبقه کارگر، «تفسیر و تحولات درون سازمان مجاهدین خلق ایران»، تهران، ۱۳۵۸.

## منابع

- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «تاریخچه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۸.
- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «اعدام انقلابی عباس شهبازی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳.
- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «پاسخ انتقادی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به کتاب انقلاب یا شورش، قدمهای سنجیده در راه انقلاب» عدن، ۱۳۵۴.
- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «هشت سال مبارزه مسلحانه»، تهران، ۱۳۵۸.
- سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، «تاریخچه مبارزات خلق»، گزارش به ششمین سمینار سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، شیکاگو، ۱۹۷۱.
- سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، «دفاعیات گروه فلسطین در دادگاه نظامی»، برکلی، ۱۳۲۹.
- سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، «گامی فراتر در افشای منافقین»، ایلینوی، ۱۳۵۶.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «پراگماتیسم»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «مدافعان مجاهدین»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «هوشیاری انقلابی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «زندان اوین»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «روستا و انقلاب سفید» (نوشته رسول مشکین فام) بدون ذکر مکان، ۱۳۵۱.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «علی مهن دوست و مهدی رضائی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «متن دفاعیات سعید محسن»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «زندگی مهدی رضائی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «چگونه قرآن بیاموزیم»، در دو جلد، تهران، ۱۳۵۶.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین»، تهران، ۱۳۵۸.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «استاد منتشره: مدافعان»، ایلینوی، ۱۳۵۴.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «از زندگی انقلابیون درس بگیریم»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «درباره جناح بندی وصف بندی درون احزاب»، تهران، ۱۳۵۸.
- سازمان مجاهدین خلق ایران، «بازنده خرداد نقطه عطف مبارزه قهرمانانه خلق ایران»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۸.
- سازمان وحدت کمونیستی، «فدائیان اسلام و مقالات...» لوس آنجلس، چاپ دوم، ۱۹۸۳.
- سفیری، محمدعلی، «قلم و سیاست»، در دو جلد، جلد اول: «از استحقاق رضا شاه تا سقوط مصدق»، تهران، ۱۳۷۱.
- سنجایی، کریم، «امیدها و ناامیدی ها»، به اهتمام احمد انواری، لندن ۱۳۶۸.
- سیاح، حمید (گردآورنده)، «خاطرات حاج سیاح»، تهران، ۱۳۵۶.
- سینا، حسین، «جایگاه بازرگان در احیای اندیشه دینی»، تهران، ۱۳۶۸.
- سمیعی، احمد، «سی و هفت سال»، تهران، ۱۳۶۶.
- سیاسی، علی اکبر، «گزارش یک زندگی»، لندن، ۱۹۸۸.
- سیف پور فاطمی، نصرالله، «آئینه عبرت»، لندن، ۱۳۵۸.
- شاکری، خسرو، «استاد تاریخ جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران»، در بیست جلد، تهران، ۱۳۶۴.
- شاهرخ، مهستی، «فروغ در باغ خاطرها»، تهران، ۱۳۷۵.
- شجعی، زهرا «نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری»، تهران، ۱۳۴۴.
- شمیم، علی اصغر، «ایران در دوره سلطنت قاجاریه»، تهران، ۱۳۲۶.
- شوکت، حمید، «گفتگو با ایرج کشکولی: نگاهی از درون به جنبش چپ در ایران»، ساپروکن، ۱۳۷۸.

## منابع

- شوکت، حمید. «گفتگو با کورش لاشایی: نگاهی از دزون به جنبش چپ در ایران». تهران، ۱۳۸۱.
- شیخ الاسلامی، پری. «زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران». تهران، ۱۳۵۱.
- شیفته، نصرالله. «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، مدیر روزنامه باختر امروز». تهران، ۱۳۶۴.
- صفائی، ابراهیم. «رهبران مشروطه». در دو جلد. تهران، ۱۳۶۳.
- صفائی، ابراهیم. «تخت وزیران». در دو جلد. تهران، ۱۳۴۹.
- صدرهاشمی، محمد. «تاریخ چراغ و مجلات ایران». در چهار جلد. اصفهان، ۱۳۶۳.
- صفوت، محمدعلی. «داستان دوستان». تبریز، ۱۳۴۲.
- طاهیزاده، سیروس (گردآورنده). «نامه های تیما یوشیچ». تهران، ۱۳۶۳.
- طالقانی، محمود. «اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب». بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۱.
- طالقانی، محمود. «ترجمه و شرح نهج البلاغه». بدون ذکر مکان و تاریخ چاپ.
- طالقانی، محمود. «در پرتو قرآن». در چهار جلد. تهران، ۱۳۵۸.
- طالقانی، محمود. مقدمه و شرح کتاب «تنبيه الأئمة و تنزيه العلماء». تهران، ۱۳۵۸.
- طاهر، صدرالدین و دیگران. «مُدْرَس». تهران، ۱۳۶۶.
- طاهرزاده، بهزاد، کریم. «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران». تهران، ۱۳۴۰.
- طباطبائی، محمدحسین. «اصول فلسفه و روش رئالیسم». تهران، ۱۳۲۲.
- طبری، احسان. «جامعه ایران در دوران رضاشاه». استهلاک، ۱۳۶۵.
- طبرانی، بهروز. «اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ ش)». در دو جلد. تهران، ۱۳۷۶.
- ضیاء ظریفی، ابوالحسن. «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران ۱۳۲۲-۱۳۲۰». تهران، ۱۳۷۸.
- عابدی، کامیار. «صور اسرافیل و علی اکبر دهخدا». تهران، ۱۳۵۸.
- عابدینی، حسن. «صدسال داستان نویسی در ایران». چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- عاقلی، باقر. «روز شمار تاریخ ایران». در دو جلد. تهران، ۱۳۷۴.
- عاقلی، باقر. «ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰». تهران، ۱۳۶۷.
- عبدالرسولی، علی. (گردآورنده) «دیوان شعر سید احمد ادیب پیشاوری». تهران، ۱۳۱۲.
- عبده، جلال. «چهل سال در صحنه». گردآورنده مجید نفرشی. تهران، ۱۳۶۸.
- عظیمی، فخرالدین. «بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲». ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری. تهران، ۱۳۷۲.
- علوی، بزرگ. «پنجاه و سه نفر». تهران، ۱۳۲۳.
- علوی، فیروز. «شرکت احزاب در انتخابات مجلس چهاردهم». تهران، ۱۳۲۵.
- عمید زنجانی، عباسعلی. «انقلاب اسلامی و ریشه های آن». تهران، ۱۳۷۲.
- عمیدی نوری، ابوالحسن. «آذربایجان دموکرات». تهران، ۱۳۲۵.
- فروزی نوری، محمد. «حزب دموکرات ایران». تهران، ۱۳۵۲.
- غنی، سیروس. «هرآمدن رضاخان - برافتادن قاجاریه». ترجمه کامشاد و. تهران، ۱۳۶۸.
- غنی زاده، فضل الله (گردآورنده). «آثار منظوم مرحوم میرزا محمود غنی زاده». تهران، ۱۳۴۲.
- فاتح، مصطفی. «پنجاه سال نفت ایران». تهران، ۱۳۳۵.
- فتحی، نصرت الله. «زندگانی شهید شیخ الاسلام تبریزی». تهران، ۱۳۵۲.
- فتحی، نصرت الله. «زندگینامه شهید نیکام نقه الاسلام تبریزی». تهران، ۱۳۵۵.
- فتحی، نصرت الله. «سخن گوینان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت». تهران، ۱۳۵۷.
- فتحی، نصرت الله. «مجموعه آثار قلمی نقه الاسلام شهید تبریزی». تهران، ۱۳۵۵.
- فخرانی، ابراهیم. «رهبر جنگل». تهران، ۱۳۴۴.
- فدائیان اسلام. «برنامه انقلابی فدائیان اسلام یا کتاب حقایق اسلامی». تهران چاپ اول ۱۳۲۹ و چاپ سوم ۱۳۵۷.
- فرخ، مهدی (معتصم السلطنه). «معتصم السلطنه و خاطرات سیاسی فرخ». گردآورنده پرویز لوشانی. تهران، ۱۳۴۷.
- فردوست، حسین. «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی». در دو جلد. تهران، ۱۳۷۰.



## منابع

- فرمانداری نظامی تهران، «کتاب سیاه»، تهران ۱۳۳۵.
- فرمانداری نظامی تهران، «سیر کمونیسم در ایران»، تهران، ۱۳۳۷.
- فیروز، نصرت الدوله، «مکاتبات و اسناد»، جلد اول، تهران، ۱۳۶۶.
- قاسمی، احمد، «حزب توده ایران چه میگوید و چه میخواهد»، تهران، ۱۳۳۳.
- قاسمی، احمد، «جامعه را بشناسید»، تهران، ۱۳۳۵.
- قاسمی، ابوالفضل، «تاریخچه جبهه ملی ایران»، تهران، ۱۳۵۷.
- قائم مقامی، جهانگیر، «تاریخ تحولات سیاسی - نظامی ایران»، تهران، ۱۳۳۲.
- قدسی، حسن، «کتاب خاطرات من یا تاریخ صد ساله»، در دو جلد، ۱۳۴۲.
- قزوینی، عارف، «شرح حال عارف به قلم خودش»، «در کلیات عارف»، تهران، ۱۳۵۷.
- قویسی، فخری، «کارنامه زنان مشهور ایران»، تهران ۱۳۵۲.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، «اقتصاد سیاسی ایران»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، ۱۳۷۳.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، «دولت و جامعه در ایران»، ترجمه حسن افشار، تهران، ۱۳۸۰.
- کامبخش، عبدالصمد، «شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران»، تهران، ۱۳۵۸.
- کامبخش، عبدالصمد، «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران»، در دو جلد، استکهلم، ۱۹۶۲.
- کسروی، احمد، «آئین»، تهران، ۱۳۲۲، مد.
- کسروی، احمد، «تاریخ مشروطه ایران»، تهران، ۱۳۴۰.
- کسروی، احمد، «دین و جهان»، تهران، ۱۳۳۶.
- کسروی، احمد، «زندگانی من»، تهران، ۱۳۳۵.
- کسروی، احمد، «ورجارتد بنیاد»، تهران، ۱۳۴۰.
- کشاورز، فریدون، «من متهم میکنم حزب توده ایران را»، تهران، ۱۳۶۰.
- کشاورز، کریم، «گیلان»، تهران، ۱۳۲۷.
- کرمانی، ناظم الاسلام، «تاریخ بیداری ایرانیان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۲.
- کنت، آرتور، «ایالتا یا تقسیم جهان»، ترجمه محمود طلوعی، تهران، ۱۳۵۷.
- کوهستانی نژاد، مسعود، «حزب ایران (مجموعه ای از اسناد و بیانیه ها ۱۳۲۲-۱۳۳۲)»، تهران، ۱۳۷۹.
- کوهی کرمانی، حسین، «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان»، در دو جلد، تهران، ۱۳۳۵.
- کهن، گوئل، «تاریخ سانسور در مطبوعات ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۳.
- کهن، گوئل، «مردم داری و روابط عمومی در ایران»، تهران، ۱۳۵۸.
- کی استوان، حسین، «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم»، در دو جلد، تهران، ۱۳۳۵.
- گلین، محمد (گردآورنده)، «نقد و سیاحت، مجموعه مقالات و تقریرات دکتر فاطمه سیاح»، تهران، ۱۳۵۴.
- گلچین، محمد و یوسف شریفی، «محاکمه و محاکمه گران»، تهران ۱۳۶۳.
- گروه اتحاد کمونیستی، «چه نباید کرد؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۶.
- لنین، ویلادیمیر ایلچ، «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری»، «در آثار منتخب»، زم، ۱۳۵۳.
- لاهوتی، ابوالقاسم، «شرح زندگانی من»، تهران، بدون تاریخ چاپ.
- لنگرودی، شمس، از «هیما تا بعد»، در دو جلد، تهران، ۱۳۷۰.
- ماسلی، لئونارد، «هفت و سیاست و کودتا در خاورمیانه»، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، ۱۳۷۱.
- مانی، شین، «تاریخچه نهضت کارگری در ایران»، تهران، ۱۳۲۶.
- مبارز، م، «حزب دموکرات ایران را بشناسید»، تهران، ۱۳۲۶.
- مجتهدی، مهدی، «تاریخ زندگانی تقی زاده»، تهران، ۱۳۳۸.
- محیط طباطبائی، محمد، «تاریخ تحلیل مطبوعات ایران»، تهران، ۱۳۶۶.
- محیط طباطبائی، محمد حسین، «ظهور حکومت در ایران بعد از اسلام»، تهران، ۱۳۶۷.
- مخبر السلطنه، مهدیقلی (هدایت)، «خاطرات و خطرات»، تهران، ۱۳۲۴.
- مخبر السلطنه، مهدیقلی (هدایت)، «گزارش اسیران قاجاریه و مشروطیت»، محمد علی صوتی (گردآورنده)، تهران، ۱۳۶۳.

## منابع

- مدیر شانه چی، محسن، «احزاب سیاسی ایران»، (با مطالعه موردی نیروی سوم)، تهران، ۱۳۶۴.
- مرتضوی، باقر «سیاوشان: یادواره جان باختگان حزب رنجبران ایران»، کلن، ۱۳۷۸.
- سعیدی، قاسم، «مسافرت به مسکو»، تهران، ۱۳۲۵.
- مصدق، محمد، «خاطرات و تاملات»، به کوشش احمد احراری، تهران، ۱۳۶۵.
- مصدق، محمد، «مجموعه ای از نطق های تاریخی دکتر مصدق»، از انتشارات جبهه ملی ایران در اروپا، ۱۳۴۶.
- مصور رحمانی، غلامرضا، «۲۵ سال در خدمت نیروی هوایی»، تهران، ۱۳۷۳.
- مطهری، مرتضی، «علل گرایش به مادیگری»، تهران، ۱۳۶۸.
- مستوفی، عبدالله، «تاریخ اجتماعی و اداری ایران»، در سه جلد، تهران، ۱۳۲۴-۱۳۲۶.
- مقدسی، محمود، دهشور، مسعود و شیرازی، حمید رضا (گردآورندگان)، «ناگفته ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی»، تهران، ۱۳۷۰.
- مکی، حسین، «تاریخ بیست ساله ایران»، در سه جلد، تهران ۱۳۲۵.
- مکی، حسین (گردآورنده)، «دیوان فرخی یزدی»، تهران، ۱۳۵۷.
- ملک پور، جمشید، «ادبیات نمایشی در ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۶۲.
- ملک زاده، مهدی، «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، در هفت جلد، تهران، ۱۳۶۳.
- ملکی، الف، «تاریخچه جبهه ملی»، تهران، ۱۳۳۳.
- ملکی، خلیل، «برخورد آراء و عقاید»، مجموعه مقالات با ویرایش و مقدمه از محمدعلی همایون کاتوزیان و امیر یشانداد، تهران، ۱۳۷۴.
- مدنی، جلال الدین، «تاریخ سیاسی معاصر ایران»، دو جلد، تهران، ۱۳۵۹.
- مرسلوند، حسن، «زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹-۱۳۲۰)»، تهران، ۱۳۷۵، جلد پنجم.
- منشور قره خانی، محمد علی، «سیاست دولت شوروی در ایران»، تهران، ۱۳۲۷.
- موحد، محمد علی، «خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران»، تهران، ۱۳۷۸.
- مومنی، حمید (م. پیدسخی) «درباره مبارزات کردستان»، تهران، ۱۳۵۸.
- مرید امینی، داود، «از سوم شهریور تا بیست و پنجم شهریور»، تهران، ۱۳۳۱.
- مهدی نیا، جعفر، «زندگی سیاسی قوام السلطنه»، تهران، ۱۳۷۰.
- میثمی، لطف الله، «از نهضت آزادی تا مجاهدین: خاطرات لطف الله میثمی»، جلد اول، تهران، ۱۳۸۰.
- میلیسیو، آرتور، «آمریکائی ها در ایران»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدی، تهران، ۱۳۷۰.
- نابدل، علیرضا، «آذربایجان و مسئله ملی»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲.
- نامور، رحیم، «رژیم ترور و خفقان»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۱.
- ناهید، عبدالحسین، «زنان ایران در جنبش مشروطه»، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۰.
- نجاتی، غلامرضا، «تاریخ بیست و پنج ساله ایران»، در دو جلد، تهران، ۱۳۷۹.
- نجاتی، غلامرضا، «جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد»، تهران، ۱۳۶۶.
- نجمی، ناصر، «خاطرات سیاسی: حوادث تاریخ ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، تهران، ۱۳۵۸.
- نشر گفتار، «خاطرات سیاسی اتور خامه ای»، تهران، ۱۳۷۲.
- نفیسی، سعید، «تاریخ معاصر ایران: از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ماه ۱۳۲۰»، تهران، ۱۳۷۰.
- ویجویه، محمدباقر، «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز»، تهران، ۱۳۴۸.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، «اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه»، تهران، ۱۳۸۰.
- هشترودیان، رضا، «مسأله ملیت»، تهران، ۱۳۲۴.
- هیکل، حسین، «ایران، کوه آتشفشان»، قم، ۱۳۵۸.
- یاسمی، رشید، «ادبیات معاصر»، تهران، ۱۳۱۶.
- یمگانی، پارسا (ارسلان پوریا)، «کارنامه مصدق و حزب توده»، دفتر چهارم، تهران، ۱۳۷۶.
- یوسفی اشکوری، حسن، «نوگرایی دینی، نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر»، تهران، ۱۳۷۷.

## ۲- به انگلیسی

- E. Abrhamian «مجاهدین ایران»، نیویورک، ۱۹۸۸.
- E. Abrahamian «ایران بین دو انقلاب»، پرینستون، ۱۹۸۲.
- J. Afary «انقلاب مشروطیت ایران، ۱۹۰۶-۱۹۱۱»، نیویورک، ۱۹۹۶.
- A. Amanat «رستاخیز و احیاء»، آی تیکا، ۱۹۸۹.
- H. Amirsadeghi «ایران قرن بیستم»، لندن، ۱۹۷۷.
- S.A. Arjomand «سایه خدا و امام غایب: مذهب، نظم سیاسی و تغییرات اجتماعی در ایران شیعه از اول تا ۱۸۹۰»، شیکاگو، ۱۹۸۴.
- H. Arfa «کردها: بررسی تاریخی و سیاسی»، لندن، ۱۹۴۸.
- H. Arfa «در دوره پنج شاه»، لندن، ۱۹۶۴.
- P. Avery «ایران مدرن»، لندن، ۱۹۶۵.
- B. Baifour «وقایع اخیر ایران»، لندن، ۱۹۲۰.
- S. Bakhsh «ایران، رژیم سلطنتی، بوروکراسی و اصلاح طلبی در دوره قاجاریه: ۱۸۵۸-۱۸۹۶»، لندن، ۱۹۷۸.
- R. Barahani «آدمخواران تاجدار: یادداشت هائی درباره خفقان در ایران»، نیویورک، ۱۹۷۷.
- M. Bayat «عرفان و عصیان»، سیراکیوز، ۱۹۸۲.
- M. Bayat «اولین انقلاب ایران: تشیع و انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۰۹»، نیویورک، ۱۹۹۱.
- M. Bayat «مذهبی در ایران در دوره قاجاریه»، سیراکیوز، ۱۹۸۲.
- B. Bayne «پادشاهی ایران در دوران گذار»، نیویورک، ۱۹۶۸.
- E. Fesnea و B. Bezirgan (گردآورندگان)، «زنان خاورمیانه صحبت می کنند»، نیویورک، ۱۹۸۴.
- J. Bill «سیاست ایران: گروه، طبقات و مدرنیزاسیون»، کلمبوس، ۱۹۷۲.
- L. Binder «توسعه سیاسی در جامعه متحول»، پرکلی، ۱۹۶۲.
- A. Banisadr «نوبت من برای صحبت»، نیویورک، ۱۹۹۱.
- J. A. Boyle (گردآورنده) «تاریخ کمبریج ایران»، جلد پنجم: «دوران سلاجقه و مغول»، کمبریج، ۱۹۶۸.
- N. Bukharin «امپریالیسم و اقتصاد جهانی»، نیویورک، ۱۹۶۶.
- F. Fischer و J. Bunyan «انقلاب، ۱۹۱۷-۱۹۱۸»، اسناد و مدارک، «استانفورد»، ۱۹۳۳.
- R. Butler «اسناد سیاست خارجی انگلیس ۱۹۱۹-۱۹۳۹»، در چهار جلد، لندن، ۱۹۵۲.
- J. Campbell «دفاع از خاورمیانه: مسائل سیاست خارجی آمریکا»، نیویورک، ۱۹۵۸.
- E. H. Carr «انقلاب بلشویکی»، در سه جلد، نیویورک، ۱۹۵۳.
- G. Chaliand (گردآورنده) «کردها و کردستان: مردمی بدون کشور»، نیویورک، ۱۹۹۳.
- W.S. Churchill «جنگ جهانی دوم»، در شش جلد، لندن، ۱۹۴۸-۱۹۵۴.
- Communist International «دومین کنگره بین الملل کمونیست»، ادامه جلد ۱۷ ژوئیه پتروگراد و جلسات ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۲۰ مسکو، چاپ آمریکا، ۱۹۴۱.
- R. Cottam «ناسیونالیسم در ایران»، پیتسبرگ، ۱۹۶۴.
- R. Debray «انقلاب در انقلاب»، نیویورک، ۱۹۶۷.
- J. Degras «بین الملل کمونیست ۱۹۱۹-۱۹۴۳»، در چهار جلد، لندن، ۱۹۵۲-۱۹۵۶.
- M. H. Donohoe «با هشت نظامی ایران»، لندن، ۱۹۱۹.
- W.O. Douglas «سرزمین عجیب با مردمی مهربان»، نیویورک، ۱۹۵۱.
- A. Dulles «خاطرات»، نیویورک، ۱۹۶۳.
- L. Dzielgel «نواحی روستائی عراق معاصر: کردستان در مقابل مدرنیزاسیون»، کراکو (لهستان)، ۱۹۸۱.
- W. Eagleton «جمهوری کرد ۱۹۴۶»، لندن، ۱۹۶۳.
- L. P. Elwell-Sutton «ایران نوین»، لندن، ۱۹۴۱.

## منابع

- L. P. Elwell - Sutton . «نفت ایران: تحلیلی از رقابت قدرتها» لندن، ۱۹۵۵.
- C. J. Edmonds . «کردان، ترکان و اعراب» لندن، ۱۹۵۷.
- F. S. Fatemi «شوروی و ایران» نیویورک، ۱۹۸۰.
- N. S. Fatemi «تاریخ دیپلماسی ایران» نیویورک، ۱۹۵۲.
- F. Fesharaki «توسعه ای صنعت در ایران» نیویورک، ۱۹۷۶.
- J. Fischer «شوروی در وقایع جهان» پرینستون، ۱۹۵۱.
- R. Frye «خاورمیانه و قدرتهای بزرگ» نیویورک، ۱۹۶۹.
- A.R. Ghassemlou . «کردستان ایران» پراگ، ۱۹۶۵.
- R. Graham «توهم قدرت» نیویورک، ۱۹۷۹.
- J. Gunther «در داخل آسیا» نیویورک، ۱۹۳۹.
- H. Hasanpour «ناسیونالیسم و زبان در کردستان: ۱۹۱۸-۱۹۸۵» سائفرانسپکو، ۱۹۹۲.
- W.S. Hass «ایران» نیویورک، ۱۹۴۶.
- G. F. Hudson و دیگران (گردآورندگان)، «اختلافات چین و شوروی» نیویورک، ۱۹۶۳.
- J.C. Hurowitz «دیپلماسی در خاورمیانه و نزدیک» در دو جلد، نیویورک و لندن، ۱۹۵۶.
- D.N. Jacobs (گردآورنده) «مانیفست جدید کمونیست و مدارک مربوطه» ایلینوی، ۱۹۶۱.
- N. Jacobs «جامعه شناسی رشد: ایران به عنوان یک نمونه آسیائی» نیویورک، ۱۹۶۶.
- H. Kamshad «ادبیات نوین ایران» کمبریج، ۱۹۶۶.
- H. Kapur «اتحاد جماهیر شوروی و آسیا، ۱۹۱۷-۱۹۲۸» نیویورک، ۱۹۶۸.
- H. Katozian «اقتصاد سیاسی ایران معاصر» نیویورک، ۱۹۷۹.
- H. Katozian «بایکوت نفت و اقتصاد سیاسی: مصدق و استراتژی اقتصاد بدون نفت» در کتاب  
J. A. Bill and W. Roger Lewis «مصدق، ناسیونالیسم ایران و نفت» آسبن، نکزاس، ۱۹۸۸.
- F. Kazemzadeh «روسیه و انگلیس در ایران: ۱۸۶۲-۱۹۱۴» نیویورک، ۱۹۶۸.
- N. Keddie «ریشه های انقلاب» نیویورک، ۱۹۸۱.
- N. Keddie «ایران: مذهب سیاست و جامعه» لندن، ۱۹۸۰.
- H. Kohn «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» نیویورک، ۱۹۲۹.
- C. Kutschera «جنتیش ملی کرد» پاریس، ۱۹۸۹.
- P. Kreyenbrock و S. Sperl «کردان: یک بررسی نوین» لندن، ۱۹۹۲.
- A.K.S. Lambton «اریاب و دهقان در ایران» لندن، ۱۹۵۳.
- W. Laquer «اتحاد جماهیر شوروی و خاورمیانه» نیویورک، ۱۹۵۹.
- G. Lenczowski «ایران در دوره پهلوی» استانفورد، ۱۹۷۹.
- G. Lenczowski «روسیه و غرب در ایران» لرنل، ۱۹۴۹.
- V.I. Lenin «سه نوع کشور در رابطه با حق تعیین سرنوشت ملی» در «مجموعه آثار» در سی جلد، لندن،  
۱۹۳۶-۱۹۳۹.
- V.I. Lenin «طرح مقدماتی تر مسائل ملی و مستعمراتی» در کتاب «درباره سیاست و انقلاب» نیویورک،  
۱۹۶۸.
- V.I. Lenin «مواد محرقة در سیاست جهانی» در کتاب «جنتیش های رهائی بخش ملی» مسکو، ۱۹۶۸.
- R.O. Luxemburg «انباشت سرمایه» نیویورک، ۱۹۵۱.
- D. McDowall «تاریخ معاصر کردها» لندن، ۱۹۹۷.
- K. Mehnert «پکن و مسکو» نیویورک، ۱۹۶۳.
- A. Millspaugh «آمریکائی ها در ایران» واشنگتن، ۱۹۴۶.
- R. Moso «چریکهای شهری: سیمای جدید قهر سیاسی» لندن، ۱۹۷۲.
- H. Musse «اعتقادات و رسوم ایرانیان» نیویورک، ۱۹۵۴.
- H. Nicolson «گرن: فاز آخر، ۱۹۱۹-۱۹۲۵» لندن، ۱۹۸۹.

## منابع

- B. Nikitine «بررسی تاریخ و جامعه کردها» پاریس.
- A. Nobari (گردآورنده)، «ایران منفجر میشود» استنفورد، ۱۹۷۸.
- B. Nirumand «امپریالیسم نوین در ایران» ترجمه از متن آلمانی به انگلیسی توسط L. Ming، نیویورک، ۱۹۶۹.
- P. Oberling «ایلات قشقایی استان فارس» لاهه، ۱۹۷۴.
- P. Philips «سفری به آذربایجان و کردستان ایران» لندن، ۱۹۱۳.
- R. Ramazani «سیاست خارجی ایران» شارلوتزویل، ۱۹۶۸.
- W.G. Rosenberg «ای. دنیکن و جنبش ضد بلشویکی در جنوب روسیه» امهرست، ۱۹۶۱.
- D. Wise و T.B. Ross «حکومت نامرئی» نیویورک، ۱۹۶۸.
- K. Rossevelt «ضد کودتا: مبارزه برای کنترل ایران» نیویورک، ۱۹۷۹.
- J. Rypka «تاریخ ادبیات ایران» مهستان، ۱۹۶۸.
- A. Safrastian «کردها و کردستان» لندن، ۱۹۴۸.
- G. Schulze-Holthus «صبح زود در ایران: داستان سرویس جاسوسی آلمان در ایران» لندن، ۱۹۵۴.
- B. Shwardan «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ» نیویورک، ۱۹۵۵.
- J. Spector «انقلاب اول روسیه: تأثیر آن در آسیا» نیوجرسی، ۱۹۶۲.
- J. Spector «شوروی و جهان اسلام، ۱۹۱۷-۱۹۵۸» سیاتل، ۱۹۵۹.
- J. Stalin «مارکسیسم و مسأله ملی» در کتاب «هنشئل استالین» گردآورنده B. Franklin، گاردن سیتی، ۱۹۷۲.
- J. Stempel «در داخل انقلاب ایران» دانشگاه اپندیانا، ۱۹۸۱.
- R.J. Sunny «کمون باکو، طبقه و مسأله ملی در انقلاب روسیه» پرینستون، ۱۹۷۲.
- A. Talley «سیا، داستانی از درون» نیویورک، ۱۹۶۵.
- R. Tapper (گردآورنده)، «تلافی ایلات و دولت ایران و افغانستان» لندن، ۱۹۸۳.
- D.W. Treadgold «کمونیسم شوروی و چین: همگونی‌ها و ناهمگونی‌ها» لندن، ۱۹۶۷.
- H.S. Truman «ترومن صحبت میکند» نیویورک، ۱۹۶۰.
- H. Boeschoten و M. Vanbruinessan «دیوار بکر در اواسط قرن هفدهم» لیدن (هلند)، ۱۹۸۸.
- H. Vreelana (گردآورنده)، «برونده روابط انسانی در ایران» نیوهیون، ۱۹۵۷.
- D.N. Wilber «ایران گذشته و حال» پرینستون، ۱۹۶۷.
- D.N. Wilber «رستاخیز و نوسازی در ایران» نیویورک، ۱۹۷۵.
- S. Zabih «دوره مصدق» شبکاگو، ۱۹۸۲.
- S. Zabih «جنبش کمونیستی در ایران» برکلی، ۱۹۶۶.
- M. Zonis «تنبه‌های سیاسی در ایران» پرینستون، ۱۹۷۱.

### ۳- به فرانسه

- A. Banisadr و P. Vieille (گردآورندگان)، «نفت و قهر» پاریس، ۱۹۷۴.
- A. Faroughy و J. L. Reverier «ایران بر علیه شاه» پاریس، ۱۹۷۹.
- P. Homayounpour «مسئله آذربایجان» لوزان، ۱۹۶۷.
- E. Lesueur «انگلیس‌ها در ایران» پاریس، ۱۹۲۲.

### ۴- به ترکی آذربایجانی

## منابع

- انتشارات کمیته ملیت های کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، «شهریورین اون ایکی سی» برکلی، ۱۳۵۶.
- آخونداف، ناظم، «آذربایجان طنز روزنامه لری: ۱۹۲۰-۱۹۰۶ ایلر»، تهران، ۱۳۵۸.
- شمیده، ع، «آزاد لبق قهرمانی»، به کوشش و ویراستاری ع. زوزوی و م. و. افخسی، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۰.

## مقاله‌ها

### ۱- به فارسی

- آخوند زاده، محمد، «خاطرات»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، سال چهارم، شماره دوم (۱۳۵۲).
- آذر، مهدی، «مروری بر زندگی دکتر مصدق»، در مجله «علم و جامعه»، سال پنجم، شماره ۳۶ (آذر ۱۳۶۳).
- آل احمد، جلال، «صمد و اقصانه عام»، در مجله «آرشی»، سال دوم، شماره ۱۸ (آذر ۱۳۴۷).
- آوانسیان، اردشیر، «خاطرات حزب کمونیست ایران»، در مجله «دنیا»، شماره ۳ (بهار ۱۳۴۱).
- آوانسیان، اردشیر، «تشکیلات حزب کمونیست ایران در خراسان»، در مجله «دنیا»، شماره ۶ (پائیز ۱۳۴۴).
- آرائی، تقی، «قهرمانان بزرگ ایران»، در مجله «ایران شهر»، شماره ۲، سال دوم (سپتامبر ۱۹۲۳).
- آرائی، تقی، «آذربایجان»، در مجله «فرنگستان»، شماره ۱ (سپتامبر ۱۹۲۴).
- آرائی، تقی، «تغییر زبان فارسی»، در مجله «دنیا»، دوره اول، شماره ۱۰، ۱۱ و ۱۲ (خرداد ۱۳۱۴).
- آرائی، تقی، «متن دفاعیات دکتر آرائی»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، شماره اول و دوم (بهار و تابستان ۱۳۴۲).
- اوستجانی، حسن، «مسئله اصلاحات ارضی در ایران»، در مجله «مسائل ایران»، شماره ۱ (دی ۱۳۴۰).
- اسحاقیان، جواد، «عارف قزوینی و قیام کلنل پسیان»، در فصلنامه «کتاب باز»، شماره ۹ (تابستان ۱۳۷۲).
- اسکندری، ایرج، «فعالیت حزب توده ایران در مجلس چهاردهم»، در روزنامه «مردم»، شماره ۶ (شهریور ۱۳۲۳).
- اقبال، عباس، «ورقی از تاریخ مشروطه ایران، حیدرخان عمواوغلی»، در مجله «یادگار»، شماره ۵، سال سوم (۱۳۳۴).
- امامی، جمال، «چگونه وارد سیاست شدیم»، در مجله «خواندنیها»، ۱۲ اسفند ۱۳۳۴.
- امیر احمدی، امیر، «نقش من در کابینه فوام السلطنه»، در «سالنامه دنیا»، شماره ۱ (دی ۱۳۴۰).
- امین، حسن، «انقلاب خراسان در ۱۳۰۰: یکی از نخستین جنبش های جمهوریخواهان در ایران»، «قسمت دوم» در مجله «مهرگان»، سال دهم، شماره ۱ (بهار ۱۳۲۸).
- انصاری، الف، «عزیزه زندگی در ایران»، در نشریه «رزم ماهانه»، مهر ۱۳۲۷.
- انوشه، م، «حزب توده و جبهه ملی ایران»، در مجله «ماهنامه مردم»، شماره ۶ (شهریور ۱۳۴۴).
- انوشه، م، «شش ماه مجله دنیا و انعکاس آن»، در مجله «دنیا»، دوره اول، شماره ۶ (تیر ۱۳۱۳).
- براهنی، رضا، «فروغ فرخزاد بنیان گذار مکتب شعر فارسی»، در مجله «فردوسی»، شماره ۹۵ (۱۳۴۹).
- برهان آزاد، ابراهیم، «وحید دستگردی»، در مجله «پیام نوین»، سال چهارم، شماره ۷ (فروردین ۱۳۴۱) ب.
- بصیر، ع، «برخی مشخصات سبک آرائی در ترویج افکار مارکسیستی در ایران»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، شماره ۴ (۱۳۳۷).
- بهرام، «مختصری از تاریخ روزنامه نگاری در ایران»، در مجله «دانشجو»، نشریه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، سال دوازدهم، شماره های ۷ و ۸ (۱۳۴۲).
- بهروز، جهانگیر، «مهندسی مهدی بازرگان»، در مجله «پیوند»، سال اول، شماره ۴ (اردیبهشت ۱۳۵۸).
- بهزادی، م، «تیروهای ابوزیون»، در مجله «دنیا»، بهار ۱۳۴۶.
- بهرنگی، صمد، «فولکلور آذربایجانی: عاشقانه با یاتیلاز، اجتماعی با یاتیلاز»، در مجله «خوشه»، دوره سیزدهم، شماره ۲۸ (شهریور ۱۳۴۷).

## منابع

- بهرنکی، صمد، «مشخصات قهرمان در افسانه های آذربایجان»، در مجله «آرش»، دوره دوم، شماره ۵ (آذر ۱۳۳۷).
- بیات، کاوه، «دانشگاه تهران اول بهمن ۱۳۴۰»، در مجله «فصلنامه گفتگو»، شماره ۵ (۱۳۷۳)
- بی نام، «یادداشت هائی از خاطرات قوام السلطنه»، در مجله «خواندنیها»، ۲۳ مهر ۱۳۲۵.
- بی نام، «نگاهی گذرا به بیش از نیم قرن تلاش و مبارزه خونین برای کسب خودمختاری در کردستان»، در مجله «ایران شهر»، دوره سوم، شماره ۴۹ (۱۷ اسفند، ۱۳۶۰).
- بی نام، «مصاحبه با محمد زال زر»، در مجله «سخن»، فروردین ۱۳۲۵.
- بی نام، «حادثه قتل کسروی»، در مجله «سخن»، فروردین ۱۳۲۵.
- بی نام، «چگونه کسروی، هزیر و رزم آرا بقتل رسیدند»، در مجله «خواندنیها»، از اول مهر تا دهم آبان ۱۳۳۴.
- بی نام، «مردی که سه بار در خون خود غلطید»، در نشریه «بولتن خبری»، سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور، سال سوم، شماره ۲۰ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۸۰).
- بی نام، «خطر کمونیسم زنان را تهدید میکند»، در مجله «تهران مصور»، ۶ فروردین ۱۳۳۱.
- بی نام، «یادداشت هائی از خاطرات قوام»، در مجله «خواندنیها»، ۲۳ مهر ۱۳۳۴.
- بی نام، «نامه ای قوام السلطنه به آیزنهاور»، در مجله «کتاب جمعه»، شماره ۸-۹ (زمستان ۱۳۶۵).
- یارساناب، یونس، «سازمانها و احزاب سیاسی»، در مجله «میز گرد»، شماره ۳ (پائیز ۱۳۶۶).
- یاکندامن، ناصر، «درباره چگونگی نخست وزیری دکتر مصدق»، در مجله «علم و جامعه»، سال پانزدهم، شماره ۱۱۳ (دیماه ۱۳۷۲).
- پرویزی، محمود، «نگاهی به تاریخچه ملی شدن صنعت نفت در ایران»، در مجله «علم و جامعه»، شماره های ۸۳-۸۶ (خرداد- مهر ۱۳۶۹).
- تاجیک، احمد، «کودتا»، در روزنامه «انقلاب اسلامی»، ۱ شهریور ۱۳۵۹.
- تقی زاده، حسن، «آخرین دفاع»، در مجله «رهانمای کتاب»، سال سیزدهم، شماره ۳ و ۴ (خرداد ۱۳۴۹).
- تقی، مراد، «الگوهای نوآوری سیاسی در ایران»، در مجله «فصلنامه گفتگو»، شماره ۱۷ (پائیز ۱۳۷۶).
- جاوید، ج. «نظری اجمالی به جنبش اخوان المسلمین»، در مجله «دنیای»، دوره ششم، سال دوم، شماره ۳ (اسفند ۱۳۷۲).
- جزئی، بیژن، «مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی»، در مجله «جهان»، نشریه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سپتامبر ۱۹۸۵.
- جوان، ح.، «محمد فرخی»، در نشریه «ستاره سرخ»، شماره یک (شهریور ۱۳۰۹).
- حزب توده ایران، «بیوگرافی کاندیداهای حزب»، در روزنامه «مردم»، در شماره های شهریور و مهر ۱۳۲۲.
- حزب زحمتکشان ایران، «برنامه حزب ما»، در روزنامه «شاهد»، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰.
- حق شناس، تراب، «احزاب و سازمانهای جنبش کمونیستی ایران»، در مجله «قطعه»، سال سوم، شماره ۷ (بهار ۱۳۷۶).
- رادمنش، رضا، «دکتر تقی ارانی»، در نشریه «نامه مردم»، شماره ۲ (دیماه ۱۳۲۷).
- رادمنش، رضا، «گزارش نتایج انتخابات»، در روزنامه «رهبر»، ۱۳ مرداد ۱۳۲۳.
- راشکفتار، حیدر، «سوسیالیست‌ها در به قدرت رسیدن رضا خان»، در مجله «مهرگان»، سال ششم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۷۶).
- رائد، جعفر، «کسروی تیریزی مردی که پلنگ آرمیده مذهب را بشوراند»، در مجله «روزگار نو»، دفتر پنجم، سال پنجم (خرداد ۱۳۶۵).
- رجائی، ضیاءالدین، «رضا شاه از صعود تا سقوط»، در مجله «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال پانزدهم، شماره ۱ و ۲ (مهر و آبان ۱۳۷۹).
- رفسنجانی، علی اکبر، «ریشه قدرت انقلاب و...»، در روزنامه «اطلاعات»، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۲.
- روستا، رضا، «تورای متحده کارگران»، در نشریه «رزم ماهانه»، خرداد ۱۳۲۷.
- روستا، رضا، «سخنرانی به کارگران راه آهن»، در روزنامه «ظفر»، ۲۵ مرداد ۱۳۲۶.
- رویانیان، سیمین، «فروغ فرخزاد»، در مجله «علم و جامعه»، سال چهارم، شماره ۵۲ (اردیبهشت ۱۳۶۲).
- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، «مبارزه مسلحانه در کردستان»، در مجله «توده»، شماره ۱۹

## منابع

- (مرداد ۱۳۵۰).
- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، «اندیشه های مانو و انقلاب ما»، در مجله «نبرد خلق»، شماره ۲ (فروردین ۱۳۵۲).
  - سازمان مجاهدین خلق ایران، «مبارزه مسلحانه یک ضرورت تاریخی است»، در مجله «مجاهد»، سال اول، شماره ۴ (آبان ۱۳۵۳).
  - سازمان مجاهدین خلق ایران، «انتشار بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان و انعکاس آن در محافل خارج از کشور»، در مجله «مجاهد»، شماره ۶ (مرداد ۱۳۵۵).
  - سرتیب پور، م، «زنده باد حزب توده»، در نشریه «چپ»، ۱۰ مهر ۱۳۲۴.
  - سرکوهی، فرج، «روزهای باران در تبریز»، در مجله «آدینه»، شماره ۶۲-۶۳ (شهریور و مهر ۱۳۷۰).
  - شاکری، خسرو، «تکوین و گسترش جنبش کارگری ایران»، در مجله «کتاب جمعه»، سال اول، شماره ۲۳ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹).
  - شایگان، علی، «قیام سی تیر»، در مجله «بهار»، سال پنجم، (شهریور ۱۳۵۱).
  - شمیده، الف، «حیدرخان»، در مجله «دنیا»، سال چهاردهم، (بهار ۱۳۴۹).
  - صابری، هدی، «گذری استراتژیک بر جنبش دانشجویی»، در مجله «پیران فردا»، شماره ۲۹ (آبان و آذر ۱۳۷۷).
  - صالح پور، محمدتقی، «ملاحظات درباره روزهای باران در تبریز»، در مجله «آدینه»، شماره ۶۹-۶۶ (آذر و دی ۱۳۷۰).
  - طالبی، امیر، «انتخابات مجلس شورای ملی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷»، در مجله «پیران فردا»، سال چهارم، شماره ۲۴ (اسفند ۱۳۷۴).
  - طباطبائی، ضیاءالدین، «اگر من نخست وزیر شدم»، در مجله «خواندنیها»، ۸ اسفند ۱۳۲۶.
  - طبری، احسان، «سروری به اوضاع حزب»، در مجله «نامه مردم»، خرداد ۱۳۲۶.
  - طبری، احسان، «کنفرانس برای فعالین حزبی»، در روزنامه «مردم»، سال دوم، شماره ۱۱ (مرداد ۱۳۲۷).
  - طبری، احسان، «این مارکسیسم لنینیسم نیست»، در مجله «دنیا»، سال ۷۲، شماره ۴ (پانز ۱۳۵۰).
  - علوی، باقر، «کردها و کردستان»، در مجله «سیرات ایران»، سال هشتم، شماره ۲۱ (بهار ۱۳۸۰).
  - غفاری، الف، «بیوگرافی دکتر مصدق»، در مجله «خواندنیها»، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷.
  - فاخر حکمت، سردار، «نقش من در مجلس»، در «سالنامه دنیا»، سال ۲۱ (۱۳۶۴).
  - فرامرزی، عبدالرحمن، «خاطرات»، در «سالنامه دنیا»، سال ۱۹ (۱۳۴۲).
  - فرهنگ، د، «درباره حزب دموکرات»، در مجله «خواندنیها»، ۴ فروردین ۱۳۲۹.
  - فلاحی، حمزه، «قصه ای رازگشده ارس»، در مجله «آدینه»، شماره ۶۷ (بهمن ۱۳۷۰).
  - فیروز، مریم، «تاریخ کوتاه جنبش زنان در ایران»، در نشریه «رزم ماهانه»، شماره ۱ (مرداد ۱۳۲۷).
  - قیلابی، مسلم اسکندر، «مقابله عشق و کین و بازتاب آن در زندگی جهان پهلوان»، در مجله «علم و جامعه»، سال ششم، شماره ۳۷ (بهمن ۱۳۶۳).
  - قاسمی، احمد، «در سرائیب اشعاب»، در مجله «نامه مردم»، آذر ۱۳۲۶.
  - قاسمی، احمد، «بیاد روزبه»، در مجله «توده»، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۱).
  - قزوینی، محمد، «وقایع معاصرین»، در مجله «یادگار»، سال سوم، شماره ۳ (۱۳۰۶).
  - قیام پناه، غلامحسین، «حزب توده و نیروهای نظامی»، در مجله «دنیا»، شماره ۶ (تابستان ۱۳۵۵).
  - کاتوزیان، همایون، «معاصی کبیره مصدق السلطنه»، در مجله «علم و جامعه»، سال دهم، شماره ۷۱ (اسفند ۱۳۶۷).
  - کاتوزیان، همایون، «دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه سی ام تیر»، در مجله «مهرگان»، سال اول، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۱).
  - کامبخش، عبدالصمد، «انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و جنبش رهائی بخش مردم ایران»، در مجله «دنیا»، سال هشتم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۴۶).
  - کامبخش، عبدالصمد، «بجاه سال تاریخ حزب کارگری ایران»، در مجله «دنیا»، شماره ۱۱ (تابستان ۱۳۴۹).
  - کامبخش، عبدالصمد، «یادداشت هائی درباره تاریخ ارتش ایران»، در مجله «دنیا»، سال ششم (تابستان ۱۳۴۴).
  - کسروی، احمد، «محسن جهانسوز»، در مجله «پرچم»، ۲۳ اسفند ۱۳۲۰.



## منابع

- کسروی، احمد، «سرمقاله»، در مجله «پیمان»، سال پنجم، شماره ۶ (۱۳۱۸).
- کیانوری، نورالدین، «دکتر تقی اراتی، شعله ای که برافروخت و خاموش شد ولی برای همیشه آتشی فروزان باقی خواهد ماند»، در مجله «دنیا»، دوره دوم، سال سوم، شماره ۳ (۱۳۴۲).
- کیانوری، نورالدین، «درباره روش مبارزه»، در مجله «دنیا»، شماره ۲ (تابستان ۱۳۵۳).
- متین دفتری، هدایت، «روزنامه صور اسرافیل و گفتگو...»، در مجله «آزادی»، دوره دوم، شماره ۱۳ (۱۳۷۷).
- مجدالعلی، «شرح حال وحید دستگردی»، در مجله «ارمغان»، سال بیست و سوم، شماره ۱ (فروردین ۱۳۲۷).
- مسعود، الف، «اراتی، شعله جاویدان»، در نشریه «ماهنامه مردم»، شماره ۶ (آذر و دی ۱۳۴۸).
- محمدزاده، حسین، «روزگار آیندگان و روزگار آقای داریوش همایون»، در مجله «علم و جامعه»، سال پانزدهم، شماره ۸۲ (اردیبهشت ۱۳۴۹).
- محمدی، محمد جعفر، «کودتای ۱۹۵۳»، در روزنامه «نیروز»، از ۱۸ تا ۲۶ اکتبر ۲۰۰۰.
- محمدی، محمد جعفر، «سازمان نظامی حزب توده»، در مجله «راه آزادی»، شماره های ۲۹-۳۷ (از فوریه ۱۹۹۳ تا فوریه ۱۹۹۵).
- محمدی، ملکه، «زنان ایران و پنجاه سال حکومت خاندان پهلوی»، در مجله «دنیا»، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۵۴).
- مخملباف، محسن، «فروغ خواهر ما بود»، در مجله «ایرانیان واشنگتن»، سال اول شماره ۱۵ (۳۰ خرداد ۱۳۷۶).
- مزدک، م.م، «نگاهی به جنبش کارگری و سندیکائی ایران از آغاز تا انقلاب بهمن ۵۷»، در مجله «دنیا»، دوره ششم، سال دوم، شماره ۳ (اسفند ۱۳۷۲).
- معصومی، عبدالعلی، «دیروز کسروی، امروز رشدی»، در مجله «شورا»، شماره ۴۶ (دی-اسفند ۱۳۴۸).
- ملکی، خلیل، «نیروی سوم چیست»، در نشریه «نیروی سوم»، ۳۱ مرداد - ۷ شهریور ۱۳۳۱.
- ملکی، خلیل، «یادداشت های ماه»، در مجله «علم و زندگی»، اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۲.
- ملکی، خلیل، «مذهب و کمونیسم»، در نشریه «نیروی سوم»، ۲ آبان ۱۳۳۱.
- ملکی، الف، «جبهه ملی چگونه تشکیل شد»، در مجله «خواندنیها»، از ۱۴ بهمن تا ۱۲ اسفند ۱۳۳۳.
- مهربان، کورش، «صمد و ماهی سیاه کوچولو»، در مجله «فردوسی»، شماره ۸-۹ (۸ اردیبهشت ۱۳۴۸).
- مینسی، لطف الله، «التقاطگیری»، در روزنامه «اطلاعات»، ۱۳ تیر ۱۳۵۹.
- میرزائی، محمدعلی، «تشکیل نهضت آزادی»، در روزنامه «اطلاعات»، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.
- ناصحی، میم، «تشکیلات کارگری در ایران»، در روزنامه «رهبر»، ۲۰ فروردین ۱۳۳۲.
- «نامه محرمانه الهیار صالح سفیر ایران در آمریکا به دکتر مصدق نخست وزیر»، در مجله «مهرگان»، سال ششم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۶).
- نجفی، ناصر، «حزب های بعد از شهریور ۱۳۲۰»، در مجله «آینده»، سال پانزدهم، شماره های ۳ تا ۵ (خرداد و مرداد ۱۳۴۸).
- نقره کار، مسعود، «از انجمن میرسید علی مشتاق تا کانون نویسندگان ایران»، در نشریه «اطلس»، شماره ۷۹ (۷ خرداد ۱۳۷۸).
- نوازی، بهرام، «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، در مجله «اطلاعات سیاسی - اقتصادی»، سال پانزدهم، شماره های اول و دوم (مهر و آبان ۱۳۷۹).
- نوائی، عبدالحسین، «حیدر عمو اوغلی و محمد رسول زاده»، در مجله «یادگار»، ۱۳۲۶.
- توپوزی، دارد، «حزب توده ایران، یک ضرورت تاریخی برای کشور ما»، در مجله «دنیا»، سال سوم شماره ۱ (۱۳۳۷).
- نهضت آزادی ایران (بخش خارج)، «اهداف نهضت آزادی»، در نشریه «مجاهد»، شماره ۵ (اردیبهشت ۱۳۵۶).
- وزیر، ا.ح، «تحصیل و شغل در بین کارگران صنایع خصوصی در تهران»، در مجله «علوم اجتماعی»، سال اول، شماره ۲ (زمستان ۱۳۴۸).
- وفا یغمائی، اسماعیل، «تسیم شمال»، در مجله «شورا»، شماره ۴۷ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۷).
- هزارخوانی، سنجهر، «جهان بینی ماهی سیاه کوچولو»، در فصلنامه «کتاب مرجان»، شماره ۴ (۱۳۵۶).
- همایون، داریوش، «درباره نقش نظامیان در ۲۸ مرداد»، در مجله «علم و جامعه»، سال دهم، شماره ۷ (بهمن ۱۳۴۷).

- بزدی، ابراهیم، «تداوم حیات سیاسی در اختناق»، در مجله «ایران فردا»، سال چهارم، شماره ۲۴ (اسفند ۱۳۷۴).

## ۲- به انگلیسی

- E. Abrahamian «گروهگیری در ایران: گروههای درون مجلس چهاردهم ۱۹۴۴-۱۹۴۶»، در مجله «مطالعات خاورمیانه»، سال چهارم، شماره ۱ (ژانویه ۱۹۷۸)
- P. Avery «ایران در دوره ۱۹۶۴-۱۹۶۸...»، در مجله «جهان امروز»، نوامبر ۱۹۶۸.
- Y.P. Benab «سیاست خارجی آمریکا در ایران»، در مجله «Ripeh» (بررسی اقتصاد سیاسی و تاریخی ایران) سال دوم، شماره ۱ (دسامبر ۱۹۷۷).
- M. Byrne «گزارش محرمانه سیا درباره کودتای ۱۳۳۲»، در روزنامه «نیویورک تایمز»، ۲۱ آوریل ۲۰۰۰.
- C. Chaquery «فتنی و تاثیر روشنفکران ارضی در سیاست ایران»، در مجله «بررسی ارضی»، شماره ۴۱ (تابستان ۱۹۸۸).
- S. Chubin «تیروهای چپ در ایران»، در مجله «مسائل کمونیسم»، سال ۲۹، شماره ۴ (ژوئیه-اوت ۱۹۸۰).
- J. Cole «هزاره ایران و اندیشه دموکراسی»، در مجله «ژورنال بین المللی مطالعات خاورمیانه»، شماره ۲۴ (۱۹۹۲).
- F. Cook «سیا»، در مجله «نیشن»، اوت ۱۹۶۱.
- G.R. Driver «مطالعاتی درباره تاریخ کردان»، و «مذهب کردان»، در مجله «بولتن مطالعاتی آفریقا و شرق»، لندن، ۱۹۲۲.
- L.P. Elwell-Sutton «ملی گرایی و بیطرفی در ایران»، در مجله «ژورنال خاورمیانه»، سال دوازدهم، شماره یک (۱۹۵۸).
- J. Eskandari «منظور ما از بورژوازی چیست؟»، در مجله «ورلد مارکیست ریویو»، سپتامبر ۱۹۵۹.
- W. Floor «خصیلت انقلابی علمای ایران»، در مجله «ژورنال بین المللی مطالعات خاورمیانه»، سال دوازدهم، شماره ۴ (۱۹۸۱).
- J. Fischer «گزارش از ایران»، در مجله «هارپر»، آوریل ۱۹۶۵.
- F. Fitzgerald «طبق دلخواه شاه»، در مجله «هارپر»، نوامبر ۱۹۷۲.
- Gasiriowski «کودتای ۱۹۵۳ در ایران»، در مجله «ژورنال مطالعات خاورمیانه»، سال نوزدهم (اوت ۱۹۸۷).
- G. Harkness «عملیات اسرار آمیز سیا»، در روزنامه «ستردی ایونیتیگ پست»، ۶ نوامبر ۱۹۵۲.
- Jrandust «جنبه های انقلاب گیلان»، در مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶).
- M. Ivanova «جنبش رهایی بخش ملی در گیلان ۱۹۲۰-۱۹۲۱»، بطور خلاصه در مجله «بررسی آسیای مرکزی»، سال چهارم، شماره ۲ (۱۹۵۶).
- N. Kianouri «بورژوازی ملی»، در مجله «ورلد مارکیست ریویو»، اوت ۱۹۵۹.
- H. Mahdavy «بحران آینده در ایران»، در مجله «امور خارجی»، سال چهل و چهارم، شماره ۱ (اکتبر ۱۹۶۵).
- V. Martin «شیخ فضل الله نوری و انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۹»، در مجله «مطالعات خاورمیانه»، سال بیست و سوم، شماره ۱ (ژانویه ۱۹۸۷).
- Z. Mir-Hosseini «حقیقت درونی و تاریخ بیرونی: دو جهان اهل حق کردستان»، در مجله «ژورنال بین المللی مطالعات خاورمیانه»، سال بیست و ششم (۱۹۹۲).
- H. Mirjafary «جنگ های حیدری-نعمتی در ایران»، در مجله «مطالعات ایرانی»، تابستان-پائیز ۱۹۷۹.
- A. Najmabadi «زندهای ملت، زنان و همسران ملت ها»، در مجله «مطالعات ایرانی»، سال بیست و ششم، شماره های ۱ و ۲ (زمستان و بهار ۱۹۹۲).
- R. Radmanesh «پیام به بیست و دومین کنگره حزب کمونیست شوروی در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۱»، در نشریه «تلیفات و جریانات کمونیستی در خاورمیانه»، شماره ۹۸ (نوامبر ۱۹۶۱).
- B. Reiss «شیر در قفس: مردی بدون کشور»، در مجله «واشنگتن پست»، ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۸.

## منابع

- H. Richards «اصلاحات ارضی و کمپانی های فراملی کشاورزی در ایران» در مجله «Merip» شماره ۴۳ (دسامبر ۱۹۷۵).
- H. Richards «شاه آمریکا و ایران شاهنشاه» در مجله «Merip» شماره ۴ (سپتامبر ۱۹۷۵).
- A. Ross «مصدق» در روزنامه «نیویورک تایمز» ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۲.
- A. Roosevelt «جمهوری کرد در مهاباد» در مجله «ژورنال خاورمیانه» پائیز ۱۹۴۶.
- R. Rostow «جنگ آذربایجان» در مجله «ژورنال خاورمیانه» سال اول، شماره ۳ (ژوئیه ۱۹۴۷).
- M.N. Roy «مخالفت بالتین درباره مسأله مستعمرات» در مجله «زادیکال هیومانیت» کلکته، ۱۹۵۴.
- E. Sciolino «مصدق: ناسیونالیست فرتوت...» در روزنامه «نیویورک تایمز» ۱۶ آوریل ۲۰۰۰.
- D. Wilson و R. Sheikholeslami «خاطرات حیدرخان عمو اوغلو» در مجله «مطالعات ایرانی» (زمستان ۱۹۷۳).
- S. Soroudi «صور اسرافیل ۱۹۰۷-۱۹۰۸: ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی» در مجله «مطالعات خاورمیانه» (آوریل ۱۹۸۸).
- T. Swietochowski «حزب همت: سوسیالیسم و مسأله ملی در آذربایجان روسیه» در مجله «ژورنال روسیه و شوروی» سال ۱۹، شماره های ۱ و ۲ (ژانویه-ژوئن ۱۹۷۸).
- C. Sykes «روسیه و آذربایجان» در مجله «Soundings» فوریه ۱۹۴۷.
- J.L. Walden «کارتل بین المللی نفت در ایران - قدرت خصوصی و منافع عمومی» در مجله «ژورنال قانون عمومی» (بهار ۱۹۶۲).
- A. Westwood «سیاست بی اعتمادی در ایران» در مجله «سالنامه آکادمی علوم اجتماعی و سیاسی آمریکا» شماره ۲۵۸ (مارس ۱۹۵۶).
- G. Wheeler «روزنامه ملانصرالدین و تاثیر آن در طنز سیاسی ایران انقلابی» در مجله «پرسی آسیای مرکزی» سال هشتم، شماره ۱ (۱۹۵۹).
- C. Young «ایران در بحران مداوم» در مجله «امور خارجی» سال چهارم (ژانویه ۱۹۶۲).

## ۳- به فرانسه

- G. Ducroq «سیاست دولت شوروی در ایران» در مجله «پرسی جهان اسلام» سال چهارم و دوم (۱۹۲۲).
- J. Eskandari «تاریخ حزب توده» در مجله «خاورمیانه» شماره های ۵ تا ۱۷ (۱۹۴۹-۱۹۵۰).

## ۴- به ترکی آذربایجانی

- امینی، مفتون، «صمد دن پاره پاره خاطره لر» در نشریه «چنلی بئل» شماره های ۶-۷ (پائیز ۱۳۵۸).
- اوختای (علیرضا نابدل)، «کردستان» در مجله «آرک» نشریه جمعیت روشنفکران ترک ایرانی، شماره ۲ (مرداد ۱۳۵۶).
- پیشه وری، جعفر، «آرانی پیشه ورین گوزونده» در مجله «آرک» شماره ۳، (آذر ۱۳۵۶).

## تزها (پایان نامه های انتشار نیافته)

### ۱- به انگلیسی

- A. Ashraf. «ایران: امیرالیسم، طبقه و مدرنیزاسیون از بالا». نیویورک، ۱۹۷۱.
- A. Alstadt - Mirhady. «جامعه ترکان آذربایجانی باکو قبل از جنگ جهانی اول». در دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۳.
- Y.P. Benab. «شوروی و بریتانیا در ایران، ۱۹۱۷-۱۹۲۷». واشنگتن، ۱۹۷۴.
- F. Koohi - Kemali. «جمهوری کردستان: عروج و سقوط». تز دکترای دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۶.
- M.j. Lusting. «مهاجرت و دولت موقت در کرمانشاه». نیویورک، ۱۹۸۷.
- R. Leoffler. «از نظام عشائری به بوروکراسی: تکامل سیاسی بویر احمدی». تز دکترای دانشگاه میشیگان غربی، ۱۹۷۵.

### ۲- به فارسی

- عباسی، احمد. «نقش مجلس پنجم در اوضاع سیاسی اجتماعی ایران». پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بدون ذکر تاریخ.



نمایه ها

# نمایه ها

(فهرست اعلام)

اشخاص

آ

احسان الله خان، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۷۹  
 احمد اسکونی، مرضیه، ۶۲۰  
 احمد شاد، ۸۰، ۸۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۶۲، ۳۹۹  
 احمدزاده، مجید، ۶۱۵، ۶۲۲  
 احمدزاده، مسعود، ۵۵۱، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۶۱، ۶۶۲  
 اخوان ثالث، ۲۴۹  
 ادیب پیشاوری، احمد، ۱۰۵، ۱۵۲  
 اراتنی، تقی، ۲۰۰-۲۰۹  
 اریاب زاده، ابوالفضل، ۲۵۹  
 ارداقی، میرزا اکبر، ۹۹  
 اردبیلچی، جعفر، ۶۱۶  
 اردلان، امان الله، ۲۳۷  
 اردلان، عباسقلی، ۲۳۷  
 اردلان، عبدالحسین، ۴۹۳، ۵۰۶  
 اردلان، ناصرقلی، ۲۳۱، ۲۵۶  
 اردلان، یوسف، ۶۶۱  
 ارزنگی، آذر، ۴۱۷  
 ارزنگی، مهین، ۴۱۷  
 ارستجانی، حسن، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۶۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۵۰۸  
 ارفع، حسن، ۲۴۱، ۲۴۵  
 ازلی، صحنی، ۸، ۲۰  
 استالین، ژوزف، ۹۲، ۱۵۰، ۲۳۶، ۲۹۱، ۳۵۵، ۵۱۹، ۵۲۱  
 ۵۲۲، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۰، ۶۸۰  
 اسد آبادی، جمال الدین (افغانی)، ۹، ۱۷  
 اسکندری، ایرج، ۲-۲، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۶۳-۲۷۱، ۵۳۵  
 اسکندری، پروانه، ۴۹۷  
 اسکندری، زهرا، ۳۸۳، ۴۴۹  
 اسکندری، سلیمان محسن، ۲۵، ۶۲، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۵، ۲۰۲  
 اسکندری، عباس، ۲۲۶، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۲۴  
 اسکندری، محترم، ۴۴، ۱۶۲  
 اسلامپور، پرویز، ۶۳۶  
 اسلامی، محمد صادق، ۵۹۲  
 اشرف الدین، سید، ۲۱، ۲۵، ۱۴۱  
 اشرف، حمید، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴  
 اصفهانی، میرزا محمود، ۴۱، ۷۳  
 اصلانی کامران، عضدالله، ۱۹۸  
 اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا، ۳۹  
 اعتماد زاده، محمود (به آذین)، ۲۷۰  
 اعتماد، مهدی، ۲۷۱

آنانورک، کمال، ۳۰۶  
 آخوندزاده، محمد (سیروس بهرام)، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۹  
 آخوندزاده، فتحعلی، ۶۰۲  
 آخوندزاده، محمد شیرازی، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۶۰۲  
 آذر، عبدالرضا، ۵۷۷  
 آذر، مهدی، ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۳۳  
 آذرخشی، رضا، ۲۲۷، ۲۴۹  
 آراگون، لوتی، ۵۷۲  
 آرامش، احمد، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۹۲، ۵۸۷، ۶۵۵  
 آرام، بهرام، ۵۷۱، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۴۰، ۶۶۷  
 آرام، عباس، ۵۸۳  
 آریترز، چکوب، ۴۵۷  
 آریان پور، امیر حسین، ۳۲۲  
 آریانا، بهرام، ۵۳۳  
 آزاد، عبدالقدیر، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۳۵۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۴  
 آشوری، نوذر، ۳۸۴  
 آقاییان، ناصر، ۶۰۷  
 آقایی، بهرام، ۱۲۵، ۱۲۷  
 آقایی، کامران، ۱۲۵، ۱۲۷  
 آل احمد، جلال، ۲۷-، ۳۷۴، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۹۸، ۶۵۸  
 آلاپوش، حسن، ۶۳۰  
 آلاپوش، محبوبه متحدین، ۶۳۰  
 آلاپوش، مرتضی، ۶۳۰  
 آلن، جورج، ۳۴۵  
 آلیانی، حسن (معین الرعایا)، ۱۲۲  
 آلوره، ملا (شلماشی)، ۵۵۸، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۴۱، ۶۵۷  
 آیت، حسن، ۴۳۱، ۴۷۴

الف

آبتهاج، ابوالحسن، ۲۱۳، ۲۲۲، ۶۸۹  
 ابراهیمی، فریدون، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۶۹  
 ابریشم چی، محسن، ۶۳۲  
 ابوالفتح زاده، اسداله، ۹۹  
 ایریم، اسحاق، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۳  
 احسانی، شیخ احمد، ۶

نمایه ها

ایوبی، صلاح الدین، ۲۹۸، ۳۱۲	اعزازی، نصرت الله، ۲۰۷، ۲۶۲، ۲۶۴
<b>ب</b>	اعظم زنگنه، عزیز، ۵۸۱
بابی، سید علی محمد، ۷	افتخاری، یوسف، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۴۳
بابائی، علی، ۴۸۸	افتخار طوس، محمد، ۲۵۳، ۶۸۱، ۶۹۲
بابازاده، غلامعلی، ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۴۴	افغانی، محمد علی، ۴۴۹
باتمانقلیج، نادر، ۴۲۵	اقبال آشتیانی، عباس، ۲۲۶، ۳۳۸
بادامچیان، اسدالله، ۴۶۸	اقبال خسرو، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۶، ۳۶۱
باززانی، ملا مصطفی، ۳۰۶، ۵۶۸، ۵۹۳	اقبال منوچهر، ۲۲۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۸۰، ۶۲۳
بازرگان، مهدی، ۲۵۷، ۳۲۳، ۴۱۱، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۶۴	اکمل، خسرو، ۲۱۷
۲۷۰، ۲۸۵، ۵۰۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴	الیکر، حسن، ۵۶۸
۵۸- ۵۹۱، ۶۱۵	المتکلمین، الفصح، ۲۱، ۶۰
بازرگانی، بهمن، ۶۲۷	الموتی، ضیاء، ۲۰۷، ۲۶۳
باسیل، ژوزف، ۶۲، ۷۳	الموتی، نورالدین، ۲۰۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۳۷۰، ۵۰۸
باتر خان، ۶۷، ۶۸، ۷۰	اللهی، حکیم، ۲۴۲
باترآوف، میرجعفر، ۲۹۰، ۲۹۶	امامی، یاقق، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۳، ۶۰۸، ۶۱۰
بامداد، بدرالطریق، ۲۲، ۱۴۴	امامی، جمال، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۲۰
بجنوردی، کاظم، ۵۹۰	امامی، حسن، ۴۰۷
بخارایی، محمد، ۵۸۴	امامی، محمد علی، ۴۲۸
بختیاری، تیمور، ۲۲۵، ۲۸۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۷، ۵۲۸	امامی، حسین، ۴۲۷
۵۷۵، ۵۸۴	امامی، نورالدین، ۲۳۱
بختیاری، اسعد (سردار)، ۶۸	امانی، صادق، ۵۹۲
بختیاری، آقاخان، ۳۳۹، ۳۴۴	امانی، هاشم، ۵۹۲
بختیاری، صصام السلطنه، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۹	امیر احمدی، احمد، ۲۸۷، ۴۰۱، ۴۵۲
بدیع زادگان، علی اصغر، ۶۲۵	امیر انتظام، عباس، ۲۸۵، ۵۰۶، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۵۰
براهنی، رضا، ۱۴۱، ۵۹۶	امیر خیزی، اسماعیل، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۲
براون، ادوارد، ۶، ۱۴۰	امیر علائی، شمس الدین، ۲۵۷، ۴۸۵، ۵۳۳
بروجردی، محمدحسین، ۴۲۲	امیر کبیر، میرزا تقی خان، ۱۴
برومند، گرسویز، ۵۶۹، ۶۴۱	امین الضرب، محمد حسین، ۳۹
بزرگ زاده، فریبرز، ۴۱۵	امینی، ابوالقاسم، ۲۳۱، ۳۳۹، ۳۶۱
بزرگسهر، جلیل، ۴۵۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۲۸	امینی، علی، ۳۲۹، ۳۸۲، ۵۰۸، ۵۵۲، ۵۸۱
بشرویه، ملا حسین، ۷	امینی، نصرت الله، ۲۵۶، ۴۸۵
بطحانی، طبفر، ۶۳۵	امیر خیزی، صدیقه، ۴۴۹
بطحانی، مسعود، ۶۱۲	امیراعلائی، شمس الدین، ۴۱۳
بقاشی، مظفر، ۲۳۷، ۳۶۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۹۹، ۵۰۳	اندروزگو، علی، ۵۹۳
بقراطی، محمود، ۲۰۷، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۴۴، ۵۶۲	انصاری، هوشنگ، ۵۸۳، ۶۴۴
بنی صدر، ابوالحسن، ۲۱۲، ۵۰۶، ۵۴۴، ۵۴۹، ۶۴۸	انتطاع، ناصر، ۴۱۷
یوگاجوف، ۳۲	انگچی، محمد علی، ۵۴۱
بهدر، اسماعیل، ۱۴۶، ۱۴۷	انگلس، فردریک، ۳۱
بهار، محمد تقی (ملک الشعراء)، ۶۰، ۶۳، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸	آوردژنیکنزه، گرگوری، ۳۱
۸۹، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۷۰، ۲۸۰	ایکچیان، فتحعلی، ۲۸۸
۳۲۸، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۶۱، ۵۰۴	ایرانشهر، حسین کاظم زاده، ۱۰۲، ۱۰۵
بهارمست، محمود، ۴۲۷	آیزنهاور، ذوایت، ۴۰۹
	ایوب خان، ۴۵۹



## نمایه ها

- بهبهانی، عبدالله، ۱۱، ۶۷، ۷۰، ۱۰۳، ۱۳۹  
 بهجت دزفولی، محمد علی، ۷۶  
 بهرامی، محمد، ۲۰۷، ۲۶۳، ۲۶۹، ۳۷۶، ۳۷۹، ۵۱۸  
 بهرنگی، صدق، ۱۴۳، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۶  
 بهشتی، محمد حسین، ۵۹۲، ۵۹۳  
 بهشتی، میرزا نصرالله (ملک المتکلمین)، ۹  
 بهنگار، منصور (بی ریا، محمد)، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۶  
 بیات، عزت الله، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰  
 بیات، مرتضی، ۲۸۶، ۳۹۹  
 بیگونند، تورج، ۶۲۴
- پ**
- پائین خیابانی، حسن، ۱۳۶  
 یادگان، صادق، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۰۹  
 پارسا، اصغر، ۲۵۷، ۴۱۲، ۴۸۵، ۴۹۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۰  
 پارسا، خسرو، ۵۵۰  
 پاکدامن، ناصر، ۲۶۲، ۲۶۷، ۵۴۶، ۶۹۱  
 پاکروان، حسن، ۵۲۸، ۵۸۳، ۵۸۴  
 پاکزاد، هادی، ۶۰۹  
 پاکزاد، شکرالله، ۶۰۴، ۶۱۰  
 پروانه، محمد، ۲۸  
 پرویزی، رسول، ۲۲۹، ۲۷۰، ۳۷۴  
 پروین گنابادی، محمد، ۲۳۲، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۷۰، ۵۶۲  
 یزشکیور، محسن، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۶۵  
 پسیان، محمد تقی خان، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۵۸، ۲۲۷، ۲۶۴  
 پلخانف، جورج، ۳۴، ۳۵، ۱۷۳، ۲۱۳  
 پورداد، ابراهیم، ۱۰۴  
 پویان، امیر پرویز، ۱۵۲، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۴  
 پهلئید، مهرداد، ۵۸۳  
 پهلوی، اشرف و علیرضا، ۳۰۷، ۴۰۹  
 پهلوی، رضاشاه، ۹۹، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۶۲  
 پهلوی، محمدرضاشاه، ۲۲۴، ۲۷۳، ۵۳۶  
 پیروزتفیری، رحمت، ۶۱۴  
 پیشداد، امیر، ۳۹۳، ۴۲۳، ۵۰۱، ۵۲۲، ۵۴۶  
 پیلسودسکی، ۱۵۹  
 پیلسیان، ورام، ۶۳  
 پیمان، حبیب الله، ۲۹۷، ۵۹۱
- ت**
- تاج السلطنه، ۴۳، ۵۶  
 تبریزی، شیخ الاسلام، ۱۲۸  
 تبریزی، میرزا حسین خان (رشدیه)، ۱۹  
 تبریزی، میرزا مهدیخان (زعیم الدوله)، ۱۶، ۱۸  
 تجدد، حسین، ۴۱۶، ۴۱۷  
 تختی، غلامرضا، ۵۲۳، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۰۹  
 تدین محمد، ۱۰۸، ۱۶۳، ۱۷۰  
 تربیت، رضا، ۲۱  
 تربیت، محمد علی، ۱۹  
 تربیت، میرزا رضا، ۱۰۳  
 تربیت، هاجر، ۳۲۳  
 توره گل، هوشنگ، ۶۲۴  
 ترهاکویان، تیکران، ۷۳  
 ترومن، هری، ۲۹۱  
 تفضلی، جهانگیر، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۶، ۳۲۲  
 تفضلی، محمد، ۲۷۱  
 تقوی بیات، مترجم، ۵۴۱  
 تقی زاده، جواد، ۴۱۵  
 تقی زاده، فریدون، ۴۱۵  
 تقی زاده، حسن، ۳۱۱، ۳۹۱  
 تلقینی، مصباح، ۵۹۲  
 تمدن، محمد حسین، ۴۴۷  
 تسمی، فرخ، ۴۱۷  
 تنگستانی، باقر، ۶۰  
 توللی، فریدون، ۲۲۹، ۲۶۹، ۳۷۴  
 تهرانی، آقا بزرگ، ۴۸۵  
 نیلی، کار کار (شاپور)، ۱۲۲  
 تیمور تاش، میرزا عبدالحسین، ۸۲  
 تیموری، شوکت السلطنه، ۱۳۵
- ث**
- ثقة الاسلام، میرزا علی قلی، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶۲
- ج**
- جاسمی، مهوش، ۵۷۱، ۶۳۹  
 جاوید، سلام الله، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۸۰، ۲۸۹  
 ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۹  
 جزایری، شمس الدین، ۲۵۷، ۳۵۴، ۴۱۲  
 جزینی، بیژن، ۳۹۳، ۴۶۵، ۴۸۱، ۵۲۹، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶  
 ۶۰۸، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۵۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۶  
 جعفری، شعبان، ۴۳۱، ۴۴۲  
 جلالی موسوی، سید باقر، ۴۸۵  
 جمالزاده، محمد علی، ۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۸  
 جمشیدی، رحمت الله، ۶۳۵

## نمایه ها

- چنگلی، اسماعیل خان، ۲۵۲  
 جرادزاده، سید جعفر (پیشه وری)، ۲۰۸، ۱۲۲  
 جواهرکلام، علی، ۲۳۲  
 جودت، حسین، ۱۶۳، ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۴۶، ۵۱۸  
 جهانپاتی، امان الله، ۱۷۱، ۲۵۲  
 جهانسون، محسن، ۴۱۸، ۴۶۵  
 جهانشاهلو، نصرت الله، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۸، ۲۹۵، ۵۷۷، ۶۵۳  
 جهانگیر، نزهت، ۲۵۴  
 جهرمی، جهانبخش، ۳۵۹
- چ
- چالکی، هوشنگ، ۶۳۶  
 چرچیل، ریستون، ۴۰۶  
 چمران، مصطفی، ۲۸۴، ۵۰۶، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰  
 چه گوآرا، ارنستو، ۶۱۷، ۶۲۶  
 چوئن لای، ۵۶۳، ۵۶۴  
 چویک، صادق، ۲۷۰  
 چوپانزاده، محمد، ۶۰۵  
 چوته، ۵۶۴  
 چیان کابشک، ۱۵۹
- ح
- حائری زاده، ابوالحسن، ۲۳۹، ۳۵۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۴۴  
 حاج سید جواد، ضیاءالدین، ۲۸۵، ۴۹۴، ۵۲۳  
 حاج سید جواد، علی اصغر، ۵۰۰  
 حامد عزیزی، حسن، ۵۹۰  
 حبیبی، حسن، ۲۰۷، ۵۴۴  
 حجازی، محمد باقر، ۲۴۲، ۲۴۳  
 حجازی، محمد، ۲۰۵، ۲۱۶  
 حجتی کرمانی، مجتبی، ۵۹۱  
 حبابی دهنزاد، عبدالحسین، ۲۰۵، ۲۱۹  
 حسن پور، غفور، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۶۲  
 حسینی، کاظم، ۲۵۷، ۴۱۲، ۴۸۲  
 حق شناس، تراب، ۶۲۷، ۶۴۹  
 حق شناس، جهانگیر، ۲۵۷، ۴۱۳، ۵۳۳  
 حکمت جو، پرویز، ۵۵۴، ۵۷۲  
 حکمت، قاسم (سردار)، ۱۲۵، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۶۱، ۳۹۰  
 حکمت، فروغ، ۲۵۳، ۲۵۴  
 حکیمی، ابراهیم، ۲۸۶، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۹۹، ۴۵۴  
 حنیف نژاد، محمد، ۶۲۵
- حیدر، سلطان الدین، ۶
- خ
- خالو قربان، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۹  
 خامه انور، ۲۱۹، ۲۶۶، ۲۲۷، ۲۷۵، ۲۹۰، ۳۹۳، ۵۳۵، ۵۶۲  
 خان بابا تهرانی، مهدی، ۵۴۳  
 خانعلی، ابوالحسن، ۵۰۷، ۵۳۳  
 خانظری، زهرا، ۲۵۲، ۲۵۳  
 خانوف، طاهر، ۲۵  
 خاوری، علی، ۵۵۴، ۵۷۲  
 خراسانی، میرزا محمد علیخان، ۸۴  
 خرفانی، اسدالله، ۳۰  
 خروشچف، نیکیتا، ۴۵۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۱  
 خزدوز، یوسف، ۲۹  
 خسروانی، عطاءالله، ۵۸۲  
 خضریا، انالقیج، ۲۰۷  
 خطیبی، حسین، ۴۵۳  
 خلغالی، خلیل (رکن الاسلام)، ۱۰۷  
 خلغتری، ارسلان، ۲۵۷، ۳۲۳، ۳۵۵، ۴۰۲، ۴۶۴  
 خلغتری، رحمان قلی، ۲۷۲  
 خلیل، ملکی، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۱  
 ۳۷۲، ۳۹۳، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۴۴، ۴۶۸، ۴۹۰، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۲۲، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۶۲، ۵۸۷  
 خلیلی، عباس، ۲۲۶، ۴۰۲  
 خللی، عبدالحسین، ۴۹۴، ۵۳۳  
 خینی، روح الله موسوی، ۴۲۷، ۴۴۰، ۵۱۱، ۵۲۵  
 ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۴۹، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳  
 خنجی، محمدعلی، ۴۱۴، ۴۳۳  
 خواجه نوری، ابراهیم، ۲۲۸، ۲۳۹  
 خوجه انور، ۵۶۳  
 خوینی، ابوالقاسم، ۴۲۷  
 خیابانی، محمد، ۱۲، ۶۲، ۷۱، ۷۰-۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴  
 ۱۵۲، ۲۶۵، ۲۸۲  
 خیابانی، موسی، ۶۳۳
- د
- دالی، آلن، ۴۵۷، ۴۵۸  
 دالی جان فوستر، ۴۵۷  
 دایقانی، منوچهر، ۶۱۰، ۶۱۱  
 دانشگر، رفیه، ۶۲۳، ۶۲۴  
 دانشور، سیمین، ۲۵۳، ۴۳۳، ۵۰۰  
 دانشور، مهدی، ۲۰۷

نمایه ها

رضائی، صدیقه، ۶۳۰	دانشیان، غلام (معروف به غلام یحیی)، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۶، ۵۲۳
رضایی، احمد، ۳۵۸	دانشیان، کرامت الله، ۶۳۵
رضایی، رسول، ۳۵۸	دبره، رؤی، ۶۱۷
رضایی، رضا، ۶۲۷	درخشش، محمد، ۵-۸
رقائی، ابوالقاسم، ۴۲۹	دستگردی، وحید، ۱۰۵، ۱۵۲
رفعت، تقی، ۱۱۱، ۱۱۵	دشتی، علی، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۶۹
رقبعی، نظام الدوله، ۲۸۵	دهخدا، علی اکبر، ۹، ۲۲، ۳۱، ۶۷، ۸۷، ۱۴۱، ۲۸۵
رقابی، هاله حیدر، ۵۴۳	دهزاد، صغری، ۲۱۹
رنجبر، سلامت، ۶۱۲	دهقان، احمد، ۲۴۲
رهما، زین العابدین، ۱۷۰	دهقانی، اشرف، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۶۱، ۶۶۳
روحانی، حسین، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۶۶	دهقانی، بهروز، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۳، ۶۵۸، ۶۶۱
روحی، شیخ احمد، ۱۶، ۲۰	دهگان، محمد، ۳۸، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۰۵
روزیه، خسرو، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۶، ۴۵۴، ۵۱۷، ۵۳۴	دوزیجی، آخوند میر هاشم، ۴۶
روزولت، تئودور، ۴۵۸	دوزدوزانی، عباس، ۵۹۱
روزولت، کیم، ۴۵۸، ۴۵۹	دوگلاس، ویلیام، ۲۹۴
روستا، رضا، ۲۱۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۹	دولت آبادی، شمس، ۴۳، ۴۴
۳۷۶، ۳۹۴، ۴۲۶، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۵	دولت آبادی، صدیقه، ۴۳، ۴۴
ریاحی، امیر حسین، ۶۱۲	دولت آبادی، علی محمد، ۸۳، ۸۷، ۸۷
ریاحی، مهندس تقی، ۴۵۳	دولت آبادی، محمود، ۲-۶
ریاضی، سرلشکر علی، ۴۵۲	دولت آبادی، یحیی، ۶، ۳۰، ۳۹، ۶۷، ۷۲، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹
رینکا Rinka، اریس، ۲۰۳	دبلمقانی، صادق، ۲۸۸
ز	ذ
زال زر، محمد کاظم، ۲۴۵، ۳۲۱	ذولانوار، کاظم، ۶۲۸
زاهدی، فضل الله، ۲۳۶	ر
زعیم، حسن، ۳۵۵، ۳۵۸	رائین، اسماعیل، ۱۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۷۳، ۲۷۳، ۶۵۴
زمردبان، لیلا، ۶۳۰	راد، بهروز، ۶۱۱
زنجانی، ابوالفضل، ۴۲۶	رادمنش، رضا، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۲
زنجانی، رضا، ۴۱۲، ۴۸۳، ۴۹۱	۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۹، ۴۴۶
زنگنه، عبدالحمید، ۲۵۶، ۴۱۳، ۴۲۹	۵۳۶، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۷۲، ۵۷۴
زنگنه، سعید، ۲۵۹	رازانی، حسین، ۲۵۳
زهتاب فرد، رحیم، ۲۲۷	راضی، عبدالحسین، ۲۱۴، ۴۶۲، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۶
زهری، علی، ۴۳۱	۵۱۳، ۵۴۱
زوریان، رستم، ۷۲	رارتندی، مرتضی، ۲۱۶، ۳۷۶
زیدان، جرحی، ۱۰۳	رزم آرا، علی، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۸
زیرک زاده، احمد، ۲۵۷، ۳۲۳، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۸۲، ۵۲۱، ۵۳۴	۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۰۳
ژ	رجانی، علی، ۵۹۳
ژندی، محمود، ۳۸۴	رجوی، سعید، ۶۲۷، ۶۳۲
ژنرال دسترویل، ۹۰	رسول زاده، محمد امین، ۲۸، ۳۱، ۶۲، ۶۳، ۱۲۶
ژنرال دنیکن، ۹۰	رشیدیان، اسدالله، ۵۸۱
ژوریان، استیان (رستم قره خانیان)، ۷۲	

نمایه ها

سیکو (سیمینگو)، اسماعیل، ۱۳۹، ۳۰۱، ۳۰۲	س
سیهانوک، نورودوم، ۲۲۶	سارتو، ژان پل، ۵۷۲
ش	ساسانی، خان ملکه، ۲۲۷
شاپور، پروین، ۵۹۶	ساعده، محمد، ۱۷۴، ۲۴۸، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۸۲
شاکری، خسرو، ۱۴۲، ۱۵۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۵۲۴	۳۹۹، ۴۰۲، ۴۴۵
شاکری، علی، ۴۱۷	ساعدی، غلامحسین، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۲۶
شالگونئی، محمدرضا، ۶۱۲	سالخانیان، وارطان، ۴۸۱، ۵۱۸
شاملو، احمد، ۲۷۱، ۵۳۴، ۵۹۸	سالار ظفر، اسدالله، ۲۴۵
شاندرونی، علی اکبر، ۲۴۶	سامی، کاظم، ۲۹۷، ۵۹۱
شائسی، علیجان، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۸۷	سامس آشتیانی، علی رضا، ۶۲۰
شاه حسینی، حسین، ۴۸۳، ۵۳۲	سپهر، هادی، ۳۵۴، ۴۱۹
شاپان، رضا، ۵۲۱، ۵۲۶	سارخان، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۸
شایانفر، علیتقی، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۹	۶۷، ۷۰، ۷۲، ۹۰، ۱۴۲، ۲۹۴، ۳۶۲
شایگان، علی، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۴۴	سحابی، عزت الله، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۱۲
شبهری، محمد (ابوالضیاء)، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۹	سحابی، پدافه، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۰۵، ۵۱۲
شبهری، علی، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۹	سرتیپ زاده، علی، ۲۰۵
شرمینی، نادر، ۳۷۶، ۵۱۸	سرحدی زاده، ابوالقاسم، ۵۹۰
شربعتداری، محمدعلی، ۴۱۴	سرحدی زاده، محمد، ۵۹۱
شربختی، علی، ۴۸۸، ۴۹۶، ۵۰۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۶۲۶	سرخوش، پروین، ۴۱۷
شربختی، محمد تقی، ۴۸۸، ۴۹۱	سرکوهی، فرج، ۵۹۸
شریف امامی، جعفر، ۲۳۶، ۵۸۱	سرمندی، عزیز، ۶۰۵
شریف زاده، اسماعیل، ۵۶۷	سعید، نوری، ۲۱۲
شریف زاده، حسن، ۱۰۳	سفاتی، عباس، ۵۵۹، ۵۶۵
شریف واقفی، مجید، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۶۷، ۶۸۵	سلاحی، جواد، ۶۱۵
شجاعیان، مصطفی، ۶۲۰، ۶۶۰، ۶۶۳	سلاحی، کاظم، ۶۱۵، ۶۲۲
شفاء شجاع الدین، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۹، ۵۹۶	سلطانپور، سعید، ۶۲۶
شفق، رضا زاده، ۲۵۷، ۲۵۸، ۵۲۱	سلطانزاده، احمد، ۹۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۷۴
شقیبها، محمد، ۶۳۰	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۶
شقیب کدکنی (سرشنگ)، ۶۲۶	۳۲۶
شمس آبادی، رضا، ۵۸۵، ۵۸۶	سلحانی، محمد تقی، ۶۴۱
شمسیری، حسن، ۴۲۵، ۴۸۴	ساکار، عباسعلی، ۶۳۵
شوراتسکف، نورمن، ۴۵۹	سبعی، عباس، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۴۱
شورشیان، محمد، ۲۰۷، ۳۷۹	سنجایی، کریم، ۱۵۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۲۳، ۳۰۲، ۴۱۱
شوشتر، مورگان، ۵۷، ۷۸، ۷۹	۴۱۲، ۴۱۳، ۴۶۴، ۴۸۸، ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۹
شوشتری، علی، ۴۲	۵۲۱، ۵۲۲، ۵۴۰، ۵۵۲، ۵۵۳
شوکت الملک، امیر (علم)، ۱۳۵	سهبلی، علی، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۶، ۳۲۶، ۳۶۳، ۳۹۹
شهرام، تقی، ۶۲۸، ۶۳۰	سورگی، عباس، ۶۰۵
شهریاری، عباس، ۵۵۴، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۶۳، ۶۹۴	سورکانو، احمد، ۳۹۹، ۴۲۶
شیانی، عباس، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۱۳	سیاح، فاطمه، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۵۵، ۳۲۲، ۶۹۷
شیخ الاسلامی، پری، ۵۵، ۱۴۴، ۲۵۴، ۳۲۲	سیامک عزت الله، ۳۸۵
	سیف یورفاطسی، نصراالله، ۴۴۰
	سیف قاضی، محسن، ۲۸۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۲
	سیف قاضی، محمد حسین، ۳۰۴

## نمایه ها

- شیخ الرئیس قاجار، ۸، ۳۰  
 شیخ خزعل، ۷۷، ۱۶۹، ۱۹۰، ۶۷۷  
 شیخ سلیم، ۵۰، ۳۰۷  
 شیخ عیدالله، ۲۹۹  
 شیرازی، محمدرضا (مسارات)، ۲۰  
 شیرازی، کریم پور، ۴۸۰، ۶۸۱  
 شیرازی، محمد حسین (معروف به حیات)، ۶۰  
 شیرازی، میرزا جهانگیر (صوراسرافیل)، ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۷۷  
 شیرازی، میرزا حسن، ۸، ۱۰، ۱۱  
 شیرازی، میرزا صالح، ۱۳، ۱۳۹  
 شیروش، مراد، ۵۹۵  
 شفته، نصر الله، ۲۴۹  
 شیانی، حبیب الله، ۱۷۱
- ص**
- صادق، ناصر، ۶۲۶، ۶۲۸  
 صادقی نژاد، اسکندر، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۴  
 صارم الدوله، سعید، ۱۰۱  
 صارم، حسنعلی، ۴۱۵  
 صالح، اللهیار، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۷، ۳۲۴، ۳۶۶، ۴۱۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۰  
 صبا، حسین، ۸۲، ۱۰۶، ۱۰۷  
 صبا، ملک الشعراء، ۳۹  
 صبا، میرزا حسن (کمال السلطان)، ۱۰۷، ۲۲۷  
 صبحی، مصطفی، ۱۷۵  
 صوری، احمد، ۶۱۲  
 صدر، حسن، ۲۲۷، ۲۶۹  
 صدر، فضل الله، ۴۱۶، ۴۱۷  
 صدر، محسن، ۲۸۶، ۵۰۷  
 صدیقیانی، رسول، ۲۹  
 صدیق، شیخ محمد، ۳۰۷  
 صدیقی، غلامحسین، ۴۱۲، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۴، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۳۳، ۵۴۰، ۵۵۲  
 صفاء ذبیح الله، ۲۲۶، ۲۳۷  
 صفائی فراهانی، علی اکبر، ۵، ۶، ۶-۶، ۶۱۴، ۶۲۴  
 صفائی، ابراهیم، ۳۲۹  
 صفائی، خسرو، ۵۶۹، ۵۷۱، ۶۳۸، ۶۴۱  
 صفائی، دلیل، ۶۶۲  
 صفاری آشتیانی، محمد، ۵۹۰، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۴  
 صفرائی، علی قلی، ۱۹  
 صفوی، شکرالله، ۲۳۱، ۲۴۱، ۴۱۵  
 صدیقه لیاف، مرتضی، ۶۳۱
- صمصام السلطنه بختیاری، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۹  
 صنیع الدوله، محمد حسن، ۱۵، ۱۶، ۶۴
- ض**
- ضیاء ظریفی، حسن، ۶۰۵
- ط**
- طالب اف، عبدالرحیم، ۱۷، ۱۸  
 طالبانی، جلال، ۵۶۷، ۵۶۸  
 طالقانی، سید محمود، ۴۱۲، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۰۵، ۵۳۳، ۵۴۰  
 طالقانی، حشمت، ۱۱۹  
 طاهرزاده بهزاد، کریم، ۵۶، ۱۰۲، ۳۵۶  
 طاهرزاده، علی اکبر (صابر)، ۲۲  
 طاهری، هادی، ۲۳۱، ۳۴۰  
 طباطبائی، ضیاءالدین، ۷۴، ۸۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۶، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۲  
 ۳۷۷  
 طباطبائی، محمد، ۱۱، ۶۷، ۶۸، ۸۳، ۱۳۹  
 طباطبائی، محمد صادق، ۵۹، ۱۶۵، ۲۳۷، ۳۵۷  
 طبری، احسان، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۶، ۳۲۱، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۴۶، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۷۹، ۶۲۴  
 طیب، حسین، ۴۱۵، ۴۱۷  
 طهماسبی، خلیل، ۳۵۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹  
 طوافچیان، معصومه (شکوه)، ۵۶۹، ۵۷۱، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۱
- ع**
- عابدی، ملک، ۵۸۸  
 عابدینی، حسن، ۶۵۸  
 عاصمی، محمد، ۵۴۳  
 عاقلی زاده، عباس، ۵۴۴  
 عالیخانی، باقر، ۴۱۶، ۴۱۷  
 عالیخانی، علینقی، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۵۸۲، ۶۵۴  
 عامری، ناصر، ۶۴۳  
 عاملی تهرانی، محمدرضا، ۴۱۴، ۴۱۵  
 عاملی، باقر، ۵۸۳  
 عبدالیه، عباس، ۸  
 عبدالناصر، جمال، ۴۹۲، ۵۶۶  
 عبده، جلال، ۶۹۶  
 عبده، محمد، ۱۷، ۱۰۳  
 عدل التلک (حسین دادگر)، ۱۷۰  
 عراقی، مهدی، ۴۶۸، ۵۹۲  
 عشقی، میرزاده، ۸۷، ۱۰۰

نمایه ها

فیروز، اسماعیل، ۲۱۷، ۲۱۶  
 فیروز، غلامعلی، ۲۱۳، ۲۵۷  
 فطرت، علی، ۲۹۴  
 فیروز میرزا، نصرت الدوله، ۹۹  
 فیروز، ناصر الدوله، ۲۲۷  
 فیروز، محمد حسین، ۲۸۷، ۲۶۲  
 فیروز، صغیه، ۲۵۴  
 فیروز، مریم، ۲۱۲، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۴۹  
 فیروز، مظفر، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۸۸، ۳۲۱، ۳۲۱، ۳۶۹  
 ۲۶۲، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۸۲، ۳۹۲

ق

قاسم، عبدالکریم، ۳۱۳، ۳۹۳، ۵۹۴-۵۹۴  
 قاسطو، عبدالرحمن، ۵۹۴  
 قاسمی احمد، ۲۵۶، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۷۹، ۳۸۷  
 ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۶، ۵۳۳، ۵۳۳، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۶۵۰  
 قاسمی، ابوالفضل، ۲۵۶  
 قاسمی، حسن، ۳۵۹، ۳۲۵، ۳۸۴، ۵۱۲، ۵۳۳  
 قاسبه، حسن، ۲۲۵  
 قاضی محمد، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸  
 ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۵۵۸، ۵۹۳  
 قیادی، حسین، ۳۸۷، ۳۸۷، ۳۲۶، ۳۷۹  
 قزوینی، عارف، ۳۲، ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۵۵، ۲۶۳  
 قزوینی، محمد، ۱۰۴، ۱۵۲  
 قشقایی، ناصر، ۳۹۳، ۵۱۲  
 قطب زاده، صادق، ۵۰۶، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸  
 قلی زاده، محمد جلیل، ۲۱، ۲۲  
 قس، عبدالحسین، ۴۲۹  
 قنات آبادی، شمس، ۴۰۶، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۴۵، ۴۷۲  
 قوام السلطنه، احمد، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳  
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۱  
 ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۱۴، ۳۱۹  
 ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۳۶، ۳۵۴  
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶  
 ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۹، ۴۵۱، ۵۰۸

قویسی، فخری، ۲۵۲، ۲۲  
 قیاسی، زین العابدین، ۲۸۵

ک

کاخسار، ناصر، ۶۱۲  
 کارتر جیسی، ۵۷۷  
 کاسترو، قیدل، ۵۶۱  
 کاشانی، ابوالقاسم، ۲۳۶، ۲۴۹، ۴۰۳، ۲۲۳، ۲۵۶

عظیم، یوسف، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۶  
 عظیمی، ابوالقاسم، ۲۹۵  
 علاء حسین، ۱۶۹، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۸۱، ۳۹۹  
 علم، اسدالله، ۴۹۳، ۵۱۹، ۵۸۱، ۵۸۹، ۶۲۲  
 علوی، بزرگم، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۷۰  
 ۲۷۳، ۳۷۶، ۳۸۳، ۵۰۳، ۵۶۵  
 علوی، علی، ۲۴۵، ۳۷۶، ۳۷۹  
 علوی، مرتضی، ۲۰۲، ۲۰۳  
 علی مسیو (کریلاتی)، ۱۲، ۲۹، ۳۲، ۵۱، ۱۱۱، ۱۷۷  
 علیزاده، ابراهیم، ۱۰۲، ۲۰۵  
 عمواوغلی، حیدر خان، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۲، ۷۰، ۹۹، ۱۲۰  
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹  
 ۱۸۰، ۲۰۴

عمید زنجانی، عباسعلی، ۲۶۷  
 عمیدی نوری، ابوالحسین، ۳۶۱  
 عنایت، حمید، ۵۴۶

غ

غفار زاده، اسدالله، ۱۷۴، ۳۷۸  
 غلامعلی قریور، ۲۵۷، ۲۱۳  
 غنی زاده، میرزا محمود، ۱۰۲

ف

فاتح یزدی، محمد صادق، ۶۲۱  
 فاتح، ضیاء الدین، ۲۴۴  
 فاتح، مصطفی، ۱۷۱، ۲۱۳، ۲۲۳  
 فاضل، جواد، ۲۲۹  
 فاطمی، حسین، ۴۲۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۵۲  
 فتحعلیشاه، ۸، ۳۹، ۶۲، ۱۳۶  
 فداکار، تقی، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۷۲  
 فرخ زاده، فروغ، ۵۹۶  
 فرخی یزدی، محمد، ۱۶۴  
 فردوس، شهاب، ۲۴۲، ۲۷۲، ۳۲۶  
 فردوست، حسین، ۳۹۱، ۶۴۵  
 فرزانه، اسماعیل، ۷۴  
 فرسیر، زین العابدین، ۶۲۱  
 فرمانفرما، عبدالحسین، ۶۸  
 فرمانفرمایان، محمد والی، ۲۴۱، ۲۴۴  
 فروتن، غلام حسین، ۳۷۰، ۵۶۲، ۵۶۵  
 فروزش، زین العابدین، ۳۶۱  
 فروغی، محمد علی، ۲۶۳، ۳۹۹  
 فروهر، داریوش، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۴  
 ۴۹۷، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۳۳، ۵۴۱، ۵۵۲، ۵۵۲

- کاظمی، باقر، ۳۵۶، ۴۹۳، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۲۳  
 کائارادزه، سرگی، ۲۷۲  
 کامبخش، اختر، ۳۸۳، ۴۴۹  
 کامبخش، عبدالصمد، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۷۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶  
 ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۹۵، ۴۷۲، ۵۵۶، ۵۶۲  
 کرمانی، آقاخان، ۱۶  
 کرمانی، شیخ احمد مجد الاسلام، ۹، ۲۰  
 کرمانی، میرزا رضا، ۱۷، ۱۸  
 کرمانی، ناظم الاسلام، ۴۲، ۱۳۹  
 کریم آبادی، ابراهیم، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۸۴، ۴۸۵، ۵۳۳  
 کسرانی، سیاوش، ۴۱۴، ۶۳۶  
 کسروی تیریزی، احمد، ۶، ۳۳، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۵  
 ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۸۰، ۳۲۸، ۳۵۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۶۵  
 کسمانی، حسین، ۵۹، ۱۱۹  
 کسمانی، شمس، ۴۳، ۱۱۵  
 کشاورز، خدیجه، ۳۸۳، ۴۴۹  
 کشاورز، فریدون، ۲۳۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۷  
 ۲۹۷، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۸  
 ۳۷۹، ۳۸۲، ۴۲۶، ۵۲۵، ۵۵۶، ۵۶۵  
 کشاورز، کریم، ۱۴۳، ۴۱۵  
 کشتگر، علی، ۶۲۲، ۶۲۳  
 کشکولی، ایرج، ۵۶۶، ۵۶۸  
 کلام، علی جواهر، ۲۲۲  
 کلانتری، خسرو، ۵۵۰  
 کلنجر، بهمن، ۵۱۰  
 کمره ای، سید محمد، ۳۰، ۱۰۸، ۱۱۶  
 کندی، جان، ۴۵۷، ۵۰۷، ۵۲۳  
 کوباری، علی، ۲۶۳، ۲۶۴  
 کوپرا، کریس، ۳۰۰، ۳۱۵  
 کوچک خان، میرزا یونس، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴  
 ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۷۹، ۲۵۲، ۳۷۸، ۳۶۲، ۳۶۳  
 کرهی کرمانی، حسین، ۱۶۸، ۳۱۸، ۳۲۸  
 کیانوری، نورالدین، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۶۷، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۷۶  
 ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۶۵، ۵۲۵، ۵۶۲، ۵۷۹  
 ۶۲۴، ۶۵۲، ۶۶۴  
 کیانوش، محمود، ۲۳۶  
 کیخسروی، ارباب، ۸۵  
 کینز جان، م. (Keynes)، ۳۷۱
- گ**
- گاتوک آلمانی (هوشنگ)، ۱۲۲  
 گلستان، ابراهیم، ۲۷۰، ۳۷۴، ۵۹۶  
 گلرخ، خسرو، ۵۹۸، ۶۳۵
- گلشیری، هوشنگ، ۶۳۷  
 گودرزی، محمود، ۵۴۳
- ل**
- لاجوردی، اسدالله، ۵۹۲  
 لاشانی، کورش، ۵۷۰، ۵۷۲  
 لاهوتی، ابوالقاسم، ۶۳، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۸۰  
 لاهیجی، سید عبدالکریم، ۳۶۲  
 لیاسچی، نوروزعلی، ۴۲۵  
 لطفی، عبدالعلی، ۳۵۶، ۴۰۹  
 لنکرانی، شیخ حسن، ۲۸۸  
 لنین، ولادیمیر ایلیچ، ۳۲، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴  
 ۹۵، ۹۸، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۰  
 ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۷۲، ۲۷۸، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۸۶  
 لوراسانی، ابروالفضل، ۲۶۹  
 لواسانی، مهدی، ۶۱۵  
 لین بیانو، ۵۶۳  
 لیوشاتوچی، ۶۲۶
- م**
- ماترئسه دون، ۵۲۱، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲  
 ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۰، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۴۰  
 ۶۴۱، ۶۴۲  
 مارکس، کارل، ۳۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۸۷، ۵۸۶، ۶۱۹، ۶۲۶  
 ۶۴۹  
 ماریگلا، کارلوس، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۶  
 ماسالی، حسن، ۵۴۴، ۵۵۰  
 مافی، نظام، ۴۲، ۱۴۳، ۱۲۸، ۱۴۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۶۸۹  
 ماکارتی، جوزف، ۵۱۹  
 ماموستا، ۳۱۲  
 مانرغایم، ۱۵۹  
 مانیان، محمود، ۴۲۵، ۴۸۴  
 مایر، فرانسیس، ۲۳۶  
 متین السلطنه، عبدالحمید، ۱۹، ۸۳  
 مجد الاسلام کرمانی، احمد، ۹، ۱۰، ۲۰، ۴۰  
 محامدی، حمید، ۵۲۱  
 محمد زاده، رفعت (ستوان یکم)، ۳۸۷  
 محمد علیشاه قاجار، ۱۰، ۳۰، ۴۱، ۵۲، ۱۴۲  
 محمود محمود، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۶۱  
 محمودی، هبا، ۴۴  
 مخیرالسلطنه، مهدی قلی، ۴۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۳۱۱، ۳۱۲  
 مختاری، احمد، ۴۱۵





## نمایه ها

- نگهدار، فرخ، ۶۲۲، ۶۲۳  
 نمازی، مهدی، ۳۳۹  
 نهاوندی، سیروس، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۲، ۶۳۹، ۶۴۰  
 نهر، جواهر لعل، ۴۴۶  
 نورائی، شهید، ۲۲۶  
 نوری، شیخ فضل الله، ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۳۷، ۴۴، ۵۱، ۵۸، ۷۰، ۸۲، ۱۳۹  
 نوشین، عبدالحمین، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۰، ۳۷۹، ۳۸۷، ۵۶۵  
 نوعی، صفر، ۲۲۶  
 نیک بین، حسن، ۱۲۷، ۱۷۵  
 نیک بین، کریم، ۲۰۵  
 نیکخواه، پرویز، ۵۸۶  
 نیکسون، ریچارد، ۴۸۰، ۵۷۶، ۶۲۹
- و**  
 واحدی، برادران (عبدالحمین و سید محمد)، ۴۲۷، ۴۲۹  
 واعظ زاده، پرویز، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۳۳، ۶۳۸  
 ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۲  
 واعظ، سید جمال الدین، ۹  
 والائی، میررحیم، ۲۸۲  
 وثوق الدوله، حسن (حسن وثوق)، ۴۲، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۹۸  
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۱، ۱۵۹، ۳۶۲، ۴۰۰  
 وحیدالملک، میرزا عبدالحمین، ۸۱  
 ورجاوند، پرویز، ۴۱۶، ۴۱۷  
 وزیر اوف، بی بی، ۴۴  
 ولی زاده، محمد، ۲۰۵  
 ولیخان نصرالسلطنه، محمد، ۶۷، ۶۸  
 ویلبر، دونالد، ۴۶۰، ۴۷۵
- ه**  
 هارونیان، سورن، ۲۹۵  
 هاکینز، لریز، ۶۲۹  
 هانتینگتون، ساموئل، ۶۴۴  
 هدایت، صادق، ۲۲۶، ۲۷۰  
 هرکی، زیرویگ، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۳  
 هزیر، عبدالحمین، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۹۹  
 ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۲۹  
 هلمز ریچارد، ۵۷۷  
 همایون، داریوش، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۶۶، ۴۷۲، ۷۰۸  
 هندرسن، لونی، ۴۴۵
- هریندا، امیر عباس، ۵۸۲، ۵۸۴  
 هینلز، آدلف، ۲۰۳  
 هیرویهیتر، ۱۵۹
- ی**  
 یریم (اسیر بیگیان)، ۷۳  
 یزدی، ابراهیم، ۲۸۲، ۲۸۵، ۵۰۶، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۲۹  
 یزدی، صفیه، ۴۴  
 یزدی، محمد، ۳۷۰  
 یغمایی، غلامحسین، ۲۵۰  
 یکتائی، مجید، ۲۵۵، ۲۵۷  
 یکی کیان، استوریگ، ۵۶  
 یکی کیان، گریگور، ۵۶  
 یوشیچ، نیما، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۷۰، ۲۷۱  
 یوشی، دائیل، ۲۹۴  
 یونسی، سلیمان، ۲۴۸  
 یمنی، اسماعیل، ۲۲۷
- اتحادیه ها**  
 اتحادیه ارتش سرخ ایران، ۱۲۶، ۱۷۶  
 اتحادیه دهقانان، ۱۸۰، ۲۶۹  
 اتحادیه دهقانان دولت انقلابی گیلان، ۱۸۰  
 اتحادیه غیبی نسران، ۴۳  
 اتحادیه میهن پرستان کردستان، ۵۶۸  
 اتحادیه نسران، ۴۳
- احزاب**  
 حزب اتحاد، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۸، ۳۲۰، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۵۷  
 حزب اتحاد ملی، ۲۳۷  
 حزب ارفهه ملی، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۱  
 حزب آزادگان، ۳۵۹  
 حزب آزادی کردستان، ۲۰۲، ۲۵۱  
 حزب استقلال، ۲۲۷، ۲۴۸، ۳۲۲، ۳۳۴، ۴۶۸  
 حزب اسلام، ۲۵۰  
 حزب انتقام، ۳۴۰، ۳۵۷، ۳۵۸  
 حزب انقلابی خلق مغولستان، ۵۷۴  
 حزب انقلابی ملی ایران، ۱۹۴  
 حزب ایران، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴  
 ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۴  
 ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۵  
 ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۸، ۵۳۱، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۸۲، ۵۸۴

نمایه ها

- حزب ایران امروز، ۳۵۸  
 حزب ایران بزرگ، ۳۵۹  
 حزب ایران بیدار، ۲۴۶  
 حزب برادران شیراز، ۲۵۸، ۳۲۲، ۲۵۰  
 حزب بعث، ۵۶۸  
 حزب پان ایرانیست ملت ایران، ۴۰۳، ۴۱۰  
 حزب پیکار، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۵۶  
 حزب ترقی خواهان، ۷۶، ۷۷، ۵۹  
 حزب تعاون، ۲۵۱  
 حزب توده ایران، ۲۵۹-۲۷۵، ۳۶۸-۳۸۸، ۴۲۵-۴۵۵  
 ۵۱۷-۵۲۵، ۵۵۳-۵۷۸  
 حزب توده جوانان، ۲۵۱  
 حزب جبهه متحد ملی، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۷۶، ۱۷۹  
 حزب جمعیت عامیون ایران، ۳۵۵  
 حزب جمعیت مجاهدین، ۳۰  
 حزب جمهوری اسلامی، ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۸۷، ۵۹۱  
 حزب جنگل (اجتماعیون)، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۱۶  
 ۳۲۵، ۳۶۰، ۳۸۰، ۴۱۱  
 حزب جنگل چالرس، ۲۴۴، ۲۴۵  
 حزب جوانان کردستان، ۳۵۹  
 حزب جوانان مهاباد، ۲۵۲  
 حزب خیره، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶  
 حزب دانشناخ، ۷۲، ۷۳  
 حزب دموکرات آذربایجان، ۷۱، ۷۲، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳  
 ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۸۵  
 حزب دموکرات ایران، ۳۳۷-۳۴۱، ۳۶۰-۳۶۸  
 حزب دموکرات فارس، ۲۵۱، ۲۵۸  
 حزب دموکرات کردستان ایران، ۲۹۷-۳۱۷، ۵۵۸، ۵۹۴  
 حزب دموکرات کردستان عراق، ۵۹۳، ۵۹۵  
 حزب دموکرات مستقل ایران، ۳۵۹  
 حزب دهقان، ۳۵۸  
 حزب رادیکال، ۲۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹  
 حزب رادیکال سوسیالیست ایران، ۲۵۲، ۵۸  
 حزب رستاخیز، ۲۵۱، ۴۱۶، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۴۵  
 حزب رستاخیز ملی، ۲۵۱  
 حزب زحمتکشان ایران، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۸، ۵۰۳، ۵۰۴  
 حزب زنان ایران، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۲۲  
 حزب سوسیال دموکرات (سوسیالیست ایران)، ۶۵، ۷۲، ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 حزب سوسیال دموکرات کار روسیه، ۲، ۲۸، ۳۶، ۴۱، ۶۵  
 حزب سوسیالیست، ۷۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۴۴  
 حزب سوسیالیست آلمان شرقی، ۵۷۴  
 حزب سوسیالیست ایران، ۷۱، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۸۰  
 حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا)، ۳۵۴، ۳۶۰  
 ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱  
 حزب عدالت، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۷۸  
 ۲۸۰، ۳۲۶  
 حزب فرزندان اسلام، ۲۳۷، ۲۳۸  
 حزب فناناپذیر، ۲۵۲  
 حزب کار آلمانی، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴  
 حزب کارگران، ۲۵۲  
 حزب کشاورزان و کارگران، ۲۵۲  
 حزب کمونیست آذربایجان شوروی، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۶  
 حزب کمونیست ایران، ۹۸، ۱۱۰-۱۲۱، ۱۷۳-۱۷۶، ۱۷۷-۱۷۹  
 ۲۰۰  
 حزب کمونیست بلغارستان، ۵۷۴  
 حزب کمونیست ترکمنستان، ۲۴۷  
 حزب کمونیست چکسلواکی، ۵۷۲  
 حزب کمونیست چین، ۵۲۱، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳  
 ۵۸۶، ۵۶۴  
 حزب کمونیست عراق، ۵۷۳، ۵۷۶  
 حزب کمونیست فرانسه، ۳۷۳، ۵۷۲  
 حزب گنجام، ۲۵۲  
 حزب مجاهدین اسلام، ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۸، ۴۰۳، ۴۱۰  
 ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۴۴  
 حزب مردم، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۷۹، ۳۵۰  
 ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴  
 حزب مردم ایران، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۸۳  
 ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۱۳، ۵۲۰  
 ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۹۱  
 حزب ملت ایران، ۲۵۹، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۶، ۴۸۳  
 ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۱۳، ۵۴۰، ۵۴۱  
 ۶۱۳  
 حزب ملل اسلامی، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳  
 حزب ملیون ایران، ۲۲۶، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۵۴  
 حزب نازی، ۲۰۲، ۴۱۸  
 حزب نوین، ۲۵۱  
 حزب هسراهان، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۶۱  
 حزب وحدت ایران، ۳۲۰، ۳۵۴، ۳۵۵  
 حزب وحدت و ترقی، ۶۹  
 حزب وطن، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۵

## انجمن ها

- انجمن آزادی زنان، ۴۳  
 انجمن آذربایجان، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۵۲، ۶۷، ۱۰۳، ۲۸۳  
 انجمن آلی محمد، ۵۲  
 انجمن آموزش، ۱۶۴  
 انجمن اصفهانی ها، ۴۱  
 انجمن بازرگانان و کسبه تهران، ۲۲۴  
 انجمن برادران دروازه قزوین، ۴۵  
 انجمن بی نام، ۴۲  
 انجمن پرورش قزوین، ۱۸۵  
 انجمن تبریز، ۲۰-۲۵، ۴۱-۵۲، ۵۴، ۶۲، ۱۱۱، ۱۴۵  
 انجمن ترقی، ۱۰، ۴۰  
 انجمن جنوب، ۴۱  
 انجمن خواتین ایران، ۴۳  
 انجمن دانشجویان اسلامی، ۴۱۳، ۵۴۸، ۵۴۹  
 انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، ۲۵۴  
 انجمن زنان ایران، ۴۳  
 انجمن شاه آباد، ۴۵  
 انجمن شیرازی ها، ۴۱  
 انجمن کسک به دهقانان ایران، ۳۸۱، ۴۴۷، ۴۷۱  
 انجمن مجاهدین، ۳۱، ۵۶  
 انجمن مجمع انسانیت، ۴۱  
 انجمن مخفی ثانی، ۴۲  
 انجمن مظفری، ۴۵  
 انجمن معارف، ۱۹، ۲۰  
 انجمن ملی، ۱۲، ۲۲، ۳۰، ۴۵  
 انجمن مهندسين، ۲۵۶، ۲۵۷  
 انجمن نسوان، ۴۳، ۴۴  
 انجمن نسوان وطن، ۴۳  
 انجمن نشاط، ۳۹  
 انجمن ورامین، ۴۲، ۵۲  
 انجمن همت آباد، ۴۲  
 انجمن همت خواتین، ۴۳

## فرقه ها

- فرقه اجتماعيون - عاميون (حزب سوسیال دمکرات ایران)،  
 ۲۸-۵۲  
 فرقه مجاهدین رشت، ۳۱  
 مکتب پان ایرانیسم، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹

## کمیته ها

- کمیته انقلاب ایران، ۱۲۸، ۱۷۹  
 کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵  
 کمیته انقلابی سرری تهران، ۱۹  
 کمیته برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران، ۵۷۲  
 کمیته بین الطلوعین، ۳۰  
 کمیته ستار، ۷۰  
 کمیته عدالت، ۷۱، ۹۸، ۱۱۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۷۸، ۲۸۰  
 کمیته مجازات، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۶۷۵  
 کمیته نجات ملی، ۶۴، ۱۲۵  
 کمیته نجات وطن، ۲۲۵  
 کمیته ستار، ۳۱

## گروه ها

- گروه ابروز، ۶۲۹، ۶۲۳، ۶۳۷  
 گروه احمدزاده، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸  
 گروه ارانی، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۴، ۵۰۳، ۵۸۹، ۵۹۰  
 گروه اصفهانی ها، ۵۹۲  
 گروه اعظمی، ۶۳۳  
 گروه الفجر، ۶۲۹، ۶۳۳  
 گروه انتقام، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹  
 گروه انصاری، ۶۳۳  
 گروه تربت حیدریه، ۶۱۱  
 گروه جاوید آرمان خلق، ۶۳۳، ۶۳۴  
 گروه چزنی، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۱۹  
 گروه جنگل، ۶-۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۸  
 گروه داریوش نیکو، ۶۳۳، ۶۴۲  
 گروه دامغانی، ۶۰۵، ۶۱۱، ۶۱۲  
 گروه ستاره سرخ، ۶۳۳، ۶۴۲  
 گروه شیعیان راستین، ۶۳۳  
 گروه فلسطین، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۶۱، ۶۹۴  
 گروه گل سرخی - دانشیان، ۶۳۳، ۶۳۵  
 گروه مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، ۶۳۳  
 گروه مسجد امین الدوله، ۵۹۲  
 گروه مسجد شیخ علی، ۵۹۲  
 گروه مهندویون، ۶۳۲  
 گروه میثی، ۶۳۲  
 گروه نیکخواه، ۵۸۶، ۵۸۷  
 گروه واعظ زاده، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۳۳، ۶۴۱  
 گروه ولیعصر، ۶۲۹

## سازمان ها

- سازمان احیای کرد، ۳۳۲  
 سازمان آزادیبخش خلقهای ایران، ۶۴۱، ۶۳۸، ۶۳۳  
 سازمان آزادیبخش فلسطین (س.ا.ف)، ۶۲۹، ۵۲۹  
 سازمان افسران ناسیونالیست، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۶۹  
 سازمان الفتح (جبهه رهایی بخش فلسطین)، ۶۱۴، ۶۲۷  
 سازمان آتل، ۶-۶  
 سازمان انقلابی حزب توده ایران، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۲۲، ۵۹۰  
 ۵۹۱، ۶۰۸، ۶۱۹، ۶۲۴  
 سازمان انقلابی کمونیست ایران (سا.کا)، ۶-۵، ۶-۸، ۶-۹، ۶۱۰  
 سازمان یکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۵۷۸، ۶۳۱  
 سازمان جنبش اسلامی مردم ایران (جاما)، ج. ۵۹۱  
 سازمان جوانان دموکرات ایران، ۶۲۸، ۲۷۶، ۶-۶  
 سازمان جوانان کمونیست، ۱۲۶  
 سازمان جوانان ایران، ۴۵۵، ۴۵۶  
 سازمان چریکهای فدایی خلق، ۴۶۵، ۶۱۸-۶۲۴  
 سازمان دانشجویان ایرانی مقیم آلمان، ۵۴۳  
 سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، ۳۸۲، ۳۹۵، ۴۴۸، ۴۷۲  
 سازمان دانشوران، ۳۹  
 سازمان زنان، ۴۱۰، ۴۲۱، ۴۳۵، ۴۹۴، ۵۱۹  
 سازمان زنان فرقه دموکرات، ۲۸۶  
 سازمان سربانی اصفهان، ۱۹  
 سازمان فدائیان اسلام، ۲۴۸-۲۶۰، ۶۱۰، ۴۶۸-۵۸۲-۵۹۲  
 سازمان کمونرها، ۶۳۳، ۶۲۲  
 سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، ۵۹۱، ۶۰۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲  
 سازمان کومه له، (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران)، ۴۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۵۹، ۵۶۹، ۶۳۳، ۶۲۸  
 سازمان مجاهدین خلق ایران، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۸۷، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۱، ۵۷۶، ۶۱۰، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸  
 ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳  
 سازمان مجاهدین مارکسیست، ۵۵۲، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲  
 سازمان نگهبانان آزادی، ۲۳۰  
 سازمان هست، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۷

## شوراها

- شورای زنان، ۲۲، ۲۵۴  
 شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران، ۳۸۰  
 شورای هیأت خواتین مرکزی، ۴۳

## نهضت ها

- نهضت آزادی ایران، ۵۱۸-۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۵  
 ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۸  
 ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶  
 نهضت خدایرستان سوسیالیست، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۶۵، ۴۸۷  
 ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۲۱، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۹۲  
 نهضت زنان پیشرو، ۴-۵  
 نهضت شرق، ۴۲۶  
 نهضت مقاومت ملی ایران، ۴۸۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱

## هیئت ها

- هیئت زنان اصفهان، ۴۳  
 هیأت علمی، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۱۱۰  
 هیأت مؤتلفه، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۳

## جبهه ها

- جبهه اصلاح طلب، ۵۵۵  
 جبهه دموکراتیک خلق، ۶۲۰  
 جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۸۹  
 جبهه ملی، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۹، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

جمعیت ها

- جامعه زنان دموکرات، ۲۸۲، ۲۸۳  
 جامعه سرمایه‌داری های ایرانی در اروپا، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۴۵، ۵۴۶  
 جامعه سرمایه‌داری های تهیست ملی، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۱۶  
 جامعه معلمان ایران، ۵۰۷، ۵۲۵  
 جمعیت آزادی مردم ایران، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۹۵، ۵۳۱  
 جمعیت بیداری زنان، ۱۸۵  
 جمعیت پیک سعادت نسوان، ۱۸۵  
 جمعیت پیک نسوان، ۱۸۵  
 جمعیت فرهنگ رشت، ۱۸۵  
 جمعیت مبارز، ۴۳۴  
 جمعیت مجاهدین، ۳۰  
 جمعیت ودادیون، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰  
 جمعیت هبات های مرتفعه اسلامی، ۵۹۲

تشریحات

- آنتیبار، ۲۶۷  
 آداب، ۹  
 آراواده، ۵۹، ۶۳  
 آرمان ملت، ۴۲۲، ۴۹۷  
 آزادیستان، ۱۱۵  
 آژیر، ۱۱۲، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹  
 آسیای وسطی، ۱۶۸  
 ابلاغ، ۲۱  
 اتحاد، ۲۱  
 اتحاد کار، ۶۲۳، ۶۵۸  
 اتفاق کارگران، ۵۹، ۱۹۷  
 اخبار دارالسلطنه آذربایجان، ۱۲  
 اخبار روز، ۲۲۷  
 اختر، ۲۰، ۴۶۶، ۴۷۱، ۵۵۲  
 ادب، ۲۰، ۲۴، ۱۸۹، ۲۴۷، ۳۹۸  
 ادیب، ۲۲۷  
 ارشاد، ۱۶، ۱۹  
 ارک، ۲۲۰  
 اصناف، ۲۲۷  
 اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۶۹۷  
 افق آسیا، ۲۶۷  
 البرز، ۲۵۳  
 الحدید، ۱۷، ۱۹، ۲۹  
 المجاهد، ۵۴۸

- المهدی، ۴۲۶  
 امروز و فردا، ۳۰۲  
 امید ترقی، ۷۵  
 اندیشه رستاخیز، ۷۹۲  
 انقلاب اسلامی، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۲  
 آهن نو، ۲۵۸  
 آهنگر، ۲۶۸  
 ایران آزاد، ۵۴۴  
 ایران الثورة، ۵۵۱  
 ایران الجماهیر (به زبان عربی)، ۶۳۱  
 ایران امروز، ۳۵۸، ۳۷۵  
 ایران سرخ، ۱۲۶، ۱۷۹، ۲۱۹  
 ایران ما، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۹۰، ۳۹۱  
 ایرانشهر، ۱۰۵  
 این هفته (مجله)، ۶۲۹  
 آیندگان، ۳۸۳  
 آیین برادری، ۲۵۰  
 باختر امروز، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۱  
 بامداد روشن، ۸۲، ۸۵، ۱۱۹  
 بان وُر، ۱۸۴  
 بسوی آینده، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۲۷، ۴۴۴، ۴۷۱، ۴۷۲  
 بیرق عدالت، ۱۷۲، ۲۷۸  
 پرچم اسلام، ۳۴۹، ۳۷۸، ۴۲۳  
 پیام جوانان، ۳۶۵  
 پیام کارگر (فصلنامه)، ۶۳۱  
 پیام مجاهد، ۵۲۹، ۶۶۷  
 تجدد، ۵۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۶۸، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۱۱  
 ترکمن نسبی، ۲۶۸  
 تهران مصور، ۲۲۸، ۲۴۲، ۳۲۵، ۴۴۲، ۶۵۵  
 توفان، ۱۶۴، ۵۲۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۸، ۶۱۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۷، ۷۱۷، ۷۱۹  
 جرس، ۲۸۴  
 جرقه، ۱۸۴  
 جوانان دموکرات، ۴۴۸، ۴۷۱، ۶۰۶  
 چنته پاره‌تخته، ۵۹  
 حبل‌المتین، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۴۴، ۴۶، ۵۵، ۵۹، ۶۰  
 حقیقت، ۱۶۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۵  
 خروش، ۳۱۲  
 خواندنیها، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲  
 خورشید صلح برای دانشجویان، ۳۸۱

نمایه ها

کامونیست، ۱۲۶، ۱۷۶، ۲۷۸	خوزستان مصدق، ۲۸۵
کار، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۰	دارما، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۶۱، ۳۹۰
کوردستان، ۳۱۱	دژ، ۵۵، ۳۸۴، ۲۷۲
گنجینه فنون، ۱۹، ۲۱	دموکرات ایران، ۳۶۵
مجاهد، ۱۲، ۱۷، ۴۱، ۴۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۶۳۱	دیپلمات، ۱۲۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۶۵۵
موسیقی، ۲۲۶	راه مصدق، ۵۲۹
مرد امروز، ۲۲۷، ۳۱۸، ۳۴۱، ۶۷۸	راهما، ۲۶۸
مسارات، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹	رزم، ۲۷۲
۸۱، ۸۲، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۶۳، ۶۷۲	رزم ماهانه، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۸۹، ۴۴۲
مکتب مصدق، ۲۸۵	رعد، ۸۶، ۱۱۶، ۱۹۰
ملاً نصرالدین، ۲۲، ۲۵	رعد امروز، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۵
نامه دانشجو، ۳۸۲	رهبر، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۲۷
نامه رهبر، ۳۸۳	روح القدس، ۲۴
نامه مردم، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۶۶، ۳۸۲، ۳۸۳	روزگار نو، ۳۲۷، ۳۶۷، ۶۵۳
نبرد خلق، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۶۲	زاتنگه، ۵۹
نیم شمال، ۲۱، ۲۵، ۳۶، ۱۴۱، ۱۶۸	زلزله، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۶۶، ۶۰۲، ۶۰۳
نهضت ادامه دارد، ۴۸۸	زنان ایران، ۲۵۴
نهضت مصدق، ۲۸۵	ستاره، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۱، ۴۶۱، ۴۷۱
نویهان، ۶۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۶۸	ستاره سرخ، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶
نیشتمن، ۳۱۲	سخن، ۱۲۳، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۸۰
فلاله، ۳۱۱	شاعر، ۴۳۰، ۴۳۱، ۵۰۳
یادگار، ۱۲۰، ۱۴۴	شرق سرخ، ۲۲۸
یغما، ۴۶۳	شعله انقلاب، ۱۷۵، ۲۱۳
	شعله جنوب، ۵۷۳
	شهباز، ۲۲۶، ۲۶۷، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۸۴، ۴۷۳، ۵۲۶
	شوری، ۵۹، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵
	شیخ چقندر، ۵۹، ۷۴
	صحفنامه ملی، ۲۰
	صدای مردم، ۲۲۱، ۲۲۷، ۳۲۰، ۳۵۷، ۳۹۱
	صدای ملت، ۲۲۷
	صور اسرائیل، ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۴۶
	۵۲، ۸۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۲۵، ۵۴۱، ۶۷۳
	ضمیمه مردم، ۵۵۴
	ظفر، ۲۲، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۹
	۳۲۷، ۳۸۲، ۴۹۴، ۴۴۶، ۶۷۹
	علم و زندگی، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۸، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۴
	فردوسی، ۶۵۷، ۶۵۹
	فرتگستان، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۶
	فریاد کارگران آذربایجان، ۱۸۴
	قروقالی مینتالان، ۳۱۱
	قلندر، ۳۵۴
	کار، ۱۸۴
	کار و اندیشه، ۳۷۵



*Gorueh-I Bahman-I Ghashgha'i	587-590
*Hezb-I Melal-I Islami	590
*Jonbesh-I Islam-I Mardom-I Iran (JAMA)	591
*Jammiyat-I Heyat-haye Motalefay-I Islami	592
*Komiteh-I Enghelab-I Hezb-I Democrat-I Kordistan-I Iran	593
*Gorueh-I Jazani	605
*Sazeman-I Engelab-I Komonist-hay-I Iran (SAKA)	608
*Gorueh-I Felestin	612
*Sazeman-I Chenik Hay-I Feda-I Khalq-I Iran	618
*Sazeman-I Mujahedin-I Khalq-I Iran	624
*Gorueh-I Abouzar	637
*Gorueh-I Gollesorkhi – Daneshi'yan	635
*Goruh-I Parviz Vaez-zadeh (Sazeman-I Enghelab-I Hezb-I Tudeh-I Iran)	638
*Sazeman-I Azadibakhsh-I Khalq-Hay-I Iran	640
*Gorueh-I Shi'yan-I Rastin	640
*Sazeman-I Enghelab-I Zahmatkeshan-I Kurdestan	641
*Iran On The Verge Of Revolution	643
CONCLUSION	643
CHRONOLOGY	672
BIBLIOGRAPHY	684
INDEX	703



	- The Mossadegh's Plan for The Nationalization of Iranian Oil	380-388
CHAPTER V.	The Mossadegh Era: The Struggle For Iranian Sovereignty (1951-1953)	397-404
	- The British Blockade of Iran (The Oil Boycott) and Mossadegh's Resolution to Restructure The Iranian Economy	405-409
	- The Four Major Parties of The National Front and The Tudeh Party	410-443
	- The Anglo-American Alliance and The Overthrow of Mossadegh's Democratic Government	444-456
CHAPTER VI	The August Coup of 1953 to The June Uprising of 1963	477-482
	- The Recemergece of The Pahlavi Dictatorship, Conclusion of a New "Denationalization" Oil Agreement in 1954, and Establishment of an American-Sponsored Secret Intelligence Agency (SAVAK) in 1958	482-491
	- The Formation and Activities of The National Resistance Movement (1953-1959), The Recemergece of The Second National Front in 1960, The Formation of The Freedom Movement of Iran in 1961, and The Activities of the Tudeh Party of Iran in Exile(1961-1963)	492-524
	- Clerical Opposition, The Emergence of Khomeini as Ayatollah, and The June Uprising of 1963	525-527
CHAPTER VII.	The Defeat of The June Uprising of 1963 to The February Revolution of 1979	538-540
	- The Reconsolidation of Dictatorship and Rise of Mohammad Reza Shah as an "Emperor by the Grace of America"	541-545
	- The End of an Era of Parliamentary and Peaceful Struggle (1941-1963) and The Development of a New Era of Revolutionary Activities (1963-1979), Led by Numerous Marxist, National, Religious and Islamic Groups and Organizations, such as:	546-575

## BRIEF TABLE OF CONTENTS

INTRODUCTION		three
CHAPTER I.		
	The Constitutional Revolution of 1906-1911 to The Military Coup of February 21, 1921	2-13
	- Grassroots Democracy, The Constitutional Revolution and The Formation of Conservative, Moderate and Radical Parties (1904-1911)	13-76
	- First World War, Anglo-Russian Invasion of Iran and The Rise of Iranian Nationalism (1914-1918)	77-87
	- The Bolshevik Revolution and The Rise of The National Liberation Movements in Azerbaijan, Gilan, and Khorasan (1917-1921)	88-136
CHAPTER II.		
	The Interwar Period (1921-1941)	157-161
	- Reza Shah's Rise to Power and The Collapse of Iranian Democracy	162-170
	- The Rise and Fall of The Communist Party of Iran	172-198
	- Reza Shah's Reign of Terror and Taghi Arani's Marxist Circle	200-208
CHAPTER III.		
	The Allied Occupation of Iran (1941-1945)	222-233
	- The Abdication and Exile of Reza Shah and The Formation of Numerous Monarchist, Nationalist, Socialist and Islamic Parties and Organizations	235-257
	- The Establishment and Spread of The Tudeh Party of Iran	259-290
	- The Rise and Fall of the Autonomous Democratic Republics in Azerbaijan and Kurdistan of Iran	272-316
CHAPTER IV.		
	The Post-War Era (1945-1950)	334-358
	- Ghavam's Democratic Party of Iran	360-367
	- The Ban on The Tudeh Party	368-379



Younes Parsa Benab

- A One Hundred Year History of Iranian Political Parties and Organizations in two volumes.

Volume I: (The Constitutional Revolution of 1904 to the February Revolution of 1979). Includes bibliographical references, chronology of events and Index.

1. Political parties.
2. Iran – social trends and conditions.

Copyright © 2004 by the Ravandi Publishing House. All rights reserved. Printed in the United States of America. Except as permitted under the United States Copyright Act of 1976, no part of this publication may be reproduced or distributed in any form or by any means, or stored in a database or retrieval system, without the prior written permission of the Publisher.

First Edition by the Ravandi Publishing House  
P.O. BOX 9401, Washington DC, 20016-9401, USA

Phone/Fax: 815-642-4421  
km@Ravandi.org  
ISBN.0-9748146-090000

*A One Hundred Year History  
of the Iranian Political Parties  
and Organizations  
(1904-2004)*

*Volume I*

*The Constitutional Revolution of 1906  
to  
The February Revolution of 1979*

*Younes Parsa Benab*